

شیخ صدوق

ابو محمد محمد بن علی بن حسین بن ابی بکر عقیلی (ع)



کمال الدین

وتمام التعمید

ترجمہ: منظور حسین

جماعت اسلامی
نمبر اول ۶۱۷۶۵

کمال الدین و تمام النعمۃ متن ترجمہ

کتاب خانہ
مرکز تحقیقات اسلامی و علوم اسلامیہ
شمارہ ثبت: ۰۱۶۸۲۵
تاریخ ثبت:

تألیف
شیخ صدوق
ابو عبد اللہ محمد بن علی بن حسین قمی
مدرسہ

مترجم
منصور پهلوان

مجلد اول



شابک: ۶ - ۵ - ۷۴۸۹ - ۹۶۴

ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱ - ۳۸۱ ق.

[کمال الدین و تمام النعمة، ترجمه]

متن و ترجمه کمال الدین و تمام النعمة / تألیف شیخ صدوق ای جعفر محمد بن علی بن الحسین
نویسنده مترجم منصور پهلوان. سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۸۰.

ج ۲

(دوره) ۶۰۰۰ تومان ۱. احادیث شعبة - قرن ۱ ق. ۲. محمد بن حسن، تمام دوازده (هج)،

۲۵۶ ق. ۳. احادیث ۳. مهملویت ۳. احادیث ۳. الف. پهلوان، منصور، مترجم، ب. عنوان.

۲۹۷/۲۱۲

۸۰۴۱ کی ۲ الف / ۱۲۹ BP

کمال الدین و تمام النعمة

جلد اول

تألیف شیخ صدوق (ره)

ترجمه: منصور پهلوان

تحقیق و تصحیح: علی اکبر خفاری

ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث

نوبت چاپ: دوم

چاپخانه: دارالحدیث

سال نشر: ۱۳۸۲

تیراژ: ۲۰۰۰ دوره

بهای دوره دو جلدی: ۶۰۰۰ تومان

● کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است ●

سازمان چاپ و نشر دارالحدیث - قم - خیابان معلم پش کوچه ۱۲ - پلاک ۱۲۵

ص. پ ۴۴۴۸/۳۷۱۸۵

تلفن: ۷۷۴۰۵۲۵، ۷۷۴۰۵۲۳ - ۲۵۱

مقدمه مترجم

در بین کتابهای حدیث که از پیشینیان به دست ما رسیده، کمتر کتابی است که از شهرتی به سان «کمال الدین» برخوردار باشد: در این کتاب که از دیدگاه مکتب تشیع در موضوع غیبت و طول عمر امام مهدی علیه السلام نوشته شده، بسیاری از نصوص و احادیث مربوط به این مبحث با ترتیبی خاص به همراه پراهمنی متین درج گردیده است.

مؤلف کتاب، شیخ فقیهان و رئیس محدثان شیعی، ابوجعفر محمد بن علی بن - حسین بن بابویه قتی - م ۲۸۱ - معروف به «شیخ صدوق» است که اکثر علمای امامیه کلام او را به مانند نصّ منقول و خبر مأثور می دانند (بحار ۱۰ / ۴۰۵).
در این مقدمه به اختصار به معرفی «شیخ صدوق» و کتاب «کمال الدین» و تمام النعمه» پرداخته ایم.

مرکز تحقیقات کتاب و علوم اسلامی

■ مؤلف کتاب

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قتی مشهور به صدوق، شیخ و فقیه علمای امامیه نزیل ری و وجه طایفه حقه در خراسان بوده است (نجاشی ۳۸۹)؛ شیخ طوسی در اسانید کتاب الاستبصار با لقب «عمادالدین» از وی یاد کرده (۴ / ۳۲۷ و ۳۳۲)؛ و ابن ادریس او را «صدوق» نامیده است (السرائر ۲۸۸)؛ خطیب بغدادی به اجلال از وی یاد کرده (تاریخ بغداد ۳ / ۸۹)؛ و ذهی او را رئیس الامامیه نام نهاده است (سیر اعلام النبلاء)؛ و ابن شهر آشوب (معالم العلماء ۹۹) و علامه حلی (المعتبر ۷) از وی ستایشها کرده اند.

سید بن طاووس می گوید بر عدالت وی جمله علمای امامیه اتفاق دارند (فلاح السائل ۱۱ و فرج المهموم ۱۲۹)؛ و از ناحیه مقدسه با صفات «فقیه خیر و مبارک» وصف گردیده است (الفوائد الرجالیه ۳ / ۲۹۳)؛ پس از سال ۳۰۵ هـ ق (الفوائد الرجالیه ۳ / ۳۰۱) به دعای امام مهدی علیه السلام (کمال الدین ۳ - ۵) به دنیا آمد و در قم نزد مشایخی همچون پدرش علی بن حسین بن بابویه - م ۳۲۹ ق - و

محمد بن حسن بن احمد بن ولید؛ و محمد بن علی ماجیلویه؛ و احمد بن علی بن ابراهیم قبی به تحصیل پرداخت (نواب الاعمال ۱۵ و ۱۷ و ۴۰...). استعداد و نبوغ او در فراگیری علوم زیانزد محافل علمی قم گردید (الفیه طوسی ۱۱۸ و ۱۹۵) آنگاه به «ری» که در آن زمان پایتخت آل بویه بود رفت و در آنجا اقامت گزید (کمال الدین ۳/ و از محضر مشایخی همچون احمد بن محمد بن صقر صائغ؛ و محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی استماع حدیث کرد (الخصال ۲۹۴ و معانی الأخبار ۳۵۹).

شیخ صدوق در سال ۳۵۲ هـ ق با کسب اجازه از رکن الدوله امیر آل بویه عازم مشهد شد (عیون اخبار الرضا ۲ / ۲۸۴) و در نیشابور از مشایخ بزرگ آن شهر همچون عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری و حاکم ابوعلی حسین بن احمد بیهقی و ابوطیب حسین بن احمد رازی استماع حدیث کرد (همان ۱ / ۱۲ و ۸۱ و ۲ / ۲۴۰) آنگاه به «ری» بازگشت و در اواخر سال ۳۵۳ هـ ق راهی سفر حج شد و مناسک را به جای آورد و از آنجا عازم عراق گردید و با مشایخی همچون ابوعلی احمد بن ابی جعفر بیهقی (همان ۲ / ۵۹) و ابوالقاسم حسن بن محمد سکونی و محمد بن بکران نقاش و احمد بن ابراهیم قاسمی (الخصال ۱۱۵ و التوحید ۲۳۲ و عیون ۱ / ۱۱۷) و حافظ محمد بن عمر بن جعابی و حسن بن محمد بن یحیی علوی (الامالی ۳۸۶ و کمال الدین ۵ / ۵۰۵) دیدار کرد و در همین سفر دانشندانی چون شیخ مفید - م ۴۱۲ - از وی اجازه روایت دریافت کردند.

شیخ صدوق در بغداد با علمای سایر مذاهب مناظرات علمی و کلامی داشته است (همان ۱۶ / ۱۶) نجاشی ورود صدوق را به بغداد در سال ۳۵۵ هـ ق دانسته است و می گوید با وجود کمی سن او شیوخ طایفه از وی استماع حدیث کردند (الرجال ۳۸۹). آنگاه در بازگشت از عراق به همدان درآمد و از مشایخی همچون قاسم بن محمد ابن عبدویه همدانی و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و ابوالعباس فضل بن فضل بن عباس کندی استماع حدیث کرد (الخصال ۱۰۶ و ۲۵۹ و ۳۲۰ و کمال الدین ۳۶۹) سپس به موطن خود «ری» وارد شد.

شیخ صدوق تا سال ۳۶۷ هـ ق که عازم مشهد گردید در ری به سربرد. در سال ۳۶۸ در نیشابور می زیست و بحال ۲۷ تا ۹۳ وی که در کتاب الامالی گزارش شده در آنجا بوده است (۴۸۷) آنگاه عازم ماوراءالنهر گردید (همان ۵۲۱ تا ۵۳۶). در سرخس با ابونصر محمد بن احمد سرخسی (الخصال ۱۹۷) و در مرو با احمد بن حسین ابی (کمال الدین ۴۲۳ و ۴۷۶) و در مرو رود با محمد بن علی

ابن شاه و ابویوسف رافع بن عبدالله (الخصال ۳۲۰ و ۴۱۰ و ۵۹۲) و در بلغ با حسین بن محمد اشنانی و محمد بن سعید سمرقندی (التوحید ۶۸ و ۹۶) و در سمرقند با عبدوس بن علی جرجانی و عبدالصمد بن عبدالشہید انصاری (الخصال ۴۵ و عیون ۸/۲) دیدار کرد و از آنان حدیث شنید.

شیخ صدوق در سفری به فرغانه که در جنوب شرق ازبکستان واقع است با جمعی از مشایخ همچون اسماعیل بن منصور قصار (الخصال ۲۶۸) و محمد بن عبدالله بن طیفور دامغانی (علل الشرایع ۶۳) دیدار کرد و حتی به برخی از قرای فرغانه چون اخسیکت و جبل برتک سفر کرد (کمال الدین ۴۷۳) و سفری نیز به ایلاق که در اطراف تاشکند است داشته و از محضر مشایخی چون حاکم بکر بن علی حنفی (همان ۲۹۲) و علی بن عبدالله فقیه اسواری (همان ۶۴۲) استفاده کرده است. ملاقات شیخ صدوق با شریف محمد بن حسن علوی معروف به «نعمه» و تألیف کتاب «فقیه من لا یحضره الفقیه» برای وی در همین شهر واقع شده است (من لا یحضره الفقیه ۱/۳ و ۲).

در بازگشت از سفر فرغانه و ایلاق شیخ صدوق در نیشابور اقامت گزید و به ترویج اعتقادات شیعی پرداخت. تألیف کتاب کمال الدین در این دوران واقع شده و در مقدمه آن آرزوی خود را برای بازگشت به ری بیان کرده است (۳) آنگاه به ری بازگشت و تا پایان عمر در آنجا بود. وفات این عالم بزرگوار در سال ۳۸۱ هـ ق در «ری» روی داد و آرامگاه وی در آنجا معروف و زیارتگاه شیعیان است.

تالیفات شیخ صدوق بالغ بر سیصد مجلد کتاب و رساله بوده است که برخی از آنها اکنون در دسترس است. خود شیخ در سال ۳۶۸ ق در ایلاق تألیفات خود را ۲۴۵ رساله دانسته است (فقیه من لا یحضره الفقیه ۱/۲ و ۳) و نجاشی غالب آنها را معرفی کرده است (۳۸۹ و ۳۹۲).

برخی از این تألیفات به شیوه کلامی نگاشته شده است مانند کتاب اعتقادات و کتاب ابطال الفلوس و التخصیر و بخشی از کتاب الأمالی که شامل مناظرات وی با پیروان سایر مذاهب در حضور رکن الدوله است (نجاشی ۳۹۲) و برخی دیگر از تألیفات وی جنبه فقهی دارد که جامعترین آنها کتاب «فقیه من لا یحضره الفقیه» اوست که به شیوه اخباریان متقدم قم در مقام فتوا به نقل عباراتی از احادیث با حذف سلسله سند پرداخته است.

کتاب من لا يحضره الفقيه او یکی از کتب اربعه حدیثی شیعه است که در طی قرون و اعصار مدار بحث و فحص فقها و علما و مرجع همگان بوده است (الدراية) اما بی تردید غالب تألیفات شیخ صدوق به شیوه محدثین نگاشته شده است و به حق او را رئیس محدثان شیعه لقب داده اند.

برخی از تألیفات حدیثی موجود شیخ صدوق عبارتند از: التوحید، کتاب من لا يحضره الفقيه، الأمالی، علل الشرائع، عیون أخبار الرضا، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، الحصال، کمال الدین و تمام النعمة و معانی الأخبار و غیره. علامه مجلسی در صدر منابع و مآخذ خود در تألیف بحار الأنوار از کتب فوق نام می برد و شهرت و صحت انتساب آنها را مانند کتب اربعه می داند (بحار الأنوار ۱ / ۲۶) شیخ صدوق به عنوان يك محدث بسیاری از آثار پیشینیان را ضبط کرده و آنها را به آیندگان تحویل داده است. او نه تنها ناقل احادیث بلکه همچنان که شیخ طوسی می گوید نقاد احادیث و عالم به رجال بوده است (الفهرست ۱۵۷) و بسیاری از علای رجال مراسیل وی را مانند مسانیدش می دانند (روضات الجنات ۶ / ۱۳۳ و تنقیح المقال ۳ / ۱۵۴) و علامه مجلسی معتقد است که اکثر اصحاب امامیه کلام او و پدرش را مانند نص منقول و خبر ماثور می دانند (بحار ۵ / ۴۰۵).

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

معرفی کتاب

«کمال الدین و تمام النعمة» نام کتابی است که شیخ صدوق علیه الرحمة در اواخر عمر خود تألیف کرده است.

انگیزه تألیف

شهری که این کتاب در آن تألیف شده نیشابور است (کمال الدین ۲) که در قرون اولیه اسلامی از شهرهای بزرگ ممالک اسلامی به شمار می آمد و جمعیت آن را بالغ بر یک میلیون نفر ذکر کرده اند (معیّن ۲۱۶۹). در آن روزگار بیشتر کسانی که نزد شیخ آمد و شد می کردند در امر غیبت متحیر بوده و در امر قائم علیه السلام شبهاتی داشته اند و شیخ صدوق همت خود را مصروف ارشاد آنان و بازگرداندن ایشان به راه حق و صواب می نموده (کمال الدین ۲) تا آنکه شیخ نجم الدین ابوسعید محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت قی را ملاقات می کند که

چندی در بخارا اقامت داشته و تحت تأثیر گفتار و ایرادات یکی از کبار فلاسفه و منطقین بخارا در موضوع غیبت و انقطاع اخبار قائم علیه السلام دچار حیرت و تردید شده بود. شیخ صدوق در اثبات امام علیه السلام و غیبت او مباحث و فصولی را یادآور شده و اخباری درباره غیبت امام از پیامبر اکرم و ائمه هدی نقل می کند که شگ و ارباب وی را زایل می سازد. شیخ نجم الدین از شیخ صدوق درخواست می کند که کتابی در این معنی تألیف کند و شیخ هم به او وعده می دهد که اگر خداوند اسباب رجوع وی را به وطن و محل استقرارش ری فراهم سازد آن کتاب را بنویسد (همان ۳).

اما او در عالم رؤیا امام مهدی علیه السلام را می بیند که در طواف خانه خدا به وی خطاب می فرماید: «لَمْ لَا تُصَنِّفْ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ؟»، چرا در باب غیبت کتابی نمی نویسی و غیبت های انبیا را در آن ذکر نمی کنی؟ و او گریان از خواب بیدار می شود و در بامداد همان روز به تألیف کتاب «کمال الدین» اقدام می نماید (همان ۴).

موضوعات کتاب

کتاب از یک مقدمه نسبتاً طولانی و پنجاه و پنج فصل تشکیل شده است. مقدمه کتاب که بعضی آن را باب اول کتاب به حساب آورده اند (کمره ای ۱ / ۲۲۶) حدود یک پنجم حجم کتاب را تشکیل داده است و شامل مباحثی کلامی در اثبات درستی عقیده امامیه در باب امام قائم علیه السلام و پاسخ به شبهات زیدیه و اسماعیلیه و سایر فرق غیر اثنی عشریه است (کمال الدین ۱ تا ۱۲۶). این مقدمه بر آن دلالت دارد که شیخ صدوق نه تنها در میدان روایت احادیث بلکه در درایت حدیث و استدلال کلامی عالمی کم نظیر است. وی در پایان این مقدمه می نویسد: «چون در این زمان فرقه زیدیه با فرقه امامیه اثنی عشریه به سختی دشمنی می ورزند، نهایت ادله و پاسخ آنان را در این مقدمه ذکر کردیم تا مورد استفاده حق طلبان واقع گردد» (همان ۲۶).

کتاب با عنوان غیبت ادریس پیامبر علیه السلام آغاز می شود (۱۲۷) و بعد از آن غیبت حضرات نوح علیه السلام (۱۳۳) و صالح علیه السلام (۱۳۶) و ابراهیم علیه السلام (۱۳۷) و یوسف علیه السلام (۱۴۱) و موسی علیه السلام (۱۴۵) ذکر می گردد. بعد از آن از غیبت حجج الهی که مابین موسی کلیم و عیسی مسیح علیه السلام بوده اند سخن به میان آمده است (۱۵۳) آنگاه بشارت عیسی مسیح علیه السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده است

(۱۵۹) خبر سلمان فارسی (۱۶۱) و قس بن ساعدة ایادی (۱۶۶) و تبع (۱۶۹) و عبدالمطلب و ابوطالب (۱۷۱) و سیف بن ذی یزن (۱۷۶) و بحیرای راهب (۱۸۲) و خالد بن اسید (۱۸۸) و ابوالموصی راهب (۱۹۰) و سطیح کاهن (۱۹۱) و یوسف یهودی (۱۹۶) و دواس بن حواش (۱۹۸) و زید بن عمرو بن نفیل (۱۹۸) ابواب دیگر کتاب است؛ بعد از آن علت احتیاج مردم به امام (۲۰۱) و استدلال کلامی شیخ صدوق در این باب آمده است (۲۰۹). یکی از ابواب طولانی کتاب با عنوان اتصال وصیت از زمان آدم علیه السلام تا روز قیامت، حاوی شصت و پنج حدیث است (۲۱۱) که در پایان آن بحثی در معنای عترت و آل و اهل آمده است (۲۴۱).

نصوصی که بر اثبات دوازدهمین امام شیعه علیه السلام رسیده ابواب دیگر کتاب را تشکیل داده است؛ نصوص خدای تعالی (۲۵۰) و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (۲۵۶) و امیرالمؤمنین علیه السلام (۲۸۸) و فاطمه زهرا علیها السلام (۳۰۵) و لوح فاطمه علیها السلام (۳۰۸) و امام حسن علیه السلام (۳۱۳) و امام حسین علیه السلام (۳۱۶) و امام زین العابدین علیه السلام (۳۱۸) و امام باقر علیه السلام (۳۲۴) و امام صادق علیه السلام (۳۳۳) و امام کاظم علیه السلام (۳۵۹) و امام رضا علیه السلام (۳۷۰) و امام جواد علیه السلام (۳۷۷) و امام هادی علیه السلام (۳۷۹) و امام عسکری علیه السلام (۳۸۴) ذکر گردیده است. آنگاه اخبار خضر (۳۸۵) و ذوالقرنین (۳۹۳) استطراداً بیان شده و به دنبال آن باقی نصوص امام عسکری علیه السلام آمده است (۴۰۷).

کسی که منکر قائم علیه السلام باشد (۴۱۰) و اینکه امامت پس از حسین علیه السلام در دو برادر جمع نمی شود (۴۱۴) و روایتی که درباره نرگس خاتون وارد شده است (۴۱۷) و میلاد قائم علیه السلام (۴۲۴) و کسانی که قائم علیه السلام را دیدار کرده اند (۴۳۴) و علت غیبت (۴۷۹) و توقیعات وارده از قائم علیه السلام (۴۸۲) و طول عمر (۵۲۳) و حدیث دجال (۵۲۵) و معترّون همچون حبابه و الیه (۵۳۱) و معترّ مغربی (۵۳۸) و عبید بن شربه (۵۴۷) و ربیع بن ضبع (۵۴۹) و شق کاهن (۵۵۰) و شداد بن عاد (۵۵۲) و داستان طولانی بلوهر و بوداسف (۵۷۷) در دنباله باب معترّون ذکر شده است.

ابواب پایانی کتاب شامل ثواب منتظر (۶۴۴) و نهی از تسبیح (۶۴۸) و علامات ظهور (۶۴۹) و نوادر کتاب (۶۵۶) است و استدلال شیخ صدوق بر عدم فقرت بین رسولان نیز در پایان کتاب و در همین باب آمده است.

نام کتاب

نام کتاب «کمال الدین و تمام النعمة» از این آیه شریفه قرآن کریم اتخاذ شده که در آن آمده است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (المائدة / ۳)». یعنی امروز دین شما را برایتان کامل ساختم و نعمتم را بر شما تمام کردم و از اسلام به عنوان دین برای شما خشنودم.

مفسران اسلامی ذکر کرده اند که این آیه در غدیر خم و پس از نصب علی بن ابی طالب به ولایت، نازل شده است. چنانکه طبرسی می نویسد: چون این آیه نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار از رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب، و فرمود هر کس را که من مولای اویم علی نیز مولای اوست خدایا هر کس او را دوست می دارد دوست بدار و هر کس او را دشمن می دارد دشمن بدار و هر کس او را فروگذار فروگذار (جمع البیان ۳ / ۱۵۹).

سیوطی از این مردویه و خطیب و ابن عساکر از ابوهریره نقل می کنند که چون روز غدیر خم یا هجدهم ذی الحجة فرا رسید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَقُلِي مَوْلَاهُ» و بعد از آن این آیه نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... (الذُر المُنْتَوَر ۶ / ۱۹)».

و چون کمال دین در ولایت و امامت علی علیه السلام است و کمال امامت نیز به وجود مسعود دوازدهمین وصی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تحقق می یابد از این رو شیخ صدوق علیه السلام نام کتاب گرانقدر خود را «کمال الدین و تمام النعمة» گذاشت و اینکه بعضی از محدثان نام کتاب را اکمال الدین و اتمام النعمة گزارش کرده اند همچون مجلسی (بحار ۱ / ۶) و شیخ حرّ عاملی (امل الامل ۲ / ۲۸۴) و مولا حسن فیض (نوادراخبار ۲۰۹ تا ۳۰۵) از آن روست که ارتباط نام کتاب و آیه شریفه (المائدة ۳) کاملاً نمایان باشد و برخی دیگر از دانشمندان نام کمال الدین و تمام النعمة را ترجیح داده اند همچون میرداماد (جذوات ۱۰۲ و ۱۹۹) و نوری (مستدرک ۳ / ۵۲۴) و بعضی از رجالیان معاصر هر دو نام را محتمل شمرده اند (الذریعه ۱۸ / ۱۳۷ و ۲ / ۲۸۳) اما از آن رو که شیخ صدوق در صدد اکمال دین و اتمام نعمت نبوده بلکه قصد او اخبار از کمال دین و تمام نعمت است و در بسناری

از نسخ خطی و تمامی چاپهای کتاب نیز نام کمال الدین و تمام النعمه بر روی کتاب ثبت است، ما نیز آن را ترجیح داده ایم.

ارزش و اعتبار کتاب

کمال الدین درباره یکی از اصیل ترین و درخشان ترین آرمانها و وعده های انبیاء الهی یعنی اعتقاد به مهدی موعود به رشته تحریر درآمده است و در تمامی ادیان الهی به آینده ای روشن و منجی عالم بشریت بشارت داده اند (رک: نجات بخشی در ادیان) نه تنها ادیان آسمانی بلکه مکاتب غیر الهی نیز از ظهور مدینه فاضله و حکومت صالحان و حکیمان و آینده ای درخشان سخن گفته اند (رک: آرمان شهر). قرآن کریم نیز در متجاوز از یکصد و بیست آیه این آینده روشن را ترسیم کرده است (رک: المحجّه) و به صراحت از وعده به مؤمنان در خلافت بر زمین و استقرار دینی که از آن خشنود است و تبدیل خوف و ترس به امنیت و آسایش و پرستش همگانی خدای یکتا (التور ۵۵) و وعده خود که در زبور و تورات نوشته است که زمین را بندگان صالح به ارث خواهند برد (الانبیاء ۱۰۵) و غلبه دین حق بر تمامی ادیان باطل (التوبه ۳۳) و اینکه خداوند بر مستضعفان منت نهاده و آنان را رهبران و وارثان زمین خواهد ساخت (القصاص ۵) و فرجام زمین از آن متقین خواهد بود (الاحراف ۱۲۸) خبر داده است.

بعد از آن در احادیث پیامبر اکرم و ائمه طاهرين علیهم السلام که معلمان و مبیینان قرآن کریم اند به تفصیل و توضیح این آیات پرداخته اند و خصوصیات منجی عالم بشریت را به عبارات مختلف و به کرات و مرات بازگو فرموده اند. این احادیث فراوان را در موضوع مهدویت در اسلام چنین گزارش کرده اند:

بشارت بر ظهور مهدی علیه السلام (۶۵۷ حدیث) و اینکه مهدی از اهل البیت است (۳۸۹ حدیث) و از فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است (۲۱۴ حدیث) و از فرزندان فاطمه زهرا علیه السلام است (۱۹۲ حدیث) و از فرزندان حسین علیه السلام است (۱۸۵ حدیث) و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است (۱۴۶ حدیث) و زمین را بر از عدل و داد می کند (۱۲۳ حدیث) و غیبی طولانی دارد (۹۱ حدیث) و عمری طولانی دارد (۳۱۸ حدیث) (رک: منتخب الاثر)؛ به گونه ای که می توان گفت در اسلام پس از موضوع ولایت و امامت علی علیه السلام در هیچ مبحث کلامی دیگر بدین تفصیل و تأکید سخن نگفته اند.

شیخ صدوق - علیه الرحمه - در کتاب کمال الدین از این اعتقاد اصیل امامیه سخن می گوید و طبعاً درستی آن به مانند درستی تمامی کتابهای آسمانی و آیات قرآنی و احادیث مصومین علیهم السلام است و اگر کسی منکر این اعتقاد باشد منکر انبیاء الهی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام گردیده است و دانشمندان اسلامی در درستی احادیثی که وفق اصول مسلم دین و مذهب وارد شده است مناقشه روانمی دارند و ذکر سند را در موضوع معتقدات حقه و ادعیه با مضامین عالیه از باب یتیم و تبرک می دانند.

جهت دیگری که در ارزش و اعتبار کتاب کمال الدین دخیل است شأن و منزلت و عدالت و وثاقت و جایگاه ویژه نویسنده آن است به گونه ای که شاید هیچ يك از علمای بزرگوار اسلام در این جهات به پایه وی نرسند و همانگونه که پیشتر گفتیم اصحاب امامیه کلام او و پدرش را مانند نصّ منقول و خبر مأثور می دانند (بحار ۵ / ۴۰۵) و وثاقت او را امری ضروری مانند وثاقت ابوذر و سلمان می شمارند (مستدرک ۳ / ۲۲۵) و گروه کثیری از علمای امامیه همچون علامه حلی و شهید اول و محقق داماد مراسیل وی را محکوم به صحت می دانند و می گویند مراسیل صدوق کمتر از مراسیل ابن ابی حمیر نیست (روضات ۶ / ۱۳۳). باین اوصاف نه تنها احادیث مرسله صدوق بلکه اخباری از او که در سلسله اسناد آنها رجال مجهول و ناشناخته ای هم موجود باشند صحیح و معتبر خواهد بود. دیگر آنکه بسیاری از محدثان شیعی اعتبار و ارزشی خاص برای کمال الدین قائل بوده اند و بسیاری از احادیث آن را در کتابهای خود نقل کرده و بدان استناد جسته اند. اگر کتاب کمال الدین کتابی نا معتبر بود این چنین مورد اقبال و توجه دانشمندان شیعی قرار نمی گرفت. علامه مجلسی در صدر منابع و مآخذ خود در بحار الانوار از کتب شیخ صدوق نام برده و در ضمن آنها از این کتاب نام می برد (۱ / ۶) نیز بسیاری از روایات کمال الدین را در کتابش نقل کرده است (ر ک: بحار الانوار ۵۱ / ۵۲ و ۵۳) مولا حسن فیض کاشانی نیز از این کتاب به اجلال یاد می کند و روایاتی از آن را در کتاب ارزشمند خود نوادر الاخبار نقل کرده است (۲۰۹ تا ۳۰۵). شیخ حرّ عاملی در اثبات الهداة و میرزای نوری در کشف الاستار و التّجّم الثّاقب و بسیاری دیگر از دانشمندان و محدثان شیعی به دیده احترام بدین کتاب می نگرستند و به احادیث آن استناد کرده اند.

بخش دیگری از کتاب کمال الدین که متضمّن اخبار معتبرین و حکایات و

اقوال غیر معصومین است، از ارزش تاریخی بهره مند است، زیرا مخبر صادق همچون شیخ صدوق در متجاوز از یک هزار سال پیش در شهرهای بزرگ آن روزگار همچون حجاز و عراق و همدان و ری و نیشابور و بخارا و فرغانه به تفحص پرداخته و احادیث و اخباری را که در آن روزگار در جهان اسلام منتشر بوده ضبط کرده و برای ما گزارش کرده است. فی الواقع اگر شیخ صدوق علیه الرحمه بعضی از این احادیث و اخبار را در کتاب خود نقل نمی کرد امروزه اهل تحقیق و بررسی از وجود آنها محروم بودند، به عنوان مثال می توان به داستان مفصل و آموزنده بلوهر و بوذاسف اشاره کرد که اول بار آن را شیخ صدوق در کتاب کمال الدین گزارش کرده است (۵۷۷ تا ۶۳۸) و پیش از وی نویسنده ای را نمی شناسیم که به نقل آن مبادرت کرده باشد. می گویند این داستان و کلیله و دمنه و سندبادنامه و نامه تنسر را برزویه حکیم از هندی به پارسی ساسانی برگردانده است (فرهنگ ایران زمین ج ۲۶) و در قرون اولیه اسلامی که بسیاری از کتب پهلوی که حاوی مطالب تاریخی و ادبی و حکم و مواعظ و عهود و مسائل علمی بود به عربی در آمد و کتاب بلوهر و بوذاسف از آن جمله است (تاریخ ادبیات ایران ۱ / ۱۱۹ و ۱۶۸). این داستان به اکثر زبانهای اروپایی نیز ترجمه شده است و مأخذ و مصدر تمامی روایات این داستان، کتاب کمال الدین و تمام النعمه تألیف ابن بابویه ابوجعفر محمد بن علی قمی معروف به شیخ صدوق و متوفای ۲۸۱ هـ ق است که آن را از محمد بن زکریای رازی طبیب و فیلسوف شهر نقل کرده است (الادب الفارسی ۱۵۰ و ۱۵۱).

ترجمه و تصحیح کتاب

گرچه مترجم را در این مقام سخن بسیار است لیکن به ذکر نکته ضروری اکتفا می شود:

- ۱- پیشنهاد ترجمه و تصحیح این کتاب توسط استاد محترم جناب آقای علی اکبر غفاری - حفظه الله - صورت پذیرفته و اینجانب که حدود سی سال است با ایشان مرتبط بوده و همواره خدمات علمی و دینی عظیم له را به دیده احترام نگریسته ام از آن استقبال کرده و بدان مشغول شدم.
- ۲- ترجمه کتاب براساس نسخه مصحح ایشان است که آن را در سال ۱۳۹۰ هجری به طبع رسانیده اند. آن کتاب با نسخه های متعدد خطی مقابله گردیده و

مزین به پاورقیهای مفید و عالمانه ایشان است، ولی عبارات کتاب فاقد اعراب گذاری است.

۳- در امر تصحیح کتاب، عبارات متن را به دقت مورد بررسی قرار داده و با چاپهای ۱۳۰۱ ق و ۱۳۷۸ ق و ۱۳۹۰ ق مقابله کرده و در صورت خریب بودن متن به مصادر عدیده لغوی و روایی مربوطه و بحارالانوار مراجعه کرده و عبارات را به صورت صحیح نقل و ترجمه نموده ام.

این نکته نیز گفتنی است که بحارالانوار علامه مجلسی رحمته الله در تصحیح کتب روایی شیعه نقش بسزایی دارد، زیرا اولاً مرحوم مجلسی رحمته الله نسخ متعدّد و مصحّحی از کتب پیشینیان در اختیار داشته و صحیحترین نسخه را در بحارالانوار گزارش کرده است. به عنوان مثال بسیاری از روایات کمال الدین در بحارالانوار نقل شده و قرائت و کتابت این عالم خبیر و حدیث شناس از کمال الدین در مطاوی مجلدات ۵۱ الی ۵۳ بحارالانوار آمده است.

ثانیاً علامه مجلسی در بسیاری از مجلدات کتابش پس از نقل حدیث معصومین علیهم السلام به بیان و توضیح آن می پردازد و مشکلات و عویصات احادیث را عالمانه تبیین می کند. ما نیز در امر ترجمه و تصحیح کتاب از بیانات این علامه فرزانه استفاده ها نموده ایم.

در اعراب گذاری متن نیز دقت فراوانی به عمل آمده است تا کتاب فاقد اغلاط اعرابی و مطبعی باشد. در ضبط صحیح اسامی راویان به کتابهای توضیح الاشتباه و ضبط اسامی رواة و سایر کتب مربوطه رجوع شده است و امید ما چنان است که کتاب مبرّای از اغلاط باشد هر چند سهو و نسیان و خطا را نیز نمی توان انکار کرد.

۴- در ترجمه متن کتاب کوشش کرده ام درستی و شیوایی، هر دو رعایت شود، معنای عبارتی فروگذار نشود و ترجمه از روانی و رسایی برخوردار باشد. ممکن است قدری عبارات از حدود محاورات عامیانه فراتر باشد، اما اعتقاد مترجم آن است که در ترجیح بین ساده نویسی و درستی بایستی درستی را برگزید.

۵- برای آنکه ترجمه اشعار عربی کتاب از لطافت و شیوایی لازم برخوردار باشد، اشعار کتاب را که بیشتر آنها در فصل معنّون است به نظم فارسی برگردان کرده ام و امیدوارم که این ترجمه منظوم مطبوع خاطر اهل ذوق و ادب قرار گیرد.

۶- در امر ترجمه و تصحیح کتاب از پاورقیهای استاد علی اکبر غفاری در

طبع ۱۳۹۰ هـ ق و ترجمه مرحوم آیه الله میرزایاقر کمره ای رحمته الله در طبع ۱۳۷۸ هـ ق و ترجمه علامه مجلسی از داستان پلوه و بوذاسف و درسهای استاد فرزانه ای که معتقد بود حضرت مهدی علیه السلام گهگاه بر مزار صدوق می آید و از این رو وصیت کرد که در کنار پله های ورودی مزار صدوق به خاک سپرده شود و مشاوری با برادر عزیزم جناب آقای دکتر غلامحسین تاجری نسب و دوستان دیگر استفاده کرده ام. از خدای بزرگ برای همه آنان غفران و رحمت الهی مسئلت می نمایم

۷ - گرچه ذکر لغزشهایی که در ترجمه پیشین کمال الدین صورت پذیرفته چیزی از ارزش کار و خلوص نیت مترجم مرحوم آن نمی کاهد، اما نقل آنها را نیز در این مجال ضروری نمی دانم. طالبانی که می خواهند امتیازات این ترجمه را بر ترجمه پیشین بدانند، بایستی خود به هر دو ترجمه مراجعه کرده و آنها را با یکدیگر مقایسه کنند.

۸ - در پایان لازم می دانم مراتب سپاسگزاری خود را از مدیر و مؤسس محترم «نشر صدوق» استاد ارجمند جناب آقای علی اکبر غفاری - حفظه الله - ابراز دارم. فی الواقع اگر پیشنهاد اولیه ترجمه کتاب توسط ایشان صورت نمی گرفت، همچنین اگر نظارت نهایی و پیگیری و تشویق ایشان نبود، مسلماً این اثر به این شکل نفیس در اختیار علاقمندان قرار نمی گرفت. خداوند خیر دنیا و آخرت به ایشان مرحمت فرماید و وجود گرانقدرشان را برای ادامه خدمات فرهنگی به عالم تشیع از گزند حوادث مصون بدارد. آمین رب العالمین.

منصور پهلوان

مأخذ مقدمة مترجم

- ١ - امل الأمل، حرر هامل، مكتبة الأندلس، ٢ - اثبات الهداة، حرر عامل، دار الكتب الإسلامية ٣ - الاستبصار، طوسي، نجف ٤ - الامالي، صدوق، بيروت ٥ - اعتقادات، صدوق، تهران ٦ - الادب الفارسي، محمد محمدي، ١٩٦٧ ٧ - ابن بابويه، پاكت چي، دائرة المعارف بزرگ اسلامي ٨ - آرمان شهر، تاسيس مور، تهران ٩ - بلوهر و بوداسف، ميرعابدینی، ١٣٦٥ ١٠ - بلوهر و بوداسف، سهيلي خوانساري، مجلة گوهر ٦١ ١١ - بحار الانوار، مجلسي، تهران ١٢ - تاريخ ادبيات ايران، صفا، ١٣٤٨ ١٣ - تنقيح المقال، مامقاني، نجف ١٤ - التوحيد، صدوق، بيروت ١٥ - ثواب الاعمال، صدوق، ١٣٩٢ ق ١٦ - جذوات، ميرداماد، انتشارات بهنام ١٧ - حياة الشيخ الصدوق، موسوي خراسان، مقدمة من لا يحضره الفقيه ١٨ - الحصال، صدوق، به كوشش غفاري ١٩ - الدرر المشور، سيوطي، دارالفكر ٢٠ - الأريضة، آقا بزرگ طهراني، بيروت ٢١ - روغات الجثث، خوانساري، اساعيليان ٢٢ - رياض العلماء، ميرزا عبدالله افندي، قم ٢٣ - الزجال، لنگاشي، جامعة مدرسين قم ٢٤ - الزجال، سيد مهدي بحر العلوم، تهران ٢٥ - الزجال، ابن داود، نجف ٢٦ - سير اعلام النبلاء، ذهبي، بيروت ٢٧ - علل الشرايع، صدوق، نجف ٢٨ - عيون اخبار الرضا، صدوق، نجف ٢٩ - عين الحيلة، مجلسي، ١٣٤٨ ٣٠ - الفيبة، طوسي، به كوشش آقا بزرگ ٣١ - الفهرست، طوسي، به كوشش راميار ٣٢ - فهرج المهموم، ابن طاووس، قم ٣٣ - فلاح السائل، ابن طاووس، قم ٣٤ - فقيه من لا يحضره الفقيه، صدوق، بيروت ٣٥ - الفهرست، ابن نديم، بيروت ٣٦ - فرهنگ ايران زمين، ج ٢٦، تهران ٣٧ - فرهنگ فارسي، معين، ١٣٦٠ ٣٨ - كشف الاستار، ميرزاي نوري، مكتبة نيتوي الحديثة ٣٩ - كشف المحجة، ابن طاووس، نجف ٤٠ - كمال الدين، صدوق ١٣٠١ ق ٤١ - كمال الدين ترجمة كمره اي، ١٣٧٨ ق ٤٢ - كمال الدين، تصحيح غفاري، ١٣٩٠ ق (اربعاءات مقدمة به اين طبع است) ٤٣ - منتخب الاثر، صفائي گلپايگاني، مكتبة الصدر ٤٤ - مستدرک الوسائل، ميرزاي نوري، اساعيليان ٤٥ - مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب، قم ٤٦ - معاني الاخبار، صدوق، به كوشش غفاري ٤٧ - معالم العلماء، ابن شهر آشوب، نجف ٤٨ - مجالس المؤمنين، شوشتری، تهران ٤٩ - المحجة نيا نزل في القائم الحجة، سيد هاشم بحراني، مؤسسة الرفاء ٥٠ - مجمع البيان، طبرسي، علمية اسلاميه ٥١ - نجات بخشي در اديان، محمد تقی راشد محصل، ١٣٦٩ ٥٢ - النجم الثاقب، ميرزاي نوري، مشهد ٥٣ - نوادر الاخبار، قبض كاشاني، مؤسسة مطالعات و تحقيقات فرهنگي، تهران

اللَّهُمَّ أَرِنَا الْقُلُوعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْفُرَّةَ الْحَمِيدَةَ
وَاجْعَلْ نَاطِقَنَا يَنْظُرُ مِنَّا إِلَيْهِ ، وَ عَجَلْ
فَرْجَهُ ، وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ ، وَ أَوْسِعْ مَنَاجِزَهُ ،
وَ اسْلُكْ بِنَا مَحَجَّتَهُ ، فَأَنْفِذْ أَمْرَهُ وَ اشْدُدْ
أَزْرَهُ ، وَ اعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَ أَخِي بِهِ
عِبَادَكَ ، فَإِنَّكَ قُلْتَ - وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ - :
«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ التَّجَرَّ بِهَا كَتَبَتْ
أَيْدِي النَّاسِ» ، فَأُظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِئِكَ
وَابِقَ بِنَبِيِّ نَبِيِّكَ ، الْمُسْتَمَى بِاسْمِ رَسُولِكَ
حَتَّى لَا يَظْهَرَ شَيْءٌ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرْفُوعُهُ ،
وَ يَحِقُّ الْحَقُّ وَ يُحَقِّقُهُ ، وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ
مَفْرَعًا لِمُظْلَمِ عِبَادِكَ ، وَ نَاصِرًا لِمَنْ لَا
يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ ، وَ مُجَدِّدًا لِمَا عَقَلَنَ
مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ ، وَ مُشِيدًا لِمَا وَرَدَ مِنْ
أَعْلَامِ دِينِكَ ، وَ سَتِنِ نَبِيِّكَ ﷺ ، وَاجْعَلْهُ
يَمُنَّ حَصْنَتُهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.
الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الْقَدِيدِ الصَّمَدِ الْحَيِّ الْقَادِرِ الْقَلِيمِ الْحَكِيمِ، تَقْدُسَ وَتَعَالَى عَنْ
صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ، ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، وَالْإِفْضَالِ وَالْإِنْعَامِ، وَالْمَشِيئَةِ النَّافِذَةِ وَالْإِرَادَةِ
الْكَامِلَةِ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، وَهُوَ يُدْرِكُ
الْأَبْصَارَ، وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، وَمَالِكُ كُلِّ شَيْءٍ وَ
جَاعِلُ كُلِّ شَيْءٍ، وَمُحْدِثُ كُلِّ شَيْءٍ، وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ، وَأَنْتَ يَتَضَعِي بِالْحَقِّ، وَتَعْدِلُ فِي
الْحُكْمِ، وَتَحْكُمُ بِالْقِسْطِ، وَتَأْمُرُ بِالْقَدْرِ وَالْإِحْسَانِ، وَتَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالتَّبْغِي، وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا، وَلَا تَحْمِلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا، وَلَهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد از آن خداوندی است که پروردگار جهانیان است، و درود خداوند بر
پیامبرش محمد و خاندان طاهرینش باد.

حمد سزاوار خدای یکتای تنهاست، بی نیاز و زنده و توانا و دانا و حکیم و
بلند مرتبه و عظیم، کسی که از صفات مخلوقین برتر است و صاحب جلال و اکرام
و فضل و انعام و دارای مشیت نافذه و اراده کامله، کسی که او را مثلی نیست، و
شنوا و بینا است، دیدگان او را در نمی یابد و او دیدگان را إدراک می کند و او
لطیف و خبیر است.

و شهادت می دهم که هیچ معبودی جز «الله» نیست، یکتاست و هیچ شریکی
ندارد، آفریننده و مالک هر چیزی است و جاعل و محدث و پرورنده هر شیئی
است، او به حق حکم می کند و در حکم عدل می ورزد و به قسط فرمان می دهد
و به عدل و احسان و عطا به خویشان امر می کند و از فحشا و زشتی و ستم باز
می دارد، هیچکس را به عملی فوق توانائیش تکلیف نکند و بیش از طاقت بر

الحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، وَ لَوْ شَاءَ هَذِي النَّاسُ أَجْمَعِينَ، يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ، وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

لَا يُتَّعَلَّ بِالْعُقُوبَةِ، وَلَا يُتَّعَذَّبُ إِلَّا بَعْدَ إِضْاحِ الْحُجَّةِ وَ تَقْدِيمِ الْآيَاتِ وَ النَّذَاوَةِ، لَمْ يَسْتَعِذَّ عِبَادَةُ بِإِلَهِهِمْ، وَلَمْ يَأْمُرْهُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَمْ يَنْصِبْهُمْ، وَلَمْ يَكِلْهُمْ إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَ اخْتِيَارِهِمْ وَ آرَائِهِمْ بِطَاعَتِهِ وَ اخْتِرَاعِهِمْ فِي خِلَافَتِهِ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا. وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِينُهُ، وَ أَنَّهُ بَلَغَ عَنْ رَبِّهِ، وَ دَعَا إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَ عَمِلَ بِالْكِتَابِ وَ أَمَرَ بِاتِّبَاعِهِ، وَ أَوْصَى بِاتَّقَاتِكَ بِهِ وَ بَعَثَتْهُ الْأَيُّمَةُ بِفَضْلِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، وَ إِنَّمَا لَنْ يَفْقَرُوا حَقًّا يَرِثُ عَلَيْهِ حُضْرَتُهُ، وَ إِنَّمَا اعْتَصَمَ الْمُسْلِمِينَ بِهَا عَلَى الْقَهْجَةِ الْوَاضِعَةِ، وَ الطَّرِيقَةِ الْمُسْتَقِيمَةِ، وَ الْحَنِيفِيَّةِ الْبَيْضَاءِ الَّتِي لَيْسَ لَهَا كُنْهَارُهَا، وَ بَاطِنُهَا كُظَاهِرُهَا، وَلَمْ يَدْعُ أُمَّتَهُ فِي شُبْهَةٍ وَلَا عَمَى مِنْ أَمْرِهِ، وَلَمْ

کسی بار نهد. حجت بالغه از آن اوست و اگر بخواهد همه مردم را هدایت می کند، به خانه یسلم و سلامت فرا می خواند و هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می نماید.

در عقوبت شتاب نکند و قبل از اِضْاحِ حجت و تقدیم آیات و بیم رساندن، عذاب نکند. بندگان را به پرستش چیزی که آن را بر ایشان واضح نفرموده نمی خواند و آنها را به اطاعت پیشوایی که بر آنها منصوب نکرده فرمان نمی دهد. و در طاعتش، ایشان را به خود و اختیار و آرائشان و نمی گذارد، و خلافت خود را به اختراع و ابتکار ایشان نمی سپارد، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

و شهادت می دهد که محمد ﷺ بنده و رسول و امین اوست و او از جانب پروردگارش تبلیغ کرد و با حکمت و موعظه حسنه به راه خداوند فراخواند، و به قرآن کریم عمل نمود، و به پیروی آن فرمان داد و به تمسک به قرآن و عترتش که ائمه بعد از اویند - صلوات الله علیهم - فرمان داد و اینکه قرآن و عترت از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر او در آیند، و تمسک مسلمین به آن دو بر پایه حجت روشن و راه راست و دین حنیف درخشانی است که شیش مانند روزش و باطنش مانند ظاهرش می باشد، ائمتش را در شبهه و کوری در

يَذْخِرُ عَنْهُمْ دَلَالَةً وَلَا نَصِيحَةً وَلَا هِدَايَةً، وَلَمْ يَدْعُ بَرَهَانًا وَلَا حُجَّةً إِلَّا أَوْضَحَ سَبِيلَهَا وَ
أَقَامَ لَهُمْ دَلِيلَهَا، لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ، وَلِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ
وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ.

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ لَيْسَ بِالْمُؤْمِنِ وَلَا الْمُؤْمِنَةِ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ
مِنْ أَمْرِهِمْ، وَأَنَّ اللَّهَ يَخْلُقُ مَنْ يَشَاءُ وَيَخْتَارُ، وَأَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوهُمْ فِيمَا شَجَرَ
بَيْنَهُمْ، ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَاهُ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا، وَأَنَّ مَنْ حَرَّمَ خَلَالَ وَ
مَنْ حَلَّلَ حَرَامًا أَوْ غَيْرَ سُنَّةٍ أَوْ نَقَضَ فَرِيضَةً أَوْ بَدَّلَ شَرِيعَةً أَوْ أَخَذَ بِدَعْوَةٍ يُرِيدُ أَنْ يُتَّبَعَ
عَلَيْهَا وَيُضَرَفَ وَجْهَ النَّاسِ إِلَيْهَا فَقَدْ أَقَامَ نَفْسَهُ فِي شَرِيكًا، وَمَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَ مَنْ مَعَ
اللَّهِ رَبًّا، وَبَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ، وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَبَشَى الظَّالِمِينَ، وَحَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ

کار خود، فرو نگذاشته و هیچ دلالت و نصیحت و هدایتی را از ایشان دریغ
نداشته، و هیچ برهان و حجتی را فرو نگذاشته است جز آنکه راهش را روشن
کرده و دلیلش را اقامه فرموده تا پس از رسولان، مردم را بر خداوند حجتی
نباشد، و تا هلاک شود کسی که از بیته هلاک است و زنده شود هرکس که از بیته
زنده است.

و شهادت می دهم که هیچ زن و مرد مؤمنی را نسزد - آنگاه که خدا و
رسولش به امری فرمان دهند - در امر خود به دلخواه عمل کنند، و اینکه خداوند
هر که را بخواهد می آفریند و بر می گزیند، و اینکه ایشان مؤمن نباشند تا آنگاه
که تو را در اختلافات میان خود حکم سازند و سپس در نفوس خود از حکم او
دلنگ نبوده و به راستی تسلیم باشند. و شهادت می دهم کسی که حلالی را حرام
کند و یا حرامی را حلال کند یا سستی را تغییر دهد و یا به فریضه ای کاستی رساند یا
شریعتی را تبدیل کند یا بدعتی بیاورد و بخواهد از بدعت او پیروی کنند و مردم
متوجه آن شوند، به تحقیق که چنین شخصی خود را شریک خداوند قرار داده
است، و هرکسی که از او اطاعت ورزد مدعی ربوبیت او شده و او را شریک
خداوند خوانده است و گرفتار خشم خداوند خواهد شد و جایگاهش دوزخ
خواهد بود - و جایگاه ستمکاران، جایگاه بدی است - و عملش تباه خواهد بود

فی الآخرة من الخاسرين. وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

قال الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي
مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ - أَعَانَهُ اللهُ عَلَى طَاعَتِهِ -: إِنَّ الَّذِي دَعَانِي إِلَى تَأْلِيفِ كِتَابِي هَذَا أَنِّي
لَمَّا قَضَيْتُ وَ طَرَيْ مِنْ زِيَارَةِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَ جَعَلْتُ إِلَى نِيْسَابُورَ
وَ أَقَمْتُ بِهَا، فَوَجَدْتُ أَكْثَرَ الْمُخْتَلِفِينَ إِلَيَّ مِنَ الشَّيْعَةِ قَدْ خَيَّرْتَهُمُ الْغَيْبَةَ، وَ دَخَلْتُ عَلَيْهِمْ فِي
أَمْرِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الشُّبُهَةَ، وَ عَدَلُوا عَنْ طَرِيقِ التَّسْلِيمِ إِلَى الْآرَاءِ وَ الْمَقَانِيسِ، فَجَعَلْتُ
أَبْدُلُ بْمُفْهَوْدِي فِي إِرْشَادِهِمْ إِلَى الْحَقِّ وَ رَدِّهِمْ إِلَى الصَّوَابِ بِالْأَخْبَارِ الْوَارِدَةِ فِي ذَلِكَ عَنْ
النَّبِيِّ وَ الْأَئِمَّةِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ، حَقِّي وَدَّةَ الْإِنْسَانِ مِنْ بَخَارِ شَيْخٍ مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ وَ الْعِلْمِ
وَ الثَّبَاطَةِ بِبَلَدِي قُمْ، طَالَ مَا تَمَتَّيْتُ لِقَاءَهُ وَ اسْتَفْتَيْتُ إِلَى مُشَاهَدَتِهِ بِدِينِهِ وَ سَبِيدِ زَالِيهِ وَ
اسْتِقَامَةِ طَرِيقَتِهِ، وَ هُوَ الشَّيْخُ نَجْمُ الدِّينِ أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ -
عَلِيِّ بْنِ الصَّلْبِ الْقُمِيِّ - أَدَامَ اللهُ تَرْبَتَهُ - وَ كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَزُورِي عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ -
أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الصَّلْبِ - قُدَّسَ اللهُ رُوحَهُ - وَ يَصِفُ عِلْمَهُ وَ عَمَلَهُ وَ زُهْدَهُ وَ نُصْلَهُ وَ

و او در آخرت از زیانکاران است و درود خداوند بر محمد و خاندان پاکش باد.
مؤلف این کتاب: شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن -
بابویه قمی گوید: انگیزه من در تألیف این کتاب آن بود که چون آرزویم در
زیارت علی بن موسی الرضا - صلوات الله علیه - بر آورده شد به نیشابور برگشتم
و در آنجا اقامت گزیدم، و دیدم بیشتر شیعیانی که به نزد من آمد و شد می کردند
در امر غیبت حیرانند و درباره امام قائم علیه السلام شبهه دارند و از راه راست منحرف
گشته و به رأی و قیاس روی آورده اند. پس با استمداد از اخبار وارده از پیامبر
اکرم و ائمه اطهار صلوات الله علیهم تلاش خود را در ارشاد ایشان بکار بستم تا
آنها را به حق و صواب دلالت کنم.

تا اینکه شیخی از اهل فضل و علم و شرف که از دانشمندان قم بود، از بخارا
بر ما وارد شد، من به جهت آنکه وی دیندار و خوش فکر و راست کردار بود، از
دیرزمان آرزوی ملاقات او را داشتم و مشتاق دیدار او بودم و او شیخ نجم الدین
محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت علیه السلام بود و پدرم از جد او محمد بن -

عبادتة. وَ كَانَ أَحَدُ بَنِي مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى فِي فَضْلِهِ وَ جَلَالَتِهِ يَرَوِي عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ
ابْنِ الصَّلْتِ الْقُصِّيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَ بَقِيَ حَتَّى لَقِيَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارَ وَ رَوَى عَنْهُ، فَلَمَّا
أَظْفَرَنِي اللَّهُ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - بِهَذَا الشَّيْخِ الَّذِي هُوَ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ الرَّفِيعِ شَكَوْتُ اللَّهُ
تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى مَا يَسْرُلِي مِنْ لِقَائِهِ وَ أَكْرَهَتِي بِهِ مِنْ إِخَائِهِ، وَ خِبَانِي بِهِ مِنْ دُؤْمٍ وَ صَفَائِهِ،
فَبَيَّنَّا هُوَ يُحَدِّثُنِي ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ ذَكَرْتُ عَنْ وَجَلِّ قَدْ لَقِيَتهُ بِبَغَارٍ مِنْ كِبَارِ الْفَلَاسِفَةِ وَ
الْمُنْطِقِيِّينَ كَلَاماً فِي الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ خَيْرُهُ وَ شَكَّكُهُ فِي أَكْرَمِ لَطُولِ غَيْبَتِهِ وَ انْقِطَاعِ أَخْبَارِهِ،
فَذَكَرْتُ لَهُ فُصُولاً فِي إِثْبَاتِ كَوْنِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ رَوَيْتُ لَهُ أَخْبَاراً فِي غَيْبَتِهِ عَنْ النَّبِيِّ وَ
الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ سَكَتَتْ إِلَيْهَا نَفْسُهُ، وَ زَالَ بِهَا عَنْ قَلْبِهِ مَا كَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ مِنَ الشُّكِّ وَ
الْإِثْرَابِ وَ الشُّبُهَةِ، وَ تَلَقَّى مَا مَجِئَهُ مِنَ الْآثَارِ الصَّحِيحَةِ بِالسَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْقَبُولِ وَ
التَّسْلِيمِ، وَ سَأَلَنِي أَنْ أَصْنَفَ لَهُ فِي هَذَا الْمَقْصِدِ كِتَاباً، فَأَجَبْتُهُ إِلَى مُلْتَمِسِهِ وَ وَعَدْتُهُ بَجَمْعِ

احمد بن علي بن صلت - روایت می کرد و علم و عمل و زهد و فضلش را
می ستود و احمد بن محمد بن عیسی با آن فضل و جلالی که داشت، از ابو طالب
عبدالله بن صلت قتی رایت می کرد و باقی بود تا آنکه محمد بن حسن صفار
او را دیدار کرد و از او روایت نمود.

پس چون خدای - تعالی - مرا به این شیخ که از این خاندان رفیع بود رسانید
او را سپاس گفتم که دیدارش را نصیص ساخت و به برادریش گرامیم داشت و
دوستی و صفایش را به من ارزانی فرمود. یک روز که برایم سخن می گفت،
کلامی از یکی از فلاسفه و منطقیان بزرگ بخارا نقل کرد که آن کلام او را در مورد
قائم علیه السلام حیران ساخته بود و به واسطه طول غیبتش و انقطاع اخبارش او را به
شک و تردید انداخته بود. پس من فصولی در اثبات وجود آن حضرت علیه السلام بیان
کرده و اخباری از پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام در غیبت آن امام، روایت کردم
و او بدان اخبار آرامش یافت و شک و تردید و شبهه را از قلب او زایل ساخت و
احادیث صحیحی را که از من فراگرفت به سمع و طاعت و قبول و تسلیم پذیرفت
و از من درخواست کرد که در این موضوع کتابی برایش تألیف کنم. من نیز
درخواست او را پذیرفتم و به او وعده دادم که هرگاه خداوند وسایل مراجعت را

مَا ابْتَغَى إِذَا سَهَلَ اللَّهُ لِي الْقَوْدَ إِلَى مُسْتَعْرِي وَ وَطَنِي بِالزَّيِّ .
 قَبِينَا أَنَا ذَاتَ لَيْلَةٍ أَفْكَرُ فِيمَا خَلَقْتُ وَزَانِي مِنْ أَهْلِ وَ وُلْدٍ وَ إِخْوَانٍ وَ نِعْمَةٍ إِذْ عَلَبَنِي
 التَّوَمُ . فَرَأَيْتُ كَأَنِّي بِمَكَّةَ أَطُوفُ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَأَنَا فِي الشُّوْطِ السَّابِعِ عِنْدَ الْحَجَرِ
 الْأَسْوَدِ أَشْتَلِمُهُ وَ أَقْبِلُهُ . وَ أَقُولُ : « أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِيَتَشَهَّدَ لِي بِالْمُوَافَاةِ »
 فَأَرَى مَوْلَانَا الْقَائِمَ صَاحِبَ الزَّمَانِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَاقِفًا بِبَابِ الْكَعْبَةِ ، فَأَذْنُو مِنْهُ
 عَلَى شُغْلِ قَلْبٍ وَ تَقَسُّمِ فِكْرٍ . فَعَلِمَ عَلَيْهِ مَا فِي نَفْسِي بِتَقْوِيهِ فِي رَجْهِي ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ قَوْلَهُ
 عَلَى السَّلَامِ . ثُمَّ قَالَ لِي : لِمَ لَا تُصَنِّفُ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ حَقِّي تَكُنِي مَا قَدْ هَمَمْتُ ؟ فَقُلْتُ لَهُ : يَا
 ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ صَنَّفْتُ فِي الْغَيْبَةِ أَشْيَاءَ . فَقَالَ عَلَيْهِ : لَيْسَ عَلَى ذَلِكَ السَّبِيلِ ، آمُرُكَ أَنْ
 تُصَنِّفَ الْآنَ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ وَ اذْكُرْ فِيهِ غَيْبَاتِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . ثُمَّ مَضَى صَلَوَاتُ اللَّهِ
 عَلَيْهِ .

به محل استقرار و وطنم - شهر ری - فراهم کند به گردآوری آنچه خواسته است
 اقدام نمایم.

در این میان، شبی درباره آنچه در شهر ری بازگذاشته بودم از خانواده و
 فرزندان و برادران و نعمتها اندیشه می کردم که ناگهان خواب بر من غلبه کرد و در
 خواب دیدم گویا در مکه هستم و به گرد بیت الله الحرام طواف می کنم و در شوط
 هفتم به حجرالأسود رسیدم آن را استلام کرده و بوسیده این دعا را می خواندم:
 این امانت من است که آن را تأدیه می کنم و بیان من است که آن را تعاهد می کنم
 تا به ادای آن گواهی دهی. آنگاه مولایمان صاحب الزمان - صلوات الله علیه - را
 دیدم که بر در خانه کعبه ایستاده است و من با دلی مشغول و حالی پریشان به
 ایشان نزدیک شدم، آن حضرت در جهره من نگریست و راز درونم را دانست.
 بر او سلام کردم و او پاسخم را داد. سپس فرمود: چرا در باب غیبت کتابی تألیف
 نمی کنی تا اندوهت را زایل سازد؟ عرض کردم: یا ابن رسول الله! درباره غیبت
 بیشتر رساله هایی تألیف کرده ام. فرمود نه به آن طریق، اکنون تو را امر می کنم
 که درباره غیبت کتابی تألیف کنی و غیبت انبیاء را در آن بازگویی، آنگاه آن
 حضرت - صلوات الله علیه - گذشت.

فَانْتَهَتْ قَرَعاً إِلَى الدُّعَاءِ وَالبُكَاءِ وَالتَّسْكُوتِ إِلَى وَقْتِ طُلُوعِ الْفَجْرِ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ ابْتَدَيْتُ فِي تَأْلِيفِ هَذَا الْكِتَابِ مُجْتَلِلاً لِأَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ وَحُجَّتِهِ، مُسْتَعِيناً بِاللَّهِ وَتَوَكَّلْتُ عَلَيْهِ، وَاسْتَعْرَضْتُ مِنَ التَّصْمِيرِ، وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

الخليفة قبل الخليفة: (١)

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً - الْآيَةُ» (٢) بَعْدَ عَزَّوَجَلَّ بِالْخَلِيفَةِ قَبْلَ الْخَلِيفَةِ، قَدْ لُذِّلَ ذَلِكَ عَلَى أَنَّ الْحِكْمَةَ فِي الْخَلِيفَةِ أُبْلِغَ مِنَ الْحِكْمَةِ فِي الْخَلِيقَةِ، فَلِذَلِكَ ابْتَدَأَ بِهِ لِأَنَّهُ شَبَحَانُهُ حَكِيمٌ، وَالحَكِيمُ مَنْ يَبْدَأُ بِالْأَهَمِّ دُونَ الْأَعْمِ، وَذَلِكَ تَصْدِيقُ قَوْلِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام حَيْثُ يَقُولُ: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ، وَنَعْيُ الْخَلْقِ، وَبَعْدُ الْخَلْقِ» وَلَوْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ

من از خواب برخاستم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و درد دل کردن و شکوه نمودن پرداختم و چون صبح آمد به تألیف این کتاب آغاز کردم تا امر ولی و حجت خدا را امتثال کرده باشم در حالی که از خدای - تعالی - کمک می خواهم و بر او توکل می کنم و از تقصیرات خود امرزش می خواهم و توفیق من به واسطه اوست، بر او توکل می کنم و به سوی او باز می گردم.

«خليفة» پیش از آفرینش

اما بعد، خدای - تبارک و تعالی - در کتاب محکم خود می فرماید: هنگامی که پروردگارت به ملائکه فرمود که من در زمین قرار دهنده خلیفه هستم. خدای عزَّوَجَلَّ پیش از آفرینش از خلیفه سخن می گوید و این دلالت دارد که حکمت در خلیفه، از حکمت در آفرینش مقدم است و بدین دلیل است که بدان آغاز کرده است، زیرا او حکیم است و حکیم کسی است که موضوع مهمتر را بر امر عمومی مقدم دارد و این تصدیق قول امام جعفر صادق عليه السلام است که می فرماید: «حجَّت خدا پیش از خلق است و همراه خلق است و پس از خلق است»، و اگر خداوند خلق را بیافریند در حالی که خلیفه ای نباشد، ایشان را در معرض تباهی

الْخَلِيفَةُ خُلُوعاً مِنْ الْخَلِيفَةِ لَكَانَ قَدْ عَرَضَهُمْ لِلتَّقَبُّ، وَلَمْ يَزِدَّعِ السَّيْفِ عَنْ سَفِهِمِ بِالنُّوعِ
الَّذِي تُوجِبُ حِكْمَتُهُ مِنْ إِقَامَةِ الْحُدُودِ وَ تَقْوِيمِ الْمَقْسِدِ. وَ اللَّحْظَةُ الْوَاحِدَةُ لَا تُسَوِّغُ
الْحِكْمَةَ ضَرْبَ صَنِيعٍ عَنْهَا، إِنْ الْحِكْمَةُ تَعْمُ كَمَا أَنَّ الطَّاعَةَ تَعْمُ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الدُّنْيَا تُغْلُو
سَاعَةً مِنْ إِمَامٍ لَزِمَهُ أَنْ يُصَحِّحَ مَذْهَبَ الْبَرَاهِمَةِ فِي إِطْلَاهِمِ الرِّسَالَةَ، وَ لَوْلَا أَنَّ الْقُرْآنَ
نَزَلَ بِأَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ لَوَجِبَ كَوْنُ رَسُولٍ فِي كُلِّ رَقَبَةٍ، فَلَمَّا صَحَّ ذَلِكَ
لَا رَتَّبَ مَعْنَى كَوْنِ الرَّسُولِ بَعْدَهُ، وَ بَقِيَ الصُّورَةُ الْمُسْتَدْعِيَّةُ لِلْخَلِيفَةِ فِي الْعَقْلِ، وَ ذَلِكَ
أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَا يَدْعُو إِلَى سَبَبٍ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يُصَوِّرَ فِي الْقَوْلِ حَقَائِقَهُ، وَإِذَا لَمْ يَصَوِّرْ
ذَلِكَ لَمْ تَكُنْ الدَّعْوَةُ وَ لَمْ تَكُنْ الْمُنْجَةُ، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَشْيَاءَ تَأْتِي أَشْكَالَهَا، وَ تَتَبَرُّ عَنْ
أَصْدَادِهَا. فَلَوْ كَانَ فِي الْعَقْلِ انْكَارُ الرُّسُلِ لَمَا بَقِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيًّا قَطُّ.

مِثَالُ ذَلِكَ الطَّبِيبُ يُعَالِجُ الْمَرِيضَ بِمَا يُوَافِقُ طَبَاعَهُ، وَلَوْ عَالِجُهُ بِدَوَاءٍ يُخَالِفُ طَبَاعَهُ

قرار داده است و سفيه را از بی غیردیش باز نداشته است بدان گونه که حکمتش
اقتضاء می کند از قبیل اقامه حدود و به راه آوردن تهکاران، در حالی که حکمت
الهی اجازه نمی دهد یک چشم برهم زدن از آن صرف نظر شود. حکمت الهی
فراگیر است همچنان که طاعت او نیز عمومیت دارد. و کسی که بیندارد دنیا
لحظه ای بدون امام می باید، لازمه اش آن است که مذهب برهمنان را در ابطال
رسالت صحیح بداند. و اگر نبود که قرآن کریم پیامبر اکرم ﷺ را خاتم الانبیاء
نامیده، بایستی در هر زمانی پیامبری باشد، ولی چون ختم نبوت به صحت
پیوسته است، بودن پیامبر پس از رسول اکرم متنی است تنها یک صورت معقول
باقی می ماند که آن وجود خلیفه حق است. زیرا خدای تعالی به سببی نمی خواند
مگر بعد از آنکه حقایق آن را در عقول تصویر کند و آنگاه که آن را تصویر نکند،
دعوت الهی تحقق نیابد و حجت ربانی ثابت نشود و این بدان جهت است که هر
چیزی با همانند خود آفت می جوید و از ضد خویش دوری می جوید و اگر
عقل، رسولان الهی را انکار می کرد، خدای تعالی هرگز پیامبری را مبعوث
نمی فرمود.

مثال آن طبیب است، بیمار را با دارویی که موافق طبع اوست معالجه می کند و

أَدْنَىٰ ذَلِكَ إِلَىٰ تَلْفِيهِ، فَتَبَيَّنَ أَنَّ اللَّهَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ، لَا يَدْعُو إِلَىٰ سَبَبٍ إِلَّا وَهُوَ فِي الْعُقُولِ صُورَةٌ ثَابِتَةٌ، وَبِالْخَلِيفَةِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْمُسْتَخْلَفِ كَمَا جَرَتْ بِهِ الْعَادَةُ فِي الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ، وَفِي الْمُتَعَارَفِ مَتَى اسْتَخْلَفَ مِلْكٌ ظَالِمًا اسْتَدُلَّ بِظُلْمِ خَلِيفَتِهِ عَلَى ظُلْمِ مُسْتَخْلِفِهِ وَإِذَا كَانَ عَادِلًا اسْتَدُلَّ بِعَدْلِهِ عَلَى عَدْلِ مُسْتَخْلِفِهِ، فَتَبَيَّنَ أَنَّ خِلَافَةَ اللَّهِ تُوجِبُ الْعِصْمَةَ وَلَا يَكُونُ الْخَلِيفَةُ إِلَّا مُعْصُومًا.

[وَجُوبُ طَاعَةِ الْخَلِيفَةِ:]

وَلَمَّا اسْتَخْلَفَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ آدَمَ فِي الْأَرْضِ أَوْجَبَ عَلَى أَهْلِ السَّمَوَاتِ الطَّاعَةَ لَهُ فَكَتَبَ الظَّنُّ بِأَهْلِ الْأَرْضِ، وَ لَمَّا أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْخَلْقِ الْإِيمَانَ بِمَلَائِكَتِهِ اللَّهُ أَوْجَبَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ السُّجُودَ لِخَلِيفَةِ اللَّهِ، ثُمَّ لَمَّا امْتَنَعَ مُجْتَمِعٌ مِنَ الْجِبْرِ عَنْ السُّجُودِ لَهُ أَهْلُ اللَّهِ بِهِ الذُّلُّ وَالصَّغَارُ وَالذُّمَارُ، وَأَخْرَاجُهُ إِلَى يَدِهِ الْقِيَامَةُ، عَلَيْنَا بِذَلِكَ رُتْبَةُ الْإِمَامِ وَفَضْلُهُ.

اگر درمان او با دارویی باشد که مخالف طبع اوست، بیمار را هلاک ساخته است. این ثابت است که خداوند «احکم الحاکمین» و از هر حکیمی حکیم تر است، به سببی نمی خواند جز آنکه صورت ثابتی از آن سبب در عقول موجود است. همیشه وضع خلیفه به حال خلیفه گراز دلالت دارد و همه مردم از خواص و عوام بر این شیوه اند. در عرف مردم، اگر پادشاهی، ظالمی را خلیفه خود قرار دهد، آن پادشاه را نیز ظالم می دانند و اگر عادل را جانشین خود سازد، آن پادشاه را نیز عادل می نامند. پس ثابت شد که خلافت خداوند، عصمت را ایجاب می کند و خلیفه جز معصوم نتواند بود.

وجوب اطاعت از خلیفه

چون خدای تعالی آدم را در زمین به خلافت خود برگزید، بر اهل آسمانها اطاعت او را واجب گردانید، تا چه رسد به اهل زمین. و چون خدای تعالی ایمان به فرشتگان را به خلق واجب گردانید و بر ملائکه نیز سجود به خلیفه الله را واجب ساخت و تنها یک تن از جنیان از سجده به او امتناع ورزید و خدا نیز خواری و پستی و هلاکت را بر او فرود آورد و او را رسوا کرد و تا روز قیامت

وَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا أَعْلَمَ الْمَلَائِكَةَ أَنَّهُ جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً أَشْهَدَهُمْ عَلَى ذَلِكَ لِأَنَّ الْعِلْمَ شَهَادَةٌ، فَلَزِمَ مَنْ ادَّعَى أَنَّ الْخَلْقَ يَخْتَارُ الْخَلِيفَةَ أَنْ تُشْهَدَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ كُلُّهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ عَلَيْهِ، وَ الشَّهَادَةُ الْقَطِيعَةُ تَدُلُّ عَلَى الْحَقِّ الْعَظِيمِ كَمَا جَزَتْ بِهِ الْعَادَةُ فِي الشَّاهِدِ فَكَيْفَ وَ أَنَّى يَتَجَوَّ صَاحِبُ الْاِخْتِيَارِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ قَدْ شَهِدَتْ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ أَوْلَاهُمْ وَ آخِرُهُمْ، وَ كَيْفَ وَ أَنَّى يُعَذَّبُ صَاحِبُ النَّعْصِ وَ قَدْ شَهِدَتْ لَهُ مَلَائِكَةُ اللَّهِ كُلُّهُمْ.

وَ لَهُ وَجْهٌ آخَرُ وَ هُوَ أَنَّ الْقَضِيَّةَ فِي الْخَلِيفَةِ بَاقِيَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَلِيفَةَ أَرَادَ بِهِ النُّبُوَّةَ فَقَدْ أَخْطَأَ مِنْ وَجْهِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَدَّ أَنْ يَسْتَخْلِفَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ [الْفَاضِلَةِ] خُلَفَاءَ رَاشِدِينَ كَمَا قَالَ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ: «وَعَدَا اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُسْكِنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خُوفِهِمْ أَمْنًا يَقْبَلُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي

دچار لعنتش ساخت. از این مطالب راجع به فضل امام دانسته می شود.

و چون خدای تعالی به ملائکه اعلام کرد که خلیفه در زمین مقرر می کند آنها را گواه این موضوع گرفت، زیرا علم، گواهی و شهادت است و کسی که ادعا می کند که خلیفه را مردم انتخاب می کنند، باید همه ملائکه گواه آن باشند و به حکم عادت، شهادت بزرگ بر کار بزرگ دلالت دارد. پس چگونه کسی که خلیفه را به میل خود اختیار می کند، از عذاب الهی می رهد در حالی که همه فرشتگان علیه او گواهی دهند و چگونه کسی به نص خدا و پیامبر خلیفه حق را بشناسد عذاب شود در حالی که همه فرشتگان به سود او گواهی دهند.

وجه دیگر این استدلال آن است که قضیه خلافت تا روز قیامت باقی است و کسی که بیندارد خلافت همان نبوت است از جهتی اشتباه کرده است، و این از آن رو است که خدای تعالی وعده فرموده است که از این اُمت فاضله، خلفای بر حق برگزیند، چنانکه در قرآن کریم است «خدا به مؤمنانی که کارهای شایسته می کنند وعده فرموده است که آنها را در زمین خلیفه گرداند، همچنان که پیشینیان آنها را خلیفه گردانید، و برای آنها همان دینی را استوار کند که پسند

شَیْئاً»^(۱) وَلَوْ كَانَتْ قَضِیَّةُ الْخِلَافَةِ قَضِیَّةَ النُّبُوَّةِ أَوْجَبَ حُكْمُ الْآیَةِ أَنْ یَبْتَغِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَبِیًّا بَعْدَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ مَا صَحَّ قَوْلُهُ: «و خَاتَمُ النَّبِیِّینَ»^(۲) فَتَبَيَّنَ أَنَّ الْوَعْدَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثَابِتٌ مِنْ غَیْرِ النُّبُوَّةِ وَ تَبَيَّنَ أَنَّ الْخِلَافَةَ تُخَالِفُ النُّبُوَّةَ بِوَجْهِهِ وَ قَدْ یَكُونُ الْخَلِیْفَةُ غَیْرُ نَبِیٍّ وَلَا یَكُونُ الشَّيْءُ إِلَّا خَلِیْفَةً.

وَ آخَرُ: هُوَ أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَرَادَ أَنْ یُظْهِرَ بِاسْتِغْبَادِهِ الْخَلْقَ بِالسُّجُودِ لِأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نِفَاقَ الْمُنَافِقِ وَ إِخْلَاصَ الْمُخْلِصِ كَمَا كَشَفَتِ الْإِثْمَامُ وَ الْحَبَرُ عَنْ قِنَاعِهَا، أَعْنِی مَلَائِكَةَ اللَّهِ وَ الشَّیْطَانَ، وَ لَوْ وَكَّلَ ذَلِكَ الْمُغْفَى - مِنْ اخْتِيارِ الْإِمَامِ - إِلَى مَنْ أَضْمَرَ سُوءاً لَمَّا كَشَفَتِ الْإِثْمَامُ عَنْهُ بِالتَّعَرُّضِ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ یَخْتَارُ الْمُنَافِقَ مَنْ مَحَمَّتْ نَفْسُهُ بِطَاعَتِهِ وَ السُّجُودِ لَهُ، فَكَيْفَ وَ أَنَّى یُوصَلُ إِلَى مَا فِي الضَّمَائِرِ مِنَ النِّفَاقِ وَ الْإِخْلَاصِ وَ الْحَسَدِ وَ الذَّوَالِ الْذَّالِیْنِ.

اوست و به جای ترسی که دارند امنیت خاطر به آنها بخشد، تا تنها مرا بپرستند و به همراه من هیچ چیزی را شریک نگیرند» و اگر مقصود از خلافت همان نبوت باشد لازم می آید خدای تعالی به حکم این آیه بعد از پیامبر اکرم ﷺ پیامبری بفرستد و آیه (و خاتم النبیین) صحیح نباشد.

پس ثابت شد که وعده خداوند ثابت است و آن غیر نبوت است و ثابت شد که خلافت از جهتی غیر از نبوت است و گاهی ممکن است خلیفه مقام نبوت نداشته باشد، اما هر پیامبری مقام خلافت را داراست.

و مطلب دیگر آن است که خدای تعالی خواسته است با دستور سجده به آدم، نفاق منافق و اخلاص مخلص را ظاهر سازد، چنان که گذشت روزگار و آزمایش و اختیار، پرده از واقعیت کار آنها برگرفت، مقصودم ملائکه خدا و شیطان است. و اگر خداوند این معنی - که عبارت از اختیار امام باشد - را به بد دلان واگذارد، گذشت ایام، پرده از سوء نیت آنان بردارد، زیرا منافق کسی را برمی گزیند که نفس ملایم و متساهلی داشته باشد و از او اطاعت کند و برای او سجده نماید، پس چگونه می توان به ما فی الضمیر مردم دست یافت و نفاق و اخلاص و حسد و دزدهای پنهان ایشان را شناخت.

و وجه آخر: و هو أن الكلمة تتعاضل على تقدير الخطاب و الخطاب، فخطاب الرجل عبده بخالف خطاب سيده، و الخطاب كان الله عز وجل، و مخاطبون ملائكة الله أولهم و آخرهم، و الكلمة العموم لها مصلحة عموم كما أن الكلمة الخصوص لها مصلحة خصوص، و المثبوتة في العموم أجل من المثبوتة في الخصوص كالوحدانية الذي هو عموم على عامة خلق الله بخالف الحج و الزكاة و سائر أبواب الشرع الذي هو خصوص، فقوله عز وجل: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَايِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» دل على أن فيه معنى من معاني التوحيد لما أخرجه مخرج العموم، و الكلمة إذا جاوزت الكلمة في معنى لزمتها ما لزم اختها إذا جمعتها معنى واحد، و وجه ذلك أن الله سبحانه علم أن من خلقه من يوجد و ياتى لأمره، و أن لهم أعداء يعبونهم و يستبطلوا حريمهم، و لو أنه عز وجل قصر الأيدي عنهم جبراً و قهراً لبطلت الحكمة و ثبت الإجمار رأساً، و

و وجه دیگر آن است که سخن به حسب قدر گوینده و شنونده تفاوت می کند، مثلاً گفتار مردی با بنده خود با گفتار او با سرورش فرق می کند. اینجا گوینده خدای تعالی است و شنوندگان همه ملائکه او، و سخنی که عمومی باشد، دارای مصلحتی عام است، همچنان که سخنی که مخصوص باشد، دارای مصلحتی مخصوص است و پاداش کارهای عمومی از پاداش کارهای مخصوص، جلیل تر است. مثلاً یکنایرستی که حکمی عمومی است و بر عامة خلق خدا واجب شده است، غیر از حج و زکات و سایر ابواب شرع است که مخصوص به عده ای خاص است، و گفتار خدای تعالی که «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَايِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، دلالت بر آن دارد که در آن، معنایی از معانی توحید نهفته است، زیرا آن را بطور عموم ادا فرموده است. و اگر کلمه ای در پی کلمه ای دیگر در آید و مقصود از هر دو یک معنی باشد، در لوازم معنا با یکدیگر شریک خواهند بود. و وجه آن این است که خداوند می دانست که در میان بندگان کسانی هستند که او را یکتا می شمردند و فرمانش را امتثال می کنند، و نیز در میان ایشان کسانی هستند که از آن بندگان عیب جویی کنند و حریم ایشان را مباح شمردند، و اگر خدای تعالی با قهر و غلبه از ایشان جلوگیری نماید، حکمت باطل شده و

بَطْلُ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ وَ الْعِبَادَاتِ، وَ لَمَّا اسْتَعَالَ ذَلِكَ وَجِبَ أَنْ يَدْفَعَ عَنْ أَوْلِيَائِهِ بِضَرْبٍ مِنَ الضَّرْبِ لَا يُبْطَلُ بِهِ وَ مَعَهُ الْعِبَادَاتُ وَ الْمَثُوبَاتُ فَكَانَ الرَّجُلُ فِي ذَلِكَ إِقَامَةَ الْحُدُودِ كَالْقَطْعِ وَ الْعُصْبِ وَ الْقَتْلِ وَ الْحَبْسِ وَ تَحْصِيلِ الْحَقُوقِ كَمَا قِيلَ: «مَا يَزْعُ السُّلْطَانُ أَكْثَرَ بِمَا يَزْعُ الْقُرْآنُ» وَ قَدْ نَطَقَ بِمِثْلِهِ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «لَأَنْتُمْ أَشَدُّ زُهْمَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ»^(۱) فَوَجِبَ أَنْ يَنْصَبَ عَزَّ وَجَلَّ خَلِيفَةً يَقْصُرُ مِنْ أَيْدِي أَعْدَائِهِ عَنْ أَوْلِيَائِهِ مَا تَصِبُ بِهِ وَ مَعَهُ الْوِلَايَةُ، لِأَنَّهُ لَا وَلايَةَ مَعَ مَنْ أَعْفَلَ الْحَقُوقَ وَ ضَيَّعَ الْوَاجِبَاتِ وَ وَجِبَ خَلْعُهُ فِي الْقَوْلِ. جَلَّ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ.

وَ الْخَلِيفَةُ اسْمٌ مُشْتَرَكٌ لِأَنَّهُ لَوْ أَنَّ رَجُلَيْنِ سَجَدَا وَ لَمْ يُؤْذَنَ فِيهِ وَ نَصَبَ فِيهِ مُؤَذِّنًا كَانَ مُؤَذِّنُهُ، فَأَمَّا إِذَا أُذِنَ فِيهِ أَيْمَانًا ثُمَّ نَصَبَ فِيهِ مُؤَذِّنًا كَانَ خَلِيفَتُهُ، وَ كَذَلِكَ الصُّورَةُ فِي

اختیار از میان می رود و ثواب و عِقاب و عبادات معنی نخواهد داشت، و به همین جهت خداوند به گونه ای از اولیای خود دفاع می کند که سبب بطلان عبادات و مَثُوبات نگردد و راه آن، اقامه حدود، مثل قطع ید سارق و دار زدن جانی و حبس و تحصیل حقوق است، چنانکه گفته اند: جلوگیری سلطان، بیشتر از جلوگیری قرآن است. و مثل آن نیز در سخن خدای تعالی آمده است: «یهودیان در دل، از شما بیشتر می ترسند تا از خدا». پس بر خدای تعالی واجب است که خلیفه ای نصب فرماید و سر دشمنانش را از دوستانش بگرداند، به شرط صحت و ولایت، زیرا کسی که از حقوق غفلت نماید و واجبات را تباه سازد، ولایتی ندارد، و خلع او از نظر عقل واجب است، و خداوند برتر از آن است که چنین شخصی را خلیفه سازد.

و «خلیفه» لفظ مشترکی است، زیرا اگر شخصی مسجدی بنا کند و خود در آن اذان نگفته و مؤذنی برای آن بگمارد، او، مؤذن آن مسجد است، اما اگر ایامی خود در آن مسجد اذان بگوید و سپس مؤذنی برای آن بگمارد، آن شخص دوم، خلیفه مؤذن خواهد بود.

و در عقل و عرف نیز کار بدین صورت است، مثلاً اگر مأمور اخذ مالیات

الْعُقُولِ وَالْمَعَارِفِ مَتَى قَالَ الْبُدَّارُ: هَذَا خَلِيفَتِي، كَانَ خَلِيفَتُهُ عَلَى الْبُدَّارَةِ لَا عَلَى الْبَرِيدِ وَالْمَظَالِمِ، فَكَذَلِكَ الْقَوْلُ فِي صَاحِبِ الْبَرِيدِ وَالْمَظَالِمِ، فَتَبَيَّنَ أَنَّ الْخَلِيفَةَ مِنَ الْأَسْمَاءِ الْمَشْتَرَكَةِ، فَكَانَ مِنْ صِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ الْإِتِّصَافُ لِأَوْلِيَائِهِ مِنْ أَعْدَائِهِ، فَوَكَّلَ مِنْ ذَلِكَ مَعْنَى إِلَى خَلِيفَتِهِ، فَلِهَذَا الشَّأْنِ اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْخَلِيفَةِ دُونَ مَعْنَى أَنْ يَتَّخِذَ شَرِيكاً مَعْبُوداً مَعَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، وَهَذَا مِنَ الشَّأْنِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِإِبْلِيسَ: «يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ» ثُمَّ قَالَ: عَزَّوَجَلَّ «بَيْدِي اسْتَكْبَرْتُ»^(۱) وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يَتَّخِذُ الْعُذْرَ وَلَا يُؤْهِمُ أَنَّهُ خَلِيفَةُ شَارِكِ اللَّهِ فِي وَحْدَتِهِ، فَقَالَ بَعْدَ مَا عَزَّوَجَلَّ أَنَّهُ خَلَقَ اللَّهُ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ، ثُمَّ قَالَ: «بَيْدِي اسْتَكْبَرْتُ» وَ الْيَدُ فِي اللَّفْظِ قَدْ تَكُونُ بِمَعْنَى النِّعْمَةِ، وَ قَدْ كَانَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ نِعْمَتَانِ حَوَاتَا نِعْمًا^(۲) كَقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ

بگوید: این شخص خلیفه من است. آن شخص خلیفه او در اخذ مالیات است نه در امر پست و رسیدگی به مظالم، و همینطور است اگر مأمور پست و یا حاکم مظالم، خلیفه معرفی کند. پس روشن شد که «خلیفه» از اسما، مشترکه است، و باید دانست که معنای خلیفه الله در چه امری جانشین اوست؟ یکی از صفات خدای تعالی این است که انتقام دوستانش را از دشمنانش می ستاند، و این معنا را به خلیفه خود وا گذاشته و او را جانشین خود در اجرای عدالت نموده است، البته نه بدان معنی که خلیفه، شریک خدا در معبودیت باشد و به این جهت است که خدای تعالی به ابلیس فرموده است: ای ابلیس! چه چیز تو را از سجده کردن به مخلوقم باز داشت؟ سپس فرمود: آیا به نعمت من تکبر ورزیدی؟ یعنی «بیدی» متعلق است به «استکبرت»، و ممکن است «بیدی» متعلق باشد به خلقت، و در هر حال این کلام برای قطع عذر است تا توهم نشود که آدم خلیفه ای است که مشارکت در وحدت او دارد، و فرمود بعد از آنکه دانستی که آدم مخلوق خدای تعالی است، چه چیز تو را از سجده کردن به مخلوقم باز داشت؟ و بعد از آن فرمود: «بیدی استکبرت» و کلمه «ید» در لغت گاهی به معنی نعمت استعمال می شود و خدای تعالی را دو نعمت است که هر یک، نعمتهای فراوانی را دربر

۱ - سوره ص: ۷۵ و نامها: «لم كنت من العالین» - ۲ - فی بعض النسخ «جرتا نعمة» و کذا ما یأتی.

ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» (۱) وَ هُمَا يَتَسْتَانِ حَوْتَا نِعْمًا لَا تُحْصَى، ثُمَّ غَلِظَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ يَقُولُهُ عَزَّوَجَلَّ: «يَبْدِي اسْتَكْبَرْتَ» كَقَوْلِ الْقَائِلِ بِسَيْفِي تُقَاتِلُنِي، وَبِرُحْمِي تُطَاعِنُنِي، وَهَذَا أُبْلَغُ فِي الْقُبْحِ وَالْأَشْنَعُ.

فَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» كَانَتْ كَلِمَةً مُتَشَابِهَةً، أَحَدُ وَجْهَيْهَا أَنَّهُ يَتَصَوَّرُ عِنْدَ الْجَاهِلِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَسْتَشِيرُ خَلْقَهُ فِي مَعْنَى التَّنَبُّسِ عَلَيْهِ وَبِتَصَوُّرِ عِنْدَ الْمُشْتَدِّلِ إِذَا اسْتَدَّلَ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِأَفْعَالِهِ الْمُحْكَمَةِ وَجَلَالَتِهِ الْجَلِيلَةِ أَنَّهُ جَلٌّ عَنْ أَنْ يَتَنَبَّسَ عَلَيْهِ مَعْنَى أَوْ يَسْتَقْجِمَ عَلَيْهِ حَالٌ فَإِنَّهُ لَا يُفْعِزُهُ قُوَّةٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالسَّبِيلُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ الْمُتَشَابِهَةِ كَالْعَبِيلِ فِي أَخَوَاتِهَا مِنَ الْآيَاتِ الْمُتَشَابِهَاتِ أَنَّهَا تُرَدُّ إِلَى الْحِكَمَاتِ بِمَا يَنْطَلِعُ بِهِ وَنَعْمَ الْمُنْذِرُ لِلْمُتَطَرِّقِ إِلَى الشُّكِّ وَالْإِلْتِمَادِ.

دارد. مانند این سخن او: «وَ أَتَجْعَلُ عَلَيْكُمْ نِعْمَةً ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً». و این دو نعمت، نعمتهای بی شمار دیگری را در بردارد. سپس خداوند در عتاب به او، شدت بیشتری به کار برده و فرموده است: «يَبْدِي اسْتَكْبَرْتَ» و این، مانند سخن گوینده ای است که می گوید: آری یا شمشیر من به جنگ من برخاسته ای و با نیزه من، بر من نیزه فرود می آوری؟ و این عمل، زشت تر و قبیح تر است.

و گفته خدای تعالی «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، آیه ای متشابه است و معانی متعددی را احتمال می کند. یکی از آن معانی این است که جاهل تصور می کند، خدای تعالی در موضوعی که بر او پوشیده است، با خلش مشورت می کند، اما استدلال کننده ای که با افعال محکمه و جلالت جلیله به ذات پاک الهی استدلال می کند، می گوید که او برتر از آن است که معنایی بر او پوشیده شود، یا حالی بر او گنگ باشد، زیرا هیچ چیزی در آسمانها و زمین، او را درمانده نمی کند، و روش فهم این آیه متشابه، مانند سایر آیات متشابه است که آنها را به آیات محکمت ارجاع می دهند، تا قطع عذر کسی گردد که در نادانی و اِلْتِمَادِ گام می گذارد.

فَقُولُهُ: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» يَدُلُّ عَلَى مَقْنَى هِدَايَتِهِمْ لِمَطَاعَةِ جَلِيلَةٍ مُقْتَرَنَةٍ بِالتَّوْحِيدِ، نَافِيَةٌ عَنِ اقْتِرَافِ عَزِّ وَجَلِّ الْخَلْعِ وَالظُّلْمِ وَتَضْيِيعِ الْحَقُوقِ، وَمَا تَصِبُّ بِهِ وَمَقَّةُ الْوِلَايَةِ، فَتَكْمُلُ مَقَّةُ الْحُبَّةِ، وَلَا يَبْقَى لِأَحَدٍ عُذْرٌ فِي إِغْفَالِ حَقِّهِ.

وَأُخْرَى أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا عَلِمَ اسْتِغْلَالَ أَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ بِمَقْنَى مِنْ مَصَابِيهِ الطَّاعَاتِ تَدَبُّهُ لَهُ حَتَّى تَحْصُلَ لَهُ بِهِ عِبَادَةٌ، وَيَسْتَحِقُّ مَعَهَا مَثُوبَةً عَلَى قَدْرِهَا مَا لَوْ أُغْفِلَ ذَلِكَ جَارَ أَنْ يُغْفَلَ جَمِيعُ مَعَانِي حَقُوقِ خَلْقِهِ أُولَئِكَ وَآخِرِهِمْ، جَلَّ اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ، فَلِلْقَوَامِ بِحَقُوقِ اللَّهِ وَحَقُوقِ خَلْقِهِ مَثُوبَةٌ جَلِيلَةٌ مَتَى فَكَّرَ فِيهَا مُفَكِّرٌ عَزَفَ أَجْزَاءَهَا إِذْ لَا وُصُولَ إِلَى كُلِّهَا بِجَلَالَتِهَا وَعِظَمِ قَدْرِهَا، وَأَخَذَ مَعَانِيهَا وَهُوَ جُزْءٌ مِنْ أَجْزَائِهَا أَنَّهُ يَشْعُرُ بِالْإِمَامِ الْعَادِلِ الْمَلَكُوتِيِّ وَالْبُخْرُصَةِ وَالْحَيَوَانِ أُولَئِكَ وَآخِرُهُمْ، بِدَلَالَةِ قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً

وَكُفَّةً خَدَايَ تَعَالَى» «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، دَلَالَتِ دارد به خلیفه ای که اطلاعت از او واجب هدایت ایشان می گردد و آن اطاعت مُقْتَرَن به توحید است و نافی و انکاری و ستمکاری و تضییع حقوق از خدای تعالی است، مقصود از آن همان خلافتی است که به سبب آن، مقام ولایت درست می شود، و حجت الهی به آن کامل می گردد، و برای کسی، عذری در غفلت از حق باقی نمی گذارد.

نکته دیگر آن است که خدای تعالی چون آمادگی یکی از بندگان خود را برای طاعتی دانست، او را بدان دعوت می کند تا توفیق آن عبادت را دریابد و مستحق پاداشی به اندازه آن طاعت گردد و اگر غفلت از آن روا باشد، رواست که از همه حقوق خلق خود غفلت کند و خدای تعالی از آن بزرگوارتر است که چنین کند. پس برای کسانی که حقوق الهی و حقوق خلقش را به جا می آورند، پاداش بزرگی مقرر کرده است که چون مفکری در آن اندیشه کند، جزئی از آن را خواهد شناخت، زیرا به واسطه جلالت و بزرگی قدر آن، نمی تواند کل آن را ادراک کرد، و جزئی از اجزایش این است که به وسیله امام عادل، مورچه و پشه و هر جاننداری به سعادت می رسد، زیرا خدای تعالی می فرماید: «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»

لِلْعَالَمِينَ»^(۱). وَبَدَّلَ عَلَى صِكِّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ فِي قِصَّةِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً - الْآيَةُ»^(۲). ثُمَّ مِنَ الْمِذْرَارِ مَا يَنْتَفِعُ بِهِ الْإِنْسَانُ وَسَائِرُ الْحَيَوَانِ، وَسَبَبُ ذَلِكَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِ اللَّهِ وَالْهُدَاةُ إِلَى حَقِّ اللَّهِ، فَتُؤْتَى عَلَى أَقْدَارِهِ، وَعُقُوبَتُهُ عَلَى مَنْ عَانَدَهُ بِحِسَابِهِ. وَلِهَذَا نَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ يُحْتَاجُ إِلَيْهِ لِنَقَاءِ الْعَالَمِ عَلَى صَلَاحِهِ.

وَقَدْ أَخْرَجْتُ الْأَخْبَارَ الَّتِي رَوَّيْتُهَا فِي هَذَا الْمَقْنَى فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي بَابِ الْعِلَّةِ الَّتِي يُحْتَاجُ مِنْ أَجْلِهَا إِلَى الْإِمَامِ.

أَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَخْتَارَ الْخَلِيفَةَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ؟

وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» «جَاعِلٌ»

فرستادیم مگر رحمتی برای جهانیان، و بر صحت آن، این قول خدای تعالی در قصه حضرت نوح علیه السلام دلالت دارد که فرمود: گفتم از پروردگار آمرزش طلبید که او بسیار آمرزنده است و از آسمان باران بی دریغ بر شما می فرستد، و از فواید باران بی دریغ، انسان و سایر حیوانات منتفع می شوند، و سبب آن نیز داعیان به دین خدا و هادیان به حق او می باشند، پس پاداش الهی به اندازه قدر ایشان است و عقوبتش بر معاندین از روی حساب. بر این اساس است که می گوئیم برای بقای عالم و صلاح آن نیازمند به وجود امام می باشیم.

در این کتاب، اخباری که بدین معنی دلالت دارد، در باب «العلّة التي يحتاج من أجلها إلى الإمام» نقل نموده ام.

جز خدای تعالی کسی را نسزد که خلیفه را برگزیند

و در سخن خدای تعالی که فرموده است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، کلمه «جَاعِلٌ» که با تنوین ذکر شده است، صفت خداوند است که نفس خود را بدان وصف فرموده است. یعنی نصیب خلیفه را او انجام

مُنُونُ صِفَةُ اللَّهِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ، وَ مِيزَانُهُ قَوْلُهُ: «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ»^(۱)
فَقَوْلُهُ وَ وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، لَمَّا ادَّعَى أَنَّهُ يَخْتَارُ الْإِمَامَ وَجَبَ أَنْ يَخْلُقَ بَشَرًا مِنْ طِينٍ، فَلَمَّا
بَطَلَ هَذَا الْمَقْنَى بَطَلَ الْآخَرُ إِذْ هُمَا فِي خَيْرٍ وَاحِدٍ.

و وَجْهٌ آخَرُ: وَهُوَ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ فِي فَضْلِهِمْ وَ عِصْمَتِهِمْ لَمْ يَضْلَعُوا لِاخْتِيَارِ الْإِمَامِ حَقًّا
تَوَلَّى اللَّهُ ذَلِكَ بِنَفْسِهِ دُونَهُمْ وَ اخْتِجَّ بِهِ عَلَى عَامَّةِ خَلْقِهِ أَنَّهُ لَا سَبِيلَ لَهُمْ إِلَى اخْتِيَارِهِ لَمَّا لَمْ
يَكُنْ لِلْمَلَائِكَةِ سَبِيلٌ إِلَيْهِ مَعَ صَفَائِهِمْ وَ وَفَائِهِمْ وَ عِصْمَتِهِمْ، وَ مَدَّحَ اللَّهُ إِيَّاهُمْ فِي آيَاتٍ
كَثِيرَةٍ بِمِثْلِ قَوْلِهِ شُبْحَانَهُ: «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِمْ يَقَعْتُونَ»^(۲)
وَ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لَا يَقْضُونَ اللَّهُ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَقْعُلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^(۳).

فَمِنْ إِنْ الْإِنْسَانَ بِمَا فِيهِ مِنَ الشُّعْرِ وَ الْجَهْلِ كَيْفَ وَ أَنَّى يَسْتَرْيَبُ لَهُ ذَلِكَ فَهَذَا وَ الْأَحْكَامُ

می دهد و لا غیر، و دلیل آن این است که در آیه دیگر فرموده: «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ»، که آنجا نیز خالق را شومین داده و خود را بدان وصف فرموده است، یعنی این منم که خالق بشر از خاکم و لا غیر. و کسی که ادعا می کند که او امام را بر می گزیند، ضروری است که بشر را از خاک بیافریند، و چون این معنی باطل است، آن نیز باطل خواهد بود زیرا هر دو یکی آنها در امکان واحدی است.

و وجه دیگر آن است که فرشتگان با همه فضیلت و عصمتی که دارند، صلاحیت انتخاب امام را نداشتند، تا آنکه خداوند، خود متصدی آن گردید و نه ایشان، و به این اختیار بر عامه خلافتش احتجاج فرمود که ایشان را راهی در اختیار خلیفه نیست، زیرا فرشتگان خدا، با همه صفا و وفا و پاکدامنیشان، چنین اختیاری نداشتند. خداوند ملائکه را در بسیاری از آیاتش ستوده است و از جمله می فرماید: ایشان بندگانی گرامی اند و در گفتار، به خداوند پیشی نجویند و در کردار به فرمان اویند، و نیز می فرماید: ملائکه نافرمانی خدای تعالی در فرامین او نمی کنند و آنچه را که او فرمان دهد همان را انجام می دهند.

در این صورت انسان با همه بی خردی و نادانیش، چگونه و با چه صلاحیتی

دُونَ الْإِمَامَةِ مِثْلُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَغَيْرِ ذَلِكَ لَمْ يَتَكَلَّلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ إِلَى خَلْقِهِ، فَكَيْفَ وَكُلِّ إِلَهِمُ الْأَهَمُّ الْجَامِعُ لِلْأَحْكَامِ كُلِّهَا وَالْحَقَائِقُ بِأَشْرَافِهَا.

اَوْجُوبُ وَخِذَةُ الْخَلِيفَةِ فِي كُلِّ عَصْرِ: |

وَفِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ «خَلِيفَةً» إِشَارَةٌ إِلَى خَلِيفَةٍ وَاحِدَةٍ ثَبَّتَ بِهِ وَثَقَّةٌ بِإِطْلَاقٍ - قَوْلِي مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ أَيْمَةٌ كَثِيرَةٌ، وَقَدْ اقْتَصَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْوَاحِدِ، وَ لَوْ كَانَتْ الْحِكْمَةُ مَا قَالُوهُ وَغَبَرُوا عَنْهُ لَمْ يَقْتَصِرِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْوَاحِدِ، وَ دَعَوَانَا مُحَاذٍ لِدَعْوَاهُمْ، ثُمَّ إِنَّ الْقُرْآنَ يُرْجِعُ قَوْلَنَا دُونَ قَوْلِهِمْ، وَ الْكَلِمَتَانِ إِذَا تَقَابَلَتَا ثُمَّ رُجِّعَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى بِالْقُرْآنِ، كَانَ الرُّجْعَانُ أَوَّلَى.

الزُّومُ وَجُودِ الْخَلِيفَةِ |

يَقُولِيهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ - الْآيَةُ» فِي الْخِطَابِ الَّذِي خَاطَبَ اللَّهُ

می تواند امام را انتخاب کند. احکام غیر امامت، مثل نماز و زکات و حج و غیره را بنگرید: آیا خدای تعالی آن احکام را به مردم وا گذاشته است؟ مسلماً در این احکام مردم حق اختیار و انتخاب ندارند، پس چگونه مسئله امامت و خلافت را که جامع همه احکام و حقایق است، به مردم وا گذاشته است.

و جوب و وحدت خلیفه در هر عصر

کلمه «خلیفه» در سخن خدای تعالی اشاره دارد به اینکه خلیفه در هر عصری یکی بیش نیست و گفته کسانی که پنداشته اند در هر عصری ممکن است انتم متعدد و وجود داشته باشند، باطل است، و خدای تعالی بر یکی اکتفا کرده است و اگر حکمت خداوند اقتضای خلفای متعدد داشت، او اکتفای به یک خلیفه نمی کرد. ادعای ما در مقابل ادعای ایشان است و قرآن کریم، گفتار ما را ترجیح می دهد، نه گفتار ایشان را، و چون دو کلمه در مقابل یکدیگر باشند و قرآن کریم یکی از آن دو را ترجیح دهد، اولی رجحان آن است.

لزوم وجود خلیفه

و در سخن خدای تعالی که فرموده: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ»، خطاب را

عَزَّوَجَلَّ بِهِ نَبِيُّهُ ﷺ لَمَّا قَالَ: «رَبُّكَ» مِنْ أَصَحِّ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّهُ سُبْحَانَهُ يَسْتَعْمِلُ هَذَا الْمَعْنَى فِي أَمْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَإِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لَهُ عَلَيْهِمْ، وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَمَّا كَانَ يَقُولُهُ: «رَبُّكَ» حِكْمَةً وَكَانَ يَحِبُّ أَنْ يَقُولَ: «رَبُّهُمْ» وَ حِكْمَةُ اللَّهِ فِي السَّلَفِ كَحِكْمَتِهِ فِي الْخَلَفِ، لَا يَخْتَلِفُ فِي مَرِّ الْأَيَّامِ وَكَرَّرِ الْأَعْوَامِ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَدْلٌ حَكِيمٌ، لَا يَجْتَعِلُهُ وَ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ نَسَبٌ، جَلَّ اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ.

{ وجوب عصمة الإمام }

وَ يَقُولُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً - الْآيَةُ» مَعْنَى، وَ هُوَ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَا يَسْتَخْلِفُ إِلَّا مَنْ لَهُ نِفَاقُ السَّرِيرَةِ لِيَتَّبِعَهُ عَنِ الْخِيَانَةِ، لِأَنَّهُ لَوْ اخْتَارَ مَنْ لَا نِفَاقَ لَهُ فِي السَّرِيرَةِ كَانَ قَدْ خَانَ خَلْقَهُ لِأَنَّهُ لَوْ أَنَّ دَلَالًا قَدَّمَ حَمَلًا خَائِنًا إِلَى تَاجِرٍ فَحَمَلَ لَهُ حَمَلًا فَخَانَ فِيهِ كَانَ الدَّلَالُ خَائِنًا، فَكَيْفَ تَجُوزُ الْخِيَانَةُ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ

متوجه پیامبرش ساخته است و این خطاب «رَبُّكَ» بهترین دلیل است که خدای تعالی امر خلافت را در اُمت پیامبرش، تا روز قیامت ادامه خواهد داد، زیرا زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود، و اگر مقصود ادامه خلافت نبود، خطاب «رَبُّكَ» حکمتی نداشت، و تعبیر «رَبُّهُمْ» مناسب مقام بود. بعلاوه حکمت خدای تعالی در گذشته، مانند حکمت او در آینده است، و با مرور ایام و گذشت سالها، دگرگون نخواهد شد، و این بدان جهت است که او عادل و حکیم است و با هیچ یک از آفریدگانش خویشی ندارد، و او برتر از آن است.

وجوب عصمت امام

و در این قول خدای تعالی «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، معنایی وجود دارد که او تعالی و تقدس جز افراد پاک باطن را خلیفه نمی سازد، تا از خیانت برکنار باشد، چون اگر شخص آلوده ای را به عنوان خلیفه برگزیند، به مخلوقات خود خیانت کرده است؛ زیرا اگر دلالی، حمال خائنی را برای تاجری بفرستد تا کالایی را برای او ببرد، و آن حمال در کالا خیانت کند، آن دلال هم خائن خواهد بود. پس چگونه خیانت برخدای تعالی روا است؟ در

هُوَ يَقُولُ - وَقَوْلُهُ الْحَقُّ - «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْخَاطِئِينَ» ^(۱) وَأَدَّبَ مُحَمَّدٌ ﷺ بِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِبِينَ خَصِيمًا» ^(۲) فَكَتَبَ وَأَنَّى يَجُوزُ أَنْ يَأْتِيَ مَا يَنْهَى عَنْهُ، وَ قَدْ عَيَّرَ الْيَهُودَ بِسِمَةِ النِّفَاقِ، وَقَالَ: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» ^(۳).

وَفِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» حُجَّةٌ قَوِيَّةٌ فِي غَيْبَةِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَذَلِكَ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَمَّا قَالَ: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» أَوْجَبَ بِهَذَا اللَّفْظِ مَعْنَى وَهُوَ أَنْ يَتَّقِدُوا طَاعَتَهُ فَاعْتَقَدَ عَدُوُّ اللَّهِ ابْلِيسُ بِهَذِهِ الْكَلِمَةِ نِفَاقًا وَأَضْمَرَهُ حَتَّى صَارَ بِهِ مُنَافِقًا، وَذَلِكَ أَنَّهُ أَضْمَرَ أَنَّهُ يُخَالِفُهُ مَعَ اسْتِعْتِدٍ بِالطَّاعَةِ لَهُ، فَكَانَ نِفَاقُهُ أَكْثَرَ النِّفَاقِ لِأَنَّهُ نِفَاقٌ يَظْهَرُ الْغَيْبُ، وَبِهَذَا مِنْ الشَّأْنِ صَارَ أُخْرَى الْمُنَافِقِينَ كُلَّهُمْ.

حالی که سخنان حق است که می فرمایند: «خداوند نیرنگ خیاانتکاران را رهبری نمی کند.» (به مقصد نمی رساند) و با این سخن خود، پیامبرش را تأدیب فرموده است که: «مدافع خیاانتکاران مباش.» پس چگونه و از کجا روا باشد که آنچه دیگران را از آن نمی گویند خود را بگویند. در حالی که یهودیان را به واسطه نفاقشان نکوهش کرده و فرموده است: «آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خودتان را فراموش می کنید، در حالی که کتاب را می خوانید، آیا تعقل نمی کنید؟» و در این سخن خدای تعالی «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، دلیل استواری است، برای غیبت امام علی (ع)، و آن دلیل این است که چون خداوند فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، با این لفظ معنایی را واجب ساخت و آن اینکه بایستی عقیده مند به طاعت آن خلیفه باشند، اما ابلیس به دنبال این سخن، عقیده نفاق اتخاذ کرد و آن را در دل نهان ساخت، تا آنکه به واسطه آن منافق گردید، او دل بر آن نهاد که با طاعت خلیفه حق مخالفت کند، و این زشت ترین انواع نفاق است، زیرا آن، نفاق نهانی و قلبی است و از این رو است که شیطان، رسواترین منافقین است.

وَلَمَّا عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَلَائِكَتَهُ ذَلِكَ أَضْمَرُوا الطَّاعَةَ لَهُ وَاشْتَأَوْا إِلَيْهِ فَأَضْمَرُوا تَقْيِضَ مَا أَضْمَرَهُ الشَّيْطَانُ فَصَارَ لَهُمْ مِنَ الرُّثْبَةِ عَشْرَةُ أَضْعَافٍ مَا اسْتَحَقُّ عَذَابُ اللَّهِ مِنَ الْحِزْبِ وَالْخُسَارِ، فَالطَّاعَةُ وَالْمُؤَالَاتُ يَظْهَرُ الْغَيْبُ أَتْلَعُ فِي الثَّوَابِ وَالْمَدْحِ لِأَنَّهُ أَتْلَعُ مِنَ الشُّبْهَةِ وَالْمُغَالَطَةِ، وَلِهَذَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ يَظْهَرُ الْغَيْبُ نَادَاهُ مَلَكٌ مِنَ السَّمَاءِ: وَلَكَ مِثْلَاهُ».

وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَكْثَرُ دِينَهُ بِالْإِيمَانِ بِالْغَيْبِ فَقَالَ: «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ - الْآيَةُ» (۱) فَالْإِيمَانُ بِالْغَيْبِ أَكْثَرُ مَثْرَبَةٍ لِصَاحِبِهِ لِأَنَّهُ يَجْلُو مِنْ كُلِّ غَيْبٍ وَرَبِّ لِأَنَّ بَيْعَةَ الْخَلِيفَةِ وَقَتَ الْمَشَاهِدَةِ قَدْ يَتَوَهَّمُ عَلَى الْمُبَايَعِ أَنَّهُ إِنَّمَا يُطِيعُ رَغْبَةً فِي خَيْرٍ أَوْ سَالٍ، أَوْ رَهْبَةً مِنْ قَتْلِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ بِمَا هُوَ عَادَاتُ أَتْبَاءِ الدُّنْيَا فِي طَاعَةِ مُلُوكِهِمْ، وَ

أَمَّا وَقْتُ خُدَايَ تَعَالَى خَلِيفَهُ رَاجِعَ مَلَائِكَتِهِ مَعْرِفِي فَرَمُودِ، طَاعَتِ وَي رَا دَر دَل گرفتند و مشتاق وی شدند. ایشان تقیض آنچه را که شیطان در دل نهان ساخته بود، برگزیدند و در جهت کمال و ترقی مسخر کرده برابر درجه ای شدند که شیطان سزاوار رسوائی و عذاب در جهت انحطاط و سقوط می دید. پس طاعت و دوستی غائبانه و قلبی، ثواب و مدح بیشتری دارد، زیرا در معرض اشتباهکاری و نیرنگ نیست و از این رو از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که فرمودند هر کس برای برادر دینی خود در نهان و از صمیم دل دعا کند، فرشته ای از آسمان وی را ندا در دهد که برای تو دو برابر آن است.

خُدای تعالی دین خود را به وسیله ایمان به غیب تأکید فرموده و گفته است: «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ». البته ایمان به غیب، ثواب بیشتری برای مؤمن به دنبال دارد، چون از هر عیب و زیبی مبرا است، زیرا اگر کسی با خلیفه ای که حضور دارد بیعت کند، ممکن است این توهم پیش آید که او برای جلب منفعت و ثروت و یا ترس از قتل و غیر آن اطاعت کرده است، چنانکه شیوه دنیا پرستان در اطاعت از پادشاهان است، اما ایمان به غیب از همه شوائب

إِيمَانُ الْغَيْبِ مَأْمُونٌ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ، وَ مَحْرُوسٌ مِنْ مَعَايِبِهِ بِأَصْلِهِ، يُدُلُّ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَخَدَعُوا أَنْفُسَنَا بِالْكَفَرِ نَا بِمَا كُنَّا بِه مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا»^(۱) وَلَمَّا حَصَلَ لِلْمُتَّقِدِ مَا حُصِلَ مِنَ الْإِيمَانِ بِالْغَيْبِ لَمْ يَحْرَمِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ فَقَدْ جَاءَ فِي الْحَبَرِ: إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَالَ هَذِهِ الْمَقَالَةُ لِلْمَلَائِكَتِ قَبْلَ خَلْقِ آدَمَ بِسَبْعِمِائَةِ عَامٍ، وَكَانَ يَحْصُلُ فِي هَذِهِ الْمُدَّةِ الطَّاعَةُ لِلْمَلَائِكَتِ اللَّهُ عَلَى قَدَرِهَا، وَ لَوْ أَنَّكَ مُشْكِرٌ هَذَا الْحَبَرَ وَ الْوَقْتُ وَ الْأَعْوَامُ لَمْ يَحْدِثْ بُدْأٌ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغَيْبَةِ وَ لَوْ سَاعَةً وَاحِدَةً، وَ السَّاعَةُ الْوَاحِدَةُ لَا تَتَعَرَّى مِنْ حِكْمَةٍ مَا، وَ مَا حَصَلَ مِنَ الْحِكْمَةِ فِي السَّاعَةِ الْوَاحِدَةِ حَصَلَ فِي السَّاعَتَيْنِ حِكْمَتَيْنِ وَ فِي السَّاعَاتِ حِكْمٌ، فَمَا زَادَ فِي الْوَقْتِ إِلَّا زَادَ فِي الْمَشُورَةِ وَ مَا زَادَ فِي الْمَشُورَةِ إِلَّا كُشِفَ عَنِ الرُّوحَةِ، وَ دَلَّ عَلَى الْجَلَالَةِ، فَصَحَّ الْحَبَرُ أَنَّ فِيهِ تَأْيِيدَ الْحِكْمَةِ وَ تَبْلِيغَ الْحَقِّقَةِ.

مُبْرَاسْت وَ از این عیوب مصون است. دلیل بر این مطلب گفته خدای تعالی است که: «چون سختی عذاب ما را دیدند گفتند به خدای یکتا ایمان آوردیم، و بدانچه شرک می ورزیدیم کافر شدیم، اما ایمان ایشان وقتی عذاب ما را می بینند، هیچ فایده ای برایشان ندارد». و چون برای پرستندگان حق در ایمان به غیب ثواب وافر می مقرر است، خدای تعالی فرشتگان را از این ثواب محروم نساخت. و در خبر آمده است که خدای - سبحان - هفتصد سال پیش از آفرینش آدم، این اعلام را به فرشتگان فرمود، و در این مدت برای فرشتگان این طاعت - یعنی ایمان به غیب - حاصل بود. و اگر کسی این خبر و این مدت را انکار کند، بناچار بایستی ولو به اندازه یک ساعت هم باشد، اعلام را به آفرینش آدم مقدم بداند و این همان غیب و نهان بودن آدم بر فرشتگان است. آری یک ساعت هم حکمتی دارد و حکمت یک ساعت در ظرف دو ساعت، دو حکمت است و در ساعتی متعدده حکمتی متعدده متصور است و هر چه مدت بیشتر باشد ثواب نیز بیشتر خواهد بود، و ثواب بیشتر، از مزید رحمت است و دلالت بر جلالت خداوند دارد. پس می توان گفت که در این خبر تأیید حکمت و تبلیغ حجت است.

و في قول الله عز وجل: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» حُجَّةٌ فِي غَيْبَةِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَرْجَهِ كَثِيرَةٍ:

أَخَذَهَا: أَنَّ الْغَيْبَةَ قَبْلَ الْوُجُودِ أُنْبِغُ الْغِيَابِ كُلِّهَا وَ ذَلِكَ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ مَا شَهِدُوا قَبْلَ ذَلِكَ خَلِيفَةً قَطُّ، وَ لَمَّا نَحْنُ فَقَدْ شَاهَدْنَا خُلَفَاءَ كَثِيرِينَ غَيْرَ وَاحِدٍ قَدْ تَطَلَّقَ بِهِ الْقُرْآنُ وَ تَوَاتَرَتْ بِهِ الْأَخْبَارُ حَتَّى صَارَتْ كَالْمُشَاهَدَةِ، وَ الْمَلَائِكَةُ لَمْ يَتَّعِدُوا وَاحِدًا مِنْهُمْ، فَكَانَتْ تِلْكَ الْغَيْبَةُ أُنْبِغُ.

وَ أُخْرَى: أَنَّهَا كَانَتْ غَيْبَةً مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ هَذِهِ الْغَيْبَةُ الَّتِي لِلْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هِيَ مِنْ قَبْلِ أَعْدَاءِ اللَّهِ تَعَالَى، فَإِذَا كَانَ فِي الْغَيْبَةِ الَّتِي هِيَ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادَةُ الْمَلَائِكَةِ لَهَا الظَّنُّ بِالْغَيْبَةِ الَّتِي هِيَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ فِي غَيْبَةِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبَادَةُ مُخْلِصَةٍ لَمْ تَكُنْ فِي تِلْكَ الْغَيْبَةِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْإِمَامَ الْغَائِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَقْهُورٌ مُزَاعَمٌ فِي حَقِّهِ، قَدْ غُلِبَ قَهْرًا، وَ جَرَى عَلَى شِعْبِهِ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ مَا جَرَى مِنْ سَفْكِ الدَّمَاءِ وَ نَسْبِ الْأَمْوَالِ وَ الْإِطْلَالِ

و در این قول خدای تعالی که «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، از جهات عدیده بر غیبت امام علیهما السلام احتیاج می شود.

اول آنکه غیبت قبل از وجود خلیفه از جهت احوال غیبت بلیغ تر است، زیرا فرشتگان خلیفه ای پیش از آن ندیده بودند، ولی ما شاهد خلفای بسیاری بوده ایم که قرآن کریم و اخبار متواتره از آنها خبر داده اند، به گونه ای که به منزله مشاهده در آمده است اما فرشتگان از هیچکدامشان اطلاعی نداشتند، پس آن غیبت بلیغ تر است.

وجه دیگر آن است که غیبت خلیفه از فرشتگان از جانب خدای تعالی بود، ولی این غیبتی که برای امام علیهما السلام است از جانب دشمنان خدای تعالی است که قصد جان امام را دارند، پس اگر در غیبتی که از جانب خدای تعالی است، عبادتی برای فرشتگان باشد، درباره غیبتی که از طرف دشمنان خداست چه می توان گفت؟ در حالی که مسلماً در غیبت امام علیهما السلام عبادت مخلصانه ای است که در آن غیبت نیست، و این از آن رو است که امام غائب، رانده شده و مقهور است و به حق او تعدی شده و سیل خون شیعیانش به دست دشمنانش روان شده

الأحكام والجور على الأئمة وتبديل الصدقات وغير ذلك مما لا يخفاء به، ومن اعتقد موالاته شاركه في أجره وجهاده، وتبرأ من أعدائه، وكان له في براءة مواليه من أعدائه أجر، وفي ولاية أوليائه أجر يزكو على أجر خلافة الله عز وجل على الإيمان بالإمام المقتب في القدم، وإنما قص الله عز وجل نبأه قبل وجوده توقيراً وتعظيماً له ليستغيد له الملائكة ويتشعروا بطاعته.

وإنما مثال ذلك تقديم الملك فيما يبتثنا بكتاب أو رسول إلى أوليائه أنه قائم عليهم حتى يتجهزوا لاستقباله وإتيان الهدايا له ما يقطع به وعده غدرهم في تقصير إن قصروا في خدمته كذلك بدء الله عز وجل بذكر نبيه إبانة عن جلالته ورؤيته، وكذلك فضيئته في السلف والخلف، لما قبض خليفة إلا عرف خلقه الخليفة الذي يتلو، وتصدق ذلك

و اموالشان به غارت رفته، و به احكام حقه، خط بطلان كشيده شده، و بر پيمان ستمها رسيده، و زكوات در غير مورد صرف گرديده و فجايع ديگري به وقوع پيوسته كه بر اهل حق پوشيده نيست. و كسي كه معتقد به پيروي آن امام باشد، در اجر جهاد او شريك است و از دشمنانش بيزاري جسته است، و در براءت دوستانش از دشمنانش اجزي است و در دوستي با دوستانش پاداشي است، كه از پاداش فرشتگان، به جهت اعتقاد به خليفه غائبى كه هنوز در عدم است، برتر است. خداى تعالى داستان آن خليفه را قبل از آنكه به عرصه زمين پا گذارد بيان کرده است، تا تعظيم و بزرگداشت او باشد و فرشتگان بر او سر فرود آورند و آماده فرمانبردارى او گردند.

مثال آن پادشاهى است كه به وسيله نامه يا قاصدى به دوستانش خبر مى دهد كه به زودى بر ايشان وارد مى شود تا آنها آماده استقبالش شوند و براى او هدايا فراهم كنند، تا اگر در خدمتش كوتاهى كردند، قطع عذر از ايشان شده باشد. همچنين است پيشگويى خداى تعالى از پيدايش خليفه، براى اظهار جلالت و مقام اوست و همين طور است قضيه او در اسلاف و اخلاف، خداى تعالى هيچ خليفه اى را قبض روح نكرد مگر آنكه جانشين او را كه پس از او مى آيد به مردم معرفى كرد؛ و تصديق اين مطلب قول خداى تعالى است كه

قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «أَلَمْ يَكُنْ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ - الْآيَةُ» ^(۱) وَ الَّذِي عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ مُحَمَّدٌ ﷺ، وَ الشَّاهِدُ الَّذِي يَتْلُوهُ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. دَلَالَتُهُ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً» وَ الْكَلِمَةُ مِنْ كِتَابِ مُوسَى الْمُحَادِثَةِ هَذَا الْمَقْفِيُّ حَدَّثُوا النَّعْلَ بِالنَّعْلِ وَ الْقَدَّةُ بِالْقَدَّةِ قَوْلُهُ: «وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ قَتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» ^(۲)

(السُّرِّي فِي أَمْرِهِ تَعَالَى الْمَلَائِكَةُ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ):

وَ اسْتَقْبَلَهُ عَزَّوَجَلَّ الْمَلَائِكَةُ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ تَعْظِيمًا لَهُ لِمَا عَلَّمَتْهُ عَنْ أَنْبِيَائِهِمْ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِنَّمَا أَمَرَهُمْ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ لِمَا أَوْذَعَ صَلْبُهُ مِنْ أَرْوَاحِ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فَكَانَ ذَلِكَ السُّجُودُ فِيهِ عَزَّوَجَلَّ عِبَادَةً وَ لِآدَمَ طَاعَةً، وَ لِمَا فِي صَلْبِهِ تَعْظِيمًا، فَأَبَى

فرموده است: «آیا کسی که بر بینه ای از جانب پروردگار خود است و گواهی از جانب خدای تعالی همراه اوست...» که مراد از کسی که بر بینه ای از جانب پروردگار است، محمد ﷺ است و مراد از گواهی که همراه اوست، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام است. و دلیل آن، قول خدای تعالی است که: «و پیش از وی کتاب موسی پیشوا و رحمت بوده»، و آن کلمه ای که از کتاب موسی - طابق النعل بالنعل - برابر این معنی است، این سخن خداوند است: «و ما با موسی سی شب پیمان کردیم و آن را با ده شب به اتمام رساندیم پس مِقات پروردگارش با چهل شب به پایان رسید و موسی به برادرش هارون گفت: خلیفه من در میان قوم باش و اصلاح کن و از روش مفسدین پیروی مکن».

سر فرمان به ملائکه در سجود به آدم

خدای تعالی به دلیل تعظیم آدم، فرشتگان را به سجود به آدم فراخواند، و از چشمان ایشان، حقیقتی را نهان داشت و آن حقیقت این بود که خدای تعالی ارواح حُجَجِ الهی را در صُلب آدم قرار داده بود. پس آن سجود برای خدای تعالی، عبودیت؛ و برای آدم طاعت؛ و برای آنچه در صُلب آدم قرار داشت، تعظیم

إِبْلِيسُ أَنْ يَسْجُدَ لِآدَمَ حَسَدًا لَهُ إِذْ جَعَلَ صَلْبَهُ مُسْتَوْدَعَ أَرْوَاحِ حُجَجِ اللَّهِ دُونَ صَلْبِهِ فَكَفَرَ بِحَسَدِهِ وَتَأْيِيهِ، وَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ، وَطَرَدَ عَنْ جِوَارِهِ، وَلَعِنَ وَصَمِّيَ رَجِيمًا لِأَجْلِ إِنْكَارِهِ لِلْقَيْتِيَّةِ لِأَنَّهُ اخْتَجَّ فِي امْتِنَاعِهِ مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ بِأَنْ قَالَ: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^(۱) فَجَحَدَ مَا غَيَّبَ عَنْ بَصَرِهِ وَلَمْ يُوقِعِ التَّضَدِيقَ بِهِ، وَاخْتَجَّ بِالظَّاهِرِ الَّذِي شَاهَدَهُ وَهُوَ جَسَدُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَنْكَرَ أَنْ يَكُونَ يَظْلُمُ مَا فِي صَلْبِهِ وَجُودًا، وَلَمْ يُؤْمِنْ بِأَنْ آدَمَ إِنَّمَا جُعِلَ قَبْلَةً لِلْمَلَائِكَةِ وَأُمِرُوا بِالسُّجُودِ لَهُ لِتَعْظِيمِ مَا فِي صَلْبِهِ، فَقُلَّ مَنْ آمَنَ بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غَيْبِهِ مَثَلُ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ أَطَاعُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي السُّجُودِ لِآدَمَ، وَمَثَلُ مَنْ أَنْكَرَ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غَيْبِهِ مَثَلُ إِبْلِيسَ فِي امْتِنَاعِهِ مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ كَذَلِكَ رُوِيَ عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

و تکریم بود. اما ابلیس به جهت حسد به آدم، از سجده به او خودداری کرد، زیرا ارواح حُجج الهی را در صلب آدم قرار داده بود، نه در صلب او، و بخاطر این حسد و خودداری کافر شد بواسطه نافرمانی از فرمان پروردگارش فاسق گردید و از جوار رحمتش طرود و ملعون گردید و رجم نامیده شد، و اینهمه بخاطر آن بود که منکر «غیبت» گردید و دلیلش در امتناع از سجده بر آدم این بود که گفت: «من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و وی را از خاک» و آنچه را از دیده اش نهان بود انکار کرد و آن را باور نداشت و به همان ظاهری که مشاهده می کرد احتجاج کرد، که آن، جسد آدم بود و منکر آن شد که می داند در صلب او چه سیرده شده، و به اینکه آدم به واسطه ارواح مکرمه ای که در صلب اوست، قبله فرشتگان واقع شده، و فرمان سجده به آدم بخاطر تعظیم به اصلاط اوست، ایمان نیاورد. پس کسانی که به امام غائب علیه السلام در حال غیبتش ایمان داشته باشند، مانند همان فرشتگانی هستند که خدای تعالی را در سجده بر آدم اطاعت کردند، و کسانی که منکر امام غائب علیه السلام در حال غیبتش باشند، مانند ابلیس اند که از سجده بر آدم سرپیچی کرد، چنانکه از امام صادق، جعفر بن محمد علیه السلام نیز همین مطلب روایت شده است.

حَدَّثَنَا بِذَلِكَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَّمَ آدَمَ عليه السلام أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ حُجِّجَ اللَّهُ كُلُّهَا، ثُمَّ عَرَضَهُمْ - وَهُمْ أَرْوَاحٌ - عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ: أَتَشْكُرُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بِأَنَّكُمْ أَحَقُّ بِالْخَلْقَةِ فِي الْأَرْضِ لِتَسْبِيحِكُمْ وَتَقْدِيسِكُمْ مِنْ آدَمَ عليه السلام «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا يَعْلَمُ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «يَا آدَمُ أَتَبْتَهِمُ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَتَبَّاهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» وَقَفُّوا عَلَى عَظِيمٍ مَنَزَلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، فَعَلِمُوا أَنَّهُمْ أَحَقُّ بِأَنْ يَكُونُوا خُلَفَاءَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّجَهُ عَلَى بَرِيَّتِهِ، ثُمَّ عَرِضَهُمْ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَاسْتَعْبَدَهُمْ بِوَلَايَتِهِمْ وَحَبَّتِهِمْ وَقَالَ لَهُمْ: «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ». حَدَّثَنَا بِذَلِكَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام.

ایمن بن محرز از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: «خدای تعالی همه اسماء الهی را به آدم عليه السلام آموخت، سپس ارواح آن حُجج طاهره را بر ملائکه عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می گوئید که شما (بخاطر تسبیح و تقدیس) سزاوارتر از آدم به خلافت هستید، نامهای ایشان را به من بگوئید، گفتند: تو منزهی، ما را دانشی نیست جز آنچه توبه ما آموختی و تو دانا و حکیمی. خدای تعالی فرمود: ای آدم! اسماء ایشان را بازگو، و هنگامی که اسماء حُجج الهی را بیان کرد، به مقام والای آدم نزد خدای تعالی واقف شدند، و دانستند که آنان (حُجج) سزاوارترند که خلفای الهی و حجت‌های او بر آفریدگان باشند. سپس آنها را از دیدگان ملائکه پنهان کرد و فرشتگان را به سبب ولایت و محبتشان، به پرستش خود فراخواند و به آنها گفت: آیا به شما نگفتم که من به غیب آسمانها و زمین دانانترم و می دانم آنچه را که شما آشکار می کنید و آنچه را که شما نهان می دارید؟ این مطلب را جعفر بن محمد بن عماره از پدرش و او از امام جعفر -

و هذا استيعاب الله عز وجل للملائكة بالعبادة، والآية أولها في قصة الخليفة وإذا كان آخرها مثلها كان للكلام نظم و في النظم حجة، و منه يؤخذ وجه الإجماع لأئمة محمد عليهم السلام أئمتهم و آخرهم، و ذلك أنه سبحانه و تعالى إذا علم آدم الأسماء كلها على ما قاله المحالفون فلا محالة أن أسماء الأئمة عليهم السلام داخله في تلك الجملة، فصار ما قلناه في ذلك بإجماع الأئمة.

و من أصح الدليل عليه أنه لا محالة لما دل الملائكة على السجود لآدم فإنه حصل لهم عبادة، فلما حصل لهم عبادة أوجب باب الحكمة أن يحصل لهم ما هو في خيرهم، سواء كان في وقت أو في غير وقت، فإن الأوقات ما تغير الحكمة ولا تبدل الحجة، أولها كآخرها، و آخرها كأولها، لا يجوز في حكمة الله أن يخرجهن من معنى من معاني المشيئة، و لا أن يتخلل

صالح عليه السلام نیز روایت کرده است.

و این، طلب عبادت کردن خدای تعالی از فرشتگان است، به واسطه یک امر غائب، و چون صدر آیه، راجع به داستان خلافت است، دنباله آن هم بایستی راجع به خلافت باشد، تا کلام از نظم بر خوردار باشد و در نظم حجتی است، بلکه از این نظر، می توان مطلب را به اجماع همه مسلمانان از عامه و خاصه ثابت کرد، زیرا مخالفین امامیه می گویند: خدای تعالی جمله اسماء را به آدم آموخت و ناگزیر، اسماء ائمه عليهم السلام نیز داخل در آن جمله خواهد بود، پس آنچه ما می گوئیم مورد اتفاق و اجماع امت می گردد.

یک دلیل دیگر بر اینکه مقصود از اسماء، در آیه شریفه، اسماء ائمه معصومین عليهم السلام است، این است که چون ملائکه بر سجود به آدم دلالت شدند، منظور این بود که عبادتی برای ایشان حاصل شود، و حکمت الهی اقتضا می کند که در ضمن انجام این عبادت، حدّ اعلای فضیلت و ثوابی را که ممکن است در آن موضوع باشد درک کنند، خواه در همان وقت باشد و یا در غیر آن وقت، زیرا اختلاف اوقات، موجب تغییر حکمت الهی نمی شود و حجت او را دیگرگون نمی کند، که اول آن مانند آخرش، و آخر آن مانند اولش می باشد، و در حکمت الهی روا نیست که هیچ ثوابی را از ایشان دریغ دارد و به هیچ فضیلتی از فضائل

يَقْضِي مِنْ فَضَائِلِ الْأَئِمَّةِ لِأَنَّهُمْ كُلُّهُمْ شَرَعٌ وَاحِدٌ دَلِيلُ ذَلِكَ أَنَّ الرَّسُلَ مَتَى آمَنَ مُؤْمِنٌ
بِوَاحِدٍ مِنْهُمْ، أَوْ بِجَمَاعَةٍ وَتَكَرَّرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ، ثُمَّ يَقْبَلُ مِنْهُ إِيْمَانُهُ، كَذَلِكَ الْقَضِيَّةُ فِي
الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلُهُمْ وَآخِرُهُمْ وَاحِدٌ، وَقَدْ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْمُتَكَبِّرُ لَا يَخْرِبُنَا كَالْمُتَكَبِّرِ
لِأَوَّلِنَا» وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ أَتَكَرَّرَ وَاحِدًا مِنَ الْأَخْيَارِ فَقَدْ أَتَكَرَّرَ الْأَمْوَاتُ».

وَسَاخِرُجْ ذَلِكَ فِي هَذَا الْكِتَابِ مُشْتَبِهُاً فِي مَوْضِعِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَصَحَّ أَنَّ قَوْلَهُ
عَزَّ وَجَلَّ: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» أَزَادَ بِهِ أَسْمَاءَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَبِالْأَسْمَاءِ مَعَانٍ كَثِيرَةً وَ
لَيْسَ أَخَذَ مَعَانِيهَا بِأَوَّلٍ مِنَ الْآخِرِ، وَبِالْأَسْمَاءِ أَوْصَافٌ وَلَيْسَ أَخَذَ الْأَوْصَافَ بِأَوَّلٍ مِنَ
الْآخِرِ، فَتَعْنَى الْأَسْمَاءِ أَنَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَّمَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْصَافَ الْأَئِمَّةِ كُلِّهَا أَوَّلَهَا وَآخِرَهَا، وَ
مِنْ أَوْصَافِهِمُ الْعِلْمُ وَالْحِلْمُ وَالتَّقْوَى وَالشَّجَاعَةُ وَالْعِصْمَةُ وَالسَّخَاءُ وَالْوَفَاءُ، وَقَدْ
نُطِقَ بِمِثْلِهِ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَسْمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ

اِئْتَمَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَلِّ وَرَزْد، زيرا همه ائمه، راه و روش واحدی داشتند، و دلیل آن این
است که اگر شخصی به یکی یا جمعی از رسولان الهی ایمان آورد، اما یکی دیگر از
ایشان را انکار کند، ایمانش پذیرفته نمی شود. ائمه نیز این چنین اند، اول و آخر
ایشان یکی هستند، و امام صادق علیه السلام فرموده اند: کسی که آخرین ما را انکار
کند، مانند کسی است که اولین ما را انکار کند. و باز می فرمایند: کسی که یکی از
احیا را انکار کند، مانند کسی است که همه اموات را انکار کرده باشد.

من در این کتاب، احادیث مربوط به این موضوع را در جای خود - این شاء
الله - خواهم آورد، و بنابر آنچه ذکر شد، درست است که بگوئیم مقصود از «وَعَلَّمَ
آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، ائمه معصومین علیهم السلام اند، و کلمه «اسماء» معانی بسیاری دارد
و هیچیک از آن معانی بر معانی دیگرش ترجیح ندارد، و اسما همان اوصافند، و
هیچ یک از اوصاف بر وصف دیگر ترجیح ندارد، و معنای اسماء این است که
خدای سبحان، همه اوصاف ائمه را - از اول تا به آخر - به ایشان آموخت، و از
اوصاف ایشان، علم و تقوی و شجاعت و عیصمت و سخا و وفا است و در قرآن
کریم مانند این اوصاف درباره انبیاء، آمده است، چنانکه می فرماید: «يَا دَاوُدَ

إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا»^(۱) «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا. وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا. وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا. وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا»^(۲) وَكَقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَرَفَيْنَاهُ نَجَاتًا وَهَبْنَاهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا»^(۳).

فَوَصَفَ الرُّسُلَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَحَدَّثَهُمْ بِمَا كَانَ فِيهِمْ مِنَ الشَّيَمِ الْمَرْضِيَّةِ وَالْأَخْلَاقِ الزَّكِيَّةِ، وَكَانَ ذَلِكَ أَوْصَافُهُمْ وَأَسْمَاءُهُمْ كَذَلِكَ عَلَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ آدَمَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا.

وَالْحِكْمَةُ فِي ذَلِكَ أَيْضًا أَنَّهُ لَا وُصُولَ إِلَى الْأَسْمَاءِ وَوُجُودِ الْاِسْتِغْبَادَاتِ إِلَّا مِنْ طَرِيقِ السَّمَاعِ، وَالْقَلْبِ غَيْرِ مُتَوَجِّهِ إِلَى ذَلِكَ، لِأَنَّهُ لَوْ أَبْتَعَرَ عَاقِلٌ شَخْصًا مِنْ بَعِيدٍ أَوْ قَرِيبٍ لَمَّا

در این کتاب ابراهیم را، که او پیامبری صدیق بود، و می فرماید: «یاد کن در این کتاب اسماعیل را که او صادق الوعد و رسول و پیامبر بود و خاندان خود را به نماز و زکاة فرمان می داد و نزد پروردگار حق پسندیده بود. و یاد کن در این کتاب ادريس را، که او پیامبری صدیق بود و او را به جایگاه بلندی رفعت دادیم» و باز می فرماید: «یاد کن در این کتاب موسی را، که او رسول و پیامبر و مخلص بود و او را از جانب ایمن طور، ندا کردیم و وی را مقرب و رازگوی خود ساختیم و از سر رحمت برادرش هارون را یاور او نموده و بر او بخشیدیم و وی را پیامبر ساختیم».

خدای سبحان، در این آیات رسولانش را به شیوه های پسندیده و اخلاق پاکیزه ای که داشتند، وصف و تمجید فرموده و همه اینها، اوصاف و اسمای آنهاست و همچنین خدای تعالی همه اسماء و صفات را به آدم آموخت. و نیز حکمتش در این کار آن بود که هیچ راهی به درک اسماء و شناخت روشهای پرستش، به جز طریق سماع وجود ندارد، و عقل نمی تواند آن را درک کند، زیرا اگر فرد عاقلی، شخصی را از دور یا نزدیک ببیند، راهی به شناخت نام

تَوْصَّلَ إِلَى اسْتِخْرَاجِ اشْيَاءٍ، وَلَا سَبِيلَ إِلَيْهِ إِلَّا مِنْ طَرِيقِ السَّمَاعِ فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْقَعْدَةَ فِي بَابِ الْخَلِيفَةِ السَّمَاعِ، وَ لَمَّا كَانَ كَذَلِكَ أَبْطَلَ بِهِ بَابَ الْاِخْتِيَارِ إِذَا الْاِخْتِيَارُ مِنْ طَرِيقِ الْآرَاءِ، وَقَضَيْتُهُ الْخَلِيفَةَ مَوْضُوعَةً عَلَى الْأَشْيَاءِ وَالْأَشْيَاءُ مَوْضُوعَةٌ عَلَى السَّمَاعِ، فَصَحَّ بِهِ وَ مَعَهُ مَذْهَبُنَا فِي الْإِمَامِ أَنَّهُ يَصِحُّ بِالنَّصِّ وَالْإِشَارَةِ، فَأَمَّا بَابُ الْإِشَارَةِ فَخُصِّرُ فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» فَبَابُ الْقَرْضِ مَبْنِيٌّ عَلَى الشَّخْصِ وَالْإِشَارَةِ، وَ بَابُ الْإِسْمِ مَبْنِيٌّ عَلَى الشَّيْءِ، فَصَحَّ مَعْنَى الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ جَمِيعاً.

و يَلْقَظُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» مَعْنِيَانِ أَخَذَهَا عَرَضَ أَشْخَاصِهِمْ وَ هَيْئَتِهِمْ كَمَا زَوْنَاهُ فِي بَابِ أَخْبَارِ أَخَذِ الْمِيثَاقِ وَ الذَّرِّ، وَ التَّوَجُّهُ الْآخَرُ أَنْ يَكُونَ عَزَّوَجَلَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ مِنْ طَرِيقِ الصَّفَةِ وَ النِّسْبَةِ كَمَا يَقُولُهُ قَوْمٌ مِنْ مُخَالِفِينَا، لَيْسَ بِكَلا الْمَعْنِيَيْنِ يَحْصُلُ اسْتِعْبَادُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْمَلَائِكَةَ بِالْإِيمَانِ بِالْقَبِيلَةِ.

وی ندارد مگر آنکه از آسمان بر وی الهام شود، و خدای تعالی در باب خلیفه، عمده مطلب را به سماع حواله کرده است، و چون چنین است، باب اختیار و انتخاب مردم در موضوع امامت و خلافت، باطل می شود، زیرا انتخاب، به واسطه رجوع به آراء صورت می گیرد و این در باب خلیفه، مربوط به اوصاف باطنی است که راهی جز سماع از حق ندارد. بنابراین، عقیده ما در باب امامت که بایستی به نص و اشاره باشد، درست است، اما تعیین امام به اشاره، مندرج در این قول خدای تعالی است که می فرماید: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» که موضوع عرض، مبنی بر تعیین و اشاره است، و در تعیین امام به اسم، مبنی بر استماع نص خلافت آنهاست. بر این اساسی معنای اشاره و نص در باب امامت روشن گردید.

و در عرض می که خدای تعالی فرموده: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» دو معنی وجود دارد، یکی عرض اشخاص و هیاکل ایشان است، همچنان که در باب اخبار اخذ میثاق و عالم ذر روایت کرده ایم، و دیگر عرض اوصاف و انساب ایشان است که خداوند بر ملائکه عرضه داشته است. چنانکه بعضی از مخالفین ما می گویند، و بر هر دو تقدیر، خدای تعالی به واسطه ایمان به غیب ملائکه را به

و فی قوله عزوجل: «أَتُوبُونَ بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» حکم کثیره: أخذها: أن الله عزوجل أهل آدم عليه السلام لتعليم الملائكة أسماء الأئمة عن الله تعالى ذكره، و أهل الملائكة لتعلم أسمائهم من آدم عليه السلام. فاقه عزوجل علم آدم، و آدم علم الملائكة، فكان آدم في خير المعلم و كانوا في خير المتعلمين، هذا ما نص عليه القرآن.

و قول الملائكة: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» فيه أصح دليل و أبين حجة لنا أنه لا يجوز لأحد أن يقول في أسماء الأئمة و أوصائهم عليهم السلام إلا عن تعليم الله جل جلاله، و لو جاز لأحد ذلك كان للملائكة أجور، و لما سبّحوا الله دل تشبيحهم على أن الشرع فيه بما ينافي التوحيد، و ذلك أن التشبيح تنزيه الله عزوجل، و باب التنزيه لا يوجد في القرآن إلا عند قول جاحد أو ملحد أو متفرض

عبادت خود فراخوانده است.

و در این سخن خدای تعالی که می فرماید: «اتوبون بأسماء هؤلاء إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» یعنی از نام اینان مرا آگاه کنید اگر راست می گوئید، حکمتهای فراوانی است. یکی از آنها این است که خدای تعالی آدم علیه السلام را برای تعلیم اسماء ائمه به ملائکه، شایسته دانست و همچنین ملائکه را برای فراگیری اسماء ائمه از آدم علیه السلام صالح دید، پس خدای تعالی به آدم آموخت و آدم نیز به ملائکه تعلیم داد، و آدم در شمار معلمین و ملائکه در زمره شاگردان درآمدند و این صریح قرآن کریم است.

و در سخن ملائکه که گفتند: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» یعنی خدایا تو منزهی و ما را دانش نیست جز آنچه تو به ما آموختی و تو علیم و حکیمی، دلیل روشن و حجت آشکاری است بر گفته ما که بر احدی جایز نیست که در اسماء و اوصاف ائمه، جز به تعلیم خدای تعالی سخن گوید و از پیش خود بر آنها نامی نهد، و اگر این امر بر کسی روا باشد بر ملائکه روا تر است، و چون ایشان با کلمه «سُبْحَانَ اللَّهِ» آغاز کردند، این تشبیحشان دلالت بر آن دارد که شروع در آن کار با توحید منافات دارد، زیرا تسبیح، منزّه دانستن خدای تعالی است، و منزّه دانستن خداوند در قرآن کریم، در برابر قول منکر یا ملحد یا مبطل توحید و

لَا يَطَالُ التَّوْحِيدَ وَ الْقَدْحِ فِيهِ ، فَلَمْ يَشْتَكُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنْ يَقُولُوا : «لَا عِلْمَ لَنَا» قَدْ تَكَلَّفَ عِلْمَ مَا لَا يَعْلَمُ احْتِجَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَلَائِكَتِهِ ، وَ كَانُوا شُهَدَاءَ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ، وَ إِنَّمَا أَهْلَ اللَّهِ الْمَلَائِكَةُ لِإِعْلَامِهِمْ عَلَى لِسَانِ آدَمَ عِنْدَ اعْتِرَافِهِمْ بِالْعَجْزِ وَ أَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ : «يَا آدَمُ أَتَبْلُغُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» .

وَلَقَدْ كَلَّمَنِي رَجُلٌ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ ، فَقَالَ لِي : إِنَّ الْغَيْبَةَ قَدْ طَالَتْ وَ الْحَيَرَةُ قَدْ اشْتَدَّتْ ، وَ قَدْ رَجَعَ كَثِيرٌ مِنَ الْأَصْحَابِ عَنِ الْقَوْلِ بِالْإِمَامَةِ لِعُطُولِ الْأَمَدِ ، فَكَيْفَ هَذَا ؟

فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّ سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ جَارِيَةٌ حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ كَمَا رُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَيْرِ خَبَرٍ ، وَ أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَهَبَ إِلَى مِيقَاتِ رَبِّهِ عَلَى أَنْ يَرْجِعَ إِلَى قَوْمِهِ بَعْدَ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً فَأَتَمَّهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِعَشْرَةٍ ، فَمَمَّ مِيقَاتِ رَبِّهِ لَوْثَعِينَ لَيْلَةً ، فَلَمَّا خَرِمَ عَنْهُمْ فَضْلَ عَشْرَةِ أَيَّامٍ عَلَى مَا وَاعَدَهُمْ اسْتَطَالُوا الْمُدَّةَ الْقَصِيرَةَ ، وَ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ

قَادَحَ در آن وارد شده است و ملائکه آنگاه که ندانستند ، از گفتن کلام لا عِلْمَ لَنَا استنکاف نکردند ، و هر کس در چیزی که نمی داند تکلف کند و از گفتن نمی داند خودداری ورزد ، خداوند به فرشتگان خود بر او احتیاج کند و ایشان در دنیا و آخرت ، علیه او گواهی دهند ، و خداوند ملائکه را شایسته دانست که به زبان آدم به آنها اعلام اسما کند ، و این به علت همان اعتراف به عجز و نادانیشان بود و اینکه ایشان نمی دانند ، آنگاه خدای تعالی فرمود : «يَا آدَمُ أَتَبْلُغُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» .

در بغداد که آن را مدینه السلام می نامند ، شخصی به من گفت : غیبت امام زمان علیه السلام طولانی شده ، و حیرت مردم شدت گرفته ، و بسیاری از اصحاب بواسطه طول مدت ، از قول به امامت برگشته اند ، این چگونه است ؟

به او گفتم : روش اتمهای پیشین در این اُمت طایق النعل بالنعل جاری است ، چنانکه از رسول خدا ﷺ در روایات بسیاری وارد شده است که موسی علیه السلام به مِیقَاتِ پروردگارش رفت تا پس از سی شب بازگردد ، اما خداوند آن را به ده شب کامل ساخت و مِیقَاتِ او چهل شب گردید و به همین جهت که مراجعت موسی علیه السلام ده شب از قرار قبلی به تأخیر افتاد ، این مدت اندک را بسیار شمردند و قساوت دلهایشان را گرفت و از دستور پروردگارشان و حضرت موسی سر باز

فَسَقُوا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ غَرُّو جُلًّا وَ عَنْ أَمْرِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَصَوْا خَلِيفَتَهُ هَارُونَ وَ اسْتَضَعُّوهُ، وَ كَادُوا يَقْتُلُونَهُ، وَ عَبَدُوا عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٍ مِنْ دُونِ اللَّهِ غَرُّو جُلًّا، وَ قَالَ الشَّامِرِيُّ لَهُمْ: «هَذَا إِلَهُكُمْ وَ إِلَهُ مُوسَى» وَ هَارُونَ يَعْظُمُهُمْ وَ يَنْهَاهُمْ عَنْ عِبَادَةِ الْعِجْلِ وَ يَقُولُ: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنْ رَبُّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى» (۱) «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْبَدْتُمْ آلِهَةً رَبُّكُمْ وَ آلَى الْأَلْوَاخِ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ» (۲) وَ الْقِصَّةُ فِي ذَلِكَ مَشْهُورَةٌ.

فَلَيْسَ بِصَحِيحٍ أَنْ يَسْتَعْلِيلَ الْجَهْلَالُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَدَّةَ غَيْبَةِ صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَرْجِعَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ عَمَّا كَانُوا دَخَلُوا فِيهِ بِغَيْرِ أَصْلِ وَ بَصِيرَةٍ، ثُمَّ لَا يَقْتَضِرُونَ بِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ كَرُّهُ حَيْثُ يَقُولُ: «لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَّلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَا

زدند، و نافرمانی خلیفه او - هارون - را پیش گرفتند و او را ناتوان شمردند و نزدیک بود که وی را بکشند، و بیکر گوساله ای را که بانگی داشت پرستیدند و از پرستش خدای تعالی باز ایستادند، و سامری به آنها گفت: «این خدای شما و خدای موسی است» و هارون ایشان را برمی داشت و می گفت: «ای مردم! شما به این گوساله آزمایش شدید، اما پروردگار شما رحمان است از من پیروی کنید و فرمان مرا بپذیرید. گفتند: ما دست از پرستش گوساله بر نمی داریم تا آنکه موسی مراجعت کند». «و هنگامی که موسی به نزد قومش خشمناک و اندوهگین بازگشت، گفت: در غیبت من چه کارهای زشتی پس از رفتن مرتکب شدید، آیا به امر پروردگارتان شتاب داشتید. بعد آلواح تورات را فرو افکند و سر برادر خود را گرفته و به جانب خود می کشید...» و قصه آن مشهور است.

و شکفت نیست اگر نادانان این امت نیز مدت غیبت صاحب الزمان علیه السلام را طولانی شمارند و بی اصل و اساس و بدون بصیرت از مذهب خود باز گردند و از گفته خداوند عبرت نگیرند که فرمود: «آیا مؤمنان را زمان آن نرسیده است که

يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» (۱).

فَقَالَ (۲): «وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ فِي هَذَا الْمَقْنَى؟ قُلْتُ: قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ «الَّذِينَ كُنُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» يَعْنِي بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَغَيْبَتِهِ».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ الْقَزِيزِ - عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ - عَنْ دَاوُدَ بْنِ - كَثِيرِ الرَّقِيِّ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» قَالَ: مَنْ أَقْرَبَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ حَقٌّ».

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ «قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ:

قلوبشان برای ذکر خدا و آنچه از جانب حق فرود آمده است خاشع گردد و مانند آنان نباشند که به ایشان کتاب داده شد و مدت را طولانی شمردند و قلوبشان را قساوت فرا گرفت و بسیاری از آنان فاسق شدند».

او (آن مردی که در مدینه السلام سخن گفت) پرسید: در قرآن کریم در این باره چه آیه ای نازل شده است؟

گفتم: این سخن خدای تعالی: «الَّذِينَ كُنُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» که مقصود از ایمان به غیب، ایمان به حضرت قائم و غیبت اوست.

و داود بن کثیر رقی از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خدای تعالی که «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» فرمود: کسی که به قیام قائم علیه السلام اقرار کند و بگوید که آن حق است.

و یحیی بن ابی القاسم گوید: از امام صادق علیه السلام از معنای آیه شریفه «الَّذِينَ كُنُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» که مقصود از ایمان به غیب، ایمان به حضرت قائم و غیبت اوست.

«أَلَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» فقال: الْمُتَّقُونَ شِيعَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْغَيْبُ فَهُوَ الْحُجَّةُ الْغَائِبُ. وَشَاهِدُ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ»^(۱) فَأَخْبَرَ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ الْآيَةَ هِيَ الْغَيْبُ، وَالْغَيْبُ هُوَ الْحُجَّةُ، وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً»^(۲) يَعْنِي حُجَّةً.

خَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: خَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: خَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي - الْخَطَّابِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَنَّهُ قَالَ: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ»^(۳) فَقَالَ: الْآيَاتُ هُمُ الْآيَةُ، وَالْآيَةُ الْمُنْتَظَرَةُ هُوَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيُؤْمِنُ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ فَيَأْتِيهِ بِالسَّبَبِ وَإِنْ آمَنَتْ عَنْ تَقَدُّمِهِ مِنْ آيَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» پرسش کردم فرمودند: مقصود از متقین، شیعه علی علیه السلام است، و مراد از غیب، حُجَّتِ غائب است و شاهد آن نیز این قول خدای تعالی است: «می گویند چرا بر او آیه ای از جانب پروردگارش نازل نمی شود؟ بگو که غیب از آن خداست و در انتظار باشید که من نیز با شما از منتظرانم».

پس خدای تعالی خبر داده است که «الآیه» همان «الغیب» است و غیب هم همان حُجَّت است و تصدیق آن نیز قول خدای تعالی است که فرمود: «و فرزندِ مریم و مادرش را آیه قرار دادیم» که مراد از آن حُجَّت است.

علی بن رِثاب از امام صادق علیه السلام روایت کند که ایشان درباره این سخن خدای تعالی «روزی که بعضی از آیات پروردگارت بیاید، ایمان هیچ نفسی که پیشتر ایمان نیاورده است به وی فایده نمی رساند» فرمودند: آیات عبارت از ائمه است و آیت منتظره، حضرت قائم علیه السلام است و در روز ظهورش که با شمشیر بپاخیزد، ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد، به وی سود نرساند، گرچه به پدران گذشته وی ایمان آورده باشد.

وَقَدْ سَمِيَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْباً حِينَ قَعَسَ قِصَّتَهُ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَتَوْهُم بِأَمْرِهِمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ»^(۱) فَسَمِيَ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْباً لِأَنَّ الْأَنْبَاءَ الَّتِي قَصَّهَا كَانَتْ أَنْبَاءَ يُوسُفَ لَهَا أَخْبَرَهُ بِهَا مِنْ قِصَّتِهِ وَحَالِهِ وَمَا آلَتْ إِلَيْهِ أُمُورُهُ.

وَلَقَدْ كَلَّمَنِي بَعْضُ الْمُخَالِفِينَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» أَيُّ بِالْبَقِيَّةِ وَالنُّشُورِ وَأَحْوَالِ الْقِيَامَةِ، فَقُلْتُ لَهُ: لَقَدْ جَهِلْتَ فِي تَأْوِيلِكَ وَضَلَلْتَ فِي قَوْلِكَ فَإِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى وَكَثِيراً مِنْ فِرْقِ الْمُشْرِكِينَ وَالْمُخَالِفِينَ لِيَدِينِ الْإِسْلَامِ يُؤْمِنُونَ بِالْبَقِيَّةِ وَالنُّشُورِ وَالْحِسَابِ وَالتَّوَابِ وَالْعِقَابِ فَلَمْ يَكُنِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِيَسْتَدْحِ الْمُؤْمِنِينَ بِمَذْحِقَةٍ قَدْ شَرَكْتَهُمْ فِيهَا بِفِرْقِ الْكُفْرِ وَالْمُجْحُودِ بَلْ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَمَذَحَّهُمْ بِمَا هُوَ لَهُمْ خَاصَّةً، ثُمَّ يَشْرِكُهُمْ فِيهِ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ.

و خدای تعالی آنجا که داستان یوسف علیہ السلام را برای پیامبرش بیان می کند، آن پیامبر را «غیب» نامیده است و فرموده: «این اخبارهای غیب است که به تو وحی کردیم و تو آن هنگام که آنها عزم خود را جزم کردند و مکر پیشه ساختند، نزد ایشان نبودی» او یوسف را غیب نامیده، زیرا اخباری که بیان فرموده است، راجع به داستان یوسف و احوال و سرانجام کار اوست.

بعضی از مخالفین درباره این آیه با من سخن گفته و اظهار داشته اند که معنای قول خدای تعالی که می فرماید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» این است که به حشر و نشر و احوال روز قیامت، ایمان می آورند. به او گفتم: در تأویل نادانی و در گفتارت گمراه، زیرا یهود و نصاری و بسیاری از مشرکین و مخالفین اسلام نیز ایمان به حشر و نشر و حساب و ثواب و عقاب دارند، و خدای تعالی مؤمنان را مدح نمی کند به مدحی که فرقه های کفر و الحاد نیز با آنها شریک باشند بلکه خدای تعالی مؤمنان را وصف و ستایشی فرموده که مخصوص آنهاست و دیگری با ایشان شریک نیست.

[وَجُوبُ مَعْرِفَةِ الْمَهْدِيِّ عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى قَرَجَهُ:]

وَلَا يَكُونُ الْإِيمَانُ صَحِيحاً مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ عِلْمِهِ بِخَالِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَقْتُلُون»^(۱)، فَلَمْ يُوجِبْ لَهُمْ صِحَّةَ مَا يَشْهَدُونَ بِهِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ عِلْمِهِمْ، ثُمَّ كَذَلِكَ لَنْ يَنْتَفِعَ إِيْمَانُ مَنْ آمَنَ بِالْمَهْدِيِّ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَكُونَ عَارِفاً بِشَأْنِهِ فِي حَالِ غَيْبِهِ وَذَلِكَ لَنْ الْأَيُّمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَخْبَرُوا بِغَيْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَفُوا كَوْنَهَا لِشِيعَتِهِمْ فِيهَا نُقُلٌ عَنْهُمْ وَاسْتَحْفِظَ فِي الصُّحُفِ وَدُونِ فِي الْكُتُبِ الْمُؤَلَّفَةِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقَعَ الْغَيْبَةُ بِأَنْتِي سَنَةً أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ، فَلَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أَتْبَاعِ الْأَيُّمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا وَقَدْ ذَكَرَ ذَلِكَ فِي كَثِيرٍ مِنْ كُتُبِهِ وَرَوَايَاتِهِ وَدَوْنَهُ فِي مُصَنَّفَاتِهِ وَهِيَ الْكُتُبُ الَّتِي تُعْرَفُ بِالْأُصُولِ مُدَوَّنَةٌ مُسْتَحْفَظَةٌ عِنْدَ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَبْلِ الْغَيْبَةِ بِمَا ذَكَرْنَا مِنْ السَّنِينَ، وَقَدْ أَفْرَظْتُ مَا خَضَرَنِي مِنَ الْأَخْبَارِ الْمُسْتَنَدَةِ فِي الْغَيْبَةِ فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي

وجوب شناخت حضرت مهدی علیه السلام

ایمان هیچ مؤمنی صحیح نیست جز آنکه بداند حال کسی را که به وی ایمان می آورد، چنانکه خدای تعالی فرموده است: «مگر کسانی که گواه به حقیقت و می دانند» و صحت گواهی را بر آنها واجب نکرده، مگر پس از علمشان، همچنین ایمان کسی که به مهدی قائم علیه السلام ایمان آورده است، فایده ندارد، مگر آنکه به شأن و منزلت او در حال غیبت عارف باشد، و آن این است که ائمه علیهم السلام از غیبت او خبر داده اند، و بودن آن غیبت را برای شیعیانشان توضیح داده اند، این مطلب در روایاتی که از ایشان نقل شده و در رساله هایی که از آنها باقی مانده و در کتابهایی که تألیف و تدوین گردیده است، در حدود دویست سال قبل از وقوع غیبت اخبار گردیده است. هیچ یک از پیروان ائمه علیهم السلام از این موضوع غفلت نکرده و در بسیاری از کتب و روایات و مصنفات خود، آنها را ذکر کرده اند، و اینها همان کتبی است که به «اصول» معروف است و نزد ایشان آل-محمد علیهم السلام از قریب دویست سال پیش از غیبت، به تدریج مدوّن گردیده و محفوظ مانده است، و من اخبار مستندی که درباره غیبت است از آن اصول

مواضعها، فلا یحکمو حال هؤلاء الأتباع المؤلفین للکتاب أن یکتوبوا علیما الغیب بما وقع الآن من الغیبۃ، فالقروا ذلک فی کتیبهم و دؤنوه فی مصنفاتهم من قبل کونها، و هذا محال عند أهل اللب و الثخصیل، أو أن یکتوبوا قد أسسوا فی کتیبهم الکذب فاتفق الأمر لهم کما ذکرنا و تحقق کما وضعوا من کذبهم علی بقدر ديارهم و اختلاف آرائهم و تباین أقطارهم و محالهم، و هذا أيضاً محال کتبیل الوجه الأول، فلم یبق فی ذلک إلا أنهم حفظوا عن أئمتهم المستحفظین للوصیة علیهم السلام عن رسول الله ﷺ من ذکر الغیبۃ و صفة کونها فی مقام بقدر مقام إلى آخر المقامات مادؤنوه فی کتیبهم و ألفوه فی أصولهم، و بذلک و شبهه قلج الحق و زهق الباطل، إن الباطل کان زهوقاً.

و أن خصوصاً و مخالفینا من أهل الأهواء المضلّة قصّدوا^(۱) لدفع الحق و عنادهم بما

استخراج کرده و در این کتاب آورده ام. اما حال پیروان این اصول، از دو حال بیرون نیست یا اینکه آنها علم غیب داشته اند به این غیبی که الآن واقع شده است و آن را پیش از وقوعش در کتب خود نوشته اند - و این در نظر خردمندان و دانشمندان محال است - و یا اینکه این جمع کثیر در کتابهایشان، یک امر کذبی را ساخته باشند و آن امر کذب، همانگونه که ذکر کرده اند، اتفاق افتاده و تحقق یافته باشد، با آنکه این جمع کثیر، دور از یکدیگر بوده و عقاید مختلف داشته و در اقطار مختلف زندگی می کرده اند، پس این احتمال نیز مانند احتمال پیشین محال است. لذا هیچ راهی باقی نمی ماند جز آنکه بگوئیم آنها اخبار غیبت امام زمان علیه السلام را از ائمه خود که حافظین وصیت پیامبر بوده اند اخذ کرده اند و آن حضرت از غیبت امام زمان علیه السلام و صفات و مقامات او خبر داده و ایشان، آن اخبار را در کتب خود، تدوین کرده و در اصول خود تألیف نموده اند و با همین دلیل و ادله دیگری شبیه به آن، حق پیروز می گردد و باطل نابود می شود، زیرا که باطل، نابود شدنی است.

منظور دشمنان و مخالفان ما که تمایلات مضلّه (گمراه کننده) دارند، این است که به دستاویز غیبت صاحب الزمان علیه السلام و احتجاج او از پیندگان، حق را پایمال

وَقَعَ مِنْ غَيْبِهِ صَاحِبِ زَمَانِنَا الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاجْتِنَابِهِ عَنْ أَتْصَارِ الْمُشَاهِدِينَ لِيَتَلَبَّسُوا بِذَلِكَ عَلَى مَنْ لَمْ تَكُنْ مَعْرِفَتُهُ مُتَقَنَّةً ^(۱) وَلَا بَصِيرَتُهُ مُسْتَحْكَمَةً.

[اثبات الغيبة والحكمة فيها:]

فَأَقُولُ - وَبِإِذْنِ التَّوْفِيقِ -: إِنَّ الْغَيْبَةَ الَّتِي وَقَعَتْ لِصَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ لَزِمَتْ حِكْمَتُهَا وَبَانَ حَقُّهَا وَقَلَبَتْ حُجَّتَهَا لِلَّذِي شَاهَدْنَاهُ وَعَرَفْنَاهُ مِنْ آثَارِ حِكْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاسْتِقَامَةِ تَدْبِيرِهِ فِي حُجَّتِهِ الْمَقْدَمَةِ فِي الْأَعْصَارِ السَّالِفَةِ مَعَ أُمَّةِ الضَّلَالِ وَتَظَاهُرِ الطَّوَاغِيتِ وَاسْتِعْلَاءِ الْقَرَاعِنَةِ فِي الْحَقِّبِ الْخَالِيَةِ وَخَاتَمُنْ بِسَبِيلِهِ فِي زَمَانِنَا هَذَا مِنْ تَظَاهُرِ أُمَّةِ الْكُفْرِ بِمَعُونَةِ أَهْلِ الْإِفْكِ وَالْعُدْوَانِ وَالْبُهْتَانِ.

وَذَلِكَ أَنَّ خُصُومَنَا طَالَبُونَا بِوُجُودِ صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَوُجُودِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ الْأُئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا: إِنَّهُ قَدْ مَضَى عَلَى قَوْلِكُمْ مِنْ عَصْرِ وَفَاةِ نَبِيِّنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَدُ عَشَرَ إِمَامًا، كُلُّ مِنْهُمْ كَانَ مَوْجُودًا مَعْرُوفًا بِأَسْمِهِ وَشَخْصِهِ بَيْنَ الْخَاصِّ وَالْعَامِّ، فَإِنْ لَمْ يَوْجَدْ

کند و حقیقت را بر کسی که معرفت یقینی ندارد و بصیرتش مستحکم نیست، پوشیده دارند.

اثبات غیبت و حکمت آن

به توفیق خدای تعالی می گویم که غیبتی که برای امام زمان ما علیه السلام واقع شده است، حکمتش ثابت و حقیقتش روشن و حجتش غالب است. به این دلیل که آثار حکمت خدای تعالی را مشاهده کرده و شناخته ایم و تدبیر استوار او را در حجت های گذشته و در قرون ماضیه می دانیم و می دانیم که در قرون گذشته، گردنکشان چگونه بر آن حجت ها غلبه کرده و فراعنه بر آنها مستولی شدند، و امروز هم مشاهده می کنیم که ائمه کفر به کمک اهل دروغ و دشمنی و افتراء بر همه چیز مسلط شده اند.

با چنین وضعی، مخالفان ما می گویند که امام زمان خود را به مانند ائمه پیش از او نشان بدهید و می گویند به قول شما پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یازده امام ظاهر شده اند و هر کدامشان، با نام و شخص خود، بین خاص و عام معروف و

كَذَلِكَ فَقَدْ فَسَدَ عَلَيْكُمْ أَمْرٌ عَنْ تَقَدُّمِ مَنْ أَمْسَيْتُمْ كَفَسَادِ أَمْرِ صَاحِبِ زَمَانِكُمْ هَذَا فِي عَدَمِهِ وَتَعَدُّرِ وُجُودِهِ.

فَأَقُولُ - يَا أَيُّهَا التَّوْفِيقُ -: إِنَّ خُصُومَنَا قَدْ جَهِلُوا آثَارَ حِكْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَاعْتَقَلُوا مَوَاقِعَ الْحَقِّ وَتَضَاهَجَ السَّبِيلُ فِي مَقَامَاتِ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى مَعَ أَيْمَةِ الضَّلَالِ فِي دَوْلِ الْبَاطِلِ فِي كُلِّ عَصْرِ وَزَمَانٍ، إِذْ قَدْ ثَبَتَ أَنَّ ظُهُورَ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى فِي مَقَامَاتِهِمْ فِي دَوْلِ الْبَاطِلِ عَلَى سَبِيلِ الْإِذْكَانِ وَالتَّذْيِيرِ لِأَهْلِ الزَّمَانِ، فَإِنَّ كَاتِبَ الْحَالِ مُمَكِّنَةً فِي اسْتِقَامَةِ تَذْيِيرِ الْأَوْلِيَاءِ لِوُجُودِ الْحُجَّةِ بَيْنَ الْخَاصِّ وَالْعَامِّ كَانَ ظُهُورَ الْحُجَّةِ كَذَلِكَ، وَإِنْ كَاتِبَ الْحَالِ غَيْرَ مُمَكِّنَةٍ مِنْ اسْتِقَامَةِ تَذْيِيرِ الْأَوْلِيَاءِ لِوُجُودِ الْحُجَّةِ بَيْنَ الْخَاصِّ وَالْعَامِّ وَكَانَ اسْتِثَارُهُ بِمَا تُوجِبُهُ الْحِكْمَةُ وَتَقْتَضِيهِ التَّذْيِيرُ، حُجَّتَهُ اللَّهُ وَسَرَّهُ إِلَى وَلَيْتِ بُلُوغِ الْكِتَابِ أَجَلُهُ، كَمَا قَدْ وَجَدْنَا مِنْ ذَلِكَ فِي حُجَجِ اللَّهِ الْمُتَقَدِّمَةِ مِنْ عَصْرِ وَفَاوِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى جَبِينَ زَمَانِنَا هَذَا مِنْهُمْ الْمُسْتَحْفُونَ وَمِنْهُمْ الْمُسْتَغْلَبُونَ، بِذَلِكَ جَاءَتْ الْآثَارُ وَنَطَقَ الْكِتَابُ.

مشهور بوده اند، و اگر این امام، مانند ائمه پیش از خود آشکار و معروف نباشد، امر امامت آن یازده امام قبل از او نیز تباه و بیهوده می گردد، همچنان که امر - صاحب الزمان به واسطه نبودن و عدم امکان دستگیری به او، تباه و بیهوده است. به توفیق الهی در پاسخ به این اشکال می گویم: دشمنان ما به آثار حکمت خدای تعالی نادانند و راه و روش حجت‌های خدا را در هر عصر و زمانی نسبت به پیشوایان ضلالت در دولتهای باطل نمی دانند، زیرا مسلم است که ظهور حجت‌های الهی در مقامات پیشوایی خود بر سبیل امکان و تدبیر، نسبت به مردم زمان خودشان است. و اگر حال طوری باشد که امام بتواند تدبیر و رهبری اولیاءش را بر عهده گیرد، ظهور آن حجت لازم خواهد بود، و اگر حال طوری باشد که امام نتواند تدبیر در رهبری اولیاءش را بر عهده گیرد و حکمت الهی موجب استتار او گردد و تدبیر نیز آن را اقتضاء کند، خداوند او را در پشت پرده غیبت نهان ساخته و مستور فرماید تا وقتی که اجل غیبت فرا رسد، همچنان که همه حجت‌های پیشین خداوند از زمان وفات آدم علیه السلام بر همین منوال بوده است و این موضوع آثار صحیحه و آیات قرآن کریم دلالت دارد.

فَمِنْ ذَلِكَ مَا:

حَدَّثَنَا أَبُو - اللَّهِ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ رِئَانَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي - الدُّيَلَمِ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا عَبْدَ الْحَمِيدِ إِنَّ فِيهِ رُسُلًا مُسْتَخْفِينَ وَ رُسُلًا مُسْتَخْفِينَ، فَإِذَا سَأَلْتَهُ بِحَقِّ الْمُسْتَخْفِينَ فَسَلَّهُ بِحَقِّ الْمُسْتَخْفِينَ».

و تصدیقِ ذلک من الکتابِ قولُهُ تعالیٰ: «و رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ تَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ کَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا»^{۱۱} فَكَانَتْ حُجَّتُ اللَّهِ تَعَالَى كَذَلِكَ مِنْ وَقْتِ وَفَاةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى وَقْتِ ظُهُورِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْصِيَاءَ مُسْتَعِينِينَ وَ مُسْتَخْفِينَ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ كَوْنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَتْرَافَهُ شَخْصَهُ وَ أَخْفَى وِلَادَتَهُ، لِأَنَّ الْإِمْكَانَ فِي ظُهُورِ الْحُجَّةِ كَانَ مُتَعَدِّراً فِي زَمَانِهِ، وَ كَانَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سُلْطَانِ نَمْرُودَ مُسْتَتَرّاً لِأَمْرِهِ وَ كَانَ غَيْرَ مُظْهِرٍ نَفْسَهُ، وَ نَمْرُودُ يَقْتُلُ أَوْلَادَ رَعِيَّتِهِ وَ أَهْلَ مَمْلَكَتِهِ فِي طَلَبِهِ إِلَى أَنْ دَلَّهُمْ

و از جمله آنها:

عبدالحمید بن ابی الدیلم می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای عبدالحمید! خداوند را فرستادگانی آشکار و رسولانی پنهان داشت و چون از خدا به حق رسولانی عیان درخواست کردی، به حق فرستادگان پنهان نیز مسألت کن».

و تصدیق آن از قرآن کریم، این سخن خدای تعالی است: رسولانی که داستانهایشان را از پیش برای تو بر خواندیم و رسولانی که داستان ایشان را بازگو نکردیم و خداوند با موسی سخن گفت سخن گفتنی». حجتهای خداوند از هنگام مرگ آدم تا پیدایش ابراهیم چنین بودند، اوصیائی که برخی از ایشان عیان و برخی دیگر پنهان بودند، و چون ابراهیم علیه السلام به دنیا آمد، خداوند ولادت او را پنهان و شخص او را از دیدگان پنهان داشت، زیرا در آن هنگام، امکان ظهور حجت الهی وجود نداشت، و ابراهیم علیه السلام در زمان سلطنت نمرود به خاطر دستوری که او داده بود، استار می کرد و خود را آشکار نمی نمود، و نمرود اولاد رعیت و اهل مملکت خود را در جستجوی ابراهیم علیه السلام می گشت، تا آنکه دوران-

إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى نَفْسِهِ، وَأُظْهِرَ لَهُمْ أَمْرَهُ بَعْدَ أَنْ بَلَغَتْ الْغَيْبَةُ أَمَدَهَا، وَوَجِبَتْ إِظْهَارُ مَا
أُظْهِرَهُ لِلَّذِي أَرَادَهُ اللَّهُ فِي إِبْطَاتِ حُجَّتِهِ وَإِكْمَالِ دِينِهِ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ وَفَاةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ
كَانَ لَهُ أَوْصِيَاءُ حُجَجًا فِيهِ عَزَّوَجَلَّ فِي أَرْضِهِ يَتَوَلَّوْنَ الْوَصِيَّةَ كَذَلِكَ مُسْتَعْلِينَ وَ
مُسْتَعْتَفِينَ إِلَى وَقْتِ كَوْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَ فِرْعَوْنُ يَقْتُلُ أَوْلَادَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي طَلَبِ
مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي قَدْ شَاعَ مِنْ ذِكْرِهِ وَخَبَرِ كَوْنِهِ، فَصَنَعَ اللَّهُ وَلَادَتَهُ، ثُمَّ قَدْ قُتِلَ بِهِ أُمُّهُ فِي
الْيَمِّ تَمَامًا أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ» ^(۱) وَكَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَبْرٍ
فِرْعَوْنُ يُرِيهِ وَهُوَ لَا يَعْرِفُهُ، وَفِرْعَوْنُ يَقْتُلُ أَوْلَادَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي طَلَبِهِ، ثُمَّ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ
بَعْدَ أَنْ أُظْهِرَ دَعْوَتُهُ وَدَلِّمَ عَلَى نَفْسِهِ مَا قَدْ قَضَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ
وَفَاةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ أَوْصِيَاءُ حُجَجًا فِيهِ كَذَلِكَ مُسْتَعْلِينَ وَ مُسْتَعْتَفِينَ إِلَى وَقْتِ

غیبت سرآمد و ابراهیم علیہ السلام خود را معرفی نمود و امر نبوتش را علنی کرد و اظهار
آنچه که پشت سرانداخته بود واجب گشت، زیرا خداوند اراده کرده بود که
حجتش را اثبات کند و دینش را اكمال بخشد و آنگاه که وفات حضرت ابراهیم علیہ السلام
فرارسید، او را اوصیائی بود که حجتهای خدای تعالی در زمین بودند و به دنبال
هم، وصایت را از یکدیگر به ارث می بردند، و ایشان نیز آشکار و نهان بودند
تا آنکه دوران موسی علیہ السلام فرا رسید و فرعون نیز اولاد بنی اسرائیل را در
جستجوی موسی - که ذکرش شایع و خبر به دنیا آمدنش منتشر گشته بود -
می گشت و خداوند ولادت او را پنهان کرد و مادرش او را به دریا افکند، و
آنچنان که خدای تعالی در کتابش از آن خبر داده که «آل فرعون موسی را از
دریا گرفتند» و موسی در دامن فرعون پرورش یافت در حالیکه او موسی را
نمی شناخت و همچنان اولاد بنی اسرائیل را در طلب موسی می گشت. و داستان
او بعد از آنکه دعوتش را اظهار کرد و خود را بدیشان شناساند در کتاب خدای
تعالی آمده است.

و چون وفات موسی علیہ السلام فرا رسید، او را اوصیایی بود که حجتهای خداوند
بودند، آنان نیز آشکار و نهان بودند تا هنگام ظهور عیسی علیہ السلام فرا رسید و

ظهور عیسی علیه السلام فقطهر عیسی علیه السلام فی ولادته، معلناً لدلائله، مظهرأ لشخصه، شاهراً لبراهینه، غیر مخفی بنفسه، لأن زمانه كان زمان إمكان ظهور الحجة كذلك. ثم كان له من بعده أوصياء حجباً لله عز وجل كذلك مستعینين و مستخفين إلى وقت ظهور نبينا ﷺ فقال الله عز وجل له في الكتاب: «ما يقال لك إلا ما قد قيل للرسل من قبلك»^(۱) ثم قال عز وجل: «سنة من قد أرسلنا قبلك من رسلنا»^(۲) فكان مما قيل له و أُرِم من سنته على إيجاب سنن من تقدمه من الرسل إقامة الأوصياء له كإقامة من تقدمه لأوصيائهم، فأقام رسول الله ﷺ أوصياء كذلك و أخبر بكون المهدي خاتم الأئمة عليهم السلام، و أنه يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، نقلت الأئمة ذلك بأجمعها عنه، و أن عیسی علیه السلام ينزل في وقت ظهوره فمضی خلفه، فحفظت

عیسی علیه السلام در ولادتش ظاهر گردید و دلائلش را اعلان و شخص خود را اظهار و براهینش را هویدا نمود و نفسش را مخفی نمی ساخت، زیرا زمان او زمانه ای بود که امکان ظهور حجت الهی وجود داشت.

پس او را نیز اوصیائی بود که پس از وی آمدند و حجتهای خدای تعالی بودند، ایشان نیز برخی عیای و برخی دیگر نهان بودند. تا هنگام ظهور پیامبر ما ﷺ فرا رسید و خدای تعالی در قرآن کریم فرمود: «به تو نمی گویند مگر آنچه را که به رسولان پیش از تو گفتند» سپس فرمود: «این سنتی است که برای پیامبران که پیش از تو فرستادیم، قرار داده ایم» و از جمله چیزهایی که به او گفته شده و بایستی در سنت او باشد تا مطابق با سنتهای رسولان الهی باشد، معین کردن اوصیای خود است، همچنان که پیامبران پیشین، اوصیای خود را معین کرده بودند و پیامبر اکرم نیز اوصیای خود را معین فرمود و اعلام کرد که آخرین ائمه، مهدی علیه السلام است و اینکه او زمین را پر از عدل و داد می کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد، این خبر را همه ائمت از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده اند، و اینکه عیسی علیه السلام در هنگام ظهور مهدی علیه السلام فرود می آید و پشت سر او نماز می خواند ولادت اوصیاء و مقامات آنها، یکی پس از دیگری ضبط

ولادات الأوصياء و مقاماتهم في مقام بعد مقام إلى وقت ولادة صاحب زماننا عليه السلام المنتظر لنقسط و العدل، كما أوجبت الحكمة باستقامة التدبير غيبة من ذكرنا من الحجة المتقدمة بالوجود.

و ذلك أن المعروف المتسالم بين الخاص و العام من أهل هذه الملة أن الحسن بن علي و ائمه صاحب زماننا عليه السلام قد كان و كل به طائفة زمانه إلى وقت وفاته، فلما توفي عليه السلام و كل بحاشيته و أهله و حبست جواربه و طلب مؤلode هذا أشد الطلب، و كان أحد المتولين عليه عمه جعفر أخو الحسن بن علي بما ادعاه لنفسه من الإمامة و زجا أن يتم له ذلك بوجود ابن أخيه صاحب الزمان عليه السلام، فجرت السنة في غيبته بما جرى من سنن غيبة من ذكرنا من الحجة المتقدمة، و لازم من حكمة غيبته عليه السلام ما لازم من حكمة غيبته.

گردید، تا هنگام ولادت امام زمان ما عليه السلام فرا رسید کسی که جهان در انتظار اوست تا عدل و داد را در جهان بگستراند و چنانچه حکمت الهی در دوره های گذشته اقتضای غیبت حجت های الهی را داشت، امر را هم در پرده غیبت نهان داشت.

برای آنکه نزد خاص و عام ملت اسلام، معروف و مسلم است که خلیفه ناهق و سرکش زمان امام حسن عسکری عليه السلام مأمورانی بر آن حضرت گماشت و تا هنگام وفات آن امام، ایشان را زیر نظر داشت و چون حضرت وفات کرد، مأمورانی بر خاندان و نزدیکان حضرت گماشت و کنیزان امام زندانی شدند و برای به دست آوردن فرزند او تلاش زیادی نمودند و یکی از کسانی که متولی این کار بود همان جعفر برادر امام حسن عسکری عليه السلام بود که هوای امامت در سر داشت و ادعای امامت کرد و امیدوار بود که با نابودی فرزند برادرش بدین مقام نایل آید. در این حال سنت غیبت درباره آن حضرت جاری شد، همچنان که این سنت در حجت های الهی پیشین نیز جاری گشته بود و حکمت غیبت آن امام، همان حکمت غیبت انبیای گذشته بود.

[ردّ إشکالی:]

وَ كَانَ مِنْ مُعَارَضَةِ خُصُومِنَا أَنْ قَالُوا: «وَلَمْ تُوجِبْتُمْ فِي الْأَيْمَةِ مَا كَانَ وَاجِباً فِي الْأَنْبِيَاءِ، لَهَا أَتَكْرَهُمْ أَنْ ذَلِكَ كَانَ جَائِزاً فِي الْأَنْبِيَاءِ وَغَيْرِ جَائِزٍ فِي الْأَيْمَةِ فَإِنَّ الْأَيْمَةَ لَيْسُوا كَالْأَنْبِيَاءِ فَقَبُولُ جَائِزٍ أَنْ يَشْبَهَ حَالُ الْأَيْمَةِ بِحَالِ الْأَنْبِيَاءِ فَأَوْجَدُونَا دَلِيلاً مُقْنِعاً عَلَى أَنَّهُ جَائِزٌ فِي الْأَيْمَةِ مَا كَانَ جَائِزاً فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ فِيهَا شَبَهْتُمْ مِنْ حَالِ الْأَيْمَةِ الَّذِينَ لَيْسُوا بِأَشْبَاهِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ، وَ إِنَّمَا يُقَاسُ الشَّكْلُ بِالشَّكْلِ وَ الْخِفْلُ بِالْخِفْلِ، فَلَنْ تَنْتَهِ دَعْوَاكُمْ فِي ذَلِكَ، وَلَنْ تَسْتَقِيمَ لَكُمْ قِيَاسُكُمْ فِي تَفْسِيهِكُمْ حَالِ الْأَيْمَةِ بِحَالِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ إِلَّا بِدَلِيلٍ مُقْنِعٍ».

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ أَهْتَدِي - : إِنْ خُصُومَتَا قَدْ جَهِلُوا فِيهَا عَارِضُونَا بِهِ مِنْ ذَلِكَ وَلَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا مِنْ أَهْلِ التَّيْبِزِ وَ النَّظَرِ وَ التَّفَكُّرِ وَ التَّدَبُّرِ بِأَطْرَاحِ الْعِنَادِ وَ إِزَالَةِ الْقَصْبِيَّةِ يَوْزَانِهِمْ وَ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ أَشْلَافِهِمْ لَعَلُّنَا أَنْ كُلُّ مَا كَانَ جَائِزاً فِي الْأَنْبِيَاءِ فَهُوَ وَاجِبٌ لَازِمٌ فِي

پاسخ يك سوال

و از جمله اعتراضهای مخالفین اینست که می گویند: چرا آنچه را که بر انبیاء واجب بوده، بر ائمه واجب می کنید؟ و چرا نمی گویند امر «غیبت» در انبیاء جایز بوده اما در ائمه جایز نیست. البته ائمه مانند انبیاء نیستند و جایز نیست که حال ائمه را به حال انبیاء تشبیه کنیم. باید دلیل قانع کننده ای برای ما بیاورید که آنچه که در شأن انبیاء و رسولان جایز بوده درباره ائمه نیز جایز می باشد. می دانیم که تشبیه و قیاس در دو موضوع همانند و همشکل صورت می پذیرد پس ادعای شما درباره تشبیه حال ائمه به انبیاء درست نیست مگر آنکه دلیل قانع کننده ای بیاورید.

در پاسخ این ایراد می گویم - و از خداوند هدایت می جویم - : دشمنان ما از سر جهالت این اعتراض را وارد کرده اند و اگر از اهل تشخیص و تفکر و تدبّر بودند و عناد را کنار می گذاشتند و تعصب و جانبداری از رهبران و پیشینیان نشان نمی کردند، می دانستند که هر چیزی که در انبیاء رواست، مطابق التعل بالتعل در

الْأَئِمَّةُ خَذُوا الثَّقَلِ بِالثَّقَلِ وَالْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ هُمْ أَصُولُ الْأَئِمَّةِ وَتَغْيِضُهُمْ وَ
الْأَئِمَّةُ هُمْ خُلَفَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَوْصِيَاؤُهُمْ وَالْقَائِمُونَ بِحُجَّةِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى مَنْ يَكُونُ بَعْدَهُمْ
كَمَلًا تَبْطُلُ حُجَجُ اللَّهِ وَخُدُودُهُ وَشَرَائِعُهُ مَا دَامَ التَّكْلِيفُ عَلَى الْعِبَادِ قَائِمًا وَالْأَمْرُ هُمْ
لِأَمْرٍ، وَلَوْ وَجِبَتْ الْمُعَارَضَةُ لَجَازَ لِقَائِلُ أَنْ يَقُولَ: إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ هُمْ حُجَجُ اللَّهِ فَغَيْرُ جَائِزٍ أَنْ
يَكُونَ الْأَئِمَّةُ حُجَجُ اللَّهِ إِذْ لَيْسُوا بِالْأَنْبِيَاءِ وَلَا كَالْأَنْبِيَاءِ، وَلَهُ أَنْ يَقُولَ أَيْضًا: فَغَيْرُ جَائِزٍ
أَنْ يُسَمُّوا «أَئِمَّةً» لِأَنَّ الْأَنْبِيَاءَ كَانُوا أَئِمَّةً وَهَؤُلَاءِ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءٍ فَلْيَكُونُوا أَئِمَّةً كَالْأَنْبِيَاءِ، وَ
غَيْرُ جَائِزٍ أَيْضًا أَنْ يَقْرَأُوا بِمَا كَانَ يَقْرَأُ بِهِ الرَّسُولُ مِنَ الْجِهَادِ وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ
عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشَّرِيعَةِ إِذْ لَيْسُوا كَالرَّسُولِ وَلَا هُمْ بِرُسُلٍ، ثُمَّ يَأْتِي
يُقَالُ هَذَا مِنَ الْمَحَالِّ بِمَا يَكْثُرُ تَفَادُّهُ وَيَطُولُ الْكِتَابُ بِذِكْرِهِ، فَلَمَّا فَتَدَّ هَذَا كُلُّهُ كَانَتْ هَذِهِ
الْمُعَارَضَةُ مِنْ خُصُومِنَا فَائِذَةً كَقَسَائِدِهِ.

ثُمَّ نَحْنُ نُبَيِّنُ الْآنَ وَنُوضِّحُ بِهَذَا كُلِّهِ أَنَّ التَّشَاكُلَ بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَئِمَّةِ بَيِّنٌ

ائمه نیز واجب و لازم است، زیرا انبیاء اصل و اساس و سرچشمه آنها هستند و
ائمه جانشینان و اوصیای انبیاء و حجت‌های الهی بر آیندگان ایشانند، تا حجت
الهی از میان نرود و شرایع و احکام تا آخرتین دوره تکلیف بندگان، بر جای ماند
و اگر این اعتراض صحیح باشد، رواست آن معترض بگوید: پیامبران حجت‌های
خدای هستند، ولی امامان حجت‌های خدا نیستند! زیرا ائمه به مانند انبیاء
نمی باشند. و یا آنکه بگوید: ایشان را نمی توان ائمه نامید، زیرا انبیاء پیشوایان و
ائمه هستند ولی ائمه که انبیاء نیستند تا اطلاق ائمه بر ایشان روا باشد! و یا آنکه
بگوید: بر ائمه روا نیست که مانند رسولان بر امر جهاد و امر به معرف و نهی از
منکر و سایر ابواب شریعت قیام کنند! زیرا ائمه رسول نیستند. و از اینگونه
سخنان بسیار می تواند بگوید که ذکر آنها موجب تطویل کتاب می شود. پس
چون این قبیل اعتراضات ناصحیح است، لا محاله آن اعتراض نخست نیز
ناصحیح خواهد بود.

علاوه بر آنچه که گفتیم، اکنون ثابت می کنیم که همانندی ائمه و انبیاء در
اوصاف معنویه واضح و آشکار است و ائمه، حجت‌های خدا بر خلق هستند،

واضح، فَيُتْلِزَمُهُمْ أَنَّهُمْ حُجَّجٌ عَلَى الْخَلْقِ كَمَا كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ حُجَّجَةً عَلَى الْعِبَادِ، وَفَرَضَ طَاعَتَهُمْ لِأَنَّهُمْ كَلَزُومٍ فَرَضَ طَاعَةَ الْأَنْبِيَاءِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^(۱) وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَلَوْ رُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»^(۲) قَوْلُهُ الْأَمْرُ لَهُمُ الْأَوْصِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ بَعْدَ الرَّسُولِ ﷺ، وَ قَدْ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَةِ الرَّسُولِ، وَ أَوْجَبَ عَلَى الْعِبَادِ مِنْ قَضَائِهِمْ مَا أَوْجَبَهُ مِنْ فَرْضِ الرَّسُولِ كَمَا أَوْجَبَ عَلَى الْعِبَادِ مِنْ طَاعَةِ الرَّسُولِ مَا أَوْجَبَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ طَاعَتِهِ عَزَّوَجَلَّ فِي قَوْلِهِ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» ثُمَّ قَالَ: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^(۳) وَ إِذَا كَانَتْ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حُجَّجٌ عَلَى مَنْ لَمْ يَخْلُقْ بِالرَّسُولِ وَ لَمْ يُشَاهِدْهُ وَ عَلَى مَنْ خَلَقَهُ مِنْ بَعْدِهِ كَمَا كَانَ الرَّسُولُ حُجَّةً عَلَى مَنْ لَمْ يُشَاهِدْهُ فِي عَصْرِهِ لَزِمَ مِنْ طَاعَةِ الْأَئِمَّةِ مَا لَزِمَ مِنْ طَاعَةِ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ ﷺ، فَقَدْ تَشَاكَلُوا وَ

چنانکه انبیاء بوده‌اند و اطاعت از ائمه واجب و لازم است، چنانکه اطاعت از انبیاء چنین بوده است. و دلیل آن، قول خدای سبحان است که فرمود: «از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر فرمان برید» و این سخن خدای تعالی است که فرمود: «و اگر آن را به رسول خدا و به اولی الامر ارجاع می‌دادند، اهل پی جویی و استنباط آن را می‌فهمیدند». و اولی الامر همان اوصیاء و ائمه پس از پیامبرند و خداوند اطاعت از آنها را قرین اطاعت رسولش ساخته و طاعت از آنها را نیز بر بندگان لازم کرده است. چنانکه طاعت از رسول را بر بندگان واجب ساخته و آن را در ردیف اطاعت از خود در آورده و فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» بعد از آن فرموده: «هرکس اطاعت رسول کند، محققاً خدا را اطاعت کرده است» و چون ائمه علیهم السلام حجت‌های الهی بر کسانی هستند که به رسول ملحق نشده و شرف حضور او را درک نکرده‌اند، و همچنین بر کسانی که در آینده در پی رسولان خواهند آمد، و رسول نیز حجت الهی است بر کسانی که در عصر خود، او را ندیده‌اند، بنابراین از طاعت امام همان لازم آید که از طاعت رسول اکرم حضرت محمد ﷺ لازم آید، و انبیاء و ائمه یک

استقام القياس فيهم، وإن كان الرسول أفضل من الأئمة فقد تشاكلوا في الحجّة و
 الاسم والفعل^(۱) والقرض، إذ كان الله جلّ ثناؤه قد سمى الرسول أئمة بقوله إبراهيم:
 «إني جاعلك للثّانين إماماً»^(۲) وقد أخبرنا الله تبارك و تعالى أنّه قد فضّل الأنبياء و
 الرّسل بعضهم على بعض فقال تبارك و تعالى: «تلك الرّسل فضلنا بعضهم على بعض
 منهم من كلم الله - الآية»^(۳) وقال، «و لقد فضلنا بعض النبيّن على بعض - الآية»^(۴)
 فتشاكل الأنبياء في النّبوة وإن كان بعضهم أفضل من بعض، وكذلك تشاكل الأنبياء و
 الأوصياء، فمن قاس حال الأئمة بحال الأنبياء واستشهد بفعل الأنبياء على فعل الأئمة
 فقد أصاب في قياسه و استقام له استشهاد بالذي وصفناه من تشاكل الأنبياء و
 الأوصياء عليهم السلام.

حکم دارند و قیاس کردن میان آن دو درست است، گرچه رسول، افضل از
 ائمه باشد، ولی در حجت بودن و اسم خلیفه الهی داشتن و عمل رهبری کردن
 و وجوب اطاعت شدن، مثل یکدیگرند، و خدای تعالی در کلام خود
 رسولان را ائمه نامیده و بعد از ابراهیم علیه السلام فرموده است: «تو را امام مردم قرار
 دادیم» و خدای تعالی به ما خبر داده است که بعضی از انبیاء و رسولان را بر
 بعضی دیگر برتری داده است و فرموده: «آن رسولانند که بعضی از ایشان را
 بر بعضی دیگر برتری دادیم، و در بین ایشان کسی هست که خداوند با او تکلم
 فرموده است» و فرموده: «ما بعضی از انبیاء را بر بعضی دیگر برتری دادیم»
 ملاحظه می کنید که گرچه بعضی از انبیاء بر بعضی دیگر برتری دارند، اما
 مشاكل و همانندند و اینچنین است حال انبیاء و اوصیاء، پس هر کس حال
 ائمه علیهم السلام را به حال انبیاء قیاس کند و به فعل انبیاء بر عمل ائمه علیهم السلام
 استشهاد کند، بنابر آنچه در همانندی انبیاء و اوصیاء علیهم السلام بیان داشتیم، قیاس
 و استشهادش درست است.

۱ - فی بعض النسخ «و الفعل».

۲ - البقرة: ۱۲۹.

۳ - البقرة: ۲۵۳.

۴ - الاسراء: ۵۵.

[وَجْهٌ آخَرٌ لِاثْبَاتِ الْمَشَاكِلَةِ:]

وَجْهٌ آخَرٌ مِنَ الدَّلِيلِ عَلَى حَقِيقَةِ مَا شَرَحْنَا مِنْ تَشَاكُلِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^(۱) وَقَالَ تَعَالَى: «مَا أَنْتُمْ بِالرُّسُولِ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^(۲)، فَأَمَرَنَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ نَهْتَدِي بِهَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنُعْبِرِي الْأُمُورَ [الْجَارِيَةَ] عَلَى حَدِّمَا أَجْرَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ، فَكَانَ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْحَقُّ بِمَا ذَكَرْنَا مِنْ تَشَاكُلِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءِ أَنْ قَالَ: «مَنْزِلَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلُ مَنْزِلَةِ هَارُونَ بْنِ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» فَأَعْلَمْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ بِنَبِيٍّ وَقَدْ شَبَّهَهُ بِهَارُونَ وَكَانَ هَارُونَ نَبِيًّا وَرَسُولاً [وَأ] كَذَلِكَ شَبَّهَهُ بِجَمَاعَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

دلیل دیگر بر مشاکله انبیاء و اوصیاء

دلیل دیگری که در اثبات مطالب گذشته در مشاکله بین ائمه و انبیاء وجود دارد این است که خدای تعالی در کتاب خود می فرماید: «مَحَقَّقاً در رسول خدا برای شما پیروی نیکویی وجود دارد» و فرموده است: «آنچه را که رسول اکرم به شما می دهد بگیرید و آنچه را که از آن باز می دارد و انهد». خدای سبحان به ما فرمان داده است که به هدایت رسول خدا مهندی شویم و امور جاریه را به گونه ای که رسول خدا ﷺ جاری فرموده است اجرا کنیم، خواه آن امور، گفتاری باشد و خواه کرداری. و یکی از گفته های رسول خدا که دلیل بر مشابَهت کامل بین انبیاء و ائمه است، این است که فرموده است: «مقام و منزلت علی علیه السلام نسبت به من، همچون مقام و منزلت هارون است نسبت به موسی علیه السلام جز اینکه پس از من پیغمبری نیست» پیامبر اکرم در این کلام به ما اعلام فرموده است که علی علیه السلام پیامبر نیست، اما او را به هارون تشبیه فرموده و هارون، رسول و نبی است و به همین ترتیب آن حضرت را به جمعی از پیامبران تشبیه فرموده است.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الشَّعْبِيُّ أَبَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ هَارُونَ بْنُ عَنقرَةَ الشَّيْبَانِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي سُلُوكِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي جِلْمِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي قَطَائِبِهِ وَإِلَى دَاوُدَ فِي زُهِدِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا. قَالَ: فَتَنَظَرْنَا فَإِذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَدْ أَقْبَلَ كَأَنَّمَا يَتَخَدَّرُ مِنْ حَبَبٍ.

فَإِذَا اسْتَقَامَ أَنْ يُشَبِّهَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَحَدًا مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ اسْتَقَامَ لَنَا أَنْ نُشَبِّهَ جَمِيعَ الْأَئِمَّةِ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ، وَهَذَا دَلِيلٌ مُقْنِعٌ، وَقَدْ ثَبَتَ شَكْلُ صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غَيْبَتِهِ بِغَيْبَتِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَغَيْرِهِ بَعَثَ وَقَفَتْ بِهِمُ الْغَيْبَةُ، وَذَلِكَ أَنَّ غَيْبَتَهُ صَاحِبِ زَمَانِنَا وَقَفَتْ مِنْ جِهَةِ الطَّوَاغِيتِ لِعِلَّةِ التَّذْيِيرِ مِنَ الَّذِي قَدْ مَنَّا ذِكْرَهُ فِي الْفَصْلِ الْأَوَّلِ.

وَيَمَّا يُنْبِذُ مُعَارَضَةً خُصُومِنَا فِي نَفْيِ تَشَابُهِ الْأَئِمَّةِ وَالْأَنْبِيَاءِ أَنَّ الرُّسُلَ الَّذِينَ

از عبدالله بن عباس روایت است که می گوید: ما نزد رسول خدا نشستیم و آن حضرت فرمود: «هر که می خواهد به آدم بنگرد در علمش و به نوح در مالمش و به ابراهیم در حلمش و به موسی در زیرکیش و به داود در زهدش، پس به این شخص که می آید بنگرد». ابن عباس می گوید: ما نگریستیم و بناگاه علی بن ابی طالب در آمد و با کمال وقار قدم برمی داشت.

پس اگر درست است که رسول خدا یکی از ائمه را به انبیاء و رسولان تشبیه کند، برای ما درست است که همه ائمه را به انبیاء و رسولان تشبیه کنیم و این دلیل محکمی است و بنابراین ثابت گردید که غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام همان غیبتی است که در حضرت موسی و سایر انبیاء وجود داشته است، زیرا غیبت امام زمان علیه السلام نیز به جهت سرکشان و طواغیت است و به ملاحظه مصلحتی که در فصل اول ذکر آن گذشت. و از جمله ادله ای که معارضة دشمنان ما را در نفی مشابهت ائمه و انبیاء علیهم السلام باطل می سازد، این است که رسولانی که پیش از پیامبر اکرم ﷺ بودند، اوصیایشان پیامبران بودند، پس هر کدام از اوصیاء که به

تَقَدَّمُوا قَبْلَ عَصْرِ نَبِيِّنَا ﷺ كَانَ أَوْصِيَاؤُهُمْ أَنْبِيَاءَ، فَكُلُّ وَصِيٍّ قَامَ بِوَصِيَّتِهِ حُجَّةً تَقَدَّمَهُ مِنْ وَقْتِ وَفَاةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عَصْرِ نَبِيِّنَا ﷺ كَانَ نَبِيًّا، وَذَلِكَ مِثْلُ وَصِيٍّ آدَمَ كَانَ شَيْثَ ابْنَهُ، وَهُوَ هِبَةُ اللَّهِ فِي عِلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَكَانَ نَبِيًّا، وَ مِثْلُ وَصِيٍّ- نُوحٍ ﷺ كَانَ سَامَ ابْنَهُ وَكَانَ نَبِيًّا، وَ مِثْلُ إِبْرَاهِيمَ ﷺ كَانَ وَصِيَّهُ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱) ابْنَهُ وَكَانَ نَبِيًّا، وَ مِثْلُ مُوسَى ﷺ كَانَ وَصِيَّهُ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَ كَانَ نَبِيًّا، وَ مِثْلُ عِيسَى ﷺ كَانَ وَصِيَّهُ شَمْعُونَ الصَّفَا وَ كَانَ نَبِيًّا، وَ مِثْلُ دَاوُدَ ﷺ كَانَ وَصِيَّهُ سُلَيْمَانَ ﷺ ابْنَهُ وَ كَانَ نَبِيًّا، وَ أَوْصِيَاءُ نَبِيِّنَا ﷺ لَمْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ مُحَمَّدًا خَاتِمًا لِلْأَنْبِيَاءِ وَ أُمَّتَهُ خَاتِمًا لِهَذِهِ الْأُمَمِ كَرَامَةً لَهُ وَ تَفْضِيلًا، فَقَدْ تَشَاكَلَتْ الْأَئِمَّةُ وَ الْأَنْبِيَاءُ بِالْوَصِيَّةِ كَمَا تَشَاكَلُوا فِيَا قَدْخَمْنَا ذِكْرَهُ مِنْ تَشَاكُلِهِمْ، فَالْيَسِيُّ وَصِيٌّ وَ الْإِمَامُ وَصِيٌّ، وَ الْوَصِيُّ إِمَامٌ وَ النَّبِيُّ إِمَامٌ، وَ النَّبِيُّ حُجَّةٌ وَ الْإِمَامُ حُجَّةٌ (۲)، فَلَيْسَ فِي الْأَشْكَالِ أَشْبَهُ مِنْ تَشَاكُلِ الْأَئِمَّةِ وَ الْأَنْبِيَاءِ.

وصایت حجّت پیش از خود سلسله وفات آدم ابوالبشر تا پیامبر ما - قیام کرده است. پیامبر بوده است، همچون وصی آدم که پسرش شیث بود و او را در علوم آل محمد ﷺ «هبة الله» خوانده اند و او پیامبر بود، و همچون وصی نوح که پسرش سام پیامبر بود، و همچون وصی ابراهیم که پسرش اسماعیل پیامبر بود و مانند وصی موسی که یوشع بن نون پیامبر بود، و مانند وصی عیسی که شمعون - الصّفا پیامبر بود، و همچون داود که پسرش سلیمان پیامبر بود، اما اوصیای پیامبر ما پیغمبر نبودند، زیرا خدای تعالی به جهت کرامت و تفضیل محمد ﷺ او را خاتم الانبیاء و اُمّتش را خاتم الأمم قرار داد، بنابراین انبیاء و ائمّه از نظر مقام وصایت همشکل اند، همچنان که در اوصافی که پیش از این گفتیم، هم شکل بودند. پس پیامبر وصی است و امام نیز وصی است و وصی امام است و نبی نیز امام است و نبی حجّت است و امام نیز حجّت است، و در اشکال مختلف، شبیه تر از تشاکل ائمّه و انبیاء نمی توان یافت.

وَكَذَلِكَ أَخْبَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِتَشَاكُلِ أَعْمَالِ الْأَوْصِيَاءِ فِيمَنْ تَقَدَّمَ وَتَأَخَّرَ مِنْ قِصَّةِ يُوْشَعَ بْنِ نُونٍ وَصِيِّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ صَفْرَاءَ بِنْتِ شَعِيبَ زَوْجَةِ مُوسَى وَ قِصَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَعَ عَائِشَةَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، وَاجِبَابِ غُسْلِ الْأَنْبِيَاءِ الْأَوْصِيَاءِ هُمْ بَعْدَ وَفَاتِهِمْ.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّقَاقِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا حَزْرَةُ بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يَمِينِ مَوْلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَزَافٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قُلْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ يُغْسَلُكَ إِذَا مِتُّ؟ قَالَ: يُغْسَلُ كُلُّ نَبِيٍّ وَصِيَّهُ، قُلْتُ: كَمِ وَصِيُّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، قُلْتُ: كَمْ يَعْيشُ بَعْدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: ثَلَاثِينَ سَنَةً، فَإِنَّ يُوْشَعَ بْنَ نُونٍ وَصِيُّ مُوسَى عَاشَ بَعْدَ مُوسَى ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَ خَرَجْتُ عَلَيْهِ صَفْرَاءُ بِنْتُ شَعِيبَ زَوْجَةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ: أَنَا أَخْتُ مِنْكَ بِالْأَهْرِ لِقَاتِلِهَا، فَتَقْتُلُ مُفَاتِلِهَا وَ أَسْرَهَا فَأَحْسَنَ أَسْرَهَا، وَأَنْ ابْنَةَ أَبِي بَكْرٍ تَخْرُجُ عَلَى عَلِيٍّ فِي

همچنین رسول اکرم ﷺ به ما خبر داده است که افعال اوصیای مختلف، شبیه بوده است، مثلاً در قصه وصی موسی، یوشع بن نون و صفورا که زوجه موسی و دختر شعیب است، با داستان امیرالمؤمنین علیه السلام که وصی رسول خدا ﷺ است با عایشه، شباهت وجود دارد، و نیز خبر داده است که غسل دادن هر پیامبری بر وصی او واجب است.

در روایت است که عبدالله بن مسعود می گوید به پیامبر اکرم ﷺ عرض کردم یا رسول الله! وقتی که از دنیا بروی چه کسی شما را غسل می دهد؟ فرمود: هر پیامبری را وصیتش غسل می دهد. گفتم ای رسول خدا وصی شما کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب است. گفتم ای رسول خدا او پس از شما چند سال زندگی خواهد کرد؟ فرمود: سی سال، زیرا یوشع بن نون که وصی موسی علیه السلام بود، پس از او سی سال زندگی کرد و صفورا دختر شعیب و زوجه موسی بر او شورید و گفت من به خلافت از تو شایسته ترم، یوشع با وی جنگید و هرزمانش را کشت و خودش را اسیر کرد و با او خوشرفتاری نمود. دختر ابوبکر نیز به

كَذَّابًا كَذَّابًا مِنْ أُمَّتِي فَيَقَاتِلُهَا فَيَقَاتِلُهَا وَيَأْسِرُهَا فَيُخَسِّنُ أَسْرَهَا، وَفِيهَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»^(۱) یعنی صفراء پشت-شقیب.

فَهَذَا الشَّكْلُ قَدْ ثَبَتَ بَيْنَ الْأَئِمَّةِ وَالْأَنْبِيَاءِ بِالْإِسْمِ وَالصِّفَةِ وَالتَّعْبِ وَالْفِعْلِ، وَكُلُّ مَا كَانَ جَائِزًا فِي الْأَنْبِيَاءِ فَهُوَ جَائِزٌ يَجْرِي فِي الْأَئِمَّةِ حَذْوَ الثَّقَلِ بِالثَّقَلِ وَالْقُدُّ بِالْقُدَّةِ، وَلَوْ جَازَ أَنْ تُجْعَلَ إِمَامَةٌ صَاحِبِ زَمَانِنَا هَذَا لِغَيْبَتِهِ بَعْدَ وَجُودِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوَجِبَ أَنْ تُدْفَعَ نُبُوَّةُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعَلَّتِهِ إِذْ لَمْ يَكُنْ كُلُّ الْأَنْبِيَاءِ كَذَلِكَ، فَلَمَّا لَمْ تَسْقُطْ نُبُوَّةُ مُوسَى لِغَيْبَتِهِ وَصَحَّتْ نُبُوَّتُهُ مَعَ الْغَيْبَةِ كَمَا صَحَّتْ نُبُوَّةُ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ لَمْ تَقَعْ بِهِمُ الْغَيْبَةُ فَكَذَلِكَ صَحَّتْ إِمَامَةُ صَاحِبِ زَمَانِنَا هَذَا مَعَ غَيْبَتِهِ كَمَا صَحَّتْ إِمَامَةُ مَنْ تَقَدَّمَ مِنَ الْأَئِمَّةِ الَّذِينَ لَمْ تَقَعْ بِهِمُ الْغَيْبَةُ.

زودی بر علی بشورد و در میان چند هزار نفر از اتم به جنگ او آید و علی نیز با او بجنگد و هرزمانش را بکشد و او را اسیر کند و با وی خوشرفتاری نماید و درباره عایشه خدای تعالی فرموده است: «درخانه های خود بمانید و بمانند دوران جاهلیت اولی خود نمائی نکنید» که مقصود از آن صفورا دختر شعیب است. پس همانندی ائمه و انبیاء در نام و صفت و نعمت و فعل ثابت شد و هر چیزی که برای انبیاء روا باشد برای ائمه نیز روا است و مطابق الثقل بالثقل در ائمه جاری می شود و اگر روا باشد که امامت صاحب الزمان علیه السلام پس از ائمه گذشته، به خاطر غیبتش انکار شود، لازم است که نبوت موسی بن عمران نیز انکار شود، زیرا او نیز غیبت داشته است و همه پیامبران غیبت نداشته اند، پس چون غیبت موسی موجب سقوط نبوت او نمی شود و با وجود غیبت، نبوتش درست است، همانگونه که نبوت انبیایی که غیبت نداشته اند صحیح است، امامت صاحب الزمان علیه السلام نیز با وجود غیبتش درست است همانگونه که امامت ائمه پیشین او که غیبت نداشته اند صحیح است.

وَكَمَا جَازَ أَنْ يَكُونَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حِجْرِ فِرْعَوْنَ بِرَبِّهِ وَهُوَ لَا يَعْرِفُهُ وَيَقْتُلُ أَوْلَادَ
بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي طَلَبِهِ، فَكَذَلِكَ جَائِزٌ أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ زَمَانِنَا مُوجُوداً بِشَخْصِيَّتَيْنِ-
النَّاسِ، يَدْخُلُ بِجَالِسَتِهِمْ وَيَطَأُ بِسَطْلِهِمْ وَيَتَنَسَّى فِي أَشْوَاقِهِمْ، وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ
الْكِتَابُ أَجَلَهُ.

فَقَدْ رَوَى عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: فِي الْقَائِمِ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى، وَ
سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَمَّا سُنَّةُ مُوسَى فَخَائِفُ
يَتَرَقَّبُ، وَأَمَّا سُنَّةُ يُوسُفَ فَإِنَّ إِخْوَتَهُ كَانُوا يُبَايَعُونَهُ وَيَخَاطِبُونَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ، وَأَمَّا
سُنَّةُ عِيسَى فَالسِّيَاحَةُ، وَأَمَّا سُنَّةُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالسَّيْفُ.

از ادب اشکال:

فَكَانَ مِنَ الزِّيَادَةِ يَحْضُرُونَا أَنْ قَالُوا: «مَا لَمْ تَكُونُوا إِذْ قَدْ ثَبَتَ لَكُمْ مَا ادَّعَيْتُمْ مِنْ-
الْغَيْبَةِ كَقِيبَةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَنْ عَلَّ نَحْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِينَ وَقَعَتْ بِهِمُ الْغَيْبَةُ أَنْ

و همانگونه که روا باشد موسی علیه السلام در دامی فرعون پرورش یابد و وی او را
نشناسد و در طلبش فرزندان بنی اسرائیل را بکشد، همچنین روا باشد که
صاحب الزمان علیه السلام به شخص مردم موجود باشد و در مجالس ایشان در
آید و بر بساط ایشان پانهد و در بازارهای ایشان راه برود و او را شناسند تا
آنکه هنگام ظهورش فرارسد.

از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام روایت است که فرمودند: در امام
قائم علیه السلام از موسی و یوسف و عیسی و محمد علیه السلام سُنَّتْهایی وجود دارد، اما سُنَّت
او از موسی آن است که خائف و منتظر است، و سُنَّت او از یوسف آن است که
برادرانش او را مباحثه کردند و با او سخن می گفتند و او را نمی شناختند، و سُنَّت
او از عیسی سیاحت کردن است، و سُنَّت او از محمد صلی الله علیه و آله شمشیر است.

پاسخ اعتراض

ممکن است مخالفان ما بر اعتراض خود افزوده و بگویند این دو غیبت با
یکدیگر متفاوت است، زیرا گرچه بر شما ثابت شده است که غیبت امام
زمان علیه السلام مانند غیبت موسی علیه السلام و دیگر پیامبرانی است که غیبت داشته اند، اما

تَكُونُ حُجَّةٌ مُوسَى لَمْ تَلْزَمْ أَحَدًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْهَرَ دَعْوَتَهُ وَدَلَّ عَلَى نَفْسِهِ وَكَذَلِكَ لَا تَلْزَمْ حُجَّةٌ إِمَامِيكُمْ هَذَا بِلِقَاءِ مَكَانِهِ وَشَخْصِهِ حَتَّى يُظْهِرَ دَعْوَتَهُ وَبَدُلَ عَلَى نَفْسِهِ أَكْذَلِكَ أَفَحَسِبُ تَلْزَمُ حُجَّتُهُ وَتَحِبُّ طَاعَتُهُ، وَمَا بَقِيَ فِي الْغَيْبَةِ فَلَا تَلْزَمُ حُجَّتُهُ، وَلَا تَحِبُّ طَاعَتُهُ».

فَأَقُولُ - وَبِاللهِ أَشْتَعِينُ -: إِنَّ خُصُومَنَا عَقَلُوا عَمَّا يَلْزَمُ مِنْ حُجَّةِ حُجَجِ اللهِ فِي ظُهُورِهِمْ وَاسْتِبْرَاهِمُ وَقَدْ أَلْزَمَهُمُ اللهُ تَعَالَى الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ فِي كِتَابِهِ وَلَمْ يَتْرُكْهُمْ سُدًى فِي جَهْلِهِمْ وَتَحْبِيلِهِمْ وَلَكِنَّهُمْ كَمَا قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^(۱) إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ أَخْبَرَنَا فِي قِصَّةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ لَهُ شَيْعَةٌ وَهُمْ بِأَمْرِهِ عَارِفُونَ وَبِوَلَايَتِهِ مُتَمَسِّكُونَ، وَبِدَعْوَتِهِ مُتَتَّبِعُونَ قَبْلَ إِظْهَارِ دَعْوَتِهِ، وَ مِنْ قَبْلِ دَلَالَتِهِ عَلَى نَفْسِهِ عَيْتٌ يَقُولُ: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا

حجّت موسی علیه السلام وقتی إلزام داشت که وی دعوتش را آشکار کرده بود و به پیامبری خود مردم را فراخوانده بود و حجّت امام شما وقتی إلزام دارد که او دعوتش را آشکار کرده و بر امامت خود مردم را فراخوانده باشد، اما تا مکانش پنهان و شخصش پنهان است، بر مردم حجّت نیست و طاعتش بر ایشان واجب نمی باشد.

و ما به توفیق الهی در پاسخ ایشان می گوئیم: مخالفان ما غافلند از اینکه حجّت حجج الهی را - در حال ظهور و غیبتشان - چه چیز إلزام آور می کند با اینکه خدای تعالی در کتابش حجّت بالفیه را برایشان تمام کرده و ایشان را در نادانی و اشتباه باقی نگذاشته است، اما آنها مشمول این خطاب الهی اند «چرا در قرآن تدبیر نمی کنند یا آنکه بر دلهای ایشان قفل زده شده است؟» خدای تعالی در داستان موسی علیه السلام برای ما بیان کرده است که او پیش از آنکه دعوتش را آشکار کرده و مردم را به نبوت خویش فراخواند، شیعیانی داشته است که به امر او عارف و به ولایت او متمسک بوده اند، چنانکه می فرماید: «موسی علیه السلام وارد شهر شد در حالیکه مردمش غافل بودند و دو مرد را دید که با یکدیگر مقاتله

رَجُلَيْنِ يَتَتَبِلَانِ هَذَا مِنْ شَيْعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَفَاهَهُ الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ» (۱) وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ بِحِكَايَةِ عَنْ شَيْعَتِهِ: «قَالُوا أَوْدَيْنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْنَا - الْآيَةُ» (۲) فَأَغْلَقْنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ أَنَّهُ قَدْ كَانَ يُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ شَيْعَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يُظْهِرَ مِنْ نَفْسِهِ نُبُوَّةً، وَ قَبْلَ أَنْ يُظْهِرَ لَهُ دَعْوَةَ يَتَرَفُّونَهُ وَ يَتَرَفَّهُمْ بِأَوَّلِ مُوسَى صَاحِبِ الدَّعْوَةِ، وَ لَمْ يَكُونُوا يَتَرَفُّونَ أَنَّ ذَلِكَ الشَّخْصَ هُوَ مُوسَى بِقِيَّتِهِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ نُبُوَّةَ مُوسَى إِنَّمَا ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِ رُجُوعِهِ مِنْ عِنْدَ شُعَيْبٍ حِينَ سَارَ بِأَهْلِهِ مِنْ بَعْدِ السَّنِينَ الَّتِي رَعَى فِيهَا لِشُعَيْبٍ حَتَّى اسْتَوْجَبَ بِهَا أَهْلَهُ، فَكَانَ دُخُولُهُ الْمَدِينَةَ حِينَ وَجَدَ فِيهَا الرَّجُلَيْنِ قَبْلَ مَسِيرِهِ إِلَى شُعَيْبٍ.

وَ كَذَلِكَ وَجَدْنَا مِنْ ثَلَاثَةِ نَبِيَّاتٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ عَرَفَ أَقْوَامَ أَشْرَهُ قَبْلَ وِلَادَتِهِ وَ بَعْدَ وِلَادَتِهِ، وَ عَرَفُوا مَكَانَ خُرُوجِهِ وَ دَارَ هِجْرَتِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُظْهِرَ مِنْ نَفْسِهِ نُبُوَّةً.

می کردند، این از شیعیانش بود و این از دشمنانش و آنکه از شیعیانش بود، علیه دشمنانش از موسی علیه السلام کمک خواست» و خدای تعالی در بیان حال شیعیان موسی علیه السلام فرموده است: «گفتند ای موسی پیش از آنکه بیایی و پس از آمدنت آزار شدیم» پس خداوند در کتابش به ما اعلام فرموده است که موسی علیه السلام پیش از آنکه اظهار نبوت کند و دعوتش آشکار گردد، شیعیانی داشته است که او را می شناختند و او نیز ایشان را دوستان موسای پیامبر می شناخته است و اگر چه آنها نمی دانستند که این شخص همان موسی است که منتظر اویند، این از آن روایت است که نبوت موسی علیه السلام پس از بازگشت او از نزد شعیب آشکار گردید، آنگاه که پس از سالها که چوپانی شعیب کرد و به وصلت دختری شعیب رسید و با او به طرف مصر آمد، پس وارد شدن موسی علیه السلام به شهر و ملاقات کردن او با آن دو نفری که مقاتله می کردند، پیش از رفتن به نزد شعیب واقع شده است.

نهی مکرم اسلام نیز چنین است و ما مردمانی را می یابیم که از امر رسالت آن حضرت و محلّ خروج او (مکه) و دارالهجره (مدینه) او آگاه بودند در حالی که هنوز ایشان متولد نشده بودند و یا آنکه متولد شده بودند اما اظهار نبوت نکرده و

وَمِنْ قَبْلِ ظُهُورِ دَعْوَتِهِ وَذَلِكَ مِثْلُ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام - وَ مِثْلُ قُسِّ بْنِ سَاعِدَةَ الْأَيَادِيِّ، وَ مِثْلُ تَبَعِ الْمَلِكِ، وَ مِثْلُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ، وَ أَبِي طَالِبٍ، وَ مِثْلُ سَيْفِ بْنِ ذِي يَزَنَ، وَ مِثْلُ بُحَيْرَى الرَّاهِبِ، وَ مِثْلُ كَبِيرِ الزُّهْبَانِ فِي طَرِيقِ الشَّامِ، وَ مِثْلُ أَبِي مُؤْتَبِرٍ الرَّاهِبِ، وَ مِثْلُ سَطِيحِ الْكَاهِنِ، وَ مِثْلُ يُوسُفَ الْيَهُودِيِّ، وَ مِثْلُ ابْنِ خَوَّاشِ الْخَبَرِ الْمُقْبِلِ مِنَ الشَّامِ، وَ مِثْلُ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نَقِيلٍ.

وَ مِثْلُ هَؤُلَاءِ كَثِيرٌ يَمُنُّ قَدْ عَرَفَ الشَّيْءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِصِفَتِهِ وَ نَفْعِهِ وَ اَنْجِهِ وَ نَسَبِهِ قَبْلَ مَوْلِيدِهِ وَ بَعْدَ مَوْلِيدِهِ، وَ الْأَخْبَارُ فِي ذَلِكَ مُوجُودَةٌ عِنْدَ الْخَاصِّ وَ الْعَامِّ، وَ قَدْ أَخْرَجْتُهَا مُسْتَنَدَةً فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي مَوَاضِعِهَا، فَلَيْسَ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيٌّ وَلَا وَصِيٌّ إِلَّا وَ قَدْ حَفِظَ الْمُؤْمِنُونَ وَ قَتَّ كَوْنَهُ وَ بِلَادَتِهِ وَ عَرَفُوا أَبَوِيَّتَهُ وَ نَسَبَهُ فِي كُلِّ عَصْرِ وَ زَمَانٍ حَتَّى لَمْ يَشْتَبَهْ عَلَيْهِمْ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ حُجَّجِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي ظُهُورِهِمْ وَ حِينَ اسْتِثَارِهِمْ، وَ أَغْفَلَ ذَلِكَ أَهْلُ الْجُحُودِ وَ الضَّلَالِ وَ الْكُفْرِ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ [عِلْمٌ] شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَ كَذَلِكَ سَبِيلُ صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَام حَفِظَ أَوْلِيَاءَهُ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ وَ الْعِلْمِ وَ قَتَّ وَ زَمَانَهُ

دعوتشان آشکار نگردیده بود مانند: سلمان فارسی و قس بن ساعده آيادی و تبع پادشاه جيز و عبدالمطلب و ابوطالب و سيف بن ذی یزن از ملوک يمن و بحيراي راهب و بزرگ راهبان راه شام و ابو مؤتب راهب و سطيح کاهن و يوسف يهودی و ابن خواش دانشمندی که از شام می آمد و زيد بن عمرو بن نقیل.

و مانند ایشان بسیار بودند که پیامبر اکرم را به نام و نشان و نسب، پیش از تولدشان و یا بعد از آن می شناختند و اخبار آن نزد عامه و خاصه موجود است، و من آنها را در این کتاب با سلسله و در مواضع خود آورده ام و هیچ یک از حجت های الهی - خواه نبی باشد و یا وصی - نبوده است جز آنکه اهل ایمان وقت پیدایش و ولادت او را ضبط کرده و پدر و مادر و نسبش را در هر عصر و زمانی می شناختند تا هیچ امری از حجت های الهی در حال ظهور و یا غیبت، بر ایشان مشتبه نشود. اما منکران و گمراهان و معاندان از آن غفلت کرده و از کار ایشان آگاهی ندارند. و ضعیف صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَام نیز چنین است. دوستان با ایمانش که

وَعَزُّوْا غَلَامَاتِهِ وَشَوَاهِدَ آيَاتِهِ ^(۱) وَكَوْنُهُ وَوَقْتُ وَلَادَتِهِ وَنَسَبُهُ، فَهُمْ عَلَى يَقِينٍ مِنْ أَمْرِهِ فِي حِينَ غَيْبِهِ وَشَهَادِهِ، وَأَعْقَلَ ذَلِكَ أَهْلُ الْمُجُودِ وَالْإِنْكَارِ وَالْعُتُودِ.

وَفِي صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْتَفِعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» ^(۲) وَسَيَلَّ الصَّادِقُ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: الْآيَاتُ هُمُ الْآيَةُ، وَالْآيَةُ الْمُنْتَظَرَةُ هُوَ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَإِذَا قَامَ لَا يَنْتَفِعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ قِيَامِهِ بِالسَّيْفِ وَإِنْ آمَنَتْ بَعْدَ تَقَدُّمِ مِنْ آيَاتِهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ. حَدَّثَنَا بِذَلِكَ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ ابْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ - عَلَیْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي-عُمَيْرٍ، وَالحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ وَغَيْرِهِ - عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ.

وَتَصَدِّقُ ذَلِكَ (أَنَّ الْآيَاتِ هُمُ الْحُجَجُ) مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً» ^(۳) يَعْنِي حُجَّةً، وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ لِعِزِّيرٍ ^(۴) حِينَ أَخْبَاهُ اللَّهُ مِنْ

اهل دانش و معرفتند، هنگام ولادت و زمانش را ضبط کرده اند و علامات و شواهد آیات و وجود و وقت ولادت و نسبش را می دانند و درباره او چه در حال غیبت باشد و یا در حال ظهور، یقین دارند، امثال ملحدان و منکران و اهل عناد از آن غفلت کرده اند.

درباره حضرت صاحب الزمان عَلَیْهِ السَّلَامُ خدای تعالی فرموده است: «روزی که بعضی از آیات پروردگارت بیاید، ایمان هیچ شخصی که بیشتر ایمان نیاورده باشد بدو سود نمی رساند» و از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ از تفسیر این آیه پرسش شد، فرمودند: مراد از «آیات» ائمه هستند و آیه منتظر همان قائم مهدی عَلَیْهِ السَّلَامُ است که چون قیام کند، ایمان هیچ شخصی که پیش از قیام او با شمشیر ایمان نیاورده باشد بدو سود نرساند و اگر چه به پدران او عَلَیْهِمُ السَّلَامُ ایمان آورده باشد، این روایت را علی ابن رثاب و دیگران از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ روایت کرده اند.

و تصدیق این مطلب از قرآن کریم که آیات همان حُجَجِ الهی است این سخن خدای تعالی است که می فرماید: «ما پسر مریم و مادرش را آیه قرار دادیم» که

۱ - فِي بَعْضِ النُّسخِ هُوَ شَوَاهِدُ آيَاتِهِ. ۲ - الْإِتِّعَامُ: ۱۵۸. ۳ - الْمُزْمُون: ۵۰. ۴ - فِي بَعْضِ النُّسخِ «لَارْمِيَا».

بَعْدَ أَنْ أَمَاتَهُ مِائَةً سَنَةً: «فَانْظُرْ إِلَى جَارِكَ وَلِتَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ»، يَعْنِي حُجَّةً، فَجَعَلَهُ عَزَّ وَجَلَّ حُجَّةً عَلَى الْخَلْقِ وَنَبَاهُ آيَةً.

(الغَيْبَةُ وَ آرَاءُ الْفِرْقِ)

وَإِنَّ النَّاسَ لَمَا صَحَّ لَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمْ تُرَوْغِ الْغَيْبَةُ الْوَاقِعَةَ بِحُجَّةِ اللَّهِ تَعَالَى وَكَرَاهَةِ عَلَى خَلْقِهِ وَضَعُ كَثِيرٍ مِنْهُمْ الْغَيْبَةَ غَيْرَ مَوْضِعِهَا، أَوْ لَهُمْ عُمَرَيْنِ الْخَطَابِ فَإِنَّهُ قَالَ لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ: وَاللَّهِ مَا مَاتَ مُحَمَّدٌ وَ إِنَّمَا غَابَ كَغَيْبَةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْمِهِ وَ إِنَّهُ سَيُظْهِرُ لَكُمْ بَعْدَ غَيْبَتِهِ.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّفْرِ الصَّائِغُ الْفَذْلُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَبَّاسِ ابْنُ بَسَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَزْدَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ سَيَّارٍ بْنُ دَاوُدَ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ رَبِّهِ: وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ خَالِدٍ السُّلَوِيُّ أَنَّهَا لَالَا: حَدَّثَنَا أَبُو مَعْقَرٍ قَبِيحُ الْمَدَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قَيْسٍ: وَ مُحَمَّدُ بْنُ كَثْبٍ الْقُرْظِيُّ: وَ عَمَارَةُ بْنُ - غَزِيَّةٍ: وَ سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ الْقُمْرِيُّ (۱)، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ وَ غَيْرُهُمْ مِنْ مُشَيْخَتِهِ.

معنای کلمه آیه حجت است. و همچنین این سخن او که خطاب به عزیر آنگاه که او را پس از صد سال مرگ زنده کرد می فرماید: «پس به حمارت بنگر و برای آنکه تو را برای مردم آیه قرار دهیم» که مقصود از کلمه آیه حجت است. خداوند او را حجت قرار داد و آیه نامید.

غیبت و آراء فرقه ها

و چون عموم مسلمانان، امر غیبتی را که به جهت الهی واقع می شود و پیامبر-

۱ - أبو معشر نجیح بن عبدالرحمن التستدی - بکسر اللهمزة و سکون التون - المدنی مولى بن هاشم مشهور بکنته و ليس بقوى في الحديث، و محمد بن قيس شيخه ضعیف کما فی التلخیص، و أما محمد بن کثب القرظی ثقة عالم ولد سنة أربعین على الصحيح و مات سنة ۱۲۰ و قبل قبل ذلك. و اما عمارة بن غزیه المدنی فمروقه أحد و أبو زرعة و قال یحیی بن معین: صالح و قال أبو حاتم: ما یحدثه بأس، و کان صدوقاً. و أما سعید بن أبی سعید فاسمه کيسان القمیری أبو سعید المدنی، و القمیری نسبة إلى مقبرة بالمدينة کان یجاور أهلها فمروقه صدوق کما فی التهذیب، و اما عبدالله بن أبی ثعلبة فهو عبدالله بن عبدالله - و أبو ثعلبة بالضمیر - ثقة فقیه.

أَهْلُ الْمَدِينَةِ قَالُوا: «لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَقْبَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِقَوْلٍ: وَاللَّهِ مَا مَاتَ مُحَمَّدٌ وَإِنَّمَا غَابَ كَقَبِيَّةِ مُوسَى عَنْ قَوْمِهِ، وَإِنَّهُ سَيُظْهِرُ بَعْدَ غَيْبِهِ لَمَّا زَالَ يُرَدُّ هَذَا الْقَوْلُ وَيُكْرَرُهُ حَتَّى ظَنَّ النَّاسُ أَنَّ عَمَلَهُ قَدْ ذَهَبَ، فَأَتَاهُ أَبُو بَكْرٍ وَقَدْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ يَتَعَجَّبُونَ مِنْ قَوْلِهِ فَقَالَ: ازْبَعْ عَلَى نَفْسِكَ يَا عُمَرُ مِنْ يَمِينِكَ الْفِي تَخْلُفَ بِهَا، فَقَدْ أَخْبَرَنَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»^(۱) فَقَالَ عُمَرُ: وَإِنَّ هَذِهِ الْآيَةُ لَفِي كِتَابِ اللَّهِ يَا أَبَا بَكْرٍ؟ فَقَالَ: نَعَمْ أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ ذَاقَ مُحَمَّدٌ الْمَوْتَ، وَلَمْ يَكُنْ عُمَرُ جَمَعَ الْقُرْآنَ.



اکرم ﷺ بدان تصریح فرموده اند، صحیح می دانند، بعضی در تطبیق غیبت با حجّت الهی اشتباه کرده و غیبت را در غیر موضع خود قرار داده اند، و اولین ایشان عمر بن خطاب است، زیرا او وقتی رسول اکرم ﷺ رحلت فرمود، گفت: به خدا سوگند محمد نمرده است، بلکه غیبت کرده است همچنان که موسی از قومش غیبت کرد و به زودی این غیبت سر آمده و پیامبر ظاهر خواهد شد، چنانکه:

مَرْكَزُ تَحْقِيقِ مَدِیْنَةِ مَكِّيَّةٍ

از مشایخ مدینه روایت است که گفته اند: چون رسول خدا وفات کرد، عمر بن خطاب پیش آمد و گفت: به خدا سوگند که محمد نمرده است بلکه غیبت کرده است همانگونه که موسی از قومش غیبت اختیار کرد و به زودی پس از غیبتش آشکار خواهد شد و بی دربی این گفتار را تکرار می کرد تا آنکه مردم پنداشتند او دیوانه شده و عقلش زایل گشته است، آنگاه ابوبکر در حالی که مردم گرد عمر را گرفته بودند و از گفتارش اظهار تعجب می کردند سر رسید و گفت: ای عمر! به خود آی و از این سوگندی که می خوری باز ایست که خدای تعالی در کتابش به ما خبر داده و فرموده است ای محمد «تو میمیری و ایشان هم خواهند مرد» عمر گفت: ای ابوبکر! آیا این آیه در کتاب خداست؟ ابوبکر گفت: آری، خدا را گواه می گیرم که محمد مرده است و عمر حافظ قرآن نبود.

{الکِیسَانِیَّةُ :}

ثُمَّ غَلَطَتْ الْکِیسَانِیَّةُ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى ادَّعَتْ هَذِهِ الْقَتِیَّةَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِیَّةِ - قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ - حَتَّى أَنَّ السَّیِّدَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَمْعَرِیَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْتَقَدَ ذَلِكَ وَقَالَ فِيهِ :

أَلَا إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَیْشٍ	وَلَاةُ الْأَمْرِ لَثَلَاثَةٌ سَوَاءُ
عَلِيٌّ وَ الثَّلَاثَةُ مِنْ بَنِيهِ	هُمْ أَشْبَاطُنَا وَ الْأَوْصِيَاءُ
فَسَبْطٌ سَبْطُ إِيْمَانٍ وَ بَرٍّ	وَ سَبْطٌ قَدْ حَوَّثَهُ كَرْبَلَاءُ
وَ سَبْطٌ لَا يَذُوقُ الْمَوْتَ حَقًّا	يَقْرُو الْجَيْشَ بِتَقْدِيمَةِ اللُّوَاءِ
يَغِيبُ فَلَا يُرَى عَنَّا زَمَانًا	بِرُضْوَى عِنْدَهُ غَسْلٌ وَ مَاءُ

وَقَالَ فِيهِ السَّیِّدُ - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - أَيْضًا :

أَيَا شَعْبَ رُضْوَى مَا لَيْتَ بِكَ لَا يُرَى فَحَقَّ عَنِّي يُحَقُّ وَ أَنْتَ قَرِيبٌ

کیسانیه

بعد از عمر طائفه کیسانیه در این اشتباه افتادند و ادعا کردند که این غیبت از آن محمد بن حنفیه - قدس الله روحه - است و سید بن محمد جمهری بدان گروید و درباره آن گفت :

أَتَمَّ جِهَارٍ وَ هَمَّ مِنْ قُرَیْشٍ	وَلَاتَنَدُ وَ هَسْتَنْدُ بَا هَمَّ سَوَا
عَلِيٌّ وَ پَسَ مِنْ أَوْسِهِ فَرَزَنْدِی	كَمْ هَسْتَنْدُ أَشْبَاطُ وَ هَمَّ أَوْصِيَا
يَكِي سَبْطُ إِيْمَانٍ وَ نِيكِي وَ حِلْمٍ	دُكْرُ سَبْطِ افْتَادِهِ دُرُ كَرْبَلَا
وَ سَبْطِي كَمْ حَيٍّ اسْتَوْقَانْدُ شَوْدُ	بِهَ جَيْشِي كَمْ بَيْنِي بِهِ پِيشَشِ لَوَا

به غیبت زمانی به رضوی رود

کنارشی مهتا غسلها و ما

و باز سید - رحمة الله عليه - درباره او گوید :

ای درّه رضوی که حبیبم در توست

آن مهدی هادی و نهانم در توست

قَلَّوْ غَابَ عَنَّا عُمْرُ نُوحٍ لَا يَنْتَسِ
سَتَ مِنَّا التُّفُوسُ بِأَنَّهُ سَيُؤُوبُ
وَقَالَ فِيهِ السَّيِّدُ أَيْضاً:

الْأَخِي الْمُحِيمِ بِشَيْبِ رَضَوِي وَ أَهْدِ لَهُ بِتَرْجَمِهِ السَّلَامَا
وَ قُلْ يَا ابْنَ الْوَصِيِّ فَذَلِكَ نَفْسِي أَطَلَّتْ بِذَلِكَ الْجَبَلِ الْمُقَامَا
فَرُّ بِمَشْرِ وَالْوَلَدِ مِنَّا وَ سَمَّوكَ الْخَلِيفَةَ وَ الْإِمَامَا
فَمَا ذَاقَ ابْنُ خَوْلَةٍ طَعْمَ مَوْتٍ وَ لَا وَارِثَ لَهُ لَوْحُ عِظَامَا

فَلَمْ يَزَلِ السَّيِّدُ ضَالًّا فِي أَمْرِ الْغَيْبَةِ، يَتَقَيَّدُهَا فِي مُحَدِّثِينَ الْحَنْفِيَّةِ حَقِّ لَقَى الصَّادِقِ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ زَأَى مِنْهُ غَلَامَاتِ الْإِمَامَةِ وَ شَاخَذَ فِيهِ دَلَالَاتِ الْوَصِيَّةِ،
فَسَأَلَهُ عَنِ الْغَيْبَةِ، فَذَكَرَ لَهُ أَنَّهَا حَقٌّ وَلَكِنَّهَا تَمُتُ فِي الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيَّامِ عليه السلام، وَ

گر غیبت او در گذرد از صد قرن

باید و من چشم امیدم بر توست

و باز سید - رحمة الله عليه - درباره او میگوید:

أَلَا أَيُّ نَسِيمِي كَهَ رَضَوِي رَوِي رَسَانِي بِهِ كَوِي حَبِيمِ سَلَامِ
وَ كَوِي غَدَايَتِ شَوْمِ أَيِّ وَصِيٍّ! فَزَوْنُ شَدَّ بِهِ رَضَوِي دَرَنُكَ وَ مَقَامِ
كَذَرُ كُنْ بِهِ جَمْعِي كَهَ نَامِيْدَهْ أَنْدَ تَوْ رَا جَانَشِينِ رَسُولِ وَ إِمَامِ
كَهَ فَرَزَنْدِ خَوْلَهْ بِهِ غَيْبِ أَنْدَرِ اسْتِ
زَمِينِي نِيُوشَانْدَهْ از وی عِظَامِ

پس پیوسته سید حمیری در امر غیبت گمراه بود و اعتقاد او آن بود که محمد
ابن حنفیه غیبت کرده است تا آنکه به لقاء امام صادق عليه السلام نائل آمد و علامتهای
امامت را در او دید و نشانه های وصایت را در او مشاهده کرد و از ایشان از امر
غیبت پرسش کرد. امام صادق عليه السلام فرمود: آن حق است ولیکن غیبت در
دوازدهمین ائمه عليه السلام واقع می شود، و سید را از مرگ محمد بن حنفیه آگاه فرمود

أَخْبَرَهُ يَمُوتَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَقِّيقَةِ وَأَنَّ أَبَاهُ شَهِدَ دَفَنَهُ. فَرَجَعَ السَّيِّدُ عَنْ مَقَالَتِهِ وَاسْتَغْفَرَ مِنْ
إِعْتِقَادِهِ، وَرَجَعَ إِلَى الْحَقِّ عِنْدَ اتِّضَاعِهِ لَهُ، وَدَانَ بِالإِمَامَةِ.

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّطَارُ النَّيْسَابُورِيُّ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيِّ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزْيعٍ، عَنْ حَيَّانَ
السَّرَّاجِ قَالَ: سَمِعْتُ السَّيِّدَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْخَمِيرِيَّ يَقُولُ: كُنْتُ أَقُولُ بِالْعُلُوِّ وَاعْتَقِدُ غَيْبَةَ
مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ - ابْنِ الْحَقِّيقَةِ - قَدْ ضَلَلْتُ فِي ذَلِكَ زَمَانًا، قَرَأَ اللَّهُ عَلَيَّ بِالصَّادِقِ جَعْفَرِ
ابْنِ مُحَمَّدٍ رحمته الله، وَاتَّقَدَّنِي بِهِ مِنَ النَّارِ، وَهَدَانِي إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ، فَسَأَلْتُهُ بَعْدَ مَا
صَحَّ عِنْدِي بِالذَّلِيلِ الْبَنِيِّ شَهِدْتُهَا مِنْهُ أَنَّهُ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيَّ وَعَلَى جَمِيعِ أَهْلِ زَمَانِهِ، وَأَنَّهُ
الإِمَامُ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَأَرْجَبَ الْإِسْتِدَاءَ بِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ رُبِّي
لَنَا أَخْبَارٌ عَنْ آبَائِكَ رحمته الله فِي الْغَيْبَةِ وَصِحَّةٌ كَثِيرَةٌ فَأَخْبِرْنِي بِمَنْ تَتَّقَعُ؟ فَقَالَ رحمته الله: إِنَّ
الْغَيْبَةَ سَتَقَعُ بِالسَّادِسِ مِنْ وَلَدِي وَهُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيْمَةِ الْهَدَاةِ بِغَدَرِ رَسُولِ -
اللَّهِ صلوات الله عليه، أَوَّلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي

و اینکه پدرشان امام محمد باقر رحمته الله شاهد به خاک سپردن او بوده است. در این
هنگام که حق بر سید روشن شد از آن عقیده برگشت و از اعتقادش استغفار کرد و
به حق گرانید و به مذهب امامی در آمد.

حیّان سراج گوید از سید بن محمد خمیری شنیدم که می گفت: من از خالیان
بودم و به غیبت محمد بن حنفیه اعتقاد داشتم و در این گمراهی زمانی را به سر
بردم تا آنکه خداوند به واسطه امام جعفر صادق رحمته الله بر من منت نهاد و از آتش
نجاتم داد و به صراط مستقیم هدایت کرد و پس از آنکه به واسطه دلایلی که از او
مشاهده کردم، دانستم که او حجت خدا بر من و همه اهل زمانه است و اینکه او
امامی است که خداوند طاعتش را فرض و پیرویش را واجب کرده است، به
ایشان عرض کردم ای فرزند رسول خدا! در باب غیبت و درستی آن اخباری از
پدرانتان به ما رسیده است بفرمائید این غیبت درباره کدام امام است؟ فرمود:
غیبت در ششمین فرزند من است که او دوازدهمین ائمه بعد از رسول خدا است،
اول ایشان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و آخر ایشان قائم به حق بقیة الله در

الأرض و صاحب الزمان، و الله لو بقي في غيبته ما بقي نوح في قومه^(۱) لم يخرج من الدنيا حتى يظهر قملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. قال السيد: فلما سمعت ذلك من مولاي الصادق جعفر بن محمد عليه السلام ثبتت إلى الله تعالى ذكره على يديه، و قلت لصيدي التي أوتها:

فَلَمَّا رَأَيْتُ النَّاسَ فِي الدِّينِ قَدْ عَوَّوْا	تَجَعَّفْتُ بِاسْمِ اللَّهِ فِيمَنْ تَجَعَّفُوا ^(۲)
وَ نَادَيْتُ بِاسْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ	وَ أَهَيْتُ أَنْ اللَّهَ يَغْفِرَ وَ يَغْفِرَ
وَ دَنْتُ بِدِينِ غَيْرِ مَا كُنْتُ دِيناً ^(۳)	بِهِ وَ نَهَانِي سَيِّدُ النَّاسِ جَعْفَرُ
فَقُلْتُ: فَهَبْنِي قَدْ تَهَوَّذْتُ بِرَهَّةٍ	وَ إِلَّا قَدِ ابْنِي دِينَ مَنْ يَسْتَصِرُّ
وَ إِنِّي إِلَى الرَّحْمَنِ مِنْ ذَلِكَ تَائِبٌ	وَ إِنِّي قَدْ أَسْلَفْتُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ

زمین و صاحب الزمان است. به خدا سوگند اگر در پس پرده غیبت به اندازه عمر نوح بماند از دنیا نرود تا ظاهر شود و زمین را بر از عدل و داد نماید، چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد. سید جعفری گوید وقتی این مطالب را از مولای خود امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم، به دست آن حضرت توبه کردم و قصیده خود را سرودم که آغازش چنین است:

چو دیدم که مردم به گمراهی اند
دوان آمدم تا به کوی امام
و نام خدا بر زبان بردمی
و جعفر هدایت نمودم تمام
و دینی گرفتم که باطل نبود
مرا وارهانید از بند و دام
و گفتم بیخشا که گویا بدم
زمان درازی به کیش خفام
و من تائب از گناهان خویش
هم امروز گشتم به دین سلام

۱ - فی بعض النسخ «فی الأرض» - ۲ - فی بعض النسخ «باسم الله و الله أكبر».

۳ - فی بعض النسخ «و دنت بدین الله ما كنت دیناً».

فَلَسْتُ بِغَالٍ مَا حَيْثُ وَ رَاجِع
 وَ لَا قَائِلُ حَقٍّ بِرَضَوِي مُحَمَّدٌ
 وَ لِكِنَّ بَيْنَ مَضَى لِسَبِيلِهِ
 مَعَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأُولَى لَهُمْ
 إِلَى آخِرِ الْقَصِيدَةِ، [وَجْهِي طَوِيلَةٌ] **وَقُلْتُ بَعْدَ ذَلِكَ قَصِيدَةً أُخْرَى:**
 أَمَا رَاكِبًا تَحْتَ الْمَدِينَةِ جَسْرَةً
 إِذَا مَا خَدَاكَ اللَّهُ عَايَنْتُ جَعْفَرًا
 أَلَا يَا أَمِينَ اللَّهِ وَ ابْنَ أَمِينِهِ
 عَذَابِزَةً يَطْوِي بِهَا كُلَّ سَبَبٍ
 قُلُّ لَوْلِيَّ اللَّهُ وَ ابْنِ الْمُهَذَّبِ
 أَتُوبُ إِلَى الرَّحْمَنِ ثُمَّ تَأُوبُ

و غالی نباشم به ایام عمر
 نگویم به آئین سابق مقام
 نگویم محمد به رضوی در است
 ولیکن محمد رفیع خود گرفت
 و مأوای او بی گمان جنت است
 کنارش نگر اولیای کرام
 تا آخر قصیده و آن قصیده‌ای طولانی است و بعد از آن قصیده دیگری
 سروده‌ام که چنین است:

ای راکبِ جانبِ مدینه!
 بشنو سخن از منِ کعبه
 گر حق بکند تو را هدایت
 بینی ششمین امام و رایت
 جعفر که ولی اعظم اوست
 فرزندی مهذب و صبی اوست
 آنکه به ادب بگو که گوید:
 سید نه طریق حق نبوید

إِلَيْكَ مِنَ الْأَمْرِ الَّذِي كُنْتُ مُطِئاً أَحَارِبُ فِيهِ جَاهِداً كُلُّ مُغْرِبٍ
وَمَا كَانَ قَوْلِي فِي ابْنِ خَوْلَةَ مُبِغِلاً مُعَايِذَةً مِنِّي لِئَسْلِيَ الْمُطِيبُ
وَلَكِنْ رُوبِئَا عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ وَ مَا كَانَ فِيهَا قَالَ بِالتَّكْذِبِ
يَأْنِ وَلِيَّ الْأَمْرِ يُتَّقَدُ لَا يُرَى سِنِينَ^(۳) كَفَعَلَ الْخَائِفِ الْمُتَرَقِّبِ
فَتَنَسَّمَ أَشْوَالُ الْفَقِيدِ كَأَنَّمَا تَعْلِبُهُ بَيْنَ الصَّفِيفِ الْمُنْصَبِ
فَيَشْكُتُ جَهَنَّا ثُمَّ يَتَّبِعُ تَبَعَهُ كَتَبَعَهُ جَذِيٍّ مِنَ الْأَقْبِ كَوَكَبِ
يَسِيرُ بِنَظَرِ اللَّهِ مِنْ بَيْتِ رَبِّهِ عَلَى سُوْدَةٍ مِنْهُ وَ أَمْرِ مُسَبِّ
يَسِيرُ إِلَى أَعْدَائِهِ بِلَوَائِهِ فَيَحْتَلُّهُمْ قَتْلًا كَحَرَّانٍ مُلْصَبِ

داند که تویی امین ایند
از وی نه ثواب آنچه سر زد
این الحنفیه ای که گفتم
من خطم شما بدان نجسم
لیکن به روایت از علی بود
چند سخن در او جلی بود
گفتا که ولی رود به غیت
یک چند نهان شود ز رؤیت
میراث امامتش شود بخش
گویا که به خاک رفته در نقش
لیکن پی خبیثش امید است
پایان شب سیه سپید است
با نصرت حق ز کعبه آید
با عده و عده سرآمد
بر جانب دشمنان بتازد
کار همه ناکسان بسازد

قُلْنَا رُبِّي أَنَّا ابْنُ خَوْلَةٍ غَلَبَ
وَقُلْنَا هُوَ الْمَهْدِيُّ وَ الْقَائِمُ الَّذِي
فَإِن قُلْتُ: لَا فَالْحَقُّ قَوْلُكَ وَ الَّذِي
وَ أَشْهَدُ رَبِّي أَنَّا قَوْلُكَ حُجَّةٌ
بِأَنَّ وَلِيَّ الْأَمْرِ وَ الْقَائِمَ الَّذِي
لَهُ حَقِّيَّةٌ لَا بُدَّ مِنْ أَنَّ تَحْتَمِلُهَا
فَتَمَكَّنْتُ حِينَئِذٍ ثُمَّ يَظْهَرُ حِينَئِذٍ
بِذَلِكَ أَدْبَارُ اللَّهِ يَرَأَى وَ جَهَنَّمُ
وَ كَانَ حَتَّىٰانُ السَّرَّاجُ الرَّاوي بِهَذَا الْحَدِيثِ مِنَ الْكُفَّاتِيَّةِ، وَ مَتَى صَحَّ مَزُتْ

ابن الحنفیه هم چنان بود
از دیده مردمان نهان بود
گفتیم که اوست قائم حق
عدل است به سایه اش محقق
اکنون سخن تو چنین حق است
فرموده تو که نیست صدق است
و الله که کلام تو دلیل است
برهان غناصمت علیل است
دائم که ولی امر او نیست
روحم به طرب به سوی او نیست
قائم پس از این زمان بیاید
غیبت به زمانه اش بیاید
در غیب به سر برد زمانی
مالک به زمین شود به آنی
دین داری من چنین ستوده
هرگز نشوم ز حق رمیده

این حدیث را حسیان سراج که خود از کیساتیه است روایت کرده است، و

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ بَطَلَ أَنْ تَكُونَ الْحَفِيَّةُ الَّتِي رُوِيََتْ فِي الْأَخْبَارِ وَاقِعَةً بِهِ .

فِيمَا رُوِيَ فِي وَفَاةِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ - عليه السلام - :

مَا حَدَّثَنَا بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عِصَامٍ - عليه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْكَلْبِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْقَلَاءِ قَالَ : حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ : دَخَلَ حَيَّانُ السَّرَّاجُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ : يَا حَيَّانُ مَا يَقُولُ أَصْحَابُكَ فِي مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : إِنَّهُ حَتَّى يُزَوَّقَ ، فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام : حَدَّثَنِي أَبِي عليه السلام أَنَّهُ كَانَ لَيْسَ عَادَةً فِي مَرْضِهِ وَ لَيْسَ غَضَبُهُ وَ أَدْخَلَهُ حُفْرَتَهُ وَ زَوَّجَ نِسَاءَهُ وَ قَسَمَ مِيرَاثَهُ ، فَقَالَ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّمَا مَثَلُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ فِي هَذِهِ الْأَمَةِ كَمَثَلِ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ شُبَّهَ أَمْرُهُ لِلنَّاسِ ، فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام : شُبَّهَ أَمْرُهُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ أَوْ عَلَى أَعْدَائِهِ ؟ قَالَ : بَلَى عَلَى أَعْدَائِهِ ، فَقَالَ : أَتَزَعُمُ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام الْبَاقِرَ عليه السلام عَدُوٌّ عَمَّهُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ ؟

چون مرگ محمد بن علی ابن حنفیه به وقوع پیوسته ، نمی توان غیبی که در اخبار روایت شده است مُنْطَبِق با او دانست .

روایات در گذشت محمد ابن حنفیه

حسین بن مختار می گوید حیان سراج بر امام جعفر صادق عليه السلام وارد شد و آن حضرت فرمود : ای حیان ! اصحابت درباره محمد ابن حنفیه چه می گویند ؟ عرض کرد می گویند او زنده است و روزی می خورد . امام صادق عليه السلام فرمود : اما پدرم محمد باقر عليه السلام برایم بازگو کرد که وی در زمره کسانی بوده است که در بیماری او به عیادتش رفته و در احتضارش چشمان او را بسته و بعد از وفاتش ، او را به خاک سپرده و زنانش را پس از وی به شوهر داده و ارثش را خود تقسیم کرده است . حیان عرض کرد : ای ابا عبدالله ! مَثَلِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ در این امت ، مَثَلِ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ است که وضعیّت او بر مردم مشتبّه گردید . امام صادق عليه السلام فرمود : آیا وضعیّت او بر دوستانش مشتبّه شده یا بر دشمنانش ؟ عرض کرد بر دشمنانش . امام فرمود : آیا می پنداری که ابو جعفر محمد باقر عليه السلام دشمن عمویش

فَقَالَ: لَا، فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حَيَّانُ إِنَّكُمْ صَدَقْتُمْ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِقُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِقُونَ».

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا مَاتَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ حَتَّى أَقْرَأَ لِقَلْبِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَتْ وَفَاةُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَثَمَانِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ».

حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ حَفَّانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ وَقَدْ اغْتَقَلَ لِسَانَهُ فَأَمْرَتْهُ بِالْوَصِيَّةِ، فَلَمْ يُجِبْ، قَالَ: فَأَمْرْتُ بِطَشْتٍ فَجُعِلَ فِيهِ الرَّكْلُ، فَوَضِعَ، فَقُلْتُ لَهُ: خُطُّ بِبَيْدِكَ، قَالَ: فَخُطُّ وَصِيَّتُهُ بِبَيْدِهِ فِي الرَّكْلِ، وَتَسَخَّتْ أَنَا فِي صَحِيفَةٍ».



محمد ابن حنفیه بوده است؟ عرض کرد خیر. آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: ای حیّان! شما از آیات خدا روی گریز دارید و بخدا ای عداوتی فرموده است: «برودی به کسانی که از آیات ما روی بر می گردانند کفر بدی می دهیم زیرا آنها منحرف بودند».

و امام صادق علیه السلام فرمود: محمد ابن حنفیه وفات نکرد تا آنکه اعتراف به امامت علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام نمود و وفات ابن حنفیه در سال هشتاد و چهار هجری واقع گردید.

حَنّان بن سَدیر از پدرش و او از امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: من به محمد ابن حنفیه وارد شدم در حالی که زبانش بند آمده بود و به او دستور دادم که وصیّت کند و او نتوانست اجابت کند. گفتم طشتی بیاورند که در آن خاک نرمی ریخته باشند و آن طشت در مقابل او قرار داده شد و گفتم با انگشت روی آن بنویسد، و او با انگشتش روی آن خاک نوشت، و من آن را در صحیفه ای استنساخ کردم.

إِبْطَالُ قَوْلِ النَّاُوسِيَّةِ وَالْوَاقِفَةِ فِي الْغَيْبَةِ |

ثُمَّ غَلَطَتِ النَّاُوسِيَّةُ بَعْدَ ذَلِكَ فِي أَمْرِ الْغَيْبَةِ بَعْدَ مَا صَحَّ وَقُوعُهَا عِنْدَهُمْ بِحُجَّةٍ -
 اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ فَاعْتَمَدُوهَا جَهْلًا مِنْهُمْ بِمَوْضِعِهَا فِي الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 حَقٌّ أَبْطَلَ اللَّهُ قَوْلَهُمْ بِوَفَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِقِيَامِ كَاسِمِ الْفَيْظِ الْأَوَّاهِ الْحَلِيمِ، الْإِمَامِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ
 مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْأَمْرِ مَقَامَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .
 وَكَذَلِكَ ادَّعَتْ الْوَاقِفَةُ ذَلِكَ فِي مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَبْطَلَ اللَّهُ قَوْلَهُمْ بِإِظْهَارِ مَوْتِهِ
 وَتَوْضِيعِ قَبْرِهِ، ثُمَّ بِقِيَامِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ، وَظُهُورِ عَلَامَاتِ
 الْإِمَامَةِ فِيهِ مَعَ وَرُودِ النُّصُوصِ عَلَيْهِ مِنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .
 لَيْسَ رُويَ فِي وَفَاةِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ما خَدَّثَنِي بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ،
 قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَطِيعِيُّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ النَّخَّاسِ الْقَذَلِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ
 ابْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْخَزَّازِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ وَائِلٍ قَالَ: لُرْسِلَ إِلَيَّ الْكُندِيُّ بْنُ-

ردّ عقیده ناووسیه و واقفیه در امر غیبت

بعد از کیساتیه، ناووسیه در امر غیبت اشتباه کردند و چون وقوع آن را در
 حجت خدا صحیح می دانستند، از سر جهالت آن را بر امام صادق علیه السلام تطبیق
 دادند، اما خداوند قول ایشان را با وفات آن امام باطل ساخت، و پس از ایشان
 وی فرد کاسم الفیظ و اوّاه و حلیم، امام ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام به امر
 امامت قیام کرد.

و بعد از ناووسیه، واقفیه امر غیبت را با امام موسی بن جعفر علیه السلام تطبیق
 دادند، اما خداوند قول ایشان را نیز باطل ساخت زیرا موت او و موضع قبر او را
 آشکار ساخت، همچنین قیام امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به امر امامت پس از
 امام کاسم الفیظ و ظهور علامات امامت در او به همراه نصوصی که از آبای گرامش
 رسیده است، قول واقفیه را باطل می سازد.

روایات در گذشت امام کاسم علیه السلام

عمر بن واقد می گوید: در بغداد بودم و شبانگاهی «سندی بن شاهک» مرا

شاهك في بعض الليل و أنا بغداد فاستحضرتني فخشيت أن يكون ذلك لسوء يريد بي .
 فأوصيت عيالي بما احتجت إليه و قلت : إنا لله و إنا إليه راجعون ، ثم ركبته إليه ، فلما
 رأني مقبلاً قال : يا أبا حفص لعلنا نرعبناك و نزعناك ؟ قلت : نعم ، قال : فليس ههنا إلا
 خير ، قلت : فرسل تبعته إلى منزلي يخبرهم خبري ، فقال : نعم ، ثم قال : يا أبا حفص
 أتدري لم أرسلت إليك ؟ قلت : لا ، فقال : أتعرف موسى بن جعفر ؟ قلت : إي و الله إني
 لأعرفه و ربي و بيته صداقة منذ حضر ، فقال : من ههنا بغداد يعرفه بمن يقبل قوله ؟
 فسئلت له أقواماً ، و وقع في نفسي أنه عليه السلام ، قال : فبحثت إليهم و جاء بهم
 جاء بي ، فقال : هل تعرفون قوماً يعرفون موسى بن جعفر ؟ فسئلا له قوماً ، فجاء بهم ،
 فأصبغنا و نحن في الدار ثياب و خشنون رجلاً بمن يعرف موسى و قد صبغته ، قال : ثم قام
 و دخل و صلينا ، فخرج كاتبه و معه طومار فكتب أسماءنا و منازلنا و أهلنا و حلانا ، ثم

احضار کرد و ترسیدم که قصد سوتی به من داشته باشد و به عیالم و صایای لازمه
 را نمودم و گفتم إنا لله و إنا إليه راجعون ، آنگاه سوار مرکب شدم و به نزد او رفتم و
 وقتی مرا دید گفت ای ابا حفص ! به گمانم تو را به وحشت و اضطراب انداخته
 باشم ، گفتم آری ، گفت اینجا جز خیر نیست ، گفتم پس قاصدی به خانه ام بفرست
 تا خبر سلامتی مرا به ایشان برساند . گفت : بسیار خوب . بعد از آن گفت ای ابا-
 حفص ! آیا می دانی چرا به دنبال تو فرستادم ؟ گفتم نمی دانم . گفت موسی بن-
 جعفر را می شناسی ؟ گفتم آری و عمری میان ما محبت صادقانه بوده است . گفت
 در بغداد از مردم مقبول القول چه کسانی او را می شناسند ؟ و من نام مردمانی را
 برای او بر شمردم ، و در دلم افتاد که آن حضرت در گذشته است ، راوی گوید به
 دنبال ایشان فرستاد و همانگونه که مرا آورده بود ایشان را هم آورد و گفت : آیا
 شما مردمانی را می شناسید که موسی بن جعفر را بشناسند ؟ و آنان نیز اشخاصی را
 نام بردند و ایشان را هم احضار کرد و تا صبح پنجاه و چند نفر از کسانی که
 موسی بن جعفر علیه السلام را می شناختند و با وی مصاحبت داشتند گرد آورد ، راوی
 گوید سپس برخاست و به اندرون رفت و ما نماز صبح را اقامه کردیم ، بعد از آن
 کاتبش آمد و طوماری در دست داشت و نام و نشانی منزل و شغل و اسامی ما را

دَخَلَ إِلَى السُّنْدِيِّ، قَالَ: فَخَرَجَ السُّنْدِيُّ فَضَرَبَ يَدَهُ إِلَى فَقَالَ: قُمْ يَا أَبَا حَفْصٍ، فَتَهَضَّتْ وَتَهَضَّ أَصْحَابُهَا وَدَخَلْنَا وَقَالَ لِي: يَا أَبَا حَفْصٍ اكْشِفِ الثَّوبَ عَنْ وَجْهِ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ، فَكَشَفْتُهُ فَرَأَيْتُهُ مَيِّتًا، فَبَكَيْتُ وَاسْتَرْجَعْتُ، ثُمَّ قَالَ لِلْقَوْمِ: انظُرُوا إِلَيْهِ، قَدْ نَا وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ فَانظُرُوا إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: تَشْهَدُونَ كُلُّهُمْ أَنَّ هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ مُحَمَّدٍ؟ قَالُوا: نَعَمْ نَشْهَدُ أَنَّهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ قَالَ: يَا غُلَامُ اطْرَحْ عَلَى عَوْرَتِهِ مَنِيْدِيلًا وَاكْشِفْهُ، قَالَ: فَقُلْتُ، فَقَالَ: أَتُرَوْنَ بِهِ لَمْرًا تُكْزِبُونَهُ؟ فَقُلْنَا: لَا مَا نَرَى بِهِ شَيْئًا وَلَا نَرَاهُ إِلَّا مَيِّتًا، قَالَ: لَا تَبْرَحُوا حَتَّى تُغْسَلُوهُ وَاكْفِنُوهُ وَأُدْفِنُوهُ^(۱)، قَالَ: فَلَمْ تَبْرَحْ حَتَّى غُسِّلَ وَكُفِّنَ وَحُمِلَ فَصُلِّيَ عَلَيْهِ السُّنْدِيُّ بْنُ شَاهَكَ، وَدَفِنَاهُ وَرَجَعْنَا، فَكَانَ عُمَرُ بْنُ وَاقِدٍ يَقُولُ: مَا أَحَدٌ هُوَ أَعْلَمُ بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنِّي، كَيْفَ تَقُولُونَ إِنَّهُ حَيٌّ وَأَنَا دَفَنْتُهُ.

یادداشت کرد و برگشته نزد سندی رفت. او می گوید سندی آمد و با دستش به من اشاره کرد و گفت: ای ابا حفص برخیز! من برخاستم و همه دوستان هم برخاستند و وارد حجره ای شدیم و گفت: این جامه را از روی موسی بن جعفر بردار. من جامه را کنار زدم و دیدم حضرت از دنیا رفته است و گریستم و کلمه استرجاع بر زبان راندم، سپس به همه یاران گفتم بیایید و به او بنگرید، و یکی پس از دیگری آمدند و به او نگریستند، گفت آیا گواهی می دهید که این موسی ابن جعفر بن محمد است؟ گفتند آری، شهادت می دهیم که او موسی بن جعفر بن محمد است، سپس به قلامش گفت دستمالی بر عورتش بینداز و سراپای او را عریان کن، او چنین کرد، آنگاه گفت: هیچ نشانه ای از ضرب و شکنجه در بدن او می بینید؟ گفتیم خیر، چیزی نمی بینیم و عقیده ما این است که او مرده است، گفت همین جا باشید تا او را غسل دهید و کفن کنیم و به خاک سپاریم. راوی گوید آنجا ماندیم تا آن حضرت را غسل دادند و کفن کردند و برداشتند و سندی ابن شاهک بر او نماز خواند و او را به خاک سپردیم و برگشتیم. عمر بن واقد می گفت: هیچ کس داناتر از من بر احوال موسی بن جعفر علیه السلام نیست، چگونه می گوید آن حضرت زنده است در حالی که من خود او را به خاک سپردم.

۱ - کذا، و فی «الصیرة»: «حتى تغسلوه و تكفنه و تدفنه» - الخ.

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارُ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُسَيْبَةَ، عَنْ
 حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ التَّيْسَابُورِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّرْفِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: تُوِّفِيَ
 مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي يَدِ السَّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ قَحِيلَ عَلَى نَقِشٍ وَ تُوِّدِي عَلَيْهِ: هَذَا
 إِمَامُ الرَّافِضَةِ قَاعِرُ قَوْمٍ، فَلَمَّا أَتَى بِهِ مَجْلِسَ الشَّرْطَةِ أَقَامَ لِرَبْعَةِ نَفَرٍ قَنَادُوا أَلَا مَنْ أَرَادَ أَنْ
 يَنْظُرَ إِلَى الْخَبِيثِ بْنِ الْخَبِيثِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَلْيَخْرُجْ، فَخَرَجَ سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ مِنْ
 قَصْرِهِ إِلَى الشَّطِّ فَسَمِعَ الصِّيَاحَ وَ الصُّوْءَاءَ فَقَالَ يُولَدُهُ وَ غِلْمَانِهِ: مَا هَذَا؟ قَالُوا:
 السَّنْدِيُّ بْنُ شَاهَكَ يَتَادِي عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَى نَقِشٍ، فَقَالَ يُولَدُهُ وَ غِلْمَانِهِ: يُوشِكُ
 أَنْ يَفْتَلَ بِهِ هَذَا فِي الْجَانِبِ الْقَرْيِيِّ، فَإِذَا عَبَرِيَهُ فَأَنْزِلُوا مَعَ غِلْمَانِكُمْ فَخُذُوهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ،
 فَإِنْ مَانَعُوكُمْ فَاضْرِبُوهُمْ وَ اخْرُجُوا مَا عَلَيْهِمْ مِنَ الشَّوَابِ، قَالَ: فَلَمَّا عَبَرُوا بِهِ نَزَلُوا إِلَيْهِمْ
 فَأَخَذُوهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَ خَضَعُوا لَهُمْ وَ خَرَقُوا عَلَيْهِمْ سَوَادَهُمْ وَ وَضَعُوهُ فِي مَغْرَقٍ أَرْبَعِ طُرُقٍ،
 وَ أَقَامَ الْمُنَادِينَ يَنَادُونَ: أَلَا مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الطَّيِّبِ بْنِ الطَّيِّبِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ

حسن بن عبدالله صيرفی از قول پدرش می گوید: حضرت موسی بن جعفر در
 حالی که در حبس سندی بن شاهک بود، وفات کرد و او را بر تابوتی حمل کردند
 و می گفتند این امام رافضیان است، او را بستانید، و چون او را به محل
 سربازخانه آوردند چهار تن را بر پا داشتند و آنها ندا می کردند هر کس
 می خواهد به خبیث فرزند خبیث موسی بن جعفر بنگرد، بیرون بیاید، و سلیمان
 ابن ابی جعفر از کاخش به کنار شط آمد و جنجال و غوغا را شنید و از فرزندان و
 غلامانش پرسید این جارو جنجال چیست؟ گفتند سندی بن شاهک بر نعش
 موسی بن جعفر فریاد می کند، گفت عن قریب این عمل را در جانب غربی شط
 هم انجام خواهند داد، پس چون او را از پل عبور دادند، با غلاماتان بر سر آنها
 بریزید و جنازه را از دستشان بگیرید و اگر مانع شما شدند آنها را بزنید و
 علامت های سیاهشان را پاره کنید. گفت وقتی از پل عبور کردند بر سر ایشان
 ریختند و جنازه را از دستشان گرفتند و ایشان را زدند و علامت های سیاهشان
 را پاره کردند و جنازه را بر سر چهارراه قرار دادند و منادیان گماشتند که
 می گفتند هر کس می خواهد به طیب فرزند طیب: موسی بن جعفر بنگرد، بیرون

فَلْيُخْرِجْ، وَخَضِرَ الخَلْقُ وَغُسْلَهُ وَخُطْبُهُ بِمَحْطُوطٍ فَاجِرٍ وَكَفَّنَهُ بِكَفْنٍ فِيهِ حَبْرَةٌ اسْتَفْعِلَتْ لَهُ بِالنَّيِّ وَخُمُصِيَّاتِهِ دِينَارٍ، مَكْتُوباً عَلَيْهَا الْقُرْآنُ كُلُّهُ، وَاخْتَفَى وَمَشَى فِي جِنَازَتِهِ مَسَلِّباً، مَشْفُوقاً الْجَنَاحَ إِلَى مَقَابِرِ قُرَيْشٍ فَدَفَنَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَكَتَبَ بِخَبْرِهِ إِلَى الرَّشِيدِ، فَكَتَبَ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ: وَصَلَتْ رَحْمَتُكَ يَا عَمُّ، وَأَحْسَنَ اللَّهُ جَزَاكَ، وَأَقْوَمَ مَا فَعَلَ السَّنْدِيُّ بْنُ شَاهَكَ - لَعْنَةُ اللَّهِ - مَا فَعَلَهُ عَنْ أَمْرِنَا.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ الْهَمْدَانِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ الْعَنْبَرِيِّ قَالَ: لَمَّا تَوَفَّى أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَعَ هَارُونُ الرَّشِيدُ شُيُوخَ الطَّالِبِيَّةِ وَبَنِي الْعَبَّاسِ وَسَائِرَ أَهْلِ الْمُلْكَةِ وَالْحُكَّامِ وَأَخْضَرَ لِبَا إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَدِمَاتِ حَتَفَ أَتْبَهُ وَمَا كَانَ يَتَنَفَّسُ مَا اسْتَفْعَرَ اللَّهُ بَنِيهِ فِي أَمْرِهِ - يَعْنِي فِي قَتْلِهِ - فَاَنْظُرُوا إِلَيْهِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ سَبْعُونَ رَجُلًا مِنْ شِيعَتِهِ فَانْظُرُوا إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَيْسَ بِهِ أَثَرُ جِرَاحَةٍ وَلَا سَمٍّ وَلَا خُتْقٍ. وَكَانَ فِي رِجْلِهِ أَثَرُ الْحَتَاءِ فَأَخَذَهُ سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ وَتَوَلَّى غُسْلَهُ وَتَكْفِينَهُ وَ

پیاید و مردم حاضر شدند و او را غسل داده و حنوط کرده و با کفنی که بُزْدمانی داشت و دو هزار و پانصد دینار قیمت آن بود و همه قرآن بر آن نوشته شده بود، کفن کردند، خود سلیمان هم با برهنه و گریبان چاک به دنبال جنازه به راه افتاد و او را تا گورستان قریش تشییع کرد و در آنجا به خاک سپرد و گزارش آن را به هارون الرشید نوشت، هارون نیز در جواب سلیمان بن جعفر نوشت: ای عموا! صله رحم کردی و خداوند جزای خیر به تو دهد، به خدا سوگند سندی بن شاهک - لعنة الله عليه - آن کار را به دستور ما انجام نداد.

محمد بن صدقه عنبری گوید: چون ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیهما السلام در گذشت، هارون الرشید بزرگان آل ابوطالب و بنی عباس و سران مملکت و حکام را گرد آورد و گفت این جنازه موسی بن جعفر است که خود به خود مرده است و من نسبت به حادثه مرگ او هیچ گناهی ندارم که از خدا آمرزش خواهم، پیاید به او نظر کنید، هفتاد تن از شیعیانش آمدند و به موسی بن جعفر علیهما السلام نگریستند و اثری از جراحت و یا سم و یا خفگی در او نبود و در پایش اثر رنگ حنا بود و

اختن و تحسّر فی جنازته.

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُورٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْمُغَلِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ رِبَاطٍ قَالَ: قُلْتُ لِغُلِيِّ بْنِ مُوسَى - الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ عِنْدَنَا رَجُلًا يَذْكُرُ أَنَّ أَبَاكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيٌّ وَأَنْكَ تَعْلَمُ مِنْ ذَلِكَ مَا يَعْلَمُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَاتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَلَمْ يَمُتْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ؟ أَبَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ مَاتَ وَفُسِّتْ أَمْوَالُهُ وَنَكَحَتْ جَوَارِيهِ.

[ادعاء الواقفة الغيبة على العسكري عليه السلام]

ثُمَّ ادَّعَتْ الْوَاقِفَةُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْغَيْبَةَ وَقَعَتْ بِهِ لِصِغَةِ أَمْرِ الْغَيْبَةِ عِنْدَهُمْ، وَجَهْلِهِمْ بِمَوْضِعِهَا، وَأَنَّهُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ، فَلَمَّا صَحَّحَتْ وَفَاتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَطُلَ قَوْلُهُمْ فِيهِ، وَتَبَيَّنَ بِالْأَخْبَارِ الصَّحِيحَةِ أَنَّ تَذَكُّرَنَا فِي هَذَا الْكِتَابِ أَنَّ الْغَيْبَةَ وَالْوَاقِفَةَ بِإِثْبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُونَهُ.

سليمان بن ابی جعفر او را تحویل گرفته و متولی غسل و تکفینش گردید و با پای برهنه و اندوه در تشییع او شرکت کرد.

علی بن رباط گوید به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم مردی نزد ما است که می گوید پدر شما زنده است و شما نیز آنچه را که او می داند می دانید، امام فرمود: سبحان الله! آیا رسول خدا می میرد اما موسی بن جعفر نمی میرد؟ آری سوگند به خدا که او از دنیا رفت و اموالش تقسیم شد، و کنیزانش ازدواج کردند.

ادعای واقفه در غیبت عسکری علیه السلام

بعد از ناووسیه، واقفه آمدند و ادعا کردند که امام حسن عسکری علیه السلام غیبت اختیار کرده است، ایشان نیز امر غیبت را صحیح می دانستند اما در وقوع آن در حضرت عسکری اشتباه کردند و گمان کردند قائم مهدی، امام یازدهم است، ولی چون وفات آن حضرت ثابت است، گفتار ایشان نیز در این باب باطل خواهد بود و به موجب اخبار صحیحی که در این کتاب ذکر شده است، محقق می گردد که امر غیبت در فرزند او واقع است و لا غیر.

فَمَا رُوِيَ فِي صِحَّةٍ وَفَاةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام :
 مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَبِي : وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ : حَدَّثَنَا
 سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَنْ حَضَرَ مَوْتَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ -
 الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام وَ ذَنْتُهُ يَمْوُ لَا يُوقَفُ عَلَى إِخْصَاءِ عَدَدِهِمْ وَ لَا يَجُوزُ عَلَى مِثْلِهِمُ التَّوَاطُّؤُ
 بِالْكَذِبِ . وَ بَعْدَ فَقْدِ حَضَرْنَا فِي شُعْبَانَ سَنَةِ ثَمَانٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتِينَ وَ ذَلِكَ بَعْدَ مُضِيِّ -
 أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام بِمِائَتِي عَشْرَةِ سَنَةٍ أَوْ أَكْثَرَ - بِمَجْلِسِ أَحْمَدَ بْنِ -
 عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ وَ هُوَ عَامِلُ السُّلْطَانِ يَوْمَئِذٍ عَلَى الْخِرَاجِ وَ الضِّيَاعِ بِكُورَةِ -
 قَمٍّ ، وَ كَانَ مِنْ أَتَصِبِ خَلْقِ اللَّهِ وَ أَشَدِّهِمْ عِدَاوَةً لَّهُمْ ، فَجَرَى ذِكْرُ الْمُتَقِيينَ مِنْ آلِ أَبِي -
 طَالِبٍ بِسُرٍّ مَنْ رَأَى وَ مَذَاهِبِهِمْ وَ صَلَاحِهِمْ وَ أَقْدَارِهِمْ عِنْدَ السُّلْطَانِ ، فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ -
 عَبْدِ اللَّهِ : مَا رَأَيْتُ وَ لَا عَرَفْتُ بِسُرٍّ مَنْ رَأَى رَجُلًا مِنَ الْعُلُوَّةِ مِثْلَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ -
 مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الرَّضَا عليه السلام . وَ لَا سَمِعْتُ بِهِ فِي هَذِهِ وَ سُكُونِهِ وَ عِفَافِهِ وَ نُبْلِهِ وَ كَرَمِهِ عِنْدَ -

روایات درگذشت امام حسن عسکری علیه السلام

از جمله روایات وفات امام حسن عسکری علیه السلام حدیث سعد بن عبدالله است
 که می گوید : جمع بی شماری که نمی توان ایشان را احصا کرد و آنها را متهم به تباہی
 بر دروغ نمود ، گفته اند که در حادثه فوت امام حسن عسکری علیه السلام و دفن ایشان
 حضور داشته اند . بعد در ماه شعبان دویست و هفتاد و هشت که هیجده سال یا
 کمی بیشتر از وفات ابو محمد حسن بن علی عسکری علیه السلام می گذشت ، در مجلس
 احمد بن عبدالله بن یحیی بن خاقان که در آن روزگار از طرف سلطان کارگزار
 خراج و مزارع دهستان قم بود حاضر بودیم ، و او از ناصبی ترین و دشمن ترین
 خلایق نسبت به ائمه هدی بود و سخن از کسانی از آل ابی طالب به میان آمد که
 در «سُرٍّ مَنْ رَأَى» زندگی می کردند و از مذهب و صلاحیت و منزلت ایشان نزد
 سلطان صحبت شد . احمد بن عبدالله گفت من در «سُرٍّ مَنْ رَأَى» هیچکس از
 علویان را به مانند حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا ندیدم و نشناختم ، و در
 هدایت و وقار و عفاف و بزرگواری و گرم نزد اهل بیت خود و سلطان و همه بینی -

أَهْلُ بَيْتِهِ وَالسُّلْطَانِ وَجَمِيعِ بَنِي هَاشِمٍ، وَتَقْدِيمُهُمْ إِيَّاهُ عَلَى ذَوِي السِّنِّ مِنْهُمْ وَالْخَطِيرِ، وَكَذَلِكَ الْقَوَادُّ وَالْوُزَرَاءُ وَالْكَتَّابُ وَعَوَامُ النَّاسِ، فَإِنِّي كُنْتُ قَائِمًا ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى رَأْسِ أَبِي وَهُوَ يَوْمٌ مَجْلِسُهُ لِلنَّاسِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ حُجَّابُهُ فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ ابْنَ الرِّضَا عَلَى الْبَابِ، فَقَالَ بِصَوْتٍ عَالٍ: ابْذُرُوا لَهُ^(۱) فَدَخَلَ رَجُلٌ أَسْمَرَ لَعِينٌ خَسِرُ الْقَامَةِ، جَمِيلُ الْوَجْهِ، جَوْدُ الْبَدَنِ حَدَّثَ السَّنَّ، لَهُ جَلَالَةٌ وَهَيْبَةٌ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبِي قَامَ قَمْعِي إِلَيْهِ خَطِيٌّ، وَ لَا أَعْلَمُهُ فَعَلَ هَذَا بِأَحَدٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَلَا بِالْقَوَادِّ وَلَا بِأَوْلِيَاءِ الْقَهْدِ، فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ عَانَقَهُ وَقَبَّلَ وَجْهَهُ وَ مَتَكَّبِيهِ وَأَخَذَ يَتَدَبَّرُ فَأَجْلَسَهُ عَلَى مُصَلَاةٍ الَّتِي كَانَ عَلَيْهِ، وَجَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ، مُقْبِلًا عَلَيْهِ بِرُجْهِهِ، وَجَعَلَ يُكَلِّمُهُ وَيُكَنِّيهِ، وَيُعْذِرُهُ بِنَفْسِهِ وَيَأْتِرُهُ، وَأَنَا مُتَعَجِّبٌ بِمَا أَرَى مِنْهُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْحُجَّابُ فَقَالُوا: الْمَوْفِقُ قَدْ جَاءَ^(۲)، وَكَانَ الْمَوْفِقُ إِذَا جَاءَ وَدَخَلَ عَلَى أَبِي تَقْدَّمَ

هاشم، نشنیدم کسی همتای او باشد، همه او را بر شیوخ و بزرگان و افسران و وزراء و نویسندگان و عاظمه مردم مقدم می داشتند. من خود یک روز در مجلس عمومی پدرم پشت سر او ایستاده بودم که دربانان او دویدند و گفتند ابن الرضا بر در خانه است و او به صدای بلند گفت او را وارد کنید. مردی گندمگون، گشاده چشم، خوش قامت، زیباروی، خوش ترکیب، جوان، با جلال و هیبت وارد شد، چون چشم پدرم بدو افتاد برخاست و چند گام به استقبال او رفت و به یاد ندارم که به احدی از بنی هاشم و یا افسران و یا ولیمهدها چنین کرده باشد، و چون نزدیک او رسید با او معانقه کرد و روی و شانه هایش را بوسید و دستش را گرفت و او را بالای مُصَلَّای خود که بر آن می نشست، نشانید و خود در پهلوی او نشست و رویش را بطرف او کرد و با وی سخن می گفت و او را با کنیه می خواند و خودش و پدر و مادرش را قربان او می کرد، و من از رفتار او متعجب بودم که دربانان آمدند و گفتند موفق - ولیمهد خلیفه - بر در خانه است و هر وقت موفق بر پدرم وارد می شد دربانان و افسران مخصوص می آمدند و میان

۱ - زاد فی الکافی ج ۶ ص ۵۰۲ «تَعَجَّيْتُ لِمَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ جَسْرًا يَكُونُ رَجُلًا عَلَى أَبِي بِمَضْرُونَةٍ وَلَمْ يَكُنْ

عنده إِلَّا خَلِيفَةً أَوَّلِيَّ عَهْدٍ لَمَوْفِقٍ قَمَرِ السُّلْطَانِ أَنْ يَكُنِيَ».

۲ - الموفق هو آخر الخليفة المتعبد على الله أحمد بن الموفق وكان صاحب جوشه.

حُجَابُهُ وَ خَاصَّةً قُوَادِمِهِ، فَتَقَامُوا بَيْنَ مَجْلِسِ أَبِي وَ بَيْنَ بَابِ الدَّارِ السَّاطِنِ إِلَى أَنْ يَدْخُلَ وَ يَخْرُجَ، فَلَمْ يَزَلِ أَبِي مُقْبِلًا عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ حَتَّى نَظَرَ إِلَى غُلَامَانِ الْخَاصَّةِ فَقَالَ جِيئْنِي؛ إِذَا شِئْتَ فَقُمْ - جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ - يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، ثُمَّ قَالَ لِيُغْلِبَانِي: خُذُوا بِهِ خَلْفَ السَّاطِنِ كَيْلَابِرَاهُ الْأَمِيرُ - يَعْنِي الْمُوَفَّقَ - فَتَقَامَ وَ قَامَ أَبِي مُعَانِقَهُ وَ قَبِيلَ وَجْهَهُ وَ مَضَى، فَقُلْتُ لِحُجَابِ أَبِي وَ غُلَامَانِهِ: زَيْلُكُمْ مِنْ هَذَا الَّذِي قَتَلَ بِهِ أَبِي هَذَا الَّذِي قَتَلَ؟ فَقَالُوا: هَذَا رَجُلٌ مِنَ الْعَلَوِيِّينَ يُقَالُ لَهُ: الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يُتَرَفُّ بِابْنِ الرِّضَا، فَارْذَدَّتْ تَعَجُّبًا، فَلَمْ أَزَلْ يُؤَمِّسِي ذَلِكَ قَلْبًا مُتَفَكِّرًا فِي أَمْرِهِ وَ أَمْرِ أَبِي وَ مَا رَأَيْتُ مِنْهُ عَقَى كَانَ اللَّيْلُ وَ كَانَتْ عَادَتُهُ أَنْ يُصَلِّيَ الْعِشَةَ، ثُمَّ يَتَنَبَّهَ لِيَنْظُرَ فِيهَا بِحُجَابِ إِلَيْهِ مِنَ الْمَوَاطِنِ وَ مَا يَرْفَعُهُ إِلَى السُّلْطَانِ، فَلَمَّا صَلَّى وَ جَلَسَ ^(۱) جَلَسْتُ فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ: يَا أَحَدُ أَتَيْتُكَ حَاجَةً؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا أَبَتِ إِنْ أُذِنْتُ سَأَلْتُكَ عَنْهَا؟ فَقَالَ: قَدْ أُذِنْتُ لَكَ بِأَنْ تَقُلَ مَا أَعْجَبْتُ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَتِ مَنْ كَانَ الرَّجُلُ

پدرم و باب دارالساپین صف می کشیدند تا او بیاید و برود. و لا یقطع پدرم متوجه او بود و با او سخن می گفت تا اینکه چشمش به غلامان مخصوص موفق افتاد، آنگاه به حضرت عرض کرد ای ابا محمد! خدا مرا فدای شما کند، اگر ما یلید برخیزید و به غلامان من گفت: او را از بیعت ساطین بپسندید تا امیر یعنی موفق او را نبیند. پس او برخاست و پدرم نیز ایستاد و با او معانقه کرد و رویش را بوسید و آن حضرت رفت. من به دربانان و غلامان پدرم گفتم وای بر شما! این که بود که پدرم با او چنین کرد؟ گفتند او مردی از خلویان است که به او حسن بن علی می گویند و به «ابن الرضا» معروف است و تعجب من بیشتر شد. آن روز را دلتنگ و اندیشناک درباره او و پدرم به سر بردم و چیزی از پدرم ندیدم که تعجب مرا بر طرف کند. تا آنکه شب شد، عادت پدرم آن بود که در ثلث اول شب نماز می خواند و بعد می نشست و در حوائج خود و اموری که باید به سلطان ارجاع دهد مشاوری می کرد. نماز خواند و نشست و من نیز آمدم و مقابل او نشستم. گفت ای احمد کاری داری؟ گفتم آری، ای پدرجان اگر اجازه بفرمائید ببرسم. گفت ببرم به تو اجازه دادم هر چه می خواهی ببر، گفتم پدر جان

الَّذِي أَمَّاكَ بِالْقُدَاةِ وَفَعَلْتَ بِهِ مَا فَعَلْتَ مِنَ الْإِجْلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالتَّجْعِيلِ، وَفَدَيْتَهُ
بِنَفْسِكَ وَبِأَبْوَيْكَ؟ فَقَالَ: يَا بَنِي ذَاكَ إِمَامُ الرَّافِضَةِ، ذَاكَ ابْنُ الرِّضَا، فَسَكَتَ سَاعَةً
فَقَالَ: يَا بَنِي لَوْ زَالَتِ الْخِلَافَةُ عَنْ خُلَفَاءِ بَنِي الْعَبَّاسِ مَا اسْتَحَقَّهَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ غَيْرُ
هَذَا، فَإِنَّ هَذَا يَسْتَحِقُّهَا فِي فَضْلِهِ وَعِفَافِهِ وَهَذْيِهِ وَصِيَانَةِ نَفْسِهِ وَزُهْدِهِ وَعِبَادَتِهِ وَ
جَمِيلِ أَخْلَاقِهِ وَصَلَاحِهِ، وَلَوْ رَأَيْتَ أَبَاهُ لَرَأَيْتَ رَجُلًا جَلِيلًا نَبِيلًا خَيْرًا فَاضِلًا، فَارْذَلْتُ
قَلْبًا وَتَفَكَّرْتُ وَغَطِطْتُ عَلَى أَبِيي مَا تَمِيعْتُ مِنْهُ فِيهِ، وَلَمْ يَكُنْ لِي رَهْمَةٌ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا السُّؤَالُ عَنْ
خَيْرِهِ، وَالْبَحْثُ عَنْ أَشْرِهِ، فَمَا سَأَلْتُ عَنْهُ أَحَدًا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَمِنَ الْقَوَادِ وَالْكَتَّابِ وَ
الْقُضَاةِ وَالْفُقَهَاءِ وَسَائِرِ النَّاسِ إِلَّا وَجَدْتُهُ عِنْدَهُمْ فِي غَايَةِ الْإِجْلَالِ وَالْإِعْظَامِ وَالْأَهْلِ
الرَّفِيعِ وَالْقَوْلِ الْجَمِيلِ وَالتَّقْدِيمِ لَهُ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَشَاعِيهِ وَغَيْرِهِمْ وَكُلُّهُ يَقُولُ:
هُوَ إِمَامُ الرَّافِضَةِ، نَعْلَمُ قُدْرَتَهُ عِنْدِي إِذْ لَمْ أَزَلْهُ وَلَيْتَ لَا عَدُوًّا إِلَّا وَهُوَ يُحْسِنُ الْقَوْلَ فِيهِ
وَالثَّنَاءَ عَلَيْهِ.

مردی که امروز صبح به نزد شما آمد و تصور او را اکرام و احترام کردی و خود و پدر و مادرت را قربانش گفتی که بود؟ گفت: پسر جان او امام رافضه «ابن-الرضا» است قدری ساکت شد و سپس گفت اگر خلافت از بنی عباس زائل شود، هیچکس از بنی هاشم جز او استحقاق آن را ندارد، او از نظیر فضیلت و عفاف و زهبری و صیانت نفس و زهد و عبادت و اخلاقی نیکو و صلاحیت سزاوار خلافت است، و اگر پدرش را دیده بودی، مرد جلیل و بزرگوار و خیر و فاضلی را دیده بودی، از شنیدن این سخنان، دلنگی و اندیشناکی و خشمم از او بیشتر شد و بعد از آن هیچ اهتمام و تلاشی نداشتم جز آنکه از اخبار او پرسش کنم و از امر او جويا شوم و احوال او را از بنی هاشم، افسران، نویسندگان، قضات و فقهاء و سایر مردم می پرسیدم و همگی او را بزرگوار، عالی مقدار و صاحب مقام رفیع و گفتار جمیل می دانستند و بر همه خاندانش از پیر و جوان مقدم می شمردند و همه می گفتند او امام رافضیان است و بزرگواری او نزد من محقق شد، زیرا از دوست و دشمن درباره او خوب می گفتند و او را می ستودند.

فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَهْلِ الْمَجْلِسِ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ: يَا أَبَا بَكْرٍ قُلْ خَبَرُ أَخِيهِ جَعْفَرٍ؟ فَقَالَ: وَ مَنْ جَعْفَرٌ؟ فَيَسْأَلُ عَنْ خَبَرِهِ أَوْ يَتَرَنُّ بِهِ، إِنَّ جَعْفَرًا مُغْلَبًا بِالْفِسْقِ، مَا جُنَّ شَرِيْبٌ لِلْخُسْرِ، وَ أَقَلُّ مَنْ رَأَيْتُهُ مِنَ الرِّجَالِ وَ أَهْتَكُهُمْ لِسَعْرِهِ، قَدُمُ حَاكِرًا^(۱) قَلِيلٌ فِي نَفْسِهِ، خَفِيفٌ.

[أَمْرٌ عَجِيبٌ]

وَ اللَّهُ لَقَدْ وَرَدَ عَلَى السُّلْطَانِ وَ أَصْحَابِهِ فِي وَاقْتِ وَفَاةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَعَجَّبْتُ مِنْهُ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكُونُ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا اُعْتَلَّ بَعَثَ إِلَى أَبِي أَنْ ابْنَ الرِّضَا قَدْ اُعْتَلَّ، فَرَكِبَ مِنْ سَاعَتِهِ مُبَادِرًا إِلَى دَارِ الْخِلَافَةِ، ثُمَّ رَجَعَ مُسْتَعْجِلًا وَ مَعَهُ خَمْسَةُ نَفَرٍ مِنْ خُدَّامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كُلُّهُمْ مِنْ بَقَايَةِ وَ خَاصِيَةِ فَيْتِهِمْ نَحْرِيْرٍ وَ أَمْرُهُمْ بِالزُّوْمِ دَارِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَعَرَّفَ خَبَرَهُ وَ حَالَهُ، وَ بَعَثَ إِلَى نَفَرٍ مِنَ الْمُطِيبِينَ فَأَمَرَهُمْ بِالْاِخْتِلَافِ إِلَيْهِ،

بعضی از اشعریین مجلس گفتند: ای ابوبکر! از برادرش جعفر چه خبر؟ او گفت: جعفر کیست که از او پرسش شود؟ آنکه همتای او شمرده شود! جعفر متجاهر به فسق است، لاابالی و باده نوش است، و پست ترین مردی است که من دیده‌ام، بی آبرو و پرده در خویش و احمق و ناقص و بی مقدار و پست است.

رُخْدَادِي عَجِيب

به خدا سوگند که هنگام وفات حسن بن علی علیه السلام برای سلطان و اصحابش امری پیش آمد که بسیار تعجب کردم و گمان نداشتم که چنان اتفاق افتد، برای آنکه وقتی حسن بن علی علیه السلام بیمار شد به نزد پدرم کسی فرستادند که ابن الرضا بیمار شده است و پدرم همان ساعت سوار مرکب شد و به دارالخلافه رفت و شتابان برگشت، در حالی که پنج تن از نوکران امیرالمؤمنین که همگی از افراد معتمد و خاصان او بودند و نحریر خادم نیز با ایشان بود، به همراه او بودند و به ایشان دستور داد که خانه حسن بن علی علیه السلام را زیر نظر بگیرند و از اخبار و احوال او آگاه باشند و به دنبال چند نفر طبیب فرستاد و به ایشان نیز دستور داد

و تعاهدیم صباحاً و مساءً، فلما كان بعد ذلك يتوهمين جاءه من أخبيرة أنه قد ضعف تركب حتى بكر إليه، ثم أمر المتطهين يلزمونه و بقى إلى قاضي القضاة فأخضروه بمجلسه و أمره أن يختار من أصحابه عشرة يمن يؤثق به في دينه و أمانته و ورعه، فأخضروهم، فبعث بهم إلى دار الحسن عليه السلام و أمرهم يلزمون داره ليلاً و نهاراً، فلم يزالوا هناك حتى توفي عليه السلام أيام مضت من شهر ربيع الأول من سنة ستين و مائتين، فصارت سر من رأى ضجة واحدة - مات ابن الرضا - و بقى السلطان إلى داره من يفتشها و يفتش حجرةها، و حتم على جميع ما فيها و طلبوا أثر ولده و جاؤوا ببساق يعرفون بالخليل، فدخلوا على جواريه فنظروا إليهن، فذكر بعضهم أن هناك جارية بها خل^(۱) فأمر بها فجعلت في حجرة و وكل بها بخير الخادم و أصحابه و نسوة معهم، ثم أخذوا بعد ذلك في تهيتهم، و

که به نزد او آمد و شد کنند و هر بام و شام مراقب او باشند و چون دو روز گذشت کسی به نزد او آمد و خبر داد که ضعف بر این الرضا عارض شده است و او سوار مرکبش شد و صبح زود به نزد او آمد و به طبیبان دستور داد که در بالین او بمانند و به دنبال قاضی القضاة فرستاد و او را به مجلس خود احضار کرد و به او دستور داد که از اصحاب موثق در دین و امانت و ورع، ده تن را برگزیند و ایشان را احضار کرد و به خانه حسن بن علی علیه السلام فرستاد و به ایشان دستور داد که شب و روز در آنجا باشند و آنها آنجا بودند تا آنکه چند روز از ایام ماه ربيع الاول سال دویست و شصت هجری نگذشته بود که درگذشت و شهر سمرقن رای یکپارچه ضجه شد که ابن الرضا در گذشته است و سلطان، جاسوسانی به خانه او فرستاد و اتافها را تفتیش کرده و بستند و مهر کردند و در جستجوی اثری از فرزند او بودند و قابله هایی را آوردند که زنان باردار را شناسایی می کردند و کنیزان را مورد شناسایی و واری قرار می دادند. یکی از ایشان گفت این کنیز آبستن است و دستور داد که او را در حجره ای زندانی کردند و تحریر خادم و همراهانش و جماعتی از زنان را بر او گهاشت. بعد از این کارها در مقام تجهیز او برآمدند و

۱ - فی بعض النسخ «لها خل» و فی بعضها «بها خل».

عُظِّلَتِ الْأَسْوَاقُ وَرَكِبَ أَبِي وَبَنُو هَاشِمٍ وَالْقَوَادُّ وَالْكَتَّابُ وَبَايَرُ النَّاسِ إِلَى جَنَازَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَانَتْ سُرْمَنَ رَأَى يَوْمَئِذٍ شَيْباً بِالْقِيَامَةِ، فَلَمَّا فَرَعُوا مِنْ تَهْنِئَتِهِ بَعَثَ السُّلْطَانُ إِلَى أَبِي عِيسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ فَأَمَرَهُ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ، فَلَمَّا وَضَعَتِ الْجَنَازَةُ لِلصَّلَاةِ دَنَا أَبُو عِيسَى مِنْهَا فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ فَمَرَّضَهُ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ مِنَ الْقَلْبَوِيَّةِ وَالْعَبَّاسِيَّةِ وَالْقَوَادِّ وَالْكَتَّابِ وَالْقُضَاةِ وَالْفُقَهَاءِ وَالْمُعَدِّلِينَ، وَقَالَ: هَذَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ - ابْنُ الرِّضَا - مَاتَ خَشَفَ أَثَرُهُ عَلَى فِرَائِشِهِ، حَضَرَهُ مِنْ خَدَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَثِقَاتِهِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ، وَ مِنْ الْمُطَبِّبِينَ فُلَانٌ وَفُلَانٌ، وَ مِنْ الْقُضَاةِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ، ثُمَّ عَطَى وَجْهَهُ وَقَامَ فَصَلَّى عَلَيْهِ وَكَبَّرَ عَلَيْهِ حُسّاً وَأَمَرَ بِحَمْلِهِ فَحُمِلَ مِنْ وَسْطِ دَارِهِ وَدُفِنَ فِي الْبَيْتِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا دُفِنَ وَتَفَرَّقَ النَّاسُ اضْطَرَبَ السُّلْطَانُ وَأَصْحَابُهُ فِي طَلَبِ وَلَدِهِ وَكَثُرَ التَّقْيِيسُ فِي الْمَنَازِلِ وَالدُّوَرِ وَتَوَقَّفُوا عَلَى قِسْمَةِ مِيرَاثِهِ، وَلَمْ يَزَلِ الَّذِينَ وَكَّلُوا بِحِفْظِ الْجَارِيَةِ الَّتِي تَوَهَّبُوا عَلَيْهَا الْحَبْلَ مَلَاذِمِينَ لَهَا سَتَتَيْنِ وَ أَكْثَرَ حَتَّى تَبَيَّنَ لَهُمْ بَطْلَانُ الْحَبْلِ، فَلَسَّ مِيرَاثُهُ

بازارها تعطیل شد و پدرم با بنی هاشم و افسران و کاتبان و سایر مردم به تشییع جنازه آمدند و شهر سامرا در آن روز مانند قیامت بود و چون از کار تجهیز فارغ شدند، سلطان ابو عیسی - پسر متوکل - را همراه خود با او نماز گزارد و چون جنازه را برای نماز گذاشتند، ابو عیسی پیش آمد و روی او را باز کرد و به همه هاشمیان از علویان و عباسیان و افسران و کاتبان و قاضیان و فقهاء و عدول نشان داد و گفت این حسن بن علی بن محمد بن الرضا است که به مرگ طبعی و در بستر خود از دنیا رفته است و هنگام وفات کسانی بر بالین او از جمله از خدمه و موثقین سلطان: فلانی و فلانی و از طبیبان فلانی و فلانی و از قاضیان فلانی و فلانی حاضر بودند، آنگاه رویش را پوشانید و بر او نماز خواند و پنج تکبیر گفت و دستور داد که او را بردارند و به وسط سرایش بردند و در همان خانه ای که پدرش در آن دفن بود، به خاک سپردند.

پس از دفن و پراکنده شدن مردم، سلطان و یارانش به جستجوی فرزند او برآمدند و بازرسی منازل و خانه ها را افزودند و از تقسیم میراثش خودداری کردند و آن زنی که گمان می رفت باردار است دو سال یا بیشتر تحت نظر بود تا

بَيْنَ أُمِّهِ وَ أَخِيهِ جَعْفَرٍ، وَ ادَّعَتْ أُمُّهُ وَصِيَّتَهُ، وَ ثَبَتَ ذَلِكَ عِنْدَ الْقَاضِي. وَ السُّلْطَانُ عَلَى ذَلِكَ يَطْلُبُ أَثَرُ وَلَدِهِ، فَجَاءَ جَعْفَرٌ بَعْدَ قِسْمَةِ الْمِيرَاثِ إِلَى أَبِي، وَ قَالَ لَهُ: اجْعَلْ لِي مَرْتَبَةً أَبِي وَ أَخِي وَ أَوْصِلْ إِلَيْكَ فِي كُلِّ سَنَةٍ عِشْرِينَ أَلْفَ دِينَارٍ مُسَلَّمَةً، فَزِيرَةُ أَبِي وَ أَسْمَعَةُ وَ قَالَ لَهُ: يَا أَحْمَقُ إِنَّ السُّلْطَانَ - أَعَزَّهُ اللَّهُ - جَرَدَ سَيْفَهُ وَ سَوَّطَهُ فِي الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّ أَبَاكَ وَ أَخَاكَ أَيْمَنَ لِيَرُدَّهُمْ عَنْ ذَلِكَ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَنْتَهَبِ لَهُ صَرَفَهُمْ عَنْ هَذَا الْقَوْلِ فِيهَا، وَ جَهْدَ أَنْ يُزِيلَ أَبَاكَ وَ أَخَاكَ عَنْ تِلْكَ الْمَرْتَبَةِ فَلَمْ يَنْتَهَبِ لَهُ ذَلِكَ، فَإِنْ كُنْتَ عِنْدَ شَيْعَةِ أَبِيكَ وَ أَخِيكَ إِمَاماً فَلَا حَاجَةَ بِكَ إِلَى السُّلْطَانِ بِرُتْبَتِكَ مَرَاتِبُهُمْ وَ لَا غَيْرِ السُّلْطَانِ، وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ عِنْدَهُمْ بِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ لَمْ تَتْلُهَا بِنَا، وَ اسْتَغْلَهُ | أَبِي | عِنْدَ ذَلِكَ وَ اسْتَضَعَفَهُ وَ أَمَرَ أَنْ يُحْجَبَ عَنْهُ، فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ بِالدُّخُولِ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ أَبِي وَ خَرَجْنَا وَ الْأُمُرُ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، وَ السُّلْطَانُ يَطْلُبُ أَثَرُ وَلَدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى الْيَوْمَ.

آنکه معلوم شد باردار نیست آنگاه میراثش بین مادر و برادرش جعفر تقسیم شد و مادرش مدعی وصایت او بود و آن نزد قاضی به ثبوت رسید و با وجود این سلطان هنوز در جستجوی فرزند او بود.

در این هنگام آن امر عجیب از جعفر به وقوع پیوست و آن این بود که او پس از تقسیم میراث به نزد پدرم آمد و به او گفت: مرتبه پدر و برادرم را برایم قرار بده و سالی بیست هزار دینار خواهم پرداخت. پدرم او را راند و دشنام داد و گفت: ای احمق! سلطان - اَعَزَّهُ اللَّهُ - شمشیر و تازیانه اش را کشیده بود تا بر کسانی که معتقد به امامت پدر و برادرت بودند فرود آورد تا ایشان دست از آن اعتقاد بردارند و موفق نشد و از آن اعتقاد دست برنداشتند و کوشش کرد که پدر و برادرت را از آن مرتبت ساقط کند و موفق نشد. پس اگر تو نزد شیعیان پدر و برادرت امامی که به سلطان و غیر سلطان نیازی نداری که رتبه آنها را به تو بدهند و اگر نزد ایشان آن مقام و منزلت را نداری، به واسطه مانعی توانی بدان مقام دسترسی پیدا کنی و از اینجا پدرم او را حقیر و ناتوان شمرد و دستور داد که دربانان از ورود او جلوگیری کنند و تا پایان عمر به او اجازه ورود نداد. اوضاع به همین منوال بود تا از سرمن رای بیرون آمدیم و سلطان تا امروز در جستجوی

وَكَيْفَ يَصِحُّ الْمَوْتُ إِلَّا هَكَذَا وَكَيْفَ يَجُوزُ زُورُ الْإِيَانِ وَتَكْذِيبُهُ، وَإِنَّمَا كَانَ السُّلْطَانُ لَا يُفْتَرُ عَنْ طَلَبِ الْوَلَدِ لِأَنَّهُ قَدْ كَانَ وَقَعَ فِي مَسَامِعِهِ خَبَرُهُ، وَقَدْ كَانَ وَلَدُ عَلِيٍّ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسِنِينَ، وَعَرَضَهُ عَلَى أَصْحَابِهِ وَقَالَ لَهُمْ: «هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ فَلَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فَتَهْلِكُوا فِي أَدْيَانِكُمْ، أَمَا إِنَّكُمْ لَنْ تَرَوْهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا» فَغَيَّبَهُ وَلَمْ يُظْهِرْهُ، فَلِذَلِكَ لَمْ يُفْتَرِ السُّلْطَانُ عَنْ طَلَبِهِ.

اثبات الغيبة

وَقَدْ رَوَيْتُ أَنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ هُوَ الَّذِي تُحَقِّقُ وَلَادَتُهُ عَلَى النَّاسِ وَتَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيِّنَةٌ إِذَا خَرَجَ وَأَنَّهُ هُوَ الَّذِي يُقَسِّمُ مِيرَاثَهُ وَهُوَ حَقِّي، وَقَدْ أَخْرَجْتُ ذَلِكَ مُسْتَنَدًا فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي مَوْضِعِهِ، وَقَدْ كَانَ مُرَادُنَا بِإِيرَادِ هَذَا الْخَبَرِ تَضَمُّنًا لِمَوْتِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا بَطَلَ وَقُوعُ الْغَيْبَةِ لَمْ نَدْعِثْ لَهُ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ، وَالصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَالحسن بن عليٍّ

فرزند حسن بن علی است.

پس آیا هرگز جز این است و آیا می توان یک امر غیبی را تکذیب کرد و دروغ شمرده؟ و سلطان وقت از جستجوی فرزندان او باز نمی ایستد، زیرا اخبار او را شنیده بود و او چند سال پیش از وفات پدرش متولد شده بود و امام عسکری علیه السلام او را به شیعیانش عرضه داشته و گفته است: بعد از من، این امام شما و خلیفه من بر شماست، از او فرمان برید، متفرق نشوید که در دینتان هلاک خواهید شد و بدانید که او را پس از این نخواهید دید و او را نهان کرد و ظاهرش نساخت و به همین دلیل است که سلطان از جستجوی او باز نایستاد.

اثبات غیبت

و روایت شده است که حضرت صاحب الامر علیه السلام کسی است که ولادتش پنهانی است و شخصش از دیدگان نهان است تا چون ظهور کند بیعت هیچکس برگردنی نباشد و او همان کسی است که زنده است و میراثش تقسیم می شود و من آن حدیث را با سند متصل و در فصل خود نقل کرده ام. مراد ما از نقل خبر فوق اثبات وفات امام یازدهم علیه السلام بود و چون غیبت محمد ابن حنفیه و امام صادق

العسكري عليه السلام بما صح من وفاتهم فصَحَّ وقوعها بمن نصَّ عليه النبي و الأئمة الأخذ
عشر صلوات الله عليهم و هو الحجة بن الحسن بن علي بن محمد العسكري عليه السلام و قد
أخرج الأختار المستند في ذلك الكتاب في أبواب النصوص عليه صلوات الله عليه .
و كل من سألنا من المخالفين عن القائم عليه السلام لم يحل من أن يكون قاتلاً بإمامة الأئمة
الأخذ عشر من آباءه عليه السلام أو غير قاتل بإمامتهم . فإن كان قاتلاً بإمامتهم لزمت القول
بإمامة الإمام الثاني عشر لنصوص آباءه الأئمة عليه السلام عليه و نسب و إجماع
شيعتهم على القول بإمامته و أنه القائم الذي يظهر بعد غيبة طويلة . فتبطل الأرض
قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً . و إن لم يكن السائل من القائلين بالأئمة الأخذ
عشر عليه السلام لم يكن له علينا جواب في القائم الثاني عشر من الأئمة عليه السلام . و كان
الكلام بيننا و بينه في إثبات إمامة آباءه الأئمة الأخذ عشر عليه السلام . و هكذا لو سألنا

و امام موسى كاظم و امام حسن عسکری علیهما السلام باطل شد ، زیرا وفاتشان به وقوع
پیوسته است ، پس وقوع غیبت درباره کسی که پیامبر اکرم علیهم السلام و یازده امام
پیش از او تصریح بدان کرده اند درست خواهد بود و او حجة بن الحسن بن علی
ابن محمد العسكري است و من اخبار غیبت آن حضرت را با سلسله سند متصل در
ابواب نصوص بر آن حضرت در این کتاب نقل کرده ام .

و هر کدام از مخالفین ما که درباره امام قائم علیهم السلام از ما پرسش می کنند ، از دو
حال خارج نیستند : یا آنکه به امامت ائمه یازده گانه - که پدران آن حضرتند -
معتقدند و یا آنکه قاتل به امامت ایشان نیستند . اگر معتقد به امامت ایشانند ، به
امامت امام دوازدهم نیز بایستی اعتقاد داشته باشند ، زیرا نصوص عده ای
درباره اسم و نسب آن امام از ایشان نقل شده است و شیعیان آن ائمه نیز بر امامت
آن حضرت اتفاق و اجماع کرده اند و او همان قائم است که پس از غیبتی
طولانی آشکار می شود و زمین را همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد آکنده
از عدل و داد خواهد کرد ، و اگر آن پرسشگر معتقد به امامت ائمه یازده گانه
پیش از او نیست ، درباره امام دوازدهم حضرت مهدی علیهم السلام پاسخی نزد ما
نخواهد داشت و بایستی در ابتدا درباره امامت آباء بزرگوار او که ائمه -

یهودی فقال لنا: لم صارت الظهر أربعاً والعصر أربعاً والعشاء أربعاً والغداة ركعتين والمغرب ثلاثاً؟ لم يكن له علينا في ذلك جواب، بل لنا أن نقول له: إنك منكرو نبوة النبي الذي أتى بهذه الصلوات وعدد ركعاتها، فكلفتنا في نبوته وإثباتها فإن بطلت بطلت هذه الصلوات وسقط السؤال عنها وإن ثبت نبوته عليه السلام لزمك الإقرار بفرض هذه الصلوات على عدد ركعاتها بصحة مجيئها عنه واجتماع أمته عليها، عرفت علتها أم لم تعرفها، وهكذا الجواب لمن سأل عن القائم عليه السلام خذو الثعل بالثعل.

[جواب عن اعتراض:]

و قد يعترض معترض جاهل بآثار الحكمة، غافل عن مستقيم التدبير لأهل الملة بأن يقول: «ما بال الفتيّة وقعت بصاحب زمانكم هذا دون من تقدم من آبائه الأئمة برغمكم وقد نهد شيعه آل محمد عليهم السلام في زماننا هذا أحسن حالاً وأزعد عيشاً منهم في

پازده گانه اند سخن گوئیم. چنانکه اگر یک یهودی از ما پرسش کرده و بگوید چرا نمازهای ظهر و عصر و عشاء چهار رکعت و نماز صبح دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت است؟ پاسخی ندادیم بلکه بایستی به او بگوییم تو منکر نبوت پیامبری هستی که این نمازها را آورده و عدد رکعات آنرا معین کرده است و با او درباره نبوت پیامبر اکرم و اثبات آن سخن می گوئیم و اگر نبوت او باطل باشد این نمازها باطل خواهد بود و پرسش از عدد رکعات آن نیز ساقط خواهد شد و اگر نبوت او صلی الله علیه و آله ثابت گردید، لازم است که به وجوب این نمازها و عدد رکعات آن اقرار کنی، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را آورده و امتش بر آن اجماع و اتفاق کرده اند، خواه علت آن را بدانی یا ندانی و پاسخ کسی که از امام قائم علیه السلام پرسش می کند دقیقاً همین جواب است.

پاسخ اعتراض

ممکن است معترضی که آثار حکمت را نداند و از تدبیر درست ملت بی خبر باشد بگوید: چرا صاحب الامر شما غایب شد اما پدران او که شما ایشان را ائمه می دانید غیبت نداشتند با آنکه شیعۀ آل محمد علیهم السلام امروزه نسبت به دورۀ بنی امیه

زَمَنِ بَنِي أُمَيَّةَ إِذْ كَانُوا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ مُطَالِبِينَ بِالْعِرَاقَةِ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى غَيْرِهِ - ذَلِكَ مِنْ أَحْوَالِ الْقَتْلِ وَالتَّشْرِيدِ، وَهُمْ فِي هَذَا الْحَالِ وَادْعُونَ سَالِمُونَ، قَدْ كَثُرَتْ شَيْعَتُهُمْ وَتَوَافَرَتْ أَنْصَارُهُمْ، وَظَهَرَتْ كَيْلَتُهُمْ بِوَالِدِ كِبَرَاءِ أَهْلِ الدَّوْلَةِ لَهُمْ وَذَوِي السُّلْطَانِ وَالتَّجْدَةِ مِنْهُمْ؟».

فَأَقُولُ - وَيَا اللَّهُ التَّوْفِيقُ -: إِنَّ الْجَهْلَ غَيْرَ مَعْدُومٍ مِنْ ذَوِي الْعَقْلَةِ وَ أَهْلِ التَّكْذِيبِ وَ الْحَبْرَةِ وَ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ قَوْلِنَا أَنَّ ظُهُورَ حُجَّجِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اسْتِثَارَهُمْ جَرَى فِي وَزْنِ الْحِكْمَةِ حَسَبَ الْإِمْكَانِ وَ التَّدْبِيرِ لِأَهْلِ الْإِيمَانِ، وَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَلْيَقُلْ ذَوُ النُّظَرِ وَ الْقِيَرِ: إِنَّ الْأُمَرَ الْآنَ - وَ إِنْ كَانَ الْحَالُ كَمَا وَصَفْتَ - أَضْعَفُ وَ الْيَحْتَةُ أَشَدُّ بِمَا تَقَدَّمَ مِنْ أَرْبَعَةِ الْأَئِمَّةِ السَّالِفَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَئِمَّةَ الْمَاضِيَةَ أَسْرَوْا فِي جَمِيعِ مَقَامَاتِهِمْ إِلَى شَيْعَتِهِمْ وَ الْغَائِلِينَ بِوَلَايَتِهِمْ وَ الْمَائِلِينَ مِنَ النَّاسِ إِلَيْهِمْ حَتَّى تَظَاهَرَ ذَلِكَ بَيْنَ أَغْدَائِهِمْ أَنَّ صَاحِبَ السَّيْفِ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَقُومُ حَتَّى تَجِبِيَ صَيِّغَةُ مِنَ السَّمَاءِ

احوال بهتری دارند و مرقه تر زندگانی می کنند، زیرا در آن زمان از ایشان می خواستند که از امیرالمؤمنین علیه السلام بیزاری بجویند و آنها را می کشتند و یا تبعید و آواره می کردند ولی شیعه امروزه در آرامش و سلامت زندگی می کند و تعداد آنها کثیر و یارانشان افزون شده است و به واسطه دوستی و پشتیبانی اهل دولت و صاحبان سلطنت و قدرت، مذهبشان علنی و پیروز شده است.

من به توفیق الهی در جواب این اعتراض می گویم: نادانی غافلان و مردم بی ایمان و حیران معدوم نگشته است، و ما پیش از این گفتیم که ظهور و غیبت حجت های الهی، بر اساس حکمت ربوبی و بر حسب امکان و تدبیر اهل ایمان است و اگر چنین باشد، اندیشمندان و صاحب نظران بایستی بگویند امروزه امر دشوارتر و محنت شدیدتر از دوران ائمه سابقه است، گر چه حال امروز شیعه چنان باشد که شهادت کردید، و این از آن رو است که ائمه گذشته در هر مقامی و به هر مناسبتی به شیعیان و دوستان و طرفدارانشان اظهار کرده بودند که امام مقتدر و صاحب شمشیر، امام دوازدهم علیه السلام است و آن امام قیام نمی کند مگر آنکه صیحه

بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَالْأَنْفُسِ مَنِيَّةً^(۱) عَلَى نَشْرِ مَا سَمِعَتْ، وَإِذَاعَةِ مَا أُخِثَتْ فَكَانَ ذَلِكَ مُنْتَشِرًا بَيْنَ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَعِنْدَ مُخَالِفِيهِمْ مِنَ الطَّوَاعِيتِ وَغَيْرِهِمْ وَعَرَفُوا مَنَزِلَةَ أَئِمَّتِهِمْ مِنَ الصِّدِّيقِ، وَغَلَّظَهُمُ مِنَ الْعِلْمِ وَالْفَضْلِ، وَكَانُوا يَتَوَقَّعُونَ عَنِ التَّسْرُّعِ إِلَى إِتْلَافِهِمْ، وَبِتَحَامُلِ الْقَضْدِ لِإِثْرَالِ الْمَكْرُوهِ بِهِمْ مَعَ مَا يَلْزِمُ مِنْ حَالِ التَّذْيِيرِ فِي إِجْبَابِ ظُهُورِهِمْ كَذَلِكَ لِيَجْزَلَ كُلُّ أَمْرٍ مِنْهُمْ إِلَى مَا يَسْتَحِقُّهُ مِنْ هِدَايَةٍ أَوْ ضَلَالَةٍ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يَضِلَّ فَلَنْ يُجَدِّدَهُ وَلَيَأْتِ مُرِيشُهُ»^(۲)، وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»^(۳) وَهَذَا الزَّمَانُ قَدْ اسْتَوْفَى أَهْلُهُ كُلَّ إِشَارَةٍ مِنْ نَصِّ وَآثَارِ قَتَاةَتْ بِهِمُ الْأَخْبَارُ وَانْصَلَتْ بِهِمُ الْآثَارُ إِلَى أَنَّ صَاحِبَ هَذَا الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ صَاحِبُ الشَّيْبِ وَالْأَنْفُسِ

آسمانی او را به نام و نام پدرش بخوانند و نفوس مبتایل به انتشار شنیده ها و پخش محسوسات خود هستند و این مطلب در بین شیعه آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و حتی مخالفین ایشان و از جمله طواغیت منتشر گردید و آنها هم امامان شیعه را راستگو و دانشمند و فاضل می دانستند و از شباب در کشتار ایشان و نابودی آنها باز می ایستادند و از فرود آوردن مکروه بر آنها خودداری می کردند و حکمت و تدبیر الهی هم موجب ظهورشان بود و اینچنین بایستی هرکس به آنچه سزاوار است از هدایت و ضلالت برسد، همانگونه که خدای تعالی فرموده است: «هر که را خداوند توفیق هدایت دهد، او هدایت شده است و هر که را به وادی ضلالت وانهد، پیشوای مُرِشیدی برای او نخواهی یافت»^۱ «و باز فرموده است: «آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است، موجب افزایش طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد شد و تو بر مردم کافر اندوه نخور».

ولی در این زمان، مردم هر اشاره ای از نص و اثر را استیفا کرده اند و اخبار بدیشان منتهی شده و آثار به آنها رسیده است که صاحب الزمان همان صاحب-

۱ - فِي بَعْضِ النسخ «مَنِيَّةً». وَ فِي بَعْضِ النسخ «مَنِيَّةً».

مَتِيَّةٌ عَلَىٰ إِمَامٍ وَصَفْنَا مِنْ أَنْشَرِ مَا سَمِعْتُ وَذِكْرُ مَا رَأَيْتُ وَشَاهَدْتُ، فَلَوْ كَانَ صَاحِبُ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ظَاهِرًا مَوْجُودًا لَنَشَرَ شِيعَتُهُ ذَلِكَ وَتَعَدَّاهُمْ إِلَىٰ مُخَالِفِهِمْ بِحُسْنِ ظَنٍّ، بِفَضْلِهِمْ مَنْ يَدْخُلُ فِيهِمْ وَيُظْهِرُ الْمِثْلَ إِلَيْهِمْ، وَفِي أَوْقَاتِ الْجِدَالِ بِالدَّلَالَةِ عَلَىٰ شَخْصِهِ وَالإِشَارَةِ إِلَىٰ مَكَانِهِ كَفَعَلَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ مَعَ الشَّامِيِّ وَقَدْ نَظَرَهُ بِحَضْرَةِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ الشَّامِيُّ لِهِشَامٍ: مَنْ هَذَا الَّذِي تُشِيرُ إِلَيْهِ وَتَصِفُهُ بِهَذِهِ الصِّفَاتِ؟ قَالَ هِشَامٌ: هُوَ هَذَا وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَ يَكُونُ ذَلِكَ مُتَشِيرًا فِي مَجَالِسِهِمْ كَانْتِشَارِهِ بَيْنَهُمْ مَعَ إِشَارَتِهِمْ إِلَيْهِ بِوُجُودِ شَخْصِهِ وَنَسَبِهِ وَمَكَانِهِ، ثُمَّ لَمْ يَكُونُوا جَبِينِيذٍ يُهْتَلُونَ وَلَا يُنْظَرُونَ كَفَعَلَ فِرْعَوْنُ فِي قَتْلِ أَوْلَادِ بَنِي إِسْرَائِيلَ لِلَّذِي قَدْ كَانَ دَاعٍ مِنْهُمْ وَانْتَشَرَ بَيْنَهُمْ مِنْ كَوْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَهُمْ، وَهَلَاكِ فِرْعَوْنَ وَتَمَلُّكِهِ عَلَىٰ بَنِيهِ، وَكَذَلِكَ كَانَ يُفَعَّلُ نَمْرُودَ قَبْلَهُ فِي قَتْلِ أَوْلَادِهِ وَعِيَّتِهِ وَأَهْلِ تَمَلُّكِهِ فِي طَلَبِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَمَانَ النِّشَارِ الْخَبِيرِ بِوَقْتِ-

شمشیر است و نفوس هم چنانکه گفتم متایل کم نشر شنیده ها و ذکر دیده های خود هستند و اگر صاحب الزمان ظاهر باشد، شیعہ اخبار او را انتشار داده و به مخالفینشان هم خواهد رسید و این بواسطه آن است که گاه جاسوسان ظاهر الصلاح که خود را متایل به شیعہ نشان می دهند در بین ایشان نفوذ می کنند و گاه شیعہ خود در اوقات جدال، شخص او را بنایانند و به مکان او اشاره کنند، چنانکه هِشام بن حکم در هنگام مناظره با آن فرد شامی چنان کرد، او در حضور امام صادق علیه السلام با آن شامی مناظره می کرد و شامی به او گفت: این امامی که به او اشاره می کنی و اوصاف او را بر می شاری کیست؟ و هِشام نیز با دست خود به امام اشاره کرده و گفت، او همین آقا است.

پس اگر به شخص و نسب و مکان او در بین شیعیان اشاره شود، در میان مخالفان نیز شناخته خواهد شد و در این صورت مهلت و فرصت به ایشان نداده و آنها را نابود خواهند ساخت، مانند کردار فرعون در کشتن فرزندان بنی اسرائیل، زیرا دم بین ایشان شایع و منتشر شده بود که موسی در بین ایشان است و هلاک فرعون و مملکتش به دست اوست، و مانند کردار نمرود که پیش از فرعون بود و هنگامی که خبر ولادت ابراهیم منتشر شد و اینکه هلاک نمرود و

ولادته، و کون هلاک عموده و اهل مملکتیه و دینیه علی یدیه. کذلک طاعتیه زمان وفاته -
 الحسن بن علی علیه السلام والد صاحب الزمان علیه السلام و طلب و لید و التوکیل بداره و حبس
 بجوابیه و انتظاره بین وضع الحمل این کان بین^(۱). قلوا لأن إرادتهم كانت ما ذكرنا من
 حال إبراهيم و موسى عليهما السلام لما كان ذلك منهم. و قد خلف عليه السلام أهله و ولده و قد علموا
 من مذهبه و دینیه أن لا یرث مع الولد و الأبوين أحد إلا زوج أو زوجة، کلاما بتوهم
 غیر هذا عاقل و لا فهم غیر هذا مع ما وجب من التدبیر و الحیكمة المستقیمة ببلوغ غایت
 المدّة فی الظهور و الاستتار، فإذا كان ذلك كذلك و قصت الغیبة فاستغر عنهم شخصه، و
 ضلوا عن معرفة مکانیه، ثم نشر ناس من شیعیه شیتا من آخره بما وصفناه و صاحبکم فی
 حال الاستتار، فوردت عادیة من طاغوت الزمان و صاحب فتنة من القوام تفحص عما
 ورد من الاستتار و ذکر من الأخبار فلم يجد حقيقة یشار إليها و لا شبهة یقتلن بها

اطرافیان و پیروانش به دست اوست، در جستجوی ابراهیم فرزندان رعایا و
 اهل مملکت خود را کشت. و همچنین است خلیفه سرکش زمان وفات امام حسن
 عسکری علیه السلام - پدر صاحب الزمان علیه السلام که در جستجوی فرزند او بود و خانه او
 را زیر نظر گرفت و کنیزانش را زندانی کرد و انتظار می کشید تا اگر باردار
 هستند وضع حمل کنند. و اگر منظورشان همان افعالی که در زمان ابراهیم و
 موسی علیهما السلام به وقوع پیوست نبود، آن کارها را نمی کردند. آن حضرت اهل و
 فرزند خود را به جا گذاشت و مخالفین می دانستند که مذهب و دین او این است که
 با وجود فرزند یا یکی از ابوین هیچکس جز زوج و زوجه از او ارث نمی برد،
 خیر، شخص عاقل جز این نمی پندارد و نمی فهمد و مقتضای تدبیر و حکمت الهی
 هم در موضوع غیبت و ظهور همین را اقتضا می کند، بنابراین غیبت واقع گردید
 و شخص او از انتظار نهان شد و نتوانستند پی به مکان او ببرند. سپس یک قرار
 شیعیانش پاره ای از وضعیت امر او را منتشر ساخت در حالی که امام شما در
 استتار بود و آتشی غضب طاغوت زمان شعله ور گردید و فتنه انگیزی از میان
 عوام درباره غیبت و اخبار آن به تفحص پرداخت ولی شخصی که به او اشاره

(۱) فی بعض النسخ «وضع حمل الذی کان بین»

فَانْكَسَرَتِ الْعَادِيَةُ وَ سَكَتَتِ الْفِتْنَةُ وَ تَرَا جَعَتِ الْحَيَّةُ ، فَلَا يَكُونُ حَيْثُ يُدْعَى عَلَى شَيْعَتِهِ وَ لَا عَلَى شَيْءٍ مِنْ أَشْيَائِهِمْ ^(۱) يُخَالِفِيهِمْ مَسَلَقٌ وَ لَا إِلَى اضْطِلَامِهِمْ سَبِيلٌ مُتَعَلِّقٌ ، وَ عِنْدَ ذَلِكَ تَحْمَدُ النَّائِرَةُ وَ تَزِيدُ الْعَادِيَةَ ، فَتُظَاهِرُ أَخْوَالَهُمْ عِنْدَ النَّاطِرِ فِي شَأْنِهِمْ ، وَ يَتَضَخُّ لِلتَّائِمِلِ أَشْرُهُمْ ، وَ يَتَحَقَّقُ الْمُؤْمِنُ الْمُفَكِّرُ فِي مَذْهَبِهِمْ ، فَيُلْحَقُ بِأَوْلِيَاءِ الْحُجَّةِ مَنْ كَانَ فِي حَيْرَةٍ - الْجَهْلِي ، وَ يَتَكَشَّفُ عَنْهُمْ رَأْيُ الظُّلْمَةِ ^(۲) عِنْدَ مُهْلَةِ التَّائِمِلِ لِلْحَقِّ ^(۳) يَتَنَبَّأُ بِهِ وَ شَوَاهِدُ - غَلَامَاتِهِ كَحَالِ انْضِاجِهِ وَ انْكِشَافِهِ عِنْدَ مَنْ يَتَأَمَّلُ كِتَابَنَا هَذَا مُرِيداً لِلنَّجَاحِ ، هَارِياً مِنْ سُبُلِ الضَّلَالَةِ ، مُتَّجِهاً بِمَنْ تَبَعَتْ لَهُمْ مِنْ آفَةِ الْحُسْنِ ، فَاتَرَ عَلَى الضَّلَالَةِ الْهُدَى .

إِجْوَابٌ عَنْ اعْتِرَاضٍ آخَرَ

وَبِمَا سَأَلَ عَنْهُ جُهَالُ الْمُعَانِدِينَ لِلْحَقِّ أَنْ قَالُوا : «أَخْبِرُونَا عَنْ الْإِمَامِ فِي هَذَا الْوَقْتِ

شود و شبهه ای که دستاویز او گردد نیافت . آنگاه شدت غضب فروکش کرد و فتنه خوابید و عصبیت به کناری رفت و در این هنگام مخالفین نسبت به شیعیان او بهانه ای ندارند و نمی توانند آنها را محکوم و معدوم کنند ، آنگاه آتش دشمنی خاموش خواهد شد و شدت غضب فروکش خواهد کرد و احوال ایشان بر ناظران آشکار خواهد گریید و امریکان بر تامل کنندگان روشن خواهد شد و هر شخص با ایمانی که درست فکر کند حقایق مذهب امامیه را خواهد فهمید و کسانی که در حیرت جهالتند به اولیای حجت الهی خواهند پیوست و پرده ظلمت در مهلت تأمل در حق - یثباتش و شواهد علامتش - به کناری خواهد رفت ، چنانچه حقیقت امامت و صحت مذهب امامیه برای هر کس که طالب حقیقت باشد از مطالعه همین کتاب ما روشن می گردد در صورتی که جوایب نجات و گریزان از گمراهی باشد و خود را ملحق به کسانی کند که خداوند سرانجام خوشی برای آنها مقرر کرده است ، و راه حق را بر گمراهی ترجیح دهد .

پاسخ اعتراض دیگر

یکی از سؤالات جهال معاندین حق این است که می گویند: به ما از وضع -

۱ - فی بعض النسخ «من أسباجهم» .

۲ - أي نغطة الظلمة و فی بعض النسخ «دون الظلمة» و بدون : الومض ، - ۳ - فی بعض النسخ «التأمل للحق» .

يَدَّعِي الْإِمَامَةَ أَمْ لَا يَدَّعِيهَا وَنَحْنُ نَصِيرُ إِلَيْهِ فَنَسْأَلُهُ عَنْ مَعَالِمِ الدِّينِ ، فَإِنْ كَانَ يُحْيِيهَا وَ
يَدَّعِي الْإِمَامَةَ عَلَيْنَا أَنَّهُ الْإِمَامُ ، وَإِنْ كَانَ لَا يَدَّعِي الْإِمَامَةَ وَلَا يُحْيِيهَا إِذَا حُجِّرْنَا إِلَيْهِ
فَهُوَ وَمَنْ لَيْسَ بِإِمَامٍ سَوَاءٌ» .

فَقِيلَ لَهُمْ : قَدْ دَلَّ عَلَى إِمَامٍ وَمَعَانِي الصَّادِقِ الَّذِي قَبْلَهُ وَ لَيْسَتْ بِهِ حَاجَةٌ إِلَى أَنْ
يَدَّعِي هُوَ أَنَّهُ إِمَامٌ إِلَّا أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ الْإِذْكَارِ وَ التَّكْيِيدِ ، فَأَمَّا عَلَى سَبِيلِ
الدَّعْوَى الَّتِي نَحْتَاجُ إِلَى بُرْهَانٍ فَلَا ، لِأَنَّ الصَّادِقَ الَّذِي قَبْلَهُ قَدْ نَصَّ عَلَيْهِ وَ بَيَّنَّ أَمْرَهُ وَ
كَفَاهُ مُرُورَةَ الْأَدْعَاءِ . وَ الْقَوْلُ فِي ذَلِكَ نَظِيرُ قَوْلِنَا فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَقْصِ
النَّبِيِّ ﷺ وَ اسْتِغْنَائِهِ عَنْ أَنْ يَدَّعِي هُوَ لِنَفْسِهِ أَنَّهُ إِمَامٌ .

فَأَمَّا إِجَابَةُ إِيَّاكُمْ عَنْ مَعَالِمِ الدِّينِ فَإِنْ جِئْتُمُوهُ مُسْتَرْشِدِينَ مُتَعَلِّمِينَ ، عَارِفِينَ
بِمَوْضِعِهِ ، مُقَرَّنِينَ بِإِمَامَتِهِ عَرَفْتُمْ وَ عَلِمْتُمْ . وَإِنْ جِئْتُمُوهُ أَعْدَاءُ لَهُ ، مُرْجِدِينَ بِالسَّعْيَةِ

فعلی امام غائب خبر دهید . آیا او مدعی امامت هست یا نیست ؟ و اگر هست ،
آیا می توانیم به نزد او برویم و از احکام دین از او پرسش کنیم یا نه ؟ اگر او
مدعی امامت است و به پرسشهای ما پاسخ می دهد که او امام است ، و اما اگر
ادعای امامت ندارد و یا اگر به نزد او برویم پاسخ ما را نمی دهد ، پس او با کسی
که ادعای امامت ندارد برابر است .

در جواب این سؤال گفته می شود : امام راستگونی که پیش از وی بوده ما را
به امامت او دلالت کرده است و نیازی نیست که او خود ادعای امامت کند جز
آنکه ممکن است او خود بر سبیل یادآوری و تأکید اظهار امامت کند اما بر سبیل
ادعائی که نیازمند برهان باشد ، چنین امری ضرورت ندارد زیرا امام راستگونی
که پیش از او بوده است به امامت او تصریح کرده و وضع او را روشن نموده و از
ادعای امامت و اقامه برهان بی نیاز ساخته است . سخن در این باب ، شبیه عقیده
ما درباره علی بن ابی طالب علیهما السلام است که پیامبر اکرم ﷺ به امامت او تصریح
فرموده است و خود نیازمند آن نبود که دعوی امامت کند .

اما در پاسخگونی او به مسائل دینی : اگر برای کسب علم و کمال به او رجوع
کنید و به موضع او عارف و به امامت او مقرر و معترف باشید ، البته شما را آگاه

إِلَى أَعْدَائِهِ، مُتَطَوِّينَ عَلَى مَكْرُوهِهِ عِنْدَ أَعْدَاءِ الْحَقِّ، مُتَعَرِّفِينَ مَسْتَوِرَ أُمُورِ الدِّينِ لِيَتَذَيَّعُوا لَمْ يُحِبِّكُمْ، لِأَنَّهُ يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْكُمْ، فَمَنْ لَمْ يَنْفَعَهُ هَذَا الْجَوَابُ قَلْبُنَا عَلَيْهِ السُّؤَالَ فِي النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ فِي الْغَارِ أَنْ تَوَلَّادَ النَّاسُ أَنْ يَسْأَلُوهُ عَنْ مَعَالِمِ الدِّينِ هَلْ كَانُوا يَلْقَوْنَهُ وَيَصِلُونَ إِلَيْهِ أَمْ لَا، فَإِنْ كَانُوا يَصِلُونَ إِلَيْهِ فَقَدْ بَطَلَ أَنْ يَكُونَ اسْتِتَارُهُ فِي الْغَارِ، وَإِنْ كَانُوا لَا يَصِلُونَ إِلَيْهِ فَسَوَاءٌ وَجُودُهُ فِي الْعَالَمِ وَغَدَمُهُ عَلَى عِلَّتِكُمْ، فَإِنْ قُلْتُمْ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ مُتَوَقِّبًا، قِيلَ: وَكَذَلِكَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذَا الْوَقْتِ مُتَوَقِّبٌ، فَإِنْ قُلْتُمْ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ قَدْ ظَهَرَ وَدَعَا إِلَى نَفْسِهِ، قُلْنَا: وَمَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْفَرْقِ أَلَيْسَ قَدْ كَانَ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْغَارِ وَيُظْهِرَ وَهُوَ فِي الْغَارِ مُسْتَتِرٌ وَلَمْ يَنْقُضْ ذَلِكَ نُبُوَّتَهُ، وَكَذَلِكَ الْإِمَامُ يَكُونُ إِمَامًا وَإِنْ كَانَ يَسْتَتِرُ بِإِمَامَتِهِ عَنْ يَخَافُهُ عَلَى نَفْسِهِ.

فرموده و تعلیم فرماید. اما اگر در حالی که دشمن او هست به وی رجوع کرده و بخواهید سعایت و جاسوسی او را به دشمنانش کنید و امور مکروهه او را در دل نهان کرده و به نزد دشمنان حق برید و امور مستوره دین را شایع و پراکنده سازید، البته به شما پاسخ نخواهد داد، زیرا از شما به جان خویش می ترسد. و کسی که این جواب او را قانع نسازد، سوال را درباره پیامبر اکرم ﷺ برمی گردانیم و می گوئیم اگر آنگاه که پیامبر اکرم خود را در آن غار غنی ساخت، مردم بخواهند مسائل دینستان را از او پرسش کنند آیا می توانند او را ملاقات کرده و به وی دسترسی داشته باشند یا نه؟ اگر بتوانند به ایشان دسترسی داشته باشند که استتار او در غار معنی نخواهد داشت و اگر نتوانند به وی دسترسی داشته باشند طبق نظر شما وجود و عدم او برابر خواهد بود و اگر بگوئید پیامبر اکرم در آن حال حفظ جان خود می کرد، می گوئیم امام نیز در این زمان حفظ جان خود می کند، و اگر بگوئید پیامبر اکرم بعد از آن ظاهر شد و مردم را به آئین خویش خواند، می گوئیم فرقی در آن نیست، آیا او قبل از آنکه از غار خارج شود و ظاهر گردد در حالی که در غار مستتر است پیامبر نبود؟ این استتار در غار نبوت او را نقض نکرد و امام نیز همین است، او امام است گرچه برای حفظ جان خود در پس پرده غیبت واقع گردد.

و يُقَالُ لَهُمْ: مَا تَقُولُونَ فِي أَفْضَلِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ﷺ؟ وَ الْمُتَقَدِّمُ فِي الصَّدَقِ مِنْهُمْ لَوْ لَقِيَتْهُمْ كَتِيبَةُ الْمُشْرِكِينَ يَطْلُبُونَ نَفْسَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمْ يَتَعَرَّفُوهُ فَسَأَلُوهُمْ عَنْهُ هَلْ هُوَ هَذَا؟ وَ هُوَ بَيِّنٌ أَيْدِيهِمْ أَحَقُّ أَوْ كَيْفَ؟ - وَ أَتَيْنَ هُوَ؟ فَقَالُوا: لَيْسَ نَعْرِفُ مَوْضِعَهُ أَوْ لَيْسَ هُوَ هَذَا؟ هَلْ كَانُوا فِي ذَلِكَ كَاذِبِينَ مَذْمُومِينَ غَيْرَ صَادِقِينَ وَ لَا تَحْمُودِينَ أَمْ لَا؟ فَإِنْ قُلْتُمْ: كَاذِبِينَ خَرَجْتُمْ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ بِتَكْذِيبِكُمْ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ، وَ إِنْ قُلْتُمْ: لَا يَكُونُ ذَلِكَ كَذَلِكَ لِأَنَّهُمْ يَكُونُونَ قَدْ خَرَفُوا كَلَامَهُمْ وَ أَضْمَرُوا مَقْنُونًا أَخْرَجَهُمْ مِنَ الْكَذِبِ وَ إِنْ كَانَ ظَاهِرُهُ ظَاهِرَ كَذِبٍ، فَلَا يَكُونُونَ مَذْمُومِينَ بَلْ تَحْمُودِينَ لِأَنَّهُمْ دَفَعُوا عَنْ نَفْسِ النَّبِيِّ ﷺ الْقَتْلَ. قِيلَ لَهُمْ:

وَ كَذَلِكَ الْإِمَامُ إِذَا قَالَ: لَسْتُ بِإِمَامٍ وَ لَمْ يَجِبْ أَعْدَاءُهُ عَمَّا يَسْأَلُونَهُ عَنْهُ لَا يُرِيدُ

پاسخ دیگری که به ایشان داده می شود این است که می گوئیم: اگر جمعی از افاضل اصحاب پیامبر و راستگویان آنها به همراهی پیامبر ﷺ با لشکر مشرکین برخورد کنند که در جستجوی رسول خدا باشند، اما چون او را نمی شناسند بپرسند آیا پیامبر این شخص است؟ - در حالی که پیامبر در میان اصحاب است - و یا بپرسند پیامبر چگونه مخفی رفته است؟ او کجاست؟ و اصحاب ایشان بگویند ما نمی دانیم او کجاست و این شخص پیامبر نیست آیا ایشان در این باب دروغگو و مذموم هستند و نمی توان ایشان را صادق و محمود شمرده؟ اگر بگوئید دروغگویند که به واسطه تکذیب اصحاب رسول خدا از مذهب اسلام خارج شده اید زیرا همه اصحاب رسول خدا از دیدگاه اهل تسنن عدولند و جرح و تعدیل ایشان روا نیست و اگر بگوئید دروغ نگفته اند، بلکه برای حفظ جان پیامبر، معنای دیگری از کلام را آنها در نظر گرفته و آن را نیت کرده اند تا از دروغ برهیز کرده باشند و اگر چه ظاهر گفتارشان دروغ باشد، بنابراین قلامی متوجه آنها نیست و کارشان پسندیده و رواست، زیرا از کشته شدن پیامبر اکرم ﷺ جلوگیری کرده اند. به ایشان می گوئیم: امام نیز چنین است. اگر امام هم در برابر دشمنان خود بگوید من امام نیستم و جواب پرسشهای آنها را ندهد، این مطلب امامت او را زایل نکند، زیرا او خائف بر نفس خود

ذَلِكَ إِمَامَتُهُ لِأَنَّهُ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ، وَإِنْ أَبْطَلَ جَعْدَهُ لِأَعْدَائِهِ أَنَّهُ إِمَامٌ فِي حَالِ الْخَوْفِ
 إِمَامَتُهُ أَبْطُلَ عَلَى أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ لَنْ يَكُونُوا صَادِقِينَ فِي إِجَابَتِهِمُ الْمُشْرِكِينَ
 بِخِلَافِ مَا عَمِلُوهُ عِنْدَ الْخَوْفِ، وَإِنْ لَمْ يَزَلْ ذَلِكَ صِدْقَ الصَّحَابَةِ لَمْ يَزَلْ أَيْضاً سِرّاً لِلإِمَامِ
 نَفْسُهُ إِمَامَتُهُ، وَ لَا فَرْقَ فِي ذَلِكَ، وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُسْلِمًا وَقَعَ فِي أَيْدِي الْكُفَّارِ وَ كَانُوا
 يَقْتُلُونَ الْمُسْلِمِينَ إِذَا ظَفَرُوا بِهِمْ فَسَأَلُوهُ هَلْ أَنْتَ مُسْلِمٌ؟ فَقَالَ: لَا، لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِمُخْرِجٍ
 لَهُ مِنَ الْإِسْلَامِ، فَكَذَلِكَ الإِمَامُ إِذَا جَعَدَ عِنْدَ أَعْدَائِهِ وَ مَنْ يَخَافُهُ عَلَى نَفْسِهِ أَنَّهُ إِمَامٌ لَمْ
 يَخْرِجْهُ ذَلِكَ مِنَ الْإِمَامَةِ.

قَالَ قَالُوا: «إِنَّ الْمُسْلِمَ لَمْ يَجْعَلْ فِي الْعَالَمِ لِيَعْلَمَ النَّاسُ وَ يَقِيمَ الْحُدُودَ، فَلِذَلِكَ الْفَرْقُ
 حُكْمًا هَا وَ وَجِبَ أَنْ لَا يَسْتَرِ الإِمَامُ نَفْسَهُ».

قِيلَ لَهُمْ: لَمْ نَقُلْ إِنَّ الإِمَامَ يَسْتَرُ نَفْسَهُ عَنْ جَمِيعِ النَّاسِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ نَصَبَهُ وَ
 عَرَفَ الْخَلْقَ مَكَانَتَهُ يَقُولُ الصَّادِقُ الَّذِي قَبْلَهُ فِيهِ وَ نَصَبَهُ لَهُ، وَإِنَّمَا قُلْنَا: إِنَّ الإِمَامَ لَا يُفَرِّقُ

است و اگر انکار امامت در حال خوف و در برابر دشمن سبب بطلان امامت
 باشد، باید اصحاب پیامبر نیز که در جواب دشمن و در حال خوف برخلاف
 دانسته های خود انکار نبوت او را کنند راستگو و مسلمان نباشند و اگر اینگونه
 انکار کردن صدق صحابه را زایل نسازد، پنهان کردن امام شخص خود را،
 موجب زایل شدن امامت نمی شود و هیچ فرقی در میان نیست. و اگر مسلمانی
 به دست کفار گرفتار شود و آن کفار هر مسلمانی را که به چنگ آورند بکشند،
 چنانچه از آن مسلمان بپرسند که آیا تو مسلمانی؟ و او بگوید: خیر، این پاسخ او
 را از مسلمانی خارج نسازد و امام نیز چنین است. اگر او در برابر دشمنان جانی
 خود انکار امامت خود کند، این انکار او را از امامت خارج نسازد.

اگر بگویند: مسلمان در عالم قرار داده نشده است تا مردم را تعلیم دهد و
 اقامه حدود کند و بدین جهت حکم امام و آن فرد مسلمان متفاوت است و بر امام
 واجب است که خود را پنهان نسازد.

می گوئیم: ما نگفتیم که امام نقشش را از جمیع مردم پنهان کرده است، زیرا
 خدای تعالی او را منصوب کرده و به واسطه قول امام راستگوی پیش از خود،

عِنْدَ أَعْدَائِهِ بِذَلِكَ خَوْفًا مِنْهُمْ أَنْ يَقْتُلُوهُ، فَأَمَّا أَنْ يَكُونَ مَشْهُورًا عَنْ جَمِيعِ الْخَلْقِ فَلَا، لِأَنَّ النَّاسَ جَمِيعًا لَوْ سَأَلُوا عَنِ إِمَامِ الْإِمَامِيَّةِ مَنْ هُوَ؟ لَقَالُوا: فَلَانُ بْنُ فُلَانٍ مَشْهُورٌ عِنْدَ جَمِيعِ الْأُمَمِ، وَإِنَّمَا تَكَلَّمْنَا فِي أَنَّهُ هَلْ يَقْرَأُ عِنْدَ أَعْدَائِهِ أَمْ لَا يَقْرَأُ، وَعَارِضْنَاكُمْ بِاسْتِثَارَةِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْغَارِ وَهُوَ مَبْعُوثٌ وَمَنْعَهُ الْمُعْجَزَاتُ وَقَدْ أَتَى بِشَرْعٍ مُبْتَدَعٍ وَنَسَخَ كُلَّ شَرْعٍ قَبْلَهُ، وَارْتِنَاكُمْ أَنَّهُ إِذَا خَافَ كَانَ لَهُ أَنْ يَتَّخِذَ عِنْدَ أَعْدَائِهِ أَنَّهُ أَمَامٌ وَلَا يُجِيبُهُمْ إِذَا سَأَلُوهُ، وَلَا يُخْرِجُهُ ذَلِكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا، وَلَا فَرْقَ فِي ذَلِكَ.

فَبِأَن قَالُوا: «فَإِذَا جَوَّزْتُمْ لِلْإِمَامِ أَنْ يَتَّخِذَ إِمَامَةً أَعْدَاءَهُ عِنْدَ الْخَوَافِ، فَهَلْ يَجُوزُ لِلنَّبِيِّ ﷺ أَنْ يَتَّخِذَ نُبُوَّتَهُ عِنْدَ الْخَوَافِ مِنْ أَعْدَائِهِ؟»

قِيلَ لَهُمْ: قَدْ فَرَّقَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ بَيْنَ النَّبِيِّ ﷺ وَبَيْنَ الْإِمَامِ بِأَن قَالُوا: إِنْ

مکانت او را به خلائق شناسانده است، بلکه می گوئیم امام به خاطر خوف از دشمنانش که او را خواهند کشت می تواند اقرار به امامت خود نکند، اما اینکه از جمیع خلائق مستور باشد، چنین نیست، زیرا اگر همه مردم راجع به امام طائفه امامیه پرسش کنند که کیست؟ می گویند: فلان بن فلان است و نزد همه امت اسلامی معروف است و سخن ما در این است که آیا امام وظیفه دارد نزد دشمنان خود اقرار به امامت خود کند یا نه؟ و با شما به پنهان شدن پیامبر اکرم در دوران نبوتش در غار معارضه کردیم، در حالی که پیامبر صاحب معجزات بود و شریعت نو آورده و آئین های پیشین را نسخ کرده و مردم از هر جهت نیازمند مراجعه به او بودند و به شما نشان دادیم که امام چون از جان خود خائف باشد حق دارد نزد دشمنان خود انکار امامت خود کند و پاسخ پرسش ایشان را ندهد و این مطلب او را از امامت خارج نکند و فرقی میان پنهان شدن پیامبر ﷺ در غار و غیبت امام زمان علیه السلام نیست.

و اگر بگوئید: شما که برای امام جاتر می دانید که در حال خوف از دشمنان، امامت خود را انکار کند، آیا برای پیامبر هم جاتر می دانید که در حال خوف از دشمنان، نبوتش را انکار کند؟

می گوئیم: برخی از اهل حق، بین پیامبر و امام فرق نهاده و گفته اند پیامبر،

النَّبِيُّ ﷺ هُوَ الدَّاعِي إِلَى رِسَالَتِهِ وَ الْمُبَيِّنُ لِلنَّاسِ ذَلِكَ بِتَقْيِهِ . فَإِذَا جَحَدَ ذَلِكَ وَ أَنْكَرَهُ لِلتَّقِيَّةِ بَطَلَتِ الْحُجَّةُ . وَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يُبَيِّنُ عَنْهُ ، وَ الْإِمَامُ قَدْ قَامَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ بِحُجَّتِهِ وَ أَبَانَ أَمْرَهُ . فَإِذَا سَكَتَ أَوْ جَحَدَ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ كَفَاهُ ذَلِكَ ، وَ لَيْسَ هَذَا جَوَابَنَا ، وَلَكِنَّا نَقُولُ : إِنَّ حُكْمَ النَّبِيِّ ﷺ وَ حُكْمَ الْإِمَامِ سَيِّانٍ فِي التَّقِيَّةِ إِذَا كَانَ قَدْ صَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ بَلَغَ رِسَالَتَهُ . وَ أَقَامَ الْمُعْجَزَاتِ ، فَأَمَّا قَبْلَ ذَلِكَ فَلَا وَ قَدْ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ اسْمُهُ مِنَ الصَّحِيفَةِ فِي صَلَاحِ الْحَدِيثِيَّةِ حِينَ أَنْكَرَ سُهَيْلُ بْنُ عُمَرَ ، وَ خَفَضَ ابْنُ الْأَحْنَفِ نُبُوَّتَهُ فَقَالَ لِقَلْبِي عَلَيْهِ : ائْتَهُ ، وَ اكْتُبْ : هَذَا مَا صَالَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ . فَلَمْ يَضَرْ ذَلِكَ نُبُوَّتَهُ إِذَا كَانَتْ الْأَعْلَامُ وَ الْبَرَاهِينُ قَدْ قَامَتْ لَهُ بِذَلِكَ مِنْ قَبْلُ . وَ قَدْ قِيلَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عُذْرُ عِمَارٍ حِينَ حَكَمَهُ الْمُشْرِكُونَ عَلَى سَبِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَرَادُوا قَتْلَهُ نَسَبَةً ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : قَدْ أَفْلَحَ الْوَجْهُ بِأَعْمَارٍ ، قَالَ : مَا أَفْلَحَ

خود داعی به رسالت خویش و مبین مقام خود به خلائق است و اگر به واسطه تقیّه آن را انکار کند حجت نیز باطل خواهد شد و کسی نخواهد بود که مقام او را تبیین کند . اما امام را پیامبر برگزیده و به مردم معرفی فرموده است ، و آنگاه که سکوت اختیار کند و یا آنکه انکار امامت خود کند ، قول پیامبر در امامت او کفایت می کند ، اما این جواب ما نیست و ما می گوئیم : حکم پیامبر و امام در امر تقیّه برابر است . پیامبر هم اگر به امر الهی قیام کرده و تبلیغ رسالت نموده و معجزات آورده باشد و سپس گرفتار دشمن گردد برای حفظ بجان خود می تواند تقیّه کند ، اما پیش از آن نمی تواند چنین کند و دلیل آن هم این است که پیامبر اکرم در صلح حدیبیه عنوان نبوت خود را از صلحنامه محو کرد ، آنگاه که سهیل بن عمرو و خفص بن احنف منکر نبوت او شدند و پیامبر به علی علیه السلام فرمود : کلمة نبی را بخو کن و بنویس این قرارداد صلح محمد بن عبدالله است و این مطلب به مقام نبوت او ضرری نرساند ، زیرا نشانه ها و دلائل نبوتش پیش از آن بر مردم روشن شده بود .

و خدای تعالی عُذر عِمَارِ یاسر را پذیرفت ، آنگاه که مشرکین او را به دشنام و بدگویی به پیغمبر اکرم ﷺ واداشتند و می خواستند او را بکشند که او پیامبر

وَقَدْ سَبَّحْتَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَيْسَ قَلْبُكَ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «إِلَّا مَنْ أَكْثَرَهُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»^(۱) وَالْقَوْلُ فِي ذَلِكَ مَا فِي الشَّرِيعَةِ مِنْ إِجَازَةِ ذَلِكَ فِي وَقْتٍ وَخَطَرِهِ فِي وَقْتٍ آخَرَ، وَإِذَا جَازَ لِلْإِمَامِ أَنْ يَجْعَلَ إِمَامَتَهُ وَيُسْتَرُ أَمْرُهُ جَازًا أَنْ يَسْتَرُ شَخْصَهُ مَتَى أَوْجَبَتِ الْحِكْمَةُ غَيْبَتَهُ، وَإِذَا جَازَ أَنْ يَغِيبَ يَوْمًا لِعِلَّةٍ مُوجِبَةٍ جَازَ سَنَةً، وَإِذَا جَازَ سَنَةً، جَازَ مِائَةَ سَنَةٍ، وَإِذَا جَازَ مِائَةَ سَنَةٍ جَازَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ إِلَى الْوَقْتِ الَّذِي تُوجِبُ الْحِكْمَةُ ظُهُورَهُ كَمَا أَوْجَبَتْ غَيْبَتَهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. وَنَحْنُ نَقُولُ مَعَ ذَلِكَ^(۲): إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَأْتِي جَمِيعُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ اخْتِفَاءٍ وَظُهُورٍ وَغَيْرِهِمَا إِلَّا بِعَهْدٍ مَعْقُودٍ إِلَيْهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، كَمَا قَدْ وَرَدَتْ بِهِ الْأَخْبَارُ عَنْ أَئِمَّتِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

را دشنام گفت. و چون نزد پیامبر بازگشت آن حضرت فرمود: ای عمار! رویت رستگار باد، عرض کرد: ای رسول خدا! رستگار نیست زیرا شما را دشنام داده است. آن حضرت فرمود: ای عمار! آیا دلت با ایمان نبود؟ عرض کرد: چرا ای رسول خدا، و خدای تعالی این آیت فرستاد: «مگر کسی که مجبور شود و دلش مطمئن به ایمان باشد» و سخن حق در این باب همان است که در شرع آمده است که در موقعی جایز است و در وقت دیگر ممنوع. و هنگامی که برای امام جایز باشد که امامت خود را انکار کرده و آمرش را پنهان دارد، جایز است که به مقتضای حکمت، خودش را مستور کرده و غیبت اختیار نماید. و اگر جایز باشد که به علت موجهه ای یک روز غیبت کند، جایز است که یکسال هم غیبت داشته باشد و اگر جایز باشد که یکسال غیبت کند جایز است که صد سال و یا بیشتر هم غیبت داشته باشد تا وقتی فرا رسد که حکمت اقتضای ظهور کند، همچنان که همان حکمت غیبت را ایجاب کرده بود. وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

علاوه بر مطالب فوق، عقیده ما چنان است که امام هر حالی که از غیبت و ظهور و غیر آن اختیار کند براساس عهده ای است که از جانب رسول خدا بدان معهود است، همچنانکه اخباری در این باب از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - رَحِمَهُمُ اللَّهُ - قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَالَّذِي بَغْتَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا لِيُغَيِّبَنَّ الْقَائِمَ مِنْ وَلَدِي بِعَهْدِ مَقْهُودٍ إِلَيْهِ مِنِّي حَتَّى يَقُولَ أَكْثَرُ النَّاسِ: مَا فِيهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ، وَيَشْكُ آخَرُونَ فِي وِلَادَتِهِ، قَبْلَ أَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ فَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ، وَ لَا يَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ إِلَيْهِ سَبِيلًا بِشَكِّهِ»^(۱) فَيُرِيْلَهُ عَنْ مِلَّتِي وَ يُخْرِجَهُ مِنْ دِينِي، فَقَدْ أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ مِنْ قَبْلُ، وَإِنْ اللَّهُ هَزَّوَجَلَّ جَعَلَ الشَّيَاطِينَ لَوْلَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.

[اعتراضات لابن بشار:]

وَقَدْ تَكَلَّمْنَا عَلَيْنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ بَشَّارٍ فِي الْغَيْبَةِ وَأَجَابَهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ قَيْتَةَ الرَّازِيِّ^(۲) وَكَانَ مِنْ كَلَامِ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ بَشَّارٍ عَلَيْنَا فِي ذَلِكَ أَنْ قَالَ

است:

امام هشتم از پدران ائمه روایت کرده است که پیامبر اکرم فرمود: قسم به کسی که مرا بشیر مبعوث کرد به تحقیق که امام قائم علیه السلام از فرزندان من است و طبق پیمانی که از جانب من بر عهده اوست غایب شود تا به غایبی که اکثر مردم بگویند: خدا را در خاندان محمد حاجتی نیست. و دیگران در اصل ولادت او شک کنند، پس هر کس در زمان او واقع شود بایستی به دین او متمسک شود و به واسطه شک خود راه شیطان را باز نازد تا شیطان او را از آئین من زایل ساخته و از دین من بیرون ببرد که او بیشتر پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و خدای تعالی شیطان را ولی بی ایمانان قرار داده است.

اعتراض ابن بشار

ابو الحسن علی بن بشار، علیه غیبت امام عصر علیه السلام مطالبی گفته است و ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قیته رازی پاسخ او را گفته است و ما در ذیل هر

۱ - فی بعض النسخ «وشککه».

۲ - محمد بن عبدالرحمن بن قیته - بالثقاف الکسوة و فتح الباء الموحدة - الرازی أبو جعفر منکم عظیم القدر -

فی کتابه: «أقول: إنَّ كُلَّ الْمُبْطِلِينَ أَغْنِيَاءُ عَنْ تَثْبِيهِ إِثْمِهِ مَنْ يَدْعُونَ لَهُ، وَيَبِهِ يَتَسَكَّبُونَ، وَعَلَيْهِ يَتَكَفَّوْنَ، وَتَعْطِفُونَ لِيُجُودِ أَغْيَانِهِمْ وَثَبَاتِ إِنْتَائِيهِمْ وَهُؤُلَاءِ (يعني أصحابها) قُرَاءُ إِلَى مَا قَدْ غَنِيَ عَنْهُ كُلُّ مُبْطِلٍ سَلَفٍ مِنْ تَثْبِيهِ إِثْمِهِ مَنْ يَدْعُونَ لَهُ وَجُوبِ الطَّاعَةِ، فَقَدْ افْتَقَرُوا إِلَى مَا قَدْ غَنِيَ عَنْهُ سَائِرُ الْمُبْطِلِينَ وَاخْتَلَفُوا بِمَخَاصِبِهِ اِزْدَادُوا بِهَا بَطْلَانًا وَاعْتَمَلُوا بِهَا عَنْ سَائِرِ الْمُبْطِلِينَ، لِأَنَّ الزِّيَادَةَ مِنَ الْبَاطِلِ تَحْطُ وَالزِّيَادَةُ مِنَ الْخَيْرِ تَغْلُو، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

ثم قال: «وَأقولُ قَوْلًا تَعْلَمُ فِيهِ الزِّيَادَةُ عَلَى الْإِنْصَافِ مِنَّا وَإِنْ كَانَ ذَلِكَ غَيْرَ وَاجِبٍ عَلَيْنَا، أَقولُ: إِنَّهُ مَعْلُومٌ أَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ مَذْهَبٍ وَمَذْهَبٍ لَهُ بِحَقٍّ، وَأَنَّ كُلَّ سَائِلٍ لِمَذْهَبٍ يُصَحِّحُ دَعْوَاهُ بِمَنْصِبٍ^(۱) وَهُؤُلَاءِ الْقَوْمُ ادَّعَوْا أَنَّ لَهُمْ مَنْ قَدْ ضَعَّ عِنْدَهُمْ أَمْرَهُ وَوَجَبَ لَهُ عَلَى النَّاسِ الْإِتْقَانُ وَالتَّسْلِيمُ، وَقَدْ قَدَّمْنَا أَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ مَذْهَبٍ وَمَذْهَبٍ لَهُ بِوَاجِبٍ لَهُ التَّسْلِيمُ، وَنَحْنُ نُسَلِّمُ لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ الدَّعْوَى وَنُفَوِّدُ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْإِطْلَالِ - وَإِنْ كَانَ ذَلِكَ فِي غَايَةِ الْحَالِ - بَعْدَ أَنْ يُوْجَدُوا إِثْمُهُ الْمَذْهَبِ لَهُ، وَلَا نَسْأَلُهُمْ تَثْبِيَتِ الدَّعْوَى، فَإِنْ كَانَ مَعْلُومًا أَنَّ فِي هَذَا أَكْثَرَ مِنَ الْإِنْصَافِ فَقَدْ وَفَّقْنَا بِمَا قُلْنَا، فَإِنْ قَدَّرُوا عَلَيْهِ فَقَدْ أَبْطَلُوا، وَإِنْ عَجَزُوا

دو سخن را نقل می کنیم:

خلاصه سخن علی بن احمد بن بشار که در کتابش آمده چنین است: ابطال کنندگان از اثبات شخص امام بی نیازند، اما ایشان (یعنی اصحاب ما امامیه) نیازمند اثبات وجود امامی هستند که مدعی وجوب طاعت اویند و یک جهت بطلان ویژه ای هم دارند که از سایر فرقه های باطله ممتاز می شوند، زیرا زیادتى در باطل منحصراً می سازد و زیادتى در خیر سرپندى می آورد، و الحمد لله رب العالمین.

پس می گوید: گرچه بر ما واجب نیست که آن زیادتى را بازگوئیم، اما سخنى را می گویم که اگر انصاف داشته باشى به آن زیادتى پیبرى و آن اینکه ایشان اگر بتوانند وجود امام غائب را به ما بنمایند، عقیده خود را به غیبت ابطال

«حسن العقيدة كان قديماً من المعزلة وتبصر وانتقل - وكان شيخ الامامية في زمانه كما في (جش وصد).

۱ - في بعض النسخ «ليس كل مذهب ومذهب له قبح وان كان سائل للمذهب تصحيح دعواه فمصلحة».

عَنْهُ فَقَدْ وَضَعَ مَا قُلْنَاهُ مِنْ زِيَادَةِ عَجْزِهِمْ عَنْ تَقْيِيدِ مَا يَدْعُونَ عَلَى عَجْزِ كُلِّ مُبْطِلٍ عَنْ تَقْيِيدِ دَعْوَاهُ، وَانَّهُمْ مُخْتَصُّونَ مِنْ كُلِّ نَوْعٍ مِنَ الْبَاطِلِ بِخَاصَّةٍ يَرْدَادُونَ بِهَا الْإِحْطَاطَ عَنْ الْمُبْطِلِينَ أَجْمَعِينَ لِقُدْرَةِ كُلِّ مُبْطِلٍ سَلَفٍ عَلَى تَقْيِيدِ دَعْوَا إِنِّيَّةٍ عَنْ يَدْعُونَ لَهُ وَ عَجْزِ هَؤُلَاءِ عَمَّا قَدَّرَ عَلَيْهِ كُلِّ مُبْطِلٍ إِلَّا مَا يَزْجِعُونَ إِلَيْهِ مِنْ قَوْلِهِمْ «إِنَّهُ لَا يَهْدِي مَنْ تَحِبُّ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ أَجَلُ لَا يَهْدِي مِنْ وَجُودِهِ فَضْلًا عَنْ كَوْنِهِ، فَأَوْجَدُونَا الْإِنِّيَّةَ مِنْ دُونِ إِجْبَادِ الدَّعْوَى، وَ لَقَدْ خَبَرْتُ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ أَبِي غَانِمٍ أَنَّهُ قَالَ لِيَخْصُ مَنْ سَأَلَهُ فَقَالَ: يَمْ نَحَاجُ الَّذِينَ^(۱) كُنْتَ تَقُولُ وَ تَقُولُونَ: إِنَّهُ لَا يَهْدِي مِنْ شَخْصٍ قَائِمٍ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ؟ قَالَ لَهُ^(۲) أَتَقُولُ لَهُمْ: هَذَا جَعْفَرٌ، فَمَا عَجَبًا أَنْ يَخْصِمَ النَّاسُ بِمَنْ لَيْسَ هُوَ بِمَخْصُومٍ، وَ قَدْ كَانَ شَيْخٌ فِي هَذِهِ النَّاحِيَةِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: قَدْ وَصَحْتُ هَؤُلَاءِ بِاللَّابِدِيَّةِ أَيْ أَنَّهُ لَا مَرْجِعَ لَهُمْ وَ لَا مُقْتَصَدٍ إِلَّا إِلَى أَنَّهُ لَا يَهْدِي مِنْ أَنْ يَكُونَ هَذَا الَّذِي لَيْسَ فِي الْكَائِنَاتِ، فَوَسَّيْتُهُمْ مِنْ أَجْلِ

کرده اند و اگر نتوانند، آنچه ما گفتیم روشن خواهد شد که علاوه بر آنکه مانند هر فرقه باطله ای از اثبات مدعی خود عاجزند، از اثبات انبیت مدعی خود نیز عاجزند چون همه فرقه های باطله گذشته می توانند موضوع ادعای خود را بنمایانند و اینها از آنچه آن فرقه های باطله بر آن قادرند نیز عاجزند. ایشان می گویند در هر عصری باید کسی باشد که حجت الهی به او برقرار شود و اهل است که بایستی به سر آید. آری لابد است که چنین شخصی باشد، شما صرف نظر از دعوی، شخص او را به ما بنمائید، برای من از ابوجعفر بن ابی غانم نقل شده است که پرسشگری به او گفته است: چگونه با کسانی که می گویند «باید امام قائمی از اهل البیت باشد» محاجه می کنی؟ و ابن ابی غانم گفته است: به ایشان می گویم: آن، جعفر بن حسن عسکری است شگفتا که مردم جدال می ورزند درباره کسی که محل جدال نیست. در این ناحیه یک استادی بود که می گفت: من این طایفه را «لابدیه» نام گذاشته ام، زیرا مرجع و معتمدی ندارند جز آنکه می گویند لابد است که این شخصی که در کائنات موجود نیست باشد! و آنان را

۱ - فی بعض النسخ «الذی».

۲ - یعنی اما جعفر قال للمعرض.

ذَلِكَ، وَ نَحْنُ نُسَمِّيهِمْ بِهَا أَيْ أَنَّهُمْ دُونَ كُلِّ مَنْ لَهُ بُدٌّ يَعْتَكِفُ عَلَيْهِ إِذَا كَانَ أَهْلُ الْأَصْنَامِ
الَّتِي أَخَذَهَا الْبُدُّ قَدْ عَكَفُوا عَلَى مَوْجُودٍ وَإِنْ كَانَ بَاطِلًا، وَ هُمْ قَدْ تَعَلَّقُوا بِقَدَمِ نَيْسٍ وَ
بَاطِلٍ تَخَضُّعٍ، وَ هُمْ اللَّابُدِّيَّةُ عَقًّا، أَيْ لَا بُدَّ لَهُمْ بِتَفَكُّوْنٍ عَلَيْهِ إِذَا كَانَ كُلُّ مُطَاعٍ مُتَعَبُّودًا، وَ
قَدْ وَضَعَ مَا قُلْنَا مِنْ اخْتِصَاصِهِمْ مِنْ كُلِّ تَوْعٍ الْبَاطِلِ بِخَاصَّةٍ يَزْدَادُونَ بِهَا الْخِطَاطَا، وَ
الْحَمْدُ لِلَّهِ.

ثُمَّ قَالَ: «نَحْنُ الْآنَ هَذَا الْكِتَابَ بِأَنْ نَقُولَ: إِنَّمَا تُنَاطِرُ وَ تُخَاطِبُ مَنْ قَدْ سَبَقَ مِنْهُ
الْإِجْمَاعُ عَلَى أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ إِمَامٍ قَائِمٍ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ فَحُبُّ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ وَ يُسَدُّ بِهِ فَتْرُ
الْمَخْلُقِ وَفَاقَتُهُمْ، وَ مَنْ لَمْ يَجْتَمِعْ مَقْنَا عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ خَرَجَ مِنَ النَّظَرِ فِي كِتَابِنَا فَضْلًا عَنْ
مُطَالَبَتِنَا بِهِ، وَ نَقُولُ لِكُلِّ مَنْ اجْتَمَعَ مَقْنَا عَلَى هَذَا الْأَصْلِ مِنَ الَّذِي قَدَّمْنَا فِي هَذَا
الْمَوْضِعِ: كُنَّا وَ إِنَّا كُمْ قَدْ أَجْمَعْنَا عَلَى أَنَّهُ لَا يَخْلُو أَحَدٌ مِنْ بَيُوتِ هَذِهِ الدَّارِ مِنْ سِرَاجٍ
زَاهِرٍ، قَدْ خَلَّنَا الدَّارَ فَلَمْ نَجِدْ فِيهَا إِلَّا بَيْتًا وَاحِدًا فَقَدْ وَجَبَ وَصَحَّ أَنْ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ
سِرَاجًا، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

چنین نام نهاده است و ما هم همین نام را برایشان می نهیم زیرا آنها مُنَظَّرُ تر از
هر بت پرستی هستند، چرا که آن بت پرستند هم گویانکه بر باطل است متوجه به
یک موجودی است ولی اینها آویخته به عدم و باطل محض هستند و حقا که آنها
«لَابُدِّيَّة» اند. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

سپس این بشار می گوید: ما این مکتوب را با این سخن به پایان می آوریم
که می گوئیم طرف خطاب و مناظره ما کسانی هستند که اتفاق دارند بر آنکه لابد
بایستی امام قائمی از اهل بیت باشد تا حجت خدا ثابت گردد و فقر و حاجت
مردم برطرف شود و کسی که در این عقیده همراه ما نباشد از ملاحظه نوشته ما
معذور است و ما مسؤول او نیستیم و به کسانی که در این اصل یا ما اتفاق دارند و
پیش از این به آنها اشاره کردیم می گوئیم ما و شما اتفاق داریم که هیچ یک از
اتاقهای این خانه از چراغ فروزنده خالی نیست و داخل خانه شدیم و در آنها
جز یک اتاق نبود، پس واجب و درست آید که بگوئیم در این بیت چراغی است
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

فَأَجَابَهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ قَبْطَةَ الرَّازِيَّ بِأَنَّهُ قَالَ: «إِنَّا نَقُولُ - وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ -: لَيْسَ الْإِشْرَافُ فِي الْإِدْعَاءِ وَالْقَوْلِ عَلَى الْخُصُومِ بِمَا يَثْبُتُ بِهَا حُجَّةٌ، وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَارْتَفَعَ الْحِجَاجُ بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ وَ اعْتَمَدَ كُلُّ وَاحِدٍ عَلَى إِضَافَةِ مَا يَحْظَرُ بِبَالِهِ مِنْ سُوءِ الْقَوْلِ إِلَى مُخَالِفِهِ وَ عَلَى ضِدِّ هَذَا بَنَى الْحِجَاجُ وَ وَضَعَ النَّظَرُ، وَ الْإِنْصَافُ أَوْلَى مَا يُعَامِلُ بِهِ أَهْلُ الدِّينِ وَ لَيْسَ قَوْلُ أَبِي الْحَسَنِ لَنَا مُلْجَأٌ نَرْجِعُ إِلَيْهِ، وَ لَا قِيَمًا نَعْطِفُ عَلَيْهِ وَ لَا سَنَدًا نَتَمَسَّكُ بِقَوْلِهِ حُجَّةٌ لِأَنَّ دَعْوَاهُ هَذَا مُجَرَّدٌ مِنَ الْبُرْهَانِ، وَ الدَّعْوَى إِذَا انْفَرَدَتْ عَنِ الْبُرْهَانِ كَانَتْ غَيْرَ مَقْبُولَةٍ عِنْدَ ذَوِي الْقَوْلِ وَ الْأَلْبَابِ، وَ لَسْنَا نَعْرِضُ عَنْ أَنْ نَقُولَ: بَلَى لَنَا - وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ - مَنْ نَرْجِعُ إِلَيْهِ وَ نَقِفُ عِنْدَ أَهْلِهِ وَ مَنْ كَانَ ثَبَتَتْ حُجَّتُهُ وَ ظَهَرَتْ أَدْلَتُهُ، فَإِنْ قُلْتَ: فَأَيْنَ ذَلِكَ؟ دَلُّونا عَلَيْهِ، قُلْنَا: كَيْفَ نَحْبِثُونَ أَنْ نَدُلَّكُمْ عَلَيْهِ؟ أَتَسْأَلُونَنَا أَنْ نَأْمُرَهُ أَنْ يَرْكَبَ وَ يَصِيرَ إِلَيْكُمْ وَ يَتَعَرَّضَ نَفْسَهُ عَلَيْكُمْ أَوْ تَسْأَلُونَا أَنْ نَبْنِي لَهُ

پاسخ ابن قبه

ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبطه رازی پاسخ وی را چنین داده است: ما به توفیق الهی می گوئیم ادعای بی جا و افتراء به طرف مقابل چیزی را ثابت نمی کند و اگر چنین باشد استدلال میان طرفین دعوی برداشته می شود و هر کس هر سخن زشتی را که بخاطرش رسید به طرف مقابل نسبت می دهد، ولی برخلاف این، روش استدلال و احتجاج پایه گذاری شده و انصاف شایسته ترین چیزی است که اهل دیانت بایستی بدان عمل کنند و گفتار ابوالحسن ملجای نیست که بدان رجوع کنیم و عطف نظر نمائیم و سندی نیست که بدان به عنوان حجت متمسک شویم، زیرا ادعای او بی دلیل است و ادعای بی دلیل نزد خردمندان مقبول نیست و ما ناتوان نیستیم که بگوئیم آری بحمدالله ما کسی را داریم که به وی رجوع کنیم و به دستور او باشیم و او کسی است که حجتش ثابت است و أدله امامتش آشکار است، اگر بگوییم او کجاست و ما را به سوی او راهنمایی کنید، می گوئیم: چگونه می خواهید شما را به سوی او راهنمایی کنیم؟ آیا می خواهید به او بگوئیم سوار مرکب شده و نزد شما بیاید و خود را بر شما عرضه نماید یا

داراً و نحو له إلیها وَ نَعْلَمُ بِذَلِكَ أَهْلَ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ فَإِنْ رُمِّمَ ذَلِكَ فَلَسْنَا نَقْدِرُ عَلَيْهِ وَ لَا ذَلِكَ بِوَاجِبٍ عَلَيْهِ.

فَإِنْ قُلْتُمْ: مِنْ أَيْ وَجْهِ تَلَزِمُنَا حُجَّتُهُ وَ نَحِبُّ عَلَيْنَا طَاعَتَهُ؟ قُلْنَا: إِنَّا نَقْرَأُ أَنَّهُ لَا يَدُ مِنْ رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحِبُّ بِهِ حُجَّةَ اللَّهِ دَلَّلْنَاكُمْ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى نَضْطَرَّكُمْ إِلَيْهِ إِنْ أَنْصَفْتُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَ أَوَّلُ مَا يَحِبُّ عَلَيْنَا وَ عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَتَجَاوَزَ مَا قَدْ رَضِيَ بِهِ أَهْلُ النَّظَرِ وَ اسْتَفْعَلُوهُ وَ زَلُّوا أَنْ مِنْ حَادٍ عَنْ ذَلِكَ فَقَدْ تَوَكَّلْ سَبِيلَ الْقُلُوبِ، وَ هُوَ أَنَّا لَا نَتَكَلَّمُ فِي فَرْعٍ لَمْ يَثْبُتْ أَصْلُهُ، وَ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي تَجَعَّدُونَ وَجُودَهُ فَإِنَّمَا يَثْبُتُ لَهُ الْحَقُّ بِقَدَرِ أَبِيهِ وَ أَنْتُمْ قَوْمٌ لَا تَخَالِفُونَا فِي وَجُودِ أَبِيهِ، فَلَا مَعْنَى لِتَوَكُّلِ النَّظَرِ فِي عَمَلِ أَبِيهِ وَ الْإِسْتِغْنَالِ^(۱) بِالنَّظَرِ مَعَكُمْ فِي وَجُودِهِ فَإِنَّهُ إِذَا ثَبَتَ الْحَقُّ لِأَبِيهِ فَهَذَا ثَابِتٌ ضَرُورَةً عِنْدَ ذَلِكَ بِإِقْرَارِكُمْ، وَ إِنْ بَطَلَ لَنْ يَكُونَ الْحَقُّ لِأَبِيهِ فَقَدْ آلَ الْأَمْرُ إِلَى مَا تَقْرَأُونَ

می خواهید خانه ای برای او بسازیم و او را به اینجا بریم و به اهل شرق و غرب عالم اعلام کنیم، اگر مقصود شما این است ما بر آن قادر نیستیم و بر او هیچ چیز واجب نیست.

و اگر می گوئید از چه راه پی به وجود او می برید و حجت او بر شما تمام می شود و پیروی او بر ما واجب می گردد؟ می گوئیم: ما اقرار داریم که بایستی فردی از فرزندان ابوالحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام حجة الله باشد و شما را بر این مطلب دلالت می کنیم تا در صورت داشتن انصاف آن را بپذیرید و اول چیزی که بر ما و شما واجب است آن است که از روشی منطقی و استدلال تجاوز نکنیم و کسی که از این روش درگذرد راه دانشمندان را فرو گذاشته است و آن اینکه ما در فرعی سخن نمی گوئیم که اصل آن ثابت و برقرار نباشد و همین شخصی که شما وجودش را انکار می کنید، همانا حق امامت او به دنبال امامت پدرش ثابت شده است و شما کسانی هستید که در امامت پدرش با ما مخالفی ندارید، در اینجا نباید از حق پدرش صرف نظر کرد و صرفاً در وجود خودش بحث کرد، زیرا اگر حق امامت پدرش ثابت شد، این نیز هم به ضرورت و هم به

وَقَدْ أَبْطَلْنَا، وَهَيْهَاتَ لَنْ يَزِدَادَ الْحَقُّ إِلَّا قُوَّةً وَ لَا الْبَاطِلُ إِلَّا وَهْنًا، وَ إِنْ زَحَرَفَهُ الْمُبْطِلُونَ.

وَالدَّلِيلُ عَلَى صِحَّةِ أَمْرِ لَيْبِهِ إِنَّا وَ إِنَّا كُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلَى أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ أَبِي - الْحَسَنِ تَثَبَّتْ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ وَ يَنْقَطِعُ بِهِ عُذْرُ الْخَلْقِ، وَ إِنْ ذَلِكَ الرَّجُلُ تَلَزَّمَ حُجَّتُهُ مِنْ تَأْنِي عَنْهُ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ كَمَا تَلَزَّمَ مِنْ شَاهِدَةٍ وَ عَائِنَةٍ وَ نَحْوٍ وَ أَكْثَرُ الْخَلْقِ يَمُنُّ قَدْ لَزِمْنَا الْحُجَّةَ مِنْ غَيْرِ مُشَاهَدَةٍ فَتَنْظُرُ فِي الْوَجْهِ الَّذِي لَزِمْنَا مِنْهُ الْحُجَّةَ مَا هِيَ، ثُمَّ تَنْظُرُ مَنْ أَوَّلَى مِنَ الرَّجُلَيْنِ اللَّذَيْنِ لَا عَقِبَ لِأَبِي الْحَسَنِ غَيْرُهُمَا فَأَيُّهُمَا كَانَ أَوَّلَى فَهُوَ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ، وَ لَا حَاجَةَ بِنَا إِلَى التَّطْوِيلِ، ثُمَّ تَنْظُرْنَا مِنْ أَبِي وَ جِهٍ تَلَزَّمَ الْحُجَّةَ مِنْ تَأْنِي عَنْ الرُّسُلِ وَ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا ذَلِكَ بِالْأَخْبَارِ الَّتِي تُوجِبُ الْحُجَّةَ وَ تَزُولُ عَنْ نَاقِلِيهَا تَهْتَمُّ الثَّوَابُطُ عَلَيْهَا وَ الْإِجْمَاعُ عَلَى تَحْرِصِهَا وَ وَضْعِهَا، ثُمَّ فَحَصْنَا عَنْ الْحَالِ فَوَجَدْنَا فَرِيقَيْنِ نَاقِلَيْنِ يَزْعُمُ أَخْذُهَا أَنَّ

اقرار شما ثابت خواهد شد و اگر پدرش حق امامت نداشت حق به جانب شما بود و سخن ما بر باطل بود، و درینا، زیرا سخن حق جز نیر و نیفزاید و باطل - هر چند آن را بیارایند - جز سستی نراند.

اما دلیل صحت امامت پدرش این است که ما و شما اتفاق داریم که بایستی مردی از فرزندان ابوالحسن ثالث حضرت هادی علیه السلام امام باشد تا حجت الهی بدو قائم شود و عذر خلائق در دسترسی نداشتن به امام و رهنا بر طرف گردد و این مرد بر همه اهل اسلام از دور و نزدیک و حاضر و غایب امام است و ما و بیشتر مردم بی آنکه او را دیده باشیم به امامت او معتقدیم، سپس بایستی بنگریم کدامیک از دو مردی که غیر آن دو از امام هادی علیه السلام باقی نمانده است امامند؟ و هر کدامشان که شایسته تر باشند، همو حجت و امام است و نیازی به تطویل کلام نیست، آنگاه می نگریم حجت رسولان و امامان علیهم السلام بر کسانی که در دوردست قرار دارند از چه راه ثابت می شود، پس اگر اثبات آن از طریق اخبار قطعی که ناقلان آنها متهم به تبانی و توافق بر جعل و کذب نباشند صورت می پذیرد و ما نیز تفحص کردیم و دو فرقه را دیدیم که یکی معتقد است امام گذشته تصریح به

الماضي نَصَّ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَشَارَ إِلَيْهِ وَ يَزُودُونَ مَعَ الْوَصِيَّةِ، وَمَا لَهُ مِنْ خَاصَّةٍ الْكَبِيرِ أَدَلَّةٌ يَذْكُرُونَهَا وَ عَلَمًا يُثْبِتُونَهُ، وَ وَجَدْنَا الْقَرِيقَ الْآخَرَ يَزُودُونَ مِثْلَ ذَلِكَ لِيُجْعَلُوا بِقَوْلٍ غَيْرِ هَذَا قَائِلَةً أُولَى بِنَاوَ نَظَرْنَا فَإِذَا التَّائِيلُ لِأَخْبَارِ جَعْفَرٍ جَمَاعَةً بِسِيرَةٍ وَ الْجَمَاعَةُ الْوَسِيرَةُ يَجُوزُ عَلَيْهَا التَّوَاطُّؤُ وَ التَّلَاقُ وَ التَّرَاسُلُ فَوَقَعَ نَقْلُهُمْ مَوْقِعَ شُبْهَةٍ لَا مَوْقِعَ حُجَّةٍ، وَ حُجَّجُ اللَّهِ لَا تَثْبُتُ بِالشُّبُهَاتِ، وَ نَظَرْنَا فِي نَقْلِ الْقَرِيقِ الْآخَرِ فَوَجَدْنَا هُمْ جَمَاعَاتٍ مُتَبَاعِدِي الدِّيَارِ وَ الْأَقْطَارِ، مُتَحْتَلِي الْهَيْمِ وَ الْآرَاءِ مُتَغَايِرِينَ، فَالْكَذِبُ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِمْ لِنَاسٍ بِغَضَبِهِمْ عَنْ بَعْضِ التَّوَاطُّؤِ وَ لَا التَّرَاسُلِ وَ الْاجْتِمَاعِ عَلَى تَخَرُّصِ خَبَرٍ وَ رَضِيْعِهِ، فَتَقِلُّنَا أَنَّ النُّقْلَ الصَّحِيحَ هُوَ نَقْلُهُمْ وَ أَنَّ الْحَقَّ هُوَ لَا، وَ لِأَنَّهُ إِنْ بَطَلَ مَا قَدْ نَقَلَهُ هَؤُلَاءِ عَلَى مَا وَصَفْنَا مِنْ شَأْنِهِمْ لَمْ يَبْصُرْ خَبَرٌ فِي الْأَرْضِ وَ بَطَلَتْ الْأَخْبَارُ كُلُّهَا فَتَأَمَّلْ - وَفَقَّكَ اللَّهُ - فِي الْقَرِيقَيْنِ فَإِنَّكَ تَجِدُهُمَا كَمَا وَصَفْتُ، وَ فِي بَطْلَانِ الْأَخْبَارِ هَذَا الْإِسْلَامَ، وَ فِي

امامت امام حسن عسکری علیه السلام نموده و شخص او را به خلافت خود معرفی کرده و علاوه بر آنکه امام حسن علیه السلام فرزند ارشد حضرت هادی علیه السلام است روایت وصیت و أدلة دیگری را نیز ذکر می کنند و نشانه ای را بر امامت آن حضرت بیان می دارند، اما فرقه دیگر وصیت را به نام بعضی روایت می کنند و جز این چیزی نمی گویند که او به امامت سزاوارتر است، ما می بینیم که ناقلین اخبار وصیت جعفر، جماعت اندکی هستند و ممکن است که با یکدیگر تبانی و تلاقی و نامه نگاری کرده باشند و نقل ایشان محل شبهه باشد و نه حجت، و امامت حجج الهی با اخبار مشکوک ثابت نمی شود، اما چون به ناقلین اخبار دسته دیگر مراجعه می کنیم می بینیم که گروههای بسیاری هستند که در سرزمینهای دور و اقطار گوناگون عالم هستند و صاحبان همتهای مختلف و آراء متغایرند و چون از یکدیگر دورند ممکن نیست با یکدیگر تبانی کرده و یا نامه نگاری و اجتماع بر کذب و جعل خبر کرده باشند، پس می فهمیم که نقل ایشان صحیح است و حق با آنهاست، و اگر خبر ایشان را با اوصافی که کردیم باطل بدانیم، در بسیط زمین هیچ خبری درست نخواهد بود و همه اخبار باطل است. پس در حال هر دو فرقه تأمل کن - خدا توفیقت دهد - می یابی که ایشان همانگونه هستند که وصف

تُصَحِّحُهَا تَصْحِيحُ خَيْرِنَا، وَ فِي ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى صِحَّةِ أَفْرِنَا، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

ثُمَّ رَأَيْنَا الْجَعْفَرِيَّةَ تَخْتَلِفُ فِي إِمَامَةِ جَعْفَرٍ مِنْ أُمِّي وَجْهِ تَحِبُّ؟ فَقَالَ قَوْمٌ: بَعْدَ أَخِيهِ مُحَمَّدٍ، وَقَالَ قَوْمٌ: بَعْدَ أَخِيهِ الْحَسَنِ، وَقَالَ قَوْمٌ: بَعْدَ أَبِيهِ. وَرَأَيْنَاهُمْ لَا يَتَجَاوَزُونَ ذَلِكَ، وَرَأَيْنَا أَشْلَاقَهُمْ وَ أَشْلَاقَنَا قَدَرُوا قَبْلَ الْحَادِثِ مَا يَدُلُّ عَلَى إِمَامَةِ الْحَسَنِ وَ هُوَ مَا رَوَيْ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِذَا تَوَالَتْ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ فَالرَّابِعُ الْقَائِمُ» وَ غَيْرُ ذَلِكَ مِنَ الرُّوَايَاتِ وَ هَذِهِ وَحْدَهَا تُوجِبُ الْإِمَامَةَ لِلْحَسَنِ، وَ لَيْسَ إِلَّا الْحَسَنُ وَ جَعْفَرٌ، فَإِذَا لَمْ تُثَبِّتْ لِجَعْفَرٍ حُجَّةٌ عَلَى مَنْ شَاهَدَهُ فِي أَيَّامِ الْحَسَنِ وَ الْإِمَامُ ثَابِتُ الْحُجَّةِ عَلَى مَنْ رَأَاهُ وَ مَنْ لَمْ يَرَهُ فَهُوَ الْحَسَنُ اضْطِرَّارًا، وَ إِذَا ثَبَتَ الْحَسَنُ عليه السلام وَ جَعْفَرٌ عِنْدَكُمْ مُبَرَّرٌ

کردم، و اگر ما همه اخبار را باطل بدانیم، اسلام نابود خواهد شد و اگر اخبار قطعی را صحیح بدانیم، خبر ما نیز صحیح خواهد بود و اعتقاد ما نیز درست می باشد، و الحمد لله رب العالمین.

پس ما طرفداران امامت جعفر را می بینیم که با یکدیگر اختلاف دارند بعضی از ایشان می گویند او پس از برادرش محمد امام است و بعضی دیگر می گویند او پس از برادرش حسن امام است و بعضی دیگر معتقدند او پس از پدرش امام است و از آن تجاوز نمی کنند. اما پیشینیان ما و ایشان قبل از حدوث مسأله امامت ایشان، احادیثی را روایت کرده اند که بر امامت امام حسن عسکری علیه السلام دلالت دارد، و آن روایتی است که از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: چون سه نام محمد و علی و حسن پشت سر یکدیگر واقع شود، چهارمین آنها قائم خواهد بود، و غیر از این هم روایاتی در این باب وجود دارد و همین روایات به تنهایی دلالت دارد که امامت از آن حسن علیه السلام است؛ نه جعفر، و چون مدعی امامت غیر از حسن علیه السلام و جعفر کس دیگری نیست، و کسانی که او را در دوران حسن علیه السلام دیده اند دلیلی بر امامت او ندارند و حجبت امام بایستی بر کسانی که او را دیده اند و یا مشاهده نکرده اند ثابت باشد، پس بناچار حسن علیه السلام امام است، و چون ثابت شد که حسن علیه السلام امام است و جعفر

تَبَرُّهُ مِنْهُ وَالْإِمَامُ لَا يَتَّبِعُهُ مِنَ الْإِمَامِ، وَالْحَسَنُ قَدْ مَضَى وَلا يَبْدُ عِنْدَنَا وَعِنْدَكُمْ مِنْ رَجُلٍ
مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَحِبُّ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ، فَقَدْ وَجِبَ بِالْإِضْطِرَارِ لِلْحَسَنِ وَلَدٌ قَائِمٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ.
وَقُلْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ - أَسْعَدَكَ اللَّهُ - يَا أَبِي الْحَسَنِ - أَعَزَّهُ اللَّهُ - ^(۱) يَقُولُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ -
الرَّحْمَنِ قَدْ أَوْجَدْنَاكَ إِنَّمَا الْمُدَّعَى لَهُ قَائِمُ الْمَهْرَبِ؟ هَلْ تُقَرُّ عَلَى نَفْسِكَ بِالْإِطْعَامِ كَمَا
ضَمِنْتَ أَوْ يَمْنَعُكَ الْهُوَى مِنْ ذَلِكَ فَتَكُونُ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَإِنْ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ
بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ» ^(۲).

فَأَمَّا مَا وَصَفَ بِهِ أَهْلَ الْحَقِّ مِنَ اللَّابُدِّيَّةِ لِقَوْلِهِمْ: «لَا يَبْدُ يَمُنُّ تَحِبُّ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ» فَيَا
عَجَبًا فَلَا يَقُولُ أَبُو الْحَسَنِ لَا يَبْدُ يَمُنُّ تَحِبُّ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ وَكَيْفَ لَا يَقُولُ وَقَدْ قَالَ عِنْدَ
حِكَايَتِهِ عَنَّا وَتَقْيِيرِهِ إِنَّا: «أَجَلَ لَا يَبْدُ مِنْ وَجُودِهِ فَضْلًا عَنْ كَرَمِهِ» فَإِنْ كَانَ يَقُولُ ذَلِكَ

نیز از او تبری جسته است و امام از امام تبری نمی جوید و حسن علیه السلام رحلت
کرد بناچار طبق عقیده ما و شما بایستی فردی از فرزندان امام حسن علیه السلام امام
باشد و او فرزند او قائم علیه السلام است.

وای ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه - اسعدك الله - به ابو الحسن علی بن -
احمد بن بشار - اعزه الله - بگو محمد بن عبدالرحمن می گوید ما به دلیل قطعی
وجود امام مورد ادعا را بر تو ثابت کردیم و تو هیچ گریزگاهی نداری، آیا
آنچنانکه ضمانت کرده بودی به بطلان خود اعتراف می کنی و یا آنکه هوای نفس
تو را از چنین عملی باز می دارد و چنان خواهی بود که خدای تعالی فرموده: «وَ
إِنْ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ»، یعنی بسیاری از مردم از روی هوای نفس
به نادانی گمراه می شوند.

اما اینکه اهل حق را به واسطه آنکه می گویند لابد باید کسی باشد که حجت
خدا بدو تمام شود «لابدیه» نام نهاده است، پس این بسیار جای تعجب است، مگر
ابو الحسن خودش نمی گوید: لَا يَبْدُ يَمُنُّ تَحِبُّ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ؟ و چگونه نمی گوید در
حالیکه آنجا که از ما حکایت می کند و ما را تأخیر می نماید گفته است: «أَجَلَ لَا يَبْدُ
مِنْ وَجُودِهِ...»، آری لابد است که باشد، اگر او بدین جمله معتقد است، پس او و

۱ - یعنی بای جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه، و بای الحسن علی بن احمد بن بشار. ۲ - الاتهام: ۱۱۹.

فَهُوَ رَاضِعَابُهُ مِنَ اللَّابُدِّيَّةِ، وَإِنَّمَا وَصَفَ نَفْسَهُ وَعَابَ إِخْوَانَهُ. وَإِنْ كَانَ لَا يَقُولُ ذَلِكَ فَقَدْ كَفِينَا مَوَازِنَهُ تَنْظِيرَهُ وَمَثَلَهُ بِالْبَيْتِ وَالسَّرَاجِ، وَكَذَا يَكُونُ حَالُ مَنْ عَانَدَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ يَعْيبُ نَفْسَهُ مِنْ حَيْثُ يَرَى أَنَّهُ يَعْيبُ خُصْمَهُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُوَيِّدِ لِلْحَقِّ بِأَدْلَتِهِ. وَنَحْنُ نُسَمِّي هَؤُلَاءِ بِالْبُدِّيَّةِ إِذْ كَانُوا عِبْدَةَ الْبُدِّ، قَدْ عَكَّفُوا عَلَى مَا لَا يَسْتَعِجُّ وَلَا يَنْتَصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ شَيْئاً. وَهَكَذَا هَؤُلَاءِ، وَنَقُولُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ - هَذَاكَ اللَّهُ - هَذَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْبَشَرِ وَالْإِنْسِ وَمَنْ لَا تَثْبُتُ حُجَّتُهُ عَلَى الْخَلْقِ إِلَّا بَعْدَ الدُّعَاءِ وَالْبَيَانِ: مُحَمَّدٌ ﷺ قَدْ أَخْرَجَ شَخْصَهُ فِي الْغَارِ حَتَّى لَمْ يَعْلَمْ بِمَكَانِهِ بِمَنْ أَحْتَجُّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِهِ إِلَّا خَمْسَةً نَقَرُ^(۱).

فَإِنْ قُلْتُ: إِنْ تِلْكَ غَيْبَةٌ بَعْدَ ظُهُورِهِ وَبَعْدَ أَنْ قَامَ عَلَى فِرَاشِهِ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ، قُلْتُ لَكَ: لَسْنَا نَحْتَجُّ عَلَيْكَ فِي حَالِ ظُهُورِهِ وَلَا اسْتِخْلَافِهِ لَنْ يَقُومَ مَقَامَهُ مِنْ هَذَا فِي قَبِيلٍ وَلَا دَبِيرٍ، وَإِنَّمَا نَقُولُ لَكَ: الْإِنْسُ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ فِي نَفْسِهِ فِي حَالِ غَيْبَتِهِ عَلَى مَنْ لَمْ يَعْلَمْ بِمَكَانِهِ

اصحابش نیز «لابدیه» هستند، او این اسم را بر خود نهاد. اما برادرانش را بدان عیب کرده است. و اگر بدان جمله معتقد نباشد، زحمت پاسخگوئی به تنظیر و تمثیل او به بیت و چراغ از ما برداشته می شود. آری این چنین است حال کسی که با اولیاء الله جناد می ورزد، او خود را نکوهش می کند می پندارد که خصمش را سرزنش کرده است، و الحمد لله المُوَيِّدِ لِلْحَقِّ. اما ما ایشان را «بدیه» می نامیم، زیرا اینان پرستندگان بُدند، به گرد چیزی معتکف شده اند که نه می شنود و نه می بیند و ایشان را از چیزی بی نیاز نمی کند و ایشان چنین اند و می گوئیم: ای ابوالحسن - خدا تو را هدایت کند - این امام غائب حُجَّتِ خدا بر جن و انس است و کسی که اثبات امر او بعد از دعوت و بیان صورت پذیرفت، یعنی حضرت محمد ﷺ خود را در غار مخفی و خایب ساخت و از مردمی که بر آنها حجت بود، جز پنج تن کس دیگری جای او را نمی دانست.

اگر بگویی این غیبتی پس از ظهور است و بعد از آنکه قائم مقام او بر جای او قرار گرفته واقع شده است، می گویم احتجاج ما مربوط به حال ظهور او و قائم مقام او در قبل و بعد نیست، ما می گوئیم آیا پیامبر اکرم در حال غیبت نیز

۱ - المراد بالخمسة: علي بن أبي طالب، و أبو بكر، و عبد الله بن الربيع، و أسامة بنت أبي بكر، و عامر بن نفيرة.

لِعَلَّةٍ مِنَ الْعِلَلِ فَلَا جِدَّ مِنْ أَنْ تَقُولَ: نَعَمْ، قُلْنَا: وَتَحْبِثُ حُجَّةَ الْإِمَامِ وَإِنْ كَانَ غَائِباً لِعَلَّةٍ
أُخْرَى وَإِلَّا فَمَا الْفَرْقُ؟ ثُمَّ تَقُولُ: وَهَذَا أَيْضاً لَمْ يَتَّبِعْ حَقِّ مَلَأَ أَبَاؤُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَذَانُ شَيْعَتِهِمْ
بِأَنْ غَيْبَتُهُ تَكُونُ وَغَرَفُوهُمْ كَيْفَ يَعْمَلُونَ عِنْدَ غَيْبَتِهِ.

فَإِنْ قُلْتَ فِي وِلَادَتِهِ، فَهَذَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ شِدَّةِ طَلَبِ فِرْعَوْنَ إِيَّاهُ وَمَا فَعَلَ بِالنِّسَاءِ
وَالْأَوْلَادِ بِمَكَانِهِ حَتَّى أَذِنَ اللَّهُ فِي ظَهْرِهِ، وَقَدْ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصْفِهِ: «بِأَبِي وَ أُمِّي
شَيْبِي وَ نَبِيِّ جَدِّي وَ شَيْبِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ».

وَ حُجَّةُ أُخْرَى تَقُولُ لَكَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ أَتَقْرَأُ أَنَّ الشَّيْعَةَ قَدَّرَتْ فِي الْغَيْبَةِ أَخْبَاراً؟ فَإِنْ
قَالَ: لَا، أَوْ جَدَّنَاهُ الْأَخْبَارَ، وَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، قُلْنَا لَهُ: فَكَيْفَ تَكُونُ حَالَةُ النَّاسِ إِذَا غَابَ
إِمَامُهُمْ؟ فَكَيْفَ تَلْزِمُهُمُ الْحُجَّةَ فِي وَفْقِ غَيْبَتِهِ، فَإِنْ قَالَ: يَقِيمُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ، فَلَيْسَ

حُجَّتْ بِرِ مَرْدَمِی نبود که بنا بر مصلحتی مکانش را نمی دانستند؟ و تو گریزی
نداری که بگویی: آری، می گوئیم و در مورد امام نیز که برای مصلحتی دیگر
غائب است حُجَّتْ بِرِ خَلْقِ قَامِ است و آنچه فرقی وجود دارد؟ به علاوه می گوئیم
امام هم غایب نشد مگر آنکه پدرانش گوی شیعیان را پر کردند که غیبت
واقع خواهد شد و به آنها گفته بودند که در غیبت امام چه خواهند کرد.

و اگر بگویی آیا ولادت او نیز پنهانی است؟ می گوئیم این موسی علیه السلام است
که با جستجوی شدید فرعون و اعمالی که نسبت به زنان و نوزادان مرتکب شد تا
مکان او را پیدا کند، پنهانی به دنیا آمد تا وقتی که خداوند اذن ظهور او را داد و
امام رضا علیه السلام در وصف او فرموده است: پدر و مادرم فدای او باد! او شیعه من و
همنام جَدِّمِ رسول خدا و شیعه موسی بن عمران است.

دلیل دیگر آنکه می گوئیم: ای ابوالحسن آیا اقرار می کنی که شیعه درباره
غیبت اخباری را روایت کرده است یا نه؟ اگر بگویند نه! ما اخبار را به او
می نمائیم و اگر بگویند آری، می گوئیم: حال مردم وقتی امامشان غایب شود چه
خواهد بود؟ و چگونه در هنگام غیبت حُجَّتْ قَامِ خواهد بود؟ اگر بگویند قائم
مقام خواهد داشت، گوئیم به عقیده ما و شما قائم مقام امام، بایستی امام باشد و

يَقُومُ عِنْدَنَا وَ عِنْدَكُمْ مَقَامَ الْإِمَامِ إِلَّا الْإِمَامُ، وَ إِذَا كَانَ إِمَاماً قَانِماً فَلَا غَيْبَةَ وَ إِنْ اخْتَلَعَ بِشَيْءٍ آخَرَ فِي تِلْكَ الْغَيْبَةِ فَهُوَ بِغَيْبِهِ حُجَّتُنَا فِي وَقْتِنَا لَا فَرْقَ فِيهِ وَ لَا فَضْلَ.

وَ مِنْ الدَّلِيلِ عَلَى فُسَادِ أَمْرِ جَعْفَرٍ مَوْلَانَهُ وَ تَرْكِئَتُهُ فَارِسَ بْنِ حَاتِمٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - (۱) وَ قَدْ بَرِئَ مِنْهُ أَهْلُهُ، وَ شَاعَ ذَلِكَ فِي الْأَنْصَارِ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ الْأَعْدَاءُ فَضْلاً عَنِ الْأَوْلِيَاءِ. وَ مِنْ الدَّلِيلِ عَلَى فُسَادِ أَمْرِهِمُ اسْتِعَانَتُهُ بِمَنْ اسْتَعَانَ فِي طَلَبِ الْبِرَاثِ مِنْ أُمِّ الْحَسَنِ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) وَ قَدْ أَجَعَتِ الشَّيْعَةُ أَنَّ أَبَاءَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَسْعَوْا عَلَى أَنْ الْأَخَ لَا يَرِثُ مَعَ الْأُمِّ.

وَ مِنْ الدَّلِيلِ عَلَى فُسَادِ أَمْرِهِ قَوْلُهُ: إِنِّي إِمَامٌ بَعْدَ أَخِي مُحَمَّدٍ، فَلَيْتَ شِعْرِي مَتَى تَثْبُتُ إِمَامَتُهُ أَخِيهِ وَ قَدْ مَاتَ قَبْلَ أَبِيهِ حَتَّى تَثْبُتَ إِمَامَتُهُ خَلِيفَتِهِ، وَ يَا عَجَباً إِذَا كَانَ مُحَمَّدٌ يَسْتَخْلِفُ وَ يُعَيِّنُ إِمَاماً بَعْدَهُ وَ أَهْلُهُ حَيٌّ قَانِمٌ وَ هُوَ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ فَمَا يَصْنَعُ أَهْلُهُ، وَ مَتَى

اگر امام به جای او ظاهر باشد، دیگر غیبت معنی ندارد، و اگر او حجتی برای غیبت جانشین آورد، ما هم به همان حجت تمسک می کنیم و هیچ فرق و فصلی وجود ندارد.

و از جمله دلایلی که بر فساد امر جعفر کذاب وجود دارد این است که با «فارس بن حاتم» - لعنة الله عليه - دوستی داشت و او را پاک می شمرد با آنکه پدرش از او بیزارى جسته بود و این مطلب در شهرها شیوع پیدا کرده بود و علاوه بر دوستان، دشمنان نیز از آن با خبر بودند.

و دلیل دیگر بر فساد امر جعفر، کمک خواستن او از خلیفه جائز زمان است تا میراث امام حسن عسکری (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را از مادر آنحضرت دریافت کند، با وجود آن که شیعیان ائمه اطهار (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) اجماع و اتفاق دارند که با وجود مادر، برادر ارث نمی برد. و دلیل دیگر بر فساد امر او این سخن اوست که می گوید: من پس از برادرم محمد امامم! و آى کاش می فهمیدیم که امامت برادرش محمد، کی ثابت شده است - در حالی که محمد در زمان حیات حضرت هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در گذشته است - تا نوبت به جعفر جانشین او برسد، و شگفتا که محمد برای پس از خود امامی نصب نماید،

۱ - هو فارس بن حاتم بن ماهويه القزويني تزيل العسكر من اصحاب الرضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ). قال ملعون أمدد

أبو الحسن العسکری (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دعه و ضمن لمن يقتله الجنة. قتله جنید راجع منهج النبال.

جَزَتْ هَذِهِ السَّنَةُ فِي الْأَيَّامَةِ وَأَوْلَادِهِمْ حَتَّى تَقْبَلَهَا مِنْكُمْ، قَدْ لَوْنَا عَلَى مَا يُوجِبُ إِمَامَةً -
مُحَمَّدٍ حَقٌّ إِذَا تَبَيَّنَتْ قِبَلُنَا إِمَامَةُ خَلِيفَتِهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَقَّ مُؤَيِّدًا وَالْبَاطِلَ
مَهْشُوكًا ضَعِيفًا زَاهِقًا.

فَأَمَّا مَا حَكَى عَنْ ابْنِ أَبِي غَانِمٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - فَلَمْ يُرِدِ الرَّجُلُ يَقُولَهُ عِنْدَنَا يَنْبُتُ إِمَامَةً
جَعْفَرٍ، وَإِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يُعْلِمَ السَّائِلُ أَنَّ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ لَمْ يَقْنُوا حَقًّا لَا يُوجِدُ مِنْهُمْ أَحَدٌ.
وَأَمَّا قَوْلُهُ: «وَكُلُّ مُطَاعٍ مَقْبُودٌ» فَهُوَ خَطَأٌ عَظِيمٌ لِأَنَّا لَا نَعْرِفُ مَقْبُودًا إِلَّا اللَّهَ وَنَحْنُ
نُطِيعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَلَا نَعْبُدُهُ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «نَحْنُ الْآنَ هَذَا الْكِتَابُ بِأَنْ نَقُولَ: إِنَّمَا نُنَاطِرُ وَنُخَاطِبُ مَنْ قَدْ سَبَقَ بِهِ
الْإِجْمَاعُ بِأَنَّهُ لَا يَدَّ مِنْ إِمَامٍ قَائِمٍ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ نَحْبُ بِهِ حُجَّةَ اللَّهِ - إِلَى قَوْلِهِ - وَضَعُ
أَنْ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ بِرَاجَأً وَلَا حَاجَةَ بِنَا إِلَى دُخُولِهِ».

با آنکه پدرش حضرت هادی علیه السلام هنوز زنده و حجت الهی و امام باشد، در این
صورت پس پدرش چه کاره بوده است؟ او کی این روش در میان ائمه و
اولادشان جاری بوده است؟ یا از شما هم می‌پذیریم، شما اول ما را بر امامت محمد
دلالت کنید تا ما امامت خلیفه او را بپذیریم، و سپس خدای را که حق را مؤید و
باطل را رسوا و سست و رفتنی قرار داد.

اما آنچه از ابی غانم علیه السلام نقل کرده است، او نمی‌خواهد بگوید که نزد ما امامت
جعفر ثابت است، بلکه می‌خواهد پرسشگر بداند که اهل بیت ائمه علیهم السلام فانی
نشده‌اند به غایتی که هیچ یک از ایشان باقی نمانده باشد.

و اما این سخن او که «هر مطاعی معبود است» خطای بزرگ است، زیرا ما
معبودی جز «الله» نمی‌شناسیم در حالی که مطیع رسول خدائیم و او را نمی‌پرستیم.
و اما این سخن او که «اکنون این کتاب را با این سخنان - پایان می‌بریم که
طرف مناظره و خطاب ما کسانی هستند که اجماع دارند بر آنکه باید امام قائمی از
اهلبیت باشد که حجت خدا بر خلق به وجود او تمام شود - تا آنجا که می‌گویید - و
درست است که در این خانه چراغی هست ولی ما نیازی به داخل شدن در آن
نداریم».

فَنَحْنُ - وَفَقَلَّكَ اللهُ - لَا مُخَالَفَةَ وَ أَنتَ لَا جِدُّ مِنْ إِمَامٍ قَائِمٍ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ نَحِبُ بِهِ حُجَّةَ اللهِ وَ إِنَّمَا مُخَالَفَةُ فِي كَيْفِيَّةِ قِيَامِهِ وَ ظُهُورِهِ وَ غَيْبِهِ - وَ أَمَّا مَا مَثَّلَ بِهِ مِنَ الْبَيْتِ وَ السَّرَاجِ فَهُوَ مُنَى ، وَ قَدْ قِيلَ : إِنَّ الْمُنَى رَأْسُ أَسْوَالِ الْمَقَالِيْسِ ، وَلَكِنَّا نَضْرِبُ مَثَلًا عَلَى الْحَقِيقَةِ لَا نَعْمِلُ فِيهِ عَلَى خَصْمٍ وَ لَا نَحْبِئُ فِيهِ عَلَى ضِدٍّ ، بَلْ نَقْصِدُ فِيهِ الصَّوَابَ .

فَنَقُولُ : كُنَّا وَ مَنْ خَالَفَنَا قَدْ أَجْمَعْنَا عَلَى أَنَّ فَلَانًا مَضَى وَ لَهُ وَلَدَانِ وَ لَهُ دَارٌ وَ أَنَّ الدَّارَ يَسْتَحِقُّهَا مِنْهُمَا مَنْ قَدَرَ عَلَى أَنْ يَحْمِلَ بِأَخَذِي يَدَيْهِ أَلْفَ رَطْلٍ ، وَ لَنْ الدَّارَ لَا تَزَالُ فِي يَدَيَّ عَقِبِ الْحَامِلِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، وَ نَقْلَمُ أَنَّ أَخَذَهَا يَحْمِلُ وَ الْآخَرُ يَنْجِرُ ، ثُمَّ اخْتَبَرْنَا أَنَّ نَقْلَمُ مِنَ الْحَامِلِ مِنْهُمَا فَتَقَصَّدْنَا مَكَانَهَا بِالْعَرَفَةِ ذَلِكَ ، فَعَاقَى عَنْهَا عَائِقٌ مَنَعَ عَنْ مُشَاهَدَتِهَا غَيْرُ أَنَا وَ ابْنَا جَمَاعَاتٍ كَثِيرَةٌ فِي بُلْدَانٍ نَائِيَةٍ مُتَبَاعِدَةٍ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ يَشْهَدُونَ أَنَّهُمْ رَأَوْا أَنَّ الْأَكْبَرَ مِنْهُمَا قَدْ حَمَلَ ذَلِكَ ، وَ وَجَدْنَا جَمَاعَةً بِسِيرَةٍ فِي مَوْضِعٍ وَاحِدٍ يَشْهَدُونَ أَنَّ الْأَصْغَرَ مِنْهُمَا قَدْ حَمَلَ ذَلِكَ ، وَ لَمْ نَجِدْ لِهَذِهِ الْجَمَاعَةِ خَاصَّةً يَأْتُوا بِهَا ، فَلَمْ

خدا موافقت بدارد، ما با او مخالفی نداریم که بایستی امام قائمی از اهل این بیت وجود داشته باشد که حجت خدا بر خلق باشد، اختلاف ما در کیفیت قیام و ظهور و غیبت اوست. و مثلی که به عنوان بیت و سراج ذکر کرده آرزوی بیش نیست و گفته اند آرزو سرمایه مفلان است، اما ما از روی حقیقت مثلی ذکر می کنیم که میلی به خصم در آن نباشد و ستمی هم بر او نباشد بلکه منظورمان درستی و صواب است.

می گوئیم؛ ما و مخالفین ما اتفاق داریم که اگر شخصی بمیرد و دو فرزند و یک خانه از وی به جای مانده باشد و بگویند خانه از آن فرزندی است که قادر باشد با یک دست هزار رطل بر گیرد و خانه تا روز قیامت اختصاص به نسل او خواهد داشت و بدانیم یکی از آن دو قادر بدین کار و دیگری از انجام آن ناتوان است و برای شناسائی شخصی قادر محتاج شویم به محل آنها برویم، اما مانعی پیشامد کند و نتوانیم آن دو را مشاهده کنیم، و بینیم گروههای بسیاری در شهرهای دور از هم گواهند که به چشم خود دیده اند که فرزند بزرگتر حامل هزار رطل است و در یک محله هم، گروه اندکی گواهی دهند که فرزند کوچکتر بر

يَجْزِي فِي حُكْمِ النَّظَرِ وَخَفِيفَةِ الْإِثْصَافِ وَ مَا جَرَتْ بِهِ الْعَادَةُ وَ صَحَّتْ بِهِ التَّجَرِبَةُ رَدُّ شَهَادَةِ تِلْكَ الْجَمَاعَاتِ وَ قَبُولُ شَهَادَةِ هَذِهِ الْجَمَاعَةِ، وَ التَّهْمَةُ تَلْحَقُ هَؤُلَاءِ وَ تَبْعُدُ عَنْ أَوْلَئِكَ.

فَإِنْ نَالَ خُصُوصَتَنَا: فَهَاتِفُولُونَ فِي شَهَادَةِ سَلْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ عُمَارٍ وَ الْمُقَدَّادِ لِأَسِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شَهَادَةِ تِلْكَ الْجَمَاعَاتِ وَ أَوْلَئِكَ الْخَلْقِ لِغَيْرِهِ أَتَيْهَا كَانَ أَصُوبٌ؟ قُلْنَا هُمْ: لِأَسِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِهِ أُمُورٌ خُصَّ بِهَا وَ خُصُوصَاتُهَا كَدُونِ مَنْ يَازِئُهُمْ، فَإِنْ أَوْجَدْتُمُونَا مِثْلَ ذَلِكَ أَوْ مَا يُقَارِبُهُ لَكُمْ فَاتُّمُّوا الْحَقُّونَ: أَوَّلَهَا أَنْ أَعْدَاءَهُ كَانُوا يُقُولُونَ بِفَضْلِهِ وَ طَهَارَتِهِ وَ عَلَيْهِ، وَ قَدْ رَوَيْنَا وَ رَوَاهُ لَهُ مَعْنَاهُ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَ «أَنَّ اللَّهَ يُوَالِي مَنْ يُوَالِيهِ وَ يُعَادِي مَنْ يُعَادِيهِ» فَوَجِبَ لِهَذَا أَنْ يُشْتَبَعَ دُونِ غَيْرِهِ، وَ الثَّانِي أَنْ أَعْدَاءَهُ لَمْ يَقُولُوا لَهُ: نَحْنُ نَشْهَدُ أَنَّ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشَارَ إِلَى قُلَانِ بِالْإِمَامَةِ وَ نَصَبَهُ حُجَّةً لِلْخَلْقِ، وَ إِنَّمَا

چنین کاری قادر است و خصوصیت فوق العاده ای هم در این گروه نباشد، به حکم عقل و انصاف و عادت و تجربه گواهی آن گروه های بسیار را نمی توان رد نمود و شهادت این گروه اندک را پذیرفت، زیرا درباره گروه دوم بدگمانی وجود دارد، اما گروه های نخستین از تهمت برکنارند.

اگر مخالفین ما بگویند درباره شهادت سلمان و ابوذر و عمار و مقداد در حق امیرالمؤمنین علیه السلام، و شهادت آن گروه و آن مردم بسیار در حق دیگری چه می گوئید و کدامشان بر صوابند؟

می گوئیم: برای امیرالمؤمنین و اصحاب اندکشی امتیازاتی بود که در جمع مقابل نبود و اگر شما این امتیازات یا نزدیک به آنها را به ما نشان دهید، حق بجانب شما خواهد بود:

اول آنکه دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام همه اقرار و اعتراف به فضل و طهارت و علم او دارند و ما و ایشان متفقاً درباره او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده ایم که فرمود: خداوند دوست کسی است که او را دوست بدارد، و دشمن کسی است که او را دشمن بدارد، بنابراین واجب است که او پیروی شود و نه دیگری.

دوم آن که دشمنان علی به او نگفتند که ما گواهیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فلانی را

نَصَبُوهُ لَهُمْ عَلَى جَهَةِ الْإِخْتِيَارِ كَمَا قَدْ بَلَغَكَ، وَالثَّالِثُ أَنَّ أَعْدَاءَهُ كَانُوا يَشْهَدُونَ عَلَى أَحَدِ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَا يَكْذِبُ لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا أَظَلَّتِ الْخَضِرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْقُبَرَاءُ عَلَى ذِي حَبْجَةٍ أَصْدَقُ مِنْ أَبِي ذَرٍّ» فَكَانَتْ شَهَادَتُهُ وَحْدَهُ أَفْضَلَ مِنْ شَهَادَتِهِمْ، وَالرَّابِعُ أَنَّ أَعْدَاءَهُ قَدْ نَقَلُوا مَا نَقَلَهُ أَوْلِيَاؤُهُ بِمَا تُحِبُّ بِهِ الْحُجَّةُ وَذَهَبُوا عَنْهُ بِفَسَادِ الثَّأْرِي، وَالْخَامِسُ أَنَّ أَعْدَاءَهُ رَوَوْا فِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ أَنَّهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَرَوَوْا أَيْضاً أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» فَلَمَّا شَهِدَا لِأَبِيهِمَا بِذَلِكَ وَصَحَّ أَنَّهَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِشَهَادَةِ الرَّسُولِ وَجَبَ تَصَدِيقُهَا لِأَنَّهَا لَوْ كَذِبًا فِي هَذَا لَمْ يَكُنَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَكَانَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَحَاشَا لَهَا الزُّكُوفَيْنِ الْعَلِيِّينِ الصَّادِقَيْنِ.

به امامت معین کرده و بر خلائق حجت بناخته است، بلکه آنچه آنکه اخبارش به تو رسیده است آنها به نظر خود فلانی را انتخاب کردند.

سوم آنکه دشمنان علی علیه السلام در حق یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام گواهی می دادند که او دروغ نمی گوید، زیرا پیامبر اکرم علیه السلام فرموده است: «آسمان سایه نیفکنده و زمین بر پشت خود حمل نکرده و خطی را که راستگوتر از ابوذر باشد» پس شهادت او به تنهایی بر شهادت ایشان مقدم است.

چهارم آنکه دشمنان وی نیز مثل دوستانش روایاتی درباره او نقل کرده اند که به امامت علی علیه السلام دلالت دارد، اما به واسطه تأویل ناروا از آن روایات اعراض کرده اند.

پنجم آنکه دشمنان وی روایت کرده اند که حسن و حسین علیهما السلام آقای جوانان اهل بهشتند، و باز روایت کرده اند که پیامبر اکرم علیه السلام فرموده اند: «هرکس عمداً بر من دروغ بنهد، باید نشیمنگاهی را از آتش قرار دهد و چون هر دوی آنها به امامت پدرشان گواهی می دهند و به شهادت رسول اکرم اهل بهشتند، واجب است که تصدیقشان کنیم، زیرا اگر در گواهی به امامت پدرشان دروغ گفته باشند نه تنها اهل بهشت نخواهند بود، بلکه به جهنم خواهند رفت و حاشا که آن دو پاک و طیب و راستگو، اهل بهشت نباشند.

فَلْيُوجِدْنَا أَصْحَابَ جَعْفَرٍ خَاصَّةً هِيَ لَهُمْ دُونَ خُصُومِهِمْ حَتَّى يُقْبَلَ ذَلِكَ، وَإِلَّا فَلَا مَعْنَى لِتَرْكِ خَيْرٍ مُتَوَاتِرٍ لَا تُهْمَةُ فِي ثَقْلِهِ وَلَا عَلَى نَاقِلِيهِ وَقَبُولِ خَيْرٍ لَا يُؤْمِنُ عَلَى نَاقِلِيهِ تُهْمَةُ التَّوَاطُّعِ عَلَيْهِ، وَلَا خَاصَّةٌ مَعَهُمْ يَشْبَهُونَ بِهَا. وَلَيْسَ يَثْقُلُ ذَلِكَ إِلَّا تَائِبٌ حَيْرَانٌ. فَنَتَأَمَّلُ - أَسْعَدَكَ اللَّهُ - فِي النَّظَرِ فَمَا كَتَبْتُ بِهِ إِلَيْكَ رَجَاءً يَنْظُرُ بِهِ النَّاطِلُ لِدِينِهِ، الْمُفَكِّرُ فِي مَعَادِهِ، الْمُتَأَمِّلُ بِعَيْنِ الْحَقِيقَةِ وَالْحِذَارِ إِلَى عَوَاقِبِ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ مُوَفَّقاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكَ وَأَعَزَّكَ وَأَيَّدَكَ وَتَكَبَّلَكَ وَجَعَلَكَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَهَذَاكَ لَهُ وَأَعَادَكَ مِنْ أَنْ تَكُونَ مِنَ الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً. وَ مِنَ الَّذِينَ يَشْتَرِ لَهْمُ الشَّيْطَانِ بِخُدَعِهِ وَغُرُوبِهِ وَإِغْلَابِهِ وَتَسْوِيلِهِ، وَأَجْرِي لَكَ أَجَلٌ مَا عَزَّوَدَكَ.

* * *

پس اصحاب جعفر یک خصوصیتی که متعلق به ایشان باشد بیاورند که در مخالفین ایشان نباشد، تا از ایشان پذیرفته شود و الا معنی ندارد که خبر متواتری که هیچ تهمتی در نقل و ناقل آن نیست ترک شود، و خبری که ناقلین آن در مظان تهمت و تبانی بر یکدند و ناقلین آن هیچ خصوصیتی هم ندارند، پذیرفته شود، این کار را کسی نمی کند مگر آنکه سرگردان و حیران باشد. پس در این گفتار تأمل کن - خدایت سعادت دهد - و در آنچه برایت نوشتم نیک بنگر، مانند نگریستن کسی که به دین خود توجه دارد و برای معاد خود اندیشه می کند و در عواقب کفر و الحاد با چشم حقیقت و پرهیز می نگرد و تأمل می کند، این شاء الله موفق خواهی بود، خداوند عمر و عزت دهد و تو را مؤید و ثابت قدم بدارد و از اهل حق قرار دهد و به آن هدایت کند و در پناه خدا باشی و نه از کسانی که در این دنیا به گمراهی در تلاشتند و گمان می برند کار نیکویی می کنند و نه از کسانی که شیطان به نیرنگ و فریب و القاء وسوسه اش او را بلغزانند، خداوند بهترین ذخیره خود را در حق تو جاری سازد.

* * *

[جواب ابن قتیبه بنبض المسائل]

و کتب نبض الإمامیه إلى أبي جعفر بن قتیبه کتاباً يسأله فيه عن مسائل، فورد في جوابها «أما قولك - أيذك الله - حاكياً عن المعتزلة أنها زعمت أن الإمامية تزعم أن النفس على الإمام واجب في العقل، فهذا يحتمل أمرين إن كانوا يريدون أنه واجب في العقل قبل مجيء الرسل ﷺ و شرع الشرائع فهذا خطأ وإن أرادوا أن القول ذلك على أنه لابد من إمام بعد الأنبياء ﷺ، فقد علموا ذلك بالأدلة القطعية و علموه أيضاً بالخبر الذي يتقوونه عن بقولون بإماميه.

و أما قول المعتزلة: إنا قد علمنا يقيناً أن الحسن بن علي عليه السلام مضى و لم ينص فقيده ادعوا دعوى يخالفون فيها و هم محتاجون إلى أن يدلوا على صحتها و بأي شيء ينفضلون ممن زعم من مخالفهم أنهم قد علموا من ذلك ضد ما ادعوا أنهم علموه.

پاسخ ابن قتیبه به برخی از پرسشها

و یکی از امامیه به ابوجعفر بن قتیبه نامه‌ای نوشته و از مسائلی پرسش کرده است، این شیخ بزرگوار در پاسخ آن مسائل می‌نویسد:

اما این سخن تو - خدا مؤیدت بدارد - که از معتزله نقل کرده‌ای که آنها گمان کرده‌اند که امامیه می‌پندارد نص بر امام واجب عقلی است، این سخن محتمل دو وجه است، اگر مقصودشان این است که نص بر امام پیش از آمدن رسولان و پایه‌گذاری شرایع واجب عقلی است، نادرست است، و اگر مقصودشان این است که عقل دلالت دارد که بایستی پس از این پیامبران ﷺ امامی باشد، این مطلب درست است و امامیه آن را با ادله عقلی و اخبار قطعی که در این باب وارد شده است اثبات می‌کند.

اما این سخن معتزله که ما می‌دانیم حسن بن علی علیه السلام در گذشته و نصی بر امام پس از خود نداشته است ادعائی است که دیگران با آن مخالفند و معتزله بایستی برای اثبات مدعای خود دلیل بیاورند، و از چه راهی می‌توانند به مخالفین خود که می‌گویند ما خلاف آن را می‌دانیم برتری جویند.

وَمِنْ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام قَدْ نَصَّ نِبَاتِ إِمَامِيَّةٍ، وَصَحَّةُ النَّصِّ مِنَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، وَ فَسَادُ الْاِخْتِيَارِ، وَ نَقْلُ الشَّيْعِ عَنْهُمْ قَدْ أُوجِبُوا بِالْأَدْلَةِ تَصْدِيقَهُ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَنْصِي أَوْ يَنْصِي عَلَى إِمَامٍ كَمَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا كَانَ النَّاسُ مُحْتَاجِينَ فِي كُلِّ عَصْرِ إِلَى مَنْ يَكُونُ خَبْرُهُ لَا يَخْتَلِفُ وَ لَا يَتَكَادَبُ كَمَا اخْتَلَفَتْ أَخْبَارُ الْأُمَّةِ عِنْدَ مُخَالِفِينَ هَؤُلَاءِ وَ تَكَادَبَتْ وَ أَنْ يَكُونُ إِذَا أَمَرَ الشَّيْعَ بِطَاعَتِهِ، وَ لَا يَدْفُوقُ يَدَهُ، وَ لَا يَشْهَوُ وَ لَا يَفْطُطُ وَ أَنْ يَكُونُ عَالِمًا لِيُعَلِّمَ النَّاسَ مَا جَهِلُوا، وَ غَادِلًا لِيَحْكُمَ بِالْحَقِّ، وَ مَنْ هَذَا حُكْمُهُ فَلَا يَدُّ مِنْ أَنْ يَنْصَحَ عَلَيْهِ عَلَامُ الْغُيُوبِ عَلَى لِسَانٍ مَنْ يُوَدِّي ذَلِكَ عَنْهُ إِذَا كَانَ لَيْسَ فِي ظَاهِرِ خَلْقَتِهِ مَا يَدُلُّ عَلَى عِصْمَتِهِ.

فَإِنْ قَالَتْ الْمُعْتَزَلَةُ: «هَذِهِ دَعَاوِي مُحْتَاجُونَ إِلَى أَنْ تَدُلُّوا عَلَى صِحَّتِهَا»، قُلْنَا: أَجَلْ لَا يَجُزُّ مِنَ الدَّلَائِلِ عَلَى صِحَّةِ مَا ادَّعَيْنَاهُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَنْتُمْ، فَإِنَّمَا سَأَلْتُمْ عَنْ فَرْعٍ وَ الْقَرْعُ لَا

و از جمله دلائل که دلالت دارد که امام حسن بن علی عليه السلام بر امام بعد از خود تصریح کرده است، یکی صحت نصوصی است که از ناحیه پیامبر اکرم رسیده است و دیگر فساد عقیده اختیار خلیفه از جانب امت است و دیگر نقل شیعیان است از ائمه ای که تصدیق آنان واجب است که امام در نمی گذرد مگر آنکه بر امام پس از خود تصریح کند، همچنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه خود را معین فرمود، زیرا مردم در هر عصری به کسی نیازمندند که گفته های او اختلاف نداشته باشد و یکدیگر را تکذیب نکند، چنانکه گفته های پیشوایان مخالفین ما ضد و نقیض است و یکدیگر را تکذیب می کند، و اگر آن شخص فرمان دهد، اطاعتش کنند و دستی بالای دستش نباشد و سهو و خطا نکند و دانا باشد تا مردم جاهل را آگاه کند و عادل باشد تا به حق داورى کند، و کسی که حکمش چنین باشد بایستی او را خدای علام الغیوب بر زبان پیامبرانش معرفی کرده و منصوص من عند الله باشد، زیرا در ظاهر خلقت امام دلیل بر عصمت او وجود ندارد.

و اگر معتزله بگویند: اینها ادعایی بیش نیست و بایستی بر صحت آنها استدلال شود، می گوییم: آری، ما و شما بایستی بر صحت دعاوی خود دلیل بیاوریم شما در باب امامت از فرعی پرسش کردید و فرع را نمی توان اثبات کرد

يَدُلُّ عَلَيْهِ دُونَ أَنْ يَدُلَّ عَلَى صِحَّةِ أَصْلِهِ، وَ دَلِيلُنَا فِي كُنْهِنَا مَوْجُودَةٌ عَلَى صِحَّةِ هَذِهِ الْأُصُولِ، وَ نَظِيرُ ذَلِكَ أَنْ سَأَلْنَا لَوْ سَأَلْنَا الدَّلِيلَ عَلَى صِحَّةِ الشَّرَائِعِ لَأَخْتَجُنَا أَنْ نَدُلَّ عَلَى صِحَّةِ الْخَبَرِ وَ عَلَى صِحَّةِ نُبُوءَةِ النَّبِيِّ ﷺ وَ عَلَى أَنَّهُ أَمَرَ بِهَا، وَ قَبْلَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَاجِدٌ حَكِيمٌ، وَ ذَلِكَ بَعْدَ فَرَاغِنَا مِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الْعَالَمَ مُحَدَّثٌ، وَ هَذَا نَظِيرُ مَا سَأَلْنَا عَنْهُ، وَ قَدْ تَأَمَّلْتُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَوَجَدْتُ غَرَضَهَا وَ كَيْدَهَا وَ هُوَ أَنَّهُمْ قَالُوا: «لَوْ كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ نَصَّ عَلَى مَنْ نَدَّعُونَ إِمَامَتَهُ لَسَقَطَتِ الْغَيْبَةُ».

وَ الْجَوَابُ فِي ذَلِكَ أَنَّ الْغَيْبَةَ لَيْسَتْ هِيَ الْقَدَمُ فَقَدْ يَغِيبُ الْإِنْسَانُ إِلَى بَلَدٍ يَكُونُ مَعْرُوفًا فِيهِ وَ مُشَاهَدًا لِأَهْلِهِ، وَ يَكُونُ غَائِبًا عَنْ بَلَدٍ آخَرَ، وَ كَذَلِكَ قَدْ يَكُونُ الْإِنْسَانُ غَائِبًا عَنْ قَوْمٍ دُونَ قَوْمٍ، وَ عَنْ أَعْدَائِهِ لَا عَنْ أَوْلِيَائِهِ. فَيُقَالُ: إِنَّهُ غَائِبٌ وَ إِنَّهُ مُسْتَشَرٌّ، وَ إِنَّمَا لَيْلٍ: غَائِبٌ لِعَيْنَيْهِ عَنْ أَعْدَائِهِ وَ عَيْنُ لَا يُوثِقُ بِكَيْفِيَّتِهِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بِمِثْلِ-

مگر آنکه بر صحت اصل آن دلیل بیادیم و دلائل ما بر صحت این اصول در کتب ما موجود است. مثلاً اگر پُرسشگری از صحت احکام و شرایع از ما پرسش کند، ما ناچاریم او را بر صحت خبر و صحت نبوت پیامبر اکرم ﷺ و اینکه آن حضرت به این احکام و شرایع فرمان داده است دلالت کنیم، و پیش از آن بایستی اثبات کنیم که خدای تعالی واجد و حکیم است و اینها همه بایستی پس از اثبات حدوث عالم باشد، و این نظیر همین سؤالی است که شما درباره امامت دارید، من در این سؤال تأمل کردم و غرض آن راست و ضعیف یافتم و آن این است که می گویند: اگر حسن بن علی علیه السلام بر امامت امام زمان علیه السلام ناصی صادر کرده باشد دیگر غیبت موضوع ندارد.

اما جواب آن این است که غیبت، عدم نیست، گاهی انسان در شهری غایب می شود که قبلاً در آن معروف بوده و دیده می شده است پس او در شهر دیگر غایب است. همچنین گاهی ممکن است که انسانی در میان قومی غایب باشد، اما در میان قومی دیگر غایب نباشد و یا از دشمنانش غایب باشد، اما در میان دوستانش غایب نباشد، در این موارد هم می گویند او غایب و پنهان است. درباره امام زمان علیه السلام نیز چنین است، می گویند او غایب است زیرا از چشم

آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ظَاهِرًا لِلْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ، وَأَوْلِيَاءُهُ مَعَ هَذَا يَنْقُلُونَ وَجُودَهُ وَأَمْرَهُ وَنَهْيَهُ وَهُمْ عِنْدَنَا عَنْ تَحِبِّ بِنَقْلِهِمُ الْحُجَّةَ إِذَا كَانُوا يَنْقُطِعُونَ الْعُذْرَ لِكَثْرَتِهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ فِي هِمَمِهِمْ وَوُقُوعِ الْأَضْطِرَارِ مَعَ خَبَرِهِمْ. وَنَقُلُوا ذَلِكَ كَمَا نَقُلُوا إِمَامَةَ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنْ خَالَفَهُمْ مُخَالِفَتُهُمْ فِيهَا وَكَمَا تَحِبُّ - بِنَقْلِ الْمُسْلِمِينَ - صِحَّةُ آيَاتِ النَّبِيِّ ﷺ بِسُورِ الْقُرْآنِ، وَإِنْ خَالَفَهُمْ أَتَدَاوُهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمَجُوسِ وَالزُّنَادِقَةِ وَالذَّهْرِيَّةِ فِي كُزْنِهَا. وَلَيْسَتْ هَذِهِ مَسْأَلَةٌ تُشَبِّهُ عَلَى بِشَيْءٍ مَعَ مَا أَعْرِفُهُ مِنْ حَسَنِ تَأْمِيلِكَ.

وَأَمَّا قَوْلُهُمْ إِذَا ظَهَرَ فَكَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّهُ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؟
فَالْجَوَابُ فِي ذَلِكَ أَنَّهُ قَدْ يَجُوزُ بِنَقْلِ مَنْ تَحِبُّ بِنَقْلِهِ الْحُجَّةَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ كَمَا صَحَّتْ إِمَامَتُهُ عِنْدَنَا بِنَقْلِهِمْ.
وَجَوَابُ آخَرٍ وَهُوَ أَنَّهُ قَدْ يَجُوزُ أَنْ يَظْهَرَ مُعْجَزاً يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ. وَهَذَا الْجَوَابُ

دشمنانش و دوستانی که رازدار نیستند غایب است و مثل پدران بزرگوارش نزد هام و خاص و دوست و دشمن آشکار نیست، با وجود این، دوستانش از وجود او خبر می دهند و امر و نهی را به ما می رسانند، ایشان از کسانی هستند که نقلشان موجب اتمام حجت و قطع عُذر است، و به واسطه کثرت تعداد و تفاوتِ أغراض، به ناچار بایستی خبرشان را پذیرفت. ایشان امامت او را نقل کرده اند همانگونه که امامت پدران را نقل کرده اند و اگر چه کسانی هم با ایشان مخالفت کنند، همانگونه که صحت معجزات پیامبر اکرم ﷺ - علاوه بر قرآن کریم - به نقل مسلمین ثابت می شود، با آنکه مخالفین اسلام از اهل کتاب و مجوس و زنادقه و ذهریه در وجود آنها مخالفت می ورزند و این مسئله ای نیست که بر مثل توپی که اهل توجه و دقت نظری مشتبه شود.

و اما این قول ایشان که چون ظاهر شود از کجا معلوم می شود که او محمد بن - حسن بن علی - عَلَيْهِ السَّلَامُ است ؟

جواب آن این است که همان اولیائی که نقلشان حجت است، او را معرفی خواهند کرد، همچنان که نقل ایشان در درستی امامت او نیز نزد ما حجت است. جواب دیگر آن است که ممکن است معجزه ای ظاهر سازد تا بر امامت او

الثانی هُوَ الَّذِي تَعْتَمِدُ عَلَيْهِ وَتُجِيبُ الْمُخْصُومَ بِهِ، وَإِنْ كَانَ الْأَوَّلُ صَحِيحاً.
وَأَمَّا قَوْلُ الْمُعْتَرِثَةِ: «فَكَيْفَ لَمْ يَحْتَجَّ عَلَيْهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِإِقَامَةِ الْمُعْجَزِ يَوْمَ
الشُّورَى؟» فَإِنَّا نَقُولُ: إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْحُجَجَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا يُظْهِرُونَ مِنَ الدَّلَالَةِ وَالْإِبْرَاهِينَ حَسَبَ مَا يَأْمُرُهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ يَمَا يَعْظُمُ اللَّهُ أَنَّهُ صَالِحٌ لِلْخَلْقِ، فَإِذَا تَبَيَّنَتِ
الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ يَقُولُ النَّبِيُّ ﷺ فِيهِ وَنَعْبِهِ عَلَيْهِ فَقَدْ اسْتَعْنَى بِذَلِكَ عَنْ إِقَامَةِ
الْمُعْجَزَاتِ، اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ: «إِنَّ إِقَامَةَ الْمُعْجَزَاتِ كَانَتْ أَصْلَحَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ»،
فَنَقُولُ لَهُ: وَمَا الدَّلِيلُ عَلَى صِحَّةِ ذَلِكَ؟ وَمَا يُبَكِّرُ الْمُخْصَمُ مِنْ أَنْ تَكُونَ إِقَامَتُهُ لَهَا نَيْسَ
بِأَصْلَحَ وَأَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَوْ أَظْهَرَ مُعْجِزاً عَلَى يَدَيْهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لَكَفَّرُوا أَكْثَرَ
مِنْ كُفْرِهِمْ ذَلِكَ الْوَقْتُ وَلَا دَعَا عَلَيْهِ السَّحَرُ وَالْمُخْرِقَةُ، وَإِذَا كَانَ هَذَا جَائِزاً لَمْ يُعْلَمَ أَنَّ
إِقَامَةَ الْمُعْجَزِ كَانَتْ أَصْلَحَ.

فَإِنْ قَالَتْ الْمُعْتَرِثَةُ: «فَبِأَيِّ شَيْءٍ تَقْلَقُونَ أَنْ إِقَامَةُ^(۱) مَنْ تَدْعُونَ إِمَامَتَهُ الْمُعْجَزَ عَلَى

دلالت داشته باشد و این جواب دوم مورد اعتماد ماست و به مخالفین خود بدان پاسخ می گوئیم، گرچه جواب اول نیز صحیح است.
اما سخن معتزله که می گویند: پس چرا علی بن ابی طالب در روز شوری به اقامه معجزه نپرداخت؟ ما در جواب می گوئیم پیامبران و حجج الهی علیهم السلام، دلایل و براهین را بر حسب اوامر الهی و براساس آنچه که خداوند برای خلق صلاح می داند اظهار می کنند، و هنگامی که حجّت الهی بنابر کلام پیامبر اکرم ﷺ در شأن علی و تصریح ایشان بر امامت او ثابت شده باشد، دیگر علی علیه السلام نیازمند اقامه معجزه ای نخواهد بود، مگر آنکه کسی بگوید اقامه معجزه در آن هنگام اصلح بود. و ما هم به او می گوئیم: چه دلیلی بر درستی این سخن وجود دارد؟ و خصم هم انکار نمی کند که اقامه معجزه او اصلح نبوده است؟ و چه بسا که اگر خدای تعالی در آن حال معجزه ای به دست او ظاهر می کرد، تعداد بیشتری کافر می شدند و او را ساحر و شمشه باز می خواندند، با وجود این احتمالات، معلوم نیست که اظهار معجزه اصلح بوده باشد.

أَنَّهُ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْلَحُ؟ قُلْنَا لَهُمْ: لَسْنَا نَقْلُهُ أَنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ إِقَامَةِ الْمُعْجَزِ فِي تِلْكَ الْحَالِ وَإِنَّمَا نُحَوِّزُ ذَلِكَ، اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَا دَلَالَةَ غَيْرُ الْمُعْجَزِ فَيَكُونُ لَا بَدَّ مِنْهُ لِإِثْبَاتِ الْحُجَّةِ وَإِذَا كَانَ لَا بَدَّ مِنْهُ كَانَ وَاجِباً وَمَا كَانَ وَاجِباً كَانَ ضَاحِلاً لَا فُسَاداً، وَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَدْ أَقَامُوا الْمُعْجَزَاتِ فِي وَقْتِ دُونَ وَقْتٍ وَلَمْ يَقْبُوهَا فِي كُلِّ يَوْمٍ وَوَقْتٍ وَلَحْظَةٍ وَطَرْفَةِ وَعِنْدَ كُلِّ مُخْتَجٍّ عَلَيْهِمْ بِمَنْ لَرَادِ الْإِسْلَامِ، بَلْ فِي وَقْتِ دُونَ وَقْتٍ عَلَى خَشَبٍ مَا يَقْلَمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ الصَّلَاحِ. وَقَدْ حَكَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنِ الْمُشْرِكِينَ أَنَّهُمْ سَأَلُوا نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يَرْقِيَ فِي السَّمَاءِ وَأَنْ يُسْقِطَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ كَيْسَفاً أَوْ يُنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَاباً يَفْرُقُونَهُ، وَغَيْرَ ذَلِكَ بِمَا فِي الْآيَةِ، فَمَا فَعَلَ ذَلِكَ بِهِمْ، وَتَسَاءَلُوهُ أَنْ يُخْبِيَهُمْ لَهُمْ قُصِيُّ بْنُ كِلَابٍ وَأَنْ يَنْقُلَ عَنْهُمْ جِبَالَ نِهَامَةَ فَمَا أَجَابَهُمُ إِلَيْهِ وَإِنْ كَانَ ﷺ قَدْ أَقَامَ لَهُمْ غَيْرَ ذَلِكَ مِنْ الْمُعْجَزَاتِ، وَكَذَا حُكْمُ مَا سَأَلَتْ الْمُعْتَزِلَةُ عَنْهُ، وَيَقَالُ لَهُمْ كَمَا قَالُوا لَنَا، لَمْ يَفْرُقْ

و اگر معتزله بگویند: از کجا می دانید که اقامه معجزه برای اثبات آنکه فرزند امام حسن عسکری علیه السلام امام است، اصلح است؟ می گوئیم: ما نمی دانیم که او در آن حال حتماً بایستی اظهار معجزه کند، بلکه می گوئیم که بر او جایز می دانیم که چنین کند، و اگر هیچ راه دیگری موجود نباشد بناچار برای اثبات حجت چنین خواهد کرد، و اگر انجام کاری ضروری باشد، آن کار واجب خواهد بود و اگر واجب باشد صلاح خواهد بود و فسادی در آن نیست، و ما می دانیم که انبیاء علیهم السلام در مواقع خاص اقامه معجزه می کردند و هر روز و هر ساعتی و برای هر کسی که می خواست اسلام بیاورد اظهار معجزه نمی کردند، بلکه هر وقت اراده خداوند بر آن تعلق می گرفت و آن را صلاح می دانست معجزه صورت می گرفت، خدای تعالی حکایت بحال مشرکین کرده که آنها از پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کردند که به آسمان بالا برود و پاره ای از آسمان را بر سر ایشان بیندازد یا اینکه کتابی بر ایشان فرود آورد تا آنها آن کتاب را قرائت کنند و کارهای دیگری که در آیه شریفه به آنها اشاره شده است، اما آن حضرت چنان نکرد، و از او درخواست کردند که «قُصِيُّ بْنُ كِلَابٍ» را زنده کند و کوههای «نِهَامَه» را از ایشان دور گرداند، اما اجابتشان نکرد و گرچه در مواقع دیگری معجزاتی برای

أَوْضَحُ الْحُجَجِ وَأَبَيَّنُ الْأَدِلَّةَ مِنْ تَكَرُّرِ الْمُعْجَزَاتِ وَ الْإِسْتِظْهَارِ بِكَثْرَةِ الدَّلَالَاتِ ؟
وَأَمَّا قَوْلُ الْمُعْتَزَلَةِ : « إِنَّهُ اخْتِجَّ بِمَا يَحْتَمِلُ التَّأْوِيلَ » ، فَيَقَالُ : فَمَا اخْتِجَّ عِنْدَنَا عَلَى أَهْلِ
الشُّوَرَى إِلَّا بِمَا عَرَفُوا مِنْ نَصِّ النَّبِيِّ ﷺ لِأَنَّ أَوْلِيكَ الرُّؤَسَاءِ لَمْ يَكُونُوا جُهَالًا
بِالْأَمْرِ ، وَلَيْسَ حُكْمُهُمْ حُكْمَ غَيْرِهِمْ مِنَ الْأَتْبَاعِ ، وَتَقْلِبْ هَذَا الْكَلَامَ عَلَى الْمُعْتَزَلَةِ فَيَقَالُ
لَهُمْ : لَمْ يَتَّبِعْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِأَضْعَافٍ مَن بَعَثَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ؟ وَلَمْ يَتَّبِعْ فِي كُلِّ قَوْمٍ نَبِيًّا
وَفِي كُلِّ عَصْرِ وَدَهْرٍ نَبِيًّا أَوْ أَنْبِيَاءَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ ؟ وَلَمْ يَتَّبِعْ مُعَالِي الْقُرْآنِ حَقًّا لَا
يُشْكُ فِيهِ شَاكًا ، وَلَمْ تَزَكَّهُ مُحْتَمِلًا لِلتَّأْوِيلِ ؟ وَهَذِهِ الْمَسَائِلُ تُضْطَرُّ هُمْ إِلَى جَوَابِنَا ، إِلَى
هَهُنَا كَلَامُ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ قَبَةَ - عليه السلام - .

(كَلَامٌ لِأَخِيهِ الْمَشَائِخِ فِي الرَّدِّ عَلَى الزُّيْدِيَّةِ :)

وَقَالَ غَيْرُهُ مِنْ مُتَكَلِّمِي مَشَائِخِ الْإِمَامِيَّةِ : إِنَّ عَامَّةَ مُخَالِفِنَا قَدْ سَأَلُونَا فِي هَذَا الْبَابِ

ایشان اقامه فرمود . حکم پرسشی معتزله نیز همین است و به ایشان همان گفته می شود که به ما گفتند ، چرا واضح ترین حجتها و روشنترین دلایل در اظهار معجزه های متعدد و استظهار به کثرت ادله ترک شده است ؟
اما قول معتزله که می گویند : علی علیه السلام در امر خلافت به احادیثی استدلال کرده که قابل تأویل است ، در جواب می گوئیم : به عقیده ما او در برابر اهل شوری به نصوصی از پیامبر اکرم ﷺ استدلال کرده است که ایشان آن نصوص را می شناختند ، زیرا آن بزرگان جاهل به امر نبودند و حکمشان مانند حکم سایر پیروان نبوده است ، و این کلام را به خود معتزله برمی گردانیم و می گوئیم : چرا خداوند انبیاء بیشتری را مبعوث نکرد و در هر شهر و روستا و هر عصر و زمانی تا روز قیامت یک یا چند پیامبر نفرستاد ؟ و چرا معانی قرآن کریم را چندان تبیین نفرمود که هیچکس در آن تردید نکند و چرا قرآن را محتمل تأویل قرار داد ؟ این مسائل آنها را به جواب ما وادار می کند . تا اینجا کلام ابو جعفر بن قبه بود .

کلام یکی از بزرگان در ردّ یزدیه

یکی دیگر از مشایخ متکلمین امامیه در باب غیبت امام زمان علیه السلام می گوید :

عَنْ مَسَائِلَ وَ يَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَقْلَمُوا أَنَّ الْقَوْلَ بِغَيْبَةِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَبْنِيٌّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَةِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَ الْقَوْلُ بِإِمَامَةِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَبْنِيٌّ عَلَى الْقَوْلِ بِتَصَدِيقِ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي إِمَامَتِهِ وَ إِمَامَةِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَ ذَلِكَ أَنَّ هَذَا بَابٌ شَرْعِيٌّ وَ لَيْسَ بِعَقْلِيٍّ مُخَصَّصٌ ، وَ الْكَلَامُ فِي الشَّرْعِيَّاتِ مَبْنِيٌّ عَلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : « فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ » ^(۱) فَقَدْ شَهِدَ لَنَا الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ وَ حُجَّةُ الْعَقْلِ فَقَوْلُنَا هُوَ الْجُتْبَى ، وَ نَقُولُ : إِنَّ جَمِيعَ طَبَقَاتِ الزُّنْدَقِيَّةِ وَ الْإِمَامِيَّةِ قَدْ اتَّفَقُوا عَلَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي ، وَ هُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي ، وَ إِنَّمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرْدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ » ، وَ تَلَقَّوْا هَذَا الْحَدِيثَ بِالْقَبُولِ ، فَوَجِبَ أَنَّ الْكِتَابَ لَا يَزَالُ مَعَهُ مِنَ الْعِتْرَةِ مَنْ يَتَرَفُّ

عامه مخالفین ما از ما پرسشهایی کرده اند و ایشان بایستی بدانند که سخن در باب غیبت امام زمان علیه السلام مبنی بر قول امامت پدران او علیه السلام است و قول بر امامت پدران او علیه السلام مبنی بر تصدیق پیامبر اکرم ﷺ است که امامت او و پدران او را اخبار فرموده است و این از آنرو است که این موضوع یک مسئله شرعی است و عقلی محض نیست و سخن گفتن در شرعیات بایستی مبنی بر کتاب و سنت باشد، همچنانکه خدای تعالی فرموده است؛ اگر در امری منازعه داشتید - که مقصود امور شرعیه است - آن رایه خدا و رسول ارجاع دهید، پس هرگاه که کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم و حجت عقل گواه ما باشد، سخن ما پسندیده و نیکو خواهد بود. ما می گوئیم که جمیع طبقات زیدیه و امامیه اتفاق دارند که رسول خدا ﷺ فرموده است که من از میان شما می روم و دو شیء نفیس و گرانبها در میان شما باقی می گذارم که یکی کتاب الله و دیگری عترت و اهل بیت می باشد و آن دو خلیفه منند و از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در بهشت و کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. و همه فرقه ها این حدیث را تلقی به قبول کرده اند، پس لازم است که همواره کتاب خدا همراه یکی از عترت باشد، همراه

التَّزْيِيلَ وَالتَّأْوِيلَ عِلْماً يَقِيناً يُخْبِرُ عَنْ مُرَادِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُخْبِرُ عَنِ الْمُرَادِ وَلَا يَكُونُ مَعْرِفَتُهُ بِتَأْوِيلِ الْكِتَابِ اسْتِثْبَاتاً وَلَا اسْتِخْرَاجاً، كَمَا لَمْ تَكُنْ مَعْرِفَتُهُ الرَّسُولِ ﷺ بِذَلِكَ اسْتِخْرَاجاً وَلَا اسْتِثْبَاتاً وَلَا اسْتِدْلَالاً وَلَا عَلَى مَا تَجَوُّزُ عَلَيْهِ اللُّغَةُ وَتُجْرِي عَلَيْهِ الْمُخَاطَبَةُ، بَلْ يُخْبِرُ عَنْ مُرَادِ اللَّهِ وَيُبَيِّنُ عَنِ اللَّهِ بَيَاناً نَقُومُ بِقَوْلِهِ الْحُجَّةُ عَلَى النَّاسِ، كَذَلِكَ يَحِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعْرِفَةُ عِتْرَةِ الرَّسُولِ ﷺ بِالْكِتَابِ عَلَى يَقِينٍ وَ مَعْرِفَةُ وَبَصِيرَةٍ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ»^(۱) فَأَتْبَاعُهُ مِنْ أَهْلِهِ وَدُرَّتِهِ وَعِتْرَتِهِ هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُونَ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مُرَادَهُ مِنْ كِتَابِهِ عَلَى يَقِينٍ وَ مَعْرِفَةٍ وَبَصِيرَةٍ، وَمَنْ لَمْ يَكُنِ الْمُخْبِرُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مُرَادَهُ ظَاهِراً مَكْشُوعاً فَإِنَّهُ يَحِبُّ عَلَيْنَا أَنْ نَعْتَقِدَ أَنَّ الْكِتَابَ لَا يَحُلُو مِنْ مَقْرُونٍ بِهِ مِنْ عِتْرَةِ الرَّسُولِ ﷺ يَعْرِفُ التَّأْوِيلَ وَالتَّزْيِيلَ إِذَا الْحَدِيثُ يُوجِبُ ذَلِكَ.

۱- يوسف: ۱۰۸.

کسی که تأویل و تزییل کتاب الله را به علم یقینی بداند و از مراد خدای تعالی اخبار کند، همچنانکه رسول الله ﷺ از مراد آیات اخبار می فرمود، و بایستی که معرفت او به تأویل کتاب از روی استنباط و اجتهاد نباشد، کما آنکه معرفت رسول الله ﷺ از روی استنباط و اجتهاد نبود و حیرفاً بر علم لغت و مخاطبات استناد نمی فرمود، بلکه مراد الله را از طریق خدای تعالی بیان می کرد تا با بیانش حاجت الهی بر مردم تمام شود، و همچنین بایستی معرفت عترة رسول الله ﷺ بر کتاب الهی از روی یقین و معرفت و بصیرت باشد؛ خدای تعالی در وصف پیامبرش فرموده است: بگو این راه و روش من است، من و هر کس که از من تبعیت کند با علم و بصیرت به خدای تعالی می خوانیم. و اتباع او از اهل و فرزندان و عترتش همان کسانی هستند که از طریق خدای تعالی با یقین و معرفت و بصیرت مراد او را از کتاب الله باز گویند، و هر گاه مخبری که از طریق خدای تعالی مراد الله را بیان می کند ظاهر و هویدا نباشد، بر ما واجب است که معتقد باشیم قرآن کریم از همنشینی با فردی از عترة رسول ﷺ برکنار نیست که تأویل و تزییل آن را بداند، زیرا حدیث ثقلین آن را ایجاب می کند.

وَقَالَ عَلِيُّهَا إِمَامِيَّةً: قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» (۱) فَوَجِبَ بِعُمومِ هَذِهِ الْآيَةِ أَنْ لَا يَزَالَ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ مُصْطَفًى وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَسَّسَ النَّاسَ فِي هَذَا الْكِتَابِ جَسَّسِينَ فَأَصْطَفَىٰ جِنْسًا مِنْهُمْ وَهُمْ الْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ وَالْخُلَفَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَجِنْسًا أُمِرُوا بِاتِّبَاعِهِمْ. فَهَادِمٌ فِي الْأَرْضِ مَرْبِيهِ حَاجَةً إِلَىٰ مُدَبِّرٍ وَمَانِسٍ وَمُعَلِّمٍ وَمَقْوَمٍ يَحِبُّ أَنْ يَكُونَ بِإِزَانِهِمْ مُصْطَفًى مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَيَحِبُّ أَنْ يَكُونَ الْمُصْطَفَىٰ مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ يَقُولُهُ عَزَّوَجَلَّ: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» وَ قَدْ صَحَّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ الْمُصْطَفُونَ مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ، فَوَجِبَ أَنْ يَكُونَ الْمُصْطَفَىٰ بَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُ يَقُولُهُ عَزَّوَجَلَّ: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» وَ مَتَى لَمْ تَكُنِ الذَّرِّيَّةُ مِنْهُ لَا تَكُونُ الذَّرِّيَّةُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ إِلَّا أَنْ تَكُونَ فِي بَطْنٍ دُونَ

علیای امامیه گفته اند: خدای تعالی فرموده است: خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزیده، ذریه ای که بعضی از ایشان از نسل بعضی دیگر بودند. و بر طبق عموم این آیه واجب است که پیوسته از خاندان ابراهیم ﷺ برگزیده ای باشد و این از آن رو است که خدای تعالی در این کتاب مردم را به دو دسته تقسیم کرده است یک دسته را برگزیده و ایشان انبیاء و رسولان و خلفاء علیهم السلام هستند و دسته دیگر را برگزیده و به آنها امر فرموده که از دسته اول پیروی کنند و مادام که در کرة زمین کسی باشد که نیازمند مدبر و رهبر و معلم و نگاهبان باشد، واجب است در مقابل ایشان برگزیده ای از آل ابراهیم باشد و این برگزیده از آل ابراهیم بایستی از اولاد و ذراری او باشد، زیرا خدای تعالی فرموده است: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» و می دانیم که رسول خدا و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام برگزیدگان از آل ابراهیم هستند و لازم است که برگزیده پس از امام حسین علیهم السلام نیز از ایشان باشد زیرا کلام «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» بر آن دلالت دارد، و آنگاه که ذریه از نسل او نباشد، آن ذراری از یکدیگر نخواهند بود و ممکن است که بعضی از این ذریه از یک بطن باشند،

جميعهم و كانت الإمامة قد انتقلت عن الحسن إلى أخيه الحسين عليه السلام و جب أن يكون منه و من صلبه من يقوم مقامه، و ذلك معن قوله تعالى: «ذُرِّيَّةُ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»، فدلّت الآية على ما دلّت السنة عليه.

ادليل آخر على وجود الإمام الغائب:

و قال بعض علماء الإمامية: كان الواجب علينا و على كل عاقل يؤمن بالله و برسوله و بالقرآن و بجميع الأنبياء الذين تقدم كون نبيا محمد عليه السلام أن يتأمل حال الأمم الماضية و القرون الخالية، فإذا تأملنا وجدنا حال الرسل و الأمم المتقدمة شبيهة بحال أمتنا و ذلك أن قوة كل دين كانت في زمن أنبيائهم عليهم السلام إنما كانت متى قبلت الأمم الرسل فكثر أتباع الرسول في عصره و دهره فلم تكن أمة كانت أطوع لرسولها بعد أن قوي أمر الرسول في هذه الأمة، لأن الرسل الذين عليهم دارت الرعي قبل نبينا محمد عليه السلام نوح و إبراهيم و موسى و عيسى عليهم السلام هم الرسل الذين في يد-

مانند امام حسن و امام حسين که امامت از حضرت مجتبی به حضرت سید الشهداء عليه السلام انتقال یافت و واجب است که از او و از پشتش امامی باشد که جانشین او شود، و این معنای سخن خدای تعالی است که: «ذُرِّيَّةُ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» پس آیه شریفه نیز بر همان معنایی که سنت و حدیث ثقلین بر آن تأکید دارد دلالت می کند.

دلیلی دیگر بر وجود امام غائب عليه السلام

یکی از علماء امامیه گفته است: بر ما و بر هر عاقلی که ایمان به خدا و رسولش و پیامبران پیشین داشته باشد، لازم است که در حال اتمهای پیشین تأمل نماید، و اگر در احوال ایشان تأمل کنیم می یابیم که حال رسولان و اتمهای گذشته شبیه حال اُمت ماست و این از آن رو است که قوت هر دینی در زمان پیامبران گذشته مربوط به پذیرفتن و اقبال اُمتها به رسولان الهی بوده است و این خود موجب کثرت پیروان آن پیامبر در عصر و زمانه ایشان می شده است، و هیچ اُمتی را نمی شناسیم که مطیع تر از اُمت اسلامی در برابر پیامبرش باشد، زیرا انبیاء بزرگی که پیش از پیامبر اکرم دایر مدار وحی و شریعت بودند عبارتند از نوح و ابراهیم

الْأُمَمِ أَنْزَلَهُمْ وَ أَخْبَارَهُمْ. وَ وَجَدْنَا حَالَ تِلْكَ الْأُمَمِ اغْتَرَضَ فِي وَبَيْنِهِمُ الْوَهْنُ فِي الْمُسْكِنِينَ بِهِ لِيَتَرْكِبَهُمْ كَثِيرًا يَمَّا كَانَ يَحِبُّ عَلَيْهِمْ عَاقِبَتُهُ فِي أَيَّامِ رُسُلِهِمْ وَ بَعْدَ مُضِيِّ رُسُلِهِمْ وَ كَذَلِكَ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَتَقَوَّوْنَ عَنْ كَثِيرٍ»^(۱).

وَ بِذَلِكَ وَصَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أُمَّرَ تِلْكَ الْقُرُونِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا»^(۲) وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِهُذِهِ الْأُمَّةِ: «وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ»^(۳).

وَ فِي الْأَثَرِ «أَنَّهُ بَاقِي عَلَى الثَّانِي زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا امْتَّةٌ، وَ مِنْ الْقُرْآنِ إِلَّا رَحْمَةٌ» وَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا، نَطُوبِي

و موسی و عیسی علیهما السلام، اینها پیامبرانی هستند که اخبار و آثارشان در دست مردم است و می یابیم که احوال این امتها به واسطه عدم محافظت و رعایت پیروانشان در زمان رسولان و با پس از آنها دستخوش وهن و سستی گردیده است و این همان است که خدای تعالی فرموده است: رسول ما به نزد شما آمده است تا بسیاری از چیزهایی را که از کتاب پنهان کردید برایتان بیان کند و از بسیاری هم صرف نظر نماید.

خدای تعالی این امتها را بدین صفت وصف کرده و می فرماید: بعد از ایشان گروهی آمدند که نماز را ضایع کردند و پیروی شهوات نمودند و به زودی گمراهی را ملاقات کنند. و خدای تعالی به این امت فرموده است: مانند کسانی نباشید که پیش از این بدانها کتاب آسمانی داده شد و مدت ایشان طولانی گردید و دل هایشان را قساوت فرا گرفت.

و در روایت است که: زمانی بر مردم آید که از اسلام جز اسمی نماند و از قرآن بجز رسم و خطی باقی نباشد، و پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: اسلام غریبانه آغاز گردید و به زودی نیز به غربت باز گردد و خوشا بر حال غریبان. پس

لِلْعَرَبَاءِ» فَكَانَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَتَعَثُّ فِي كُلِّ وَقْتٍ رَسُولًا يُجَدِّدُ لَيْتَكَ الْأُمَمِ عَاثِمُنِي مِنْ رُسُومِ الدِّينِ وَاجْتِمَاعِ الْأُمَّةِ إِلَّا مَنْ لَا يُلْتَفَتُ إِلَى اخْتِلَافِهِ، وَذَلِكَ الدَّلِيلُ الْعَقْلِيُّ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ خَتَمَ الْأَنْبِيَاءَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ، وَوَجَدْنَا أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي اسْتِغْلَاةِ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ وَالضَّلَالِ عَلَى الْهُدَى بِحَالٍ زَعَمَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ أَنَّ الدَّارَ التَّوَمَّ دَارُ كُفْرٍ وَلَيْسَتْ بِدَارِ الْإِسْلَامِ، ثُمَّ لَمْ يَجْرِ عَلَى شَيْءٍ مِنْ أَصُولِ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ مَا جَرَى فِي بَابِ الْإِمَامَةِ، لِأَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ لَمْ يَقُمْ لَهُمْ بِالْإِمَامَةِ مُنْذُ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامٌ عَادِلٌ لَا مِنْ بَنِي أُمَيَّةٍ وَلَا مِنْ وَلَدِ عَبَّاسٍ الَّذِينَ جَارَتْ أَحْكَامُهُمْ عَلَى أَكْثَرِ الْخَلْقِ، وَتَحَنُّنٌ وَالرَّيْدِيَّةُ وَ عَائِةُ الْمُعْتَزِلَةِ وَ كَثِيرٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَقُولُونَ: إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنْ ظَاهِرُهُ ظَاهِرُ الْقِدَائَةِ، فَلَا أُمَّةَ فِي يَدِ الْجَائِرِينَ يُلْعَبُونَ بِهِمْ وَ يَحْكُمُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ أَهْدَانِهِمْ بِغَيْرِ حُكْمِ اللَّهِ، وَ ظَهَرَ أَهْلُ الْفَسَادِ عَلَى أَهْلِ الْحَقِّ، وَ عَدِمَ اجْتِمَاعُ الْكَلِمَةِ، ثُمَّ وَجَدْنَا طَبَقَاتِ الْأُمَّةِ كُلُّهُمْ يُكْفَرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَ يَبْرَأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ.

خدای تعالی در هر دوره ای رسولی را مبعوث می فرموده تا آثار و رسوم از میان رفته را تجدید کند و همه امت اسلامی - بجز کسانی که بدیشان التفات نمی شود - اتفاق دارند و دلائل عقلیه نیز بر این مطلب دلالت دارد که خدای تعالی سلسله نبوت را به وجود پیامبر اکرم ﷺ ختم فرمود و هیچ پیامبری پس از وی نخواهد آمد و امر این امت را می بینیم به جایی رسیده است که باطل بر حق و گمراهی بر هدایت غلبه کرده است به گونه ای که بسیاری پنداشته اند این سرای سرای کفر است و دارالاسلامی وجود ندارد و بر سر هیچیک از اصول شریعت اسلامی وارد نشده است آنچه که بر موضوع امامت وارد گردیده است زیرا از زمان شهادت امام حسین علیه السلام تا کنون نه از بنی امیه و نه از بنی عباس که بر اکثر مردم حکومت کرده اند، امام عادل قیام نکرده است، با آنکه ما و زیدیه و معتزله و اکثر مسلمانان همه می گوئیم که امام بایستی عادل و ظاهر الصلاح باشد، اما امت بازیچه حکومت های ستمکار گردیده اند و بر اموال و نفوسشان برخلاف دستورات الهی حکومت می کنند و اهل فساد بر اهل حق غلبه کرده و اتحاد کلمه معدوم گشته است و می بینیم که طبقات امت یکدیگر را تکفیر کرده و

فَمُ تَأْمَلُنَا أَخْبَارَ الرَّسُولِ ﷺ فَوَجَدْنَاهَا قَدْ وَرَدَتْ بِأَنَّ الْأَرْضَ عَمَلًا قِسْطًا وَعَدْلًا
 كَمَا مِلْنَا جُورًا وَظُلْمًا بِرَجُلٍ مِنْ عِثْرَتِهِ، فَذَلَّلْنَا هَذَا الْحَدِيثَ عَلَى أَنَّ الْقِيَامَةَ لَا تَقُومُ عَلَى
 هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا بَعْدَ مَا مِلْنَا الْأَرْضَ عَدْلًا، فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ الَّذِي لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ النَّسْخُ وَلَا
 التَّبْدِيلُ سَيَكُونُ لَهُ نَاحِصٌ يُؤَيِّدُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا أَيْدَى الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ لَمَّا بَعَثَهُمْ لِتَجْدِيدِ
 الشَّرَائِعِ وَإِزَالَةِ مَا فَعَلَهُ الظَّالِمُونَ، فَوَجَبَ لِي ذَلِكَ أَنْ تَكُونَ الدَّلَائِلُ عَلَى مَنْ يَقُومُ بِهَا
 وَصَفْنَاهُ مُوجُودَةً غَيْرَ مُفْقُودَةٍ، وَقَدْ عَلَّمْنَا عَامَّةَ اخْتِلَافِ الْأُمَّةِ وَتَبَرُّنَا أَسْوَاقِ الْفِرَقِ،
 فَذَلَّلْنَا أَنَّ الْحَقَّ مَعَ الْقَائِلِينَ بِالْأُمَّةِ الْأَثْنِي عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُونَ مَنْ يَسَوَاهُمْ مِنْ فِرَقِ الْأُمَّةِ، وَ
 ذَلَّلْنَا ذَلِكَ عَلَى أَنَّ الْإِمَامَ الْيَوْمَ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنْهُمْ، وَأَنَّهُ الَّذِي أَخْبَرَ رَسُولُ -
 اللَّهِ ﷺ بِهِ وَنَحْنُ عَلَيْهِ.

وَسُورِدُ فِي هَذَا الْكِتَابِ مَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي عَدَدِ الْأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّهُمْ

از یکدیگر برآفت می جویند.
 و وقتی که در اخبار رسول خدا ﷺ تأمل می کنیم می بینیم که چنین وارد شده
 است که به وسیله یکی از خاندان او زمین پر از عدل و داد می شود، همچنانکه از
 ظلم و جور آکنده شده باشد. این حدیث ما را دلالت می کند که قیامت بر پا
 نمی شود مگر آنکه زمین پر از عدل و داد شده باشد. این دینی که نسخ و تبدیل
 ندارد، یابوری خواهد داشت که خدای تعالی او را تأیید فرماید، همچنانکه
 پیامبران و رسولان را که برای تجدید شرایع و نابودی کردار ستمکاران فرستاده
 بود تأیید کرده است و واجب است که دلائل بر وجود کسی که به چنین کاری قیام
 می کند موجود باشد و مفقود نباشد، و ما همه اختلافات امت اسلامی را دانستیم و
 احوال همه فرقه ها را بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که حق با فرقه اثنی
 عشریه است و نه غیر ایشان، و در این روزگار امام بر حق، دوازدهمین امام
 ایشان است، و او همان کسی است که رسول خدا ﷺ از او خبر داده و بوجود
 او تصریح فرموده است.

و به زودی در این کتاب روایات پیامبر اکرم ﷺ را در عده ائمه علیهم السلام که

اثنا عشر، و النقص على القائم الثاني عشر، و الاخبار بقيتته قبل ظهوره و قيامه بالسيف
 ان شاء الله تعالى.

اعتراضات الزيديه:

قال بعض الزيدية: «ان الرواية التي دلت على ان الائمة اثني عشر قول ائمة
 الامامية قريباً و ولدوا فيه احاديث كاذبة».

فنقول - و بالله التوفيق - ان الاخبار في هذا الباب كثيرة و المفرغ و الملقأ الى نقله
 الحديث و لنقل مخالفونا من اصحاب الحديث نقلاً مستقرباً من حديث عبدالله بن
 مسعود ما حدثنا به احمد بن الحسن القطان المعروف بابي علي بن عبيد بن الرزقي و هو
 شيخ كبير لأصحاب الحديث قال: حدثنا أبو يزيد محمد بن يحيى بن خلف بن يزيد
 المروزي بالري في شهر ربيع الأول سنة اثنين و ثلاثمائة، عن إسحاق بن إبراهيم
 الحنظلي في سنة ثمان و ثلاثين و مائتين المعروف بإسحاق بن راهويه، عن يحيى بن -
 يحيى، عن هشام، عن مجاهد، عن الشعبي، عن مسروق قال: بينما نحن عند عبدالله
 ابن مسعود نعرض مصاحفنا عليه إذ قال له فتي شاب: هل عهد إليكم نبيكم ﷺ

دوازده امامند خواهيم آورد و نصوحی که بوامام دوازدهم و اعلان اين مطلب که
 پیش از ظهور و قیامش که با شمشیر خواهد بود غیبت اختیار خواهد کرد، همه را
 ان شاء الله تعالى ذکر خواهيم کرد.

اعتراضهای زیدیه

یکی از زیدیه گفته است: روایتی که بر این مطلب دلالت دارد که ائمه دوازده
 تن می باشند، گفته ای است که آن را امامیه به تازگی ساخته و در این موضوع
 احادیث دروغی پرداخته اند.

و ما در پاسخ او - به توفیق الهی - می گوئیم: اخبار در این باب بسیار است و
 راه درست آن است که به ناقلان حدیث رجوع کنیم و محدثین اهل سنت نیز بطور
 مُتفیض آن را از عبدالله بن مسعود روایت کرده اند. مسروق می گوید: نزد
 عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و مصاحف خود را بر وی عرضه می داشتیم،
 بناگاه جوانی نَورس به وی گفت: آیا پیامبرتان به شما سفارش کرده است که پس

کَمْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ خَلِيفَةً؟ قَالَ: إِنَّكَ لَتَحَدِّثُ السَّنَّ وَإِنْ هَذَا شَيْءٌ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ مِنْ قَبْلِكَ، نَعَمْ عَهْدَ إِلَيْنَا نَبِيِّنَا ﷺ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً بِعَدَدِ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

وَقَدْ أَخْرَجْتُ بَعْضَ طُرُقِ هَذَا الْحَدِيثِ فِي هَذَا الْكِتَابِ وَبَعْضُهَا فِي كِتَابِ النَّصِّ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْاِثْنَيْ عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْإِمَامِيَّةِ. وَنَقَلَ مُحَاوِلُونَا مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ نَقْلًا ظَاهِرًا مُسْتَفِيدًا مِنْ حَدِيثِ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ إِسْحَاقَ الدُّيُورِيُّ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي دَاوُدَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ شاذَانَ، عَنْ الْوَلِيدِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ ذَكْوَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ سِيرِينَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ الشُّوَانِيِّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَلِي هَذِهِ الْأُمَّةَ اثْنَا عَشَرَ، قَالَ: فَصَرَخَ النَّاسُ فَلَمْ أَسْمَعْ مَا قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي - وَكَانَ أَقْرَبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ -: مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَبَائِي وَكُلُّهُمْ لَا يُرَى مِنْهُمْ. وَ قَدْ أَخْرَجْتُ طُرُقَ هَذَا الْحَدِيثِ أَيْضًا، وَبَعْضُهُمْ رَوَى «اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا»، وَبَعْضُهُمْ رَوَى «اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» قَدْ دَلَّ ذَلِكَ عَلَى أَنَّ الْأَخْبَارَ الَّتِي فِي يَدِ الْإِمَامِيَّةِ، عَنْ

از وی چند خلیفه خواهند آمد؟ و او گفت: تو حواله کنی و این سوالی است که قبل از تو کسی از من نپرسیده است، آری پیامبر ما ﷺ به ما سفارش کرده است که پس از وی دوازده خلیفه به عدد تقییان بنی اسرائیل خواهند بود.

و من بعضی از طرق این حدیث را در این کتاب و بعضی دیگر را در کتاب نصّ برائمه اثنی عشر علیهم السلام گردآوری کرده‌ام و باز محدثین اهل سنت بطور مستفیض و ظاهراً از جابر بن سمرة نقل کرده‌اند که گفت: نزد پیامبر ﷺ بودیم و او فرمود: بر این اُمت دوازده تن ولایت کنند. راوی گوید: مردم فریاد کردند و من نشنیدم که او چه فرمود، به پدرم که نزدیکتر به رسول خدا بود گفتم رسول خدا چه فرمود؟ او گفت: فرمود که ایشان همگی از قریشتند و مثل و مانند ایشان دیده نمی‌شود.

و من طُرُقِ این حدیث را نیز گردآوری کردم و بعضی از ایشان چنین روایت کرده‌اند: «اثنا عشر امیراً» یعنی دوازده امیر، و بعضی دیگر روایت کرده‌اند: اثنا عشر خلیفه، یعنی دوازده خلیفه، اینها دلالت دارد که اخباری که در دست امامیه

النَّبِيِّ ﷺ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذِكْرِ الْأَئِمَّةِ الْإِثْنِي عَشَرَ أَخْبَارٌ صَحِيحَةٌ (۱).

[اعترض آخر:]

قَالَتِ الزَّيْدِيَّةُ: «فَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ عَرَفَ أُمَّةَ أَسْمَاءِ الْأَئِمَّةِ الْإِثْنِي عَشَرَ فَلِمَ ذَهَبُوا عَنْهُ يَمِينًا وَشِمَالًا وَخَبَطُوا هَذَا الْخَبْطَ الْعَظِيمَ؟»

فَقُلْنَا لَهُمْ: إِنَّكُمْ تَقُولُونَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَخْلَفَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعَلَهُ الْإِمَامَ بَعْدَهُ وَنَحْنُ عَلَيْهِ وَنُشَارُ إِلَيْهِ وَبَيْنَ أُمَّةٍ وَشَعْرَةٍ، فَمَا بَالُ أَكْثَرِ الْأُمَّةِ ذَهَبَتْ عَنْهُ وَتَبَاعَدَتْ مِنْهُ حَتَّى خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى يَمِينٍ وَجَرَى عَلَيْهِ مَا جَرَى، فَإِنْ قُلْتُمْ: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَسْتَخْلِفْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلِمَ أَوْدَعْتُمْ كُتُبَكُمْ ذَلِكَ وَتَكَلَّمْتُمْ عَلَيْهِ، فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ يَذْهَبُونَ عَنِ الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ وَاضِعًا، وَعَنِ الْبَيَانِ وَإِنْ كَانَ مُشْرُوحًا كَمَا ذَهَبُوا

از پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام است که ائمه دوازده تن می باشند، اخباری صحیح است.



اعترضی دیگر

زیدیه می گویند: اگر رسول خدا ﷺ اسما ائمه دوازده گانه را به امتش معرفی فرموده است پس چرا از آن روی گردانیده و به چپ و راست رفته و این خطای عظیم را مرتکب شده اند؟

در پاسخ به ایشان می گوئیم: شما اعتقاد دارید که رسول خدا ﷺ علی علیه السلام را جانشین خود ساخته و امام گردانیده و تصریح به وی فرموده و شخص وی را به مردم نموده و معرفی کرد، پس چرا اکثر امت از وی روی گردانیده و دوری گزیدند تا به غایتی که آن حضرت از مدینه به یمن رفت و بر او گذشت آنچه که گذشت؟ اگر بگوئید علی علیه السلام را رسول خدا ﷺ جانشین خود قرار نداد، پس چرا کتابهای خود را از این مطلب آکنده ساخته و درباره آن سخن می گوئید، آری گاهی مردم از حق واضح و بیان روشن، اعراض می کنند، چنانچه از

۱ - روی أحمد فی مسنده هذا الحديث و نحوه من أربع و ثلاثين طريقاً عن جابر بن سمرة راجع المسند ج ۵ ص

۸۷ الی ص ۱۰۸. و رواه الخطيب أيضاً في التاريخ ج ۱۴ ص ۳۵۳ من حديث جابر بن سمرة و نحوه في ج ۶ ص ۲۶۲

من حديث عبدالله بن عمرو، و أخرجه مسلم في صحيحه كتاب الإمامة بطرق عديدة من حديث جابر.

عَنِ التَّوْحِيدِ إِلَى التَّلْجِيدِ، وَ مِنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» إِلَى التَّشْبِيهِ.
[اعتراض آخر:]

قَالَتِ الزَّيْدِيَّةُ: «وَيْحًا تُكَذِّبُ بِهِ دَعْوَى الْإِمَامِيَّةِ أَنَّهُمْ زَعَمُوا أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام نَصَّ لَمْ عَلَى إِسْمَاعِيلَ وَأَشَارَ إِلَيْهِ فِي حَيَاتِهِ، ثُمَّ إِنَّ إِسْمَاعِيلَ مَاتَ فِي حَيَاتِهِ فَقَالَ: «مَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ كَمَا بَدَأَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي» فَإِنْ كَانَ الْخَبَرُ الْاِثْنَا عَشَرَ صَحِيحاً فَكَانَ لِأَقَلِّ مِنْ أَنْ يَتَرَفَّقَهُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَيَتَرَفَّقَ خَوَاصُّ شِيعَتِهِ بِثَلَاثٍ بَطَلَتْ هُوَ وَهُمْ هَذَا الْفَلَطُ الْعَظِيمُ».

فَقُلْنَا لَهُمْ: بِمِ قُلْتُمْ إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام نَصَّ عَلَى إِسْمَاعِيلَ بِالْإِمَامَةِ؟ وَ مَا ذَلِكَ الْخَبَرُ؟ وَ مَنْ زَوَاهُ؟ وَ مَنْ تَلَقَّاهُ بِالْقَبُولِ؟ قُلْتُمْ يَجِدُوا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلاً، وَ إِنَّمَا هَذِهِ حِكَايَةُ وَلَدِهَا قَوْمٌ قَالُوا بِإِمَامَةِ إِسْمَاعِيلَ، لَيْسَ لَهَا أَصْلٌ، لِأَنَّ الْخَبَرَ يَذْكُرُ الْأَيْمَةَ الْاِثْنِي عَشَرَ عليهم السلام قَدْ زَوَاهُ الْخَوَاصُّ وَ الْعَامُّ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَ الْأَيْمَةِ عليها السلام، وَ قَدْ أَخْرَجْتُ مَا

توحيد روی بر تافته و به الحاد اقبال می کنند و از آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» اعراض کرده و به تشبیه می گرایند
اعتراضی دیگر

زیدیه می گویند: از جمله اموری که ادعای امامیه را باطل می سازد این است که ایشان معتقدند جعفر بن محمد عليه السلام بر امامت اسماعیل تصریح فرموده و در حیاتش وی را به امامت معرفی کرده است و آنگاه که اسماعیل فوت کرد فرمود: خداوند در هیچ امری بدا نکرد چنانچه درباره فرزندم اسماعیل بدا کرد، پس اگر خبری که ائمه را دوازده تن می داند صحیح بود، لااقل بایستی جعفر بن محمد و خواص اصحابش آن را می دانستند تا مرتکب این خطای بزرگ نشوند.

در جواب ایشان می گوئیم: از کجا می گوئید که جعفر بن محمد عليه السلام بر امامت اسماعیل تصریح کرده است و خبر آن کجاست؟ و چه کسی آن را تلقی به قبول کرده است؟ ایشان راه به جایی ندارند و جز این نیست که این خبر را کسانی ساخته اند که قائل به امامت اسماعیلند و اصلی برای آن نیست، زیرا خبر دوازده امام را خاص و عام از پیامبر صلى الله عليه وآله و ائمه اطهار عليهم السلام روایت کرده اند و من

رَوَى عَنْهُمْ فِي ذَلِكَ فِي هَذَا الْكِتَابِ. فَأَمَّا قَوْلُهُ: «مَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ وَكَمَا بَدَأَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي» فَإِنَّهُ يَقُولُ مَا ظَهَرَ بِهِ لَمْ يَكُنْ كَمَا ظَهَرَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي إِذَا اخْتَرَمَهُ فِي حَيَاتِي لِيَعْلَمَ بِذَلِكَ أَنَّهُ لَيْسَ بِإِمَامٍ بَعْدِي. وَعِنْدَنَا مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَبْدُو لَهُ الْيَوْمَ فِي شَيْءٍ لَمْ يَقْلَمُهُ أَمْسٌ فَهُوَ كَاذِبٌ وَالْبَرَاءَةُ مِنْهُ وَاجِبَةٌ. كَمَا رَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الطَّائِرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ - عِثْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّزَازِيُّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللَّوْثِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عَمِيرٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، وَتَبَاعَةٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَبْدُو لَهُ فِي شَيْءٍ الْيَوْمَ لَمْ يَقْلَمُهُ أَمْسٌ فَأَبْرَأُوا مِنْهُ».

وَأَمَّا الْبَدَاءُ الَّذِي يُنْسَبُ إِلَى الْإِمَامِيَّةِ الْقَوْلُ بِهِ هُوَ ظُهُورُ أَمْرِهِ. يَقُولُ الْقَرَبُ بَدَأَ لِي شَخْصٌ أَيْ ظَهَرَ لِي، لَا بَدَأَ نِدَاءً، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

وَكَيفَ يَنْصَحُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِيَّ إِسْمَاعِيلَ بِالْإِمَامَةِ مَعَ قَوْلِهِ فِيهِ: «إِنَّهُ عَاصٍ لَا

آنچه از ایشان در این باب وارد شده است در این کتاب نقل کرده ام. اما گفته او که فرموده است: خداوند در هیچ امری بدا نکرد چنانکه درباره فرزند اسماعیل بدا کرد، او در این کلام می فرماید که امری بر خداوند ظاهر نشد چنانکه درباره فرزند اسماعیل ظاهر شد، زیرا او را در حیاتم از من ستاند تا معلوم شود او پس از من امام نیست و به نظر ما کسی که معتقد باشد که امروز برای خدا چیزی آشکار می شود که دیروز آن را نمی دانسته کافر است و بیزاری جستن از او واجب است، چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است.

ابو بصیر و تباعه از امام صادق علیه السلام چنین روایت کنند که فرمود: هر کس معتقد باشد که امروز چیزی بر خداوند آشکار می شود که دیروز آن را نمی دانسته است، پس بایستی از او بیزار باشید. و بدانی که به امامیه نسبت داده می شود که آن را می گویند عبارت از آشکار شدن امر خدای تعالی است. عرب می گوید: بَدَأَ لِي شَخْصٌ یعنی شخصی بر من ظاهر شد و نه آنکه پشیمانی آشکار گردید که خدای تعالی از آن برتر است.

و چگونه امام صادق علیه السلام بر امامت اسماعیل تصریح کرده است در حالی که

يُشَبِّهُنِي وَلَا يُشَبِّهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ يَتْقَانَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي - عُمَيْرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ إِسْمَاعِيلَ، فَقَالَ: عَاصِي، لَا يُشَبِّهُنِي وَلَا يُشَبِّهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي».

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ يَتْقَانَ بْنِ يَزِيدَ، وَابْنِ بَرْقِيٍّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ عَبْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: «ذَكَرْتُ إِسْمَاعِيلَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا يُشَبِّهُنِي وَلَا يُشَبِّهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ أَبِي خَبْرَانَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْفَتْحَارِ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ - صَبِيحٍ قَالَ: جَاءَنِي زُجَلٌ فَقَالَ لِي: تَعَالَى خَلْقُ أَرِيكَ ابْنِ الرَّجُلِ قَالَ: فَذَهَبْتُ مَعَهُ، قَالَ: فَجَاءَ بِي إِلَى قَوْمٍ يَشْرَبُونَ، فَبِهِمْ إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: فَخَرَجْتُ مُنْصَوِّمًا فَجِئْتُ إِلَى الْحَبِيرِ فَإِذَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ مُتَمَلِّقٌ بِالنَّهْلِ يَتَكَلَّمُ قَدْ نَلَّ لُسْتَازَ الْكُفَّةِ بِدُمُوعِهِ، قَالَ:

درباره او فرموده است: او عاصی است و شباهتی به من و پدرانم ندارد.

حسن بن راشد می گوید از امام صادق عليه السلام درباره اسماعیل پرسش کردم، فرمود:

او عاصی است و شباهتی به من و پدرانم ندارد.

عبید بن زراره می گوید از اسماعیل نزد پدرش امام صادق عليه السلام یاد کردم و

آن حضرت فرمود: به خدا سوگند او شباهتی به من ندارد و شبیه هیچ یک از پدرانم نمی باشد؛

ولید بن صبیح می گوید مردی به نزد من آمد و گفت بیا تا فرزند آن مرد

بزرگ را به تو نشان بدهم، همراه او رفتم و مرا به نزد گروهی میگسار برد و

اسماعیل بن جعفر در میان ایشان بود، گوید اندوهناک از آنها خارج شدم و به

بیت الله در آمدم و ناگهان اسماعیل بن جعفر را نزد «حجر» دیدم که به بیت او یخته

بود و گریه می کرد و پرده های کعبه را به اشک دیده خود تر کرده بود، گوید

فَخَرَجْتُ أَشْتَدُّ، فَإِذَا إِسْمَاعِيلُ جَالِسٌ مَعَ الْقَوْمِ، فَرَجَعْتُ فَإِذَا هُوَ آخِذٌ بِأَسْتَارِ الْكَفَّةِ قَدْ بَلَّهَا بِدُمُوعِهِ. قَالَ: قَدْ كَوُتُ ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: لَقَدْ ابْتُلِيَ ابْنِي بِشَيْطَانٍ يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِهِ.

وَقَدْ رَوَى أَنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَةِ نَبِيِّ وَلَا فِي صُورَةِ وَصِيِّ نَبِيِّ، فَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَنْصُصَ عَلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ مَعَ صِحَّةِ هَذَا الْقَوْلِ مِنْهُ فِيهِ ؟ [اعتراض آخر:]

قَالَتِ الزَّيْدِيَّةُ: «بِأَيِّ شَيْءٍ تَذْفَقُونَ إِمَامَةَ إِسْمَاعِيلَ وَمَا حُجَّتُكُمْ عَلَى الْإِسْمَاعِيلِيَّةِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ؟»

قُلْنَا لَهُمْ: تَذْفَعُ إِمَامَتَهُ بِمَا ذَكَرْنَا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالْأَخْبَارِ الْوَارِدَةِ بِالنَّصِّ عَلَى الْأُئِمَّةِ الْاِثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام وَبِمَوَازِينِهِ فِي حَيَاةِ أَبِيهِ. فَأَمَّا الْأَخْبَارُ الْوَارِدَةُ بِالنَّصِّ عَلَى الْأُئِمَّةِ الْاِثْنَيْ عَشَرَ فَقَدْ ذَكَرْنَاهَا فِي هَذَا الْكِتَابِ.

بیرون آدم و می دیدم و اسماعیل را دیدم که با آن قوم نشست است، دوباره بازگشتم و او را دیدم که پرده های خانه خدا آویخته است و آن را به اشک دیده خود تر ساخته است، گوید این مطلب را به امام صادق عليه السلام عرضه داشتم فرمود: پسرم گرفتار شیطانی شده است که به صورت او در می آید.

و روایت شده است که شیطان به صورت نبی و یا وصی پیامبری در نمی آید، و چگونه ممکن است به امامت او تصریح کرده باشد در حالی که سخن فوق را درباره وی بیان کرده است.

اعتراضی دیگر

زیدیّه می گویند: به چه دلیل امامت اسماعیل را مردود می دانید و دلیل شما علیه اسماعیلیّه که او را امام می دانند چیست؟

در جواب ایشان می گوئیم: امامت او را به واسطه همین اخباری که ذکر کردیم، و اخباری که در امامت ائمه دوازده گانه وارد شده است و همچنین به واسطه فوت او در زمان حیات پدرش رد می کنیم؛ و اخباری که در امامت ائمه دوازده گانه وارد شده است در همین کتاب ذکر خواهیم کرد.

وَأَمَّا الْأَخْبَارُ الْوَارِدَةُ بِمَوْتِهِ فِي حَيَاةِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَبِي - عليه السلام - قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ قُضَائَةَ بْنِ أَيُّوبَ، وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَعْرَجِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ أَمْرُتُ بِهِ وَهُوَ مُسَجَّنٌ أَنْ يُكْتَفَ عَنْ وَجْهِهِ فَقَبِلْتُ جَنْبَهُ وَذَقْنَهُ وَغَرَّهُ، ثُمَّ أَمْرُتُ بِهِ فَنُطِّي، ثُمَّ قُلْتُ: اكْتُمُوا عَنْهُ فَقَبِلْتُ أَيْضًا جَنْبَهُ وَذَقْنَهُ وَغَرَّهُ، ثُمَّ أَمْرُتُهُمْ فَنُطَوُّهُ، ثُمَّ أَمْرُتُ بِهِ فَنُغْسَلُ، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَقَدْ كَفَّنَ قُلْتُ: اكْتُمُوا عَنْ وَجْهِهِ، فَقَبِلْتُ جَنْبَهُ وَذَقْنَهُ وَغَرَّهُ وَغَوَّذْتُهُ، ثُمَّ قُلْتُ: دَرِّجُوهُ، فَقُلْتُ: بِأَيِّ شَيْءٍ غَوَّذْتُهُ؟ قَالَ: بِالْقُرْآنِ.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ: فِي هَذَا الْحَدِيثِ قَوَائِدُ: أَحَدُهَا الرُّخْصَةُ بِتَقْبِيلِ جَنْبِهِ الْمَيِّتِ وَذَقْنِهِ وَغَرِّهِ قَبْلَ الْغُسْلِ وَتَغْدِهِ، إِلَّا أَنَّهُ مِنْ مَثَلِ مَبْنَأِ قَبْلِ الْغُسْلِ بِحَرَارَتِهِ فَلَا غُسْلَ عَلَيْهِ، فَإِنْ مَسَّهُ بَعْدَ مَا يَبْرُدُ فَقَلْبِيهِ الْغُسْلُ، وَإِنْ مَسَّهُ بَعْدَ الْغُسْلِ فَلَا غُسْلَ عَلَيْهِ.

اما اخباری که به فوت او در زمان حیات پدرش دلالت دارد چنین است: سعید بن عبدالله اعرج گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: چون اسماعیل مُرد و پوششی بر وی افکنده بودند، دستور دادم رویش را گشودند و پیشانی و چانه و بالای سینه اش را بوسیدم و گفتم رویش را بپوشانند، دیگر بار گفتم رویش را بگشایید و برای بار دوم پیشانی و چانه و بالای سینه اش را بوسیدم و گفتم رویش را پوشانیدند و دستور دادم غسل دهند و کفنش کنند و بر او در آدمم و گفتم رویش را بگشایید و پیشانی و چانه و بالای سینه اش را بوسیدم و او را تعویذ کردم و گفتم او را در گور نهید، راوی گوید: عرض کردم به چه او را تعویذ کردید؟ فرمود: به قرآن.

مؤلف این کتاب گوید در این حدیث فوائد چندی نهفته است: اول رخصت بوسیدن پیشانی و چانه و بالای سینه متوقفاً است، چه پیش از غسل باشد و چه پس از آن، منتهی اگر پیش از غسل هنوز حرارت بدن متوقفاً زایل نشده باشد غسل بر او واجب نیست و اگر پس از سرد شدن متوقفاً باشد، بایستی غسل مس میت نماید؛ و اگر پس از غسل دادن متوقفاً باشد غسل ندارد و اگر در حدیث ذکر

فَلَوُورَدَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ الصَّادِقَ عليه السلام اغْتَسَلَ بَعْدَ ذَلِكَ أَوَّلَ يَغْتَسِلَ لَعَلَّنَا بِذَلِكَ أَنَّهُ مَسَّهُ قَبْلَ الْغُسْلِ بِحَرَارَتِهِ أَوْ بَعْدَ مَا يَرْدُ.

وَالْخَبَرُ فَائِدَةٌ أُخْرَى وَهِيَ أَنَّهُ قَالَ: أَمَرْتُ بِهِ فُغْسَلَ وَلَمْ يَقُلْ غُسِّلَتْهُ، وَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ أَيْضاً مَا يُبْطِلُ إِسْمَاعِيلَ لِأَنَّ الْإِمَامَ لَا يَغُسُّهُ إِلَّا إِمَامٌ إِذَا حَضَرَهُ ^(۱). حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصُّنَّارِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ؛ وَتَقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ قَالَ: حَضَرْتُ مَوْتَ إِسْمَاعِيلَ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَالِسٌ عِنْدَهُ فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ شَدَّ بِحَبِيبِهِ وَ غَطَّاهُ بِالْمَلْحَفَةِ، ثُمَّ أَمَرَ بِتَهْيِئَتِهِ، فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ أَمْرِهِ دَعَا بِكَفِّهِ وَ كَتَبَ فِي حَاشِيَةِ الْكَفِّ «إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

شده بود که امام صادق عليه السلام، پس از بوسیدن غسل کرده یا نه، می دانستیم که مس قبل از غسل او، در حال گرمی جنازه بوده و یا پس از سرد شدن آن. فایده دیگر خبر آن است که در آن فرمود «دستور دادم غسلش دهند» و فرمود «غسلش دادم» و این خود دلیل است که اسماعیل امام نبوده است، زیرا اگر امامی بر جنازه امامی حاضر شود، بایستی همو جنازه را غسل دهد و لا غیر. خبر دیگری که بر فوت اسماعیل در زمان حیات پدرش دلالت دارد چنین است: ابی کهمس گوید من وقت مرگ اسماعیل حاضر بودم و امام صادق عليه السلام بر بالینش نشسته بود و چون مرگ او فرا رسید چانه هایش را بست و ملحفه ای بر وی کشید و دستور داد او را تجهیز کنند و چون از کار او فارغ شد، کفنی خواست و در حاشیه آن نوشت: «إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی اسماعیل شهادت می دهد که هیچ معبودی جز الله نیست.

۱ - توبه نظر لایحه ممکن آن بقال الاخبار التي وردت بأن الإمام لا يغسله إلا الإمام مع معفه سندها لا تدل على وجوب المباشرة إنما دلالة على أن ولي الإمام في التحميص هو الإمام الذي بعده سواء مباشر ذلك بنفسه أو أمر من يفعل بإذنه أو برضا إن غاب. و في التهذيب ج ۶ ص ۳۶۱. و الاستبصار ج ۱ ص ۲۰۷. باب كيفية غسل الميت بطريق صحيح أعلاني عن معاوية بن عمارة قال: «أمرني أبو عبد الله عليه السلام أن أغمر بطنه، ثم ألوضيه بالاشنان ثم أغسل رأسه بالسدر و لحيه. ثم أقبض على جسده، ثم ألك به جسده، ثم أقبض عليه ثلاثاً، ثم أغسله بالماء القراح ثم أقبض عليه الماء بالكافور و الماء القراح و أطرح فيه سبع ورفات سدر».

حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجُمَيْعِيُّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ -
مَهْزِيَارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ مَرْثَةَ مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ
قَالَ: لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ فَأَنْتَهَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِلَى الْقَبْرِ لِرُتْلِ نَفْسِهِ فَقَعَدَ عَلَى جَانِبِ
الْقَبْرِ لَمْ يَنْزِلْ فِي الْقَبْرِ، ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم بِإِبْرَاهِيمَ وَلَدِهِ.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَمَّسِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ، عَنْ
الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ زُجَلٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ
قَالَ: لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ خَرَجَ إِلَيْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَدَّمَ السَّرِيرَ بِلَا خَدَامٍ وَلَا رِدَاءٍ.

حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ أَخِيهِ
عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ حماد بن عيسى، عَنْ خَرِيرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَالأَرْقَطِ ابْنِ عَمِّ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عِنْدَ إِسْمَاعِيلَ حِينَ قُبِضَ، فَلَمَّا رَأَى الأَرْقَطُ
جُرْعَةً قَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم، قَالَ: فَارْتَدَّعَ، ثُمَّ قَالَ: صَدَقْتَ أَنَا
لَكَ الْيَوْمَ أَشْكُرُ.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ -
عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سُلَيْمٍ الْكَطَّابِ، عَنْ عُمَرَوِ بْنِ عُثْمَانَ
الثَّقَفِيِّ، عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ قَالَ: خَضَعْتُ مَوْتَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَرَأَيْتُ

مُروءه مولای محمد بن خالد گوید: چون اسماعیل مُرد، امام صادق عليه السلام تا کنار
قبر او پیش آمد، خود را رها کرد و بر کنار قبر نشست، اما در قبر فرود نیامد و
فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در مرگ فرزندش ابراهیم چنین کرد.

مردی از بنی هاشم گوید: وقتی اسماعیل مُرد، امام صادق عليه السلام نزد ما آمد و
در جلوی تابوت بی کفش و رداء حرکت می کرد.

اسماعیل بن جابر و ارقط پسر عموی امام صادق عليه السلام گویند: وقتی اسماعیل
قبض روح می شد، امام صادق عليه السلام نزد وی بود، چون ارقط بی تابو آن حضرت
را دید عرض کرد: ای اباعبدالله، رسول خدا نیز از دنیا رفت. راوی گوید: امام
خودداری کرد و فرمود: امروز از تو متشکرم.

ابو کهمنس گوید: در مرگ اسماعیل فرزند امام صادق عليه السلام حاضر بودم و آن

أَبَاعْبِدَ اللَّهِ ﷺ وَ قَدْ سَجَدَ سَجْدَةً فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَتَنَظَّرَ إِلَيْهِ قَلِيلًا وَ نَظَرَ إِلَى وَجْهِهِ ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَةً أُخْرَى أَطْوَلَ مِنَ الْأُولَى، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَدْ حَضَرَهُ الْمَوْتُ فَتَقَمَّضَهُ وَ زَنَطَ لِحْيَتَيْهِ وَ غَطَّى عَلَيْهِ مِلْحَفَةً، ثُمَّ قَامَ وَ قَدْ رَأَيْتُ وَجْهَهُ وَ قَدْ دَخَلَهُ مِنْهُ شَيْءٌ اللَّهُ أَعْلَمُ بِهِ، قَالَ: ثُمَّ قَامَ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ فَكَتَبَ سَاعَةً، ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا مُدْهِنًا مُكْتَبِلًا عَلَيْهِ ثِيَابٌ غَيْرُ الثِّيَابِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِ وَ وَجْهَهُ غَيْرُ الَّذِي دَخَلَ بِهِ فَأَمَرُ وَ نَهَى فِي أَمْرِهِمْ حَتَّى إِذَا فَرَّغَ مِنْهُ دَعَا بِكُفْيِهِ فَكَتَبَ فِي حَاشِيَةِ الْكُفْيِ «إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ظَرِيفِ بْنِ نَاصِحٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: مَاتَ ابْنَةُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَنَاحَ عَلَيْهَا سَنَةً، ثُمَّ مَاتَ لَهُ وَلَدٌ آخَرُ فَنَاحَ عَلَيْهِ سَنَةً، ثُمَّ مَاتَ إِسْمَاعِيلُ فَجَزَعَ عَلَيْهِ جَزَعًا شَدِيدًا فَقَطَعَ النَّوْخَ، قَالَ: فَقِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَبْنَاخُ فِي دَارِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَمَّا مَاتَ هَمْرَةُ: «لَيْتَ كَيْفَ

حضرت را دیدم که سجده ای کرد و آن را طولانی ساخت، آنگاه سر از سجده برداشت و کمی در وی نگاه کرد و رویش را نگر بست، سپس سجده دیگری کرد که طولانی تر از سجده اول بود، آنگاه سر برداشت و در حالی که اسماعیل مرده بود، چشم او را بر هم نهاد و چانه اش را بست و ملحفه ای بر وی کشید و برخاست و من صورت او را دیدم که از این حادثه چندان متأثر بود که خدا می داند؛ برخاست و داخل منزلش شد و پس از ساعتی درنگ، در حالی که آراسته، مغطی، سرمه کشیده و جامه عوض کرده بود، به نزد ما آمد و چهره اش آن چهره قبلی نبود و درباره او دستوراتی داد و چون از آن کار فارغ شد، کفن او را خواست و بر حاشیه آن نوشت: **إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**، یعنی: اسماعیل تمهات می دهد که هیچ معبودی جز الله نیست.

حسن بن زید گوید: دختری از امام صادق علیه السلام فوت کرد و یک سال بر او نوحه کرد؛ دیگر بار پسری از آن حضرت فوت کرد و یکسال هم بر او نوحه نمود؛ آنگاه اسماعیل فوت کرد و امام نوحه را قطع کرده و بر او جَزَع شدید نمود، راوی گوید به امام صادق علیه السلام گفتند: **أَصْلَحَكَ اللَّهُ! آيَا** در خانه شما نوحه

حَمْرَةَ لَا بُوَائِي لَهُ».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَثِيلٍ الدَّقَائِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ إِسْمَاعِيلَ بْنَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْوَفَاةُ جَرَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَزَعًا شَدِيدًا، قَالَ: فَلَمَّا غَمَضَهُ دَعَا بِتَمْبِيحِ غَسِيلٍ أَوْ جَدِيدٍ فَلَبَسَهُ ثُمَّ تَسَرَّحَ وَخَرَجَ بِأَمْرٍ وَبَنِيهِ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: جُعِلَتْ فِدَاكَ لَقَدْ ظَنَنَّا أَنَّ لَا يَنْتَعِجُ بِكَ زَمَانًا لِمَا رَأَيْنَا مِنْ جَزَعِكَ، قَالَ: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ نَجْرَعُ مَا لَمْ تَنْزِلِ الْمُصِيبَةُ، فَإِذَا نَزَلَتْ صَبَرْنَا».

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّقَائِيُّ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْهَيْثَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَّادُ ابْنُ يَتْقَرِبِ الْأَسَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَنبَسَةُ بْنُ بِجَادٍ الْعَابِدِيُّ قَالَ: لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَفَرَعْنَا مِنْ جَنَازَتِهِ جَلَسَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَجَلَسْنَا حَوْلَهُ وَهُوَ مُطَرِّقٌ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: «أَتَيْنَا النَّاسَ إِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا دَارُ قَرَارٍ وَ دَارُ الْبُتُوَاءِ لَا دَارَ».

می شود؟ فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی حمزه شهید شد فرمود: بایستی بر حمزه گریه کنند چرا که او زنان گریه کن ندارد.
محمد بن عبدالله کوفی گوید: چون مرگ اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام فرا رسید، آن حضرت سخت بی تابی نمود، راوی گوید چون چشمان او را بست یک پیراهن پاکیزه و عسته و یا نو طلب کرد و آن را بر تن نمود، سپس محاسن خود را شانه کرد و بیرون آمد و دستوراتی داد، آنگاه یکی از اصحابش گفت: فدایت شوم وقتی بی تابی شما را دیدیم پنداشتیم تا مدتی از شما بی بهره خواهیم بود و امام فرمود: ما اهل بیت هستیم که تا مصیبت نیامده، بی تابیم و چون فرود آمد بردبار خواهیم بود.

عَنْبَسَةُ بْنُ بِجَادٍ عَابِدٍ گوید: وقتی اسماعیل بن جعفر بن محمد علیه السلام درگذشت و از کار جنازه او فارغ شدیم، امام صادق علیه السلام نشست و ما هم به گرد او نشستیم و آن حضرت به زمین می نگرست، آنگاه سر بلند کرد و فرمود: ای مردم، این دنیا دار جدائی و سرائی کج مدار است و خانه ای مستوی و استوار نیست با

امتواهم علی أن فراق المؤلف حَزَقَةٌ لا تدفع وَ لَوْعَةٌ لا تُردُّ وَ إِنَّمَا يَتَفاضَلُ النَّاسُ بِحُسْنِ
الْعَزَاءِ وَ صِحَّةِ الْفِكْرِ، فَمَنْ لَمْ يَتَكَلَّ أَخَاهُ تَكَلُّهُ أَخُوهُ، وَ مَنْ لَمْ يَقْدِّمْ وَلَدًا كَانَ هُوَ الْمَقْدَّمُ
دُونَ الْوَلَدِ، ثُمَّ تَمَثَّلَ عَلَيْهِ بِقَوْلِ أَبِي خَرَّاشِ الْهَذَلِيِّ يَرِثِي أَخَاهُ.

وَلَا تَحْسَبْنِي أَنِّي تَنَاسَبْتُ عَهْدَهُ * وَلَكِنْ صَغِيرِي يَا أُمِّمٌ بِجَمِيلٍ^(۱)

[اعتراض آخر:]

قَالَتِ الزُّبَيْدِيَّةُ: «لَوْ كَانَ خَبَرُ الْأَئِمَّةِ الْأَثْنِي عَشَرَ صَحِيحًا لَمَا كَانَ النَّاسُ يَتَشَكُّونَ بِعَهْدِ
الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْإِمَامَةِ حَقٌّ يَقُولُ طَائِفَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ طَائِفَةٌ
بِإِسْمَاعِيلَ وَ طَائِفَةٌ تَتَحَيَّرُ، حَقٌّ أَنْ الشَّيْعَةَ مِنْهُمْ مَنْ امْتَنَعَ عَهْدَ اللَّهِ بِنِ الْصَّادِقِ فَلَمَّا لَمْ يَجِدْ
عَهْدَهُ مَا أَرَادَ خَرَجَ وَ هُوَ يَقُولُ: إِلَى أَيْنَ؟ إِلَى الْمُرْجِئَةِ؟ أَمْ إِلَى الْقَدَرِيَّةِ؟ أَمْ إِلَى الْحَرَوْرِيَّةِ؟
وَ إِنْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ سَيِّمَهُ يَقُولُ هَذَا فَقَالَ لَهُ: «لَا إِلَى الْمُرْجِئَةِ، وَ لَا إِلَى الْقَدَرِيَّةِ، وَ لَا إِلَى

آنکه جدائی از دلبستگان شراره ای است که دفع نشود و سوزشی در او نیست که
باز نگردد، و مردم در این میدان به واسطه حُسن عزاداری و تفکر صحیح از
یکدیگر سبقت می جویند و کسی که بر داغ برادرش ننشیند، برادرش او را
داخدار کند، و کسی که فرزندش را به گور نفرستد فرزندش او را به گور خواهد
فرستاد. سپس به این شعر ابی خراش هذلی که در زثای برادرش گفته است تمثیل
جست: گمان مبر که بیان دوستی تو را فراموش کردم، اما ای بیبی شکسته!
شکیبائی من زیباست.

اعتراضی دیگر

زبیدیّه می گویند: اگر خبر دوازده امام صحیح بود، مردم پس از فوت امام
جعفر صادق علیه السلام شک و تردید در امامت نمی کردند تا به غایبی که طایفه ای از
شیعه گفتند امام عبدالله است و طایفه ای دیگر گفتند امام اسماعیل است و
طایفه ای هم متحیر شدند و یکی از ایشان عبدالله بن صادق را آزمود و چون او
را شایسته ندید از نزد او بیرون آمد و گفت به کجا روئیم؟ آیا به مُرْجِئَه یا قَدَرِیّه
یا حَرَوْرِیّه؟ و موسی بن جعفر سخن او را شنید و فرمود: نه به مُرْجِئَه و نه به

المروزیة، وَلَکِنْ اِلَیَّ». فَانْظَرُوا مِنْ کَم وَجِهٍ یَحْطُلُ خَبَرُ الْاِثْنِی عَشَرَ اَحَدُهَا جُلُوسُ عَبْدِاللهِ لِلْاِمَامَةِ، وَالثَّانِی اِقْبَالَ الشَّيْعَةِ اِلَیْهِ، وَالثَّلَاثُ خَيْرُهُمْ عِنْدَ امْتِحَانِهِ، وَالرَّابِعُ اَنْتَهُمْ لَمْ یَعْرِفُوا اَنَّ اِمَامَتَهُمْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ حَتَّى دَعَاهُمْ مُوسَى اِلَى نَفْسِهِ، وَفِی هَذِهِ الْمَدَّةِ مَاتَ فَقیهُهُمْ زُرَّارَةُ بْنُ اَعْنَنَ وَهُوَ یَقُولُ وَالمُصَحَّفُ عَلٰی صَدْرِهِ: «اللّٰهُمَّ اِنِّی اَتَمُّ مِنْ اُتِیَتْ اِمَامَتُهُ هَذَا الْمُصَحَّفُ».

فَقُلْنَا لَهُمْ: اِنَّ هَذَا کُلُّهُ عُرُوذٌ مِنَ الْقَوْلِ وَرُخْرَفٌ، وَذَلِکَ اِنَّمَا لَمْ نَدَّعِ اَنَّ جَمِیعَ الشَّيْعَةِ عَرَفَتْ فِی ذَلِکَ الْقَصْرِ الْاَیْمَةَ الْاِثْنِی عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِاَسْمَائِهِمْ، وَ اِنَّمَا قُلْنَا: اِنَّ رَسُولَ-
 الله ﷺ اَخْبَرَ اَنَّ الْاَیْمَةَ بِهَذِهِ الْاِثْنَا عَشَرَ، الَّذِیْنَ هُمْ خُلَفَاؤُهُ وَ اَنَّ عَلَمَاءَ الشَّيْعَةِ قَدَّرُوا هَذَا الْحَدِیثَ بِاَسْمَائِهِمْ وَ لَا یَتَذَكَّرُ اَنْ یَتَّحَدَّوْا فِیهِمْ وَاحِدًا اَوْ اِثْنَانِ اَوْ اَکْثَرَ لَمْ یَسْتَمْعِرُوا بِالْحَدِیثِ، فَأَمَّا زُرَّارَةُ بْنُ اَعْنَنَ فَإِنَّهُ مَاتَ قَبْلَ انْصِرَافِ مَنْ کَانَ وَفْدُهُ لِیَعْرِفَ الْحَقَّ وَ لَمْ یَتَّحَدَّوْا بِالنَّصِّ عَلٰی مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ حَيْثُ قَطَعَ الْحَقُّ عُدْرَةَ فَوَضَعَ الْمُصَحَّفُ

قدزیه و نه به ضروریته، و لکن به سوی من روا کن، پس بنگرید که خبر دوازده امام به چند طریق باطل می شود، یکی جلوس عبدالله به مستند امامت، دوم اقبال شیعه به او، سوم سرگردانی شیعه موقع امتحان او، چهارم آنکه ایشان نمی دانستند امامشان موسی بن جعفر است، تا آنکه او ایشان را به جانب خود فرا خواند، و در خلال این مدت، فقیه ایشان زرارۀ بن أعین درگذشت و در حالی که قرآن روی سینه اش بود می گفت: خدایا! من کسی را امام می دانم که این قرآن امامتش را اثبات کند.

و ما به ایشان می گوئیم: اینها همه فریب و آراستن سخن به دروغ است، زیرا ما مدعی نیستیم که همه شیعیان در آن عصر دوازده امام را به نام می شناختند بلکه ما می گوئیم رسول خدا ﷺ خبر داده است که ائمه پس از او دوازده امامند و دانشمندان شیعه این حدیث را با نام ائمه روایت کرده اند و انکار نمی کنیم که در میان شیعه یک نفر یا دو نفر و یا بیشتر باشند که این حدیث را نشنیده باشند. اما زرارۀ بن أعین، پس او کس فرستاد تا درباره خبر امام پس از حضرت صادق صادق تحقیق کند و پیش از آنکه آن نماینده باز گردد، وفاتش فرا رسید

الَّذِي هُوَ الْقُرْآنُ عَلَى صَدْرِهِ، وَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَمُّ بِمَنْ يَبَيِّتُ هَذَا الْمُصْحَفَ إِمَامَةً، وَ هَلْ يَفْعَلُ الْفَقِيهُ الْمُتَدَيِّنُ عِنْدَ اخْتِلَافِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ إِلَّا مَا فَعَلَهُ زُرَّارَةُ، عَلَى أَنَّهُ قَدْ قِيلَ: إِنَّ زُرَّارَةَ قَدْ كَانَ عَلِيمًا بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام وَ بِإِمَامَتِهِ وَ إِنَّمَا بَعَثَ ابْنَهُ عُبَيْدًا لِيَتَعَرَّفَ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام هَلْ يَجُوزُ لَهُ إِظْهَارُ مَا يَعْلَمُ مِنْ إِمَامَتِهِ أَوْ يَسْتَقْبِلُ التَّحِيَّةَ فِي كِتَابِهِ، وَ هَذَا أَشْبَهُ بِفَضْلِ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ وَ الْبَقِيَّةُ بِمَقَرِّقَتِهِ.

حَدَّثَنَا أَحَدُ بَنِي زِيَادٍ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ - هَاشِمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو عَنْ عُبَيْدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ رحمته الله - قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عليه السلام: يَا ابْنَ رَسُولِي اللَّهُ أَخْبِرْنِي عَنْ زُرَّارَةَ هَلْ كَانَ يَعْرِفُ حَقَّ أَبِيكَ عليه السلام؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقُلْتُ لَهُ: فَلِمَ بَعَثَ ابْنَهُ عُبَيْدًا لِيَتَعَرَّفَ الْخَبَرَ إِلَى مَنْ أَرْضَى الصَّادِقُ عليه السلام جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام؟ فَقَالَ: إِنَّ زُرَّارَةَ كَانَ يَعْرِفُ أَمْرَ أَبِي عليه السلام وَ نَصَّ أَبِيهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّمَا بَعَثَ ابْنَهُ لِيَتَعَرَّفَ مِنْ أَبِي عليه السلام هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَرْفَعَ التَّحِيَّةَ فِي إِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ نَصِّ -

و هنوز نصّ بر امامت موسی بن جعفر را ننشیده بود بطوری که یقین حاصل کند و قطع عذر او بشود، پس قرآن را روی سینه خود گذاشت و گفت: خدایا من به امامت کسی معتقدم که این قرآن امامتش را ثابت می کند و آیا شخص فقیه متدین هنگام اختلاف امر جز آن می کند که زرارہ کرد؟ علاوه بر این گفته اند که زرارہ به امر موسی بن جعفر و امامت او علم داشت ولی پسرش عبید را فرستاد تا از موسی بن جعفر عليه السلام تحقیق کند که آیا جایز است اظهار امامت او را بنماید، یا آنکه با کتمان امامت او، تقیّه نماید. و این قول با فضل زرارۀ بن أعین و معرفت او مناسبتر است.

ابراهیم بن محمد همدانی گوید: به امام رضا عليه السلام عرض کردم ای فرزند رسول خدا، مرا از حال زرارہ خبر ده، آیا حقّ پدرت امام کاظم عليه السلام را می شناخت؟ و او فرمود: آری، گفتم پس چرا پسرش عبید را فرستاد تا با خبر شود که امام جعفر صادق عليه السلام چه کسی را وصیّ خود قرار داده است؟ فرمود: زرارہ به مقام امامت پدرم عارف بود و نصّ امام صادق عليه السلام را درباره او می دانست و جز این نیست که پسرش را فرستاد تا از پدرم کسب خبر کند که آیا

أبيه عليه. و أنه لما أبطل عنه ابنه طوبى بإظهار قوله في أبي عليه فلم يحب أن يتقدم على ذلك دون غيره، فزفع المصحف و قال: اللهم إن إمامي من أثبت هذا المصحف إمامته من ولي جعفر بن محمد عليه السلام.

و الخبر الذي احتججت به الزيدية ليس فيه أن زراراً لم يعرف إمامته موسى بن جعفر عليه السلام وإنما فيه أنه بعث ابنه عبيداً ليسأل عن الخبر.

حدثنا أبي عليه السلام - قال: حدثنا محمد بن يحيى القطان، عن محمد بن أحمد بن يحيى ابن عمران الأسدي، عن أحمد بن هلال، عن محمد بن عبد الله بن زرار، عن أبيه قال: لما بعث زراراً عبيداً إلى المدينة ليسأل عن الخبر بعد مضي أبي عبد الله عليه السلام فلما اقتد به الآخر أخذ المصحف و قال: من أثبت إمامته هذا المصحف فهو إمامي. و هذا الخبر لا يوجب أنه لم يعرف، على أن راوي هذا الخبر أحمد بن هلال و هو مجروح عند مشايخنا - عليه السلام -.

حدثنا شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - عليه السلام - قال: سمعت سعد بن -

برای او جایز است که تنقیح را در اظهار امر امامت بر نص بر او کنار بگذارد؟ و چون پرسش دیر کرد و از او خواستند تا درباره پدرم کلامی بگوید، او دوست نداشت بی دستور امام سخنی بگوید، قرآن را برداشت و گفت: بارخدا یا امام من از فرزندان جعفر بن محمد علیه السلام است و کسی است که این قرآن امامت او را اثبات کرده باشد.

و خبری هم که زیدیه بدان احتجاج می کنند نمی گوید که زرار عارف به امامت موسی بن جعفر نبود، بلکه می گوید پرسش عبيد را فرستاد تا کسب خبر کند.

محمد بن عبد الله بن زرار از قول پدرش می گوید: وقتی زرار پس از درگذشت امام صادق علیه السلام پرسش عبيد را به مدینه فرستاد تا کسب خبر کند و کار بر او سخت شد مصحف را گرفت و گفت: کسی که این مصحف امامت او را اثبات کند امام من است و این خبر نمی گوید که او عارف به امام نبود، به علاوه راوی آن خبر احمد بن هلال است، و او نزد مشایخ ما مجروح و غیر موثق است.

عَبْدُ اللَّهِ يَقُولُ: مَا زَانَا وَلَا صَاحِبْنَا بِمُتَشَبِّحٍ رَجَعَ عَنِ التَّشْبِيحِ إِلَّا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ، وَكَانُوا يَقُولُونَ: إِنَّ مَا تَقَرَّدَ بِرَوَايَتِهِ أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ فَلَا يَجُوزُ اسْتِعْمَالُهُ، وَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ النَّبِيَّ وَالْأَيُّمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى اللَّهُ دِينَهُ، وَالشَّائِكُ فِي الْإِمَامِ عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ، وَقَدْ ذَكَرَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ سَيَسْتَوْهِبُهُ مِنْ رَبِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رحمتهما - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الصَّهْبَانِ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْقَبَّاسِ، عَنْ مَرْزُوقِ بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: ذَكَرَ بَيْنَ يَدَيْهِ زُرَّارَةَ بْنَ أَعْيَنَ فَقَالَ: «وَاللَّهِ إِنِّي سَأَسْتَوْهِبُهُ مِنْ رَبِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَبْلَهُ لِي، وَلِيُحْكَمَ لِي أَنْ زُرَّارَةَ بْنَ أَعْيَنَ أَلْبَقَضَ عَدُوَّنَا فِي اللَّهِ، وَأَحَبُّ إِلَيْنَا فِي اللَّهِ».

حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَزِيدَ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي الْقَبَّاسِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «أَرْبَعَةُ أَحَبُّ

سعد بن عبدالله گوید: ندیدیم و نشنیدیم که کسی از مذهب تشیع برگردد و ناصبی شود، مگر احمد بن هلال که چنین کرد، و می گفتند هر روایتی که تنها احمد بن هلال آن را روایت کرده باشد، عمل به آن جایز نیست، و می دانیم که پیامبر و ائمه علیهم السلام شفاعت کسی را نمی کنند مگر آنکه خداوند دین او را بپسندد و کسی که در امام تردید کند بر دین خدا نیست و موسی بن جعفر عليه السلام فرموده است که فردای قیامت از پروردگارش عطا و بخشش برای زراره خواهد خواست.

دُرُست بن ابی منصور واسطی از ابوالحسن موسی بن جعفر عليه السلام روایت کرده است که وقتی نزد او از زرارۀ بن أعین نام برده شد فرمودند: به خدا سوگند روز قیامت از پروردگارش برای وی عطا و بخشش درخواست خواهم کرد. وای بر تو! زرارۀ بن أعین دشمن ما را در راه خدا دشمن داشت و ولی ما را در راه خدا دوست داشت.

فضل بن عبدالمکک از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: چهارتن نزد من محبوبترین خلایق اند، چه زنده باشند و چه مرده، یزید عجلای، زرارۀ بن أعین،

النَّاسِ إِلَى أَحْيَاءٍ وَأَمْواتٍ: بِرَيْدٍ الْعَجَلِيِّ، وَ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ. وَ
الْأَحْوَلُ^(۱) أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى أَحْيَاءٍ وَأَمْواتٍ.

فَالصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَقُولَ لِرُزَّارَةَ إِنَّهُ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيْهِ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ
إِمَامَةَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

[اعترض آخر:]

قَالَتِ الرَّيْدِيَّةُ: «لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مِنْ قَوْلِ الْأَنْبِيَاءِ: إِنَّ الْأَيَّةَ اثْنَا عَشَرَ، لِأَنَّ
الْحُجَّةَ بَاقِيَةً عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ الْاثْنَا عَشَرَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ مَضَى
مِنْهُمْ أَحَدُ عَشَرَ، وَ قَدْ رَعَمَتِ الْإِمَامِيَّةُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَحُلُو مِنْ حُجَّةٍ».

فَيَقَالُ لَهُمْ: إِنَّ عَدَّةَ الْأَيَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اثْنَا عَشَرَ، وَ الثَّانِي عَشَرَ هُوَ الَّذِي بَعَثَ الْأَرْضَ
قِسْطاً وَ عَدَلاً، ثُمَّ يَكُونُ بَعْدَهُ مَا يَذْكُرُهُ مِنْ كَوْنِ إِمَامٍ بَعْدَهُ أَوْ قِيَامِ الْقِيَامَةِ وَ لَسْنَا
مُسْتَقْبِدِينَ فِي ذَلِكَ إِلَّا بِالْإِفْرَاقِ بَيْنَ عَشْرِ إِمَامٍ وَ اعْتِقَادِ كَوْنِ مَا يَذْكُرُهُ الثَّانِي
عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَهُ.

محمد بن مسلم و آخول^(۱) آری ایشان در حیات و ممات محبوبترین مردم در نزد من
می باشند.

و بر امام صادق علیه السلام روایت است که فرماید زراره محبوبترین خلائق در نزد او
است در حالی که او عارف به امامت موسی بن جعفر علیه السلام نباشد.
اعتراضی دیگر

زیدیه می گویند: بر انبیاء جایز نیست که بگویند ائمه دوازده نفرند، زیرا
حجّت در این اُمت تا روز قیامت باقی است و یازده امام از دوازده امام پس از
پیامبر اکرم ﷺ در گذشته اند و امامیه می گویند که زمین خالی از حجّت نیست،
و به ایشان می گوئیم: ائمه دوازده نفرند و دوازدهمین ایشان کسی است که
زمین را پر از عدل و داد خواهد ساخت و پس از او نیز همان خواهد بود که او
فرماید، یا پس از او امامی خواهد بود و یا آنکه قیامت برپا خواهد شد و اعتقاد
ما در این باب، اقرار به امامت ائمه دوازده گانه است و آنچه که او درباره پس از
آن فرماید.

۱ - یعنی محمد بن النعمان الهجلی مؤمن الطاق.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رحمته الله عليه - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْقَزِيزِ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ فَهْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَقَبَةَ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عُمَرَ بْنِ مُوسَى الْوَجْهِيِّ، عَنْ الْمُنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ عليه السلام: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي بِمَا يَكُونُ مِنَ الْأَحْدَاثِ بَعْدَ قَائِمِكُمْ؟ «قَالَ: يَأْتِيَنَّ - الْحَارِثُ ذَلِكَ شَيْءٌ ذِكْرُهُ مَوْكُولٌ إِلَيْهِ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَهْدٌ إِلَيَّ أَنْ لَا أَخْبِرَ بِهِ إِلَّا - الْحَسَنَ وَالحُسَيْنَ عليهما السلام».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رحمته الله عليه - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْقَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُعَاوِذٍ، عَنْ قَتَيْبِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ أَرْقَمٍ، عَنْ أَبِي سِنَانٍ الشَّيْبَانِيِّ، عَنْ الضَّحَّاكِ بْنِ مُزَاهِمٍ، عَنِ النَّزَّالِ بْنِ سَبْرَةَ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي حَدِيثٍ يَذْكُرُ فِيهِ لَمَرَّ الدَّجَالِ وَ يَقُولُ فِي آخِرِهِ: «لَا تَسْأَلُونِي عَمَّا يَكُونُ بَعْدَ هَذَا، فَإِنَّهُ عَهْدٌ إِلَيَّ حَبِيبِي عليه السلام أَنْ لَا أَخْبِرَ بِهِ غَيْرَ عِزَّتِي»، قَالَ النَّزَّالُ بْنُ سَبْرَةَ: قُلْتُ لِمَصْصَعَةَ بِنِ صُوحَانَ: مَا عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِهَذَا الْقَوْلِ؟ فَقَالَ مَصْصَعَةُ: يَا ابْنَ سَبْرَةَ إِنَّ الَّذِي يُصَلِّيَ عَبَسَى بْنُ مَرْثَمَ خَلْفَهُ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْعِثْرَةِ، الثَّالِثُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام وَ هُوَ الشُّنْسُ الطَّالِقَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا، يَظْهَرُ عِنْدَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ،

عبدالله بن حارث گوید: به علی عليه السلام گفتم ای امیرالمؤمنین! از رُخدادهای پس از امام قائم عليه السلام مرا مطلع گردان. فرمود: ای پسر حارث! این چیزی است که ذکر آن موکول به خود اوست و رسول خدا صلى الله عليه وآله به من سفارش کرده است که آن را جز به حسن و حسین علیهما السلام نگویم.

نزال بن سَبْرَةَ از امیرالمؤمنین عليه السلام حدیثی نقل کرده است که در آن از دجال یاد فرموده و در پایان آن آمده است از من از آنچه که پس از آن واقع خواهد شد پرسش نکنید، زیرا حبیبم به من سفارش کرده که آن را به غیر عترتم نگویم. نزال بن سَبْرَةَ گوید: به مَصْصَعَةُ بِنِ صُوحَانَ گفتم: مقصود امیرالمؤمنین از این سخن چه بود؟ مَصْصَعَةُ گفت: ای پسر سَبْرَةَ! آن کس که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند، دوازدهمین فرد از عترت است و نهمین فرزند حسین بن - علی علیهما السلام، و او خورشیدی است که از مغرب زمین طلوع فرماید و نزد رُکن و

فَيُطَهَّرُ الْأَرْضَ وَيَضَعُ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ، فَلَا يَظْلِمُ أَحَدًا أَحَدًا ، فَأَخْبَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ حَبِيبَهُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَهْدَ إِلَيْهِ أَنْ لَا يُخْبِرَ بِمَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ غَيْرَ عِثْرَتِهِ الْأَيُّمَةِ ، وَ يُقَالُ لِلزُّبَيْدِيَّةِ : أَفِيكَدُبُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِهِ : «إِنَّ الْأَيُّمَةَ اثْنَا عَشَرَ» ، فَإِنْ قَالُوا : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَقُلْ هَذَا الْقَوْلَ ، قِيلَ لَهُمْ : إِنْ جَازَ لَكُمْ دَفْعُ هَذَا الْخَبَرِ مَعَ شُهْرَتِهِ وَاسْتِنَافَاضِيَتِهِ وَتَلَقَّى طَبَقَاتُ الْإِمَامِيَّةِ آيَاتَهُ بِالْقَبُولِ فَا أَتَّكُزُّمُ بِمَنْ يَقُولُ : إِنَّ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ» لَيْسَ مِنْ قَوْلِ الرَّسُولِ ﷺ .

[اعتراض آخر:]

قَالَتِ الزُّبَيْدِيَّةُ : «اخْتَلَفَتِ الْإِمَامِيَّةُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي مَضَى فِيهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ مِنْهُمْ مَنْ زَعَمَ أَنَّ ابْنَهُ كَانَ ابْنِ سَبْعِ سِنِينَ ، وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ : إِنَّهُ كَانَ صَبِيًّا أَوْ زَهْرِيًّا ، وَ كَيْفَ كَانَ فَإِنَّهُ فِي هَذِهِ الْحَالِ لَا يَصْلُحُ لِلْإِمَامَةِ وَرِثَاةِ الْأُمَّةِ وَ أَنْ يَكُونَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي

مقام ظاهر شود و زمین را طاهر سازد و میزان عدل را برقرار کند و کسی به کسی ستم نکند، و امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود که حبیبش رسول خدا ﷺ بدو سفارش کرده که اخبار پس از آن را جز به عترتش که ائمه طاهریند نگوید. و به زبیدیّه می گوئیم: آیا رسول خدا را که فرموده است ائمه دوازده نفرند، می توان تکذیب نمود؟ و اگر بگویند رسول خدا ﷺ این کلام را نفرموده است، به ایشان می گوئیم: اگر روا باشد که شما این خبر را با وجود شهرت و استفاضه و پذیرفتن همه طبقات امامیه، دفع کنید، پس چرا انکار می کنید کسی را که می گوید رسول خدا ﷺ کلام «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ» را فرموده است با وجود آنکه حدیث «إِنَّ الْأَيُّمَةَ اثْنَا عَشَرَ» مانند حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَقُلِّي مَوْلَاهُ» است.

اعتراض دیگر:

زبیدیّه می گویند: امامیه در وقتی که امام حسن بن علی علیه السلام در گذشته و فرزندان به امامت رسیده اختلاف کرده اند، بعضی از ایشان می گویند فرزند امام عسکری علی علیه السلام هفت ساله بوده است و بعضی دیگر می گویند کودک یا شیرخواره بوده است و در هر صورت در چنین حالی شایسته امامت و ریاست

بِإِلَادِهِ، وَفَيْقَهُ فِي عِبَادِهِ وَفَتْحِ الْمُسْلِمِينَ إِذَا غَضَبَتْهُمْ الْحُرُوبُ، وَحُدُودِ جُيُوشِهِمْ، وَ الْمُقَاتِلَ عَنْهُمْ وَ الذَّابِّ عَنْ حَوَازِيهِمْ، وَ الدَّافِعَ عَنْ حَرَمِهِمْ لِأَنَّ الصَّبِيَّ الرُّضِيعَ وَ الطِّفْلَ لَا يَصْلَحَانِ لِثَلِّ هَذِهِ الْأُمُورِ، وَ لَمْ تَحْرِ الْعَادَةُ فِيمَا سَلَفَ قَدِيماً وَ حَدِيثاً أَنْ يُقْلَ الْأَعْدَاءُ بِالصَّبِيَّانِ وَ مَنْ لَا يُحْسِنُ الرُّكُوبَ وَ لَا يَثْبُتُ عَلَى السَّرِجِ، وَ لَا يَعْرِفُ كَيْفَ يَصْرِفُ الْعَيْنَانَ، وَ لَا يَنْتَهِضُ بِحَتَلِ الْحَمَائِلِ، وَ لَا يَتَصَرَّفُ الْقِتَاةَ، وَ لَا يُمَكِّنُهُ الْحَمْلُ عَلَى الْأَعْدَاءِ فِي حَزْمَةِ الرُّغَى، فَإِنَّ أَخَذَ أَوْصَافَ الْإِمَامِ أَنْ يَكُونَ أَشْجَعَ النَّاسِ».

الجواب :

يَقَالُ لِمَنْ خَطَبَ بِهَذِهِ الْخُطْبَةِ: إِنَّكُمْ نَسِيتُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ تَزْمُوا الْإِمَامِيَّةَ بِأَنْهُمْ لَا يَحْفَظُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ قَدْ نَسِيتُمْ بَعْضَ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ فِي الْمُهَدِّجِينَ يَقُولُ: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ أَتَانِي الْكِتَابُ وَ جَعَلَنِي نَبِيّاً وَ جَعَلَنِي مُبَارَكاً أَيْنَ مَا كُنْتُ» (۱).

بر اُمت نبوده است، و نمی تواند خلیفه خدا در بلاد و نگیان او در میان بندگانش و جمعیت مسلمین باشد. خصوصاً اگر جنگی بر آنها رخ دهد نمی تواند فرمانده لشکریان باشد و به نفع ایشان بجنگد و از وطن آنها بگراست و از حریم ایشان دفاع نماید، زیرا کودک شیرخوان و طفل شایسته این امور نیست و در گذشته های دور و نزدیک، عادت بر این جاری نبوده است که طرف ملاقات دشمنان کودکان باشند و کسانی که سواری ندانند و جلوس بر زمین نتوانند و ندانند که چگونه عنان را باید کشید و حمایل را انداخت و نیزه را به حرکت آورد، زیرا آنها توان یورش بر دشمن را در میدان نبرد ندارند و یکی از اوصاف امام این است که شجاعترین مردم باشد.

پاسخ

به کسی که این سخنانی را کرده، باید گفت: شما کتاب خدای تعالی را فراموش کرده اید و اگر چنین نبود امامیه را متهم نمی کردید که ایشان حافظ کتاب خدا نیستند و شما داستان عیسی علیه السلام را فراموش کرده اید آنگاه که در گهواره بود و می گفت: من بنده خدا هستم و مرا کتاب داده است و مرا پیامبر

أَخْبَرُونَا لَوْ آمَنَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ ثُمَّ خَوَّزْتَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْعَدُوِّ كَيْفَ كَانَ يَقْتُلُ الْمَسِيحُ ﷺ ؟
وَكَذَلِكَ الْقَوْلُ فِي يَحْيَى ﷺ ، وَقَدْ أَعْطَاهُ اللَّهُ الْحُكْمَ صَبِيئًا ، فَإِنْ جَعَدُوا ذَلِكَ فَقَدْ
جَعَدُوا كِتَابَ اللَّهِ ، وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى دَلْعِ خُصْمِهِ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَجْعَدَ كِتَابَ اللَّهِ فَقَدْ وَضَعَ
بَطْلَانُ قَوْلِهِ .

وَنَقُولُ جَوَابَ هَذَا الْقَضَلِ : إِنَّ الْأَمْرَ لَوْ أَنْقَضَ بِأَهْلِ هَذَا الْقَضَرِ إِلَى مَا وَصَفُوا
لِنَقْضِ اللَّهِ الْعَادَةَ فِيهِ ، وَجَعَلَهُ رَجُلًا بِالْغَا كَامِلًا قَارِئًا شَجَاعًا بَطْلًا قَادِرًا عَلَى مُبَارَزَةِ
الْأَعْدَاءِ وَالْحِفْظِ لِيَبْضَةِ الْإِسْلَامِ وَالدَّلْعِ عَنْ خَوَّزَتِهِمْ . وَهَذَا جَوَابُ لِنَقْضِ الْإِمَامِيَّةِ
عَلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْبَلْخِيِّ .

[إِعْتِرَاضٌ آخَرُ :

قَالَتِ الزَّيْدِيَّةُ : «قَدْ نَلَّكَ النَّاسُ فِي صَعْتِ نَسَبِ هَذَا الْمَوْلُودِ إِذْ أَكْثَرُ النَّاسِ يَذْفَعُونَ
أَنْ يَكُونَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ وَلَدٌ» .

ساخته است و مرا هر جا که یاشم مبارک ساخته است . به ما بگوئید اگر
بنی اسرائیل بدو ایمان می آوردند و امر سختی از دشمن به ایشان اصابت می کرد ،
مسیح ﷺ چه می کرد ؟ همین سخن درباره ی محی ﷺ نیز هست و خداوند بدو در
صباوت حکم پیامبری داد . پس اگر منکر آن شوند ، کتاب خدا را انکار کرده اند
و کسی که نتواند دشمنش را پاسخ گوید مگر بعد از آنکه منکر کتاب خدا شود ،
بطلان گفتارش روشن است .

و در جواب این قسمت می گوئیم : اگر کار مردم این عصر بدانجا برسد که
وصف کردند ، خداوند درباره ی او نقض عادت کرده و او را مردی بالغ و کامل و
سوارکار و شجاع و پهلوان قرار خواهد داد تا بر مبارزه با دشمنان و حفظ بیضه
اسلام و دفع از حوزه اسلام توانا باشد ، و این جواب یکی از امامیه است به
ابوالقاسم بلخی زیدی .

اعتراضی دیگر

زیدیّه می گویند : مردم در صعت نسب این مولود تردید کرده اند زیرا که
اکثر مردم منکر آنند که حسن بن علی ﷺ فرزندی داشته باشد .

فَيَقَالُ هُمْ: قَدْ شَكَّ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِي الْمَسِيحِ وَزَعَمُوا مَزْعَمَ مَا قَالُوا «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيتًا» ^(۱) فَتَكَلَّمَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِبَرَاءَةِ لُغَتِهِ فَقَالَ: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» فَقَلِمَ أَهْلُ الْقَوْلِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَخْتَارُ لِإِدَائِهِ الرِّسَالَةَ مَغْمُورَ النَّسَبِ وَلَا غَيْرَ كَرِيمِ الْمَنْصَبِ. كَذَلِكَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ظَهَرَ كَانَتْ مَعَهُ مِنَ الْآيَاتِ الْبَاهِرَاتِ وَالْدَّلَائِلِ الظَّاهِرَاتِ مَا يُقَلِّمُ بِهِ أَنَّهُ بِعَقِيْبِهِ دُونَ النَّاسِ هُوَ خَلَفَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ بَعْضُهُمْ: «مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَوَفَّى؟»

قِيلَ لَهُ: الْأَخْبَارُ الَّتِي وَرَدَتْ فِي مَوْتِهِ هِيَ أَوْضَحُ وَأَشْهَرُ وَأَكْثَرُ مِنَ الْأَخْبَارِ الَّتِي وَرَدَتْ فِي مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لِأَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَاتَ فِي يَدِ الْأَعْدَاءِ وَمَاتَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَارِهِ عَلَى فِرَاشِهِ، وَجَرَى فِي أَمْرِهِ مَا قَدْ أُرِدَتْ الْخَبَرُ بِهِ مُسْتَدًّا فِي هَذَا الْكِتَابِ.

و به ایشان می گوئیم: بنی اسرائیل هم درباره مسیح علیه السلام شک کردند و مریم را با این سخن متهم کردند که تو چیز افرا آمیزی را آورده ای، اما مسیح علیه السلام به سخن آمد و مادرش را تبرئه کرد و فرمود: من بنده خدا هستم، او کتابم داده است و مرا پیامبر گردانیده است و بخیر و صلاح دلنشیند که خدای تعالی کسی را برای ادای رسالت اختیار نمی کند که آلوده نسب باشد و یا آنکه کریم المنصب نباشد. امام علی علیه السلام نیز همین است، وقتی که ظهور فرماید با او آیات باهره و دلائل ظاهره خواهد بود که با ملاحظه آنها همگان خواهند دانست که او فرزند حسن بن علی علیه السلام است و لا غیر.

گویند: چه دلیلی بر وفات حسن بن علی علیه السلام وجود دارد؟ گوئیم: اخباری که در وفات امام حسن عسکری علیه السلام وارد شده است روشن و مشهورتر و فراوانتر از اخباری است که در وفات ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده است، زیرا امام کاظم علیه السلام در دست اعدا به شهادت رسید اما امام عسکری علیه السلام در پیرای خود و بر بستر خویش وفات کرد و من اخبار آن را با سلسله سند در این کتاب آورده ام.

فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: «فَهَلْ دَلَّكُمْ تَنَازُعُ أُمِّ الْحَسَنِ وَجَعْفَرٍ فِي مِيرَاثِهِ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ؟ لِأَنَّا بِمِثْلِ هَذَا نَعْرِفُ مَنْ يَمُوتُ وَ لَا عَقِبَ لَهُ إِنْ لَا يَظْهَرُ وَلَدُهُ وَيُقَسَّمُ مِيرَاثُهُ بَيْنَ وَرَثَتِهِ».

فَقِيلَ لَهُ: هَذِهِ الْعَادَةُ مُتَّصِفَةٌ، وَ ذَلِكَ أَنَّ تَدْبِيرَ اللَّهِ فِي أَنْبِيَائِهِ وَرُسُلِهِ وَ خُلَفَائِهِ رُبَّمَا جَرَى عَلَى الْمَعْهُودِ الْمُقْتَادِ وَ رُبَّمَا جَرَى بِخِلَافِ ذَلِكَ، فَلَا يُحْتَمَلُ أَمْرُهُمْ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ عَلَى الْعَادَاتِ كَمَا لَا يُحْتَمَلُ أَمْرُ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْعَادَاتِ. قَالَ: «فَإِنْ جَازَ لَنَا أَنْ نَتَشَكَّ فِي هَذَا لِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ نَتَشَكَّ فِي كُلِّ مَنْ يَمُوتُ وَ لَا عَقِبَ لَهُ ظَاهِرًا؟».

قِيلَ لَهُ: لَا تَتَشَكَّ فِي أَنَّ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ خَلْفٌ مِنْ عَقِبِهِ بِشَهَادَةِ مَنْ أَثَبَّتَ لَهُ وَلَدًا مِنْ فَضْلَاءِ وَلَدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ الشَّيْعَةِ الْأَخْيَارِ لِأَنَّ الشَّهَادَةَ الَّتِي يَحِبُّ قَبُولَهَا مِنْ شَهَادَةِ الْمُثَبَّتِ لَا شَهَادَةَ الثَّانِي وَإِنْ كَانَ عَدَدُ النَّافِينَ أَكْثَرَ مِنْ عَدَدِ -

یکی دیگر از ایشان گفته است: آیا منازعه مادر امام حسن عسکری و جعفر برادر او دلیل آن نیست که آن حضرت فرزندی نداشته است؟ زیرا در چنین احوالی کسی را که وفات کرده و فرزندی نداشته خواهیم شناخت، اگر فرزندش ظاهر نباشد و میراثش بین ورثه اش تقسیم شود.

و جواب او این است که این عادت نقض شده است، زیرا که تدبیر خدای تعالی درباره انبیاء و رسولان و خلفایش، گاهی براساس عادت معهود است و گاهی برخلاف آن، و نباید پنداشت که در همه احوال کارهای آنها بر میل عادات جاری بوده است، همچنانکه امر حضرت مسیح علیه السلام براساس عادات نبوده است.

می گوید: اگر این تردید درباره او روا باشد، چرا درباره هر کسی که بمیرد و در ظاهر فرزندی نداشته باشد روا نباشد؟

می گوئیم: تردیدی وجود ندارد که حسن علیه السلام از نسل خود جانشینی داشته است، زیرا همه دانشمندانی که از فرزندان امام حسن و امام حسین علیه السلام بوده اند بر آن شهادت داده اند و شهادتی را که بایستی پذیرفت شهادت اثبات کنندگان

المُسْتَبِينَ، وَ وَجَدْنَا هَذَا الْبَابَ فِيهَا مَضَى مِثَالاً وَ هُوَ قِصَّةُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يُنْجِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وَ يَصِيرَ دِينُهُ عَلَى يَدَيْهِ غَضًّا طَرِيقًا أَوْحَى إِلَى أُمِّهِ: «فَإِذَا خِفْتُ عَلَيْهِ قَالِقِهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»^(۱)، فَلَمَّا أَبَاهُ عِمْرَانُ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لَمَّا كَانَ الْحَكْمُ فِي مِيرَاثِهِ إِلَّا كَالْحَكْمِ فِي مِيرَاثِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ لَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ دَلَالَةٌ عَلَى نَفْيِ الْوَلَدِ.

وَ خَبَّرَ عَلَى مَخَالِفِنَا فَقَالُوا: «إِنَّ مُوسَى فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لَمْ يَكُنْ بِحُجَّةٍ، وَ الْإِمَامُ عِنْدَكُمْ حُجَّةٌ». وَ نَحْنُ إِنَّمَا شَبَّهْنَا الْوِلَادَةَ وَ الْغَيْبَةَ بِالْوِلَادَةِ وَ الْغَيْبَةَ، وَ غَيْبَةُ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْجَبُ مِنْ كُلِّ عَجَبٍ لَمْ يَقِفْ عَلَى خَيْرِهِ أَبُوهُ وَ كَانَ بَيْنَهُمَا مِنَ الْمَسَافَةِ مَا يَحِبُّ أَنْ لَا يَنْقَطِعَ قَوْلُهُ لَا تُدْبِرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي خَلْقِهِ أَنْ يَنْقَطِعَ خَبَرُهُ عَنْ أَبِيهِ

است، نه نفی کنندگان، گرچه تعداد نفی کنندگان بیشتر از اثبات کنندگان باشد و در این باب مثالی از گذشتگان وجود دارد و آن داستان موسی علیه السلام است، زیرا خدای سبحان وقتی اراده فرموده که بنی اسرائیل را از بردگی نجات دهد و دینش را به دست او تازه و شاداب گرداند، به مادر موسی چنین وحی کرد: هرگاه بر او رسیدی، او را به دریا بین کن و بیم و اندوهی نداشته باش که ما او را به سوی تو باز می گردانیم و او را از پیامبران قرار خواهیم داد. و اگر در همان حال پدرش عمران مرده بود، حکم میراثش مانند حکم میراث امام حسن علیه السلام بود، و در آن کار دلالتی بر نفی فرزند نبود.

و نکته ای بر مخالفین ما پوشیده مانده و گفته اند: موسی در آن هنگام حجّت خدا نبوده است، اما شما امام را حجّت می دانید. در حالی که ما ولادت و غیبت امام را به ولادت و غیبت موسی تشبیه کردیم و نظری به مقام حجّت بودن ایشان نداشتیم. و غیبت یوسف علیه السلام از هر امر شکفتنی شکفت انگیزتر است، زیرا پدرش یعقوب هم از او خبری نداشت، با آنکه مسافت بین آندو به اندازه ای نبود که از او بی خبر بماند و تدبیر خدای تعالی نسبت به خلقت چنین اقتضا می کرد که او

و هَؤُلَاءِ إِخْوَتُهُ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُتُكِرُونَ.
و شَبَّهْنَا أَمْرَ حَيَاتِهِ بِقِصَّةِ أَصْحَابِ الْكَهْفِ فَأَتَتْهُمْ لَيْسُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ
ازدادوا تسعاً، وَهُمْ أَحْيَاءُ.
فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: «إِنَّ هَذِهِ أُمُورٌ قَدْ كَانَتْ، وَ لَا دَلِيلَ مَقْنَأِ عَلَى صِحَّةِ مَا
تَقُولُونَ».

قِيلَ لَهُ: أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْأَمْثِلَةِ لَقَوْلَانَا مِنْ عَدُوِّ الْإِحَالَةِ إِلَى عَدُوِّ الْجَوَائِزِ، وَ أَتَى
الْأَوَّلَةَ عَلَى صِحَّةِ قَوْلِنَا بِأَنَّ الْكِتَابَ لَا يَزَالُ مَقَّةً مِنْ عِزَّةِ الرَّسُولِ ﷺ مَنْ يَعْرِفُ
حَلَالَهُ وَ حَرَامَهُ وَ مُحْكَمَهُ وَ مُتَشَابِهَهُ، وَ بِمَا أَشَدُّنَا فِي هَذَا الْكِتَابِ مِنَ الْأَخْبَارِ عَنِ
النَّبِيِّ وَ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.
فَإِنْ قَالَ: «فَكَيْفَ الْكُشْكُ بِهِ؟ وَ لَا تَهْتَدِي إِلَى مَكَانِهِ، وَ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى
إِثْبَاتِهِ؟»

بی خبر بماند و آنها برادرانش بودند که زنده آمدند، یوسف آنها را شناخت اما
ایشان او را نشناختند.
و ما امر حیات او را به قصه اصحاب کف که شبیه کردیم که سیصد و نه سال در
غارشان ماندند و زنده بودند.
و اگر کسی بگوید: این امور واقع شده است، اما دلیلی نداریم که آنچه شما
می گوئید درست باشد.

می گوئیم: ما می خواهیم به کمک این مثال ها بگوئیم گفتار ما نه تنها محال
نیست بلکه ممکن است، و بعد از آن بر صحت گفتارمان دلایلی اقامه می کنیم.
اول آنکه می گوئیم بایستی همیشه همراه قرآن کریم، فردی از عترت رسول
اکرم ﷺ باشد که حلال و حرام و محکم و متشابه را بشناسد، و دلیل دیگر
اخباری است که از پیامبر اکرم و ائمه هدی - صلوات الله علیهم - بطور مستند در
این کتاب ذکر کرده ایم.

و اگر بگوید: چگونه می توان به امام متمسک شد در حالیکه مکانش را
نمی دانیم و کسی نمی تواند به نزد او برود؟

قيلَ لَهُ: تَتَمَسَّكُ بِالْإِقْرَارِ بِكُونِهِ وَبِإِمَامَتِهِ وَبِالنُّجْبَاءِ الْأَخْيَارِ وَالْقُضَلَاءِ الْأَبْرَارِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ، الْمُشْتَبِينَ لِوِلَادَتِهِ وَوَلَايَتِهِ، الْمُصَدِّقِينَ لِلنَّبِيِّ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي النَّصِّ عَلَيْهِ بِأَمِيهِ وَنَسَبِهِ مِنْ أَبْرَارِ شِيعَتِهِ، الْعَالِمِينَ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، الْعَارِفِينَ بِوَحْدَانِيَّةِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، الثَّاقِبِينَ عَنْهُ شُبُهَ الْمُحْدِثِينَ، الْمُحَرِّمِينَ لِلْقِيَاسِ، الْمُسْلِمِينَ بِمَا يَصِحُّ وَزُودَهُ عَنِ النَّهْيِ وَالْأُتَمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: «فَإِنْ جَازَ أَنْ يَكُونَ تَتَمَسَّكُ بِهَؤُلَاءِ الَّذِينَ وَصَلْتَهُمْ وَيَكُونَ تَمَسُّكًا بِهِمْ تَمَسُّكًا بِالْإِمَامِ الْغَائِبِ فَلِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَمُوتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَلَا يُخْلَفَ أَحَدًا فَيُتَّصِرُ أُمَّتُهُ عَلَى حُجَجِ الْعُقُولِ وَالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ؟»

قِيلَ لَهُ: تَهَيَّسِ الْاِقْتِرَاحَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْنَا، وَإِنَّمَا عَلَيْنَا فِعْلُ مَا نُؤَمِّرُ بِهِ، وَ قَدْ دَلَّتِ الدَّلَائِلُ عَلَى فَرَضِ طَاعَةِ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةِ الْأَحَدِ عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِينَ مَضَوْا وَرَجَبَ الْقُرُوءَ مَقَهُمْ إِذَا قَعَدُوا وَالتَّهَوَّطُ مَقَهُمْ إِذَا تَهَضَّوْا، وَالْإِسْمَاعُ مِنْهُمْ

می گوئیم: تمسک به وی، اقرار به وجود او و به امامت او و به نجابتی نیکان و فضلی نیکوکاریست که به امامت او معتقدند و ولادت و ولایت او را اثبات می کنند و پیامبر و ائمه علیهم السلام را در اینکه او را به نام و نسب معرفی کرده تصدیق می کنند، کسانی که از ابرار شیعیان اویند و به کتاب و سنت عالم و به وحدانیت خدای تعالی عارفند، و شبهات ایجاد کنندگان شبهه را از ذات احدیت نفی کرده و قیاس را تحریم نموده و به احادیث صحیحیه که از پیامبر و ائمه علیهم السلام وارد شده است تسلیمند.

و اگر کسی بگوید: اگر جایز باشد که به این کسانی که وصف کردید متمسک شویم و تمسک به ایشان تمسک به امام غائب شمرده شود، چرا جایز نباشد که رسول خدا در گذرد و احدی را خلیفه خود نسازد و اقتس به حجّت عقل و کتاب و سنت اکتفا کند.

می گوئیم: ما نبایستی به خدای تعالی طرح و پیشنهاد بدهیم، بلکه بایستی به آنچه که امر شده ایم عمل کنیم و دلائل روشن بر وجوب پیروی از ائمه یازده گانه در گذشته اقامه شده است و بایستی همراه ایشان بوده اگر قعود

إِذَا نَطَقُوا. فَعَلَيْمَا أَنْ تَقُولَ فِي كُلِّ وَقْتٍ مَا دَلَّتِ الدَّلَائِلُ عَلَى أَنَّ عَلَيْنَا أَنْ نَفْعَلَ.

(اعتراض آخر: ۱)

قال بعضُ الرُّسُلِيَّةِ: «قَارَنَ لِلْوَاقِعَةِ وَتَغْيِيرِهِمْ أَنْ يُعَارِضُوكُمْ فِي ادِّعَائِكُمْ أَنَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام مَاتَ وَأَنْتُمْ وَقَعْتُمْ عَلَى ذَلِكَ بِالْعُرْفِ وَالْعَادَةِ وَالْمُشَاهَدَةِ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَخْبَرَ فِي شَأْنِ الْمَسِيحِ عليه السلام فَقَالَ: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ»^(۱) وَكَانَ عِنْدَ الْقَوْمِ فِي حُكْمِ الْمُشَاهَدَةِ وَالْعَادَةِ الْجَارِيَةِ أَنَّهُمْ قَدْ رَأَوْهُ مُصَلَّباً مَقْتُولاً، فَلَيْسَ بِمُتَكَرِّرٍ مِثْلُ ذَلِكَ فِي سَائِرِ الْأُمَمَةِ الَّذِينَ قَالَ يُقْتَلُونَ طَائِفَةٌ مِنَ النَّاسِ».

الجواب يُقَالُ لَهُمْ: لَيْسَ سَبِيلُ الْأُمَمَةِ عليه السلام فِي ذَلِكَ سَبِيلَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عليه السلام، وَذَلِكَ أَنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ ادَّعَى الْيَهُودَ قَتَلَهُ فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى وَنَحَرَهُ

می کنند، ما هم بنشینیم و اگر نهضت می کنند ما هم برخیزیم و آنگاه که سخن می گویند حرفشان را بشنویم، و بر ماست که همیشه بر آنچه که دلایل بر آن دلالت دارد عمل کنیم.

اعتراضی دیگر

برخی از زیدیه گفته اند: واقعیه و دیگران حق دارند که در مورد ادعای شما که می گوئید موسی بن جعفر عليه السلام وفات یافته است اعتراض کنند، زیرا اطلاع شما در این باب براساس عرف و عادت و مشاهده است و این از آن رو است که خدای تعالی درباره مسیح عليه السلام فرموده است: او را نکشتند و به صلیب نکشیدند بلکه بر ایشان مشتبّه شد، اما آن قوم برحسب مشاهده و عادت جاریه دیده بودند که او را به صلیب کشیدند و کشتند و این موضوع درباره سایر امامان نیز که جمعی به غیبت ایشان معتقدند، بعید نیست.

پاسخ

به ایشان می گوییم: حکم ائمه عليه السلام در این مآله، حکم عیسی بن مریم عليه السلام نیست، برای آنکه یهودیان مدعی قتل عیسی بن مریم بودند و خدای تعالی آنها

يَقُولُ « وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ » ^(۱) وَ أَتَيْنَاهُ ^(۲) لَمْ يُرِدْ فِي شَأْنِهِمُ
الْخَبَرَ عَنْ اللَّهِ أَنَّهُمْ شُبِّهُوا، وَ إِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ قَوْمٌ مِنْ طَوَائِفِ الْغُلَاةِ، وَ قَدْ أَخْبَرَ
النَّبِيُّ ﷺ بِقَتْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: « إِنَّهُ سَتُخَضَّبُ هَذِهِ مِنْ هَذَا » يَعْنِي لِحَيْتَهُ
مِنْ دَمِ رَأْسِهِ، وَ أَخْبَرَ مَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَتْلِهِ، وَ كَذَلِكَ الْحَسَنُ وَ
الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَدْ أَخْبَرَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ جَبْرِئِيلَ بِأَنْهِيَ سَيُقْتَلَانِ، وَ أَخْبَرَ عَنْ
أَنْفُسِهِمَا بِأَنَّ ذَلِكَ سَيَجْرِي عَلَيْهِمَا، وَ أَخْبَرَ مَنْ بَعْدَهُمَا مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِقَتْلِهِمَا، وَ
كَذَلِكَ سَمِعْتُ كُلَّ إِمَامٍ بَعْدَهُمَا مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَخْبَرَ الْأَوَّلُ بِمَا يَجْرِي عَلَى مَنْ بَعْدَهُ وَ أَخْبَرَ مَنْ بَعْدَهُ بِمَا جَرَى
عَلَى مَنْ قَبْلَهُ، فَأَخْبَرُونَ بِمَوْتِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمُ النَّبِيُّ وَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاحِدٌ بَعْدَ
وَاحِدٍ، وَ الْمُخْبِرُونَ بِقَتْلِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْ الْيَهُودُ، فَلِذَلِكَ قُلْنَا: إِنَّ ذَلِكَ جَرَى

را با این سخن تکذیب فرمود: لَوْ رَا نَكَشْتَنَدُ وَ بِمُ صَلَيبِ نَكَشِيدَنَد بَلَكِه بَرَايَشَان
مَشْبِه شد، اما در شأن ائمه ما خبری از جانب خداوند وارد نشده است که مرگ
آنها مشتبّه شده است، بلکه این مطلب را برخی از غلاة گفته اند و پیامبر
اکرم ﷺ از کشته شدن امیرالمؤمنین خبر داده و فرموده است: به زودی این از
این خضاب می شود - یعنی ریش او از خون سرش - و ائمه پس از وی نیز از
کشته شدن او خبر داده اند و امام حسن و امام حسین ﷺ را نیز این چنین است و
پیامبر ﷺ از قول جبرائیل خبر داده که آندو کشته می شوند و خودشان هم
از کشته شدن خود خبر داده اند، و ائمه پس از ایشان نیز از کشته شدنشان خبر
داده اند، و همچنین است وضع هر امامی که بعد از آنها آمده اند از علی بن الحسین
تا حسن بن علی عسکری ﷺ، هر امام سابق بر آنچه بر امام پس از خود
می گذرد خبر داده است، و هر امام لایق از آنچه بر امام پیش از او گذشته خبر
داده است، پس خبر دهندگان به موت ائمه ﷺ عبارت از پیامبر ﷺ و ائمه
اطهارند که یکی پس از دیگری اخبار کرده اند، اما خبر دهندگان قتل
عیسی ﷺ یهود بودند، از این رو می گوئیم که موت ائمه ﷺ حقیق و صحیح

عَلَيْهِمْ عَلَى الْحَقِيقَةِ وَالصَّحَّةِ لَا عَلَى الْحُسْبَانِ وَالْحَيْلُولَةِ، وَلَا عَلَى الشُّكِّ وَالشُّبْهِ،
لَأَنَّ الْكَذِبَ عَلَى الْمُخْبِرِينَ بِمَوْتِهِمْ غَيْرُ جَائِزٍ لِأَنَّهُمْ مَقْضُومُونَ وَهُوَ عَلَى الْيَهُودِ
جَائِزٌ.

[شبهات من المخالفين و دفعها:]

قَالَ مُخَالِفُونَا: «إِنَّ الْعَادَاتِ وَالْمُشَاهِدَاتِ تَذْفَعُ قَوْلَكُمْ بِالْغَيْبَةِ».
فَقُلْنَا: إِنَّ الْبَرَاهِينَ تَقْدِرُ أَنْ تَقُولَ بِمِثْلِ ذَلِكَ فِي آيَاتِ النَّبِيِّ ﷺ وَ تَقُولَ
لِلْمُسْلِمِينَ: إِنَّكُمْ بِأَجْعِكُمْ لَمْ تُشَاهِدُوها فَلَعَلَّكُمْ قُلْتُمْ مَنْ لَمْ يَحِبَّ تَقْلِيدَهُ أَوْ قَبِلْتُمْ
خَبَرًا لَمْ يَقْطَعِ الْعُدَّةَ، وَ مِنْ أَجْلِ هَذِهِ الْمَعَارِضَةِ قَالَتْ عَائِشَةُ الْمُعْتَزِلَةُ - عَلَى مَا
يُحْكِي عَنْهُمْ -: إِنَّهُ لَمْ تَكُنْ لِلرَّسُولِ ﷺ مُعْجَزَةٌ غَيْرَ الْقُرْآنِ، فَأَمَّا مَنْ اعْتَرَفَ
بِصِحَّةِ الْآيَاتِ الَّتِي هِيَ غَيْرُ الْقُرْآنِ اِخْتِجَاحًا إِلَى أَنْ يُطْلِقَ الْكَلَامَ فِي جَوَازِ كَوْنِهَا
بِوَسْفِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِالْقُدْرَةِ عَلَيْهَا، ثُمَّ فِي صِحَّةِ وَجُودِ كَوْنِهَا عَلَى أُمُورٍ قَدْ

بوده است و براساس گمان و اعتقاد و شک بوجود است. زیرا دروغگوئی خبر
دهندگان مرگ ائمه جابر نیست زیرا همگرم معصومند اما آن کار بر یهودیان جایز
است.

شبهات مخالفین و پاسخگوی به آنها

مخالفین ما گفته اند: عادات و مشاهدات، عقیده شما را در باب غیبت رد
می کند.

و ما می گوئیم: براهمه نیز قادرند که مثل این سخن را درباره آیات و
معجزات پیامبر ﷺ بر زبان جاری کرده و به مسلمین بگویند: شما هیچیک آن
معجزات را به چشم خود ندیده اید و شاید که شما پیروی از کسانی کرده باشید که
پیروی از آنها واجب نباشد یا آنکه خبری را پذیرفته باشید که قطع عذر نکند و
به خاطر همین معارضه است که عموم معتزله - براساس نقلی که از ایشان شده
است - گفته اند: پیامبر اکرم ﷺ معجزه ای غیر از قرآن کریم نداشته است، ولی کسی
که به صحت معجزات غیر از قرآن اعتراف داشته باشد، بایستی آنها را که
برخلاف عادت و به قدرت الهی واقع شده روا بداند و ما بر صحت آنها واقف

وَقَفْنَا عَلَيْهَا وَهِيَ غَيْرُ كَثِيرَةٍ فِي الرِّوَايَةِ.

فَقَالَتِ الْإِمَامِيَّةُ: فَأَرْضَاوَانَا بِمِثْلِ ذَلِكَ وَهُوَ أَنْ نُصَحِّحَ هَذِهِ الْأَخْبَارَ الَّتِي تَقَرَّرْنَا بِتَقْلِيلِهَا عَنْ أَهْلِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنْ تَدُلَّ عَلَى جَوَازِ كَوْنِهَا بِوَصْفِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِالْقُدْرَةِ عَلَيْهَا وَصِحَّةِ كَوْنِهَا بِالْأَدِلَّةِ الْعَقْلِيَّةِ وَ الْكِتَابِيَّةِ وَ الْأَخْبَارِ الْمَرْوِيَّةِ الْمَقْبُولَةِ عِنْدَ نَقْلَةِ الْعَامَّةِ.

قَالَ الْجَدَلِيُّ: «فَنَقُولُ: إِنَّهُ لَيْسَ بِإِزَائِنَا جَمَاعَةً تَرَوِي عَنْ نَبِيِّنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ مَا تَرَوِي بِمَا يُبْطِلُهُ وَيُنَاقِضُهُ، أَوْ يَدْعُونَ أَنْ لَوْنَا لَيْسَ كَأَخِيرِنَا؟».

فَيُقَالُ لَهُ: مَا أَتَكْرَرْتَ مِنْ بَرَهْمِي قَالَ لَكَ: إِنَّ الْعَادَاتِ وَ الْمَشَاهِدَاتِ وَ الطَّبِيعِيَّاتِ مَنَعٌ أَنْ يَتَكَلَّمَ ذِرَاعٌ مَسْمُومٌ مَشْوِيٌّ وَ مَنَعٌ مِنْ انْشِقَاقِ الْقَمَرِ وَ أَنَّهُ لَوْ-
الْشَّقُّ الْقَمَرُ وَ انْتَقَلَ فَيُبْطَلُ نِظَامُ الْعَالَمِ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «لَيْسَ بِإِزَائِنِهِمْ مِمَّنْ يَدْفَعُ أَنْ لَوْنَا لَيْسَ كَأَخِيرِنَا» فَإِنَّهُ يَقَالُ لَهُ:

شَدِيم، بَأَوْجُودِ أَنْكَه نَاقِلِينَ أَنَّهُمَا رَاوِيَانِ كَثِيرَهُ هُمْ نِيسْتَد.

آنگاه امامیه می گویند: از ما هم مثل آن را بپذیرید و به ما حق بدهید که این اخباری را که از ائمه خود نقل کرده ایم، صحیح بدانیم، اخباری که امر غیبت را برخلاف عادت و به قدرت الهی روا می داند و ما صحت آنرا با دلایل عقلی و قرآنی و اخبار مرویة مقبولة از ناقلان عامه به اثبات رسانده ایم.

جدلی می گوید: ما می گوئیم راجع به معجزات پیامبر، کسانی در مقابل ما نیستند که از خود پیامبر ضد مرویات ما را نقل کنند، روایاتی که آن معجزات را ابطال کرده و نقض نماید. اما شما خود روایت کرده اید که اوّل ائمه مانند آخر آن است، آیا اینجا مدّعی هستید که اوّل آنها غیر از آخر آنهاست؟

و ما به او می گوئیم: چه خواهی گفت اگر یکی از پیروان برهمن به تو گوید عادت و مشاهدۀ اوضاع جهان و طبیعت مانع است که دست مسموم و بریان بزی سخن گوید و مانع است که ماه دو پاره گردد و اگر منشق و دو پاره گردد، نظام عالم بر هم خواهد خورد.

و اما این سخن او که در مقابل ایشان کسانی نیستند که مخالف آنها باشند، اما

إِنَّكُمْ تَذْكُرُونَ عَنْ ذَلِكَ لَشِدَّ الدُّفْعِ وَ لَوْ شِهدَ هَذِهِ آيَاتِ الْخَلْقِ الْكَثِيرُ لَكَانَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْقُرْآنِ، فَقَدْ بَانَ أَنَّ الْجَدَلِيَّ مُسْتَعْمِلٌ لِلْمُخَالَطَةِ، مُسْتَفْرِقٌ فِيمَا لَمْ يُسْتَفْرِقْ.

قال الجدلي: «أَو تَذْكُرُونَا عَنْ قَوْلِنَا إِنَّهُ كَانَ نَبِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْاِتِّبَاعِ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ وَفَاتِهِ جَمَاعَةً لَا يَخْصُرُهُمُ الْقَدَرُ يَزُودُونَ آيَاتِهِ وَيَصَحِّحُونَهَا؟»

فَيَقَالُ لَهُ: إِنَّ جَمَاعَةً لَمْ يَخْصُرْهُمْ الْقَدَرُ قَدْ غَابُوا آيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّتِي فِيهَا تَطْلِيلُ الْغَمَامَةِ وَ كَلَامُ الذَّرَاعِ الْمَسْمُومَةِ وَ حَتِينُ الْجِدْعِ وَ مَا فِي بَابِهِ، وَ لَكِنْ هَذِهِ عَامَّةُ الْأُمَّةِ تَقُولُ: إِنَّ هَذِهِ آيَاتِ زَوَاهَا نَقَرٌ يَسِيرُ فِي الْأَصْلِ فَلَيْمَ ادَّعَيْتَ أَنَّ أَحَدًا لَا يَذْكُرُكَ عَنْ هَذِهِ الدُّعْوَى؟

قال الجدلي: «وَلَمَّا كَانَ هَذَا هَكَذَا كَانَتْ أَخْبَارُنَا عَنْ آيَاتِ نَبِيِّنَا ﷺ كَالْأَخْبَارِ عَنْ آيَاتِ مُوسَى وَ الْأَخْبَارِ عَنْ آيَاتِ الْمَسِيحِ الَّتِي ادَّعَيْتَ النَّصَارَى هَا

در مقابل شما که به امر غیبت معتقدید کسانی می گویند: آخرنا گأولنا. پس به او می گوئیم: این سخن شما شدیداً مورد انکار است. و اگر خلق کثیری این معجزات را مشاهده کرده بود، حکم آنها مثل حکم قرآن واضح و آشکار بود و روشن شد که این شخص جدلی مخالطه کرده و در چیزی که نباید فرق بنهد فرق نهاده است. جدلی گوید: آیا شما قبول ندارید که پیامبر ما ﷺ در زمانی حیاتش و بعد از وفاتش پیروان بیشماری داشته که معجزات او را دیده و آنها را درست دانسته اند؟

و به او گوئیم: جمع بیشماری معجزات رسول خدا ﷺ را مشاهده کرده اند، از قبیل سایه افکندن ابر بر او، و سخن گفتن دست مسموم و بریان بز، و ناله تنه درخت خرما و غیره، اما عامه امت می گویند: اینها معجزاتی است که در اصل نفرات معدودی آنها را روایت کرده اند و چرا می گویی کسی این معجزات را انکار نمی کند؟

جدلی گوید: اگر چنین باشد، اخبار ما از معجزات پیامبران، مانند اخبار معجزات موسی خواهد بود و اخبار معجزات مسیح که نصاری مدعی آن هستند،

و مِنْ أَجْلِهَا مَا ادَّعَوْا، وَ كَأَخْيَارِ الْجَبُوسِ وَ الْبَرَاهِمَةِ عَنْ أَيَّامِ آبَائِهِمْ وَ أَشْلَافِهِمْ».

فَلَمَّا: قَدْ عَرَفْنَا الْبَرَاهِمَةَ نَزَعُمْ أَنْ لَا بَابَ لَهُمْ وَ أَشْلَافَهُمْ أَشْلاً مُوجُودَةً وَ نَظَائِرَ مُشَاهِدَةً فَلِذَلِكَ قَبِلُوهُ عَلَى طَرِيقِ الْإِقْنَاعِ، وَ لَيْسَ هَذَا بِمَا تُشْكِرُهُ، وَ إِنَّمَا عَرَفْنَاهُ لِلْوَجْهِ الَّذِي مِنْ أَجْلِهِ عَوِضَ مَا عَوِضَ بِهِ، فَلَيْتَكُنْ مِنْ وَرَاءِ الْفَضْلِ مِنْ حَيْثُ طَوَّلَ^(۱).

قَالَ الْجَدَلِيُّ: «وَ بِإِزَاءِ هَذِهِ الْفِرْقَةِ مِنَ الْقَطْعِيَّةِ جَمَاعَاتٌ تَفْضُلُهَا وَ جَمَاعَاتٌ فِي مِثْلِ حَالِهَا تَرْوِي عَنْهُمْ يُسْتَبْدُونَ إِلَيْهِ الْخَبَرَ خَبَرَهُمْ فِي النَّهْصِ ضِدِّ مَا يَرْوُونَ».

فَيَقْتَالُ لَهُ: وَ مَنْ هَذِهِ الْجَمَاعَاتُ الَّتِي تَفْضُلُهَا، وَ أَيْنَ هُمْ فِي دِيَارِ اللَّهِ؟ وَ أَيْنَ يَسْكُنُونَ مِنْ بِلَادِ اللَّهِ؟ أَوْ مَا وَجَبَ عَلَيْكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ كِتَابَكَ يُقْرَأُ؟ وَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ الصَّنَاعَةِ يَعْلَمُ اسْتِغْنَاءَكَ لِلْمُخَالَطَةِ.

و بخاطر آن دین خود را حق می دانند و مانند اخبار مجوس و براهمه خواهد بود که از روزگار پدران و گذشتگان خود روایت می کنند.

گوئیم: ما گفتیم که براهمه می پندارند که برای پدران و درگذشتگانشان نمونه های محقق و نظائر مشهودی بوده است و از این رو آنان قانع شده و آن مذهب را پذیرفته اند و خود هم منکر آن نیستند، و ما بدان جهت از ایشان یاد کردیم که معارضه اقتضاء می کرد و بایستی از همین حیث مورد بررسی واقع شود.

جدلی گوید: در مقابل این فرقه امامیه که قطع به امام غائب دارند، جمعیت های بیشتر یا همانندی وجود دارد که از پیامبر اکرم ضد اخباری که امامیه در باب امام غائب نقل کرده است، نقل می نمایند.

به او می گوئیم: این جماعتی که بر امامیه برتری دارند کیستند؟ و در کدام دیار پروردگار زندگانی می کنند؟ و در کدامیک از شهرهای الهی ساکن می باشند؟ آیا نمی دانی که نامه اعمال خوانده می شود؟ و هر که از اهل علم هم نباشد می داند که تو در این سخنان مقالطه می کنی.

قال المجتبی: «و ما كنت أخصب أن امرأ مسلماً تشفع نفسه بأن يجعل
الأخبار عن آيات رسول الله ﷺ عروضا للأخبار في غيبة ابن الحسن بن علي بن-
محمد بن علي بن موسى بن جعفر عليه السلام، و يدعى تكافؤ التواتر فيهما و الله
المستعان».

فیقال له: إنا قد بينا الوجه الذي من أجله ادعينا التساوي في هذا الباب و
عرفنا أنه أن الذي نسميه الخبر المتواتر هو الذي يزويه ثلاثة أنفس لها قلوبهم، و أن
الأخبار عن آيات رسول الله ﷺ في الأصل إنما يزويها العدة القليل، و الهنة بيننا
و بينك أن ترجع إلى أصحاب الحديث فتطلب منهم من روى انشقاق القمر و كلام
الذراع المسومة و ما يجانس ذلك من آياته، فإن أمكنه أن يروي كل آية من هذه
الآيات عن عشرة أنفس من أصحاب رسول الله ﷺ عاينوا أو شاهدوا قال قول
قوله، و إلا فإن الموافق ادعى التكافؤ فما هما مثلاً و نظيران و مشبهان، و
الحمد لله.

جدلی گوید: من نمی پنداشتم که فرد مسلمانی به خود اجازه دهد که اخبار
معجزات رسول خدا ﷺ را با اخبار غیب فرزند امام حسن عسکری علیه السلام
برابر داند و مدعی برابری تواتر آن دو باشد، و الله المستعان.

و به او می گوئیم: ما منظور خود را از تساوی این دو دسته خبر بیان کردیم و
تعریف کرده ایم که خبری را متواتر می گوئیم که راویان آن از سه نفر بیشتر باشند
و اخباری که مربوط به معجزات رسول اکرم ﷺ سوای قرآن کریم است در
اصل راویان خیلی دارد، و زحمتی که بر ما و شما وجود دارد این است که به محدثین
رجوع کنیم و راویان انشقاق قر و سخن گفتن دست مسموم و بریان بز و امثال آن
را از ایشان بطلبیم، اگر توانستند برای هر یک از این معجزات اسامی ده تن از
اصحاب رسول خدا ﷺ را ذکر کنند که آنها را دیده و مشاهده کرده باشند که
قول، قول اوست و در غیر این صورت قول موافق که مدعی مشابهت معجزات
پیامبر اکرم و امر غیبت است صحیح خواهد بود، و الحمد لله.

[دلیل آخر:]

وَأَقُولُ - وَيَا أَيُّهَا التَّوْفِيقُ -: إِنَّا قَدْ اسْتَعْبَدْنَا بِالْإِقْرَارِ بِعَصْمَةِ الْإِمَامِ كَمَا اسْتَعْبَدْنَا بِالْقَوْلِ بِهِ، وَالْعِصْمَةُ لَيْسَتْ فِي ظَاهِرِ الْحَقِيقَةِ فَتَرَى وَتُشَاهِدُ، وَلَوْ أَقْرَرْنَا بِإِمَامَةِ إِمَامٍ وَاتَّكَرْنَا أَنْ يَكُونَ مَقْصُومًا لَمْ نَكُنْ أَقْرَرْنَا بِهِ، فَإِذَا جَازَ أَنْ تَكُونَ مُسْتَعْبِدِينَ مِنْ كُلِّ إِمَامٍ بِالْإِقْرَارِ بِشَيْءٍ غَائِبٍ عَنْ أَنْصَارِنَا فَبِهِ جَازَ أَنْ نُسْتَعْبِدَ بِالْإِقْرَارِ بِإِمَامَةِ إِمَامٍ غَائِبٍ عَنْ أَنْصَارِنَا لِضَرْبٍ مِنْ ضُرُوبِ الْحِكْمَةِ يَقْلُصُهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، اهْتَدَيْنَا إِلَى رَجِيهِ أَوْ لَمْ نَهْتَدِ وَلَا فَرْقَ.

وَأَقُولُ أَيْضًا: إِنَّ حَالَ إِمَامِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ التَّوَمُّ فِي غَيْبَتِهِ حَالُ النَّبِيِّ ﷺ فِي ظُهُورِهِ، وَذَلِكَ أَنَّهُ ﷺ لَمَّا كَانَ بِمَكَّةَ لَمْ يَكُنْ بِالْمَدِينَةِ، وَلَمَّا كَانَ بِالْمَدِينَةِ لَمْ يَكُنْ بِمَكَّةَ، وَلَمَّا سَافَرَ لَمْ يَكُنْ بِالْحَضَرِ، وَلَمَّا حَضَرَ لَمْ يَكُنْ فِي الشَّعْرِ، وَكَانَ ﷺ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِ

دلیل دیگر

به توفیق الهی می گوئیم: ما متعبدیم که به عصمت امام اقرار داشته باشیم همچنانکه متعبدیم به اصل امامت اقرار داشته باشیم و عصمت در ظاهر خلیفه نیست که دیده شود و مشاهده گردد و اگر به امامت امامی اقرار داشته باشیم و عصمت او را انکار کنیم، اقرار به او نکرده ایم، و چون روا باشد که از او بخواهند تا به واسطه اقرار به امری که غائب از ابصار ماست و در هر امامی وجود دارد - یعنی عصمت - خدا را عبادت کنیم، روا باشد که از ما بخواهند تا به واسطه اقرار به امامت امام غائب از ابصار خدا را عبادت کنیم، غیبتی که به واسطه حکمتی از حکمت های الهی واقع شده است و اگر راه به مصلحت آن ببریم یا نبریم فرقی ندارد.

و باز می گویم: امروز حال امام ما در غیبتش، مانند حال پیامبر اکرم ﷺ در ظهورش می باشد و این از آن روست که آنگاه که او در مکه بود در مدینه حضور نداشت و زمانی که در مدینه بود در مکه حاضر نبود و وقتی که مسافرت می کرد در شهر نبود و وقتی در شهر حضور داشت در سفر نبود، و آن حضرت

حاضراً بماند، غائباً عن غیره من الأماکن، و لم تَنْقُطْ حُجَّتُهُ ﷺ عَنْ أَهْلِ-
 الْأَمَاکِنِ الَّتِي غَابَ عَنْهَا، فَهَكَذَا الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَنْقُطُ حُجَّتُهُ وَإِنْ كَانَ غَائِباً عَنْهَا
 لَمْ تَنْقُطْ حُجَّةُ النَّبِيِّ ﷺ عَنْ غَابَ عَنْهُ.

و أَكْفَرْنَا مُسْتَغْبِئِيهِ النَّاسِ مِنْ شَرَائِطِ الْإِسْلَامِ وَ شَرَائِعِهِ فَهَؤُلَاءِ مِثْلُ مَا اسْتَعْبَدُوا
 بِهِ مِنَ الْإِقْرَارِ بِغَيْبَةِ الْإِمَامِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَدَّحَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى
 إِيْمَانِهِمْ بِالْغَيْبِ قَبْلَ مَدْحِهِ لَهُمْ عَلَى إِقَامَةِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ، وَ الْإِيْمَانِ بِسَائِرِ مَا
 أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ وَ عَلَى مَنْ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
 أَجْمَعِينَ، وَ بِالْآخِرَةِ فَقَالَ: «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ
 الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» * وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ
 قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ
 الْمُفْلِحُونَ» (۱).

در تمامی احوال در مکانی حاضر بود و از سایر اماکن غایب بود و حجّت او در
 اماکنی که در آنجا غایب بود، ساقط نبود، امام علی علیه السلام نیز همین است، اگر هم
 غایب باشد حجّتش ساقط نمی شود، کما آنکه حجّت پیامبر در اماکنی که در آنجا
 غایب بود ساقط نبود.

و بیشتر احکام و شرایع اسلام تعبّد به امور نادیده است و تعبّد به اقرار به امام
 غائب نیز از این قبیل است، زیرا خدای تعالی مؤمنین را بواسطه ایمانشان به غیب
 ستوده، پیش از آنکه ایشان را به واسطه برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و ایمان
 به سایر اموری که بر پیغمبر اکرم نازل فرموده و کتابهایی که بر پیامبران پیشین
 فرو فرستاده و ایمان به آخرت بستاید خدای متعال فرموده است: «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ
 الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» * وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا
 أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ
 وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

وَإِنَّ الشَّيْءَ عَلَيْهِ كَانَ يَكُونُ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَيَقْعُ عَلَيْهِ وَهُوَ يَنْصَابُ عَرَقًا، فَإِذَا أَفَاقَ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَذَا وَكَذَا، أَمَرَكُمْ بِكَذَا، وَنَهَاكُمْ عَنْ كَذَا، وَ أَكْثَرُ مَخَالِفِينَا يَقُولُونَ: إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يَكُونُ عِنْدَ نُزُولِ جِبْرِائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ، فَسُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْغُشْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَأْخُذُ الشَّيْءَ عَلَيْهِ أَكَانَتْ تَكُونُ عِنْدَ هَبْوَ جِبْرِائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: لَا إِنَّ جِبْرِائِيلَ كَانَ إِذَا لَقِيَ الشَّيْءَ عَلَيْهِ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِ حَتَّى يَسْتَأْذِنَهُ وَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ قَعَدَتَيْنِ يَدِيهِ قَعْدَةُ الْقَبْرِ، وَ إِنَّمَا ذَلِكَ عِنْدَ مُخَاطَبَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِيَّاهُ بِغَيْرِ تَرْجُمَانٍ وَ وَاسِطَةٍ.

عَدْنَا بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ مَالِكٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ - ثَابِتٍ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَتِ النَّاسُ لَمْ يُشَاهِدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُتَاجَى رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مُخَاطَبُهُ وَ لَا شَاهِدُوا الْوَحْيَ وَ وَجِبَتْ عَلَيْهِمُ الْإِقْرَارُ بِالْقَبْرِ الَّذِي لَمْ يُشَاهِدُوهُ وَ تَصَدِّقَ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ وَ قَدْ أَخْبَرْنَا

و پیامبر ﷺ گاهی در بین اصحابش بود و از هوش می رفت و عرق می ریخت و آنگاه که به هوش می آمد می گفت: بخدای تعالی چنین و چنان فرموده است، شما را دستوری داده و از امری بازداشته است. و بیشتر مخالفین ما می گویند این حالت وقتی بود که جبرائیل بر او نازل می شده است، اما از امام صادق علیه السلام از آن حالت که بر او عارض می شد پرسش کردند که آیا آن وقتی بوده است که جبرائیل بر او نازل می شده است؟ فرمودند خیر، جبرائیل وقتی به نزد آن حضرت می آمد، بی اذن و اجازه بر او وارد نمی شد و هنگامی که بر او داخل می شد مانند بنده در مقابل آن حضرت می نشست، این حالت بر پیامبر اکرم ﷺ آنگاه عارض می شد که خدای تعالی بدون ترجمان و واسطه با او مخاطبه می کرد.

عمرو بن ثابت از امام صادق علیه السلام روایت کند که مردم خدای تعالی را نمی دیدند که با رسولش راز گوید و مخاطبه نماید و وحی را هم مشاهده نمی کردند، اما بر ایشان واجب بود که اقرار به غیبی نمایند که آن را ندیده اند و رسول-

الله عَزَّوَجَلَّ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَّا أَحَدٌ «يَلْفَظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (۱) وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ «وَ إِنِّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» (۲) وَ تَحْنُ لَمْ تَزَهُمْ وَ لَمْ تُشَاهِدْهُمْ، وَ لَوْ لَمْ تُوقِعِ التَّصْدِيقَ بِذَلِكَ لَكُنَّا خَارِجِينَ مِنَ الْإِسْلَامِ، رَادِّينَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ قَوْلَهُ، وَ قَدْ حَذَرْنَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ فِتْنَةِ الشَّيْطَانِ فَقَالَ: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ» (۳) وَ تَحْنُ لَأَثَرُهُ وَ يَجِبُ عَلَيْنَا الْإِيمَانُ بِكَوْنِهِ وَ الْحَذَرُ مِنْهُ.

وَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ذِكْرِ الْمَسْأَلَةِ فِي الْقَبْرِ: «إِنَّهُ إِذَا سِئِلَ الْمَيِّتُ فَلَمْ يُجِبْ بِالصَّوَابِ ضَرْبَةً مُنْكَرٌ وَ تَكْوِيرٌ ضَرْبَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا تَذَكَّرَ لَهَا مَا خَلَا الْفَاسِقِينَ» وَ تَحْنُ لَا تَرَى شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ، وَ لَا تُشَاهِدُهُ وَ لَا تَسْمَعُهُ.

اکرم ﷺ را در آن امر غیبی تصدیق کنند، و خدای تعالی در قرآن کریم ما را مطلع کرده است که هیچیک از ما نیست که سخنی گوید جز آنکه فرشته رقیب عتید نزد اوست و فرموده است: شما را نگهبانانی است کراماً کاتبین و آنچه را انجام می دهید می دانند و ما ایشان را ندیده ایم و مشاهده نکرده ایم، اما اگر به آنها تصدیق نداشته باشیم، از اسلام خارج شده ایم و گفته خدای تعالی را رد کرده ایم، و خدای تعالی ما را از فتنه شیطان بر حذر دانسته و فرموده است ای بنی-آدم شیطان شما را نفریبید همچنانکه پدر و مادران را از بهشت بیرون راند، و ما شیطان را ندیده ایم، اما واجب است که به وجود او ایمان داشته باشیم و از او بر حذر باشیم.

و پیامبر اکرم ﷺ در ذکر سؤال و جواب قبر فرموده است: هرگاه از مُرده سؤال شود و درست جواب نگوید، تکویر و منکر چنان ضربتی از عذاب الهی بر وی فرود آورند که جز تقلین همه جنبندگان بر او قَرَع کنند، اما ما چیزی از آنها نمی بینیم و مشاهده نمی کنیم و غمی شنویم. و به ما خبر داده اند که او به آسمانها عروج کرده است اما ما چیزی از آن را ندیده ایم و مشاهده نکرده و

۱- ق: ۱۸. وَ آيَةُ هَكَذَا «مَا يَلْفَظُ مِنْ قَوْلٍ - آيَةُ».

۲- الاعراف: ۲۷.

۳- الانطاف: ۱۱- ۱۳.

وَأَخْبَرَنَا عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ. وَنَحْنُ لَمْ تَرَ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ إِلَّا لَا نُشْهِدُهُ وَلَا نَسْمَعُهُ. وَأَخْبَرَنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ «مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَيْئَةً سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَقْرَأُونَ: أَلَا طِبَّتْ وَطَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ» وَنَحْنُ لَا نَرَاهُمْ وَلَا نَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَ لَوْ لَمْ نُسَلِّمِ الْأَخْبَارَ الْوَارِدَةَ فِي مِثْلِ ذَلِكَ وَفِيَا بُشَيِّهِ مِنْ أُمُورِ الْإِسْلَامِ لَكُنَّا كَافِرِينَ بِهَا. خَارِجِينَ مِنَ الْإِسْلَامِ.

[مناظره مؤلف مع ملحد عند ركن الدولة:]

وَلَقَدْ كَلَّمَنِي بَعْضُ الْمُلْحِدِينَ فِي مَجْلِسِ الْأَمِيرِ السَّعِيدِ رُكْنِ الدَّوْلَةِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ لِي: «وَجَبَّ عَلَيَّ إِمَامِيكُمْ أَنْ يَخْرُجَ فَقَدْ كَادَ أَهْلُ الرُّومِ يَغْلِبُونَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ». فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَهْلَ الْكُفْرِ كَانُوا فِي أَيَّامِ نَبِيِّنَا ﷺ أَكْثَرَ عَدَدًا مِنْهُمْ الْيَوْمَ وَقَدْ أَسْرَ ﷺ أَمْرَهُ وَكَسَمَهُ أَرْبَعِينَ سَنَةً بِأَمْرِ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَبَعْدَ ذَلِكَ أَظْهَرَهُ لَنَا وَثَّقَ بِهِ وَكَسَمَهُ ثَلَاثَ سِنِينَ عَقْبَ لَمْ يَشَقَّ بِهِ. ثُمَّ آتَى الْأَمْرُ إِلَى أَنْ تَعَاقَدُوا عَلَى هِجْرَانِهِ وَهِجْرَانِ بَنِي هَاشِمٍ وَالمُحَامِمِينَ عَنْهُ لِأَجْلِهِ. فَخَرَجُوا إِلَى الشُّعْبِ وَ

نشنیده ایم. و به ما خبر داده اند: کسی که برای رضای خدا به دیدار برادرش بشتابد، هفتاد هزار فرشته او را همراهی کرده و می گویند: خلا نیکو شدی و بهشت بر تو گوارا باد. و ما ایشان را نمی بینیم و کلامشان را نمی شنویم و اگر اخبار وارده در این امور و امور مشابه آن را در اسلام مسلم ندانیم کافر شده و از اسلام خارج خواهیم بود.

مناظره مؤلف با یکی از ملاحده در مجلس رکن الدولة

یکی از ملحدین در مجلس امیر سعید رکن الدولة - عَلَيْهِ السَّلَامُ - با من تکلم کرده و گفت: بر امام شما واجب است که خروج نماید زیرا که قریباً رومیان بر مسلمین غلبه خواهند کرد. و من به او گفتم: کفار در زمان پیامبر اکرم بیشتر بودند و آن حضرت به امر خدای تعالی امر نبوتش را چهل سال مخفی داشته و در پرده نگاهداشت و بعد از آن به کسانی که اعتماد داشته اظهار نبوت نمود و سه سال از کسانی که اعتماد نداشت کتمان می کرد سپس کار بدانجا کشید که پیمان بستند او را

بَقُوا فِيهِ ثَلَاثَ سِنِينَ، فَلَوْ أَنَّ قَائِلًا قَالَ فِي تِلْكَ السَّنِينَ: لِمَ لَا يَخْرُجُ مُحَمَّدٌ ﷺ قَائِلًا
وَأَجِبَ عَلَيْهِ الْخُرُوجَ لِقَلْبَةِ الْمُشْرِكِينَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، مَا كَانَ يَكُونُ جَوَابًا لَهُ إِلَّا
أَنَّهُ ﷺ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ خَرَجَ إِلَى الشَّعْبِ حِينَ خَرَجَ وَبَادِيهِ غَائِبٌ، وَ
مَقَرُّ أَمْرِهِ بِالظُّهُورِ وَالْخُرُوجِ خَرَجَ وَظَهَرَ، لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَقِيَ فِي الشَّعْبِ هَذِهِ
الْمُدَّةَ حَتَّى أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنَّهُ قَدْ بَعَثَ أَرْضَهُ عَلَى الصَّحِيفَةِ الْمَكْتُوبَةِ
بَيْنَ قُرَيْشٍ فِي هِجْرَانِ النَّبِيِّ ﷺ وَبِمَجِيعِ بَنِي هَاشِمٍ، الْمَتَخُونَةِ بِأَنْتَعِينَ خَائِفًا،
الْمُودَعَةِ مِنْدَ زَمْعَةٍ بَيْنَ الْأَسْوَدِ، فَأَكَلَتْ مَا كَانَ فِيهَا مِنْ قَلِيعَةٍ رَحِمَ وَتَرَكَتْ مَا
كَانَ فِيهَا مِنْ اسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَامَ أَبُو طَالِبٍ فَدَخَلَ مَكَّةَ، فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ قُرَيْشٌ
قَدْ رَوُوا أَنَّهُ قَدْ جَاءَ يُسَلِّمُ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى يَقْتُلُوهُ أَوْ يُزَجِّعُوهُ عَنْ نُبُوَّتِهِ،
فَاسْتَقْبَلُوهُ وَعَظَّمُوهُ، فَلَمَّا جَلَسَ قَالَ لَهُمْ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ إِنَّ ابْنَ أَخِي مُحَمَّدًا لَمْ
أُجْرَبْ عَلَيْهِ كَذِبًا قَطُّ وَإِنَّهُ قَدْ أَخْبَرَنِي أَنَّ رَبِّي أَوْحَى إِلَيْهِ أَنَّهُ قَدْ بَعَثَ عَلَى

تبعید کرده و همه بنی هاشم و طرفداران او را نیز به خاطر او تبعید کنند و آنها به
شعب ابوطالب رفتند و سه سال در آنجا ماندند، و اگر گوینده‌ای در آن ساها
می گفت: چرا محمد ﷺ خروج نمی کند و به واسطه غلبه مشرکین بر مسلمین
واجب است که خروج ننماید، جواب ما این است که او به امر خدای تعالی به
شعب رفته است و به اذن او غایب شده است و آنگاه که او فرمان ظهور و خروج
دهد خارج شده و ظاهر خواهد شد، زیرا پیامبر ﷺ این مدت در شعب
دیرنگ کرد تا خدای تعالی به او وحی کرد که موریانه را فرستاده و عهدنامه
قریش را در هجران پیامبر و همه بنی هاشم که چهل مهر و امضا داشته و نزد زمعه
ابن اسود ودیعه بوده خورده، تعهدات قطع رحم آن از بین رفته و نام خدای تعالی
را باقی گذاشته است. ابوطالب برخاست و به مکه آمد و هنگامی که قریش او را
دیدند، پنداشتند که او آمده است که پیامبر ﷺ را تسلیم کند تا ایشان او را
بکشند یا از نبوت برگردانند، پس او را استقبال کردند و گرمی داشتند و چون
نشست به ایشان گفت: ای گروه قریش! من هرگز از برادرزاده ام محمد دروغی
سراغ ندارم و او به من خبر داده است که پروردگارش به او وحی کرده که

الصَّحِيفَةُ الْمَكْتُوبَةُ بَيْنَكُمْ الْأَرْضَ فَأَكَلَتْ مَا كَانَ فِيهَا مِنْ قَطِيقَةٍ رَحِمَ وَ تَرَكَتْ مَا كَانَ فِيهَا مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَأَخْرَجُوا الصَّحِيفَةَ وَ فَكَّوْهَا فَوَجَدُوا فِيهَا قَالُ، قَامَنَ بَعْضُ وَ بَنِي بَعْضٌ عَلَى كُفْرِهِ. وَ رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ وَ بَنُو هَاشِمٍ إِلَى مَكَّةَ. هَكَذَا الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِذَا أَدْنَى اللَّهُ لَهُ فِي الْخُرُوجِ خَرَجَ.

وَ شَيْءٌ آخَرُ وَ هُوَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ أَقْدَرَ عَلَى أَعْدَائِهِ الْكَافِرِينَ مِنَ الْإِمَامِ قُلُو أَنْ قَائِلًا قَالَ: لِمَ يُجَاهِلُ اللَّهُ أَعْدَاءَهُ وَ لَا يُبَيِّدُهُمْ وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِهِ وَ يُشْرِكُونَ؟ لَكَانَ جَوَابُنَا لَهُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَا يَخَافُ الْقُوَّةَ فَيُجَاهِلُهُمْ بِالْقُوَّةِ، وَ لَا يُسْأَلُ عَنْهَا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ. وَ لَا يُقَالُ لَهُ: لِمَ وَ لَا كَيْفَ. وَ هَكَذَا إِظْهَارُ الْإِمَامِ إِلَى اللَّهِ الَّذِي غَيْبَهُ قَتْلُ أَرَادَهُ إِذْنٌ فِيهِ لَفْظُهُ.

فَقَالَ الْمُلْحِدُ: «لَسْتُ أَزِيْمُ بِإِمَامٍ لَا أَرَاهُ وَ لَا تَلْزِمُنِي حُجَّتُهُ مَا لَمْ أَرَهُ».

مورياته بر عهدنامه مكتوب فيها بين فرستاده و آنچه راجع به قطع رحم در آن بوده خورده است و آنچه از اسماء الهی در آن بوده بخا مانده است. چون صحیفه را آوردند و گشودند، ملاحظه کردند که آن سخنان صحیح است و بعضی ایمان آوردند و بعضی دیگر بر کفر خود باقی ماندند و پیامبر ﷺ و بنی هاشم به مکه بازگشتند. امام علی بن ابی طالب نیز همین است، آنگاه که خدای تعالی بدو اذن خروج دهد ظاهر خواهد شد.

جواب دیگر آن است که خدای تعالی بر دفع کفار توانا تر از امام است، و اگر گوینده ای بگوید: چرا خداوند دشمنانش را مهلت داده و نابود نمی سازد در حالی که آنها کافرند و مشرک؟ پاسخ ما این است که خدای تعالی از فوت وقت نمی هراسد تا در عقوبت ایشان شتاب ورزد و از کردارش پرسش نشود، اما از ایشان پرسش شود و نمی توان به او گفت برای چه؟ و چگونه؟ ظاهر ساختن امامی که او را نهان ساخته است نیز چنین است، و هر وقت که اراده فرماید اذن ظهور خواهد داد و امام ظاهر خواهد شد.

ملحید گفت: من به امامی که او را نیستم ایمان نمی آورم و مادام که او را ندیده باشم حجتش بر من تمام نیست.

فَقُلْتُ لَهُ: يَجِبُ أَنْ تَقُولَ: إِنَّهُ لَا تَلْزِمُكَ حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ لِأَنَّكَ لَا ثَرَاءَ وَلَا تَلْزِمُكَ حُجَّةُ الرَّسُولِ ﷺ لِأَنَّكَ لَمْ تَرَهُ.

فَقَالَ لِأَمِيرِ الشَّعِيدِ وَكَانَ الدَّوْلَةَ - ﷺ -: أَتَيْتُهَا الْأَمِيرُ رَاعٍ مَا يَقُولُ هَذَا الشَّيْخُ فَإِنَّهُ يَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ إِنَّمَا غَابَ وَلَا يُرَى لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُرَى، فَقَالَ لَهُ الْأَمِيرُ - ﷺ -: لَقَدْ وَضَعْتَ كَلَامَةً غَيْرَ مَوْضِعِهِ وَتَكَلَّمْتَ عَلَيْهِ، وَهَذَا انْقِطَاعُ مِنْكَ وَإِقْرَارُ بِالْعَجْزِ.

وَهَذَا سَبِيلُ جَمِيعِ الْمُجَادِلِينَ لَنَا فِي أَمْرِ صَاحِبِ زَمَانِنَا ﷺ مَا يَلْفُظُونَ فِي دَفْعِ ذَلِكَ وَجَعْلِهِمْ إِلَّا بِأَهْذِيَانِ وَالْوَسَاوِسِ وَالْخِرَافَاتِ الْمَتَوَهِّةِ. وَذَكَرَ أَبُو سَهْلٍ إِبْرَاهِيمَ بْنَ عَلِيٍّ النَّوْبَخْتِيُّ فِي آخِرِ كِتَابِ التَّنْبِيهِ: وَكَثِيرًا مَا يَقُولُ خُصُومُنَا: «لَوْ كَانَ مَا تَدْعُونَ مِنَ النَّصِّ حَقًّا لَادَّعَاهُ عَلِيٌّ ﷺ بَعْدَ مُضِيِّ النَّبِيِّ ﷺ».

وَمِنْ كَثَرِ: لَازِمٌ اسْتَكَه بِكَوْنِ حُجَّةِ خُدَاي تَعَالَى هُمْ بِر تَوْتَام نِيسْت زِيرَا
اَو رَاغَمِ بِنِي وَحُجَّت رَسُوْل خُدَا ﷺ هُمْ بِر تَوْتَام نِيسْت زِيرَا اَو رَا نِزَغَمِ بِنِي.
اَنگاه به امير سعيد، رُكن الدولة ﷺ رو کرده و گفت: ای امیر! بنگر که سخن
این شیخ چیست، او می گوید: امام غایب است و دیده نمی شود زیرا خدای تعالی
دیده نمی شود. آنگاه امیر ﷺ به او گفت: تو کلام او را نفهمیدی، و کلامی بر او
بستی و این فرو ماندگی نوست و اقرار و اعتراف تو بر عجز و ناتوانی.
و این طریق همه کسانی است که درباره صاحب الزمان ﷺ با ما مجادله
می کنند، سخنانشان در دفع و انکار صاحب الزمان ﷺ به هذیان و پریشان
گویی و خرافات مغشوش می ماند.

ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی در آخر کتاب «التنبیه» می نویسد: بسیار
اتفاق افتاده است که دشمنان ما می گویند: اگر ادعای شما درباره نصوص پیامبر
اکرم در شأن ائمه هدی درست بود، بی تردید علی ﷺ پس از درگذشت رسول
اکرم آن را بازگو کرده و مدعی آن می گردید.

فَيَقَالُ هُمْ: كَيْفَ يَدَّعِيهِ فَيَقِيمُ نَفْسَهُ مَقَامَ مُدَّعٍ يَحْتَاجُ إِلَى شُهُودٍ عَلَى صِحَّةِ دَعْوَاهُ وَهُمْ لَمْ يَقْبَلُوا قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ فَكَيْفَ يَقْبَلُونَ دَعْوَاهُ لِنَفْسِهِ، وَتَخْلُفُهُ عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ، وَدَفْنُهُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يُعْرِفَهُمْ بِمِيعَا خَبَرِهَا حَتَّى دَفَنَهَا سِرّاً أَدَلُّ دَلِيلٍ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَرْضَ بِمَا فَعَلُوا.

فَإِنْ قَالُوا: «فَلِمَ قَبِلَهَا بَعْدَ عُثْمَانَ؟» قِيلَ لَهُمْ: أَعْطَوْهُ بَعْدَ مَا وَجِبَ لَهُ فَقَبِلَهُ، وَكَانَ فِي ذَلِكَ مِثْلَ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ قَبِلَ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبِهِمْ. وَرُبَّمَا قَالَ خُصُومُنَا: إِذَا عَصَهُمُ الْحِجَابُ وَ لَزِمَتْهُمْ الْحُجَّةُ فِي أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ إِمَامٍ مَنصُوصٍ عَلَيْهِ، عَالِمٍ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ، عَامِلٍ عَلَيْهِ، لَا يَتَسَاهَا وَ لَا يَتَغَلَطُ فِيهَا، وَ لَا تَهْوُوُ مُخَالَفَتُهُ، وَاجِبُ الطَّاعَةِ بِنَصِّ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ -: «لَقَدْ هُوَ هَذَا الْإِمَامُ سَيِّدُهُ لَنَا وَ دُلُّونَا عَلَيْهِ».

و به ایشان می گوئیم: چگونه آن حضرت مدعی آن نصوص شود و خود را در جایگاه کسی قرار دهد که نیازمند گواه است تا دعوی خود را اثبات کند، در حالی که آنان سخن پیامبر را درباره او نپذیرفتند، و چگونه می توان تصور کرد که چنین مردمی دعوی علی علیه السلام را درباره خود نپذیرند و موضوع سرباز زدن آن حضرت از بیعت کردن با ابوبکر و دفن فاطمه زهرا علیه السلام بی آنکه هیچیک از ایشان را خبردار کند تا به غایتی که او را شبانه و پنهانی دفن کرد، اینها خود بهترین دلیل است که آن حضرت از اعمال خلفا خشنود نبوده اند.

و اگر بگویند: چرا علی علیه السلام امر خلافت را پس از عثمان پذیرفت؟ می گوئیم: حق واجب او را به وی می دادند و او هم پذیرفت و او را در این کار مانند پیامبر ﷺ بود آنگاه که منافقین و مؤلفه قلوبهم را پذیرفت.

و بسا که مخالفین ما آنگاه که این دلایل ایشان را در مانده سازد و حجت بر ایشان تمام شود و بگویند از امام منصوصی که عالم به کتاب و سنت است و بر آن دو آمین باشد و آنها را فراموش نکند و در آنها خطا نکند، گریزی نیست، و روا نیست که با او مخالفت شود و طاعتش به نص امام پیش از او واجب است. اما این امام کیست؟ نامش را به ما بگوئید و ما را به مکان او دلالت کنید.

فَيَقَالُ لَهُمْ: هَذَا كَلَامٌ فِي الْأَخْبَارِ وَهُوَ ائْتِيَاقٌ مِنَ الْمَوْضِعِ الَّذِي تَكَلَّمْنَا فِيهِ، لِأَنَّا إِنَّمَا تَكَلَّمْنَا فِيهَا تَوْجِيهَ الْعُقُولِ إِذَا مَضَى النَّبِيُّ ﷺ وَهَلْ يَجُوزُ أَنْ لَا يَسْتَحْلِفَ وَ يَنْصُ عَلَى إِمَامٍ بِالصَّغَةِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا؟ فَإِذَا ثَبَتَ ذَلِكَ بِالْأَوَّلَةِ فَقَلْبُنَا وَ عَلَيْهِمُ التَّقْيِيسُ عَلَى عَيْنِ الْإِمَامِ فِي كُلِّ عَصْرِ مِنْ قَبْلِ الْأَخْبَارِ وَ ثَقُلِ الشَّيْعِ النَّصُّ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُمْ الْآنَ مِنَ الْكَثَرَةِ وَ اخْتِلَافِ الْأَوْطَانِ وَ اِهْتِمَمِ عَلَى مَا هُمْ عَلَيْهِ يُوجِبُ الْبَلَمَ وَ الْعَمَلُ لَا يَسِيءُ وَ لَيْسَ بِأَزَاتِهِمْ فِرْقَةٌ تَدْعِي النَّصَّ لِرَجُلٍ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَإِنْ عَارَضُونَا بِمَا يَدْعُوهُ أَصْحَابُ زُرَادِشْتِ وَ غَيْرُهُمْ مِنَ الْمُبْطِلِينَ، قِيلَ لَهُمْ: هَذِهِ الْمَعَارِضَةُ تِلْزِمُكُمْ فِي آيَاتِ النَّبِيِّ ﷺ فَإِذَا انْتَصَلْتُمْ بِشَيْءٍ فَهُوَ لَفْظُنَا، لِأَنَّ مَوَازِيَةَ الشَّيْعِ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَمَوَازِيَةِ الْمُسْلِمِينَ فِي الْكَثَرَةِ فَإِنَّهُمْ لَا يَتَعَارَفُونَ وَ إِنْ

به ایشان می گوئیم: این سخن مربوط به اخبار می شود و سخن ما در این باره نبود، بلکه سخن ما مربوط به حکم عقل بوده آنگاه که پیامبر اکرم در گذشته است و اینکه آیا جایز است که جانشین تعیین نکند؟ و بر امام پس از خود تصریح نکند؟ و چون این مطلب با دلایل روشن ثابت گردید، ما و شما وظیفه داریم که در هر عصری در تعیین امام تفحص و تحقیق کنیم و از ناحیه اخبار و نقل بخصوص طائفه شیعه به شناسایی امام بپردازیم و چون هم اکنون جمعیت ایشان بسیار و وطنشان مختلف و مقاصدشان متفاوت است و با وجود این در اقوالشان اتفاق دارند و این موجب علم و عمل می گردد علی الخصوص که در مقابل ایشان فرقه ای وجود ندارد که ادعا کند پیامبر ﷺ شخص دیگری غیر علی ﷺ را برای امامت برگزیده و او را معرفی کرده باشد.

اگر با ما معارضه کرده و آنچه را که زرتشتیان و دیگر از کفار ادعا می کنند بگویند، در پاسخ ایشان می گوئیم: این معارضه درباره معجزات پیامبر ﷺ هم وارد است، هر جوابی را که آنجا بگویند: اینجا ما هم همان را می گوئیم، زیرا امروزه صورت عالم تشیع، مانند صورت عالم اسلام از حیث کثرت است، یکدیگر را نمی شناسند و پیشینیان آنها هم همینطور بودند، بلکه بایستی اخبار-

أَسْلَافَهُمْ يَحِبُّ أَنْ يَكُونُوا كَذَلِكَ، بَلْ أَخْبَارُ الشَّيْعِ أَزْكَدُ لِأَنَّهُ لَيْسَ مَعَهُمْ دَوْلَةٌ وَلَا سَيْفٌ وَلَا رَهْبَةٌ وَلَا رَغْبَةٌ، وَإِنَّمَا تُنْقَلُ الْأَخْبَارُ الْكَاذِبَةُ لِرَغْبَةٍ أَوْ رَهْبَةٍ أَوْ حُمْلٍ عَلَيْهَا بِالدُّوَلِ، وَلَيْسَ فِي أَخْبَارِ الشَّيْعَةِ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ، وَإِذَا صَحَّ بِنَقْلِ الشَّيْعَةِ النَّحْسُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَحَّ بِمِثْلِ ذَلِكَ نَقْلُهَا النَّحْسُ مِنْ عَلِيٍّ عَلَى الْحَسَنِ وَمِنْ الْحَسَنِ عَلَى الْحُسَيْنِ، ثُمَّ عَلَى إِمَامٍ إِمَامٍ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلَى الْغَائِبِ الْإِمَامِ بَعْدَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ رِجَالَ أَبِيهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الثَّقَاتُ كُلُّهُمْ قَدْ شَهِدُوا لَهُ بِالْإِمَامَةِ، وَغَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ السُّلْطَانَ طَلَبَهُ طَلَبًا ظَاهِرًا، وَكُلَّ بِمَنَازِلِهِ وَخَرَمِهِ سَتَتَيْنِ.

فَلَوْ قُلْتُ: إِنَّ غَيْبَةَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذَا الْقَضِيَّةِ مِنْ أَدَلِّ الْأَدِلَّةِ عَلَى صِحَّةِ الْإِمَامَةِ قُلْتُ صِدْقًا لَيُصَدِّقُ الْأَخْبَارُ الْمُسْتَقْدَمَةَ فِي ذَلِكَ وَشَهْرَتَهَا.
وَقَدْ ذَكَرَ بَعْضُ الشَّيْعَةِ يَمُنُّ كَأَنَّهُ فِي خِدْمَةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخَذَ ثِقَاتِهِ

ایشان را صحیحتر بدانیم، زیرا شیعه در طول تاریخ گذشته حکومت و شمشیر و خوف و رجائی نداشتند و اخبار دروغ را برای خوف و یا رجای می سازند و یا دولتهای آنها اخبار را تحمیل می کنند و در اخبار شیعه چیزی از این امور وجود ندارد، و چون نقل پیامبر ﷺ بر علی علیه السلام درست است، به همین دلیل نقل علی علیه السلام بر امامت حسن و نقل حسن بر امامت حسین علیه السلام و همینطور نقل هر امامی بر امامت پس از خود درست است تا امام حسن عسکری علیه السلام و امام غایب پس از آن حضرت که رجال طرفدار پدرش امام حسن عسکری همه مورد وثوق بوده اند و گواهی داده اند که او امام است و غایب شده است زیرا که سلطان وقت آشکارا در طلب او بود، و دو سال مأمور بر منازل و حرَم او گمارد.

و اگر بگویم که غیبت امام علی علیه السلام در این عصر، بهترین دلیل بر صحت امامت اوست، سخن درستی گفته ام، زیرا اخباری که در این موضوع پیشتر نقل کردیم همه درست و مشهور است.

و یکی از اشخاص موثق که در خدمت امام حسن عسکری علیه السلام بوده، ذکر

أَنَّ الشَّيْبَ بَيْتَهُ وَبَيْنَ ابْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَّصِلٌ وَكَانَ يَخْرُجُ مِنْ كُتُبِهِ وَأَمْرِهِ وَنَهْيِهِ عَلَى يَدِهِ إِلَى شِيعَتِهِ إِلَى أَنْ تُوُفِّيَ وَأَوْصَى إِلَى رَجُلٍ مِنَ الشَّيْعَةِ مَسْتَوْرٍ قَعَامٌ مَقَامُهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ.

وَقَدْ سَأَلُونَا فِي هَذِهِ الْعَرِيبَةِ وَقَالُوا: إِذَا جَارَ أَنْ يَغِيبَ الْإِمَامُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَمَا أَشْبَهَهَا قَاتِلِكُرُونٍ مِنْ رَفَعِ عَنِّيهِ عَنِ الْعَالَمِ؟ فَيَقَالُ لَهُمْ: فِي ارْتِفَاعِ غَيْبِيهِ ارْتِفَاعُ الْحُجَّةِ مِنَ الْأَرْضِ وَسُقُوطُ الشَّرَائِعِ إِذَا لَمْ يَكُنْ هَا مِنْ يَحْفَظُهَا. وَأَمَّا إِذَا اسْتَشَرَّ الْإِمَامُ لِلْخَوْفِ عَلَى نَفْسِهِ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانَ لَهُ سَبَبٌ مَعْرُوفٌ مُتَّصِلٌ بِهِ وَكَانَتِ الْحُجَّةُ قَائِمَةً إِذْ كَانَتْ غَيْبُهُ مَوْجُودَةً فِي الْعَالَمِ وَبَابُهُ وَسَبَبُهُ مَعْرُوفَانِ وَإِنَّمَا عَدِمَ إِنْتَارُهُ وَأَمْرُهُ وَنَهْيُهُ ظَاهِرًا وَكُنُسٌ فِي ذَلِكَ بَطْلَانُ الْحُجَّةِ، وَلِذَلِكَ نَظَائِرُ قَدْ أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الشَّعْبِ مَدَّةً طَوِيلَةً وَكَانَ يَدْعُو النَّاسَ فِي أَوَّلِ أَمْرِهِ بِسِرٍّ إِلَى أَنْ أَمِنَ وَصَارَتْ لَهُ فِتْنَةٌ وَهُوَ فِي كُلِّ ذَلِكَ نَبِيٌّ مَبْعُوثٌ مُرْسَلٌ فَلَمْ يُبْطِلْ تَوْفِيهِ وَ

کرده است که سبب بین او و فرزند حسن بن علی علیهما السلام متصل بوده است و او نامه ها و اوامر و نواهی آن حضرت را به دست خود به شیعیان می رسانیده است، تا آنکه او از دنیا رفته و آن حضرت به شخص مستور دیگری وصیت فرموده، و برای او جانشین معین نموده است.

و در این مسأله غیبت از ما می پرسند: اگر جایز باشد که امام سی سال یا بیشتر غایب باشد، چه دلیلی وجود دارد که در عالم موجود باشد؟ و به ایشان می گوئیم: عدم وجود امام در زمین، موجب رفع حجت خدا از زمین و سقوط دین الهی می گردد، زیرا دیگر حافظ و نگاهبانی ندارد، ولی اگر امام برای خوف از جان خود به امر خدای تعالی پنهان گردد و سبب معروف و متصلی داشته باشد، حجت خدا قائم خواهد بود، زیرا شخص او در عالم موجود است و نایب و وسیله معروفی هم دارد، فقط فتوا و امر و نهی ظاهری نیست، و این موجب بطلان حجت الهی نیست. و این مطلب نظائری هم دارد: پیامبر اکرم مدتی طولانی در شعب اقامت گزید و در اول امر رسالت مردم را پنهانی دعوت می فرمود، تا آنکه امنیت یافت و جمعیتی برای وی پدید آمد و او در تمام این احوال پیامبر

تَسْتَرُّهُ مِنْ بَعْضِ النَّاسِ دَعْوَةَ نُبُوَّتِهِ وَ لَا تُدْخِلُ ذَلِكَ حُجَّتَهُ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ الْغَارُ فَأَقَامَ بِهِ قَلِيلًا يَعْرِفُ أَحَدُ مَوَاضِعِهِ وَ لَمْ يَبْطُلْ ذَلِكَ نُبُوَّتُهُ وَ لَوْ اِزْتَفَعَتْ عَلَيْهِ لَبْطَلَتْ نُبُوَّتُهُ، وَ كَذَلِكَ الْإِمَامُ يَجُوزُ أَنْ يَحْتَسِبَهُ السُّلْطَانُ الْمُدَّةَ الطَّوِيلَةَ وَ يَمْتَنِعَ مِنْ لِقَائِهِ حَتَّى لَا يَبْقَى وَ لَا يُقْلَمَ وَ لَا يَتَيَّنَ، وَ الْحُجَّةُ قَائِمَةٌ ثَابِتَةٌ وَاجِبَةٌ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ وَ لَمْ يَتَيَّنْ لِأَنَّهُ مُوجُودٌ الْعَيْنِ فِي الْعَالَمِ، ثَابِتُ الذَّاتِ، وَ لَوْ أَنَّ نَبِيًّا أَوْ إِمَامًا لَمْ يَتَيَّنْ وَ يُقْلَمَ وَ يُفْتَنَ لَمْ تَبْطُلْ نُبُوَّتُهُ وَ لَا حُجَّتُهُ، وَ لَوْ اِزْتَفَعَتْ ذَاتُهُ لَبْطَلَتْ الْحُجَّةُ، وَ كَذَلِكَ يَجُوزُ أَنْ يَسْتَرُّهُ الْإِمَامُ الْمُدَّةَ الطَّوِيلَةَ إِذَا خَافَ، وَ لَا تَبْطُلُ حُجَّةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

فَإِنْ قَالُوا: فَكَيْفَ يَصْنَعُ مَنْ اِخْتِاجَ إِلَى أَنْ يَسْأَلَ عَنْ مَسْأَلَةٍ؟ قِيلَ لَهُ: كَمَا كَانَ يَصْنَعُ وَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الْغَارِ مَنْ جَاءَ إِلَيْهِ لِمُسْلِمٍ وَ لِيَسْتَقْلَمَ مِنْهُ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ سَائِغًا فِي الْحِكْمَةِ كَانَ هَذَا مِثْلَهُ سَائِغًا.

مبعوث و مرسل بود و پناهندگی و پنهانی او نسبت به بعضی از مردم دعوت نبوتش را باطل نکرد و حجت او را مخدوش نساخت. آنگاه در غار پنهان شد و هیچکس جایگاه او را نمی دانست، و این موجب بطلان نبوت او نبود، اما اگر وجود نداشت نبوتش نیز باطل می شد، امام نیز همچنین است. ممکن است سلطان او را مدتی طولانی محبوس سازد و از ملاقات او جلوگیری کند تا نتواند فتوا دهد و تعلیم و تبیین نماید، اما حجت الهی برپا و ثابت و واجب است، گرچه فتوا ندهد و تبیین نکند، زیرا او در عالم موجود است و ذاتش ثابت است و اگر پیامبری یا امامی فتوا ندهد و تعلیم و تبیین نکند، نبوت و حجتش باطل نخواهد شد، اما اگر وجودش از میان برود، حجت خدای باطل خواهد شد، همچنین جایز است که امام هرگاه که بهر اسد مدتی طولانی مستور باشد و حجت خدای تعالی باطل نخواهد گردید.

و اگر بگویند: در این حال اگر کسی بخواهد از او پرسش کند چه باید بکند؟ می گوئیم به او همان کاری را انجام دهد که اگر پیامبر در غار بود و شخصی می خواست به نزد او بیاید تا اسلام آورد و از او تعلیم گیرد. اگر عدم دسترسی به پیامبر به لحاظ حکمت الهی روا باشد، عدم دسترسی به امام نیز همانگونه است.

و مِنْ أَوْضَحِ الْأَدِلَّةِ عَلَى الْإِمَامَةِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ آيَةَ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ أَقْبَى بِقِصَصِ الْأَنْبِيَاءِ الْمَاضِينَ ﷺ وَ بِكُلِّ عِلْمٍ مِنْ تَوْرَةٍ وَ أَنْجِيلٍ وَ زَبُورٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يَعْلَمُ الْكِتَابَةَ ظَاهِرًا، أَوْ لَيْ نَصْرَانِيًّا أَوْ يَهُودِيًّا فَكَانَ ذَلِكَ أَعْظَمَ آيَاتِهِ، وَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خَلَفَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَعَارِبَ السَّنِ كَانَتْ سِنُهُ أَقَلُّ مِنْ عِشْرِينَ سَنَةً، ثُمَّ انْتَبَهَى عَنِ النَّاسِ فَلَمْ يَلْقَ أَحَدًا وَ لَا كَانَ يَلْقَاهُ إِلَّا خَوَاصُّ أَصْحَابِهِ وَ كَانَ فِي نَهَايَةِ الْعِبَادَةِ وَ لَمْ يَخْرُجْ عَنْهُ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا تَسِيرًا لِعُسْرَةِ الزَّمَانِ وَ جَوْرِ بَنِي أُمَيَّةَ، ثُمَّ ظَهَرَ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُسَمَّى بِالْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَسْقِيقِ الْعِلْمِ^(۱) فَأَتَى مِنْ عُلُومِ الدِّينِ وَ الْكِتَابِ وَ السُّنَنِ وَ السِّيَرِ وَ الْمَغَازِي بِأَمْرِ عَظِيمٍ.

وَ أَقْبَى جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ ذَلِكَ بِمَا كَثُرَ وَ ظَهَرَ وَ انْتَشَرَ، فَلَمْ

و از واضحترین أدله‌ای که برای امامت وجود دارد این است که خدای تعالی معجزه پیامبر ﷺ را این قرار داده که داستان پیامبران گذشته را در قرآن ذکر فرموده و دانش تورات و انجیل و زبور را بیان کرده، بی آنکه نوشتن را آموخته باشد یا آنکه نصرانی و یا یهودی را ملاقات کرده باشد، این بزرگترین معجزه اوست. و حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید و علی بن الحسین علیه السلام را به جای خود گذاشت در حالی که بنی امام سجاد از بیست سال تجاوز نمی کرد و آن حضرت از مردم کناره گرفت و با احدی ملاقات نمی کرد و جز خواص اصحابش او را نمی دیدند و او در نهایت عبادت بود و به واسطه سختی زمانه و ستم بنی امیه، جز اندکی از علم از ناحیه آنحضرت منتشر نگردید، سپس فرزندش محمد بن علی علیه السلام ظاهر گردید و او را باقر می نامیدند چون شکافنده علم بود، و از علوم دین و کتاب و سنت و تاریخ و مغازی بخش عظیمی را ظاهر ساخت.

و آنگاه جعفر بن محمد علیه السلام پس از وی علوم بیشتری را ظاهر ساخته و

يَتَّبِقُ قَرْنٌ فِي فَنُونِ الْعِلْمِ إِلَّا أَقْنَى فِيهِ بِأَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ، وَفَسَّرَ الْقُرْآنَ وَالسُّنَنَ، وَرُوِيَ عَنْهُ الْمَغَازِي وَ أَخْبَارُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُرَى هُوَ وَ أَبَوُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ رِوَاةِ الْعَامَّةِ أَوْ فَتَاهِهِمْ يَتَقَلَّمُونَ مِنْهُمْ شَيْئاً، وَ فِي ذَلِكَ أَدْلٌ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُمْ إِنَّمَا أَخَذُوا ذَلِكَ الْعِلْمَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . ثُمَّ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ عَنْ وَاحِدٍ وَاحِدٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ ، وَكَذَلِكَ جَمَاعَةُ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هَذِهِ سُنَّتُهُمْ فِي الْعِلْمِ (۱) يُسَالُّونَ عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَيُجِيبُونَ جَوَابَاتٍ مُتَّفِقَةً مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَقَلَّمُوا ذَلِكَ مِنْ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ ، فَأَيُّ دَلِيلٍ أَدْلُ مِنْ هَذَا عَلَى إِمَامَتِهِمْ وَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَصَّبَهُمْ وَ عَلَّمَهُمْ وَ أَوْدَعَهُمْ عِلْمَهُ وَ عُلُومَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَبْلَهُ ، وَ هَلْ رَأَيْنَا فِي الْعَادَاتِ مَنْ ظَهَرَ عَنْهُ مِثْلُ مَا ظَهَرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَقَلَّمُوا ذَلِكَ مِنْ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ .

منتشر ساخت و هیچ فقی از فنون علم نماند جز آنکه مطالب بسیاری در آن بیان فرموده. و قرآن و سنت را تفسیر فرموده و از اهل حضرت مغازی و اخبار انبیاء روایت شده است بی آنکه امر یا پدرش امام باقر یا امام سجّاد علیهما السلام حق نزد یکی از راویان عامه و اهل سنت یا فتهای ایشان دیده شده باشند و چیزی از ایشان آموخته باشند، و این خود واضحترین دلیل است که ایشان صلوات الله علیهم علم را از پیامبر اکرم ﷺ و سپس از علی علیه السلام و سپس از یک یک ائمه فرا گرفته اند همه ائمه علیهم السلام چنین بوده اند و روش ایشان در علم بر این پایه استوار بود، ایشان را از حلال و حرام می پرسیدند و آنها هم پاسخهای هماهنگ می گفتند بی آنکه از احدی تعلیم گرفته باشند، پس کدام دلیل واضحتر از این بر امامت ایشان است و اینکه پیامبر اکرم ﷺ آنها را نصب کرده و موسوم ساخته و علوم خودش و انبیاء پیشین را به آنها سپرده است؟ و آیا در تاریخ، فردی مانند امام باقر و یا امام صادق علیهما السلام مشاهده کرده ایم که بی آنکه از احدی درس گرفته باشند، این همه علم و دانش از آنها ظاهر شده باشد؟

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَعَلَّهُمْ كَانُوا يَتَعَلَّمُونَ ذَلِكَ سِرّاً. قِيلَ لَهُمْ: قَدْ قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ
الذَّهْرِيُّ فِي النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ كَانَ يَتَعَلَّمُ الْكِتَابَةَ وَيَقْرَأُ الْكِتَابَ سِرّاً. وَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ
يُظَنُّ ذَلِكَ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَكْثَرِ مَا أَتَوَاهُ لَا يُعْرَفُ إِلَّا
مِنْهُمْ، وَلَا سَمِعَ مِنْ غَيْرِهِمْ.

وَقَدْ سَأَلُونَا فَقَالُوا: «ابْنُ الْحَسَنِ لَمْ يَظْهَرْ ظُهُوراً تامّاً لِلْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ فِيمَنْ
أَمِنَ عَلَيْهِمْ وَجُودُهُ فِي الْعَالَمِ؟ وَهَلْ رَأَيْتُمُوهُ أَوْ أَخْبَرْتُمْكُمْ بِجَاعَةِ [قَدْ] تَوَاتَرَتْ
أَخْبَارُهَا أَنَّهَا شَاهِدَةٌ وَعَائِدَةٌ؟»

فَيَقَالُ لَهُمْ: إِنَّ أَمْرَ الدِّينِ كُلِّهِ بِالْإِسْتِدْلَالِ يُعْلَمُ، فَتَحْنُ عَرَفْنَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
بِالْأَدْلَةِ وَنَمْ نُشَاهِدُهُ، وَلَا أَخْبَرْنَا عَنْهُ مَنْ شَاهِدُهُ، وَعَرَفْنَا النَّبِيَّ ﷺ وَكَوْنَهُ
فِي الْعَالَمِ بِالْأَخْبَارِ، وَعَرَفْنَا نَبَوْتَهُ وَصِدْقَهُ بِالْإِسْتِدْلَالِ، وَعَرَفْنَا أَنَّهُ اسْتَخْلَفَ عَلِيَّ

اگر کسی بگوید: ممکن است پنهانی درس آموخته باشند. می گوئیم: مشابه
این سخن را ذهریه درباره پیامبر اکرم ﷺ گفته اند که آن حضرت پنهانی
کتابت را آموخته بود و کتاب قرائت می کرد و چگونگی می توان به امام باقر و امام
صادق علیهما السلام چنین گمان برد که در حالی که کمتر معلومی که ظاهر ساخته اند از
احدی غیر ایشان دیده و شنیده نشده است.

و از ما پرسش کرده و گفته اند: فرزند امام حسن عسکری علیهما السلام ظهور تام و
تمامی برای عام و خاص نداشته است، از کجا به وجود او در این عالم پی
برده اید، آیا شما خود او را دیده اید یا جماعتی که اخبارشان به تواتر رسیده او را
مشاهده و دیدار کرده اند؟

به ایشان می گوئیم: امور دینی به دلایل ثابت می شود. ما خدای تعالی را به
دلایل شناختیم و هرگز او را مشاهده نکرده ایم و کسی که او را دیده باشد ما را
آگاه نکرده است. و پیامبر اکرم ﷺ و وجود او را در این عالم به واسطه اخبار
شناختیم و به نبوت و صدق آن حضرت از طریق استدلال، معرفت حاصل
کردیم و از طریق استدلال دانستیم که پیامبر ﷺ علی بن ابی طالب علیهما السلام را جانشین
خود قرار داده است و دانستیم که پیامبر ﷺ و ائمه پس از او عالم به کتاب و سنت

ابنِ ابي طالب عليه السلام بالاستدلال، و عَرَفْنَا لَنَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ سَائِرَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام بَعْدَهُ عَالِمُونَ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ، وَ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِمْ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ الْغَلَطُ وَ لَا النِّسْيَانُ وَ لَا تَعَمُّدُ الْكِذْبِ بِالْاِسْتِدْلَالِ، وَ كَذَلِكَ عَرَفْنَا أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ، وَ عَلَيْنَا بِالْأَخْبَارِ الْمُتَوَاتِرَةِ عَنِ الْأَئِمَّةِ الصَّادِقِينَ عليهم السلام أَنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَكُونُ بَعْدَ كَوْنِهَا فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهم السلام إِلَّا فِي وَلَدِ الْإِمَامِ وَ لَا يَكُونُ فِي أَخٍ وَ لَا قَرَابَةٍ، فَوَجِبَ مِنْ ذَلِكَ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَنْقُضِي إِلَّا أَنْ يُخْلَفَ مِنْ وَلَدِهِ إِمَامًا^(۱) فَلَمَّا صَحَّحَتْ إِمَامَةُ الْحَسَنِ عليه السلام وَ صَحَّحَتْ وَفَاتُهُ تَبَيَّنَ أَنَّهُ قَدْ خَلَفَ مِنْ وَلَدِهِ إِمَامًا، هَذَا وَجْهٌ مِنَ الدَّلَالَةِ عَلَيْهِ.

وَ وَجْهٌ آخَرُ، وَ هُوَ أَنَّ الْحَسَنَ عليه السلام خَلَفَ جَمَاعَةً مِنْ تِلْكَاهُ مِنْ بَرِيٍّ^(۲) عَنْهُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ يُؤَدِّي إِلَيْهِ كُتُبَ شِعْبَتِهِ وَ أُمُورَهُمْ وَ يُخْرِجُونَ الْجَوَابَاتِ وَ كَانُوا يَتَوَضَّعُونَ لِيَدَيْهِ^(۳) وَ الْقَدَالَةِ بِتَقْدِيلِهِ إِيَّاهُمْ فِي حَيَاتِهِ، فَلَمَّا مَضَى أَجْمَعُوا جَمِيعًا

بوده اند و در این امر غلط و نسیان و دروغگویی بر آنها روا نیست و همه این امور را با استدلال دانستیم، و دانستیم که حسن بن علی عليه السلام امام مفترض الطاعة است و به واسطه اخبار متواتره از ائمه صادقین آگاه شدیم که امامت پس از حسن و حسین عليهم السلام بایستی در اولاد امام باشد و در برادر و خویشاوند امام نیست و از این مقدمات لازم می آید که امام از دنیا نرفته باشد، مگر آنکه امامی را از فرزندان خود جانشین خود ساخته باشد و چون امامت و وفات امام حسن عسکری عليه السلام درست است، ثابت می شود که یکی از فرزندانش امام و جانشین او باشد، این استدلالی بر وجود اوست.

استدلالی دیگر: و آن این است که امام حسن عسکری عليه السلام جماعتی از موثقین خود را جانشین خود قرار داد، کسانی که از او حلال و حرام را روایت می کردند و نامه های شیعیان و وجوهای ایشان را به آن حضرت می رسانیدند و پاسخها را دریافت می کردند، آنها عالم به پشت پرده و عادل بودند و خود امام حسن

۱ - فی بعض النسخ «من بعده اماماً».

۲ - فی بعض النسخ «فی البری».

عَلَى أَنَّهُ قَدْ خَلَّفَ وَلَدًا هُوَ الْإِمَامُ، وَ أَمَرُوا النَّاسَ أَنْ لَا يَسْأَلُوا عَنْ أَسْمِهِ وَ أَنْ
يَسْتَشْرُوا ذَلِكَ مِنْ أَقْدَاتِهِ، وَ طَلَبَهُ السُّلْطَانُ لَمَسَّدَ طَلَبٍ وَ وَكَّلَ بِالْأُورِ وَ الْحَبَالِي مِنْ
جَوَابِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ كَانَتْ كُتُبُ أَبِيهِ الْخَلَفَ بَعْدَهُ تَخْرُجُ إِلَى الشَّيْعَةِ بِالْأَمْرِ وَ
النُّهْيِ عَلَى أَيْدِي رِجَالِ أَبِيهِ الثَّقَاتِ أَكْثَرُ مِنْ عِشْرِينَ سَنَةً، ثُمَّ انْقَطَعَتِ الْمَكَاتِبَةُ وَ
مَضَى أَكْثَرُ رِجَالِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِينَ كَانُوا شَهِدُوا بِأَمْرِ الْإِمَامِ بَعْدَهُ وَ بَقِيَ مِنْهُمْ
رَجُلٌ وَاحِدٌ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى عَدَالَتِهِ وَ نَفَقَتِهِ فَأَمَرَ النَّاسَ بِالْكِتْمَانِ وَ أَنْ لَا يُذْهِبُوا
شَيْئًا مِنْ أَمْرِ الْإِمَامِ، وَ انْقَطَعَتِ الْمَكَاتِبَةُ، فَصَحَّ لَنَا ثَبَاتُ عَيْنِ الْإِمَامِ بِمَا ذَكَرْتُ مِنْ
الدَّلِيلِ، وَ بِمَا وَصَّيْتُ عَنْ أَصْحَابِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ رِجَالِهِ وَ تَقْلِيمِهِمْ خَبْرَةً، وَ صِحَّةَ
غُيُوبِهِ بِالْأَخْبَارِ الْمُشْهُورَةِ فِي غُيُوبَةِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّ لَهُ غُيُوبَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَشَدُّ مِنْ
الْأُخْرَى.

عسکری علیہ السلام در ایام حیاتش آنها را تعدیل کرده بود، و وقتی که آن حضرت درگذشت همگی آنها اتفاق داشتند که او فرزندی را جانشین قرار داده است که همو امام است و به مردم گفتند که از اسم او پرسند و آن را از دشمنانش پنهان دارند؛ و سلطان وقت به سخنی در طلب او برآمد و نگهبانانی بر خانه ها و کنیزان باردار امام حسن عسکری علیہ السلام گمارد، سپس نامه های پسرش که جانشین وی بود و شامل اوامر و نواهی او بود به واسطه اصحاب مورد اعتناء پدرش در مدتی بالغ بر بیست سال به شیمیانش می رسید و بعد از آن مکاتبه منقطع شد و بیشتر یاران امام حسن عسکری علیہ السلام که شاهد امر امامت امام پس از او بودند درگذشتند و تنها یک تن باقی ماند که همگی اتفاق بر عدالت و وثاقت وی داشتند و او به مردم دستور کتمان داد و اینکه چیزی از امر امام را منتشر نکنند و مکاتبه منقطع گردید. پس بنا به دلیلی که ذکر کردم و وصفی که از یاران امام حسن عسکری علیہ السلام و رجالش نمودم، و نقلی که ایشان در امر امامت فرزند- عسکری علیہ السلام کرده اند، وجود امام ثابت گردید و درستی غیبتش را به واسطه اخبار مشهوره ای که در باب غیبت امام علیہ السلام وارد شده و اینکه او دو غیبت دارد و یکی از آن دو دشوارتر از دیگری است به اثبات می رسانیم.

و مذهبنا في غيبة الإمام في هذا الوقت لا يُشبه مذهب المتطوّرة في موسى ابن جعفر، لأنّ موسى مات ظاهراً و رآه الناس مهيّأ و دفن دفناً مكشوفاً و مضى لمؤبده أكثر من مائة سنة و خمسين سنة لا يدّعي أحد أنّه يراه و لا يُكاتبه و لا يُراسله، و دَعَوَاهُمْ أَنَّهُ حَيٌّ قَبْلَ إِكْذَابِ الْحَوَاسِّ الَّتِي شَاهَدَتْهُ مَيِّتاً، وَ قَدْ قَامَ بَعْدَهُ عِدَّةُ أَلْفَةٍ فَأَتَوْا مِنَ الْعُلُومِ بِمِثْلِ مَا أَقْبَى بِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ لَيْسَ فِي دَعْوَانَا هَذِهِ - غَيْبَةِ الْإِمَامِ - إِكْذَابٌ لِلْحَيِّ وَ لَا مُحَالٌ وَ لَا دَعْوَى تُنْكِرُهَا الْعُقُولُ وَ لَا تُخْرِجُ مِنَ الْعَادَاتِ، وَ لَهُ إِلَى هَذَا الْوَقْتِ مَنْ يَدَّعِي مِنْ شِيعَةِ الشُّقَابِ الْمُسْتَوْرِينَ أَنَّهُ بَابُ إِلَهِهِ وَ سَبَبٌ يُوَدِّي عَنْهُ إِلَى شِيعَتِهِ لَمَرَّةٍ وَ نَهْيَةً وَ لَمْ تَطُلِ الْمُدَّةُ فِي الْغَيْبَةِ طَوْلًا يَخْرُجُ مِنْ عَادَاتِ مَنْ غَابَ، فَالْتَصِدِيقُ بِالْأَخْبَارِ يُوجِبُ اعْتِقَادَ إِمَامَةِ ابْنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَا شَرَحْتُ، وَ أَنَّهُ لَقَدْ غَابَ كَمَا جَاءَتْ الْأَخْبَارُ فِي الْغَيْبَةِ فَأَتَتْهَا

و مذهب ما در غیبت امام علیّه در این عصر، مانند مذهب متطوره - که همان واقفیه باشند - در غیبت موسی بن جعفر علیّه نیست، زیرا امام هفتم آشکارا درگذشت و مردم جسد او را دیدند و علناً او را به خاک سپردند و از درگذشت او متجاوز از یکصد و پنجاه سال گذشت و احدی ادّعا نکرد که او را دیده است و یا آنکه با او مکاتبه و مراسله کرده است، و ادّعای واقفیه که می گویند او زنده است، تکذیب چشمانی است که او را مرده مشاهده کرده است، و پس از امام کاظم علیّه چندین امام دیگر آمده اند که مانند آن حضرت اظهار علم و امامت کرده اند. اما در ادّعای ما نسبت به غیبت امام عصر علیّه تکذیب حسن و یا التزام به محال و یا خلاف عقل و عادت نیست و تا کنون هم بعضی از شیعیان موثق و مستور، خود را باب او می دانند و وسیله ای می شمارند که دستورات او را به شیعیانش برسانند و غیبت هم آنقدر طولانی نشده که خارج از عادت کسانی باشد که غایب می شوند. پس تصدیق به این اخبار موجب اعتقاد به امامت فرزند امام حسن عسکری علیّه می شود - چنانکه شرح دادیم - و او همچنان که در اخبار آمده است غیبت خواهد کرد، و اخبار آن مشهور و متواتر است، و

جاءت مشهوره متواتره، و كانت الشيعة تتوقفها و تفرجها لما يرجون بعد هذا من قيام القائم عليه السلام بالحق و إظهار العدل، و تسأل الله عز وجل توفيقاً و صبراً جميلاً بزمخته.

(كلام لابن قتيبة الرازي)

و قال أبو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قتيبة الرازي في بعض كتاب الإلهاد لأبي زيد العلوي: «قال صاحب الكتاب بعد أشياء كثيرة ذكرها لا تنازع فيها: و قالت الزيدية و الموثقة: الحجة من ولد فاطمة بقول الرسول المجمع عليه في حجة الوداع، و يؤم خرج إلى الصلاة في مرضه الذي توفي فيه: أيها الناس قد خلفت فيكم كتاب الله و عترتي، ألا أيها من يفترقا حتى يردا علي الحوض، ألا و إنكم لن تغفلوا ما استغفركم بها، ثم أكد صاحب الكتاب هذا الخبر و قال فيه قولاً لا مخالفة فيه، ثم قال بعد ذلك: إن الموثقة خالفت الإجماع و ادعت الإمامة

شيعه متوقع آن غيب است و به آن امیدوار است، زیرا رجاء واثق دارد که قائم علیه السلام پس از آن قیام خواهد کرد و عدل و داد را ظاهر خواهد ساخت. از رحمت واسعة حق در خواست توفیق و صبر جمیل می نمایم.

سخنان أبو جعفر بن قتيبة رازی

أبو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قتيبة رازی در رد کتاب «الإشهاد» ابوزید علوی گوید: صاحب این کتاب بعد از ذکر مطالب بسیاری که نزاعی در آن نیست گفته است: زیدیه و امامیه می گویند: حجت خداوند بایستی از فرزندان فاطمة زهرا علیها السلام باشد، زیرا این اجماعی است که پیامبر اکرم در حجة الوداع و در روزی که بیمار بودند و آخرین نماز را در مسجد برگزار کردند فرمودند: ای مردم! من کتاب خدا و عترتم را در میان شما باقی گذاشتم و آن دوازده بکدیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر در بهشت بر من وارد شوند، آگاه باشید که اگر شما به آن دو در آویزید هرگز گمراه نخواهید شد. سپس صاحب آن کتاب این خبر را مورد تأیید و تأکید قرار داده و سخنی گفته است که هیچ خلاقی در آن نیست و بعد از آن می گوید: امامیه با اجماع مخالفت کرده و ادعا کرده اند که امامت بایستی در

فی بطن من العترة و لم توجها لسائر العترة، ثم لرجل من ذلك البطن في كل عصر.

فأقول - وبالله الثقة - إن في قول النبي ﷺ على ما يقول الإمامية دلالة واضحة، و ذلك أن النبي ﷺ قال: «إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي» دل على أن الحجة من بعده ليس من العجم و لا من سائر قبائل القرب بل من عترته أهل بيته، ثم قرن قوله بما دل [به] على مراده فقال: «ألا وإني لئن يفرقا حق يردا علي الحوض» فأعلمنا أن الحجة من عترته لا تفارق الكتاب، وإنا متى تمسكنا بمن لا يفارق الكتاب لن نضل، ومن لا يفارق الكتاب بمن فرض على الأمة أن يتمسكوا به، و يجب في القول أن يكون عالما بالكتاب، ما عرفنا عليه، يقلم ناسخه من منسوخه، و خاصة من عامه، و خاصة من نذبه، و محكمه من متشابهه ليضع كل شيء من ذلك موضعه

یک خانواده مخصوص از عترت باشد و سایر خانواده های عترت حق از آن ندارند، در این خانواده هم در هر عصری فقط یک نفر امام خواهد بود. پس با اعتماد به خداوند می گوئیم، گفتار پیامبر اکرم ﷺ دلیل روشنی بر درستی قول امامیه است، زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: من در میان شما چیزی را باقی می گذارم که اگر بدان متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت. این مطلب دلالت دارد که حجت پس از او از عجم و سایر قبایل عرب نیست، بلکه از عترت اوست که همان اهل بیت او می باشد. آنگاه قولش را مقترن به کلامی کرده که به مراد او دلالت دارد و فرموده است: ألا وإني لئن يفرقا حتى يردا علي الحوض. و به ما اعلام فرموده است که حجت از عترت او می باشد و از کتاب جدائی ندارد و ما آنگاه که متمسک شویم به کسی که جدائی از کتاب ندارد، گمراه نخواهیم شد و کسی که مفارقت از کتاب ندارد، در زمره کسانی است که بر ائمت واجب است به او متمسک شوند و عقل می گوید که او بایستی عالم به قرآن و امین بر آن باشد. ناسخ را از منسوخ، و خاص آن را از عامش، و واجب آن را از مستحبش، و محکم آن را از متشابهش

الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، لَا يُقَدِّمُ مُؤَخَّرًا، وَلَا يُؤَخِّرُ مُقَدِّمًا، وَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ
 جَامِعًا لِعِلْمِ الَّذِينَ كُلِّهِ لِيَسْكُنَ التَّشَكُّكُ بِهِ وَالْأَخْذُ بِقَوْلِهِ قِيَامًا اخْتَلَفَتْ فِيهِ الْأُمَّةُ وَ
 تَنَازَعَتْهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَلِأَنَّهُ إِنْ بَقِيَ مِنْهُ شَيْءٌ لَا يَغْلُظُهُ لَمْ يُمْكِنِ
 التَّشَكُّكُ بِهِ، ثُمَّ مَتَى كَانَ بِهَذَا الْمَحَلِّ أَيْضًا لَمْ يَكُنْ تَامُونَ عَلَى الْكِتَابِ، وَلَمْ يُؤْمَرْ أَنْ
 يَغْلُظَ قَبْضُ النَّاسِخِ مِنْهُ مَكَانَ الْمَنْسُوحِ، وَالْحُكْمُ مَكَانَ الْمُتَشَابِهِ، وَالتَّذَبُّبُ مَكَانَ
 الْحُكْمِ، إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ بِمَا تَكَثَّرَ تَعْدَادُهُ، وَإِذَا كَانَ [هَذَا] هَكَذَا صَارَ الْحُجَّةُ وَالْمَنْجُوعُ
 سَوَاءً، وَإِذَا قَسَدَ هَذَا الْقَوْلُ صَحَّ مَا قَالَتِ الْإِمَامِيَّةُ مِنْ أَنَّ الْحُجَّةَ مِنَ الْعِتْرَةِ لَا
 يَكُونُ إِلَّا جَامِعًا لِعِلْمِ الَّذِينَ، مَنْصُومًا، مُؤْتَمِنًا عَلَى الْكِتَابِ، فَإِنْ وَجَدَتْ الزُّيْدِيَّةُ فِي
 أَهْلِهَا مِنْ هَذِهِ صِفَتُهُ فَتَعْنِ أَوَّلَ مَنْ يَتَقَادَرُ لَهُ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى قَالَتْ أَوَّلَ مَا
 اتَّبَعَ.

وَقَالَ شَيْخُ مِنَ الْإِمَامِيَّةِ إِنَّمَا لَمْ نَقُلْ: إِنَّ الْحُجَّةَ مِنْ زُلَيْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَوْلًا

باز شناسد تا هر چیز را در جایگاه خود که خدای تعالی وضع فرموده است قرار
 دهد، هیچ مقدمی را مؤخر نکند، و هیچ مؤخری را مقدم نگرداند. و بایستی که
 همه علم دین را بداند تا در موارد اختلاف امت و منازعه در تأویل کتاب و
 سنت، تمسک به وی و گفته وی ممکن باشد. و اگر چیزی از کتاب خدا را نداند،
 نمی توان به او تمسک جست. و اگر در چنین جایگاهی باشد امین بر قرآن کریم
 نخواهد بود، و نمی توان از غلط او امین بود و ممکن است ناسخ را در مکان منسوخ
 و محکم را در جای متشابه و مستحب را در محل واجب قرار دهد و غلطهای
 دیگری که تعداد آنها بسیار خواهد بود. و اگر چنین باشد حجت و سایر خلائق
 برابر خواهند بود و چون این گفته فاسد باشد، گفتار امامیه درست خواهد بود که
 حجت از عترت کسی است که جامع علم دین و معصوم بوده و بر کتاب خدا امین
 باشد. و اگر زیدیه در میان ائمه خود کسانی را می یابند که دارای این اوصاف
 باشند، ما اول کسانی هستیم که از او اطاعت می کنیم، و اگر چنین نبود بایستی از
 حق پیروی شود.

و یکی از بزرگان امامیه گفته است: ما نمی گوییم که هر یک از فرزندان

مطلقاً، و قلناهُ بِتَقْسِيدٍ وَ شَرَايِطٍ، وَ لَمْ نَحْتَاجْ لِذَلِكَ بِهَذَا الْمَقَرِّ فَقَطْ بَلِ اخْتَجَجْنَا بِهِ وَ بِفَيْدِهِ، فَأَوَّلُ ذَلِكَ أَنَا وَ جَدُّنَا النَّبِيُّ ﷺ قَدْ خَصَّ مِنْ عِثْرَتِهِ أَهْلَ بَيْتِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِمَا خَصَّ بِهِ وَ دَلَّ عَلَى جَلَالَةِ خَطَرِهِمْ وَ عِظَمِ شَأْنِهِمْ وَ عُلُوِّ حَالِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَا فَعَلَهُ بِهِمْ فِي الْمَوْطِنِ بَعْدَ الْمَوْطِنِ وَ الْمَوْقِفِ بَعْدَ الْمَوْقِفِ بِمَا شَهَرَتْهُ تُعْنِي عَنْ ذِكْرِهِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الزَّيْدِيَّةِ، وَ دَلَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى مَا وَصَفْنَاهُ مِنْ عُلُوِّ شَأْنِهِمْ بِقَوْلِهِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً» وَ بِسُورَةِ هَلْ أَتَى وَ مَا يُشَاكِلُ ذَلِكَ، فَلَمَّا قَدَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ هَذِهِ الْأُمُورَ وَ قَرَّرَ عِنْدَ أَمَّتِهِ أَنَّهُ لَيْسَ فِي عِثْرَتِهِ مَنْ يَتَقَدَّمُهُمْ فِي الْخَزَلَةِ وَ الرَّفْقَةِ، وَ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ رَحْمَةٌ يَنْسَبُ إِلَى الْمُحَابَاةِ وَ لَا يَحْنُ يُؤَلَّى وَ يَتَقَدَّمُ إِلَّا عَلَى الدِّهْنِ عَلِمْنَا أَنَّهُمْ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نَالُوا ذَلِكَ مِنْهُ اسْتِثْقَاقاً بِمَا خَصَّهُمْ بِهِ، فَلَمَّا قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ كُلِّهِ: «قَدْ

فاطمه علیها السلام به طور مطلق امام است، بلکه می گوئیم بعضی از ایشان که دارای شرایط و قیودی هستند امامند و تنها به خبر ثقلین احتجاج نمی کنیم، بلکه احتجاج ما به آن خبر و اخبار دیگر است. اول مطلب آن است که پیامبر اکرم از اهل بیت و عترت خود، امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام را مخصوص گردانیده و به جلالت مقام و بزرگی شأن و علو حال ایشان نزد خدای تعالی دلالت فرموده است و این اظهار لطف آن حضرت به صلوات الله علیه به ایشان در موطن گوناگون و مواضع متعدد واقع گردیده و شهرت آنها بین ما و زیدیه ما را از ذکر آنها بی نیاز می کند. خدای تعالی ما را به این اوصاف ایشان که نشانه علو شأن ایشان است با این کلمات دلالت فرموده است «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً» و همچنین به سوره «هل أتى» و آیات دیگر چون این امور را آماده کرد و در برابر امتش مقرر فرمود که در میان عترتش از نظر رفعت و منزلت کسی نیست که بر آنها مقدم باشد و با توجه به آنکه او کسی نبود که بی جهت به کسی متمایل شده و جز بر مبنای دیانت کسی را والی ساخته و مقدم بدارد، خواهیم دانست که آن مقام را به جهت شایستگی خود دریافت کرده اند، و چون پیامبر بعد از همه این مطالب فرمود: من در میان شما کتاب خدا

خَلَقْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي عَلَيْنَا أَنْتُمْ عَنْهُ هَؤُلَاءِ دُونَ غَيْرِهِمْ، لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ هَذَا مِنْ عِثْرَتِهِ مِنْ لَهْ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ لَخَصَّصَهُ عَلَيْهِ وَنَبَّهَ عَلَى مَكَانِهِ، وَدَلَّ عَلَى مَوْضِعِهِ لِنَلَّا بِكَوْنِ نِفْلِهِ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَهَذَا وَاضِحٌ، وَالحَمْدُ لِلَّهِ، ثُمَّ دَلَّلْنَا عَلَى أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْحَسَنِ بِاخْتِلَافِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِيَّاهُ وَاتِّبَاعِ أَخِيهِ لَهُ طَوْعاً.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «إِنَّ الْمُؤْتَمَنَةَ خَالَفَتْ الْإِجْمَاعَ وَادَّعَتْ الْإِمَامَةَ فِي بَطْنِ مِنَ الْعِثْرَةِ» فَيَقَالُ لَهُ: مَا هَذَا الْإِجْمَاعُ السَّابِقُ الَّذِي خَالَفْتَهُ فَإِنَّا لَا نَعْرِفُهُ، اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ تَجْعَلَ مُخَالَفَةَ الْإِمَامِيَّةِ لِلزُّيْدِيَّةِ خُرُوجاً مِنَ الْإِجْمَاعِ، فَإِنْ كُنْتَ إِلَى هَذَا تُؤَمِّي قَلْبِي بِتَعَذُّرٍ عَلَى الْإِمَامِيَّةِ أَنْ تُسَيِّبَكَ إِلَى مِثْلِ مَا نُسَبِّتُهَا إِلَيْهِ، وَتَدَّعِي عَلَيْكَ مِنَ الْإِجْمَاعِ مِثْلَ الَّذِي ادَّعَيْتَهُ عَلَيْهَا، وَتَعُدُّ قَالَتْ تَقُولُ: «إِنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَجُوزُ»^(۱) إِلَّا لِوَلَدِ الْحَسَنِ وَالحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «فَبَيَّنَّا لَنَا لِمَ خَصَّصْتَ وَلَدَهُمَا دُونَ سَائِرِ الْعِثْرَةِ لِنُبَيِّنَ لَكَ بِأَحْسَنِ مِنْ

و عترتم را جانشین گردانیدم دانستم که مقصود پیامبر ایشانند و لا غیر، زیرا اگر فرد دیگری از عترتش چنین مقامی را داشت او را مخصوص می گردانید و مکانت و موقعیت او را اگلام می فرمودند آنکه گویایش او به امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهما السلام بی جهت نباشد و این واضح است و الحمد لله، آنگاه دلیل بر امامت امام حسن پس از امیرالمؤمنین علیهم السلام آن است که پدرش او را خلیفه خود کرد و برادرش امام حسین هم به دلخواه از او پیروی کرد.

اما اینکه گفته است: امامیه با اجماع مخالفت کرده و مدعی شده اند که امامت در خاندان مخصوصی از عترت است، به او می گوئیم: این اجماع سابق که ما با آن مخالفت کرده ایم کدام اجماع است؟ که ما از آن اطلاعی نداریم، جز آنکه مخالفت امامیه را با زیدیه مخالفت با اجماع خوانده باشی که اگر مقصود تو آن باشد، امامیه هم می تواند بگوید شما زیدیه یا ادعای خود مخالفت اجماع امامیه را کرده اید، به علاوه تو می گویی که امامت جز بر فرزندان حسن و حسین علیهما السلام روا نیست، پس بگو به چه دلیل فرزندان آن دو امام را به امامت اختصاص دادی و سایر

حُجَّتِكَ مَا قُلْنَا وَ سَيَأْتِي الْبُرْهَانُ فِي مَوْضِعِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
 ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: وَ قَالَتِ الرَّيْدِيَّةُ: الْإِمَامَةُ جَائِزَةٌ لِلْعِثْرَةِ وَ فِيهِمْ لِدَلَالَةِ
 رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِمْ عَامًّا ثُمَّ يَخْصُصُ بِهَا بَعْضًا دُونَ بَقِيضٍ، وَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هُمْ
 دُونَ غَيْرِهِمْ بِإِجْمَاعِهِمْ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا - الْآيَةُ».
 فَأَقُولُ - وَ بِاللهِ التَّوْفِيقُ -: قَدْ غَلَطَ صَاحِبُ الْكِتَابِ فِي مَا حَكَى لِأَنَّ الرَّيْدِيَّةَ إِنَّمَا تُجَبِّرُ
 الْإِمَامَةَ لِوَلَدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خَاصَّةً، وَ الْعِثْرَةُ فِي اللُّغَةِ الْقَوْمُ وَ بَنُو الْقَوْمِ الْأَقْرَبُ
 فَأَلْقَرَبُ، وَ مَا عَرَفَ أَهْلُ اللُّغَةِ قَطُّ وَ لَا حَكَمَى عَنْهُمْ أَخَذَ أَنَّهُمْ قَالُوا: الْعِثْرَةُ لَا تَكُونُ إِلَّا
 وَلَدَ الْإِبْنَةِ مِنْ ابْنِ الْقَوْمِ، هَذَا شَيْءٌ تَمَنَّتُهُ الرَّيْدِيَّةُ وَ خَدَعَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا وَ تَفَرَّدَتْ بِادِّعَائِهِ
 بِلَا بَيَانٍ وَ لَا بُرْهَانٍ، لِأَنَّ الَّذِي تَدَّعِيهِ تَبَيَّنَ فِي الْعَقْلِ، وَ لَا فِي الْكِتَابِ، وَ لَا فِي الْخَبَرِ وَ لَا
 فِي شَيْءٍ مِنَ اللُّغَاتِ وَ هَذِهِ اللُّغَةُ وَ هَؤُلَاءِ أَهْلُهَا فَاسْأَلُوهُمْ يَبَيِّنُ لَكُمْ أَنَّ الْعِثْرَةَ فِي اللُّغَةِ

خاندان پیامبر را محروم ساختی؟ تا ما هم گفتار خود را بهتر از شما مُدلل سازیم و
 برهان آن را در جای خود خواهیم آورد، ان شاء الله.

بعد از آن صاحب کتاب اشهاد گفته است: زیدیه می گوید روا باشد که امامت در
 میان عترت جاری باشد، زیرا رسول خدا ﷺ بطور عموم به ایشان دلالت
 فرموده و برخی از ایشان را بر برخی دیگر تخصیص فرموده و خدای متعال هم
 درباره ایشان فرموده است و ایشان هم بر آن اجماع دارند که: «سپس کتاب را به
 ارث بر بندگان برگزیده خود دادیم - آیه». ظاهر: ۳۲.

پس به توفیق الهی می گویم: صاحب کتاب در آنچه نقل کرده اشتباه کرده
 است، زیرا زیدیه امامت را مخصوص فرزندان حسن و حسین علیهما السلام می دانند، اما
 «عترت» در لغت شاملِ عمو و عموزاده می شود، هر کدام که نزدیکتر باشند به
 عترت نزدیکترند و هرگز اهل لغت نگفته اند و کسی از ایشان نقل نکرده است که
 عترت اختصاص به فرزندان دختر از پسر عمو دارد، این مطلبی است که زیدیه
 آن را آرزو کرده و بخود را بدان فریفته اند، بی آنکه بیان و برهانی بر آن اقامه
 کرده باشند، زیرا ادعای آنها نه عقلی است، و نه در قرآن و حدیث است و نه در
 هیچ لغتی آمده است. این لغت و آنهم لغویین، از ایشان پرسید تا برایتان روشن

الأقرب فالأقرب من العم و بني العم.

فإن قال صاحب الكتاب: «فلم زعمت أن الإمامة لا تكون لفلان و ولده، و هم من المعتز عندك؟»

قلنا له: نحن لم نقل هذا قياساً، وإنما قلناه اتباعاً لما فعله عليه السلام و أولاء الثلاثة دون غيرهم من المعتز، و لو فعل بفلان ما فعله بهم لم يكن عندنا إلا الشنع و الطاعة.

و أما قوله: إن الله تبارك و تعالى قال: «ثم أوزننا الكتاب الذين اضطفئنا من عبادنا - الآية».

فيقال له: قد خالفك خصوصك من المعتزلة و غيرهم في تأويل هذه الآية، و خالفك الإمامية و أنت تعلم من السابق بالحجرات عند الإمامية، و أقل ما كان يجب عليك - و قد ألفت كتابك هذا لتبين الحق و تدعو إليه - أن تؤيد الدعوى بحجة، فإن لم تكن قانعاً، فإن لم يكن فتركه الاحتجاج بما لم يملكك أن تبين أنه حجة لك دون خصوصك.

کنند که عترت در لغت عبارت از عمو و عموزادگانند الاقرب فالاقرب.

و اگر صاحب کتاب بگوید: چرا معتقدی که امامت در بنی عباس نیست، در حالی که طبق اعتقاد شما ایشان جزو عترتند؟

به او می گوئیم: ما این مطلب را از روی قیاس نگفتم، بلکه آن را بخاطر عمل پیامبر نسبت به این سه کس گفتیم یعنی علی و حسن و حسین علیهم السلام و نه دیگران، و اگر پیامبر به عم خود عباس هم این امتیاز را داده بود، ما جز شنیدن و طاعت راهی نداشتیم.

اما این سخن او که خدای تعالی فرموده است: «ثم أوزننا الكتاب الذين اضطفئنا من عبادنا - تا آخر آیه».

به او می گوئیم: در تأویل این آیه دشمنان تو از معتزله و غیر با تو مخالفند و امامیه هم مخالفند و تو می دانی که امامیه در این آیه چه کسی را «السابق» بالخیرات می داند و اگر تو این کتابت را برای دفاع از حق و حقیقت نوشته ای، کمترین چیزی که بر تو واجب است، آن است که برای مدعای خود برهانی بیاوری و اگر نمی توانی، دلیل اقناعی بیاور و اگر نمی توانی ترک احتجاج کن،

فَإِنْ تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ وَادِّعَاءَ تَأْوِيلِهِ بِلَا بُرْهَانٍ لَمْ يَجِزْ عَنْهُ أَخَذَ، وَقَدْ ادَّعَى خُصُومُنَا وَخُصُومُكَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» (۱) هُمْ جَمِيعُ عُلَمَاءِ الْأُمَّةِ، وَلَنْ سَبِيلَ عُلَمَاءِ الْعِتْرَةِ وَ سَبِيلَ عُلَمَاءِ الْمُؤَيَّدَةِ سَبِيلٌ وَاحِدٌ، وَأَنَّ الْإِجْمَاعَ لَا يَتِمُّ وَالْحُجَّةَ لَا تَتَبَيَّنُ بِعِلْمِ الْعِتْرَةِ فَهَلْ يَتَنَكَّرُ وَبَيْنَهَا فَضْلٌ؟ وَهَلْ تَقْنَعُ بِهَا ادِّعَاءُ أَوْ تَسْأَلُهَا الْبُرْهَانَ؟ فَإِنْ قَالَ: بَلْ أَسْأَلُهَا الْبُرْهَانَ، قِيلَ لَهُ: فَهَاتِ بُرْهَانَكَ أَوَّلًا عَلَى أَنَّ الْمَقْصُودَ بِهَذِهِ الْآيَةِ الَّتِي تَلَوْنَهَا هُمْ الْعِتْرَةُ، وَأَنَّ الْعِتْرَةَ هُمْ الذَّرِّيَّةُ، وَأَنَّ الذَّرِّيَّةَ هُمْ وَلَدُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دُونَ غَيْرِهِمْ مِنْ وَلَدِ جَعْفَرٍ وَ غَيْرِهِمْ مِنْ أُمَّهَاتِهِمْ فَاطِمَاتٍ.

ثُمَّ قَالَ: وَ يُقَالُ لِلْمُؤَيَّدَةِ: مَا دَلِيلُكُمْ عَلَى إِجْبَابِ الْإِمَامَةِ لِوَاحِدٍ دُونَ الْجَمِيعِ وَ عَطْرُهَا عَلَى الْجَمِيعِ، فَإِنْ اعْتَلَّوْا بِالْوِرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ، قِيلَ لَهُمْ: هَذِهِ الْمُفْعِرِيَّةُ تَدَّعِي الْإِمَامَةَ لِوَلَدِ الْحَسَنِ ثُمَّ فِي بَطْنٍ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ فِي كُلِّ عَصَرٍ وَ زَمَانٍ بِالْوِرَاثَةِ

زیرا خواندن آیه ای از قرآن و ادعای بی دلیل تأویل آن، چیزی نیست که کسی از آن عاجز باشد، و دشمنان ما و شما می گویند که مقصود از آیه «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»، تمامی علمای امت است و راه علمای عترة و علمای مرجئه راه واحدی است و اجماع و حجت به علم عترة تمام نمی شود، آیا میان تو و آنها فرقی وجود دارد؟ و آیا به صرف ادعای آنها قانع می شوی یا از ایشان مطالبه دلیل می کنی؟ اگر بگویند: از آنها دلیل می خواهیم، به او می گوئیم: پس اولاً خودت دلیل بیاور که مقصود از این آیه ای که تلاوت کردی خصوص عترة است و عترة هم همان ذریه است و ذریه هم همان فرزندان حسن و حسین علیهما السلام هستند و نه فرزندان جعفر و دیگرانی که مادرانشان فاطمی هستند.

او گفته است که به امامیه می گوئیم: چه دلیلی دارید که از میان عترة فقط یکی امام باشد و دیگران ممنوع باشند، اگر بگویند دلیل آن وراثت و وصیت است به امامیه می گوئیم: این طایفه مُفْعِرِیه است که امامت را مخصوص اولاد حسن بن - علی علیهما السلام می دانند، سپس در خانواده ای از فرزندان حسن بن حسن که در هر

وَالْوَصِيَّةُ مِنْ أَبِيهِ، وَخَالَفُوكُمْ بَعْدُ فَمَا تَدْعُونَ كَمَا خَالَفْتُمْ غَيْرَكُمْ فَمَا يَدْعِي.
 فَأَقُولُ - وَبِاللهِ الْحَقُّ -: الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْإِمَامَةَ لَا تُكُونُ إِلَّا لِوَاحِدٍ أَنَّ الْإِمَامَ لَا
 يَكُونُ إِلَّا الْأَفْضَلُ وَالْأَفْضَلُ يَكُونُ عَلَى وَجْهَيْنِ: إمَّا أَنْ يَكُونَ أَفْضَلَ مِنَ الْجَمِيعِ أَوْ
 أَفْضَلَ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْجَمِيعِ، فَكَيْفَ كَانَتْ الْقِسْمَةُ فَلَيْسَ يَكُونُ الْأَفْضَلُ إِلَّا وَاحِدًا
 لِأَنَّهُ مِنَ الْمَحَالِّ أَنْ يَكُونَ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ الْأُمَّةِ أَوْ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْأُمَّةِ وَفِي الْأُمَّةِ
 مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ، فَلَمَّا لَمْ يَجْزْ هَذَا وَصَحَّ بِدَلِيلٍ تَعَرَّفَ الرَّئِيسُ بِصَحْبِهِ أَنَّ الْإِمَامَ لَا
 يَكُونُ إِلَّا الْأَفْضَلَ، صَحَّ أَنَّهَا لَا تُكُونُ إِلَّا لِوَاحِدٍ فِي كُلِّ عَصْرِ.

وَالْفَضْلُ فَمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْمُغِيرَةِ سَهْلٌ وَاضِحٌ قَرِيبٌ - وَالْمُنَّةُ اللَّهُ - وَهُوَ أَنَّ
 النَّبِيَّ ﷺ دَلَّ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دَلَالَةً بَيِّنَةً وَبَانَ بِهَا مِنْ سَائِرِ الْعُقَرَاءِ بِمَا
 خَصَّ بِهَا بِمَا ذَكَرْنَاهُ وَصَفْنَاهُ، فَلَمَّا مَضَى الْحَسَنُ كَانَ الْحُسَيْنُ أَخْلَى وَأَوْلَى بِدَلَالَةِ

عصر و زمانی به وراثت و وصیت پدر به فرزندان می رسد، و با عقیده شما در این باب مخالفند چنانچه شما نیز با دیگران مخالفید.

پس با اتکاء به خداوند متعال در پاسخ او می گوئیم: دلیل بر آنکه در هر
 عصری امام یکی بیش نیست، آن است که امام باید افضل مردم باشد و افضل
 می تواند دو معنی داشته باشد، یا مقصود افضل از جمیع امت است و یا آنکه
 منظور افضل از هر یک از افراد امت و در هر حال افضل یکی بیش نیست، زیرا
 محال است که فردی افضل از جمیع امت باشد یا افضل از هر یک از افراد امت
 باشد و افضل از او نیز وجود داشته باشد. پس اگر چنین امری روا نباشد و این
 مطلب که امامت از آن افضل است درست باشد - چنانکه زیدیه نیز بدان اعتراف
 دارند - مطلب اثبات خواهد شد و امامت در هر زمانی از آن یکی خواهد بود.

اما تفاوت ما امامیه و مغیره واضح و روشن و قابل فهم است المنَّة لله بیانش
 آن است که پیامبر اکرم با دلالتی روشن به امامت حسن و حسین علیهما السلام دلالت
 فرموده است و آن دو را از سایر عقرب با امتیازات روشنی ممتاز گردانیده است،
 چنانکه ذکر و وصف آن گذشت و چون امام حسن در گذشت امام حسین
 شایسته ترین و سزاوارترین مردم به امامت بود و امام حسن بر طبق دلالت

الحسن لِدَلَالَةِ الرَّسُولِ ﷺ عَلَيْهِ، وَ اخْتِصَاصِهِ بِإِيَّاهُ وَ إِشَارَتِهِ إِلَيْهِ، فَلَوْ كَانَ الْحَسَنُ
أَوْصَى بِالْإِمَامَةِ إِلَى أَبِيهِ لَكَانَ مُخَالِفًا لِلرَّسُولِ ﷺ، وَ حَاشَا لَهُ مِنْ ذَلِكَ، وَ بَعْدُ فَلَسْنَا
نَشْكُ وَ لَا نَرْتَابُ فِي أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ الْأَفْضَلُ
هُوَ الْإِمَامُ عَلَى الْحَقِيقَةِ عِنْدَنَا وَ عِنْدَ الزُّيْدِيَّةِ، فَقَدْ تَبَيَّنَ لَنَا بِمَا وَصَفْنَا كَذِبَ الْمُفِيرِيَّةِ، وَ
انْتِفَاضِ الْأَصْلِ الَّذِي بَنَوْا عَلَيْهِ مَقَالَتَهُمْ.

وَ نَحْنُ لَمْ نَخْصُصْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا خَصَّصْنَاهُ بِهِ مُحَابَاةً، وَ لَا قُلْدَنَا فِي
ذَلِكَ أَحَدًا، وَلَكِنْ الْأَخْبَارُ قَرَعَتْ مَحْضًا فِيهِ بِمَا لَمْ تَقْرَعْ فِي الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ، وَ دَلَّنَا عَلَى
أَنَّهُ أَعْلَمُ مِنْهُ مَا يُقَالُ مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ عَنْهُ، وَ عَنِ الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ، وَ عَنْ أَبِي -
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ لَمْ تَسْمَعْ لِلْحَسَنِ ابْنِ الْحَسَنِ بِشَيْءٍ يُمْكِنُ أَنْ يُقَابَلَ بِهِتَهُ وَ بَيِّنَ مِنْ سَوَاقِطِهِ
مِنْ عِلْمِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ الْعَالِمُ بِالذِّينِ أَخْبَرُ بِالْإِمَامَةِ يَمُنُّ لَا عِلْمَ لَهُ، فَإِنْ كُنْتُمْ يَا
مُتَفَسِّرَ الزُّيْدِيَّةِ عَزَقْتُمْ لِلْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ عِلْمًا بِالْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَأَظْهِرُوهُ، وَإِنْ لَمْ تَقْرِعُوا

رسول ﷺ امامت را مختص به او دانسته و به روی توحصیه فرمود، و اگر امام حسن
به امامت فرزندش وصیت می کرد مخالفت با رسول خدا کرده بود و حاشا که او
چنین کند، و دلیل دیگر آن است که مذهب شک و تردیدی نداریم که حسین علیه
از حسن بن حسن بن علی، افضل است و ما و زیدیه اتفاق داریم که حقیقه افضل
امام است، با این بیان دروغ مُفیریه ثابت شد و اساس گفتار آنها منهدم گردید.
و ما مقامی را که برای علی بن الحسین علیه السلام قائلیم، از روی تمایل بی دلیل
نیست و در این باب از احدی تقلید کورکورانه نمی کنیم، اما اخبار فراوانی که
در باره امام سجاد علیه السلام به گوشمان رسیده درباره حسن بن حسن وارد نشده است
و روایاتی که از امام سجاد علیه السلام در حلال و حرام وارد شده است و همچنین
روایاتی که از فرزندش و از امام صادق علیه السلام وارد شده است دلیل بر اعلییت آن
امام نسبت به حسن بن حسن است و ما از علم حسن بن حسن چیزی نشنیده ایم
تا بتوانیم آن را با آنچه از علم علی بن الحسین علیه السلام شنیده ایم مقابله کنیم و کسی
که عالم به دین باشد به امامت سزاوارتر است تا کسی که علمی در این باب ندارد.
شما ای گروه زیدیه! اگر از حسن بن حسن علم به حلال و حرامی سراغ دارید،

لَهُ ذَلِكَ فَتَفَكَّرُوا فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَفَلَمْ يَهْدِ إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۱).

فَلَسْنَا نَدْفَعُ الْحَسَنَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ فَضْلِ وَ تَقَدُّمِ وَ طَهَارَةِ وَ زَكَاةٍ وَ عَدَالَةٍ، وَ الْإِمَامَةِ لَا يَمُوتُ أَمْرُهَا إِلَّا بِالْعِلْمِ بِالْدِّينِ وَ الْمَعْرِفَةِ بِأَحْكَامِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ بِتَأْوِيلِ كِتَابِهِ، وَ مَا زَأَيْنَا إِلَىٰ يَوْمِنَا هَذَا، وَ لَا نَحِيقُ بِأَحَدٍ قَالَتْ الزَّيْدِيَّةُ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا وَ هُوَ يَقُولُ فِي التَّأْوِيلِ - أَغْنَىٰ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ - عَلَى الْإِسْتِخْرَاجِ، وَ فِي الْأَحْكَامِ عَلَى الْإِجْتِهَادِ وَ الْقِيَاسِ، وَ لَيْسَ بِمَكْنٍ مَعْرِفَةُ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ بِالِاسْتِثْبَاتِ (۲)، لِأَنَّ ذَلِكَ كَانَ مُمَكِّنًا لَوْ كَانَ الْقُرْآنُ إِنَّمَا أُنْزِلَ بِلُغَةٍ وَاحِدَةٍ، وَ كَانَ عُلَمَاءُ أَهْلِ تِلْكَ اللُّغَةِ يَعْرِفُونَ الْمُرَادَ، فَأَمَّا الْقُرْآنُ فَدُنَزَلَ بِلُغَاتٍ كَثِيرَةٍ، وَ فِيهِ أَشْيَاءٌ لَا يُعْرِفُ الْمُرَادَ مِنْهَا إِلَّا بِتَوْقِيفٍ، مِثْلُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ، وَ مَا فِي هَذَا الْبَابِ مِثْلُهُ، وَ فِيهِ أَشْيَاءٌ لَا يُعْرِفُ الْمُرَادَ مِنْهَا إِلَّا بِتَوْقِيفٍ بِمَا نَعْلَمُ، وَ نَعْلَمُونَ أَنَّ

آن را ظاهر کنید، و اگر چنین علمی سراغ نذارید در این سخن خدای تعالی تفکر کنید: «آیا کسی که به حق راهبری می کند شایسته تر است که پیروی شود یا کسی که هدایت نمی شود مگر آنکه دیگری او را هدایت کند، شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟»

ما منکر آن نیستیم که حسن بن حسن، فضل و تقدّم و طهارت و پاکی و عدالت داشته است، اما رکن امر امامت عبارت از علم به دین و معرفت احکام ربّ العالمین و دانستن تأویل کتاب الهی است، و ما تا به امروز ندیده و نشنیده ایم که مرجع یکی از زیدیّه در امر تأویل قرآن کریم استخراج معنا نباشد و در فروع و احکام بر اجتهاد و قیاس اعتماد نکرده باشد، اما می دانیم که معرفت تأویل قرآن کریم را نمی توان به طریق استخراج و استنباط فهمید، زیرا این کار وقتی ممکن است که قرآن کریم به یک لغت نازل شده باشد و دانشمندان آن لغت نیز مراد را بدانند، اما این کتاب به لغات کثیره نازل شده است و در آن مطالبی وجود دارد که مراد از آن جز به بیان الهی دانسته نمی شود، مثل نماز و زکات و حجّ و از این قبیل؛ و نیز مطالبی وجود دارد که مراد از آن جز با توقیف از آنچه

المُرَاد مِنْهُ إِنَّمَا عُرِفَ بِالتَّوْقِيفِ دُونَ غَيْرِهِ، فَلَيْسَ يَجُوزُ حَمْلُهُ عَلَى اللُّغَةِ لِأَنَّكَ تَحْتَاجُ أَوَّلًا أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ الْكَلَامَ الَّذِي تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَهُ لَيْسَ فِيهِ تَوْقِيفٌ أَصْلًا، لَا فِي إِجْمَالِهِ وَلَا فِي تَفْصِيلِهِ.

فَإِنْ قَالَ مِنْهُمْ قَائِلٌ: «لَمْ يُمْكِنْ أَنْ يَكُونَ مَا كَانَ سَبِيلُهُ أَنْ يَعْرِفَ بِالتَّوْقِيفِ فَقَدْ وَفَّقَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ عَلَيْهِ، وَمَا كَانَ سَبِيلُهُ أَنْ يُسْتَخْرَجَ فَقَدْ وَفَّقَ إِلَى الْعُلَمَاءِ وَجَعَلَ بَعْضَ الْقُرْآنِ دَلِيلًا عَلَى بَعْضٍ، فَاسْتَفْتَيْنَا بِذَلِكَ عَمَّا تَدْعُونَ مِنَ التَّوْقِيفِ وَالْمَوْقِفِ».

قِيلَ لَهُ: لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ عَلَى مَا وَضَعْتُمْ لِأَنَّا نَحْمَدُ لِلآيَةِ الْوَاحِدَةِ تَأْوِيلَيْنِ مُتَضَادَّيْنِ، كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَجُوزُ فِي اللُّغَةِ وَيُحْسِنُ أَنْ يَتَعَبَّدَ اللَّهُ بِهِ، وَ لَيْسَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ لِلْمُتَكَلِّمِ الْحَكِيمِ كَلَامٌ يَحْتَمِلُ مُرَادَيْنِ مُتَضَادَّيْنِ.

فَإِنْ قَالَ: «مَا يُمْكِنْ أَنْ يَكُونَ فِي الْقُرْآنِ دَلَالَةٌ عَلَى أَحَدِ الْمُرَادَيْنِ وَأَنْ يَكُونَ الْعُلَمَاءُ بِالْقُرْآنِ مَتًى تَدْبُرُوهُ عَلِمُوا الْمُرَادَ بِقَنَبِهِ دُونَ غَيْرِهِ».

که می دانیم حاصل غمی شود و می دانید که در قرآن کریم مطالبی وجود دارد که مراد از آن جز با توقیف حاصل نشود. بنابراین جایز نیست که قرآن کریم را بر لغت حمل کنیم، زیرا اولاً بایستی بدانیم که کلامی که می خواهیم آن را تاویل کنی در آن توقیفی وجود ندارد، چه در اجمالش و یا در تفصیلش.

اگر کسی از ایشان بگوید: آنچه در کلام الهی نیازمند به بیان بوده است، رسول خدا آن را بیان کرده است، و آنچه طریق آن استخراج و استنباط بوده آن را به علماء واگذار کرده است و بعضی از آیات قرآن کریم دلیل بر بعضی دیگر است و با این بیان ما از توقیف و توقیف کننده بی نیاز می شویم.

پاسخش این است که آنچه شما می گوئید جایز نیست، زیرا ما برای یک آیه واحده دو تاویل مختلف و متضاد می بینیم که هر دو معنی از نظر لغت درست است و ممکن است هر دو را حکم شرعی دانست و جایز نیست که متکلم حکیم کلامی را بگوید که محتمل دو مراد متضاد باشد.

اگر بگوید: ممکن است در خود قرآن کریم دلالتی بر یکی از دو معنی مراد وجود داشته باشد و مفسران با تدبیر در قرآن معنی مراد را درک کنند.

فَيَقَالُ لِمُعْتَرِضٍ بِذَلِكَ: أَتَكُونُ هَذَا الَّذِي وَصَفْتَهُ لِأَمْرِ مُعْجَزَةٍ بِهِ: لَيْسَ تَحُلُو تِلْكَ الدَّلَالَةُ الَّتِي فِي الْقُرْآنِ عَلَى أَحَدِ الْمُرَادَيْنِ مِنْ أَنْ تَكُونَ مُحْتَمِلَةً لِلتَّأْوِيلِ أَوْ غَيْرَ مُحْتَمِلَةٍ، فَإِنْ كَانَتْ مُحْتَمِلَةً لِلتَّأْوِيلِ فَالْقَوْلُ فِيهَا كَالْقَوْلِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ، وَإِنْ كَانَتْ لَا مُحْتَمِلُ التَّأْوِيلِ فَهِيَ إِذَا تَوَقَّفَ وَنُصَّ عَلَى الْمُرَادِ بِعَقِيَّتِهِ، وَيَجِبُ أَنْ لَا يُشْكَلَ عَلَى أَحَدٍ عِلْمُ اللَّغَةِ مَعْرِفَةُ الْمُرَادِ، وَهَذَا مَا لَا تَنْكَرُهُ الْقَوْلُ، وَهُوَ مِنْ فِعْلِ الْحَكِيمِ جَائِزٌ حَسَنٌ، وَلَكِنَّا إِذَا تَدَبَّرْنَا آيَةَ الْقُرْآنِ لَمْ نَجِدْ هَاكَذَا وَوَجَدْنَا الْاِخْتِلَافَ فِي تَأْوِيلِهَا قَائِمًا بَيْنَ أَهْلِ الْعِلْمِ بِاللُّغَةِ وَاللُّغَةِ، وَكَانَ هُنَاكَ آيَاتٌ تُفَسِّرُ آيَاتٍ تَفْسِيرًا لَا يَحْتَمِلُ التَّأْوِيلَ لَكَانَ قَرِيبٌ مِنَ الْمُخْتَلِفِينَ فِي تَأْوِيلِهِ مِنَ الْعُلَمَاءِ بِاللُّغَةِ مُعَانِدِينَ، وَلَأَمْكَنَ كَشْفُ أَمْرِهِمْ بِأَهْوَنِ الشَّغْيِ، وَلَكَانَ مَنْ تَأَوَّلَ الْآيَةَ خَارِجًا مِنَ اللَّغَةِ وَمِنْ لِسَانِ أَهْلِهَا، لِأَنَّ الْكَلَامَ إِذَا لَمْ يَحْتَمِلِ التَّأْوِيلَ لَحَمَلَتُهُ عَلَى مَا لَا يَحْتَمِلُهُ خَرَجَتْ عَنِ اللَّغَةِ الَّتِي رَفَعَ الْخِطَابُ بِهَا، فَذَلُّونا بِمَا مَفَقَرِ الزُّبَيْدِيَّةِ عَلَى آيَةِ وَاحِدَةٍ اخْتَلَفَ أَهْلُ الْعِلْمِ فِي تَأْوِيلِهَا فِي الْقُرْآنِ مَا يَدُلُّ نَصًّا وَ

در پاسخ معترض می گوئیم این کلامی که می گوی مورد انکار ماست، زیرا این دلیل که در خود قرآن کریم برای تعیین یکی از دو معنا هست یا قابل تأویل است و یا غیر قابل تأویل، اگر قابل تأویل است که آیه مورد بحث خودش نیازمند تفسیر امام است، و اگر قابل تأویل نیست البته آن آیه، توقیف و توضیحی بر معنای مراد است و معرفت مراد بر کسی که علم لغت را می داند دشوار نخواهد بود، عقل هم آن را می پذیرد و از فعل حکیم هم چنین امری روا و پسندیده است، اما وقتی ما در آیات قرآن کریم تدبیر می کنیم آنها را چنین نمی بینیم و درک می کنیم که اختلاف در تأویل آیات بین علمای دین و لغت پابرجاست و اگر آیه ای که بطور قطع آیات دیگر را تفسیر می کرد، یکی از آن دو گروه معاند بودند، و به سادگی می توانستیم حقیقت حال ایشان را کشف کنیم و کسی که آیه را تأویل کرده بود، از میزان لغت و اهل زبان خارج بود، زیرا اگر کلام محتمل تأویل نباشد و آن را بر معنای مخالف لغت حمل کنی، از آن لغتی که خطاب به آن واقع شده است خارج شده ای، شما ای گروه زبیدیّه! یک آیه مورد اختلاف را به ما نشان بدهید که در قرآن کریم دلیل قاطعی بر معنای آن وجود

تَوْفِيقًا عَلٰی تَأْوِيلِهَا، وَ هَذَا أَمْرٌ مَتَعَذِّرٌ، وَ فِي تَعَذُّرِهِ دَكِيلٌ عَلٰی أَنَّهُ لَا يَجُزُّ لِلْقُرْآنِ مِنْ مُتَرَجِّمٍ
يَقْلَمُ مُرَادَ اللَّهِ تَعَالٰی فَيُخَيِّرُ بِهِ، وَ هَذَا عِنْدِي وَاضِحٌ.

اَشْبَهَةُ لِلْخَطَّابِيَّةِ:

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَ هَذِهِ الْخَطَّابِيَّةُ يَدَّعِي الْإِمَامَةَ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ مِنْ
أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوَرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ، وَ يَقْعُونَ عَلٰی رَجْعَتِهِ، وَ يُخَالِفُونَ كُلَّ مَنْ قَالَ بِالْإِمَامَةِ وَ
يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ وَ اتَّعْتُمُوهُمْ فِي إِمَامَةِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خَالَفُوكُمْ فِيمَنْ سِوَاهُ».

فَأَقُولُ - وَ بِاللهِ الثَّقَةِ -: لَيْسَ تَصِحُّ الْإِمَامَةُ بِمُوافَقَةِ مُوَافِقٍ وَ لَا مُخَالَفَةِ مُخَالِفٍ، وَ إِنَّمَا
تَصِحُّ بِأَدْلَةِ الْحَقِّ وَ بُرَاهِينِهِ، وَ أَحْسَبُ أَنَّ صَاحِبَ الْكِتَابِ غَلَطَ، وَ الْخَطَّابِيَّةُ قَوْمٌ غُلَاةٌ،
وَ لَيْسَ بَيْنَ الْعُلُوِّ وَ الْإِمَامَةِ نِسْبَةٌ، فَإِنْ قَالَ: فَإِنِّي أَرَدْتُ الْفِرْقَةَ الَّتِي وَقَعَتْ عَلَيْهِ لِبِلَالُ لَهُ؛
فَيُقَالُ لَيْتَكَ الْفِرْقَةَ: تَقْلَمُ أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ جَعْفَرٍ مُوسَى يُمَثِّلُ مَا عَلِمْتُمْ أَنَّكُمْ بِهِ أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ

داشته باشد، این امر متعذر و ناممکن است و تعذرش دلیل آن است که قرآن کریم
نیازمند مترجمی است که مراد خدای تعالی را بداند و آن را بیان کند، و این
موضوع کاملاً واضح است.

شبهه فرقه خطابیّه

صاحب آن کتاب به عنوان اعتراض به امامیه گفته است: این فرقه خطابیّه
است که برای جعفر بن محمد به واسطه وراثت و وصایت از جانب پدرش ادّعای
امامت می کنند و منتظر رجعت او هستند و مخالف امامیه هستند و می پندارند با
شما در امامت جعفر بن محمد موافقت و در سایر معتقداات مخالف.

من با اعتقاد به خدای تعالی می گویم: امامت با موافقت موافقی و یا مخالفت
مخالفی درست نمی شود، بلکه با ادله و براهین حقه به اثبات می رسد و من صاحب
کتاب را در نادرستی می بینم. خطابیّه طایفه ای از غلات اند و بین علو و امامیه
نسبتی نیست، و اگر گوید مقصود من آن فرقه ای است که بر امام صادق توقف
کرده اند، جواب این است که به آن فرقه می گوئیم: ما امام پس از جعفر بن محمد
را موسی بن جعفر می دانیم همانگونه که شما امام پس از محمد بن علی را جعفر بن -

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ جَعْفَرٌ، وَتَقَلَّمَ لَنَا جَعْفَرًا مَاتَ كَمَا تَقَلَّمَ أَنَّ أَبَاهُ مَاتَ وَ الْفَضْلُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ هُوَ الْفَضْلُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّبَائِيَّةِ وَ الْوَاقِفَةِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَتَوَلَّوْا كَيْفَ شِئْتُمْ.

وَ يُقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: وَ أَنْتَ فَمَا الْفَضْلُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَنْ اخْتَارَ الْإِمَامَةَ يُؤَلِّدُ الْقَبَاسَ وَ جَعْفَرَ وَ عَقِيلَ أَغْنَى لِأَهْلِ الْعِلْمِ وَ الْقَضَلِ مِنْهُمْ، وَ اخْتِجَ بِاللُّغَةِ فِي أَنْهُمْ مِنْ عِتْرَةِ الرُّسُولِ، وَ قَالَ: إِنَّ الرُّسُولَ ﷺ عَمَّ جَمِيعَ الْعِتْرَةِ وَ لَمْ يَخْصُ إِلَّا ثَلَاثَةً هُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ عَرَفْنَاهُ وَ بَيْنَ لَنَا.

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَ هَذِهِ السَّنْطِيَّةُ تُدَّعِي إِمَامَةَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ مِنْ أَبِيهِ^(۱) بِالْوَرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ، وَ هَذِهِ الْفَطْحِيَّةُ^(۲) تُدَّعِي إِمَامَةَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ بِالْوَرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ، وَ قَبْلَ ذَلِكَ إِنَّمَا قَالُوا بِإِمَامَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ يُسَمُّونَ الْيَوْمَ

محمد می دانید، و می دانیم که امام صادق علیه السلام وفات کرده است همچنانکه پدرش امام باقر علیه السلام وفات کرده است. و فرق بین ما و شما همان فرق بین شما با سبائیه و واقفه بر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است و هرچه می خواهید بگوئید.

و به صاحب کتاب می گوئیم: فرق تو و کسانی که امامت را در اولاد عالم و فاضل عباس و جعفر و عقیل می دانند چیست؟ و دلیل هم می آورند که لغت می گویند ایشان از عترت رسول صلی الله علیه و آله هستند و می گویند پیامبر اکرم نظر به همه عترت داشته است و سه تن از ایشان را که عبارت از امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیه السلام باشند، مخصوص نگردانیده است، بازگو و برای ما بیان کن!

صاحب کتاب می گوید: این سَنَطِيَّة است که امامت را برای عبدالله بن جعفر ابن محمد به وراثت و وصایت از جانب پدرش ادعا می کنند، و این فَطْحِيَّة است که امامت را برای اسماعیل بن جعفر به وراثت و وصایت از جانب پدرش ادعا می کنند و پیش از آن معتقد به امامت عبدالله بن جعفر بودند و امروزه اسماعیلیه

۱ - سَنَطِيَّة کسانی هستند که امامت را در محمد بن جعفر علیه السلام و تولاد او دانند، و بعضی بن ابی سبط است.

(قَوَى الشَّيْءُ نَزَحَ).

۲ - فَطْحِيَّة امامت را در اولاد عبدالله بن جعفر علیه السلام دانند و چون عبدالله فطح (عریض الرأس) بود آنان را

فطحیه گویند.

إسماعيلية لآلئه لم يبق للقائلين بإمامة عبدالله بن جعفر خلف ولا بقیته، و فرقة من -
القطعية يقال لهم: القرامطية^(١) قالوا بإمامة محمد بن إسماعيل بن جعفر بالوراثية و
الوصية. و هذه الواقعة على موسى بن جعفر تدعي الإمامة لموسى و ترتب لزجته.
و أقول: الفرق بيننا و بين هؤلاء سهل و واضح قريب:

أما القطعية فالهجة عليها أوضح من أن تحق لأن إسماعيل مات قبل أبي -
عبدالله عليه السلام، و الميث لا يكون خليفة الحي، و إنما يكون الحي خليفة الميت، ولكن
القوم عملوا على تقليد الرؤساء و أغرضوا عن الهجة و ما في بابها. و هذا أمر لا يحتاج
فيه على إكثار لآلئه ظاهر الفساد، بين الانتقاد.

ناميده می شوند، زیرا قائلین به امامت عبدالله بن جعفر از میان رفته و کسی از
ایشان باقی نمانده است. و فرقه دیگری از قطعیه را قرامطه می گویند و ایشان
معتقد به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر به طریق وراثت و وصایتند و این هم
واقعه بر موسی بن جعفرند که مدعی امامت موسی بن جعفر و منتظر رجعت او
می باشند.

و من می گویم: فرق میان ما و این فرقه ها آسان و روشن و قابل فهم است:
اما قطعیه دلیل بر رد آنها روشن تر از آن است که مخفی بماند، زیرا اسماعیل در
حیات پدرش امام صادق علیه السلام مرده است و مرده نمی تواند جانشین زنده بشود،
بلکه کار برعکس است و بایستی زنده را جانشین مرده کرد، اما اینها از رؤسای
خود پیروی کرده و از دلیل و برهان رو گردانیده اند و این امر نیازمند شرح و
تفصیل نیست، زیرا فساد آن آشکار و انتقاد آن روشن است.

١ - هم فرقه من المبارکین و اما سقرا بهذا یرتیس لهم من فعل السواد من الاتباط کان یلقب «قرمطیة» کانوا
فی الأصل علی عقالة المبارکین ثم خالفوهم فقالوا: لا یكون بعد محمد ﷺ الا سبعة أئمة: علی بن أبی طالب الی جعفر بن
محمد ثم محمد بن اسماعیل و هو الامام القائم المهدي و هو رسول. و ذهبوا أن النبی انقطع عنه الرسالة فی حياته فی
الیرم الذي امر فيه بنصب علی بن أبی طالب علیه السلام للناس فی غدیر خم. فصارت الرسالة فی ذلك الیرم فی علی بن أبی
طالب، و اعتلوا فی ذلك بقول رسول الله ﷺ من كنت مولاه فهذا علی مولاه و أن هذا القول منه خروج من
الرسالة و النبوة و التسليم منه فی ذلك لعلی علیه السلام باسم الله عزوجل و أن النبی ﷺ بعد ذلك کان مأموراً لعلی بحبوجا
به. (قاله الترمذی) و فی تلخیص اهلوس لا بن الجوزی تحقیق لسبب سمية القرامطة بهذا الاسم.

وَأَمَّا الْقَرَامِطَةُ فَقَدْ نَقَضَتْ الْإِسْلَامَ حَرْفًا حَرْفًا، لِأَنَّهَا أَبْطَلَتْ أَعْمَالَ الشَّرِيعَةِ وَ
جَاءَتْ بِكُلِّ سُوءٍ طَائِفَةٍ، وَإِنَّ الْإِمَامَ إِنَّمَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ لِلدِّينِ وَإِقَامَةِ حُكْمِ الشَّرِيعَةِ فَإِذَا
جَاءَتْ الْقَرَامِطَةُ تَدَّعِي أَنْ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَوْ وَصِيَّهُ اسْتَخْلَفَ رَجُلًا دَعَا إِلَى نَقْضِ الْإِسْلَامِ
وَالشَّرِيعَةِ وَالْخُرُوجِ عَمَّا عَلَيْهِ طَبَائِعُ الْأُمَّةِ لَمْ تَحْتَاجْ فِي مَعْرِفَةِ كَذِبِهِمْ إِلَى أَكْثَرٍ مِنْ دَعْوَاهُمْ
الْمُتَنَاقِضِ الْفَاسِدِ الرَّكِيكِ.

وَأَمَّا الْفَضْلُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ سَائِرِ الْفِرَقِ فَهُوَ أَنَّ لَنَا ثِقَلَةَ أَخْبَارٍ وَحَمَلَةَ أَثَارٍ قَدْ طَبَّحُوا
الْبُلْدَانَ كَثْرَةً، وَتَقَلُّوا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مَا يُعْلَمُ بِالْعَادَةِ
الْجَارِيَةِ وَالتَّجَرُّبَةِ الصَّحِيحَةِ لَأَنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ كِذْبًا مُؤَلَّدًا، وَحُكْمًا مَعَ ثَقْلِ
ذَلِكَ عَنْ أَصْلَافِهِمْ أَنْ أَبَاعَبِدَ اللَّهُ عليه السلام أَوْصَى بِالْإِمَامَةِ إِلَى مُوسَى عليه السلام، ثُمَّ ثَقُلَ الْإِيمَانُ مِنْ
فَضْلِ مُوسَى عليه السلام وَعَلَيْهِ مَا هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ ثِقَلَةِ الْأَخْبَارِ، وَلَمْ تَسْمَعْ بِهَذَا بِأَكْثَرٍ مِنْ
الدُّعْوَى وَلَيْسَ سَبِيلُ الثَّوَابِ وَأَعْلَى سَبِيلِ الشُّدُودِ وَأَهْلِيهِ، فَتَأَمَّلُوا الْأَخْبَارَ الصَّادِقَةَ

و اما قرامطه، ایشان کسانی هستند که اسلام را کلمه به کلمه نقض کرده اند و
احکام شریعت را باطل نموده اند و هر سفسطه ای را مرتکب می شوند و
نیازمندی ما به امام از باب ذیانت و اقامه احکام شریعت است و وقتی که قرامطه
آمده و می گویند که جعفر بن محمد یا وصیش فردی را جانشین خود قرار داده اند
که مدعی نقض اسلام و شریعت و خروج از طبیعت امت است نیازی به شناسائی
کذبشان ندارم، و همین ادعای متناقض و فاسد و زکیک بر بطلانشان کافی است.
اما فرق ما و سایر فرقه ها آن است که ما عدهٔ بیشمارى ناقلان اخبار و
حاملان احادیث داریم که همهٔ شهرها را پر کرده اند که از جعفر بن محمد عليه السلام آن
قدر احکام حلال و حرام روایت کرده اند که طبق عادت جاریه و تجربهٔ صحیحه،
ممکن نیست دروغ و جعل باشد و از پیشینیان خود نقل کرده اند که امام
صادق عليه السلام جانشین خود را امام کاظم عليه السلام قرار داد و از فضل و علم او هم
آنقدر نقل شده که نزد ناقلان اخبار معروف است، اما از این فرقه ها جز ادعا
نشنیده ام و روش تواتر و اهل آن با روش شدوذ و اهل آن یکی نیست. شما در
اخبار صادقانه بنگرید تا بواسطهٔ آن فرق بین امام کاظم عليه السلام و محمد و عبدالله

تفرقوا بها فصل ما بین موسی علیه السلام و محمد و عبدالله بنی جعفر. و تعالوا تمحین هذا الأمر بخمسة مسائل من الحلال و الحرام بما قد أجاب فيه موسى عليه السلام فإن وجدنا هذين فيه جواباً عند أحد من القائلين بإمامتها فالقول كما يقولون. و قد روت الإمامية أن عبدالله بن جعفر سئل كم في مائتي درهم؟ قال: خمسة دراهم. قيل له: و كم في مائة درهم؟ فقال: درهمان و نصف.

و لو أن معترضاً اعترض على الإسلام و أهله فادّعى أن ههنا من قد عارض القرآن، و سألتنا تفصل بين تلك المعارضة و القرآن، قلنا له: أما القرآن فظاهر، فأظهر تلك المعارضة حتى تفصل بينها و بين القرآن. و هكذا نقول لهذا الفرق، أما أخبارنا فهي مزوئة محفوظة عند أهل الأمصار من علماء الإمامية فأظهروا تلك الأخبار التي تدعوتها حتى تفصل بينها و بين أخبارنا، فأتينا أن ندعوا خبراً لم يستغف سامع و لا عرفه أخذ ثم تسألونا الفصل بين أخبارنا و هذا الخبر فهذا مالا يتجزأ عن دعوى مثله أخذ. و

فرزندان امام صادق علیه السلام را بدانید بیانید این امر را آزمایش کنیم و در پنج مسئله از مسائلی که از حلال و حرام امام کاظم علیه السلام پاسخ گفته اند بنگریم، و اگر نزد معتقدین به آن دو فرزند دیگر در این مسائل پاسخی باشد، قول آنها درست است. امامیه روایت کرده اند که از عبدالله بن جعفر سؤال شد: که در دو پست درهم چقدر زکات است؟ گفت پنج درهم و باز سؤال کردند که در صد درهم چقدر زکات است؟ و او گفت دو درهم و نیم!

و اگر معترضی بر اسلام و مسلمین اعتراض کرده و بگوید اینجا شخصی وجود دارد که با قرآن کریم معارضه کرده است و از ما بخواهد که فرق این معارضه و قرآن کریم را بازگو کنیم، به او می گوئیم: اما قرآن که ظاهر است، تو هم آن معارضه را ظاهر کن تا فرق آن دو را بازگوئیم. به این فرقه ها هم همین را می گوئیم، اما اخبار ما در دست علمای امامیه در همه بلاد مروی و محفوظ است، شما هم اخباری را که ادعا می کنید ظاهر کنید تا فرق بین آن دو را بیان کنیم، اما اگر مدعی خبری باشید که هیچکس ندیده و نشنیده، بعد از آن از ما بخواهید که فرق بین اخبارمان و آن خبر را بازگوئیم، این چیزی است که هیچکس از ادعای

لَوْ أَبْطَلَ مِثْلَ هَذِهِ الدَّعْوَى أَخْبَارُ أَهْلِ الْحَقِّ مِنَ الْإِمَامِيَّةِ لَأَبْطَلَ مِثْلَ هَذِهِ الدَّعْوَى مِنَ الْبَرَاهِنَةِ أَخْبَارُ الْمُسْلِمِينَ. وَ هَذِهِ وَاضِحٌ وَفِيهِ الْمُنْتَهَى.

وَ قَدْ ادَّعَتْ التَّنَوُّيَةُ أَنَّ مَا بِي أَهْلَامِ الْمُعْجَزَاتِ وَ أَنَّ لَهُمْ خَبَرًا يَدُلُّ عَلَى صِدْقِهِمْ، فَقَالَ لَهُمُ الْمُؤَحِّدُونَ: هَذِهِ دَعْوَى لَا تَعْمُرُ عَنْهَا أَحَدٌ فَأَظْهِرُوا الْخَبَرَ لِتَدُلُّكُمْ عَلَى أَنَّهُ لَا يَطْعَمُ عُذْرًا وَ لَا يُوجِبُ حُجَّةً. وَ هَذَا شَبِيهُ بِجَوَابِنَا لِصَاحِبِ الْكِتَابِ.

وَ يُقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: قَدْ ادَّعَتْ الْبُكْرِيَّةُ وَ الْإِبَاضِيَّةُ أَنَّ الشَّيْءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَصٌّ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ أَكْثَرَتْ أَنَّ ذَلِكَ كَمَا أَتَكُونَا نَحْنُ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْسَى إِلَى هَذَيْنِ، فَبَيَّنَّا لَنَا حُجَّتَكَ وَ دَلَّلْنَا عَلَى الْفُضْلِ بِتَنَكُّكَ وَ بَيَّنَّا الْبُكْرِيَّةَ وَ الْإِبَاضِيَّةَ لِتَدُلُّكَ بِمِثْلِهِ عَلَى الْفُضْلِ بِتَنَتْنَا وَ بَيَّنَّا مِمَّا سَمَّيْتِ.

وَ يُقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: أَنْتَ رَجُلٌ تَدَّعِي أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ كَانَ عَلَى مَذْهَبِ الزَّيْدِيَّةِ، وَ أَنَّهُ لَمْ يَدَّعِ الْإِمَامَةَ مِنَ الْجَهَةِ الَّتِي تَذْكُرُهَا الْإِمَامِيَّةُ، وَ قَدْ ادَّعَى الْقَائِلُونَ

آن عاجز نیست و اگر این مدّعا اخبار حقه امامیه را باطل سازد، ادّعای مشابه براهیه نیز اخبار حقه مسلمین را باطل خواهد ساخت، و این واضح و آشکار است. و فیهِ الْمُنْتَهَى.

و تَنَوُّيَةُ هُمِ ادَّعَا كَرْدَهُ اَنْدَ كَه «مَا بِي» مُعْجَزَاتِي دَاشْتَه اِسْت وَ نَزْدِشَانِ خَبَرِي اِسْت كَه بِرِ صَدَقِ اِيشَانِ دَلَالَتِ مِي كَنْد. اَمَّا خُدا بِرِ سْتَانِ مِي گويند: اَيْنِ دَعْوَى رَا هِرْ كَسِ مِي تَوَانَدِ بَكَنْد، شَمَا اَنِ خَبَرَ رَا ظَاهِرِ كَنْيَدِ تَا بِه شَمَا ثَابِتِ كَنِيْمِ كَه اَنِ خَبَرَ قَطْعِ عُذْرِ نَمِي كَنْد وَ حَقِّقِي رَا اِيجَابِ نَمِي كَنْد وَ اَيْنِ شَبِيهِ يَاسُخِ مَا بِه صَاحِبِ كِتَابِ سِت. وَ بِه صَاحِبِ كِتَابِ مِي گوينم: فَرْقَه هَايِ بَكْرِيَّةِ وَ اِبَاضِيَّةِ نِيَزِ كَه اَزِ خَوَارِجِ اَنْدِ ادَّعَا كَرْدَهُ اَنْدَ كَه پِيَا مِيرِ اَكْرَمِ بِه وَ صَايَتِ اَبُو بَكْرٍ تَصْرِيحِ كَرْدَهُ اَنْدَ وَ تُو مَنكَرِ اَنِي، هِمِ چنانكه مَا نِيَزِ مَنكَرِيْمِ كَه اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِه اِمَامَتِ مُحَمَّدِ وَ جَعْفَرِ سَفَارِشِ كَرْدَهُ بَاشَنْد، پَسِ دَلِيلِ خُودِ رَا بَيَانِ كُنِ وَ فَرْقِ خُودِ رَا بَا بَكْرِيَّةِ وَ اِبَاضِيَّةِ بَا زِ گُويِ تَا مَا هِمِ فَرْقِ خُودِ رَا بَا اَنَانِ كَه نَامِ بَرْدِي بَا زِ گُوينم.

وَ بِه صَاحِبِ كِتَابِ مِي گوينم: تُو مَدَّعِي هَسْتِي كَه جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِرِ مَذْهَبِ زَيْدِيَّةِ بُوَدِ وَ اَوِ اِمَامَتِ رَا اَزِ جَهْتِي كَه اِمَامِيَّةِ مِي گويند مَدَّعِي نَبُوَدِ وَ مُعْتَقِدِيْنِ بِه

بِإِمَامَةِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ خِلَافَ مَا تَدَّعِيهِ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ وَ يَذْكُرُونَ
أَنَّ أَتْلَافَهُمْ وَ وَرَا ذَلِكَ عَنْهُ قَعَرْنَا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ لِنَأْتِيَك بِأَحْسَنِ مِنْهُ، وَ أَنْصِفَ
مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّهُ أَوْلَى بِكَ.

اَلْجَوِبَةُ أُخْرَى :

وَ فَرَّقُ آخَرُ: وَ هُوَ أَنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ مُعْتَرِفُونَ بِأَنَّ
الْحُسَيْنَ نَصَّ عَلَى عَلِيٍّ وَ أَنَّ عَلِيًّا نَصَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا نَصَّ عَلَى جَعْفَرٍ، وَ دَلِيلُنَا أَنَّ
جَعْفَرَ نَصَّ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ بِقِيَّتِهِ دُونَ غَيْرِهِ دَلِيلٌ هُوَ لَا وَ عَلَى أَنَّ الْحُسَيْنَ نَصَّ عَلَى
عَلِيٍّ. وَ بَقْدُ فَإِنَّ الْإِمَامَ إِذَا كَانَ ظَاهِرًا وَ اخْتَلَفَتْ إِلَيْهِ شَيْعَتُهُ ظَهَرَ عِلْمُهُ وَ تَبَيَّنَ مَعْرِفَتُهُ
بِالَّذِينَ، وَ وَجَدْنَا زَوَاةَ الْأَخْبَارِ وَ حِكْمَةَ الْأَثَارِ قَدْ تَقَلُّوا عَنْ مُوسَى مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ
مَا هُوَ مَدُونٌ مَشْهُورٌ، وَ ظَهَرَ مِنْ فَضْلِهِ فِي نَفْسِهِ مَا هُوَ بَيْنٌ عِنْدَ الْخَاصَّةِ وَ الْعَامَّةِ وَ هِذِهِ

امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر بن محمد خلاف ادعای تو و یاران تو را دارند و
می گویند پیشینیان ایشان آن را از او روا کرده اند، فرق بین خودتان و ایشان
را بیان کنید تا پاسخی بهتر از آن به شما بگوئیم و با انصاف باش که برایت بهتر
است.

پاسخهای دیگر

فرق دیگر آن است که یاران محمد بن جعفر و عبدالله بن جعفر معترفند که امام
حسین علیه السلام بر امامت فرزندش علی زین العابدین تصریح کرده است و او نیز بر
امامت فرزندش محمد باقر تصریح کرده است و او نیز بر امامت فرزندش جعفر
صادق تصریح کرده است و دلیل ما بر آنکه امام جعفر صادق علیه السلام بر امامت
موسی کاظم بخصوص تصریح کرده دلیل همانهاست که می گویند حسین علیه السلام بر
امامت زین العابدین علیه السلام تصریح کرده است. و دلیل دیگر آن است که اگر امام
ظاهر باشد و شیعیانش به نزد او آمد و شد کنند، علمش ظاهر شده و معرفت او به
دین نمودار خواهد گردید، و ما راویان اخبار و حاملان آثار را می بینیم که از
امام موسی کاظم علیه السلام علم حلال و حرام را نقل کرده اند و آن علم مدون و
مشهور است و فضل او بین خاصه و عامه آشکار است و این از نشانه های

هِيَ أَمَارَاتُ الْإِمَامَةِ، فَلَمَّا وَجَدْنَاهَا لِمُوسَى دُونَ غَيْرِهِ عَلِمْنَا أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ أَبِيهِ دُونَ أَخِيهِ.
وَشَيْءٌ آخَرُ: وَهُوَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ مَاتَ وَلَمْ يُعَقَّبْ ذَكَرًا وَلَا نَعْسَ عَلَى أَحَدٍ فَرَجَعَ
الْقَائِلُونَ بِإِمَامَتِهِ عَنْهَا إِلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالْفَضْلُ بَعْدَ ذَلِكَ بَيْنَ أَخْبَارِنَا وَ
أَخْبَارِهِمْ هُوَ أَنَّ الْأَخْبَارَ لَا تُوجِبُ الْعِلْمَ حَقًّا يَكُونُ فِي طَرَفِهِ وَوَاسِطَتِهِ قَوْمٌ يَقْطَعُونَ
الْعُذْرَ إِذَا أَخْبَرُوا، وَلَسْنَا نَشَاحُ هَؤُلَاءِ فِي أَشْلَاقِهِمْ، بَلْ نَقْتَصِرُ عَلَى أَنْ يُوْجِدُونَا فِي دَهْرِنَا
مِنْ حَمَلَةِ الْأَخْبَارِ وَرِوَاةِ الْأَثَارِ يَمْنُ يَذْهَبُ مَذْهَبُهُمْ عَدَدًا بِتَوَاتُرِ بِهِمُ الْخَبَرِ كَمَا يُوجِدُهُمْ
تَحْنُ ذَلِكَ، فَإِنْ قَدَّرُوا عَلَى هَذَا فَلْيُظْهِرُوهُ، وَإِنْ عَجَزُوا فَقَدْ وَضَحَ الْفَرْقُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي
الطَّرَفِ الَّذِي يَلِينَا وَيَلِيهِمْ وَمَا بَعْدَ ذَلِكَ مَوْهُوبٌ لَهُمْ، وَهَذَا وَاضِحٌ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.
وَأَمَّا الْوَاقِفَةُ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَبِيلُهُمْ سَبِيلُ الْوَاقِفَةِ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَحْنُ
قَدْ نُسَّاهِدُ مَوْتَ أَحَدٍ مِنَ السَّلَفِ وَإِنَّمَا صَحَّ مَوْتُهُمْ عِنْدَنَا بِالْخَبَرِ فَإِنْ وَقَفَ رَاقِفٌ عَلَى

امامت اوست، و وقتی که این کمالات را در امام کاظم علیه السلام می بینیم نه در غیر او
می فهمیم که امام پس از پدرش اوست نه برادرش.
دلیل دیگر آن است که عبدالله بن جعفر مرد و پسر نداشت و بر امامت
آحمدی هم تصریح نکرد و معتقدین به امامت او قائل به امامت موسی علیه السلام
گردیدند. علاوه بر آن فرقی که بین اخبار ما و اخبار ایشان وجود دارد این است
که اخبار وقتی موجب علم می شود که در طرق آن گروهی باشند که با اخبار
ایشان قطع عُذر شود. اکنون ما در پیشینیان آنها بحث نداریم، بلکه می گوئیم در
این عصر آیا تعداد راویان اخبار و حاملان احادیثشان به عددی می رسد که ما
بتوانیم آنها بپذیریم، چنانکه ما با احادیث متواتره خود آنها را مجبور به پذیرش
می کنیم، اگر بر چنین کاری قادرند آن را اظهار کنند، و اگر از انجام آن ناتوانند
فرق ما و ایشان ظاهر می شود و دنباله مباحث را هم به آنها می بخشیم، این
واضح است. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

اما واقفه بر امام کاظم علیه السلام مانند واقفه بر امام صادق علیه السلام اند و ما خود شاهد
وفات هیچ یک از پیشینیان نبودیم و موت ایشان به واسطه اخبار بر ایمان ثابت
شده است و اگر کسی توقف بر یکی از آنها کند، می گوئیم چه فرقی بین او و سایر

بعضیهم سَأَلْنَاهُ الْفَضْلَ بَيِّنَةً وَبَيِّنٌ مِّنْ وَقَفَ عَلَى سَائِرِهِمْ، وَهَذَا مَا لَا حِيلَةَ لَهُمْ فِيهِ. ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَمِنْهُمْ فِرْقَةٌ قَطَعَتْ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاتَّخَذُوا بَقْدَهُ بِأَبْنِهِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ دُونَ سَائِرٍ وَلَدِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَزَعَمُوا أَنَّهُ اسْتَحَقَّهَا بِالْوَرَاثَةِ وَالتَّوَصِّيَةِ، ثُمَّ فِي وَلَدِهِ حَتَّى اتَّخَذُوا إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَادَعُوا لَهُ وَلَدًا وَتَمَوُّهُ الْخُلَفَاءُ الصَّالِحِينَ. وَمِنْهُمْ فِرْقَةٌ قَالَتْ بِإِمَامَةِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَاتِ قَبْلَ أَبِيهِ، ثُمَّ إِنَّهُمْ رَجَعُوا إِلَى أَخِيهِ الْحَسَنِ وَبَطَّلُوا فِي مُحَمَّدٍ مَا كَانُوا تَزْعُمُونَ. وَقَالُوا: بَدَأَ بِهِ مِنْ مُحَمَّدٍ إِلَى الْحَسَنِ كَمَا بَدَأَ لَهُ مِنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ إِلَى مُوسَى وَقَدْ مَاتَ إِسْمَاعِيلُ فِي حَيَاةِ جَعْفَرٍ، إِلَى أَنْ مَاتَ الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَبِشْتَيْنَ وَمِائَتَيْنِ فَرَجَعَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ إِلَى إِمَامَةِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ، كَمَا رَجَعَ أَصْحَابُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَعْدَ وَفَاةِ مُحَمَّدٍ إِلَى الْحَسَنِ، وَزَعَمَ بَعْضُهُمْ أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ عَلِيٍّ اسْتَحَقَّ الْإِمَامَةَ مِنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بِالْوَرَاثَةِ وَالتَّوَصِّيَةِ دُونَ أَخِيهِ الْحَسَنِ، ثُمَّ

آنها وجود دارد. این دلیل است که پاسخی برای آن ندارند. سپس صاحب کتاب گفته است: و از ایشان فرقه‌ای هستند که به امامت امام موسی کاظم علیه السلام معتقد شدند و پس از وی پسرش علی بن موسی را امام دانستند و معتقدند که او به حسب وراثت و وصایت مستحق امامت است، سپس امامت را در فرزندان او می‌دانند تا آنکه منتهی به حسن بن علی عسکری گردد و می‌گویند او پسری داشته است و او را «المخلف الصالح» می‌نامند و فرقه‌ای از ایشان معتقد به امامت محمد بن علی هستند و او پیش از پدرش درگذشت، آنگاه برادرش حسن را امام دانستند و آنچه که درباره محمد توهم کرده بودند باطل شد و گفتند: برای خداوند بدهاء شد و امامت از محمد به حسن انتقال یافت همچنانکه برای او بدهاء شد و امامت از اسماعیل بن جعفر به موسی انتقال یافت و اسماعیل در دوران حیات جعفر درگذشت، تا آنکه حسن بن علی در سال ۲۶۳ درگذشت و بعضی از اصحابش رجوع به امامت برادرش جعفر بن علی کردند، همچنانکه اصحاب محمد بن علی پس از وفات محمد، رجوع به امامت حسن کردند. و بعضی از ایشان می‌گویند جعفر بن علی پس از پدرش به وراثت و وصایت مستحق امامت شده است، نه برادرش حسن بن علی. آنگاه امامت در فرزندان جعفر به

تَقْلُوها في وُلْدِ جَفَقَرٍ بِالْوِرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ ، وَ كُلُّ هَذِهِ الْفِرَقِ يَتَشَاخُصُونَ عَلَى الْإِمَامَةِ ، وَ يُكْفَرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا ، وَ يُكَذِّبُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا ، وَ يَجْرُءُ بَعْضُهُمْ مِنْ إِمَامَةِ بَعْضٍ ، وَ تَدَّعِي كُلُّ فِرْقَةٍ الْإِمَامَةَ لِصَاحِبِهَا بِالْوِرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ وَ أَشْيَاءَ مِنْ عُلُومِ الْغَيْبِ ، الْخَرَافَاتُ أَحْسَنُ مِنْهَا وَ لَا دَلِيلَ لِكُلِّ فِرْقَةٍ فِيهَا تَدَّعِي وَ مُخَالَفَ الْبَاقِينَ غَيْرَ الْوِرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ . دَلِيلُهُمْ شَهَادَتُهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ دُونَ غَيْرِهِمْ قَوْلًا بِلَا حَقِيقَةٍ ، وَ دَعْوَى بِلَا دَلِيلٍ ، فَإِنْ كَانَ هَهُنَا دَلِيلٌ فِيهَا تَدَّعِي كُلُّ طَائِفَةٍ غَيْرَ الْوِرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ وَ جَبَّ إِقَامَتُهُ ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ غَيْرَ الدَّعْوَى لِلْإِمَامَةِ بِالْوِرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ فَقَدْ بَطَلَتْ الْإِمَامَةُ لِكَثْرَةِ مَنْ يَدَّعِيهَا بِالْوِرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ ، وَ لَا سَبِيلَ إِلَى قَبُولِ دَعْوَى طَائِفَةٍ دُونَ الْأُخْرَى إِنْ كَانَتْ الدَّعْوَى وَاحِدَةً وَ لَا سَبِيلًا لَهُمْ فِي إِكْذَابِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا مُجْتَمِعُونَ ، وَ فِيهَا يَدَّعِي كُلُّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ مُنْفَرِدُونَ .

قَالَوْا - وَ اللَّهُ الْمُتَوَفِّقُ لِلصَّوَابِ - : لَوْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ تَبْطُلُ لِكَثْرَةِ مَنْ يَدَّعِيهَا لَكَانَ

وراثت و وصایت جاری شده است. و همه این فرقه ها در امر امامت کشمکش دارند و بعضی بعضی دیگر را تکفیر و تکذیب می کنند و بعضی از آنها از امامت بعضی دیگر براءت می جویند و همه ایشان مدعی امامت به واسطه وراثت و وصایت برای خویشند و مدعی چیزهایی از علوم غیبی که خرافات از آنها بهتر است و هیچیک از این فرقه ها دلیلی در اثبات مدعای خود و مخالفت با دیگران جز وراثت و وصایت ندارند، دلیل ایشان شهادت خودشان است بر خودشان، نه شهادت دیگران، سخنی است که حقیقی ندارد و ادعائی است که دلیلی برای آن نیست و اگر هر طایفه ای بر اثبات مدعای خود دلیلی جز وراثت و وصایت دارد واجب است که آن را اقامه کند و اگر برای امامت دلیل جز ادعای وراثت و وصایت وجود ندارد، امامت باطل خواهد بود، زیرا مدعی وراثت و وصایت بسیار است و هیچ راهی برای قبول ادعای طایفه ای و رد ادعای طایفه دیگر وجود ندارد اگر دعوی یکی باشد، علی الخصوصی که ایشان در تکذیب یکدیگر اتفاق دارند و هر فرقه در ادعای خود منفرد است.

و من به توفیق الهی می گویم: اگر امامت به واسطه کثرت مدعیانش باطل شد، نبوت نیز همچنین باطل خواهد بود، زیرا گروه بسیاری به دروغ مدعی آن

سَبِيلُ النُّبُوَّةِ سَبِيلَهَا، لِأَنَّا نَعْلَمُ خَلْقًا قَدِ ادَّعَاهَا، وَ قَدْ حَكَّنَ صَاحِبُ الْكِتَابِ عَنِ
الْإِمَامِيَّةِ حِكَايَاتٍ مُضْطَرِبَةً وَأَوْهَمَ أَنَّ يَلِكُ مَقَالَةُ الْكُلِّ وَ أَنَّه لَيْسَ فِيهِمْ إِلَّا مَنْ يَقُولُ
بِالْبَدَاءِ وَ مَنْ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَتَذَوَّلُهُ مِنْ إِحْدَاثِ رَأْيٍ وَ عِلْمٍ مُسْتَقَادٍ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ، وَ مَا
كَانَ غَيْرُ هَذَا فَهُوَ قَوْلُ الْمُخْبِرِيَّةِ، وَ مَنْ يَتَعَلَّقُ لِلْإِمَامِيَّةِ عِلْمَ الْغَيْبِ فَهَذَا كُفْرٌ بِاللَّهِ، وَ خُرُوجُ
عَنِ الْإِسْلَامِ عِنْدَنَا، وَ أَقْلُ مَا كَانَ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَذْكُرَ مَقَالَةَ أَهْلِ الْحَقِّ، وَ أَنْ لَا يَتَّقِصِرَ
عَلَى أَنَّ الْقَوْمَ اخْتَلَفُوا حَتَّى يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْقَوْلَ بِالْإِمَامَةِ فَايِدٌ.

وَ يَقْدِرُ فَإِنَّ الْإِمَامَ عِنْدَنَا يُعْرَفُ مِنْ وُجُوهٍ سَنَذْكُرُهَا ثُمَّ نَقْتَصِرُ مَا يَقُولُ هَؤُلَاءِ، فَإِنْ لَمْ
نُحِبِّدْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فَضْلًا حَكَمْنَا بِفَسَادِ الْمَذْهَبِ، ثُمَّ عُدْنَا نَسْأَلُ صَاحِبَ الْكِتَابِ عَنْ أَنَّ أَيْ
قَوْلٍ هُوَ الْحَقُّ مِنْ بَيْنِ الْأَقْوَالِ؟

أَمَّا قَوْلُهُ: «إِنَّ مِنْهُمْ فِرَقَةٌ قَطَعَتْ عَلَى مُوسَى وَ اتَّبَعُوا بِقَدِّهِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى» فَهُوَ
قَوْلُ رَجُلٍ لَا يُعْرَفُ أَخْبَارَ الْإِمَامِيَّةِ، لِأَنَّ كُلَّ الْإِمَامِيَّةِ - إِلَّا شَرِذْمَةً وَ قَلَّتْ وَ شُدُودٌ قَالُوا

شده اند و صاحب کتاب از امامت داستانهای پریشانی حکایت کرده است و
واغمود کرده که آن مطالب گفتار همه آنهاست و همه آنها به «بداء» معتقدند، و
کسی که بگوید خدا رأی تازه و علم مستفادی پیدا می کند او کافر است و هر چه
که غیر این باشد، قول مُخْبِرِيَّة است و کسی که به ائمه علم غیب را نسبت دهد به
خدا کافر گشته و به عقیده ما از اسلام خارج شده است، و کمترین چیزی، که بر او
واجب بود، این بود که گفتار اهل حق را بطور کامل نقل کند و به این اکتفا نکند که
امامیه اختلاف دارند، و این نشانه آن است که عقیده به امامت باطل است!

بعد از این مطالب، بایستی بدانیم که امام به حق نزد ما به وجوهی شناخته
می شود که به زودی آنها را بیان می کنیم و از گفتار آنها هم تعبیر می کنیم و اگر
بین ما و ایشان فرقی نبود، به فسادِ مذهبِ خود حکم خواهیم کرد، سپس باز
می گردیم و از صاحب کتاب می پرسیم: در بین این اقوال قول حق کدام است؟
اما این گفتار او که از ایشان فرقه ای معتقد به امامت موسی هستند و پس از
وی فرزندش علی بن موسی را امام می دانند، این گفتار کسی است که از اخبار
امامیه بی اطلاع است، زیرا همه امامیه به امامت علی بن موسی علیه السلام معتقدند و

بِإِمَامَةِ إِسْمَاعِيلَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ - قَالُوا بِإِمَامَةِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَ زَوْا فِيهِ مَا هُوَ مُدَوَّنٌ فِي الْكِتَابِ، وَ مَا يُذَكَّرُ مِنْ حِكْمَةِ الْأَخْبَارِ وَ ثِقَلَةِ الْأَثَارِ حَتَّى مَالُوا إِلَى هَذِهِ الْمَذَاهِبِ فِي أَوَّلِ حَدُوثِ الْحَادِثِ، وَ إِنَّمَا كَثُرَ مِنْ كَثَرٍ مِنْهُمْ بَعْدُ، فَكَيْفَ اسْتَعْمَلُوا صَاحِبَ الْكِتَابِ أَنْ يَقُولَ: «و مِنْهُمْ فِرْقَةٌ قَطَعَتْ عَلَى مُوسَى»؟ وَ أَعْجَبُ مِنْ هَذَا قَوْلُهُ «حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى الْمُتَسَنِّينَ فَادَّعَوْا لَهُ ابْنًا وَ قَدْ كَانُوا فِي حَيَاةِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَمَّوْا لِلْإِمَامَةِ ابْنَهُ مُحَمَّدًا إِلَّا طَائِفَةً مِنْ أَصْحَابِ فَارِسِ بْنِ حَاتِمٍ» وَ لَيْسَ يُجِيزُ بِالْعَاقِلِ أَنْ يَشْنَعَ عَلَى خُصْمِهِ بِالْبَاطِلِ الَّذِي لَا أَصْلَ لَهُ.

وَ الَّذِي يَذُلُّ عَلَى فُسَادِ قَوْلِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَةِ مُحَمَّدٍ هُوَ بِعَيْنِهِ مَا وَصَفْنَاهُ فِي بَابِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ لِأَنَّ الْقِصَّةَ وَاحِدَةً، وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا مَاتَ قَبْلَ أُبَيِّهِ، وَ مِنْ أَهْمَالِ أَنْ يَسْتَحْلِفَ الْمُتَى الْمَيِّتَ وَ يُوصِي إِلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ، وَ هَذَا أَتَيْنَ فُسَاداً مِنْ أَنْ يَحْتَاجَ فِي كُتُبِهِ

روایات بسیاری درباره وی نقل کرده اند که در کتابها مُدَوَّن و مسطور است و گروه اندکی را که واقعی شدند و یا معتقد به امامت «اسماعیل» و «عبدالله بن جعفر» شدند، نمی توان در کنار آنها قرار داد. و از حاملان اخبار و ناقلان آثار حتی پنج تن را نمی توان یافت که از ابتدا به این مذاهب پیوسته باشند و آنها بعداً جمعیتی پیدا کرده اند، چگونه روا باشد که صاحب کتاب بگوید: دسته ای از ایشان هستند که معتقد به امامت موسی هستند؟ و شکفت تر از آن این سخن اوست که گوید: «امامت را منتهی به حسن نمودند و ادعا کردند که او پسری دارد و در حیات امام علی بن محمد، امامت را به نام فرزندش محمد کردند، مگر طایفه ای از اصحاب فارس بن حاتم» آیا سزاوار است که عاقل دشمنش را به واسطه باطلی که هیچ اصلی ندارد تقبیح کند؟

و آنچه که بر فساد قول قائلین به امامت محمد بن علی دلالت دارد همان است که در باب امامت اسماعیل بن جعفر بیان کردیم، زیرا داستان یکیست و هریک از آن دو بیش از پدرشان در گذشته اند و محال است که یک فرد زنده، مرده را جانشین خود ساخته و او را امام پس از خود قرار دهد. بطلان این سخن واضحتر از آن است که در رد آن اطالة کلام دهیم.

إلى كثرة القول.

وَالْفَضْلُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَةِ جَعْفَرٍ أَنَّ حِكَايَةَ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ عَنْهُ اخْتَلَفَتْ وَتَضَادَّتْ، لِأَنَّ مِنْهُمْ وَمِنَّا مَنْ حَكَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: «إِنِّي إِمَامٌ بَعْدَ أَخِي مُحَمَّدٍ» وَمِنْهُمْ مَنْ حَكَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: «إِنِّي إِمَامٌ بَعْدَ أَخِي الْحَسَنِ» وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ: إِنَّهُ قَالَ: «إِنِّي إِمَامٌ بَعْدَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ». وَهَذِهِ أَخْبَارُ كَمَا تَرَى يُكَذِّبُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَخَبَرْنَا فِي أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ خَبَرَ مُتَوَاتِرًا لَا يَتَنَاقَضُ وَهَذَا أَفْضَلُ بَيِّنَةٍ. ثُمَّ ظَهَرَ لَنَا مِنْ جَعْفَرٍ مَا ذَكَّرْنَا عَلَى أَنَّهُ جَاهِلٌ بِأَحْكَامِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ أَنَّهُ جَاءَ بِطَالِبٍ أُمِّ أَبِي مُحَمَّدٍ بِالْمِيرَاثِ وَفِي حُكْمِ آبَائِهِ «أَنَّ الْأَخَّ لَا يَرِثُ مَعَ الْأُمِّ» فَإِذَا كَانَ جَعْفَرٌ لَا يُحْسِنُ هَذَا الْمِقْدَارَ مِنَ الْفِقْهِ عَقِبَ تَبَيُّنٍ فِيهِ نَقْصُهُ وَجَهْلُهُ، كَيْفَ يَكُونُ إِمَامًا؟ وَإِنَّمَا تَعَبَّدْنَا اللَّهَ بِالظَّاهِرِ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ وَنُؤَيِّدُهَا أَنْ نَقُولَ لِقَوْلِنَا فِيهَا ذِكْرُنَا كِفَايَةً وَدَلَالَةً عَلَى أَنَّ جَعْفَرَ أَلَيْسَ بِإِمَامٍ.

اما فرق ما و قائلین به امامت جعفر بن علی آن است که گفتار قائلین به امامت او مختلف و متضاد است، زیرا برخی از ایشان و برخی از راویان ما، از او نقل کرده اند که گفت: من پس از برادر محمد امامم. و بعضی دیگر از ایشان از او نقل می کنند که گفته است: من پس از برادرم حسن امامم؛ و بعضی دیگر از ایشان می گویند او گفته است: من پس از پدرم علی بن محمد امامم. این اخباری است که چنانکه ملاحظه می شود یکدیگر را تکذیب می کند، اما خبر ما درباره ابو محمد حسن بن علی علیه السلام خبری متواتر و غیر متناقض است، این فرق آشکار است. دلیل دیگر آن است که بر ما روشن شده است که جعفر به احکام خدای تعالی جاهل بوده است. داستان از این قرار است که: او نزد مادر امام حسن علیه السلام آمده و میراث برادرش را طلب کرده است، با آنکه پدران او همه گفته اند: با وجود مادر، برادر ارث نمی برد. پس اگر میزان فقه و فهم جعفر بدین پایه باشد که نقص و جهل آن نمایان است، چگونه می تواند امام باشد و دیگران را رهبری کند، پرستش ما برای خدا و براساسی ظاهر این امور است و اگر قرار باشد که بگوئیم خواهیم گفت، اما همین مقداری که ذکر کردیم در امام نبودن جعفر کافی خواهد بود.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «إِنَّهُمْ أَدْعُوا لِلْحَسَنِ وَلَدَاءَ» فَالْقَوْمُ لَمْ يَدْعُوا ذَلِكَ إِلَّا بَعْدَ أَنْ تَقَلَ إِلَيْهِمْ
أَسْلَافُهُمْ حَالُهُ وَغَيْبَتُهُ وَصُورَةُ أَعْرَابِهِمْ وَاخْتِلَافَ النَّاسِ فِيهِ عِنْدَ خُذُوثِ مَا يَحْدُثُ، وَ
هَذِهِ كُتُبُهُمْ فَمَنْ شَاءَ أَنْ يَنْظُرَ فِيهَا فَلْيَنْظُرْ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «إِنَّ كُلَّ هَذِهِ الْفِرَقِ يَشَاحُونَ وَ يُكْفِرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا» فَقَدْ صَدَقَ فِي
حِكَايَتِهِ وَحَالِ الْمُسْلِمِينَ فِي تَكْفِيرِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا هَذِهِ الْحَالُ، فَلْيَقُلْ كَيْفَ أَحَبُّ، وَلْيَطْلَعَنَّ
كَيْفَ شَاءَ، فَإِنَّ الْبَرَاهِمَةَ تَعَلَّقُ بِهِ فَتَقَطُّعُ بِمِثْلِهِ فِي الْإِسْلَامِ، عَنْ سَأَلِ خَصْمَتُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ
يُرِيدُ بِهَا نَقْضَ مَذْهَبِهِ إِذَا رُدَّتْ عَلَيْهِ كَانَ فِيهَا مِنْ نَقْضِ مَذْهَبِهِ مِثْلَ الَّذِي قَدَّرَ أَنْ يُلْزِمَهُ
خَصْمَتُهُ، فَإِنَّمَا هُوَ رَجُلٌ يَسْأَلُ نَفْسَهُ وَ يَنْقُضُ قَوْلَهُ، وَ هَذِهِ فِصَّةُ صَاحِبِ الْكِتَابِ، وَ
النُّبُوَّةُ أَصْلُ وَ الْإِمَامَةُ فَرْعٌ، فَإِذَا أَقَرَّ صَاحِبُ الْكِتَابِ بِالْأَصْلِ لَمْ يَحْسُنْ بِهِ أَنْ يَطْعَنَ فِي

اما این سخن او که می گوید: ایشان ادعا کردند که حسن فرزندی ندارد، این
قوم مدعی این مطلب نشدند مگر پس از آنکه پیشینیان شان برای آنها نقل
کرده اند که احوال او چه خواهد بود و غیبتش چگونه واقع خواهد شد و
وضعیتش چیست و اختلاف مردم درباره او به چه پایهای خواهد رسید. و این
کتابهای ایشان است هر که می خواهد بداند آنها را بپوشاند و این مطالب را در آنها
بخواند.

و اما این سخن او که می گوید: همه این فرقه ها در نزاع و کشمکش به سر
می برند و یکدیگر را تکفیر می کنند. آری راست می گوید و بعضی از مسلمین
بعضی دیگر را تکفیر می کنند. هر چه می خواهد بگوید و به هر کیفیتی که دوست
دارد طعن بزند، براهمه نیز سخنان او را دستاویز قرار داده و مانند آنرا در طعن به
اسلام مطرح می کنند. کسی که از خصمش مسأله ای بپرسد تا مذهب او را نقض
کند و آن سؤال عیناً به وی برگردانیده شود، چنین شخصی مذهب خود را نقض
کرده است، مثل کسی که تقدیر کرده است خصمش را ملزم سازد، زیرا او
مردیست که از خود پرسش می کند و قول خود را نقض می کند. داستان صاحب
این کتاب هم همین است، نبوت اصل است و امامت فرع آن است، و اگر صاحب
کتاب اقرار به اصل دارد، روا نیست که بر فرعی که راجع به اصل است اعتراض

الفرع بما رجع على الأصل، والله المستعان.

ثم قال: «وَلَوْ جازَتْ الإمامَةُ بِالوَرَاثَةِ وَ الوَصِيَّةِ لَمْ يَدْعَ لَهُ بِلاَ دَلِيلٍ مُتَّفَقٍ عَلَيْهِ لَكَانَتْ الْمُغْيِرَةُ أَحَقُّ بِهَا لِإِجْمَاعِ الْكُلِّ مَعَهَا عَلَى إِمَامَةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الَّذِي هُوَ أَصْلُهَا الْمُسْتَحَقُّ لِلإِمَامَةِ مِنْ أَبيهِ بِالوَرَاثَةِ وَ الوَصِيَّةِ وَ اِشْتِباعِهَا بِمَعَدِّ إِجْمَاعِ الْكُلِّ مَعَهَا عَلَى إِمَامَةِ الْحَسَنِ مِنْ إِجَازَتِهَا لِقَيرِهِ».

هَذَا مَعَ اِخْتِلَافِ الْمُتَوَقِّفِ فِي دِينِهِمْ، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالْجِسْمِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالتَّنَاسُخِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ تَجَرَّدَ التَّوْحِيدَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالْعَدْلِ وَ يُثَبِّتُ الْوَعْدَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالْقَدَرِ وَ يُبْطِلُ الْوَعْدَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالرُّؤْيَا، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْفِيهَا مَعَ الْقَوْلِ بِالْبَدَأِ، وَ أَشْيَاءَ يَطُولُ الْكِتَابُ بِتَرْجِيحِهَا، يُكْتَفَرُ بِهَا بِبَعْضِهِمْ بَعْضاً وَ يَتَّبِعُهَا بِلَفْظِهِمْ مِنْ دُونِ بَعْضٍ، وَ يَكُلُّ فِرْقَةً مِنْ هَذِهِ الْفِرَقِ بِرُغْبِهَا رِجَالٌ يَفَاتُ عِنْدَ أَكْثَرِهِمْ، أَدْوَاءُ إِلَهُمْ عَنْ أَهْلِيهِمْ مَا هُمْ مُتَسَكِّونَ بِهِ».



کند و خداوند مستعان است.

سپس گفته است: اگر امامت را به واسطه وراثت و وصایت بدون دلیل مورد اتفاق بر شخص مدعی رؤا بدانیم، ~~مُغْيِرَةُ~~ آن سزاوارتر است، زیرا همه در امامت حسن بن علی با آنها متفقند که او اصل امامت است و شایسته است که آن را به وراثت و وصایت از جانب پدرش دارا باشد اما با وجود اتفاق دیگران با مُغْيِرَةُ، آنها با امامت امام بعد موافقت ندارند.

علاوه بر آن، امامیه در دین خود با یکدیگر اختلاف دارند. بعضی از ایشان خدا را جسم می دانند و بعضی دیگر به تناسخ معتقدند و بعضی به توحید خالص گرویده اند، بعضی به عدل قائلند و عذاب را اثبات می کنند و بعضی به قدر قائلند و عذاب را باطل می دانند، بعضی به رؤیت خداوند معتقدند و بعضی دیگر آن را نقی کرده و به بداء قائلند و چیزهای دیگری که شرح آن، کتاب را طولانی می کند، بعضی از امامیه به واسطه امور فوق بعضی دیگر را تکفیر می کنند و از دین یکدیگر براءت می جویند برای هر یک از این فرقه ها به گمان خودشان رجال مورد اعتمادی است که مطالب ضروری را از پیشوایانشان به آنها

ثم قال صاحب الكتاب: «وَإِذَا جازَ كَذَا جازَ كَذَا، شَيْءٌ لَا يَجُوزُ عِنْدَنَا وَلَمْ تَأْتِ بِأَكْثَرِ مِنَ الْحِكَايَةِ، فَلَا مَعْنَى لِتَطْوِيلِ الْكِتَابِ بِذِكْرِ مَا لَيْسَ فِيهِ حُجَّةٌ وَلَا فَايِدَةٌ».

فَأَقُولُ - وَبِإِلَهِ الثِّقَةِ -: لَوْ كَانَ الْحَقُّ لَا يَثْبُتُ إِلَّا بِدَلِيلٍ مُتَّفَقٍ عَلَيْهِ مَا صَحَّ حَقُّ أَوَّلِ مَا كَانَ أَوَّلُ مَذْهَبٍ يُعْطَلُ مَذْهَبُ الرَّئِثِيَّةِ، لِأَنَّ دَلِيلَهَا لَيْسَ بِمُتَّفَقٍ عَلَيْهِ، وَآمَّا مَا حَكَاهُ عَنِ الْمُغِيرَةِ فَهُوَ شَيْءٌ أَخَذْتَهُ عَنِ الْيَهُودِ لِأَنَّهَا تَحْتِجُّ أَوَّلًا بِإِجْمَاعِنَا وَإِتَّاهُمَ عَلَى نُبُوَّةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَالَفَتِهِمْ إِيَّانَا فِي نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ.

وَآمَّا تَغْيِيرُهُ إِيَّانَا بِالِاخْتِلَافِ فِي الْمَذَاهِبِ وَبِأَنَّهُ كُلُّ فِرْقَةٍ مِمَّا تَرَوِي مَا تَدَّيْنُ بِهِ عَنْ إِمَامِهَا فَهُوَ مَأْخُوذٌ مِنَ الْبَرَاهِمَةِ، لِأَنَّهَا تَطْعَنُ بِهِ - بِعَقْبِهِ دُونَ غَيْرِهِ - عَلَى الْإِسْلَامِ وَلَوْ لَا الْإِسْنَائِيُّ مِنْ أَنْ يَتَعَلَّقَ بَعْضُ هَؤُلَاءِ الْجَنَانِ بِمَا أَحْكَمَهُ عَنْهُمْ لَقُلْتُ كَمَا يَقُولُونَ.

وَالإِمَامَةُ - أَسْعَدَكُمْ اللَّهُ - إِنَّمَا تَصِحُّ عِنْدَنَا بِالنَّصِّ وَظُهُورِ الْفَضْلِ وَالْعِلْمِ بِالذِّهْنِ مَعَ

رسانیده اند.

سپس صاحب کتاب می گوید: اگر این جایز باشد آن نیز جایز است چیزی که نزد ما جائز نیست و فقط به عنوان حکایت آنرا آورديم و هيچ معنای ندارد که کتاب را طولانی کنیم به ذکر چیزی که نه حجت است و نه فایده ای دارد.

و من با اعتماد به خداوند می گویم: اگر اثبات حق محتاج دلیل باشد که همه بر آن اتفاق داشته باشند، هيچ حق ثابت نگردد و اولین مذهبی که باطل می گردد مذهب زیدیه است، زیرا دلیل آنها مورد اتفاق نیست. اما مطلبی که از مُغیریه نقل کرده اند، آن را از یهودیان گرفته اند، زیرا آنها پیوسته می گویند که ما و شما در نبوت موسی ﷺ متفقیم اما در نبوت محمد ﷺ مخالفیم.

و اما سرزنش کردن او از ما که در مذاهبان اختلاف داریم و هر فرقه ای از ما اعتقادات خود را از امامش روایت می کند، این اشکال نیز مأخوذ از براهمه است و آنها دقیقاً همین اشکال را بر اسلام وارد کرده اند و اگر ترس آن نبود که نقل اقوال آنها دستاویزی برای اشخاصی لایبالی گردد، بمانند آنها سخن می گفتم. خدا شما را سعادتمند کند! امامت نزد ما با نص و ظهور فضل و علم به دین ثابت می شود، به همراهی اعراض از قیاس و اجتهاد در واجبات نقلی و فروع

الإعراض عَنِ الْقِيَاسِ وَاجْتِهَادِ فِي الْفَرَائِضِ الصَّنَعِيَّةِ وَفِي قُرُوعِهَا، وَ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ عَرَفْنَا إِمَامَةَ الْإِمَامِ، وَ سَنَقُولُ فِي اخْتِلَافِ الشَّيْعَةِ قَوْلًا مُقْنِعًا.

قال صاحب الكتاب: «ثُمَّ لَمْ يَحُلْ اخْتِلَافُهُمْ مِنْ أَنْ يَكُونَ مُؤَلَّدًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ، أَوْ مِنْ حَيْثُ النَّاقِلِينَ إِلَيْهِمْ، أَوْ مِنْ عِنْدِ أُمَّتِهِمْ، فَإِنْ كَانَ اخْتِلَافُهُمْ مِنْ قِبَلِ أُمَّتِهِمْ فَأَلِإِمَامٌ مَنْ جَمَعَ الْكَلِمَةَ، لَا مَنْ كَانَ سَبَبًا لِاخْتِلَافِ بَيْنِ الْأُمَّةِ، لَا سَبَبًا وَهُمْ أَوْلِيَاؤُهُ دُونَ أَغْدَائِهِ، وَ مَنْ لَا تَقِيَّةَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهُ، وَ مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْمُؤَمَّةِ وَ الْأُمَّةِ إِذَا كَانُوا مَعَ أُمَّتِهِمْ وَ حَقِيقَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فِي أَكْثَرِ مَا عَابُوا عَلَى الْأُمَّةِ الَّتِي لَا إِمَامَ لَهَا مِنْ الْخَالِقَةِ فِي الدِّينِ وَ إِكْثَارِ بَلْعِهِمْ بَعْضًا، وَ إِنْ يَكُنْ اخْتِلَافُهُمْ مِنْ قِبَلِ النَّاقِلِينَ إِلَيْهِمْ دِينَهُمْ فَما يُؤْمِنُهُمْ مِنْ أَنْ يَكُونَ هَذَا سَبِيلَهُمْ مَقْلُوبًا فَمَا أَلْفَرَا إِلَيْهِ مِنْ الْإِمَامَةِ، لَا سَبَبًا إِذَا كَانَ الْمُدَّعِي لَهُ الْإِمَامَةَ مُتَعَدِّمًا الْقَبِيلِ، غَيْرَ مَرْفُوعِ الشَّخْصِ، وَ هُوَ حُجَّةٌ عَلَيْهِمْ فَمَا يَدَّعُونَ لِإِمَامِيهِمْ مِنْ عِلْمِ الْغَيْبِ إِذَا

آن، ما از این راه است که امامت امام را می شناسیم و درباره اختلافات شیعه عن قریب سخن قانع کننده ای خواهیم گفت.

صاحب کتاب می گوید: اختلافات امامیه از سه حال بیرون نیست: یا آنکه اختلاف ساخته و پرداخته خودشان است و یا از ناحیه ناقلین و راویان احادیثشان حاصل شده است و یا از جانب ائمه آنها بوجود آمده است. اگر اختلاف از جانب ائمه آنها بوجود آمده باشد که امام کسی است که اتحاد کلمه ایجاد کند نه آنکه باعث اختلاف بین اُمت گردد، علی الخصوص که اُمت دوستان امامند، نه دشمنان او و کسانی که بین امام و آنها تقیّه ای وجود ندارد، و چه فرقی بین امامیه و اُمت وجود دارد، با وجود آنکه امامیه امام دارند و حجت الهی با ایشان است و اُمتی که امام ندارند و از این حیث عییشان می کنند، زیرا همان عیوبی نداشتن امام در آنها موجود است، اختلاف می کنند و یکدیگر را تکفیر می نمایند. و اگر اختلاف از ناحیه راویان و ناقلینی است که دین را به ایشان رسانیده اند، چه دلیلی وجود دارد که در اصل امامت هم مطلب خلافی برای آنها نقل نکرده باشند، مخصوصاً اگر کسی که می خواهند امامت را برای او ثابت کنند غایب بوده و شخص او مشاهده نشود و این خود دلیل علیه آنهاست که امام را

كَانَ خَيْرُهُ وَالتَّوَّابَةُ بَيْتُهُ وَبَيْنَ شِيعَتِهِ كَذَابِينَ يَكْذِبُونَ عَلَيْهِ، وَ لَا عِلْمَ لَهُ بِهِمْ، وَإِنْ
يَكُنِ الْخِلَافُ الْمُؤْتَمَرُ فِي دِينِهَا مِنْ قِبَلِ أَنْفُسِهَا دُونَ أَيْمَانِهَا فَحَاجَةُ الْمُؤْتَمَرِ إِلَى الْأَيْمَانِ إِذَا
كَانُوا بِأَنْفُسِهِمْ مُسْتَقْبِلِينَ وَ هُوَ بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ وَ لَا يَنْهَاهُمْ، وَ هُوَ التَّرْجُمَانُ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ وَ
الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ؟ هَذَا أَيْضاً مِنْ أَدَلِّ الدَّلِيلِ عَلَى عَدْوِيهِ وَ مَا يُدْعَى مِنْ عِلْمِ الْغَيْبِ لَهُ، لِأَنَّهُ
لَوْ كَانَ مُوجُوداً لَمْ يَسْقُطْ تَرْكُ الْبَيَانِ لِشِيعَتِهِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ
الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ - الْآيَةُ» فَكَمَا بَيَّنَّ الرَّسُولُ ﷺ لِأُمَّتِهِ وَجَبَ
عَلَى الْإِمَامِ مِثْلُهُ لِشِيعَتِهِ.

فَأَقُولُ - وَ بِإِذْنِ الْيَقِينِ -: إِنَّ الْخِلَافَ الْإِمَامِيَّةَ إِنَّمَا هُوَ مِنْ قِبَلِ كَذَابِينَ دَلَّسُوا أَنْفُسَهُمْ
لَهُمْ فِي الْوَقْتِ بَعْدَ الْوَقْتِ، وَ الزَّمَانِ بَعْدَ الزَّمَانِ، حَقٌّ عَظِيمُ الْبَلَاءِ، وَ كَانَ أَسْلَافُهُمْ
قَلَمًا يَزْجِفُونَ إِلَى وَرْعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ سَلَامَةٍ نَاحِيَةٍ، وَ لَمْ يَكُونُوا أَصْحَابَ نَظَرٍ وَ تَمَيُّزٍ.

عالم به غیب می دانند، اگر عالم به غیب است چرا برگزیدگان و واسطه های بین او
و شیعیانش کذابند و به او دروغ می بندند و او ایشان را نمی شناسد؟ و اگر
اختلاف امامیه در دینشان از ناحیه خودشان است و نه از جانب ائمه آنها، پس
چه حاجتی بر امام دارند چون که خود را بی نیل از امام می دانند، او در مقابل
ایشان است، اما نهیشان نمی کند در حالی که امام ترجمان و حجت الهی است. این
نیز دلیل روشنی بر نبود او و عِلْمِ غیب نداشتن اوست، زیرا اگر موجود بود،
نمی باید حق را برای شیعیانش بیان نکند، همچنانکه خدای تعالی فرموده است:
«وَمَا كُنَّا بِأَعْيُنِنَا» و همان گونه که رسول اکرم ﷺ حق را برای امتش بیان
فرمود، بر امام نیز لازم است که برای شیعیانش حق را بیان کند.

پس با اعتماد به خداوند می گویم: اختلاف امامیه از ناحیه دروغپردازانی
است که گاه و بی گاه خود را به تدلیس در میان ایشان جا زده اند تا به غایتی که
بلا و مصیبت فراگیر شد و شیعیان پیشین مردمی پاکدل و پرهیزگار بودند که
تلاش و کوشش آنها در عبادت بود و اهل تمیز و تشخیص مردمان خوب و بد
نبودند و چون مرد ظاهر الصلاحی را می دیدند که خبری را نقل می کند به او

فَكَانُوا إِذَا رَأَوْا رَجُلًا مَشْتُورًا يَدْرِي خَبْرًا أَحْمَسُوا بِهِ الظَّنَّ وَقِيلُوا: فَلَمَّا كَثُرَ هَذَا وَظَهَرَ
شَكْوَاؤُ إِلَى أَئِمَّتِهِمْ فَأَمَرَهُمُ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنْ يَأْخُذُوا بِمَا يُجْتَمَعُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَفْعَلُوا وَجَرُّوا عَلَى
عَادَتِهِمْ، فَكَانَتِ الْخِيَانَةُ مِنْ قِبَلِهِمْ لَا مِنْ قِبَلِ أَئِمَّتِهِمْ، وَالْإِمَامُ أَيْضًا لَمْ يَقِفْ عَلَى كُلِّ هَذِهِ
التَّخَالِيفِ الَّتِي رُوِيَتْ، لِأَنَّهُ لَا يَقْلَمُ الْغَيْبَ، وَإِنَّمَا هُوَ عَبْدٌ صَالِحٌ يَقْلَمُ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ، وَ
يَقْلَمُ مِنْ أَخْبَارِ شَيْعَتِهِ مَا يُنْهِنُ إِلَهُهُ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «فَمَا يُؤْمِنُهُمْ مِنْ أَنْ يَكُونَ هَذَا سَبِيلَهُمْ فِيمَا أَلْفَوْا إِلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِ الْإِمَامَةِ»
فَإِنَّ الْفَصْلَ بَيْنَ ذَلِكَ أَنَّ الْإِمَامَةَ تَكْفُلُ إِلَيْهِمُ بِالتَّوَاتُرِ، وَالتَّوَاتُرُ لَا يَتَكَيَّفُ عَنْ كَذِبٍ، وَ
هَذِهِ الْأَخْبَارُ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا إِنَّمَا خَبَرٌ وَاحِدٌ لَا يُوجِبُ خَبْرُهُ الْعِلْمَ وَخَبَرُ الْوَاحِدِ قَدْ
يَضُدُّ وَتَكْذِبُ، وَلَيْسَ هَذَا سَبِيلَ التَّوَاتُرِ. هَذَا جَوَابُنَا وَكُلُّ مَا أَقْبَى بِهِ يَسُوئُ هَذَا فَهُوَ
سَاقِطٌ.

فَمَا يُقَالُ لَهُ: أَخْبَرْنَا عَنِ اخْتِلَافِ الْأُمَمِ عَلَى تَعَلُّقِهِ مِنَ الْأَنْسَامِ الَّتِي تَسَمَّيْنَاهَا؟ فَإِذَا

خوش گمان می شدند و خبر او را می پذیرفتند و چون این کار بسیار شد و غلبی
گردید به امامان خود شکایت کردند، آنکه علیه السلام نیز به آنها دستور دادند که
روایات مورد اتفاق را بگویند اما این بگرفتند و بر طریق عادت خود عمل
کردند، پس خیانت از جانب خود ایشان است، نه از جانب ائمه آنها و امام هم
واقف بر همه این اخبار جعلی نبود، زیرا او عالم الغیب نیست بلکه عبد صالحی
است که کتاب و سنت را می داند و از اخبار شیعیان نیز آن مقدار که به او اخبار
شود می داند.

و اما این سخن او که از کجا معلوم است که اخبار راجع به اصل امامت هم
جعلی نباشد، تفاوتش این است که اخبار راجع به امامت متواتر است و تواتر
کاشف از کذب نیست، اما آن اخبار دیگر، خبر واحد است که موجب علم
نمی شود و خبر واحد گاهی صادق است و گاهی کاذب و این طریق تواتر نیست.
این جواب ماست و هر چه غیر این بگوید از درجه اعتبار ساقط است.

سپس به او می گوئیم: درباره اختلاف امت اسلامی چه می گویی؟ آیا آن نیز
مانند اختلاف امامیه نیست؟ اگر بگوید: خیر، می گوئیم: آیا رسول اکرم برای

قال: لا، قيل له: أفلست الرسول إنما بيث لجميع الكلمة؟ فلا بد من نعم، فيقال له: أو
لست قد قال الله عز وجل: «وما أنزلنا عليك الكتاب إلا ليبين لهم الذي اختلفوا فيه»؟
فلا بد من نعم، فيقال له: فهل بين؟ فلا بد من نعم، فيقال له: فما سبب الاختلاف
عزائنا واثنا منا يثله.

و أما قوله: «فما حاجة المؤمنة إلى الأئمة إذ كانوا بأنفسهم مستغنيين و هو بين
أظهرهم لا يتهاهم - إلى آخر الفصل» فيقال له: أولى الأشياء بأهل الدين الإنصاف أي
قول قلنا؟ و أرمنا به إلى أنا بأنفسنا مستغنيين حتى يقرعنا به صاحب الكتاب و يحتاج
علينا أو أي حجة توجهت له علينا توجب ما أوجبه؟ و من لم يبال بأي شيء قابل
خصوصه كثرت مسائله و جواباته.

و أما قوله: «و هذا من أدل دليل على عدمه لأنه لو كان موجوداً لم يسغه تركه
البيان لشيقه كما قال الله عز وجل: «وما أنزلنا عليك الكتاب إلا ليبين لهم الذي

اتحاد كلمه مبعوث نگرديد؟ ناچار بايد بگوئیم: آری، و به او می گوئیم: آیا خدای
تعالی نفرموده است: و ما کتاب را بر تو فرو فرستادیم مگر آنکه حق را برای
آنها بیان کرده و رفع اختلاف نمایی؟ ناچار باید بگوئیم: آری، و به او می گوئیم:
آیا تبیین نفرمود؟ ناچار باید بگوئیم: آری، به او می گوئیم: برای ما بازگو و
خودت هم مانند آن را بپذیر.

و اما این سخن او: که امامیه به اثمه چه نیازی دارند وقتی که خود را از او
بی نیاز می دانند و او در مقابل ایشان است و آنها را نمی غنی کند تا پایان
سخنانش، پس به او می گوئیم: برای اهل دین، انصاف از هر چیزی لازماً
است، ما چه گفتیم؟ و به چه اشاره کردیم که می گوید خود را از امام بی نیاز
دانستیم تا بغایتی که صاحب کتاب ما را بدان سرزنش کرده و به آن احتجاج
می کند، او چه حجتی در این باره به ما دارد و هر کس باک نداشته باشد و به هر
گفتازی که خواست با طرف خود مقابله کند سؤاها و جوابهایش بسیار خواهد شد.
اما این سخن او که می گوید: این دلیل روشنی است بر نبودن او، زیرا اگر
موجود بود، بر او روان بود که بر شیعیتش ترکی بیان کند، همچنانکه خدای تعالی

اختلفوا فيه»^(۱).

فَيَقُولُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: أَخْبِرْنَا عَنِ الْعِزَّةِ الْهَادِيَةِ أَيْسَعُهُمْ أَنْ لَا يَبْسُتُوا لِلْأُمَّةِ الْحَقُّ كُلُّهُ؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ حَجَّ نَفْسُهُ وَعَادَ كَلَامَهُ وَبَالَأَ عَلَيْهِ، لِأَنَّ الْأُمَّةَ قَدْ اخْتَلَفَتْ وَتَبَايَنَتْ وَكَفَّرَ بَعْضُهَا بِقَضَاءِ، فَإِنْ قَالَ: لَا، قِيلَ: هَذَا مِنْ أَدْلٍ دَلِيلٍ عَلَى عَدَمِ الْعِزَّةِ وَفُسَادِ مَا تَدَّعِيهِ الزَّيْدِيَّةُ، لِأَنَّ الْعِزَّةَ لَوْ كَانَتْ كَمَا تَصِفُ الزَّيْدِيَّةُ لَيَبْسُتُوا لِلْأُمَّةِ وَ لَمْ يَسَعُهُمُ السُّكُوتُ وَالْإِمْسَاكُ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ» فَإِنْ ادَّعَى أَنَّ الْعِزَّةَ قَدْ بَسَتْوا الْحَقَّ لِلْأُمَّةِ غَيْرَ أَنَّ الْأُمَّةَ لَمْ تَقْبَلْ وَ مَالَتْ إِلَى الْهَوَى، قِيلَ لَهُ: هَذَا بِعَقِيدَتِهِ قَوْلُ الْإِمَامِيَّةِ فِي الْإِمَامِ وَ شِيعَتِهِ، وَ نَسَأَلُ اللَّهَ التَّوْفِيقَ.

فرموده است: و ما کتاب را بر تو فرو فرستادیم مگر برای آنکه حق را برای ایشان تبیین کرده و رفع اختلاف نمائی.

پس به صاحب کتاب می گوئیم: عقیده خود را در باب عترت هادیه بیان کن، آیا بر آنها رواست که حق را برای امت تبیین نکنند؟ اگر بگوید: آری، خود را محکوم کرده است و کلامش و بالی بر او خواهد شد، زیرا امت با یکدیگر اختلاف ورزیده و از یکدیگر جدا بوده و یکدیگر را تکفیر می کنند و اگر بگوید: خیر، می گوئیم: این بهترین دلیل بر فساد مدّعی زیدیه است، زیرا اگر عترت همانگونه بود که زیدیه وصف می کنند، البته برای امت تبیین می کردند و سکوت و امساک بر ایشان روا نبود، همچنانکه خدای تعالی فرماید: و ما کتاب را بر تو فرو فرستادیم مگر آنکه اختلافات آنها را برایشان تبیین کنی. و اگر مدّعی شود که عترت حق را برای امت تبیین کرده است، اما امت آنها نپذیرفته و به هوی و هوس میل کردند، به او می گوئیم: این همان سخن امامیه در بحث امام و شیعه خود است و از خداوند توفیق مسألت می نمائیم.

[اعتراض آخر:]

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَيَقَالُ لَهُمْ [إِلَ] اسْتَشَرَّ إِمَامُكُمْ عَنْ مُسْتَشِيرِهِ؟ فَإِنْ قَالُوا: تَقِيَّةٌ عَلَى نَفْسِهِ، قِيلَ لَهُمْ: فَالْمُسْتَشِيرُ أَيْضاً يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَكُونَ فِي تَقِيَّةٍ مِنْ طَلِبِهِ لِأَسْمَاءٍ إِذَا كَانَ الْمُسْتَشِيرُ يَخَافُ وَيَرْجُو وَ لَا يَعْلَمُ مَا يَكُونُ قَبْلَ كَوْنِهِ لَهُوَ فِي تَقِيَّةٍ، وَإِذَا جَازَتْ التَّقِيَّةُ لِلْإِمَامِ فَهِيَ لِلْمَأْمُومِ أَيْضاً، وَمَا بِالْإِمَامِ فِي تَقِيَّةٍ مِنْ إِرْشَادِهِمْ وَ لَيْسَ هُوَ فِي تَقِيَّةٍ مِنْ تَنَازُلِ أَمْوَالِهِمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ: «اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْراً - الْآيَةُ»^(۱) وَ قَالَ: «إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْأَخْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»^(۲) فَهَذَا يَحْتَاجُ بَدَلٌ عَلَى أَنْ أَهْلَ الْبَاطِلِ عَرَضَ الدُّنْيَا يَطْلُبُونَ، وَ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ بِالْكِتَابِ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ. ثُمَّ قَالَ: «وَإِنْ قَالُوا كَذَا قِيلَ كَذَا...» لَفْظُهُ لَا يَقُولُهُ إِلَّا جَاهِلٌ مَقْشُوصٌ

اعتراضی دیگر

صاحب کتاب گوید: و صاحب کتاب می گویند: چرا امام شما از شاگردان و مسترشدین خود نهان نیست؟ اگر گویند برای حفظ جان خود است، گوئیم: بر مسترشدین هم رواست که در طلب او تقیه کنند، علی الخصوص که مسترشد در خوف و رجا باشد و نداند که پیش از او چه می شود، پس او در تقیه است. و اگر تقیه بر امام روا باشد، بر مأموم روا تر خواهد بود. و چگونه امام در رهبری امامت در تقیه است، اما در گرفتن اموالشان تقیه ندارد. در حالی که خداوند می فرماید: پیروی کنید از کسی که از شما درخواست اجری ندارد. و می فرماید: بسیاری از دانشمندان و راهبان اموال مردم را به باطل می خورند و راه خدا را سد می کنند. این دلیل است که اهل باطل طالب متاع دنیا هستند و کسانی که متمسک به کتاب خدا هستند از مردم درخواست اجری ندارند و آنان هدایت شده هستند. سپس می گوید: جمله «اگر چنان گویند چنین گوئیم» جمله نادان کم خرد است.

و الجواب عما سأل: أن الإمام لم يستتر عن مستترشدين إنما استتر خوفاً على نفسه من الظالمين. فأما قوله: «فإذا جازت التقيّة للإمام فهي للمأموم أجوز» فيقال له: إن كنت تريد أن المأموم يجوز له أن يتقي من الظالم ويهرب عنه متى خاف على نفسه كما جاز للإمام فهذا لقضي جازي. وإن كنت تريد أن المأموم يجوز له أن لا يقتصد بإمامة الإمام للتقيّة فذلك لا يجوز إذا قرعت الأخبار متحدة و قطعت عذره، لأن الخبر الصحيح يقوم مقام البيان، وليس على القلوب تقيّة. ولا يعلم ما فيها إلا الله.

و أما قوله: «وما بال الإمام في تقيّة من إرشادهم وليس في تقيّة من تناول أموالهم والله يقول: اتبعوا من لا يسئلكم أجراً».

فالجواب عن ذلك إلى آخر الفصل يقال له: إن الإمام ليس في تقيّة من إرشاد من يريد الإرشاد، وكيف يكون في تقيّة و قد بين لهم الحق و حثهم عليه، و دعاهم إليه، و

اما پاسخ سوال او این است که: امام از ترشدین خود نهان نشده است، بلکه او برای حفظ جان خود از دستگیران نهان شده است. اما این سخن او که اگر تقیّه بر امام روا باشد بر مأموم روا تر خواهد بود، به او می گوئیم: اگر مقصود تو این است که بر مأموم رواست که اگر بر جان خود بهرآسد، از ستمکار تقیّه کند و از او بگیرزد، همچنانکه بر امام نیز رواست، سوگند که چنین امری جایز است و اگر مقصود تو این است که مأموم می تواند به دلیل تقیّه امام به امامت او معتقد نباشد در صورتی که اخبار امامت امام را شنیده و قطع عذرش شده باشد، چنین امری جایز نیست، زیرا خبر صحیح مانند مشاهده است و در امور قلبی تقیّه معنا ندارد و جز خدا کسی نمی داند که درون قلب ها چه می گذرد؟

و اما این سخن او که چگونه امام از رهبری امت در تقیّه است اما از گرفتن اموالشان تقیّه ندارد در حالی که خداوند می فرماید: پیروی کنید از کسی که از شما درخواست اجری ندارد.

در پاسخ این اعتراض او تا پایان گفتارش می گوئیم: امام از کسی که طالب ارشاد او باشد، تقیّه نمی کند، و چگونه او تقیّه کند در حالی که حق را بر مردم تبیین فرموده و ایشان را بر آن تحریش کرده و حلال و حرام را تعلیمشان نموده

عَلَيْهِمُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ حَقٌّ شَهَرُوا بِذَلِكَ وَ عَرَفُوا بِهِ . وَ لَيْسَ يَسْأَلُ أَمْوَالَهُمْ ، وَ إِنَّمَا يَسْأَلُهُمُ الْخُمْسَ الَّذِي قَرَضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيَضَعَهُ حَيْثُ أَمَرَ أَنْ يَضَعَهُ . وَ الَّذِي جَاءَ بِالْخُمْسِ هُوَ الرَّسُولُ . وَ قَدْ نَطَقَ الْقُرْآنُ بِذَلِكَ . قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : « وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ - الْآيَةُ (۱) » وَ قَالَ : « خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً - الْآيَةُ (۲) » فَإِنْ كَانَ فِي أَخِذِ الْمَالِ عَيْبٌ أَوْ طَعْنٌ فَهُوَ عَلَى مَنْ ابْتَدَأَ بِهِ . وَ اللَّهُ الْمُشْتَعَانُ .

وَ يُقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ : أَخْبِرْنَا عَنِ الْإِمَامِ مِنْكُمْ إِذَا خَرَجَ وَ غَلَبَ هَلْ يَأْخُذُ الْخُمْسَ وَ هَلْ يَنْهَى الْخَرَاجَ وَ هَلْ يَأْخُذُ الْحَقَّ مِنَ الْقِيَمِ وَ الْمَقْتَرِ وَ الْمَعَادِنِ وَ مَا أَشَبَّهُ ذَلِكَ ؟ فَإِنْ قَالَ : لَا ، فَقَدْ خَالَفَ حُكْمَ الْإِسْلَامِ . وَإِنْ قَالَ : نَعَمْ ، قِيلَ لَهُ : فَإِنْ اخْتَجَّ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِثْلَكَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : « اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلْكُمْ أَجْرًا » وَ يَقُولُ : « إِنْ كَثُرَ مِنْ الْأَخْبَارِ وَ الرَّهْبَانِ - الْآيَةُ (۳) » بِأَيِّ شَيْءٍ وَ تَجِبُ عَلَيْكَ الْإِمَامِيَّةُ عَلَيْهِ . وَ هَذَا وَفَّقَكُمْ اللَّهُ شَيْءٌ كَانَ

است تا به غایبی که بدان معروف و مشهور شده اند و امام اموال مردم را نگرفته است، بلکه خمس را که خدای تعالی واجب ساخته درخواست نمود، تا آنرا به مصرفی که مأمور است برساند و کسی که حکم خمس را آورده همان رسول اکرم است و قرآن هم بدان گویاست، خدای تعالی می فرماید: بدانید هر ضمیمتی که یافتید خمس آن متعلق به خداوند است و فرموده: از اموال ایشان صدقه ای بستان. پس اگر در گرفتن مالی عیب یا طعنی است، آن بر کسی است که ابتدا کرده است وَ اللَّهُ الْمُشْتَعَانُ.

و به صاحب کتاب می گوئیم: به ما بگو که اگر امام شما خروج کرده و پیروز شود، آیا خمس می گیرد؟ خراج را گردآوری می کند؟ آیا از فیء و غنائم و معادن و مانند آن، حق را می ستاند؟ اگر بگوید: خیر که او با حکم اسلام مخالفت کرده است. و اگر بگوید: آری، به او می گوئیم: اگر کسی بر او احتجاج کرده و بگوید خدای تعالی فرموده است: از کسی پیروی کنید که از شما اجری درخواست نکند و بگوید خدای تعالی فرموده است: بسیاری از دانشمندان و راهبان اموال مردم را می خورند، به او چه می گوئید تا امامیه نیز مشابه آن را به

الْمُحِبُّونَ يَطْفِقُونَ بِهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَمَا أُخْبِرِي مِنْ دَلْسَةِ هَؤُلَاءِ.

وَاعْلَمُ - عَلَّمَكَ اللَّهُ الْخَيْرَ وَجَعَلَكَ مِنْ أَهْلِهِ - إِنَّمَا تَعْمَلُ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَلَا تُخَالِفُهُمَا، فَإِنْ لَشَكُّكَ خُصْرُمْنَا أَنْ يَدُلُّونَا عَلَى أَنَّهُ خَالَفَ فِي أَخْذِ مَا أَخَذَ الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ فَلَتَعْرِى أَنْ الْحُجَّةَ وَاضِعَةً لَكُمْ. وَإِنْ لَمْ يَمَكِّنْهُمْ ذَلِكَ فَلَتَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْعَقْلِ بِمَا يُوَافِقُ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ غَيْبٌ، وَهَذَا بَيِّنٌ.

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: وَ يَقَالُ لَهُمْ: نَحْنُ لَا نُجَبِّرُ الْإِمَامَةَ بَلَى لَا يُعْرِفُ فَهَلْ تَوْجِدُونَا سَبِيلًا إِلَى مَفْرَقَةِ صَاحِبِكُمْ الَّذِي تَدْعُونَ لَهُ حَقًّا نُجَبِّرُ لَهُ الْإِمَامَةَ كَمَا نُجَبِّرُ لِلْمُجُودِينَ مِنْ سَائِرِ الْعِرَّةِ وَإِلَّا فَلَا سَبِيلَ إِلَى تَجْوِيزِ الْإِمَامَةِ لِلْمُعْتَدُومِينَ، وَكُلُّ مَنْ لَمْ يَكُنْ مُوجُودًا فَهُوَ مُعْتَدُومٌ. وَقَدْ بَطَلَ تَجْوِيزُ الْإِمَامَةِ بَلَى تَدْعُونَ.

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ أَشْتَعِي - يَقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: هَلْ تَشْكُكُ فِي وُجُودِ عَلِيِّ بْنِ -

شما پاسخ گوید. خدا شما را توفیق دهد، این اعتراضی است که ملحدین مسلمانان را بدان سرزنش می کنند و نمی دانم چه کسی آن را به ایمان القاء کرده است؟ و بدان - خدایت خیر آموزد و ترا از اهلش قرار دهد - ما به کتاب خدا و سنت نبی اکرم عمل می کنیم و با آنها مخالفت نمی کنیم، اگر دشمنان ما دلیلی دارند که او در آنچه گرفته با کتاب و سنت مخالفت کرده، به جان خودم سوگند که دلیل واضحی برای ایشان است و اگر دلیل ندارند، بدانند که عمل کردن مطابق سنت عیبی ندارد و این روشن است.

سپس صاحب کتاب می گوید «به امامت می گوئیم ما امامت را برای کسی که شناخته نشود روا نمی دانیم. آیا راهی برای شناسائی صاحبان به ما نشان می دهید تا ما امامت را بر او روا بدانیم؟ همچنانکه بر موجودین از سایر عترت روا می دانیم و اگر غیر از این باشد ما نمی توانیم امامت را بر اشخاص معدوم جایز بدانیم و هر کسی که موجود نباشد، لا محاله معدوم است و دعوای امامت کسی که شما ادعا می کنید باطل است».

با استعانت از خداوند در جواب صاحب کتاب می گویم: آیا در وجود علی بن الحسین و فرزندان او علیهم السلام که پیشوایان ما هستند شک داری؟ اگر

الحُسَيْنَ وَوُلْدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِينَ تَأْتُمُّ بِهِمْ؟ فَإِذَا قَالَ: لَا، قِيلَ لَهُ: فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونُوا
أَيُّةً؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ لَهُ: فَأَنْتَ لَا تَدْرِي لَعَلَّنَا عَلَى صَوَابٍ فِي اعْتِقَادِ إِمَامَتِهِمْ وَأَنْتَ
عَلَى خَطَأٍ وَكَفَى بِهَذَا حُجَّةٌ عَلَيْكَ، وَإِنْ قَالَ: لَا، قِيلَ لَهُ: فَمَا يَنْتَفِعُ مِنْ إِقَامَةِ الدَّلِيلِ عَلَى
وُجُودِ إِمَامِنَا؟ وَأَنْتَ لَا تَعْرِفُ بِإِمَامَةِ مِثْلِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ تَحَلُّهِ مِنَ الْعِلْمِ وَ
الْفَضْلِ عِنْدَ الْمُخَالِفِ وَالْمُوَافِقِ، ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: إِنَّا إِنَّمَا عَلَّمْنَا أَنَّ فِي الْعِزَّةِ مَنْ يَعْلَمُ التَّأْوِيلَ وَ
يَعْرِفُ الْأَحْكَامَ بِحُجَّتِهِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي قَدَّمْنَاهُ، وَبِحَاجَتِنَا إِلَى مَنْ يَعْرِفُنَا الْمُرَادَ مِنَ
الْقُرْآنِ وَ مَنْ يُفَصِّلُ بَيْنَ أَحْكَامِ اللَّهِ وَأَحْكَامِ الشَّيْطَانِ، ثُمَّ عَلَّمْنَا أَنَّ الْحَقَّ فِي هَذِهِ الطَّائِفَةِ
مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَا رَأَيْنَا كُلَّ مَنْ خَالَفَهُمْ مِنَ الْعِزَّةِ يَفْتِيدُ فِي الْحُكْمِ وَالتَّأْوِيلِ عَلَى
مَا يَفْتِيدُ عَلَيْهِ عُلَمَاءُ الْعَامَةِ مِنَ الرَّأْيِ وَالْاجْتِهَادِ وَالْقِيَامِ فِي الْفَرَائِضِ الشَّعْبِيَّةِ الَّتِي لَا
عِلَّةَ فِي التَّعَلُّقِ بِهَا إِلَّا الْمَصْلَحَةُ، فَقَلَّمْنَا بِذَلِكَ أَنَّ الْمُخَالِفِينَ لَهُمْ مُبْطِلُونَ، ثُمَّ ظَهَرَ لَنَا مِنْ
عِلْمِ هَذِهِ الطَّائِفَةِ بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْأَحْكَامِ مَا لَمْ يَظْهَرْ مِنْ غَيْرِهِمْ، ثُمَّ مَا زَالَتِ الْأَخْبَارُ

بگوید: خیر، به او می گوئیم: آیا رواست که ایشان ائمه باشند؟ اگر بگوید: آری،
به او می گوئیم: پس توجه می دانی، شاید که ما در اعتقاد امامت ایشان بر
صواب باشیم و تو بر خطا باشی و همین جهت حجت تو را بس است. و اگر بگوید:
خیر، روا نیست که ایشان امام باشند، به او می گوئیم: پس چه فایده ای دارد که
بر وجود امام زمانان برای تو دلیل اقامه کنیم در حالی که تو به امامت امثال علی
ابن الحسین علیه السلام با آن علم و فضل که موافق و مخالف به آن اعتراف دارند اعتقاد
نداری. سپس به او می گوئیم ما می دانیم که در میان عترت کسی هست که تأویل
کتاب را می داند و احکام الهی را می شناسد، به دلیل همان خبری که از پیامبر
اکرم ﷺ آوردیم و به دلیل نیازمندی خودمان به کسی که مراد از قرآن کریم را
به ما بیاموزد و احکام الهی را از دستورات شیطانی فرق نهد، بعد از آن دانستیم
که حق در این طایفه از فرزندان امام حسین علیه السلام است، زیرا هر کسی که از
عترت مخالف ایشان است در بیان حکم الهی و تأویل قرآن به روش علمای عامه
روی آورده است، یعنی به رأی و اجتهاد و قیاس در واجبات شرعی که جز
مصلحت الهی علیتی در تعبد ندارد و دانستیم که مخالفین آنها بر باطلند، بعد از آن

ثَرْدٌ يَنْصُ وَاحِدٌ عَلَى آخَرٍ حَتَّىٰ بَلَغَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا مَاتَ وَ لَمْ يَظْهَرْ النَّصُّ وَ
الْخَلْفُ بَعْدَهُ رَجَعْنَا إِلَى الْكُتُبِ الَّتِي كَانَتْ أَسْلَافُنَا زَوَّجَهَا قَبْلَ الْغَيْبَةِ فَوَجَدْنَا فِيهَا مَا يَدُلُّ
عَلَى أَمْرِ الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّهُ يَغِيبُ عَنِ النَّاسِ وَ يَخْفَى شَخْصُهُ، وَ أَنَّ
الشَّيْعَةَ تَخْتَلِفُ وَ أَنَّ النَّاسَ يَتَعَوَّنَ فِي خَيْرِهِ مِنْ أَمْرِهِ، فَقُلْنَا أَنَّ أَسْلَافَنَا لَمْ يَعْلَمُوا الْغَيْبَ وَ
أَنَّ الْأَئِمَّةَ أَعْلَمُوهُمْ ذَلِكَ بِخَيْرِ الرُّسُولِ، فَصَحَّ عِنْدَنَا مِنْ هَذَا الْوَجْهِ بِهَذِهِ الدَّلَالَةِ كَوْنُهُ وَ
وُجُودُهُ وَ غَيْبَتُهُ، فَإِنْ كَانَ هُنَا حُجَّةٌ تَذْفَعُ مَا قُلْنَا قُلْنَا بِهَا الزَّيْدِيَّةُ، فَمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ
الْحَقِّ مُعَانَدَةٌ، وَ الشُّكْرُ فِيهِ.

ثُمَّ رَجَعَ صَاحِبُ الْكِتَابِ إِلَى أَنْ يُعَارِضَنَا بِمَا تَذْعِيهِ الْوَاقِفَةُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ
نَحْنُ^(۱) قَدْ نَقَفَ عَلَى أُخْرٍ وَ نَسَأَلُ الْفَضْلَ بَيْنَ الْوَاقِفِينَ، وَ قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ عَلَيْنَا أَنْ

می بینیم که این طایفه آنقدر به حلال و حرام و احکام عالمانه که دیگران نیستند.
بعد از آنها اخباری که امامت یکایک ایشان را تصریح کرده است فراوان نقل
شده است تا آنکه نوبت به حسن بن علی علیه السلام می رسد و چون او وفات کرده و
نص و جانشین او ظاهر نگشت، رجوع به کتابهایی که اسلاف ما پیش از وقوع
غیبت روایت کرده اند نمودیم و دلیل روشن هر کس که جانشین امام حسن
عسکری علیه السلام در آن روایات یافتیم و اینکه او از مردم غایب می شود، و
شخصش نهان می گردد و اینکه شیعه در امر او اختلاف می ورزند و مردم در کار
او به خیرت می افتند و ما می دانیم که گذشتگان ما عالم الغیب نبودند، بلکه
آنکه علیهم السلام به واسطه خبر رسول اکرم ﷺ امر غیبت را به آنها اعلام کرده اند
پس از این جهت و با این دلالت، هستی و پیدایش و غیبت امام ثابت می گردد و
اگر در اینجا دلیلی باشد که گفتار ما را نقض کند، زیدیه باید آن را اظهار کنند، ما
با حق عنادی نداریم و الشکر لله.

آنگاه صاحب کتاب به معارضه با ما برخاسته و همان استدلال واقفه بر
موسی بن جعفر علیه السلام را برای ما ذکر می کند، اما ما که بر کسی وقوف نکرده ایم و
خودمان پرستی از طوائف واقفه داریم و توضیح دادیم که موسی بن جعفر علیه السلام

موسى عليه السلام قد مات بمثل ما علمنا أن جعفر مات، وأن الشك في موت أحدهما يدعو إلى الشك في موت الآخر، وأنه قد رُفِعَ على جعفر عليه السلام قَوْمٌ أَتَكَرَبَ الْوَاقِفَةُ عَلَى موسى عليهم، وكذلك أَتَكَرَبَ قَوْلَ الْوَاقِفَةِ عَلَى^(۱) أمير المؤمنين عليه السلام. فقلنا لهم: يا هؤلاء حُجَّتُكُمْ عَلَى أُولَئِكَ هِيَ حُجَّتُنَا عَلَيْكُمْ، فَقُولُوا كَيْفَ يَشْتُمُ تَحْجُّوا أَنْفُسَكُمْ.

ثم حكى^(۲) عَنَّا أَنَّا كُنَّا نَقُولُ لِلْوَاقِفَةِ: إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا ظَاهِرًا مُوْجُودًا، وَ هَذِهِ حِكَايَةُ مَنْ لَا يَعْرِفُ أَقَابِيلَ خَصْمِهِ وَ مَا زَالَتْ الْإِمَامِيَّةُ تَقْتَضِي أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا ظَاهِرًا مُكْشُوفًا أَوْ بَاطِنًا مَعْشُورًا، وَ أَخْبَارُهُمْ فِي ذَلِكَ أَشْهَرُ وَ أَظْهَرُ مِنْ أَنْ نُحْضِيَ الْأَصُولَ الْفَائِدَةَ لِلْخُصُومِ أَشْرَ لَا يَنْجِزُ عَنْهُ أَخْذُ وَلَكِنَّهُ قَبِيحٌ بِذِي الدِّينِ وَ الْفَضْلِ وَ الْعِلْمِ، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي هَذَا الْمَقْنَى إِلَّا خَيْرٌ كَمَثَلِ بْنِ زِيَادٍ^(۳) لَكُنْ.

در گذشته است همانگونه که جعفر بن محمد وفات کرده است و تردید در موت یکی از آن دو موجب تردید در موت دیگری آنهاست و قومی بر جعفر بن محمد علیه السلام وقوف کرده است که منکر واقعه بر موسی بن جعفر علیه السلام و منکر واقعه بر امیرالمؤمنین علیه السلام است.

ما به آنها می گوئیم: ای کسان! حجت شما بر آنها همان حجت ما بر شماست هر چه می خواهید بگوئید که علیه خود استدلال کرده اید.

پس گفته است که ما امامیه در برابر واقعه گوئیم: امام باید آشکار و موجود باشد و این حکایت کسی است که گفتار خصمش را نمی داند. اعتقاد امامیه همواره چنین بوده است که امام یا ظاهر و عیان است و یا غائب و مستور و اخبارشان در این باب مشهورتر و آشکارتر از آن است که بتوان آن را مخفی ساخت. جعل اصول نادرست و نسبت دادن آن به خصم کاری نیست که کسی از انجام آن ناتوان باشد ولی از مردم دیندار و اهل فضل و دانش قبیح است که چنین کنند و اگر در این باب جز خبر کمیل بن زیاد نبود همان کفایت می کرد.

۱ - فی هامش بعض النسخ الظاهر أن الصواب «الواقفة على محمد بن أمير المؤمنين».

۲ - یعنی آیا زید الطوسی. ۳ - سبجی، الخبر فی باب ما أخبر به أمير المؤمنين عليه السلام من ذلوع الغيبة.

ثُمَّ قَالَ: «فَإِنْ قَالُوا كَذَبًا، قِيلَ لَهُمْ كَذِبًا - لَشَيْءٍ لَا تَقُولُهُ». وَخُطْبَتُنَا مَا مِثْلُهُمْ وَفِيهَا كِفَايَةٌ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

ثُمَّ قَالَ: «لَيْسَ الْأَمْرُ كَمَا تَتَوَهَّمُونَ فِي بَنِي هَاشِمٍ لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَلَّ أُمَّتَهُ عَلَى عِثْرَتِهِ بِإِجْمَاعِنَا وَإِجْمَاعِكُمْ الَّتِي هِيَ خَاصَّةُ النَّبِيِّ لَا يَقْرُبُ أَحَدٌ مِنْهُ إِلَّا كَقُرْبِهِمْ، فَبَنِي هَاشِمٍ دُونَ الطَّلَقَاءِ وَتَبْنَاءِ الطَّلَقَاءِ وَيَسْتَحِقُّهَا وَاحِدٌ مِنْهُمْ فِي كُلِّ زَمَانٍ إِذَا كَانَ الْإِمَامُ لَا يَكُونُ إِلَّا وَاحِدًا بِلُزُومِ الْكِتَابِ وَالدَّعَاوِ إِلَى إِقَامَتِهِ بِدَلَالَةِ الرَّسُولِ ﷺ عَلَيْهِمْ «أَنْتُمْ لَا تَنَارِكُونَ الْكِتَابَ حَقًّا يَرُدُّوهُ عَلَى الْخَوَاضِ» وَهَذَا إِجْمَاعٌ وَالَّذِي اعْتَلَلْتُمْ بِهِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ لَيْسَ هُمْ مِنْ ذُرِّيَةِ الرَّسُولِ ﷺ وَإِنْ كَانَتْ هُمْ وَلَادَةً، لِأَنَّ كُلَّ بَنِي إِهْنَةٍ يَنْتَسِبُونَ إِلَى عَصَبَتِهِمْ مَا خَلَا وَلَدَ فَاطِمَةَ، لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَصَبَتُهُمْ وَأَبُوهُمْ، وَالذَّرِّيَّةُ هُمْ الْوَلَدُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنِّي أُعِيدُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (۱).

سپس گوید: جمله «اگر چنین گویند چنان گفته شود» را ما نمی گوییم، حاجت ما را در این باب شنیدید و همان کافی است و الحمد لله.

آنگاه گوید: مطلبی را که درباره بنی هاشم توهم کرده اند درست نیست، زیرا پیامبر اکرم به اتفاق ما و شما است و به بی رویی لواطت دلال فرموده است، عترتی که عبارت از نزدیکان و خویشان او هستند و کسی در این نزدیکی به ایشان نرسد و مقام امامت خاص آنهاست، نه آزادشدگان و فرزندان آزادشدگان که ابوسفیان و معاویه و امثال ایشان باشند، و در هر عصری یکی از عترت مستحق خلافت است، زیرا امام باید یکی باشد تا ملازم قرآن باشد و بدان دعوت نماید، زیرا پیامبر فرموده است: ایشان از کتاب جدا نشوند تا در سر حوض کوثر بر من وارد شوند و این اجماع است و سایر کسانی که از بنی هاشم ذکر گردید از ذریه رسول اکرم ﷺ نیستند، گرچه ولادتشان در بین آنها بوده است و هر یک از فرزندان دختر به پدرانشان منتسب می شوند بجز فرزندان فاطمه زهرا که رسول خدا عصبه آنها و پدر ایشان است و ذریه همان فرزندان است، زیرا خدای تعالی فرموده است: من او و ذریه او را از شیطان رجیم در پناه

فَأَقُولُ - وَبِاللهِ أَتَقْتَصِمُ - إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَصِحُّ بِاجْتِمَاعِنَا وَإِنَّا كُنْمْ عَلَيْهِ وَإِنَّمَا يَصِحُّ بِالذَّلِيلِ وَالْبَرْهَانِ قَمَا دَلِيلُكَ عَلَى مَا ادَّعَيْتَ عَلَى أَنَّ الْإِجْمَاعَ بَيْنُنَا إِنَّمَا هُوَ فِي ثَلَاثَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَلَمْ يَذْكُرِ الرَّسُولُ ﷺ ذُرِّيَّتَهُ وَإِنَّمَا ذَكَرَ عِثْرَتَهُ، لِكَيْلَكُمْ أَنْتُمْ إِلَى بَعْضِ الْعِثْرَةِ دُونَ بَعْضٍ بِلا حُجَّةٍ وَبَيَانٍ أَكْثَرَ مِنَ الدَّعْوَى، وَ اخْتَبَجْنَا نَحْنُ بِمَا رَوَاهُ أَسْلَافُنَا عَنْ جَمَاعَةٍ حَتَّى انْتَهَى خَبَرُهُمْ إِلَى نَصِّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَبِيهِ وَنَصِّ عَلِيٍّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَنَصِّ مُحَمَّدٍ عَلَى جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ اسْتَدَلَّلْنَا عَلَى صِحَّةِ إِمَامَتِهِ هَؤُلَاءِ دُونَ غَيْرِهِمْ بِمَنْ كَانَ فِي عَصَرِهِمْ مِنَ الْعِثْرَةِ بِمَا ظَهَرَ مِنْ عَلَيْهِمْ بِالذِّهْنِ وَفَضْلِهِمْ فِي أَنْفُسِهِمْ، وَقَدْ حَلَّ الْعِلْمُ عَنْهُمْ الْأَوْلِيَاءَ وَالْأَعْدَاءَ، وَذَلِكَ مَبْثُوثٌ فِي الْأَنْصَارِ، مَعْرُوفٌ عِنْدَ ثِقَلَةِ الْأَخْبَارِ، وَبِالْعِلْمِ تَتَبَيَّنُ الْحُجَّةُ مِنَ الْمُحْجُوجِ، وَالْإِمَامُ مِنَ الْمَأْمُومِ، وَالتَّابِعُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِ، وَأَيْنَ دَلِيلُكُمْ بِمَا تَعْتَصِرُ الزُّنْدَقِيَّةُ عَلَى مَا تَدَّعُونَ.

نومی آورم.

و من با اعتصام به خدای تعالی می گوییم: امر امامت با اجماع ما و شما بر آن درست نمی شود، بلکه با دلیل و برهان به صحت می یابند، دلیل شما بر ادعایان چیست که اجماعی که بین ماست شامل سه امام است یعنی امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهما السلام. در حالی که رسول اکرم نه ذریه خود بلکه عترتش را ذکر فرموده است و شما بدون حجت و بیان و به صرف ادعا به بعضی از عترت متایل شدید و نه به همه آنها. ولی ما به روایت اسلافان استدلال می کنیم که از حسین بن علی علیهما السلام نص بر امامت فرزندش علی و از علی بن الحسین نص بر امامت فرزندش محمد و از محمد بن علی نص بر امامت فرزندش جعفر را روایت کرده اند. سپس بر صحت امامت ایشان، نه سایر کسانی که از عترت در عصر آنها بوده اند استدلال کردیم، زیرا علم ایشان در دین و فضل ذاتی آنان ظاهر بود و دوست و دشمن از آنها دانش فراگرفته اند و علم است که حجت را از غیر حجت و امام را از مأموم و تابع را از متبوع باز می شناساند، ای گروه زیدیه شما چه دلیلی بر مدعای خود دارید؟

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَلَوْ جَازَتْ الْإِمَامَةُ إِسَائِرَ بَنِي هَاشِمٍ مَعَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَجَازَتْ لِبَنِي عَبْدِ مَنَافٍ مَعَ بَنِي هَاشِمٍ وَ لَوْ جَازَتْ لِبَنِي عَبْدِ مَنَافٍ مَعَ بَنِي هَاشِمٍ لَجَازَتْ إِسَائِرُ وَلَدِ قُصَيٍّ - ثُمَّ مَدَّ فِي هَذَا الْقَوْلِ -».

فَيُقَالُ لَهُ: أَيْهَا الْمُحْتَجُّ عَنِ الزَّيْدِيَّةِ إِنَّ هَذَا لَقِيَ: لَا يَسْتَحِقُّ بِالْقَرَابَةِ وَ إِنَّمَا يَسْتَحِقُّ بِالْفَضْلِ وَ الْعِلْمِ، وَ يَصِحُّ بِالنَّصِّ وَ التَّوْقِيفِ، فَلَوْ جَازَتْ الْإِمَامَةُ لِأَقْرَبِ رَجُلٍ مِنَ الْعِتْرَةِ لِقَرَابَتِهِ لَجَازَتْ لِأَبْعَدِهِمْ فَافْصِلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَنْ ادَّعَى ذَلِكَ وَ أَظْهَرِ حُجَّتَكَ، وَ أَفْصِلْ الْآنَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَنْ قَالَ: وَ لَوْ جَازَتْ لِوَلَدِ الْحَسَنِ لَجَازَتْ لِوَلَدِ جَعْفَرٍ، وَ لَوْ جَازَتْ لَهُمْ لَجَازَتْ لِوَلَدِ الْعَبَّاسِ، وَ هَذَا فَضْلٌ لَا تَأْتِي بِهِ الزَّيْدِيَّةُ أَبَدًا إِلَّا أَنْ تَفْرَعَ إِلَى فَضْلِنَا وَ حُجَّتِنَا وَ هُوَ النَّصُّ مِنْ وَاحِدٍ عَلَى وَاحِدٍ، وَ ظُهُورُ الْعِلْمِ بِالْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ.

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَإِنْ اغْتَلَوْا بِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا: مَا تَقْرَأُونَ فِيهِ أَهْوٍ مِنْ

سپس صاحب کتاب می گوید: اگر امامت علاوه بر حسن و حسین علیهما السلام بر سایر بنی هاشم نیز روا باشد، علاوه بر بنی هاشم بر فرزندانِ عبد مناف نیز روا خواهد بود و اگر امامت بر بنی هاشم و فرزندانِ عبد مناف روا باشد، بر سایر فرزندانِ قُصَی نیز رواست و این گفتار را ادامه داده است.

و به او می گوئیم: ای کسی که برای زیدیه استدلال می کنی! امر امامت مقامی است که با قرابت و خویشی به دست نمی آید، بلکه دارنده آن بایستی فضل و علم داشته باشد و با نصّ و توقیف حاصل می شود و اگر روا بود که امر امامت به واسطه خویشی به نزدیکترین فرد عترة برسد، روا بود که به دورترین ایشان نیز برسد، پس فرق خود و مدّعی آن را بیان کن و دلیلت را بنا و بین خود و کسی که می گوید اگر امامت بر فرزندانِ حسن روا باشد بر فرزندانِ جعفر نیز رواست و اگر بر ایشان روا باشد بر فرزندانِ عباس نیز رواست، چه فرقی وجود دارد؟ زیدیه هرگز دلیل فاریقی در این باب ندارد، مگر آنکه به دلیل فاریقی ما روی آورند که عبارت از نصّ هر امامی بر امام دیگر باشد و ظهورِ علم به حلال و حرام.

سپس صاحب کتاب گوید: اگر به امامتِ علی علیهما السلام استدلال کنند و بگویند

الْعِترَةُ أَمْ لَا؟ قِيلَ لَهُمْ: لَيْسَ هُوَ مِنَ الْعِترَةِ وَلَكِنَّهُ بَانَ مِنَ الْعِترَةِ وَ مِنْ سَائِرِ الْقَرَابَةِ بِالنُّصُوحِ عَلَيْهِ يَوْمَ الْغَدِيرِ بِإِجْمَاعٍ».

فَأَقُولُ: - وَ بِاللهِ أَشْتَعِينُ -: يَقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: أَمَّا النُّصُوحُ يَوْمَ الْغَدِيرِ فَصَحِيحٌ، وَ أَمَّا إِتْكَارُكَ أَنَّ يَكُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْعِترَةِ فَعَظِيمٌ، قَدْ لَنَا عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تَقُولُ فِيهَا تَذَهَبِي؟ فَإِنَّ أَهْلَ اللَّفَّةِ يَشْهَدُونَ أَنَّ الْعَمَّ وَ أَهْلَ الْعَمِّ مِنَ الْعِترَةِ، ثُمَّ أَقُولُ: إِنَّ صَاحِبَ الْكِتَابِ نَقَضَ بِكَلَامِهِ هَذَا مَذْهَبَهُ لِأَنَّهُ مُنْتَقِدٌ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ خَلْفَةِ الرَّسُولِ فِي أُمَّتِهِ وَ يَقُولُ فِي ذَلِكَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَلَفَ فِي أُمَّتِهِ الْكِتَابَ وَ الْعِترَةَ وَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ لَيْسَ مِنَ الْعِترَةِ وَ إِذَا لَمْ يَكُنْ مِنَ الْعِترَةِ فَلَيْسَ مِنْ خَلْفَةِ الرَّسُولِ ﷺ، وَ هَذَا مُتَنَاقِضٌ كَمَا تَرَى. اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَقُولَ: إِنَّهُ ﷺ خَلَفَ الْعِترَةَ فَبِنَا بَعْدَهُ أَنْ لَيْلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ، فَتَسْأَلُهُ أَنْ يُفَصِّلَ بَيِّنَةً وَ بَيِّنَ مَنْ قَالَ وَ

درباره او چه می گوئید آیا او از عترت بود یا نه؟ به ایشان باید گفت: او از عترت نبود، ولیکن از عترت و سایر خویشان به واسطه نصوص - روز غدیر - امتیاز یافت و جدا شد.

و من با استعانت از خدای تعالی می گویم: به صاحب کتاب باید گفت که اما نصوص روز غدیر صحیح است و شکی در آن نیست و اما این سخن تو که امیرالمؤمنین از عترت نیست، خطای بزرگی است، بازگو که این ادعای تو چه دلیلی دارد؟ اهل لفت می گویند: همو و پسر عمو از عترت هستند. و بعد می گویم: صاحب کتاب با این سخن خود مذهبش را نقض کرده است، زیرا او معتقد است که رسول اکرم، امیرالمؤمنین را جانشین خود در امتش کرده است. او می گوید پیامبر کتاب و عترت را خلیفه خود در میان امتش کرده است و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از عترت نیست! و اگر از عترت نباشد خلیفه نخواهد بود. این مطلب همچنان که می بینی متناقض است، مگر آنکه بگوید: پیامبر اکرم ﷺ عترتش را بعد از شهادت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه خلیفه گردانیده است. آنگاه از او می پرسیم فرق تو با کسی که می گوید پیامبر اکرم قرآن را از هنگام شهادت امیرالمؤمنین به بعد جانشین خود ساخته است چیست؟

خَلَّفَ الْكِتَابَ فِينَا مُنْذُ ذَلِكَ الْوَقْتِ لِأَنَّ الْكِتَابَ وَالْعِزَّةَ خُلِقَا مَعًا، وَالْخَبَرُ نَاطِقٌ بِذَلِكَ شَاهِدٌ بِهِ، وَفِيهِ الْمِنَّةُ.

ثُمَّ أَقْبَلَ صَاحِبُ الْكِتَابِ بِمَا هُوَ حُجَّةٌ عَلَيْهِ فَقَالَ: «وَتَسْأَلُ مَنْ ادَّعَى الْإِمَامَةَ لِيَتَقَضَى دُونَ بَعْضِ إِقَامَةِ الْحُجَّةِ» وَنَسِيَ نَفْسَهُ وَتَفَرَّدَ بِادِّعَائِهَا لِوُلَدِ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دُونَ غَيْرِهِمْ، ثُمَّ قَالَ: «فَإِنْ أَخَالُوا عَلَى الْأَبَاطِيلِ مِنْ عِلْمِ الْغَيْبِ وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ مِنْ الْخُرَافَاتِ وَ مَا لَا دَلِيلَ لَهُمْ عَلَيْهِ دُونَ الدَّعْوَى غُورُضُوا بِمِثْلِ ذَلِكَ لِيَتَقَضَى، فَجَازَ أَنْ الْعِزَّةَ مِنَ الظَّالِمِينَ لَا تُفْسِدُهُمْ إِنْ كَانَ الدَّعْوَى هُوَ الدَّلِيلُ».

فَيَتَنَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: قَدْ أَكْثَرْتَ فِي ذِكْرِ عِلْمِ الْغَيْبِ، وَالْغَيْبُ لَا يَفْلَحُهُ إِلَّا اللَّهُ، وَ مَا ادَّعَاءُ لِيُشْرِيَ إِلَّا مُشْرُكٌ كَافِرٌ، وَ قَدْ قُلْنَا لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ: دَلِيلُنَا عَلَى مَا نَدَّعِي الْفَهْمُ وَ الْعِلْمُ، فَإِنْ كَانَ لَكُمْ مِثْلُهُ فَأُظْهِرُوهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا التَّشْنِيعُ وَ التَّقْوَلُ وَ تَكْرِيعُ الْجَمْعِ يَقُولُ قَوْمٌ غُلَاظٌ قَالُوا سَهْلٌ، وَ حَسْبُ اللَّهِ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

زیرا کتاب و عترت به همراه هم جلالتی بسیار شده اند و حدیث هم به آن ناطق و شاهد است و لله المنة.

سپس صاحب کتاب به حقیق زوی آورده که علیه اوست و گفته است: «از کسی که مدعی امامت برای بعضی از عترت است و نه همه ایشان درخواست اقامه حجّت می کنیم» در حالی که خودش را فراموش کرده است که امامت را مخصوص فرزندان حسن و حسین علیهما السلام می داند سپس می گوید «اگر ما را حواله به اباطیل کنند از قبیل علم غیب و مانند آن از خرافاتی که هیچ دلیلی بر آن جز صرف ادّعا ندارند، به مثل آن دعوی با ایشان معارضه می شود و می گوئیم اگر دعوی همان دلیل است، رواست که عترت از ظالمین لایستقیم باشد».

و به صاحب کتاب می گوئیم: از علم غیب بسیار سخن می گویی و غیب را کسی جز خدا نمی داند، و کسی که آن را برای بشری ادّعا کند کافر است و ما به تو و اصحاب تو گفتیم که دلیل ما بر مدّعی خویش فهم و علم است، اگر شما هم مثل آن را دارید آن را ظاهر کنید و اگر چیزی جز بدگویی و افترا و سرکوبی جمیع به واسطه قول بعضی از غلات نسبت به همه امامیه ندارید، کار خیلی سهل

فَمَقَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «ثُمَّ رَجَعْنَا إِلَى إِيضَاحِ حُجَّةِ الرَّبِّيَّةِ بِقَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا - الْآيَةَ» - المص: ۴۶.

فَيَقَالُ لَهُ: فَهَنُ نَسَلُكَ لَكَ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي الْعَتْرَةِ، فَمَا يُرْهَانُكَ عَلَى أَنَّ السَّابِقَ بِالْخَيْرَاتِ هُمْ وَلَدُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ دُونَ غَيْرِهِمْ مِنْ سَائِرِ الْعَتْرَةِ؟ فَإِنَّكَ لَسْتَ تُرِيدُ إِلَّا التَّشْنِيعَ عَلَى خُصُومِكَ وَتَدْعِي لِنَفْسِكَ.

فَمَقَالَ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - وَذَكَرَ الْخَاصَّةَ وَالْعَامَّةَ مِنْ أُمَّةٍ نَبِيَّهِ -: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا - الْآيَةَ» ثُمَّ قَالَ: انْقَضَتْ مُخَاطَبَةُ الْعَامَّةِ، ثُمَّ اسْتَأْنَفَ مُخَاطَبَةَ الْخَاصَّةِ فَقَالَ: «وَلَسْتُ كُنُّ مِنْكُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ - إِلَى قَوْلِهِ لِلْخَاصَّةِ - كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» فَقَالَ: هُمْ ذُرِّيَّةُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُونَ سَائِرِ النَّاسِ، ثُمَّ الْمُسْلِمُونَ دُونَ مَنْ أَلْزَمَكَ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ إِسْلَامِهِ وَجَعَلَهُمْ شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

است. وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»

سپس صاحب کتاب گوید: اکنون دلیل زیدیه را با استفاده از سخن خدای تعالی بیان می کنیم که فرموده است: کتاب را به ارث به بندگان برگزیده خود دادیم - تا آخر آیه.

و به او می گوئیم: ما می پذیریم که این آیه درباره عترت نازل شده است اما برهان تو بر آنکه مقصود از «السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ» در این آیه فرزندان حسن و حسین، نه دیگران از عترتند چیست؟ و تو دشمنانت را سرزنش می کنی و هر چه می خواهی می گویی.

سپس می گوید: خدای تعالی ذکر خاصه و عامه امت پیامبرش را نموده است می فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا». و بعد از آن می گوید: مخاطبه عامه پایان پذیرفته و مخاطبه خاصه آغاز گردیده است و خدای تعالی می فرماید: باید در میان شما امتی باشند که دعوت به خیر کنند تا این سخن او که به خاصه می فرماید: شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شدید، می گوید: ایشان فرزندان ابراهیم علیه السلام هستند، نه دیگران، و در بین ایشان نیز مقصود مسلمانانند، نه مشرکان پیش از اسلام و آنها را گواهان امت قرار داده و

اَزْكَوْا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا - اِلَى قَوْلِهِ - وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ . وَ هَذَا سَبِيلُ الْخَاصَّةِ مِنْ ذُرِّيَةِ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . ثُمَّ اغْتَلَّ بِآيَاتٍ كَثِيرَةٍ تُشَبِّهُ هَذِهِ الْآيَاتِ مِنَ الْقُرْآنِ .
فَيَقَالُ لَهُ : أَتَيْهَا الْمَحْتَجُّ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الْمُعْتَرِضَةَ وَ سَائِرَ فِرَاقِ الْأُمَّةِ تُنَازِعُكَ فِي تَأْوِيلِ هَذِهِ الْآيَاتِ أَشَدَّ مُنَازَعَةً . وَأَنْتَ فَلَيْسَ تَأْتِي بِأَكْثَرِ مِنَ الدَّعْوَى . وَ عَنْهُ مُسَلَّمٌ لَكَ مَا ادَّعَيْتَ وَ نَسَأَلُكَ الْحُجَّةَ فِيمَا تَعَرَّضْتَ بِهِ مِنْ أَنَّ هَؤُلَاءِ هُمْ وَلَدُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دُونَ غَيْرِهِمْ فَإِنِّي مَتَى تَأْتِي بِالْدَّعْوَى وَ تَعْرِضُ عَنِ الْحُجَّةِ ؟ وَ تَهْوُلُ عَلَيْنَا بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ تُوهِمُ أَنَّ لَكَ فِي قِرَاءَتِهِ حُجَّةٌ لَيْسَتْ بِتَصْوِيرِكَ ؟ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ .

[اعتراض آخر :]

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ : « فَلَيْسَ مِنْ دَعَا إِلَى الْخَيْرِ مِنَ الْبُغْزِ - كَمَنْ أَغْرَى بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ - سِوَاةٍ وَ سَائِرَ الْبُغْزِ يَحْتَمِلُ أَنْ يَدْعُ إِلَى الْخَيْرِ وَ لَمْ يُجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ . كَمَا لَمْ يَحْتَمِلِ اللَّهُ مِنْ هَذَا سَبِيلُهُ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ سِوَاةٍ وَ سَائِرِ

فرموده است : ای مؤمنان رکوع و سجود و پرستش کنید تا آنجا که می گوید گواهان بر مردم باشید . و این طریق خاصه از فرزندان ابراهیم علیهما السلام است . سپس به آیات بسیاری که شبیه این آیات قرآن کریم است توسل جسته است .

و به او می گوئیم : ای احتجاج کننده ! تو می دانی که معتزله و سایر فرقه های این امت در تأویل این آیات به سخنی با تو مخالفند و تو بیشتر از ادعا چیزی نیاوردی ، ما اگر ادعای تو را بپذیریم از تو می پرسیم دلیل شما در اینکه مقصود از آنها خصوص فرزندان حسن و حسین علیهما السلام هستند ، نه دیگران چیست ؟ تا کی ادعا می کنی و از دلیل می گریزی و ما را با قراءت قرآن تشلیع می کنی و می پنداری که قراءت قرآن دلیلی مخصوص تو است و مخالفان تو نمی توانند چنان کنند ، وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ .

اعتراضی دیگر

سپس صاحب کتاب می گوید : کسانی از عترت که داعی به خیرند مانند آمرین به معروف و ناهین از منکر و مجاهدین فی سبیل الله با سایرین از عترت که داعی به خیر نبوده اند و در راه خدا مجاهده نکرده اند برابر نیستند ، چنانکه

أَهْلِ الْكِتَابِ، وَإِنْ كَانَ تَارِكُهُ ذَلِكَ فَاضِلًا عَابِدًا لِأَنَّ الْعِبَادَةَ نَافِلَةٌ وَالْجِهَادَ قَرِيبَةٌ
لِإِزْمَةِ كَسَائِرِ الْقَرَائِنِ، صَاحِبُهَا يَمْشِي بِالسَّيْفِ إِلَى السَّيْفِ، وَ يُؤَثِّرُ عَلَى الدَّعَةِ
الْحَقِّقَةِ، ثُمَّ قَرَأَ سُورَةَ الْوَاقِعَةِ وَ ذَكَرَ الْآيَاتِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا الْجِهَادَ وَ اتَّبَعَ
الْآيَاتِ بِالْإِعَادِي وَ لَمْ يَحْتَجْ لِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ بِحُجَّةٍ فَطَالِبُهُ بِصَحَّتِهَا وَ تَعَابُلُهُ بِمَا نَشَأَلُهُ
فِيهِ الْفَضْلَ».

فَأَقُولُ - وَ بَاقِي أَشْعَيْنُ - : إِنْ كَانَ كَثَرَةُ الْجِهَادِ هُوَ الدَّلِيلُ عَلَى الْفَضْلِ وَ الْعِلْمِ وَ
الْإِمَامَةِ فَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَقُّ بِالْإِمَامَةِ مِنَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ الْحَسَنَ وَادَعَ مُعَاوِيَةَ وَ
الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاهِدَ حَقَّ قَتْلٍ، وَ كَيْفَ يَقُولُ صَاحِبُ الْكِتَابِ ؟ وَ بَاقِي شَيْءٍ يَذْلَعُ هَذَا ؟ وَ
بَعْدُ قُلْنَا لِنَكْثِرُ فَرَضَ الْجِهَادِ وَ لَا فَضْلَهُ وَلَكِنَّا زَايِنَا الرَّسُولَ ﷺ لَمْ يُحَارِبْ أَحَدًا
حَقًّا وَجَدَ أَعْوَابًا وَ أَنْصَارًا وَ إِخْوَانًا فَجِئْتَنِي حَارِبًا، وَ زَايِنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْ مِثْلَ
ذَلِكَ بِعَقْبِهِ، وَ زَايِنَا الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَهَبَ بِالْجِهَادِ قَلْبًا خَذَلَهُ أَصْحَابُهُ وَادَعَ وَ لَزِمَ مَنَزِلَهُ،

خداوند مجاهدین اهل کتاب را با سایرین ایشان برابر نکرده است گرچه تارکین
جهاد فاضل و عابد باشند، زیرا عبادت مستحب است ولی جهاد مانند سایر
واجبات از فرائض واجب است شخص مجاهد با شخص غیر به متصاف شمشیر می رود
و هراس را بر آسودگی ترجیح می دهد، سپس سوره واقعه را می خواند و آیاتی
که خدای تعالی در باب جهاد نازل کرده ذکر می کند و دنباله آیات، دهاوی را
آورده، اما هیچ دلیلی بازگو نمی کند تا ما صحت دلیلش را مطالبه کنیم و با او
مقابله کنیم.

و من باستعانت از خدای تعالی می گویم: اگر کثرت جهاد، دلیل علم و فضل
و امامت است، حسین علیه السلام به امامت سزاوارتر از حسن علیه السلام بود، زیرا امام
حسن معاویه را به حال خود رها کرد اما امام حسین مجاهده کرد تا آنکه به
شهادت رسید. صاحب کتاب در این باره چه می گوید؟ و چگونه آن را دفع
می کند؟ البته ما منکر وجوب جهاد و فضل آن نیستیم اما ما رسول اکرم ﷺ
را می بینیم که تا یاران و یاوران و برادرانی نیافت به محاربه با دشمن اقدام نکرد و
در چنان شرایطی به جهاد پرداخت و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بعینه همین کار را کرد

فَقُلْنَا أَنَّ الْجِهَادَ قَرَضٌ فِي حَالِ وُجُودِ الْأَعْوَانِ وَالْأَنْصَارِ، وَالْعَالِمُ - بِاجْتِمَاعِ الْقُؤُلِ -
أَفْضَلُ مِنَ الْمَجَاهِدِ الَّذِي لَيْسَ بِعَالِمٍ، وَ لَيْسَ كُلُّ مَنْ دَعَا إِلَى الْجِهَادِ يَقْلَمُ كَيْفَ حُكْمِ
الْجِهَادِ، وَ عَنِ تَحِبُّ الْقِتَالِ، وَ عَنِ تَحْسُنُ الْمَوَادَعَةَ، وَ بِمَاذَا يَسْتَقْبِلُ أَمْرٌ هَذِهِ الرَّعِيَّةِ، وَ
كَيْفَ يَصْنَعُ فِي الدِّمَاءِ وَالْأَمْوَالِ وَالْقُرُوجِ.

وَ بَعْدُ فَإِنَّا نَرْضَى مِنْ إِخْوَانِنَا بَشِيءٌ وَاحِدٌ وَ هُوَ أَنْ يَدُلُّوْنَا عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْعِزَّةِ يَنْفِي
التَّشْبِيهَ وَ الْجَهْتَ عَنْ اللَّهِ وَ لَا يَسْتَقْبِلُ الْإِجْتِهَادَ وَ الْقِيَاسَ فِي الْأَحْكَامِ الشَّعْبِيَّةِ وَ يَكُونُ
مُسْتَقْبَلًا كَافِيًا حَتَّى تَخْرُجَ مَقَّةُ، فَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَلَى قَدْرِ
الطَّاقَةِ وَ حَسَبِ الْإِمْكَانِ، وَ الْقُؤُلُ تَشْهَدُ أَنَّ تَكْلِيفَ مَا لَا يُطَاقُ فَاسِدٌ وَ التَّقْرِيرُ بِالنَّفْسِ
قَبِيحٌ، وَ مِنَ التَّقْرِيرِ أَنْ تَخْرُجَ جَمَاعَةٌ قَلِيلَةٌ لَمْ تُشَاهِدْ عَرَبًا وَ لَا تَدْرِيَتْ بِذَرِيَّةِ أَهْلِهِ إِلَى قَوْمٍ
مُتَذَرِّبِينَ بِالْمَحْرُوبِ تَمَكَّنُوا فِي الْبِلَادِ وَ قَتَلُوا الْعِبَادَ وَ تَذَرَّبُوا بِالْمَحْرُوبِ، وَ لَهُمُ الْقَعْدُ وَ

و امام حسن علیه السلام نیز عزم جهاد کرد، اما چون احساس به او خیانت کردند او
نیز معاویه را به حال خود وا گذاشت و ملازم منزل خود شد. پس می فهمیم که
حکم جهاد با دشمن وقتی واجب است که یاران و یاورانی موجود باشد و به اجماع
خردمندان، عالم از مجاهدی که عالم نباشد افضل است و اینگونه نیست که هر
کسی که مردم را به جهاد فرامی خواند حکم جهاد را بداند و زمان و جوب مقاتله
و هنگام نیکویی مصالحه را تشخیص دهد و آینده و وضعیت رعیت را در نظر گیرد
و بداند که احکام خونها و اموال و قروج چیست و درباره این امور چه باید کرد؟
علاوه بر اینها ما از برادران خود به یک چیز راضی هستیم و آن اینکه غیر از
ائمّه اطهار علیهم السلام مردی را از عیترت به ما نشان بدهند که از خداوند نفی تشبیه کند و
به جبر معتقد نباشد و اجتهاد و قیاس را در احکام شرعیه بکار نگیرد و مستقل و
با کفایت باشد تا ما با او خروج کنیم. امر به معروف و نهی از منکر فریضه ای
است که باید به قدر طاقت و بر حسب امکان بجا آورده شود و عقول شهادت
می دهند که تکلیف بما لا یطاق فاسد است و مردم را در معرض هلاک قرار دادن
زشت است، و یک قسم از در معرض هلاک قرار دادن آن است که جماعت
اندکی که مشاهده جنگ نکرده و فنون کارزار نیاموخته اند به جنگ قومی که

السَّلاحُ وَالْكُرَاعُ وَمَنْ نَصَرَهُمْ مِنَ الْعَامَّةِ - وَيَقْتَضُوا أَنْ الْخَارِجَ عَلَيْهِمْ مَبَاحٌ الدِّمِ -
 بِغُلِّ جَنَاحِهِمْ أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً فَكَيْفَ يَسُوْمُنَا صَاحِبُ الْكِتَابِ لَنْ نَلْقَى بِالْأَعْمَارِ
 الْمُتَدْرِبِينَ بِالْمَكْرُوبِ. وَكَمْ عَسَى أَنْ يَخْصُلَ فِي يَدِ دَاعٍ إِنْ دَعَا مِنْ هَذَا الْقَدْرِ؟ هَيْهَاتَ
 هَيْهَاتَ، هَذَا أَمْرٌ لَا يَزِيلُهُ إِلَّا نَصْرُ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ.

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ بِقَدَرِ آيَاتِ مِنَ الْقُرْآنِ تَلَاهَا يُنَازِعُ فِي تَأْوِيلِهَا أَشَدُّ مُنَازَعَةً وَ
 لَمْ يَزِدْ تَأْوِيلُهُ بِحُجَّةٍ عَقْلٍ وَلَا نَجْعٍ: «قَالَهُمْ - رَجَلَكَ اللَّهُ - مَنْ أَحَقُّ أَنْ يَكُونَ لِلَّهِ شَهِيداً
 مِنْ دَعَا إِلَى الْخَيْرِ كَمَا أَمَرَ، وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَجَاعَدَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ
 حَقِّي اسْتَشْهِدْ؟ أَمْ مَنْ لَمْ يَزِرْ وَجْهَهُ وَلَا عَرِفَ شَخْصَةً؟ أَمْ كَيْفَ يَشْجِدُهُ اللَّهُ شَهِيداً عَلَى
 مَنْ لَمْ يَزِهِمْ وَلَا نَهَاهُمْ وَلَا أَمَرَهُمْ، فَإِنْ أَطَاعُوهُ أَوْ أَمَّا عَلَيْهِمْ وَإِنْ قَتَلُوهُ مَضَى إِلَى اللَّهِ
 عَزَّ وَجَلَّ شَهِيداً؟ وَتَوَّأْنُ رَجُلًا اسْتَشْهِدَ قَوْمًا عَلَى حَقِّ مُطَالِبٍ بِهِ لَمْ يَزِرْهُ وَلَا شَهِدُوهُ هَلْ

فنون کارزار آموخته و بر بلاد مسلط شده و عباد را گشته و کارزار را تجربه کرده
 بروند، کسانی که عید و عذر دارند و عاقبت هم پشتیبان آنها هستند - و معتقدند که
 هر که بر آنان خروج کند خونش مباح است - و لشکریان آنان چند برابر لشکریان
 ایشان است. صاحب کتاب چگونه ما را تکلیف می کند که با این مردم جاهل و
 ناکار آزموده به جنگ مردمان رزمی و با تجربه برویم و چه چیز به دست دعوت
 کننده چنین کسانی می آید؟ هیهات هیهات! این امر را جز نصرت خدای عزیز
 علیم و حکیم نمی تواند زایل کند.

سپس صاحب کتاب بعد از تلاوت آیاتی از قرآن کریم که به سختی در تأویل
 آن منازعه می کند و هیچ تأیید عقلی و یا نقلی برای آن ذکر نکرده است،
 می گوید: «خدایت رحمت کند! بفهم که چه کسی شایسته است گواه الهی باشد،
 کسی که طبق دستور الهی دعوت به خیر کند و از منکر باز دارد و به معروف
 فرمان دهد و در راه خدا آنچنان که شایسته اوست جهاد کند تا به شهادت رسد یا
 کسی که رویش دیده نشده و شخصش شناخته نگردیده است؟ یا آنکه چگونه
 خداوند او را گواه گیرد بر کسانی که ایشان را ندیده است و ایشان را امر و نهی
 نکرده است تا اگر فرمانش برند ادای واجب کرده باشند و اگر او را بکشند به

كَانَ شَهِيداً؟ وَ هَلْ يَسْتَحِقُّ بِهِمْ عَقَاباً إِلَّا أَنْ يَشْهَدُوا عَلَى مَا لَمْ يَرَوْهُ فَيَكُونُوا كَذَّابِينَ وَ عِنْدَ اللَّهِ مُبْطِلِينَ؟^(۱) وَ إِذَا لَمْ يَجْزِ ذَلِكَ مِنَ الْعِبَادِ فَهَوَّ غَيْرُ جَائِزٍ عِنْدَ الْحُكْمِ الْقَدْلِ الَّذِي لَا يَجُوزُ. وَ لَوْ أَنَّهُ اسْتَشْهَدَ قَوْماً قَدْ غَايَبُوا وَ سَجَعُوا فَشَهِدُوا لَهُ، وَ الْمَسْأَلَةُ عَلَى حَالِهَا أَلَيْسَ كَانَ يَكُونُ مُبْتِغِياً وَ هُمْ صَادِقُونَ وَ خَصْمُهُ مُبْطِلٌ وَ تَمَضَى الشَّهَادَةُ وَ يَقَعُ الْحُكْمُ، وَ كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَقْتُلُون»^(۲) أَوْ لَا تَرَى أَنَّ الشَّهَادَةَ لَا تَقَعُ بِالْقَيْبِ دُونَ الْقَيَّانِ، وَ كَذَلِكَ قَوْلُ عِيسَى: «وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دَهَتْ فِيهِمْ - الْآيَةُ»^(۳).

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ أَعْتَصِمُ -: يَقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: أَلَيْسَ هَذَا الْكَلَامُ لَكَ بَلَى هُوَ لِلْمُعْتَزِّلَةِ وَ غَيْرِهِمْ عَلَيْنَا وَ عَلَيْنَا، لِأَنَّا نَقُولُ: إِنَّ الْعِدَّةَ غَيْرُ ظَاهِرَةٍ، وَ إِنَّ مَنْ شَهِدَنَا

عنوان شهید به نزد خدای تعالی رود؟ و اگر شخصی گروهی را بر حقّ به گواهی بخواند و آن را مطالبه کند، اما آنها آن را ندیده و مشاهده نکرده باشند آیا او گواه است؟ و آیا برایشان حقّ دارد، جز آنکه اگر شهادت دهند بر چیزی که ندیده اند دروغگو باشند و نزد خداوند اهل باطل. و اگر این امر بر بندگان روا نباشد، نزد خدای حاکم عادل که هیچ جور نکند نیز روا نباشد و اگر از مردمی که معاینه کردند و شنیدند گواهی طلبد برای او گواهی می دادند، در حالی که مسأله به حال خود باشد، آیا این حقّ نیست و آنها راستگو نیستند؟ و خصمش اهل باطل نیست و گواهی جاری نشده است و حکم واقع نگردیده است؟ و همچنین است که خدای تعالی فرموده است: مگر کسانی که به حقّ شهادت دهند در حالی که می دانند، آیا نمی دانی که شهادت به امر نادیده واقع نمی شود و مشاهده لازم دارد و همچنین است قول عیسی علیه السلام که من مادامی که در میان ایشان هستم بر آنها گواهم.

پس با اعتصام به خداوند می گویم: به صاحب کتاب باید گفت که این سخن کلام تو نیست، بلکه قول معتزله و غیر آنهاست که علیه ما و شما استفاده می کنند، زیرا ما می گوئیم: عترت ظاهر نیستند و کسانی از آنها را که مشاهده می کنیم

مِنْهَا لَا يَضِلُّعُ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا، وَ لَيْسَ بِجُورٍ أَنْ يَأْمُرَنَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِالتَّمَسُّكِ بِمَنْ لَا نَعْرِفُ مِنْهُمْ وَلَا شَاهِدَهُ وَلَا شَاهِدَةَ أَتْلَافُنَا، وَ لَيْسَ فِي عَصْرِنَا مِمَّنْ شَاهَدْنَاهُ مِنْهُمْ مِمَّنْ يَضِلُّعُ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا لِلْمُسْلِمِينَ وَ الَّذِينَ غَابُوا لَا حُجَّةَ لَهُمْ عَلَيْنَا، وَ فِي هَذَا أَذِلُّ دَلِيلٍ عَلَى أَنْ مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي» لَيْسَ مَا يَتَّبِعُ إِلَى قُلُوبِ الْإِمَامِيَّةِ وَ الزَّيْدِيَّةِ، وَ لِلنَّظَامِ^(۱) وَ أَصْحَابِهِ أَنْ يَقُولُوا: وَجَدْنَا الَّذِي لَا يَفَارِقُ الْكِتَابَ هُوَ الْحَبْرُ الْقَاطِعُ لِلْعَذْرِ، فَإِنَّهُ ظَاهِرٌ كظُهُورِ الْكِتَابِ يُنْتَفَعُ بِهِ، وَ يُتَكَبَّرُ اتِّبَاعُهُ وَ التَّمَسُّكُ بِهِ.

فَأَمَّا الْعِزَّةُ فَلَسْنَا نَشَهِدُ مِنْهُمْ عَالِمًا يُتَكَبَّرُ أَنْ نَقْتَدِيَ بِهِ، وَ إِنْ بَلَّغْنَا عَنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَذْهَبَ بَلَّغْنَا عَنْ آخَرٍ أَنَّهُ مُخَالِفُهُ، وَ الْاِقْتِدَاءُ بِالْمُخْتَلَفِينَ قَائِدٌ، فَكَيْفَ يَقُولُ صَاحِبُ الْكِتَابِ؟

شایسته امامت نیستند و روان نیست که بحدای تعالی به ما فرمان دهد که به کسی متمسک شویم که او را نمی شناسیم و نه ما و نه پیشینیان ما او را مشاهده نکرده اند و در عصر خود کسی از ایشان را نمی شناسیم که شایسته امامت مسلمین باشد و آنانکه غایبند بر ما حجت نیستند و این دلیل روشنی است که مقصود از کلام پیامبر که فرموده است: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي» آن نیست که در دل زیدیه و امامیه خطور کرده است. نظام و پیروانش حق دارند که بگویند ما چیزی را که مفارقت از کتاب ندارد یافته ایم و آن خبر صحیح قاطع حذر است و آشکار است همانطور که کتاب آشکار است و از آن منتفع می شوند و می توان از آن پیروی کرد و بدان تمسک جست.

اما درباره عترت به معنی ذریه باید بگوئیم ما عایلی از عترت را مشاهده نمی کنیم که بتوانیم به او اقتدا کنیم و اگر یکی از ایشان مذهبی داشته باشد، دیگری از آنها مذهبی مخالف او دارد و نمی توان به دو مخالف اقتداء کرد، صاحب کتاب در این باره چه می گوید؟

۱ - هو أبو إسحاق إبراهيم بن سيار بن هاني البصري ابن اخ لأبي هذيل العلاف شيخ المعتزلة. و كان النظام صاحب المعرفة بالكلام أحد رؤساء المعتزلة، استاد المباحث. و لقب بالنظام - كشّاد - لأنه كان ينظم الخمر في سوق البصرة و بيعها. و قالت المعتزلة: لما سمى ذلك لحسن كلامه نقرأ و نظماً (الكفى و الالتفات للمحدث القمي).

ثُمَّ اعْلَمَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ لَعَنَّا بِالتَّحْسُّكِ بِالْعِثْرَةِ كَانَ بِالْعَقْلِ وَ التَّعَارُفِ وَ السَّيَرَةِ مَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ لَرَادَ عُلَمَاءَهُمْ دُونَ جُهَاثِهِمْ، وَ الْجَرَّةَ الْأَتَقْيَاءَ دُونَ غَيْرِهِمْ، فَأَلْذِي يَجِبُ عَلَيْنَا وَ يَلْزِمُنَا أَنْ نَنْظُرَ إِلَى مَنْ يَجْتَمِعُ لَهُ الْعِلْمُ بِالَّذِينَ مَعَ الْعَقْلِ وَ الْقَضَلِ وَ الْحِلْمِ وَ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَ الْاسْتِقْلَالِ بِالْأَمْرِ فَتَقْتَدِي بِهِ وَ تَتَمَسَّكَ بِالْكِتَابِ وَ بِهِ.

وَ إِنْ قَالَ: «فَإِنْ اجْتَمَعَ ذَلِكَ فِي رَجُلَيْنِ وَ كَانَ أَحَدُهُمَا يَمُنُّ بِمَذْهَبِ إِلَى مَذْهَبِ الزُّهْدِيَّةِ وَ الْآخَرُ إِلَى مَذْهَبِ الْإِمَامِيَّةِ يَمُنُّ بِمَذْهَبِ مِنْهَا وَ لَمْ يَتَّبِعْ؟ قُلْنَا لَهُ: هَذَا لَا يَتَّبِعُ، فَإِنْ اتَّفَقَ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا دَلَالَةً وَاضِحَةً إِمَّا نَصٌّ مِنْ إِمَامٍ تَقَدَّمَ، وَ إِمَّا شَيْءٌ يَظْهَرُ فِي عَلَيْهِ كَمَا ظَهَرَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ النَّهْرِ حِينَ قَالَ: «وَاللَّهِ مَا عَبَّرُوا النَّهْرَ وَ لَا يَغْبُرُوا، وَاللَّهِ مَا يَقْتُلُ مِنْكُمْ عَشْرَةً وَ لَا يَنْجُوا مِنْهُمْ عَشْرَةً» وَ إِمَّا أَنْ يَظْهَرَ مِنْ أَحَدِهِمَا مَذْهَبٌ يَدُلُّ أَنْ الْإِقْتِدَاءَ بِهِ لَا يَجُوزُ كَمَا ظَهَرَ مِنْ عِلْمِ الزُّهْدِيَّةِ الْقَوْلُ بِالْاجْتِهَادِ وَ الْقِيَاسِ فِي الْقَدَائِصِ السُّنِّيَّةِ وَ

و بدانکه چون پیامبر ﷺ به ما فرمان داده است که متمسک به عترت شویم، عقل و عرف و سیره دلالت دارد که مقصود پیامبر اکرم دانشمندان ایشان است و نه جاهلان آنها و نیکان و پرهیزکاران آنها را اراده فرموده، نه غیر آنها را. پس آنچه بر ما واجب و لازم است آنست که کسی را بنگریم که عالم دین باشد و عقل و فضل و حلم داشته باشد، زاهد در دنیا باشد و استقلال در کار داشته باشد، پس به او اقتدا کنیم و به قرآن کریم و او متمسک باشیم.

و اگر بگویند: اگر این خصوصیات در دو نفر جمع باشد که یکی مذهب زیدی داشته باشد و دیگری مذهب امامی، به کدام یک از آن دو باید اقتدا کرد و کدام یک از آن دو امامند؟ می‌گوییم: این امر اتفاق نمی‌افتد و اگر اتفاق بیفتد فرق روشنی آن دو را از یکدیگر جدا می‌کند که آن یا نص امام پیشین است و یا علمی که از یکی از آن دو ظاهر می‌شود، همچنانکه در روز نهروان علم امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهر شد آنگاه که فرمود: «به خدا سوگند که خوارج از نهر نگذشته و نخواهند گذشت، به خدا سوگند از شما تا ده تن کشته نمی‌شود و از ایشان نیز تا ده تن زنده نمی‌ماند» و همچنین شد. و یا آنکه از یکی از آن دو مذهبی آشکار شود که دلالت کند که اقتدا به او روا نباشد، مثل آنکه از زیدی قول به اجتهاد و قیاس در

الْأَحْكَامَ، فَيَقْلَمُ بِهَذَا أَنَّهُمْ غَيْرُ أئِمَّةٍ. وَلَسْتُ أُرِيدُ بِهَذَا الْقَوْلِ زَيْدَ بْنِ عَلِيٍّ وَأَشْبَاهَهُ لِأَنَّ
أَوَّلِيكَ لَمْ يُظْهِرُوا مَا يَشْكُرُ وَلَا دَعَّوْا أَنَّهُمْ أئِمَّةٌ وَإِنَّمَا دَعَّوْا إِلَى الْكِتَابِ وَالرَّضَا مِنْ آلِ-
مُحَمَّدٍ وَهَذِهِ دَعْوَةُ حَقٍّ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «كَيْفَ يَشْخِذُهُ اللَّهُ شَهِيداً عَلَى مَنْ لَمْ يَرَهُمْ وَلَا أَمَرَهُمْ وَلَا نَهَاَهُمْ» فَيَقَالُ
لَهُ: لَيْسَ مَقْنَى الشَّهِيدِ عِنْدَ خُصُومِكَ مَا تَذْهَبُ إِلَيْهِ، وَلَكِنْ إِنْ عِثَتْ الْإِمَامِيَّةُ بِأَنْ مَنْ لَمْ
يُرَ وَجْهَهُ وَلَا عُرِفَ شَخْصُهُ لَا يَكُونُ بِالْهَلِّ الَّذِي يَدْعُونَهُ لَهُ فَأَخْبَرْنَا عَنْكَ مِنَ الْإِمَامِ
الشَّهِيدِ مِنَ الْعِثَرَةِ فِي هَذَا الْوَقْتِ، فَإِنْ ذَكَرَ أَنَّهُ لَا يَعْرِفُهُ دَخَلَ فِيهَا عَابٌ وَزُرْمَةٌ مَا قُدِّرَ
أَنَّهُ يَلْزِمُ خُصُومَتَهُ، فَإِنْ قَالَ: هُوَ فُلَانٌ، قُلْنَا لَهُ: فَتَحَنَّنْ لَمْ تَرَ وَجْهَهُ وَلَا عَرَفْنَا شَخْصَهُ
فَكَيْفَ يَكُونُ إِمَاماً تَنَا وَشَهِيداً عَلَيْنَا؟ فَإِنْ قَالَ: إِنَّكُمْ وَإِنْ لَمْ تَعْرِفُوهُ فَهُوَ مَرْجُوءٌ
الشَّخْصِ مَعْرُوفٌ عَلَيْهِ مِنْ عَلَيْهِ وَجْهَهُ مِنْ جِوْهَرِهِ، قُلْنَا: سَأَلْنَاكَ بِأَنَّهُ هَلْ تَنْظُرُ أَنْ

فرائض شرعی آشکار شده است که از آن مطلب دانسته می شود که ایشان امام
نیستند و منظور من از این سخن زید بن علی و مانند او نیست، زیرا ایشان مطلب
خلافی را اظهار نکرده اند و ادعای امامت هم نکرده اند، بلکه به کتاب خدا و
رضای آل محمد فراخوانده و این دعوت حق است.

اما این سخن او که چگونه خداوند او را گواه می گیرد بر کسانی که وی را
ندیده و امر و نهیشان نکرده است؟ پاسخ این است که معنای گواه نزد ما و شما
متفاوت است. اما اگر امامیه را نکوهش می کنی به اینکه کسی که رویش دیده
نشده است و شخصش ناشناخته است، چگونه مدعی امامت او هستی؟ که در
پاسخ می گوئیم: به عقیده شما امامی که گواه از عترت پیامبر اکرم است، در این
زمان کیست؟ اگر بگویند او را نمی شناسد که داخل در همان کسانی شده است که
آنها را عیب می کند و بر او لازم می آید همان چیزی که بر گردن خصومش
می نهد، و اگر بگویند فلان شخص است. می گوئیم: ما روی او را ندیده ایم و
شخصش را نمی شناسیم، پس چگونه می تواند گواه و امام ما باشد.

و اگر بگویند: گرچه شما او را نمی شناسید ولی او موجودالشخص و معروف
است برخی او را می شناسند و برخی به او جاهلند. می گوئیم: تو را بخدا سوگند

المُعْتَزِلَةُ وَالْخَوَارِجُ وَالْمُزَجَّجَةُ وَالْإِمَامِيَّةُ تَعْرِفُ هَذَا الرَّجُلَ أَوْ سَمِعَتْ بِهِ أَوْ خَطَرَ ذِكْرُهُ بِهَايَا؟ فَإِنْ قَالَ: هَذَا مَا لَا يَضُرُّهُ وَلَا يَضُرُّنَا لِأَنَّ السَّبَبَ فِي ذَلِكَ إِنَّمَا هُوَ غَلَبَةُ الظَّالِمِينَ عَلَى الدَّارِ وَقِلَّةُ الْأَعْوَانِ وَالْأَنْصَارِ، قُلْتُ لَهُ: لَقَدْ دَخَلْتَ فِيهَا عَيْتٌ وَخَجَلْتَ نَفْسَكَ مِنْ حَيْثُ قَدَّرْتَ أَنَّكَ تُحَاجُّ خُصُومَكَ، وَمَا أَقْرَبَ هَذِهِ الْغَيْبَةِ مِنَ غَيْبَةِ الْإِمَامِيَّةِ غَيْرَ أَنَّكُمْ لَا تَنْصَبُّونَ.

فَمُ يَقَالُ: قَدْ أَكْثَرْتَ فِي ذِكْرِ الْجِهَادِ وَوَحَفِ الْأُمَرَاءِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ حَقًّا أَوْ هَمَّتْ أَنْ مَرَّ لَمْ يَخْرُجْ فَلَيْسَ بِحَقِّ. قَالُوا: أَيْتُكَ وَالْقَلَاءُ مِنْ أَهْلِ مَذْهَبِكَ لَا يَخْرُجُونَ وَمَا هُمْ قَدْ لَزِمُوا مَنَازِلَهُمْ وَانْتَصَرُوا عَلَى اعْتِقَادِ الْمَذْهَبِ فَقَطُّ؟ فَإِنْ نَطَقَ بِمَعْرُوفٍ فَتَقَابَلَهُ الْإِمَامِيَّةُ بِمِثْلِهِ، فَمُ قِيلَ لَهُ يَرْفُقِي وَزَيْنُ: هَذَا الَّذِي عَيْتُهُ عَلَى الْإِمَامِيَّةِ وَهَمَّتْ بِهِمْ مِنْ أَجْلِهِ وَشَنَّتْ بِهِ عَلَى أَيْمَتِهِمْ بِسَبَبِهِ وَتَوَصَّلَتْ بِذِكْرِهِ إِلَى مَا ضَمَّنْتَهُ كِتَابَكَ، قَدْ دَخَلْتَ فِيهِ

آیا می پنداری که معتزله و خوارج و مرجئه و امامیه آن شخص را می شناسند و نام او را شنیده اند و یادش بر دل آنها خطور کرده است؟ و اگر بگویند نشناختن آنان ضرری به او و ما ندارد، زیرا علتش غلبه ستمکاران بر شهرها و کمی یاران و یاوران اوست، آنگاه به او می گوئیم: پس تو هم داخل همان کسانی شدی که عیشان می کنی و از همان راهی که می خواستی دشمنی را محکوم کنی خود را محکوم کردی و این غیبت به غیبتی که امامیه می گویند خیلی نزدیک است، جز آنکه شما انصاف ندارید.

بعد از آن به او می گوئیم: بسیار ذکر جهاد و وصف امر به معروف و نهی از منکر می کنی تا به غایتی که توهم ایجاد می کنی که آنکه خروج نکند بر حق نیست، پس چرا امامان و دانشمندان مذهب تو خروج نمی کنند؟ و چرا ملازم خانه های خود شده اند و صرفاً به اعتقاد مذهبی بسنده کرده اند؟ هر پاسخی که بگویند امامیه نیز همان جواب را می گویند. سپس به آرامی و موافقت به او می گوئیم: همان چیزی را که برای امامیه عیب می دانی و بخاطر آن سخن سرانی می کنی و اثمه آنها را به سبب آن نکوهش می نمایی و کتابت را به واسطه آن بر ساخته ای، حالا خودت نیز داخل در آن شده ای و به صحت و درستی آن متایل

وَمِلْتُ إِلَى صَحْبِهِ، وَعَوَّلْتُ عِنْدَ الْاِجْتِهَادِ عَلَيْهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِدِينِهِ.
 ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: أَخْبِرْنَا هَلْ فِي الْعِتْرَةِ الْيَوْمَ مَنْ يَصْلُحُ لِلْإِمَامَةِ؟ قَلَابُدُّ مِنْ أَنْ يَقُولَ: نَعَمْ
 فَيُقَالُ لَهُ: أَفَلَيْسَ إِمَامَتُهُ لَا تَصِحُّ إِلَّا بِالنَّصِّ عَلَى مَا تَقُولُهُ الْإِمَامِيَّةُ وَلَا مَعَهُ دَلِيلٌ مُفَعِّجٌ
 يَقْلَمُ بِهِ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ سَبِيلُهُ عِنْدَكُمْ سَبِيلَ مَنْ يَجْتَمِعُ لَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ مِنَ الْأُمَّةِ
 فَيَتَشَاوَرُونَ فِي أَمْرِهِ ثُمَّ يَخْتَارُونَهُ وَيُبَايَعُونَهُ؟ فَإِذَا قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ لَهُ: فَكَيْفَ السَّبِيلُ إِلَى
 مَعْرِفَتِهِ؟ فَإِنْ قَالُوا: يُعْرَفُ بِاجْتِهَادِ الْعِتْرَةِ عَلَيْهِ، قُلْنَا لَهُمْ: كَيْفَ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ فَإِنْ كَانَ
 إِمَامِيًّا لَمْ تَرْضَ بِهِ الزَّهْدِيَّةُ، وَإِنْ كَانَ زَهْدِيًّا لَمْ تَرْضَ بِهِ الْإِمَامِيَّةُ، فَإِنْ قَالَ: لَا يُعْتَبَرُ
 بِالْإِمَامِيَّةِ فِي مِثْلِ هَذَا، قِيلَ لَهُ: فَالزَّهْدِيَّةُ عَلَى قِسْمَيْنِ قِسْمٌ مُعْتَزِّلَةٌ وَقِسْمٌ مُثَبِّتَةٌ، فَإِنْ
 قَالَ: لَا يُعْتَبَرُ بِالْمُثَبِّتَةِ فِي مِثْلِ هَذَا، قِيلَ لَهُ: فَالْمُعْتَزِّلَةُ يَشَانِ قِسْمٌ يَجْتَنِبُ فِي الْأَحْكَامِ
 بِأَرَائِهَا وَ قِسْمٌ يَتَّقِدُ أَنَّ الْإِجْتِهَادَ ضَلَالٌ، فَإِنْ قَالَ: لَا يُعْتَبَرُ بِمَنْ نَقَى الْإِجْتِهَادَ، قِيلَ لَهُ:
 فَإِنْ بَقِيَ مِمَّنْ يَرَى الْإِجْتِهَادَ - مِنْهُمْ أَفْضَلُهُمْ، وَبَقِيَ مِمَّنْ يَنْطَلُ الْإِجْتِهَادَ مِنْهُمْ أَفْضَلُهُمْ، وَ

شده ای و در ضمن احتجاج بدان اعتقاد است ای، و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ما هدانا الله.
 آنگاه به او می گوئیم: به ما خبر بده که امروزه در بین عترت آیا کسی هست
 که شایسته امامت باشد؟ لابد می گویند آری، و به او می گوئیم: امامت او بر
 اساس نص همچنان که امامیه می گوید که نیست، معجزه هم که ندارد که دانسته
 شود امام است، از طریق اهل حل و عقد امت هم برگزیده نمی شود تا یا او بیعت
 کنند، چنان که عامه در مسأله انتخاب امام چنین می گویند، اگر بگوید: آری
 چنین است به او گفته می شود راه شناسائی او چیست؟ و اگر بگوید به واسطه
 اجماع امت شناخته می شود، می گوئیم چگونه بر او اجماع می شود که اگر امامی
 باشد، زیدیه به او راضی نخواهند شد و اگر زیدی باشد، امامیه به او راضی نخواهد
 داد و اگر بگوید در چنین امری قول امامیه معتبر نیست، می گوئیم زیدیه نیز از
 دو قسمند. یکی معتزله و دیگری مثبتیه، و اگر بگوید در چنین امری قول مثبتیه
 معتبر نیست، می گوئیم معتزله نیز بر دو قسمند، یکی به آراء خود در احکام
 اجتهاد می کند و دیگری معتقد است که اجتهاد ضلالت است و اگر بگوید: قول
 کسانی که اجتهاد را نفی می کنند معتبر نیست، می گوئیم: اگر از معتقدین به اجتهاد

يَبْرَهُ بَفْضِهِمْ مِنْ بَعْضِ مِمَّنْ تَمَسَّكَ وَ كَيْفَ تَعْلَمُ الْمُسَيِّقُ مِنْهُمَا هُوَ مَنْ تُوْمِي أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ إِلَيْهِ دُونَ غَيْرِهِ؟ فَإِنَّ قَالَ: بِالنَّظَرِ فِي الْأُصُولِ، قُلْنَا: فَإِنَّ طَالَ الْإِخْتِلَافَ وَ اشْتَبَهَ الْأُمُورَ كَيْفَ نَصْنَعُ وَ بِمَا نَنْقُصُ مِنْ قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَشَكَّيْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرْقِي: أَهْلَ بَيْتِي» وَ الْحَبْلَةُ مِنْ عِرْقِيهِ لَا يُتَكَيَّنُ أَحَدٌ^(۱) أَنْ يَتَرَفَّهَ إِلَّا بَعْدَ النَّظَرِ فِي الْأُصُولِ وَ الْوُقُوفِ عَلَى أَنَّ مَذَاهِبَهُ كُلَّهَا صَوَابٌ وَ عَلَى لَنْ مَنْ خَالَفَهُ فَقَدْ أَخْطَأَ، وَ إِذَا كَانَ هَكَذَا فَسَبِيلُهُ وَ سَبِيلُ كُلِّ قَائِلٍ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ سَبِيلٌ وَاحِدٌ فَمَا يَلْكَ الْخَاصَّةُ الَّتِي مِنْ الْعِزَّةِ؟ دَلْنَا عَلَيْهَا وَ بَيَّنَّا لَهَا جَمِيعَهَا لِنَعْلَمَ أَنَّ بَيْنَ الْعَالَمِ مِنَ الْعِزَّةِ وَ بَيْنَ الْعَالَمِ مِنْ غَيْرِ الْعِزَّةِ فَرْقًا وَ قَضَاءً.

وَ أُخْرَى يُقَالُ لَهُمْ: أَخْبِرُونَا عَنْ إِمَامِيكُمْ الْيَوْمَ، أَعِنْدَهُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ؟ فَإِذَا قَالُوا: نَعَمْ، قُلْنَا لَهُمْ: وَ أَخْبِرُونَا عَمَّا عِنْدَهُ بِمَا لَيْسَ فِي الْخَبَرِ الْمُتَوَاتِرِ هَلْ هُوَ مِثْلُ مَا عِنْدَ الشَّافِعِيِّ

افضل باقی بماند و از نا فین اجتهاد افضل باقی بماند و بعضی از ایشان از بعضی دیگر پیزاری بجویند به چه کسی متمسک شویم و چگونه بدانیم که محقق از بین آن دو همان کسی است که تو و یارانت به آن اشاره می کنید، نه غیر او؟ و اگر بگوید: مراجعه به قواعد و اصول می کنیم، یعنی گوئیم: اگر اختلاف طولانی شد و امر مشتبه گردید چه کنیم و با کلام پیامبر اکرم که فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَشَكَّيْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرْقِي: أَهْلَ بَيْتِي»، چه باید کرد؟ در صورتی که کسی نمی تواند عترت را بشناسد مگر بعد از نظر در اصول و اطلاع از آنکه همه مذاهب او درست است و مخالفین او بر خطا هستند و اگر تشخیص عترت لایق محتاج این مقدمات باشد، ایشان با سایر اهل علم فرقی ندارند و عترت هیچ خصوصیتی ندارد، برای ما بیان کن که میان عالم از عترت و عالم از غیر عترت چه فرقی وجود دارد؟

و باز به ایشان می گوئیم: از وضع امروزه امام خود ما را آگاه کنید. آیا علم به حلال و حرام دارد؟ آنگاه که بگویند: آری، به آنها می گوئیم: درباره احکامی که خبر متواتر ندارد، چه می گوید؟ آیا مانند شافعی و ابوحنیفه و امثال

وَأَبَى حَقِيقَةً وَمِنْ جَنْبِهِ أَوْ هُوَ خِلَافٌ ذَلِكَ: فَإِنْ قَالُوا: بَلْ عِنْدَهُ الَّذِي عِنْدَهَا وَ مِنْ جَنْبِهِ، قِيلَ لَهُمْ: وَمَا حَاجَةُ النَّاسِ إِلَى عِلْمِ إِمَامِكُمْ الَّذِي لَمْ يُسْمَعْ بِهِ وَ كُتِبَ الشَّافِعِيُّ وَ أَبِي حَقِيقَةً ظَاهِرَةً مَبْنُوَّةٌ مَزْجُودَةٌ، وَإِنْ قَالَ: بَلْ عِنْدَهُ خِلَافٌ مَا عِنْدَهَا، قُلْنَا: فَبِخِلَافٍ مَا عِنْدَهَا هُوَ النَّصُّ الْمُسْتَخْرَجُ الَّذِي تَدْعِيهِ جَمَاعَةٌ مِنْ مَشَائِخِ الْمُفْتَرَلَةِ وَإِنْ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَى إِطْلَاقِ الْقَوْلِ إِلَّا مَا كَانَ فِي الْخَبَرِ الْقَاطِعِ لِلْفُتُورِ عَلَى مَذْهَبِ النَّظَامِ وَ أَتْبَاعِهِ، وَ مَذْهَبِ الْإِمَامِيَّةِ لَأَنَّ الْأَحْكَامَ مَتَّصُوسَةً، وَ اعْلَمُوا أَنَّا لَا نَقُولُ مَتَّصُوسَةً عَلَى الرَّجُلِ الَّذِي يَسْبِقُ إِلَى الْقُلُوبِ وَلَكِنْ الْمَتَّصُوسَ عَلَيْهِ بِالْجَمْعِ الَّتِي مِنْ فِيهَا فَهِيَ الْأَحْكَامُ مِنْ غَيْرِ قِيَاسٍ وَ لَا اجْتِهَادٍ، فَإِنْ قَالُوا: عِنْدَهُ مَا يُخَالِفُ هَذَا كُلَّهُ خَرَجُوا مِنَ التَّعَارُفِ، وَإِنْ تَعَلَّقُوا بِمَذْهَبٍ مِنَ الْمَذَاهِبِ قِيلَ لَهُمْ: فَأَيْنَ ذَلِكَ الْعِلْمُ؟ هَلْ تَقْلَهُ عَنْ إِمَامِكُمْ أَحَدٌ يُوَثِّقُ بِدِينِهِ وَ أَمَانَتِهِ؟ فَإِنْ قَالُوا: نَعَمْ، قِيلَ لَهُمْ: قَدْ عَاشَرْنَاكُمْ الدَّهْرَ الْأَطْوَلَ مَا نَبْقَا بِحَرْفٍ

آنها حکم می کند یا مخالف آنهاست؟ اگر بگویند: نزد او همان علوم آنهاست، می گوئیم: پس به علم امام شما چه نیازی وجود دارد که کسی آن را نشنیده است؟ در حالی که کتب شافعی و ابو حنیفه ظاهر و منتشر و موجود است. و اگر بگویند: علم او غیر علم آنهاست، می گوئیم: بحکم علوم آن دو عبارت از نصوصی است که جمعی از مشایخ معتزله استخراج کرده اند و می گویند هر چیزی مطابق حکم عقل است مگر آنکه خبر قاطع عذری بر خلاف آن باشد، چنانچه مذهب نظام و پیروان اوست. ولی مذهب امامیه این است که همه احکام مطابق نص است و بدانید که ما نمی گوئیم در همه جزئیات نص وارد شده است که ممکن است در دها چنین خطور کند، بلکه می گوئیم جملاقی منصوص است که هر کس آنها را بفهمد، احکام را خواهد فهمید، بی آنکه قیاس و اجتهاد را بکار گرفته باشیم. و اگر بگویند: او را علمی است که با همه علوم مخالف است، از حدود متعارف خارج شده اند، گرچه به مذهبی از مذاهب آویخته باشند، به ایشان می گوئیم: آن علم کجاست؟ آیا آن را یک تن مورد اعتماد و وثوق از امامتان نقل کرده است؟ و اگر بگویند: آری، می گوئیم: ما عمری طولانی با شما معاشرت کرده ایم و حتی یک حرف از این علوم را نشنیده ایم، در حالی که شما قومی هستید که تقیه را

واحد من هذا العلم، و أنتم قوم لا ترون النجاسة ولا تراها إمامكم، فأين علمه؟ وكيف لم يظهر؟ ولم ينتشر؟ ولكن أخبرونا ما يؤمن أن لا تكونوا قد كذبتهم على إمامكم كما تدعون أن الإمامية كذبت على جعفر بن محمد عليه السلام، وهذا ما لا فضل فيه.

مسألة أخرى و يقال لهم: ليس جعفر بن محمد عندكم كان لا يذهب إلى ما تدعيه الإمامية، و كان على مذهبيكم و دينكم؟ فلا بد من (أن تقولوا): نعم، - اللهم إلا أن تبرؤوا منه - فيقال لهم: و قد كذبت الإمامية فيما نقلته عنه، و هذه الكتب المولفة التي في أيديهم إنما هي من تأليف الكذابين؟ فإذا قالوا: نعم، قول لهم: فإذا جاز ذلك فلم لا يجوز أن يكون إمامكم يذهب مذهب الإمامية و يدين بدينها و أن يكون ما يحكي سلفكم و مشايخكم عنه مؤلداً موضوعاً لأصله، فإن قالوا: ليس لنا في هذا الوثب إمام نعرفه بعينه نروي عنه علم الحلال و الحرام و لكننا نعلم أن في العترة من هو موضع هذا الأمر و أهله، قلنا لهم: دخلتم فيما عيتموه على الإمامية بما معها من الأخبار من أئمتها

جائز می دانید و امامتان نیز روا می داند، پس علم او کجاست؟ و چرا ظاهر و منتشر نشده است. بگوئید ما از کجا اطمینان حاصل کنیم که شما بر امامتان دروغ نبسته اید همچنانکه مدعی هستید که امام جعفر بن محمد دروغ بسته است و هیچ فرقی بین آن دو نیست.

سوالی دیگر:

به ایشان می گوئیم: مگر نه این است که شما می گوئید جعفر بن محمد مذهب امامیه نداشته و بر مذهب شما بوده است؟ لابد می گوئید: آری، - جز آنکه از او خلاصی جستید - و می گوئیم: آیا امامیه در منقولات خود از او دروغ گفته است و این کتابهایی که در دستشان است از نوشته های دروغ پردازان است؟ و اگر گفت: آری، می گوئیم: اگر چنین امری جایز باشد، چرا جایز نباشد که امام شما مذهب امامیه داشته و بر دین آنها باشد و آنچه که پیشینیان و مشایخ شما از او نقل می کنند دروغ و ساختگی بوده و هیچ اصلی نداشته باشد، و اگر گویند: امروزه ما امامی نداریم که او را بعینه بشناسیم و علم حلال و حرام را از وی روایت کنیم، اما می دانیم که در میان عترت کسی هست که شایسته این امر باشد، می گوئیم:

بِالنَّصْرِ عَلَى صَاحِبِهِمَ وَالْإِشَارَةِ إِلَيْهِ وَالْإِشَارَةِ بِهِ. وَبَطْلَ جَمِيعِ مَا قَصَصْتُمْ بِهِ مِنْ ذِكْرِ
الْجِهَادِ وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَصَارَ إِمَامُكُمْ بِحَقِّهِ لَا يُرَى وَلَا يُعْرَفُ،
فَقُولُوا كَيْفَ شِئْتُمْ. وَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الْخِذْلَانِ.

[اعتراض آخر:]

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَكَيْفَ أَمَرَ اللَّهُ الْعِدَّةَ بِالْدُّعَاءِ إِلَى الْخَيْرِ^(۱) وَصَفَ سَبَقَ
السَّابِقِينَ مِنْهُمْ، وَجَعَلَهُمْ شُهَدَاءَ، وَلَمْ يَرْهَمْ بِالْقِسْطِ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا
قَوَّامِينَ فِيهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ». ثُمَّ اتَّبَعَ ذَلِكَ بِضَرْبٍ مِنَ التَّأْوِيلِ وَقِرَاءَةِ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ
ادَّعَى أَنَّهَا فِي الْعِدَّةِ، وَلَمْ يَحْتَجْ لِشَيْءٍ مِنْهَا بِحُجَّةٍ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ يَكُونَ الدُّعْوَى، ثُمَّ قَالَ: وَ
قَدْ أَرْجَبَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ تَرْكَ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ إِلَى أَنْ هَيَّا لَهُ أَنْصَاراً فَقَالَ: «وَ
إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا - إِلَى قَوْلِهِ - لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» فَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّابِقِينَ

شما هم داخل در همان کسانی شوید که عیبشان می کردید، با آنهمه اخباری که در
دست ایشان است و تصریح به امامت ائمه آنها دارد و به ایشان اشاره کرده و به
وجود آنها بشارت داده است و همه آنچه از جهاد و امر به معروف و نهی از منکر
گفتید باطل خواهد بود و امام شما هم نادیده و ناشناس است، هر چه می خواهید
بگوئید، وَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الْخِذْلَانِ.

اعتراض دیگر:

سپس صاحب کتاب می گوید: «هیچنانکه خدای تعالی عترت را مأمور
کرده است که دعوت به خیر کنند، سبقت جوینان آنها را ستوده و آنها را شهداء
مردم قرار داده و مأمور به اجرای عدالت کرده است و فرموده: ای مؤمنان! برای
خدای تعالی قیام کنید و شاهد عدالت باشید. سپس در دنباله تأویلاتی کرده و
آیاتی از قرآن را آورده و بدون آنکه دلیل ذکر کند مدعی آن است که آن آیات
درباره عترت است، بعد از آن می گوید: خدای تعالی ترک امر به معروف و نهی
از منکر را بر پیامبرش واجب کرده تا آنگاه که یاورانی برای او پیدا شود و
فرموده: و چون کسانی را دیدی که در آیات ما خوض می کنند - تا آنجا که

۱ - فی قوله عز وجل: «لو كان منكم ائمة يدعون الى الخير».

بِالْخَيْرَاتِ، الْمُسْجَاهِدِينَ فِي اللَّهِ وَ لَأَمِنَ الْمُقْتَصِدِينَ الْوَاعِظِينَ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ عِنْدَ إِغْوَاةِ
الْأَغْوَانِ فَهُوَ مِنَ الظَّالِمِينَ لِأَنْفُسِهِمْ، وَ هَذَا سَبِيلُ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا مِنْ ذُرَارِي
الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ تَلَا آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ.

فَيَقَالَ لَهُ: لَيْسَ عَلَيْنَا، لِمَ لَرَادَ بِهَذَا الْكَلَامِ؟ وَلَكِنْ أَخْبَرْنَا عَنِ الْإِمَامِ مِنَ الْعِتْرَةِ
عِنْدَكَ مِنْ أَيِّ قِسْمٍ هُوَ؟ فَإِنْ قَالَ: مِنَ الْمُسْجَاهِدِينَ، قِيلَ لَهُ: فَمَنْ هُوَ؟ وَ مَنْ جَاهِدَ وَ يَعْلَمُ
مَنْ خَرَجَ؟ وَ أَتَيْنَ خَلِيلُهُ وَ رَجُلُهُ؟ فَإِنْ قَالَ: هُوَ يَمْنَعُنِي بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ عِنْدَ إِغْوَاةِ
الْأَغْوَانِ، قِيلَ لَهُ: فَمَنْ سَمِعَ أَمْرَهُ وَ نَهْيَهُ؟ فَإِنْ قَالَ: أَزْوَاجُهُ وَ خَاصَّتُهُ، قُلْنَا: فَإِنْ اتَّبَعَ هَذَا
وَ سَقَطَ فَرَضُ مَا يَسُوغُ ذَلِكَ عَنْهُ لِإِغْوَاةِ الْأَغْوَانِ وَ جَازَ أَنْ لَا يَسْمَعَ أَمْرَهُ وَ نَهْيَهُ إِلَّا
أَزْوَاجُهُ فَأَيُّ شَيْءٍ عِثَّتَهُ عَلَى الْإِمَامِيَّةِ؟ وَلِمَ أَلْفَتْ كِتَابَكَ هَذَا؟ وَ بِمَنْ عَرَّضْتَ؟ وَ لَيْتَ
يُشْعِرِي وَ بِمَنْ فَرَّغْتَ بِأَيِّ الْقُرْآنِ وَ الزَّمَنَةِ فَرَضَ الْجِهَادِ.

می فرماید شاید پرهیزکار شوند پس کسانی که از سابقین بالخیرات و مجاهدین
در راه خدا نباشند و از مقتصدین و واعظین به امر به معروف و نهی از منکر به
واسطه فقدان یاوران نباشند، آنان ظالمین لأنفُسِهِمْ خواهند بود و همین است
روش ذراری انبیاء گذشته، بعد از آن آیاتی از قرآن کریم را ذکر می کند.

در جوابش می گوئیم: اعتراضی بر ما نیست، مقصود او از این کلام چه کسی
است؟ اما به ما بگو که امام از عترت که بدان معتقدی از کدام قسم است؟ اگر
بگویند: از مجاهدان است، به او می گوئیم: او کیست؟ و چه کسی مجاهده کرده و
می داند که او خروج کرده است؟ و سواره نظام و پیاده نظامش کجا هستند؟ و
اگر بگویند: او از واعظین به امر به معروف و نهی از منکر به واسطه فقدان یاوران
است، می گوئیم چه کسی امر و نهی او را شنیده است؟ و اگر بگویند: دوستان و
خاصانش، می گوئیم: اگر چنین باشد و دستورات دیگر به واسطه نبودن یاور
ساقط گردد و روا باشد که امر و نهیش را جز دوستانش نشنود، پس بر امامیه چه
عیبی وارد می کنی و برای چه این کتاب را نوشتی و به که تعریض داری؟ ای
کاش می دانستم با آیات قرآن چه کسی را سرکوب می کنی و چه کسی را ملزم به
جهاد می سازی؟

ثُمَّ يُقَالُ لَهُ وَ لِلرَّيْثِيَّةِ جَمِيعاً: أَخْبِرُونَا لَوْ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الدُّنْيَا وَ لَمْ يَنْصُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَا دَلٌّ عَلَيْهِ وَ لَا أَشَارَ إِلَيْهِ أَكَانَ يَكُونُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِهِ صَوَاباً وَ تَذْهِيراً حَسَناً جَائِزاً؟ فَإِنْ قَالُوا: نَعَمْ، قُلْنَا لَهُمْ: وَ لَوْ لَمْ يَدُلَّ عَلَى الْعِزَّةِ أَكَانَ يَكُونُ ذَلِكَ جَائِزاً؟ فَإِنْ قَالُوا: نَعَمْ، قُلْنَا: وَ لَوْ لَمْ يَدُلَّ فَأَيُّ شَيْءٍ أَنْكَرْتُمْ عَلَى الْمُعْتَزِلَةِ وَ الْمُرْجِيَّةِ وَ الْخَوَارِجِ؟ وَ قَدْ كَانَ يَجُوزُ أَنْ لَا يَتَّبَعَ النَّصَّ فَيَكُونُ الْأَمْرُ شُورَى بَيْنَ أَهْلِ الْخَلِّ وَ الْعَقْدِ، وَ هَذَا مَا لَا حِيلَةَ فِيهِ، فَإِنْ قَالُوا: لَا وَ لَا يَدُّ مِنَ النَّصِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ مِنْ الْأَدِلَّةِ عَلَى الْعِزَّةِ، قِيلَ لَهُمْ لِمَ؟ حَقٌّ إِذَا ذَكَرُوا الْحُجَّةَ الصَّامِعَةَ فَتَنَقَّلُوا إِلَى الْإِمَامِ فِي كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ النَّصَّ إِنْ وَجَبَ فِي زَمَنٍ وَجَبَ فِي كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ الْعِلَلَ الْحُجَّتَ لَهُ مَوْجُودَةٌ أَبَدًا، وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخِذْلَانِ.

مَسْأَلَةٌ أُخْرَى يُقَالُ لَهُمْ: إِذَا كَانَ الْخَبَرُ الْمُتَوَاتِرُ حُجَّةً رَوَاهُ الْعِزَّةُ وَ الْأَمَّةُ، وَ كَانَ

سپس به او و به زیدیه باید گفت: به ما بگوئید اگر رسول خدا ﷺ از دنیا رفته بود و بر امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نصی صادر نکرده بود و بر آن دلالت و یا اشاره ای ننموده بود، آیا این فعل او صواب و تدبیر او نیکو و روا بود؟ اگر بگویند: آری، می گوئیم: اگر به امامت عترت هم دلالت نکرده بود، آیا آن جایز بود؟ و اگر بگویند: آری، می گوئیم: اگر پیامبر اکرم دلالت نکرده باشد، پس چه اعتراضی به معتزله و مرجئه و خوارج دارید؟ در حالی که روا باشد نصی صادر نشده و امر امامت به شورای اهل خل و عقد واگذار شده باشد و این اعتراضی است که پاسخی برای آن ندارند. و اگر بگویند: خیر، و باید بر امامت خصوص امیرالمؤمنین علی علیه السلام تصریح کند و عترت را هم به خلافت تعیین نماید، باید گفت: دلیل آن چیست؟ تا دلیل درست خود را بیان کرده و ما هم آن دلیل را به هر زمانی تطبیق کنیم، زیرا نص بر امامت اگر در یک زمانی واجب باشد، در هر زمانی واجب خواهد بود، زیرا علتهای موجه در هر زمانی موجود است. وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخِذْلَانِ.

سوالی دیگر:

به ایشان می گوئیم: اگر خبر متواتر که آن را عترت و ائمت روایت کنند

الْخَبَرِ الْوَاحِدِ مِنَ الْعِترَةِ كَخَبَرِ الْوَاحِدِ مِنَ الْأُمَّةِ يَجُوزُ عَلَى الْوَاحِدِ مِنْهُمْ مِنْ تَعَمُّدِ الْبَاطِلِ وَمِنْ الشَّهْرِ وَالزَّوَالِ مَا يَجُوزُ عَلَى الْوَاحِدِ مِنَ الْأُمَّةِ وَمَا لَيْسَ فِي الْخَبَرِ الْمُتَوَاتِرِ وَلَا خَبَرِ الْوَاحِدِ قَسِيْلُهُ عِنْدَكُمْ إِلَّا اسْتِخْرَاجُ، وَكَانَ يَجُوزُ عَلَى الْمُتَأَوَّلِ مِنْكُمْ مَا يَجُوزُ عَلَى الْمُتَأَوَّلِ مِنَ الْأُمَّةِ، فَمِنْ أَيْ وَجْهِ صَارَتْ الْعِترَةُ حُجَّةً؟ فَإِنْ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: إِذَا أَجْمَعُوا فَأَجْمَعُهُمْ حُجَّةً، قِيلَ لَهُ: فَإِذَا أَجْمَعَتِ الْأُمَّةُ فَأَجْمَعُهَا حُجَّةً، وَهَذَا يُوجِبُ أَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ الْعِترَةِ وَالْأُمَّةِ، وَإِنْ كَانَ هَكَذَا فَلَيْسَ فِي قَوْلِهِ: «خَلَفْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي» فَايْدَةُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِيهَا مَنْ هُوَ حُجَّةٌ فِي الدِّينِ، وَهَذَا قَوْلُ الْإِمَامِيَّةِ.

وَأَعْلَمُوا - أَشَقَدَكُمْ اللَّهُ - إِنْ صَاحِبَ الْكِتَابِ أَشْغَلَ نَفْسَهُ بَعْدَ ذَلِكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَتَأْوِيلِهِ عَلَى مَنْ أَحَبَّ وَآمَنَ بِقَوْلِهِ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ: «الدَّلِيلُ عَلَى صِحَّةِ تَأْوِيلِي كَيْتَ كَيْتَ» وَهَذَا شَيْءٌ لَا يَنْجُزُ غَنَّةَ الصُّبْحَانِ وَإِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَعْيِبَ الْإِمَامِيَّةَ بِأَنَّهَا لَا تَرَى الْجِهَادَ وَالْأَمْرَ

حجّت است و خبر واحد عترت، مانند خبر واحد اُمت است، درباره هر يك از عترت نیز تعمد در دروغ و **سب و خطا** رواست همانگونه که بر آحاد اُمت رواست. و آنچه از احکام دین که نه خبر متواتر دارد و نه خبر واحد، راه دسترسی به آن به عقیده شما **اجتهاد و استخراج احکام** و تأویل که شما درباره آن حکم دارید، مانند تأویل یکی از آحاد اُمت است، در این صورت از چه جهت عترت حجّت می باشد؟ و اگر صاحب کتاب بگوید: اگر اجماع کنند، اجماعشان حجّت است، می گوئیم: پس اگر اُمت نیز اجماع کنند، اجماعشان حجّت خواهد بود و این ایجاب می کند که هیچ فرقی بین عترت و اُمت موجود نباشد، و اگر چنین باشد در این کلام پیامبر اکرم «خَلَفْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي» فایده ای موجود نیست، مگر آنکه در میان عترت فردی باشد که حجّت در دین باشد و این عقیده امامیه است.

و شما - که خداوند سعادتتان دهد - بدانید که صاحب کتاب بعد از این مطالب خود را به قراءت قرآن مشغول ساخته و آن را بر کسی که می خواسته تأویل نموده است بی آنکه حتی در یک مورد گفته باشد که دلیل بر صحت تأویل من چنین و چنان است و این کاریست که اطفال نیز از انجام آن ناتوان نیستند و او

بالمعروف والنهي عن المنكر، وقد غلط قائمها ترى ذلك على قدر الطاقة، ولا ترى أن تلقى بأيديها إلى التهلكة، ولا أن يخرج مع من لا يعرف الكتاب والسنة ولا يحسن أن يسير في الرعية بسيرة العدل والحق.

وأعجب من هذا أن أصحابنا من الزيدية في منازلهم لا يأمرؤن بمعروف ولا ينهون عن منكر ولا يجاهدون، وهم يعيبتنا بذلك، وهذا نهاية من نهايات التحامل ودليل من أدلة العصبية، نعوذ بالله من اتباع الهوى، وهو حسبتنا ونعم الوكيل.

مسألة أخرى يقال لصاحب الكتاب: هل تعرف في أمية الحق أفضل من أمير المؤمنين صلوات الله عليه؟ فإن قال: لا، فيقال له: فهل تعرف من المنكر بقدر الشرك والكفر شيئاً ألبح وأعظم مما كان من أصحاب السقيفة؟ فإن قال: لا، فيقال له: فأنت أضل بالأمر بالمعروف والنهي عن المنكر والجihad أو أمير المؤمنين عليه السلام؟

خواسته است که از امامیه عیب جوئی کند که جهاد و امر به معروف و نهی از منکر را روانی داند، اما اشتباه کرده است، زیرا امامیه آن را در حدود وسع و توان روانی داند و امامیه جایز نمی شمارد که خود را به دست خود به هلاکت بیندازد و یا آنکه به همراه کسی خروج کند که کتاب و سنت را نمی شناسد و سیره عدل و حق را در میان رعیت نیکو نشمرد.

و شگفت تر از آن اینکه یاران زیدیه مذهب ما در منازلشان آرمیده اند نه امر به معروف می کنند و نه نهی از منکر و نه به امر جهاد اقدام می کنند در حالی که ما را به این امور تعبیر می کنند و این نهایت زورگویی و نشانه عصبیت است. نعوذ بالله من اتباع الهوى وهو حسبتنا ونعم الوكيل.

سوالی دیگر:

و به صاحب کتاب می گوئیم: آیا در بین امیه حق، افضل از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می شناسی؟ اگر بگوید: خیر، می گوئیم: آیا بعد از شرک و کفر کاری زشت تر و منکری بزرگتر از کار اصحاب سقیفه می شناسی؟ اگر بگوید: خیر، می گوئیم: آیا به امر به معروف و نهی از منکر و جهاد تر دانائری یا

فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَقُولَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، فَيَقَالَ لَهُ: قَمَا بِالْهُ لَمْ يُجَاهِدِ الْقَوْمَ؟ فَإِنْ اعْتَذَرَ بِشَيْءٍ قِيلَ لَهُ: قَاتِلْ مِثْلَ هَذَا الْعَذْرِ مِنَ الْإِمَامِيَّةِ، فَإِنَّ النَّاسَ جَمِيعًا يَعْلَمُونَ أَنَّ الْبَاطِلَ الْيَوْمَ أَقْوَى مِنْهُ يَوْمَئِذٍ وَأَعْوَانُ الشَّيْطَانِ أَكْثَرُ وَلَا تُهَوِّلُ عَلَيْنَا بِالْجِهَادِ وَذِكْرِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِنَّمَا فَرَضَهُ لِشَرَائِطٍ تَوْعَرَفَتْهَا لَقَلَّ كَلَامُكَ وَتَعَمَّرَ كِتَابُكَ، وَنَسْأَلُ اللَّهَ التَّوْفِيقَ.

مَسْأَلَةٌ أُخْرَى يَقَالَ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: اتَّصَوُّيُونَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فِي مُوَادَعَتِهِ مُعَاوَنَةً أَمْ تُخَطِّئُونَهُ؟ فَإِذَا قَالُوا: نُصَوِّبُهُ، قِيلَ لَهُمْ: اتَّصَوُّبُونَهُ وَقَدْ تَرَكَ الْجِهَادَ وَأَعْرَضَ عَنِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي تُرْمَوْنَ إِلَيْهِ، فَإِنْ قَالُوا: نُصَوِّبُهُ لِأَنَّ النَّاسَ خَذَلُوهُ، وَلَمْ يَأْمَنْهُمْ عَلَى نَفْسِهِ، وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ الْبَصَائِرِ مَنْ يُجِبُّهُ أَنْ يَقَاطِمَ بِهِمْ مُعَاوَنَةً وَأَصْحَابَهُ فَإِذَا عَرَفُوا صِحَّةَ ذَلِكَ، قِيلَ لَهُمْ: فَإِذَا كَانَ الْحَسَنُ عليه السلام مَبْسُوطَ الْعَذْرِ وَمَعَهُ جَيْشٌ أَيْبِهِ وَقَدْ خَطَبَ لَهُ النَّاسُ عَلَى الْمَنَابِرِ وَ سَلَّ

امیرالمؤمنین؟ ناچار باید بگوید: امیرالمؤمنین؟ و به او می گوئیم: چرا آن حضرت با آن قوم جهاد نکرد؟ هر عذری که بیاورد باید مانند آن را از امامیه بپذیرد، زیرا همه مردم می دانند که امروزه باطل قوی تر از سقیفه است و اعوان شیطان امروزه بیشترند. پس ما را به ذکر جهاد و ذکر آن تشیع مکن که خدای تعالی آن را در شرایطی واجب کرده است که اگر آن شرایط را می دانستی کلام و کتابت را کوناه می کردی، و نسأل الله التوفیق.

سؤالی دیگر:

به صاحب کتاب می گوئیم: آیا حسن بن علی عليه السلام را در سازش با معاویه درستکار می دانید یا خطا کار؟ اگر گوید: درست کار، می گوئیم: آیا او را درستکار می دانید - درحالی که جهاد را ترک کرده و از امر به معروف و نهی از منکر آنچنان که شما بر آن اشاره می کنید روی برگردانیده است -؟ اگر بگویند درستکار می دانیم زیرا مردم او را وا گذاشتند و از آنها بر جان خود ایمن نبود و پیروان با بصیرت وی به تعدادی نبودند که بتواند با آنها در برابر معاویه ایستادگی کند و هنگامی که درستی این مطالب را دانستند به آنها می گوئیم: وقتی امام حسن عليه السلام با وجود لشکر پدرش و اعلام امامتش بر فراز منابر و اینکه

سَيِّفُهُ وَ سَارَ إِلَى عَدُوِّ اللَّهِ وَ عَدُوِّهِ لِلْجِهَادِ بِمَا وَصَفْتُمْ وَ ذَكَرْتُمْ فَلَيْمَ لَا تَعْذِرُونَ جَعْفَرُ بْنُ -
 مُحَمَّدٍ عليه السلام فِي تَرْكِهِ الْجِهَادِ وَ قَدْ كَانَ أَعْدَاؤُهُ فِي عَصَرِهِ أَضْعَافَ مَنْ كَانَ مَعَ مُعَاوِيَةَ وَ لَمْ
 يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شِيعَتِهِ [مِائَةٌ نَفَرٌ] قَدْ تَدَرَّبُوا بِالْحُرُوبِ، وَ إِنَّمَا كَانَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ السَّرِّ لَمْ
 يُشَاهِدُوا حَرْبًا وَ لَا عَائِتُوا وَقَعَةً، فَإِنْ بَسَطُوا عُدَّتَهُ فَقَدْ أَتَصَّغَرُوا، وَ إِنْ اِمْتَنَعَ مِنْهُمْ مُنْصَعِجُ
 فَسَيْلِ الْفَضْلِ، وَ لَا فَضْلَ.

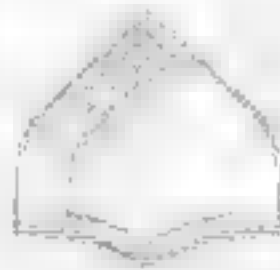
وَ بَعْدُ فَإِنْ كَانَ قِيَاسُ الزُّيْدِيَّةِ صَاحِبًا زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ أَفْضَلُ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، لِأَنَّ
 الْحَسَنَ وَادَّعَى وَ زَيْدٌ حَارَبَ حَقَّ قِتْلٍ، وَ كُنِيَ بِمَذْهَبٍ يُؤَدِّي إِلَى تَفْضِيلِ زَيْدٍ عَلَى عَلِيٍّ
 الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قُبْحًا، وَ اللَّهُ الْمُشْتَعَانُ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»^(۱)،
 وَ إِنَّمَا ذَكَرْنَا هَذِهِ الْفُصُولَ فِي أَوَّلِ كِتَابِنَا هَذَا لِأَنَّهَا غَايَةُ مَا يَتَعَلَّقُ بِهَا الزُّيْدِيَّةُ وَ مَا رَدُّ
 عَلَيْهِمْ وَ هِيَ أَشَدُّ الْفِرْقِ عَلَيْنَا، وَ قَدْ ذَكَرْنَا الْأَنْبِيَاءَ وَ الْحُجَجَ الَّذِينَ وَقَفَتْ بِهِمُ الْغَيْبَةُ

شمشیر کشید و به جانب دشمن خدا و دشمنش حرکت کرد، بخاطر این اموری که
 ذکر می کنید از ادامه جهاد معذور باشد، چرا بعضی بن محمد عليه السلام را در ترک جهاد
 معذور نمی دانید، با وجود آنکه دشمنان معاصر او چند برابر یاران معاویه بودند و
 از شیعیانش حتی صد نفر جنگ آزموده و کثیر بلکه قومی از اهل سر بودند که نه
 جنگی دیده و نه بیکاری را مشاهده کرده بودند، اگر عذرش را بپذیرند که
 انصاف داده اند، و اگر یکی از ایشان نپذیرد از فرق آندومی پرسیم و هیچ فرقی
 وجود ندارد.

علاوه بر آن، اگر قیاس زیدیه درست باشد، زید بن علی، از حسن بن -
 علی عليه السلام افضل است، زیرا حسن عليه السلام سازش کرد اما زید جنگید تا کشته شد،
 و زشتی مذهبی که «زید» را بر «حسن» تفضیل دهد روشن است و نیازی به دلیل
 دیگری ندارد، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

و ما این فصول را در آغاز کتاب خود آوردیم، زیرا نهایت أدلة زیدیه و
 پاسخ آنها در آن آمده است و زیدیه از همه فرقه ها به ما امامیه سخت گیر ترند و
 ما در این کتاب انبیاء و حجج اِلهی صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِم را که دارای غیبت بوده اند

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَذَكَرْنَا فِي آخِرِ الْكِتَابِ الْمُعْتَرِينَ لِتَخْرُجَ بِذَلِكَ مَا نَقُولُهُ فِي الْقَبِيَّةِ وَ طُولِ الْعُمُرِ مِنْ حَذِّ الْإِحَالَةِ إِلَى حَذِّ الْجَوَازِ، ثُمَّ صَحَّحْنَا النَّصُوصَ عَلَى الْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأُئِمَّةِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ مِنْ رَسُولِهِ وَ الْأُئِمَّةِ الْأَخَذَ عَشَرَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مَعَ إِخْبَارِهِمْ بِوُقُوعِ الْقَبِيَّةِ، ثُمَّ ذَكَرْنَا مَوْلِدَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ مَنْ شَاهَدَهُ وَ مَا صَحَّ مِنْ دَلَالَتِهِ وَ أَغْلَامِهِ، وَ مَا وَرَدَ مِنْ تَوْقِيعَاتِهِ لِتَأْكِيدِ الْحُجَّةِ عَلَى الْمُنْكَرِينَ لِوَلِيِّ اللَّهِ وَ الْمُفْقِبِ فِي سِتْرِ اللَّهِ، وَ اللَّهُ الْمَوْفِقُ لِلصَّوَابِ، وَ هُوَ خَيْرُ مُسْتَعَانٍ.



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

ذکر کردیم. و در پایان کتاب از معتبرین تاریخ یاد کرده ایم تا گفتارمان درباره غیبت و طول عمر از حدّ احاله و امتناع به حدّ امکان و جواز درآید. سپس نصوص و اخباری که درباره قائم دوازدهمین ائمه علیهم السلام از خدای تعالی و پیامبر اکرم و ائمه یازده گانه صلوات الله علیهم وارده شده و در آنها وقوع غیبت تصریح گردیده است، ذکر کرده و تصحیح نموده ایم. بعد از آن مولد امام و کسانی که او را مشاهده کرده اند و دلالات و نشانه ها و توقیعات صادره از آن حضرت را ذکر کرده ایم، تا تأکیدی باشد بر أدله ای که بر منکرین ولی الله و مخیب در ستر الله ذکر کرده ایم. وَ اللَّهُ الْمَوْفِقُ لِلصَّوَابِ وَ هُوَ خَيْرُ مُسْتَعَانٍ.



﴿ باب ۱ ﴾

• (فی عَیْتَةِ اِدریس النبی ﷺ) •

فَأُولَ الْأَعْيَانِ عَیْتَةُ اِدریس النبی ﷺ الْمَشْهُورَةُ حَتَّى آلَ الْأَحْمَرِ بِشِيعَتِهِ إِلَى أَنْ تَعَذَّرَ عَلَيْهِمُ الْقُرْتُ وَ قَتَلَ الْجَبَّارُ مَنْ قَتَلَ مِنْهُمْ وَ أَفْقَرُ وَ أَخَافَ بِأَقْبِهِمْ، ثُمَّ ظَهَرَ ﷺ فَوَعَدَ شِيعَتَهُ بِالْفَرَجِ وَ بِقِيَامِ الْقَائِمِ مِنْ وَلَدِهِ، وَ هُوَ نُوحٌ ﷺ، ثُمَّ رَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اِدریسَ ﷺ إِلَيْهِ، فَلَمْ تَزَلِ الشَّيْعَةُ تَتَوَقَّعُونَ قِيَامَ نُوحٍ ﷺ قَرْنًا بَعْدَ قَرْنٍ، وَ خَلْفًا عَنْ سَلَفٍ، صَابِرِينَ مِنَ الطَّوَاغِيتِ عَلَى الْعَذَابِ الْمُهِينِ حَتَّى ظَهَرَتْ نُبُوءَةُ نُوحٍ ﷺ.

حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحُسَيْنِيُّ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الطُّطَارُ قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى؛ وَ اِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ جَمِيعًا، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ تَجَبُوبٍ، عَنْ اِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْيَلَادِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ﷺ، «قَالَ: كَانَ بَدْءُ نُبُوءَةِ اِدریسَ ﷺ أَنَّهُ كَانَ فِي زَمَانِهِ مَلِكٌ جَبَّارٌ وَ أَنَّهُ رَكِبَ

باب ۱

در غیبت ادریس پیامبر ﷺ

آغاز غیبت ها غیبت مشهوره ادریس پیامبر ﷺ است تا به غایبی که کار شیعیانش به جانی رسید که تهیه قوت برایشان دشوار شد و طاغوت زمانه گروهی از آنها را کشت و باقی آنها را فقیر و هراسناک نمود، سپس ادریس پیامبر ظهور کرد و به شیعیانش مژده فرج و قیام قائمی از فرزنداناش را داد که آن نوح ﷺ بود. سپس خدای تعالی ادریس ﷺ را به سوی خود خواند و پیوسته شیعیان نسل اندر نسل در انتظار قیام نوح ﷺ بودند و عذاب سخت طواغیت را تحمل می کردند تا آنکه نبوت نوح ﷺ آشکار گردید.

ابراهیم بن ابی الیلاذ از پدرش از امام محمد باقر ﷺ چنین روایت کند، گوید: آغاز نبوت ادریس ﷺ آن بود که در زمان او پادشاه جباری حکومت می کرد و

ذات یوم فی بغض نُرْهِه، فَرَّ بِأَرْضِ خَصِيرَةٍ تَصِيرُ لِعَبْدٍ مُؤْمِنٍ مِنَ الرَّافِضَةِ^(۱) فَأَعْجَبَتْهُ
فَسَأَلَ وَزَرَءَهُ لِمَنْ هَذِهِ الْأَرْضُ؟ قَالُوا: لِعَبْدٍ مُؤْمِنٍ مِنْ عَبِيدِ الْمَلِكِ، فَلَايَ الرَّافِضِيِّ، قَدَّعَا
بِهِ فَقَالَ لَهُ: أُمْتِنَنِي بِأَرْضِكَ هَذِهِ فَقَالَ: عِيَالِي أَخْرُجْ إِلَيْهَا مِنْكَ، قَالَ: فَسَمِعِي بِهَا أَمْرٌ
لَكَ، قَالَ: لَا أُمْتِنَنَّكَ بِهَا وَلَا أَسْؤَمُكَ دَعِ عَنكَ ذِكْرَهَا، فَغَضِبَ الْمَلِكُ عِنْدَ ذَلِكَ وَاسْتَفْ
انْصَرَفَ إِلَى أَهْلِهِ وَهُوَ مَغْمُومٌ مَتَمَكِّزٌ فِي أَمْرِهِ وَكَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَزَارِقَةِ، وَكَانَ بِهَا
مُتَحِبًّا يُشَاوِرُهَا فِي الْأَمْرِ إِذَا نَزَلَ بِهِ، فَلَمَّا اسْتَقَرَّ فِي بَحْلِيهِ بَعَثَ إِلَيْهَا يُشَاوِرُهَا فِي أَمْرِ
صَاحِبِ الْأَرْضِ، فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ فَرَأَتْ فِي وَجْهِهِ الْغَضَبَ فَقَالَتْ لَهُ: أَيُّهَا الْمَلِكُ مَا الَّذِي
دَهَانَكَ حَتَّى بَدَا الْغَضَبُ فِي وَجْهِكَ قَبْلَ فِعْلِكَ؟ فَأَخْبَرَهَا بِخَبَرِ الْأَرْضِ وَمَا كَانَ مِنْ قَوْلِهِ
لِصَاحِبِهَا وَمِنْ قَوْلِ صَاحِبِهَا لَهُ، فَقَالَتْ: أَيُّهَا الْمَلِكُ إِنَّمَا يَهْتَمُّ بِهِ^(۲) مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَى

روزی سوار بر مرکب شد و در یکی از گردشگاههایش زمین سرسبز و خرمی را
دید که متعلق به یک مؤمن تارک دنیا بود و از آن خوشش آمد و از وزیرانش
پرسید: این زمین از آن کیست؟ گفتند: متعلق به بنده مؤمنی از بندگان پادشاه
است، فلان شخص تارک دنیا او را فرخواند و بدو گفت: این زمین را به من
پیشکش کن و او گفت: عیال من از تو بدان نیازمندتر است. گفت قیمت آن را
مشخص کن تا بهای آن را بپردازم و او پاسخ داد نه آن را پیشکش می کنم و نه
می فروشم از این کار منصرف شو. پادشاه از این سخن برآشفته و غمگین و
اندیشناک به نزد خانواده خود برگشت و او را زنی بود از طایفه ازارقه^(۳) یا کبود
چشمان که مورد پسندش بود و در گرفتاریها با او مشورت می کرد. چون در
جای خود قرار گرفت به دنبال آن زن فرستاد تا درباره گستاخی مالک آن زمین
با او مشورت کند و آن زن آمد و چهره پادشاه را غمناک دید و گفت: پادشاهها!
چه ناگواری رخ داده که خشم از رُخسارت نمایان است؟ بازگو پیش از آنکه
اقدامی از شما سرزند و شاه داستان زمین و گفتگوی فیابین را بازگفت. آن زن
گفت: ای پادشاه این کار برای کسی مهم است که قدرت تغییر و انتقام را نداشته

۱- الرافضة هم الذين تركوا مذهب سلطانهم. و الرافض في اللغة: القرف. و الرافض جنود تركوا قائدهم و

انصرفوا و ذهبوا عنه. أو المراد الذين رفضوا الشرک و المعاصي لم مذهب الملك أو الدنيا و نفسها.

۲- في بعض النسخ «يهم» و «أسف». ۳- لوزق کبود چشمد و ظاهراً مراد غلامان ←

التَّغْيِيرِ وَالْإِنْتِقَامِ، فَإِنْ كُنْتَ تَكْرَهُ أَنْ تَقْتُلَهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ فَأَنَا أَكْفِيكَ أَمْرَهُ وَأَصْبِرْ أَرْضَهُ
بِيَدَيْكَ بِحُجَّةٍ لَكَ فِيهَا الْقَدْرُ عِنْدَ أَهْلِ مَمْلَكَتِكَ، قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قَالَتْ: أَبَعْتُ إِلَيْهِ أَقْوَاماً
مِنْ أَصْحَابِي الْأَزَارِقَةِ حَتَّى يَأْتُواكَ بِهِ فَيَشْهَدُوا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَنَّهُ قَدْ بَرَأَ مِنْ دِينِكَ فَيَجُوزَ
لَكَ قَتْلُهُ وَأَخَذُ أَرْضِهِ. قَالَ: فَافْعَلِي ذَلِكَ، قَالَ: وَكَانَ لَهَا أَصْحَابٌ مِنَ الْأَزَارِقَةِ عَلَى
دِينِهَا يَرَوْنَ قَتْلَ الرَّوَافِضِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَبَعَثَتْ إِلَى قَوْمٍ مِنَ الْأَزَارِقَةِ، فَأَتَوْهَا فَأَمَرَتْهُمْ
أَنْ يَشْهَدُوا عَلَى فَلَانِ الرَّوَافِضِيِّ عِنْدَ الْمَلِكِ أَنَّهُ قَدْ بَرَأَ مِنْ دِينِ الْمَلِكِ فَيَشْهَدُوا عَلَيْهِ أَنَّهُ
قَدْ بَرَأَ مِنْ دِينِ الْمَلِكِ فَقَتَلَهُ وَاسْتَخْلَصَ أَرْضَهُ، فَغَضِبَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْمُؤْمِنِ عِنْدَ ذَلِكَ
فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ أَنْ ائْتِ عَبْدِي هَذَا الْجَبَّارَ فَقُلْ لَهُ: أَنَا رَضِيتُ أَنْ تَقْتُلَ عَبْدِي
الْمُؤْمِنَ ظُلْماً حَتَّى اسْتَخْلَصْتَ أَرْضَهُ خَالِصَةً لَكَ، فَأَخْرَجْتَ عِيَالَهُ مِنْ بَيْتِهِمْ وَأَجَعَلْتَهُمْ
أَمَّا وَعِزَّتِي لَا تُنْقِصَنَّ لَكَ مِنْكَ فِي الْآجِلِ وَلَا تُسَلِّطَنَّ مَلَكَكَ فِي الْعَاجِلِ، وَلَا تُخْرِيقَنَّ مَدِينَتَكَ وَ

باشد و اگر دوست نمی داری که او را بی دلیل بکشی، من این کار را عهده دار
می شوم و زمین را با دلیل در اختیار تو قرار خواهم داد و آن دلیل نزد مردم
مملکت، در بردارنده عذر تو خواهد بود. شاه گفت: آن چیست؟ زن گفت:
گروهی از یاران ازارقه خود را به نزد او می فرستم تا او را به نزد تو آورند و علیه
او گواهی دهند که از دین تو بیزاری جسته و قتل و اخذ املاکش بر تو رواست.
گفت: آن کار را انجام بده، راوی گوید: و آن زن را یارانی از ازارقه بود که بر
دین او بودند و قتل مؤمنان تارک دنیا را جایز می دانستند و به دنبال ایشان
فرستاد و به نزد او آمدند و به آنها دستور داد که علیه فلان شخص رافضی نزد
پادشاه گواهی دهند که از دین پادشاه برگشته است و آنها هم گواهی دادند و او
را کشت و زمینش را تصاحب کرد. در این هنگام خدای تعالی خشمگین گردید
و به ادریس وحی کرد که به نزد این بنده جبارم برو و به او بگو: آیا به این راضی
نشدی که بنده مؤمنم را کشتی؟ زمین او را هم در اختیار خود در آوردی و
خانواده او را محتاج و گرسنه ساختی! بدان به عزت خود سوگند که در آخرت از
تو انتقام کشم و در دنیا پادشاهی را از تو سلب کنم و شهرت را ویران سازم و

لَا ذِلَّةَ عِزِّكَ وَلَا طَعْنُ الْكِلَابِ لَحْمِ امْرَأَتِكَ، فَقَدْ عَزَّكَ يَا مُبْتَلَى جِلْمِي عَنْكَ.
فَاتَاهُ اِدْرِيسُ عليه السلام بِرِسَالَةِ رَبِّهِ وَهُوَ فِي تَجَلُّسِهِ وَخَوَّلَهُ اَصْحَابُهُ، فَقَالَ: أَيُّهَا الْجَبَّارُ
إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَهُوَ يَقُولُ لَكَ: أَمَا رَضِيتَ أَنْ قَتَلْتَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ ظُلْمًا حَقِّي
اِسْتَفْخَلْتُ أَرْضَهُ خَالِصَةً لَكَ، وَاعْتَوَجَّتْ عِيَالُهُ مِنْ بَعْدِي وَاجْعَلْتَهُمْ، أَمَا وَ عِزِّي
لَأَنْتَقِمَ لَهُ مِنْكَ فِي الْآجِلِ، وَلَا سُلْبَتِكَ مُلْكَكَ فِي الْعَاجِلِ، وَلَا خَيْرَ مِنْ مَدِينَتِكَ، وَلَا ذِلَّةَ
عِزِّكَ، وَلَا طَعْنُ الْكِلَابِ لَحْمِ امْرَأَتِكَ، فَقَالَ الْجَبَّارُ: اخْرُجْ عَنِّي يَا اِدْرِيسُ فَلَنْ تَسْبِقَنِي
بِنَفْسِكَ.

ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَى امْرَأَتِهِ فَأَخْبَرَهَا بِمَا جَاءَ بِهِ اِدْرِيسُ، فَقَالَتْ: لَا تُهَوِّلَنَّكَ رِسَالَةُ إِلَهِ
اِدْرِيسُ أَنَا أَكْفِيكَ أَثَرِ اِدْرِيسَ، أُرْسِلُ إِلَيْهِ مَنْ يَقْتُلُهُ فَتَبْطُلُ رِسَالَةُ إِلَهِهِ وَكُلُّهَا جَاءَكَ بِهِ،
قَالَ: فَأَفْعَلِ، وَكَانَ لِاِدْرِيسَ أَصْحَابٌ مِنَ الرَّاغِبِينَ مُؤْمِنُونَ، يَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ فِي مَجْلِسٍ لَهُ

عزّت را به ذلت مبدّل کنم و بدن آن زنت را خوراک سگان سازم که ای بد بخت! جلم من ترا فریفته است.

و ادریس با رسالت پروردگارش به نزد او آمد در حالی که بر تختش نشسته بود و یارانش به گردش حلقه زده بودند و گفت: ای جبار! من رسول الهی به جانب تو هستم و او خطاب به تو می فرماید: آیا به این راضی نشدی که بنده مؤمنم را کشتی؟ زمین او را هم در اختیار خود در آوردی و خانواده او را محتاج و گرسنه ساختی! بدان به عزّت خود سوگند که در آخرت از تو انتقام می کشم و در دنیا پادشاهی را از تو گرفته و شهرت را ویران می سازم و عزّت را به ذلت مبدّل کرده و بدن آن زنت را خوراک سگان سازم. آن پادشاه ستمکار گفت: ای ادریس! از نزد من بیرون رو و خودت را بر من مقدّم مدار.

سپس زنش را خواست و سخنان ادریس را به اطلاع او رسانید آن زن گفت: رسالت خدای ادریس ترا به هراس نیفکند، من کسی را می فرستم تا او را بکشد و رسالت خدایش و آنچه که برای تو آورده باطل شود، شاه گفت: اقدام کن. و ادریس نیز یارانی از مؤمنان تارک دنیا داشت که با وی انجمن می کردند و با یکدیگر مؤانست داشتند. و ادریس به آنها گزارش وحی الهی و رسالتش به نزد

فَيَأْتِسُونَ بِهِ وَيَأْتِسُ بِهِمْ، فَأَخْبَرَهُمْ إِدْرِيسُ بِمَا كَانَ مِنْ وَحْيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ وَرِسَالَتِهِ إِلَى الْجَبَّارِ، وَمَا كَانَ مِنْ تَبْلِيغِهِ رِسَالَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَى الْجَبَّارِ، فَأَشْفَقُوا عَلَى إِدْرِيسَ وَأَصْحَابِهِ، وَخَافُوا عَلَيْهِ الْقَتْلَ.

وَبَقِيَ امْرَأَةُ الْجَبَّارِ إِلَى إِدْرِيسَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنَ الْأَزَارِقَةِ لِيَقْتُلُوهُ فَأَتَوْهُ فِي مَجْلِسِهِ الَّذِي كَانَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ فِيهِ أَصْحَابُهُ، فَلَمْ يَجِدُوهُ، فَأَنْصَرَفُوا وَقَدْ رَأَوْهُمْ أَصْحَابُ إِدْرِيسَ فَعَسَوْا أَنَّهُمْ أَتَوْا إِدْرِيسَ لِيَقْتُلُوهُ فَتَعَرَّضُوا فِي طَلَبِهِ، فَلَقَوْهُ، فَقَالُوا لَهُ: خُذْ جَذْرَكَ يَا إِدْرِيسُ فَإِنَّ الْجَبَّارَ قَاتِلُكَ قَدْ بَعَثَ الْيَوْمَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنَ الْأَزَارِقَةِ لِيَقْتُلُوكَ فَأَخْرَجَ مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ، فَتَتَخَى إِدْرِيسُ عَنِ الْقَرْيَةِ مِنْ يَوْمِهِ ذَلِكَ، وَصَعَدَ نَقْرًا مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحَرِ نَاجَى إِدْرِيسُ رَبَّهُ فَقَالَ: يَا رَبِّ بَقَيْتَنِي إِلَى جَبَّارٍ قَبْلَئِكَ رِسَالَتَكَ، وَقَدْ تَوَعَّدَنِي هَذَا الْجَبَّارَ بِالْقَتْلِ، بَلْ هُوَ قَاتِلِي إِنْ طَفَرَنِي، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: أَلْ تَنْعَ عَدُوَّ وَ أَخْرَجَ مِنْ قَرْيَتِهِ، وَ خَلَنِي وَ إِنَاءٌ فَوَعِزَّتِي لَا يُقِذُّنِي فِيهِ شَيْءٌ، وَ لَا صَدَقَنُ قَوْلَكَ فِيهِ وَمَا

آن جبار و ابلاغ کلام الهی همه را بدانها گفت و آنها بر ادریس و یارانش دلسوزی کرده و ترسیدند که او را بکشد.

زن آن جبار چهل تن از ازارقه را به نزد ادریس فرستاد تا او را بکشند و آنها به انجمنی که او با یاران خود می نشست رفتند و او را نیافتند و برگشتند، یاران ادریس آنها را دیده و احساس کرده که آنها آمدند تا او را بکشند و در جستجوی وی برآمده و او را یافته و گفتند:

ای ادریس! مواظب خودت باش که این جبار قاتل توست، امروز چهل تن از ازارقه را فرستاده بود تا ترا بکشند، از این شهر بگریز! و ادریس نیز همان روز با چند نفر از یارانش از آن شهر کناره گرفت و سحرگاه با پروردگارتس به مناجات برخاسته و گفت: ای خدای من مرا به نزد این جبار فرستادی و من نیز ابلاغ کلام ترا کردم و او مرا به قتل تهدید کرده است و اگر به من دسترسی پیدا کند مرا خواهد کشت. خدای تعالی وحی فرمود که از او دوری کن و از قریه اش بیرون شو. مرا با او واگذار که به عزتم سوگند که فرمانم را درباره او جاری سازم و کا تو و رسالت ترا درباره او انجام خواهم داد. ادریس گفت: ای

أَرْسَلْتُكَ بِهِ إِلَيْهِ ، فَقَالَ إِدْرِيسُ : يَا رَبِّ إِنَّ بِي حَاجَةً ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ : سَلْ تُعْطَهَا ، قَالَ : أَسْأَلُكَ أَنْ لَا تُطْفِرَ السَّمَاءُ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَ مَا حَوْلَهَا وَ مَا حَوَتْ عَلَيْهِ حَقِّي أَسْأَلُكَ ذَلِكَ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ : يَا إِدْرِيسُ إِذَا تَحَرَّبَ الْقَرْيَةُ وَ يَشْتَدُّ جَهْدُ أَهْلِهَا وَ يَجْهَوْنَ ، قَالَ إِدْرِيسُ : وَإِنْ خَرِبَتْ وَ جَهْدُوا وَ جَاعُوا ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ : فَإِنِّي قَدْ أُعْطَيْتُكَ مَا سَأَلْتَ وَ لَنْ أَمُطِرَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ حَقِّي تَسْأَلُنِي ذَلِكَ ، وَ لَنَا أَهَقٌ مِنْ وَفَى بَوَعْدِهِ .

فَأَخْبَرَ إِدْرِيسُ أَصْحَابَهُ بِمَا سَأَلَ اللَّهُ مِنْ حَبْسِ الْمَطَرِ عَنْهُمْ ، وَ بِمَا أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ وَ وَعْدَهُ أَنْ لَا يُطْفِرَ السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ حَقِّي بِسَأَلِهِ ذَلِكَ ، فَأَخْرَجُوا أَيْمَانَهُ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِلَى غَيْرِهَا مِنَ الْقُرَى ، فَخَرَجُوا مِنْهَا ، وَ عِدَّتُهُمْ يَوْمَئِذٍ عِشْرُونَ رَجُلًا ، فَتَقَرَّقُوا فِي الْقُرَى ، وَ شَاعَ خَبَرُ إِدْرِيسَ فِي الْقُرَى بِمَا سَأَلَ رَبَّهُ تَعَالَى ، وَ تَنَحَّيَ إِدْرِيسُ إِلَى كَهْفٍ فِي جَبَلٍ شَامِيٍّ ، فَلَجَأَ إِلَيْهِ وَ وَكَّلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ مَلَكَآ يَأْتِيهِ بِطَعَامِهِ عِنْدَ كُلِّ مَسَاءٍ ، وَ كَانَ يَصُومُ

خدای من حاجتی دارم و خدای تعالی فرمود: بخواه که بر آورده است، گفتم: از تو مسئلت می کنم که بر این قریه و حومه آن و آنچه در آن است باران نفرستی تا من آن را درخواست کنم، خدای تعالی فرمود: ای ادریس! در این صورت قریه ویران می شود و مردمش دچار سختی و گرسنگی می شوند، ادریس گفت: گرچه ویران شود و دچار سختی و گرسنگی شوند، خدای تعالی فرمود: آنچه خواستی عطا کردم و هرگز باران بر آنها نفرستم تا تو درخواست کنی و من شایسته ترین فردی هستم که به وعده اش وفا کند.

ادریس موضوع درخواست خود از خدای تعالی و نیاریدن باران بر ایشان را به یاران خود خبر داد و وحی و وعده الهی را که باران بر ایشان نفرستد تا خودش درخواست کند همه را بازگفت و گفت ای مؤمنان از این قریه بیرون شده و به قریه های دیگر روید، آنها هم خارج شدند و عده ایشان در آن روز بیست نفر بود که در قراء دیگر متفرق شدند و خبر ادریس و مسألت او از خدای تعالی در قریه ها شایع شد و ادریس خود به بالای کوه بلندی در میان غاری پناهنده شد و خدای تعالی نیز فرشته ای بر او گمارد که هر شامگاه غذایش را بیاورد و روزها هم روزه می گرفت و فرشته نیز افطاری می آورد، در این میان، خداوند

النَّهَارَ قِيَانِيهِ الْمَلِكُ بِطَعَامِهِ عِنْدَ كُلِّ مَسَاءٍ. وَ سَلَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ مُلْكَ الْجَبَّارِ وَ قَتَلَهُ وَ أَخْرَبَ مَدِينَتَهُ وَ أَطَقَمَ الْكِلَابَ لَحْمَ امْرَأَتِهِ غَضِباً لِلْمُؤْمِنِينَ.

ظَهَرَ فِي الْمَدِينَةِ جَبَّارٌ آخَرٌ عَاصٍ، فَكُتِبَ بِذَلِكَ بَعْدَ خُرُوجِ إِدْرِيسَ مِنَ الْقَرْيَةِ عِشْرِينَ سَنَةً لَمْ يُنْطَرِ السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ قطرةٌ مِنْ مَائِهَا عَلَيْهِمْ، فَجَهَدَ الْقَوْمُ وَ اشْتَدَّتْ حَافَتُهُمْ وَ صَارُوا يَمْتَارُونَ الْأَطْعِمَةَ مِنَ الْقَرَى مِنْ بَعِيدٍ، فَلَمَّا جَهَدُوا مَتْنُ بَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ فَقَالُوا: إِنَّ الَّذِي نَزَلَ بِنَا كَمَا تَرَوْنَ يَسْأَلُ إِدْرِيسَ رَبَّهُ أَنْ لَا يُنْطَرِ السَّمَاءُ عَلَيْنَا حَتَّى يَسْأَلَهُ هُوَ، وَ قَدْ خَفِيَ إِدْرِيسُ عَنَّا وَ لَا نَعْلَمُ لَنَا بِمَوْضِعِهِ، وَ اللَّهُ لَوْحَمَ بِنَا مِنْهُ، فَأَجَبَ لِقَوْمِهِمْ عَلَى أَنْ يَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ وَ يَدْعُوهُ وَ يَتَزَعَّوْا إِلَيْهِ وَ يَسْأَلُوهُ أَنْ يُنْطَرِ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى مَا خَوَّثَ قَرْيَتَهُمْ، فَنَاقَضُوا عَلَى الرَّمَادِ وَ لَبَسُوا الْمُسُوحَ وَ خَفُّوا عَلَى رُؤُوسِهِمُ الْقِرَابَ، وَ عَجَبُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالثُّبُوتِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ وَ الْبُكَاءِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَيْهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى إِدْرِيسَ يَا إِدْرِيسُ إِنَّ أَهْلَ قَرْيَتِكَ قَدْ عَجَبُوا إِلَيَّ بِالثُّبُوتِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ وَ الْبُكَاءِ وَ التَّضَرُّعِ، وَ أَنَا اللَّهُ

پادشاهی آن جبار را گرفت و او را کشت و شهرش را ویران و زنش را خوراک سگان کرد، به خاطر خشمی که بر آن مرد مؤمن گرفته بود.

بعد از آن جبار، گنهگار دیگری در شهر ظاهر شد و پس از بیرون رفتن ادریس از آن شهر مدت بیست سال گذشت و از آسمان حتی یک قطره باران نبارید و مردم دچار سختی شدند و حالشان به وخامت گرائید و از شهرهای بسیار دور غذا وارد می کردند و چون سختی به نهایت رسید، بعضی از ایشان به نزد بعضی دیگر رفته و گفتند: این مصیبتی که بر ما نازل شده است به سبب درخواست ادریس است که از پروردگارش مسألت کرده باران بر ایشان نفرستد تا خود نزول باران را از او بخواهد و ادریس از دید ما مخفی شده و جایگاه او را نمی دانیم و خداوند از او به ما مهربان تر است و با هم اتفاق کردند که به درگاه خدا توبه کرده و او را بخوانند و به درگاهش انابه کنند و درخواست نمایند که آسمان بر آن قریه و مردمش ببارد. پس بر خاکستر ایستاده و لباس سیاه پوشیده و خاک بر سرهای خود پاشیده و با توبه و استغفار و اشک و زاری به درگاه او نالیدند. خدای تعالی به ادریس وحی فرمود که ای ادریس! همنهریان تو با توبه و

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، أَلْقَبَلُ الثَّوْبَةِ وَأَعْفُو عَنِ السَّيِّئَةِ، وَقَدْ رَحِمْتُمْ وَلَمْ يَمْنَحْنِي إِجَابَتَهُمْ إِلَى مَا سَأَلُونِي مِنَ الْمَطْرِ إِلَّا مُنَاطَرَتَكَ فَمَا سَأَلْتَنِي أَنْ لَا أُمِطَرَ السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ حَتَّى تَسْأَلَنِي، فَسَلْنِي يَا إِدْرِيسُ حَتَّى أَعِيتَهُمْ وَأُمِطَرَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ قَالَ إِدْرِيسُ: اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَسْأَلُكَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَلَمْ تَسْأَلْنِي يَا إِدْرِيسُ فَأَجَبْتُكَ إِلَى مَا سَأَلْتَ وَلَئِنَّا أَسْأَلُكَ أَنْ تَسْأَلَنِي فَلِمَ لَا تُجِيبُ مَسْأَلَتِي؟ قَالَ إِدْرِيسُ: اللَّهُمَّ لَا أَسْأَلُكَ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى الْمَلِكِ الَّذِي أَمَرَهُ أَنْ يَأْتِيَ إِدْرِيسَ بِطَعَامِهِ كُلِّ مَسَاءٍ أَنْ أَحْبَسَ عَنْ إِدْرِيسَ طَعَامَهُ وَلَا تَأْتِيَهُ بِهِ، فَلَمَّا أَهْنَى إِدْرِيسُ فِي لَيْلَةٍ ذَلِكَ الْيَوْمَ فَلَمْ يَأْتِ بِطَعَامِهِ حَزَنَ وَجَاعَ فَصَبَرَ، فَلَمَّا كَانَ فِي لَيْلَةِ الْيَوْمِ الثَّانِي فَلَمْ يَأْتِ بِطَعَامِهِ اشْتَدَّ حَزْنُهُ وَجُوعُهُ، فَلَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ مِنَ الْيَوْمِ الثَّالثِ فَلَمْ يَأْتِ بِطَعَامِهِ اشْتَدَّ جُحْدُهُ وَجُوعُهُ وَحَزْنُهُ وَقَلَّ صَبْرُهُ، فَنَادَى رَبَّهُ يَا رَبِّ خَبِثَتْ عَنِّي رِزْقِي مِنْ قَبْلُ أَنْ تَقْبِضَ رُوحِي، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا إِدْرِيسُ جَزَعْتَ لَنْ خَبِثَتْ

استغفار و ناله و زاری به درگاه من نالیده اند و من خدای رحمان و رحیمم، توبه را می پذیرم و گناه را می بخشم و بر ایشان رحمت آورده ام و تنها چیزی که مانع استجابت درخواست باران آنهاست گفتگوی توست که از من خواستی باران برایشان نیارم تا آنکه تو مسألت کنی پس ای ادریس! از من بخواه تا به فریاد ایشان برسم و باران بر آنها بیارم. ادریس گفت: بارها! من از تو درخواست نمی کنم. خدای تعالی فرمود: ای ادریس! آیا تو از من درخواست نکردی و من تو را اجابت نکردم و من از تو می خواهم که از من مسألت کنی. پس چرا درخواست مرا اجابت نمی کنی؟ ادریس گفت: بارها! از تو درخواست نمی کنم.

آنگاه خدای تعالی به فرشته ای که به او فرمان داده بود غذای ادریس را هر شامگاه ببرد وحی فرمود که از ادریس غذا را دریغ داشته و به او نرساند و چون ادریس آن روز را به شب آورد و غذایش نرسید حزن و گرسنگی او افزون شد و چون شب روز سوم فرا رسید و غذایش نرسید سخت و گرسنگی و حزنش فرونتر شد و طاقتش نماند و پروردگارش را ندا کرد که ای خدای من! رزق مرا از من دریغ داشتی پیش از آنکه مرا قبض روح کنی؟ و خدای تعالی وحی فرمود که ای ادریس! سه شبانه روز غذا از تو دریغ داشتم بی تابی کردی اما از گرسنگی

عَنْكَ طَعَامَكَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ لِيَالِهَا وَ لَمْ تُجَزَّعْ وَ لَمْ تَذْكُرْ^(۱) جُوعَ أَهْلِ قَرْيَتِكَ وَ جَهْدَهُمْ مُنْذُ عِشْرِينَ سَنَةً ، ثُمَّ سَأَلْتُكَ عِنْدَ جَهْدِهِمْ وَ رَحْمَتِي إِيَّاهُمْ أَنْ تَسْأَلَنِي لَنْ أَمْطِرَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ قَلَمٌ تَسْأَلَنِي وَ يَخْلُتَ عَلَيْهِمْ بِمَسْأَلَتِكَ إِيَّايَ ، فَأَذْبَتَكَ بِالْجُوعِ^(۲) ، فَقُلْتُ عِنْدَ ذَلِكَ صَبْرُكَ وَ ظَهَرَ جَزَعُكَ ، فَأَمْطَرْتُ مِنْ مَوْضِعِكَ فَأَطْلَبَ الْمَعَاشَ لِنَفْسِكَ فَقَدْ وَكَّلْتُكَ فِي طَلْبِهِ إِلَى جِبَلَتِكَ .

فَهَبْتُ إِدْرِيسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَوْضِعِهِ إِلَى قَرْيَةٍ يَطْلُبُ أَكْلَهُ مِنْ جُوعٍ فَلَمَّا دَخَلَ الْقَرْيَةَ نَظَرَ إِلَى دُخَانٍ فِي بَعْضِ مَنَازِلِهَا فَأَقْبَلَ فَنَحْوَهُ فَهَجَمَ عَلَى عَجَبُورٍ كَبِيرَةٍ وَ هِيَ تُرْفِقُ فُرَصَتَيْنِ لَهَا عَلَى مِثْلَاوٍ ، فَقَالَ لَهَا : أَيُّهَا الْمَرْأَةُ أَطْعِمِينِي فَإِنِّي بَجُوعٍ فَقَالَتْ لَهُ : يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا تَرَكْتُ لَنَا دَعْوَةَ إِدْرِيسَ فَضَلًا نَطْعِمُهُ أَحَدًا - وَ خَلَعَتْ أَنَّهَا عَاثَمُكَ غَيْرَةً شَيْئًا - فَأَطْلَبَ الْمَعَاشَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ ، فَقَالَ لَهَا : أَطْعِمِينِي مَا أَفْسِكَ بِهِ رُوحِي وَ تُحْمِلُنِي بِهِ

هشهریانت و سخقی ایشان ظرف بیست سال بی تابی نکردی و آن را یاد ن نمودی! سپس از تو خواستم هنگام سخقی ایشان و رحمت بر آنها از من بخواهی که باران بر آنها بفرستم، اما درخواست نکردی و از سوالی از من بخاطر آنها دریغ ورزیدی، منهم ترا با گرسنگی تأذیب کردم و بر کداریت اندک شد و بیتابیت آشکار گردید، از جایگاهت فرود آی و در جستجوی معاش خود باش که طلب آن را به چاره اندیشی خودت واگذار کردم.

ادریس علیهما السلام از جایگاهش فرود آمده و به شهری درآمد تا غذایی طلب کند که گرسنگی او را زایل کند و چون به شهر درآمد، دودی را دید که از منزلی برمی خاست و به جانب آن رفت و بر پیرزنی وارد شد که دو غرض نان را روی تابه ای پهن می کرد و به او گفت: ای زن! آیا به من طعام می دهی که از گرسنگی بی تابم و آن زن گفت: ای بنده خدا! دعای ادريس چیزی اضافه برای ما باقی نگذاشته است تا آن را به کسی اطعام کنیم و سوگند یاد کرد که جز آن، هیچ چیزی ندارد، و معاشی را از مردم شهرهای دیگر طلب کند. ادريس گفت: به اندازه ای به من غذا بده که روح از کالبدم نرود و بتوانم روی پای خود بایستم تا

رجلی إلى أن أطلب، قالت: إنما هما قرصتان واحدة لي و الأخرى لابني فإن أطمعك قوتي ميت، وإن أطمعك قوت ابني مات، و ما ههنا فضل أطمعك، فقال له: إن ابنك صغير يجزيه نصف قرصه فيخس به و يجزيني النصف الآخر فأخس به و في ذلك بلفظ لي و له، فأكلت المرأة قرصتها و كسرت الأخرى بين ادریس و بين ابنها، فلما رأى ابنها ادریس يأكل من قرصته اضطرب حتى مات، قالت أمه: يا عبدا لله قتلت علي ابني جزعاً علي قبره، قال لها ادریس: فأنا أخيه يا ذن الله تعالى فلا تجزعي، ثم أخذ ادریس يتضدي الضبي، ثم قال: أيتها الروح الخارجة عن بدن هذا العلام بأمر الله ارجعي إلى بدنه يا ذن الله، و أنا ادریس النبي، فرجعت روح العلام إلى بدنه يا ذن الله، فلما سمعت المرأة كلام ادریس و قوله: «أنا ادریس» و نظرت على ابنها قد عاش بعد الموت قالت: أشهد أنك ادریس النبي و خرجت تنادي بأعلى صوتهما في القرية أبشروا بالفرج

آنکه در جستجوی معاش باشم. زن گفت: آن دو قرص نان است، یکی از آن من است و دیگری از آن پسر، اگر قوت خودم را بدهم خود خواهم مرد و اگر قوت پسر را بدهم او خواهد مرد و اینجا اضافه ای نیست تا آن را به تو بدهم. گفت: پسر تو کوچک است و نصف قرصی نان او را بس است و با آن زنده می ماند و نصف دیگر مرا کافی است و با آن زنده می مانم و در آن کفایت من و او هر دو هست، آنگاه زن قرص نان خود را خورد و قرص دیگر را بین ادریس و فرزندش بخش کرد و چون فرزندش ادریس را دید که از قرص نان او می خورد به قدری مضطرب شد که قالب نمی کرد! مادرش گفت: ای بنده خدا! فرزندم را از بی تابی بر قوتش کشتی! و ادریس گفت: بی تابی ممکن که من به اذن خدای تعالی او را زنده می کنم و دو بازوی بیچه را گرفت و گفت: ای روحی که از بدن این بیچه بیرون رفتی! به اذن الهی به بدنش بازگرد که من ادریس پیامبرم و روح بیچه به اذن الهی به کالبدش برگشت. چون آن زن کلام ادریس و این سخن او را شنید که «أنا ادریس» و پسرش را دید که پس از مرگ زنده شده است، گفت: من گواهی می دهم که تو ادریس پیامبری و از خانه بیرون رفت و با صدای بلند فریاد می کرد که شما را به فرج بشارت می دهم که ادریس به شهر شما در آمده

فَقَدْ دَخَلَ إِدْرِيسُ قَرْيَتَكُمْ، وَ مَضَى إِدْرِيسُ حَتَّى جَلَسَ عَلَى مَوْضِعِ مَدِينَةِ الْجَبَّارِ الْأَوَّلِ
فَوَجَدَهَا وَهِيَ تَلٌّ، فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَنَاسٌ مِنْ أَهْلِ قَرْيَتِهِ فَقَالُوا لَهُ: يَا إِدْرِيسُ أَمَا رَحِمَتَا فِي
هَذِهِ الْعِشْرِينَ سَنَةً الَّتِي جَعَدْنَا فِيهَا وَ مَسْنَا الْجُوعُ وَ الْجَهْدُ فِيهَا، فَأَدْعُ اللَّهَ لَنَا أَنْ يُغَيِّرَ
السَّمَاءَ عَلَيْنَا، قَالَ: لَا حَقَّ يَأْتِينِي جَبَّارُكُمْ هَذَا وَ جَمِيعُ أَهْلِ قَرْيَتِكُمْ مُشَاءَ خُفَاءَ فَيَسْأَلُونِي
ذَلِكَ، فَبَلَغَ الْجَبَّارُ قَوْلَهُ فَبَعَثَ إِلَيْهِ ثَرَعَيْنَ رَجُلًا يَأْتُوهُ بِإِدْرِيسَ فَأَتَوْهُ فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ الْجَبَّارَ
بَقِيْنَا إِلَيْكَ لِنَذْهَبَ بِكَ إِلَيْهِ، فَدَعَا عَلَيْهِمْ فَأَتَوْا، فَبَلَغَ الْجَبَّارُ ذَلِكَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ خَمْسَاثَةَ
رَجُلٍ لِيَأْتُوهُ بِهِ فَأَتَوْهُ فَقَالُوا لَهُ: يَا إِدْرِيسُ إِنَّ الْجَبَّارَ بَقِيْنَا إِلَيْكَ لِنَذْهَبَ بِكَ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُمْ
إِدْرِيسُ: انظُرُوا إِلَى مَصَارِعِ أَصْحَابِكُمْ فَقَالُوا لَهُ: يَا إِدْرِيسُ فَتَلَكُنَا بِالْجُوعِ مُتَذِّعِينَ
سَنَةً ثُمَّ تُرِيدُ أَنْ تَدْعُو عَلَيْنَا بِالْمَوْتِ، أَمَا لَكَ رَحْمَةٌ؟ فَقَالَ: مَا أَنَا بِذَاهِبٍ إِلَيْهِ وَ مَا أَنَا
بِسَائِلِ اللَّهِ أَنْ يُغَيِّرَ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ حَقَّ يَأْتِينِي جَبَّارُكُمْ مَا شِئَا حَافِيًا وَ أَهْلُ قَرْيَتِكُمْ،
فَانْطَلِقُوا إِلَى الْجَبَّارِ فَأَخْبِرُوهُ بِقَوْلِ إِدْرِيسَ وَ سَأَلُوهُ أَنْ يَخْضِيَ عَنْهُمْ وَ جَمِيعَ أَهْلِ قَرْيَتِهِمْ

است. ادریس رفت و بر موضع شهر آن جبار اولی نشست و آن را تلّ از خاک
یافت و مردمی از اهل آن قریه به دورش جمع شدند و به او گفتند: ای ادریس! آیا
به ما رحم نمی کنی در این بیست و شالی که به سختی و گرسنگی گذرانیدیم؟ اکنون
از خدا بخواه که بر ما باران بفرستد، گفت: نه، مگر آنکه این جبارتان و همه اهل
قریه پیاده و پای برهنه بیایند و آن را از من بخواهند. این مطلب به گوش آن
جبار رسید و چهل مرد را فرستاد تا ادریس را به نزد او ببرند، به نزد او آمده و
گفتند: جبار ما را نزد تو فرستاده تا تو را نزد او ببریم و ادریس آنها را نفرین کرد
و آنها مردند و خبر آن به گوش جبار رسید و دیگر بار پانصد مرد را فرستاد تا او
را ببرند، آنگاه که به نزد او آمده گفتند: ای ادریس! این جبار ما را به پیش تو
فرستاده است تا تو را به نزد او ببریم. ادریس گفت: به محلّ آرمیدن باران خود
بزرگید. گفتند: ای ادریس! بیست سال است که ما را از گرسنگی کُشتی، اکنون
می خواهی ما را با نفرین بکشی؟ آیا رحم نداری؟ ادریس گفت: من نزد او
نخواهم رفت و از خداوند هم برای شما درخواست باران نمی کنم تا به غایبی که
جبارتان و اهل قریه شما پیاده و پای برهنه به نزد من آیند، پس به نزد او آمدند و

إِلَى إِدْرِيسَ مُشَاءَ غَفَاءً، فَأَتَوْهُ حَتَّى وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ خَاضِعِينَ لَهُ طَائِلِينَ إِلَيْهِ أَنْ يَسْأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ أَنْ يُغَيِّرَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ لَهُمْ إِدْرِيسُ: أَمَّا الْآنَ فَتَقِمُّ فَسَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِدْرِيسُ عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ يُغَيِّرَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى قَرْنَتَيْهِمْ وَ نَوَاحِيهَا، فَأُظِّلَتْهُمْ سَحَابَةٌ مِنَ السَّمَاءِ وَ أُرْعِدَتْ وَ أَمْزَقَتْ وَ حَطَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ سَاعَتِهِمْ حَتَّى ظَنُّوا أَنَّهُ الْفَرَقُ، فَأَرْجَفُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ حَتَّى أَهْنَتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ مِنَ الْمَاءِ^(١).

﴿باب ۲﴾

• (في ذكر ظهور نوح عليه السلام بالسبوة بعد ذلك) •

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَحِمَهُمُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَتَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ يَحْيَى الْكُوفِيُّ ^(٢١) قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمَيْمَنِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: «قَالَ الصَّادِقُ جَلَسْتُ بَيْنَ مُحَمَّدٍ رَحِمَهُمُ اللَّهُ: لَمَّا أَطْلَمَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نُجُومَ نُوْحٍ رَحِمَهُمُ اللَّهُ وَأَتَمَّتِ الشَّمْعَةُ بِالْفَرَجِ اشْتَدَّتِ الْبَلْوَى وَعَظُمَتِ الْبُرْزَةُ

در مقابلش خاضعانه ایستادند در حالی که از او می خواستند که از خدای تعالی بخواهد که بر ایشان باران بفرستد و ادريس به آنها گفت: اکنون آری، و از خدای تعالی درخواست کرد که بر فریه آنها و توأخى آن باران بفرستد، ابرى از آسمان بر سر آنها سایه انداخت و رعد و برق در گرفت و همان ساعت باران فراوانی بر آنها بارید تا به غایتی که گمان کردند غرق خواهند شد و به خانه های خود نرسیده بودند مگر آنکه نقوشان آنها را از فراوانی آب نگران ساخته بود.

۲ باب

ذکر آشکار شدن نبوت نوح علیہ السلام

عبدالله بن فضل هاشمی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: چون خدای تعالی نبوت نوح علیه السلام را آشکار کرد و شیعه به فرج یقین کردند بلوی شدت گرفت و کذب و اختلاف افزون شد تا به حدی که به شیعه سختی شدیدی رسید و به نوح

٦ - وفق الخبر ما يدل على صحة

٢ - في بعض النسخ «محمد بن هشام قال: حدثنا أحمد بن زياد الكوفي».

إِلَى أَنْ آتَى الْأَمْرَ إِلَى حِدَّةٍ شَدِيدَةٍ نَالَتْ الشَّيْعَةَ وَالْوُثُوبُ عَلَى نُوحٍ بِالضَّرْبِ الْمَبْرُحِ حَتَّى مَكَثَ عَلَيْهِ فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ مَعْشِيًا عَلَيْهِ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ. يَجْرِي الدَّمُّ مِنْ أذنيه ثُمَّ أَفَاقَ، وَ ذَلِكَ بَعْدَ ثَلَاثِمِائَةِ سَنَةٍ مِنْ مَبْتَدِئِهِ، وَ هُوَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ يَدْعُوهُمْ لَيْلًا وَ نَهَارًا فَيَهَيُّوْنَ، وَ يَدْعُوهُمْ سِرًّا فَلَا يُجِيبُوْنَ، وَ يَدْعُوهُمْ عَلَانِيَةً فَيُؤَلُّوْنَ، فَهَمْ بَعْدَ ثَلَاثِمِائَةِ سَنَةٍ بِاللُّدْعَاءِ عَلَيْهِمْ، وَ جَلَسَ بَعْدَ صَلَاةِ الْفَجْرِ لِلدُّعَاءِ، فَهَبَطَ إِلَيْهِ وَقَدْ مِنْ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَ هُمْ ثَلَاثَةُ أَثْلَاكِ نَسَلُوا عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالُوا لَهُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ لَنَا حَاجَةٌ، قَالَ: وَ مَا هِيَ؟ قَالُوا: تُوَخَّرُ الدُّعَاءُ عَلَى قَوْمِكَ فَإِنَّا أَوَّلُ سَطْوَةٍ فِيهِ عَزَّوَجَلَّ فِي الْأَرْضِ، قَالَ: قَدْ أَخَّرْتُ الدُّعَاءَ عَلَيْهِمْ ثَلَاثِمِائَةَ سَنَةٍ أُخْرَى، وَ عَادَ إِلَيْهِمْ فَصَنَعَ مَا كَانَ يُصْنَعُ، وَ يَقْعَلُونَ مَا كَانُوا يَقْعَلُونَ حَتَّى إِذَا انْقَضَتْ ثَلَاثِمِائَةُ سَنَةٍ أُخْرَى وَ تَبَيَّنَ مِنْ إِيْمَانِهِمْ، جَلَسَ فِي زَمَنٍ ضَعِيَ الشَّهَارُ لِلدُّعَاءِ فَهَبَطَ عَلَيْهِ وَقَدْ مِنْ السَّمَاءِ السَّادِسَةِ وَ هُمْ ثَلَاثَةُ أَثْلَاكِ نَسَلُوا عَلَيْهِ، وَ قَالُوا: نَحْنُ وَقَدْ مِنْ السَّمَاءِ السَّادِسَةِ خَرَجْنَا بِكُرَّةٍ وَ جِثَالَةٍ ضَعُوفَةٍ، ثُمَّ سَأَلُوهُ مِثْلَ مَا سَأَلَهُ وَقَدْ

هجوم آورده و او را به شدت مضروب کردند تا آنکه سه روز بی‌هوش افتاد و خون از گوشش ریخت و سپس به هوش آمد، این حادثه پس از سیصدسال از بعثت او رخ داد و او در خلال این مدت سه روز و شب ایشان را دعوت می‌کرد اما آنها می‌گریختند، پنهانی آنها را فرا می‌خواند اجابت نمی‌کردند، آشکارا ایشان را دعوت می‌کرد اقبال نمی‌نمودند، پس از سیصد سال قصد کرد که آنها را نفرین کند، و پس از نماز بامداد بدین منظور نشست که یک دسته از آسمان هفتم بروی فرود آمدند و آنها سه فرشته بودند سلام کردند و گفتند: ای پیامبر خدا! ما را حاجتی است، فرمود: آن چیست؟ گفتند: نفرین بر قومت را به تأخیر بینداز که آن نخستین سطوقی است که خدای تعالی در زمین آشکار می‌کند. فرمود: نفرین بر آنها را سیصد سال دیگر به تأخیر انداختم و به سوی آنها برگشت، و باز ایشان را دعوت کرد و آنها هم همان کارها را کردند تا چون سیصد سال دیگر گذشت و از ایمان آوردن آنها مأیوس شد، برای نفرین آنها هنگام ظهر نشست که یک دسته از آسمان ششم بروی فرود آمدند و آنها سه فرشته بودند، بر او سلام کردند و گفتند: ما دسته‌ای از فرشتگان آسمان ششم هستیم که بامداد بیرون شدیم و

السَّامِ السَّابِقَةِ. فَأَجَابَهُمْ إِلَى مِثْلِ مَا أَجَابَ أُولَئِكَ إِلَيْهِ. وَعَادَ عَلَيْهِمْ إِلَى قَوْمِهِ يَدْعُوهُمْ فَلَا يَزِيدُهُمْ دَعَاؤُهُ إِلَّا فِرَارًا، حَتَّى انْقَضَتْ ثَلَاثُمِائَةِ سَنَةٍ نَبَتْهُ يَسْعِيَانِ سَنَةً فَصَارَتْ إِلَيْهِ الشَّيْقَةُ وَشَكُوا مَا يَنَالُهُمْ مِنَ الْعَامَةِ وَالطَّوَاغِيتِ وَسَأَلُوهُ الدُّعَاءَ بِالْفَرَجِ، فَأَجَابَهُمْ إِلَى ذَلِكَ وَصَلَّى وَدَعَا فَهَبَطَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَجَابَ دَعْوَتَكَ فَقُلْ لِلشَّيْقَةِ: يَا أَكُلُوا التَّمْرَ وَتَغْرِسُوا التَّوْبَى وَزَاعُوا حَتَّى يُمْرَ، فَإِذَا أَمَرَ فَرَجْتُ عَنْهُمْ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَآمَنَ عَلَيْهِ وَغَرَفَهُمْ ذَلِكَ فَاسْتَبَشَرُوا بِهِ. فَأَكَلُوا التَّمْرَ وَغَرَسُوا التَّوْبَى وَزَاعُوا حَتَّى أَمَرَ. ثُمَّ صَارُوا إِلَى نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالتَّمْرِ وَسَأَلُوهُ أَنْ يُبْعِزَ لَهُمُ الْوَعْدَ، فَسَأَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ: كُلُوا هَذَا التَّمْرَ وَاغْرِسُوا التَّوْبَى فَإِذَا أَمَرَ فَرَجْتُ عَنْكُمْ، فَلَمَّا ظَنُّوا أَنْ اخْتَلَفَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْهِمْ، ازْتَدُّ مِنْهُمْ الثَّلَاثُ وَنَبَتْ الثَّلَاثَانِ، فَأَكَلُوا التَّمْرَ وَ

نیمروز به نزد تو آمدم، سپس از او همان درخواست نمایندگان آسمان هفتم را نمودند و آنها را نیز به همان پاسخ جواب فرمود و به سوی قوم خود برگشت و به دعوت آنها پرداخت، اما دهانش جز گریز اثر دیگری در آنها نداشت تا آنکه سیصدسال دیگر گذشت که نبت نهصدسال بود، پس شیعه به نزد او آمدند و از آنچه از آزار عامه و سرکشان قوم می کشیدند شکایت کردند و از وی خواستند تا برای فرج دعا کند و او به ایشان پاسخ مثبت داد و نماز خواند و دعا کرد آنگاه جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: خدای تعالی دعای تو را اجابت کرد، پس به شیعه بگو که خرما بخورند و هسته اش را بکارند و آن را پرورش دهند تا میوه دهد و چون میوه دهد فرج ایشان خواهد رسید، پس خدا را حمد و ثنا گفت و به آنها این مطلب را تفهیم کرد و آنها نیز بدان خوشنود شدند و خرما خوردند و هسته آن را کاشتند و آن را پرورش دادند تا میوه داد و با خرماى آن به نزد نوح آمدند و خواهش کردند که به آن وعده وفا کند و نوح علیه السلام نیز از خدای تعالی فرج مسئلت کرد و خداوند به وی وحی کرد که به ایشان بگو: همین خرما را هم بخورید و هسته آن را بکارید و چون میوه دهد، فرج شما خواهد رسید و آنها پنداشتند که خلف وعده شده است و یک ثلث آنها از دین برگشتند و دو ثلث دیگر بر دین باقی ماندند و خرما خوردند و هسته اش را کاشتند، چون میوه داد

غَرَسُوا النَّوَى حَتَّى إِذَا أَثْمَرَ أَتَوَاهُ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرُوهُ وَ سَأَلُوهُ أَنْ يُشَجِّرَ لَهُمُ الْوَعْدَ، فَسَأَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي ذَلِكَ، فَأَوْحَى إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ: كُلُوا هَذَا الثَّمَرِ، وَ أَغْرِسُوا النَّوَى، فَارْتَدَّ الثَّلَثُ الْآخَرُ وَ بَقِيَ الثَّلَاثُ فَأَكَلُوا الثَّمَرِ وَ غَرَسُوا النَّوَى، فَلَمَّا أَثْمَرَ أَتَوَاهُ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالُوا لَهُ: لَمْ يَبْقَ مِنَّا إِلَّا الْقَلِيلُ وَ نَحْنُ نَتَخَوَّفُ عَلَى أَنْفُسِنَا بِتَأَخُّرِ الْفَرَجِ أَنْ نُهْلِكَ، فَصَلَّى نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ لَمْ يَبْقَ مِنَّا أَصْحَابِي إِلَّا هَذِهِ الْعِصَابَةُ وَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْهِمْ الْهَلَكَ إِنْ تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْفَرَجُ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ قَدْ أَجَبْتُ دُعَاءَكَ فَاصْنَعْ الْفُلَّكَ وَ كَانَ بَيْنَ إِبْرَاهِيمَ الدُّعَاءِ وَ بَيْنَ الطُّوفَانِ مِائَتُونَ سَنَةً.

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوْنَاهُ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ، وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الطَّلَازِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الطَّلَازِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَفْرِيَةَ، عَنْ عَبْدِ الْجَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «عَاشَ نُوحٌ بَعْدَ الزُّوْلَى مِنَ السَّفِينَةِ مِائَتِينَ سَنَةً، ثُمَّ أَنَاءَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا نُوحُ قَدْ أَقْبَضْتُ نَبُوءَتَكَ وَ اسْتَحْكَمْتُ أَيْمَانَكَ، فَانْظِرِ الْإِسْمَ

نزد نوح آمدند و به او خبر دادند و حواریین که بابت وعده آنها وفا شود، او هم از خدای تعالی فرج مسئلت کرد و خدای تعالی به او وحی کرد که به آنها بگو: همین میوه را هم بخورید و هسته اش را بکارید، یک ثلث دیگر هم از دین برگشتند و تنها یک ثلث باقی ماند و خرما را خوردند و هسته اش را کاشتند و چون میوه داد، آن را به نزد نوح علیه السلام آوردند و به او گفتند: جز خیلی از ما باقی نماندند و ما هم در صورت تأخیر فرج بر خود نگرانیم، که هلاک شویم، پس نوح علیه السلام نماز خواند و گفت: پرودگارا! از یارانم جز این دسته باقی نمانده است و می ترسم که اگر فرج به تأخیر افتد آنها نیز هلاک شوند و خداوند به او وحی کرد که دعای تو را اجابت کردم اکنون کشتی بساز و بین اجابت دعا و طوفان پنجاه سال فاصله بود.

۲ - عبد الحمید بن ابی دیلم از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: پس از آنکه نوح علیه السلام از کشتی پیاده شد، پنجاه سال زندگی کرد، سپس جبرئیل علیه السلام به

الْأَكْبَرُ وَ مِيرَاثُ الْعِلْمِ وَ آثَارُ عِلْمِ النُّبُوَّةِ الَّتِي مَعَكَ فَادْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ سَامَ فَإِنِّي لَا أَتْرُكُ
الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ تُعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي وَ يَكُونُ نَجَاةً لِّمَا بَيْنَ قَبْضِ النَّبِيِّ وَ مَبْعَثِ النَّبِيِّ
الْآخِرِ وَ لَمْ أَكُنْ أَتْرُكُ النَّاسَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ وَ دَاعٍ إِلَيَّ، وَ هَادٍ إِلَى سَبِيلِي، وَ عَارِفٍ بِأَمْرِي،
فَإِنِّي قَدْ قَضَيْتُ أَنْ أَجْعَلَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادِيًا، أَهْدِي بِهِ السُّعَدَاءَ، وَ يَكُونُ حُجَّةً عَلَى
الْأَشْقَاءِ. قَالَ: فَدَفَعَ نُوْحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْأَسْمَةَ الْأَكْبَرُ وَ مِيرَاثُ الْعِلْمِ وَ آثَارُ عِلْمِ النُّبُوَّةِ إِلَى ابْنِهِ
سَامَ، فَأَمَّا حَامٌ وَ يَافِثُ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهَا عِلْمٌ يَشْتَقِعَانِ بِهِ. قَالَ: وَ بَشَّرَهُمُ نُوْحٌ بِهُودٍ وَ
أَمْرَهُمُ بِاتِّبَاعِهِ، وَ أَنْ يَتَّخِذُوا الْوَصِيَّةَ كُلَّ عَامٍ فَيَتَطَهَّرُوا فِيهَا، وَ يَكُونُ عِيدًا لَهُمْ كَمَا أَمَرَهُمُ
آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَظَهَرَتِ الْجَبْرِئَةُ فِي وُلْدِ حَامَ وَ يَافِثَ فَاسْتَخَفَا وَ لَدُ سَامَ بِمَا عِنْدَهُمْ مِنْ
الْعِلْمِ، وَ جَزَتْ عَلَى سَامَ بَقْدُ نُوْحٍ الدُّوْلَةَ لِحَامَ وَ يَافِثَ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَتَرَكْنَا
عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ». يَقُولُ: تَرَكْتُ عَلَى نُوْحٍ دَوْلَةَ الْجَبَّارِينَ وَ يُعْرَفُ اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ

نزد او آمد و گفت: ای نوح! نبوت تو سپری شد و روزگارت به سر رسید، اکنون
به اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوتی که با توست بنگر و آن را به پسر
سام تحویل بده که من زمین را وانگذارم جز آنکه عالمی در آن باشد که تا بعثت
پیامبر دیگر وسیله طاعت من و نجات مردم گردد و مردم را بدون حجت و
دعوت کننده به سوی خود و راهنمای به سبیل خود و عارف به امرم وانگذارم که
من حکم کرده‌ام که برای هر قومی رهبری باشد، نیکبختان را به واسطه او
هدایت می‌کنم و برای بدبختان حجتی خواهد بود. فرمود: نوح علیّه السلام اسم اکبر و
میراث علم و آثار علم نبوت را به پسرش سام تحویل داد، اما حام و یافث علمی
نداشتند که بدان منتفع شوند. فرمود: نوح مزده هود را به آنان داد و دستور داد که
از او پیروی کنند و هر ساله وصیتنامه را بکشایند و در آن بنگرند و آن عید
ایشان باشد، چنانچه آدم علیّه السلام به آنها امر کرده بود. فرمود: از فرزندان حام و
یافث، جبّارین ظاهر شدند و فرزندان سام علومی را که نزدشان بود مخفی ساختند
و پس از نوح سامیان بر حام و یافث غلبه یافتند و این همان قول خدای تعالی است که:
«وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ» (الصافات: ۱۷۸) می‌فرماید: و واگذارديم بر او در آخرين،
يعني: و اگذارد بر نوح دولت جبّارين را و با اين مطالب محمد ﷺ را تسليت

بِذَلِكَ، قَالَ: وَوُلِدَ لِحَامِ السَّنْدِ وَالْهِنْدِ وَالْحَبَشِ وَوُلِدَ لِسَامِ الْعَرَبِ وَالْقَجَمِ. وَجَزَتْ عَلَيْهِمُ الدَّوْلَةُ وَكَانُوا يَتَوَارَثُونَ الْوَصِيَّةَ عَالِمٌ بَعْدَ عَالِمٍ حَتَّى بَقِيَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ هُودًا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۳ - وَحَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ الثُّوَالِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا خَضَرَتْ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاةَ دَعَا الشَّرِيعَةَ فَقَالَ لَهُمْ: اعْلَمُوا أَنَّهُ سَتَكُونُ مِنْ بَعْدِي غَيْبَةٌ تَظْهَرُ لَهَا الطَّوَاغِيتُ، وَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَفْرُجُ عَنْكُمْ بِالْقَائِمِ مِنْ وَلَدِي، اسْمُهُ هُودٌ، لَهُ مَمَتٌ وَ سَكِينَةٌ وَ زَفَارٌ، يُشَبِّهُنِي فِي خَلْقِي وَ خُلُقِي، وَ سَيَهْلِكُ اللَّهُ أَعْدَاءَ كُمْ عِنْدَ ظُهُورِهِم بِالرَّيْحِ، فَلَمْ يَزَالُوا يَتَرَقَّبُونَ هُودًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَنْتَظِرُونَ ظُهُورَهُ. حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ وَ لَسَتْ قُلُوبُ أَكْثَرِهِمْ، فَظَهَرَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ نَبِيَّةً هُودًا عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ النَّاسِ مِنْهُمْ وَ تَنَاهَى الْبَلَاءُ بِهِمْ وَ أَهْلَكَ الْأَعْدَاءَ بِالرَّيْحِ الْقَتِيمِ الَّتِي وَصَفَهَا اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ، فَقَالَ: «مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ

می دهد. فرمود: سند و هند و حبش از اولاد حام اند و عرب و عجم از فرزندان سام و ایشان دولت یافتند و آن وصیت را عالمی از عالم دیگر به ارث می برد تا آنکه خدای تعالی هود علیه السلام را مبعوث فرمود.

۳ - علی بن سالم از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: چون وفات نوح علیه السلام فرا رسید شیعیانش را فراخواند و به آنها فرمود: بدانید که پس از من غیبی خواهد بود که در آن طاغوتها ظاهر خواهند شد و خدای تعالی به واسطه قائمی از فرزندان من فرج شما را می رساند، اسم او هود است و خویش سیا و باطمأنینه و با وقار است، او در شمایل و اخلاق شبیه من است و خداوند هنگام ظهور او دشمنان شما را با طوفان هلاک خواهد ساخت و آنها پیوسته چشم به راه هود بودند و منتظر ظهور او بودند تا آنکه مدت دراز شد و دل بیشترشان سخت گردید و خدای تعالی هنگام یأس آنها پیامبرش هود را ظاهر ساخته و گرفتاری آنها پایان پذیرفت و دشمنان را با باد عقیمی که ذکرش را فرموده است نابود ساخت، فرموده است: بر هر چه گذشت آن را مانند

عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْنَاهُ كَالرَّمِيمِ» (۱)، ثُمَّ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى أَنْ ظَهَرَ صَالِحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۴ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْسٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَّانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، وَ كِرَامِ بْنِ - عَمْرٍو (۲)، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ، عَنِ الصَّادِقِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَمَّا بَقِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هُودًا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشْلَمَ لَهُ الْقَيْبُ مِنْ وَلَدِ سَامٍ، وَ أَمَّا الْآخَرُونَ فَقَالُوا: مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً فَأَهْلِكُوا بِالرَّيْحِ الْقَبِيمِ، وَ أَزْصَاهُمْ هُودٌ وَ بَشَرَهُمْ بِصَالِحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

﴿ باب ۳ ﴾

• (فِي ذِكْرِ غَيْبَةِ صَالِحِ النَّبِيِّ ﷺ) •

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّنَّارِ، وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَنْبَاطٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ غُبَيْرَةَ، عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ، عَنْ أَبِي - عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ صَالِحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ غَابَ عَنْ قَوْمِهِ زَمَانًا، وَ كَانَ يَوْمَ غَابَ عَنْهُمْ كَهْلًا، مَبْدُوحٌ (۳) الْبَطْنِ حَسَنَ الْجَنَاحِ، وَ إِمْرَ اللَّحْيَةِ، خَمِصَ الْبَطْنِ خَفِيفَ الْعَارِضِينَ مُجْتَمِعًا،

خاکستر کرد. سپس بعد از آن غیبت واقع شد تا آنکه صالح ﷺ ظاهر گشت.

۲ - عبدالحمید بن ابی دیلم از امام صادق ﷺ روایت کند که فرمود: چون خدای تعالی هود ﷺ را مبعوث فرمود بازماندگان اولاد سام به او ایمان آوردند، اما دیگران گفتند: کیست که از ما نیرومندتر باشد و با باد عقیم هلاک شدند و هود به آنها وصیت کرد و به ظهور صالح ﷺ مرده داد.

باب ۳

غیبت صالح پیامبر ﷺ

۱ - زید شحام از امام صادق ﷺ روایت کند که فرمود: صالح زمانی از میان قوم خود غیبت کرد و روزی که غایب شد مردی کامل و خوش اندام و انبوه -

۱ - الذاریات: ۴۲.

۲ - کذا. و هو لقبه عبدالکریم بن عمرو.

رَبْعَةً مِنَ الرِّجَالِ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ بِصُورَتِهِ، فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَهُمْ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ: طَبَقَةٌ جَاهِلَةٌ لَا تَرْجِعُ أَبَدًا، وَآخَرَى شَاكَّةٌ فِيهِ، وَآخَرَى عَلَى يَقِينٍ فَبَدَأَ ^{طَبَقَةً} ^{طَبَقَةً} حَيْثُ رَجَعَ بِالطَّبَقَةِ الشَّاكَّةِ ^(۱) فَقَالَ لَهُمْ: أَنَا صَالِحٌ فَكَذَّبُوهُ وَشَنَعُوهُ وَزَجَرُوا، وَقَالُوا: بَرَى اللَّهُ مِنْكَ إِنَّ صَالِحًا كَانَ فِي غَيْرِ صُورَتِكَ، قَالَ: فَأَيُّ الْجَاهِلَةِ فَلَمْ يَسْمَعُوا مِنْهُ الْقَوْلَ وَنَفَرُوا مِنْهُ أَشَدَّ النُّفُورِ، ثُمَّ انْطَلَقَ إِلَى الطَّبَقَةِ الثَّالِثَةِ، وَهُمْ أَهْلُ الْيَقِينِ فَقَالَ لَهُمْ: أَنَا صَالِحٌ، فَقَالُوا: أَخْبِرْنَا خَيْرًا لَا تَشْكُ فِيكَ مَعَهُ أَتَاكَ صَالِحٌ، فَإِنَّا لَا نَعْتَرِي أَنْ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْخَالِقُ يَنْقُلُ وَيُحَوِّلُ فِي أَيِّ صُورَةٍ شَاءَ، وَقَدْ أَخْبَرْنَا وَتَدَارَسْنَا فَمَا بَقَيْنَا بِعَلَامَاتِ الْقَائِمِ إِذَا جَاءَ، وَإِنَّمَا يَصْبَحُ عِنْدَنَا إِذَا أَتَى الْخَبَرُ مِنَ السَّمَاءِ، فَقَالَ لَهُمْ صَالِحٌ: أَنَا صَالِحٌ الَّذِي أَتَيْتُكُمْ بِالثَّاقَةِ، ضَلَلْتُمْ وَهِيَ الَّتِي تَدَارَسُ، فَمَا غَلَاظَتُهَا؟ فَقَالَ: لَهَا شَرْبٌ وَ

ریش و لاغرمیان و سبک گونه و در میان مردان متوسط القامه بود و چون نزد قومش برگشت او را از صورتش نشناختند، به سوی قومش برگشت درحالی که مردم سه دسته بودند: منکرانی که هرگز برنگشتند؛ کسانی که اهل شک و تردید بودند؛ و دیگری اهل ایمان و یقین بودند و صالح ^{علیه السلام} هنگامی که برگشت ابتدا به دعوت اهل شک و تردید پرداخت و به آنها گفت: من «صالح» هستم، اما او را تکذیب کردند و دشنام دادند و راندند و گفتند: خدا از تو بیزار باد، صالح به شکل تو نبود، فرمود: آنگاه که به نزد منکران آمد، آنان نیز سخن او را نشنیدند و به سختی از وی دوری کردند، سپس به نزد دسته سوم رفت که اهل ایمان و یقین بودند و به آنها گفت: من «صالح» هستم، گفتند: برای ما خبری بازگویی تا شک ما مرتفع شود و ما شکی نداریم که خدای تعالی خالق است که هر کسی را که بخواهد به هر شکلی در می آورد و به ما خبر داده اند و نیز در میان خود نشانه های قائم را آنگاه که بیاید بررسی کرده ایم و صحت آن به وسیله یک خبر آسمانی محقق می شود، صالح گفت: من صالحی هستم که ناقه را برای شما آوردم. گفتند: راست گفتی، آن همانست که ما بررسی کرده ایم، آن شتر چه نشانه هایی داشت؟ و صالح گفت: یک روز او آب را می نوشید و یک روز شما، گفتند: به خدا و آنچه آورده ای ایمان آوردیم و در چنین حالی است که خدای تعالی فرموده

لَكُمْ شَرْبٌ يَوْمَ مَقْلُومٍ. قَالُوا: آمَنَّا بِاللهِ وَبِمَا جِئْتَنَابِهِ، فَبَعْدَ ذَلِكَ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «إِنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ» فَقَالَ أَهْلُ الْيَمِينِ: «إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ» * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا: وَهُمْ الشُّكَاكُ وَالْجَحَادُ: «إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» ^(۱) قُلْتُ: هَلْ كَانَ فِيهِمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَالِمٌ بِهِ؟ قَالَ: اللهُ أَغْدَلُ مِنْ أَنْ يَتَرَكَّ الْأَرْضَ بِلا عَالِمٍ يَدُلُّ عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَلَقَدْ مَكَثَ الْقَوْمُ بَعْدَ خُرُوجِ صَالِحٍ سَبْعَةَ أَيَّامٍ عَلَى فَقْرَةٍ لَا يَهْرِفُونَ إِمَاماً، غَيْرَ أَنَّهُمْ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ دِينِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، كَلَسْتُهُمْ وَاحِدَةً، فَلَمَّا ظَهَرَ صَالِحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ، وَإِنَّمَا مَثَلَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَثَلُ صَالِحٍ.

﴿ باب ۴ ﴾

• (فِي غَيْبَةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

وَأَمَّا غَيْبَةُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فَإِنَّهَا تُشَبِّهُ غَيْبَةَ قَائِمِنَا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ بَلْ هِيَ أَعْجَبُ مِنْهَا لِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ غَيْبَ أَثَرُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ

است: «إِنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ» واهل یقین گفتند: ما به آنچه فرستاده شده است ایمان داریم و مستکبران که همان شک کنندگان و منکران بودند گفتند: ما به کسی که شما بدان ایمان آوردید کافریم. راوی گوید: گفتم: آیا در آن روز در میان آنها عالمی به صالح بود؟ فرمود: خدا عادلتر از آن است که زمین را بدون عالم گذارد که مردم را به خدای تعالی راهبری کند و آن قوم بعد از خروج صالح تنها هفت روز در حال بلا تکلیفی به سر بردند که امامی را نمی شناختند ولی آنها به همان دین خدای تعالی که در دستشان بود عمل می کردند و با هم متحد بودند و چون صالح علیهم السلام ظاهر شد دور او جمع شدند و همانا مثل قائم مثل صالح علیهم السلام است.

باب ۴

غیبت ابراهیم علیهم السلام

اما غیبت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه مانند غیبت قائم ما صلوات الله علیه است و بلکه از آن عجیب تر است، زیرا خدای تعالی نشانه ابراهیم علیهم السلام را از

حَقَّ حَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ بِقُدْرَتِهِ مِنْ بَطْنِهَا إِلَى ظَهْرِهَا، ثُمَّ أَخْفَى أَمْرَ وَلَادَتِهِ إِلَى وَلَّتِ بِلُوعِ الْكِتَابِ أَجَلِهِ.

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ^(۱)، عَنْ أَبِي بصيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كَانَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَجَمِّعًا لِنُحْرُودِ بْنِ كَنْعَانَ، وَ كَانَ نُحْرُودُ لَا يُصْدِرُ إِلَّا عَنْ رَأْيِهِ، فَتَنَظَّرَ فِي النُّجُومِ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي فَأُضْجِعَ فَقَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ عَجَبًا فَقَالَ لَهُ نُحْرُودُ: وَ مَا هُوَ؟ فَقَالَ: رَأَيْتُ مَوْلُودًا يُولَدُ فِي أَرْضِنَا هَذِهِ فَيَتَكُونُ هَلَاكُنَا عَلَى يَدَيْهِ، وَ لَا يَلْبَثُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى يُحْتَلَّ بِهِ، فَعَجَبَ مِنْ ذَلِكَ نُحْرُودُ وَ قَالَ لَهُ: هَلْ حَمَلَتْ بِهِ النِّسَاءُ؟ فَقَالَ: لَا، وَ كَانَ فِيمَا أُوْتِيَ بِهِ مِنَ الْعِلْمِ أَنَّهُ سَيُخْرِقُ بِالنَّارِ وَ لَمْ يَكُنْ أُوْتِيَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُعْجِبُهُ، قَالَ: فَعَجَبَتِ النِّسَاءُ عَنِ الرِّجَالِ، فَلَمْ يَتْرُكْهُ امْرَأَةٌ إِلَّا جَعَلَتْ بِالْمَدِينَةِ حَتَّى لَا يَخْلُصَ إِلَيْهِنَّ الرِّجَالُ قَالَ: وَ وَقَعَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَى امْرَأَتِهِ فَعَمَلَتْ بِهِ وَ

همان هنگام که در رحم مادرش بود نهان ساخت تا آنکه خدای تعالی به قدرت کامله خود او را از رحم به یشتش در آورد (یعنی آثار حمل در وی نمایان نبود) سپس امر ولادتش را نهان ساخت تا وقتی که مدت غیبت به سر آمد.

۱ - ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: پدر ابراهیم علیه السلام منجم نمرود بن کنعان بود و نمرود بدون مشورت با او کاری نمی کرد. شبی از شبها در ستاره ها نگریست و چون صبح شد گفت: دیشب امر شگفتی دیدم، نمرود گفت: آن چیست؟ گفت: مولودی را دیدم که در این سرزمین متولد می شود و هلاک ما به دست اوست و به همین زودی مادرش به او باردار می شود، نمرود از آن خبر تعجب کرد و گفت: آیا زنان بدو باردار شده اند؟ گفت: خیر و در علم خود یافته بود که آن مولود را به آتش می سوزانند، اما ندانسته بود که خدای تعالی او را نجات خواهد داد. فرمود: نمرود زنان را از مردان دور ساخته و زنان را در میان شهر محبوس ساخت تا مردی به زنی دسترسی نداشته باشد. فرمود: اما پدر ابراهیم علیه السلام با زنتش مواجهه کرد و آن زن باردار شد و پنداشت که این همان مولود

۱ - كَانَ فِي سَقَطٍ، رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ فِي رِوَاةٍ الْكَافِي بِإِسْنَادٍ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِي لَيْثٍ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي بصيرٍ.

ظَنُّ أَنَّهُ صَاحِبُهُ، فَأَرْسَلَ إِلَى نِسَاءِ مِنَ الْقَوَائِلِ لَا يَكُونُ فِي الْبَطْنِ شَيْءٌ إِلَّا عَلِمْنَ بِهِ، فَنَظَرْنَ إِلَى أُمِّ إِبْرَاهِيمَ، فَأَلْزَمَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ مَا فِي الرَّحِمِ الظَّهْرَ، فَقُلْنَ: مَا نَرَى شَيْئًا فِي بَطْنِهَا، فَلَمَّا وَضَعَتْ أُمُّ إِبْرَاهِيمَ [بِهِ] أَرَادَ أَبَوُهُ أَنْ يَذْهَبَ بِهِ إِلَى عُورَةٍ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: لَا تَذْهَبْ بِابْنِكَ إِلَى عُورَةٍ فَيَقْتُلَهُ، دَعْنِي أَذْهَبُ بِهِ إِلَى بَعْضِ الْغَيْرَانِ أَجْعَلُهُ فِيهِ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيْهِ أَجَلُهُ وَ لَا يَكُونُ أَنْتَ تَقْتُلُ ابْنَكَ، فَقَالَ لَهَا: فَأَذْهَبِي بِهِ، فَذَهَبَتْ بِهِ إِلَى غَارٍ، ثُمَّ أَرْضَعَتْهُ، ثُمَّ جَعَلَتْ عَلَى بَابِ الْغَارِ صَخْرَةً، ثُمَّ انْصَرَفَتْ عَنْهُ، فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رِزْقَهُ فِي إِبْرَاهِيمَ فَيَجْعَلُ يَحْضُهَا فَيَشْرَبُ لَبَنًا وَ جَعَلَ يَسُوبُ فِي الْيَوْمِ كَمَا يَسُوبُ غَيْرُهُ فِي الْجُمُعَةِ وَ يَسُوبُ فِي الْجُمُعَةِ كَمَا يَسُوبُ غَيْرُهُ فِي الشَّهْرِ وَ يَسُوبُ فِي الشَّهْرِ كَمَا يَسُوبُ غَيْرُهُ فِي السَّنَةِ، فَكَثُرَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُنْ، ثُمَّ إِذْ أُمُّهُ قَالَتْ لِأَبِيهِ: لَوْ أَذْنْتُ لِي حَتَّى أَذْهَبَ إِلَى ذَلِكَ الصَّهْبِ فَأَرَاهُ نَعْلَتُ، قَالَ: فافْعَلِي، فَأَتَتْ الْغَارَ فَإِذَا هِيَ بِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ وَ إِذَا غِيَاةُ تَزْهَرَانِ كَأَنَّهُمَا يِرَاجَانِ، فَأَخَذَتْهُ وَ حَضَنَتْهُ إِلَى صَدْرِهَا وَ أَرْضَعَتْهُ ثُمَّ انْصَرَفَتْ عَنْهُ، لَمَّا هَا أَبَوُهُ عَنِ

است، پس به دنبال زنان قابله فرستاد که هر چه در رحم‌ها بود تشخیص می‌دادند و در مادر ابراهیم نگریستند و خدای تعالی آنچه که در رحم بود به پشت چسبانید و قابله‌ها گفتند ما چیزی در شکم او نمی‌بینیم و چون مادر ابراهیم او را به دنیا آورد، پدرش خواست تا او را به نزد غرود برد، پس زنش گفت: فرزندان را به نزد غرود مبر که او را خواهد کشت، بگذار او را به یکی از این غارها ببرم و او را آنجا گذارم تا اجلس فرا رسد و تو فرزندان را نکشته باشی، گفت پدر و او فرزند را به غاری برد و او را شیر داد و بر در غار سنگی نهاد و برگشت و خدای تعالی نیز روزی وی را در انگشت شست او قرار داد و از شست خود شیر می‌مکید و رشد او در هر روز مانند رشد دیگران در یک هفته، و رشد هفتگی او مانند رشد ماهانه دیگران و رشد ماهانه وی مانند رشد سالانه دیگران بود و در آنجا به اراده خداوندی ماند. سپس روزی مادرش به پدرش گفت: اگر اجازه می‌دادی که به سراغ آن کودک بروم و او را ببینم، می‌رفتم و پدر گفت برو و مادر به غار آمد و ناگهان ابراهیم را دید که چشمانش مانند دو چراغ می‌درخشید، او را گرفت و به سینه خود چسبانید و شیرش داد و برگشت و

الصَّبِيِّ، فَقَالَتْ لَهُ: قَدْ وَارِثُهُ فِي التُّرَابِ، فَكَفَّتْ تَعْتَلُّ وَتَخْرُجُ فِي الْحَاجَةِ وَتَذْهَبُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَضَعُهُ إِلَيْهَا وَتَرْضَعُهُ ثُمَّ تَتَصَرَّفُ، فَلَمَّا تَحَرَّكَ أَتَتْهُ أُمُّهُ كَمَا كَانَتْ تَأْتِيهِ وَصَنَعَتْ كَمَا كَانَتْ تَصْنَعُ، فَلَمَّا أَرَادَتِ الْأَصْرَافَ أَخَذَ يَتَوَبَّعُهَا فَقَالَتْ لَهُ: مَا لَكَ؟ قَالَ لَهَا: أَذْهَبِي بِي مَعَكُمْ، فَقَالَتْ لَهُ: حَقٌّ أَشْتَأَمِرُ أَبَاكَ^(۱).

فَلَمَّا نَزَلَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْغَيْثَةِ مُحْتَبِئاً لِشَخْصِهِ، كَاتِباً لِأَمْرِهِ، حَقٌّ ظَهَرَ فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ وَأُظْهِرَ اللَّهُ قُدْرَتَهُ فِيهِ، ثُمَّ غَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْغَيْثَةَ الثَّانِيَةَ، وَذَلِكَ حِينَ نَفَاةِ الطَّاغُوتِ عَنْ مِصْرَ فَقَالَ: «وَأَعَزَّ لَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونُ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا» قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلَمَّا أَعَزَّ لَكُمْ وَمَا يَتَسُبُّوْنَ مِنْ دُونِ اللَّهِ رَهَبْنَاهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكَوَلَّا جَعَلْنَا نَبِيًّا وَوَهَبْنَا لَهُمُ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ

پدرش از حال کودک پرسش کرد و مادر گفت: او را به خاک سپردم و مدتی به بهانه حاجت بیرون می‌رفت و خود را به ابراهیم می‌رسانید و او را در آغوش می‌کشید و شیر می‌داد و برمی‌گشت و چون ابراهیم به راه افتاد، مادرش آمد و همان کارها را کرد اما چون خواست برگردد، ابراهیم جامه او را گرفت، مادر گفت چه می‌خواهی؟ گفت: من را با خود ببر و او گفت بگذار تا از پدرت اجازه بگیرم.

و پیوسته ابراهیم در غیبت بود و خود را نهان می‌داشت و امرش را مکتوم می‌کرد تا آنگاه که ظهور کرد و فرمان خدای تعالی را آشکار نمود و خداوند قدرت خود را درباره وی نمایان ساخت، سپس دوباره غایب شد و آن وقتی بود که پادشاه طاغی او را از شهر بیرون کرد و ابراهیم گفت: از شما و آنچه جز خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم و پروردگار خود را می‌خوانم و امیدوارم با خواندن پروردگارم بدیخت نباشم و خدای تعالی فرمود: چون از آنها و آنچه که می‌پرستیدند کناره گرفت، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و همه را پیامبر ساختیم و از رحمت خود بدانها بخشیدیم و برای ایشان لسان صدق علی قرار دادیم. که مقصود علی بن ابی طالب علیهما السلام است، زیرا ابراهیم از خدای تعالی

صِدْقِ عَلِيّاً^(۱) بِمَعْنَى بِهِ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ إِبْرَاهِيمَ قَدْ كَانَ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُجْعَلَ لَهُ لِسَانٌ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ فَجَعَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُ وَلِإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ لِسَانٌ صِدْقٍ عَلِيّاً فَأَخْبَرَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّ الْقَائِمَ هُوَ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِهِ وَأَنَّهُ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَظُلْماً، وَأَنَّهُ تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَخَيْرَةٌ يَصِلُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَسْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ، وَأَنَّ هَذَا كَائِنٌ كَمَا أَنَّهُ تَخْلُقُ، وَأَخْبَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ كُتِبَ لِبْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيُّ: «أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ خَائِفٌ مَغْمُورٌ لِيَلَّا تَبْطُلَ حُجُجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ» وَقَدْ أُخْرِجَتْ هَذَيْنِ الْخَبَرَيْنِ فِي هَذَا الْكِتَابِ بِأَسْنَادِهِمَا فِي بَابِ مَا أَخْبَرَ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ وَفَرَجِ الْغَيْبَةِ وَكَوْثَرُ ذِكْرُهَا لِلِاخْتِجَاعِ إِلَيْهِ عَلَى أَكْثَرِ مَا ذَكَرْتُ مِنْ قِصَّةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَلِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْبَةٌ أُخْرَى سَارَ فِيهَا فِي الْبِلَادِ وَخَذَهُ لِلِاغْتِبَارِ.

خواسته بود که برایش در میان بسینیان زبان راستگونی قرار دهد و خدای تعالی برای او و اسحاق و یعقوب لسان صدق علی را قرار داد و علی علیّه السلام اخبار فرمود که قائم یازدهمین از فرزندان اوست و او همان کسی است که زمین را پراز عدل و داد می کند همچنان که پراز ظلم و جور شده باشد و برای او غیبت و خیرتی است که اقوامی در آن گمراه شوند و دیگری هدایت یابند و این امر واقع خواهد شد همچنانکه او آفرید شده است و علی علیّه السلام در حدیث کمیل بن زیاد نخعی اخبار فرموده است که زمین بدون حجت نماند، آن حجت یا ظاهر و مشهور است و یا آنکه نهان و مستور، برای آنکه حجت های خدا و نشانه های او از میان نرود. و من این دو خبر را با اسناد آن در این کتاب در باب اخبار امیرالمؤمنین علیّه السلام از امر غیبت نقل کرده ام و در اینجا دوباره آنها را ذکر کردم، برای آنکه در دنباله داستان ابراهیم علیّه السلام ذکر آنها لازم بود.

و برای ابراهیم علیّه السلام غیبت دیگری است که برای اعتبار به تنهایی در بلاد مسافرت کرد.

۲- حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَهْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ السَّمَّالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «خَرَجَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ يَسِيرُ فِي الْبِلَادِ لِيَتَقَبَّرَ، فَتَرَى بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْأَرْضِ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ يُصَلِّي قَدْ قَطَعَ إِلَى السَّمَاءِ صَوْتُهُ ^(۱) وَ لِبَاسُهُ شَعْرٌ، فَوَقَفَ عَلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام فَتَعَجَّبَ مِنْهُ وَ جَلَسَ يَنْتَظِرُ فَرَاغَهُ فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَيْهِ حَرَكَةُ يَدَيْهِ وَ قَالَ لَهُ: إِنْ لِي حَاجَةٌ فَخُفِّفْ قَالَ: فَخَفَّفَ الرَّجُلُ وَ جَلَسَ إِبْرَاهِيمُ، فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام: لِمَنْ تُصَلِّي؟ فَقَالَ: لِإِلَهِ إِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ: وَ مَنْ إِلَهُ إِبْرَاهِيمَ؟ قَالَ: الَّذِي خَلَقَكَ وَ خَلَقَنِي، فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ: لَقَدْ أَعْجَبَنِي عَمَلُكَ، وَ أَنَا أَحِبُّ أَنْ أُوَافِقَكَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَأَتَيْنَ مَنْزِلَكَ إِذَا أَرَدْتُ زِيَارَتَكَ وَ لِقَاءَكَ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: مَنْزِلِي خَلْفَ هَذِهِ التُّنُفَةِ - وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْبَحْرِ - وَ أَنَا مُصَلِّيٌ فَلِهَذَا الْمَوْضِعِ تُصِيبُنِي فِيهِ إِذَا أَرَدْتَنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ الرَّجُلُ لِإِبْرَاهِيمَ: لَكَ حَاجَةٌ؟ فَقَالَ

۲- ابو حمزه ثمالی از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: روزی ابراهیم عليه السلام بیرون رفت تا در بلاد سیر کند و عبرت گیرد و به یک بیابانی در سرزمینی رسید و بناگاه مردی را دید که ایستاده بود و نماز می خواند و فریادش تا آسمان بالا می رفت و لباسش پشمی بود. ابراهیم عليه السلام از کار او در شگفت شد و نشست و انتظار کشید تا او از نمازش فارغ شد و چون به طول انجامید او را با دستش حرکت داد و گفت: نمازت را کوتاه کن که مرا حاجتی است، فرمود: آن مرد نیز کوتاه کرد و ابراهیم با او نشست و گفت: برای که نماز می خوانی؟ گفت: برای خدای ابراهیم، گفت: خدای ابراهیم کیست؟ گفت آنکس که تو را و مرا آفرید. ابراهیم گفت: از تو خوشم آمده است و دوست دارم در راه خدای تعالی با تو برادری کنم، منزلت کجاست تا اگر خواستم به زیارت و ملاقات تو بیایم، آن مرد گفت: منزل من پشت این آب است - و با دستش به دریا اشاره کرد - ولی مصلائی من همینجاست و اگر خواستی مرا در همین موضع خواهی دید آن شاء الله، سپس آن مرد به ابراهیم گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم گفت: آری، آن

۱- کذا في الكافي «طوله». و التتبع كما في الرائق: «السرور»، و لعله تصحيف «رفع».

إبراهيم: نعم، فقال الرجل: وما هي؟ قال له: تدعوا لله وأؤمن أنا على دعائك أو أدعوك أنا وتؤمن أنت على دعائي؟ فقال له الرجل: وفيه تدعوا لله؟ فقال له إبراهيم: للْمُذْنِبِينَ الْمُؤْمِنِينَ، فقال الرجل: لا، فقال إبراهيم: ولم؟ فقال: لأنني دعوت الله عَشْرَ ثَلَاثَ سِنِينَ بِدَعْوَةٍ لَمْ أَرْجِ اجَابَتَهَا إِلَى السَّاعَةِ، وَأَنَا أَسْتَعِي مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أَدْعُوهُ بِدَعْوَةٍ حَقٍّ أَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ أَجَابَنِي، فقال إبراهيم: وفيها دعوتك؟ فقال له الرجل: إني لفي مُصَلَّاتٍ هَذَا ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ مَرَّ بِي غُلَامٌ أَزْرَعُ، الثَّوْرُ يَطْلُعُ مِنْ جَنْبَيْهِ، لَهُ ذَوَابَّةٌ مِنْ خَلْفِهِ، وَ مَقَهُ يَنْقُرُ يَسُوقُهَا كَأَنَّمَا دِهْنَتْ دَهْنًا، وَ غَنَمٌ يَسُوقُهَا كَأَنَّمَا دَجِسَتْ دَجْسًا قَالَ: فَأَعَجَبَنِي مَا رَأَيْتُ مِنْهُ فَقُلْتُ: يَا غُلَامُ لِمَنْ هَذِهِ الْبَقَرُ وَالْغَنَمُ؟ فَقَالَ: لِي ^(۱) فَقُلْتُ: وَمَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ: أَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَجَلَّ، فَدَعَوْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يُرِيَنِي خَلِيلَهُ، فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَنَا إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ وَ ذَلِكَ الْغُلَامُ ابْنِي، فَقَالَ

مرد گفت: حاجت تو چیست؟ ابراهیم بدو گفت: یا تو خدا را بخوان و من آمین گویم و یا آنکه من می خوانم و تو بر دعای من آمین گو. آن مرد گفت: برای چه به درگاه خدا دعا کنیم؟ ابراهیم گفت: برای مؤمنان گنهکار، مرد گفت: خیر، ابراهیم گفت: برای چه؟ و او گفت: زیرا من خدا را سزاوارتر از آنکه خوانده ام و تا کنون اجابت ندیده ام و من از خدای تعالی خجالت می کشم که دعای دیگری کنم، مگر آنکه بدانم مرا اجابت کرده است. ابراهیم گفت: دعای تو چیست؟ مرد گفت: من روزی در همین مصلّا بودم که نوجوانی بر من گذشت که با هیبت بود و نور از پیشانی‌اش می درخشید، گیسوانش را در پشت سرش انداخته بود و گاوی را می راند که گویا آن را روغن زده بودند و گوسفندانی را می راند که فربه و گرانبه‌ایند، از دیدار او تعجب کردم و بدو گفتم: ای غلام! این گاو و گوسفند از کیست؟ گفت: از آن من است. گفتم: تو کیستی؟ گفت: من اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الله ام. در آن هنگام به درگاه خدا دعا کردم و مسئلت نمودم که خلیل خود را به من بنمایاند. ابراهیم گفت: من ابراهیم خلیل الله ام و آن نوجوان نیز پسر من است، آن مرد در این هنگام گفت: الحمد لله رب العالمین که دعای مرا اجابت

الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي أَجَابَ دَعْوَتِي، قَالَ: ثُمَّ قَبِلَ الرَّجُلُ صَدَقَتِي وَجِهَ إِبْرَاهِيمَ وَعَائِقَهُ، ثُمَّ قَالَ: الْآنَ فَتَقَمُّ وَادْعُ^۱ حَتَّى أَكُونَنَّ عَلَى دُعَائِكَ، فَدَعَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْمَذْنُبِينَ مِنْ يَوْمِهِ ذَلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِالْمَغْفِرَةِ وَالرِّضَا عَنْهُمْ، قَالَ: وَآمَنَ الرَّجُلُ عَلَى دُعَائِهِ، قَالَ فَقَالَ أَبُو جَسْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَدَعَا إِبْرَاهِيمَ بِالْإِثْمَةِ لِلْمُؤْمِنِينَ الْمَذْنُبِينَ مِنْ شَيْعَتِنَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

﴿ باب ۵ ﴾

• (فِي غَيْبَةِ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

وَأَمَّا غَيْبَةُ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهَا كَانَتْ عِشْرِينَ سَنَةً لَمْ يَدْهَنَّ فِيهَا وَ لَمْ يَكْتَحِلْ وَ لَمْ يَطْلُبْ وَ لَمْ يَمْسُ النِّسَاءَ حَتَّى جَمَعَ اللَّهُ لِيَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ جَمَعَ بَيْنَ يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ وَ أَبِيهِ وَ خَالَتِهِ، كَانَ مِنْهَا ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فِي الْحُبِّ، وَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ، وَ فِي الْمَلِكِ بَاقِي سِنِينِهِ. وَ

کرد. فرمود: آنگاه مرد گوندهای ابراهیم را بوسید و با وی معانقه کرد و سپس گفت: اکنون برای دها آماده‌ام و عاکن تا بر دهای تو آمین گویم و ابراهیم برای مؤمنین و مؤمنات گنهکار را روز قیامت دعا کرد و مغفرت و رضای خداوند را برای آنها مسئلت نمود و آن مرد نیز بر دهای ابراهیم آمین گفت. راوی گوید: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: دهای ابراهیم به شیعیان مؤمن و گنهکار ما تا روز قیامت خواهد رسید.

باب ۵

غیبت یوسف علیہ السلام

اما غیبت یوسف علیہ السلام بیست سال به طول انجامید و در این مدت یعقوب علیہ السلام روغن بر گیوان نزده و سرمه نکشیده و عطر استعمال نکرده و به زنان نزدیک نشده بود تا آنکه خدای تعالی بریشانی یعقوب را بر طرف کرد و یوسف و برادرانش و پدر و مادر و خاله‌اش را به گرد یکدیگر جمع کرد. سه روز این غیبت را در چاه و چند سال آن را در زندان و باقی سنوات را در امارت بود. یوسف در مصر

كَانَ هُوَ بِمِصْرَ وَ يَعْقُوبُ بِفِلَسْطِينَ، وَ كَانَ بَيْنَهُمَا مَسِيرَةُ تِسْعَةِ أَيَّامٍ فَأَخْتَلَفَتْ عَلَيْهِ
الْأَحْوَالُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ إِجْمَاعِ إِخْوَتِهِ عَلَى قَتْلِهِ ثُمَّ إِفْقَاتِهِمْ إِثَاءً فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ، ثُمَّ بَيْعَهُمْ
إِثَاءً بِثَمَنٍ بَحْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ، ثُمَّ بَلَاؤُهُ بِفِتْنَةِ امْرَأَةِ الْعَزِيزِ، ثُمَّ بِالسَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ، ثُمَّ
صَارَ إِلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ مَلِكُ مِصْرَ^(۱)، وَ جَمَعَ اللَّهُ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - شِئْنَهُ وَ أَرَاهُ تَأْوِيلَ رُزْيَاهُ.

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلِيُّوَيْهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ
الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْزَمَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْقِيِّ، عَنْ
الْحَسَنِ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَدِمَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى
يُوسُفَ لِيَشْتَرِيَ مِنْهُ طَعَامًا قَبَاعَةً، فَلَمَّا فَرَعَ قَالَ لَهُ يُوسُفُ: أَيْنَ مَنَزْلُكَ؟ قَالَ لَهُ:
يَوْضِعُ كَذَا وَ كَذَا، قَالَ: فَقَالَ لَهُ: فَإِذَا مَرَزْتَ بِوَادِي كَذَا وَ كَذَا فَقِفْ قَنَادٍ: يَا يَعْقُوبُ! يَا
يَعْقُوبُ! فَإِنَّهُ سَيَخْرُجُ إِلَيْكَ رَجُلٌ عَظِيمٌ جَمِيلٌ جَسِيمٌ، وَ سِيمٌ، فَقُلْ لَهُ: لَقِيتُ رَجُلًا بِمِصْرَ وَ
هُوَ يَثْرِكُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: إِنَّ وَدِيعَتَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَنْ تُضَيَّعَ، قَالَ: فَتَضَى

بود و یعقوب در فلسطین و بین آنها نه روز مسافت بود و در دوران غیبتش
احوال مختلفی بر وی عارض شد. برادرانش اتفاق کردند او را بکشند، سپس او را
به جاه عمیق انداختند، آنگاه او را به بهای اندکی که چند درهم معدود بود
فروختند، بعد از آن گرفتاری زن عزیز مصر و چندین سال در زندان به سر بردن
پیش آمد و سپس امیر مصر گردید و خدای تعالی اوضاع پریشان او را سامان
داد و تأویل خوابش را به وی نمایاند.

۱ - هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: یک اعرابی به
نزد یوسف آمد تا از او طعامی بخرد و به او فروخت و چون از آن کار فارغ شد
یوسف بدو گفت: منزلت کجاست؟ او گفت: در فلان مکان، فرمود: یوسف به او
گفت: چون به فلان وادی رسیدی بایست و فریاد کن: ای یعقوب! ای یعقوب!
مرد بزرگوار نیکو منظر و تنومند و خوش چهره ای خواهد آمد و به او بگو: من در
مصر مردی را ملاقات کردم که به شما سلام رسانید و گفت: امانت تو نزد خدای
تعالی ضایع نشده است، فرمود: اعرابی رفت و بدان موضع رسید و به غلامانش

۱ - مراد ملک عزیز است نه فرعون پادشاه مصر.

الأعرابيُّ حتَّى انتهی إلى الموضع فقال لیفعلانیہ: الحفظوا علیَّ الایمل ثم نادى: یا یعقوبُ! یا یعقوبُ! فخرج إلیه رجلٌ أعْمى طویلٌ جَسیمٌ جمیلٌ یَتقی الحائِطَ بَیْده حتَّى أَقْبَلَ، فقالَ لَهُ الرجلُ: أَأنتَ یعقوبُ؟ قالَ: نَعَمْ، فأبْلَغَهُ ما قالَ لَهُ یوسفُ، قالَ: فَسَطَّ مَغشاً عَلَیْهِ، ثُمَّ أَنادی فقالَ: یا أعرابیُّ أَللهُ حاجَةٌ إلی الله عَزَّوَجَلَّ؟ فقالَ لَهُ: نَعَمْ إِنِّی رَجُلٌ کَثیرُ المالِ وَلِیَّ ابْنَةٌ عَمٌ لَیسَ یُولَدُ لَی مِنْها وَأُحِبُّ أَنْ تَدْعُوا اللهَ أَنْ یَرْزُقَنِی وَلَدًا، قالَ: فَتَوَضَّأَ یَعْقُوبُ وَصَلَّى وَكَفَّیْنِ ثُمَّ دَعَا اللهَ عَزَّوَجَلَّ، فَرَزَقَ أَرْبَعَةَ أَبْطُنٍ أَوْ قالَ: سِتَّةَ أَبْطُنٍ فی کُلِّ بَطْنٍ اثْنانٍ.

فَكَانَ یَعْقُوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ یَقْلَمُ أَنَّ یوسفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَمْ یَمُتْ وَأَنَّ اللهَ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - سَيَبْطِئُهُ لَهُ بَعْدَ غُیْبَتِهِ وَكَانَ یَقُولُ لِتَبِیِّهِ: «إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^(۱)، وَكَانَ أَقْلُهُ وَ أَقْرَبَاؤُهُ یُفْتَدُونَهُ عَلَی ذِکْرِهِ لِیوسفَ حَتَّى أَنَّهُ لَمَّا وَجَدَ رَجُلٌ یوسفَ قالَ: «إِنِّی لَا أَجِدُ رَجُلًا

گفت: شترها را نگه دارید، سپس فریاد زد: ای یعقوب! ای یعقوب! مرد نابینای بلند قامت و نیکو منظری در حالی که دستش به دیوار بود پیش آمد، مرد به او گفت: آیا تو یعقوبی؟ گفت: آری، آنگاه پیام یوسف را بدو رسانید.

فرمود: یعقوب بهوش بر زمین افتاد و چون به هوش آمد گفت: ای اعرابی! آیا از خدای تعالی حاجتی داری؟ گفت: آری، من مردی ثروتمندم و زخم دختر عموی من است و تا کنون فرزندی برایم نژائیده است، دوست دارم دعا کنی تا خداوند فرزندی به من عطا کند. فرمود: یعقوب وضو ساخت و دو رکعت نماز گزارد سپس به درگاه خدای تعالی دعا کرد و زنش چهار شکم یا فرمود شش شکم حامله شد و هر بار نیز دو قلو زانید.

پس یعقوب می دانست که یوسف نمرده و زنده است و خدای تعالی پس از یک دوره غیبت او را به زودی ظاهر می سازد و به فرزندانش می گفت: من از جانب خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید و خاندان و خویشان من به واسطه آنکه از یوسف یاد می کرد او را خرفت می شمردند تا آنگاه که بوی یوسف را استشمام کرد و گفت: من بوی یوسف را می یابم اگر مرا کم عقل و نادان ندانید،

يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تُقْتَدِرِينَ * قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ * فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ * وَ هُوَ يَهُودَا ابْنَةُ * أَلْقَى قَبِيضَ يُوسُفَ * عَلَى وَجْهِهِ فَأَرْتَدَّ بَصِيرًا * قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ^(۱).

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوْنِي ^(۱) - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَارُ قَالَ : حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْدَمَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ ، عَنْ يَشْرِ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ - الْحَقَنِيِّ أَطْنَةَ - ^(۲) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ^(۳) قَالَ : « حَقَّقْتُهُ يَقُولُ : أَتَدْرِي مَا كَانَ قَبِيضَ يُوسُفَ ^(۴) ؟ قُلْتُ : لَا ، قَالَ : إِنْ إِبْرَاهِيمَ ^(۵) لَمَّا أَوْقَدَتْ لَهُ النَّارَ أَنَا جَبْرِئِيلُ ^(۶) بِثَوْبٍ مِنْ ثِيَابِ الْجَنَّةِ وَالْبَسَهُ إِيَّاهُ فَلَمْ يَضُرَّهُ مَنَعَهُ حَرٌّ وَلَا بَرْدٌ ، فَلَمَّا خَضَعَ إِبْرَاهِيمَ الْمَوْتُ جَعَلَهُ فِي عِمَّةٍ وَ عُلَّقَهُ إِسْحَاقُ ، وَ عُلَّقَهُ إِسْحَاقُ عَلَى يَتَقَرَّبُ ، فَلَمَّا وُلِدَ يَعْقُوبَ يُوسُفَ عُلَّقَهُ عَلَيْهِ ، وَ كَانَ فِي عَضْدِهِ حَقٌّ كَانَ مِنْ أُمِّهِ مَا كَانَ ، فَلَمَّا أَخْرَجَ يُوسُفَ الْقَمِيضَ مِنَ الثَّيْبَةِ ، وَجَدَ يَعْقُوبَ رِيحَهُ ، وَ هُوَ قَوْلُهُ : « إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تُقْتَدِرِينَ » ^(۷) ، فَهُوَ ذَلِكَ الْقَمِيضُ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ

گفتند: به خدا سوگند که تو در پیراهه قدیم خود هستی و چون بشیر آمد که همان پسرش، یهودا بود و پیراهن یوسف را به رویش انداخت و دو مرتبه بینا گردید، گفت: آیا به شما نگفتم که من از جانب خدا چیزی را می دانم که شما نمی دانید؟
۲ - مفصل از امام صادق ^(۱) روایت کرده که فرمود: آیا می دانید که پیراهن یوسف چه بود؟ گفتم: خیر، فرمود: چون آتش برای ابراهیم افروخته شد، جبرئیل برایش یک جامه بهشتی آورد و بر او پوشانید و به واسطه آن سرما و گرما بر وی زیان نمی رسانید و چون مرگ ابراهیم ^(۲) فرا رسید آن را در بازوبندی نهاد و بر اسحاق آویخت، اسحاق نیز آن را بر یعقوب آویخت و هنگامی که یوسف به دنیا آمد، یعقوب آن را بر یوسف آویخت و آن در بازوی وی بسته بود تا کارش بدانجا کشیده شد و چون یوسف آن پیراهن را از میان آن بازوبند بیرون کشید، یعقوب رائحه آن را استشمام کرد و این همان قول خدای

۱ - یوسف: ۹۵-۹۸. ۲ - فی الکاف ج ۱ ص ۳۳۲ «عن الفضل بن عمر - عن أبي عبد الله ^(۳)».

۳ - یوسف: ۹۵ و التئید: التئید الی التئید و هر نقصان عقل محدث من الحرم.

الجنة، قال: قلت: جئلتُ فذاك قال: من صار ذلك التميمي؟ قال: إلى أهله، ثم قال: كُلُّ نَبِيٍّ وَرِثَ عِلْماً أَوْ غَيْرَهُ فَقَدِ انْتَهَى إِلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَكَذَلِكَ...
 قُرُونِي: «أَنَّ الْقَائِمَ عَلَيْهِ إِذَا خَرَجَ يَكُونُ عَلَيْهِ قَبْضُ يُوسُفَ، وَنَعْقَةُ عَصَا مُوسَى، وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

وَالدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِمَ بِحَيَاةِ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّهُ إِنَّمَا غُيِبَ عَنْهُ لِتَلَوِي وَاخْتِبَارِ: أَنَّهُ لَمَّا رَجَعَ إِلَيْهِ بَشَرُهُ يَتَكُونُ قَالَ لَهُمْ: يَا بَنِيَّ لِمَ تَتَكُونُونَ وَتَدْعُونَ بِالْوَيْلِ؟ وَمَا لِي مَا أَرَى فِيكُمْ حَبِيبِي يُوسُفَ؟ «قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ». وَهَذَا قَبِيضُهُ قَدْ أَتَيْنَاكَ بِهِ، قَالَ: أَلْقُوهُ إِلَيَّ، فَأَلْقَوْهُ إِلَيْهِ وَالْقَاءُ عَلَى وَجْهِهِ فَخَرَّ مَغْشِيّاً عَلَيْهِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ لَهُمْ: يَا بَنِيَّ أَلَسْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ الذِّئْبَ قَدْ أَكَلَ حَبِيبِي يُوسُفَ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: مَا لِيَ لَا أَلْشُمُ رِيحَ-

تعالی است که «إِنِّي لَا أَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَن تَقْدُونِ» و آن ابن پیراهن بود که از بهشت آمده بود. راوی گوید: گفتم فدای شما آن پیراهن به که رسید؟ فرمود: به اهلس و سپس فرمود: هر پیامبری که علمی یا چیز دیگری را به ارث برد همه به محمد ﷺ و یا آل محمد ﷺ رسیدند. *در بیان سید*

و روایت شده است که چون قائم علیّه ظهور کند پیراهن یوسف در بر اوست و عصای موسی و خاتم سلیمان علیهما السلام همراه اوست.

دلیل آنکه یعقوب علیّه می دانست که یوسف علیّه زنده است و برای ابتلاء و آزمایش از او غائب شده است این است که وقتی فرزندانش گریان به نزد او آمدند به ایشان گفت: ای فرزندانم! چرا گریه می کنید و واویلا براه انداخته اید و چرا عزیزم یوسف را در میان شما نمی بینم؟ گفتند: ای پدر! ما رفتیم مسابقه بدهیم و یوسف را بر سر کالای خود گذاشتیم و گرگ او را خورد و تو حرف ما را باور نمی کنی گرچه راستگو باشیم و این پیراهن اوست که برایت آورده ایم. گفت: آن را به من دهید و بدو دادند و آن را بر صورت خود نهاد و بهوش بر زمین افتاد، وقتی به هوش آمد به آنها گفت: ای پسران من! آیا شما نمی بیندارید که عزیزم یوسف را گرگ دریده است؟ گفتند: چرا، گفت: پس چرا بوی گوشت او به

لَحِيهِ؟ اَوْ مَالِي اَرَىٰ قَيْصَةً صَحِيحًا؟ هَبُوا اَنَّ الْقَمِيصَ اُنْكَشَفَ مِنْ اَسْفَلِهِ اَرَأَيْتُمْ مَا كَانَ فِي مُشْكِبِيهِ وَعُنُقِهِ كَيْفَ خَلَصَ اِلَيْهِ الذَّنْبُ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَحْرِقَهُ، اِنَّ هَذَا الذَّنْبَ لَمَكْذُوبٌ عَلَيْهِ، وَ اِنْ اَبْنِي لَمُظْلُومٌ «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَهْرَاقَ صَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اَللهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ» وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ لِيَلْتَمِمْ بِلَكَ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَ اَقْبَلَ بِرَأْيِ يُوْسُفَ وَ يَقُولُ: حَبِيبِي يُوْسُفُ الَّذِي كُنْتُ اَوْثَرُهُ عَلَىٰ جَمِيعِ اَوْلَادِي فَاخْتَلَسَ مِنِّي، حَبِيبِي يُوْسُفُ الَّذِي كُنْتُ اَرْجُوهُ مِنْ بَيْنِ اَوْلَادِي فَاخْتَلَسَ مِنِّي، حَبِيبِي يُوْسُفُ الَّذِي اَوْسَدُهُ يَمِينِي وَ اَدْنَاهُ بِشِمَالِي فَاخْتَلَسَ مِنِّي، حَبِيبِي يُوْسُفُ الَّذِي كُنْتُ اَرْنِسُ بِهِ وَ خَذَنِي فَاخْتَلَسَ مِنِّي، حَبِيبِي يُوْسُفُ لَيْتَ يَشْفِرِي فِي اَيِّ الْجِبَالِ طَرَحُوكَ، اَلَمْ فِي اَيِّ الْبَحَارِ غَرَقُوكَ، حَبِيبِي يُوْسُفُ لَيْتَنِي كُنْتُ مَقْلَقٌ قُبْصِيْنِي الَّذِي اَصَابَكَ.

مشامم نمی رسد و چرا پیراهن او را صبحیج و سالم می بینم؟ فرض کنید پیراهن از طرف پانین از تنش بیرون آمده باشد، چگونه گریبان و سرشانه هایش پاره نشده است و چگونه گرگ می تواند او را ببرد و پیراهنش پاره نشده باشد؟ این گرگ دروغ است و فرزندم مظلوم است. نفس سرکشتان شما را فریفته است، من صبر جمیل پیشه می کنم و خدا بر آنچه می خواهید کاری کننده است. آن شب از آنها روی گردان شد و با آنها سخن نگفت و بر یوسف مرتبه سرایی می کرد و می گفت:

حبییم ای یوسفی که تو بر جمیع فرزندانم برگزیدم و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسفی که در بین فرزندانم به تو امیدوار بودم و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسفی که دست راستم را زیر سرش می نهادم و دست چپم او را نوازش می کرد و او را از من ربودند!

حبیبم ای یوسفی که در تنهایی انیس من بود و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسف! ای کاش می دانستم که تو را در کدام کوه رها کرده اند! یا در کدام دریا غرق کرده اند!

حبیبم یوسف! ای کاش با تو بودم و بلایی که به تو رسیده به من نیز می رسید!

وَمِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِمَ بِحَيَاةِ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّهُ فِي الْغَيْبَةِ قَوْلُهُ: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا»^(۱)، وَقَوْلُهُ لِتَبِيهِ: «يَا بَنِيَّ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَبْتَاسُوا مِنْ رُوحِ أَهْلَانِهِ لَا يَبْتَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^(۲).
وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِمَلِكِ الْمَوْتِ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْأَرْوَاحِ تَقْبِضُهَا بِجَمِيعَةٍ أَوْ مَبْتَرَّةٍ؟ قَالَ: بَلْ مَبْتَرَّةٌ قَالَ: فَهَلْ قَبِضَتْ رُوحُ يُوسُفَ فِي جُمَّلِهِ مَا قَبِضَتْ مِنَ الْأَرْوَاحِ؟ قَالَ: لَا، فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ لِتَبِيهِ: «يَا بَنِيَّ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ».

فَعَالَ الْعَارِفِينَ فِي وَقْتِنَا هَذَا بِصَاحِبِ زَمَانِنَا الْغَائِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَالِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَعْرِفَتِهِ بِيُوسُفَ وَغَيْبَتِهِ، وَحَالِ الْجَاهِلِينَ بِهِ وَبِقَبِيلَتِهِ وَالمُعَانِدِينَ فِي أَشْرِهِ حَالِ أَهْلِهِ وَاقْرَبَائِهِ^(۳) الَّذِينَ بَلَغَ مِنْ جَهْلِهِمْ بِأَمْرِ يُوسُفَ وَغَيْبَتِهِ حَقًّا قَالُوا لِأَبِيهِمْ يَعْقُوبَ: «تَاللَّهِ

و دليل دیگر بر آنکه یعقوب علیه السلام می دانست که یوسف زنده و در غیبت است این سخن اوست که گفت: امید است که خداوند همه را به من برساند، و سخن دیگر او که به فرزندانش گفت: ای فرزندانم بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا ناامید نباشید که از رحمت خدا جز قوم کافر ناامید نباشند.

و امام صادق علیه السلام فرمود: یعقوب علیه السلام به ملک الموت گفت: به من بگو که مردم را مجتمعاً قبض روح می کنی و یا جدا جدا؟ گفت: جدا جدا، گفت: در زمره کسانی که قبض روح کردی آیا روح یوسف بود؟ گفت: خیر، اینجا بود که به فرزندانش گفت: بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید.

پس حال کسانی که امروزه عارف به امام زمان غائب علیه السلام هستند، مانند حال یعقوب است که به یوسف و غیبتش عارف بود و حال جاهلان به او و به غیبتش و دشمنان امر او، حال خاندان و خویشان اوست که کار جهالت آنها درباره یوسف و غیبت وی به جایی رسید که به پدرشان یعقوب گفتند: به خدا

۱- یوسف: ۸۸.

۲- یوسف: ۸۴.

۳- فی بعض النسخ «حال اخوة یوسف».

إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ». وَ قَوْلُ يَعْقُوبَ - لَمَّا أَلْقَى الْبَشِيرَ قَبِضَ يُوسُفَ عَلَى وَجْهِهِ فَازْتَدَّ بَصِيرًا: «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ قَدْ كَانَ عَلِيمًا أَنَّ يُوسُفَ حَيٌّ وَ أَنَّهُ إِنَّمَا غُيِّبَ عَنْهُ لِيَبْلُوَنِي وَ الْاِفْتِحَانِ.

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْصِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ فِي الْقَائِمِ سُنَّةً مِنْ يُوسُفَ، قُلْتُ: كَأَنَّكَ تَذَكَّرُ حَبْرَةَ أَوْ غَمْبَهَةَ؟ فَقَالَ لِي: وَ مَا تُتَكَبَّرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْيَاءَ الْخَنَازِيرِ أَنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ كَانُوا أَشْيَاءَ أَوْلَادِ أَنْبِيَاءٍ تَاجَرُوا بِيُوسُفَ وَ بَايَعُوهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ فَلَمْ يَغْرِفُوهُ حَقًّا قَالَ لَهُمْ: «أَنَا يُوسُفَ وَ هَذَا أَخِي» فَا تُتَكَبَّرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي وَلَتٍ مِنَ الْأَرْقَابِ يُرِيدُ أَنْ يَشْفَرَ حَبْلَتَهُ عَنْهُمْ، لَقَدْ كَانَ يُوسُفَ يَوْمًا مَلِكًا بِمِصْرَ وَ كَانَ بَيْتُهُ وَ بَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةُ ثَمَانِيَةِ عَشَرَ يَوْمًا فَلَمَّا لَرَادَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يُعْرِفَهُ مَكَانَهُ لَقَدْ رَزَّ عَلَى ذَلِكَ وَ اللَّهُ لَقَدْ سَارَ بِعَقْرُبٍ وَ وُلِدَهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ فِي تِسْعَةِ أَيَّامٍ إِلَى

سوگند که تو در گمراهی دیرین خود هستی پس
و سخن یعقوب آنگاه که بشیر پیراهن یوسف را بر روی یعقوب انداخت و او
بینا شد و گفت: آیا به شما نگفتم که من از جانب خداوند چیزی را می دانم که شما
نمی دانید، دلیلی است بر آنکه او می دانست یوسف زنده است و برای گرفتاری و
آزمایش غایب شده است.

۳ - تدبیر از امام صادق علیّه روایت کند که فرمود: در قائم سنّتی از یوسف
است، گفتم: گویا خبر او یا غیبت او را ذکر می کنید؟ فرمود: این مردم
خوک صفت منکر نیستند که برادران یوسف اسباط و اولاد پیامبران بودند، با
یوسف که برادرشان بود و آنها هم برادر وی بودند تجارت کرده و دادوستد نمودند
و وی را نشناختند تا آنگاه که گفت: من یوسفم و اینهم برادر من است! پس چرا
منکر می شوند که خدای تعالی در روزگاری بخواهد حجتش را از آنها پنهان
کند؟ یوسف روزی پادشاه مصر بود و بین او و پدرش هجده روز فاصله بود و
اگر خدای تعالی می خواست که مکان وی را به او بنمایاند می توانست، به خدا

مِصْرَ، فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يُفْعَلُ بِمُحَبِّبِهِ مَا فَعَلَ يُوْسُفَ أَنْ يَكُونَ
يَسِيرُ فِيهَا بَيْنَهُمْ وَيَتَشَوَّيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَّأُ بِسَطْرِهِمْ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ
لَهُ أَنْ يَعْرِفَهُمْ نَفْسَهُ كَمَا أَدْنَى يُوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ قَالَ لَهُمْ: «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوْسُفَ وَ
أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوْسُفُ * قَالَ أَنَا يُوْسُفُ وَ هَذَا أَخِي ^(۱).

﴿ باب ۶ ﴾ ^(۲)

• (فِي غَيْبَةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

وَأَمَّا غَيْبَةُ مُوسَى النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ:

۱ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا
أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ النَّسَائِيُّ ^(۳)، عَنْ أَبِيهِ
آدَمَ بْنِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُبَارَكُ بْنُ فَضَالَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ
عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ التَّوْحِيدِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَمَا

سوگند وقتی به یعقوب و فرزندانِش مرده رسید، که روزه خودشان را به مصر
رسانیدند، چرا این مردم منکرند که خدای تعالی با حاجت خود همان کند که با
یوسف کرد؟ در بین ایشان گردش کند و در بازارهای آنها راه رود و بر بساط
آنها پانهد و آنها او را شناسند تا آنگاه که خدای تعالی به او اذن دهد که خود را
به آنها معرفی سازد همان گونه که به یوسف اذن داد آنگاه که به ایشان گفت: آیا
می دانید آنگاه که نادان بودید چه بر سر یوسف و برادرش آوردید؟ گفتند: آیا
تو خودت یوسف نیستی؟ گفت: من یوسفم و اینهم برادر من است!

باب ۶

غیبت موسی علیه السلام

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: وقتی وفات

۱- یوسف: ۹۰. ۲- التسخ مختلفه فی عنوان الابواب و هنا فی بعضها «الباب الاول» و فی

بعضها «الباب الثاني» و فی بعضها «باب» فقط، و فی بعضها «باب» مع الرقم الهندسی.

۳- کذا و الظاهر أنه عید بن آدم بن ایاس المفلکی صحف و لیس هو محمد بن آدم ابن سلیمان.

خَضَرَتْ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاءَ جَمَعَ شَيْعَتَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَاتَّقَى عَلَيْهِ، ثُمَّ حَدَّثَهُمْ بِشِدَّةٍ تَنَاهَمُ، يُمَثِّلُ فِيهَا الرِّجَالَ وَتُشَقُّ بَطُونُ الْحَبَالِي وَتُذْبَحُ الْأَطْفَالُ حَتَّى يَظْهَرَ اللَّهُ الْحَقُّ فِي الْقَائِمِ مِنْ وَلَدِ لَاوِي بْنِ يَعْقُوبَ، وَهُوَ رَجُلٌ أَسْمَرٌ طَوَالٌ، وَنَفْثُهُ لَمْ يَنْفَعِهِ، فَتَمَسَّكُوا بِذَلِكَ وَوَقَعَتِ الْقَيْبَةُ وَالشَّدَّةُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَهُمْ مُنْتَظِرُونَ قِيَامَ الْقَائِمِ أَرْبَعَ مِائَةَ سَنَةٍ حَتَّى إِذَا بَشَّرُوا بِوِلَادَتِهِ وَرَأَوْا عَلَامَاتِ ظُهُورِهِ، وَاشْتَدَّتْ عَلَيْهِمُ الْبَلَاءُ، وَحُمِلَ عَلَيْهِمُ بِالْخَنْسَبِ وَالْهِجَارَةِ، وَطَلِبَ الْفَقِيهُ الَّذِي كَانُوا يَسْتَرْجِعُونَ إِلَى أَحَادِيثِهِ فَاسْتَشَرَّ، وَزَاسَلُوهُ فَقَالُوا: كُنَّا مَعَ الشَّدَّةِ نَسْتَرْجِعُ إِلَى حَدِيثِكَ، فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى بَعْضِ الصَّحَارِيِّ وَجَلَسَ يُحَدِّثُهُمْ حَدِيثَ الْقَائِمِ وَنَفْثِهِ وَقُرْبَ الْأَمْرِ، وَكَانَتْ لَيْلَةٌ قَرَاءَةُ قَيْبَتَانَهُمْ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ عَلَيْهِمُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ حَدِيثُ السَّنَةِ وَقَدْ خَرَجَ مِنْ دَارِ فِرْعَوْنَ يَظْهَرُ الزَّهْمَةُ فَقَدَلَ عَنْ مَوْكِبِهِ وَأَقْبَلَ إِلَيْهِمْ وَنَحْنُهُ بَعْلَةٌ وَعَلَيْهِ طَيْلَسَانُ

یوسف علیہ السلام فرار رسید شیعیان و خاندان خود را جمع کرد و حمد و ثنای الهی به جای آورد و سپس به آنها گفت: سختی شدیدی به آنها خواهد رسید که در آن مردانشان را بکشند و شکم زنان باردارشان را پاره کنند و کودکانشان را سر ببرند تا آنگاه که خداوند حق را در قائم که از فرزندان لاوی بن یعقوب است ظاهر سازد و او مردی گندمگون و بلند قامت است و صفات او را بر شمرد، پس ایشان به آن وصیت متمسک شدند و غیبت و شدت بر بنی اسرائیل واقع شد و آنها مدت چهار صد سال منتظر قیام قائم بودند تا آنکه ولادت او را بشارت دادند و علامات ظهورش را مشاهده کردند و سختی آنها شدت یافت و با سنگ و چوب به ایشان حمله کردند و فقیهی که به احادیث او آرامش می یافتند تحت تعقیب قرار گرفت و او محن شد و با او نامه نگاری کردند و گفتند: مادر گرفتاریها به کلام تو آرامش می یافتیم، پس آن فقیه ایشان را به بیابانها برد و نشست و با آنها حدیث قائم و صفات او و نزدیکی ظهور او را می گفت و آن شب شبی مهتاب بود و در این میانه موسی علیہ السلام درآمد و در این هنگام او نوجوان بود و از سرای فرعون به پشت گردشگاه آمد و از موكب خود كناره گرفت و در حالی كه سوار

خزاً، فَلَمَّا رَأَتْهُ الْقَتِيبَةُ عَرَفَتْهُ بِالنَّعَبِ فَقَامَ إِلَيْهِ وَانْكَبَّ عَلَى قَدَمَيْهِ فَقَبَّلَهَا، ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِي لَمْ يُخَيِّبْنِي حَتَّى لَرَانِيكَ، فَلَمَّا رَأَى الشَّيْعَةُ ذَلِكَ عَلِمُوا أَنَّهُ صَاحِبُهُمْ فَأَكْبَرُوا عَلَى الْأَرْضِ
شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَلَمْ يَزِدْهُمْ عَلَى أَنْ قَالَ: لَرَجُّوْا أَنْ يُعْجَلَ اللَّهُ فَرْجَكُمْ، ثُمَّ غَابَ بَعْدَ
ذَلِكَ، وَخَرَجَ إِلَى مَدِينَةِ مَدْيَنَ فَأَقَامَ عِنْدَ شُعَيْبٍ مَا أَقَامَ، فَكَانَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةَ أَشَدَّ
عَلَيْهِمْ مِنَ الْأُولَى وَكَانَتْ ثَوْنًا وَخَمْسِينَ سَنَةً، وَاشْتَدَّتِ الْبَلْوَى عَلَيْهِمْ، وَاسْتَتَرَ الْقَتِيبَةُ
فَتَبَقُوا إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا ضَرْبَ لَنَا عَلَى اسْتِتَارِكَ عَنَّا، فَخَرَجَ إِلَى بَعْضِ الصَّحَارَى وَاشْتَدَّ عَاهُكُمْ وَ
طَلَبَ نُفُوسَهُمْ، وَأَغْلَقَهُمْ أَنْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنَّهُ مَفْرُجٌ عَنْهُمْ بَعْدَ أَرْبَعِينَ سَنَةً،
فَقَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ قُلْ هُمْ: قَدْ جَعَلْتُهَا ثَلَاثِينَ سَنَةً
لِقَوْلِهِمْ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، فَقَالُوا: كُلُّ نِعْمَةٍ فَرِّقَ اللَّهُ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ هُمْ: قَدْ جَعَلْتُهَا
عِشْرِينَ سَنَةً، فَقَالُوا: لَا يَأْتِي بِالْخَيْرِ إِلَّا اللَّهُ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ هُمْ: قَدْ جَعَلْتُهَا عَشْرًا.

بر قاطری بود و طیلسان خزی بر دوش داشت به نزد ایشان آمد، چون آن فقیه
او را بدید، از صفاتش او را شناخت، برخاست و بر قدوم او افتاد و بر آن بوسه
داد و گفت: سیاس خدایی را که مرا از دنیا نبرد تا آنکه تو را به من نشان داد و
چون پیروانش چنین دیدند دانستند که او صاحب ایشان است و به شکرانه
خدای تعالی بر زمین افتادند و موسی علیه السلام جز این نگفت که امیدوارم خداوند در
فرج شما تعجیل کند و بعد از آن غایب شد و به شهر مدین رفت و آن سالیان را نزد
شعیب مقام کرد و این غیبت دوم از غیبت اولی بر آنها سخت تر بود و آن پنجاه
و چند سال مقرر گشت، و گرفتاری آنها شدت گرفت و آن فقیه نیز خود را محلی
ساخت و کسی را به نزد او فرستادند و گفتند ما بر استتار تو شکیبایی نداریم،
پس به بیابانی بیرون شد و آنها را خواست و آنها را خوشدل ساخت و به آنها
اعلام کرد که خدای تعالی به او وحی کرده است که پس از چهل سال فرج ایشان
را خواهد رسانید همگی گفتند: الحمد لله و خدای تعالی وحی فرمود که به ایشان
بگو بخاطر الحمد لله که بر زبان جاری کردید آن را به سی سال تقلیل دادم، گفتند:
كُلُّ نِعْمَةٍ فَرَّقَ اللَّهُ، هر نعمتی از جانب خداوند است، وحی آمد که به آنها بگو آن را
بیست سال کاهش دادم، گفتند: لَا يَأْتِي بِالْخَيْرِ إِلَّا اللَّهُ این خداست که خیر جاری

فَقَالُوا: لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا اللَّهُ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ هَمْ: لَا تَبْرَحُوا فَقَدْ أُذِنْتُ لَكُمْ فِي فَرْجِكُمْ، فَبَيَّنَّا لَهُمْ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ مُوسَى عليه السلام رَاكِباً جَاراً، فَأَرَادَ الْفَقِيهُ أَنْ يُعَرِّفَ الشَّيْئَةَ مَا يَسْتَبْصِرُونَ بِهِ فِيهِ، وَجَاءَ مُوسَى حَقّاً وَقَفَّ عَلَيْهِمْ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ لَهُ الْفَقِيهُ: مَا أَتَيْتَكَ؟ فَقَالَ: مُوسَى، قَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ عِشْرَانَ، قَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ قَاهُتَ بْنِ لَايِي بْنِ يَغْقُوبَ، قَالَ: بِإِذَا جِئْتُ؟ قَالَ: جِئْتُ بِالرَّسَالَةِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَامَ إِلَيْهِ فَنَجَلَ يَدَهُ، ثُمَّ جَلَسَ بَيْنَهُمْ فَطَلَبَ نُفُوسَهُمْ وَأَمَرَهُمْ أَمْرَهُ ثُمَّ فَرَّقَهُمْ، فَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ الْوَقْتِ وَبَيْنَ فَرْجِهِمْ بِغَرَقٍ فِرْعَوْنَ لَرْتَعُونَ سَنَةً.

۲ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ: وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ: وَ أَحْمَدُ بْنُ - إِبْرَاهِيمَ - جَمِيعاً قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزْطَلِيِّ، عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ يُوسُفَ ابْنَ يَغْقُوبَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا سَبْعَ خَصْرَتِهِ الْوَفَاءُ جَمَعَ آلَ يَغْقُوبَ وَ هُمْ ثَمَانُونَ رَجُلًا

می کند، وحی آمد که به آنها بگو آن را به ده سال کاستم، گفتند: «لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا اللَّهُ» این خداوند است که بدی را دور می سازد و خداوند به آن فقیه وحی کرد که به ایشان بگو: از جای خود حرکت نکنید که اذن فرج شما را دادم، در این میان موسی علیه السلام در حالی که سوار بر چهاری بود ظاهر شد و آن فقیه خواست او را به شیعیان معرفی کرده و موجبات استبصار آنها را فراهم سازد، موسی آمد و فقیه پرسید: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند عمران، گفت: او فرزند کیست؟ گفت: فرزند قاهت فرزند لاوی فرزند یعقوب، گفت: چه آورده ای؟ گفت: رسالت از جانب خدای تعالی. آن فقیه برخاست و به دست موسی بوسه داد سپس در میان ایشان نشست و آنها را خوشدل ساخت و دستورات موسی را به ایشان ابلاغ کرد و سپس ایشان را متفرق ساخت و از این زمان تا فرج ایشان که به غرق فرعون حاصل شد، چهل سال فاصله بود.

۲ - مُحَمَّدُ حَلْبِيُّ - از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: چون وفات یوسف بن یعقوب فرا رسید خاندان یعقوب را که بالغ بر هشتاد نفر بودند گرد

قَالَ: إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَيْطَ سَيَطْفُرُونَ عَلَيْكُمْ وَيَسْمُوْنَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ إِنْمَا يُسْجِئُكُمْ اللَّهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ يَرْجُلٍ مِنْ وَلَدِ لَأَوِي بْنِ يَعْقُوبَ اسْمُهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، غُلَامٌ طَوَالُ جَعْدُ آدَمَ، فَبَعَلَ الرَّجُلُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يُسَمِّي ابْنَهُ عِمْرَانًا وَ يُسَمِّي عِمْرَانُ ابْنَهُ مُوسَى».

فَذَكَرَ أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ ^(۱) عَنْ أَبِي بصيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَا خَرَجَ مُوسَى حَتَّى خَرَجَ لَبَلُهُ خَمْسُونَ كَذَابًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كُلُّهُمْ يَدْعِي أَنَّهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ.

فَبَلَغَ فِرْعَوْنُ أَنَّهُمْ يَزْجَعُونَ بِهِ وَيَطْلُبُونَ هَذَا الْغُلَامَ ^(۲) وَقَالَ لَهُ كَهَنَتُهُ وَ سَحَرَتُهُ: إِنَّ هَلَاكَ دِينِكَ وَ قَوْمِكَ عَلَى يَدَيِ هَذَا الْغُلَامِ الَّذِي يُوَلَّدُ الْعَامَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَوَضَعَ الْقَوَائِلَ عَلَى النِّسَاءِ وَقَالَ: لَا يُوَلَّدُ الْعَامَ وَلَدٌ إِلَّا دُبِحَ. وَ وَضَعَ عَلَى أُمِّ مُوسَى قَابِلَةً، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ قَالُوا: إِذَا دُبِحَ الْفُلَانُ وَ اسْتَحْيِيَ النِّسَاءُ هَلَكْنَا، فَلَمْ تَبْقَ.

آورد و گفت: این قبطیان به زودی بر شما پیروز شده و بدترین عذاب را به شما پخشانند و خداوند نجات شما را به دست مردی از فرزندان لاوی بن یعقوب که نامش موسی بن عمران است، قرار داده است. او جوانی بلند قامت با گیسوانی مجعد و گندمگون است و هر مردی از بنی اسرائیل نام فرزندش را عمران می نهاد و عمران نیز نام فرزندش را موسی می گذاشت.

و ابی بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: موسی قیام نکرد مگر آنکه پنجاه دروغگو در بنی اسرائیل ظاهر شدند و همه مدعی بودند که موسی بن عمرانند. پس خبر به فرعون رسید که بنی اسرائیل مستغرق در اخبار وی اند و او را می جویند و کاهنان و جادوگانش به وی گفتند: نابودی دین و قوم تو به دست کودکی است که از بنی اسرائیل در این سال متولد می شود. فرعون بر زنان آنها قابله ها گماشت و گفت: هر فرزندی که در این سال متولد شود سرش بریده خواهد شد و یک قابله هم بر مادر موسی گماشت و چون بنی اسرائیل چنین دیدند، گفتند: اگر پسران بکشند و زنان را نگاه دارد، نابود شویم و باقی نمانیم.

۱ - فی بعض النسخ «أبي الحسين». ۲ - فی بعض النسخ «فرعون به و یطلبون هذا الغلام».

فَتَعَالُوا لَا تَقْرُبِ النِّسَاءَ. فَقَالَ عِمْرَانُ أَبُو مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلْ يَأْشِرُوهُنَّ فَإِنَّ أَمْرَ اللَّهِ وَاقِعٌ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. اللَّهُمَّ مَنْ حَرَمَهُ فَإِنِّي لَا أَحَرِّمُهُ، وَمَنْ تَرَكَهُ فَإِنِّي لَا أَتْرُكُهُ، وَوَقَعَ عَلَى أُمِّهِ مُوسَى^(۱) فَحَمَلَتْ، فَوَضَعَ عَلَى أُمِّ مُوسَى قَابِلَةً تَحْرِسُهَا فَإِذَا قَامَتْ قَامَتْ وَإِذَا قَعَدَتْ قَعَدَتْ، فَلَمَّا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَقَعَتْ عَلَيْهَا الْحَبَّةُ، وَكَذَلِكَ حُبِّجَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ، فَقَالَتْ لَهَا الْقَابِلَةُ: مَا لَكَ يَا بَيْتِيَّةُ تَضْفَرِينَ وَتَذُوبِينَ؟ قَالَتْ: لَا تُلُومِينِي فَإِنِّي إِذَا وَلَدْتُ أُخَذَ وَلَدِي فَذُبِيعَ، قَالَتْ: لَا تَحْزَنِي فَإِنِّي سَوْفَ أَكْتُمُ عَلَيْكَ، فَلَمَّ تُصَدِّقُهَا، فَلَمَّا أَنْ وَلَدَتْ التَّغْتِ بِإِلَيْهَا وَهِيَ مُقْبِلَةٌ فَقَالَتْ: مَا شَاءَ اللَّهُ، فَقَالَتْ لَهَا: أَلَمْ أَقُلْ: إِنِّي سَوْفَ أَكْتُمُ عَلَيْكَ، ثُمَّ حَمَلَتْهُ فَأَدْخَلَتْهُ الْمَخْدَعَ وَأَصْلَحَتْ أَمْرَهُ، ثُمَّ خَرَجَتْ إِلَى الْحَزِينِ فَقَالَتْ: انْصَرِفُوا - وَكَانُوا عَلَى الْبَابِ - فَإِنَّمَا خَرَجَ دَمٌ مُنْقَطِعٌ فَانْصَرَفُوا، فَأَرْسَلَتْهُ فَلَمَّا خَافَتْ عَلَيْهِ الصُّوتَ أَرْسَلَتْهُ

بیانید قرار بگذاریم که با زنان نزدیکی نکنیم. اما عمران پدر موسی علیه السلام گفت: با آنها آمیزش کنید که کار خدای - گرچه مشرکان کراهت داشته باشند - واقع خواهد شد، بار خدایا هر که آن را حرام بداند من حرام نمی دانم و هر که آن را ترک کند من ترک نخواهم کرد و با مادر موسی آمیزش کرد و او باردار شد و قابله ای بر مادر موسی گمارد که او را محافظت کند و با او بر می خاست و با او می نشست و چون مادر موسی به وی باردار شد محبت وی بر دلش افتاد و حجت های خدا بر خلق چنین اند، قابله به وی گفت: ای دختر جان! چرا رنگت زرد و تنت آب می شود؟ گفت: مرا ملامت مکن که چون وضع حمل کنم او را گرفته و سرش را از تنش جدا کند. گفت: غم مخور که من راز تو را مکتوم می دارم، اما مادر موسی باور نکرد، و چون فرزند را به دنیا آورد به قابله که بدو روی آورده بود التفات کرد و گفت: هر چه که خدا بخواهد! قابله گفت: نگفتم که رازت را کتمان می کنم، سپس فرزند را برداشته و او را به پستو برد و به اصلاح امر او پرداخت، بعد از آن به نزد نگهبانان رفت و به آنها که دم در ایستاده بودند گفت: برگردید که خون منقطعی خارج شد و آنان نیز برگشتند و مادر بدو شیر داد و چون از صدای گریه او ترسید که مبادا به وجود او پی برند، خداوند به او

اللَّهُ إِلَٰهَا أَنْ اغْمِثِي التَّابُوتَ، ثُمَّ اجْعَلِي فِيهِ، ثُمَّ أَخْرِجِيهِ لَيْلًا فَاطْرَحِيهِ فِي نِيلٍ مِصْرَ،
فَوَضَعْتُهُ فِي التَّابُوتِ ثُمَّ دَفَعْتُهُ فِي النِّيمِ، فَجَعَلَ يَرْجِعُ إِلَيْهَا وَجَعَلَتْ تَدْفَعُهُ فِي الْغَمْرِ، وَإِنْ
الرَّيْحَ طَرَبَتْهُ فَانْطَلَقَتْ بِهِ، فَلَمَّا رَأَتْهُ قَدْ ذَهَبَ بِهِ الْمَاءُ هَتَّتْ أَنْ تَصِيحَ فَرِيضَةً اللَّهُ عَلَى
قَلْبِهَا.

قَالَ: وَكَانَتِ الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ امْرَأَةً فِرْعَوْنَ وَهِيَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، قَالَتْ لِفِرْعَوْنَ:
إِنِّي أَيَّامُ الرَّبِّيعِ فَأَخْرِجْنِي وَاضْرِبْ لِي قُبَّةً عَلَى شَطِّ النَّيْلِ حَتَّى أَتَمُتَ هَذِهِ الْأَيَّامَ،
فَضْرِبَتْ لَهَا قُبَّةً عَلَى شَطِّ النَّيْلِ إِذْ أَقْبَلَ التَّابُوتُ يُرِيدُهَا، فَقَالَتْ: هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى عَلَى
الْمَاءِ؟ قَالُوا: إِي وَ اللَّهِ يَا سَيِّدَتُنَا إِنَّا لَنَرَى شَيْئًا، فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا ثَارَتْ إِلَى الْمَاءِ فَتَنَارَكَتْهُ
بَيْنِيهَا وَكَادَ الْمَاءُ يَقْمَرُهَا حَتَّى تَصَالِحُوا عَلَيْهَا فَجَذَبَتْهُ وَأَخْرَجَتْهُ مِنَ الْمَاءِ فَأَخَذَتْهُ
فَوَضَعَتْهُ فِي جَبْرِهَا، فَإِذَا هُوَ غُلَامٌ أَجَلَ النَّاسِ وَ أَسْرَهُمْ فَوَقَفَتْ عَلَيْهَا مِنْهُ مَحَبَّةً،
فَوَضَعَتْهُ فِي جَبْرِهَا وَ قَالَتْ: هَذَا ابْنِي، فَقَالُوا: إِي وَ اللَّهِ يَا سَيِّدَتُنَا وَ اللَّهُ مَا لَكَ وَلَدٌ وَ لَا

وحی کرد که یک تابوتی بسازد و فرزند را درون آن قرار دهد و شبانه آنرا ببرد و
به رودخانه نیل مصر بیفکند، او نیز موسی را در تابوت نهاده و به دریا انداخت،
اما تابوت به نزد مادر بر می گشت و او نیز آن را به دم موج می داد تا آنکه باد بر
آن وزید و در دریا روان ساخت، همین که مادر دید فرزندش را آب می برد
خواست فریادی کشد، اما خدای تعالی قلبش را آرام ساخت.

فرمود: زن فرعون زنی صالحه و از بنی اسرائیل بود، به فرعون گفت: اکنون
ایام بهار است، مرا از این قصر بیرون بر و بر کنار شطّ نیل خیمه ای بزن تا در
این ایام تفریح و تفرّجی کرده باشم. در کنار شطّ نیل چادری برای او زدند و
بناگاه تابوت به طرف او پیشی آمد. گفت: آیا شما هم بر روی آب آنچه را که من
می بینم می بینید؟ گفتند: ای ملکه! به خدا سوگند ما هم می بینیم و وقتی نزدیک
شد خود را به آب انداخت و با دست خود آن را گرفت و نزدیک بود که در آب
غرق شود تا جایی که فریاد از نهاد همه برخاست، آن را گرفت و از آب بیرون
آورد و بر دامن خود گذاشت و یکباره دید که بچه ای است زیبا و خوشرو و
محبتش بر دل او افتاد، او را در دامن گرفت و گفت: این پسر من است! گفتند: ای

لِلْمَلِكِ نَأْخِذِي هَذَا وَلَدًا، فَقَامَتْ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَالَتْ: إِنِّي أَصَبْتُ غُلَامًا طَيِّبًا خُلُوا
تَشِخْذُهُ وَلَدًا نَيْكُونُ قُرَّةَ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ فَلَا تُكْفَلُهُ، قَالَ: وَمِنْ أَيْنَ هَذَا الْغُلَامُ؟ قَالَتْ: وَ
الله ما أدري إِلَّا أَنَّ الْمَاءَ جَاءَ بِهِ، فَلَمْ تَزَلْ بِهِ حَقِّي وَحَقِّي، فَلَمَّا سَمِعَ النَّاسُ أَنَّ الْمَلِكَ قَدْ تَبَقَّى
أَبْنَاءً لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ مِنْ رُؤُوسٍ مَنْ كَانَ مَعَ فِرْعَوْنَ إِلَّا بَقِيَ إِلَيْهِ امْرَأَتُهُ لَتَكُونَ لَهُ ظِلًّا أَوْ
مُخَضَّصَةً قَائِي أَنْ يَأْخُذَ مِنْ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ نَذَاءً، قَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ: اطْلُبُوا لِي ابْنِي ظِلًّا وَ لَا
تُحَقِّرُوا أَحَدًا، فَجَعَلَ لَا يَقْبَلُ مِنْ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ، فَقَالَتْ أُمُّ مُوسَى لِأَخْتِهَا: قُصِّبِ انْظُرِي
أَتَرِينَ لَهُ أَمْرًا، فَأَنْطَلَقَتْ حَتَّى أَتَتْ بَابَ الْمَلِكِ فَقَالَتْ: قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكُمْ تَطْلُبُونَ ظِلًّا وَهَهُنَا
امْرَأَةٌ صَالِحَةٌ تَأْخُذُ وَ لَدَكُمْ وَ تُكْفَلُ لَكُمْ، فَقَالَتْ: ادْخُلُوهَا، فَلَمَّا دَخَلَتْ قَالَتْ لَهَا امْرَأَةُ
فِرْعَوْنَ: يَمْمُزُ أَنْتِ؟ قَالَتْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، قَالَتْ: أَذْهَبِي بِابْنَتِي فَلَيْسَ لِنَافِيكِ حَاجَةٌ،
فَقُلْنَ لَهَا النِّسَاءُ: انْظُرِي عَافَاكِ اللهُ يَقْبَلُ أَوْ لَا يَقْبَلُ، فَقَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ قَبِلَ

والله! چه نیکو گفتم، تو و پادشاه مصر فرزندی ندارید، پس او را فرزند خود
بگیرید، برخاست و به نزد فرعون آمد و گفت: من به پسر بچه پاکیزه و شیرینی
رسیدم، او را فرزند خود بگیرم که مایه روشنی چشم من و تو خواهد بود و مبادا
که او را بکشی! گفت این بچه از کجا آمده است؟ گفت غمی دائم، جز اینکه آب او
را آورده است، و آنقدر گفت و گفت تا فرعون راضی شد، وقتی که مردم شنیدند
پادشاه بچه ای را به فرزندی گرفته است، هر یک از سرانی که با فرعون بودند
همسرش را فرستاد تا به آن بچه شیر دهد و دایه او باشد، اما آن بچه پستان
هیچیک را نگرفت، زن فرعون گفت: برای فرزندانم دایه ای بجوئید و هیچ زنی را
حقیر نشمرید و موسی هیچ زنی را نپذیرفت و مادر موسی به خواهر وی گفت: به
دنبال او برو و بین اتری از او می بینی؟ او رفت به درخانه پادشاه رسید و گفت:
شنیده ام که شما به دنبال دایه اید در اینجا یک زن پاکدامنی هست که فرزند شما را
می گیرد و برای شما کفالت می کند. زن فرعون گفت: او را داخل کنید، وقتی که
وارد شد زن فرعون پرسید: از کدام خاندانی؟ گفت: از بنی اسرائیل، گفت: ای
دخترک برو که به تو نیازی نداریم. زنان گفتند: خدایت عافیت دهد! بین بچه او
را می پذیرد یا نه؟ زن فرعون گفت: بنگرید اگر پذیرفت آیا فرعون راضی

هَلْ يَرْضَىٰ فِرْعَوْنُ أَنْ يَكُونَ الْغَلَامُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَالْمَرْأَةُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ - يَغْنِي
الظُّنُّ - فَلَا يَرْضَىٰ، قُلْنَ: فَاظْطَرِّي يَتَّبِلُ أَوْ لَا يَتَّبِلُ، قَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ: قَادُوهِي
قَادُوهِيهَا، فَجَاءَتْ إِلَىٰ أُمِّهَا وَقَالَتْ: إِنَّ امْرَأَةَ الْمَلِكِ تَدْعُوكَ فَدْخَلْتُ عَلَيْهَا فَدَفَعَ إِلَيْهَا
مُوسَىٰ فَوَضَعَتْهُ فِي جُفْرِهَا، ثُمَّ أَلْقَتْهُ تَدْفِئًا فَارْتَدَّ حَمَّ اللَّبَنِ فِي حَلْقِهِ، فَلَمَّا رَأَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ
أَنَّ ابْنَهَا قَدْ قَبِلَ قَامَتْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ فَقَالَتْ: إِنِّي قَدْ أَصَبْتُ لِابْنِي ظَنًّا وَقَدْ قَبِلَ مِنْهَا،
فَقَالَ: مَنْ هِيَ؟ قَالَتْ: مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، قَالَ فِرْعَوْنُ: هَذَا بَعْدَ لَا يَكُونُ أَبَدًا، الْغَلَامُ مِنْ
بَنِي إِسْرَائِيلَ وَالظُّنُّ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ! فَلَمَّ تَزَلُّ تُكَلِّمُهُ فِيهِ وَتَقُولُ: مَا تَخَافُ مِنْ هَذَا
الْغَلَامِ؟ أَمَّا هُوَ ابْنُكَ يَتَّقُوهُ فِي جُفْرِكَ، حَقٌّ قَلْبُهُ عَنْ رَأْيِهِ وَرَضَىٰ.

فَنَشَأَ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي آلِ فِرْعَوْنَ وَكَتَمَتْ أُمُّهُ خَبْرَهُ وَأَخْتُهُ وَالْقَابِلَةُ حَقًّا هَلَكَتْ أُمُّهُ
وَالْقَابِلَةُ الَّتِي قَبِلَتْهُ، فَنَشَأَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَعْلَمُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ قَالَ: وَكَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَطْلُبُهُ
وَتَسْأَلُ عَنْهُ فَيَتَعَمَّى عَلَيْهِمْ خَبْرَهُ، قَالَ: فَيُلَاحِظُ فِرْعَوْنُ أَنَّهُمْ يَطْلُبُونَهُ وَتَسْأَلُونَ عَنْهُ.

می شود که بچه از بنی اسرائیل و دایه نیز از بنی اسرائیل باشد؟ او هرگز راضی
نخواهد شد. گفتند: حالا بین که می پذیرد یا نه؟ زن فرعون گفت: ای دختر برو و
بگو بیاید. و او به نزد مادرش آمد و گفت: زن پادشاه تو را خوانده است و او آمد
و موسی را بدو دادند او موسی را در دامن خود نهاد و یستان در دهانش گذاشت
و شیر به حلق او سرازیر شد. وقتی که همسر فرعون دید که او دایه ای را پذیرفته
است برخاست و به نزد فرعون آمد و گفت: برای فرزندم دایه ای یافته ام که او را
پذیرفته است. گفت: از کدام خاندان است؟ گفت: از بنی اسرائیل! فرعون گفت:
امکان ندارد، بچه از بنی اسرائیل و دایه از بنی اسرائیل! اما زن فرعون اصرار
کرد و گفت: آیا از این بچه می ترسی؟ او پسر توست، در دامن تو پرورش
می یابد، تا آنجا که فرعون را از رایش برگردانیده و او بدین کار رضا داد.

موسی در میان خاندان فرعون پرورش یافت و مادر و خواهرش و آن قابله
نیز درباره او چیزی اظهار نکردند تا آنکه مادر و آن قابله در گذشتند و موسی
پرورش یافت و بنی اسرائیل هیچ اطلاعی از او نداشتند. فرمود: بنی اسرائیل در
جستجوی او بودند و از او پرسش می کردند، اما هیچ خبری از او نداشتند. به

فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ فِرْعَاوْنَ فِي الْقَذَابِ عَلَيْهِمْ، وَفَرَّقَ بَيْنَهُمْ وَنَهَاهُمْ عَنِ الْإِخْبَارِ بِهِ وَالسُّؤَالِ عَنْهُ، قَالَ: فَخَرَجَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ ذَاتَ لَيْلَةٍ مُقِيمَةً إِلَى شَيْخٍ لَهُمْ عِنْدَهُ عِلْمٌ فَقَالُوا: قَدْ كُنَّا نَسْتَرْجِعُ إِلَى الْأَحَادِيثِ فَحَقُّ مَتَّى وَإِلَى مَتَّى عَنَّا فِي هَذَا الْبَلَاءِ؟ قَالَ: وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَرَالُونَ فِيهِ حَقِّي بِحَسْبِ اللَّهِ تَعَالَى لِكُرَّةِ بَعْلَامٍ مِنْ وَلَدِ لَأَوِي بْنِ يَعْقُوبَ اسْمُهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ غُلَامٌ طَوَالَ جَعْدُ قَبِيلَتَاهُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ مُوسَى بِسَيْرٍ عَلَى بَغْلَةٍ حَقِّي وَقَفْتُ عَلَيْهِمْ، فَرَفَعَ الشَّيْخُ رَأْسَهُ فَعَرَفَهُ بِالصُّفَةِ فَقَالَ لَهُ: مَا اسْمُكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ؟ قَالَ: مُوسَى، قَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ عِمْرَانَ، قَالَ: فَوَيْلٌ لِلَّهِ الشَّيْخُ فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَقَبَّلَهَا وَنَازِلًا إِلَى رِجْلِهِ فَقَبَّلَهَا لَعَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَاتَّخَذَ شَيْعَةً.

لَمَكْتُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ خَرَجَ فَدَخَلَ مَدِينَةً يُفْرَعُونَ فِيهَا رَجُلٌ مِنْ شَيْعَتِهِ يُقَاتِلُ رَجُلًا مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنَ الْقِبْطِ، فَاسْتَفَانَهُ الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ

فرعون گفتند که بنی اسرائیل در طلب اوست و از او پرسش می کند او هم به دنبال ایشان فرستاد و بر عذاب آنها افزود و بین آنها جدائی انداخت و از خبر گرفتن از موسی و پرسش درباره او بازداشت. فرمود: شبی مهتابی بنی اسرائیل نزد یکی از مشایخ خود که دانشمند بود گرد آمده و گفتند: ما به ذکر احادیث آرامش می یابیم، تا کی و تا چند در این بلا باشیم؟ او گفت: به خدا در این رنج خواهید بود تا خدای تعالی پسری از فرزندان لایوی بن یعقوب را که نامش موسی بن-عمران است ظاهر سازد. او نوجوانی بلند بالا با گیوانی مجتهد است در همین گفتگو بودند که موسی سوار بر استری آمد و نزد ایشان ایستاد، شیخ سرش را بلند کرد و او را از صفاتش شناخت و به او گفت: خدا تو را رحمت کند اسمت چیست؟ گفت: موسی. گفت: فرزندت که هستی؟ گفت: فرزند عمران، فرمود: آن شیخ پرید و بر دستان موسی افتاد و بر آن بوسه زد و دیگران نیز به پای او افتادند و بر آن بوسه زدند. موسی ایشان را شناخت و آنها نیز او را شناختند و موسی آنها را به عنوان شیعیان خود انتخاب کرد.

بعد از آن طبق مشیت الهی درنگ کرد، سپس خارج شد و به شهری از شهرهای فرعون در آمد، در آنجا یکی از شیعیانش با یکی از فرعونیان قبطی

الْقِبْطِيُّ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ، وَكَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أُعْطِيَ بَسْطَةً فِي الْجِسْمِ وَشِدَّةً فِي الْبَطْنِ، فَذَكَرَهُ النَّاسُ وَشَاعَ لَمْرُهُ، وَقَالُوا: إِنَّ مُوسَى قَتَلَ رَجُلًا مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ، فَلَمَّا أَصْبَحُوا مِنَ الْقَدِ إِذَا الرَّجُلُ الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَنْصِرُخُهُ عَلَى آخَرٍ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى: إِنَّكَ لَعَرُوفٌ مُبِينٌ، بِالْأَمْسِ رَجُلٌ وَ الْيَوْمَ رَجُلٌ «فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْعِثَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهَا قَالَتْ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ» وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْقَصَا الْمَدِينَةِ بِسَمْعٍ قَالَ: يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ» فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ»^(۱) فَخَرَجَ مِنْ مِصْرَ بِغَيْرِ ظَهْرِ وَلَا دَابَّةٍ وَلَا خَادِمٍ، فَخَفِضَ أَرْضَهُ وَ تَوَقَّعَهُ أُخْرَى حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَرْضِ مَدْيَنَ، فَأَلْتَمَسَ إِلَى أَهْلِ شَجَرَةٍ فَنَزَلَ فَإِذَا تَحْتَهَا بَيْتٌ وَ إِذَا عِنْدَهَا أُمَةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ، وَ إِذَا جَارِيتَانِ

منازعه می کرد و آنکه از شیعیانش بود علیه دشمن قبطی اش استغاثه کرد، موسی مشق بر آن قبطی زد و او افتاد و مرد و موسی علیه السلام تنومند و نیرومند بود و ذکرش در دهان مردم افتاد و کارش شیخ یافت و گفتند موسی یکی از فرعونیان را کشته است، آن شب را موسی در آن شهر در ترس و انتظار به سر برد و فردای آن روز ناگهان همان مردی را مشاهده کرد که دیروز طلب کمک می کرد و امروز با دیگری گلاویز شده بود، موسی به او گفت: بی گمان تو مرد آشوبگری هستی، دیروز با یکی درافتادی و امروز با دیگری، او چون موسی علیه السلام رفت به یاری آن مؤمن و خواست علیه دشمنانش دسی دراز کند، گفت: ای موسی! آیا می خواهی مرا بکشی، همچنانکه دیروز یکی را کشتی؟ تو در زمین قصدی جز گردنکشی نداری و نمی خواهی که از مصلحان باشی و از اقصای شهر مردی دوان دوان آمد و گفت: ای موسی رجال و بزرگان شور کرده اند که تو را بکشند، از شهر بیرون برو که من خبرخواه تو هستم. و موسی ترسان و منتظر از شهر بیرون آمد، در حالی که نه یابوری داشت و نه ترکیبی و نه خادمی، به زمینی سرازیر می شد و از زمینی بالا می رفت تا آنکه به شهر مدین رسید و به زیر درختی درآمد و آرمید و

ضعیفَتانِ، وَ إِذَا مَعَهَا غَنِيمَةُ هُمَا، قَالَ: مَا خَطْبُكُمَا؟ قَالَتَا: أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ وَ نَحْنُ جَارِيتَانِ ضَعِيفَتَانِ لَا نَقْدِرُ أَنْ نُوَاجِهُ الرِّجَالَ فَإِذَا سَقَى النَّاسَ سَقَيْنَا، فَرَجَعَتْهُمَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَ دَلْوَهَا وَ قَالَ لَهَا: قَدْ مَا غَنَمَكُمَا فَسَقَى هُمَا، ثُمَّ رَجَعَتَا بُكْرَةً قَبْلَ النَّاسِ، ثُمَّ تَوَلَّى مُوسَى إِلَى الشَّجَرَةِ فَجَلَسَ تَحْتَهَا، «فَقَالَ رَبِّ إِنِّي إِنَّمَا أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» - فَرَوَى أَنَّهُ قَالَ ذَلِكَ وَ هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَى شَيْءٍ تَمَرَّةٍ - فَلَمَّا رَجَعَتَا إِلَى أَبِيهِمَا قَالَ: مَا أَعَجَلَكُمَا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ؟ قَالَتَا: وَجَدْنَا رَجُلًا صَالِحًا رَحِيمًا فَسَقَى لَنَا، فَقَالَ لِأَخْدَتَيْهِمَا: إِذْهَبِي فَاذْهَبِي لِي فَبَاءَتْهُ «عَمِّي عَلَى اسْتِغْيَائِي قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا».

فَرَوَى أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهَا: وَجَّهِي إِلَى الطَّرِيقِ وَ امْنِي خَلِّي قَانًا بَنُو يَعْقُوبَ لَا تَنْظُرِي فِي أَعْجَازِ النِّسَاءِ «فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَفَّ عَلَيْهِ الْقَصَصُ قَالَ لَا تَخَفْ فَجَهِتَ مِنَ الْقَوْمِ».

دید زیر آن درخت چاهی است و گرد آن گروهی از مردم آب می کشند و بناگاه دو دختر ناتوان را مشاهده کرد که چند گوسفند همراه داشتند و به آنها گفت: کارتان چیست؟ گفتند: پدر ما شیخی پیر است و ما دو دختر ناتوان هستیم و نمی توانیم در میان ازدحام مردان رویم و بعد از مردم گوسفندانمان را آب خواهیم داد. موسی علیه السلام بر آنها ترحم کرد و دلو آنها را گرفت و گفت: گوسفندان خود را پیش برانید و آنها را آب داد و آن روز پیش از مردم برگشتند. موسی به زیر درخت برگشت و نشست و گفت: خدایا! من بدانچه برایم فرو فرستی محتاجم، و روایت شده است که او این کلیات را گفت در حالی که به یک نیمه خرما هم محتاج بود. آن دو دختر چون برگشتند پدرشان گفت: چه زود در این ساعت آمدید؟ گفتند: مرد صالحی را یافتیم که بر ما ترحم کرد و گوسفندان ما را آب داد. و پدر به یکی از آن دو گفت: برو و او را دعوت کن به نزد من آید. آن دختر با شرم و حیا به نزد موسی آمد و گفت: پدرم تو را دعوت کرده تا نزد آبکشی تو را بدهد.

روایت شده است که موسی علیه السلام به آن دختر گفت: راه را به من نشان بده و پشت سرم بیا که ما فرزندان یعقوب به پشت زنان نمی نگریم، و چون به نزد او آمد و داستان را برای وی بازگفت، فرمود: نترس که از مردم نادان نجات یافتی،

الظالمين * قالت إحداهما يا أبتِ اشتأجزة إن خير من اشتأجرت القوي الأمين * قال
إني أريد أن أنيكحك إحدى ابنتي هاتين على أن تأجرتي فماني ججج فإن أقممت عشرأ فم
عندك. فروي أنه قضى أمهما لأن الأنبياء عليهم السلام لا يأخذون إلا بالفضل و التمام
«فلما قضى موسى الأجل و سار بأهله» فحويث المقدس أخطأ عن الطريق لئلا فرأى ناراً
فقال لأهله: انكثروا إني آنست ناراً لعل آتيكم منها بقبس أو بخبر من الطريق، فلما
انتهى إلى النار إذا شجرة تضطرم من أسفلها إلى أعلاها، فلما دنا منها تأخرت عنه
فرجع و أوجس في نفسه خيفة، ثم دنت منه الشجرة فتودى من شاطئ الوادي الأيمن
في البقعة المباركة من الشجرة أن يا موسى إني أنا الله رب العالمين، و لأن ألق عصاك فلما
رآها تهتز كأنها جان و لى مذبراً و لم يفتقب فإذا عتة مثل الجدع لأشنانها صبرير يخرج
منها مثل لهب النار، فولى موسى مذبراً فقال له ربه عز وجل: ارجع فرجع و هو يرتعد

یکی از دختران گفت: پدر جان: او را اجیر کن که او بهترین اجیر، مردی نیرومند
و درستکار است. گفت: می خواهم یکی از این دو دختر را به زنی به تو دهم به
شرط آنکه هشت سال و یا ده سال اجیر من باشی و اختیار با توست. و روایت
است که موسی ده سال خدمت کرد، و نزد پیامبران به فضل و تمام عمل می کنند.
چون موسی مدت را به انجام رسانید و خانواده خود را به جانب بیت المقدس
می برد، شبی راه را گم کرد و به خانواده خود گفت: همینجا بمانید که من آتشی
می بینم، شاید بتوانم برای شما شعله ای و یا خبری از راه بیاورم، چون به آتش
رسید درختی را دید که از شاخه تا بین شعله و راست، چون به آتش نزدیک شد
آتش واپس رفت، موسی برگشت و در دل هراسان شد، سپس آن درخت پوی
نزدیک شد و از جانب راست وادی که سر زمین مبارکی بود از آن درخت ندایی
برخواست که ای موسی! من خدای رب العالمینم و عصایت را بیفکن و چون دید
که آن عصا به حرکت درآمد و مانند مار جتی است، روی برگردانید و رفت و آن
را دنبال نکرد که ناگاه از دهانی شد تنومند و بُرنا و از دندانهایش لهیب آتش
زوزه کشان خارج می شد که موسی پا به فرار نهاد! خدای تعالی وحی فرمود:
برگرد! و او نیز در حالی که می لرزید و زانوهایش بهم می خورد، برگشت و

وَرُكِبَتْهُ تَضَطَّكَانٍ ، فَقَالَ : يَا إِلَهِي هَذَا الْكَلَامُ الَّذِي أَسْمَعُ كَلَامُكَ ؟ قَالَ : نَعَمْ فَلَا تَحْتَفِ ،
فَوَقَعَ عَلَيْهِ الْأَمَانُ فَوَضَعَ رِجْلَهُ عَلَى ذَنْبِهَا ، ثُمَّ تَنَاولَ لِحْيَتَهَا فَأَذَا يَدَهُ فِي شُعْبَةِ الْعَصَا قَدْ
عَادَتْ عَصًا ، وَقِيلَ لَهُ : «أَخْلَعَ نَعْلَيْكَ بِأَنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» .

فَرُوي أَنَّهُ أَمَرَ بِحُلِيِّهَا لِأَنَّهُمَا كَانَتَا مِنْ جِلْدِ جَارِ مَيْتٍ .
وَرُوي فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ : «فَأَخْلَعَ نَعْلَيْكَ» أَيِ خَوَّفَكَ : خَوَّفَكَ مِنْ ضِيَاعِ أَعْيُنِكَ وَ
خَوَّفَكَ مِنْ فِرْعَوْنَ .

ثُمَّ أَرْسَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِكِهِ بِأَمْتَيْنِ يَدِيهِ وَ الْعَصَا . فَرُوي عَنِ
الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ : «كُنْ يَا لَا تَرْجُو لَوْ جُنِ مِنْكَ يَا تَرْجُو ، فَإِنَّ
مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ لِيُثْقِلِسَ لِأَهْلِهِ نَارًا ، فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَهُوَ رَسُولُ نَبِيٍّ فَأُصْلَحَ
اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمْرَ عَبْدِهِ وَ نَبِيِّهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي لَيْلَةٍ ، وَ هَكَذَا يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى
بِالْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، يُصْلَحُ لَهُ أَمْرُهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أُصْلَحَ أَمْرُ نَبِيِّهِ

گفت: ای خدای من! آیا این کلامی که می شنوم کلام توست؟ گفت: آری و
نترس و او آسوده شد، آنگاه پایش را بر دم آن نهاد و زیر گلویش را گرفت که
بنگاه دستش بر قبضه عصا بود و مار مبتدل به عصا گردید و به او گفته شد: نعلینت
را بپذیر که تو در وادی مقدس طوی گام می نهی!
و روایت شده است که مأمور به کندن آنها شد زیرا جنس آنها از پوست چهار
مرده بود.

و همچنین روایت شده که مقصود از «فَأَخْلَعَ نَعْلَيْكَ»، دور ساختن دو هراس
است: هراس از نابودی خانواده و هراس از فرعون.

سپس خدای تعالی او را به نزد فرعون و یارانش با دو معجزه «ید بیضاء» و
«عصا» فرستاد و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که به بعضی اصحابشان
فرمودند: بدانچه ناامیدی امیدوارتر از آنچه امید می داری باش، زیرا موسی بن-
عمران علیه السلام رفت تا برای خانواده خود شعله‌ای آتش بیاورد، اما به نزد ایشان
آمد در حالی که رسول و پیامبر بود و خدای تعالی کار بنده و پیامبرش
موسی علیه السلام را در یک شب اصلاح فرمود و با امام قائم دوازدهمین ائمه علیهم السلام نیز

موسى عليه السلام و يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَبْرَةِ وَ النَّيْتَةِ إِلَى ثَوْرِ الْقَرْجِ وَ الظُّهُورِ .

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنَا الْمُقَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُثُورٍ وَ غَيْرِهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام « قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : فِي الْقَائِمِ عليه السلام سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام ، فَقُلْتُ : وَ مَا سُنَّتُهُ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ؟ قَالَ : خِفَاءُ مَوْلَدِهِ ، وَ غَيْبَتُهُ عَنْ قَوْمِهِ ، فَقُلْتُ : وَ كَمْ غَابَ مُوسَى عَنْ أَهْلِهِ وَ قَوْمِهِ ؟ فَقَالَ : ثَمَانِي وَ عِشْرِينَ سَنَةً . »

۴ - وَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُكْتَبِ - عليه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الْهَاشِمِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الرَّهَافِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا شُعَابَةُ بْنُ هِشَامٍ ، عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَقِيقَةِ ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام « قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ ، يُضْلِعُ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ . وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى : « يُضْلِعُهُ اللَّهُ فِي لَيْلَةٍ . »

۵ - حَدَّثَنَا أَبِي ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رضي الله عنهما - قَالَا : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْخَمِيرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا -

چنین کند، در یک شب کارش را اصلاح فرماید همچنانکه کار پیامبرش موسی عليه السلام را در شبی اصلاح فرمود و او را از حیرت و غیبت به روشنائی قرج و ظهور در آورد.

۳ - عبدالله بن سنان از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: در قائم عليه السلام سُنَّتِی از موسی بن عمران عليه السلام است، گفتم: سُنَّتِ او از موسی بن عمران چیست؟ فرمود: پنهانی ولادتش و غیبت از قومش. گفتم: موسی از اهل و قومش چقدر غایب بود؟ فرمود: بیست و هشت سال.

۴ - امیرالمؤمنین عليه السلام از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده که فرمودند: مهدی از ما اهل بیت است و خداوند کار او را یک شب اصلاح کند. و در روایت دیگر آمده است که خداوند او را یک شب اصلاح کند.

۵ - ابوبصیر از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: در صاحب الامر چهار

جَعْفَرُ علیه السلام يَقُولُ: «فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ أَرْبَعُ سُنَنٍ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءٍ، سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، فَأَمَّا مِنْ مُوسَى فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ، وَأَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالسَّجَرُ، وَأَمَّا مِنْ عِيسَى فَيَقَالُ لَهُ: إِنَّهُ مَاتَ وَ لَمْ يَمُتْ، وَأَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ صلی اللہ علیہ وسلم فَالسَّيْفُ».

﴿ بَاب ۷ ﴾

﴿ ذِكْرُ مُضِيِّ مُوسَى علیه السلام وَ وَقُوعِ الْغَيْبَةِ بِالْأَوْصِيَاءِ ﴾

﴿ وَ الْحُجُجِ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى أَيَّامِ الْمَسِيحِ علیه السلام ﴾

۱- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الشَّكْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام: أَخْبِرْنِي بِوَفَاةِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ علیه السلام فَقَالَ: إِنَّهُ لَمَّا أَتَاهُ أَجَلُهُ وَ اسْتَوْفَى مَدَّتَهُ وَ انْقَطَعَ أَكْلُهُ أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا كَلِيمَ اللَّهِ، فَقَالَ مُوسَى: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ مَنْ أَنتَ؟ فَقَالَ: أَنَا مَلَكُ الْمَوْتِ، قَالَ: مَا الَّذِي جَاءَ

سُنت از چهار پیامبر وجود دارد، سنتی از موسی علیه السلام و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلوات الله علیهم اجمعین، اما از موسی ترس و انتظار است، و اما از یوسف زندان است، و اما از عیسی آن است که درباره او می گویند مرده است ولی او نمرده، و اما از محمد صلی اللہ علیہ وسلم شمشیر است.

باب ۷

﴿ درگذشت موسی علیه السلام و غیبت اوصیاء ﴾

و حجت‌های پس از او تا روزگار مسیح علیه السلام

۱- محمد بن عماره از پدرش روایت کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از وفات موسی بن عمران علیه السلام آگاه کن، فرمود: چون اجلش فرا رسید و مدت عمرش به پایان آمد و روزیش به پایان رسید، ملک الموت علیه السلام به نزد او آمد و گفت: سلام بر تو ای کلیم الله! موسی گفت: و علیک السلام تو کیستی؟ گفت: من ملک الموت، گفت: برای چه آمدی؟ گفت: آمده‌ام تا تو را قبض روح

بِكَ؟ قَالَ: جِئْتُ لِأَقْبِضَ رُوحَكَ. فَقَالَ لَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ أَيْنَ تَقْبِضُ رُوحِي؟ قَالَ: مِنْ قَبْلِكَ. قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ وَقَدْ كَلَّمْتُ بِهِ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ. قَالَ: قَبْلَ يَدَيْكَ. قَالَ: كَيْفَ وَقَدْ حَمَلْتُ فِيهَا التَّوْرَةَ. قَالَ: قَبْلَ رِجْلَيْكَ. قَالَ: كَيْفَ وَقَدْ وَطَأْتُ فِيهَا طُورَ سَيْنَاءَ. قَالَ: قَبْلَ عَيْنَيْكَ. قَالَ: كَيْفَ وَلَمْ تَزَلْ إِلَى رَبِّي بِالرَّجَاءِ مَمْدُودَةً. قَالَ: قَبْلَ أَدْنَيْكَ. قَالَ: كَيْفَ وَقَدْ سَمِعْتُ فِيهَا كَلَامَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ. قَالَ: فَأَوْحَى إِلَيْكَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى مَلَكِ الْمَوْتِ: لَا تَقْبِضَ رُوحَهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يُرِيدُ ذَلِكَ. وَخَرَجَ مَلَكُ الْمَوْتِ. فَكَلَّمَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَمَكِّثَ بَعْدَ ذَلِكَ. وَدَعَا يُوْشَعَ بْنِ نُونٍ فَأَوْحَى إِلَيْهِ وَآمَرَهُ بِكَيِّفَانِ أُخْرِجَ وَيَأْتِيَ يُوْصِي بَعْدَهُ إِلَى مَنْ يَقُومُ بِالْأَمْرِ. وَغَابَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْمِهِ قَبْرًا فِي غَيْبَتِهِ بِرَجُلٍ وَهُوَ يَحْتَمِرُ قَبْرًا. فَقَالَ لَهُ: أَلَا أَعْيُنُكَ عَلَى حَفْرِ هَذَا الْقَبْرِ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: بَلَى، فَأَعَانَهُ حَتَّى حَفَرَ الْقَبْرَ وَسَوَّى اللَّحْدَ. ثُمَّ اخْطَلَعَ فِيهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَنْظُرَ كَيْفَ هُوَ

کنم. موسی بدو گفت: از کجا روحم را می گیری؟ گفت: از دهانت. موسی علیه السلام گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که با این دهان با خدایم جل جلاله تکلم کرده ام. گفت: از دستت. گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که با آن تورات را برگرفته ام. گفت: از پایت. گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که با آنها بر طور سینا گام نهاده ام. گفت: از چشمانت. گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که همیشه به رحمت حق چشم دوخته ام. گفت: از گوشت. گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که با آنها کلام پروردگارم جل جلاله را شنیده ام.

خدای تعالی به ملک الموت وحی فرمود: جانش را بگیر تا آنکه او باشد که آن را درخواست نماید و ملک الموت بیرون آمد و موسی علیه السلام تا آنجا که خداوند اراده فرمود زنده بود و یوشع بن نون را خواست و بدو وصیت کرد که امرش را مکتوم بدارد و پس از خود به جانشینش وصیت نماید و از میان قوم خود غایب شد و در دوران غیبتش مردی را دید که به حفر گوری مشغول بود و بدو گفت: آیا می خواهی در این کار کمکت کنم؟ آن مرد گفت: آری، و او را کمک کرد تا گور را کند و لحد را پرداخت. سپس موسی علیه السلام در آن خوابید تا بنگرد چگونه است. پس خدای تعالی پرده ها را کنار زد و او جایگاه خود را در بهشت دید و

فَكَشَفَ اللَّهُ لَهُ الْغِطَاءَ فَرَأَى مَكَانَهُ فِي الْجَنَّةِ، قَالَ: يَا رَبِّ اقْبِضْني إِلَيْكَ، فَقَبِضَ مَلَكُ-
المَوْتِ رُوحَهُ مَكَانَهُ وَدَفَنَهُ فِي الْقَبْرِ وَسَوَّى عَلَيْهِ التُّرَابَ، وَكَانَ الَّذِي يَحْمِزُ الْقَبْرَ مَلَكُ-
المَوْتِ فِي صُورَةِ آدَمَ، وَكَانَ ذَلِكَ فِي النَّيِّ، تَصَاحَ صَائِحٌ مِنَ السَّمَاءِ: مَاتَ مُوسَى كَلِمُ-
الله، وَ أَيْ نَفْسٍ لَا تَمُوتُ.

فَعَدَّتْنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ أَبِيهِ عَنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سُئِلَ عَنْ قَبْرِ-
مُوسَى أَيْنَ هُوَ؟ فَقَالَ: هُوَ عِنْدَ الطَّرِيقِ الْأَعْظَمِ عِنْدَ الْكَثَبِ الْأَخْضَرِ.

ثُمَّ إِنَّ يَوْشَعَ بْنَ نُونٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ صَاحِبِراً مِنَ الطَّوَاعِثِ عَلَى-
الْأَوْدَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْجَهْدِ وَالْبَلَاءِ حَتَّى مَضَى مِنْهُمْ ثَلَاثُ طَوَاعِثٍ، فَقَوَّى بَعْدَهُمْ أُخْرَاهُ
فَخَرَجَ عَلَيْهِ زُجْلَانٍ مِنْ مُنَافِقِي قَوْمِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِصَفُورَاءَ بَنَتْ شَعْبِيبَ امْرَأَةَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي مَائَةِ أَلْفِ رَجُلٍ، فَقَاتَلُوا يَوْشَعَ بْنَ نُونٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَتَلَهُمْ وَقَتَلَ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، وَهَزَمَ-
الْبَاقِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، وَاسْرَ صَفُورَاءُ بَنَتْ شَعْبِيبَ، وَقَالَ لَهَا: قَدْ عَفَوْتُ عَنْكَ فِي-

گفت: ای خدای من! مرا قبض روح کن! و ملک الموت جانش را همانجا گرفت و
دفنش کرد و خاک بر او ریخت و آنکه به حفر قبر مشغول بود کسی جز
ملک الموت نبود که به صورت آوسی در آمده بود و این در صحرائی تیه بود و
فریاد کننده ای از آسمان ندا در داد که موسای کلیم در گذشت و کیست که دار فانی
را وداع نکند؟

و پدرم از جدش و او از پدرش و او از ائمه علیهم السلام روایت کرده است که از
رسول خدا ﷺ پرسش شد که قبر موسی علیه السلام کجاست؟ و آن حضرت
فرمود: آن بر کنار راه بزرگی بهلوی تل سرخ است.

بعد از آن یوشع بن نون علیه السلام به امر نبوت و خلافت قیام کرد و بر آزار و
سختی و بلای سرکشان شکیبا بود تا آنکه سه تن از طواغیت در گذشتند و پس از
آنها کارش بالا گرفت، اما دو تن از منافقان قوم موسی علیه السلام صفوراء دختر
شعیب همسر موسی علیه السلام را به شورش واداشتند و به همراهی صد هزار نفر به
جنگ یوشع بن نون آمدند و او با ایشان جنگید و بسیاری از آنها کشته شدند و
بقیه به اذن خدای تعالی گریختند و صفوراء دختر شعیب اسیر شد و یوشع بن نون

الدُّنْيَا إِلَى أَنْ أَلْقَى نَبِيَّ اللَّهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَشْكُو إِلَيْهِ مَا لَقِيتُ مِنْكَ وَ مِنْ قَوْمِكَ . فَقَالَتْ صَفُوراءُ : زَاوِيلاءُ ، وَاللَّهِ لَوْ أُبَيِّحَتْ لِي الْجَنَّةُ لَأَسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَرَى فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ وَ قَدْ هَتَكْتُ حِجَابَهُ ، وَ خَرَجْتُ عَلَى وَصِيَّتِهِ بِعَدَّةٍ .

فَاسْتَعَرَّ الْأَئِمَّةُ بَعْدَ يَوْشَعَ بْنِ نُونٍ إِلَى زَمَانِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَرْثَثَاءَ سَنَةٍ وَ كَانُوا أَحَدَ عَشَرَ ، وَ كَانَ قَوْمٌ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَخْتَلِفُونَ إِلَيْهِ فِي وَقْتِهِ وَ يَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ حَتَّى انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَى آخِرِهِمْ ، فَغَابَ عَنْهُمْ ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ فَبَشَّرَهُمْ بِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الَّذِي يُظْهَرُ الْأَرْضَ مِنْ جَالُوتَ وَ جُنُودِهِ ، وَ يَكُونُ فَرَجُهُمْ فِي ظُهُورِهِمْ فَكَانُوا يَنْتَظِرُونَهُ ، فَلَمَّا كَانَ زَمَانُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ أَرْبَعَةُ إِخْوَةٍ وَ لَهُمْ أَبٌ شَيْخٌ كَبِيرٌ ، وَ كَانَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَنِيهِمْ خَامِلَ الذَّكْرِ وَ كَانَ أَصْغَرَ إِخْوَتِهِ لَا يَخْلَعُونَ أَنَّهُ دَاوُدُ النَّبِيُّ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يُظْهَرُ الْأَرْضَ مِنْ جَالُوتَ وَ جُنُودِهِ ، وَ كَانَتْ الشُّبُهَةُ يَخْلَعُونَ أَنَّهُ قَدْ وُلِدَ وَ

به او گفت: در دنیا تو را بخشیدم تا پیامبر خدا موسی علیه السلام را ملاقات کرده و شکایت تو و قومت را بدو برم.

صفوراء گفت: و او یلاا به خدا اگر بهشت را بر من ارزانی کنند، شرمم آید که پیامبر خدا را در آن ملاقات کنم زیرا که هتک حرمت وی را کرده‌ام و بر جانشین او شوریده‌ام.

و ائمه پس از یوشع بن نون تا زمان داود علیه السلام به مدت چهارصد سال پنهان بودند و تعداد آنها یازده تن بود و پیروان هر یک از آنها به نزد آن ائمه آمد و شد داشتند و معالِم دین خود را از آنها می آموختند تا آن که نوبت به آخرین آنها رسید و او غایب شد و پس از ظهورش بشارت به داود علیه السلام داد و گفت: داود همان کسی است که زمین را از جالوت و لشکریانش پاک خواهد ساخت و فرج ایشان در ظهور اوست و آنها نیز در انتظار او بودند و چون زمان داود رسید آنان چهار برادر بودند و پدر پیری داشتند و داود در میان ایشان از همه کوچکتر بود و کسی از وی یاد نمی کرد و نمی دانست که او، داود پیامبر است که منتظر اویند، همان کسی که زمین را از جالوت و لشکریانش پاک می سازد، اما شیعیانش می دانستند که او به دنیا آمده و به سن نیرومندی رسیده است او را می دیدند و

بَلَغَ أَشُدَّهُ وَكَانُوا يَرَوْنَهُ وَ يُشَاهِدُونَهُ وَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُو.

فَخَرَجَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِخْوَتُهُ وَ آبَاؤُهُمْ لَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ وَ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ دَاوُدُ، وَ قَالَ: مَا يَصْنَعُ بِي فِي هَذَا الْوَجْهِ، فَاسْتَهَانَ بِهِ إِخْوَتُهُ وَ آبَاؤُهُ، وَ أَقَامَ فِي غَنَمِ أَبِيهِ يَرْعَاهَا فَاسْتَدَّ الْحَزْبُ وَ أَصَابَ النَّاسَ جَهْدٌ، فَرَجَعَ آبَاؤُهُ وَ قَالَ لِدَاوُدَ: احْمِلْ إِلَى إِخْوَتِكَ طَعَامًا يَتَّقُونَ بِهِ عَلَى الْقُدُورِ، وَ كَانَ عَلَيْهِ رَجُلًا قَصِيرًا، قَلِيلَ الشَّعْرِ، طَاهِرَ الْقَلْبِ، أَخْلَاقُهُ نَقِيَّةً، فَخَرَجَ وَ الْقَوْمُ مُتَقَارِبُونَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ، قَدْ رَجَعَ كُلُّ رَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَى مَرْكَزِهِ، فَرَى دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى خَجَرٍ فَقَالَ الْحَجَرُ لَهُ بِنْدَاءٍ رَفِيعٍ: يَا دَاوُدُ خُذْنِي فَاقْتُلْ بِي جَالُوتَ فَإِنِّي إِنَّمَا خُلِفْتُ لِغَلِيهِ، فَأَخَذَهُ وَ وَضَعَهُ فِي مِحْلَازِهِ الَّتِي كَانَتْ تَكُونُ فِيهَا جِجَارَتُهُ الَّتِي كَانَ يَرْمِي بِهَا غَنَمَهُ، فَلَمَّا دَخَلَ الْعَشِيرُ سَمِعَهُمْ يَقْظُمُونَ أَمْرَ جَالُوتَ، فَقَالَ لَهُمْ: مَا تُعْظُمُونَ مِنْ أَمْرِهِ فَوَاللَّهِ لَئِنْ عَابَثْتُهُ لَا أَقْتُلُهُ، فَتَعَدَّدُوا بِخَبَرِهِ حَتَّى أَدْخَلَ عَلَى طَالُوتَ فَقَالَ لَهُ: يَا قَتِي

مشاهده می کردند اما نمی دانستند که او همان کلود است.

پس از آن روزی داود و برادران و پدرشان با طالوت به جبهه جنگ رفته بودند و داود از آنها بازمانده بود و می گفت در این جبهه چه کاری از من بر می آید و پدر و برادرانش نیز او را بخوان و بی مقدار می شمردند، او در میان گوسفندان پدر باقی مانده بود و آنها را می چرانید و جنگ شدت گرفت و مردم گرفتار شدند، پدرش از جبهه برگشت و به داود گفت: طعامی به نزد برادرانت ببر تا در برابر دشمن تقویت شوند و داود علیه السلام مردی کوتاه قد و کم مو و پاکدل و خوش اخلاق بود به جبهه رفت و دید لشکر به گرد یکدیگر فراهم آمده و هر یک در سنگری خود موضع گرفته است. داود علیه السلام به سنگی گذشت و سنگ با ندای بلندی بوی گفت: ای داود! مرا بگیر و جالوت را با من بکش که من برای کشتن او آفریده شده ام. داود آن سنگ را برداشت و در خرچین خود گذاشت که در آن سنگهایی برای پرتاب به گوسفندان خود جمع می کرد. چون به میان لشکر رسید شنید که امر جالوت را بزرگ می شمارند و به آنها گفت: چرا امر او را بزرگ می شمارید، به خدا سوگند اگر چشمم به او بیفتد او را خواهم کشت. سخن او را بازگو کردند تا آنکه به طالوت رسید و به داود گفت: ای جوان! تو چقدر

ما عِنْدَكَ مِنَ الْقُوَّةِ وَ مَا جِئْتِ مِنْ نَفْسِكَ؟ قَالَ: قَدْ كَانَ الْأَسَدُ يَقْدُو عَلَى الشَّاةِ مِنْ غَنَمِي فَأَذْرِكُهُ فَأَخَذَ بِرَأْسِهِ وَأَفْكَ لِحْيَتَيْهِ عَنْهَا فَأَخَذَهَا مِنْ فَمِهِ، وَكَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى طَالُوتَ أَنَّهُ لَا يَمُكِلُ جَالُوتَ إِلَّا مَنْ لَبَسَ دِرْعَكَ فَلَأْهَأ، فَدَعَا بِدُرْعِهِ فَلَبِسَهَا دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَوَتْ عَلَيْهِ فِرَاعُ ذَلِكَ طَالُوتَ وَ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالَ: عَسَى اللَّهُ أَنْ يَمُكِلَ بِهِ جَالُوتَ، فَلَمَّا أَصْبَحُوا وَ اتَّقَى النَّاسُ قَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرُونِي جَالُوتَ، فَلَمَّا رَأَاهُ أَخَذَ الْحَجَرَ فَرَمَاهُ بِهِ فَصَكَ بِهِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَدَمَعَهُ وَ تَنَكَّسَ عَنْ دَائِيهِ، فَقَالَ النَّاسُ: قَتَلَ دَاوُدَ جَالُوتَ، وَ مَلِكُهُ النَّاسُ حَتَّى لَمْ يَكُنْ يُسْمَعُ لِطَالُوتَ ذِكْرُهُ، وَ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيْهِ الزَّبُورَ وَ عَلَّمَهُ صَنْعَةَ الْحَدِيدِ فَلَمَّحَهُ لَهُ، وَ أَمَرَ الْجِبَالَ وَ الطُّيُورَ أَنْ تُسَبِّحَ مَعَهُ، وَ أَعْطَاهُ صَوْتًا لَمْ يُسْمَعْ بِمِثْلِهِ حَسَنًا، وَ أَعْطَاهُ قُوَّةً فِي الْعِبَادَةِ، وَ أَقَامَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ نَبِيًّا».

است و چه تجربه ای برای خود اندوخته کرده ای؟ گفت: بسا بوده که شیر به گوسفندی از گله ام حمله آورده است و من خود را به آن رسانیده و سرشیر را گرفته و دهانش را باز کرده و گوسفند را آزاد ساخته ام، و خدای تعالی به طالوت وحی کرده بود که جالوت را کسی می تواند بکشد که زر را پوشد و بر تنش اندازه باشد و زر خود را خواست و داود علیهما السلام آن را پوشید و بر تنش اندازه بود و طالوت و حاضرانش از بنی اسرائیل متعجب شدند و طالوت گفت: امید است خداوند به دست او جالوت را بکشد. چون صبح شد و دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند، داود علیهما السلام گفت: جالوت را به من نشان بدهید و چون او را دید سنگ را برگرفت و به طرف او پرتاب کرد سنگ میان دو چشمش را شکافت و به مغز سرش رسید و از مرکب سرنگون شد و مردم گفتند: داود جالوت را کشت و او را به فرمانروایی برگزیدند و دیگر نامی از طالوت نبود. بنی اسرائیل نیز به گرد او در آمدند و خدای تعالی زبور را بر وی فرو فرستاد و صنعت آهن را تعلیم وی کرد و آن را برایش نرم گردانید، و به کوهها و پرنده ها دستور داد که به همراه او تسبیح گویند و صدایی خوش به او عطا فرمود که مثل آن شنیده نشده است و در عبادت توانمندش ساخت و او را پیامبر بنی اسرائیل قرار داد.

و هَكَذَا يَكُونُ سَبِيلُ الْقَائِمِ عليه السلام لَمَّا عَلِمَ إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ ائْتَشَرَ ذَلِكَ الْعَلَمُ مِنْ نَفْسِهِ، وَ اَنْطَقَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فَنَادَاهُ: اَخْرُجْ يَا وَلِيَّ اللهِ فَاقْتُلْ اَعْدَاءَ اللهِ، وَ لَهُ سَيْفٌ مُعْتَمِدٌ إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ ائْتَلَعَ ذَلِكَ السَّيْفُ مِنْ غَنَدِهِ وَ اَنْطَقَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فَنَادَاهُ السَّيْفُ اَخْرُجْ يَا وَلِيَّ اللهِ فَلَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَقْعَدَ عَنْ اَعْدَاءِ اللهِ، فَيَخْرُجَ عليه السلام وَ يَقْتُلُ اَعْدَاءَ اللهِ حَتَّى تُقَفُّهُمْ وَ يُقِيمَ حُدُودَ اللهِ وَ يَحْكُمَ بِحُكْمِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ.

خَدَّثَنِي بِذَلِكَ أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ نَابِتٍ الدُّوَالِيبِيُّ بِدِينَةِ السَّلَامِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ التُّخَوِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ الْكُوفِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام، عَنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله فِي آخِرِ حَدِيثٍ طَوِيلٍ - قَدْ أَخْرَجْتُهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي بَابِ مَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مِنَ النَّصِّ عَلَى الْقَائِمِ عليه السلام، وَ أَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيَّامِ عليه السلام (۱) -

ثُمَّ (۲) «إِنَّ دَاوُدَ عليه السلام أَرَادَ أَنْ يَسْتَخْلِفَ سُلَيْمَانَ عليه السلام لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَيْهِ بِأَمْرِهِ بِذَلِكَ، فَلَمَّا أَخْبَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ خَبَرُوا مِنْ ذَلِكَ وَ قَالُوا: يَسْتَخْلِفُ عَلَيْنَا حَدَثًا وَ لَيْسَ

روشن قائم عليه السلام نیز چنین است، او را علمی است که چون وقت خروجش نزدیک شود و آن علم از جانب او منتشر شود و خدای تعالی آن را گویا کرده و ندا کند: ای ولی خدا! بدر آی و دشمنان خدا را بکش و او را شمشیری است در خلاف و چون وقت خروجش نزدیک شود از خلاف بدر آید و خدای تعالی آن را گویا کند و آن شمشیر ندا کند: ای ولی خدا! بدر آی، دیگر روانیست که از دشمنان خدا تقاعد کنی، او به در آید و دشمنان خدا را هر کجا بیاید خواهد کشت و حدود خدا را اقامه کرده و به حکم خدای تعالی فرمان دهد.

مطلب اخیر را در پایان حدیثی که در این کتاب در باب روایاتی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در نص بر قائم عليه السلام و اینکه او دوازدهمین از ائمه علیهم السلام است نقل نموده‌ام.

سپس داود عليه السلام اراده فرمود که سلیمان عليه السلام را جانشین خود سازد، زیرا خدای تعالی به او چنین دستوری داده بود و چون آن را به بنی اسرائیل اعلام کرد

مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنِّي. فَدَعَا أَشْبَاطَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ هُمْ: قَدْ بَلَغَنِي مَقَالَتُكُمْ فَأَرْوِي عَصِيَّتَكُمْ فَأَيُّ عَصَا أَفْزَتْ فَصَاحِبُهَا وَلِيُّ الْأَمْرِ مِنْ بَقْدِي، فَقَالُوا: رَحِينَا، فَقَالَ: لِيَكْتُبَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ احْتَهُ عَلَى عَصَاهُ، فَكَبَّوهُ ثُمَّ جَاءَ سُلَيْمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعَصَاهُ فَكَتَبَ عَلَيْهَا احْتَهُ، ثُمَّ أَذْخَلَتْ يَمِينًا وَأَغْلَقَ الْبَابَ وَخَرَسَتْهُ رُؤُوسَ أَشْبَاطِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَلَمَّا أَصْبَحَ صَلَّى بِهِمُ الْغَدَاةَ، ثُمَّ أَلْبَلَ فَفَتَحَ الْبَابَ فَأَخْرَجَ عَصِيَّتَهُمْ وَقَدْ أَوْزَقَتْ وَعَصَا سُلَيْمَانَ قَدْ أَفْزَتْ، فَسَلَّمُوا ذَلِكَ لِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاخْتَبَرَهُ بِحَضْرَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُ: يَا بَنِي آيِي شَيْءٌ أَهْرَدُ؟ قَالَ: عَفُوُّ اللَّهِ عَنِ النَّاسِ وَ عَفُوُّ النَّاسِ بَعْضِهِمْ عَنْ بَعْضٍ، قَالَ: يَا بَنِي قَائِي شَيْءٌ أَهْلِي؟ قَالَ: الْحَبَّةُ وَ هُوَ رَوْحُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ. فَافْتَرَّ دَاوُدُ ضَاحِكًا فَسَارَ بِهِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالَ: هَذَا خَلِيفَتِي فِيكُمْ مِنْ بَقْدِي، ثُمَّ أَخَذَ سُلَيْمَانُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرَهُ وَ تَزَوَّجَ بِأَمْرَأَةٍ وَ اسْتَتَرَ مِنْ شِعْيَرِهِ

آنها از این موضوع ناخرسند شده و نالیدند و گفتند: می خواهد جوانی را بر ما خلیفه سازد در حالی که در میان ما بزرگتر از او هست. داود علیه السلام اسباط بنی اسرائیل را فراخواند و به آنها گفت: از ناخشنودی شما مطلع شدم، عصاهای خود را به من نشان بدهید، هر عصا که سبز شد و میوه داد صاحب آن ولی امر و جانشین من است. گفتند: پذیرفتیم، ~~فرموده هر یک از شما~~ نامش را بر عصایش بنویسد و نوشتند، سلیمان هم عصای خود را آورد و نامش را بر آن نوشت. سپس همه را در اتاقی نهاده و درس را بستند و سران بنی اسرائیل به پاسبانی آن پرداختند و چون صبح شد داود با ایشان نماز بامداد بجای آورد و در را گشود و عصاها را بیرون آورد، عصاها سبز شده بودند و تنها عصای سلیمان بود که میوه نیز آورده بود، دیگر کار را به داود وا گذاشتند او در حضور بنی اسرائیل سلیمان را آزمود و به وی گفت: ای پسر جان! خنک ترین چیز چیست؟ و او گفت: عفو خداوند از مردم و عفو مردم از یکدیگر. گفت: پسر جان: شیرین ترین چیز چیست؟ گفت: محبت و آن نسیم رحمت خدا در میان بندگانش است. داود از سر خرسندی خندید و سلیمان را در میان بنی اسرائیل گردش داد و به آنها گفت: این پس از من جانشین من است. سپس سلیمان امر خود را پنهان کرد و در همان حال ازدواج کرد و از شیعیانش نیز تا آنگاه که خدا خواست مستور بود، بعد از آن

ماشاء الله أن يستقر. ثم إن امرأته قالت له ذات يوم: يا أبي أنت ولّمتي ما أكمل خصالك وأطيب ربحك، ولا أعلم لك خصلة أكرها إلا أنك في مؤونة أبي فلو دخلت السوق فترصت لِرزق الله رجوت أن لا يفتيك، فقال لها سليمان عليّه: إني والله ما عملت عملاً قط ولا أحسنه، فدخل السوق فجال يومه ذلك ثم رجع فلم يصب شيئاً، فقال لها: ما أصبت شيئاً، قالت: لا عليك إن لم يكن اليوم كان غداً، فلما كان من الغد خرج إلى السوق فجال يومه فلم يثبّر على شيء، ورجع فأخبرها فقالت له: يكون غداً إن شاء الله، فلما كان من اليوم الثالث مضى حتى انتهى إلى ساحل البحر فإذا هو بصياد، فقال له: هل لك أن أعينك وتعلمنا شيئاً؟ قال: نعم، فأعانه فلما فرغ أعطاه الصياد سمكتين فأخذها وحيداً عز وجل، ثم إنه شق بطن إحدىها فإذا هو بخاتم في بطنها فأخذته فصبره في ثوبه فحيداً وأصلح السمكتين وجاء بهما إلى منزله فقرحت امرأته بذلك، و قالت له: إني أريد أن تدعو أبوي حتى يغفرا لك قد كسبت، فدعاها فأكلتا منقه، فلما

روزی زنش گفت: پدر و مادرم فدای تو ا چقدر نیکو خصال و خوش رائحه ای! و هیچ مکروهی در تو نیست جز آنکه هزینه تو بر عهده پدرم می باشد، اگر به بازار می رفتی و در صدد تحصیل روزی بر می آمدی نیکو بود و امیدوارم که خدا تو را ناامید نسازد، سلیمان علیّه گفت: من تا به حال کار و کسبی نکرده ام و راه و رسم آن را درست نمی دانم، آن روز بازار رفت و گردش کرد و برگشت و چیزی بدو نرسید و به زن گفت: چیزی حاصل نشد، زن گفت: صبی بر تو نیست اگر امروز نبود فردا هست و چون فردا شد به بازار رفت و تمام روز به گردش پرداخت و چیزی عایدش نشد و بازگشت و زن را مطلع ساخت و وی گفت: ان شاء الله فردا خواهد بود و چون روز سوم شد رفت و رفت تا به ساحل دریا رسید و ناگاه صیادی را دید و بدو گفت: آیا می خواهی کمک کنم و چیزی هم به من بدهی؟ گفت: آری و او را کمک کرد و در پایان کار دو عدد ماهی بدو داد آنها را گرفت و خدای تعالی را سپاس گفت و شکم یکی از آن دو را شکافت، ناگهان دید انگشتی در شکم آن است، آن را برگرفت و در جامه خود نهاد و ماهیها را شست و به خانه آورد و زنش شادمان شد و بدو گفت: می خواهم پدر و مادرم را

فَرَعُوا قَالَتْ لَهُمْ: هَلْ تَعْرِفُونِي؟ قَالُوا: لَا وَ اللهُ إِلَّا أَنَّا لَمْ نَزَلْ إِلَّا خَيْرًا مِّنْكَ، قَالَ: فَأَخْرِجْ خَاتَمَهُ فَلَيْسَهُ قَحْنٌ عَلَيْهِ الطَّيْرُ وَ الرِّجُّ وَ غَشِيَهُ الْمَلَكُ، وَ حَمَلَ الْحَارِثَةَ وَ أَبَوَيْهَا إِلَى بِلَادِ اَصْطَخَرٍ، وَ اجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ وَ اسْتَبَشَرُوا بِهِ فَفَرَّجَ اللهُ عَنْهُمْ مِمَّا كَانُوا فِيهِ مِنْ خَيْرٍ غَشِيَهُ، فَلَمَّا خَضَعَتْهُ الْوَفَاءُ أَوْصَى إِلَى أَصْفَ بْنِ بَرْخِيَا بِأَمْرِ اللهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، فَلَمْ يَزَلْ يَبَيِّنُهُمْ تَحْتَلِفُ إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ وَ يَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ، ثُمَّ غَشِيَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَصْفَ غَشِيَةً طَالَ أَمَدُهَا، ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ قَبَلُ بَيْنَ قُلُوبِهِ مَا شَاءَ اللهُ، ثُمَّ إِنَّهُ وَدَّعَهُمْ فَقَالُوا لَهُ: أَيُّنَ الْمَلِكِ؟ قَالَ: عَلَى الصِّرَاطِ، وَ غَابَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللهُ فَاسْتَدْبَتِ الْبَلَوَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِغَشِيَتِهِ وَ تَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ بِحُشْنَصَرٍ فَجَعَلَ يَقْتُلُ مَنْ يَطْفُرُ بِهِ مِنْهُمْ وَ يَطْلُبُ مَنْ يَهْرُبُ وَ يَسْهِي ذُرَارِيَهُمْ، فَأَصْطَفَى مِنَ السُّبْيِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ يَهُودَا أَرْبَعَةَ نَفَرٍ فِيهِمْ دَانِيَالُ وَ اَصْطَفَى مِنْ

دعوت کنی تا بدانند که تو کاسب شده‌ای، آنها را دعوت کرد و با یکدیگر غذا خوردند و چون فارغ شدند گفت: آیا مرا می‌شناسید؟ گفتند: نه به خدا جز آنکه از تو جز خیر ندیده‌ایم، گوید: انگشترش را در آورد و در دست کرد، باد و پرندگان به فریاد درآمدند و او پادشاه شد و آن زن و پدر و مادرش را به بلاد اِصطخر برد و شیعیان به دور او جمع شدند و بدو بگود او شاد گردیدند و خداوند سرگردانی غیبت سلیمان علیه السلام را از آنها برطرف ساخت و چون وفاتش فرا رسید به امر خدای تعالی به آصف بن برخیا وصیت کرد و او در میان ایشان بود و شیعیان نزد او آمد و شد می‌کردند و معالِم دینشان را از او فرا می‌گرفتند، سپس خدای تعالی آصف را مدّت مدیدی غایب ساخت و بعد از آن ظهور کرد و تا آن وقت که خدا خواسته بود در میان ایشان بود، سپس با قومش خدا حافظی کرد و بدو گفتند: محلّ ملاقات ما کجا باشد؟ گفت: بر سر پل صراط، و تا وقتی که خدا خواسته بود از میان ایشان غایب بود و به واسطه غیبت او بلوی و گرفتاری بر بنی اسرائیل شدّت گرفت و بخت النصر بر آنها چیره و هر کدام ایشان را که می‌یافت می‌کشت و در جستجوی فراریان آنها بود و فرزندانشان را اسیر می‌کرد و از اسیران خاندان یهودا چهارتن را برگزید که دانیال در میان آنها بود و از فرزندان هارون عزّیز را برگزید و در آن روز آنها کودکان صغیری بودند و

وَلَدِ هَارُونَ عَزِيزًا، وَهُمْ يَوْمَئِذٍ صِفَاتٌ صِفَاتٌ فَمَكَثُوا فِي يَدَيْهِ وَبَنُو إِسْرَائِيلَ فِي الْقَذَابِ الْمُهِنِ، وَالْحُجَّةُ دَانِيَالُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسِيرٌ فِي يَدِ مُجْتَنَصِرٍ تِسْعِينَ سَنَةً، فَلَمَّا عَرَفَ فَضْلَهُ وَسَمِعَ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَنْتَظِرُونَ خُرُوجَهُ وَيَرْجُونَ الْفَرَجَ فِي ظُهُورِهِ وَعَلَى يَدَيْهِ أَمَرَ أَنْ يُجْعَلَ فِي حُبِّ عَظِيمٍ وَاسِعٍ وَ يُجْعَلَ مَعَهُ الْأَسَدُ لِتَأْكُلَهُ، فَلَمْ يَقْرَبْهُ، وَأَمَرَ أَنْ لَا يُطْعَمَ فَكَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَأْتِيهِ بِطَعَامِهِ وَشَرَابِهِ عَلَى يَدَيْ نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ، فَكَانَ دَانِيَالُ يَصُومُ النَّهَارَ وَ يُنَظِّرُ بِاللَّيْلِ عَلَى مَا يُدْلَى إِلَيْهِ مِنَ الطَّعَامِ، فَاسْتَدْبَتِ الْبَلَوَى عَلَى شِيعَتِهِ وَ قَوْمِهِ وَ الْمُتَنَظِّرِينَ لَهُ وَ يُظْهِرُهُ، وَ شَكَّ أَكْثَرُهُمْ فِي الدِّينِ لِطَوْلِ الْأَمَدِ، فَلَمَّا تَنَاهَى الْبَلَاءُ بِدَانِيَالٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَقْرَبُهُ رَأَى مُجْتَنَصِرٌ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ مَلَائِكَةً مِنَ السَّمَاءِ قَدْ هَبَطَتْ إِلَى الْأَرْضِ أَقْوَامًا إِلَى الْحُبِّ الَّذِي فِيهِ دَانِيَالُ مُسْلِمِينَ عَلَيْهِ يَبْشُرُونَهُ بِالْفَرَجِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ نَدِمَ عَلَى مَا أَتَى إِلَى دَانِيَالٍ فَأَمَرَ بِأَنْ يُخْرَجَ مِنَ الْحُبِّ، فَلَمَّا أُخْرِجَ اعْتَذَرَ إِلَيْهِ بِمَا أَزْكَتَ مِنْهُ مِنَ التَّغْذِيَةِ، ثُمَّ قَوَّضَ إِلَيْهِ النَّظَرَ فِي أُمُورِ تَمَالِكِهِ وَ الْقَضَاءِ بَيْنَ النَّاسِ، فَظَهَرَ مِنْ

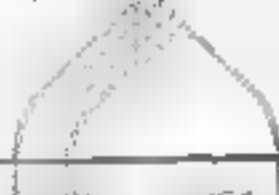
مدتی در اختیار او بودند و بنی اسرائیل در عذاب سختی بسر می برد، و دانیال پیامبر علیهم السلام نود سال در دست بخت النصر اسیر بود و چون فضل او را دید و شنید که بنی اسرائیل در انتظار ظهور او هستند و امیدوارند که با ظهور او و به دست او فرج حاصل شود، دستور داد او را در چاه بزرگ و وسیعی انداختند و شیری را همراه او کردند تا او را بخورد، اما آن شیر نزدیک او نرفت، وی دستور داد به او خوراک ندهند، ولی خدای تعالی به دست پیامبری از پیامبرانش بدو خوردنی و نوشیدنی می رسانید و دانیال روزها روزه می گرفت و شبها با خوراکی که به دستش می رسید افطار می کرد و بعد از آن بلوی و گرفتاری بر شیعیان و قومش و کسانی که منتظر او و ظهورش بودند شدت گرفت و بیشتر آنها بر اثر طول غیبت در دین شک کردند و چون گرفتاری دانیال علیهم السلام و قومش به نهایت رسید، بخت النصر در خواب دید که گروهی از ملائکه به چاهی که دانیال در آن بود فرود آمدند و بدو سلام کرده و مژده فرج دادند و چون صبح شد از آنچه بر سر دانیال آورده بود پشیمان شد و دستور داد او را از چاه در آورند و چون او را آوردند از شکجه ای که به او داده بود عذرخواهی کرد، سپس تدبیر امور مملکت

كَانَ مُسْتَتْرِعاً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَرَفَعُوا رُؤُوسَهُمْ وَاجْتَمَعُوا إِلَى دَانِيَالٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْفِقِينَ
بِالْفَرَجِ فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا الْقَلِيلَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ حَتَّى مَاتَ، وَانْقَضَى الْأَمْرُ بَعْدَهُ إِلَى
عُزَيْرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَانُوا يَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ وَيَأْتِسُونَ بِهِ وَيَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ، فَغَيَّبَ اللَّهُ
عَنْهُمْ شَخْصَةً مِائَةَ عَامٍ، ثُمَّ بَعَثَهُ وَغَابَتِ الْحُجُجُ بَعْدَهُ، وَاسْتَدَّتِ الْبَلْوَى عَلَى بَنِي
إِسْرَائِيلَ حَتَّى وُلِدَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَرَعَرَعَ قَطْرُهُ وَلَهُ سَبْعُ سِنِينَ فَقَامَ فِي الثَّانِي
خَطِيباً، فَحَمِدَ اللَّهَ وَاتَّقَى عَلَيْهِ وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ، وَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ مِنْ الصَّالِحِينَ إِنَّمَا كَانَتْ
لِذُنُوبِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ، وَوَعَدَهُمُ الْفَرَجَ بِقِيَامِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ ثَلَاثِ
وَعِشْرِينَ سَنَةً مِنْ هَذَا الْقَوْلِ، فَلَمَّا وُلِدَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَادَتُهُ وَغَيَّبَ
شَخْصَةً، لِأَنَّ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا حَلَّتْهُ اسْتَبَدَّتْ بِهِ مَكَاناً قَوِيّاً، ثُمَّ إِنَّ زَكَرِيَّا وَخَالَتَهَا أَقْبَلَا
يُقَمِّصَانِ أَمْرَهَا حَتَّى هَجَبَا عَنْهَا وَقَدْ وَضَعَتْ مَا فِي بَطْنِهَا وَهِيَ تَقُولُ: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ

و داوری بین مردم را بدو سپرد و هر کس از بنی اسرائیل که نهان بود آشکار
گردید و سربلند شدند و مؤمنان به فرج به گرد دانیال اجتماع کردند و اندکی بر این
حال نگذشته بود که دانیال وفات کرد و امر بعد از خود را به عزیر علیهما السلام واگذار
کرد و بنی اسرائیل به نزد او گرد آمدند و با او معاشرت کردند و معالِم دینشان را از
او می گرفتند و خداوند شخص او را یکصد سال غایب ساخت، سپس او را
برانگیخت و حُجَّتْهای الهی پس از وی نیز غایب شدند و بلوی و گرفتاری بر
بنی اسرائیل شدت گرفت تا آنکه یحیی بن زکریا علیهما السلام به دنیا آمد و رشد کرد و در
سنّ هفت سالگی ظهور کرد و در میان مردم ایستاد و خطبه خواند، حمد و ثنای
الهی را به جای آورد و آیاتِ الله را به آنها یادآوری کرد و گفت که رنج نیکوکاران
به سبب گناهان بنی اسرائیل است و عاقبت از آن متقین می باشد و به آنها وعده
داد که پس از بیست و چند سال با قیام مسیح علیهما السلام فرج حاصل شود و آنگاه که
مسیح علیهما السلام متولد شد، خدای تعالی ولادتش را مخفی ساخته و شخص او را غایب
ساخت، زیرا چون مریم بدو باردار شد او را به مکان دوری کشانید، سپس
زکریا و خاله اش به جستجوی او برآمدند و آنگاه به سر وقت او رسیدند که وضع
حمل کرده بود و می گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و مرا فراموش کرده

هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًا مِّنْهُمْ فَأَتَقَاتَلُوا اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرَهُ لِسَانَهُ بِعَذْرِهَا وَ إِظْهَارِ حُجَّتِهَا، فَلَمَّا ظَهَرَتْ أَشْتَدَّتِ الْبُلُوَى وَ الطَّلَبُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَ أَكْبَتِ الْجَبَابِرَةُ وَ الطَّوَاعِيتُ عَلَيْهِمْ حَقًّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْمَسِيحِ مَا قَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ اسْتَعَزَّ شَعْقُونُ بْنُ حَمُونَ وَ الشَّيْعَةُ حَتَّى أَقْضَى بِهِمُ الْإِسْتِمَارَ إِلَى جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ فَأَقَامُوا بِهَا، فَفَجَّرَ اللَّهُ لَهُمُ الْعُيُونَ الْقَذْبَةَ وَ أَخْرَجَ لَهُمْ مِنْ كُلِّ الشَّجَرَاتِ، وَ جَعَلَ لَهُمْ فِيهَا الْمَائِيَّةَ، وَ بَقِيَ إِلَيْهِمْ سَهْكَةٌ تَدْعَى الْقَمْدُ لَا لَحْمَ لَهَا وَ لَا عَظْمَ وَ إِنَّمَا هِيَ جِلْدٌ وَ دَمٌ فَخَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى النَّحْلِ أَنْ تَرْكَبَهَا، فَزَكَبَتْهَا فَأَتَتْ النَّحْلُ إِلَى تِلْكَ الْجَزِيرَةِ وَ نَهَضَ النَّحْلُ وَ تَعَلَّقَ بِالشَّجَرِ فَرَمَضَ وَ بَنَى وَ كَثُرَ الْعَصَلُ وَ لَمْ يَكُونُوا يَتَّقِدُونَ شَيْئًا مِنْ أَخْبَارِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

* * * * *



بودند. خدای تعالی زبان مسیح را گشود تا عذر او باشد و حجت مریم را اظهار کند و چون ظاهر شد گرفتاری و تعقیب بنی اسرائیل بحدت گرفت و سرکشان و طواغیت بر آنها فشار آوردند تا جایی که کار مسیح علیه السلام بدانجا رسید که خدای تعالی از آن خبر داده است و شمعون بن حمون و شیعیان پنهان شدند تا جایی که کار استتارشان به جزیره ای از جزایر دریا کشید و در آن اقامت گزیدند و خداوند چشمه های گوناگون را بر ایشان جاری ساخت و برای آنها میوه های گوناگون آفرید و گاو و گوسفند فراوانی نصیب آنها کرد و یک نوع ماهی که به آن قذ می گفتند به سوی آنها گسیل داشت که نه گوشت داشت و نه استخوان. بلکه صرفاً پوست و خون بود و از دریا بیرون افتاد و خدای تعالی به زنبور عسل دستور داد که بر آن بنشیند و نشست و زنبور عسل به آن جزیره آمد و بر درختان نشستند و گند و ساختند و عسل فراوان شد و آنها بر همه اخبار مسیح علیه السلام در این جزیره آگاهی داشتند.

* * *

﴿ باب ۸ ﴾

* (بشارة عيسى بن مريم عليه السلام بالنبي محمد المصطفى ﷺ) *

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّائِفِيُّ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ عَبْدُ الْقَزِيزِ بْنُ يَحْيَى بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عيسى الجُزْجَنِيُّ البَصْرِيُّ بِالنَّبْضَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ -
عَطِيَّةَ الشَّامِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ سَعِيدٍ البَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ -
جَعْفَرٍ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ - وَكَانَ قَارِئًا لِلْكِتَابِ - قَالَ: قَرَأْتُ فِي الْإِنْجِيلِ: يَا
عيسى جُدْ فِي أَمْرِي وَلَا تَهْزُلْ، وَاسْتَعِزْ وَأَطِيعْ، يَا ابْنَ الطَّاهِرَةِ الطَّاهِرِ الْبَكْرِ الْبَتُولِ أَنْتَ
مِنْ غَيْرِ فَعَلٍ، لَأَنَا خَلَقْتُكَ آيَةً لِلْعَالَمِينَ، قَائِمًا يَفْعَلُ، وَ عَلِيٌّ فَتَوَكَّلْ، خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ،
[و] فَسَرُّهُ لِأَهْلِ سُورِيَا بِالسُّرْيَانِيَّةِ، بَلِّغْ مَنْ بَيْنَ يَدَيْكَ إِنِّي أَنَا اللَّهُ الدَّائِمُ الَّذِي لَا أَزُولُ،
ضِدُّوا النَّبِيَّ الْأَمِّيَّ، صَاحِبَ الْجَمَلِ وَ الْمِزْرَعَةِ وَ النَّجَاحِ - وَ هِيَ الْعِمَامَةُ - وَ الثَّقَلَيْنِ وَ
الْجُرَّاءِ - وَ هِيَ الْقَضِيبُ -، الْإِنْجِيلَ الْفَيْتِيَّ، الصَّلْتَ الْجَبِينِ، الْوَاضِعَ الْخَذْيَيْنِ، الْأَقْنَى
الْأَلْبَ، مُنْجَلِ الشَّابَا، كَأَنَّ عُنُقَهُ إِبْرِيْقُ فِضَّةٍ، كَأَنَّ الذَّهَبَ يَجْرِي فِي تَرَائِقِهِ، لَهُ شَفَرَاتُ

باب ۸

بشارت عيسى بن مريم عليه السلام به خود پیامبر اکرم ﷺ

۱ - عبدالله بن سلیمان که مردی کتابخوان بود می گوید: در انجیل چنین
خوانده ام: ای عیسی! در کار من کوشا باش و بیهودگی مکن و بشنو و اطاعت
کن، ای فرزند طاهره پاکیزه باکریه بتول! من تو را بدون مرد از بطن مریم
آفریدم، تو را آفریدم تا نشانه ای برای جهانیان باشی، پس فقط مرا بپرست و بر
من توکل کن، کتاب را با دست توانا بگیر و آن را برای مردم سوریا و سریانی
تفسیر کن و به آنها بگو که من خدای دائمی هستم که هیچ زوالی ندارد. پیامبر امی
را تصدیق کنید همان که سوار بر شتر است و زره بر تن و تاج که همان عمامه باشد
بر سر و نعلین در پا و چوبدستی که همان تازیانه باشد در دست دارد، دو چشمش
گشاده و گیراست و پیشانی‌اش صاف و گونه هایش درخشانده و بینی اش راست و
قلبی و دندانهایش گشاده است، گردنش صاف و درخشانده است بمانند یک
تنگ نقره و گویا از دو طرف گلوی‌اش طلا موج می زند. یک رشته موی لطیف از

مِنْ صَدْرِهِ إِلَى سُرَّتِهِ، لَيْسَ عَلَى بَطْنِهِ وَلَا عَلَى صَدْرِهِ شَعْرٌ، أَسْمَرُ اللَّوْنِ، دَقِيقُ الْمَشْرِبَةِ، شَيْخُ الْكَفِّ وَالْقَدَمِ، إِذَا التَّمَّتِ التَّمَتَّ جَمِيعاً، وَإِذَا مَشَى فَكَأَنَّمَا يَتَقَلَّعُ مِنَ الصَّخْرِ، وَ يَتَخَدَّرُ مِنْ ضَبِّ، وَإِذَا جَاءَ مَعَ الْقَوْمِ بَدَّهْمُ، عَرَقُهُ فِي وَجْهِهِ كَاللُّؤْلُؤِ، وَرِيحُ الْمِسْكِ تَنْفُحُ مِنْهُ، لَمْ يَزَلْ قَبْلَهُ مِثْلُهُ وَلَا بَعْدَهُ، طَيِّبُ الرَّيْحِ، نِكَاحٌ لِلنِّسَاءِ، ذُو النُّسْلِ الْقَلِيلِ، إِنَّمَا نَسْلُهُ مِنْ مُبَارَكَةٍ هَا بَيْنَتْ فِي الْجَنَّةِ، لَا ضَعَبَ فِيهِ وَلَا نَصَبَ، يُكْفَلُهَا فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا كَفَلَ زَكْرِيَّا أُمَّكَ، هَا نَرَاكَ مُنْقَشِدَانِ، كَلَامُهُ الْقُرْآنُ، وَدِينُهُ الْإِسْلَامُ، وَأَنَا السَّلَامُ فَطَوْبِي لِمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ، وَشَهِدَ آيَاتَهُ، وَسَمِعَ كَلَامَهُ.

قال عيسى: يَا رَبِّ وَمَا طَوْبِي؟ قَالَ: شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَنَا غَرَسْتُهَا بِيَدِي، تُظِلُّ الْجَنَانِ، أَضْلُهَا مِنْ رِضْوَانٍ، مَاؤُهَا مِنْ تَسْنِيمٍ، بَرْدُهُ بَرْدُ كَافُورٍ، وَطَعْمُهُ طَعْمُ الزَّانِبِيْلِ، مَنْ شَرِبَ مِنْ تِلْكَ الْقَيْنِ شَرْبَةً لَا يَطْغَأُ بَعْدَهَا أَبَداً.

سینه تا نافش کشیده شده است و شکم و سینه اش مو ندارد، گندمگون است و انگشتانش باریک و کف و قدم مبارکش سیّبر است، چون به کسی التفات کند به تمام بدن متوجه او می شود و چون راه رود سنگین و با وقار است و گویا پای از صخره می کند و از بلندی فرود می آید، چون به همراه قومی درآید سربلند و جیره بر ایشان است و عرق روی مبارکش مانند لؤلؤ و مروارید است و رائحه مشک از او می تراود، پیش از او و پس از وی بمانندش دیده نشده است، خوش بو و ازدواج کننده با زنان و کم فرزند است، نسل او از وجود مبارکه ای است که بیتی در بهشت دارد که در آن شکاف و رگی نیست، در آخر الزمان او را کفالت کند، همچنانکه زکریّا مادر تو را کفالت کرد، برای او دو فرزند عزیز است که در راه خدا شهید شوند، کلام او قرآن است و دینش اسلام و من نیز سلام، و خوشحال کسی که زمان وی را دریابد و شاهد ایام وی باشد و کلامش را بشنود.

عيسى عليه السلام گفت: بار خدایا! طوبی چیست؟ فرمود: درختی در بهشت است که من به قدرت خود آن را کاشته ام و آن بر همه بهشت سایه دارد و ریشه اش از رضوان و آبش از تسنیم است خنکی آن مانند کافور و طعمش طعم زنجبیل است

فَقَالَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ اشْقِنِي مِنْهَا، قَالَ: حَرَامٌ يَا عِيسَى عَلَى الْبَشَرِ أَنْ يَشْرَبُوا مِنْهَا حَقًّا يَشْرَبَ ذَلِكَ النَّبِيُّ، وَحَرَامٌ عَلَى الْأُمَمِ أَنْ يَشْرَبُوا مِنْهَا حَقًّا تَشْرَبَ مِنْهَا أُمَّةٌ ذَلِكَ النَّبِيُّ، يَا عِيسَى أَرْفَعَكَ إِلَيَّ ثُمَّ أَهْبِطُكَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لِقَرْنٍ مِنْ أُمَّةٍ ذَلِكَ النَّبِيُّ الْقَبَائِبِ، وَلِيُعَذِّبَهُمْ عَلَى اللَّعِينِ الدُّجَالِ أَهْبِطُكَ فِي وَقْتِ الصَّلَاةِ لِتُصَلِّيَ مَعَهُمْ، إِنَّهُمْ أُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ.

وَكَانَتْ لِلْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَنَائِمٌ، يَسْبِغُ فِيهَا فِي الْأَرْضِ، فَلَا يَعْرِفُ قَوْمُهُ وَشَيْعَتُهُ خَبْرَهُ، ثُمَّ ظَهَرَ فَأَوْصَى إِلَى شَعْمُونَ بْنِ حَمُونٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا مَضَى شَعْمُونَ غَابَتِ الْحُجُجُ بَعْدَهُ وَاسْتَدْبَتِ الطُّلُبُ، وَعَظُمَتِ الْبُلُوَى، وَدَرَسَ الدِّينُ، وَضُيِّعَتِ الْحَقُوقُ، وَامْتَسَتْ الْفُرُوضُ وَالسُّنَنُ، وَذَهَبَ النَّاسُ بَيْنًا وَبَيْنًا لَا يَعْرِفُونَ آيَاتًا مِنْ آيٍ، فَكَانَتْ الْغَيْبَةُ مِائَتَيْنِ وَخَمْسِينَ سَنَةً.

و هر که از آن جرعه ای بنوشد هرگز تشنه نگردد.

عیسی علیه السلام گفت: بار خدایا! مرا از آن چشمه سیراب کن. فرمود: ای عیسی! بر بشر حرام است که از آن چشمه بنوشد تا آن که آن پیامبر از آن بنوشد و بر امتها حرام است که از آن بنوشند تا آنکه امت آنها پیامبر از آن بنوشد، ای عیسی من تو را به جانب خود بالا می برم و در آخر الزمان به زمین فرو می فرستم تا شگفتیهای امت آن پیامبر را ببینی و آنها را بر دفع دجال لعین کمک کنی، تو را در وقت صلاة فرو می فرستم تا با ایشان نماز بخوانی، به راسخی که آنها امت مرحومه هستند.

و برای عیسی علیه السلام چندین غیبت بود که ناشناس در زمین گردش می کرد و قوم و شیعیانش خبری از او نداشتند بعد از آن ظهور کرد و شعمون بن حمون علیه السلام را وصی خود ساخت و چون شعمون درگذشت، حجتهای پس از وی غایب بودند، و جستجوی آنها سخت شد و بلوای عظیم شد و دین مندرس و حقوق ضایع گردید و واجبات و مستحبات الهی از بین رفت و مردم به این طرف و آن طرف می رفتند و هیچ چیز را نمی شناختند و این غیبت دویست و پنجاه سال بطول انجامید.

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ: وَتَعَدُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَيْرَةِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «بَقِيَ النَّاسُ بِلَهْدِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عليه السلام خَمْسِينَ وَمِائَتَيْ سَنَةٍ بِلَا حُجَّةٍ ظَاهِرَةٍ».

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي - عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «كَانَ بَيْنَ عِيسَى وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام خَمْسِائَةِ عَامٍ بَيْنَهَا مِائَتَانِ وَخَمْسُونَ عَاماً لَيْسَ فِيهَا نَبِيٌّ وَلَا عَالَمٌ ظَاهِرٌ، قُلْتُ: فَمَا كَانُوا؟ قَالَ: كَانُوا مُتَمَسِّكِينَ بِدِينِ عِيسَى عليه السلام، قُلْتُ: فَمَا كَانُوا؟ قَالَ: كَانُوا مُؤْمِنِينَ، ثُمَّ قَالَ عليه السلام: وَلَا تَكُونُ الْأَرْضُ إِلَّا وَفِيهَا عَالَمٌ».

وَكَانَ يَحْتَضِرُ فِي الْأَرْضِ لَطَلَبُ الْحُجَّةِ سَلْهَانَ الْفَارِسِيِّ عليه السلام فَلَمْ يَزَلْ يَنْتَقِلُ مِنْ عَالَمٍ إِلَى عَالَمٍ، وَ مِنْ فَقِيهِ إِلَى فَقِيهِ، وَ يَتَحَدَّثُ عَنِ الْأَشْيَاءِ وَ يَسْتَدِلُّ بِالْأَخْبَارِ مُنْتَظِراً لِقِيَامِ الْقَائِمِ سَيِّدِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ مُحَمَّدٍ عليه السلام لَزِمَ بَعْدَهُ سَنَةً حَقٌّ بُشِّرَ بِوِلَادَتِهِ، فَلَمَّا أُلْقِيَ

۲ - معاویہ بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کنند کہ فرمود: بعد از عیسی بن مریم علیه السلام مردم دوست و پنجاه سال بدون حجّت ظاهر گذرانیدند.

۳ - یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام روایت کند کہ فرمود: بین عیسی و محمد علیه السلام پانصد سال فاصله بود کہ در دوست و پنجاه سال آن پیامبر و یا عالمی آشکار نبود، راوی گوید: در این مدت مردم چه می کردند؟ فرمود بہ دین عیسی علیه السلام عمل می کردند، گفتم: چه حالی داشتند؟ فرمود: مؤمن بودند، سپس فرمود: زمین هیچگاه از عالم خالی نمی ماند.

و از جمله کسانی کہ در جستجوی حجّت الهی در زمین سفرها کرد سلهانی فارسی علیه السلام بود کہ پیوستہ از نزد عالمی بہ نزد عالمی دیگر و از نزد فقیہی بہ نزد فقیہ دیگری می رفت و جستجوی اسرار و رموز الهی می کرد و بہ اخبار انبیاء گذشتہ استدلال می کرد و چہارصد سال در انتظار قیام قائم سید اولین و آخرین

بِالْفَرَجِ خَرَجَ يُرِيدُ تَهَامَةَ قُسْيَ.

﴿ باب ۹ ﴾

• (خَبَرُ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - فِي ذَلِكَ) •

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ: وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَهْزِيَّارَ، عَنْ أَبِيهِ - عَمَّنْ ذَكَرَهُ - عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا تُخْبِرُنَا كَيْفَ كَانَ سَبَبُ إِسْلَامِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ؟ قَالَ: «حَدَّثَنِي أَبِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ وَ لَبَازَرَ وَ جَاعَةَ مِنْ قُرَيْشٍ كَانُوا مُجْتَمِعِينَ عِنْدَ قَبْرِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِسَلْمَانَ: يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ أَلَا تُخْبِرُنَا بِمَنْزِلِ أَهْلِكَ؟ فَقَالَ سَلْمَانُ: وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ أَنَّ غَيْرَكَ سَأَلَنِي مَا أَخْبَرْتُهُ، أَنَا كُنْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ شِيرَازٍ مِنْ أَهْلِ الدَّهَاقِينَ وَ كُنْتُ عَزِيزًا عَلَى وَالِدِي فَتَبْنَا أَنَا سَائِرَ مَعَ أَبِي فِي عَيْدِهِمْ إِذَا أَنَا بِصُومِعَةٍ وَ إِذَا فِيهَا رَجُلٌ يُنَادِي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ عِيْسَى رُوحُ اللَّهِ، وَ أَنَّ

محمد صلى الله عليه وآله بود تا آنکه مرده و لادتش را دادند و چون به فرج یقین کرد زهسپار حجاز و تهامه گردید و اسیر شد.

باب ۹

خبر سلمان فارسی رضی الله عنه در این باب

راوی گوید: به موسی بن جعفر رضی الله عنه عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا ما را از سبب اسلام سلمان فارسی آگاه نمی کنید؟ فرمود: پدرم برای من بازگو فرمود که امیرالمؤمنین رضی الله عنه با سلمان فارسی و ابوذَر و گروهی از قریش نزد قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجتماع کرده بودند، امیرالمؤمنین رضی الله عنه به سلمان فرمود: ای ابا-عبدالله! آغاز کار خود را به ما گزارش بده، سلمان عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! به خدا اگر غیر تو می پرسید گزارش نمی دادم، من مردی از اهل شیراز بودم و پدرم از دهقانان بود و نزد پدر و مادرم عزیز بودم، یک روز با پدرم برای شرکت در یکی از جشنهایشان می رفتم که به یک صومعه رسیدم و مردی در آن

مُحَمَّدُ أَحَبُّ إِلَهٍ، فَرَسَخَ وَصَفَ مُحَمَّدٍ^{۳۳} فِي لَحْمِي وَدَمِي فَلَمْ يُهَيِّئْ طَعَامًا وَلَا شَرَابًا، فَقَالَتْ لِي أُمِّي: يَا بُنَيَّ مَا لَكَ الْيَوْمَ لَمْ تَسْجُدْ لِطَلْعِ الشَّمْسِ؟ قَالَ: فَكَابَرْتُهَا حَتَّى سَكَتَتْ، فَلَمَّا انْصَرَفْتُ إِلَى مَنْزِلِي إِذَا أَنَا بِكِتَابٍ مُعَلَّقٍ فِي السُّقْفِ فَقُلْتُ لِأُمِّي: مَا هَذَا الْكِتَابُ؟ فَقَالَتْ: يَا رُوزِيهَ إِنَّ هَذَا الْكِتَابَ لَمَّا رَجَعْنَا مِنْ عِيدِنَا زَيْنَاهُ مُعَلَّقًا، فَلَا تَقْرُبْ ذَلِكَ الْمَكَانَ فَإِنَّكَ إِنْ قَرَبْتَهُ قَتَلَكَ أَلْبُوكَ، قَالَ: فَجَاهَدْتُهَا حَتَّى جَنَّ اللَّيْلُ فَتَنَامَ أَبِي وَ أُمِّي فَقُمْتُ وَ أَخَذْتُ الْكِتَابَ وَ إِذَا فِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا عَهْدٌ مِنْ اللَّهِ إِلَى آدَمَ أَنَّهُ خَالِقُ مِنْ صُلْبِهِ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ: مُحَمَّدٌ، يَأْمُرُ بِكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَيَنْهَى عَنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ، يَا رُوزِيهَ أَنْتِ وَصِيَّ عِيسَى وَ آمِنٌ وَ اثْرُكِ الْجَهَنِّيَّةَ قَالَ: فَصَبَّغْتُ حَشَقَةً وَزَادَنِي شِدَّةً، قَالَ: فَعَلِمَ بِذَلِكَ أَبِي وَ أُمِّي فَأَخَذُونِي وَ جَعَلُونِي فِي بَيْتٍ عَمِيقَةٍ، وَ قَالُوا لِي: إِنْ رَجَعْتَ وَ إِلَّا قَتَلْنَاكَ، فَقُلْتُ لَهُمْ: افْعَلُوا بِي مَا يَشْتُمُ، حُبُّ مُحَمَّدٍ لَا يَذْهَبُ مِنْ صَدْرِي، قَالَ سَلْمَانُ: مَا

بود که ندا می کرد: گواهی می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و عیسی روح - الله است و محمد حبیب الله! و وصف محمد در همی گوشت و پوستی من رسوخ کرد و دیگر خوراک و شرابی بر من گوارا نشد، مادرم گفت: ای فرزندم چرا امروز به مطلع آفتاب سجده نکردی؟ من با او به مکاربه پرداختم تا آنکه ساکت شد چون به خانه خود بازگشتم دیدم کتابی به سقف اتاق آویخته است، به مادرم گفتم: این چه کتابی است؟ گفت: ای روزبه! وقتی از جشن برگشتیم این کتاب را آویخته دیدم، به آن نزدیک مشو که اگر به آن نزدیک شوی پدرت تو را خواهد کشت، گوید، من خود را نگاه داشتم تا آنکه شب گذشت و پدر و مادرم خوابیدند، برخاستم و کتاب را برگرفتم و بناگاه دیدم که در آن نوشته است: بسم الله الرحمن الرحيم این عهدي است از خدای تعالی برای آدم، او از صلب آدم پیامبری می آفریند که به او محمد می گویند، به مکارم اخلاق فرمان می دهد و از پرستش تنها باز می دارد ای روزبه! به نزد وصی عیسی برو و به او ایمان بیاور و آئین کبران فرو گذار. گوید: من فریادی کشیدم و شدتم افزون شد و پدر و مادرم مطلب را دانستند و مرا گرفته و در چاه عمیقی زندانی کردند و گفتند: اگر از این راه برگشتی که هیچ و الا تو را خواهیم کشت و به آنها گفتم: هر چه می خواهید

كُنْتُ أَغْرِفُ الْقَرِيبَةَ قَبْلَ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ، وَ لَقَدْ فَهَمَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْقَرِيبَةَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ قَالَ: فَتَبَيَّنْتُ فِي الْبَيْتِ فَجَعَلُوا يُنْزِلُونِ فِي الْبَيْتِ إِلَيَّ أَقْرَاصاً صِفَاراً.

قال: فَلَمَّا طَالَ أَمْرِي رَفَعْتُ يَدَيَّ إِلَى السَّمَاءِ فَقُلْتُ: يَا رَبُّ إِنَّكَ حَبِيبْتُ مُحَمَّدًا وَرَصِيئَهُ إِلَيَّ قَبِيحٌ وَسَيِّئَتِهِ عَجَلٌ فَزَجِي وَلَوْحِي بِمَا أَنَا فِيهِ، فَأَتَانِي آتٍ عَلَيْهِ ثِيَابٌ بَيْضٌ فَقَالَ: قُمْ يَا رُوزِيه، فَأَخَذَ يَدَيَّ وَأَتَى بِي إِلَى الصُّومِعةِ فَأَنْشَأْتُ أَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ عِيسَى رُوحُ اللَّهِ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللَّهِ، فَأَشْرَفَ عَلَيَّ الدَّيْرَانِيُّ فَقَالَ: أَنْتَ رُوزِيه؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: اصْنَعْ، فَصَنَعْتُ إِلَيْهِ وَخَدَمْتُهُ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ: إِنِّي مَيِّتٌ، فَقُلْتُ لَهُ: فَقُلْ مَنْ تُخَلِّفُنِي؟ فَقَالَ: لَا أَغْرِفُ أَحَدًا يَقُولُ بِمَعَالِي هَذِهِ إِلَّا رَاهِبًا بِأَنْطَاكِيَّةَ، فَإِذَا لَقِيتُهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ وَادْفَعْ إِلَيْهِ هَذَا اللَّوْحَ، وَنَاوِلْنِي نُوحًا، فَلَمَّا مَاتَ مَسَّلْتُهُ وَكَفَّنْتُهُ وَدَفَنْتُهُ وَأَخَذْتُ اللَّوْحَ وَبِزْتُ بِهِ إِلَى أَنْطَاكِيَّةَ وَاتَّيْتُ

بکنید که دوستی محمد از دلم بیرون نخواهد شد. سلمان گوید: پیش از خواندن آن نامه، عربی نمی دانستم، آن روز خدای تعالی به من عربی را تفهیم کرد، گوید: در آن چاه ماندم و هر روز چند قرص کوچک نان فرو می فرستادند.

گوید: چون گرفتاریم به درازا کشید، دستام را به آسمان برداشته و گفتم: بارالها! تو محمد و وصیتی را محبوب من ساختی، پس به حق منزلت او فرج مرا برسان و مرا از این گرفتاری برهان! بعد از آن مردی به نزد من آمد که جامه سفیدی در بر داشت و گفت: ای روزبه! برخیز و دست مرا گرفت و به صومعه آورد و من به این سخنان آغاز کردم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ عِيسَى رُوحُ اللَّهِ وَأَنَّ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللَّهِ. مرد دیرنشین به من رو کرد و گفت: آیا تو روزبه هستی؟ گفتم: آری، گفت: بالا بیا، و من هم به نزد او بالا آمدم و دو سال کامل به او خدمت کردم و وقتی که وفاتش نزدیک شد، گفت من خواهم مُرد، گفتم: مرا به که می سپاری؟ گفت: کسی را نمی شناسم که هم عقیده من باشد، مگر راهبی که در انطاکیه است و چون او را دیدی سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده و لوحی به من داد، چون وفات کرد او را غسل و کفن کرده و دفن نمودم و لوح را برگرفته و به انطاکیه مسافرت کرده و به آن صومعه آمدم و می گفتم: أَشْهَدُ أَنْ لَا

الصَّوْمِعةَ وَ انْشَأْتُ اَقُولُ: اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، وَ اَنْ عِيسَى رُوحُ اللهِ، وَ اَنْ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللهِ، فَاشْرَفَ عَلَيَّ الدَّيْرَانِيُّ فَقَالَ: اَنْتَ رُوْزِيَه، فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: احْصِدْ قَصْعِدْتُ اِلَيْهِ لَخْدَمْتُهُ حَوَلَيْنِ كَامِلَيْنِ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ لِي: اِنِّي مَيِّتٌ، فَقُلْتُ: عَلَيَّ مَنْ تُخَلِّفُنِي؟ فَقَالَ: لَا اَعْرِفُ اَحَدًا يَقُولُ بِمَا تَقَالِي هَذِهِ اِلَّا رَاهِبًا بِالْاِسْكَنْدَرِيَّةِ فَإِذَا اَتَيْتُهُ فَأَقْرَبْتُهُ مِنِّي السَّلَامَ وَادْفَعْ اِلَيْهِ هَذَا اللُّوْحَ، فَلَمَّا تَوَفَّيْ غَسَلْتُهُ وَ كَفَّنْتُهُ وَ دَفَنْتُهُ وَ اخَذْتُ اللُّوْحَ وَ اَتَيْتُ الصَّوْمِعةَ وَ انْشَأْتُ اَقُولُ: اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، وَ اَنْ عِيسَى رُوحُ اللهِ، وَ اَنْ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللهِ، فَاشْرَفَ عَلَيَّ الدَّيْرَانِيُّ فَقَالَ: اَنْتَ رُوْزِيَه؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: احْصِدْ قَصْعِدْتُ اِلَيْهِ وَ خَدَمْتُهُ حَوَلَيْنِ كَامِلَيْنِ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ لِي: اِنِّي مَيِّتٌ فَقُلْتُ: عَلَيَّ مَنْ تُخَلِّفُنِي؟ فَقَالَ: لَا اَعْرِفُ اَحَدًا يَقُولُ بِمَا تَقَالِي هَذِهِ فِي الدُّنْيَا وَ اِنْ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللهِ ابْنِ عَبْدِالمُطَلِّبِ قَدْ حَانَتْ وِلَادَتُهُ فَإِذَا اَتَيْتُهُ فَأَقْرَبْتُهُ مِنِّي السَّلَامَ، وَ ادْفَعْ اِلَيْهِ هَذَا اللُّوْحَ، قَالَ: فَلَمَّا تَوَفَّيْ غَسَلْتُهُ وَ كَفَّنْتُهُ وَ دَفَنْتُهُ وَ اخَذْتُ اللُّوْحَ وَ خَرَجْتُ، فَصَحِبْتُ قَوْمًا فَقُلْتُ

إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ أَنَّ عِيسَى رُوحُ اللهِ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللهِ. دیرنشین به من رو کرد و گفت: آیا تو روزبه هستی؟ گفتم: آری، گفت: بالا بیا و من هم به نزد او بالا آمدم و دو سال تمام او را خدمت کردم و وقتی که نزدیک وفاتش شد، گفت: من به زودی خواهم مُرد، گفتم: مرا به که می سپاری؟ گفت: کسی را نمی شناسم که هم عقیده من باشد مگر راهبی در اسکندریه است، چون به نزد او رفتم سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده و چون مُرد او را غسل و کفن کرده و دفنش نمودم و لوح را برگرفته و به آن صومعه رفتم و می گفتم: اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَنْ عِيسَى رُوحُ اللهِ وَ اَنْ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللهِ. مرد دیرنشین رو به من آورد و گفت: آیا تو روزبه هستی؟ گفتم: آری، گفت: بالا بیا و من هم به نزد او بالا آمدم و دو سال کامل به او خدمت کردم و چون وفات او نزدیک شد به من گفت: من خواهم مُرد، گفتم: مرا به که می سپاری؟ گفت: کسی را در دنیا نمی شناسم که هم عقیده من باشد و ولادت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب نزدیک است و چون به نزد او رفتم سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده گوید: چون وفات کرد او را غسل و کفن کرده و دفنش نمودم و لوح را برگرفته و بیرون آمدم و با گروهی همنشین شده و به

لَهُمْ: يَا قَوْمُ اكْفُونِي الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ أَكْفَيْكُمْ الْحِدْمَةَ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: فَلَمَّا أَرَادُوا أَنْ يَأْكُلُوا شَدُّوا عَلَى شَاةٍ فَقَتَلُوهَا بِالضَّرْبِ، ثُمَّ جَعَلُوا بَعْضُهَا كِبَابًا وَبَعْضُهَا شَوَاءً، فَاسْتَنْفَتِ مِنَ الْأَكْلِ، فَقَالُوا: كُلْ، فَقُلْتُ: إِنِّي غَلَامٌ دِيرَانِي وَإِنَّ الدَّيْرَانِيِّينَ لَا يَأْكُلُونَ اللَّحْمَ، فَضَرَبُونِي وَكَادُوا يَمْتَلُونَنِي، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: ائْسِكُوا عَنْهُ حَتَّى يَأْتِيَكُمْ شَرَابُكُمْ فَإِنَّهُ لَا يَشْرَبُ، فَلَمَّا أَتَوْا بِالشَّرَابِ قَالُوا: اشْرَبْ؟ فَقُلْتُ: إِنِّي غَلَامٌ دِيرَانِي وَإِنَّ الدَّيْرَانِيِّينَ لَا يَشْرَبُونَ الْخَمْرَ، فَشَدُّوا عَلَيَّ وَارَادُوا قَتْلِي، فَقُلْتُ لَهُمْ: يَا قَوْمُ لَا تَضْرِبُونِي وَلَا تَقْتُلُونِي فَإِنِّي أُقِرُّ لَكُمْ بِالنُّعْرَةِ فَأَقْرَزْتُ لِوَاحِدٍ مِنْهُمْ فَأَخْرَجَنِي وَبَاعَنِي بِثَلَاثِينَ دِرْهَمٍ مِنْ رَجُلٍ يَهُودِي قَالَ: فَسَأَلَنِي عَنْ نِصِّي فَأَخْبَرْتُهُ وَقُلْتُ لَهُ: لَيْسَ لِي دَنَبٌ إِلَّا أَنِّي أَحْبَبْتُ مُحَمَّدًا وَرَسُولَهُ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَإِنِّي لَا بَيْضُكَ وَابْيَضُ مُحَمَّدًا، ثُمَّ أَخْرَجَنِي إِلَى خَارِجِ دَارِهِ وَإِذَا رَمْلٌ كَثِيرٌ عَلَى بَابِهِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا زَوْجِي لَئِنْ أَصْبَحْتَ وَ لَمْ تَنْقُلْ هَذَا الرَّمْلَ كُلَّهُ مِنْ هَذَا الْمَوْضِعِ لَا قَتَلْتُكَ، قَالَ: فَجَعَلْتُ أُحِلُّ طَوْلَ لَيْلِي فَلَمَّا أَجْهَدَنِي الثَّقَبُ

آنها گفتم: آیا طعام و شراب مرا می دهید تا من هم خدمت شما را به جا آورم؟ گفتند: آری، چون خواستند غذا بخورند گوسفندی را بسته و آن را زدند تا مُرد و بخشی از آن را کباب و بخشی دیگر را بریان کردند و من از خوردن آن ایبا کردم. گفتند: بخور، گفتم: من غلام دیرنشین هستم و دیرنشینان گوشت نمی خورند، آن قدر مرا کتک زدند که نزدیک بود بپریم، یکی از ایشان گفت: دست از او بدارید تا شرابتان بیاید که او نخواهد نوشید و چون شراب را آوردند گفتند: بنوش! گفتم: من غلام دیرنشین هستم و دیرنشینان خمر نمی نوشند، پس بر من حمله آورده و می خواستند مرا بشکند، گفتم: ای قوم مرا نزنید و نکشید که به بندگی شما اعتراف می کنم و برده یکی از آنها شدم و او مرا برد و به یک یهودی به سیصد درهم فروخت. او از داستان من پرسید و من او را آگاه کردم و گفتم: من گناهی ندارم جز آنکه دوستدار محمد و جانشین اویم. یهودی گفت: من تو و محمد را دشمن می دارم و مرا به بیرون خانه اش برد و یک تل ریگ در مقابل خانه اش بود و گفت: اگر تا صبح این ریگها را از اینجا بر نداری و به جای دیگر نبری تو را خواهم کشت و من هم شروع کرده و تمام شب بدان کار مشغول شدم و چون

رَفَعْتُ يَدَيَّ إِلَى السَّمَاءِ وَقُلْتُ: يَا رَبِّ إِنَّكَ حَبِيبْتُ مُحَمَّدًا وَوَصِيَّةُ إِلَيَّ فَبِحَقِّ وَسِيلَتِهِ عَجِّلْ
فَرَجِي وَارْحَنِي بِمَا أَنَا فِيهِ. فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ رِيحًا فَفَلَقَتْ ذَلِكَ الرَّمْلَ مِنْ مَكَانِهِ إِلَى
الْمَكَانِ الَّذِي قَالَ الْيَهُودِيُّ، فَلَمَّا أَصْبَحَ نَظَرَ إِلَى الرَّمْلِ قَدْ نُقِلَ كُلُّهُ، فَقَالَ: يَا رُوزِيهَ أَنْتَ
سَاحِرٌ وَأَنَا لَا أَعْلَمُ فَلَاخِرَ جَنَّتِكَ مِنْ هَذِهِ الْقَرِيَةِ لِثَلَاثَةِ لَيْلٍ، قَالَ: فَأَخْرَجَنِي وَبَاعَنِي مِنْ
امْرَأَةٍ سُلَمِيَّةٍ فَأَحْبَبَنِي حُبًّا شَدِيدًا وَكَانَ لَهَا حَائِطٌ، فَقَالَتْ: هَذَا الْحَائِطُ لَكَ كُلُّ مِثْنَةٍ مَا
يُشْتَرَى وَهَبٌ وَتَصَدَّقْ.

قَالَ: فَبَقِيتُ فِي ذَلِكَ الْحَائِطِ مَا شَاءَ اللَّهُ فَبَيَّنَا أَنَا ذَاتَ يَوْمٍ فِي الْحَائِطِ إِذَا أَنَا بِسَبْعَةِ
رَهْطٍ قَدْ أَقْبَلُوا يُظَلِّلُهُمْ غَبَامَةٌ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءٌ وَلَكِنْ فِيهِمْ نَبِيًّا
قَالَ: فَأَقْبَلُوا حَقًّا دَخَلُوا الْحَائِطَ وَ الْقِيَامَةُ تَسِيرُ مَعَهُمْ، فَلَمَّا دَخَلُوا إِذَا بِهِمْ رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ وَ أَسِيرُ الْمُؤْمِنِينَ طَلْحَةَ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْقِدَادُ وَ عَقِيلُ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ حَمْزَةُ بْنُ
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ، قَدْ دَخَلُوا الْحَائِطَ^(۱) فَجَعَلُوا يَتَنَاقَلُونَ مِنْ حَشَفِ النَّخْلِ وَ

بسیار خسته شدم دستها را به آسمان بلند کرده و گفتم: بار الهای تو محمد و وصیتش
را محبوب من ساختی، پس به حق منزلت او گشایش مرا برسان و مرا از این
گرفتاری برهان. خدای تعالی بادی فرستاد و آن تل ریگ را از آنجا کنده و به آن
مکانی که یهودی گفته بود برد، چون صبح شد یهودی دید که همه ریگها منتقل
شده است، گفت: ای روزبه! تو جادوگری و من نمی دانم پس تو را از این قریه
بیرون می کنم تا آن را نابود نسازی، گوید: مرا بیرون برد و به یک زن سلمی
فروخت او به من محبت فراوانی ابراز می کرد و باغی داشت و گفت: این باغ از آن
تو باشد هر قدر می خواهی از آن بخور و هر قدر می خواهی ببخش و صدقه بده!
گوید: تا مدتی که خدا خواست در آن باغ بودم و روزی دیدم که هفت نفر
آمدند و ابری بر آنها سایه افکند است، با خود گفتم: همه اینها پیامبر نیستند اما
پیامبری در میان آنهاست گوید: آنها آمدند و داخل باغ شدند و ابر نیز با ایشان
می آمد، چون آمدند در میان آنها رسول خدا و امیرالمؤمنین و ابوذر و مقداد و
عقیل بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب^(۱) و زید بن حارثه بودند داخل باغ

۱ - فيه وهم لأنَّ إسلام عقیل قبل الهجرة وشهادة حمزة في لأحد ولا يمكن اجتماع عقیل و حمزة والسبع^{الذين}
في المدينة، والشدة ضعيف، وسيأتي الكلام في آخر الباب.

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَهُمْ: كُلُوا الْحَشَفَ وَلَا تُفْسِدُوا عَلَى الْقَوْمِ شَيْئًا، فَدَخَلْتُ عَلَى مَوْلَاتِي فَقُلْتُ لَهَا: يَا مَوْلَاتِي هِيَ لِي طَبْعًا مِنْ رُطْبٍ، فَقَالَتْ: لَكَ سِتَّةُ أَطْبَاقٍ، قَالَ: فَجِئْتُ فَحَمَلْتُ طَبْعًا مِنْ رُطْبٍ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: إِنْ كَانَ فِيهِمْ نَبِيٌّ فَإِنَّهُ لَا يَأْكُلُ الصَّدَقَةَ، وَيَأْكُلُ الْهَدِيَّةَ، فَوَضَعْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقُلْتُ: هَذِهِ صَدَقَةٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كُلُوا وَامْسِكْ رَسُولُ اللَّهِ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَعَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَحَمْرَةُ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلِبِ، وَقَالَ لَزَيْدٍ: مَدَّ يَدَهُ وَكُلَّ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي هَذِهِ عَلَامَةٌ، فَدَخَلْتُ إِلَى مَوْلَاتِي فَقُلْتُ لَهَا: هِيَ لِي طَبْعًا آخَرٍ، فَقَالَتْ: لَكَ سِتَّةُ أَطْبَاقٍ، قَالَ: فَجِئْتُ فَحَمَلْتُ طَبْعًا مِنْ رُطْبٍ فَوَضَعْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقُلْتُ: هَذِهِ هَدِيَّةٌ، فَدَدَّ يَدَهُ وَقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ كُلُوا، وَمَدَّ الْقَوْمُ جَمِيعًا أَيْدِيَهُمْ فَأَكَلُوا، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي هَذِهِ أَيْضًا عَلَامَةٌ، قَالَ: قَبِيصًا أَنَا أَدُورُ خَلْقَهُ إِذَا حَانَتْ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ الْبَغَاةُ، فَقَالَ: يَا رُوْزِيَّةُ تَطْلُبُ خَاتَمَ النَّبُوَّةِ، فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَكَشَفَ عَنْ كَيْفِيَّتِهِ فَإِذَا أَنَا بِخَاتَمِ النَّبُوَّةِ مَلْجُوعٍ بَيْنَ كَيْفِيَّتِهِ عَلَيْهِ شَعْرَاتٌ قَالَ: فَسَقَطْتُ عَلَى قَدَمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

شدند و از خرماهای باد ریز می خوردند و پیامبر به آنها می فرمود: باد ریزها را بخورید و ضرری به صاحبان آن نرسانید. من نزد خاتم خود رفتم و به او گفتم: ای خاتم! طبق خرمای تازه به من ببخش! او گفت: شش طبق از آن تو باشد آمدن و طبقی رطب برگرفته و با خود گفتم: اگر در بین ایشان پیامبری باشد از صدقه نمی خورد بلکه از هدیه تناول می کند طبق را مقابل او گذاشتم و گفتم: این صدقه است. رسول خدا ﷺ فرمود: بخورید: اما رسول خدا و امیرالمؤمنین و عقیل ابن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب امساک کردند و حضرت به زید فرمودند: دست دراز کن و بخور! با خود گفتم: این علامتی است و هر خاتم خود وارد شده و گفتم: طبقی دیگر به من خرما ببخش! او گفت: شش طبق از آن تو باشد. گوید: آمدن و طبقی رطب برگرفته و در مقابل او نهادم و گفتم: این هدیه است دست دراز کرد و فرمود: بسم الله بخورید و همه دست دراز کرده و خوردند. با خود گفتم: این هم علامتی است. در این بین که پشت سر او دور می زدم به ناگاه به من التفات دوستانه ای فرموده و گفتند: ای روزبه! خاتم نبوت را می جویی؟ گفتم: آری، او رداء از شانه خود برگرفت و ناگاه چشمم به مهر نبوت افتاد که بین دو

أَقْبَلَهَا، فَقَالَ لِي: يَا رُوْزِيَةُ ادْخُلِي إِلَى هَذِهِ الْمَرْأَةِ وَقُلْ لَهَا يَقُولُ لَكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: تَبِيعِينَا هَذَا الْغُلَامَ؟ فَدَخَلْتُ فَقُلْتُ لَهَا: يَا مَوْلَاتِي إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَكَ: تَبِيعِينَا هَذَا الْغُلَامَ؟ فَقَالَتْ: قُلْ لَهُ: لَا أُبِيعُكَ إِلَّا بِأَرْتِقَانِيَةِ غُخْلَةٍ مِائَتِي غُخْلَةٍ مِنْهَا صَفْرَاءُ وَ مِائَتِي غُخْلَةٍ مِنْهَا سَمْرَاءُ، قَالَ: فَجِئْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ: فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: وَمَا أَهْوَنُ مَا سَأَلْتُ، ثُمَّ قَالَ: قُمْ يَا عَلِيُّ فَاجْمَعِ هَذَا التَّوْنِ كُلَّهُ فَجَمَعْتُهُ وَأَخَذْتُ فَقَرَسَةً، ثُمَّ قَالَ: اسْقِهِ فَسَقَاهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا بَلَغَ أَجْرُهُ حَتَّى خَرَجَ التَّخْلُ وَلِئِقَ بَعْضُهُ بَعْضًا، فَقَالَ لِي: ادْخُلِي إِلَيْهَا وَقُلْ لَهَا يَقُولُ لَكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: خُذِي شَيْئَكَ وَادْفَعِي إِلَيْنَا شَيْئَنَا قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهَا وَقُلْتُ ذَلِكَ لَهَا، فَخَرَجَتْ وَنَظَرَتْ إِلَى التَّخْلِ فَقَالَتْ: وَاللَّهِ لَا أُبِيعُكَ إِلَّا بِأَرْتِقَانِيَةِ غُخْلَةٍ كُلِّهَا صَفْرَاءُ، قَالَ: فَهَبْتُ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَسَّعَ جَنَاحَيْهِ عَلَى التَّخْلِ فَصَارَ كُلُّهُ أَصْفَرًا، قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي: قُلْ لَهَا: إِنَّ مُحَمَّدًا يَقُولُ لَكَ: خُذِي شَيْئَكَ وَادْفَعِي إِلَيْنَا شَيْئَنَا، قَالَ: فَقُلْتُ لَهَا

کتف او بود کمی هم مو بر آن قرار داشت، پس بر پای رسول خدا افتادم و بر آن بوسه می زدم. بعد از آن فرمود: ای روزبه! به نزد این زن برو و بگو محمد بن عبدالله می گوید: آیا این غلام را می فروشی؟ آمدم و گفتم: ای خانم من! محمد بن عبدالله می گوید: آیا این غلام را می فروشی؟ گفتم: به او بگو: تو را به چهارصد نخله می فروشم که دویست نخله آن زرد و دویست نخله دیگر سرخ باشد. گوید: به نزد پیامبر آمدم و او را آگاه کردم، فرمود: چه خواسته آسانی! سپس فرمود: ای علی! برخیز و همه هسته ها را جمع کن، آنها را گرفت و کاشت، سپس فرمود: آنها را آب بده و امیرالمؤمنین آنها را آب داد و هنوز به آخر آنها نرسیده بود که نخله ها بیرون آمد و سر به هم داد. آنگاه به من فرمود: بر او وارد شو، بگو محمد بن عبدالله می گوید: جنس خود را بگیر و جنس ما را بده. گوید: بر او وارد شدم و آن را بدو گفتم، او نیز بیرون آمد و به نخله ها نگریست و گفت: به خدا تو را نفروشم جز به چهارصد نخلی که همه آنها زرد باشد. گوید: جبرئیل علیه السلام فرود آمد و بالهای خود را بر نخله ها کشید و همه آنها زرد شد گوید: سپس به من فرمود به آن زن بگو که محمد می گوید: جنس خود را بگیر و جنس ما را بده. گوید: آن گفتم و آن زن گفت: به خدا یکی از این درختها از محمد و از

ذَلِكَ، فَقَالَتْ: وَاللَّهِ لَتُغْلَبَنَّ مِنْ هَذِهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مُحَمَّدٍ وَمِنْكَ، فَقُلْتُ لَهَا: وَاللَّهِ لَيُؤْمَ وَاحِدٌ مَعَ مُحَمَّدٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ آتَيْ فِيهِ، فَأَعْتَمَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَحَنَّنَ عَلَيَّ سَلْمَانَ.

قال مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ -: كَانَ اسْمُ سَلْمَانَ رُوزِيَةً بَيْنَ جَسْبُودَانَ وَمَا سَجَدَ قَطُّ لِيَطْلُعَ الشَّمْسُ وَإِنَّمَا كَانَ يَسْجُدُهُ غَرْوَجَلٌ وَكَانَتِ الْقِبْلَةُ الَّتِي أُمِرَ بِالصَّلَاةِ إِلَيْهَا شَرْقِيَّةً وَكَانَ أَبَوَاهُ يَهْتَكُنِ أَنََّّهُ إِنَّمَا يَسْجُدُ لِيَطْلُعَ الشَّمْسُ كَهَيْئَتِهِمْ، وَكَانَ سَلْمَانُ وَصِيَّ وَصِيِّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَدَاءِ مَا حِيلَ إِلَى عَنِ انْتَهَتْ إِلَيْهِ الْوَصِيَّةُ مِنَ الْمُخْصُومِينَ، وَهُوَ «أَبِي» عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ ذَكَرَ قَوْمٌ أَنَّ «أَبِي» هُوَ أَبُو طَالِبٍ، وَإِنَّمَا اشْتَبَهَ الْأَمْرَ بِهِ، لِأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُئِلَ عَنْ آخِرِ أَوْصِيَاءِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: «أَبِي» فَصَحَّفَهُ النَّاسُ وَ قَالُوا: «أَبِي» وَيُقَالُ لَهُ: «بُرْدَةُ» أَيْضًا.

تو در نزد من محبوبتر است و من نیز بدو گفتم: به خدا یک روز با محمد بودن نزد من محبوبتر است از تو و آنچه بوداری. رسول خدا ﷺ مرا آزاد ساخت و نام مرا سلمان نامید (۱).

شیخ صدوق - رَحِمَهُ اللَّهُ - می گوید: اسم سلمان روزبه فرزند جَسْبُودَانَ بود و هرگز به مطلع آفتاب سجده نکرد بلکه سجده او برای خدای تعالی بود اما قبله ای که بود بدان سو نماز گزارد شرقی بود و پدر و مادر او می پنداشتند که مانند آنها به مطلع آفتاب سجده می کند و سلمان وصی وصی عیسی علیه السلام بود که آنچه بدو سپرده شده است به آخرین اوصیای معصوم برساند که او «أَبِي» علیه السلام بود و بعضی گفته اند: که «أَبِي» ابوطالب است اما امر بر آنها مشتبه شده است، زیرا از امیرالمؤمنین علیه السلام از آخرین وصی عیسی علیه السلام پرسش شد فرمود: «أَبِي» و مردم

۱ - کنز فی البحار، و فی بعض النسخ «آبی»

۲ - توضیحاً اشاره می شود که عقیل در جنگ بدر در سیاه مشرکین بوده و اسیر شده است و آزادشدن او بواسطه فدیة ای برده است که عقیل بن عبدالمطلب پرداخته است. عقیل تا قبل از صلح حدیبیه با مشرکین بود ولی قبل از صلح ایمان آورد. و اما حمزة بنالمطلب در جنگ بدر شهید شده و عقیل را در این فاصله زمانی ندید، برده است. و اما سلمان فارسی (رضی الله عنه) را گفته اند که در بدر حاضر بوده و در غزوة احزاب یا مشورت او مسلمین به جفر خندق پرداختند. بنابراین ظواهر باید این قصه ساختگی باشد که علی بن مهزیار از پدرش که از اهل کتاب ←

﴿ باب ۱۰ ﴾

• (فی خبر قس بن ساعده ایادی) •

وَمِثْلُ قُسِّ بْنِ سَاعِدَةَ الْإِيَادِيِّ فِي عِلْمِهِ وَحِكْمَتِهِ، كَانَ يَعْرِفُ النَّبِيَّ ﷺ وَنَتَنَظَّرُ ظُهُورَهُ وَيَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ دِينًا خَيْرٌ مِنَ الدِّينِ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ. وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ وَيَقُولُ: يُخْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ.

۱- حَدَّثَنَا أَبِي عَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْقَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ بِنَاءَ الْكُتَيْبَةِ يَوْمَ افْتَتَحَ مَكَّةَ إِذْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ الْقَوْمُ؟ قَالُوا: وَفَدُ بَكْرَيْنَ وَائِلٍ، قَالَ: فَبَلِّغْ عَنْهُمْ عِلْمُ مِنْ خَبَرِ قُسِّ بْنِ سَاعِدَةَ الْإِيَادِيِّ؟ قَالُوا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: لِمَا فَعَلَ؟ قَالُوا:

آن را تصحیف کرده و گفتند: «آبی» و به او «برده» نیز می گفتند.

خبر قس بن ساعده ایادی

و فردی مانند قس بن ساعده ایادی که عالم و حکیم بود پیامبر اکرم ﷺ را پیش از ولادتش می شناخت و منتظر ظهور او بود و می گفت: خدا را دینی است که از دین شما بهتر است و پیامبر اکرم نیز برای او طلب رحمت می کرد و می فرمود: او در روز قیامت به تنهایی بمائند امتی محشور می شود.

۱- محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: در فتح مکه یک روز رسول خدا ﷺ کنار خانه کعبه بود که گروهی نماینده بر او وارد شدند و سلام کردند. رسول خدا ﷺ فرمود: این قوم چه کسانی هستند؟ گفتند: نمایندگان بکر بن وائل. فرمود: آیا از اخبار قس بن ساعده ایادی آگاهی دارید؟

— برده و نه رابی شیعہ، از قول فرد داستان برداری قصه را نقل می کند و به امام موسی کاظم علیه السلام نسبت می دهد و قطعاً عقیدت ندارد و ساختگی است و ساختگی بودن آن بر اهل خرد پوشیده نیست. شیخ صدوق علیه السلام در این کتاب خود قصه ها و داستانهای را نقل می کند که رغبتی در خواننده ایجاد کرده باشد برای آگاهی از اخبار صحیح و همانگونه که اشاره می کند به هیچکدام از این داستانها استناد نمی کند. چون خود آن را داستان می داند.

مات. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْحَسْبُكَ رَبُّ الْمَوْتِ وَ رَبُّ الْحَيَاةِ. كُلُّ نَفْسٍ ذَاتَةُ الْمَوْتِ. كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى قَسِّ بْنِ سَاعِدَةَ الْإِيَادِيِّ وَهُوَ يَسُوقُ عُكَاظٍ عَلَى بَعْلِ لَهُ أُخَرَ وَ هُوَ يَخْطُبُ النَّاسَ وَ يَقُولُ: «اجْتَمِعُوا أَيُّهَا النَّاسُ. فَإِذَا اجْتَمَعْتُمْ فَأَنْصِتُوا فَإِذَا أَنْصِتُمْ فَأَمْسِكُوا. فَإِذَا سَمِعْتُمْ فَتَوَا. فَإِذَا وَعَيْتُمْ فَاحْطَطُوا. فَإِذَا حَفِظْتُمْ فَاصْذُقُوا. أَلَا إِنَّهُ مِنْ عَاشٍ مَاتَ. وَ مِنْ مَاتَ فَاتَ. وَ مِنْ فَاتَ فَلَيْسَ بِأَبٍ. إِنَّ فِي السَّمَاءِ خَبْرًا وَ فِي الْأَرْضِ عَيْبَرًا. سَقَفٌ مَرْئُوعٌ. وَ مِهَادٌ مَوْضُوعٌ. وَ نُجُومٌ تَمُورُ. وَ لَيْلٌ تَدُورُ. وَ بَحَارٌ مَاءٍ [لَا] تَقُورُ. يَخْلِفُ قَسٌّ مَا هَذَا بِلَقَبٍ. وَ إِنْ مِنْ وَرَاءِ هَذَا لَعَجِبًا. مَا لِي لَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ فَلَا يَرْجِعُونَ. أَرْضُوا بِالْمَقَامِ فَأَقَامُوا؟ أَمْ تُرْكُوا فَنَامُوا؟ يَخْلِفُ قَسٌّ بَيْنَنَا غَيْرَ كَاذِبَةٍ إِنَّ اللَّهَ وَبِنَا هُوَ خَيْرٌ مِنَ الدِّينِ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: رَجِمَ اللَّهُ قَسًّا يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً رَحْدَةً.

گفتند: آری ای رسول خدا. فرمود: چه می کند؟ گفتند: از دنیا رفته است. فرمود: سیاس خدائی را که پروردگار موت و حیات است، هر شخص طعم مرگ را می چشد. گویا قس بن ساعده ایادی را می بینم که در بازار عکاظ بر شتر سرخ موی خود است و برای مردم خطبه می خواند و می گوید: ای مردم! گرد آئید و چون گرد آمدید خاموش باشید و چون خاموش شدید گوش دهید و چون گوش دادید فرا گیرید و چون فرا گرفتید حفظ کنید و چون حفظ کردید باور کنید. آگاه باشید هر که زندگی کرد خواهد مُرد و هر که مُرد از دست می رود و هر که از دست رفت دیگر نمی آید. در آسمان خبر و در زمین عبرتهائی است، سقی است برافراشته شده و گهواره ای است نهاده شده و ستارگانی در حرکت و شبی در جرخش و دریاهاى آبی که فرو نمی رود. قس سوگند یاد می کند که اینها بازیچه نیست و در و رای اینها امر شگفتی است. چرا مردم را می بینم که می روند و باز نمی گردند؟ آیا اقامت در آنها را پسندیده و در آنها رحل اقامت افکنده اند؟ یا در آنها رها شده و خوابیده اند؟ قس سوگند یاد می کند که خدا را دینی است که از دین شما بهتر است. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: خدا قس را رحمت کند، او در روز قیامت به تنهائی به مانند اُمّی محشور می شود. فرمود: آیا

قَالَ: هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ يُحْسِنُ مِنْ شَعْرِهِ شَيْئًا؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:

فِي الْأَوَّلِينَ الذَّاهِبِينَ	سَمِعْتُ مِنَ الْقُرُونِ لَنَا بَصَائِرَ
لَمَّا رَأَيْتُ مَوَارِدَ	لِلْمَوْتِ لَيْسَ لَهَا مَصَادِرَ
وَرَأَيْتُ قَوْمِي تَحْتَوَهَا	تَمُضِي الْأَكَابِرُ وَالْأَصَاغِرَ
لَا يَرْجِعُ الْمَاضِي إِلَى	سَيِّ وَ لَا مِنَ الْبَاقِينَ غَايِرَ
أَتَيْتُ أَنِّي لَا نَحَا	لَهُ حَيْثُ صَارَ الْقَوْمُ صَايِرَ

وَبَلَغَ مِنْ حِكْمَةِ قُسِّ بْنِ سَاعِدَةَ وَ مَعْرِفَتِهِ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَسْأَلُ مَنْ يَتَقَدَّمُ عَلَيْهِ مِنْ إِيَادٍ مِنْ حِكْمِهِ وَ يُضْغِي إِلَيْهِ سَمْعَهُ.

۲ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ -
إِسْمَاعِيلَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَّا قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الضَّحَّاكِ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ
أَبِيهِ أَنَّ وَلَدًا مِنْ إِيَادٍ قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلَهُمْ عَنْ حِكْمِ قُسِّ بْنِ سَاعِدَةَ

در میان شما کسی هست که از اشعار او به یاد یکی از آنها گفت: من از او شنیدم که می گفت:

آنان که شدند سوی عقبی	هستند برای ما بصائر
آن کس که درآمده است بر موت	از آن به برون نگشت صادر
دیدم همه را به جانب مرگ	رفتند اکابر و اصاغر
آنان که شدند باز نایند	آنان که نرفته اند صایر

من نیز یقین روم بدان سو

چرخ است بر این مدار دایر

حکمت قس بن ساعده و معرفت او به جایی رسیده بود که پیامبر اکرم از کسانی که از قبیله ایاد بر آن حضرت وارد می شدند، از حکمت های قس پرسش می کردند و به آن گوش فرامی دادند.

۲ - هشام از پدرش روایت کند که نمایندگان از قبیله ایاد بر رسول -
خدا ﷺ وارد شدند و آن حضرت از حکمت های قس بن ساعده پرسش

فَقَالُوا: قَالَ قَسٌّ:

يَا نَاعِي الْمَوْتِ وَالْأَمْوَاتِ فِي جَدِّ
دَعَلَهُمْ فَإِنَّ لَهُمْ يَوْمًا يُصَاحُّ بِهِمْ
بَيْنَهُمْ عُرَاءٌ وَ مِنْهُمْ فِي ثِيَابِهِمْ
حَقٌّ يَخُودُوا بِحَالٍ غَيْرِ خَالَتِهِمْ
مَطَرٌ وَ نَبَاتٌ، وَ آبَاءٌ وَ أُمَّهَاتٌ، وَ ذَاهِبٌ وَ آتٍ، وَ آيَاتٌ فِي أَثَرِ آيَاتٍ، وَ أَمْوَاتٌ بَعْدَ
أَمْوَاتٍ، حَسْرَةٌ وَ ظَلَامٌ، وَ لَيَالٍ وَ أَيَّامٌ، وَ فَقِيرٌ وَ غَنِيٌّ، وَ سَعِيدٌ وَ شَقِيٌّ، وَ مُحْسِنٌ وَ مُسِيئٌ،
نَبَأٌ لِأَرْبَابِ النُّفُوسِ، لِيُضِلَّحْنَ كُلُّ عَامِلٍ عَمَلَهُ، كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ وَاحِدٌ، لَيْسَ بِمَوْلُودٍ وَ لَا
وَالِدٌ، أَعَادَ وَ أَهْدَأَ، وَ إِلَهُهُ الْمَلَأَ عَدَا.
وَ أَمَّا بَعْدُ يَا مَقْفَرٍ إِيَّادِ أَيْنَ تَمُودُ وَ عَادُ؟ وَ أَيْنَ الْآبَاءُ وَ الْأَجْدَادُ؟ أَيْنَ الْحَسَنُ الَّذِي لَمْ

فرموده گفتند: قس می گوید

۱ - ای خواننده مرگ! مود را در کجاست و بر تن آنها از بقیه اثاث زندگانی همان پاره کفنهاست.

۲ - آنها را فروگذار که ایشان را روزی است که بر آنها فریاد کنند و از خواب برخیزند همچنان که بیهوش از خوابها بیدار شود.

۳ - بعضی از ایشان عریانند و بعضی دیگر در جامه های خود و بعضی از آن جامه ها جدید و نو است و بعضی دیگر تکه تکه و کهنه.

۴ - تا آنگاه که به حالی غیر حالت خود برگردند، آفرینشی تو و خلقی که بعد از ایشان آفریده می شوند.

باران است و نبات، پدران و مادران، رونده و آینده، آیاتی به دنبال آیات و امواتی بعد از اموات، روشنی و تاریکی و شبها و روزها و فقیر و غنی و سعید و شقی و نیکوکار و بدکار، خبری برای غافلان باید که هر عاملی عملش را اصلاح کند، چنین نیست، بلکه او خدای یکتاست، نه مولود است و نه والد، اعاده می کند و آغاز می نماید و فردا بازگشت به سوی اوست.

اما بعد، ای گروه ایاد! نمود و عاد کجایند؟ و آباء و اجداد کجا هستند؟ آن

يُشْكِرُ وَالْقَبِيحُ الَّذِي لَمْ يَنْتَقِمْ، كَلَّا وَرَبُّ الْكَفَّةِ لَيُعْودُنَّ مَا بَدَأَ، وَلَئِنْ ذَهَبَ يَوْمَ لَيُعْودُنَّ يَوْمٌ.

وَهُوَ قُسُّ بْنُ سَاعِدَةَ بْنِ حُذَافَةَ بْنِ زُهَيْرِ بْنِ إِبَادِ بْنِ نَزَارٍ، أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِالْبَيْتِ مِنْ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ، وَأَوَّلُ مَنْ تَوَكَّأَ عَلَى عَصَا. وَيُقَالُ: إِنَّهُ عَاشَ سِتِّينَ سَنَةً، وَكَانَ يُغْرِفُ النَّبِيَّ ﷺ بِأَسْمِهِ وَنَسَبِهِ وَيُخْرِشُ النَّاسَ بِخُرُوجِهِ، وَكَانَ يَسْتَقْبِلُ الثَّقِيفَةَ وَيَأْمُرُ بِهَا فِي خِلَالِ مَا يَعْطُ بِهِ النَّاسَ.

۳ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ - إِبْرَاهِيمَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا بْنُ دِينَارٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُهَدِّي بْنُ أَبِي سَابِقٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: جَمَعَ قُسُّ بْنُ سَاعِدَةَ وَلَدَهُ فَقَالَ: إِنَّ الْمِعَاءَ تُكْنِيهِ الْبَقْلَةُ وَتُرْوِيهِ الْمُدَقَّةُ، وَمَنْ غَيَّرَكَ شَيْئًا فَعَمِيَ بِمِثْلِهِ، وَمَنْ ظَلَمَكَ وَجَدَ عَنْ بَطْلَانِهِ، حَتَّى عَدَلْتَ عَلَى نَفْسِكَ عَدَلَ عَلَيْكَ مَنْ فَوْقَكَ، فَإِذَا نَهَيْتَ عَنْ شَيْءٍ قَابَذَهُ بِنَفْسِكَ، وَلَا تَجْمَعْ مَا لَا تَأْكُلُ.

نیکی که مورد تقدیر و سپاس واقع نشد کجاست؟ و آن زشتی که نفست و بلا در پی نداشت که دید؟ چنین نیست، به خدای کعبه آنچه آغاز شد دوباره عود می کند و اگر روزی برود، روزی دیگر باز می گردد.

و او قس فرزند ساعده فرزند حذافه فرزند زهر فرزند ایاد فرزند نزار است اولین کسی که از جاهلیت به قیامت ایمان آورد و اولین کسی که به عصا تکیه زد، و می گویند او ششصد سال زیست و پیامبر اکرم ﷺ را به اسم و نسب می شناخت و مردم را به قیام او بشارت می داد و به تقیه عمل می کرد و به مردم در ضمن مواعظش بدان دستور می داد.

۳ - عبدالله بن عباس از پدرش نقل کند که گفت: قس بن ساعده فرزندانش را گرد آورد و گفت: برای شکم باقلای بس است و شیر آمیخته با آب هم آن را سیراب می کند، هر که تو را به چیزی سرزنش کرد در خودش هم مانند آن هست و هر کس به تو ظلم کند، ظالمی بدو ظلم خواهد کرد، اگر بر نفست عدالت ورزی، مافوق نیز بر تو عدالت ورزد، آنگاه که خواستی از چیزی نهی کنی از خود آغاز کن و چیزی را که نمی خوری گردآوری مکن و چیزی را که محتاج آن

وَلَا تَأْكُلْ مَا لَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ، وَإِذَا ادْخَرْتَ فَلَا يَكُونُ كَنْزُكَ إِلَّا فَعَلَكَ، وَكُنْ عَفْوَ الْعِيَلَةِ،
مُشْتَرِكَ الْيَقِينِ تَسُدُّ قَوْمَكَ، وَلَا تُشَاوِرَنَّ مَشْغُولًا وَإِنْ كَانَ حَازِمًا، وَلَا جَانِبًا وَإِنْ كَانَ
فَهِيمًا، وَلَا مَدْعُورًا وَإِنْ كَانَ نَاصِحًا، وَلَا تَضَعُ فِي عُنُقِكَ طَوْقًا لَا يُمَكِّنُكَ نَزْعُهُ إِلَّا يَسْقُ
نَفْسِكَ، وَإِذَا خَاصَمْتَ فَاعْدِلْ، وَإِذَا قُلْتَ فَاقْتَصِدْ، وَلَا تَسْتَوِدِعَنَّ أَحَدًا دِينَكَ وَإِنْ
قَرَّبْتَ قَرَابَتَهُ، فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ لَمْ تَزَلْ وَجَلًا وَكَانَ الْمُسْتَوْدِعُ بِالْخِيَارِ فِي الْوَفَاءِ
بِالْعَهْدِ، وَكَنتَ لَهُ عَبْدًا مَا بَقِيتَ، فَإِنْ جَنَى عَقْلَكَ كُنْتَ أَوْلَى بِذَلِكَ، وَإِنْ وَفَى كَانَ
الْمُسْتَدْرِعُ دُونَكَ، عَلَيْكَ بِالصَّدَقَةِ فَإِنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ.

لَكَانَ قَسٌّ لَا يَسْتَوِدِعُ دِينَهُ أَحَدًا وَكَانَ يَتَكَلَّمُ بِهَا يَحُلُّ مَقْنَاءَ عَلَى الْقَوَامِ وَلَا
يَسْتَذِرُكَ إِلَّا الْخَوَاصُّ.

نیستی غور، اگر خواستی چیزی را ذخیره سازی، آن عملت باشد، اگر
می خواهی آقای قومت باشی خرجت را بر دیگران منه، اما ثروت را با آنان در
میان نه، با کسی که مشغول است مشورت مکن اگر چه حاذق باشد، و با گرسنه
مشورت مکن گرچه فهیم باشد، و با تریب مشورت مکن گر چه ناصح باشد، و
طوقی بر گردنت مینداز که جز با مشقت نتوانی آن را برداری، چون دشمنی می کنی
عدالت بورز و در گفتار میانه رو باش و راز دین خود را به امانت نزد کسی
مگذار گرچه خویشاوند نزدیک باشد که اگر چنین کردی پیوسته هراسناک
خواهی بود، و امانتدار مختار است که وفا کند و یا تخلف ورزد و تا زنده ای او را
بنده ای، اگر بر تو جنایت کند تو خود چنین کرده ای و اگر وفا کند مدحش از آن
تو نیست، و بر تو باد صدقه دادن که آن کفاره گناهان است.

و قس راز دینش را به احدی نمی سپرد و به گونه ای سخن می گفت که معنای
آن بر عوام مخفی بود و فقط خواص معنای آن را درک می کردند.

*

﴿باب ۱۱﴾

• (فی خبر تبع) •

وَ كَانَ تَبِعُ الْمَلِكِ أَيْضاً يَمْنُ عَرَفَ النَّبِيَّ ﷺ وَ انْتَقَرُ خُرُوجَهُ لِأَنَّهُ قَدْ وَقَعَ إِلَيْهِ خَبْرُهُ، فَعَرَفَهُ أَنَّهُ سَيَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ نَبِيٌّ يَكُونُ مُهَاجِرَتُهُ إِلَى يَتَرَبَّ.

۱ - مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ، عَنْ أَبَانَ رَفَعَهُ: أَنَّ تَبِعاً قَالَ فِي مَسِيرِهِ:

حَتَّى أَنَابَنِي مِنْ قَرْيَةٍ عَالِمٍ	جَبْرٌ لَعَنُوكَ فِي الْيَهُودِ مَسُودٌ
قَالَ أَرَدَجَزَ عَنْ قَرْيَةٍ مَحْجُوبَةٍ	لِنَبِيٍّ مَكَّةَ مِنْ قَرْيَةٍ مُهْتَدٍ
فَقَفَوْتُ عَنْهُمْ عَفْرَ غَيْرَ مُثَرَّبٍ	وَ تَرَكْتُهُمْ لِعِقَابِ يَوْمِ نَزْمَدٍ
وَ تَرَكْتُهَا لِلَّهِ لَوْ جُودَ عَفْوَةٍ	يَوْمَ الْحِسَابِ مِنَ الْجَحِيمِ الْمَوْقِدِ

باب ۱۱

خبر تبع پادشاه بمن

تبع پادشاه بمن نیز از کسانی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می شناخت و منتظر قیام او بود، زیرا خبر آن بدو رسیده بود و می دانست که به زودی پیامبر از مکه ظهور کرده و به یثرب مهاجرت خواهد کرد.

۱ - أَبَانَ در حدیثی مرفوع گوید: تبع در مسیر پیامبر اکرم از مکه به مدینه این اشعار را سروده است:

تا آنکه در آمد از قریظه
 خبری علمی عظیم سودد
 گفتا که برو از آن دیاری
 کو جانب حق نگشت مهتد
 من نیز در آمدم ز مکه
 تا باز رسد عذاب سرمد
 امید من از خدای عفو است
 آن روز که هست نار موقد

وَلَقَدْ تَرَكْتُمْ لَهَا مِنْ قَوْمِنَا
 نَقْرًا يَكُونُ النَّصْرُ فِي أَغْقَابِهِمْ
 مَا كُنْتُمْ أَحْسَبُ أَنْ يَتَيْنَا ظَاهِرًا
 قَالُوا بِمَكَّةَ يَتِيَتْ مَالِي دَائِرِ
 فَأَرَدْتُ أَتْرَأَ حَالَ رَبِّي دُونَهُ
 لَتَرَكْتُ مَا أَكَلْتُهُ فِيهِ طَمَ
 نَقْرًا أُولَى حَسْبٍ وَ يَمُنْ بِمُحَمَّدٍ
 لَوْجُو بِذَاكَ ثَوَابَ رَبِّ مُحَمَّدٍ
 فِيهِ فِي بَطْحَاءِ مَكَّةَ يَقْبَضُ
 وَ كُنُوزُهُ مِنْ لَوْلُو وَ زَبْرَجِدِ
 وَ اللَّهُ يَذْفَعُ عَنْ خَرَابِ الْمَسْجِدِ
 وَ تَرَكْتُمْ مَثَلًا لِأَهْلِ الْمَشْهَدِ

* * * *

قال أبو عبد الله عليه السلام: قد أخبر الله سبحانه من هذه - يعني مكة - نبي يكون مهاجرة إلى يثرب، فأخذ قوماً من اليمن فأنزلهم مع اليهود ليضمره إذا خرج وفي

باقی بنهاد می تنی چند تا با بود برای احمد
 جمعی که به راه حق در آیند فرمان ببرند از محمد
 هرگز نبوده گمان به مکه نامی ز خدا رود به معبد
 گفتند به مکه بیت مالی است آکنده ز لؤلؤ و زبرجد
 گفتم که کنم عزم ایشان لیکن نکند اراده ایزد
 من تارك آن گروه از آن رو عبرت بشود به اهل مشهد

* * * *

امام صادق علیه السلام فرمود: او خبر داده است که از این شهر پیامبری ظهور خواهد کرد که به یثرب مهاجرت خواهد کرد، به همین جهت گروهی از مردم یمن را با یهودیان در آنجا سکنی داد تا آنگاه که مبعوث شود او را یاری کنند و در این

ذَلِكَ يَقُولُ:

شَهِدْتُ عَلَى أَحْمَدَ أَنَّهُ
قَلَّ مَدُّ عُنُقِي إِلَى عُنُقِهِ
وَ كُنْتُ عَذَاباً عَلَى الْمُشْرِكِينَ
رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ بَارِي النِّسَمِ
لَكُنْتُ قَدِيراً لَهُ وَ ابْنُ عَمٍّ
وَ أَتَقَرَّبُ كَأَنَّ حَتْفِي وَ غَمٍّ

۲ - حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنْ تَبِعُوا قَالِ لَأَوْسٍ وَ الْخَزَرَجِ: كَوْنُوا هَهُنَا حَتَّى يَخْرُجَ هَذَا الشَّيْءُ، لَمَّا أَنَا قَلَّ أَدْرَكْتُهُ لِحَدَّثَتُهُ وَ لَمَزَجْتُ نَعْتَهُ».

۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَزْأَزِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقُتَيْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الطَّطَارِدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ الشَّيْبَانِيُّ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى الْمَدَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عِكْرِمَةُ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ: لَا تَبْتَغِيَنَّ عَلَيْنَكُمْ أَمْرٌ تَبِيعَ قِبَاةُ كَانَ مُسْلِمًا.

بارہ گفتمے است:

گواہی میدهم بر نفس احمد

که او از جانب رحمان رسول است

اگر عزم رسد بر عمر جانان

وزارت گر شود قسمت قبول است

به جان مشرکین باشم عذاب

از این رو خاطر آنان ملول است

۲ - ولید بن صبیح از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: تبیع به دو قبیله اوس و خزرج سفارش کرد که همین جا باشید تا این پیامبر ظاهر شود، اما من اگر او را درک کنم بدو خدمت می کنم و با او خواهم بود.

۳ - عکرمه گفته است از ابن عباس شنیده ام که می گفت: امر تبیع بر شما مشتبه نشود او مسلمان بود.

﴿ باب ۱۲ ﴾

• (فی خبر عبدالمطلب و ابي طالب) •

وَ كَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ أَبُو طَالِبٍ مِنْ أَغْرَفِ الْعُلَمَاءِ وَ أَغْلِيهِمْ بِشَأْنِ النَّبِيِّ ﷺ وَ
كَانَا يَكْتُمَانِ ذَلِكَ عَنِ الْجُهَالِ وَ أَهْلِ الْكُفْرِ وَ الضَّلَالِ .

۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رحمته الله قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ
قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ : حَدَّثَنِي
الْمُهَيْمَنُ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْمُزَنِيِّ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَقِيلٍ الْهَذَلِيِّ ، عَنْ عِكْرَمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ :
كَانَ يُرْوَعُ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِرَاشٌ فِي ظِلِّ الْكَفَّةِ لَا يَجْلِسُ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ الْجَلِيلُ لَهُ ، وَ
كَانَ بَنُوهُ يَجْلِسُونَ حَوْلَهُ حَتَّى يَخْرُجَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ وَ هُوَ
عَلَامٌ فَتَمُشِي حَتَّى يَجْلِسَ عَلَى الْفِرَاشِ فَيَهْطُلُ ذَلِكَ عَلَى أَشْيَائِهِ ، وَ يَأْخُذُ رُءُوسَهُ لِيُؤْخِزَهُ
فَيَقُولُ لَهُمْ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ إِذَا رَأَى ذَلِكَ مِنْهُمْ : دَعُوا ابْنِي فَوَافِقُ إِنَّ لَهُ لَشَأْنًا عَظِيمًا إِنِّي أَرَى
أَنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ يَوْمٌ وَ هُوَ سَيَّةٌ كُمْ ، إِنِّي لَرَى عُرَّتَهُ عُرَّةَ تَسْوَدُ النَّاسَ ، ثُمَّ يَحْمِلُهُ فَيَجْلِسُهُ

باب ۱۲

خبر عبدالمطلب و ابوطالب

عبدالمطلب و ابوطالب از همه دانشمندان به مقام پیامبر اکرم ﷺ دانسته بودند، اما آن را از جهال و اهل کفر و ضلال پنهان می داشتند .

۱ - عکرمه از ابن عباس نقل کرده است که می گفت: در سایه خانه کعبه مسندی برای عبدالمطلب می انداختند و او بر آن می نشست و به خاطر اکرام و احترام وی کسی بر روی آن مسند نمی نشست، فرزندان او همه در اطراف او می نشستند تا آنکه عبدالمطلب برخیزد و بیرون رود، اما رسول خدا ﷺ که کودک بود می آمد و روی آن مسند می نشست. این موضوع بر عمرهایش گران می آمد و او را می گرفتند تا او را واپس برند و آنگاه که عبدالمطلب چنین می دید، می فرمود: پسر مرا وانهید، به خدا سوگند او را شانی بزرگ است و من می بینم روزی خواهد آمد که او سرور همه شما باشد. من در پیشانی او می بینم که بر همه مردم سروری کند. سپس او را بر می داشت و با خود بر آن مسند

[معه] و تَمَسَّحَ ظَهْرَهُ وَ يَتَّبِعُهُ وَ يَقُولُ: مَا رَأَيْتُ قُبْلَةَ أَطِيبَ مِنْهُ وَ لَا أَطَهَرَ قَطُّ، وَ لَا جَسَدًا أَلْيَنَ مِنْهُ وَ لَا أَطْيَبَ مِنْهُ، ثُمَّ يَلْتَفِتُ إِلَى أَبِي طَالِبٍ وَ ذَلِكَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَبَا طَالِبٍ لِأُمِّ وَاجِدٍ، وَ يَقُولُ: يَا أَبَا طَالِبٍ إِنَّ هَذَا الْقَلَامَ لَشَأْنًا عَظِيمًا فَاحْفَظْهُ وَ اسْتَنْسِكْ بِهِ فَإِنَّهُ فَرْدٌ وَجِيدٌ، وَ كُنْ لَهُ كَالْأُمِّ، لَا يَصِلُ إِلَيْهِ بِشَيْءٍ يَكْرَهُهُ، ثُمَّ يَحْمِلُهُ عَلَى عُنُقِهِ لِيَطُوفَ بِهِ أَسْبُوعًا، فَكَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ قَدْ عَلِمَ أَنَّهُ يَكْرَهُ اللَّاتَ وَ الْعَزَى فَلَا يَدْخُلُهُ عَلَيْهَا، فَلَمَّا نَمَتْ لَهُ بَسْتُ بَنِينَ مَاتَتْ أُمُّهُ آيَةً بِالْأَبْوَاءِ بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ، وَ كَانَتْ قَدِمَتْ بِهِ عَلَى أَحْوَالِهِ مِنْ بَنِي عَدِيٍّ، لَبَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهَا لِأَبٍ لَهُ وَ لِأُمِّ، فَازْدَادَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لَهُ رِقَّةٌ وَ حِفْظًا، وَ كَانَتْ هَذِهِ حَالُهُ حَتَّى أَدْرَكَتْ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ الْوَفَاةَ فَبَقِيَ إِلَى أَبِي طَالِبٍ وَ مُحَمَّدٌ عَلَى صَدْرِهِ وَ هُوَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَ هُوَ يَتَكِي وَ يَلْتَفِتُ إِلَى أَبِي طَالِبٍ وَ يَقُولُ: يَا أَبَا طَالِبٍ انْظُرْ أَنْ تَكُونَ حَافِظًا لِهَذَا الْوَجِيدِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِمْ رَاحَةَ أَبِيهِ، وَ لَا ذَاقَ شَفَقَةَ أُمِّهِ،

می نشانید و دستی به پشت او می کشید و او را می بوسید و می گفت: من هرگز بوسه ای به این خوبی و پاکیزگی ندیده‌ام و تنی به این نرمی و خوشبوی مشاهده نکرده‌ام، سپس رو به ابوطالب می کرد - زیرا عبدالله و ابوطالب از یک مادر بودند - و می فرمود: ای ابوطالب! برای این کودک شأن بزرگی است او را حفظ کن و نگاهدار که او یکتا و یگانه است و برای او مانند مادر باش، مبادا چیزی که بدش می آید به وی رسد، سپس او را برگردن خود می نهاد و هفت بار طواف می کرد. عبدالمطلب می دانست که او از لات و عزی بدش می آید و وی را با آنها مواجه نمی کرد و چون شش ساله شد مادرش آمنه در سرزمین ابواء که بین مکه و مدینه است درگذشت، آمنه او را برای دیدار دایه‌هایش که از بنی عدی بودند برده بود و رسول اکرم ﷺ بدون پدر و مادر گردید و عبدالمطلب نسبت به او مهربانتر و حافظتر شد و حال چنین بود تا وفات عبدالمطلب نزدیک شد، ابوطالب را فراخواند و در حالیکه محمد روی سینه اش بود و او در سگرات مرگ به سر می برد، می گریست و به ابوطالب می گفت: ای ابوطالب بنگر تا حافظ این یگانه باشی کسی که راحه پدر استشام نکرده و مهر مادری نچشیده: ای ابوطالب بنگر که او را نسبت به تن خود به منزله جگر بدانی، من همه فرزندانم

انظر يا ابطال يا ان يكون من جسدك بمنزلة كبدك فاني قد تركت بني كلهم و وصيتك
 به لانك من ام ابيه يا ابطال ان اذكرت اتباعه فاعلم اني كنت من ابصر الناس و
 اعلم الناس به فان استطعت ان تتبعه فاقطع و انصره بلسانك و يدك و مالك فانه و
 الله سيؤدكم و يملك ما لم يملك احد من بني ابائي يا ابطال ما اعلم احدا من آبائك
 مات عنه ابوه على حال ابيه و لا امه على حال امه فاحفظه لو خدته هل قبلت
 وصيتي فيه ؟ فقال نعم قد قبلت و الله علي بذلك شهيد فقال عبد المطلب قد يدك
 الي قد يده اليه فضرب يده على يده ثم قال عبد المطلب الان خلعت علي الموت ثم
 لم يزل يتقبله و يقول اشهد اني لم اقبل احدا من ولدي لطيب ريحا منك و لا احسن
 وجهها منك و يتمنى ان يكون قد بقي حتى يشره زمانه فأت عبد المطلب و هو ابن
 ثمان سنين فضمه اوطالب الى نفسه لا يفارقه ساعة من ليل و لا نهار و كان ينام معه
 حتى لا يأتين عليه احدا.

را رها کرده و تنها سفارش اولاد به تو می کنم زیرا تو از مادر پدر او هستی. ای
 ابوطالب! اگر ایام او را درک کردی بدان که من از همه مردم به امر او بیناتر و
 آگاهتر بوده ام و اگر توانستی از او پیروی کن و او را با زبان و دست و ثروت
 یاری نما، که او - به خدا سوگند - به زودی بر شما آقایی کند و سلطنتی یابد که هیچ
 یک از اولاد پدرانم نداشتند، ای ابوطالب! هیچ یک از پدرانت را نمی شناسم که
 پدرش چون پدر او و مادرش چون مادر او مرده باشند، او را به واسطه تنهائیش
 حافظ باش. آیا وصیتم را درباره او پذیرفتی؟ ابوطالب گفت: آری پذیرفتم و
 خدا نیز بر آن گواه است. عبدالمطلب گفت: دستت را به سوی من دراز کن و او
 نیز دستش را دراز کرد و با یکدیگر دست دادند. سپس عبدالمطلب گفت: اکنون
 مرگ بر من آسان شد، سپس بی دربی محمد را می بوسید و می گفت: گواهی
 می دهم که هیچ یک از فرزندان خود را نبوسیده ام که از تو خوشبوتر و
 خوشروتر باشد و آرزو می کرد که در قید حیات باشد تا زمان او را درک کند و
 آنگاه که عبدالمطلب فوت کرد محمد بچه ای هشت ساله بود، ابوطالب او را همراه
 خود کرد و ساعتی از شبانه روز از او غافل نبود و در کنار او می خوابید و هیچ

۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَزَّازُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْأَصَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْخَبَّارِ الْفَطَارِدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ ابْنِ يَسَافٍ الْمَدَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ بَعْضِ أَهْلِهِ قَالَ: كَانَ يُوضَعُ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ جَدُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِرَاشٌ فِي ظِلِّ الْكَفَّةِ فَكَانَ لَا يَجْلِسُ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ بَنِيهِ إِجْلَالًا لَهُ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي حَتَّى يَجْلِسَ عَلَيْهِ، فَيَذْهَبُ أَهْمَاءُهُ يُؤْخِرُونَ، فَيَقُولُ جَدُّهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: دَعُوا ابْنِي، فَيَنْسَحُ عَلَى ظَهْرِهِ وَيَقُولُ، إِنَّ لِابْنِي هَذَا لَفَانًا، فَيُتَوَفَّى عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ النَّبِيُّ ﷺ ابْنُ ثَمَانٍ سِنِينَ بَعْدَ عَامِ الْفِيلِ بِثَمَانٍ سِنِينَ.

۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ خَالِدِ بْنِ الْيَاسِ، عَنْ أَبِي - بُكَيْرٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي جَهْمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا طَالِبٍ يُحَدِّثُ عَنْ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ: بَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ فِي الْحِجْرِ إِذْ رَأَيْتُ رُؤْيَا هَالِكًا، فَأَتَيْتُ كَاهِنَةَ قُرَيْشٍ وَ عَلِيَّ مُطَرِّفَ خَزٍّ، وَ جُهَيْنَ تَضَرَّبَ مِنْكَي فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْ عَرَفْتُ فِي وَجْهِهِ التَّغْيِيرَ فَاسْتَوْتُ وَ أَنَا

کس را بر او امین نمی دانستند

۲ - عباس بن عبدالله بن سعید از بعضی از خاندانش نقل کرده است که برای عبدالمطلب (جد رسول خدا) در سایه کعبه مسندی می انداختند و به واسطه حرمت او هیچ یک از فرزندان بر آن مسند نمی نشست، اما رسول خدا ﷺ می آمد و بر روی آن می نشست، عموهایش می آمدند تا او را واپس برند جدش عبدالمطلب می گفت: فرزندم را واگذارید و بر پشتش دست محبت می کشید و می گفت: برای این فرزندم شأن و منزلتی بزرگ است، عبدالمطلب در سال هشتم عام الفیل درگذشت و پیامبر ﷺ پسر بچه ای هشت ساله بود.

۳ - فرزند عبدالله بن ابی جهم گوید پدرم از جدم روایت کرد: شنیدم ابوطالب از عبدالمطلب چنین نقل می کرد: وقتی در حجر اسماعیل خوابیده بودم و خوابی دیدم که مرا به هراس انداخت و در حالیکه ردای خزی بر دوش داشتم و گیسوانم بر شانه هایم بود نزد کاهنه قریش رفتم، چون مرا دید در چهره ام دگرگونی مشاهده

يَوْمَئِذٍ سَيَدُّ قَوْمِي، فَقَالَتْ: مَا شَأْنُ سَيِّدِ الْعَرَبِ مَتَغَيَّرَ اللَّوْنُ هَلْ رَأَيْتَهُ مِنْ حَدَثَانٍ الذَّهْرِ
وَرَيْبٍ؟ فَقُلْتُ هَا: بَلَى إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ وَأَنَا نَائِمٌ فِي الْحِجْرِ كَأَنَّ شَجَرَةً قَدْ نَبَتَتْ عَلَى ظَهْرِي
قَدْ نَالَ رَأْسُهَا السَّمَاءَ وَخُرَيْتُ أَغْصَانُهَا الشَّرْقَ وَالْعَرَبَ وَرَأَيْتُ نُورًا يَطْهَرُ مِنْهَا أَكْثَرُ
مِنْ نُورِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ ضِعْفًا، وَرَأَيْتُ الْعَرَبَ وَالْعَجَمَ سَاجِدَةً هَا وَهِيَ كُلُّ يَوْمٍ تَزْدَادُ
عِظَمًا وَنُورًا، وَرَأَيْتُ رَهْطًا مِنْ قُرَيْشٍ يُرِيدُونَ قَطْعَهَا فَإِذَا دَنَوْا مِنْهَا أَخَذَهُمْ شَابٌّ مِنْ
أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا وَأَنْظَفِهِمْ ثِيَابًا فَيَأْخُذُهُمْ وَيَكْبِرُ ظُهُورَهُمْ، وَيَقْلَعُ أَغْصَانَهُمْ، فَرَفَعْتُ
يَدِي لِأَتَنَاوَلَ عُصْنًا مِنْ أَغْصَانِهَا، فَصَاحَ بِي الشَّابُّ وَقَالَ: مَهْلًا لَيْسَ لَكَ مِنْهَا نَصِيبٌ،
فَقُلْتُ: لِمَنِ النَّصِيبُ وَالشَّجَرَةُ مِنِّي؟ فَقَالَ: النَّصِيبُ لِهَؤُلَاءِ الَّذِينَ قَدْ تَعَلَّقُوا بِهَا وَ
سَتَكُونُ^(۱) إِيَّاهَا. فَانْتَبَهْتُ مَذْعُورًا فَرِعًا مَتَغَيَّرَ اللَّوْنُ.

فَرَأَيْتُ نُورَ الْكَاهِنَةِ قَدْ تَغَيَّرَ، ثُمَّ قَالَتْ: لَيْنَ حَقَّقْتُ رُؤْيَاكَ لِيَخْرُجَنَّ مِنْ صُلْبِكَ

کرد و نشست، و من آن روز بزرگ قومم بودم، گفتم: چرا بزرگ عرب را رنگ
پریده می بینم؟ آیا امر ناگواری رخ داده است؟ گفتم: آری، دوش در جگر
اسماعیل خوابیده بودم و در خواب دیدم که گویا درختی بر یستم روئید و سرش
بر آسمان رسید و شاخه هایش شرق و غرب عالم را گرفت و نوری را در آن دیدم
که هفتاد مرتبه از نور خورشید درخشانتر بود و عرب و عجم آن را سجده
می کردند و هر روز بزرگی و نورش افزون می شد و جمعی از قریش را دیدم که
می خواستند آن را قطع کنند و چون بدان نزدیک شدند جوانی زیبا و پاکیزه آنها
را گرفت و پشتشان را شکست و چشمشان را از کاسه به در آورد، من دستم را
بالا برده تا شاخه ای از آن را بگیرم که آن جوان فریاد زد: آرام باش که تو را
از آن نصیبی نیست، گفتم: نصیب از آن کیست در حالی که درخت از آن من
است؟ گفتم: نصیب آنهاست که بدان آویخته اند و بدان باز می گردند، من
مدهوش و هراسان و رنگ پریده از خواب بیدار شدم.

و من دیدم که رنگ آن کاهن پرید و سپس گفتم: اگر خوابت راست باشد از
پشت تو فرزندی بیرون آید که مالک شرق و غرب شود و آگاه کننده مردمان

وَلَدَ يَمْلِكُ الشَّرْقَ وَ الْغَرْبَ ، يَتَّبِعُ فِي الثَّلَاثِ ، فَتَرَى عَنِّي غَمِّي ، فَانْظُرْ يَا أَبَاطَالِبُ لَعَلَّكَ تَكُونُ أَنتَ ، فَكَانَ أَبُو طَالِبٍ يُحَدِّثُ النَّاسَ بِهَذَا الْحَدِيثِ وَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ خَرَجَ وَ يَقُولُ : كَانَتْ الشَّجَرَةُ وَ اللَّهُ أَبَا الْقَاسِمِ الْأَمِينِ ، فَقِيلَ لَهُ : فَلِمَ لَمْ تُؤْمِنْ بِهِ ؟ فَقَالَ : لِلنَّبِيَّةِ وَ الْعَارِ .

قال أبو جعفر محمد بن علي مصنف هذا الكتاب - عليه السلام - : إنَّ أَبَاطَالِبَ كَانَ مُؤْمِنًا وَلَكِنَّهُ يُظْهِرُ الشِّرْكَ وَ يَسْتَعْرِضُ الْإِيمَانَ لِيَكُونَ أَشَدَّ تَمَكُّنًا مِنْ نُصْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ ، عَنْ الْقَبَائِسِ بْنِ عَامِرٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي سَارَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : إِنَّ أَبَاطَالِبَ أَظْهَرَ الْكُفْرَ وَ أَسْرَأَ الْإِيمَانَ ، فَلَمَّا خَضَعَتْهُ الْوَفَاءُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : اخْرُجْ مِنْهَا فَلَيْسَ لَكَ بِهَا نَاصِرٌ ، فَهَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ .

۵ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّنَائِعِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ الزُّبَيْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسَلِّيِّ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ ، عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ ثُبَاتَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ : « وَ اللَّهُ

باشد ، بعد از آن غم و اندوه از من زایل شد ، ای ابوطالب ! بنگر شاید آن فرزند تو باشی . ابوطالب پس از بعثت پیامبر ﷺ این حدیث را به مردم باز می گفت و می فرمود : به خدا سوگند که آن درخت ، ابوالقاسم امین است . به او گفتند : چرا به وی ایمان نمی آوری ؟ و او گفت : به خاطر دشنام و تنگ قریش .

مصنف این کتاب شیخ صدوق علیه السلام گوید : ابوطالب مؤمن بود ولیکن اظهار شرک می کرد و ایمانش را پنهان می داشت تا بهتر بتواند رسول خدا ﷺ را یاری کند .

۴ - مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود : ابوطالب اظهار کفر می کرد و ایمانش را پنهان می داشت و چون وفاتش فرا رسید خداوند به رسول اکرم وحی کرد که از مکه بیرون رو که در آن یآوری برای تو نیست و او به مدینه مهاجرت کرد .

۵ - أَصْبَغُ بْنُ ثُبَاتَةَ گوید : از امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - شنیدم که

ما عَبْدَ أَبِي وَلَا جَدِّي عَبْدَ الْمُطَّلِبِ وَلَا هَاشِمٍ وَلَا عَبْدِ مَنَافٍ صَنَاعًا قَطُّ، قِيلَ لَهُ: لِمَا كَانُوا يُعْبَدُونَ؟ قَالَ: كَانُوا يُصَلُّونَ إِلَى الْبَيْتِ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتَمَسِّكِينَ بِهِ».

۶ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ -

إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مُسْلِمٍ مَوْلَى لَبَنِي -

مَخْزُومٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي الْعَبَّاسَ يُحَدِّثُ

قَالَ: وَلَدَ لِأَبِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَبْدُ اللَّهِ فَرَأَيْنَا فِي وَجْهِهِ نُورًا يَزْهَرُ كَنُورِ الشَّمْسِ، فَقَالَ أَبِي:

إِنَّ هَذَا الْعِلَامَ شَأْنًا عَظِيمًا، قَالَ: فَرَأَيْتُ فِي مَنَامِي أَنَّهُ خَرَجَ مِنْ مَشْغَرِهِ طَائِرٌ أَبْيَضُ فَطَارَ

فَبَلَغَ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ ثُمَّ رَجَعَ رَاجِعًا حَتَّى سَقَطَ عَلَى بَيْتِ الْكَفَّةِ، فَسَجَدَتْ لَهُ قُرَيْشٌ

كُلُّهَا، فَبَيْنَمَا النَّاسُ يَتَأَمَّلُونَهُ إِذَا صَارَ نُورًا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَامْتَدَّ حَتَّى بَلَغَ الْمَشْرِقَ وَ

الْمَغْرِبَ، فَلَمَّا انْتَبَهْتُ سَأَلْتُ كَاهِنَةَ بَنِي مَخْزُومٍ فَقَالَتْ لِي: يَا عَبَّاسُ لَئِنْ صَدَقَتْ زُيَالَا

لَتَخْرُجَنَّ مِنْ صُلْبِهِ وَلَدٌ يَصِيرُ أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ تَبَعًا لَهُ، قَالَ أَبِي: فَهَئِنِّي لأمرُ عَبْدِ اللَّهِ

إِلَّا أَنْ تَزُوجَ بِأَمْنَةٍ وَكَانَتْ مِنْ أَجْمَلِ نِسَاءِ قُرَيْشٍ وَأَقَمَّهَا خَلْفًا، فَلَمَّا مَاتَ عَبْدُ اللَّهِ وَلَدَتْ

می فرمود: به خدا سوگند که پدر و جدّم عبدالمطلب و هاشم و عبد مناف هیچگاه
بقی را نپرستیدند. گفتند: پس چه می پرستیدند؟ فرمود: مطابق دین ابراهیم علیّه السلام
به جانب خانه کعبه نماز می خواندند و بدان متمسک بودند.

۶ - ابن عباس گوید که از پدرم شنیدم که می گفت: چون برای پدرم
عبدالمطلب، عبدالله به دنیا آمد در سپای او نوری دیدیم که مانند خورشید
می درخشید. پدرم گفت: برای این کودک منزلی بزرگ است، گوید: در خواب
دیدم که از سوراخ بینی او پرندۀ سفیدی بیرون آمد و پرواز کرد و به شرق و غرب
عالم رسید، سپس برگشت و بر خانه کعبه فرود آمد و همه قریش بر او سجده
کردند. در این بین که مردم متوجّه آن پرندۀ بودند به نوری بین آسمان و زمین
مبدّل شد و شرق و غرب عالم را گرفت. چون از خواب بیدار شدم تعبیر آن را از
کاهنۀ بنی مخزوم پرسیدم، گفت: ای عباس! اگر خوابت راست باشد از صلب او
پسری بیرون آید که اهل مشرق و مغرب پیرو او شوند. پدرم گفت: وضع عبدالله
برایم اهمیت یافت تا آن که آمنه زیباترین و کاملترین زنان قریش - را به

آمِنَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَتَيْتُ فَرَأَيْتُ النُّورَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ يَزْهَرُ فَحَصَلَتْهُ وَ تَفَرَّشْتُ فِي وَجْهِهِ
فَوَجَدْتُ مِنْهُ رِيحَ الْمِسْكِ، وَ صِرْتُ كَأَنِّي قِطْعَةٌ مِنْكَ مِنْ شِدَّةِ رِيحِي، فَخَذْتُني آمِنَةُ وَ
قَالَتْ لِي: إِنَّهُ لَمَّا أَخَذَنِي الطَّلُقُ وَ اشْتَدَّ بِي الْأَمْرُ سَمِعْتُ جَلْبَةً وَ كَلَاماً لَا يُشْبِهُ كَلَامَ
الْأَوَمِيِّينَ، فَرَأَيْتُ عَلَماً مِنْ سُودُسٍ عَلَى قَضِيبٍ مِنْ ياقوتٍ قَدْ ضُرِبَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ
الْأَرْضِ، وَ رَأَيْتُ نُوراً يَنْطَلِعُ مِنْ رَأْسِهِ حَتَّى يَبْلُغَ السَّمَاءَ، وَ رَأَيْتُ قُصُورَ الشَّامَاتِ كُلِّهَا
شُعْلَةً نُورٍ^(۱)، وَ رَأَيْتُ حَزَلِي مِنَ الْقَطَاةِ أَكْثَرًا عَظِيماً قَدْ نَشَرَتْ مِنْ أَجْنِحَتِهَا حَزَلِي، وَ
رَأَيْتُ نَابِعَ شُعْبَةِ الْأَسَدِيَّةِ قَدْ مَرَّتْ وَ هِيَ تَقُولُ: آمِنَةُ مَا لَقِيتِ الْكُهَّانَ وَ الْأَصْنَامَ مِنْ
وَلَدِكَ، وَ رَأَيْتُ رَجُلًا شَاباً مِنْ أُمَّ النَّاسِ طُولا، وَ أَشَدَّهُمْ بَيَاضاً، وَ أَحْسَنَهُمْ نِيَاباً مَا
ظَنَنْتُهُ إِلَّا عَبْدَ الْمُطَّلِبِ قَدْ ذَنَابِي فَأَخَذَ الْمَزْلُومَةَ فَتَقَلَّ فِي فِيهِ وَ مَعَهُ طَسْتُ مِنْ ذَهَبٍ
مَضْرُوبٍ بِالزُّمُرَدِ وَ مُشْطٌ مِنْ ذَهَبٍ فَشَقَّ بَطْنَهُ شَقًّا ثُمَّ أَخْرَجَ قَلْبَهُ فَشَقَّهُ فَأَخْرَجَ مِنْهُ

همسری برگزید و چون عبدالله در گذشت و آمنه رسول خدا را به دنیا آورد آدمم
و دیدم همان نور در پیشانی او می درخشید، او را برگرفته و در چهره اش
نگریستم و در او رائحه مشک یافتم و از شدت آن رائحه خوش، گویا من خود
مشک شدم و آمنه به من چنین گفت: چون مرا آورد و ایمان گرفت و کار دشوار شد
غوغا و کلامی را شنیدم که شبیه کلام آدمیان نبود و پرچمی از دیبا دیدم که بر
دسته ای از یاقوت بین آسمان و زمین قرار داشت و نوری از سر آن به آسمان
می تابید و کاخهای شامات را به تمامی شعله نوری دیدم و در اطراف خود پرندۀ
قطاة^(۲) را دیدم که باطایش را در اطرافم گشوده بود و جفت طایفه بنی اسد را
دیدم که از برابرم گذشت و می گفت: ای آمنه! می دانی کاهنها و بتها از دست
پسرت چه کشیده اند؟ و مرد جوان بلندبالا و سفید و خوش لباسی را دیدم - که به
گمانم عبدالمطلب بود - که به نزد من آمد و نوزاد را گرفت و آب دهان در دهانش
گذاشت و یک طشتی طلای زمرّدنگار و یک شانه طلا به همراه داشت، شکم
طفل را شکافت و قلبش را بیرون آورد، آن را نیز شکافت و یک نکته سیاهی از

۱ - فی بعض النسخ «شعلة نار».

۲ - قطاة پرنده ای است مانند کبوتر که در اعتدال به آن مثل زده می شود گویند: «أهدى من القطاة» جمع قطاة.

نُكْتَةُ مَرْدَاءَ فَرَمَنِي بِهَا ثُمَّ أَخْرَجَ صُرَّةً مِنْ حَرِيرَةٍ خَضِرَاءَ فَفَتَحَهَا فَإِذَا فِيهَا كَالذَّرِيرَةِ
الْبَيْضَاءِ فَنَحَّشَاهُ، ثُمَّ رَدَّهِ إِلَى مَا كَانَ، وَصَحَّ عَلَى بَطْنِهِ وَاسْتَنْطَقَهُ فَتَطَلَّقَ فَلَمْ أَفْهَمْ مَا قَالَ
إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: يَا أَمَانُ اللَّهِ وَحِفْظُهُ وَكِلَافَتُهُ، وَقَدْ خَشَوْتُ قَلْبَكَ إِيْمَانًا وَعِلْمًا وَجِلْمًا وَ
يَقِينًا وَعَدْلًا وَحُكْمًا فَأَنْتَ خَيْرُ الْبَشَرِ، طُوبَى لِمَنْ اتَّبَعَكَ، وَتِلْ لِمَنْ تَخَلَّفَ عَنْكَ، ثُمَّ أَخْرَجَ
صُرَّةً أُخْرَى مِنْ حَرِيرَةٍ بَيْضَاءَ فَفَتَحَهَا فَإِذَا فِيهَا خَاتَمٌ فَضَرَبَ بِهِ عَلَى كِتَابِيهِ، ثُمَّ قَالَ:
أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ أَتْلُغَ لِيكَ مِنْ رُوحِ الْقُدُّسِ، فَتَطْلُعَ فِيهِ، وَالْهَيْتُ قِيصًا وَقَالَ: هَذَا أَمَانُكَ
مِنْ آفَاتِ الدُّنْيَا، فَهَذَا مَا رَأَيْتُ يَا عَبَّاسُ بِعَيْنِي، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: وَأَنَا يَوْمَئِذٍ أَلْتَرَهُ فَكَشَفْتُ
عَنْ نَوْبِهِ فَإِذَا خَاتَمُ النَّبُوَّةِ بَيْنَ كِتَابِيهِ، فَلَمْ أَزَلْ أَكُنُّمُ شَأْنَهُ وَنَسِيتُ الْحَدِيثَ فَلَمْ أَذْكُرْهُ إِلَى
يَوْمِ إِسْلَامِي حَتَّى ذَكَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

آن بیرون آورد و به دور افکند، سپس یک کیسه حریر سبزرنگ بیرون آورد و
آن را گشود و در آن گرد سفیدی بود و دل را از آن پر کرد و آن را به جای خود
گذاشت و دستی بر شکمش کشید و او را به سخن درآورد و او هم سخن گفت، اما
من از گفتار او چیزی نفهمیدم جز آنکه گفت: در ایمان و حفظ و نگهداری خدا
من قلبت را پر از ایمان و علم و حلم و یقین و عقل و حکمت کردم و تو
خیرالبشری! خوشا به حال کسی که از تو پیروی کند و وای بر کسی که از تو
تخلّف ورزد، سپس یک کیسه دیگری از حریر سفید بیرون آورد و آن را گشود و
در آن مهری بود و آن را بر کتفهای او زد و گفت: خدایم فرمان داده است که از
روح القدس در تو بدمم و در او دمید و جامه‌ای بر او پوشانید و گفت: این ایمان
تو از آفات دنیا است. این چیزی است که آن را عباس با دو چشم خود دیده
است. بعد از آن عباس گفت: من در آن روز می خواندم، جامه‌اش را بالا زدم و
مهر نبوت را میان دو کتفش دیدم و منزلتش را پیوسته پنهان می داشتم و این
حدیث را فراموش کردم و یادم نیامد تا آن روز که اسلام آوردم و رسول خدا آن
را به یادم آورد.

﴿ باب ۱۳ ﴾

• (في خبر سيف بن ذي يزن) •

وَكَانَ سَيْفُ بْنُ ذِي يَزْنَ عَارِفًا بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَ بَشْرًا بِهِ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لَمَّا وَفَدَ عَلَيْهِ.

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوْنِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ بَكَّارٍ الْقَبَسِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ - حَاتِمِ الْبُوقَاسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَرْحَزٍ بِهَرَاةَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ - إِسْحَاقَ الْبَصْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ حَزْظٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَفَّانَ بْنُ حَكِيمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ بَكَّرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ - عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا ظَفَرَ سَيْفُ بْنُ ذِي يَزْنَ بِالْحَبَشَةِ وَذَلِكَ بَعْدَ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ﷺ بِسَنَتَيْنِ أَبَاءُ وَفَدَ الْقُرْبَ وَأَشْرَافُهَا وَشَعْرَاؤُهَا بِالتَّهْنِئَةِ وَتَذَكُّرِ مَا كَانَ مِنْ بَلَاءِهِ وَطَلَبِهِ بِشَارِ قَوْمِهِ فَأَتَاهُ وَفَدَ مِنْ قُرَيْشٍ وَتَقَبَّلَهُمْ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ بْنُ هَاشِمٍ وَأُمَيَّةُ بْنُ عَبْدِ شَمْسٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَدْعَانَ وَاسْدُ بْنُ خُوَيْلِدٍ بْنُ عَبْدِ الْقُرَيْ وَوَهْبُ بْنُ عَبْدِ مَنَافٍ فِي أَنَابِ مِنْ

باب ۱۳

خبر سيف بن ذي يزن

و سيف بن ذي يزن عارف به امر رسول خدا ﷺ بود و آنگاه که عبدالمطلب به همراه هیتی بر او وارد شد وی را به وجود پیامبر اکرم ﷺ بشارت داد.

۱- ابو صالح از ابن عباس چنین نقل می کند: چون سيف بن ذي يزن در سال دوم ميلاد پيغمبر اکرم بر حبشه چيره شد، غايندگان و اشراف و شعراي عرب برای عرض تهنيت و مبارکباد به نزد سيف می رفتند و رنج و خونخواهی او که برای قومش متحمل شده بود یادآوری می کردند، و هیتی از قریش آمد که در بین آنها عبدالمطلب بن هاشم و امیه بن عبد شمس و عبدالله بن جدعان و اسد بن -

وَجُوهَ قُرَيْشٍ فَقَدِمُوا عَلَيْهِ صَنَاءً فَاسْتَأْذَنُوا فَإِذَا هُوَ فِي رَأْسِ قَصْرِ يَقَالُ لَهُ: عُثْمَانُ، وَ
هُوَ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ أُمِّيَّةٌ بَنِي أَبِي الصَّلْتِ:

اشْرَبْ هَنِينًا عَلَيْكَ النَّجْجُ مُرْتَفَعًا

فِي رَأْسِ عُثْمَانَ دَارًا مِنْكَ بِحِلَالٍ

فَدَخَلَ عَلَيْهِ الْإِذْنَ فَأَخْبَرَهُ بِمَكَانِهِمْ، فَأَذِنَ لَهُمْ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ دَنَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ مِنْهُ
فَاسْتَأْذَنَهُ فِي الْكَلَامِ فَقَالَ لَهُ: إِنْ كُنْتَ بِمَنْ يَتَكَلَّمُ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلُوكِ فَقَدْ أَذِنَّا لَكَ، قَالَ: فَقَالَ
عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَلَّكَ لِنَهْأِ الْمَلِكِ مَحَلًّا وَفِعًا مَتَّبِعًا شَاعِرًا بِإِذْنِهَا، وَأَنْتَ بَنِي
طَاهِتٍ أُرُومَتُهُ، وَغَدَبَتْ جُرُومَتُهُ، وَتَبَتِ أَصْلُهُ وَبَسَقَ فَرْعُهُ فِي أَكْثَرِ مَوَاطِنٍ وَأَطْلَبِ
مَوَاطِنٍ وَأَحْسَنِ مَقْدِنٍ، وَأَنْتَ - أَبَتِ اللَّعْنُ -، مَلِكُ الْقُرَيْشِ وَرَبُّهَا الَّذِي تُلْغِصُ بِهِ،
وَأَنْتَ أَيْهَا الْمَلِكِ رَأْسُ الْقُرَيْشِ الَّذِي لَهُ تَنْقَادٌ، وَعَمُودُهَا الَّذِي عَلَيْهِ الْبِعَادُ، وَتَحْقِلُهَا

خویند بن عبدالعزی و وهب بن عبد مناف و بعضی دیگر از بزرگان قریش بودند
و در صنعا بر وی وارد شدند و از وی که در بالای قصرش آرمیده بود اجازه
خواستند و این قصر را که عُثمان می گفتند همان قصری است که امیه بن ابی-
صلت درباره آن گفته است

بر تو گوارا باد! تاجی مرتفع بر سر کرده ای، و در بالای عُثمان سرایی بنا
کرده ای که آنجا فرودگاه توست.

حاجب به نزد سیف رفت و او را از مکانت ایشان با خبر کرد، و او اجازه داد
و چون آنها وارد شدند، عبدالمطلب نزدیک رفت و اجازه سخن خواست، سیف
گفت: اگر تو از کسانی هستی که در برابر پادشاهان سخن می گویند ما به تو
اجازه دادیم، گوید عبدالمطلب گفت: پادشاهها! خداوند تو را جایگاهی رفیع و
استوار و منبع و شاخ و بزرگ ارزانی فرموده است و تو را از خاندانی قرار داده
که اصلش پاک و ریشه اش شیرین و بنیانش پایدار و شاخه اش مرتفع است در
گراسی ترین موطن و پاکیزه ترین موضع و نیکوترین معدن جای داری و از
نفرین برکناری، پادشاه عرب و بهار آنانی که وفور نعمتشان به اوست. پادشاهها!
تو سرور عربی که از تو فرمان می برند و ستون محکم آنانی که بدان تکیه زده اند و

الَّذِي بَلَغَنَا إِلَيْهِ الْعِبَادُ، سَلَفَكَ خَيْرٌ سَلَفٍ. وَأَنْتَ لَنَا مِنْهُمْ خَيْرُ خَلَفٍ. قُلْنَا يَحْتَمِلُ مَنْ أَنْتَ سَلَفُهُ، وَلَنْ يَهْلِكَ مَنْ أَنْتَ خَلَفُهُ، نَحْنُ أَهْلُ الْمَلِكِ أَهْلُ حَرَمِ اللَّهِ وَبَدَنُهُ بَيْنَهُ، أَشْخَصْنَا إِلَيْكَ الَّذِي أَهْتَجْنَا مِنْ كَشْفِ الْكَرْبِ الَّذِي فَدَحْنَا فَتَحْنُ وَقَدْ التَّيَّيْتُ لَا وَقَدْ الْمُرَارُؤُ.

قَالَ: وَ أَهْلُهُمْ أَنْتَ أَهْلُ الْمُتَكَلَّمِ؟ قَالَ: أَنَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ، قَالَ: ابْنُ أَخْتِنَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَذُنٌ، فَدَنَا مِنْهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْقَوْمِ وَعَلَيْهِ قَعَالٌ مَرْحَبًا وَأَهْلًا، وَنَاقَةٌ وَ زَحْلًا، وَ مُسْتَنَاحًا سَهْلًا، وَ مُلْكًا رِيحًا، قَدْ سَمِعَ الْمَلِكُ مَقَالَتَكُمْ وَ عَرَفَ قَرَابَتَكُمْ وَ لَبَلَ وَ سَبَّحْتُمْ، فَأَنْتُمْ أَهْلُ اللَّيْلِ وَ أَهْلُ النَّهَارِ، وَلَكُمْ الْكَرَامَةُ مَا أَلْتُمْ، وَ الْحَبَاءُ إِذَا طَعْنْتُمْ، قَالَ: ثُمَّ انْتَهَضُوا إِلَى دَارِ الضِّيَافَةِ وَ الْوُفُودِ فَأَقَامُوا شَهْرًا لَا يَصِلُونَ إِلَيْهِ وَ لَا يَأْذَنُ لَهُمْ بِالْإِصْرَافِ، ثُمَّ انْتَبَهَ لَهُمُ انْتِبَاهَةً، فَأَرْسَلَ إِلَى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَأَذِنَ بِجَلِيسَتِهِ وَ أَهْلَائِهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ الْمُطَّلِبِ إِنِّي مُفَوَّضُ إِلَيْكَ مِنْ بِيْرِ عِلْمِي أَمْرًا مَا لَوْ كَانَ غَيْرُكَ لَمْ أَبْعَثْ لَهُ بِهِ

بدان پناهنده می شوند. پدرانست بهترین پدران بودند و تو نیز بهترین جانشینی، آنکه تو سلفش باشی بی نام نخواهد بود و آنکه تو خلفش باشی هلاک نخواهد شد. پادشاهان! ما اهل حرم خدایند و نگهبانان بیت اویم ما را به آستان تو خرسندی دفع گرفتاری و اندوه گسیل داشته است و ما برای تبریک منه تسلیت - آمده ایم. سیف گفت: ای متکلم! تو کیستی؟ گفت: عبدالمطلب بن هاشم. گفت: خواهرزاده ما؟ گفت: آری. گفت: نزدیک بیا و او نیز به نزدیکش رفت، سپس بر همه آنها رو کرد و گفت: مرحباً و اهلاً، خوش آمدید، خانه خانه شماست و عطای فراوان نصیب شما. گفت: پادشاه گفتار شما را شنید و بر خویشاوندی شما مطلع گردید و وسیله شما را پذیرفت و شب و روز در اینجا خواهید بود، اگر اینجا بمانید گرامی هستید و اگر کوچ کنید عطای وافر برید. گوید: سپس آنها را به دارالضيافه برید، و یک ماه پذیرایی کردند در این مدت نه دسترسی به او داشتند و نه اجازه بازگشت، سپس یک روز به یاد آنها افتاد و عبدالمطلب را خواست و او را پهلوی خود نشانید و با او خلوت کرد، سپس گفت: ای عبدالمطلب! من رازی را به تو می سپارم که سپردن آن را به کسی جز تو روانمی دانم، ولی تو را اهل آن دیدم و تو را از آن مطلع می گردانم، باید نزد تو سر بسته بماند تا خداوند

وَلِكُنِي رَأَيْتُكَ مُعَدَّةً فَأَطْلِعَكَ طَلْعَةً فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ مَطْوِيًّا حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِيهِ ، فَإِنَّ اللَّهَ بِالْغُ
 أَغْرِهِ ، إِنِّي أَجِدُ فِي الْكِتَابِ الْمَكْتُوبِ وَالْعِلْمِ الْغَزُورِ الَّذِي اخْتَرْنَاهُ لِأَنْفُسِنَا وَاخْتَجْنَا دُونَ
 غَيْرِنَا خَبَرًا عَظِيمًا وَخَطَرًا جَسِيمًا ، فِيهِ شَرَفُ الْحَيَاةِ وَفَضِيلَةُ الْوَفَاةِ لِلنَّاسِ عَامَّةً وَ
 لِرَهْطِكَ كَافَّةً وَلَكَ خَاصَّةً ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ : مِثْلَكَ أَتَيْتُ الْمَلِكَ مِنْ سَرٍّ وَبَرٍّ ، فَأَهْوَى ذَلِكَ
 أَهْلُ الْوَبَرِ زُمْرًا بَعْدَ زُمْرٍ ، فَقَالَ : إِذَا وَلِدَ بَيْتَاهُ غُلَامٌ بَيْنَ كَيْفِيهِ شَامَةٌ ، كَانَتْ لَهُ الْإِمَامَةُ
 وَ لَكُمْ بِهِ الدُّعَاةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ : أَتَيْتَ اللَّفْنَ لَقَدْ أَثْبُتُ بِحَبْرٍ مَا
 آتَى بِقَلَمِهِ وَافِدٌ ، وَلَوْ لَا هَيْبَةُ الْمَلِكِ وَالْجَلَالَةُ وَإِعْظَامُهُ لَسَأَلْتُهُ عَنْ مَسَائِرِهِ إِنَّمَا مَا أَرَادَ
 بِهِ سُرُورًا ، فَقَالَ ابْنُ ذِي يَزَنَ : هَذَا جَيْتُهُ الَّذِي يُوَلَّدُ فِيهِ أَوْ قَدْ وُلِدَ فِيهِ ، أُمُّهُ مُحَمَّدٌ ،
 يُمُوتُ أَبُوهُ وَأُمُّهُ وَتَكُونُ لَهُ جَدَّةٌ وَهَمَّةٌ ، وَقَدْ وُلِدَ سَرَارًا ، وَآلُهُ بَاعِثُهُ جَهَارًا ، وَجَائِلٌ لَهُ
 مِنَّا أَنْصَارًا ، يُجِزُّ بِهِمْ أَوْلِيَاةُهُ ، وَ يُذِلُّ بِهِمْ أَعْدَاءُهُ ، يَضْرِبُ بِهِمُ النَّاسَ عَلَى عُرْضٍ ، وَ

اذن آن را صادر فرماید و خداوند امرش را خواهد رسانید ، من در کتاب مکنون
 و دانش غزور که آن را برای خود اختیار کردم و از دیگران باز داشتم خبری
 عظیم و پیشامدی بزرگ را یافته‌ام که در آن شرافت زندگانی و فضیلت مرگ
 برای مردم به طور عموم و طایفه تو به طور خصوص وجود دارد ، عبدالمطلب
 گفت : ای پادشاه ! مانند تو دیگران را مسرور می‌سازد و نیکی می‌ورزد آن راز
 چیست ؟ همه صحرائنشینان پشت در پشت فدای تو شوند ، گفت : چون در بیت‌نامه
 کودکی متولد شود که بین دو کنخ خالی سیاه باشد ، امامت از آن اوست و
 پیشوایی تا روز قیامت شما را خواهد بود ، عبدالمطلب گفت : از نفرین بر کنار
 باشی من با خبری برگردم که هیچ هیتی با آن برنگشته است و اگر هیبت پادشاه
 و احترام و اعظام او نبود از رازگونی او با خود پرسش می‌کردم تا بر شادی
 یفزاید ، ابن ذی یزن گفت : اکنون یا او متولد شده است و یا قریباً متولد خواهد
 شد ، نامش محمد است ، پدر و مادرش می‌میرند و جد و عمویش او را سرپرستی
 می‌کنند ، او با نیکوترین نسب متولد شده و خداوند او را آشکارا مبعوث فرماید
 و از طایفه ما برای او یارانی قرار داده است تا اولیاء خود را به واسطه آنها عزت
 بخشد و دشمنان خود را خوار سازد ، به نیروی آنان مردم را از هر طرف سرکوب

يَسْتَفْتِحُ بِهِمْ كَرَائِمَ الْأَرْضِ، يَكْثُرُ الْأَوْتَانُ، وَيَحْمَدُ الثَّيْرَانُ، وَيَعْبُدُ الرَّحْمَنُ، وَيَذْخَرُ الشَّيْطَانُ، قَوْلُهُ فَضْلٌ، وَحُكْمُهُ عَدْلٌ، يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَبْطِلُهُ.

فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: أَيُّهَا الْمَلِكُ عَزَّ جَدُّكَ وَعَلَا كَتَبْتُكَ، وَدَامَ مُلْكُكَ، وَطَالَ عُمْرُكَ، فَهَلِ الْمَلِكُ سَارِي بِإِعْصَاحٍ فَقَدْ أَرْصَحَ لِي بِغَضِّ الْإِعْصَاحِ؟ فَقَالَ ابْنُ ذِي يَزْنَ: وَالْبَيْتُ ذِي الْحُبِّبِ وَالْقَلَامَاتِ عَلَى النَّصَبِ، إِنَّكَ يَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لَجَدُّهُ غَيْرُ كَذِبٍ، قَالَ: فَخَرَّ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ سَاجِدًا فَقَالَ لَهُ: ارْقِعْ رَأْسَكَ تَلَجَّ صَدْرُكَ وَعَلَا لَمْرُكَ، فَهَلِ أَحْسَسْتَ شَيْئًا بِمَا ذَكَرْتُهُ؟ فَقَالَ: كَانَ لِي ابْنٌ وَكُنْتُ بِهِ مُعْجِبًا وَعَلَيْهِ رَفِيقًا فَرَزَّجْتُهُ بِكَرِيمَةٍ مِنْ كَرَائِمِ قَوْمِي اسْمُهَا آمِنَةُ بِنْتُ وَهَبٍ فَجَاءَتْ بِغِلَامٍ سَمَّيْتُهُ مُحَمَّدًا (وَإِمَامَاتِ أَبَوَيْ وَأُمِّهِ وَكَفَلْتُهُ أَنَا وَعَمَّةٌ، فَقَالَ ابْنُ ذِي يَزْنَ: إِنَّ الَّذِي قُلْتُ لَكَ كَمَا قُلْتُ لَكَ، فَاحْتَفِظْ بِابْنِكَ وَاحْذَرْ عَلَيْهِ

کند و با استمداد از آنها اراضی نفیسه را فتح کند، بنتا را بشکند و آتشکده ها را خاموش سازد، رحمان را ببراند و شیطان را طرد کنند، گفتارش قاطع و حکمش عادلانه است، به معروف فرمان دهد و خود بدان عمل کند و از منکر بازداشته و آن را نابود سازد.

عبدالمطلب گفت: ای پادشاه! نصیب استوار و شأن و شرافت افزون و پادشاهیت مستدام و عمرت دراز باد، آیا پادشاه از سر کرامت توضیح بیشتری خواهد داد همچنانکه بیشتر توضیح داده است. ابن ذی یزن گفت: قسم به آن بیبی که پرده و علامات منصوبه دارد، به راستی که تو ای عبدالمطلب جد او هستی! گوید: عبدالمطلب به رو در افتاد و سجده کرد. سیف گفت: سربردار، سینه ات خنک و امرت بلند باد! آیا از آنچه گفته ام چیزی احساس کرده ای؟ گفت: مرا پسری بود که او را دوست داشته و با وی مهربان بودم و او را به ازدواج زن نیکوئی از قوم خود درآوردم که نامش آمنه بنت وهب بود، و فرزندی به دنیا آورد که نامش را محمد نامیدم و پدر و مادرش در گذشتند و کفالتش به عهده من و عمویش در آمد. ابن ذی یزن گفت: آنچه به تو گفتم همان است که گفتم، پسرت را حفظ کن و از شر یهود برحذر باش که آنها دشمن اویند و

الْيَهُودَ فَإِنَّهُمْ لَهُ أَعْدَاءُ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُمْ سَبِيلًا، وَاطُّوْا مَا ذُكِّرْتُ لَكُمْ دُونَ هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ الَّذِينَ مَعَكُمْ، فَإِنِّي لَسْتُ أَمِنُ أَنْ تَدْخُلَهُمُ النَّفَاسَةُ مِنْ أَنْ تَكُونَ لَهُ الرِّئَاسَةُ، فَيُطْلَبُونَ لَهُ الْغَوَائِلَ وَيُصِيبُونَ لَهُ الْحَبَائِلَ، وَهُمْ فَاعِلُونَ أَوْ أَتْنَاؤُهُمْ، وَلَوْ لَا عَلِمْتُ بِأَنَّ الْمَوْتَ يُجَاحِي قَبْلَ مَتَابِعِهِ لَمِزْتُ بِمَحَلِّي وَرَجُلِي حَتَّى صِرْتُ بِبَيْتِ رَبِّ دَارِ مُلْكِكُمْ نُصْرَةً لَهُ، لَكِنِّي أَجِدُ فِي الْكِتَابِ النَّاطِقِ وَالْعَلَمِ السَّابِقِ أَنَّ يَثْرِبَ دَارُ مُلْكِكُمْ، وَبِهَا اسْتِخْكَامُ قُبُورِهِ وَ أَهْلُ نُصْرَتِهِ وَ مَوْضِعُ قُبُورِهِ، وَلَوْ لَا أَنِّي أَخَافُ فِيهِ الْأَقَابَ وَ أَخْذَرُ عَلَيْهِ الْعَاهَاتِ لَأَعْلَنْتُ عَلَى جِدَائِهِ سِتْرَهُ أَمْرًا فِي هَذَا الْوَقْتِ، وَ لَا رُطْبًا أَسْنَانُ الْقَرَبِ عَقِبَهُ، وَلَكِنِّي صَارِفٌ إِلَيْكَ عَنْ غَيْرِ تَقْصِيرٍ مِنِّي بِمَنْ مَعَكَ.

قال: ثُمَّ أَمَرَ لِكُلِّ رَجُلٍ مِنَ الْقَوْمِ بِعَشْرَةِ أَغْبِدٍ وَ عَشْرَةِ إِمَاءٍ وَ خَلْتَيْنِ مِنَ الْبُرُودِ، وَ مِائَةٍ مِنَ الْإِبِلِ، وَ خَمْسَةَ أَرْطَالٍ ذَهَبٍ وَ عَشْرَةَ أَرْطَالٍ فِضَّةٍ وَ كِرْشَ ثَمَلَوَةٍ غَنَبَرًا. قال: وَ أَمَرَ لِقَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِعَشْرَةِ أَضْعَافِ ذَلِكَ، وَ قال: إِذَا حَالَ الْحَوَلُ فَأَتِينِي، فَبَاتَ ابْنُ ذِي -

خداوند ایشان را بر او مسلط کند و آنچه برایت گفتم از همسرانت پنهان دار که من ایمن نیستم که ریاست او موجب رشک و حسادت ایشان گردد و مکر اندیشند و دام گسترند و آنها یا فرزندانشان بچین کنند، و اگر نبود که می دانستم پیش از مبعث وی مرگ مرا نابود خواهد ساخت با پیاده و سواره خود برای یاری او به یثرب - مرکز حکومت او - می آمدم ولی من در کتاب ناطق و علم سابق یافته ام که یثرب مرکز حکومت اوست و در آنجا امرش مستحکم می شود و یارانش در آنجا گرد می آیند و آرامگاهش در آنجا است و اگر نبود که از آفات و آزار بر او می هراسم هم اکنون - در آغاز عمرش - امرش را علنی می کردم و بزرگان عرب را به دنبال او می کشاندم، ولی من این کار را بی هیچ تقصیری درباره همراهانت به تو حواله می کنم.

گوید: سپس دستور داد به هر یک از این هیئت ده بنده و ده کنیز و دو حله از بُردیمانی و صد شتر و پنج رطل طلا و ده رطل نقره و یک پوست پر از عنبر دادند، و به شخص عبدالمطلب ده برابر آن داد و گفت: چون یک سال گذشت به نزد من آی، اما این دی یزن پیش از آنکه سال به پایان رسد در گذشت و عبدالمطلب

یَزَن قَبْلَ أَنْ يَحُولَ الْحَوْلُ، قَالَ: فَكَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ كَثِيراً مَا يَقُولُ: يَا مَفْشَرُ قُرَيْشٍ لَا يَغِيْبُنِي رَجُلٌ مِنْكُمْ يَجْزِلُ عَطَاءُ الْمَلِكِ وَإِنْ كَثُرَ قَائِلُهُ إِلَى تَغَادٍ، وَلَكِنْ يَغِيْبُنِي بِمَا يَتَّقِي لِي وَ لِقَائِي مِنْ بَغْدِي ذِكْرُهُ وَفَخْرُهُ وَشَرَفُهُ. وَإِذَا قِيلَ: مَتَى ذَلِكَ؟ قَالَ: سَتَقْلَمُنَّ نَبَأَ مَا أَقُولُ وَ تَوْبَعْدُ حِينَ. وَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ أُمِّةُ بَنِ عَبْدِ شَمْسٍ يَذْكُرُ عَسِيرَهُمْ إِلَى ابْنِ ذِي يَزَنَ:

جَلَبْنَا الصَّخَّ ^(۱) نَحْمِلُهُ الْمَطَايَا	عَلَى أَكْوَارِ أَجْمَالٍ وَ نُوقِ
مُطْلَعَةً مَخَالِفَهَا تَعَالَى ^(۲)	إِلَى ضَنْقَاءَ مِنْ فَجٍّ عَمَقِ
يَوْمُ بِنَا ابْنِ ذِي يَزَنَ وَ يَهْدِي	ذَوَاتَ يَطْلُونَهَا أُمُّ الطَّرِيقِ
وَ تَرْجُو مِنْ مَخَائِلِهِ بَرْقاً	مَوَاصِلَةَ الْوَمِيضِ إِلَى بُرْقِ
قَلَمًا وَاقْتَتِ صَنْعَاءَ صَارَتْ	بِدَارِ الْمَلِكِ وَ الْحَسْبِ الْقَرِيقِ
إِلَى مَلِكٍ يَدُرُّ لَنَا الْعَطَايَا	يَحْمُسُ بَشَاشَةِ الزَّوْجِهِ الطَّلِيْقِ

بیشتر اوقات می گفت: ای قریشیان! هیچیک از شما به واسطه عطای فراوان شاه بر من رشک نورزد، گرچه آن عطا بسیار باشد، زیرا آن عطایا تمام شده و از بین خواهد رفت، ولیکن بر من که غبطه می خورند به چیزی است که ذکر و فخر و شرفش برای من و اعقاب من باقی می ماند و چون می گفتند، آن کی خواهد بود؟ می گفت: به زودی خبر آنچه را که می گویم - ولو بعد از این - خواهید دانست، و امیة بن عبد شمس درباره سفرشان به نزد ابن ذی یزن این اشعار را سروده است:

خورشید دلیل راه ما بود	ما جانبِ دوست با سواران
از درّه و دشت درگذشتیم	تا راه بریم سوی جانان
امید به دل شه یمن بود	نور شه ذی یزن فروزان
برق ز عطای وی درخشید	امید کرم ز وی فراوان
وقتی که در آمدم به صنعا	خورشید جمال شه نمایان

شاهی که دهد عطای بسیار
با خلقِ نکو و روی شادان

﴿ باب ۱۴ ﴾

• (فی خبر بحیری الراهب) •

وَكَانَ بِحِيرَاءَ الرَّاهِبِ يَمُنُّ قَدْ عَرَفَ النَّبِيَّ ﷺ بِصِفَتِهِ وَنَعْتِهِ وَنَسَبِهِ وَاسْمِهِ قَبْلَ ظُهُورِهِ وَبِالْبُؤُوءِ، وَكَانَ مِنَ الْمُتَنظِّرِينَ لِمُخْرُوجِهِ.

۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ أَبِيهِمُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ أَبِيهِ الْقَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى الشَّامِ تَاجِرًا سَنَةَ ثَمَانٍ مِنْ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ﷺ، وَكَانَ فِي أَشَدِّ مَا يَكُونُ مِنَ الْحَرِّ، فَلَمَّا أَجَمْتُ عَلَى السَّيْرِ قَالَ لِي رَجُلٌ مِنْ قَوْمِي: مَا تُرِيدُ أَنْ تَفْعَلَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلَى مَنْ تَخْلُفُهُ؟ فَقُلْتُ: لَا أُرِيدُ أَنْ أَخْلُفَهُ عَلَى أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، أُرِيدُ أَنْ يَكُونَ مَعِي، فَقِيلَ: غُلَامٌ صَغِيرٌ فِي حَرٍّ مِثْلِ هَذَا تُخْرِجُهُ مَعَكَ؟ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا يَتَارَفُنِي خَشْيَتُهُ تَوَلَّيْتُ أَبَدًا، فَإِنِّي لَا وَطْئُ لَهَ الرُّحْلُ، فَنَظَرْتُ فَنَحْشَوْتُ لَهُ خَشِيئَةَ [كِسَاءٍ وَ كَتَانًا] وَ

باب ۱۴

خبر بحیرای راهب

بحیرای راهب از کسانی بود که پیامبر را پیش از ظهورش به صفت و نعت و نسب و به پیامبری می شناخت و از منتظرین ظهور او بود.

۱ - ابو صالح از ابن عباس از پدرش عباس بن عبدالمطلب و او از ابوطالب چنین نقل می کند: من سال هشتم ولادت پیامبر برای تجارت به شام رفتم و هوا در نهایت گرمی بود وقتی آماده سفر شدم مردانی از خویشانم گفتند: محمد را چه می کنی و به که می سیاری؟ گفتم: قصد ندارم که او را به کسی بسپارم، بلکه می خواهم همراهم باشد. گفتند: پسری خردسال را در چنین گرمایی به سفر میبری؟ گفتم: به خدا سوگند هر کجا باشم او با من خواهد بود و از من مفارقت نخواهد کرد، برایش زاد و توشه فراهم می سازم. رفتم و یک زین از پارچه و

كُنَّا رُكْبَانًا كَثِيرًا، فَكَانَ وَاللَّهِ الْبَعِيرُ الَّذِي عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ أَمَامِي لَا يُفَارِقُنِي، وَكَانَ يَمْسُقُ الرُّكْبَ كُلَّهُمْ، فَكَانَ إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ جَاءَتْ سَحَابَةٌ بَيَاضٌ مِثْلُ قِطْعَةٍ تُلَجُّ فَتَسْلَمُ عَلَيْهِ فَتَقِفُ عَلَى رَأْسِهِ لَا تُفَارِقُهُ، وَكَانَتْ رُبَّمَا أَمْطَرَتْ عَلَيْنَا السَّحَابَةُ بِأَنْوَاعِ الْفَوَاكِهَ، وَهِيَ تَسِيرُ مَعَنَا وَضَاقَ الْمَاءُ بِنَا فِي طَرِيقِنَا حَتَّى كُنَّا لَا نُصِيبُ قِرْبَةً إِلَّا بِدِينَارَيْنِ، وَكُنَّا حَيْثُ مَا نَزَلْنَا نَمْتَلِيءُ الْحِيَاضَ وَنَكْتُمُ الْمَاءَ وَنَحْضَرُ الْأَرْضَ، فَكُنَّا فِي كُلِّ خَضْبٍ وَطَبِّبٍ مِنَ الْخَيْرِ، وَكَانَ مَعَنَا قَوْمٌ قَدْ وَقَفَتْ بِجَاهِهِمْ، فَكُنِيَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصَحَّحَ يَدَهُ عَلَيْهَا تَسَارَتْ، فَلَمَّا قَرَبْنَا مِنْ بُصْرَى الشَّامِ إِذَا نَحْنُ بِصَوْمِيَّةٍ قَدْ أَقْبَلَتْ تَمُشِي كَمَا تَمُشِي الذَّابَّةُ السَّرِيعَةُ حَتَّى إِذَا قَرَبَتْ مِنَّا وَقَفَتْ وَإِذَا فِيهَا رَاهِبٌ وَكَانَتِ السَّحَابَةُ لَا تُفَارِقُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَاعَةً وَاحِدَةً، وَكَانَ الرَّاهِبُ لَا يُكَلِّمُ النَّاسَ وَلَا يَذَرِي مِمَّا الرُّكْبَ وَلَا مَا فِيهِ مِنَ التَّجَارَةِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ عَرَفَهُ فَسَبَّحَهُ يَقُولُ: إِنْ كَانَ أَحَدٌ قَالَتْ أَنتَ.

کشان برای او پر ساختم و بسیار اتفاق می افتاد که ما سواره بودیم و شتری که محمد بر آن سوار بود در مقابلم بود و از او جدا نبودم و پیشاپیش قافله حرکت می کرد و آنگاه که گرما سخت می شد ابری سید و خنک می آمد و بر او سلام می کرد و بالای سرش بود و از او جدا نمی شد و بسا که آن ابر بر ما میوه ها فرو می بارید و با ما سیر می کرد و گاهی در میان راه از جهت آب در مضیقه بودیم تا به حدی که بهای یک مشک آب به دو دینار می رسید ولی ما هر کجا فرود می آمدیم حوضها پر و آب فراوان و زمین سرسبز می شد و ما در نهایت فراوانی و خوشی و خیر بودیم و گروهی با ما بودند که شترانشان وامانده بود، رسول خدا ﷺ نزد آنها رفت و دستی بر آنها کشید و به راه افتادند و چون نزدیک شهر بصرای شام رسیدیم دیدیم که یک صومعه مانند مرکب راهواری به سرعت به طرف ما می آید و چون نزدیک ما شد ایستاد و بناگاه دیدیم که راهبی در آن است و آن ابر از سر رسول خدا حتی لحظه ای جدا نمی شد، آن راهب با مردم سخن نمی گفت و کاروانیان را نمی شناخت و نمی دانست که مال التجاره آنها چیست؟ و چون به پیامبر اکرم نگریست او را شناخت و شنیدم که می گفت: اگر کسی باشد تویی تو!

قَالَ: فَانْزَلْنَا تَحْتَهَا شَجَرَةً عَظِيمَةً قَرِيبَةً مِنَ الرَّاهِبِ قَلِيلَةَ الْأَغْصَانِ لَيْسَ لَهَا حَمْلٌ، وَكَانَتِ الرُّكْبَانُ تَنْزِلُونَ تَحْتَهَا، فَلَمَّا نَزَلَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اهْتَزَّتِ الشَّجَرَةُ وَانْقَلَبَتْ أَغْصَانُهَا^(۱) عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَحَمَلَتْ مِنْ ثَلَاثَةِ أَنْوَاعٍ مِنَ الْفَاكِهَةِ فَامْكِهَتَانِ الْبَلْخَيْفِ وَفَاكِهَةُ اللَّسْتَاءِ، فَتَعَجَّبَ جَمِيعٌ مِمَّنْ مَعَهُ مِنْ ذَلِكَ، فَلَمَّا رَأَى بَحِيرَى الرَّاهِبِ ذَلِكَ ذَهَبَ فَأَتَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طَعَاماً بِقَدَرِ مَا يَكْفِيهِ.

ثُمَّ جَاءَ وَقَالَ: مَنْ يَقُولُ أَمْرَ هَذَا الْغُلَامِ؟ فَقُلْتُ: أَنَا. فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ تَكُونُ مِنْهُ؟ فَقُلْتُ: أَنَا عَمَةٌ، فَقَالَ: يَا هَذَا إِنْ لَهُ أَغْصَامٌ فَأَيُّ الْأَغْصَامِ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ: أَنَا أَخُو أَبِيهِ مِنْ أُمِّ وَاحِدَةٍ، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّهُ هُوَ وَإِلَّا فَلَسْتُ بِبَحِيرَى، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا هَذَا تَأْذَنُ لِي أَنْ أَقْرُبَ هَذَا الطَّعَامَ مِنْهُ لِيَأْكُلَهُ؟ فَقُلْتُ لَهُ: لَوْ أَنَّ إِلَهِي، وَرَأَيْتُهُ كَارِهاً بِذَلِكَ، وَالتَّمَنَّى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ: يَا بَنِيَّ رَجُلٌ أَحَبُّ أَنْ يُكْرِمَكَ كُلُّهُ، فَقَالَ: هُوَ لِي دُونَ أَصْحَابِي؟

ابوطالب می گوید: ما زیر درخت بزرگی در نزدیکی راهب فرود آمدم، آن درخت شاخه های کمی داشت و میوه ای بر آن نبود و کاروانیان به زیر آن درخت فرود آمدند و چون رسول خدا ﷺ به زیر آن فرود آمد، درخت به جنبش آمد و شاخه هایش را بر رسول خدا ﷺ نهاد و سه نوع میوه داد دو نوع تابستانی و یک نوع زمستانی و همه کسانی که با ما بودند از آن متعجب شدند و چون بحیرای راهب آن را دید، رفت و برای رسول اکرم غذایی به اندازه او آورد.

سپس آمد و گفت: سرپرست این نوجوان کیست؟ گفتم: من، گفت: چه نسبی با او داری؟ گفتم: من عموی او هستم، گفت: او صموهایی دارد تو کدام عموی او هستی؟ گفتم: من برادر پدر او هستم و مادرمان هم یکی است، گفت: گواهی می دهم که او همان است و الا من بحیرا نیستم، سپس گفت: ای مرد! آیا اجازه می دهی که این غذا را به نزد او ببرم تا بخورد؟ گفتم: بفرماید و پیامبر را دیدم که آن کار را خوش نداشت، متوجه پیامبر شدم و گفتم: فرزندم! مردی است که دوست دارد تو را اکرام کند، پس از غذای او بخور، فرمود: آیا این غذای من

۱ - لی بعض نسخ الحديث «و تهرعت أغصان الشجرة على رسول الله» أي تهذبت عليه.

فَقَالَ بَحِيرَى: تَعْمَ هُوَ لَكَ خَاصَّةً. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: قَاتِي لَا أَكُلُ دُونَ هَؤُلَاءِ. فَقَالَ بَحِيرَى: إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ عِنْدِي أَكْثَرُ مِنْ هَذَا؟ فَقَالَ: أَتَأْتِدُنِّي يَا بَحِيرَى أَنْ يَأْكُلُوا مَعِيَ؟ فَقَالَ: بَلَى. فَقَالَ: كُلُوا بِسْمِ اللَّهِ. فَأَكَلَ وَأَكَلْنَا مَعَهُ. فَوَافَهُ لَقَدْ كُنَّا مِائَةً وَسَبْعِينَ رَجُلًا وَأَكَلَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا حَقَّ شَبَعٍ وَنَحْشًا. وَبَحِيرَى قَامَ عَلَى رَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَذُبُّ عَنْهُ وَيَتَعَجَّبُ مِنْ كَثَرَةِ الرِّجَالِ وَقِلَّةِ الطَّعَامِ. وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ يَقْبَلُ رَأْسَهُ وَيَأْفُوخُهُ. وَيَقُولُ: هُوَ هُوَ رَبُّ الْمَسِيحِ. وَالنَّاسُ لَا يَفْقَهُونَ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الرُّكْبِ: إِنَّ لَكَ لَشَأْنًا قَدْ كُنَّا نَمُرُّ بِكَ قَبْلَ الْيَوْمِ فَلَا تَقْعَلُ بِنَا هَذَا الْبَرُّ؟ فَقَالَ بَحِيرَى: وَافَهُ إِنَّ لِي لَشَأْنًا وَشَأْنًا. وَإِنِّي لَا أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ وَأَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. وَإِنْ تَحْتَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ لَفَلَامًا لَوْ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ مِثْلَهُ مَا أَطْلَمَ لَحَمَلُكُمُوهُ عَلَى أَغْنَائِكُمْ حَقَّ تَرْدُودِهِ إِلَى وَطَنِهِ. وَافَهُ مَا أَكْرَمْتُكُمْ إِلَّا لَهُ. وَ لَقَدْ زَأَيْتُ لَهُ - وَقَدْ أَقْبَلُ - ثَوْرًا أَضَاءَ لَهُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ. وَلَقَدْ زَأَيْتُ رَجُلًا فِي

است و از آن اصحابم نیست؟ بحیرا گفت: آری آن مخصوص تو است. پیامبر فرمود: من به تنهایی نمی خورم. بحیرا گفت: من بیش از این چیزی نداشتم. پیامبر فرمود: آیا اجازه می دهی که آنها هم با من بخورند؟ گفت: آری، فرمود: بسم الله بخورید، او خورد و ما هم بلا او خوردیم. به خدا سوگند ما یکصد و هفتاد نفر بودیم و هر کدام از ما آن قدر خورد تا سیر شد و آروق زد و بحیرا بالای سر پیامبر ایستاده بود و از وی حمایت می کرد و از بسیاری مردمان و کمی طعام تعجب می کرد و سر و گردن او را هر لحظه می بوسید و می گفت: قسم به خدای مسیح که او همان است و مردم نمی فهمیدند که او چه می گوید. یکی از کاروانیان گفت: تو را چه می شود، ما بیش از این نیز بر تو می گذشتیم، اما چنین احسانی با ما نمی کردی. بحیرا گفت: به خدا سوگند که امروز مرا حالتی دیگر است و من می بینم چیزی را که شما نمی بینید و می دانم چیزی را که شما نمی دانید. زیر این درخت پسری است که اگر آنچه را که من از او می دانم شما نیز می دانستید، او را بر گردن خود سوار می کردید و او را به وطنش می رسانیدید. به خدا سوگند من شما را اکرام نکردم مگر به خاطر او، وقتی که او پیش می آمد نوری را در مقابلش دیدم که مابین آسمان و زمین را برایش روشن می کرد و مردانی را دیدم که

أَيْدِيهِمْ مَرَاوِحُ الْيَاقُوتِ وَالزَّبَرْجَدِ يَرُوْحُونَ عَلَيْهِ أَنْوَاعَ الْفَوَاكِهِ، ثُمَّ هَذِهِ السَّحَابَةُ لَا تَفَارِقُهُ، ثُمَّ صُومِعَتِي مَشَتْ إِلَيْهِ كَمَا تَمْشِي الدَّابَّةُ عَلَى رِجْلِهَا، ثُمَّ هَذِهِ الشَّجَرَةُ لَمْ تَزَلْ يَابِسَةً قَلِيلَةَ الْأَغْصَانِ وَلَقَدْ كَثُرَتْ أَغْصَانُهَا وَاهْتَزَّتْ وَحَلَّتْ ثَلَاثَةَ أَنْوَاعٍ مِنَ الْفَوَاكِهِ، فَالْكِهْتَانِ لِلصَّيْفِ وَالْكِهْتَانِ لِلشَّتَاءِ، ثُمَّ هَذِهِ الْحِيَاضُ الَّتِي غَارَتْ وَذَهَبَتْ مَارُهَا أَيْتَامَ قُرَاجٍ بَنِي إِسْرَائِيلَ بَعْدَ الْخَوَارِئِينَ حِينَ وَرَدُوا عَلَيْهِمْ فَوَجَدْنَا فِي كِتَابِ شَمْعُونَ الصَّافَا أَنَّهُ دَعَا عَلَيْهِمْ، فَغَارَتْ وَذَهَبَ مَارُهَا، ثُمَّ قَالَ: مَتَى مَا رَأَيْتُمْ قَدْ ظَهَرَ فِي هَذِهِ الْحِيَاضِ الْمَاءُ فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لِأَجْلِ نَبِيِّ يُخْرُجُ فِي أَرْضِ بَهَامَةَ مُهَاجِرًا إِلَى الْمَدِينَةِ، اسْمُهُ فِي قَوْمِهِ الْأَمِينُ وَفِي السَّمَاءِ أَحْمَدُ، وَهُوَ مِنْ عِثْرَةِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ يُصْلِبُ، فَوَافِقُهُ إِنَّهُ هُوَ.

ثُمَّ قَالَ بِجَبْرِئِي: يَا غُلَامَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ يَحَقُّ اللَّاتُ وَالْعَزَّى إِلَّا (هَذَا) أَخْبَرْتَنِيهَا، فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذِكْرِ اللَّاتِ وَالْعَزَّى، وَقَالَ: لَا تَسْأَلْنِي بِهَا

بادبزنهاي یاقوت و زبرجد در دست داشتند و او را باد می زدند و مردان دیگری که انواع میوه ها را بر او نثار می کردند، سپس این ابراز او جدا می شد، سپس این صومعه من که مانند چهارپایی که بر پایش راه می رود به سوی او رفت، سپس این درخت که همیشه خشک و کم شاخه بود، شاخه هایش فراوان شد و به جنبش درآمد و سه نوع میوه داد، دو میوه تابستانی و یک میوه زمستانی، سپس این حوضها که از زمان قمر بنی اسرائیل بعد از آنکه حواریون عیسی بر آنها وارد شده بودند آبش فرو رفته و خشک شده بود و من در کتاب شمعون الصفا خوانده ام که او آنها را نفرین کرده و آبش فرو رفته و خشک شده است، سپس گفت: هر وقت دیدید که آب در این حوضها نمایان شد، بدانید که به خاطر پیامبری است که در زمین بهامه مبعوث شده و به مدینه مهاجرت می کند، اسمش در میان قومش امین است و در آسمانها احمد و او از عترت اسماعیل بن ابراهیم است و از صلب او است، به خدا سوگند که این همان است.

سپس بجبرئیل گفت: ای پسر! از تو سه خصلت می پرسم و تو را به حق لات و عزری سوگند می دهم که مرا خیر دهی. رسول خدا چون نام لات و عزری شنید

قَوْلَهُ مَا أَبْعَثْتُ شَيْئًا كَيْفُضِيهَا، وَإِنَّمَا هِيَ صَبَاحٌ مِنْ حِجَارَةٍ لِقَوْمِي، فَقَالَ بَحِيرِيُّ: هَذِهِ وَاحِدَةٌ، ثُمَّ قَالَ: قِيَامُهُ إِلَّا مَا أَخْبَرْتَنِي، فَقَالَ: سَلْ عَنْهَا بِذَا لَكَ فَإِنَّكَ قَدْ سَأَلْتَنِي بِإِلَهِي وَإِلَهِكَ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، فَقَالَ: أَسْأَلُكَ عَنْ تَوْفِيقِكَ وَتَعْظِيمِكَ، فَأَخْبَرَهُ عَنْ نَوْمِهِ وَتَعْظِيمِهِ وَأُمُورِهِ وَبَحِيرِيُّ سَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ مَا عِنْدَ بَحِيرِيِّ مِنْ صِفَتِهِ الَّتِي عِنْدَهُ، فَأَنْكَرَ عَلَيْهِ بَحِيرِيُّ، فَقَبَّلَ رِجْلَيْهِ وَقَالَ: يَا بُنَيَّ مَا أَطْيَبَكَ وَأَطْيَبَ رِجْلَكَ، يَا أَكْثَرَ النَّبِيِّينَ أَتْبَاعًا، يَا مَنْ تَبَاءَ نُورُ الدُّنْيَا مِنْ نُورِهِ، يَا مَنْ يَذْكُرُهُ تَعْمُرُ الْمَسَاجِدُ، كَأَنِّي بِكَ قَدْ قُذْتُ الْأَجْنَادُ وَالْخَيْلُ وَقَدْ تَبَعَكَ الْقُرْبُ وَالْقَجَمُ طَوْعًا وَكَرْهًا، وَكَأَنِّي بِاللَّاتِيَةِ الْغُرَى وَقَدْ كَسَرْتَهُمَا، وَقَدْ صَارَ الْبَيْتُ الْعَتِيقُ لَا يَمْلِكُكَ غَيْرُكَ، تَضَعُ مِفْتَاحَهُ حَيْثُ تُرِيدُ، تَمُوتُ مِنْ بَطَلٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَالْقُرْبُ تَضْرَعُهُ، مَقْلَقَ مِفْتَاحِ الْجِنَانِ وَالتَّيْرَانِ، مَقْلَقَ الذَّبِيعِ الْأَكْبَرِ وَخِلَافِ الْأَصْنَامِ، أَلَيْتَ الَّذِي لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَدْخُلَ الْمُلُوكُ كُلُّهَا فِي دِينِكَ صَاحِبَةَ قَبِيْلَةٍ، فَلَمْ يَزَلْ يَقْبَلُ

خشمگین شد و گفت: از من به واسطه آنها پرسش مکن که به خدا هیچ چیز را مانند آنها دشمن ندارم و آنها دو دست منگی هستند که از آن قوم مانند بحیرا گفت: این یک نشانه، سپس گفت: تو را به خدا سوگند می دهم که پاسخ را بدهی. فرمود: هر چه می خواهی بپرس، زیرا که تو حام خدایم و خدایت را که بی مانند است بر زبان آوردی، گفت: از خواب و بیداریت می پرسم، پیامبر او را از خواب و بیداری و امور و کارهایش با خبر ساخت و با آنچه بحیرا از وصف او می دانست موافق بود. بحیرا خود را بر آن حضرت انداخت و پاهایش را بوسه داد و گفت: پسر من! چقدر خوشبویی! ای کسی که از همه پیامبران بیشتر پیرو داری! ای کسی که روشنی دنیا از فروغ اوست! ای کسی که مساجد به ذکرش آباد است! گویا تو را می بینم که لشکرها و اسبها را سوق می دهی و عرب و عجم خواه و ناخواه از تو پیروی کنند، و گویا لات و عزری را می بینم که آنها را شکسته ای و بیت عتیق در قلع تو است و کلیدهایش را هر کجا که بخواهی می نهی، چه بسیار از پهلوانان قریش و عرب که آنان را به خاک مذلت می افکنی و کلیدهای بهشت و دوزخ در دست تو است و ذبیح اکبر و هلاک بتها به دست تو است، تو کسی هستی که قیامت بر پا نشود تا آنکه همه پادشاهان با فروتنی در

يَدَيْهِ مَرْءٌ وَرِجْلَيْهِ مَرْءٌ وَيَقُولُ: لَيْتَنِي أُدْرِكْتُ زَمَانَكَ لِأَضْرِبَنَّ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالسَّيْفِ ضَرْبَ الزُّبَيْدِ بِالزُّبَيْدِ، لَأَتَّ سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ وَسَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ، وَاللَّهِ لَقَدْ ضَحَّيْتَ الْأَرْضَ يَوْمَ وَلَدْتَ لَهَا ضَاحِكَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَرَحًا بِكَ، وَاللَّهِ لَقَدْ بَكَتِ الْبَيْتُ وَالْأَصْنَامُ وَالشَّيَاطِينُ فَهِيَ بَاكِئَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، أَنْتَ دَعَوْتَ إِبْرَاهِيمَ وَبُشِّرَ عِيسَى، أَنْتَ الْمُقَدَّسُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الْجَاهِلِيَّةِ.

(کنم)

ثُمَّ التَفَتَ إِلَى أَبِي طَالِبٍ وَقَالَ: مَا يَكُونُ هَذَا الْقَلَامُ مِنْكَ؟ قُلَانِي أَرَاكَ لَا تَعَارِفُهُ، فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ: هُوَ ابْنِي فَقَالَ: مَا هُوَ بِابْنِكَ وَمَا يَنْتَهِي لِهَذَا الْقَلَامِ أَنْ يَكُونَ وَالِدُهُ الَّذِي وَلَدَهُ حَيًّا وَلَا أُمُّهُ، فَقَالَ: إِنَّهُ ابْنُ أَخِي وَقَدْ مَاتَ ثَبُوءٌ وَأُمُّهُ حَامِلَةٌ بِهِ، وَمَاتَتْ أُمُّهُ وَهُوَ ابْنُ سِتِّ سِنِينَ، فَقَالَ: صَدَقْتَ هَكَذَا هُوَ، وَلَكِنْ لَرَى لَكَ لَنْ تَرُدَّهُ إِلَى بَلَدِهِ عَنْ هَذَا الْوَجْهِ فَإِنَّهُ مَا بَقِيَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ وَلَا صَاحِبُ كِتَابٍ إِلَّا وَقَدْ عَلِمَ بِوِلَادَةِ هَذَا الْقَلَامِ، وَلَيْتَنِي رَأَوُهُ وَعَرَفُوا مِنْهُ مَا قَدْ عَرَفْتُ أَنَا مِنْهُ لَيُبَيِّنَنَّهُ شَرًّا وَأَكْثَرُ ذَلِكَ

دین تو در آیند، و پیوسته دسپت و پایش را پیوسته می داد و می گفت: اگر در زمان نبوت تو زنده باشم یا تمصیر و ساعد به یاریت بر می خیزم، تو سید فرزندان آدم و سرور رسولانی، تو امام متقین و خاتم انبیای، به خدا سوگند آن روز که تو به دنیا آمدی زمین خندان شد و تا روز قیامت به واسطه تو خندان خواهد بود، به خدا سوگند معبد های یهود و بتها و شیاطین تا روز قیامت گریان خواهند بود، تو دعای ابراهیم و بشارت عیسی، تو مقدس و مطهر از یلیدهای جاهلیتی.

سپس رو به ابوطالب کرد و گفت: این پسر چه نسبی با تو دارد که می بینم از او جدا نمی شوی؟ ابوطالب گفت: او پسر من است، بحیرا گفت: پسر تو نیست و پدر و مادرش نباید زنده باشند ابوطالب گفت: او پسر برادر من است، او به دنیا نیامده بود که پدرش درگذشت و شش ساله بود که مادرش را از دست داد، بحیرا گفت: راست گفتی او چنین است و چنین صلاح می دانم که او را از همین جا به شهر خودی برگردانی، زیرا هر یهودی و نصرانی و اهل کتابی از ولادت این نوجوان آگاه است و اگر او را ببینند و چنان که من می شناختم آنها هم بشناسند شری بدو رسانند و بیشتر آنها همین یهودی باشند، ابوطالب گفت: برای چه؟ گفت:

هؤلاء اليهود. فقال أبو طالب: ولم ذلك؟ قال: لأنه كائن لابن أخيك هذه النبوة و الرسالة، ويأتيه الناموس الأكبر الذي كان يأتي موسى وعيسى، فقال أبو طالب: كلا إن شاء الله لم يكن الله ليضيعة.

ثم خرجنا به إلى الشام فلما قربنا من الشام رأيت وأهو قصور الشامات كلها قد اهتزت وعلا منها نور أعظم من نور الشمس، فلما توسطنا الشام ما قدزنا لن نهور سوق الشام من كثرة ما ازدحموا الناس وينظرون إلى وجه رسول الله ﷺ، وذهب الخبر في جميع الشامات حتى ما بقي فيها جبر ولا راهب إلا اجتمع عليه، فجاء جبر عظيم كان اسمه نسطورا فجلس حذاء نسطور إليه ولا يكلمه بشيء حتى فعل ذلك ثلاثة أيام متوالية، فلما كاتب الليلة الثالثة لم يصبر حتى قام إليه فدار خلفه كائنه يتنيس منه شيئاً، فقلت له: يا راهب كائلك تريد منه شيئاً؟ فقال: أجل إني أريد منه شيئاً ما اسمه؟ قلت: محمد بن عبدالله، فتغير والله لونه، ثم قال: فترى أن تأمره أن يكشف لي عن

برای آنکه این برادرزاده‌ات **طالع مقام نبوت** و رسالت گردد و آن فرشته‌ای که بر موسی و عیسی نازل می‌گردید بر او فروود می‌آید. ابرطالب گفت: هرگز، ان شاء الله خداوند او را تباه نسازد.

سپس او را به شام بردیم و چون نزدیک شهر شام رسیدیم، به خدا سوگند تمام کاخهای شام لرزید و نوری از آن برخاست که از پرتو خورشید رخشانتر بود و هنگامی که به شهر شام درآمدیم نتوانستیم به واسطه ازدحام مردم از بازار شام بگذریم و همه به صورت رسول خدا می‌نگریستند و این خبر در همه شامات منتشر شد تا به غایتی که همه اخبار و راهبان به نزد او گرد آمدند و یکی از اخبار بزرگ که نامش نسطورا بود آمد و در مقابل او نشست و به او می‌نگریست ولی با او سخن نگفت و سه روز متوالی چنین کرد و چون شب سوم فرا رسید بی تاب شد و به نزد او آمد و پشت سر او می‌چرخید، گویا چیزی را از او می‌طلبید، گفتم: ای راهب! گویا چیزی از او می‌خواهی؟ گفتم: آری من چیزی از او می‌خواهم، اسمش چیست؟ گفتم: محمد بن عبدالله، به خدا سوگند که رنگش پرید، سپس گفتم: ممکن است به او بفرمائید پشت شانۀ اش را برهنه کند تا آن را

ظهِرِهِ لَا تُنْظَرُ إِلَيْهِ، فَكَشَفَ عَنْ ظَهْرِهِ، فَلَمَّا رَأَى الْحَافِمَ ائْتَكَبَ عَلَيْهِ يَقْبَلُهُ وَ يَبْكِي، ثُمَّ قَالَ: يَا هَذَا اسْرِعْ بِرَدِّ هَذَا الْقَلَامِ إِلَى مَوْضِعِهِ الَّذِي وُلِدَ فِيهِ، فَإِنَّكَ لَوْ تَذَرِي كَمْ عَدُوًّا لَكَ فِي أَرْضِنَا لَمْ تَكُنْ بِالَّذِي تَقْدُمُهُ مَعَكَ، فَلَمْ يَزَلْ يَتَعَاهَدُهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ يَحْمِلُ إِلَيْهِ الطَّعَامَ، فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْهَا أَتَاهُ بِقَمِيصٍ مِنْ عِنْدِهِ فَقَالَ لِي: أَتَرَى أَنْ يَلْبَسَ هَذَا الْقَمِيصَ لِيَبْذُكَرَنِي بِهِ، فَلَمْ يَقْبَلْهُ وَ رَأَيْتُهُ كَارِهَا لِذَلِكَ، فَأَخَذْتُ أَنَا الْقَمِيصَ عَنَاقَةً أَنْ يَغْتَمَّ، وَ قُلْتُ: أَنَا الْيَسْبُ وَ عَجَلْتُ بِهِ حَتَّى وَدَدْتُهِ إِلَى مَكَّةَ، فَأَوَّلَهُ مَا بَقِيَ بِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ امْرَأَةٌ وَ لَا كَهْلٌ وَ لَا شَابٌّ وَ لَا صَغِيرٌ وَ لَا كَبِيرٌ إِلَّا اسْتَقْبَلُوهُ شَوْقًا إِلَيْهِ مَا خَلَا أَبُو جَهْلٍ - لَعْنَهُ اللَّهُ - فَإِنَّهُ كَانَ قَاتِكًا مَاجِنًا، قَدْ قِيلَ مِنَ الشُّكْرِ^(۱).

۲ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي: وَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَرْمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ قَالَ: لَمَّا فَارَقَهُ بَحِيرُ بْنُ بَكْرِ بْنِ كَعْبَةَ شَدِيدًا وَ أَخَذَ يَقُولُ: يَا ابْنَ أُمِّتِكَ كَأَنِّي بِكَ وَ

ببینم، پشت شانهاش را برهنه کرد و چون مهر نبوت را دید، فرو افتاد، او را می بوسید و گریه می کرد. سپس گفت: ای مرد زود این فرزند را به خانه اش برگردان که اگر می دانستی در سرزمین ما چقدر دشمن دارد او را با خود نمی آوردی و هر روز برای دیدار او می آمد و برایش غذا می آورد، و چون از شهر شام بیرون می آمدم پیراهنی از پیش خود آورد و گفت: آیا ممکن است که این پیراهن را بپوشد تا به یاد من باشد و پیامبر نپذیرفت و آن کار را خوش نداشت، من برای آنکه او ناراحت نشود آن پیراهن را گرفتم و گفتم: من آن را بر تنش خواهم کرد و شتابان او را به مکه برگردانیدم و به خدا سوگند آن روز کسی از زن و پسر و جوان و کوچک و بزرگ نبود که به استقبال او نیاید بجز ابو جهل - لعنه الله - که مردی خونخوار و بدکردار بود و از مسقی به خود نبود.

۲ - در روایتی دیگر از ابوطالب نقل شده است که گفت: چون بحیرای راهب او را ترک می کرد می گریست و می گفت: ای پسر آینه! گویا تو را می بینم که

۱ - اعلم ان هذه القصة مع ضعف سندها وانقطاعها واشتغالها على الغرائب التي كانت شأن الأساطير نقلها جمع

من المزرخين باختلافات في مشنها والفاظها. راجع سيرة ابن هشام ج ۱، ص ۱، ۲ و المراهب اللدنية و شرحه و اعلام

قَدْ رَمَتْكَ الْعَرَبُ بَوَئِهَا، وَقَدْ قَطَعَتْكَ الْأَقَارِبُ وَلَوْ عَلِمُوا لَكُنْتَ لَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْأَوْلَادِ، ثُمَّ انْتَفَتَ إِلَيَّ وَقَالَ: أَمَا أَنْتَ يَا عَمُّ فَارَعَ فِيهِ قِرَابَتَكَ الْمُؤْصَلَةَ، وَاحْتَبَطَ فِيهِ وَصِيَّةَ أَبِيكَ فَإِنْ لَرَيْشَا سَتَهْجُؤَلَهُ فِيهِ فَلَا تُبَالِ، وَإِنِّي أَغْلَمُ أَنَّكَ لَا تُؤْمِنُ بِهِ ظَاهِرًا وَلَكِنْ سَتُؤْمِنُ بِهِ بَاطِنًا، وَلَكِنْ سَتُؤْمِنُ بِهِ وَلَدٌ تِلْدُهُ وَسَيَنْصُرُهُ نَصْرًا عَزِيزًا اسْمُهُ فِي السَّمَوَاتِ: الْبَطْلُ الْهَاصِرُ، وَ (فِي الْأَرْضِ): الشُّجَاعُ الْأَنْزَعُ، مِنْهُ الْقُرْخَانُ الْمُسْتَشْهَدَانِ وَهُوَ سَيِّدُ الْقَرْبِ وَرَيْشُهَا وَذُو قَرْيَئِهَا، وَهُوَ فِي الْكُتُبِ أَعْرَفُ مِنْ أَصْحَابِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ: وَاللَّهِ قَدْ رَأَيْتُ كُلَّ الَّذِي وَصَفَهُ بَحِيرِي وَأَكْثَرَ.

۳- حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِيانَ بْنِ عُمَانَ رَفَعَهُ قَالَ: لَمَّا بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَرَادَ أَبُو طَالِبٍ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى النَّاسِ فِي بَيْتِ قَرْيَئِشٍ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَشَبَّهَ بِالزَّمَامِ وَقَالَ: يَا عَمُّ عَلَى مَنْ تَحْمِلُنِي لِأَعْلَى أُمٍّ وَلَا أَعْلَى أَبٍ، وَقَدْ كَانَتْ أُمُّهُ تُؤْفِقُ، فَرَفَّقَ لَهُ أَبُو طَالِبٍ وَرَحْمَةً وَأَخْرَجَهُ مَقْدَهُ.

همه عرب با کمانشان به تو تیر می زدند و خویشای با تو قطع رابطه کرده اند و اگر می دانستند تو را به منزله اولاد می شمردند، سپس به من التفات فرموده و گفت: اما تو ای عموا تو خویشی را بیست و هشت مراعات کن سوگند پدرت را درباره او حفظ کن که قریش به زودی تو را به خاطر او ترک کند و تو پروا مدار و من می دانم که تو در ظاهر به او ایمان نمی آوری اما در باطن به او ایمان داری و فرزندی از تو به او ایمان آورد و او را به عزت یاری کند نامش در آسمانها «بطل هاسر» است و در زمین «شجاع انزع» باشد او را دو فرزند شهید است و او سید عرب و ذوقرین آنها است و او در کتابها از اصحاب عیسی علیه السلام معروفتر است. ابوطالب گوید: به خدا سوگند هر آنچه بحیرا گفته بود و بیشتر از آن را به چشم خود دیدم.

۳- ابان بن عثمان در حدیث مرفوعی گوید: چون رسول اکرم ﷺ به سیر بلوغ رسید، ابوطالب چنین خواست که با کاروان قریش به شام رود، رسول اکرم آمد و زمام شتر را گرفت و گفت: ای عمو جان! مرا به که می سیاری؟ نه پدري هست و نه مادري! و مادرش نیز وفات کرده بود، ابوطالب دلش به حال او

وَكَانُوا إِذَا سَارُوا تَسِيرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَمَامَةٌ تَطْلُغُ مِنَ الشَّمْسِ فَرَوَا فِي طَرِيقِهِمْ بِرَجُلٍ يُقَالُ لَهُ: بَحِيرَى فَلَمَّا رَأَى الْقِمَامَةَ تَسِيرُ مَعَهُمْ نَزَلَ مِنْ صَوْمَعَتِهِ وَاتَّخَذَ لِقُرَيْشٍ طَعَاماً وَبَعَثَ إِلَيْهِمْ يَسْأَلُهُمْ أَنْ يَأْتَوْهُ، وَقَدْ كَانُوا نَزَلُوا تَحْتَ شَجَرَةٍ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ يَدْعُوهُمْ إِلَى طَعَامِهِ فَقَالُوا لَهُ: يَا بَحِيرَى وَاللَّهِ مَا كُنَّا نَعْقِدُ هَذَا مِنْكَ، قَالَ: قَدْ أَهْبَيْتُ أَنْ تَأْتُونِي، فَأَتَوْهُ وَخَلَعُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الرَّحْلِ، فَنَظَرَ بَحِيرَى إِلَى الْقِمَامَةِ قَائِماً، فَقَالَ لَهُمْ: هَلْ بَقِيَ مِنْكُمْ أَحَدٌ لَمْ يَأْتِنِي؟ فَقَالُوا: مَا بَقِيَ مِنَّا إِلَّا غُلَامٌ حَدَّثَ خَلْقَنَاهُ فِي الرَّحْلِ، فَقَالَ: لَا يَنْبَغِي أَنْ يَتَخَلَّفَ عَنْ طَعَامِي أَحَدٌ مِنْكُمْ، فَبَعَثُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا أَقْبَلَ أَقْبَلَتِ الْقِمَامَةُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَحِيرَى قَالَ: مَنْ هَذَا الْغُلَامُ؟ قَالُوا: ابْنُ هَذَا - وَأَشَارُوا إِلَى أَبِي طَالِبٍ - فَقَالَ لَهُ بَحِيرَى: هَذَا ابْنُكَ؟ قَالَ أَبُو طَالِبٍ: هَذَا ابْنُ أَخِي، قَالَ: مَا قَتَلَ أَبُوهُ؟ قَالَ: تُوُفِّيَ وَهُوَ حَتْلٌ، فَقَالَ بَحِيرَى لِأَبِي طَالِبٍ: رُدُّ هَذَا الْغُلَامَ

سوخت و بر او مهربانی کرد و او را با خود برد و چون راه می رفتند بر بالای سر پیامبر ابری در برابر آفتاب سایه می انداخت و در راه به مردی بر خورده اند که بحیرا نام داشت و چون دید ابری با آنها سیر می کند از صومعه خود فرود آمد و طعامی برای قریش آماده کرده و کسی را به آنها فرستاد و آنها را دعوت کرد که به نزد او بروند و آنان به زیر درختی فرود آمده بودند، فرستاد که برای صرف غذا بیایید، گفتند: ای بحیرا! ما چنین سابقه ای از تو به یاد نداریم، گفت: من دوست دارم که به نزد من آئید، آمدند و رسول خدا را نزد بار و بنه خود گذاشتند، بحیرا دید که ابر بر جای خود ایستاده است به آنها گفت: آیا کسی از شما هست که به نزد من نیامده باشد؟ گفتند: کسی نیست مگر نوجوانی که بر سر بار و بنه خود گذاشته ایم، گفت: سزاوار نیست که هیچ یک از شما بر سر سفره من نباشد و به دنبال رسول خدا فرستادند و چون او آمد آن ابر هم آمد، بحیرا در او نگریست و گفت: این نوجوان کیست؟ گفتند: فرزند این آقا - و به ابوطالب اشاره کردند - بحیرا گفت: آیا این فرزند تو است؟ ابوطالب گفت: این برادرزاده من است، گفت: پدرش چه می کند؟ گفت: در رجم مادرش بود که پدرش درگذشت، بحیرا به ابوطالب گفت: این پسر را به شهر خود برگردان که اگر یهود

إِلَى بِلَادِهِ فَإِنَّهُ إِنْ عَلِمَتْ بِهِ الْيَهُودُ مَا أَعْلَمُ مِنْهُ قَتَلُوهُ، فَإِنَّ هَذَا شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ، هَذَا نَبِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ، هَذَا نَبِيُّ السَّيْفِ».

﴿باب ۱۵﴾

«(ذَكَرُوا مَا حَكَاهُ خَالِدُ بْنُ أَسِيدٍ بْنُ أَبِي الْعَيْصِ، وَطَلِيقُ بْنُ سُفْيَانَ بْنِ أُمَيَّةَ عَنْ)»

«(كَبِيرِ الرَّهْبَانِ فِي طَرِيقِ الشَّامِ مِنْ مَعْرِقَتِهِ بِأَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ)»

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّنَّانُ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَعْبَاءِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا الطَّنَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي الْهَيْثَمُ بْنُ - عَمْرِو الْمُزَنِيِّ، عَنْ عَمِّهِ، عَنْ يَحْيَى النَّشَابَةِ قَالَ: خَرَجَ خَالِدُ بْنُ أَسِيدٍ بْنُ أَبِي الْعَيْصِ، وَ طَلِيقُ بْنُ سُفْيَانَ بْنِ أُمَيَّةَ مُجَارًا إِلَى الشَّامِ حَتَّى خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيهَا فَكَانَا مَعَهُ، وَ كَانَا يَحْكِيَانِ أَنَّهَا زَايَا فِي مَسِيرِهِ وَ ذَكَوِيهِ بِمَا يَصْنَعُ الْوَحْشُ وَ الطَّيْرُ، فَلَمَّا تَوَسَّطْنَا سَوَى بَصْرَى إِذَا نَحْنُ بِقَوْمٍ مِنَ الرَّهْبَانِ قَدْ جَاؤُوا مَتَّعِيْرِي الْأَلْوَانِ كَأَنَّ عَلَى وُجُوهِهِمُ الزُّعْفَرَانَ تُرَى مِنْهُمْ الرُّعْدَةُ فَقَالُوا: نَحِبُّ أَنْ نَقُولَا كَبِيرَنَا فَإِنَّهُ هَهُنَا قَرِيبٌ فِي الْكَنِيسَةِ

آنچه را که من از او می دانم بدانند او را بگویند، او مقام بزرگی دارد، او پیامبر این امت است، او پیامبر شمشیر است.

باب ۱۵

داستان خالد و طلیق از راهب بزرگ راه شام

و شناخت او از پیامبر اکرم ﷺ

یعلی گوید، در آن کاروان تجاری که به شام رفتند و رسول اکرم نیز در میان آنها بود، خالد بن اسید و طلیق بن سفیان نیز حضور داشتند و همراه پیامبر اکرم بودند و حکایت کرده اند که به چشم خود دیده اند که هنگام سیر و سواری پیامبر وحوش و طیور چه می کردند، گویند: وقتی به میان بازار بصری رسیدیم، به ناگاه گروهی از راهبان رنگ پریده را دیدیم که رنگشان مانند زعفران زرد بود و می لرزیدند گفتند: دوست داریم نزد بزرگ ما بیایید که در همین نزدیکی و در

الْعَظَمَى، قُلْنَا: مَا لَنَا وَلَكُمْ؟ فَقَالُوا: لَيْسَ يَضُرُّكُمْ مِنْ هَذَا شَيْءٌ وَ لَقَدْ لَنَا تُكْرِمُكُمْ، وَظَنُّوا أَنْ وَاحِدًا مِنَّا مُحَمَّدٌ، فَذَهَبْنَا مَعَهُمْ حَتَّى دَخَلْنَا مَعَهُمُ الْكَنِيسَةَ الْعَظِيمَةَ الْبَيَانَةَ، فَإِذَا كَبِيرُهُمْ قَدْ تَوَسَّطَهُمْ وَ حَوْلَهُ تَلَامِيذُهُ، وَقَدْ نَشَرَ كِتَابًا فِي يَدَيْهِ، فَأَخَذَ يَنْظُرُ إِلَيْنَا مَرَّةً، وَ فِي الْكِتَابِ مَرَّةً، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: مَا صَنَعْتُمْ شَيْئًا لَمْ تَأْتُونِي بِالَّذِي أُبِيدُ، وَ هُوَ الْآنَ هَهُنَا.

ثُمَّ قَالَ لَنَا: مَنْ أَنْتُمْ؟ قُلْنَا: رَهْطٌ مِنْ قُرَيْشٍ، فَقَالَ: مِنْ أَيِّ قُرَيْشٍ؟ قُلْنَا: مِنْ بَنِي - عَبْدِ قُحَيْشٍ، فَقَالَ لَنَا: مَعَكُمْ غَيْرُكُمْ؟ قُلْنَا: نَعَمْ شَابٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ نُسَمِّيهِ يَسِيمَ بَنِي - عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ نَحَرْنَا نَحْرَهُ كَادَ أَنْ يُغْنِيَ عَلَيْنَا، ثُمَّ وَصَبَ فَقَالَ: أَوَهُ أَوَهُ هَلَكْتَ النَّصْرَانِيَّةُ وَ الْمَسِيحُ، ثُمَّ قَامَ وَ انْتَكَا عَلَى صُلْبٍ مِنْ صُلْبَانِهِ وَ هُوَ مُفَكَّرٌ وَ حَوْلَهُ ثَمَانُونَ رَجُلًا مِنَ الْبَطَارِقَةِ وَ التَّلَامِيذَةِ، فَقَالَ لَنَا: فَيَخَفُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُرَوَّنِيهِ؟ قُلْنَا لَهُ: نَعَمْ، نَجَاءُ مَعَنَا فَإِذَا نَحْنُ بِمُحَمَّدٍ ﷺ قَائِمٌ فِي سُورٍ بِضَرْعِي، وَ اللَّهُ لَكَأَنَّا لَمْ نَرَوْجْهُ إِلَّا يَوْمَئِذٍ كَأَنَّ

معبود بزرگ است. گفتیم: بین ما و شما کاری نیست. گفتند: به شما زیانی نخواهد رسید بلکه شما را اکرام هم خواهیم کرد و می پنداشتند که یکی از ما محمد است، با آنها رفیتیم و به آن معبد بزرگ در آمدیم و بزرگهائی را دیدیم که در میان آنها بود و شاگردانش در اطراف او بودند و کتابی گشوده در دستانش بود و یک بار به ما می نگریست و یک بار به کتاب نگاه می کرد و به یارانش رو کرد و گفت: کاری نکردید و آن را که من می خواستم نیاوردید و او هم اکنون در این دیار است.

سپس به ما گفت: شما که هستید؟ گفتیم: گروهی از قریش، گفت: از کدام خاندان قریش؟ گفتیم: از بنی عبد شمس، گفت: آیا کس دیگری همراه شما هست؟ گفتیم: آری، جوانی از بنی هاشم که او را یتیم فرزندان عبدالمطلب می نامیم؛ به خدا سوگند خرناسه ای کشید که نزدیک بود بیهوش شود، سپس ادامه داد و گفت: آه! آه! که نصرانیت و مسیح از میان رفت، سپس برخاست و بر صلیبی از صلیبهای تکیه کرد و در اندیشه فرو رفت و هشتاد نفر از بطریقهای نصرانی و شاگردانش در اطراف او بودند و گفت: آیا بر شما آسان است که او را به من نشان بدهید؟ گفتیم: آری و او با ما آمد و بناگاه محمد را دیدیم که در بازار

هَلَا لَا يَتَلَا مِنْ وَجْهِهِ، وَقَدْ رِيحَ الْكَثِيرِ وَاشْتَرَى الْكَثِيرَ، فَأَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لِلنَّاسِ: هُوَ هَذَا؟ فَإِذَا هُوَ قَدْ سَبَقْنَا فَقَالَ: هُوَ هُوَ، قَدْ عَرَفْتُهُ وَالْمَسِيحَ، قَدْ نَا مِنْهُ وَقَبِلَ رَأْسَهُ وَقَالَ لَهُ: أَنْتَ الْمُقَدَّسُ، ثُمَّ أَخَذَ يَسْأَلُهُ عَنْ أَشْيَاءَ مِنْ عِلَامَاتِهِ، فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ يُخْبِرُهُ فَمَسِيحْنَاهُ يَقُولُ: لَيْنَ أَذْرَكْتُ زَمَانَكَ لَا أُعْطِيَنَّ السَّيْفَ حَقَّهُ، ثُمَّ قَالَ لَنَا: أَنْتَ لَمْ تَعْلَمُوا مَا عَقَهُ؟ حَقُّهُ الْحَيَاةُ وَالْمَوْتُ، مَنْ تَعَلَّقَ بِهِ حَيٍّ طَوِيلًا، وَمَنْ زَاغَ عَنْهُ مَاتَ مَوْتًا لَا يَحْيِي بَعْدَهُ أَبَدًا، هُوَ هَذَا الَّذِي عَقَهُ الذَّبِيحُ الْأَعْظَمُ^(۱)، ثُمَّ قَبِلَ رَأْسَهُ وَرَجَعَ رَاجِعًا.

﴿بَاب ۱۶﴾

• (فِي خَيْرِ أَبِي الْمُوَهَّبِ الرَّاهِبِ) •

وَكَانَ أَبُو الْمُوَهَّبِ الرَّاهِبُ مِنَ الْعَارِفِينَ بِأَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ وَبَصِيَّتِهِ، وَبِرَّصَتِهِ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

بُصْرِيَّ اِستاده بود، به خدا سوگند گویا ما تا آن روز رخسار او را ندیده بودیم، مانند هلال ماه می درخشید، سرد فراوانی برده بود و کالای بسیاری نیز خریده بود، خواستیم او را به آن کشیش معرفی کنیم، اما او بر ما سبقت گرفت و گفت: اوست، به مسیح سوگند که او را شناختم و نزدیک التوارفت و سرا او را بوسید و گفت: تو مقدسی، سپس از اشیاء و علامات پرسش کرد و پیامبر نیز بدو پاسخ می داد و شنیدیم که می گفت: اگر زمان تو را دریابم حق شمشیر را ادا خواهم کرد، آنگاه به ما گفت: آیا می دانید همراه او چیست؟ با او زندگی و مرگ است، کسی که به او پیوندد حیاتی طولانی یابد و هر که از او روی برگرداند چنان خواهد مُرد که پس از آن حیاتی نیابد، او همان است که ذبیح اعظم با او است سپس می آمد و مکرر سرا و را می بوسید.

بَاب ۱۶

خبر ابوالموہب راہب

و ابوالموہب راہب از کسانی است که پیش از بعثت، پیامبر اکرم را با صفاتش می شناخت و به مقام وصیتش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیہ السلام نیز آگاه بود.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي؛ وَقَلَسُ بْنُ سَعْدِ الدُّبَلِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَصِيرٍ الْفُقَيْمِيِّ، عَنْ يَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْجَعِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قَالُوا: خَرَجَ سَنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَتَبَةُ مَتَابِ بْنِ كِنَانَةَ، وَ نَوْفَلُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَزْرَةَ بْنِ صَخْرِ بْنِ يَغْفَرِ بْنِ - نَعْمَةَ بْنِ عَدِيِّ تَجَاراً إِلَى الشَّامِ فَلَقِيَهُمَا أَبُو الْمُؤَيَّبِ الرَّاهِبُ فَقَالَ لَهَا: مَنْ أَنْتُمَا؟ قَالَا: نَحْنُ تَجَارٌ مِنْ أَهْلِ الْحَرَمِ مِنْ قُرَيْشٍ. فَقَالَ لَهَا: مِنْ أَيِّ قُرَيْشٍ؟ فَأَخْبَرَاهُ. فَقَالَ لَهَا: هَلْ قَدِمَ مَعَكُمْ مِنْ قُرَيْشٍ غَيْرُكُمَا؟ قَالَا: نَعَمْ شَابٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ. فَقَالَ أَبُو الْمُؤَيَّبِ: آيَاهُ وَاللَّهِ أَزِدْتُ. فَقَالَا: وَاللَّهِ مَا فِي قُرَيْشٍ أَحْمَلُ ذِكْرَ امْنَةِ، إِنَّمَا يُسَمُّونَهُ بِسَمِ قُرَيْشٍ، وَهُوَ أَجِيرٌ لَا مَرْأَةَ مِنَّا يُقَالُ لَهَا: خَدِيجَةٌ، لِمَا حَاجَّتْكَ إِلَيْهِ؟ فَأَخَذَ يُحَرِّكُ رَأْسَهُ وَ يَقُولُ: هُوَ هُوَ، فَقَالَ لَهَا: تَدُلَانِي عَلَيْهِ. فَقَالَا: تَرَكْنَاهُ فِي سُوقِ بَصْرَى، فَبَيْنَمَا هُمَا فِي الْكَلَامِ إِذْ طَلَعَ عَلَيْهِمُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: هُوَ هَذَا، فَخَلَّاهُ سَاعَةً يُسَاجِدُ وَ يُكَلِّمُهُ، ثُمَّ أَخَذَ يَقْبَلُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ أَخْرَجَ شَيْئاً مِنْ كَتِفِهِ لَا تَدْرِي مَا هُوَ وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي أَنْ يَقْبَلَهُ، فَلَمَّا

بكر بن عبدالله اشجعی از پدران خود چنین روایت کند که در آن سال که پیامبر اکرم و عبت مَنات بن کِنانه و نوفل بن معاویة بن عروه برای تجارت به شام رفتند، ابوالمؤیّب راهب این دو را دید و به آنها گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما تاجرانی از اهل حرم و از قریشیم. گفت: از کدام خاندان قریش؟ و پاسخ او را دادند. به آنها گفت: آیا کسی دیگری از قریش با شما آمده است؟ گفتند: آری، جوانی از بنی هاشم که نامش محمد است. ابوالمؤیّب گفت: به خدا سوگند هم او را می خواستم، گفتند: به خدا سوگند در میان قریش گمناّم تر از او نیست او را یتیم قریش می نامند و او اجیر زنی از ما به نام خدیجه است، به او چه نیازی داری؟ ابوالمؤیّب سرش را تکان داد و گفت: هم اوست هم اوست و به آنها گفت: مرا به نزد او برید. گفتند: او را در بازار بصری گذاشته ایم و در این میان که آنها مشغول گفتگو بودند، ناگهان طلعت رسول اکرم نمایان شد و گفت: او همین است و ساعتی با او خلوت کرد و به گفتگو پرداخت، سپس میان دو چشمش را بوسید و چیزی

فَارَقَهُ قَالَ لَنَا: تَسْتَعَانِ مِنِّي؟ هَذَا وَاهٍ نَبِيٌّ آخِرُ الزَّمَانِ، وَاللهِ سَيَخْرُجُ إِلَى قَرِيبٍ فَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَاتَّبِعُوهُ، ثُمَّ قَالَ: هَلْ وُلِدَ لِعَمِّهِ أَبِي طَالِبٍ وَلَدٌ يُقَالُ لَهُ عَلِيٌّ؟ فَقُلْنَا: لَا، قَالَ: إِنَّمَا أَنْ يَكُونَ قَدْ وُلِدَ أَوْ يُوَلَدُ فِي سَنَتِهِ هُوَ أَوَّلُ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ، نَعْرِفُهُ، وَإِنَّا لَنَجِدُ صِفَتَهُ عِنْدَنَا بِالْوَصِيَّةِ كَمَا نَجِدُ صِفَةَ مُحَمَّدٍ بِالنَّبُوءَةِ، وَ إِنَّهُ سَيُؤْتِي الْعَرَبَ وَزُبَانِيهَا وَذَوَقَاتِيهَا، يُعْطِي السَّيْفَ حَقَّهُ، اسْمُهُ فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى عَلِيٌّ، هُوَ أَعْلَى الْخَلَائِقِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ ذِكْرًا، وَتُسَمِّيهِ الْمَلَائِكَةُ الْبَاطِلَ الْأَزْهَرَ الْمُفْلِحَ، لَا يَتَوَجَّهُ إِلَى وَجْهِ إِلَّا أَفْلَحَ وَظَفَرَ، وَاللهُ لَوْ أَعْرَفَ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فِي السَّمَاءِ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِقَةِ.

﴿بَاب ۱۷﴾

• (خبر سطح الكاهن) •

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ رَزْمَةَ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ نَصْرٍ -

را از آستینش درآورد که ما ندانستیم چه بود، اما پیامبر اکرم از پذیرفتن آن امتناع ورزید، چون پیامبر از او جدا شد به ما گفت: از من بشنوید، به خدا سوگند او پیامبر آخر الزمان است، به خدا سوگند که او به زودی مبعوث می شود و مردم را به شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» فرا می خواند و چون آن را دیدید از او پیروی کنید. سپس گفت: آیا فرزندی عموی او ابوطالب که به او علی گفته می شود متولد شده است؟ گفتیم: خیر، گفت: یا متولد شده و یا در همین سال به دنیا خواهد آمد، او اولین کسی است که بدو ایمان می آورد، ما او را می شناسیم و می دانیم که او وصی است همچنان که می دانیم محمد نبی است، او سید عرب و زبانی و ذوالقرنین عرب است و حق شمشیر را ادا می کند، اسم او در عالم بالا «علی» است، او پس از انبیاء نامورترین خلائق است و فرشتگان او را پهلوان درخشان کامیاب می نامند، به هیچ سوی رو نکند جز آنکه کاروان و پیروز گردد به خدا سوگند او در بین یارانش در آسمان از خورشید تابنده معروفتر است.

باب ۱۷

خبر سطح کاهن

مخروم بن هانی از پدرش که یکصد و پنجاه سال عمر کرده است نقل می کند

مَنْصُورِ الطُّوسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَرْبٍ الْمُوَصِّلِيُّ الطَّائِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَيُّوبَ يَعْلَى
ابْنُ عِمْرَانَ مِنْ وَلَدِ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَزْرُومُ بْنُ هَانِيٍّ الْخَزْزَمِيُّ، عَنْ أَبِيهِ وَ
قَدْ أَتَتْ لَهُ مِائَةٌ وَخَمْسُونَ سَنَةً قَالَ: لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
ازْجَحَسَ أَيُّوَانُ كِسْرَى، وَسَقَطَتْ مِنْهُ لُزُوعٌ عَشْرَةٌ شُرْفَةٌ، وَغَاضَتْ بُحَيْرَةٌ سَاوَةً، وَ
تَحَدَّتْ نَارُفَارِسَ، وَلَمْ تَحْمَدْ قَبْلَ ذَلِكَ أَلْفَ سَنَةٍ، وَرَأَى الْمُوْبِدَانُ إِبِلًا جِصْبًا تَقُودُ خَيْلًا
عِرَابًا قَدْ قَطَعَتِ الدُّجْلَةَ وَانْتَشَرَتْ فِي بِلَادِهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ كِسْرَى هَالَةً مَا رَأَى فَنَتَصَبَّرَ
عَلَيْهَا تَشْجُعًا، ثُمَّ رَأَى أَنَّ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ عَنْ وَرَثَاتِهِ، فَلَيْسَ تَاجَهُ وَقَعْدَ عَلَى سَرِيرِهِ وَ
جَمَعَهُمْ وَأَخْبَرَهُمْ بِمَا رَأَى، فَبَيَّنَّا لَهُمْ كَذَلِكَ، إِذْ وَرَدَ عَلَيْهِ الْكِتَابُ بِخُشُودِ نَارْفَارِسَ، فَأَزْدَادَ
غَمًّا إِلَى غَمِّهِ، وَقَالَ الْمُوْبِدَانُ: وَأَنَا- أَصْلَحَ اللَّهُ الْمَلِكُ- قَدْ رَأَيْتُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ- ثُمَّ قُصَّ عَلَيْهِ
رُؤْيَا فِي الْإِبِلِ وَالْخَيْلِ- فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ يَكُونُ هَذَا بِمَا مُوبِدَانُ؟ - وَكَانَ أَعْلَمُهُمْ فِي
أَنْفُسِهِمْ - فَقَالَ: حَادِثٌ يَكُونُ فِي نَاحِيَةِ الْقَرْبِ، فَكَتَبَ عِنْدَ ذَلِكَ: مِنْ كِسْرَى مَلِكِ
الْمَلُوكِ إِلَى نَعْمَانَ بْنِ الْمُثَنِّ: أَلَمَّا بَعَثْتُ قَوْجَةً إِلَى بَرْجَلٍ عَالِمٍ بِمَا أُرِيدُ أَنْ أَشْأَلَهُ عَنْهُ، فَوَجَلَهُ

که گفت: در آن شبی که رسول اکرم به دنیا آمد ایوان کسری لرزید و چهارده
کنگره آن فرو افتاد و آب دریاچه ساوه فرو رفت و آتشکده فارس که هزار سال
افروخته بود خاموش شد و موبدان در خواب شتران سرکشی را دید که سواران
چالاکي را می کشانند و از دجله گذشته و در شهرهایشان پراکنده شدند. چون
صبح شده کسری از آنچه موبدان دیده بود در هراس افتاد ولی بُردباری کرد و
ترس خود را پنهان داشت و چنین مصلحت دید که آن را از وزیرانش مخفی نکند.
پس تاج بر سر نهاد و بر تختش نشست و وزیران را گرد آورد و به آنها خوابی را
که خود دیده بود گزارش کرد. در این بین نامه ای آمد که آتشکده فارس
خاموش شده است و غمی بر غمش افزوده شد. موبدان هم گفت: پادشاه به
سلامت باشد. من دوش خوابی دیدم، آنگاه خواب شتران و سواران را باز گفت،
کسری گفت: ای موبدان! تعبیر آن چیست؟ - و در بین آنها او از همه دانایتر بود -
گفت: حادثه ای است که در عربستان واقع می شود در این هنگام نامه ای از
طرف شاه شاهان کسری به نعمان بن مثنی بن چنین نوشته شد: اما بعد، مردی

إِلَيْهِ يَقْبِذُ الْمَسِيحَ بَنَ عَمْرٍو بَنَ حَيَّانَ بَنَ ثَقِيلَةَ الْفَسَانِي فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ، قَالَ: عِنْدَكَ عِلْمٌ مَا أُرِيدُ أَنْ أَشْأَلَكَ عَنْهُ؟ قَالَ: لَيْسَ أُنْفِي الْمَلِكُ أَوْ لِيُخْبِرَنِي فَإِنْ كَانَ عِنْدِي مِنْهُ عِلْمٌ وَإِلَّا أَخْبَرْتُهُ بِمَنْ يَعْلَمُهُ، فَأَخْبَرَهُ بِمَا رَأَى، فَقَالَ: عِلْمُ ذَلِكَ عِنْدَ خَالِي لِي يَسْكُنُ بِمَشَارِفِ الشَّامِ يُقَالُ لَهُ: سَطِيحٌ، قَالَ: فَأَتَيْهِ فَاسْأَلْهُ وَأُخْبِرْنِي بِمَا يَرُدُّ عَلَيْكَ، فَخَرَجَ عَبْدُ الْمَسِيحَ حَقٌّ وَرَدَّ عَلَى سَطِيحٍ وَقَدْ أَشْرَفَ عَلَى الْمَوْتِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَحَيَّاهُ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ سَطِيحٌ جَوَاباً فَأَنْشَأَ عَبْدُ الْمَسِيحَ يَقُولُ:

أَصَمُّ أَمْ يَسْمَعُ غَطْرِيفُ الْيَمَنِ؟	أَمْ فَارَزَ فَارَزٌ بِهِ شَأْوُ الْقَتَنِ؟
يَا فَاصِلَ الْخَطَةِ أَغَيْثَ مَنْ وَمَنْ	وَكَاثِفَ الْكُرْبَةِ فِي الْوَجْهِ الْفَضِنِ
أَمَّاكَ شَيْخُ الْحَمَى مِنْ آلِ سَنَنْ	وَأُمُّهُ مِنْ آلِ ذُنُبٍ بَنَ حَبْنِ

دانشمند را به نزد من بفرست تا از او آنچه می خواهم بیروم، او عبدالمسیح بن - عمرو بن حیّان را فرستاد و چون به نزد او در آمد شاه گفت: آیا پاسخ سوال مرا می دانی؟ او گفت: پادشاه بیروم و به مرا آگاه کند، اگر می دانستم به عرض می رسانم و اگر نمی دانستم کسی را که می داند میروم خواهم نمود، بعد از آن خواب موبدان را بازگفت: عبدالمسیح گفت: علم آن نزد دایی من است که در حومه شام مسکن دارد و به او سطح می گویند، گفت: به نزد او برو و از او پرسش کن و پاسخ او را برایم بازگو، عبدالمسیح رفت تا بر سطح وارد شد و او مشرف به مرگ بود، بر او سلام کرد و تحیت گفت، اما سطح پاسخی نداد. عبدالمسیح این اشعار را انشاد کرد:

آقای یمن گر است یا نیست؟

جانی به تش در است یا نیست؟

ای مرد علیم مشکلی هست

ما را ز تو پاسخی ست یا نیست؟

نزد تو نشسته است شیخی

کو را به نسب نظیر و تا نیست

لُرُوقُ ضَحْمُ التَّابِ صَرَّارُ الْأَذْنِ لَيْبُضُ فَضْفَاضِ الرِّدَائِ وَ الْبَدَنِ
 رَسُولُ قَيْلِ الْعُجْمِ يَشْرِي لِقُوسِن لَا يَزْهَبُ الرِّغْدُ وَ لَا زَيْبُ الزُّمَرِ
 تَجُوبُ فِي الْأَرْضِ عُلْدَادُهُ شَجِن تَوْفَعْنِي طُوراً وَ تَهْوِي بِي رَجِن
 حَتَّى أَتَى عَارِي الْجَاهِجِي وَ الْقَطَن تَلْقَهُ فِي الرِّيحِ بَوْعَاءُ الدُّمَنِ
 كَأَنَّمَا خُصِفَتْ مِنْ حُضْنِي تَكُنْ ۸

فَلَمَّا سَمِعَ تَطِيحَ شِعْرَهُ فَتَحَ عَيْنَيْهِ وَ قَالَ: عَبْدُ الْمَسِيحِ عَلَى جَمَلٍ مُشْبِعٍ إِلَى تَطِيحٍ. وَ
 قَدْ أَوْفَى عَلَى الصُّرَيْحِ، بَعَثَكَ مَلِكَ بَنِي سَاسَانَ لِارْتِجَاسِ الْإِيوَانِ، وَ خُمُودِ الثِّيرَانِ، وَ رُؤْيَا
 الْمُوَيْدَانِ، رَأَى إِبْلًا صَعَاباً تَقْوُهُ خَيْلًا يَرَابَأَ، قَدْ قَطَعَتِ الدَّجَلَةَ، وَ انْتَشَرَتْ فِي بِلَادِهَا،
 فَقَالَ: يَا عَبْدَ الْمَسِيحِ إِذَا كَثُرَتِ الثَّلَاوَةُ، وَ بُعِثَ صَاحِبُ الْمِرَازَةِ، وَ فَاضَ وَادِي سِهَازَةَ، وَ

آقا و سبید و تیز گوش است
 لاغر بدن و تنگ ردا نیست
 پیکی ست روان شده ز ایران
 ترسی به دلش ز مدعا نیست
 یک خواب عجیب دیده کس را
 تعبیر از آن به نزد ما نیست
 پیکی ست ز راه خسته گشته
 از رنج مگر در این سرا نیست
 آن قدر غبار ره بر او هست
 گر کوه بخوانمش خطا نیست

چون تطیح شعرش را شنید چشمانش را گشود و گفت: عبدالمسیح سوار بر
 شتر شتابان به نزد تطیح آمده است در حالی که او مُشرف به گور است، پادشاه
 ساسانی تو را به خاطر لرزش ایوان و خموشی آتشکده و تیران و خواب
 موبدان فرستاده است، او دیده است که سواران چالاکی بر شتران سرکشی از
 دجله گذشته و در شهرهایشان پراکنده شدند. بعد از آن گفته ای عبدالمسیح!
 چون تلاوت زیاد شود و شخص صاحب عصا مبعوث گردد، و وادی سهاوه

غَاخَتْ بِخَيْرَةٍ سَاوَةٍ فَلَيْسَ الشَّامُ لِسَطِيحٍ شَامًا، يَمْلِكُ مِنْهُمْ مَلُوكٌ وَ مَلِكَاثٌ عَلَى عَدُوِّ
الشُّرَفَاتِ، وَ كُلُّ مَا هُوَ آتٍ آتٍ، ثُمَّ قَضَى سَطِيحٌ مَكَانَهُ، فَتَهَضَّ عَبْدُ الْمَسِيحِ إِلَى رَحْلِهِ وَ
يَقُولُ:

ثُمَّ قَائِكَ مَاضِي الْقَرْمِ شَمِيرٌ	لَا يُفْرِغُكَ تَفْرِيقٌ وَ تَغْيِيرٌ
إِنْ يَمِيسَ مَلِكُ بَنِي سَاسَانَ أَفْرَطُهُمْ	فَإِنَّ ذَا الدَّهْرِ أَطْوَارٌ دَهَابِيرُ
وَ رُبَّمَا كَانَ قَدْ أَضْحَوْا بِمَرْكَاتِهِ	تَهَابُ صَوْنُهُمُ الْأَشَدُّ الْمَهَاصِيرُ
مِنْهُمْ أَحْوَالُ الصَّرْحِ بَهْرَامٌ وَ إِخْوَتُهُ	وَ الْهَزْمَانُ وَ سَابُورُ وَ سَابُورُ
وَ النَّاسُ أَوْلَادُهُ عِلَّاتٍ لَنْ عِلِمُوا	أَنْ قَدْ أَقْلٌ، فَتَحْقُورُ وَ مَهْجُورُ
وَ هُمْ بِتَوَالِيهِ لَمَّا أَنْ زَاوَانَشَبَا	فَذَاكَ بِالْقَيْبِ مَحْظُورٌ وَ مَحْظُورُ

بر آب و دریاچه ساوه خشک شود دیگر شام از آن سطيح نباشد و از ساسانیان
شاهان زن و مرد به تعداد شماره گنجره هایی که از کاخ فرو ریخته است سلطنت
کنند و هر چه آمدنی است می آید، سپس سطيح همان به جان آفرین تسلیم کرد و
عبدالمسیح برخاست و بر سر مرکب خود رفت و می گفت:

کمر بربند ای مردِ مصطفی

نترساند تو را تفریق و تغیر

اگر ملک بنی ساسان فرو ریخت

فرو ریزد حکومت ها به تقدیر

تو گویی صولتی باشد به آنان

که شیر از وحشت ایشان به تحذیر

از ایشان صاحب آن کاخ بهرام

دگر شاپور و نوشروان چون شیر

و مردم چون ضعیفی را شناسند

کنند او را به ضعف خویش تحقیر

وگر مالی بود در کس نمایند

و را با این امّ خویش تنظیر

وَ الْخَيْرُ وَ الشَّرُّ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ فَلَا خَيْرَ مُتَّبِعٍ وَ الشَّرُّ مُخْذُوذٌ
 قَالَ: فَلَمَّا قَدِمَ عَلَى كَيْسَرِي أَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ سَطِيعٌ، فَقَالَ: إِنْ أَنْ يَمْلِكَ مِنَّا أَرْبَعَةُ عَشَرَ
 مِائَةً قَدْ كَانَتْ أُمُورٌ، قَالَ: فَمِلَكَ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ فِي أَرْبَعِ سِنِينَ وَ مِلَكَ الْبَاقُونَ إِلَى إِمَارَةِ
 عُثْمَانَ^(۱).

وَ كَانَ سَطِيعٌ وُلِدَ فِي سَبِيلِ الْعَرَمِ قَعَاشَ إِلَى مَلِكِ ذِي ثُوَاسٍ وَ ذَلِكَ أَكْثَرُ مِنْ ثَلَاثِينَ
 قَرْنًا، وَ كَانَ مَسْكَنُهُ بِالْبَحْرَيْنِ فَيَزَعُمُ عَبْدُ الْقَيْسِ أَنَّهُ مِنْهُمْ، وَ تَزَعُمُ الْأَزْدُ أَنَّهُ مِنْهُمْ، وَ
 أَكْثَرُ الْمُحَدِّثِينَ قَالُوا: هُوَ مِنَ الْأَزْدِ وَ لَا يُدْرِي بِحَقِّ هُوَ، غَيْرُ أَنْ عَقِبَهُ يَقُولُونَ: نَحْنُ مِنَ
 الْأَزْدِ.

جو خیر و شر به یکدیگر قرینند

به امر و نهی یزدان ساز تقریر

گوید: چون به نزد کسری آمد و گفتار سَطِيع را گزارش داد، کسری گفت: تا
 زمانی که چهارده تن از ما سلطنت کنند اموری خواهد بود. گوید: ده تن از آنها
 در مدت چهار سال سلطنت کردند و باقی هم تا خلافت عثمان حکومت کردند.

اما سَطِيع در سال سَبِيلِ عَرَمِ متولد شد و تا سلطنت ذی ثُوَاسِ زنده بود و این
 مدت متجاوز از سی قرن است و مسکنش در بحرین بود و «عبدالقیس» او را از
 قبیله خود و «أزد» نیز از طایفه خود می پنداشتند و بیشتر محدثان می گویند: او از
 «أزد» است و معلوم نیست که او از کدام قبیله است، ولی فرزندان او می گویند:
 ما از قبیله اَزْدِیم.

*

﴿ باب ۱۸ ﴾

﴿ خبر یوسف الیهودی بالنبی ﷺ و بصفاته و علاماته ﴾

حَدَّثَنَا أَبِي رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِيانَ ابْنِ عُثْمَانَ رَفَعَهُ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: لَمَّا بَلَغَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ زَوْجَهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ أَمْنَةً بَنَتْ - وَهَبَ الزَّهْرِيُّ، فَلَمَّا تَزَوَّجَ بِهَا حَمَلَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَزَوَّيَ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: لَمَّا حَمَلْتُ بِهِ لَمْ أَشْعُرْهُ بِالْحَمْلِ وَلَمْ يُصِيبْنِي مَا يُصِيبُ النِّسَاءَ مِنَ ثِقَلِ الْحَمْلِ، فَزَأَيْتُ فِي تَوْسِي كَانَ أَبِیْ أُتَانِي فَقَالَ لِي: قَدْ حَمَلْتَ بِخَيْرِ الْأَنَامِ، فَلَمَّا حَانَ وَقْتُ الْوِلَادَةِ خَفَّ عَلَيَّ ذَلِكَ حَقًّا وَطَفَفَتْهُ، وَهُوَ يَبْقَى الْأَرْضَ بِيَدِهِ وَرُكْبَتَيْهِ، وَتَحِفْتُ قَائِلًا يَقُولُ: وَضَعْتَ خَيْرَ الْبَشَرِ فَتَوَذَّيْهِ بِالْوَاحِدِ الصَّغِيرِ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَحَاسِدٍ.

فَوُلِدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفِيلِ لِأَثْنَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ رَجَبِ الْأَوَّلِ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ.

فَقَالَتْ أَمْنَةُ: لَمَّا سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ اتَّقَى الْأَرْضَ بِيَدَيْهِ وَرُكْبَتَيْهِ وَزَلَّعَ رَأْسَهُ إِلَى

باب ۱۸

خبر یوسف یهودی از پیامبر اکرم ﷺ

أبیان بن عثمان در حدیث مرفوعی گوید: هنگامی که عبدالله بن عبدالمطلب بالغ شد، عبدالمطلب او را به همسری آمنه بنت وهب زهری درآورد و چون با آمنه ازدواج کرد باردار شد و از او روایت شده که گفته است: چون باردار شدم، آن را احساس نکردم و در دوران بارداری سنگینی حمل - که بر زنان عارض می شود - بر من عارض نشد و در خواب دیدم که کسی نزد من آمد و گفت: خیرالانام در رحم تو است و چون هنگام وضع حمل فرارسید آن کار بر من آسان شد تا آنکه او را به دنیا آوردم و او با دو دست و دو زانو خود را از زمین حفظ می کرد و شنیدم که گوینده ای می گفت: تو خیرالبشر را به دنیا آوردی او را در پناه واحد صمد از شر هر استعمار حسودی نگاه دار.

رسول خدا ﷺ در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول عام الفیل به دنیا آمد. آمنه گوید: چون بر زمین فرود آمد با دو دست و دو زانو خود را از زمین

السَّامِ، وَخَرَجَ مِنِّي نُورٌ أَضَاءَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، وَرُمِيتِ الشَّيَاطِينُ بِالنُّجُومِ وَخَجِبُوا عَنِ السَّمَاءِ، وَرَأَتْ قُرَيْشُ الشُّهُبَ وَالنُّجُومَ تَسِيرُ فِي السَّمَاءِ، فَفَزَعُوا لِدَٰلِكَ، وَقَالُوا: هَٰذَا قِيَامُ السَّاعَةِ، فَاجْتَمَعُوا إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ فَأَخْبَرُوهُ بِذَٰلِكَ، وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا مُّجَرَّبًا، فَقَالَ: انْظُرُوا إِلَى هَٰذِهِ النُّجُومِ الَّتِي تَهْتَدُوا بِهَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، فَإِنْ كَانَتْ قَدْ زَالَتْ فَهَٰوَ قِيَامُ السَّاعَةِ، وَإِنْ كَانَتْ هَٰذِهِ ثَابِتَةً فَهَٰوَ لِأَمْرٍ قَدْ حَدَثَ.

وَأَبْصَرَتِ الشَّيَاطِينُ ذَٰلِكَ فَاجْتَمَعُوا إِلَى إِبْلِيسَ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّهُمْ قَدْ مُتَبِعُوا مِنَ السَّمَاءِ وَرُمُوا بِالشُّهُبِ، فَقَالَ: اطْلُبُوا فَإِنْ لَفَرَأْ قَدْ حَدَثَ، فَجَالُوا فِي الدُّنْيَا وَرَجَعُوا وَقَالُوا: لَمْ تَرَ شَيْئًا، لَقَالَ: أَنَا لِهَٰذَا، فَخَرَقَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الْحَرَمِ رَجَدَ الْحَرَمَ مَحْشُورًا بِالمَلَائِكَةِ، فَلَمَّا لَرَأَاهُ أَنْ يَدْخُلَ صَاحِبُهُ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: اخْتَسَا يَا مَلْعُونُ، فَجَاءَ مِنْ قِبَلِ حِرَاءَ نَصَارَ مِثْلَ الصُّرْدِ، قَالَ: يَا جِبْرِئِيلُ مَا هَٰذَا؟ قَالَ: هَٰذَا نَبِيٌّ قَدْ وُلِدَ وَهُوَ

حفظ نمود و سرش را به طرف آسمان بلند کرد و پرتو درخشانی از من ساطع شد که زمین تا آسمانی را روشن ساخت و شیاطین را با ستارگان رجم کردند و از آسمان محبوب شدند و قریشیان شهابها و ستارگانی را دیدند که فرود می آمدند، ترسیدند و گفتند: قیامت بر پا شده است و به نزد ولید بن مغیره گرد آمده و او را با خبر کردند. ولید شیخی کبیر و با تجربه بود، گفت: به این ستاره هایی که در صحرا و دریا راهنمای شما هستند بنگرید اگر آنها زایل شدند قیامت بر پا شده است و اگر آنها ثابتند، فرود شهابها به خاطر پیشامدی است.

شیاطین هم آن را دیدند و به گرد ابلیس گرد آمده و به او خبر دادند که از آسمان محبوب شده و شهابها بر آنها افکنده می شود و او گفت: جستجو کنید و ببینید چه پیشامدی رخ داده است؟ و آنها در دنیا به جولان در آمدند و برگشتند و گفتند: چیزی ندیدیم گفت: من خود باید تفحص کنم و مابین مشرق تا مغرب را در نوردید و چون به حرم رسید دید پر از فرشتگان است و چون خواست وارد حرم شود جبرئیل علیه السلام بر او فریاد کشید و گفت: ای ملعون! دور شو، آمد تا از جانب حراء در آید که آن نیز صدی در برابر او شد. گفت: ای جبرئیل چه خبر است؟ گفت: این پیامبری است که متولد شده و او بهترین انبیاست. گفت: آیا در

خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ، قَالَ: هَلْ لِي فِيهِ نَصِيبٌ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَنِي أُمِّيهِ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: قَدْ رَضِيتُ.

قال: وَكَانَ بِمَكَّةَ يَهُودِيٌّ يَقَالُ لَهُ: يُوسُفُ فَلَمَّا رَأَى النُّجُومَ يُقَذِّفُ بِهَا وَتَتَحَرَّكُ قَالَ: هَذَا نَبِيٌّ قَدْ وُلِدَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَهُوَ الَّذِي نَحْنُ فِي كُتُبِنَا أَنَّهُ إِذَا وُلِدَ - وَهُوَ آخِرُ الْأَنْبِيَاءِ - رَجَبَتِ الشَّيَاطِينُ وَحُجِبُوا عَنِ السَّمَاءِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى نَادِي قُرَيْشٍ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ هَلْ وُلِدَ فِيكُمْ اللَّيْلَةَ مَوْلُودٌ؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: أَخْطَأْتُمْ وَالتَّوْرَةُ وُلِدَ إِذَا بِفَلَسْطِينَ وَهُوَ آخِرُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَفْضَلُهُمْ، فَتَفَرَّقَ الْقَوْمُ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ أَخْبَرَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَهْلَهُ بِمَا قَالَ الْيَهُودِيُّ فَقَالُوا: لَقَدْ وُلِدَ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ ابْنٌ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَأَخْبَرُوا بِذَلِكَ يُوسُفَ الْيَهُودِيَّ فَقَالَ هُمْ: قَبْلَ أَنْ أَسْأَلَكُمْ أَوْ بَعْدَهُ؟ قَالُوا: قَبْلَ ذَلِكَ، قَالَ: فَأَعْرِضُوهُ عَلَيَّ، فَكُنُوا إِلَى بَابِ آيَةِ فَقَالُوا: أَخْرِجِي ابْنَكَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ هَذَا

او نصیبی دارم؟ گفت: خیر، گفت: آیا در امش من نصیبی دارم؟ گفت: آری، گفت: بدان خوشنودم.

گوید: در مکه فردی یهودی بود که بدو یوسف می گفتند و چون دید که ستارگان افکنده می شوند و به حرکت در آمده اند گفت: پیامبری است که امشب متولد شده است و او همان است که ما در کتابهای خود خوانده ایم که چون متولد شود - و او خاتم الانبیاست - شیاطین رجم شده و از آسمان محجوب شوند و چون صبح شد به مجلس قریش درآمد و گفت: ای قریشیان! آیا شما را دوش مولودی بوده است؟ گفتند: خیر، گفت: به تورات سوگند که خطا می کنید او متولد شده است و اگر اینجا به دنیا نیامده باشد در فلسطین زاده شده است و او افضل انبیای الهی است. جمع قریش پراکنده شدند و چون به خانه های خود رفتند هر مردی به خانواده خود سخنان یهودی را بازگو کرد. گفتند: دوش برای عبدالله بن عبدالمطلب پسری به دنیا آمده است و خبر آن را به یوسف یهودی دادند. گفت: پیش از آنکه از شما بیرسم متولد شده یا پس از آن؟ گفتند: پیش از آن، گفت: آن کودک را به من نشان بدهید. بعد از آن به در خانه آمدند و گفتند: فرزندت را بیرون بیاور تا یهودی در او بنگرد. او را در قنداقه پیچید و

الْيَهُودِيَّ، فَأَخْرَجَتْهُ فِي قِمَاطِهِ فَنَظَرَ فِي عَيْنَيْهِ، وَكَشَفَ عَنْ كَيْفِيَّتِهِ فَرَأَى شَامَةً سَوْدَاءَ بَيْنَ كَيْفِيَّتِهِ وَعَلَيْهَا شَعْرَاتٌ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ مَغْشِيًا عَلَيْهِ، فَتَعَجَّبَ مِنْهُ قُرَيْشٌ وَضَحِكُوا مِنْهُ، فَقَالَ: أَتَضْحَكُونَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، هَذَا نَبِيُّ السَّيْفِ لَيُبِيرَنَّكُمْ وَ قَدْ ذَهَبَتِ النَّبِيُّهُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ، وَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَبَخَعَدُوا بِخَيْرِ الْيَهُودِيِّ، وَنَشَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْيَوْمِ كَمَا يَنْشَأُ غَيْرُهُ فِي الْجُمُعَةِ، وَبَنَشَأَ فِي الْجُمُعَةِ كَمَا يَنْشَأُ غَيْرُهُ فِي الشَّهْرِ.

﴿ باب ۱۹ ﴾

*(خَبَرُ ابْنِ حَوَّاشِ الْمُقْبِلِ مِنَ الشَّامِ) *

خَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ إِزْطَاقٍ جَمِيعًا، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ الْأَحْمَرِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِكَعْبِ بْنِ أَسَدٍ لِيَضْرِبَ عَنْقَهُ فَأَخْرَجَ وَ ذَلِكَ فِي غَزْوَةِ بَنِي قُرَيْظَةَ نَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ -
اللَّهُ ﷺ فَقَالَ لَهُ: يَا كَعْبُ أَهَذَا تَفْعَلُ وَصِيَّةَ ابْنِ حَوَّاشِ الْحَبِيرِ الَّذِي أَقْبَلَ مِنَ الشَّامِ

بیرون آورد و چون یهودی در چشمانش نگریستند و شانه‌اش را گشود و خال سیاهی میان دو کتفش دید که مویی چند بر آن روئیده است، بهوش نقش بر زمین شد و قریش از کردار او تعجب کردند و خندیدند. گفت: ای قریشیان! آیا می‌خندید؟ این پیامبر شمشیر است شما را هلاک خواهد ساخت، نبوت برای همیشه از بنی اسرائیل بر چیده شده است و مردم پراکنده شدند و خبر یهودی را برای یکدیگر بازگو می‌کردند و رشد رسول اکرم در یک روز مانند یک هفته دیگران و رشد او مانند رشد یک ماه دیگران بود.

باب ۱۹

خبر ابن حوَّاش که از شام می‌آمد

ابن عباس گوید: چون پیامبر اکرم در غزوة بنی قُرَیظَه کعب بن اسد را فراخواند تا گردنش را بزند و او را آوردند، رسول خدا ﷺ در وی نگریست و گفت: ای کعب! آیا سفارش ابن حوَّاش دانشمندی که از شام می‌آمد برایت

قَالَ: «تَرَكْتُ الْحَمْرَ وَالْخَمِيرَ وَجِئْتُ إِلَى الْبُؤْسِ وَالشُّمُورِ لِنَبِيِّ يَبْعَثُ. هَذَا أَوَانُ خُرُوجِهِ، يَكُونُ غُرُجُهُ بِمَكَّةَ وَهَذِهِ دَارُ هِجْرَتِهِ وَهُوَ الضَّحُوكُ الْقِتَالُ، يَجْتَازِي بِالْكَسْرِاتِ وَالْقُرَاتِ وَيُرَكِّبُ الْحِجَارَ الْعَارِي، فِي عَيْنَيْهِ حُمْرَةٌ وَبَيْنَ كَتِفَيْهِ خَاتَمُ النَّبُوءَةِ، يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ وَلَا يُبَالِي بِمَنْ لَاقَى، يَتَلَعُّ سُلْطَانَهُ مُنْقَطِعَ الْحَقِّ وَالْحَافِي» ۱۲ قَالَ كَعْبٌ: قَدْ كَانَ ذَلِكَ يَا مُحَمَّدُ، وَلَوْ لَا أَنَّ الْيَهُودَ تَغَيَّرَنِي أَنِّي جِئْتُ عَنْكَ الْقَتْلَ لَا مَنْتُ بِكَ وَصَدَّقْتُكَ وَلَكِنِّي عَلَى دِينِ الْيَهُودِيَّةِ عَلَيْهِ أَهْلِي وَغَلْبِي أَثَوْتُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَدَّمُوا وَاضْرِبُوا عُنُقَهُ، قُدِّمَ وَضُرِبَ عُنُقُهُ.

﴿باب ۲۰﴾

(خبر زید بن عمرو بن نفیل)

وَكَانَ زَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ نَفِيلٍ يَطْلُبُ الدِّينَ الْحَنِيفَ وَتَعْرِفُ أَمْرَ النَّبِيِّ ﷺ وَيَنْتَقِظُ خُرُوجَهُ وَخَرَجَ فِي طَلَبِهِ فَقُتِلَ فِي الطَّرِيقِ.

مفید نبود که گفت: شراب و نان را در شام فرو گذاشتم و با سخی و متقی خرما به خاطر پیامبری که مبعوث می شود آمدم او همین اوان برانگیخته می شود و در مکه طلوع می کند و این شهر هجرتگاه او است و او خدا را و کشد دشمنان است به چند تکه نان و چند دانه خرما اکتفاء می کند و بر چهار برهنه سوار می شود در چشمانش سرخی و بین دو کفش خاتم نبوت است، شمشیرش را بر دوشش می نهد و از هیچ کس پروا ندارد سلطنتش بدانجا رسد که کفش و پای کسی بدانجا نرسیده باشد. کعب گفت: ای محمدا! چنین است و اگر نبود که می ترسم یهود مرا سرزنش کند که هنگام مرگ ترسید به تو ایمان می آوردم و تصدیقت می کردم ولیکن من بر دین یهودم بر آن زندگی می کنم و بر آن نیز خواهم مُرد. رسول خدا ﷺ فرمود: او را بیاورید و گردنش را بزنید. آوردند و گردنش را زدند.

باب ۲۰

خبر زید بن عمرو بن نفیل

زید بن عمرو بن نفیل از کسانی است که در جستجوی دین حنیف بود و امر پیامبر اکرم ﷺ را می شناخت و منتظر ظهور او بود و در جستجوی آن

۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَرْكَازِ النُّكْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الطُّطَارِدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ ابْنُ بُكَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَسَارِ الْمَدَنِيِّ قَالَ: كَانَ زَيْدُ بْنُ عَثْرٍ وَابْنُ ثَقِيلٍ أَجْتَمَعَ عَلَى الْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ يَضْرِبُ فِي الْأَرْضِ وَيَطْلُبُ الْحَنَفِيَّةَ - دِينَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَكَانَتْ امْرَأَتُهُ صَفِيَّةُ بِنْتُ الْحَضَرَمِيِّ كُلَّمَا أَبْصَرَتْهُ قَدْ تَهَضَّ إِلَى الْخُرُوجِ وَارَادَتْ أَنْ تَذْهَبَ بِهِ إِلَى الْخَطَّابِ بْنِ ثَقِيلٍ، فَخَرَجَ زَيْدٌ إِلَى الشَّامِ يَلْتَمِسُ وَيَطْلُبُ فِي أَهْلِ الْكِتَابِ الْأَوَّلِ دِينَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَسْأَلُ عَنْهُ، فَلَمْ يَزَلْ فِي ذَلِكَ فَمَا يَزْعُمُونَ حَقَّ أُنَى الْمَوْصِلَ وَالْجَزِيرَةَ كُلَّهَا، ثُمَّ أَقْبَلَ حَقَّ أُنَى الشَّامِ فَبَالَ فِيهَا حَقَّ أُنَى رَاهِبًا بِمَنْفَعَةٍ مِنْ أَرْضِ الْبَلْقَاءِ كَانَ يَنْتَهِي إِلَيْهِ جُلُمُ النُّصْرَانِيَّةِ فَمَا يَزْعُمُونَ فَسَأَلَهُ عَنِ الْحَنَفِيَّةِ دِينَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ: إِنَّكَ تَسْأَلُ عَنِ دِينٍ مَا أَنْتَ بِوَاجِدٍ لَهُ، مَنْ يَحْمِلُكَ عَلَيْهِ الْهَوَمَ، لَقَدْ دَرَسَ عِلْمُهُ وَذَهَبَ مَنْ كَانَ يَتَفَرَّقُهُ، وَلَكِنَّهُ قَدْ أَظْلَمَكَ خُرُوجُ نَبِيِّ يَبْعَثُ بِأَرْضِكَ الَّتِي خَرَجْتَ مِنْهَا بِدِينِ إِبْرَاهِيمَ الْحَنَفِيَّةِ، فَعَلَيْكَ بِيَلَادِكَ فَإِنَّهُ مَبْعُوثُ الْآنَ، هَذَا زَمَانُهُ، وَلَقَدْ كَانَ سَيِّمَ الْيَهُودِيَّةِ

حضرت از شهر و دیار خود خارج شد و در راه به قتل رسید.

۱ - مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ يَسَارِ الْغَزَالِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الطُّطَارِدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ ابْنُ بُكَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَسَارِ الْمَدَنِيِّ قَالَ: كَانَ زَيْدُ بْنُ عَثْرٍ وَابْنُ ثَقِيلٍ أَجْتَمَعَ عَلَى الْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ يَضْرِبُ فِي الْأَرْضِ وَيَطْلُبُ الْحَنَفِيَّةَ - دِينَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَكَانَتْ امْرَأَتُهُ صَفِيَّةُ بِنْتُ الْحَضَرَمِيِّ كُلَّمَا أَبْصَرَتْهُ قَدْ تَهَضَّ إِلَى الْخُرُوجِ وَارَادَتْ أَنْ تَذْهَبَ بِهِ إِلَى الْخَطَّابِ بْنِ ثَقِيلٍ، فَخَرَجَ زَيْدٌ إِلَى الشَّامِ يَلْتَمِسُ وَيَطْلُبُ فِي أَهْلِ الْكِتَابِ الْأَوَّلِ دِينَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَسْأَلُ عَنْهُ، فَلَمْ يَزَلْ فِي ذَلِكَ فَمَا يَزْعُمُونَ حَقَّ أُنَى الْمَوْصِلَ وَالْجَزِيرَةَ كُلَّهَا، ثُمَّ أَقْبَلَ حَقَّ أُنَى الشَّامِ فَبَالَ فِيهَا حَقَّ أُنَى رَاهِبًا بِمَنْفَعَةٍ مِنْ أَرْضِ الْبَلْقَاءِ كَانَ يَنْتَهِي إِلَيْهِ جُلُمُ النُّصْرَانِيَّةِ فَمَا يَزْعُمُونَ فَسَأَلَهُ عَنِ الْحَنَفِيَّةِ دِينَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ: إِنَّكَ تَسْأَلُ عَنِ دِينٍ مَا أَنْتَ بِوَاجِدٍ لَهُ، مَنْ يَحْمِلُكَ عَلَيْهِ الْهَوَمَ، لَقَدْ دَرَسَ عِلْمُهُ وَذَهَبَ مَنْ كَانَ يَتَفَرَّقُهُ، وَلَكِنَّهُ قَدْ أَظْلَمَكَ خُرُوجُ نَبِيِّ يَبْعَثُ بِأَرْضِكَ الَّتِي خَرَجْتَ مِنْهَا بِدِينِ إِبْرَاهِيمَ الْحَنَفِيَّةِ، فَعَلَيْكَ بِيَلَادِكَ فَإِنَّهُ مَبْعُوثُ الْآنَ، هَذَا زَمَانُهُ، وَلَقَدْ كَانَ سَيِّمَ الْيَهُودِيَّةِ

حضرت از شهر و دیار خود خارج شد و در راه به قتل رسید.

۱ - مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ يَسَارِ الْغَزَالِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الطُّطَارِدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ ابْنُ بُكَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَسَارِ الْمَدَنِيِّ قَالَ: كَانَ زَيْدُ بْنُ عَثْرٍ وَابْنُ ثَقِيلٍ أَجْتَمَعَ عَلَى الْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ يَضْرِبُ فِي الْأَرْضِ وَيَطْلُبُ الْحَنَفِيَّةَ - دِينَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَكَانَتْ امْرَأَتُهُ صَفِيَّةُ بِنْتُ الْحَضَرَمِيِّ كُلَّمَا أَبْصَرَتْهُ قَدْ تَهَضَّ إِلَى الْخُرُوجِ وَارَادَتْ أَنْ تَذْهَبَ بِهِ إِلَى الْخَطَّابِ بْنِ ثَقِيلٍ، فَخَرَجَ زَيْدٌ إِلَى الشَّامِ يَلْتَمِسُ وَيَطْلُبُ فِي أَهْلِ الْكِتَابِ الْأَوَّلِ دِينَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَسْأَلُ عَنْهُ، فَلَمْ يَزَلْ فِي ذَلِكَ فَمَا يَزْعُمُونَ حَقَّ أُنَى الْمَوْصِلَ وَالْجَزِيرَةَ كُلَّهَا، ثُمَّ أَقْبَلَ حَقَّ أُنَى الشَّامِ فَبَالَ فِيهَا حَقَّ أُنَى رَاهِبًا بِمَنْفَعَةٍ مِنْ أَرْضِ الْبَلْقَاءِ كَانَ يَنْتَهِي إِلَيْهِ جُلُمُ النُّصْرَانِيَّةِ فَمَا يَزْعُمُونَ فَسَأَلَهُ عَنِ الْحَنَفِيَّةِ دِينَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ: إِنَّكَ تَسْأَلُ عَنِ دِينٍ مَا أَنْتَ بِوَاجِدٍ لَهُ، مَنْ يَحْمِلُكَ عَلَيْهِ الْهَوَمَ، لَقَدْ دَرَسَ عِلْمُهُ وَذَهَبَ مَنْ كَانَ يَتَفَرَّقُهُ، وَلَكِنَّهُ قَدْ أَظْلَمَكَ خُرُوجُ نَبِيِّ يَبْعَثُ بِأَرْضِكَ الَّتِي خَرَجْتَ مِنْهَا بِدِينِ إِبْرَاهِيمَ الْحَنَفِيَّةِ، فَعَلَيْكَ بِيَلَادِكَ فَإِنَّهُ مَبْعُوثُ الْآنَ، هَذَا زَمَانُهُ، وَلَقَدْ كَانَ سَيِّمَ الْيَهُودِيَّةِ

وَالنُّصْرَانِيَّةَ، فَلَمْ يَرْضَ شَيْئاً مِنْهُمَا، فَخَرَجَ مُسْرِعاً حِينَ قَالَ لَهُ الرَّاهِبُ مَا قَال، يُرِيدُ مَكَّةَ حَتَّى إِذَا كَانَ بِأَرْضِ لَحْمٍ عَدُّوا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ.

فَقَالَ وَرَقَةُ بْنُ نَوْفَلٍ - وَقَدْ كَانَ اتَّبَعَ مِثْلَ أَثَرِ زَيْدٍ وَلَمْ يَفْعَلْ فِي ذَلِكَ مَا فَعَلَ - فَبَكَاهُ وَرَقَةُ وَقَالَ فِيهِ:

رَشِدْتُ وَأَنْعَمْتُ ابْنَ عَمْرٍو وَإِنَّمَا تَجَبَّيْتُ تَتَوَرَّأُ مِنَ النَّارِ حَامِياً
بِدِينِكَ زَيْناً لَيْسَ رَبُّ كَيْثِلِهِ وَتُزَكِّكَ أَوْثَانُ الطَّوَاغِي كُتَاهِهَا
وَقَدْ يُذَرِّكُ الْإِنْسَانُ رَحْمَةً رَبِّهِ وَلَوْ كَانَ تَحْتَ الْأَرْضِ يَسْتِثْنِ وَادِهَا

۲ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَسَافٍ الْمَدَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الزُّبَيْرِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُصَيْنِ الشَّيْبَانِيُّ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ قَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْتَ تَغْفِرُ لِرَزِيدٍ؟ قَالَ: نَعَمْ فَأَسْتَغْفِرُوا لَهُ، فَإِنَّهُ يَبْقَى بِرُؤْمِ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَخَدَّةً.

اکنون زمانه اوست، زید از دین یهود و نصاری ملول بود و بدان رضایت نمی داد، چون آن راهب این سخنان را بدو گفت متابان به سوی مکه رهپار شد و چون به اراضی قبایل لحم رسید بر او ستم کردند و روی را شکستند.

ورقه بن نوفل - که او نیز مانند زید در جستجوی دین حنیف بود اما مانند او عمل نکرد - بر او گریست و این اشعار را در سوگ او گفت:

أَلَا ابْنَ عَمْرٍو كَيْهَ يَافِي ز تَوَرَّأُ آتَشِ تَوَرَّخِ تَافِي
خَدَايَ تَوَرَّأُ مِثْلَ وَ مَا تَنْدَ نِيسْت تَوَرَّأُ بَا بَتَانِ هِيَجَ بِيَوْنَدَ نِيسْت
بِهَ رَحْمَتِ رَسَدِ آدَمِي گَاهِ گَاهِ اِگَرِ قَمَرِ اَرْضَشِ بُوَدِ جَايْگَاهِ

۲ - عمر بن خطاب و سعید بن زید گفتند: ای رسول خدا! آیا برای زید طلب مغفرت کنیم؟ فرمود: آری برای او طلب مغفرت کنید که او روز قیامت به تنهایی امتی محشور می شود.

۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَرَّازُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَتْقُوبَ بْنِ يُوسُفَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنِ الْمَسْعُودِيِّ، عَنْ ثَقِيلِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّ جَدَّهُ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَبِيهِ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو كَانَ كَمَا وَابَّتْ وَكَمَا بَلَغَكَ، فَلَوْ أَدْرَكَكَ كَانَ آمَنَ بِكَ، فَأَسْتَغْفِرُكَ؟ قَالَ: نَعَمْ فَأَسْتَغْفِرُكَ، وَقَالَ: إِنَّهُ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَةً وَاحِدَةً، وَكَانَ فِيهَا ذِكْرًا أَنَّهُ يَطْلُبُ الدِّينَ قَاتٍ وَهُوَ فِي طَلَبِهِ.

قال مصنف هذا الكتاب - رحمه الله -: حال النبي ﷺ قبل النبوة حال قائمنا و صاحب زماننا ﷺ في وقتنا هذا، و ذلك أنه لم يعرف خبر النبي ﷺ في ذلك الوقت إلا الأخبار و الرُهبان و الذين قد انتهت إليهم العلم به، فكان الإسلام غريباً بينهم، و كان الواحد منهم إذا سأل الله تبارك و تعالى يتعجل فرج نبيه و إظهار أمره مسخراً منه أهل الجهل و الضلال و قالوا له: حتى يخرج هذا النبي الذي تزعمون أنه نبي السيف، و أن دعوتك تبلغ المشرق و المغرب، و أنه ينفذ لك ملوك الأرض، كما يقول الجهال لنا في

۳ - سعيد بن زید از رسول اکرم درباره پدرش زید بن عمرو پرسش کرد و گفت: ای رسول خدا! زید بن عمرو چنان بود که دیدید و اخبارش را شنیدید و اگر شما را دریافته بود به شما ایمان می آورد، آیا برای او طلب مغفرت کنم؟ فرمود: آری برای او آمرزش بخواه و فرمود: او در روز قیامت به تنهایی بماند امق خواهد آمد و گفته اند که او در جستجوی دین حق بود و در این راه درگذشت.

مصنف این کتاب شیخ صدوق - رحمه الله - گوید: حال پیامبر اکرم ﷺ پیش از نبوت، همان حال قائم و صاحب الزمان ما در این هنگام است، زیرا پیامبر اکرم را هر آن حال جز اخبار و رُهبان و عالمان نمی شناختند و اسلام در میانشان غریب بود. اگر یکی از آنها از خدای تعالی تعجیل فرج پیامبر و ظهورش را مسئلت می کرد جاهلان و گمراهان او را مسخره می کردند و می گفتند: این پیامبری که او را پیامبر شمشیر می نامید و دعوتش به شرق و غرب عالم خواهد رسید و سلاطین عالم مطیع او خواهند شد، کی ظاهر خواهد شد؟ همچنانکه امروزه جاهلان به ما می گویند: این مهدی که معتقدید باید

وَقَبْلَنَا هَذَا: مَتَى يَخْرُجُ هَذَا الْمَهْدِيُّ الَّذِي تَزْعُمُونَ أَنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ خُرُوجِهِ وَظُهُورِهِ، وَ
يُسْكِرُهُ وَيَقْرُبُهُ آخَرُونَ، وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا
أَكْبَاهُ بَدَأَ الْفُطُوبَى لِلْقُرْبَاءِ، فَقَدْ عَادَ الْإِسْلَامُ كَمَا قَالَ ﷺ غَرِيبًا فِي هَذَا الزَّمَانِ كَمَا بَدَأَ وَ
سَيَقُومُ بِظُهُورِ وَلِيِّ اللَّهِ وَحُجَّتِهِ كَمَا قَامَ بِظُهُورِ نَبِيِّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَقَرُّ بِذَلِكَ أَغْنَى
الْمُنْتَظِرِينَ لَهُ وَالتَّائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ، كَمَا قَرَّتْ أَغْنَى الْمُنْتَظِرِينَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَالْعَارِفِينَ بِهِ بَعْدَ
ظُهُورِهِ، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُشْجِرُ لِأَوْلِيَائِهِ مَا وَعَدَهُمْ، وَيَقْلِي كَلِمَتَهُ وَيُيَمِّنُ نُورَهُ وَتُوكْرَهُ
الْمُشْرِكُونَ».

۴ - حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْكُوفِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -
قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ،
عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا، فَطُوبَى لِلْقُرْبَاءِ».

۵ - حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْقَلَوِيِّ الْعَمَرِيُّ الشَّعْرَقَانْدِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ:
حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْعُودٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ

خروج کند کی ظاهر خواهد شد؟ و بعضی منکر و بعضی دیگر معترف به وجود
وی اند و پیامبر اکرم فرموده است: اسلام غریبانه آغاز شد و زود باشد که به
غریبی باز گردد و خوشا به حال غریبان. به راستی که اسلام در این زمان چنان
شده است و به زودی با ظهور ولی و حجت خدا نیرومند خواهد شد، همچنان که
با ظهور پیامبر اکرم و رسول خدا نیرومند شد و به این وسیله دیده منتظرین و
معتقدینش روشن خواهد شد، همانگونه که چشمان منتظران رسول خدا و عارفان
به وی پس از ظهورش روشن گردید و خدای تعالی به وعده‌ای که به دوستانش
داده است وفا خواهد کرد و کلمه‌اش را برتری خواهد داد و نور هدایتش را
کامل خواهد ساخت گرچه مشرکان را ناخوش آید.

۶ - عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمودند: اسلام غریبانه
آغاز شد و زود باشد که به غریبی باز گردد و خوشا به حال غریبان.

■ - عَلِيُّ بْنُ مَوْسَى الرَّضَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از آبائ گرامش از علی بن ابی طالب از رسول -

القَمَزَكِيُّ بْنُ عَلِيٍّ الْبُوفَكِّيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ قُضَالٍ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بُدِءَ غَرِيباً وَتَتَعَوَّدُ غَرِيباً كَمَا بُدِءَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ».

﴿ باب ۲۱ ﴾

• (الْعِلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يُحْتَاجُ إِلَى الْإِمَامِ عليه السلام) •

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْسَى بْنِ عُبَيْدٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ سَاعَةً لَسَاخَتْ».

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصُّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزَبَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَهْلِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ فَقَالَ: لَا، قُلْتُ: فَإِنَّا نُرَوِّى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهَا لَا تَبْقَى بِغَيْرِ إِمَامٍ إِلَّا أَنْ يَشْخَطَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ أَوْ عَلَى الْعِبَادِ، فَقَالَ: لَا تَبْقَى؛ إِذَا لَسَاخَتْ.

خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که اسلام غریبانه آغاز شد و عن غریب به غریبی عودت کند و خوشا به حال غریبان.

باب ۲۱

علت نیاز مندی به امام علیه السلام

۱ - ابو حمزه ثمالی گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ فرمود: اگر زمین ساعتی بدون امام باشد فرو خواهد رفت.

۲ - محمد بن فضل گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد ماند؟ فرمود: خیر، گفتم: از امام صادق علیه السلام به ما روایتی رسیده که زمین بدون امام باقی نخواهد ماند جز آنکه خداوند بر اهل زمین و یا بر بندگانش خشم گیرد، فرمود: اگر بدون امام باقی بماند فرو خواهد رفت.

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ زَكَرِيَّا بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُؤْمِنِ، عَنْ أَبِي - هُرَاسَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ: «لَوْ لَزَّ الْإِمَامُ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ».

۴ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُهْرِيَّارَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْرِيَّارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْبَاقِلِيِّ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ، عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ لَهُ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ فِي آخِرِهِ: «وَلَوْ لَا مَنْ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ لَنَقَضَتْ الْأَرْضُ مَا فِيهَا، وَ أَلْقَتْ مَا عَلَيْهَا، إِنْ الْأَرْضُ لَا تَحُلُّو سَاعَةً مِنَ الْحُجَّةِ».

۵ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ سُلَيْمَانَ بْنِ شُعْبَانَ الْمُشَقِّقِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: إِنْ زُرْنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِنْ الْأَرْضُ لَا تَبْقَى بِغَيْرِ إِمَامٍ، أَوْ تَبْقَى وَ لَا إِمَامَ فِيهَا؟ فَقَالَ: مَعَاذَ اللَّهِ! لَا تَبْقَى سَاعَةً إِذَا لَسَاخَتْ».

۳ - ابوهراسه از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: اگر امام را ساعتی از زمین بردارند، زمین و ساکنانش مضطرب شوند همچنانکه دریا و اهلس مضطرب شوند.

۴ - زرارة بن أعین از امام صادق عليه السلام در پایان حدیثی که درباره امام حسین عليه السلام است چنین روایت می کند: اگر حجتهای خداوند در زمین نباشند، زمین ساکنانش را بلرزاند و آنچه بر آن است بپفکند، زمین ساعتی خالی از حجت نخواهد بود.

۵ - احمد بن عمر گوید: به امام رضا عليه السلام گفتم: از امام صادق عليه السلام به ما روایت رسیده است که زمین بدون امام باقی نمی ماند. آیا بدون امام باقی می ماند؟ فرمود: معاذ الله! ساعتی هم باقی نخواهد ماند، اگر بدون امام باشد فرو خواهد رفت.

۶ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَالِكِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ أَبِي تَمَّوْدٍ قَالَ: قَالَ الرُّضَا عليه السلام: «عَنْ حَجَّجِ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ - وَخَلْقَاؤُهُ فِي عِبَادِهِ، وَ أَمْنَاؤُهُ عَلَى سِرِّهِ، وَ عَنْ كَلِمَةِ التَّقْوَى، وَ الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى، وَ عَنْ شَهَادَةِ اللَّهِ وَ أَعْلَامِهِ فِي بَرِّهِ، بِمَا يُحْسِنُ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا، وَ بِمَا يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَ يُنْشِئُ الرِّيحَ، وَ لَا تَحُلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ مِمَّا ظَاهِرٌ أَوْ خَائِفٌ، وَ لَوْ خَلَّتْ يَوْمًا بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يُوجِئُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ».

۷ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْخُمَيْرِيُّ قَالَا: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَهْزِيَارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَحُلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهَا حُجَّةٌ أَعَالِمٌ، إِنَّ الْأَرْضَ لَا يُصْلِحُهَا إِلَّا ذَلِكَ، وَ لَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا ذَلِكَ».

۸ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ، عَنْ أَحَدَ بَنِي - عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: فَقَالَ: لَا، قُلْتُ: فَإِنَّا

۶ - ابراهیم بن ابی حمّود گوید: امام رضا عليه السلام فرمود: ما حجتهای خداوند در میان خلایق و جانشینان او در میان بندگان و امینان خداوند بر اسرارش هستیم و ما کلمه تقوی و عروة الوثقی و گواهان خداوند و نشانه های او در میان آفریدگانش می باشیم، خداوند آسمان و زمین را به واسطه ما نگاه می دارد که زایل نشوند و به واسطه ماست که باران می بارد و رحمت منتشر می شود و زمین از قائمی از ما خالی نیست که یا آشکار است و یا نهان و اگر زمین یک روز از حجت خالی باشد زمین و ساکنانش مضطرب شوند همچنان که دریا و اهلیش مضطرب می شوند.

۷ - حسن بن زیاد گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: زمین از آنکه در آن حجتی عالمی باشد خالی نیست، زمین را هیچ چیز جز او به صلاح نمی آورد و مردم را جز او اصلاح نمی کند.

۸ - احمد بن عمر گوید: از امام کاظم عليه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون امام باقی

تُورِي أَنَّهُ لَا تَبْقَى إِلَّا أَنْ يَشْغَطَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ؟ فَقَالَ: لَا تَبْقَى إِذَا لَسَاخَتْ.

۹- حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ؛ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ لَمَاجَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ».

۱۰- حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَمْزَةَ الطَّيَّارِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ ^(۱) إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحَبَّةَ» - أَوْ كَانَ الثَّانِي الْحَبَّةَ - الشُّكُّ مِنْ مُحَمَّدٍ - ابْنِ سِنَانٍ.

۱۱- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي - الصَّبَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَدْعِ الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ

می ماند؟ گوید: فرمود: خیر، گفتیم: روایتی به ما رسیده است که باقی نمی ماند مگر آنکه خداوند بر بندگان خشم گیرد. فرمود: باقی نمی ماند که اگر زمین بدون امام باشد فرو خواهد رفت.

۹- ابوهراته از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: اگر امام از زمین برداشته شود، زمین و ساکنانش مضطرب شوند، همچنانکه دریا و اهلس مضطرب می شوند.

۱۰- محمد بن سنان از حمزه طیار روایت کند که گفت: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: اگر در زمین تنها دو تن باقی بماند یکی از آنها حجت است، یا فرمود: دومی آنها حجت است و تردید از محمد بن سنان است.

۱۱- ابو الصباح از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی زمین را وانهد مگر آنکه در آن عالمی باشد که هر زیادی و نقصانی را بداند که اگر

يَعْلَمُ الزِّيَادَةَ وَالتَّخَصُّصَ. فَإِذَا زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا رَدَّهُمْ وَإِذَا تَقَصَّوْا شَيْئًا أَكْمَلَهُ لَهُمْ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَأَلْتَبَسْتُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أُمُورَهُمْ».

۱۲ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَدْعِ الْأَرْضَ بِقَتْلِ عَالِمٍ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمَا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ».

۱۳ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَا: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَزِيدَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ - فِي حَالِ اسْتِيفَاتِهِ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ ابْنِ أَذْيَنَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَمْنَعُ الْإِمَامُ وَ لَيْسَ لَهُ عِقَابٌ؟ قَالَ: لَا يَكُونُ ذَلِكَ، قُلْتُ: فَكَيْفَ مَاذَا؟ قَالَ: لَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَغْضِبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْفِهِ فَيُعَاقِبَهُمْ».

۱۴ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْغَضَّافِيِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «يَقَعُّهُ يَقُولُ: «لَوْ بَقِيََّتِ الْأَرْضُ يَوْمًا بِإِمامٍ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَ لَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِأَشَدِّ عَذَابِهِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَخْلُقُنَا حَبْلَةً فِي أَرْضِهِ، وَ لَمَّا نَا فِي الْأَرْضِ

مؤمنان چیزی را بیفزایند آنها را برگرداند و اگر چیزی را بکاهند آن را بر ایشان تکمیل کند، و اگر چنین نباشد امور مؤمنان بر آنها پوشیده خواهد ماند.

۱۲ - ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی زمین را بدون عالم وانهد و اگر چنین نبود حق از باطل شناخته نمی شد.

۱۳ - زراره گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا ممکن است امامی در گذرد و امامی پس از وی نباشد؟ فرمود: چنین چیزی امکان ندارد، گفتم: پس چگونه است؟ فرمود: چنین چیزی امکان ندارد مگر آنکه خداوند بر آفریدگانش غضب کرده و برای آنها چاره ای بیندیشد.

۱۴ - عمرو بن ثابت از پدرش روایت کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: اگر زمین یک روز بدون امامی از ما باقی بماند اهلش را فرو خواهد برد. و خداوند آنها را به اشد عذابش عِقَاب کند. خدای تعالی ما را حجت در زمینش

لِأَهْلِ الْأَرْضِ، لَمْ يَزَالُوا فِي أَمَانٍ مِنْ أَنْ تَسِيخَ بِهِمُ الْأَرْضُ مَا دُمْنَا بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُمِيتَهُمْ ثُمَّ لَا يُمِيتُهُمْ وَلَا يَنْظُرُهُمْ ذَهَبَ بِنَا مِنْ بَيْنِهِمْ وَرَفَعْنَا إِلَيْهِ، ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا شَاءَ وَأَحَبُّهُ.

۱۵ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: أَعْتَكَوُ الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ؟ فَقَالَ: «لَوْ خَلَّتْ مِنْ حُجَّةٍ طُرُقَةٌ عَيْنٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا».

۱۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْسٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْمَيْمَنِيِّ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَقِيقَةُ يَقُولُ: «مَا تَرَكَ اللَّهُ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ يَنْقُضُ مَا زَادُوا وَ يَزِيدُ مَا نَقُصُوا» وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَافْتَلَطَتْ عَلَى النَّاسِ أُمُورُهُمْ».

۱۷ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ

قرار داده و وسیله امان زمین برای اهل زمین گزیده است. تا در میان ایشان پیوسته در امانند و زمین آنها را در کام خود فرو نخواهد برد و چون خداوند اراده فرماید که آنها را هلاک سازد و مهلتشان ندهد و به تأخیرشان نیندازد، ما را از میان آنها بیرون برده و به سوی خود بالا برد، سپس هر چه خواهد و دوست داشته باشد انجام دهد.

۱۵ - سلیمان جعفری گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون حجت می ماند؟ فرمود: اگر چشم برهم زدن از حجت خالی بماند، اهلش را فرو خواهد بُرد.

۱۶ - عبد الاعلی بن اعین گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند زمین را بدون عالم فرو نگذارد تا آنچه را که بیفزایند بکاهد و آنچه را که بکاهند بیفزاید، و اگر چنین نباشد امور بر مردم آمیخته و درهم می شود.

۱۷ - محمد بن ابراهیم به امام صادق علیه السلام نوشت: ما را از فضل خودتان

مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ قُضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ دَاوُدَ، عَنْ فَضِيلِ
الرَّسَّانِ قَالَ: «كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْنَا مَا فَضْلُكُمْ أَهْلَ
الْبَيْتِ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْكَوَاكِبَ جُمِلَتْ فِي السَّمَاءِ أَمَانًا لِأَهْلِ السَّمَاءِ،
فَإِذَا ذَهَبَتْ نُجُومُ السَّمَاءِ جَاءَ أَهْلُ السَّمَاءِ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:
«جُعِلَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانًا لِأُمَّتِي، فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي جَاءَ أُمَّتِي مَا كَانُوا يُوعَدُونَ».

۱۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ
الْمَعْدِيِّ أَبُو بَكْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ
مُوسَى بْنِ عُثَيْبَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَلَمَةَ، عَنْ أَبِيهِ يَزِيدَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «النُّجُومُ
أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي».

۱۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الشَّرِيفِ بْنِ سَهْلٍ قَالَ: حَدَّثَنَا
عَبَّاسُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ هَارُونَ بْنِ عَنَتَرَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَإِذَا
ذَهَبَتِ النُّجُومُ ذَهَبَ أَهْلُ السَّمَاءِ، وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي
ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ».

اهل البيت آگاه كنيد. و امام صادق عليه السلام جنين پاسخ دادند: ستارگان آسمان امان
اهل آسمان قرار داده شده است و آنگاه كه ستارگان آسمان بروند، بر اهل آسمانها
آنچه وعده شده است برسد و رسول خدا ﷺ فرمود: اهل بيت من امان اتمم
می باشند و آنگاه كه اهل بيت بروند، بر اتمم آنچه وعده شده است برسد.

۱۸ - ایاس بن سلمه از پدرش در حدیثی با سند مرفوع از پیامبر اکرم ﷺ
روایت کند كه فرمود: ستارگان امان اهل آسمان و اهل بيت امان اتمم می باشند.

۱۹ - عبدالملك بن هارون بن عنتره از پدرش و او از جدش از علی بن -
ابی طالب عليه السلام روایت کند كه رسول خدا ﷺ فرمودند: ستارگان امان اهل
آسمانند و چون ستارگان بروند اهل آسمان نیز خواهند رفت، و اهل بيت امان اهل
زمینند و چون اهل بيت بروند اهل زمین نیز خواهند رفت.

۲۰- حَدَّثَنَا أَبِي - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْبَصْرِيِّ، عَنْ أَبِي الْمَثَرِأَ حُمَيْدِ بْنِ - الْمُثَنَّى الْجَبَلِيِّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ خَيْثَمَةَ الْجَعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ، وَنَحْنُ صَفْوَتُهُ، وَنَحْنُ حَوْزَتُهُ، وَنَحْنُ مُسْتَوْدَعُ مَوَارِيثِ الْأَنْبِيَاءِ، وَنَحْنُ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَنَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ، وَنَحْنُ أَرْكَانُ الْإِيمَانِ، وَنَحْنُ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، وَنَحْنُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَنَحْنُ مَنْ يَبْنَى بِنَا يُفْتَحُ وَيَبْنَى يُخْتَمُ، وَنَحْنُ الْأَيْمَةُ الْهُدَى، وَنَحْنُ مَصَابِيحُ الدُّجَى، وَنَحْنُ مَنَارُ الْهُدَى، وَنَحْنُ الشَّابِقُونَ، وَنَحْنُ الْآخِرُونَ، وَنَحْنُ الْقَلَمُ الْمَرْفُوعُ لِلْخَلْقِ، مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا لَحِقَ، وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنَّا غَرِقَ، وَنَحْنُ قَادَةُ الْعُرَى الْمُتَجَلِّدِينَ، وَنَحْنُ خَيْرَةُ اللَّهِ، وَنَحْنُ الطَّرِيقُ الْوَاضِعُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَنَحْنُ مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ، وَنَحْنُ الْمِنْهَاجُ، وَنَحْنُ مَعْدِنُ النَّبُوءَةِ، وَنَحْنُ مَوْضِعُ الرِّسَالَةِ، وَنَحْنُ الَّذِينَ إِلَيْهَا تَخْتَلِفُ الْمَلَائِكَةُ، وَنَحْنُ السِّرَاجُ لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِنَا، وَنَحْنُ السَّبِيلُ لِمَنْ اقْتَدَى بِنَا، وَنَحْنُ الْهُدَاةُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَنَحْنُ عَزَى الْإِسْلَامِ، وَنَحْنُ الْمُسَوِّرُ وَ

۲۰- خیثمه جعفری گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: ما جنب الله و برگزیدگان خدا و حوزة اوئیم، موارث انبیاء به و دیعه نرد ماست، ما أمناء و حجتهای خدائیم، ارکان ایمان و ستونهای اسلامیم، ما رحمت خداوند بر خلایقیم، ما کسانی هستیم که به ما آغاز شد و به ما ختم خواهد گردید، ما پیشوایان هدایت و چراغهای تاریکی و روشنی بخش هدایتیم، ما اولین و آخرینیم، ما پرچم بر افراشته شده هدایت برای خلایقیم، هر که به ما تمسک جوید به حق ملحق می شود، و هر که از ما تأخر جوید غرق خواهد شد، ما پیشوایان سپید جبینانیم، ما برگزیدگان خدا و راه روشن و صراط مستقیم به خدای تعالی هستیم، ما نعمت خدا بر خلقیم، ما راه خدا و معدن نبوت و موضع رسالتیم، ما کسانی هستیم که آمد و شد ملائکه به نرد ماست، ما چراغ کسانی هستیم که به ما استضاء کنند، ما راه حقیم برای کسانی که از ما پیروی کنند، ما هادیان به بهشتیم، و ما ریسمان و حلقه های اسلامیم، و ما یلها و واسطه های وصول به

القناطر، من مَضَى عَلَيْهَا لَمْ يُسَبِّحْ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا حَقَّ، وَنَحْنُ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ، وَنَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُنَزِّلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرَّحْمَةَ، وَبِنَا يُسْقَوْنَ الْقَيْثَ، وَنَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُصْرَفُ عَنْكُمْ الْعَذَابُ، فَمَنْ عَرَفَنَا وَابْصُرَنَا وَعَرَفَ حَقَّنَا وَأَخَذَ بِأَمْرِنَا فَهُوَ مِنَّا وَإِلَيْنَا.

۲۱- حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ التَّمَامِيِّ، عَنْ أَبِي - عليه السلام - الطُّفَيْلِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: اَكْتُبْ مَا أَمَلِي عَلَيْكَ، قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَتَخَافُ عَلَيَّ النَّسْيَانُ؟ فَقَالَ: لَسْتُ أَخَافُ عَلَيْكَ النَّسْيَانُ، وَ قَدْ دَعَرْتُ اللَّهَ لَكَ أَنْ يَحْتَفَلَكَ وَ لَا يُنْسِيكَ، وَ لَكِنْ اكْتُبْ لِشُرَكَائِكَ، قَالَ: قُلْتُ: وَمَنْ شُرَكَائِي يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: الْأَئِمَّةُ مِنْ وَدَيْدِكَ، يَوْمَ تُشَقُّ أُنْقِي الْقَيْثَ، وَ يَوْمَ يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ، وَ يَوْمَ يُصْرَفُ اللَّهُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ، وَ يَوْمَ تُنَزَّلُ الرَّحْمَةُ مِنَ السَّمَاءِ وَ هَذَا أَرْهَمُ - وَ أَوْثَمُ بَيْدِهِ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام، ثُمَّ أَوْثَمُ بَيْدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام، ثُمَّ قَالَ عليه السلام: الْأَئِمَّةُ مِنْ وَدَيْدِهِ».

حقیق، کسی که بر آن بگذرد بر او سبقت بخوبند و هر که از آن تخلف ورزد نابود شود، ما سنام اعظم هستیم، ما کسانی هستیم که خداوند به سبب ما رحمت را فرو می فرستد و با بارانش خلایق را سیراب می کند، و ما نیم کسانی که به واسطه ما عذاب را از شما بر می گرداند، پس کسی که ما را شناخت و به ما بصیرت پیدا کرد و حق ما را دانست و دستورات ما را گرفت، پس اواز ما و به سوی ماست.

۲۱- امام باقر علیه السلام گوید که رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: آنچه بر تو املا می کنم بنویس، گفت: ای پیامبر خدا آیا می ترسی فراموش کنم؟ فرمود: بر تو از فراموشی نمی ترسم که از خدا خواسته ام تو را حفظ کرده و از نسیان نگاه دارد، ولی برای شریکانت بنویس، گوید: گفتم ای پیامبر خدا شریکان من چه کسانی هستند؟ فرمود: ائمه فرزندان تو که به واسطه آنها ائمه از باران سیراب شوند و دعایشان مستجاب شود و به خاطر آنها خداوند بلا را بگرداند و رحمت از آسمان فرو بارد، و با دست به امام حسن علیه السلام اشاره فرمود و گفت: این اولین آنهاست سپس به امام حسین علیه السلام اشاره فرمود و گفت: ائمه از فرزند اویند.

۲۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ صَفْرِ الْعَبْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْأَعْمَشِيِّ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام قَالَ: «نَحْنُ أَيْمَةُ الْمُسْلِمِينَ، وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَسَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ، وَقَادَةُ الْفَرَّاجِ الْهَجَلِينَ، وَمَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ، وَنَحْنُ أَمَانُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَنَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُنْسِكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِنَا يُنْسِكُ الْأَرْضُ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا»^(۱) وَبِنَا يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَيُسْخِرُ الرِّيحَ، وَيُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَلَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا، ثُمَّ قَالَ: وَلَمْ تَحُلْ الْأَرْضُ مِنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ فِيهَا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مُسْتَوْرٍ، وَلَا تَحُلُّوْا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ فِيهَا، وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبِدِ اللَّهُ. قَالَ سُلَيْمَانُ: فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ عليه السلام: فَكَيْفَ يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْغَائِبِ الْمُسْتَوْرِ؟ قَالَ: كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ».

۲۲ - امام صادق از امام باقر و او از امام سجّاد علیهما السلام چنین روایت کند که فرمود: ما ائمه مسلمانان و حجتهای خداوند بر جهانیان و سرور مؤمنان و رهبر سپید جبینان و مولای اهل ایمانیم، و ما امان اهل زمینیم همچنان که ستارگان امان اهل آسمانند، و ما کسانی هستیم که خداوند به واسطه ما آسمان را نگاه داشته تا بر زمین نیفتد مگر به اذن او و به خاطر ما زمین را نگاه داشته که اهلش را نلرزاند، به سبب ما باران را فرو فرستد و رحمت را منتشر کند و برکات زمین را خارج سازد و اگر نبود که ما بر روی زمینیم، اهلش را فرو می برد، سپس فرمود: از روزی که خداوند آدم را آفرید، زمین خالی از حجّت نیست که ظاهر و مشهور است و یا غایب و نهان و تا روز قیامت از حجّت خدا خالی نخواهد بود، و اگر چنین نبود خداوند پرستیده نمی شد، سلیمان راوی حدیث گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم چگونه از حجّت غائب نهان منتفع می شوند؟ فرمود: همچنان که از خورشید پشت ابر منتفع می شوند.

۱ - فی بعض النسخ «أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا».

۲۲ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ قَالَ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مَرْزَارٍ قَالَ : حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ : حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ - يَعْقُوبَ قَالَ : كَانَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فِيهِمْ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ ، وَ مُؤْمِنُ الطَّاقِ ، وَ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ ، وَ الطَّيَّازُ ، وَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فِيهِمْ ، هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ هُوَ شَابٌّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : يَا هِشَامُ ! قَالَ : لَبَّيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ! قَالَ : أَلَا تُخَذِّرُنِي كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرِو بْنِ عُثَيْبٍ ؟ وَ كَيْفَ سَأَلْتَهُ ؟ قَالَ هِشَامُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أُجِلُّكَ وَ أَسْتَعْيِيكَ وَ لَا يَقْتُلُ لِسَانِي بَيْنَ يَدَيْكَ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَقْعَلُوهُ ، قَالَ هِشَامُ : بَلَّغْنِي مَا كَانَ فِيهِ عَمْرُو بْنُ عُثَيْبٍ وَ جُلُوسُهُ فِي مَسْجِدِ الْبَصْرَةِ وَ عَظَمَ ذَلِكَ عَلَيَّ ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَ دَخَلْتُ الْبَصْرَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَأَتَيْتُ مَسْجِدَ الْبَصْرَةِ فَإِذَا أَنَا بِحَلَقَةٍ كَبِيرَةٍ ، وَ إِذَا أَنَا بِعَمْرِو بْنِ عُثَيْبٍ عَلَيْهِ خَمْلَةٌ سَوْدَاءُ مِنْ صُوفٍ مُوْتَرَزٍ بِهَا ، وَ خَمْلَةٌ مُرْتَبِدٍ بِهَا ، وَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ ، فَاسْتَفْرَجْتُ النَّاسَ فَأَنْزَجُوا لِي ، ثُمَّ قَعَدْتُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ عَلَيَّ رُكْبَتِي ، ثُمَّ قُلْتُ : أَيُّهَا الْعَالَمُ ! أَنَا رَجُلٌ غَرِيبٌ تَأَذَّنَ لِي فَأَسْأَلُكَ

۲۲ - یونس بن یعقوب گوید: گروهی از اصحاب ما مثل حمران بن اعین و مؤمن الطاق و هشام بن سالم و گروهی دیگر از اصحاب مثل هشام بن حکم - که جوانی بود - نزد امام صادق علیه السلام بودند. امام صادق علیه السلام فرمود: ای هشام! گفت: لبیک یا ابن رسول الله! فرمود: آیا نمی گویی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از وی پرسش نمودی؟ هشام گفت: فدای شما گردم ای فرزند رسول خدا! من شما را بزرگ می دانم و از شما خجالت می کشم و در مقابل شما زبانم حرکت نمی کند. امام صادق علیه السلام فرمود: چون شما را به کاری فرمان دادم آن را به جای آورید. هشام گفت: خبر عمرو بن عبید و جلوس او در مسجد بصره به من رسید و بر من گران آمد، رفتم و به بصره وارد شدم و روز جمعه به مسجد در آمدم و ناگاه خود را در یک حلقه بزرگ و در مقابل عمرو بن عبید دیدم که ازاری سیاه و پشمین بسته بود و ردایی بر دوش داشت و مردم از او پرسش می کردند، مردم را شکافتم و مردم نیز به من راه دادند و در آخرین صف و نزدیک وی بر دو زانو نشستم و گفتم: ای عالم! من مردی غریب، آیا اجازه می دهی که مسئله ای از تو

عَنْ مَسْأَلَةٍ ؟ قَالَ : فَقَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : أَلَيْكَ عَيْنٌ ؟ قَالَ : يَا بُنَيَّ أَيُّ شَيْءٍ هَذَا مِنْ
السُّؤَالِ إِذَا تَرَى شَيْئًا كَيْفَ تَسْأَلُ عَنْهُ ؟ فَقُلْتُ : هَكَذَا مَسْأَلَتِي . قَالَ : يَا بُنَيَّ سَلْ وَ إِنْ
كَانَتْ مَسْأَلُكَ حَمَاءَ ، قُلْتُ : أَجِئَنِي فِيهَا . قَالَ : فَقَالَ لِي : سَلْ ، قَالَ : قُلْتُ : أَلَيْكَ عَيْنٌ ؟
قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : قُلْتُ : هَا تَرَى بِهَا ؟ قَالَ : الْأَلْوَانُ وَالْأَشْخَاصُ ، قَالَ : قُلْتُ أَلَيْكَ أَنْفٌ ؟
قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : قُلْتُ : هَا تَضَعُ بِهَ ؟ قَالَ : أَسْمُ بِهِ الرَّايِحَةُ ، قَالَ : قُلْتُ : أَلَيْكَ لِسَانٌ ؟ قَالَ :
نَعَمْ ، قَالَ : قُلْتُ : هَا تَضَعُ بِهَ ؟ قَالَ : أَتَكَلِّمُ بِهِ . قَالَ : قُلْتُ أَلَيْكَ أُذُنٌ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ :
قُلْتُ : هَا تَضَعُ بِهَا ؟ قَالَ : أَسْمَعُ بِهَا الْأَصْوَاتَ ، قَالَ : قُلْتُ : أَفَلَيْكَ يَدَانِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ،
قُلْتُ : هَا تَضَعُ بِهَمَا ؟ قَالَ : أَبْطِشُ بِهِمَا وَأَعْرِفُ بِهِمَا اللَّيْنَ مِنَ الْحَنِيْنِ ، قَالَ : قُلْتُ : أَلَيْكَ
رِجْلَانِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : قُلْتُ : هَا تَضَعُ بِهَمَا ؟ قَالَ : أَثْقِلُ بِهِمَا مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ ، قَالَ :
قُلْتُ : أَلَيْكَ فَمٌ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : قُلْتُ : هَا تَضَعُ بِهَ ؟ قَالَ : أَعْرِفُ بِهِ الْمَطَاعِمَ عَلَى
اِخْتِلَافِهَا ، قَالَ : قُلْتُ : أَفَلَيْكَ قَلْبٌ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : قُلْتُ : هَا تَضَعُ بِهَ ؟ قَالَ : أُمَيِّرُ بِهِ

پیرسم ؟ گوید : گفت : آری ، گوید : گفتم : آیا چشم داری ؟ گفت : ای پسر جان ! این چه سؤالی است ، چیزی را که می بینی چگونه از آن پرسش می کنی ؟ گفتم : سؤال من از این قبیل است ، گفت : پرسش تو چه سؤالی است ؟ گفتم : پاسخ مرا در این مسائل بده ، گفت : پرس ، گفتم : آیا چشم داری ؟ گفت : آری ، گوید : گفتم : با آن چه می بینی ؟ گفت : الوان و اشخاص را ، گوید : گفتم : آیا بینی داری ؟ گفت : آری ، گوید : گفتم : با آن چه می کنی ؟ گفت : بو را با آن استشام می کنم ، گوید : گفتم : آیا زبان داری ؟ گفت : آری ، گوید : گفتم : با آن چه می کنی ؟ گفت : می گویم ، گوید : گفتم : آیا گوش داری ؟ گفت : آری ، گوید : گفتم : با آن چه می کنی ؟ گفت : با آن صداها را می شنوم ، گوید : گفتم : آیا دو دست داری ؟ گفت : آری ، گفتم : با آنها چه می کنی ؟ گفت : با آنها اشیاء را می گیرم و نرمی و زبری را با آنها تشخیص می دهم ، گوید : گفتم : آیا دو پا داری ؟ گفت : آری ، گوید : گفتم : با آنها چه می کنی ؟ گفت : به واسطه آنها از جانی به جای دیگر می روم ، گوید : گفتم : آیا دهان داری ؟ گفت : آری ، گوید : گفتم : با آن چه می کنی ؟ گفت : غذاهای مختلف را می چشم ، گوید : گفتم : آیا قلب داری ؟ گفت : آری ، گوید : گفتم : با آن چه

كُلُّهَا وَرَدَ عَلَى هَذِهِ الْجَوَارِحِ، قَالَ قُلْتُ: أَفَلَيْسَ فِي هَذِهِ الْجَوَارِحِ غِنًى عَنِ الْقَلْبِ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ وَهِيَ صَحِيحَةٌ؟ قَالَ: يَا بُنَيَّ إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا شَكَّتْ فِي شَيْءٍ شَمَّتْهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ ذَاقَتْهُ وَدَنَتْهُ إِلَى الْقَلْبِ فَأَيُّقَنَ بِهِ الْيَقِينَ وَابْطَلَ الشَّكُّ، قَالَ: قُلْتُ: فَأَمَّا أَهَامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْقَلْبَ لِشَكِّ الْجَوَارِحِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: وَ لَا يَبْدُ مِنَ الْقَلْبِ وَالْأَلَمُ يَسْتَتِينُ الْجَوَارِحُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: يَا أَبَا مَرْوَانَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَتْرِكْ جَوَارِحَكَ حَقًّا جَعَلَ لَهَا إِمَامًا يُصَحِّحُهَا الصَّحِيحَ وَيُثَبِّتُ مَا شَكَّتْ فِيهِ، وَيَتْرِكُ هَذَا الْخَلْقَ كُلَّهُمْ فِي خَيْرَتِهِمْ وَشَكِّهِمْ وَ اخْتِلَافِهِمْ لَا يُقِيمُ لَهُمْ إِمَامًا يَرُدُّونَ إِلَيْهِ شَكَّهُمْ وَ خَيْرَتَهُمْ وَ يَقِيمُ لَكَ إِمَامًا لِمَوَارِحِكَ يَرُدُّ إِلَيْكَ شَكَّكَ وَ خَيْرَتَكَ؟ قَالَ: فَسَكَتَ، وَ لَمْ يَقُلْ لِي شَيْئًا، قَالَ: ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ: أَنْتَ هِشَامُ؟ فَقُلْتُ: لَا، قَالَ: فَقَالَ لِي: أَجَانِسْتَهُ؟ فَقُلْتُ: لَا، قَالَ: فَمَنْ أَيْنَ أَنْتَ؟ قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، قَالَ: فَأَنْتَ إِذَا هُوَ، قَالَ: ثُمَّ خَسَنِي إِلَيْهِ فَأَقْعَدَنِي فِي مَجْلِسِهِ، وَ مَا نَطَقَ حَقًّا

می کنی؟ گفت: با آن دریافت این اعضاء را تمیز می دهیم، گوید: گفتم آیا این اعضاء بی نیاز از قلب نیستند؟ گفت: خیر، گفتم: چرا چنین است در حالی که آنها صحیح و سالمند؟ گفت: پسر جان! این اعضاء چون در چیزی که بو کرده اند یا دیده اند یا چشیده اند شک کنند، آن را به دل از جاع نمی دهند و به واسطه آن یقین می آورد و شک را باطل می سازد، گوید: گفتم آیا خدای تعالی قلب را برای زایل کردن شک اعضاء قرار داده است؟ گفت: آری، گوید: گفتم آیا بایستی قلب باشد و الا اعضاء یقین حاصل نکنند؟ گفت: آری، گوید: گفتم ای ابامروان! خداوند اعضای تن تو را بدون امام رها نکرده است تا صحیح را صحیح شمارد و شک را برطرف نماید، اما همه این خلائق را در خیرت و شک و اختلاف رها کرده است و امامی برای آنها قرار نداده است تا شک و خیرتشان را زایل سازد، و برای اعضای تو امامی قرار داده است که شک و خیرت را برطرف سازد؟ گوید: ساکت شد و چیزی به من نگفت، گوید: سپس به من رو کرد و گفت: آیا تو هشامی؟ گفتم: خیر، گوید: گفت آیا با او مجالست داشته ای؟ گفتم: خیر، گفت: اهل کجایی؟ گفتم: اهل کوفه، گفت: پس تو همان هشامی، گوید: سپس مرا نزد خود برد و در جای خود نشاند و دیگر سخن نگفت تا من برخاستم، امام

قُتِلَ. فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام. ثُمَّ قَالَ: يَا هِشَامُ مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا؟ قَالَ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ جَرَى عَلَى لِسَانِي. قَالَ: يَا هِشَامُ هَذَا وَاللَّهِ مَكْتُوبٌ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى علیهما السلام.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ علیه السلام: وَتَصَدِّقُ قَوْلُنَا أَنَّ الْإِمَامَ يُحْتَاجُ إِلَيْهِ لِنَقَاءِ الْعَالَمِ عَلَى صَلَاحِهِ أَنَّهُ مَا عَذَّبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أُمَّةً إِلَّا وَآمَرَ نَبِيَّهَا بِالخُرُوجِ مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِهِمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي قِصَّةِ نُوحٍ علیه السلام: «حَقِّ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنْزِيلُ قُلْنَا اتَّخِذْ مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ»^(۱) مِنْهُمْ وَآمَرَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ أَنْ يَخْرُجَ عَنْهُمْ مَعَ أَهْلِ الْإِيمَانِ بِهِ وَ لَا يَتَّبِعِ مُخْتَلِطًا بِهِمْ. وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ: «وَلَا تَخَاطَبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُخْرَجُونَ»^(۲). وَكَذَلِكَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ فِي قِصَّةِ لُوطٍ علیه السلام: «فَاشْرِبْ بِأَهْلِكَ مِنْ ثَوَابِ الْيَوْمِ وَلَا يُلْفَيْتُمْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَانِ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ»^(۳).

صادق علیه السلام خندید و بعد از آن فرمود: ای هشام! این استدلال را چه کسی به تو آموخته است؟ گوید: گفتم ای فرزند رسول خدا! بر زبانم جاری شد، فرمود: ای هشام! به خدا سوگند این در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است.

مصنف این کتاب شیخ صدوق علیه السلام گوید: و تصدیق این سخن ما که می گوئیم: در بقای عالم بر صلاح خود به امام نیاز است، این است که خدای تعالی هیچ قومی را عذاب نکرد مگر آنکه به پیامبرشان دستور داد که از میان آنها بیرون برود، چنانکه خدای تعالی در داستان نوح علیه السلام فرمود: «تا چون دستور ما آمد و تئور جوشش کرد، گفتیم از هر زوجی دو جفت و خانواده‌ات را در کشتی حمل کن مگر کسانی از آنها که قول خداوند پیشتر درباره آنها جاری شده باشد». خدای تعالی به او دستور داد که به همراهی مؤمنان از آنها کناره‌گیری کند و با آنها مختلط نباشد. و باز فرمود: «درباره کسانی که ستم کردند با من سخن مگو که آنها غرق شدگانند». و همچنین در قصه لوط علیه السلام فرمود: «خانواده‌ات را در شب تاریک بیرون بر و هیچ یک از شما التفات نکند، مگر همسرت که به او نیز آنچه به آنها رسیده است خواهد رسید». پس خدای تعالی

فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِالْخُرُوجِ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِهِمْ قَبْلَ أَنْ أَنْزَلَ الْعَذَابَ بِهِمْ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ جَلٌّ وَ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِمْ وَ نَبِيُّهُ لُوطٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ وَ هَكَذَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ كُلَّ نَبِيٍّ أَرَادَ هَلَاكَ أُمَّتِهِ أَنْ يَقَرَّهَا كَمَا قَالَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَوْفًا بِذَلِكَ قَوْمَهُ: «وَأَعِزَّنِي لَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ادْعُوا رَبِّي عَسَى أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا» فَلَمَّا اعْتَرَاهُمْ وَمَا يَقْبِذُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ^(۱)، أَهْلَكَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الَّذِينَ كَانُوا آذُوهُ وَ عَنَتُوهُ وَ الْقُوَّةُ فِي الْجَحِيمِ، وَ جَعَلَهُمُ الْأَسْفَلِينَ وَ نَهَاوْهُمَا لُوطًا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَنَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ»^(۲)، وَ وَهَبَ اللَّهُ لِإِبْرَاهِيمَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كَمَا قَالَ عَزَّوَجَلَّ: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ»^(۳).

وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِنَبِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ»^(۴).

به لوط هم دستور خروج از میان آنها داده است پیش از آنکه عذاب بر آنها نازل شود، زیرا خدای تعالی در حالی که پیامبرش لوط در بین آنهاست، ایشان را عذاب نمی کرد، همچنین خدای تعالی هر امتی را که اراده فرمود هلاک فرماید به پیامبرشان دستور داد که از میان آنها بیرون رود و از آنها کناره گیری نماید، چنانکه ابراهیم علیه السلام در مقام تهدید قوم خود به آنها فرمود: «از شما و آنچه جز خدا می خوانید کناره می گیرم و پروردگارم را می خوانم، امید است به واسطه خواندن پروردگارم بدبخت نباشم و چون از آنها و آنچه که جز خدا می پرستیدند کناره گرفت» خدای تعالی آنان را که او را اذیت کردند و رنج دادند و در آتش افکندند هلاک ساخت و آنها را اسفلین گردانید، و «ابراهیم و لوط را در سرزمینی که مبارک ساخته بود نجات داد» و خدای تعالی اسحاق و یعقوب را به ابراهیم بخشید، چنانکه فرموده است: «ما به ابراهیم اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و آنها را از صالحین قرار دادیم».

و خدای تعالی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «در حالی که تو در میان ایشان، خداوند آنها را عذاب نکند».

۱ - الانبیاء: ۷۶.

۳ - مريم: ۴۸ و ۴۹.

۲ - الأنفال: ۳۳.

۴ - الانبیاء: ۷۳.

و رَوَى فِي الْأَخْبَارِ الصَّحِيحَةِ عَنْ أَمِينِنَا عليه السلام أَنَّ مَنْ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَوْ وَاحِدًا مِنَ الْأَئِمَّةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَدْ دَخَلَ مَدِينَةً أَوْ قَرْيَةً فِي مَنَامِهِ فَإِنَّهُ أَمِنَ لِأَهْلِ تِلْكَ الْمَدِينَةِ أَوْ الْقَرْيَةِ بِمَا يَخَافُونَ وَيَحْتَرُونَ؛ وَ يُلَوِّغُ بِمَا يَأْمُلُونَ وَيَرْجُونَ.

و فِي حَدِيثِ هِشَامِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ عُثَيْدٍ حُجَّةٌ فِي الْإِنْتِفَاعِ بِالْحُجَّةِ الْغَائِبِ عليه السلام، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْقَلْبَ غَائِبٌ عَنْ سَائِرِ الْجَوَارِحِ لَا يُرَى بِالْعَيْنِ وَ لَا يُشَمُّ بِالْأَنْفِ وَ لَا يُذَاقُ بِاللِّسِّ وَ لَا يُلْمَسُ بِالْيَدِ، وَ هُوَ مُدَبِّرُ هَذِهِ الْجَوَارِحِ مَعَ غَيْبِهِ عَنْهَا، وَ بِقَائِلِهَا عَلَى صَلَاحِهَا، وَ لَوْ لَمْ يَكُنِ الْقَلْبُ لَأَتَفَسَدَ تَدْبِيرُ الْجَوَارِحِ وَ لَمْ تَسْتَقِمْ أُمُورُهَا، فَاحْتِيجَ إِلَى الْقَلْبِ لِبَقَاءِ الْجَوَارِحِ عَلَى صَلَاحِهَا كَمَا احْتِيجَ إِلَى الْإِمَامِ لِبَقَاءِ الْعَالَمِ عَلَى صَلَاحِهِ، وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

وَ كَمَا يُقْلَمُ مَكَانُ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَنِ بِالْخَيْرِ فَكَذَلِكَ يُقْلَمُ مَكَانُ الْحُجَّةِ الْغَائِبِ عليه السلام بِالْخَيْرِ، وَ هُوَ مَا وَرَدَ عَنِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام مِنَ الْأَخْبَارِ فِي كَوْنِهِ بِمَكَّةَ وَ خُرُوجِهِ مِنْهَا فِي وَقْتِ

و در اخبار صحیحہ از ائمتہ ما علیہم السلام وارد شدہ است کہ ہر کس پیامبر اکرم یا یکی از ائمتہ صلوات اللہ علیہم را در خواب ببیند کہ بہ شہر و یا قریہ ای وارد شدہ اند، تعبیرش این است کہ آن امان است برای اہل آن شہر یا قریہ از آنچہ می ترسند و پرهیز می کنند و بدانچہ امیدوارند خواہند رسید.

و در حدیث ہشام با عمرو بن عئید در بہرہ مندی از امام غائب علیہ السلام حجتی است و آن این است کہ قلب از سایر جوارح غایب است و با چشم دیدہ و با بینی بوئیدہ و با دہان چشیدہ و با دست لمس نمی شود، در حالی کہ با وجود غیبتش از این اعضا مدبر آنهاست و بقای آنها بہ واسطہ صلاح آن است و اگر قلب نہرد، تدبیر اعضا تباه می گردید و استوار نمی شد، پس نیاز بہ قلب برای باقی ماندن اعضا بر صلاح خودشان است همچنانکہ نیاز بہ امام برای باقی ماندن عالم بر صلاح خود است، و لا قوۃ الا باللہ.

و چنانکہ موقعیت دل نسبت بہ جسد بہ واسطہ خبر دانستہ می شود، همچنین موقعیت حجت غائب علیہ السلام بہ واسطہ خبر دانستہ می شود و آن اخباری است کہ از ائمتہ علیہم السلام وارد شدہ است کہ او در هنگام ظہورش در مکہ است و از آنجا

ظُهُورِهِ، وَ لَسْنَا نَعْنِي بِالْقَلْبِ الْمَضْعَةَ الَّتِي مِنَ اللَّحْمِ لِأَنَّ بِهَا لَا يَقَعُ الِاشْتِفَاعُ لِلْجَوَارِحِ وَ
 إِنَّمَا نَعْنِي بِالْقَلْبِ اللَّطِيفَةَ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي هَذِهِ الْمَضْعَةِ لَا تُدْرِكُ بِالْبَصَرِ وَ إِن
 كُشِفَتْ عَنْ تِلْكَ الْمَضْعَةِ، وَ لَا تُلَمَسُ وَ لَا تُدَاقُ وَ لَا تُوجَدُ إِلَّا بِالْعِلْمِ بِهَا لِمُصَوِّلِ
 السُّمِّيِّزِ، وَ اسْتِغَاثَةِ التَّدْبِيرِ مِنَ الْجَوَارِحِ، وَ الْحِجَّةُ بِتِلْكَ الْمَضْعَةِ عَلَى الْجَوَارِحِ قَائِمَةٌ مَا
 وَجَدَتْ وَ التَّكْلِيفُ لَهَا لَا يَزِمُ مَا بَيَّهَتْ، فَإِذَا عُدِمَتْ تِلْكَ اللَّطِيفَةُ انْفَسَدَ تَدْبِيرُ الْجَوَارِحِ وَ
 سَقَطَ التَّكْلِيفُ عَنْهَا، فَكَمَا يَجُوزُ أَنْ يَحْتَجَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهَذِهِ اللَّطِيفَةِ الْغَائِبَةِ عَنْ الْحَوَاسِّ
 عَلَى الْجَوَارِحِ فَكَذَلِكَ جَائِزٌ أَنْ يَحْتَجَّ عَزَّوَجَلَّ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ بِحِجَّةٍ غَائِبٍ عَنْهُمْ، بِهِ يَدْفَعُ
 عَنْهُمْ، وَ بِهِ يَرْزُقُهُمْ، وَ بِهِ يُنْزِلُ عَلَيْهِمُ الْغَيْثَ، وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

* * * * *

ظهور می کند، و مقصود ما از قلب آن پاره گوشت درون سینه نیست، زیرا از آن
 انتفاعی به اعضای بدن نمی رسد، بلکه مقصود از قلب، آن جوهر لطیفی است که
 خدای تعالی در آن پاره گوشت قرار داده است که با چشم دیده نمی شود و لمس
 نمی گردد و جشیدنی نیست گرچه قلب مشاهده گردد و تنها می توان به واسطه
 حاصل شدن قوه تمیز و تدبیر در جوارح بدن بدان علم حاصل کرد، و حجتی که
 در این پاره گوشت بر اعضا است و تکلیف بر آنها متوجه است [تا وقتی است که
 آن لطیفه موجود باشد و اگر آن لطیفه منعدم گردد تدبیر اعضا نابود شده و
 تکلیف از آنها ساقط می گردد و همچنانکه جایز است خدای تعالی به این لطیفه
 غائبه از حواس بر اعضا احتجاج کند، جایز است که بر خلائق به حجت غائب
 از انظار آنها احتجاج نماید، به واسطه اوست که بلایا را از ایشان بگرداند و
 روزیشان دهد و باران رحمت بر آنها بباراند، و لا قوه الا بالله.]

* * *

*

﴿باب ۲۲﴾

« (اتصال الوصیّة مِنْ لَدُنْ آدَمَ علیه السلام وَ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو) »

« (مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) »

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - علیه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصُّفَّارُ ، وَ مَعْقُدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْصِيُّ جَمِيعاً قَالُوا : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ ، وَ الْهَيْثَمُ بْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ الْهَنْدِيُّ ، وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مَحْبُوبٍ الشَّرَّادِ ، عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ - ابْنِ دُرَّالْ دُرِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ وَصِيِّ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ ، وَ أَوْصِيَاؤُهُ سَادَةُ الْأَوْصِيَاءِ . إِنْ آدَمَ علیه السلام سَأَلَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ وَصِيّاً صَالِحاً فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ : إِنِّي أَكْرَمْتُ الْأَنْبِيَاءَ بِالنُّبُوءَةِ ، ثُمَّ اخْتَرْتُ خَلْقِي فَبَعَثْتُ خِيَارَهُمُ الْأَوْصِيَاءَ . فَقَالَ آدَمُ علیه السلام : يَا رَبِّ قَا جْعَلْ وَصِيّاً خَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ : يَا آدَمُ أَوْصِ إِلَى شَيْثٍ - وَ هُوَ هَيْئَةُ الْهَوَى بْنِ آدَمَ - فَأَوْصِ آدَمَ إِلَى شَيْثٍ وَ أَوْصِ شَيْثَ إِلَى ابْنِهِ شَيْثَانَ وَ هُوَ ابْنُ نَزْلَةِ الْهَوَاوِ ^(۱) الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ

باب ۲۲

اتصال وصیت از آدم علیه السلام و خالی نبودن زمین از حجت تا قیامت

۱ - مقاتل بن سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: من سید النبیین هستم و وصی من سید الوصیین است و اوصیای او سید اوصیایند. آدم علیه السلام از خدای تعالی درخواست کرد که وصی صالحی برای او قرار دهد، خدای تعالی به او وحی فرمود که من انبیاء را به نبوت گرامی داشتم، سپس خلق خود را اختیار کردم و بهترین آنها را اوصیاء قرار دادم. آدم علیه السلام گوید: ای پروردگار من! پس وصی مرا بهترین اوصیاء قرار بده، خدای تعالی وحی فرمود که ای آدم به «شیت» وصیت کن و او همان هیبة الله بن - آدم است و آدم به شیت وصیت کرد و شیت به پسرش «شیتان» وصیت نمود که او

فَزَوَّجَهَا شَيْثًا، وَ أَوْصَى شَبَّانَ إِلَى ابْنِهِ مَجْلُثٌ، وَ أَوْصَى مَجْلُثٌ إِلَى مَحْقٍ، وَ أَوْصَى مَحْقٌ إِلَى غُثْمِشَا، وَ أَوْصَى غُثْمِشَا إِلَى أَخْنُوخَ وَ هُوَ إِدْرِيسُ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَوْصَى إِدْرِيسُ إِلَى نَاخُورَ، وَ دَفَقَهَا نَاخُورٌ إِلَى نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَوْصَى نُوحٌ إِلَى سَامَ، وَ أَوْصَى سَامٌ إِلَى عِثَامَ، وَ أَوْصَى عِثَامٌ إِلَى بَرْعِيشَاتَ، وَ أَوْصَى بَرْعِيشَاتَ إِلَى يَافِثَ؛ وَ أَوْصَى يَافِثُ إِلَى بَرَّةَ؛ وَ أَوْصَى بَرَّةَ إِلَى جَفِيسَةَ^(١)، وَ أَوْصَى جَفِيسَةُ إِلَى عِمْرَانَ، وَ دَفَقَهَا عِمْرَانُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَوْصَى إِبْرَاهِيمُ إِلَى ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ، وَ أَوْصَى إِسْمَاعِيلُ إِلَى إِسْحَاقَ، وَ أَوْصَى إِسْحَاقُ إِلَى يَعْقُوبَ، وَ أَوْصَى يَعْقُوبُ إِلَى يُوسُفَ، وَ أَوْصَى يُوسُفُ إِلَى بَثْرِيَاءَ، وَ أَوْصَى بَثْرِيَاءُ إِلَى شُعَيْبَ، وَ أَوْصَى شُعَيْبُ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، وَ أَوْصَى مُوسَى إِلَى يُوْشَعَ بْنِ نُونٍ، وَ أَوْصَى يُوْشَعَ إِلَى دَاوُدَ، وَ أَوْصَى دَاوُدَ إِلَى سُلَيْمَانَ، وَ أَوْصَى سُلَيْمَانُ إِلَى آصِفَ بْنِ بَرَخِيَا، وَ أَوْصَى آصِفُ بْنُ بَرَخِيَا إِلَى زَكْرِيَّا، وَ دَفَقَهَا زَكْرِيَّا إِلَى عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، وَ أَوْصَى عِيسَى إِلَى شَمْعُونَ بْنِ حَمُونَ الصَّفَا، وَ أَوْصَى شَمْعُونُ بْنُ زَكْرِيَّا إِلَى يَحْيَى بْنِ زَكْرِيَّا، وَ أَوْصَى يَحْيَى بْنُ زَكْرِيَّا إِلَى مُنْذِرَ، وَ أَوْصَى مُنْذِرٌ إِلَى سَلِيمَةَ، وَ أَوْصَى سَلِيمَةُ إِلَى بُرَّةَ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ-

فرزند نزله حوراست که خداوند او را از بهشت فرو فرستاد و او را تزویج شیت نمود و شبَّان به فرزندش «مجلث» وصیت کرد و او به «محوق» و او به «غثمیشا» و او به «اخنوخ» که همان ادریس پیامبر باشد وصیت نمود و ادریس به «ناخور» و ناخور آن را به نوح عليه السلام تسلیم نمود و نوح به «سام» وصیت نمود و سام به «عشام» و او به «برعیثا» و او به «یافث» و او به «بره» و او به «جفیسه» و او به «عمران» و عمران آن را به «ابراهیم» خلیل عليه السلام تسلیم نمود و ابراهیم به فرزندش «اسماعیل» وصیت کرد و او به «اسحاق» و او به «یعقوب» و او به «یوسف» و او به «بثریا» و او به «شعیب» و او به «موسی» بن عمران و او به «یوشع» بن نون و او به داود و او به «سلیمان» و او به «آصف» بن برخیا و او به «زکریا» و زکریا آن را به «عیسی» بن مریم تسلیم نمود و عیسی به «شمعون» بن حمون الصفا وصیت کرد و او به «یحیی» بن زکریا و او به «منذر» و او به «سلیمه» و او به «برده»، سپس

اللَّهِ تعالى : وَ دَفَعَهَا إِلَى بَرْدَةَ وَ أَنَا أَدْفَعُهَا إِلَيْكَ يَا عَلِيُّ وَ أَنْتَ تَدْفَعُهَا إِلَى وَصِيِّكَ ، وَ تَدْفَعُهَا وَصِيِّكَ إِلَى أَوْصِيائِكَ مِنْ وَلَدِكَ ، وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى تَدْفَعَ إِلَى خَيْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ بَعْدَكَ ، وَ لَتَكْفُرَنَّ بِكَ الْأُمَّةُ وَ لَتَخْتَلِفَنَّ عَلَيْكَ اخْتِلَافًا شَدِيدًا ، الثَّابِتُ عَلَيْكَ كَالْمُقِيمِ صَعِي ، وَ الشَّادُّ عَنْكَ فِي النَّارِ ، وَ النَّارُ مَشْوَى لِلْكَافِرِينَ .

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رحمته الله - قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ رحمته الله الْهَمْدَانِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي - حَمْرَةَ الثُّمَالِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ : «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَهْدَ إِلَى آدَمَ عليه السلام أَنْ لَا يَقْرَبَ الشَّجَرَةَ ، فَلَمَّا بَلَغَ الْوُثْقَ الَّذِي كَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا نَبِيًّا فَأَكَلَ مِنْهَا ، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى : «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»^(۱) ، فَلَمَّا أَكَلَ آدَمُ مِنَ الشَّجَرَةِ أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ فَوُلِدَ لَهُ هَابِيلُ وَ أَخْتُهُ تَوَامَا ، وَ وُلِدَ لَهُ قَابِيلُ وَ اخْتُهُ تَوَلَمَا ، ثُمَّ إِنَّ آدَمَ لَمَرَّ هَابِيلَ وَ قَابِيلَ أَنْ يَقْرَبَا

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: و براه آن را به من تسلیم نمود و من آن را به تو ای علی، تسلیم خواهم کرد و تو آن را به وصی خود خواهی داد و وصی تو آن را به اوصیای تو که از فرزندان هستند خواهد سپرد یکی بعد از دیگری تا آنکه برسد به بهترین خلق زمین پس از تو، و محققاً امت به تو کافر می شوند و اختلاف شدیدی درباره تو خواهند داشت کسی که بر تو ثابت باشد مانند همنشین من است و کسی که از تو کناره گیرد در آتش خواهد بود و آتش جایگاه کافران است.

۲ - ابو حمزة ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی از آدم علیه السلام پیمان گرفت که به آن درخت نزدیک نشود و چون زمانی فرارسید که در علم خداوند گذشته بود که از آن درخت خواهد خورد آن پیمان را فراموش کرد و از آن خورد، و این همان قول خدای تعالی است که فرمود: «ما قبلًا از آدم پیمان گرفتیم اما او فراموش کرد و استقامتی نداشت». و چون آدم از آن درخت خورد به زمین فرود آمد و برای او هابیل و خواهرش دوقلو به دنیا آمدند و همچنین قایل و خواهرش نیز دوقلو زائیده شدند، سپس آدم به هابیل و قایل فرمان داد

قُرْبَانًا، وَكَانَ هَابِيلُ صَاحِبَ غَنَمٍ، وَكَانَ قَايِلُ صَاحِبَ زَرْعٍ، فَقَرَّبَ هَابِيلُ كَبِشًا، وَقَرَّبَ قَايِلُ مِنْ زَرْعِهِ مَا لَمْ يَنْتَقِ، وَكَانَ كَبِشُ هَابِيلَ مِنْ أَفْضَلِ غَنَمِهِ، وَكَانَ زَرْعُ قَايِلَ غَيْرَ مُنْتَقٍ، فَتَقَبَّلَ قُرْبَانُ هَابِيلَ وَلَمْ يَقْبَلْ قُرْبَانُ قَايِلَ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَأَثَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يَقْبَلْ مِنَ الْآخَرِ - الْآيَةُ ١١»، وَكَانَ الْقُرْبَانُ إِذَا قُبِلَ تَأْكُلُهُ النَّارُ فَتَعَمَدَ قَايِلُ إِلَى النَّارِ قَبْلَ مَا يَبْتَأُ وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ بَنَى لِلنَّارِ الْبُيُوتَ، وَقَالَ: لَا عُبْدَتِي هَذِهِ النَّارَ حَتَّى يَقْبَلُ قُرْبَانِي، ثُمَّ إِنَّ عَدُوَّ اللَّهِ إِبْلِيسَ قَالَ لِقَايِلَ: إِنَّهُ قَدْ قُبِلَ قُرْبَانُ هَابِيلَ وَلَمْ يَقْبَلْ قُرْبَانُكَ، فَإِنْ تَرَكْتَهُ يَكُونُ لَهُ عَقِبٌ يَفْتَحِرُونَ عَلَى عَقِبِكَ، لَفَتَلَهُ قَايِلُ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُ: يَا قَايِلُ أَيْنَ هَابِيلُ؟ فَقَالَ: مَا أَذْرِي وَمَا بَعَثَنِي لَهُ رَاعِيًا، فَأَنْطَلَقَ آدَمُ فَوَجَدَ هَابِيلَ مَقْتُولًا، فَقَالَ: لُعِنْتَ مِنْ أَرْضٍ كَمَا قُبِلَتْ دَمَ هَابِيلَ، فَكَانَ عَلَى هَابِيلَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، ثُمَّ إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَهَبَ

که قربانی کنند و هابیل دامدار بود و قایل کشاورز، هابیل قوچی به قربانگاه آورد و قایل کشت ناخالص، قوچ هابیل از بهترین گوسفندانش بود اما کشت قایل پاکیزه نبود، پس قربانی هابیل پذیرفته شد اما قربانی قایل مورد قبول واقع نگردید، و این همان قول خدای تعالی است که فرمود: «داستان دو فرزند آدم را به حقّ برایشان برخوان، آنگاه که قربانی پیش فرستادند و از یکی از آن دو پذیرفته شد اما از آن دیگر مورد قبول واقع نگردیده، و نشانه قبولی قربانی آن بود که آتش آن را بسوزاند، پس قصد آتش کرد و برای آن خانه‌ای ساخت و او اولین کسی بود که آتشکده را بنیان نهاد و گفت من این آتش را خواهم پرستید تا قربانیم پذیرفته شود، سپس ابلیس دشمن خداوند به قایل گفت: قربانی هابیل پذیرفته شد اما قربانی تو را قبول نکردند و اگر او را زنده گذاری فرزندان او خواهد بود که به فرزندان تو افتخار کنند و بدنیال آن قایل هابیل را کشت و چون به نزد آدم علیه السلام برگشت به او گفت: ای قایل! هابیل کجاست؟ او گفت: نمی‌دانم و تو مرا به نگهداری او فرستاده بودی! آدم رفت و کشته او را یافت، و گفت: ای زمین بر تو لعنت باد که خون هابیل را پذیرفتی و آدم بر هابیل

لَهُ وَلَدًا، فَوَلَدَ لَهُ عَلَامٌ فَسَمَاهُ هَبَّةَ اللَّهِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَهَبَهُ لَهُ فَأَحَبَّهُ آدَمُ حُبًّا شَدِيدًا، فَلَمَّا انْقَضَتْ نُبُوءَةُ آدَمَ عليه السلام وَاسْتَحْكَمَتْ أَثَامُهُ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ يَا آدَمُ إِنَّهُ قَدْ انْقَضَتْ نُبُوءَتُكَ وَاسْتَحْكَمَتْ أَثَامُكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَالْإِيمَانَ وَالْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَمِيرَاثَ الْعِلْمِ وَآثَارَ النُّبُوءَةِ فِي الْقَبْرِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ عِنْدَ ابْنِكَ هَبَّةَ اللَّهِ، فَإِنِّي لَأَنْقَطِعَ الْعِلْمُ وَالْإِيمَانُ وَالْإِسْمُ الْأَكْبَرُ وَمِيرَاثَ الْعِلْمِ وَآثَارَ النُّبُوءَةِ فِي الْقَبْرِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلَنْ أَدْعِيَ الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا عَالِمٌ يُعْرِفُ بِهِ دِينِي وَيُعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي وَيَكُونُ نَجَاةً لِمَنْ يُولَدُ فِيهَا بِبَيْتِكَ وَبَيْنَ نُوحٍ، وَذَكَرَ آدَمُ عليه السلام نُوحًا عليه السلام وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَاعِثٌ نَبِيًّا اسْمُهُ نُوحٌ وَإِنَّهُ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَيُكَذِّبُوهُ فَيَمْتَلِكُهُمُ اللَّهُ بِالطُّوفَانِ، وَكَانَ بَيْنَ آدَمَ وَبَيْنَ نُوحٍ عليه السلام عَشْرَةُ آبَاءٍ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ، وَأَوْصَى آدَمُ إِلَى هَبَّةَ اللَّهِ: أَنْ مَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيُؤْمِنْ بِهِ وَلْيَتَّبِعْهُ وَلْيُصَدِّقْ بِهِ فَإِنَّهُ يَنْجُو مِنَ الْغُرُقِ.

چهل شب گریست، سپس از خدای تعالی درخواست کرد که فرزندی به او عطا کند و فرزندی برای او متولد شد که او را «هبة الله» نامید زیرا هبة خدای تعالی بود و آدم او را بسیار دوست می داشت، و چون نبوت آدم عليه السلام منقضی شد و روزگارش به انجام رسید، خدای تعالی به او وحی فرمود که ای آدم! نبوت منقضی شد و روزگارت به انجام رسید، اکنون علمی که در نزد تو است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را به ذریه خود منتقل کن، و در اختیار فرزندان هبة الله قرار ده، زیرا من علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را از فرزندان تو تا روز قیامت قطع نمی سازم، و زمین را فرو نگذارم جز آنکه در آن عالمی باشد که دین من و طاعت من بدو شناخته شود و وسیله نجات کسانی باشد که بین تو و نوح به دنیا آیند و آدم عليه السلام نوح عليه السلام را ذکر فرموده و گفته است: خدای تعالی پیامبری را برانگیزد که نامش نوح است و او مردم را به خدای تعالی فراخواند، اما او را تکذیب کنند و خداوند آنها را به واسطه طوفان هلاک سازد و بین آدم و نوح عليه السلام ده پدر فاصله بود که همه آنها پیامبران خدا بودند و آدم به هبة الله وصیت کرد که هر کدام از شما که او را درک کردید باید به او ایمان بیاورد و از وی پیروی کند و او را تصدیق نماید که چنین کسی از غرق شدن

فَمِنْ اِنْ اَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا مَرَضَ الْمَرْحُومَةَ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا اُرْسِلَ اِلَى هَيْبَةِ اللهِ فَقَالَ لَهُ: اِنْ لَقِيتَ جِبْرِئِيلَ اَوْ مَنْ لَقِيتَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُ: يَا جِبْرِئِيلُ اِنْ اَبِي - يَسْتَهْدِيكَ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ، فَتَقَلَّ، فَقَالَ لَهُ جِبْرِئِيلُ: يَا هَيْبَةُ اللهِ اِنْ اَبَاكَ قَدْ قُبِضَ وَ مَا نَزَلْتُ اِلَّا لِلصَّلَاةِ عَلَيْهِ فَارْجِعْ، فَارْجِعْ فَوَجَدَ اَبَاهُ قَدْ قُبِضَ، فَارَاهُ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ يُغَسَّلُهُ، فَسَلَّهَ حَقًّا اِذَا بَلَغَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ قَالَ هَيْبَةُ اللهِ: يَا جِبْرِئِيلُ تَقْدِّمُ فَصَلِّ عَلَى اَدَمَ فَقَالَ لَهُ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا هَيْبَةُ اللهِ اِنْ اَللهُ اَمَرَنَا اَنْ نَسْجُدَ لِيُكَبِّرَ فِي الْجَنَّةِ فَلَيْسَ لَنَا اَنْ نُوْمَ اَحَدًا مِنْ وُلْدِهِ، فَتَقَدَّمَ هَيْبَةُ اللهِ فَصَلَّى عَلَى اَدَمَ وَ جِبْرِئِيلُ خَلَقَهُ وَ جِزْبُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ كَبَّرَ عَلَيْهِ ثَلَاثِينَ تَكْبِيرَةً بِأَمْرِ جِبْرِئِيلَ فَرَفَعَ مِنْ ذَلِكَ خَمْسَةً وَ عِشْرُونَ تَكْبِيرَةً، وَ السُّنَّةُ فِينَا الْيَوْمَ خَمْسُ تَكْبِيرَاتٍ، وَ قَدْ كَانَ يُكَبِّرُ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سَبْعًا وَ بَشْعًا ^(كند).
فَمِنْ اِنْ هَيْبَةُ اللهِ لَمَّا دَفِنَ اَدَمَ اَبَاهُ اَنَّهُ قَابِلُ فَقَالَ لَهُ: يَا هَيْبَةُ اللهِ اِنِّي قَدْ رَأَيْتُ اَدَمَ اَبِي -

نجات خواهد یافت.

سپس چون آدم عليه السلام در بستر بیماری مرگ افتاد به دنبال هبه الله فرستاد و به او گفت: اگر جبرئیل یا هر کدام از ملائکه را ملاقات کردی از جانب من به او سلام برسان و بگو: ای جبرئیل! پدرم از میوه های بهشتی از تو درخواست می کند، این پیام را به جبرئیل رسانید و او چنین گفت: ای هبه الله! پدرت در گذشته است و من برای غماز خواندن بر او آمده ام، برگرد، هبه الله بازگشت و دید که پدرش جان به جان آفرین تسلیم کرده است و جبرئیل به او آموخت که چگونه آدم را غسل دهد، او را غسل داد و چون هنگام غماز خواندن بر او رسید، هبه الله گفت: ای جبرئیل پیش بایست و بر آدم غماز بخوان و جبرئیل گفت: ای هبه الله! خداوند به ما فرمان داد که در بهشت بر پدرت سجده کنیم و حق نداریم که بر هیچ یک از فرزندان او امام باشیم. هبه الله پیش ایستاد و بر آدم غماز خواند و جبرئیل و گروهی از ملائکه پشت سر او بودند و به دستور جبرئیل سی تکبیر بر او گفت و بیست و پنج تکبیر از آن برداشته شد، و امروزه سنت ما پنج تکبیر است، و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بدر بر هفت تن یا نه تن پنج تکبیر می گفت. سپس چون هبه الله پدرش آدم را دفن کرد، قایل به نزد وی آمد و گفت: ای

خَصَّكَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَمْ أُخَصَّ بِهِ وَ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي دَعَا بِهِ أَخُوكَ هَابِيلُ فَتَقَبَّلَ قُرْبَانَهُ وَ إِنَّمَا قَتَلْتَهُ لِكَيْلَا يَكُونَ لَهُ عَقِبٌ فَيَشْخَرُونَ عَلَى عَقْبِي فَيَقُولُونَ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ الَّذِي تَقَبَّلَ قُرْبَانَهُ وَ أَنْتُمْ أَبْنَاءُ الَّذِي لَمْ يَتَقَبَّلْ قُرْبَانَهُ. فَإِنَّكَ إِنِ انْظَرْتَ مِنَ الْعِلْمِ الَّذِي اخْتَصَّكَ بِهِ أَبُوكَ شَيْئاً قَتَلْتِكَ، كَمَا قَتَلْتُ أَخَاكَ هَابِيلَ.

فَلَيْتَ هَبَةَ اللَّهِ وَ الْعَقِبَ مِنْهُ مُسْتَحْفِظِينَ بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ، وَ الْأَسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارِ عِلْمِ النَّبُوَّةِ حَقِّ يَعْثُ نُوحٌ وَ ظَهَرَتْ وَصِيَّةُ هَبَةَ اللَّهِ حِينَ نَظَرُوا فِي وَصِيَّةِ آدَمَ فَوَجَدُوا نُوحاً عليه السلام قَدْ بَشَّرَ بِهِ أَبُوهُمْ آدَمَ، فَأَمَتُوا بِهِ وَ اتَّبَعُوهُ وَ صَدَّقُوهُ، وَ قَدْ كَانَ آدَمُ وَصَى هَبَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَاهدَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ عِنْدَ رَأْسِ كُلِّ سَنَةٍ فَيَكُونَ يَوْمَ عِيدِهِمْ، فَيَتَعَاهدُونَ بَعَثَ نُوحٌ عليه السلام وَ زَمَانِهِ الَّذِي يَعْثُ فِيهِ، وَ كَذَلِكَ جَرَى فِي وَصِيَّةِ كُلِّ نَبِيٍّ حَقِّ بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مُحَمَّدًا عليه السلام.

هبة الله! من می دانم که پدرم آدم علمی را به تو داده که به من نداده است و این همان علمی است که برادرت هابیل به آن استعصار پیدا کرد و قربانیش پذیرفته شد و من او را کشتم تا فرزندان نداشته باشد که بر فرزندان من افتخار کنند و بگویند: ما فرزندان کسی هستیم که قربانیش قبول شد و شما فرزندان کسی هستید که قربانیش پذیرفته نشد و اگر از آن علمی که پدر تو را بدان مخصوص گردانیده است چیزی را اظهار کنی تو را نیز خواهم کشت، همچنانکه برادرت هابیل را کشتم.

پس هبة الله و فرزندان او آنچه که در نزدشان بود از علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت همه را نهان داشتند تا آنکه نوح عليه السلام مبعوث شد و چون در وصیت آدم نگریستند، وصی بودن هبة الله آشکار شد و دریافتند که پدرشان آدم به نوح عليه السلام بشارت داده است، پس از آن به نوح ایمان آورده و از او پیروی کرده و تصدیقش کردند و آدم به هبة الله وصیت کرده بود که در ابتدای هر سال با این وصیت تعاهد کنند و آن روز برای ایشان عید باشد، و نبوت نوح عليه السلام و زمان ظهورش را در نظر داشته باشند، و امر وصیت هر پیامبری چنین بود تا آنکه خدای تعالی محمد عليه السلام را مبعوث فرمود.

وَإِنَّمَا عَزَّوَجَلَّ نُوحًا بِالْعِلْمِ الَّذِي عِنْدَهُمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ - الْآيَةُ (۱)» وَكَانَ مَا بَيْنَ آدَمَ وَنُوحٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُسْتَعْفِينَ وَ مُسْتَعْلِينَ، وَ لِذَلِكَ حَتَّى ذَكَرَهُمْ فِي الْقُرْآنِ فَلَمْ يُسَمُّوْا كَمَا سَمَّى مِنَ اسْتَعْلَنَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ» (۲)، يَعْنِي مَنْ لَمْ يُسَمِّهِمْ مِنَ الْمُسْتَعْفِينَ كَمَا سَمَّى الْمُسْتَعْلِينَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَكَثُرَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا لَمْ يُبَارِكْهُ فِي بُيُوتِهِ أَحَدٌ وَلَكِنَّهُ قَدِمَ عَلَى قَوْمٍ مُّكَذِّبِينَ لِلْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ كَانُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ آدَمَ وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ» (۳)، يَعْنِي مَنْ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ آدَمَ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى قَوْلِهِ: «وَإِنْ رَبُّكَ لَهِوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ».

ثُمَّ إِنَّ نُوحًا لَمَّا انْقَضَتْ بُيُوتُهُ وَاسْتَكْمَلَتْ أَيَّامُهُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ بِأَنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ لَقَدْ انْقَضَتْ بُيُوتُكَ وَاسْتَكْمَلَتْ أَيَّامُكَ، فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ

و جز این نیست که نوح را به واسطه علمی شناختند که نزد ایشان بود و این گفته خدای تعالی است که «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم»...

و مابین آدم و نوح پیامبرانی بودند که برخی نهان و برخی آشکار بودند و از این رو ذکرشان در قرآن کریم محقق است و نامشان مانند انبیائی که آشکار بودند نیامده است، و این همان سخن خدای تعالی است که فرموده: «بعضی از رسولان را پیشتر بازگو کردیم و بعضی دیگر از رسولان را بازگو نکردیم» یعنی انبیائی که نهان بودند نامشان را نبرد بدانگونه که نام پیامبران آشکار را برده است، و نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال در میان قومش بود و در این مدت هیچ پیامبر دیگری نبود، ولیکن او بر قومی وارد شد که انبیا را تکذیب می کردند همان کسانی که مابین او و آدم بودند و این همان سخن خدای تعالی است که فرموده: «قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند» یعنی کسانی که بین او و آدم بودند تا آنجا که به این سخن می رسد: «و پروردگار تو عزیز و رحیم است».

سپس چون پیامبری نوح منقضی شد و ایامش به سر آمد، خدای تعالی به او وحی فرمود که ای نوح! پیامبری تو منقضی شد و ایامت به سر آمد، آن علمی که

الْأَكْبَرُ وَمِيرَاثَ الْعِلْمِ وَآثَارَ النُّبُوَّةِ فِي الْقَبْرِ مِنْ دُرِّكَ عِنْدَ سَامَ، فَإِنِّي لَنْ أَقْطَعَهَا مِنْ بَيِّنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ بَيَّنَّكَ وَبَيَّنَّ آدَمَ، وَلَنْ أَدْعِ الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا عَالِمٌ يَعْرِفُ بِهِ دِينِي، وَتَعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي وَيَكُونُ نَجَاةً لِمَنْ يُولَدُ فَيَا بَيِّنَ قَبِيضِ النَّبِيِّ إِلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ الْآخِرِ. وَلَيْسَ بَعْدَ سَامَ إِلَّا هُودٌ، فَكَانَ مَا بَيَّنَّ نُوحٌ وَهُودٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُسْتَخْفَيْنَ وَمُسْتَعْلَنَيْنِ، وَ قَالَ نُوحٌ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَاعَثَ نَبِيًّا يَقَالُ لَهُ هُودٌ وَإِنَّهُ يَدْعُو قَوْمَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَكْذِبُونَهُ، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُهْلِكُهُمْ بِالرَّيْحِ، فَمَنْ أَدْرَكَكُمْ مِنْكُمْ فَلْيُؤْمِنْ بِهِ وَلْيَسْمَعْهُ، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُنْجِيهِ مِنْ عَذَابِ الرَّيْحِ، وَأَمَرَ نُوحٌ ابْنَتَهُ سَامَ أَنْ يَتَعَاهدَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ عِنْدَ زَأْمِ كُلِّ سَنَةٍ، وَيَكُونُ يَوْمَ عِيدِهِمْ فَيَتَعَاهدُونَ فِيهِ بَيْتَ هُودٍ وَزَمَانَهُ الَّذِي يَخْرُجُ فِيهِ.

فَلَمَّا بَقِيَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هُودًا نَظَرُوا فَمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَمِيرَاثِ الْعِلْمِ وَالْإِسْمِ الْأَكْبَرِ وَآثَارِ عِلْمِ النُّبُوَّةِ فَوَجَدُوا هُودًا نَبِيًّا، وَقَدْ بَشَّرَهُمْ بِهِ أَبُوهُمْ نُوحٌ

نزد نوست و آن ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را در نسل خود قرار بده، آنها را به سام بسیار که من آن را از بیوتات انبیائی که بین تو و آدم بوده اند قطع نکرده ام، زمین را بی عالمی که دین و طاعت به واسطه او شناخته گردد و انگذارم تا وسیله نجات کسانی باشد که از وفات یک پیامبر تا ظهور پیامبری دیگر متولد می شوند، و پس از سام پیامبری جز هود علیه السلام نبود و بین نوح و هود علیه السلام نیز انبیائی نهان و آشکار بودند و نوح گفت: خدای تعالی پیامبری را برانگیزد که به او هود می گویند و او قومش را به خدای تعالی می خواند، اما آنها او را تکذیب می کنند و خداوند آنها را به واسطه باد نابود می سازد، پس هر کدام از شما که او را درک کند باید به او ایمان آورد و از او پیروی کند که خدای تعالی او را از عذاب باد نجات دهد، و نوح به پسرش سام فرمان داد که در ابتدای هر سال با این وصیت تعاهد کند و آن روز برای ایشان عید باشد و بعثت هود و زمان ظهور او را در نظر داشته باشند.

و چون خدای تعالی هود را برانگیخت، در علم و ایمان و میراث علم و اسم اکبر و آثار علم نبوتی که نزد آنها بود نگریستند و هود را پیامبر یافتند و پدرشان

فَأَمْسُوا بِهِ وَصَدَّقُوا وَاتَّبِعُوا فَنَجَّوْا مِنْ عَذَابِ الرَّجِيمِ. وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِلَى عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا»^(۱). وَ قَوْلُهُ: «كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ» إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودُ الْأَنْتَهُونَ»^(۲). وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ وَصَّيْنَا بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَ يُعْقُوبَ»^(۳). وَ قَوْلُهُ: «وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يُعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا» لِنَجْعَلَهَا فِي أَهْلِ بَيْتِهِ «وَ نُوْحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ»^(۴). لِنَجْعَلَهَا فِي أَهْلِ بَيْتِهِ. فَأَمَّا الْعَقِبُ مِنْ ذُرِّيَةِ الْأَنْبِيَاءِ مَنْ كَانَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ كَانَ بَيْنَ هُودٍ وَ إِبْرَاهِيمَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَشْرَةُ أَنْبِيَاءٍ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا لَكُمْ لَوْ طَ مِنْكُمْ بَيْعِدُ»^(۵). وَ قَوْلُهُ: «فَأَمَّا لَهُ لُوطُ وَ قَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي»^(۶) وَ قَوْلُ إِبْرَاهِيمَ: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيِّدِينَ»^(۷). وَ قَوْلُهُ جَلَّ وَ عَزَّ: «وَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ»^(۸) فَجَرَى بَيْنَ كُلِّ نَبِيٍّ وَ نَبِيٍّ عَشْرَةُ آبَاءٍ، وَ

نوح به او بشارت داده بود، پس به او ایمان آوردند و تصدیقش کردند و از او پیروی نمودند و از عذاب باد نجات یافتند و این همان سخن خدای تعالی است که فرمود: «و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم» و این سخن او: «قوم عاد رسولان را تکذیب کردند آنگاه که برادرشان هود به آنها گفت: آیا تقوا پیشه نمی سازید؟» و فرمود: «ابراهیم و یعقوب فرزندانشان را بدان وصیت کردند» و فرمود: «و ما به او اسحاق و یعقوب را عطا کردیم و همه را هدایت نمودیم» تا وصیت را در اهل بیتش قرار دهیم «و نوح را از پیش هدایت کردیم» تا وصیت را در اهل بیتش قرار دهد و سلالة نوح که از نسل انبیاء بودند پیش از ابراهیم به او ایمان آوردند، و بین هود و ابراهیم ده پیامبر بودند و آن قول خدای تعالی است که فرمود: «قوم لوط از شما دو نیستند» و فرمود: «لوط به او ایمان آورد و گفت من به جانب پروردگارم مهاجرم»، و سخن ابراهیم که «من به جانب پروردگارم می روم و او به زودی مرا هدایت می کند» و قول خدای تعالی: «و ابراهیم را هنگامی که به قومش گفت خدا را بپرستید و تقوای او را پیشه سازید که آن برای شما بهتر است» پس بین دو پیامبر ده یا نه و یا هشت پدر بودند که همه

۱- الاعراف: ۶۵. ۲- الشعراء: ۱۲۳ و ۱۲۴. ۳- البقرة: ۱۲۳. ۴- الانعام: ۸۴.

۵- هود: ۸۹. ۶- العنکبوت: ۲۶. ۷- الصفات: ۹۹. ۸- العنکبوت: ۱۶.

تِسْعَةُ آبَاءَ، وَثَمَانِيَةُ آبَاءَ كُلِّهِمْ أَنْبِيَاءَ، وَجَرَى لِكُلِّ نَبِيٍّ مَا جَرَى لِنُوحٍ وَكَمَا جَرَى لِآدَمَ وَهُودٍ وَصَالِحٍ وَشُعَيْبٍ وَإِبْرَاهِيمَ عليه السلام حَتَّى انْتَهَى إِلَى يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام، ثُمَّ صَارَتْ بَعْدَ يُوسُفَ فِي الْأَسْبَاطِ إِخْوَتُهُ حَتَّى انْتَهَتْ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، وَكَانَ بَيْنَ يُوسُفَ وَ مُوسَى عليه السلام عَشْرَةُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَأَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ، ثُمَّ أَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرَّسُلَ تَتْرَى: «كَلَّمَا جَاءَ أُمَّةٌ رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتَيْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ»^(۱)، وَكَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَقْتُلُ فِي الْيَوْمِ نَبِيَّيْنِ ثَلَاثَةً وَفَرِيقَةً حَتَّى أَنَّهُ كَانَ يُقْتَلُ فِي الْيَوْمِ الْوَاحِدِ سَبْعُونَ نَبِيًّا وَ يَقُومُ سُوقٌ بِقُلُوبِهِمْ فِي آخِرِ النَّهَارِ، فَلَمَّا أُنْزِلَتِ الثَّوْرَةُ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام بُشِّرَ مُحَمَّدٌ عليه السلام وَكَانَ بَيْنَ يُوسُفَ وَ مُوسَى عليه السلام مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَشْرَةُ، وَكَانَ وَصِيُّ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَهُوَ فَتَاهُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي كِتَابِهِ^(۲).

آنها پیامبر بودند و برای هر پیامبر در امر وصایت همان ماجرای نوح پیش آمد، همچنان که برای آدم و هود و صالح و شعیب و ابراهیم علیهم السلام پیش آمد تا آنکه به یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السلام منتهی شد و پس از یوسف امر وصایت متحول به اسباط گردید که همان برادرانش بودند تا آنکه به موسی بن عمران منتهی شد و بین یوسف و موسی علیهم السلام ده تن از انبیاء بودند و خدای تعالی موسی و هارون را بر فرعون و هامان و قارون فرستاد و بعد از آن خدای تعالی رسولان را پی در پی ارسال کرد و هرگاه که رسولی بر امتی می آمد او را تکذیب می کردند، و ما بعضی را به دنبال بعضی دیگر درآوردیم و آنها را داستانهای ساختیم» و بنی اسرائیل روزانه دو یا سه یا چهار پیامبر را می کشتند و کارشان به جایی رسید که در یک روز واحد هفتاد پیامبر را کشتند و بازارشان تا آخر روز باز بود و چون تورات بر موسی بن عمران نازل شد به محمد صلی الله علیه و آله بشارت داد و بین یوسف و موسی علیهم السلام ده پیامبر بود، و وصی موسی بن عمران یوشع بن نون است و او همان جوان منسوب به موسی است که خدای تعالی در کتابش از او یاد کرده است.

فَلَمْ تَزَلِ الْأَنْبِيَاءُ مُبَشِّرِينَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ وَذَلِكَ قَوْلُهُ: «يَجِدُونَهُ» ، يَعْنِي الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى «مَكْتُوبًا» يَعْنِي صِفَةً مُحَمَّدٍ وَ اِسْمَهُ «عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَا مَرْهُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنَبَّهْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ»^(۱) . وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَحْكِي عَنْ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ: «وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»^(۲) . فَبَشَّرَ مُوسَى وَ عِيسَى ﷺ بِمُحَمَّدٍ ﷺ كَمَا بَشَّرَتِ الْأَنْبِيَاءُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَقًّا بَلَقَتْ مُحَمَّدًا . فَلَمَّا نَصَى مُحَمَّدٌ ﷺ نُبُوَّتَهُ وَ اسْتَكْمَلَتْ أَيْامُهُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ يَا مُحَمَّدُ قَدْ قُضِيَ نَبُوَّتُكَ وَ اسْتَكْمَلَتْ أَيْامُكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنِّي لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ مِنَ التَّقِيٍّ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ كَمَا لَمْ أَقْطَعْهَا مِنْ بَيِّنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ كَانُوا بَيِّنَاتِكَ وَ بَيِّنَ أَبْنَاكَ آدَمَ . وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّا اللَّهُ اصْطَفَيْنَا آدَمَ وَ

و پیوسته پیامبران ﷺ به محمد ﷺ بشارت می دادند، و این همان سخن خدای تعالی است که فرموده: «می یابند او را» یعنی یهود و نصاری، «نوشته شده» یعنی اسم و یا صفت محمد را «در نزد خود در تورات و انجیل که ایشان را به معروف امر می کند و از منکر باز می دارد» و همان قول خدای تعالی است که از عیسی بن مریم حکایت می کند «و به رسولی بشارت می دهد که پس از من می آید و نامش احمد است»، پس موسی و عیسی ﷺ به محمد ﷺ بشارت داده اند همچنان که بعضی از انبیاء به بعضی دیگر بشارت داده اند تا آنکه وصایت به محمد رسید و چون نبوت محمد ﷺ منقضی شد و روزگارش به انجام رسید خدای تعالی به او وحی فرمود که ای محمد نبوتت منقضی شد و روزگارت به سر آمد، پس آن علمی که نزد توست و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را نزد علی بن ابی طالب قرار بده که من علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را از نسل تو قطع نکرده ام همچنان که از بیوتات انبیاء گذشته که بین تو و آدم بوده اند قطع نکردم و این همان قول خدای تعالی است که فرموده است: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان

نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین * ذرّته بفضها من بعض و الله سمیع علیم»^(۱).

فان الله تبارک و تعالی لم یجعل العلم جهلاً، و لم یكل امره إلى ملک مقرب و لا نبي مرسل، و لکنه ارسل رسولاً من ملائکته إلى نبيه فقال له کذا و کذا، و امره بما یحب و نهاه عما یبکر، فقص علیه ما قبله و ما خلفه بعلم، فعلم ذلك العلم انبياءه و اصفیاءه من الآباء و الإخوان بالذرّية التي بفضها من بعض، فذلك قوله عزّوجلّ: «فقد آتينا آل ابراهیم الکتاب و الحیکمة و آتیناهم ملکاً عظیماً»^(۲)، فأما الکتاب فالنبوة، و أما الحیکمة فهم الحكماء من الانبياء و الاصفیاء من الصفوة، و کل هؤلاء من الذرّية التي بفضها من بعض الذين جعل الله عزّوجلّ فیهم النبوة و فیهم العاقبة و حفظ الميثاق حقّ تنقضي الدنيا، فهم العلماء و ولاة الامر و اهل استنباط العلم و الهداء.

برگزید، نسلی که بعضی از آنها از بعضی دیگرند و خداوند سمیع و علیم است». خدای تعالی علم را جهل قرار نداده است، و کار خود را به فرشته مقرب و یا نبی مرسل وانگذاشته است، ولی فرشته‌ای از فرشتگان را بر پیامبرش فرو فرستاده و به او چنین و چنان گفته است و به آنچه دوست می داشته فرمان داده و از آنچه زشت می شمرده نهی کرده است، و از ماقبل و مابعد او از روی علم حکایت کرده است، و آن علم را به انبیا و اصفیا از پدران و برادران و ذریه‌ای که بعضی از آنها از بعضی دیگرند آموخته است و این همان قول خدای تعالی است که فرمود: «ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنها ملک عظیمی ارزانی داشتیم»، اما کتاب همان نبوت است، اما حکمت مربوط به حکمای از انبیا است و کلمه «اصفیاء» از صفوت به معنی خالص و برگزیده است و همه اینها از ذریه‌ای هستند که بعضی از آنها از بعضی دیگرند، کسانی که خدای تعالی نبوت را در میان ایشان قرار داده و عاقبت و نگهداری ميثاق در میان آنهاست تا دنیا منقضي گردد و آنها علما و والیان امر و اهل استنباط علم و هادیانند.

فَهَذَا بَيَانُ الْفَضْلِ فِي الرُّسُلِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْحُكَمَاءِ وَآمَةِ الْهُدَى وَالْخُلَفَاءِ الَّذِينَ هُمْ
 وَلاَةُ أَمْرِ اللَّهِ وَأَهْلُ اسْتِثْبَاتِ عِلْمِ اللَّهِ وَأَهْلُ آثَارِ عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الذَّرِّيَّةِ الَّتِي بَعْضُهَا
 مِنْ بَعْضٍ مِنَ الصُّفْوَةِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ مِنَ الْأَلِ وَالْإِخْوَانِ وَالذَّرِّيَّةِ مِنْ بَيُوتَاتِ الْأَنْبِيَاءِ،
 قَدْ عَمِلَ بِعَمَلِهِمْ وَانْتَهَى إِلَى أَمْرِهِمْ فَمَا يَنْصَرِفُ عَنْهُمْ، وَمَنْ وَضَعَ وَلايَةَ اللَّهِ وَأَهْلَ اسْتِثْبَاتِ
 عِلْمِ اللَّهِ فِي غَيْرِ أَهْلِ الصُّفْوَةِ مِنْ بَيُوتَاتِ الْأَنْبِيَاءِ فَقَدْ خَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَلَ
 الْجَهْلَ وَلاَةَ أَمْرِ اللَّهِ وَالْمُتَكَلِّفِينَ بِغَيْرِ هُدًى، وَذَعَمُوا أَنَّهُمْ أَهْلُ اسْتِثْبَاتِ عِلْمِ اللَّهِ فَكَذَّبُوا
 عَلَى اللَّهِ وَزَاعَمُوا^(۱) عَنْ وَصِيَّةِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ، فَلَمْ يَضَعُوا فَضْلَ اللَّهِ حَيْثُ وَضَعَهُ اللَّهُ
 تَبَارَكَ وَتَعَالَى، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا أَتْبَاعَهُمْ، فَلَا تَكُونُ^(۲) لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُجَّةٌ إِنَّمَا الْحُجَّةُ
 فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا
 عَظِيمًا».

فَالْحُجَّةُ الْأَنْبِيَاءُ وَأَهْلُ بَيُوتَاتِ الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ لِأَنَّ كِتَابَ اللَّهِ يَنْطَلِقُ

این بیان فضل رسولان و پیامبران و حکما و امامان هدایت و خلفائی است
 که والیان امر و اهل استنباط علم الهی و اهل آثار علم ربوبی هستند از ذریه ای
 که از یکدیگرند و از اصفیائی که بشارت انبیاء از آل و اخوان و ذریه از بیوتات
 انبیا هستند، و هرکس که به عمل آنها عمل کند و دستوراتشان را به کار بندد به
 یاری ایشان نجات یابد، و هرکس که ولایت الهی و اهل استنباط علم ربوبی را در
 غیر برگزیدگان از بیوتات انبیا قرار دهد با امر خدای تعالی مخالفت کرده و
 نادانان و متکلفین را - بی آنکه راه هدایت را بدانند - والیان امر الهی قرار داده
 است، می پندارند که آنها اهل استنباط علم خدایند، بر خدا دروغ بستند و از
 سفارش و طاعت او منحرف شدند و فضل الهی را در جایگاهی که خدای تعالی
 معین فرموده قرار ندادند، پس گمراه شدند و پیروانشان را نیز گمراه کردند و روز
 قیامت حجتی ندارند، زیرا حجت به گفته خدای تعالی در آل ابراهیم است که
 فرموده: «ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و ملک عظیمی دادیم».

پس حجت عبارت از انبیاء و اهل بیوتات انبیا تا روز قیامت است، زیرا

۱ - الزیغ: الیول عن الحق، و فی بعض النسخ «فقد کذبوا» ۲ - فی بعض النسخ «و لم تکن».

بِذَلِكَ، وَرَصِيَّةُ اللَّهِ جَزَتْ بِذَلِكَ فِي الْعَقَبِ مِنَ الْبَيِّنَاتِ الَّتِي رَفَعَهَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «فِي بَيِّنَاتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ بِهَا ائِمَّةُ»^(۱)، وَهِيَ بَيِّنَاتٌ - الْأَنْبِيَاءُ وَ الرُّسُلُ وَ الْحُكَمَاءُ وَ الْأَمَّةُ الْهَدْيُ، فَهَذَا بَيِّنَاتُ عَزْوَةِ الْإِيمَانِ الَّتِي بِهَا نَجَّاتُنْ فَمَا قَبْلَكُمْ، وَ بِهَا يَنْجُو مَنْ اتَّبَعَ الْأَمَّةَ، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ: «وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» وَ ذَكَرْنَا وَ بَحَّثْنَا وَ عَيْسَى وَ الْيَاسَ كُلَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَ إِسْحَاقَ وَ الْيَسَعَ وَ يُوسُفَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ * وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَنَّبْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * اذَلِكَ هَدَى اللَّهُ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَكْفُرُنَّ بِهَا بِكَافِرِينَ»^(۲)، فَإِنَّهُ

کتاب الله چنین می گوید و وصیت الهی بدان جاری است که امامت در نسل بیوتاتی است که خدای تعالی آن را بر مردم رفعت داده است و فرموده: «در بیوتی که خداوند اجازه داده که برتر باشند و نامش در آنها برده شده و آن بیوتات انبیا و رسولان و حکما و امامان هدایت است. این بیان گوشه و دستاویز ایمان است که هر کس از پیشینیان که نجات یافته است، و هر کس از پیروان ائمه که نجات یابد به سبب آن است، و خدای تعالی در کتابش فرموده: «و نوح را پیش از این هدایت کردیم و از ذریه او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون هستند و این چنین محسنین را پاداش می دهیم * و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس که همه آنها از صالحین هستند و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و همه اینها را بر جهانیان برتری دادیم * و از پدران و ذریه و برادرانشان آنها را برگزیدیم و به صراط مستقیم هدایتشان کردیم (این هدایت خداست که هر کدام از بندگان را که بخواهد هدایت می کند و اگر شرک بورزند اعمالشان تباه خواهد شد). آنها کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت بدیشان دادیم و اگر ایشان بدان کافر شوند قومی را بر آنها گماریم که بدان کافر نباشند» که خدای تعالی به واسطه

وَكُلٌّ بِالْفَضْلِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنَ الْآبَاءِ وَالْإِخْوَانِ وَالذُّرِّيَّةِ وَهُوَ (مَعْنَى) قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 فِي كِتَابِهِ: فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا أَهْلُكُمْ فَقَدْ وَكَلْنَا أَهْلَ بَيْتِكَ بِالْإِيمَانِ الَّذِي أَرْسَلْتُكَ بِهِ فَلَا يَكْفُرُونَ
 بِهَا أَبَدًا، وَلَا أُضِيعُ الْإِيمَانَ الَّذِي أَرْسَلْتُكَ بِهِ وَجَعَلْتُ أَهْلَ بَيْتِكَ بَعْدَكَ عَلَمًا عَلَى أَهْلِكَ وَ
 وَلَا مِنْ بَعْدِكَ وَأَهْلَ اسْتِبْطَاطِ عِلْمِي الَّذِي لَيْسَ فِيهِ كَذِبٌ وَلَا إِثْمٌ وَلَا وِزْرٌ وَلَا بَطَرٌ وَلَا
 رِثَاءٌ، فَهَذَا بَيَانٌ مَا بَيَّنَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَمْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا ﷺ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
 طَهَّرَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجْرَ الْمَوْدَّةِ وَأَجْرِي لَهُمُ الْوِلَايَةُ وَجَعَلَهُمْ أَوْصِيَاءَهُ وَأَحِبَّاءَهُ
 وَأَيْمَنَهُ بَعْدَهُ فِي أُمَّتِهِ، فَاعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ فَمَا قُلْتُ وَتَفَكَّرُوا حَيْثُ وَضَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
 وَِلَايَتَهُ وَطَاعَتَهُ وَمَوْدَّتَهُ وَاسْتِبْطَاطَ عِلْمِهِ وَحُجَّتَهُ، فَإِنَاءً فَتَقَلَّبُوا، وَبِهِ فَاسْتَفْسِكُوا
 تَتَجَبَّأُوا، وَتَكُونُ لَكُمْ بِهِ حُجَّةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْفَوْزُ، فَإِنَّهُمْ صِلَةُ مَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ رَبِّكُمْ، وَ
 لَا تَصِلُ الْوِلَايَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِهِمْ فَمَنْ فَقَلَ ذَلِكَ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُكَرِّمَهُ

فضیلت از اهل بیت او از پدران و برادران و ذریه، کسانی را گمارده است و
 معنای قول خدای تعالی در کتابش این است که اگر امت تو بدان کافر شوند ما
 اهل بیت تو را بر ایمان به آنچه تو را بدان فرستادیم گمارده ایم و هرگز بدان کافر
 نشوند و ایمانی را که تو را برای آن فرستاده ایم تباه نمی سازیم و اهل بیت ترا پس
 از تو رایی برای امت قرار دادیم و والیان آنها و اهل استباط علم ساختیم، علمی
 که دروغ و گناه و وزر و کبر و ریائی در آن نیست، این توضیح آن چیزی است
 که خدای تعالی در امر این امت پس از پیامبرانش بیان فرموده است، خدای
 تعالی اهل بیت پیامبرش را مطهر فرموده و اجر مودت را برای آنها قرار داده و
 ولایت را بر آنها جاری ساخته و آنها را اوصیا و دوستان و ائمه پس از خودش
 در امتش قرار داده است، ای مردم! از آنچه که گفته شد پند بگیرید و بیندیشید
 که خدای تعالی ولایت و طاعت و مودت و استباط علم و حجتش را کجا قرار
 داده است؟ پس او را بشناسید و به او تمسک جوئید تا نجات یابید و برای شما در
 روز قیامت به واسطه آن حجت و رستگاری باشد که آنان رابط بین شما و
 خدایتان هستند و ولایت خدای تعالی جز به واسطه ایشان حاصل نشود، و کسی
 که چنین کند بر خدای تعالی فرض است که او را اکرام کند و عذاب ننماید، و کسی

وَلَا يُعَذِّبُهُ، وَمَنْ يَأْتِ اللَّهَ بِغَيْرِ مَا أَمَرَهُ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَذْلُقَهُ وَيُعَذِّبَهُ.
وَأَنَّ الْأَنْبِيَاءَ يُعْثُوا خَاصَّةً وَعَامَّةً، فَأَمَّا نُوحٌ فَإِنَّهُ أُرْسِلَ إِلَى مَنْ فِي الْأَرْضِ يُبَوِّدُ
عَامَّةً وَرِسَالَتُهُ عَامَّةٌ، وَأَمَّا هُودٌ فَإِنَّهُ أُرْسِلَ إِلَى عَادٍ يُبَوِّدُ خَاصَّةً، وَأَمَّا صَالِحٌ فَإِنَّهُ أُرْسِلَ
إِلَى قَوْمٍ وَهِيَ قَرْيَةٌ وَاحِدَةٌ لَا تَكْمُلُ أَرْبَعِينَ بَيْتًا عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ صَغِيرَةٍ، وَأَمَّا شُعَيْبٌ
فَإِنَّهُ أُرْسِلَ إِلَى مَدْيَنَ وَهِيَ لَا تَكْمُلُ أَرْبَعِينَ بَيْتًا، وَأَمَّا إِبْرَاهِيمُ فَبُيُوتُهُ كَوْنِي رَبَّنَا، أَوْ هِيَ
قَرْيَةٌ مِنْ قُرَى الشَّوَادِفِهَا بَدَأَ أَوَّلُ لُغْرِهِ، ثُمَّ هَاجَرَ مِنْهَا وَلَيْسَتْ بِهَجْرَةٍ قِتَالٍ وَذَلِكَ قَوْلُهُ
عَزَّوَجَلَّ: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَتَهْدِينِ»^(۱) فَكَانَتْ هَجْرَةُ إِبْرَاهِيمَ بِغَيْرِ قِتَالٍ.
وَأَمَّا إِسْحَاقُ فَكَانَتْ بُيُوتُهُ بَعْدَ إِبْرَاهِيمَ، وَأَمَّا يَعْقُوبُ فَكَانَتْ بُيُوتُهُ بِأَرْضِ كَنْعَانَ ثُمَّ
هَبَطَ إِلَى أَرْضِ مِصْرَ فَتَوَلَّى بِهَا، ثُمَّ حُمِلَ بَعْدَ ذَلِكَ جَسَدُهُ حَقًّا دُفِنَ بِأَرْضِ كَنْعَانَ، وَ
الزُّوْلَى الَّتِي رَأَى يُوسُفُ الْأَخَذَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَهُ سَاجِدِينَ فَكَانَتْ بُيُوتُهُ

که به غیر دستور او به پیشگاه خداوند درآید سزاوار است که او را خوار ساخته
و عذاب نماید.

و بعثت انبیا عمومی و خصوصی است. اما نوح ﷺ به همه ساکنان زمین
ارسال گردید و دارای نبوت عامه بود، ولی هود برای قوم عاد ارسال گردید و
دارای نبوت خاصه بود، و صالح رسالتش برای قوم ثمود بود و آن قریه کوچکی
است که بر ساحل دریا قرار داشت و خانه های آن به چهل خانه نمی رسید، و
شعیب به اهل مدین مبعوث بود و چهل خانه در مدین بیشتر نبود، اما نبوت
ابراهیم در «کونی» بود و آن قریه ای از قوای سواد بود و کار او از آنجا آغاز
گردید، سپس از آنجا مهاجرت کرد، اما هجرت او برای کارزار نبود و این همان
است که در کلام الهی آمده: «مَنْ بِهِ سَوَىٰ پروردگارم می روم او مرا هدایت
خواهد کرده» و رفتن ابراهیم برای کارزار نبود.

اما اسحاق نبوتش پس از ابراهیم بود، و نبوت یعقوب در سرزمین کنعان
واقع گردید، سپس به سرزمین مصر آمد و در آنجا درگذشت، آنگاه جسد او را
برداشتند و در سرزمین کنعان به خاک سپردند و آن رویایی که یوسف دیده بود که
یازده ستاره و شمس و قمر برای او سجد می کنند، ولی آغاز نبوت او در مصر

فی ارض مصر بدوھا، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَ الْأَسْبَاطَ اِثْنِي عَشَرَ بَعْدَ يُوسُفَ، ثُمَّ
 مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ إِلَى مِصْرَ وَخَدَّهَا، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَ
 يُوشَعَ بْنَ نُونٍ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى، فَتَبَوَّأَتْهُ بَدْوُهَا فِي الْبَرِّيَّةِ الَّتِي تَدْفَعُهَا بَنُو
 إِسْرَائِيلَ، ثُمَّ كَانَتْ أَنْبِيَاءُ كَثِيرُونَ، مِنْهُمْ مَنْ قَصَّهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَ مِنْهُمْ
 مَنْ لَمْ يَقْصُصْهُ عَلَى مُحَمَّدٍ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَرْسَلَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ خَاصَّةً
 فَكَانَتْ نُبُوَّتُهُ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ كَانَ مِنْ بَعْدِهِ الْحَوَارِيُّونَ اِثْنَا عَشَرَ، فَلَمْ يَزَلِ الْإِيمَانُ
 يَنْتَسِرُ فِي بَقِيَّةِ أَهْلِهُ مُنْذُ رَفَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ
 مُحَمَّدًا ﷺ إِلَى الْحَبَشَةِ وَالْأَنْبَسِ عَامَّةً وَ كَانَ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ، وَ كَانَ مِنْ بَعْدِهِ اِثْنَا عَشَرَ
 الْأَوْصِيَاءَ، مِنْهُمْ مَنْ أَذْكُرْنَا وَ مِنْهُمْ مَنْ سَبَقْنَا، وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ، فَهَذَا أَمْرُ النُّبُوَّةِ وَ
 الرِّسَالَةِ، فَكُلُّ نَبِيٍّ أُرْسِلَ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ خَاصًّا أَوْ عَامًّا لَهُ وَصِيٌّ جَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ، وَ كَانَ
 الْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى سُنَّةِ الْأَوْصِيَاءِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

بود، سپس خدای تعالی اسباط دوازده گانه را پس از یوسف فرستاد، آنگاه
 موسی و هارون را به نزد فرعون و پیروانش در مصر اعزام کرد و فقط بر آنان
 مبعوث بود، و بعد از آن یوشع بن نون را پس از موسی بر بنی اسرائیل فرستاد و
 آغاز نبوت او در آن بیابانی بود که بنی اسرائیل در آن سرگردان بودند، سپس
 پیامبران بسیاری بودند که خدای تعالی بعضی از آنها را برای محمد ﷺ بیان
 فرموده و بعضی دیگر را ذکر نرموده است. سپس خدای تعالی عیسی علیه السلام را به
 خصوص بر بنی اسرائیل فرستاد و نبوت او در بیت المقدس بود و بعد از او دوازده
 حواری بودند و از آن هنگام که خدای تعالی عیسی علیه السلام را بالا برد، ایمان در
 میان بقیه خاندان او پنهان بود، و خدای تعالی محمد ﷺ را بر عاقله خلایق از
 جن و انس مبعوث فرمود و او خاتم الانبیا بود و پس از او اوصیانش دوازده تن
 بودند که بعضی از آنها را ما ادراک کرده ایم و بعضی پیش از ما بوده اند و بعضی
 هم باقی مانده اند. این امر نبوت و رسالت است، هر پیامبری که بر بنی اسرائیل
 فرستاده شد، خاص یا عام، برای او وصی بوده و سنت بر این جاری بوده
 است و اوصیای پس از پیامبر اکرم ﷺ بر سنت اوصیای عیسی علیه السلام بوده اند

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى سُنَّةِ الْمَسِيحِ عليه السلام . فَهَذَا بَيَانُ السُّنَّةِ وَ لَمَثَالُ الْأَوْصِيَاءِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام .

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي : وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ - يَعْنِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليهما السلام - قَالَ : « مَا تَرَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ قَطُّ مُنْذُ قُبِضَ آدَمُ عليه السلام يَهْتَدِي بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ الْحَبَّةُ عَلَى الْعِبَادِ ، مَنْ تَرَكَهُ ضَلَّ ^(۱) وَ مَنْ لَزِمَهُ نَجَّاهُ ، حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ » .

۴ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْأَعْمَاسُ - عليه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ قُضَالٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ الْمَدَائِنِيِّ ، عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ - صَدَقَةَ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى السَّابَّاطِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : حَقِيقَتُهُ وَ هُوَ يَقُولُ : « لَمْ تَخُلْ الْأَرْضَ مُنْذُ كَانَتْ مِنْ حَبَّةٍ عَالِمٍ يُحْيِي فِيهَا مَا يُمَيِّتُونَ مِنَ الْحَقِّ ، ثُمَّ تَلَى هَذِهِ الْآيَةَ : « يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُبِينٌ نُورِهِ » وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ » ^(۲) .

و امیرالمؤمنین علیه السلام بر سنت مسیح علیه السلام بوده است و این بیان سنت و نمونه های اوصیا پس از انبیا است .

۳ - صفوان بن یحیی از امام کاظم علیه السلام روایت کند که فرمود: از آنگاه که آدم علیه السلام درگذشت تا کنون خداوند زمین را خالی از حجت نگذاشته است او مردم را به خدای تعالی هدایت می کند و حجت بر بندگان است، کسی که او را ترک کند گمراه است و کسی که ملازم او باشد نجات یابد و این بر خدای تعالی حق است.

۴ - عمار بن موسی ساباطی گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: از آنگاه که زمین بوده خالی از حجت نبوده است تا آنچه را از حق مردم نابود می کنند او زنده سازد، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش سازند و خداوند نور خود را کامل می سازد گرچه مشرکان را ناخوش آید» .

۵ - حَدَّثَنَا أَبِي : وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ الْهَنْدِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَادٍ ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ» .

۶ - حَدَّثَنَا أَبِي : وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ طَرْبَالٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : «إِنَّ الْأَرْضَ لَمْ تَحُلْ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ كَمَا إِنْ زَادَ الْمُشْرِكُونَ شَيْئاً رَدُّهُمْ إِلَى الْحَقِّ وَ إِنْ نَقَصُوا شَيْئاً نَحْنُ لَهُمْ» .

۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمْعَرِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا هَازِرُونَ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ اللَّيْثِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : إِنْ فِي كُلِّ خَلْقٍ مِنْ أُمَّتِي عَدْلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَنْقِي عَنْ هَذَا الدِّينِ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَ انْتِهَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ ، وَ إِنْ أَمَّتْكُمْ قَادَتُكُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، فَانظُرُوا بِمَنْ تَعْتَدُونَ فِي دِينِكُمْ وَ صَلَاتِكُمْ» .

۸ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمْعَرِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَنْجَالِيِّ ، عَنْ عَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ،

۵ - ابان بن تغلب گوید امام صادق علیه السلام فرمود: حجت الهی قبل از خلق و همراه خلق و پس از خلق وجود دارد.

۶ - اسحاق بن عمار گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: زمین از عالم خالی نمی ماند تا اگر مسلمانان چیزی بیفزایند آنها را به حق برگرداند و اگر چیزی بکاهند برایشان تکمیل کند.

۷ - امام صادق علیه السلام از پدرانش علیه السلام روایت کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: در هر نسلی از امت من عadلی از اهل بیت من وجود دارد که از این دین تحریف غلو کنندگان و نسبت ناروای باطلان و تأویل نادانان را نفی نماید، و ائمه شما رهبران شما به خدای تعالی هستند بنگرید که در دین و نمازتان از چه کسی پیروی می کنید؟

۸ - ابوبصیر از امام باقر علیه السلام در تفسیر این قول خدای تعالی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، قَالَ: «الْأَيُّمَةُ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عليها السلام إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ». ۹ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْخَمِيرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْقَسَكَرِيِّ عليه السلام فَقَالَ: «يَا أَحْمَدُ مَا كَانَ حَالُكُمْ فِيمَا كَانَ فِيهِ النَّاسُ مِنَ الشُّكِّ وَالْاِزْتِيَابِ؟ فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي لَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ لَمْ يَبْقَ مِنَّا رَجُلٌ وَلَا امْرَأَةٌ وَلَا عَلَامٌ بَلَغَ الْفَهْمَ إِلَّا قَالَ بِالْحَقِّ، فَقَالَ: أَحْمَدُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ يَا أَحْمَدُ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَعْلُو مِنْ حُجَّةٍ وَأَنَا ذَلِكَ الْحُجَّةُ - أَوْ قَالَ: أَنَا الْحُجَّةُ -».

۱۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْخَمِيرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: خَرَجَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام إِلَى بَعْضِ رِجَالِهِ فِي عَزِيْزٍ كَلَامَ لَهُ: «مَا بُنِيَ أَحَدٌ مِنْ آبَائِي عليهم السلام بِمَا مَنَعَتْ بِهِ مِنْ شَكِّ هَذِهِ الْعَصَابَةِ فِي، فَإِنْ كَانَ هَذَا الْأَمْرُ أَمْرًا اعْتَقَدْتُمُوهُ وَدَنُتُمْ بِهِ إِلَى زَلَّتْ ثُمَّ يَنْقَطِعُ فَلِلشُّكِّ مَوْضِعٌ، وَإِنْ كَانَ مُتَّصِلًا مَا انْتَصَلَتْ

آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» روایت کرده است که فرمود: اولی الامر امامان از فرزندان علی و فاطمه علیهم السلام هستند تا آنکه قیامت برپا شود.

۹ - احمد بن اسحاق گوید: بر مولای خود امام عسکری علیه السلام وارد شدم فرمود: ای احمد! در آن شک و تردیدی که گریبانگیر مردم شده بود حال شما چه بود؟ گفتم: ای آقای من! چون آن نامه رسید همه ما از مرد و زن حتی بچه ای که به فهم رسیده بود به حق عقیده مند گردیدند، فرمود: خدا را بر آن سپاس می گویم، ای احمد! آیا نمی دانید که زمین خالی از حجت نباشد و من آن حجتم - یا فرمود: من حجتم -

۱۰ - احمد بن اسحاق گوید: از امام عسکری علیه السلام نامه ای به یکی از رجالش صادر شد و در ضمن آن آمده بود: هیچ یک از پدرانم مانند من مورد شک و تردید این گروه واقع نشده است، اگر این امر امامت امری موقت بود و شما بدان معتقد و متدین شده بودید، شک محلی داشت، اما اگر آن متصل باشد مادامی که

أُمُورُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَمَا تَغْنِي هَذَا الشُّكُّ؟!».

۱۱ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعًا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَنْصَبِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «أَتَرُونَ الْأَمْرَ إِلَيْنَا نَضَعُهُ حَيْثُ نَشَاءُ؟! كَلَّا وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى رَجُلٍ فَرَجُلٍ حَقٌّ يَنْتَهِي إِلَى صَاحِبِهِ».

۱۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ؛ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ جَمِيعًا، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ؛ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ جَمِيعًا، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِيهِ «قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ يَقُولُ: لَنْ تَحُلُوا الْأَرْضَ إِلَّا رَفِهَا رَجُلٌ يَتَأَمَّرُ الْحَقَّ فَإِذَا زَادَ النَّاسُ فِيهِ قَالَ: قَدْ زَادُوا، وَ إِذَا نَقَصُوا مِنْهُ قَالَ: قَدْ نَقَصُوا، وَ إِذَا جَاوَزَاهُ صَدَقْتُمْ، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَمْ يَفْرُطِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ».

قَالَ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ عَوَّاضٍ الطَّائِيُّ: بِإِذْنِ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَدْ سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ

امور خدای تعالی متصل است، پس معنای شک در آن چیست؟

۱۱ - عمرو بن اشمث گوید که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: آیا می پندارید کار به دست ما است و آن را هر کجا که بخواهیم می نهیم؟ چنین نیست، به خدا سوگند که امر امامت عهده‌ای از جانب رسول خدا ﷺ است به شخصی و بعد از او به شخصی دیگر تا آنکه به صاحبش برسد.

۱۲ - ابو حمزه ثمالی از پدرش روایت کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: زمین از وجود مردی از ما که حق را بشناسد خالی نمی ماند و اگر مردم چیزی بر آن بیفزایند، گوید: افزودند و اگر چیزی از آن بکاهند، گوید: کاستند، و اگر حق را بیاورند تصدیقشان کند، و اگر چنین نباشد حق از باطل شناخته نگردد.

عبدالحمید بن عواض طائی گوید: به خدایی که معبودی جز او نیست من این

مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، بِاللهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ تَسْبِغَتُهُ مِنْهُ .

۱۳ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ ، وَعَبْدُ اللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ قَالَا : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَهْزِيَارَ ، عَنْ أَخِيهِ ، عَنْ الثَّعْلَبِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ ، وَفَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : «إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام عَالِمُ هَذِهِ الْأُمَّةِ ، وَالْعِلْمُ يَتَوَارَثُ وَلَيْسَ بِمِثْلِكَ مِمَّا أَخَذَ إِلَّا تَوَكَّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مَنْ يَتْلَمُ بِمِثْلِ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللهُ» .

۱۴ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ رِئَعِي ، عَنْ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ وَابَا جَعْفَرٍ عليهما السلام يَقُولَانِ : «إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي أُهْبِطَ مَعَ آدَمَ لَمْ يَرْفَعْ ، وَالْعِلْمُ يَتَوَارَثُ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْعِلْمِ وَآثَارِ الرُّسُلِ وَالْأَنْبِيَاءِ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ ، وَإِنَّ عَلِيًّا عليه السلام عَالِمُ هَذِهِ الْأُمَّةِ ، وَإِنَّهُ لَمْ يَخْلُفْ مِمَّا أَخَذَ إِلَّا خَلَفَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَتْلَمُ بِمِثْلِ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللهُ» .

۱۵ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ : «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تُتْرَكُ إِلَّا بِعَالِمٍ

حدیث را از امام باقر علیه السلام شنیدم ، به خدایی که جز او معبودی نیست این حدیث را از او شنیدم .

۱۳ - محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: علی علیه السلام عالم این امت است و علم به ارث می رسد و هیچکس از ما هلاک نشود جز آنکه در اهل بیتش کسی را باقی گذارد که مانند علم خودش را بداند یا آنچه که خدا بخواند .

۱۴ - فضیل بن یسار گوید: از امام صادق و امام باقر علیهما السلام شنیدم که می فرمودند: علمی که با آدم فرود آمد بالا نرفت و علم به ارث می رسد، و هر علم و آثار رسولان و انبیا که از این خاندان نباشد باطل است، و علی علیه السلام عالم این امت است و از ما عالمی وفات نکرد مگر آنکه کسی را که مانند علم خود او را دارد جانشین خود ساخت یا آنچه را که خدا بخواند .

۱۵ - حارث بن مغیره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: زمین رها نشود جز آنکه در آن عالمی باشد که حلال و حرام و نیازمندی مردم را

يَعْلَمُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَمَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ، وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى النَّاسِ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ
عِلْمُ مَاذَا؟ قَالَ: وَرَاثَةُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۱۶ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ
الْحُسَيْنِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ تَكُونُ الْأَرْضُ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ؟ قَالَ:
«لَا تَكُونُ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ عَالِمٌ بِحَلَالِهِمْ وَحَرَامِهِمْ وَمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ».

۱۷ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ ابْنِ -
أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْقَلَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: تَكُونُ الْأَرْضُ
بِفَتْرٍ إِمَامٌ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: أَلَتَكُونُ إِمَامَانِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ؟ قَالَ: لَا إِلَّا وَ أَحَدُهَا
صَامِتٌ، قُلْتُ: فَإِلِمَامٌ يَفْرُقُ الْإِمَامَ الَّذِي مِنْ بَعْدِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: الْقَائِمُ
إِمَامٌ؟ قَالَ: نَعَمْ إِمَامٌ بِنِ إِمَامٍ قَدْ أُوتِيَ بِهِ قَبْلَ ذَلِكَ.

۱۸ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْخَمِيرِيُّ جَمِيعًا قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنُ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ -
عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُقْبِرَةِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَمْ يَتْرُكْ -

بداند، و او نیازمند مردم نیست. گفتم: فدای شما علم چه چیزی را؟ فرمود:
وراثتی از رسول اکرم ﷺ و علی علیه السلام است.

۱۶ - حسن بن زیاد گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین بی آنکه در آن
امامی باشد می ماند؟ فرمود: زمین باقی نخواهد بود جز آنکه در آن امامی است
که عالم به حلال و حرامشان است و نیازمندیهای آنها را می داند.

۱۷ - حسن بن ابی القلاء گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین بدون امام
خواهد بود؟ فرمود: خیر، گفتم: آیا ممکن است در زمانی واحد دو امام باشند؟
فرمود: خیر مگر آنکه یکی از آنها خاموش باشد، گفتم: آیا امام، امام پس از
خود را می شناسد؟ فرمود: آری، گوید گفتم: آیا قائم امام است؟ فرمود: آری
او امام است و فرزند امام است و قبل از ظهور به او اقتدا شده است.

۱۸ - حارث بن مقیره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خدای
تعالی زمین را بدون امامی که مردم بدو نیازمندند رها نسازد و او در علم حلال و

الله بخلٌ وَ عَزَّ الْأَرْضُ بِغَيْرِ عَالِمٍ يَحْتَاجُ النَّاسَ إِلَيْهِ . وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِمْ يَعْلَمُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ . قُلْتُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ بِمَاذَا يَعْلَمُ ؟ قَالَ : بِوَرَاثَةٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ . وَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا .

۱۹ - وَ يَهَذَا الْإِسْنَادُ ، عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَ آدَمَ عليه السلام لَمْ يَرْفَعْ ، وَ مَامَاتِ بِنَا عَالِمٌ إِلَّا زُرْتُ عِلْمَهُ (مَنْ بَغَاهُ) ، إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَبْقَى بِغَيْرِ عَالِمٍ» .

۲۰ - حَدَّثَنَا أَبِي : وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ الْقَبَائِسِ بْنِ مَعْرُوفٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْقُرَشِيِّ - عَمَّنْ حَدَّثَهُ - عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي رَافِعٍ ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي رَافِعٍ ، قَالَ : «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : إِنَّ جِبْرِئِيلَ عليه السلام نَزَلَ عَلَيَّ بِكِتَابٍ فِيهِ خَبَرُ الْمُلُوكِ - مَلُوكِ الْأَرْضِ - قَبْلِي وَ خَلْفِي مَنْ بَعَثَ قَبْلِي مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ - وَ هُوَ حَدِيثٌ طَوِيلٌ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ إِلَيْهِ - قَالَ : لَمَّا مَلَكَ أَشْجُ بْنُ أَشْجَانَ وَ كَانَ يُسَمَّى الْكَيْسَ ، وَ كَانَ قَدْ اِمْلَكَ الْكَلْبِيِّ رِبْعًا وَ بَيْتَيْنِ سَنَةً ، فَبِي سَنَةِ إِحْدَى وَ خَمْسِينَ مِنْ مُلْكِهِ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَيْسَى بْنَ مَرْيَمَ عليه السلام وَ اشْرَدَعَهُ النُّورَ وَ الْعِلْمَ وَ

حرام نیازمند آنها نباشد، گفتم: فدای شما شوم! علم او از کجاست؟ فرمود: به وراثت از جانب رسول خدا و علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما.

۱۹ - حارث بن مغیره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد بالا نرفت، و از ما عالمی وفات نکرد جز آنکه علمش را به کسی که پس از اوست به ارث نهد، زمین بدون امام باقی نماند.

۲۰ - ابورافع گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل برای من کتابی آورد که در آن اخبار پادشاهان و پیامبران و رسولان پیش از من بود - و آن حدیثی طولانی است و ما آنجا را که مورد نیاز است از آن نقل می کنیم - فرمود: چون اشک پسر اشکان که نامش کئیس بود به پادشاهی رسید و دو بیست و شصت و شش سال پادشاهی کرد، در سال پنجاه و یکم از سلطنتش خدای تعالی عیسی ابن مریم را مبعوث فرمود و نور و علم و حکمت و جمیع علوم انبیاء پیشین را بدو

الحِجَّةَ وَ جَمِيعَ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَهُ وَ زَادَهُ الْإِنْجِيلَ وَ بَعَثَهُ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَى ابْنِي -
إِسْرَائِيلَ يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ، فَأَبَى أَكْثَرُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا
وَ كُفْرًا ، فَلَمَّا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ دَعَا زَيْدٌ وَ عَزَمَ عَلَيْهِ فَنَسَخَ مِنْهُمْ شَيْطَانِينَ لِيُرِيَهُمْ آيَةً فَيُتَّقِبَرُوا ،
فَلَمْ يَزِدْهُمْ ذَلِكَ إِلَّا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا ، فَأَتَى بَيْتَ الْمَقْدِسِ فَكَثَرَ يَدْعُوهُمْ وَ يُرْغِبُهُمْ فِيهَا
عِنْدَ اللَّهِ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً حَتَّى طَلَبَتْهُ الْيَهُودُ وَ ادَّعَتْ أَنَّهَا عَذَبَتْهُ وَ دَفَنْتُهُ فِي الْأَرْضِ
حَيًّا ، وَ ادَّعَى بَعْضُهُمْ أَنَّهُمْ قَتَلُوهُ وَ صَلَبُوهُ ، وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَجْعَلَ لَهُمْ سُلْطَانًا عَلَيْهِ وَ إِنَّمَا
شُبْهَةٌ لَهُمْ ، وَ مَا قَدَرُوا عَلَى عَذَابِهِ وَ دَفْنِهِ وَ لَا عَلَى قَتْلِهِ وَ صَلْبِهِ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنِّي
مَتَوَكِّلٌ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»^(۱) فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَى قَتْلِهِ وَ صَلْبِهِ
لِأَنَّهُمْ لَوْ قَدَرُوا عَلَى ذَلِكَ كَانَ تَكْذِيبًا لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَلَكِنْ «رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ»^(۲) بَعْدَ أَنْ

داد و انجیل را بدان افزود و او را در بیت المقدس و بر بنی اسرائیل پیامبر ساخت و
آنها را به کتاب و حکمتش و ایمان به خداوند و رسولش فراخواند، بیشتر آنان
سرکشی و کفر را پیشه ساختند و چون به او ایمان نیاوردند، پروردگارش را
خواند و او را سوگند داد و بعضی از آنها را مانند شیاطین مسخ کرد تا آنکه
نشانه ای به آنها اراته کرده یافتند و آنها عبرت گیرند، اما آن نیز جز به طغیان و
کفر آنها نیفزود، پس از آن به بیت المقدس آمد و آنها توقّف کرد و آنها را به مدّت
سی و سه سال دھوت کرد و به آنچه نزد خداوند است ترغیب فرمود تا آنکه یهود
به تعقیب او بر آمدند و مدّعی شدند که او را شکسته کرده و زنده در زیر خاک
دفن کردند و بعضی دیگر ادّعا کردند که او را کشته و به صلیب کشیدند، اما
خداوند آنها را بر او مسلّط نکرد و امر بر آنها مشحبه گردیده آنها نتوانستند او را
عذاب کرده و دفن نمایند، همچنین نتوانستند او را کشته و به صلیب کشند، زیرا
خدای تعالی فرموده است: «من تو را گرفته و به سوی خود بالا می برم و از
کافران پاک می سازم» و نتوانستند او را بکشند و به صلیب کشند، زیرا اگر
توانسته بودند چنین کنند، قول خدای تعالی دروغ بود، اما خداوند پس از آنکه
او را گرفت، به سوی خود بالا برد و چون خواست او را بالا ببرد بدو وحی کرد

تَوْفَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَرْفَعَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ يَسْتَوْدِعَ نُورَ اللَّهِ وَحِكْمَتَهُ وَ عِلْمَ كِتَابِهِ
شُعْمُونَ بْنُ حَمُونَ الصَّفَا خَلِيفَتَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، فَقَعَلَ ذَلِكَ.

فَلَمَّ يَزَلْ شُعْمُونَ فِي قَوْمِهِ بِمُحَرِّمٍ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ يَحْتَذِي بِجَمِيعِ مَقَالِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي قَوْمِهِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ يُجَاهِدُ الْكُفَّارَ، فَمَنْ أَطَاعَهُ وَ آمَنَ بِهِ وَ بِإِجَاهِهِ كَانَ مُؤْمِنًا
وَ مَنْ جَعَدَهُ وَ عَصَاهُ كَانَ كَافِرًا، حَتَّى اسْتَخْلَصَ رِشًا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ بَقِيَ فِي عِبَادِهِ نَبِيًّا
مِنَ الصَّالِحِينَ وَ هُوَ يَحْيَى بْنُ زَكْرِيَّا، ثُمَّ قُبِضَ شُعْمُونَ وَ مَلَكَ عِنْدَ ذَلِكَ أَرْدَشِيرُ بْنُ بَابِكَانَ
أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ عَشْرَةَ أَشْهُرٍ، وَ فِي ثَمَانِي بَنِينَ مِنْ مُلْكِهِ قَتَلَتِ الْيَهُودُ يَحْيَى بْنَ -
زَكْرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يُبَيِّضَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ يَجْعَلَ الْوَصِيَّةَ فِي وَلَدِ شُعْمُونَ
وَ يَأْمُرَ الْخَوَارِجِينَ وَ أَصْحَابَ عِيسَى بِالْقِيَامِ مَعَهُ، فَقَعَلَ ذَلِكَ.

وَ عِنْدَهَا مَلَكَ شَابُورُ بْنُ أَرْدَشِيرَ ثَلَاثِينَ سَنَةً حَتَّى قَتَلَهُ اللَّهُ، وَ عِلْمُ اللَّهِ وَ نُورُهُ وَ
تَفْصِيلُ حِكْمَتِهِ فِي ذِكْرِيَّةِ يَعْقُوبَ بْنِ شُعْمُونَ وَ مَعَهُ الْخَوَارِجُونَ مِنْ أَصْحَابِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ

که نور و حکمت و علم کتاب خدا را به شعمون بن حمون الصفا که جانشین او بر
مؤمنان بود سپارد و او نیز چنین کرد.

اما شعمون نیز پیوسته در میان قوم خود از اهل کتابی تعالی را اجرا می کرد و
از گفته های عیسی علیها السلام در میان بنی اسرائیل پیروی کرده و با کفار بجاهده
می نمود و هر کس که از او اطاعت کرده و آنچه را که او آورده بود باور داشت
مؤمن بود، و هر کس که او را انکار کرده و نافرمانی می نمود کافر بود تا آنکه
خدای تعالی او را رهائی بخشید و پیامبری از صالحین را در میان بندگان
مبعوث فرمود که نامش یحیی بن زکریا بود و در این هنگام از پادشاهی اردشیر
بابکان چهارده سال و ده ماه گذشته بود و در سال هشتم سلطنت او یهودیان یحیی
ابن زکریا را کشتند و چون خدای تعالی خواست او را قبض روح کند بدو وحی
فرمود که وصیت را در میان فرزندان شعمون قرار دهد و خواریون و اصحاب
عیسی علیها السلام را فرمان داد که با او قیام کنند و آنان نیز چنین کردند.

در این اوقات شاپور فرزند اردشیر به مدت سی سال سلطنت کرد تا آنکه
خدای تعالی او را گشت و علم و نور خدا و تفصیل حکمتش در یعقوب فرزند

عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ بِحُشْرٍ مِائَةَ سَنَةٍ وَ سَبْعًا وَ ثَمَانِينَ سَنَةً، وَ قَتَلَ مِنَ الْيَهُودِ سَبْعِينَ أَلْفَ مُقَاتِلٍ عَلَى دَمِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا، وَ خَرَّبَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ وَ تَفَرَّقَتِ الْيَهُودُ فِي الْبُلْدَانِ، وَ فِي سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً مِنْ مُلْكِهِ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْغُرَيْرَ نَبِيًّا إِلَى أَهْلِ الْقُرَى الَّتِي أَمَاتَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَهْلَهَا ثُمَّ بَعَثَهُمْ لَهُ، وَ كَانُوا مِنْ قُرَى شَقَى فَهَرَبُوا فَرَقًا مِنَ الْمَوْتِ فَزَلُّوا فِي جَوَارِ غُرَيْرٍ، وَ كَانُوا مُؤْمِنِينَ وَ كَانَ غُرَيْرٌ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِمْ وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَ إِيْمَانَهُمْ وَ أَحَبَّهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ رَاخَاهُمْ عَلَيْهِ، فَغَاب عَنْهُمْ يَوْمًا وَاحِدًا، ثُمَّ أَتَاهُمْ فَوَجَدَهُمْ ضَرَعَى مَوْتَى، فَحَزَنَ عَلَيْهِمْ وَ قَالَ: «أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا»^(۱)، تَعَجَّبُوا مِنْهُ حَيْثُ أَصَابَهُمْ وَ قَدْ مَاتُوا أَجْمَعِينَ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، فَلَمَّا نَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ مِائَةَ عَامٍ فَلَبِثَ فِيهِمْ مِائَةَ سَنَةٍ ثُمَّ بَعَثَهُ اللَّهُ رِإْيَاهُمْ وَ كَانُوا مِائَةَ أَلْفٍ مُقَاتِلٍ، ثُمَّ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَجْمَعِينَ، لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ عَلَى يَدَيِ بَحْشَنَصَرٍ.

شمعون بود و حواریون عیسی علیه السلام همراه او بودند و در این هنگام بخت نصر یکصد و هشتاد و هفت سال پادشاهی کرد و هفتاد هزار سرباز یهودی را به خونخواهی یحیی بن زکریا کشت و بیت المقدس را خراب کرد و یهودیان در شهرها پراکنده شدند و در سال چهل و هفتم سلطنتش خدای تعالی غزیر را به پیامبری برانگیخت تا بر همان قریه هائی که اهل آنرا اِماتۀ فرمود و سپس احیا کرد، پیامبری کند و آنها از قریه های پراکنده ای بودند و از مرگ ترسیدند و فرار کردند و در کنار غزیر فرود آمدند و مؤمن بودند، غزیر هم به نزد ایشان آمد و شد می کرد و کلام و ایمانشان را می شنید و به واسطه آن دوستشان می داشت و با آنها برادری می کرد، یک روز از میان آنها غایب شد و چون برگشت دید که همه افتاده و مرده اند، و بر آنها اندوهگین شد و گفت: «چگونه خداوند اینها را پس از مردن زنده کند؟» تعجب کرده بود که همه آنها در یک روز مرده اند، در این هنگام خدای تعالی او را نیز بمیراند، پس یک صد سال در میان آنها بود تا آنکه خداوند همه آنها را زنده کرد و آنها صد هزار رزمنده بودند، سپس همه آنها را به دست بخت نصر به کشتن داد و هیچیک از آنان رهایی نیافت.

وَمَلِكٌ بَعْدَهُ مَهْرَقِيهِ بْنِ مُجْتَنَصَرَ سِتَّ عَشَرَ سَنَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا، وَأَخَذَ عِنْدَ ذَلِكَ دَانِيَالَ وَحَفَرَهُ جُبًّا فِي الْأَرْضِ وَطَرَعَ فِيهِ دَانِيَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابَهُ وَشِبَعَتَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَالُوا عَلَيْهِمُ النَّيرانُ، فَلَمَّا رَأَى أَنَّ النَّارَ لَيْسَتْ تَقْرِبُهُمْ وَلَا تُحْرِقُهُمْ اسْتَوْدَعَهُمُ الْجَبَّ وَفِيهِ الْأَسَدُ وَالسَّبَاعُ وَعَذَّبَهُمْ بِكُلِّ لَوْنٍ مِنَ الْعَذَابِ حَتَّى خَلَصَهُمُ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ مِنْهُ، وَهُمْ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ فَقَالَ جَلَّ وَعَزَّ: «قَتَلَ أَصْحَابُ الْأَخْذُودِ * النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ»^(۱)، فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَقْبِضَ دَانِيَالَ أَمَرَهُ أَنْ يَمْسُودَعَ نُورَ اللَّهِ وَحِكْمَتُهُ مَكِيخَا بْنُ دَانِيَالَ فَتَقَلَ، وَعِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ هُرْمُزُ ثَلَاثًا وَبِئْتَيْنِ سَنَةً وَثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَلَرْبَعَةَ أَيَّامٍ وَمَلِكٌ بَعْدَهُ بَهْرَامُ سِتًّا وَعِشْرِينَ سَنَةً، وَوَلِيَّ أَمْرِ اللَّهِ مَكِيخَا بْنُ دَانِيَالَ وَأَصْحَابَهُ الْمُؤْمِنُونَ وَشِبَعَتُهُ الصَّادِقُونَ، غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يُظْهِرُوا الْإِيمَانَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَلَا أَنْ يَنْطَلِقُوا بِهِ، وَعِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ بَهْرَامُ بْنُ بَهْرَامٍ سِتْعَ سِنِينَ وَفِي زَمَانِهِ

و پس از آن مهرقیه فرزند بخت نصر شانزده سال و بیست روز پادشاهی کرد و در مدّت پادشاهی خود دانیال را دستگیر کرد و چاهی حفر کرد و دانیال و اصحاب و شیعیانش را در آن افکند و بر سر آنها آتش ریخت، اما چون دید که آتش نزدیک آنها نمی شود و آنها را نمی سوزاند ایشان را به چاه شیران و درندگان افکند و به هر شکل ممکن آنها را عذاب می کرد و خدای تعالی آنها را از دست این ظالم خلاصی بخشید و ایشان همان کسانی هستند که خدای تعالی در کتاب عزیزش از آنها یاد کرده و فرموده: «کشته شوند یاران حفره ها، آن آتش فروزان» و چون خدای تعالی خواست که دانیال را قبض روح کند بدو فرمان داد که نور و حکمت خدا را به فرزندش مکیخا دهد و او نیز چنین کرد و در این اوقات هر مرز شصت و سه سال و سه ماه و چهار روز سلطنت کرد و پس از او بهرام بیست و شش سال پادشاهی کرد و ولی امر خداوند مکیخا فرزند دانیال و اصحاب مؤمن و شیعیان صدّیق او بودند، اما آنها در آن زمان نمی توانستند ایمانشان را ظاهر ساخته و از آن سخن بگویند و بعد از آن بهرام فرزند بهرام به مدّت هفت سال پادشاهی کرد و در زمان او در سلسله رسولان انقطاع حاصل

انْقَطَعَتِ الرُّسُلُ فَكَانَتِ الْفَقْرَةُ. وَ وَلِيَّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ مَكِيخَا بْنُ دَانِيَالَ وَ أَصْحَابُهُ
الْمُرْسُونَ، فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَقْبِضَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ فِي مَنَامِهِ أَنْ يَسْتَوْدِعَ نُورَ اللَّهِ وَ
حِكْمَتَهُ ابْنَهُ أَنْشَوِينَ مَكِيخَا.

وَ كَانَتِ الْفَقْرَةُ بَيْنَ عِيسَى وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهَا أَرْبَعِيَّاتٍ وَ ثَمَانِينَ سَنَةً، وَ
أَوْلِيَاءُ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ ذُرِّيَّةُ أَنْشَوِينَ مَكِيخَا يَرِثُ ذَلِكَ مِنْهُمْ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى
يَخْتَارَهُ الْجَبَّارُ عَزَّوَجَلَّ، فَعِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ سَابُورُ بْنُ هُرْمَزَ الثَّانِي وَ سَبْعِينَ سَنَةً، وَ هُوَ أَوَّلُ
مَنْ عَقَدَ التَّاجَ وَ لَيْسَهُ، وَ وَلِيَّ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَئِذٍ أَنْشَوِينَ مَكِيخَا، وَ مَلَكَ بَعْدَ ذَلِكَ
أَرْدَشِيرُ أَخُو سَابُورَ سِتِّينَ، وَ فِي زَمَانِهِ بَقِيَ اللَّهُ الْفِتْيَةُ أَصْحَابُ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ، وَ وَلِيَّ
أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ دَسِيخَا بْنُ أَنْشَوِينَ مَكِيخَا، وَ عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ سَابُورُ بْنُ أَرْدَشِيرَ
خَمْسِينَ سَنَةً، وَ وَلِيَّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ دَسِيخَا بْنُ أَنْشَوِينَ مَكِيخَا، وَ مَلَكَ بَعْدَهُ يَزْدَجَرْدُ بْنُ -
سَابُورَ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ خَمْسَةَ أَشْهُرٍ وَ تِسْعَةَ عَشَرَ يَوْمًا، وَ وَلِيَّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي

شد و فترت پدید آمد، اما ولی امر خداوند همان مکیخا فرزند دانیال و اصحاب
مؤمن او بودند. و چون خدای تعالی خواست که او را قبض روح کند، در خواب
بدو وحی کرد که نور و حکمت خدا را در اختیار فرزندش انشو قرار دهد.

و فترت بین عیسی و محمد ﷺ چهارصد و هشتاد سال به طول انجامید و
اولیای خدای تعالی در زمین و در این مدت فرزندان انشو بن مکیخا بودند که
یکی بعد از دیگر موارث نبوت را به ارث می بردند و خدای تعالی آنان را بر
می گزید تا آنکه شاپور فرزند هرمز هفتاد و دو سال سلطنت کرد و او اول کسی
بود که تاج را ساخت و آنرا بر سر نهاد و ولی امر خدا همچنان انشو بن مکیخا بود
و بعد از آن اردشیر برادر شاپور دو سال پادشاهی کرد و در زمان او خدای
تعالی اصحاب کهف و رقیم را برانگیخت و در این هنگام ولی امر خدا در زمین
دسیخا بن انشو بن مکیخا بود و شاپور فرزند اردشیر نیز پنجاه سال سلطنت کرد
و ولی امر خدا در آن زمان همان دسیخا بن انشو بن مکیخا بود و پس از او
یزدگرد فرزند شاپور بیست و یک سال و پنج ماه و نوزده روز سلطنت کرد و ولی

الأرض دسیخا علیها السلام ، فلما أراد الله عز وجل أن يقبض دسیخا أوحى إليه في منامه أن يستودع علم الله ونوره وتفصيل حكمته نسطورس بن دسیخا ففعل . فعند ذلك ملك بهرام جور ستا وعشرين سنة وثلاثة أشهر وثمانية عشر يوماً ، ولي أمر الله يومئذ في الأرض نسطورس بن دسیخا . وعند ذلك ملك يزدجرد بن بهرام ثمان وعشرين سنة وثلاثة أشهر وثمانية عشر يوماً ، ولي أمر الله يومئذ في الأرض نسطورس بن دسیخا . وعند ذلك ملك فیروز بن یزدجرد بن بهرام مبعاً وعشرين سنة ، ولي أمر الله يومئذ نسطورس بن دسیخا وأصحابه المؤمنون . فلما أراد الله عز وجل أن يقبضه إليه أوحى إليه في منامه أن يستودع علم الله ونوره وحكمته وكتبته مزعیدا . وعند ذلك ملك بلاش بن فیروز أربع سنين ، ولي أمر الله عز وجل مزعیدا ، وملك بعده قباد بن فیروز ثلاثاً وأربعين سنة ، وملك بعده جاماسب أخو قباد ستاً وأربعين سنة ، ولي أمر الله يومئذ في الأرض مزعیدا ، وعند ذلك ملك كسری بن قباد ستاً وأربعين سنة .

امر خدا در زمین دسیخا علیها السلام بود و چون خدای تعالی خواست که دسیخا را قبض روح کند در خواب بدو وحی کرد که علم و نور خدا و تفصیل حکمتش را به نسطورس بن دسیخا بسپارد و او نیز چنین کرد و در این زمان بهرام گور بیست و شش سال و سه ماه و هجده روز پادشاهی کرد و ولی امر خدا در زمان او نسطورس بن دسیخا بود و بعد از آن یزدگرد فرزند بهرام بیست و هشت سال و سه ماه و هجده روز پادشاهی کرد و ولی امر خدا در روزگار او در زمین نسطورس بن دسیخا بود .

آنگاه فیروز فرزند یزدگرد فرزند بهرام بیست و هفت سال پادشاهی کرد و ولی امر خدا در آن روز نسطورس بن دسیخا و اصحاب با ایمانش بودند و چون خدای تعالی اراده فرمود که او را قبض روح کند در خواب بدو وحی کرد که علم و نور خدا و حکمت و کتب او را به مزعیدا بسپارد و در آن زمان بلاش فرزند فیروز چهار سال پادشاهی کرد و ولی امر خدای تعالی مزعیدا بود و بعد از او قباد فرزند فیروز چهل و سه سال پادشاهی کرد و پس از او جاماسب برادر قباد چهل و شش سال سلطنت کرد و ولی امر خدا در روزگار او در زمین مزعیدا بود .

ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ، وَ وَلِيَّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ مَرْعِيدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ وَ شِيعَتُهُ الْمُؤْمِنُونَ، فَلَمَّا
 أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَقْبِضَ مَرْعِيدًا أُوحِيَ إِلَيْهِ فِي مَنَامِهِ أَنْ يَسْتَوْدِعَ نُورَ اللَّهِ وَ حِكْمَتَهُ
 بِحَيْرَى الرَّاهِبِ فَقَعَلَ، فَعِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ هَرْمُزُ بْنُ كِسْرَى ثَمَانِي وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَ وَلِيَّ أَمْرِ
 اللَّهِ يَوْمَئِذٍ بِحَيْرَى وَ أَصْحَابُهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ شِيعَتُهُ الصَّادِقُونَ، وَ عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ كِسْرَى بْنُ
 هَرْمُزِ اِبْرَوِيزُ، وَ وَلِيَّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ بِحَيْرَى حَقَّ إِذَا طَالَبَ الْمُدَّةُ وَ انْقَطَعَتِ
 الْوَحْيُ وَ اسْتَخَفَّتِ بِالنَّعَمِ وَ اسْتَوْجِبَتِ الْغَيْرُ وَ دَرَسَ الدِّينُ وَ تَرَكَّتِ الصَّلَاةُ وَ اقْتَرَبَتِ
 السَّاعَةُ وَ كَثُرَتِ الْفِرْقُ وَ صَارَ النَّاسُ فِي خَيْرَةٍ وَ ظُلْمَةٍ وَ أَدْيَانٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ أُمُورٍ مُتَشَتِّتَةٍ وَ
 سُبُلٍ مُتَلَيِّسَةٍ، وَ مَضَتْ تِلْكَ الْقُرُونُ كُلُّهَا فَخَضَّ صَدْرُهَا عَلَى مِنْهَاجِ نَبِيِّهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ بَدَّلَ
 آخِرُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ طَاعَتَهُ عُدْوَانًا، فَعِنْدَ ذَلِكَ اسْتَخْلَصَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنُبِيِّهِ وَ
 رِسَالَتِهِ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمُشْرِفَةِ الطَّيِّبَةِ وَ الْجُرْثُومَةِ الْمُتَخَيْرَةِ^(۱) الَّتِي احْطَفَاهَا اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ

بعد از او کسری فرزند قباد جهل و شش سال و هشت ماه پادشاهی کرد و ولی
 امر خدا در آن روزگار مرعیداً علیه السلام و اصحاب و شیعیان او مؤمنان بودند و چون
 خدای تعالی اراده فرمود که مرعیدا را قبض روح کند در خواب بدو وحی کرد که
 نور و حکمت خدا را به بحیرای راهب بسپارد، و او نیز چنین کرد، در این زمان
 هرمز فرزند کسری سی و هشت سال سلطنت کرد و ولی امر خدا در آن هنگام
 بحیری و اصحاب و شیعیان او و مؤمنان بودند، بعد از آن کسری فرزند هرمز پسر
 پرویز پادشاهی کرد و ولی امر خدا در آن دوره در زمین بحیری بود تا آنکه مدت
 طولانی شد و وحی منقطع گردید و نعمات را خفیف شمردند و مستحق بلایا شدند
 و دین مندرس شد و نماز ترک گردید و ساعت نزدیک شد و فرقه ها بسیار شدند
 و مردم در حیرت و ظلمت و ادیان مختلف و امور پراکنده و راههای پوشیده واقع
 شدند، و این قرنهای سپری شد، در آغاز مردم بر دین پیامبرشان بودند، اما در
 پایان مردم نعمت خدا را به کفر و طاعت او را به دشمنی تبدیل کردند و در این
 زمان بود که خدای تعالی برای نبوت و رسالت خود شخصی را برگزید که از
 شجره مشرفه طیبه و جرثومه متخیره بود، کسی را که در علم سابق و قول نافذش

۱ - فی بعض النسخ «الجرثومة المتخيرة».

فی سابق علیه و نافذ قوله قبل ابتداء خلقه، و جعلها منتهی غیرته، و غایة صفوته، و معین خاصته محمداً ﷺ، اختصه بالنبوة، و اضطفاه بالرسالة، و أظهر بدین الحق لتحصل بین عباد الله القطاء، و یعطى فی الحق جزیل القطاء، و یحارب أعداء رب الارض و السماء، و یمتج عند ذلك ربنا تبارک و تعالی لمحمد ﷺ علم الماضین، و زادة من عنده القرآن الحکیم بلسان عربی مبین، لا یتأیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه نازل من حکیم حمید، فیه خبر الماضین و علم البالین».

۲۱- حدَّثنا أبي، و محمد بن الحسن - رضي الله عنهما - قالَا: حدَّثنا سعد بن عبد الله، و عبد الله بن جعفر الحميري، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن الحسن بن علي الحضار، عن عمار بن أبان، عن الحسن بن أبي حمزة، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «قال: يا أبا حمزة إن الأرض لن تخلو إلا و فيها ميثا عالم إن زاد الناس قال: قد زادوا، و إن نقصوا قال: قد نقصوا، و لن يخرج الله ذلك العالم حق يرمى في ولده من يظلم مثل عليه».

۲۲- حدَّثنا أبي، و محمد بن الحسن - رضي الله عنهما - قالَا: حدَّثنا سعد بن عبد الله،

پیش از آفرینش برگزیده بود و او را نهایت برگزیدگان و غایت منتخبان و معین خاصان خود قرار داده بود، یعنی محمد ﷺ که او را به نبوت مختص گردانید و به رسالت برگزید و حق را با دین او مستظهر کرد تا بین عباد الله حکم کند و در راه حق عطای جزیل بخشد و با دشمنان پروردگار زمین و آسمان کارزار کند و خدای تعالی نیز برای محمد ﷺ علم پیشینیان را گرد آورد و قرآن حکیم را که به زبان عربی مبین بود بر آن افزود، کتابی که باطل از پیش و پس بر آن وارد نشود، از جانب حکیم حمید فرو فرستاده شده است و در آن خبر پیشینیان و علم آیندگان است.

۲۱- ابو حمزه از امام باقر علیهما السلام روایت کند که فرمود: ای ابا حمزه! در زمین پیروسته عالمی از ما وجود دارد که اگر مردم چیزی بیفزایند بگوید افزودند و اگر بکاهند بگوید کاستند و خداوند آن عالم را از دنیا نبرد تا آنکه در فرزندانش کسی را ببیند که مانند او بداند.

۲۲- امام صادق علیهما السلام از پدران خود از امیرالمؤمنین علیهما السلام روایت کند که

وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ يَتْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْغِفَارِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ -
إِبْرَاهِيمَ، وَالحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ أَمِيرُ -
الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: لَا يَزَالُ فِي وَلَدِي مَأْمُونٌ مَأْمُولٌ».

۲۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ
يَتْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ صفوان بن يحيى «قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا
تَحُلُّو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهَا إِمَامٌ مِنَّا».

۲۴ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ،
عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْمُسْلِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَامِرِيِّ، عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَفِيهَا تَعَالَى ذِكْرُهُ فِيهَا حُجَّةٌ يَتَرَفُّ الْحَلَالُ وَ
الْحَرَامُ وَتَدْعُو إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ حَلَّ وَعَزْرٌ، وَ لَا يَنْقَطِعُ الْحُجَّةُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَنْ تَعِينَ يَوْماً
قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَإِذَا رُفِعَتِ الْحُجَّةُ أُغْلِقَ بَابُ التَّوْبَةِ وَ لَنْ يَنْفَعَ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ
آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُرْفَعَ الْحُجَّةُ أَوْ لَيْسَ بِكَ إِسْرَارٌ خَلَقَ اللَّهُ، وَ هُمُ الَّذِينَ تَقُومُ عَلَيْهِمُ
الْقِيَامَةُ».

۲۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى
الْقَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ عَقْبَةَ بْنِ جَعْفَرٍ

فرمود: پیوسته در فرزندانم شخصی امینی وجود دارد که مردم بدو امیدوارند.

۲۳ - صفوان بن یحیی گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: زمین
خالی از آن نیست که امامی از ما در آن باشد.

۲۴ - عبدالله بن سلیمان عامری از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود:
زمین زایل نشود جز آنکه برای خدای تعالی در آن حجت باشد که حلال و حرام
را بشناسد و مردم را به سبیل الله فراخواند و حجت از زمین منقطع نشود جز چهل
روز پیش از وقوع قیامت، و چون حجت خدا برداشته شود، ابواب توبه نیز
مسدود می شود و ایمان شخصی که پیش از رفع حجت ایمان نیاورده باشد سودی
نبخشد، آنها بدترین خلق خدا هستند و قیامت علیه آنها واقع خواهد شد.

۲۵ - عقیبة بن جعفر گوید به امام رضا علیه السلام گفتم: بدین مرتبت رسیدید و

قال: «قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ بَلَغْتَ وَلَيْسَ لَكَ وَلَدٌ، فَقَالَ: يَا عَقْبَةُ بْنُ جَعْفَرٍ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَمُوتُ حَتَّى يَرَى وَلَدَهُ مِنْ بَعْدِهِ».

۲۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْصِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي - بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَدْلٍ».

۲۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ - الْحَسَنِ الصَّفَّارُ؛ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْصِيُّ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ - الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الثُّمَّانِ، عَنْ مُصْطَلِ بْنِ عَفَّانَ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ سَأَلَ بَنُ أَبِي حَفْصَةَ يُلْقَانِي وَيَقُولُ لِي: أَلَسْتُمْ تَزُورُونَ أَنْ مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ قَوَّيْتُهُ مَوْتَهُ جَاهِلِيَّةً؟ فَأَقُولُ لَهُ: بَلَى، فَيَقُولُ لِي: قَدْ مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ قَبْلَ إِمَامَتِكُمُ الْيَوْمَ؟ فَأَنْكَرُ؛ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْ أَقُولَ لَهُ: جَعْفَرُ، فَأَقُولُ لَهُ: أَيْمَنِي أَلَّ مُحَمَّدٍ، فَيَقُولُ لِي: مَا أَرَأَاكَ صَنَعْتَ شَيْئاً، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَجَّحَ سَأَلَ بَنُ أَبِي حَفْصَةَ - لَعْنَهُ اللَّهُ - وَ هَلْ يَذَرِي سَأَلَ مَا مَنَزَلَةُ الْإِمَامِ، إِنْ مَنَزَلَةُ الْإِمَامِ أَغْظَمُ مِمَّا يَذْهَبُ إِلَيْهِ سَأَلَ

فرزندى نداريد؟ فرمود: اى عقبه بن جعفر! صاحب اين امر نمى ميرد مگر آنكه فرزند پس از خودش را ببيند.

۲۶ - ابوبصير از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود: خداوند جليل تر و بزرگ تر از آن است كه زمين را بدون امام عادلى واگذارد.

۲۷ - ابوعبيده گويد به امام صادق عليه السلام گفتم: فدای شما شوم! سأل بن ابی حفصه مرا دید و گفت: آیا شما روايت نمى كنيد كه كسى كه بميرد و امامى نداشته باشد مرگش مرگ جاهليت است؟ گفتم: آرى، گفت: ابوجعفر محمد باقر در گذشت، امروزه امام شما كيست؟ فدای شما شوم! نخواستم به او بگويم: امام زمان ما جعفر است، گفتم: امامان ما آل محمدند، گفت: جواب درسى ندادى، امام صادق عليه السلام فرمود: واى بر سأل بن ابی حفصه - لعنه الله - آیا سأل مى داند منزلت امام چيست؟ منزلت امام از آنچه سأل و مردم پنداشته اند بزرگتر است، هرگز

وَالنَّاسُ أَجْمَعُونَ، وَإِنَّ لَنْ يَهْلِكَ مِنَّا إِمَامٌ قَطُّ إِلَّا تَرَكَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ، وَ يَسِيرُ مِثْلَ سِيرَتِهِ، وَ يَدْعُو إِلَى مِثْلِ الَّذِي دَعَا إِلَيْهِ، وَإِنَّهُ لَمْ يَمِيعِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا أُعْطِيَ دَاوُدَ أَنْ أُعْطِيَ سُلَيْمَانَ أَفْضَلَ مِنْهُ».

۲۸ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ ذَرِيجٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَرْضَ قَطُّ مُنْذُ قُبِضَ آدَمُ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ يُهْتَدَى بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ، مَنْ تَرَكَهُ هَلَكَ وَ مَنْ لَزِمَهُ نَجَا، حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بُشَيْرٍ، وَ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى جَمِيعاً، عَنْ ذَرِيجٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِمِثْلِهِ سَرَاءً.

۲۹ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحُسَيْنِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى^(۱)، عَنْ ابْنِ يَحْيَى، عَنْ الْقَلَاءِ، عَنْ ابْنِ أَبِي يَحْفُورٍ قَالَ: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَا تَبْقِ الْأَرْضُ يَوْماً وَاحِداً بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنَّا تُفْرَغُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ».

امامی از مائمی میرد جز آنکه کسی را که چون او بداند بر جای گذارد، کسی را که به روش او حرکت کند و به هر آنچه او فراخوانده فراخواند و آنچه که خداوند به داود داده است مانع خدای تعالی نمی شود که بهتر از آنرا به سلیمان عطا فرماید.

۲۸ - ذریج گوید از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: به خدای سوگند که خدای تعالی از وقتی که آدم عليه السلام در گذشته است تا کنون زمین را بی امامی که رهبری به خدای تعالی کند فرو نگذاشته است، او حجت خدا بر بندگان است، کسی که او را ترک کند هلاک شود و کسی که ملازم او باشد نجات یابد و این بر خدای تعالی حق است.

این حدیث را دیگران نیز از ذریج از امام صادق عليه السلام روایت کرده اند.

۲۹ - ابن ابی یحفور از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: زمین حق یک روز بی امامی از ما که مردم بدو پناه برند باقی نمی ماند.

۳۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْخَمِيرِيُّ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حِزَّةِ بْنِ مُرَّانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحَبَّةُ - أَوْ كَانَ الثَّانِي الْحَبَّةُ -».

۳۱ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْخَمِيرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ مَلْهُودِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ نُوفَلٍ قَالَ: «قَالَ عَلِيُّ عليه السلام لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمِنَّا الْهَدَاةُ أَمْ مِنْ غَيْرِنَا؟ قَالَ: بَلْ مِنَّا الْهَدَاةُ إِلَى اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، إِنَّا اسْتَفْذَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ ضَلَالَةِ الشُّرْكِ، وَ إِنَّا اسْتَفْذَهُمْ مِنْ ضَلَالَةِ الْفِتْنَةِ، وَ إِنَّا نُضَيِّحُونَ إِخْوَانًا بَعْدَ ضَلَالَةِ الْفِتْنَةِ كَمَا إِنَّا أَصْبَحُوا إِخْوَانًا بَعْدَ ضَلَالَةِ الشُّرْكِ، وَ إِنَّا نَحْيِمُ اللَّهَ كَمَا إِنَّا فَتَحَ اللَّهُ».

۳۲ - حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْخَمِيرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بُزْجَمٍ، وَ جَمْرَانَ بْنِ جَعْفَرٍ جَمِيعاً، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ عُمَانَ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام هَلْ كَانَ النَّاسُ إِلَّا وَ قِيَمَ مِنْ

۳۰ - حمزه بن مهران گوید از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: اگر در زمین جز دو کس باقی نماند یکی از آن دو حجت است - یا اینکه فرمود: دومی آنها حجت است.

۳۱ - حارث بن نوفل گوید: علی عليه السلام به رسول ﷺ گفت: ای رسول خدا! آیا هادیان از ما هستند یا از غیر ما؟ فرمود: هادیان به خدای تعالی تا روز قیامت از ما هستند، خدای تعالی به واسطه ما مردم را از گمراهی شرک نجات داد و به واسطه ما آنها را از گمراهی فتنه نجات می دهد، مردم به واسطه ما پس از گمراهی فتنه برادر شدند، همچنانکه به واسطه ما پس از گمراهی شرک برادر گشتند، خداوند به ما ختم کند همچنان که به ما آغاز کرد.

۳۲ - معلى بن حنيس گوید از امام صادق عليه السلام پرسیدم: آیا چنین نبوده است

قَدْ أَمَرُوا بِطَاعَتِهِ مُنْذُ كَانَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: «لَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ، وَلَكِنْ أَكْثَرَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».

۳۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْقَطَّارُ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ

قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ -

يُونُسَ - عَنْ جَلِيسٍ لَهُ - عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ فِي قَوْلِ اللَّهِ

عَزَّ وَجَلَّ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» [القصص: ۲۸]، قَالَ: يَا فَلَانُ قَبِيْلُكَ كُلُّ شَيْءٍ وَبَيْنَ

وَجْهِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ أَوَ اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ وَلَكِنْ مَثَلُهَا: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ وَ

نَحْنُ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهُ مِنْهُ، وَ لَنْ يَزَالَ فِي عِبَادِ اللَّهِ مَا كَانَتْ لَهُ فِيهِمْ رُؤْيَةٌ، قُلْتُ: وَ

مَا الرُّؤْيَةُ؟ قَالَ: الْحَاجَةُ، فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهِمْ رُؤْيَةٌ رَفَعْنَا اللَّهُ فَصَنَعَ مَا أَحَبَّ».

۳۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الزُّبَيْدِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ -

الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بِشِيرٍ، عَنْ عُتْرَةَ بْنِ -

أَهَانَ، عَنْ ضُرَيْسِ الْكُنَاسِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ

إِلَّا وَجْهَهُ»، قَالَ: «نَحْنُ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ».

که از زمان نوح علیہ السلام تا کنون در میان مردم کسی بوده است که مردم به طاعت او مأمور بوده اند؟ فرمود: همیشه چنین بوده است، ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند.

۳۳ - ابو حمزه گوید از امام باقر علیہ السلام از تفسیر قول خدای تعالی که می فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» پرسش کردم، فرمود: ای فلان! آیا هر چیزی هلاک شود و وجه خدای تعالی باقی بماند؟ در حالیکه خدای تعالی بزرگتر از آن است که به داشتن وجه و وصف شود، ولی معنای آیه این است که هر چیزی نابود شود جز دین او و ما آن وجهی هستیم که از طریق آن به نزد خدای تعالی درآیند و پیوسته در میان بندگان خدا کسی هست که بدو «رویه» است، گفتم: رویه چیست؟ فرمود: حاجت و آنگاه که در آنها حاجتی نباشد ما را از میان آنها برداشته و هر چه که خواهد انجام دهد.

۳۴ - ضُرَیْسُ از امام صادق علیہ السلام در تفسیر قول خدای تعالی: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا

وَجْهَهُ» روایت کند که فرمود: ما آن وجهی هستیم که از آن بنزد خدای تعالی درآیند.

۲۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصُّغَارِيُّ: وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمَيرِيُّ جَمِيعاً قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنُ عُبَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْهَاشِمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ نَفِيسٍ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ سَمَاعَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «نَزَلَ جِبْرِيلُ عليه السلام عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بِصَحِيفَةٍ مِنَ السَّمَاءِ لَمْ يَنْزِلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنَ السَّمَاءِ كِتَاباً قَبْلَهَا قَطُّ وَ لَا تَعْدُهَا، نَحْتُمَا فِيهِ خَوَاتِيمَ مِنْ ذَهَبٍ، فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِكَ، قَالَ: يَا جِبْرِيلُ وَ مَنْ النَّجِيبُ مِنْ أَهْلِي؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، مَرَّةً إِذَا تَوَفَّيْتَ أَنْ يَتَكَ خَاتِماً مِنْهَا وَ يَتَعَمَلَ بِهَا فِيهِ، فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَدَّ عَلِيُّ عليه السلام خَاتِماً، ثُمَّ عَمِلَ بِهَا فِيهِ إِمَاماً تَعْدَاهُ، ثُمَّ دَفَعَ الصَّحِيفَةَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ خَاتِماً وَ عَمِلَ بِهَا فِيهِ، مَا تَعْدَاهُ، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ خَاتِماً فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أَخْرُجَ يَقُومَ إِلَى الشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ، وَ أَمْرٌ تَمْسُكُ بِهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَقَوْلَ بِهَا فِيهِ، مَا تَعْدَاهُ، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى زُجَلٍ بَعْدَهُ فَقَالَ خَاتِماً فَوَجَدَ فِيهِ: أَطْرُقُ وَ اضْمُتُّ وَ أَلِزُّ مَنَزِلَكَ وَ

۳۵ - جعفر بن سماعه از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: جبرئیل برای پیامبر اکرم از آسمان صحیفه‌ای آورد که خدای تعالی کتابی بمانند آن از آسمان نیاورده و نخواهد آورد، آن رساله مختوم به مهرهایی طلایی بود و بدو گفت: ای محمد! این وصیت تو برای نجیب از خاندانت می‌باشد، گفت: ای جبرئیل! نجیب از خاندان من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب، بدو فرمان بده که چون از دنیا رفتی یک مهر از آن بردارد و بدان عمل کند و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت علی عليه السلام مهر از آن برداشت و بدانچه در آن بود عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن صحیفه را به حسن بن علی عليه السلام تسلیم نمود، او نیز یک مهر از آن برداشت و بدانچه در آن بود عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن را به حسین بن علی عليه السلام تسلیم نمود، او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است: جمعی را برای شهادت همراه خود ببر که با تو شهید خواهند شد و خود را به خدای تعالی بفروش او نیز بدان عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن را به مردی پس از خود داد، او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است: سر

اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى رَجُلٍ بَعْدَهُ فَقَالَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ حَدَّثَ النَّاسَ وَأَقْبَتِهِمْ وَأَنْشَرُ عِلْمَ آبَائِكَ، يَفْعَلْ بِمَا فِيهِ، مَا تَعَدَّاهُ، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى رَجُلٍ بَعْدَهُ، فَقَالَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ حَدَّثَ النَّاسَ وَأَقْبَتِهِمْ وَصَدَّقَ أَبَاكَ، وَلَا تَخَافَنَّ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ فَإِنَّكَ فِي حِرْزِ اللَّهِ وَخِيَانِهِ، وَأَمَرَ بِدَفْعِهَا، فَدَفَعَهَا إِلَى مَنْ بَعْدَهُ، وَبَدَفَعَهَا مَنْ بَعْدَهُ إِلَى مَنْ بَعْدَهُ إِلَى (قيام المهدي) وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ».

۳۶ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمْعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الزُّبَيْنِيُّ، عَنْ ابْنِ هِلَالٍ، عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَادٍ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَبَعْدَ الْخَلْقِ».

۳۷ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ إِسْحَاقَ شَمْرٍ، عَنْ هَارُونَ بْنِ حَمْزَةَ الْغَنَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: هَلْ كَانَ النَّاسُ إِلَّا وَفِيهِمْ مَنْ قَدْ أَمَرُوا بِطَاعَتِهِ مُنْذُ كَانَ نُوحٌ عليه السلام؟ قَالَ: «لَمْ يَزَالُوا كَذَلِكَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».

به زیر انداز و خاموش باش و در منزلت بنشین و به عبادت پروردگارت بپرداز تا مرگ فرا رسد، سپس آن را به مردی پس از خود داد و او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و علم پدراست را منتشر کن. پس او نیز بدان عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن صحیفه را به مردی پس از خود داد و او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است به مردم حدیث کن و فتوی ده و پدرت را تصدیق کن. و از هیچکس جز خدا نترس که تو در حِرز و ضمانت خدای تعالی هستی و مأمور به تسلیم آن شد و به وصی پس از خود داد و او نیز آن را به وصی پس از خود می دهد و این تا روز اقیام مهدی و قیامت ادامه می یابد.

۳۶ - محمد بن مسلم از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: حجت، پیش از خلق و همراه خلق و پس از خلق است.

۳۷ - هارون بن حمزه غنوی گوید به امام صادق عليه السلام گفتم: آیا جز این است که از زمان نوح عليه السلام تا کنون در میان مردم کسی هست که مردم به طاعت او مأمورند؟ فرمود: همیشه چنین بوده است ولیکن بیشتر مردم ایمان نمی آورند.

۳۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعاً: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةُ وَ لَوْ ذَهَبَ أَحَدُهُمَا بَقِيَ الْحُجَّةُ».

۳۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُوَكَّلِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ يَزِيدَ الْكِنَاسِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «لَيْسَ ثَقُلَ الْأَرْضُ بِأَبَا خَالِدٍ يَوْمَ مَا وَاحِدُاً بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ، وَلَمْ يَكُنْ مَتَدُ خَلْقِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ آدَمَ عليه السلام وَ أَشْكَنَهُ الْأَرْضَ».

۴۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ جَمِيعاً، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خِدَاشٍ الْبَصْرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: تَحْثُلُو الْأَرْضَ سَاعَةً لَا يَكُونُ فِيهَا إِمَامٌ؟ قَالَ: «لَا تَحْثُلُو الْأَرْضَ مِنَ الْحَقِّ».

۴۱ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْإِسْرَاقِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ غَثَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَتْفُورٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام هَلْ تُتْرَكُ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَيَسْكُونُ إِمَامَانِ؟

۳۸ - حمزه بن حمران از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: اگر در زمین جز دو کس نباشد یکی از آن دو حجت است و اگر یکی از آن دو در گذرد، آن که حجت است باقی می ماند.

۳۹ - یزید کناسی از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: ای ابا خالد! زمین حتی یک روز بدون آنکه حجت خدا بر مردم در آن باشد باقی نمی ماند و از زمانی که خدای تعالی آدم عليه السلام را آفرید و او را در زمین ساکن ساخت چنین بوده است.

۴۰ - خدایش بصری گوید: شخصی از امام صادق عليه السلام پرسش کرد که آیا زمین ساعتی از امام خالی می ماند؟ فرمود: زمین خالی از حق نمی ماند.

۴۱ - عبدالله بن ابی یثفور گوید از امام صادق عليه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون امام و انهاده می شود؟ فرمود: خیر، گفتم: آیا ممکن است که در یک زمان دو امام

قال: لا إله إلا وأخذها صاميتاً.

۲۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْقَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَّارٍ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ بَشَّارٍ الْوَاسِطِيِّ قَالَ: «قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ خَالِدٍ لِلرُّضَا عليه السلام - وَأَنَا حَاضِرٌ - أَتَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ إِمَامٍ؟ فَقَالَ: لَا».

۲۳ - حَدَّثَنَا أَبِي - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجُمَيْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي - عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَدْلٍ».

۲۴ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَبَّاسُ بْنُ الْفَضْلِ الْمُقَرِّي قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي الضُّحَى، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «إِنِّي تَارِكٌ لَكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرْثِي - أَهْلَ بَيْتِي - فَإِنَّمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۲۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ رَوَيْتُ الْقَبَّاسُ بْنُ الْفَضْلِ، عَنْ أَبِي رُزَّعَةَ، عَنْ كَثِيرِ بْنِ يَحْيَى أَبِي مَالِكٍ، عَنْ أَبِي عَوَانَةَ، عَنِ الْأَعْشَشِ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ -

باشند؟ فرمود: خیر، مگر آنکه یکی از آندو خاموش باشد.

۲۲ - حسن بن بشار واسطی گوید حسین بن خالد به امام رضا عليه السلام در حضور من گفت: آیا زمین خالی از امام می ماند؟ فرمود: خیر.

۲۳ - ابوبصیر از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: خداوند جلیل تر و بزرگتر از آن است که زمین را بدون امامی عادل رها کند.

۲۴ - زید بن ارقم روایت کند که رسول اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: من در میان شما دو شیء نفیس و گرانبها را بجا می گذارم که آندو کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - می باشد و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا آن که در حوض کوثر بر من در آیند.

۲۵ - عامر بن واثله از زید بن ارقم روایت کند که چون رسول خدا صلى الله عليه وآله از

أبي ثابت، عن عامر بن وائلة، عن زيد بن أرقم قال: «لما رجع رسول الله ﷺ من حجة الوداع نزل بغدير خم، ثم أمر بدوحات فقمم ما تحتهن، ثم قال: كأي قد دُعيت فأجبت، إني تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله وعترتي - أهل بيتي -، فانظروا كيف تحفظوني فيها فإنها لن يفترقا حتى يردا علي الحوض، ثم قال: إن الله مولاي وأنا مولى كل مؤمن، ثم أخذ بيد علي بن أبي طالب عليه السلام فقال: من كنت وليه فهذا وليه، اللهم والي من والاه وعاد من عاداه. قال: فقلت لزيد بن أرقم: أنت سمعت من رسول الله ﷺ؟ فقال: ما كان في الدوحات أحد إلا وقد رآه بعينيه وسمعه بأذنيه».

۴۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْقَزِيزِ إِسْلَاءُ قَالَ: حَدَّثَنَا يَشْرُ بْنُ الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَطِيَّةِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأَجِيبُ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعُرْوَةُ بَيْتِي، كِتَابُ اللَّهِ خَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ

حجۃ الوداع برگشت در غدیر خم فرود آمد، سپس دستور داد زیر چند درخت بزرگ را رُفتند و فرمود: گویا مرا دعوت کردند و من نیز اجابت نمودم، من در میان شما دو شیء نفیس بر جای می گذارم که یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - بنگرید چگونه آندو را جانشین من می سازید؟ و آندو از یدِ بگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کونر بر من در آیند، سپس فرمود: خداوند مولای من و مولای هر مؤمنی است، آنگاه دست علی بن - ابی طالب علیهما السلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم این شخص مولای اوست، یار خدایا دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار، راوی گوید: به زید بن ارقم گفتم: آیا تو خود این کلام را از رسول خدا ﷺ شنیدی؟ او گفت: همه کسانی که زیر آن درختها بودند او را دیدند و با گوشهای خود این کلمات را شنیدند.

۴۶ - أبو سعيد خدری از پیامبر اکرم ﷺ روایت کند که فرمود: نزدیک است که مرا دعوت کنند و اجابت کنم و من در میان شما دو شیء نفیس باقی

السَّاءِ وَالْأَرْضِ، وَ عِثْرَتِي - أَهْلُ بَيْتِي -، وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَقٌّ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَأَنْظَرُوا بِمَاذَا تَخْلُقُونِي فِيهَا».

۴۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْبُطْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَنْفِيسٍ الْخَثْعَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَزِيرِ بْنُ زَفِيعٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي قَدْ خَلَقْتُ فِيكُمْ شَيْئَيْنِ، لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا مَا أَخَذْتُمْ بِمَا وَعِظْتُكُمْ بِهَا فِيهَا: كِتَابُ اللَّهِ وَ سُكُتِي وَ إِنَّهُمَا - لَنْ يَفْتَرِقَا حَقٌّ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۴۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ عَبَّادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُؤْدَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ صَالِحٍ، عَنْ زَكَرِيَّا، عَنْ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابُ اللَّهِ جَلُّ وَ عَزُّ خَلُّ مُتَدَوِّدَ، وَ عِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَقٌّ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۴۹ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَمْدَانَ

می گذارم کتاب خدای تعالی و عترتم، کتاب خدا رشته ای است که بین آسمان و زمین کشیده شده است و عترتم که همان اهل بیت من است و خدای لطیف به من خبر داده است که بین آندو جدایی نباشد تا آن که در سر حوض کوثر بر من وارد شوند، بنگرید چگونه آن دو را جانشین من می سازید؟

۴۷ - ابوهریره از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: من در میان شما دو شیء را جانشین ساختم که مادام که آندو را بگیرید و بدانها عمل کنید گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و ستم و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در سر حوض کوثر بر من در آیند.

۴۸ - ابوسعید گوید رسول خدا ﷺ فرمود: من در بین شما چیزی را باقی می گذارم که اگر به آن متمسک شوید گمراه نخواهید شد: کتاب خدای تعالی که رشته ای است که بین آسمان و زمین کشیده شده است و عترتم که همان اهل بیت من است و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در سر حوض کوثر بر من در آیند.

۴۹ - حارث همدانی از علی علیه السلام روایت کند که رسول اکرم ﷺ فرمود:

الْقَشِيرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ حُمَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي الْحَسَنُ بْنُ حُمَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ تَابِتٍ الدِّهَانُ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعَادٌ - وَهُوَ ابْنُ سُلَيْمَانَ - عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْحَارِثِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي أَمْرُهُ مَقْبُوضٌ وَأُورِثُكَ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبُ، وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَفْضَلُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ وَعِثْرَتِي - أَهْلُ بَيْتِي -، فَإِنَّهَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَقًّا يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۵۰ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْقَشِيرِيُّ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُطَّلِبِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ مَرْزُوقٍ، عَنْ عَطِيَّةِ الْعَوْفِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ يَمُدُّوهُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ، وَعِثْرَتِي، أَلَا وَإِنَّهَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَقًّا يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. ثَقُلْتُ لِأَبِي سَعِيدٍ: مَنْ عِثْرَتُهُ؟ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -».

۵۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْفَضْلِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَمْرٍو صَاحِبَ أَبِي الْقَبَاسِ ثَعْلَبَ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا الْقَبَاسِ ثَعْلَبَ سَمِعَ عَنْ مَعْقِلِ بْنِ قُوَيْبَةَ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» لَمْ

من مردی قبض شده ام و زود باشد که مرا بخوانند و اجابت کنم من در میان شما دو شیء نفیس باقی گذاشتم که یکی از دیگری افضل است: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا در سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

۵۰ - عَطِيَّةُ عَوْفِيٍّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ خَدْرِيِّ رَوَايَتٍ كَدَّهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَمَوْهُ: مِنْ دَوَّامِرٍ بَيْنَ شِمَائِي كَذَارِمٍ كَهْ يَكِي دِرَازَتَرِ از دِيگَرِي اسْت، كِتَابُ خَدَا كَه رِشْتَه‌ای اسْت كَه از آسَمَان تا زَمِين كَشِيدَه شَدَه وَ طَرَفِ آن بَه دِسْتِ خَدَا اسْت، وَ دِيگَرِ عِثْرَتَم، آگَاَه بَاشِيد كَه آن دَو از يَكْدِگَر جَدَا نَشُونَد تا آن كَه دَر سَرِ حَوْضِ كَوْثَرِ بَرِ مَن وارد شُونَد، رَاوِي گَوِيد بَه ابُو سَعِيدِ گُفْتَم: عِثْرَتِ او چَه كَسَانِي هِسْتَنَد؟ گُفْت: اَهْلِ بَيْتِ او ﷺ.

۵۱ - عَلِيُّ بْنُ الْفَضْلِ الْبَغْدَادِيُّ گَوِيد از ابُو عَمْرٍو هَمْنَشِينِ ابُو الْقَبَاسِ ثَعْلَبِ پَرَسِيدَنَد كَه دَر كَلَامِ رَسُولِ اكْرَمِ كَه فَرَمُودَه «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» چِرَا آن دَو را ثَقَلَيْنِ نَامِيدَه‌اَنَد؟ گُفْت: بَه دَلِيلِ آن كَه تَمَسَّك بَه آن دَو سَنَكِينِ اسْت.

سَمِیَا الثَّقَلَيْنِ؟ قَالَ: لِأَنَّ التَّحْسَنَ فِيهَا تَقِيلُ».

۵۲ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شُعَيْبٍ أَبُو مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو أَحْمَدُ بْنُ أَبِي حَازِمٍ الْفَارِسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مَوْسَى، عَنْ شَرِيكٍ، عَنْ زُكَيْنِ بْنِ الرَّبِيعِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ عِترتي - أَهْلُ بَيْتِي - أَلَا وَ هُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ».

۵۳ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شُعَيْبٍ أَبُو مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَمِيرِيُّ ^(۱) بِالْكُوفَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَرَفِيُّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «أَتَيْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ فَقُلْتُ: أَخْبِرْنَا عَنْ حَبَّةٍ الْوَدَاعِ؛ فَذَكَرَ حَدِيثًا طَوِيلًا، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَنَسَّكُم بِهِ لَنْ تَفْضُلُوا بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتي - أَهْلُ بَيْتِي - ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ - ثَلَاثًا -».

۵۴ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَانَ الْقُسَيْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَافِمِ الْمُغِيرَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْمُهَلَّبِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزَّازِ بْنُ

۵۲ - زید بن ثابت گوید رسول اکرم ﷺ فرمود: من دو شیء نفیس در میان شما باقی می گذارم: کتاب خدای تعالی و عترتم - اهل بیتم - آگاه باشید که آندو جانشینان پس از منند و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

۵۳ - عمرو بن ابی المقدام از امام صادق و او از امام باقر علیهما السلام روایت کند که فرمود: نزد جابر بن عبدالله آمدم و گفتم: از حبة الوداع مرا خبرده و او حدیثی طولانی ذکر کرد و سپس گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: من چیزی را در بین شما باقی گذارم که اگر بدان متمسک شوید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - سپس سه مرتبه فرمود: بار خدایا گواه باش.

۵۴ - زید بن ارقم گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: من در بین شما چیزی را

۱ - کذا في بعض النسخ «الحميري» و الظاهر كونه «الحسيني» نصيف.

مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ الْكِلَابِيُّ الْكُوفِيُّ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي الضَّحَى، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِن تَشَكَّمْتُمْ بِهِ لَنْ تَصِلُوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرْقِي - أَهْلَ بَيْتِي -، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

(*) (۱) حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَمْدَانَ الْقُشَيْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ حَكِيمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ نَابِتٍ الدُّهَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعَادٌ - وَهُوَ ابْنُ سُلَيْمَانَ - عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْحَارِثِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي أَمْرَةٌ مَقْبُوضٌ وَأَوْشِكُ أَنْ أَدْخُنَ فَأَجِيبُ، وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَمُّ الْفَضْلِ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عِرْقِي - أَهْلَ بَيْتِي -، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

(**) (۲) حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقُشَيْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُغْبِرَةُ بْنُ - مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ، عَنْ نُضَيْلِ بْنِ مَرْزُوقٍ، عَنْ غَطِيَّةِ الْفُؤَيْ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ أَحَدُهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابُ اللَّهِ حَتَّى تَمُودَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ طَرَفُ بَيْتِ اللَّهِ، وَ

باقی می گذارم که اگر بدان متعکک شوید هرگز گمراه نگردید کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آندواز یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شوند.

(*) (۳) حارث از علی علیه السلام روایت کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: من مردی قبض شده ام و زود باشد که مرا بخوانند و اجابت کنم، من در میان شما دو شیء نفیس باقی گذاردم که یکی از دیگری افضل است: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

(**) (۴) غطیه عوفی از ابوسعید خدری روایت کند که رسول خدا ﷺ فرمود: من دو امر را در بین شما می گذارم که یکی درازتر از دیگری است، کتاب خدا که رشته ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده و طرف آن به دست

عِترتی، أَلَا وَإِنَّمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَقُلْتُ لِأَبِي سَعِيدٍ: مَنْ عِترتُهُ؟
قَالَ: أَهْلُ بَيْتِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - .

۵۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ -
الْأَشْعَثِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَعْقِلٍ الْأَدَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَمَاعٍ قَالَ: حَدَّثَنَا
أَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي تَابِتٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ
«قَالَ: لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ نَزَلَ غَدِيرُخُمَ فَأَمَرَ بِدُوحَاتٍ نَقَمْنِ،
ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأُجِبتُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَخَذُهَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ:
كِتَابُ اللَّهِ وَعِترتي - أَهْلُ بَيْتِي -، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهَا، فَإِنَّهَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا
عَلَيَّ الْحَوْضَ، قَالَ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ مُؤَلَّاهُ وَأَنَا مُؤَلَّى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ، ثُمَّ
أَخَذَ يَهْدِي عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيَّةً فَقُلْ وَلِيَّةً، فَقُلْتُ لَزَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ:
أَمْتُ سَيِّدَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: مَا كَانَ فِي الدُّوحَاتِ أَخَذَ إِلَّا وَقَدْ رَأَى يَقِينِيهِ»

خداست و دیگر عترتم، آگاه باشید که آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در
حوض کوثر بر من وارد شوند راوی گوید: به ابوسعید گفتم: عترت او چه کسانی
هستند؟ گفت: اهل بیت او ^{علیه السلام} .

۵۵ - عامر بن وائله از زید بن ارقم روایت کند که گفت: چون رسول
خدا ﷺ از حجة الوداع بازگشت در غدیرخُم فرود آمد و دستور داد زیر چند
درخت بزرگ را رُفتند سپس برخاست و فرمود: گویا مرا دعوت کردند و من نیز
اجابت نمودم، من در میان شما دو شیء نفیس باقی گذاردم که یکی از آندو بزرگتر
از دیگری است کتاب خدا و عترتم، بنگرید چگونه آندو را جانشین من
می سازید؟ و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد
شوند، سپس فرمود: خداوند مولای من و مولای هر زن و مرد مؤمنی است،
سپس دست علی بن ابی طالب ^{علیه السلام} را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم علی
مولای اوست، به زید بن ارقم گفتم: آیا تو خود این کلام را از رسول خدا ﷺ
شنیدی؟ گفت: همه کسانی که زیر آن درختها بودند او را با دو چشم خود دیده و
با دو گوش خود این کلمات را شنیدند.

صِحَّةً بِأُذُنَيْهِ».

۵۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ أَبُو مُحَمَّدٍ الرَّبَعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَرِيفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هُضَيْلٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي نَابِتٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأُجِيبُ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَخَذَهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، حَبْلُ تَمْدُودٍ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِرْقِي - أَهْلُ بَيْتِي - فَإِنَّهَا لَنْ يَزَالَ جَمِيعًا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهَا».

۵۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ خَفِصٍ، عَنْ عَبَّادِ ابْنِ يَحْقُوبَ، عَنْ أَبِي مَالِكٍ عَمْرٍو بْنِ هَاشِمِ الْجَنِّي، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ عَطِيَّةَ إِنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ يَرْفَعُ ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ «قَالَ: أَتَمَّتَا النَّاسَ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا مِنْ بَعْدِي: الثَّقَلَيْنِ، أَخَذَهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ حَبْلُ تَمْدُودٍ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِرْقِي - أَهْلُ بَيْتِي - أَلَا وَإِنَّهَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ».

ترجمه حدیثی

۵۶- زید بن ارقم گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: گویا مرا خوانده اند و من نیز اجابت نموده ام و من دو شیء نفیس در میان شما نهاده ام که یکی از دیگری عظیم تر است: کتاب خدای تعالی که رشته ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده است، و عترتم - اهل بیتم - و آندو پیوسته با یکدیگرند تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شوند، پس بنگرید چگونه آندو را جانشین من می سازید؟

۵۷- ابوسعید در حدیث مرفوعی از پیامبر اکرم ﷺ روایت کند که فرمود: ای مردم! من در میان شما چیزی را نهاده ام که اگر آن را اخذ کنید پس از من گمراه نشوید، آنها دو شیء نفیس است و یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است: کتاب خدای تعالی که رشته ای کشیده شده از آسمان تا زمین است، و عترتم - اهل بیتم - آگاه باشید که آندو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند.

۵۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ السَّمِيعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي سَيِّدِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ «قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنِّي تَارِكٌ فَوَكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرَّتِي - أَهْلَ بَيْتِي -، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۵۹ - حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ نَعِيمٍ بْنُ شاذَانَ الثِّسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ شاذَانَ، عَنِ الْقَاضِي بْنِ شاذَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ حَنْشِ بْنِ الْمُعْتَمِرِ^(۱) قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا ذَرٍّ الْغِفَارِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - أَخْذًا بِحَلْقَةِ بَابِ الْكَتَبَةِ وَهُوَ يَقُولُ: أَلَا مَنْ عَزَّنِي فَقَدْ عَزَّنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا أَبُو ذَرٍّ جُنْدَبُ بْنُ السَّكَنِ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنِّي خَلَفْتُ لَكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرَّتِي - أَهْلَ بَيْتِي -، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ أَلَا وَإِنْ مَثَلَهُمَا فَبِكُمْ كَسَفِينَةُ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ».

۵۸ - امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: من در میان شما دو شیء نفیس را باقی گذاردم: کتاب خدا و عترتم - اهل بیت - و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند.

۵۹ - حنش بن معتمر گوید: ابوذر غفاری - رحمه الله - را دیدم که حلقه باب کعبه را گرفته و می گفت: هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد بداند که من ابوذر جندب بن سکن هستم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: من در میان شما دو شیء نفیس گذاردم: کتاب خدا و عترتم - اهل بیت - و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند، بدانید که مثل آن دو مانند کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که از آن تخلف ورزد غرق شود.

۱ - کنای از نسخ و هذا مصحف، و الضراب «حشی» بن جنادة بن النضره و هو الضحاحی الذي شهد حجة الوداع. و قال ابن عدي: يكنى أبا الجنوب، شهد مع علي مشاهير يروي عنه أبو إسحاق السريحي.

۶۰ - حَدَّثَنَا شَرِيفُ الدِّينِ الصَّدُوقُ أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ ^(۱) -
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِمْ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ النَّيْسَابُورِيُّ،
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا شَرِيكٌ، عَنْ زُكَيْرِ بْنِ الرَّبِيعِ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ،
عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ ^(۲)» كِتَابُ اللَّهِ
وَعِثْرَتِي - أَهْلَ بَيْتِي -، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

۶۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ وَاسٍ الْقَطَّارُ النَّيْسَابُورِيُّ - ^(۳) - قَالَ:
حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ:
حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا زَكْرِيَّا بْنُ أَبِي زَائِدَةَ، عَنْ عَطِيَّةِ الْقَوَافِي، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ
الْخَدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ:
كِتَابُ اللَّهِ حَتَّى تَمُوتُوا مِنْ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِثْرَتِي - أَهْلَ بَيْتِي -، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى
يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۶۲ - حَدَّثَنَا أَبِي - ^(۴) - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ -
شاذَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي -
الشَّعْثِيِّ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، عَنِ الشَّيْخِ ^(۵) قَالَ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ

۶۰ - زید بن ثابت گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: من در میان شما دو
جانشین گذاردم، کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا
آنکه در حوض کوثر بر من در آیند.

۶۱ - ابوسعید خدری گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: من در میان شما دو
شیء نفیس نهادم که یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است: کتاب خدا که
رشته ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده است و عترتم - اهل بیتم - و آندو از
یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من در آیند.

۶۲ - زید بن ارقم از پیامبر اکرم ﷺ روایت کند که فرمود: من در بین شما
کتاب خدا و اهل بیتم را نهادم و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر

۱ - فی بعض النسخ «زیلدة» و هو تصحیف و بنو زیارة جماعة من اهل نیشابور. ۲ - فی بعض النسخ «الثقلین».

بَیِّنِی، فَأُتِیَہَا لَنْ یُنْفَرِقَا حَتَّى یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ».

۶۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رحمہ اللہ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّغْفَارِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَادِثِ بْنِ عِيسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ صَمَرَ الْهَمَلِيِّ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیہ السلام «قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَهَّرَنَا وَغَسَّصَنَا وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَخُجَّجًا فِي أَرْضِهِ، وَجَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ، وَجَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا، لَا نُفَارِقُهُ وَلَا يُفَارِقُنَا».

۶۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْمُطَدِّقِ - رحمہ اللہ - قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ - عَلِيٍّ علیہ السلام «قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ مَعْقِلٍ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِنِّي مَخْلُفٌ لَكُمْ فِي الثَّقَلَيْنِ كِتَابِ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي» مِنَ الْعِتْرَةِ؟ فَقَالَ: أَنَا وَ الْحُسَيْنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ الْيَسَعَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ تَابِعَهُمْ شُهَدَائِهِمْ وَ قَائِمُهُمْ، لَا يُفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم حَوْضَهُ».

من در آیند.

۶۳ - سُلَیْمِ بْنِ قَیْسِ از امیرالمؤمنین علی علیہ السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی ما را پاکیزه ساخت و حفظ نمود و ما را گواهان بر خلقش قرار داد و حجت‌های زمین نمود و ما را همراه قرآن قرار داد و قرآن را همراه ما کرد، ما از قرآن جدا نشویم و آن نیز از ما جدا نشود.

۶۴ - امام صادق علیہ السلام از پدرانش روایت کند که از علی علیہ السلام در معنی این کلام رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم که «من دو شیء نفیس در میان شما نهادم کتاب خدا و عترتم» پرسیدند که عترت چه کسانی هستند؟ فرمود: من و حسن و حسین و ائمه نه گانه که از فرزندان حسین هستند و همین آنها مهدی و قائم آنهاست از کتاب خدا جدا نشوند و کتاب خدا نیز از آنها جدا نشود تا آنکه بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در حوض کوثر در آیند.

۶۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا عَلِيُّ أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ^(۱) وَأَنْتَ بَابُهَا، وَ لَوْ تَوَقَّى الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ قَبْلِ الْبَابِ، فَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحْيِي وَيُيَضِّكُ، لِأَنَّكَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ، لَحْمُكَ مِنْ لَحْمِي، وَ دَمُكَ مِنْ دَمِي، وَ رُوحُكَ مِنْ رُوحِي، وَ سِرِّتُكَ مِنْ سِرِّرَتِي، وَ غَلَابَتُكَ مِنْ غَلَابَتِي، وَأَنْتَ إِمَامُ أُمَّتِي، وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا بَعْدِي، سَعِدَ مَنْ أَطَاعَكَ، وَ شَقِيَ مَنْ عَصَاكَ، وَ رِيحَ مَنْ تَوَلَّاكَ، وَ خَسِرَ مَنْ عَادَاكَ، وَ فَازَ مَنْ لَزِمَكَ، وَ هَلَكَ مَنْ نَارَكَ، مَثَلُكَ وَ مَثَلُ الْأَنْثَى مِنْ وَلَدِكَ ابْتَدَى امْتَلَأَ سَفِينَةُ نُوحٍ مِنْ رَكِبِهَا نَحَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ، وَ مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ النُّجُومِ كُلِّهَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ إِلَى يَوْمِ - الْقِيَامَةِ».

۶۵ - ابن عباس گوید که رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: ای علی! من شهر حکمت و تو دروازه آبی و به مدینه داخل نتوان شد مگر از جانب دروازه آن، دروغ می گوید کسی که می پندارد مرا دوست دارد در حالی که تو را دشمن می دارد، زیرا تو از منی و من از توأم، گوشت تو از گوشت من و خون تو از خون من و روح تو از روح من، و نهان تو از نهان من و آشکار تو از آشکار من است، و تو امام امت من هستی و پس از من جانشین من بر آنهایی، نیکبخت کسی که از تو اطاعت کرد و بدبخت کسی که نافرمانی تو را نمود، کسی که دوستی تو را داشته باشد سود برده است و کسی که دشمن تو باشد در خسران است و کسی که همراهی تو را داشته باشد رستگار و کسی که از تو جدائی گزیند هلاک است، مثل تو و مثل انثی از فرزندان تو که پس از من بیایند، مثل کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که از آن تخلف ورزد غرق خواهد شد، و مثل شما مانند مثل ستارگان است که هر گاه ستاره ای پنهان شود ستاره ای دیگر بدرخشد و این تا روز قیامت ادامه دارد.

۱ - فی بعض النسخ «مدینة العلم» و فی بعضها معاینة الراوی.

[مَعْنَى الْعِترَةِ وَالْأَلِ وَالْأَهْلِ وَالذَّرِّيَّةِ وَالسُّلَالَةِ]

قال مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ -: إِنْ سَأَلَ سَائِلٌ عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ لَكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي، أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَقًّا يَرِدَا عَلَى الْخَوَاضِ». فَقَالَ: مَا تَتَكَبَّرُونَ لَنْ يَكُونَ أَبُو بَكْرٍ مِنَ الْعِترَةِ، وَكُلُّ بَنِي أُمَيَّةٍ مِنَ الْعِترَةِ أَوْ لَا يَكُونُ الْعِترَةُ إِلَّا يُولَدُ الْحَسَنُ وَالحُسَيْنُ فَلَا يَكُونُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنَ الْعِترَةِ؟

فَقِيلَ لَهُ: أَنْكَوْتُ ذَلِكَ لِمَا جَاءَتْ بِهِ اللَّغَةُ وَذَلَّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ ﷺ. فَأَمَّا دَلَالَةُ قَوْلِهِ ﷺ فَإِنَّهُ قَالَ: «عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي»، وَالْأَهْلُ مَا خُوذَ مِنْ أَهَالَةِ الْبَيْتِ، وَهُمْ الَّذِينَ يَفْتَمُرُونَهُ، فَقِيلَ لِكُلِّ مَنْ عَمَرَ الْبَيْتَ أَهْلٌ، كَمَا قِيلَ لِمَنْ عَمَرَ الْبَيْتَ أَهْلُهُ، وَلِذَلِكَ قِيلَ لِقُرَيْشٍ: آلُ اللَّهِ، لِأَنَّهُمْ عُمَارُ بَيْتِهِ، وَالْأَلُ: الْأَهْلُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قِصَّةِ لُوطٍ: «فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ»^(۱)، وَقَالَ: «إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ»^(۲)، فَتَسَى

معنای عِترت و آل و اهل و ذَرِیَّه و سُلالة

مصنف این کتاب شیخ صدوق - رحمه الله - گوید: اگر سؤال کننده ای درباره این کلام پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيمَكُم مَّا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي، أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَقًّا يَرِدَا عَلَى الْخَوَاضِ» بگوید: چرا انکار می کنید که ابوبکر و بنی امیه از عترت باشند و چرا می گوئید که عترت فقط شامل فرزندان حسین علیهما السلام می شود؟ آیا علی بن ابی طالب از عترت نیست؟ به او می گوئیم: انکار ما به دلیل لغت و سخن پیامبر اکرم ﷺ است. اما سخن پیامبر چنین است: «عترت من، اهل بیت من است» و کلمه «اهل» مأخوذ از «اهالة البيت» است و آنها کسانی هستند که خانه را آباد می کنند و به هر کسی که خانه را آباد می کند «اهل» می گویند و اهل البيت آباد کنندگان آنند و از این جهت به قریش آل الله می گویند، زیرا آنها آباد کنندگان خانه او بودند و «آل» به معنی اهل است، خدای تعالی در داستان لوط فرموده است: اهل خود را شبانه ببر، و فرموده: مگر آل لوط را که در سحر آنها را نجات دادیم - و «آل» را اهل

الْآلَ أَهْلًا، وَالْآلَ فِي اللُّغَةِ الْأَهْلُ وَإِنَّمَا أَصْلُهُ أَنْ الْقَرَبَ إِذَا مَا أَرَادَتْ أَنْ تُصَغَّرَ الْأَهْلَ قَالَتْ: أَهْلِيلٌ، ثُمَّ اسْتَقَلَّتِ الْهَاءُ فَقَالَتْ: آلٌ. وَاسْتَطَبَّ الْهَاءُ، فَصَارَ مَعْنَى الْآلِ كُلُّ مَنْ رَجَعَ إِلَى الرَّجُلِ مِنْ أَهْلِهِ بِتَنَسُّبِهِ.

ثُمَّ اسْتَعْمِرَ ذَلِكَ فِي الْأُمَّةِ، فَقِيلَ لِمَنْ رَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِدِينِهِ: آلٌ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»^(۱)، وَإِنَّمَا صَحَّ أَنَّ الْآلَ فِي قِصَّةِ فِرْعَوْنَ مَبْنِيٌّ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِنَّمَا عَذَّبَهُ عَلَى الْكُفْرِ وَلَمْ يُعَذِّبْهُ عَلَى النَّسَبِ فَلَمْ يَجْزِ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ» أَهْلَ بَيْتِ فِرْعَوْنَ، فَقِيلَ قَالَ قَائِلٌ: آلُ الرَّجُلِ، فَإِنَّمَا يَرْجِعُ بِهَذَا الْقَوْلِ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَدُلَّ عَلَيْهِ بِدَلَالَةِ الِاسْتِعَارَةِ كَمَا جَعَلَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ بِقَوْلِهِ: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ»، وَرَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «مَا عَنِ إِلَّا ابْنَتُهُ»^(۲)

نامیده است، و آل در لغت به معنی اهل است و اصل آن این است که عرب در تصغیر اهل «أهلیل» گوید و چون بحرف «ها» بر آن ثقیل است آن را اسقاط کرده و «آل» گفته است و معنی آل، هر کسی که از خاندان انسان است که به او بر می گردد.

سپس کلمه آل به نحو استعاره در آیت نیز استعمال شده است و به هر کس که در دین خود به پیامبر ﷺ رجوع کند «آل» گفته شده است، خدای تعالی فرموده است: «آل فرعون را در عذاب سختی در آورید» و دلیل آنکه در قصه فرعون مقصود از پیروان او «آل» او می باشد این است که خدای تعالی او را به واسطه کفر عذاب می کند و نه به واسطه نسب، پس روا نیست که مقصود از «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ» اهل بیت او باشد و چون شخصی بگوید: «آل الرَّجُلِ» مقصود همان اهل بیت اوست، مگر آنکه دلیلی وجود داشته باشد که آن به نحو استعاره استعمال شده است، همچنانکه خدای تعالی در تعبیر «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ» در معنای استعاری استعمال فرموده است و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که مقصود از آل فرعون در این آیه دختر اوست.

وَأَمَّا الْأَهْلُ فَهُمْ الذَّرِيَّةُ مِنَ وَلَدِ الرَّجُلِ وَوَلَدِ أَبِيهِ وَجَدِّهِ وَدَنِيَّةٍ عَلَى مَا تُعْرَفُ وَلَا يُقَالُ يُولَدُ الْجَدُّ الْأَبْعَدُ «أَهْلٌ»، أَلَا تَرَى أَنَّ الْعَرَبَ لَا تَقُولُ لِلْعَجَمِ: أَهْلُنَا، وَإِنْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَدُّهَا، وَلَا تَقُولُ مِنَ الْعَرَبِ مُضَرُّ لِإِيَادَ: أَهْلُنَا، وَلَا لِرَبِيعَةَ، وَلَا تَقُولُ قُرَيْشُ لِسَائِرِ وَلَدِ مُضَرٍّ: أَهْلُنَا، وَلَا جَاذَ أَنْ يَكُونَ سَائِرُ قُرَيْشٍ أَهْلَ الرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنِّسْبِ لَكَانَ وَلَدُ مُضَرٍّ وَ سَائِرُ الْعَرَبِ أَهْلَهُ، فَالْأَهْلُ أَهْلُ بَيْتِ الرَّجُلِ وَ دَنِيَّةٍ، فَأَهْلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَنُو هَاشِمٍ دُونَ سَائِرِ الْبَطُونِ، فَإِذَا ثَبَتَ أَنَّ قَوْلَهُ ﷺ: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي - أَهْلُ بَيْتِي» فَسَأَلَ سَائِلٌ مَا الْعِثْرَةُ فَقَدْ فَسَّرَهَا هُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «أَهْلُ بَيْتِي»، وَ هَكَذَا فِي اللَّغَةِ أَنَّ الْعِثْرَةَ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ عَلَى بَابِ جَبْرِ الضُّبِّ، قَالَ الْهَذَلِيُّ:

لَمَّا كُنْتُ أَخْفَى أَنْ أَكْتُمَ خِلَافَهُمْ لَيْسَتْهُ أَثْيَابٌ، كَمَا يَنْبُتُ الْعِثْرَةُ^(۱)

اما «اهل» عبارت است از نسل از فرزندان مرد و فرزندان پدر و جدش که به طور متعارف نزدیک باشند، اما به فرزندان جد دور «اهل» نمی گویند، آیا نمی بینی که عرب به عجم «اهلنا» نمی گوید، گرچه ابراهیم علیهما السلام جد هر دو است و در میان عرب نیز «مضر» به «ایاد» و «ربیع» اهل ما نمی گوید و قریش نیز به سایر فرزندان مضر «اهلنا» نمی گوید، و اگر جایز بود که سایر قریشیان به واسطه نسبت اهل رسول اکرم ﷺ باشند، همه اولاد مضر و سایر اعراب نیز اهل او بودند، بنابراین اهل بیت هر مردی همان خویشان نزدیک او هستند و اهل رسول - خدا ﷺ عبارت از بنی هاشم هستند، نه سایر خاندانهای قریش، پس چون ثابت شد که پیامبر اکرم فرموده است: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي - أَهْلُ بَيْتِي» و پرسشگری پرسد که عترت چیست؟ می گوئیم: پیامبر اکرم ﷺ خودشان آن را به «اهل بیتی» تفسیر کرده اند. و در لغت نیز عترت درختی است که بر در سوراخ سوسمار می روید، هذلی گوید:

من به واسطه شش بیت متفرقی که مانند گیاه «عتر» پراکنده می روید، نمی ترسیدم که برخلاف ایشان قیام کنم.

قال أبو عبيد في كتاب الأمثال - حكاة عن أبي عبيدة -: العِترُ والفطر^(۱) أصل للإنسان، وبنه قَوْلُهُمْ: «عادت لِعِترِها الميسر»، أي عادت إلى خَلْقِ كَانَتْ فارقتَهُ. فالعِترَةُ في أصل اللُّغة أَهْلُ الرَّجُلِ، وكذا قال رسول الله ﷺ: «عِترتي أَهْلٌ - يَتَّقِي:» قَتَبِينَ أَنْ الْعِترَةَ الْأَهْلُ وَالْأَهْلُ الْوَلَدُ وَغَيْرُهُمْ، وَلَوْ لَمْ تَكُنِ الْعِترَةُ الْأَهْلُ وَكَانُوا الْوَلَدُ دُونَ سَائِرِ أَهْلِهِ لَكَانَ قَوْلُهُ ﷺ: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا:» كِتَابَ اللَّهِ وَعِترتي - أَهْلُ بَيْتِي - وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَقٌّ يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ» لَمْ يَدْخُلْ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ ﷺ فِي هَذِهِ الشَّرِيطَةِ لِأَنَّهُ لَمْ يَدْخُلْ فِي الْعِترَةِ، فَلَا يَكُونُ عَلَى ﷺ مِمَّنْ لَا يَفَارِقُهُ الْكِتَابُ، وَلَا يَمُنُّ إِنْ تَمَسَّكْنَا بِهِ لَنْ نَضِلَّ، وَلَا يَكُونُ مِمَّنْ دَخَلَ فِي هَذَا الْقَوْلِ، فَيَكُونُ كَلَامُ النَّبِيِّ ﷺ خَاصًّا دُونَ عَامٍّ، فَإِنْ صَلَحَ أَنْ يَكُونَ خَاصًّا فِي الْوَلَدِ صَلَحَ أَنْ يَكُونَ فِي بَعْضِ الْوَلَدِ، لِأَنَّهُ لَيْسَ فِي الْكَلَامِ مَا يَدُلُّ عَلَى خُصُوصِيَّةٍ فِي

ابو عبید در کتاب الامثال از ابو عبیده حکایت کرده که گفته است: «عِتر» و «فطر» اصل انسان است و از اینجا است قول ایشان که در قمار می گویند: میسیر به عترت خود برگشت، یعنی به فطرتی که از آن جدا شده بود برگشت.

پس عترت در اصل لغت عبارت از خاندان مرد است و رسول اکرم ﷺ نیز فرموده است: عترت من اهل بیت من است، بنابراین روشن گردید که عترت همان اهل است و اهل عبارت از فرزندان و غیره است و اگر عترت به معنی اهل نبود و تنها شامل فرزندان می شد و سایر خاندان را در بر نمی گرفت، این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا» کِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتي - أَهْلُ بَيْتِي - وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَقٌّ يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ» شامل علی ابن ابی طالب نمی شد، زیرا او داخل در عترت نبود و از کسانی نبود که قرآن کریم از او جدا نشود و همچنین در زمره افرادی نبود که اگر به او متمسک شویم هرگز گمراه نگردیم و در این وصیت نیز داخل نبود، بنابراین کلام پیامبر اکرم ﷺ خاص بود، نه عام و اگر سزاوار باشد که عترت شامل فرزندان باشد ممکن است شامل بعضی از فرزندان بشود، زیرا در کلام چیزی وجود ندارد که دلالت بر

جنس دون جنس.

وَمَا يَدُلُّ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاخِلٌ فِي الْعِتْرَةِ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّهَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ» وَلَقَدْ أَجْمَعَتِ الْأُمَّةُ - إِلَّا مَنْ شَذَّ يَمُنُّ لَا يَغْدُو فِي ذَلِكَ بِخِلَافٍ - أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَتَارِقْ لِحُكْمِ كِتَابِ اللَّهِ، وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَخْلَفْ فِي وَقْتِ مُضِيِّهِ أَحَدًا أَعْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ مِنْهُ، وَقَدْ كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَمُنُّ خَلْفَهَا، فَهَلْ فِي الْأُمَّةِ مَنْ يَقُولُ: إِنَّهَا كَانَا أَعْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ مِنْهُ، وَ هَلْ كَانَا إِلَّا آخِذَيْنِ عَنْهُ وَ مُتَقَدِّمَيْنِ بِهِ، وَ لَا يَخْلُو قَوْلُهُ ﷺ: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ عَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا» لِكُلِّ عَصْرِ أَرَادَ، أَوْ لِعَصْرِ دُونَ عَصْرِ، فَإِنْ كَانَ لِكُلِّ عَصْرِ فَالْعَصْرُ الَّذِي كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا فِيهِ مَنْ كَانَ مُخَلَّفًا فِينَا؟ هَلْ كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ هُمَا الْمُرَادَيْنِ بِهَذَا الْقَوْلِ أَوْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: إِنَّهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَوْجَبَ أَنَّهَا كَانَا فِي وَقْتِ مُضِيِّ النَّبِيِّ ﷺ أَعْلَمَ مِنْ أَبِيهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَ خَرَجَ مِنْ لِسَانِ الْأُمَّةِ، وَ إِنْ قَالَ رِإْنُ النَّبِيِّ ﷺ أَرَادَ بِهَذَا دُونَ

خصوصیتی در جنس معینی داشته باشد.

دلیل دیگر بر اینکه علی علیه السلام داخل در عترت است این سخن پیامبر اکرم علیه السلام است که فرموده «إِنَّهَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ» و همه امت اسلامی - جز معدودی که به مخالفت آنان اعتنا نمی شود - اتفاق دارند که علی علیه السلام از حکم خدای تعالی جدا نیست و رسول اکرم ﷺ در وقت وفاتش کسی را جانشین خود نساخته است که به کتاب خدا داناتر از او باشد و امام حسن و امام حسین علیهما السلام را از خلفای خود قرار داده است، آیا در امت کسی هست که بگوید آن دو داناتر از علی علیه السلام به کتاب خدا بودند؟ آیا آن دو حقایق را از او اخذ نکرده و پیروی نمودند؟ و مسلم است که سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ عَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا» شامل هر عصری می گردد و اختصاص به زمان معینی ندارد، پس در عصر علی علیه السلام خلیفه پیامبر اکرم که بود؟ آیا مقصود از این کلام امام حسن و امام حسین علیهما السلام هستند یا علی علیه السلام؟ اگر بگویند مقصود حسنین علیهما السلام هستند واجب می گردد که هنگام وفات پیامبر اکرم آنان داناتر از پدرشان باشند و هیچ شخصی از امت چنین سخن نگفته است،

وَقَدْ أَجَازَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكُونَ لَرَأْدِ بَعْضِ الْعِثْرَةِ دُونَ الْبَقِضِ، لِأَنَّهُ لَيْسَ الْوَقْتُ الَّذِي يَدَّعِيهِ خَصْمُنَا أَحَقُّ بِمَا نَدَّعِيهِ فِيهِ مِنْ قَوْلِ عَرَبٍ، وَ لَا بَدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَمَّ يَقُولُهُ التَّخْلِيفَ لِكُلِّ الْأَعْصَارِ وَ الدُّهُورِ أَوْ خَصَّ، فَإِنْ كَانَ عَمَّ فَالْمَعْنَى الَّذِي قَامَ فِيهِ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام قَدْ أَوْجَبَ أَنْ يَكُونَ مِنْ عَرَبِيَّةٍ، اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يُقَالَ: إِنَّهُ ظَلَمَ إِذْ كَانَ يَحْضُرُهُ مِنْ وَلَدِهِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ، وَ هَذَا لَا يَقُولُ بِهِ مُسْلِمٌ، وَ لَا يُجِيزُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُؤْمِنٌ.

وَ كَانَ مُرَادُنَا بِإِيرَادِ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: «إِنَّهَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ» فِي هَذَا الْبَابِ إِثْبَاتِ اتِّصَالِ أَمْرِ حُجَّجِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ تُفْتَرِقُ الْإِلَهَ مِنَ الْأَئِمَّةِ الَّذِينَ هُمُ الْبَعْتَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَام، يَقْلَمُ حُكْمَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ»، وَ هَكَذَا قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

اگر بگویند مقصود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این سخن وقت خاصی بوده است، نه همه اوقات، باید ملزم شود که مقصود از عترت هم افراد خاصی هستند، نه همه اولاد، زیرا آن وقت خاصی که مخالف ما ادعا می کند بهتر از آنچه که ما می گوئیم نیست، بناچار مقصود پیامبر از خلافت قرآن و عترت یا عام است و شامل همه اعصار و ازمان می شود و یا خاص، و اگر مقصود عام است پس باید شامل آن عصری که علی بن ابی طالب قیام به امامت کرد نیز بشود، مگر آنکه کسی بگوید او ستم کرد و در محضر او کسانی از فرزندان او بودند که از او اعلم بودند و این سخن را هیچ مسلمانی نمی گوید و هیچ مؤمنی آن را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله روا نمی داند.

و مراد ما از نقل سخن پیامبر اکرم که فرمود: «إِنَّهَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ» در این باب آن است که ثابت کنیم امر حجت‌های الهی علیهم السلام تا روز قیامت متصل و مداوم است و قرآن از حجتی از ائمه که همواره همراه آن باشد خالی نیست و آنها همان عترت علیهم السلام هستند که حکم آن را تا روز قیامت می دانند، زیرا پیامبر اکرم فرموده اند: «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ» و همچنین است این سخن آن حضرت که «إِنَّ مَثَلَهُمْ كَمَثَلِ الْجُومِ كُلَّمَا غَابَتْ نَجْمٌ طَلَعَ

«إِنَّ مَثَلَهُمْ كَمَثَلِ النَّحُومِ كُلِّهَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»، تَصْدِيقُ لِقَوْلِنَا: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَحُلُو مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ خَافٍ مَعْتُورٍ لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَّةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَيَّاتُهُ».

وَقَدْ بَيَّنَّ النَّبِيُّ ﷺ فِي الْبَعْرَةِ الْمَقْرُونَةِ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ فِي الْحَبَرِ الْأَخْضَرِ:

أَمَّا بَنُو الْحُسَيْنِ الطَّالِقُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الشُّكْرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي عُثِّلْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابُ اللَّهِ وَعِترتي أَهْلُ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ - وَضُمَّ بَيْنَ شَتَابَتَيْهِ - فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ عِترتك؟ قَالَ: عَلِيٌّ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

وَحَكَّنَ مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرِ الشُّيْبَانِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ صَاحِبِ أَبِي الْقَبَّاسِ ثَعْلَبَ

نَجْمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» و این سخن که «زمین از حجت خدا بر خلقش خالی نمی ماند که او یا ظاهر و مشهور است و یا پنهان و مستور تا حجت های خدای تعالی و بیّناتش باطل نشود».

و پیامبر اکرم ﷺ در حدیث زیرین تبیین فرموده اند که عترتی که مقرون به کتاب خدای تعالی است چه کسانی هستند. امام صادق از پدران بزرگوارشان از رسول اکرم صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْهِم اجمعین روایت کند که فرمودند: «من در میان شما دو شیء نفیس را جانشین می سازم کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من می باشند و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند، مانند این دو انگشت - و دو انگشت سَبَّابَه خود را به یکدیگر مُنْضَم فرمودند - جابر بن عبدالله انصاری برخاست و گفت: یا رسول الله عترت شما چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین تا روز قیامت».

ابوالعباس ثعلب گوید ابن اعرابی گفته است: عترت عبارت از قطعه های

فی کتابه الذی سماه کتاب الباقوتۃ، قال: حَدَّثَنِي أَبُو الْعِيسَى ثَعْلَبٌ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ الْأَعْرَابِيِّ قَالَ: الْعِثْرَةُ: قِطَاعُ الْمِسْكِ الْكِبَارِ فِي النَّافِجَةِ وَتَصْغِيرُهَا عُثْرَةٌ. وَالْعِثْرَةُ الرِّبْقَةُ الْقَذِيبَةُ وَتَصْغِيرُهَا عُثْرَةٌ. وَالْعِثْرَةُ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ عَلَى بَابٍ وَجَارِ الضَّبِّ - وَأَحْسَبُهُ أَرَادَ وَجَارَ الضَّبِّ لِأَنَّ الَّذِي يَكُونُ هُوَ لِلضَّبِّ مَكْرٌ وَ لِلضَّبِّ وَجَارٌ - ثُمَّ قَالَ: وَإِذَا حَزَبَ الضَّبُّ مِنْ وَجَارِهَا تَمَرَّغَتْ عَلَى يَتْلِكَ الشَّجَرَةَ فَهِيَ لِذَلِكَ لَا تَتَمَوُّ وَلَا تَكْبُرُ، وَ الْقَرَبُ تَضْرِبُ مَثَلًا لِلذَّلِيلِ وَ الذَّلَّةُ فَتَقُولُ: أَذَلُّ مِنْ عِثْرَةِ الضَّبِّ، قَالَ: وَ تَصْغِيرُهَا عُثْرَةٌ.

وَالْعِثْرَةُ وَلَدُ الرَّجُلِ وَ ذُرِّيَّتُهُ مِنْ صُلْبِهِ وَ لِذَلِكَ سُمِّيَتْ ذُرِّيَّةُ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ ﷺ عِثْرَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ. قَالَ ثَعْلَبٌ: فَقُلْتُ لِابْنِ الْأَعْرَابِيِّ: فَمَا مَعْنَى قَوْلِ أَبِي بَكْرٍ فِي السُّنَنِ: «عَنْ عِثْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»؟ قَالَ: أَرَادَ بِلَدَّتِهِ وَ بَيْضَتِهِ. وَ عِثْرَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ لَا مُحَالَةَ وَلَدُ فَاطِمَةَ ﷺ، وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ رَدُّ أَبِي بَكْرٍ وَ إِثْبَادُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسُورَةِ بَرَاءَةِ، وَ قَوْلُهُ ﷺ: «أَمِيزْتُ أَنْ لَا يَلْفُهَا عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي».

بزرگ مشک ناه است و در تصغیر آن «عُثْرَة» می گویند، و عثرت عبارت از آب دهان شیرین و گواراست و در تصغیر آن نیز «عُثْرَة» می گویند؛ و عثرت درختی است که بر در لانه سوسمار می روید - گمان می کنم که مقصودش لانه کفتار باشد، زیرا لانه سوسمار را «مَكْنٌ» و لانه کفتار را «وَجَارٌ» می گویند - سپس می گوید: وقتی سوسمار از لانه اش بیرون می آید خود را به آن درخت می مالد و به این جهت رشد نمی کند و بزرگ نمی شود، و عرب درباره دلیل و ذلت مثل دارد و می گوید: خوارتر از درخت لانه سوسمار، گوید تصغیر آن نیز «عُثْرَة» است، و عثرت فرزندان شخص و ذُرِّيَّة صُلْبی اوست و از این رو به ذُرِّيَّة محمد ﷺ که از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام هستند عثرت او گویند. تطلب گوید: به ابن الاعرابی گفتم معنای سخن ابوبکر در سقیفه چیست که گفته است: «ما عثرت رسول خدا هستیم» گوید: مقصود او این است که ما از شهر او و حریم او نیم و إلا عثرت محمد ﷺ لا مُحَالَةَ فرزندان فاطمه علیها السلام هستند و دلیل آن بازگرداندن ابوبکر و فرستادن علی علیه السلام با سورة براءت است و پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

فَأَخَذَهَا مِنْهُ وَدَفَعَهَا إِلَى مَنْ كَانَ مِنْهُ دُونَهُ، فَلَوْ كَانَ أَبُو بَكْرٍ مِنَ الْعِثْرَةِ نَسَباً - دُونَ تَفْسِيرِ ابْنِ الْأَعْرَابِيِّ أَنَّهُ أَرَادَ الْبَلْدَةَ لَكَانَ مُحَالاً أَخَذَ سُورَةَ بَرَاءَةِ مِنْهُ وَدَفَعَهَا إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَقَدْ قِيلَ: إِنَّ الْعِثْرَةَ الصَّخْرَةُ الْعَظِيمَةُ يَتَّخِذُ الضُّبُّ عِنْدَهَا جُحُوراً يَأْوِي إِلَيْهِ، وَهَذَا لِقَوْلِهِ هِدَايَتِهِ، وَقد قِيلَ: إِنَّ الْعِثْرَةَ أَضْلُ الشَّجَرَةِ الْمُقْطُوعَةِ الَّتِي تَنْبُثُ مِنْ أَصُولِهَا وَغُرُوفِهَا، وَالْعِثْرَةُ فِي غَيْرِ هَذَا الْمَقْنَى قَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ: «لَا فَرْعَةَ وَلَا عَثِرَةَ» وَقَالَ الْأَصْمَعِيُّ: كَانَ الرَّجُلُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَنْذُرُ نَذراً عَلَى شَائِبِهِ إِذَا بَلَغَتْ عَتَمَةُ مِائَةَ أَنْ يَذْبَحَ رَجَبِيَّتَهُ وَغَتَائِرَهُ، فَكَانَ الرَّجُلُ دُبّاً يَحِلُّ بِشَائِبِهِ قَيْصِدُ الظُّبَاءِ وَ يَذْبَحُهَا عَنْ غَتَمِهِ عِنْدَ أَهْلِ بَنِي إِسْرَافِيلَ بِهَا نَذْرُهُ. وَأَنْشَدَ الْحَارِثُ بْنُ حِلْزَةَ الْيَشْكُرِيُّ بَيْتاً:

عَتَمًا بَاطِلًا وَظُلُمًا كَمَا تَفْـ_____ تَرُّ عَنْ حَبْرَةِ الرُّبَيْعِ الظُّبَاءِ

«فرمان رسیده است که آن را خود و یا فردی که از من است ابلاغ کند» و سوره را از ابوبکر گرفت و آن را به علی - نه غیر او - داد و اگر ابوبکر بر حسب نسب از عترت او بود، و تفسیر ابن اعرابی که آن را به همشهری تفسیر کرده است صحیح نباشد، محال بود که سوره را از او بگیرد و آنرا به علی ﷺ بسپارد.

و گفته اند که عترت صخره بزرگی است که سوسمار نزد آن لانه می سازد و در آن مأوی می کند و این به واسطه کمی هدایت اوست که لانه خود را از آن صخره می یابد، و گفته اند که عترت ریشه درخت بریده شده است و از اصول و ریشه های آن می روید و عترت در غیر این معانی قول پیامبر ﷺ است که فرموده «لَا فَرْعَةَ وَلَا عَثِرَةَ» و اصمعی در شرح آن گوید: در زمان جاهلیت شخص برای گوسفندانش نذر می کرد که اگر آنها به حد رأس برسند، «رَجَبِيَّة» و «غَتَائِر» خود را برای آنها قربانی کند و گاهی آن شخص به گوسفندانش بخل می ورزید و آهو صید می کرد و آن را نزد خدایان و برای گوسفندانش قربانی می کرد تا به نذرش عمل کرده باشد. حارث حِلْزَه یَشْکَرِی می گوید:

آنچه شما طلب می کنید اعتراض باطل و ستم است و نباید ما را به واسطه گناه دیگران مواخذه کنید، همچنانکه به عوض گوسفند آهو قربانی می کنند.

یعنی یاخوذونها یدنّب غیرها، کما تُذبیح أولئک الطّیاء عنّهم.
و قال الأصمعی: وَ الْعِترَةُ الرّیح، وَ الْعِترَةُ أَيْضاً شَجَرَةٌ کَثِیرَةُ اللَّحْنِ صَغِیرَةٌ تَکُونُ
نَحْوَ نَهْجَةٍ، وَ یُقَالُ: الْعِترَةُ الذُّکْرُ، عِترَ یَعِترُ عِترًا إِذَا نَعَطَ، وَ قَالَ الرّیاشی: سَأَلْتُ
الأصمعی عَنِ الْعِترَةِ، فَقَالَ: هُوَ نَبْتُ مِثْلِ الْمُرْزَنْجُوشِ یَنْبَتُ مُبَعَرَقًا.
قال مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَینِ مُصَنِّفُ هَذَا الْکِتَابِ: وَ الْعِترَةُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ
ذُرِّیَّتُهُ مِنْ نَاطِلَةَ، وَ سُلَالَةُ النَّبِیِّ ﷺ الَّذِینَ نَعَسَ اللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى عَلَیْهِمْ
بِالْإِمَامَةِ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ نَبِیِّهِ ﷺ وَ هُمُ اثْنَا عَشَرَ: أَوْ هُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ
المَهْدِيُّ - صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ - عَلٰی جَمِیعِ مَا ذَهَبَتْ إِلَیْهِ الْقَرْبُ فِي مَعْنَى الْعِترَةِ: وَ ذَلِكَ أَنَّ
الْإِیمَةَ عَلَیْهِمُ مِنْ بَنِي جَمِیعِ بَنِي هَاشِمٍ وَ مِنْ بَنِي جَمِیعِ وَلَدِ أَبِي طَالِبٍ كَقِطَاعِ الْمِسْكِ الْکِبَارِ
فِي النَّافِیَةِ، وَ عَلَومُهُمُ الْقَذْبَةُ عِنْدَ أَهْلِ الْحِکْمَةِ وَ الْعَقْلِ، وَ هُمُ الشَّجَرَةُ الَّتِی رَسُولُ
الله ﷺ أَضَلَّهَا، وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَرَعَهَا، وَ الْإِیمَةُ مِنْ وَلَدِهِ أَغْصَانُهَا، وَ

یعنی او را به واسطه گناه دیگری می گیرند **همچنانکه آنها آهو را به عوض**
گوسفند قربانی می کنند.

و اصمعی می گوید: عِترَة به معنی باد و به معنی درخت کوچکی که شیر
بسیار دارد و در نواحی تهامه می روید و به معنی ذکر نیز آمده است، می گویند:
عتر عتر عترًا یعنی نعوط کرد، و ریاشی می گوید: از اصمعی از معنی عترت
پرسیدم، او گفت: گیاهی است مثل «مرزن جوش» که به طور پراکنده می روید،
مصنف این کتاب شیخ صدوق - علیه الرّحمه - می گوید: عترت علی بن -
ابی طالب و ذریّه او از نسل فاطمه علیها و سُلالة پیامبر هستند که خدای تعالی بر
زبان پیامبرش ﷺ به امامت ایشان تصریح فرموده است و آنان دوازده تن
هستند و اول ایشان علی بن ابی طالب و آخرینشان مهدی - صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ
اجمعین - است و این با آنچه که عرب در معنای عترت استعمال کرده مطابق است،
و آن از این رو است که ائمه علیهم در میان همه بنی هاشم و همه فرزندان ابوطالب
مانند قطعه های بزرگ مشک نافه هستند، و علومشان نزد اهل عقل و حکمت
شیرین و گواراست، و آنها شجره ای هستند که رسول اکرم ﷺ ریشه آن و

شِيعَتُهُمْ وَزَقَّهَا، وَ عَلَّمَهُمْ نَمْرُهَا، وَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصُولُ الْإِسْلَامِ عَلَى مَعْنَى الْبَلَدَةِ وَ
 الْبَيْتِصَةِ وَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ اهْدَاءٌ عَلَى مَعْنَى الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي يَتَّخِذُ النَّسَبُ عِنْدَهَا جُحْرًا
 قِتَارِي إِلَيْهِ لِقَلَّةِ هِدَايَتِهِ، وَهُمْ أَصْلُ الشَّجَرَةِ الْمُقْلُوعَةِ لِأَنَّهُمْ وَتَرَوْا وَ ظَلَمُوا وَ جُفُوا
 وَ قُطِعُوا وَ لَمْ يُوَاصِلُوا، فَتَبَتُوا مِنْ أَصُولِهِمْ وَ عُرِيقِهِمْ، لَا يَضُرُّهُمْ قَطْعٌ مِّنْ تَطْعَمِهِمْ، وَلَا
 إِذْبَارٌ مِّنْ أَذْيَرِ عَنْهُمْ، إِذْ كَانُوا مِنْ قِبَلِ اللَّهِ مُنْصُوحًا عَلَيْهِمْ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ.

وَ مِنْ مَعْنَى الْعِترَةِ هُمُ الْمَطْلُومُونَ الْمَأْخُذُونَ بِمَا لَمْ يَجْتَرِئُوا وَ لَمْ يَذْنِبُوا، وَ مَنَافِعُهُمْ
 كَثِيرَةٌ وَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ عَلَى مَعْنَى الشَّجَرَةِ الْكَثِيرَةِ اللَّبَنِ، وَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذِكْرَانِ
 غَيْرُ إِنَاثٍ عَلَى مَعْنَى قَوْلٍ مِّنْ قَالٍ: «إِنَّ الْعِترَةَ هُوَ الذَّكْرُ». وَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُنْدُ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ
 جَزِيئُهُ عَلَى مَعْنَى قَوْلِ الْأَصْمَعِيِّ: «إِنَّ الْعِترَةَ الرِّجُّ»، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الرِّجُّ جُنْدُ اللَّهِ
 الْأَكْبَرُ» فِي حَدِيثٍ مَشْهُورٍ عَنْهُ، وَ الرِّجُّ عَذَابٌ عَلَى قَوْمٍ وَ رَحْمَةٌ لِآخَرِينَ، وَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ

امیرالمؤمنین علیؑ شاخه اصلی آن و ائمه از فرزندان او شاخه های کوچک آن و
 شیعیان نشان برگهای آن و علومشان میوه آن درخت است و آنان اصول اسلام به
 معنی شهر و حریم آن هستند و هادیانی هستند به مانند صخره بزرگی که سوسمار
 نزد آن لانه می سازد و به واسطه آن هدایت یافته و نجات لانه خود مأوی می کند و
 ایشان ریشه درخت پریده شده هستند، زیرا محل ابتلاء و ظلم و جفا واقع شدند و
 قطع گردیدند و با ایشان مواصله نشد و از اصل و ریشه خود روئیدند و قطع
 قاطعان و ادبار مدبران به آنان زیان نرسانید، زیرا از جانب خدای تعالی و بر
 زبان پیامبر اکرم منصوص به امامت بودند.

دیگر از معانی عترت آن است که آنان ستم دیدگانی بودند که به جرمی که
 نکرده بودند و گناهی که مرتکب نشده بودند مؤاخذه شدند و منافع ایشان بسیار
 است، و آنان سرچشمه های علمند براساس آن معنای عترت که شجره دارای
 شیر بسیار باشد و آنها مردان مرد بودند و نه اناث بر طبق معنای ذکر که برای
 عترت گفته اند و ایشان لشکر خدای تعالی و حزب او هستند براساس معنای
 قول اصمعی که گفته است عترت عبارت از «باد» است، پیامبر اکرم در حدیثی که
 از او نقل شده فرموده اند: باد لشکر خدای بزرگ است و باد بر قومی عذاب و بر

كَذَلِكَ. كَاتَبُوا الْقُرْآنَ الْمَقْرُونِ إِلَيْهِمْ يَقُولُ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتي - أَهْلَ بَيْتِي -». قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»^(۱). وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ إِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَلَيْكُمُ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آتَمُوا فَرَادَتَهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ»^(۲). وَ هُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابُ الْمَشَاهِدِ الْمُتَّفَرِّقَةِ، وَ الْبُيُوتِ النَّازِحَةِ، عَلَى مَعْنَى الَّذِي ذَهَبَ إِلَيْهِ مِنْ قَالَ: إِنَّ الْعِزَّةَ هُوَ نَبْتُ مِثْلِ الْمَرْزُوحِ يَنْبُتُ مُتَفَرِّقًا، وَ بَرَكَاتُهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَبِئَتْ فِي الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ.

وَ أَمَّا الذُّرِّيَّةُ فَقَدْ قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: تَأْوِيلُ الذُّرِّيَّاتِ عِنْدُنَا إِذَا كَانَتْ بِالْأَلْفِ: الْأَعْقَابُ وَ النَّسْلُ، وَ أَمَّا الَّذِي فِي الْقُرْآنِ: «وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ»^(۳) قَرَأَهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحْدَهُ بِهَذَا الْمَعْنَى، وَ الْآيَةُ الَّتِي فِي «يَس»: «وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا

قومی دیگر رحمت است و آنان نیز چنین هستند و مانند قرآن که براساس کلام پیامبر همنشین آنهاست، فرمود: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتي - أَهْلَ بَيْتِي - وَ خدای تعالی فرموده است: «وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ» و نیز فرموده است: و هنگامی که سوره‌ای نازل شود، پاره‌ای از ایشان می‌گویند این سوره ایمان کدامیک از شما را افزود؟ اما آنان که مؤمنند ایمانشان افزوده شده و شادمانند، اما کسانی که در قلوبشان مرض است پلیدی بر پلیدیشان بیفزاید و در حالت کفر بمانند. اما براساس معنایی که می‌گوید عترت گیاهی است مانند مرزن جوش که پراکنده می‌روید، آری آنان صاحب مشاهد متفرقه و بیوت بعیده و برکاتشان در شرق و غرب عالم پراکنده شده است.

اما درباره ذریه ابوعبیده گوید: تأویل ذریات اگر با «الف» باشد معنایش اعقاب و نسل است، اما آنچه که در قرآن آمده است: «وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ» تنها علی علیه السلام آنرا بدین معنی قراءت کرده

حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ»^(۱)، وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «كَمَا أَنْشَأْنَاكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ»^(۲) فِيهِ لُغَتَانِ: ذُرِّيَّةٌ، وَذُرِّيَّةٌ، مِثْلُ عَلِيٍّ وَعَلِيَّةٍ. وَكَانَتْ قِرَاءَتُهُ بِالضَّمِّ، وَقَرَأَهَا أَبُو عَمْرٍو، وَهِيَ قِرَاءَةُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ إِلَّا مَا وَرَدَ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ أَنَّهُ قَرَأَ: «ذُرِّيَّةٌ مِنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ»^(۳) بِالْكَسْرِ، وَقَالَ مُجَاهِدٌ فِي قَوْلِهِ: «إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ» إِنَّهُمْ أَوْلَادُ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ مُوسَى وَمَاتَ آبَاؤُهُمْ، فَقَالَ الْقَرَاءُ: إِنَّمَا سَمَّوْا ذُرِّيَّةً لِأَنَّ آبَاءَهُمْ مِنَ الْقِبْطِ وَأُمَّهَاتُهُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، قَالَ: وَذَلِكَ كَمَا قِيلَ لِأَوْلَادِ أَهْلِ فَارِسَ الَّذِينَ سَقَطُوا إِلَى الْهِنِّ: الْإِبْنَاءُ، لِأَنَّ أُمَّهَاتَهُمْ مِنْ غَيْرِ جَنَسِ آبَائِهِمْ، قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: يُرِيدُ الْقَرَاءُ أَنَّهُمْ يُسَمُّونَ ذُرِّيَّةً، وَهُمْ رِجَالٌ مَذْكُورُونَ لِهَذَا الْمَعْنَى، وَذُرِّيَّةُ الرَّجُلِ كَأَتَمُّ الشَّرِّ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْهُ، وَهُوَ مِنْ «ذُرْوَتْ» أَوْ «ذُرَيْتٍ» وَنَئِيسٌ بِمَهْمُوزٍ، وَقَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: وَأَصْلُهُ مَهْمُوزٌ وَلَكِنَّ الْقُرْبَ

است، ولی آیه ای که در سوره «یس» آمده است: «وَأَيَّةٌ لَهُمْ إِنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ» و همچنین قول خدای تعالی: «كَمَا أَنْشَأْنَاكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ» دو لغت دارد: ذُرِّيَّةٌ و ذُرِّيَّةٌ مثل عَلِيٍّ و عَلِيَّةٌ و قراءت آن در قرآن کریم به ضمه وارد شده است چنانکه ابو عمرو و اهل مدینه چنین خوانده اند، اما زید بن ثابت آیه «ذُرِّيَّةٌ مِنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» را به کسر قرائت کرده است، و مجاهد در آیه «إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ» گفته است: آنها اولاد کسانی هستند که موسی برای آنها مبعوث گردید و پدرانشان مرده بودند، قراء می گوید: آنها را ذریه نامیدند، زیرا پدرانشان قبطی و مادرانشان از بنی اسرائیل بودند، می گوید: آن مانند این است که اولاد ایرانیانی را که به یمن رفته و با زنان یمنی ازدواج کردند «الابناء» می گویند: زیرا مادرانشان از نژاد پدرانشان نیستند، ابو عبیده گوید: مقصود قراء این است که آن مؤمنین به موسی را با وجود آنکه رجال مذکوری بودند از این جهت ذریه گفته اند و ذریه مرد به این معنی گویا از این جهت است که از او بیرون پیامده اند و پدران از طایفه دیگری است و این معنی از ریشه «ذُرْوَتْ» و یا «ذُرَيْتٍ» است و آن مهموز نیست، ابو عبیده گوید: اصل آن مهموز است، اما عرب چنانکه روش اوست همزه را ساقط کرده و از «ذُرَّةُ اللَّهِ الْخَلْقُ» است، چنانکه خدای

تَرَكِبَ الْهَمْزَةَ فِيهِ وَهُوَ فِي مَذْهَبِهِ مِنْ ذَرَّةِ اللَّهِ الْخَلْقِ كَمَا قَالَ اللَّهُ جَلَّ تَنَائُؤُهُ: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ»^(۱)، وَذَرَأَهُمْ أَيْ أَنْشَأَهُمْ وَخَلَقَهُمْ، وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ «يَذَرُوكُمْ»^(۲) أَيْ يَخْلُقُكُمْ، فَكَانَ ذَرِّيَّةَ الرَّجُلِ هُمْ خَلْقُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْهُ وَمِنْ نَسْلِهِ وَمِنْ أَنْشَأَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ صُلْبِهِ.

وَمَعْنَى السَّلَاطَةِ الصَّفْوَةُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، يُقَالُ: «سَلَالَةٌ وَسَلِيلٌ»، وَفِي الْحَدِيثِ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اللَّهُمَّ اسْقِ عَبْدَ الرَّحْمَنِ مِنْ سَلِيلِ الْجَنَّةِ»، وَ يُقَالُ: السَّلِيلُ هُوَ صَافِي شَرَابِهَا، وَإِنَّمَا قِيلَ لَهُ: «سَلِيلٌ» لِأَنَّهُ سُلَّ حَقٌّ خَالِصٌ، وَهُوَ فَعِيلٌ بِمَعْنَى الْمَقْعُولِ، قَالُوا فِي تَفْسِيرِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ»^(۳)، يَفْنَى أَنَّهُ مِنْ صَفْوَةِ طِينِ الْأَرْضِ، وَ السَّلَاطَةُ النَّتَاجُ، سُلَّ مِنْ أُمِّهِ أَيْ نَتَجَ، وَقَالَتْ هِنْدُ بِنْتُ أَسْمَاءَ وَكَانَتْ تَحْتَ الْحِجَابِ بْنِ يُوسُفَ الثَّقَفِيِّ:

تعالی فرموده: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ» و ذراهم به معنی آنست که ایشان را انشاء کرد و آفرید، و قول خدای تعالی که فرمود: «يَذَرُوكُمْ» به این معنی است که آنها را آفرید، پس ذَرِّيَّةَ مرد عبارت از خلق خدای تعالی است که از او و از نسلش آفریده شده و کسانی هستند که خدای تعالی از صُلْبِ او ایجاد فرموده است.

و معنی سَلَالَه برگزیده و خالص از هر چیزی است، می گویند سَلَالَةٌ و سَلِيلَةٌ و در حدیث است که پیامبر اکرم فرمود: خدایا به عبدالرحمن از سَلِيلِ بهشت بنوشان، و می گویند: سَلِيلِ عبارت از شراب صافی بهشت است و آنرا سَلِيلِ می گویند زیرا کشیده شده و بیرون آمده تا خالص گردیده است و آن فَعِيلِ به معنی مفعول است و در تفسیر این سخن خدای تعالی که «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ» گفته اند معنی آن خالص خاک زمین است، و سَلَالَه به نتایج هم می گویند و سُلَّ مِنْ أُمِّهِ یعنی از مادرش بیرون کشیده شد، و هند دختر اسماء که زنِ حِجَابِ بنِ یوسفِ ثقفی بود گوید:

وَهَلْ جُنْدٌ إِلَّا مَهْرَةٌ عَرَبِيَّةٌ سَلِيلَةٌ أَقْرَاسٍ عَجَلَهَا بَقْلٌ ۱۱
 فَإِنْ نَتَجَتْ مَهْرًا كَرِيمًا فَبِالْحَرِيِّ وَإِنْ يَكُ إِقْرَافًا فَمَا فَعَلَ الْفَعْلُ
 وَرُوي: «فَمَا جَعَلَ الْفَعْلُ». وَالسَّلِيلُ الْمَشْجُوعُ. وَالسَّلِيلَةُ الْمَشْجُوعَةُ كَأَنَّهُ يُرِيدُ النَّتَاجَ
 الْخَالِصَ الصَّافِي.

وَقِيلَ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْأَيُّمَةِ امِنْ ابْتَدِهَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ: سَلَالَةُ
 رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِأَنَّهُمْ الصُّفْرَةُ مِنْ وَلَدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَهَذَا مَعْنَى الْعِصَّةِ وَالدُّرَّةِ وَ
 السَّلَالَةِ فِي نَفَقَةِ الْقَرَبِ، وَنَسَأَلُ اللَّهَ التَّوْفِيقَ لِلصَّوَابِ فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ بِرَحْمَتِهِ.

هند فرزند اسبانی عربی است و از سلاله اسبانی است که استقران بر روی آنها
 رفته اند.

و اگر اسبی گرامی بزاید که سزاوار همین است و اگر فرزندش دو رگه باشد
 پس آن نتیجه عمل فعل است و اسب ماده را بتصیری نیست.

و در روایتی آمده است که آن نتیجه جنایت فعل است، و سلیل به معنی
 متزوج و سلیل به معنی متوجه است و گویا منظور از آن نتایج خالص و صافی
 باشد.

و به حسن و حسین و ائمه پس از آنها صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ «سلاله»
 رسول الله می گویند، زیرا آنان برگزیدگان خالص و صافی از فرزندان اویند.
 و این معنی عترت و ذریه و سلاله در زبان عرب است. و از خدای تعالی
 توفیق در همه امور صواب را به واسطه رحمتش خواستاریم.

﴿ باب ۲۳ ﴾

« ۱ نصّ الله تبارك و تعالی علی القائم علیه السلام و أنّه) »

« (الثاني عشر من الأئمة علیهم السلام) »

۱ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رحمته الله - قَالَ : حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ الرَّازِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ الشَّيْبَانِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ آدَمَ ابْنِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ قَالَ : حَدَّثَنَا الْمُبَارَكُ بْنُ فَضَالَةَ ، عَنْ وَهْبِ بْنِ مُثَنَّبٍ - رَفَقَهُ - عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : « مَا عُرِجَ بِي إِلَى رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ أَتَانِي النَّدَاءُ : يَا مُحَمَّدُ ، قُلْتُ : لَيْتَكَ رَبُّ الْعَظَمَةِ لَيْتَكَ ، فَأَوْحَى إِلَيَّ : يَا مُحَمَّدُ فِيمَ اخْتَصَمَ الْمَلَأُ الْأَعْلَى ؟ قُلْتُ : إِلَهِي لَا عِلْمَ لِي ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ خَلَا اخْتَضَتْ مِنَ الْأَدَمِيِّينَ وَزِيرًا وَ أَخَا وَ وَصِيًّا مِنْ بَعْدِكَ ؟ فَقُلْتُ : إِلَهِي وَ مَنْ أَتَّخِذُ ؟ فَخَيَّرَ لِي أَنْتَ يَا إِلَهِي ، فَأَوْحَى إِلَيَّ : يَا مُحَمَّدُ قَدْ اخْتَرْتُ لَكَ مِنَ الْأَدَمِيِّينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ، فَقُلْتُ : إِلَهِي ابْنُ عَمِّي ؟ فَأَوْحَى إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ عَلِيًّا وَارِثُكَ وَ وَارِثُ الْعِلْمِ مِنْ بَعْدِكَ ، وَ صَاحِبُ لَوَائِكَ لَوْ أَوَّاهُ الْمُتَعَدِّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

باب ۲۳

نصّ خدای تعالی بر قائم علیه السلام

و اینکه او دوازدهمین امام است

۱ - ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند که فرمود: چون در معراج مرا به نزد پروردگارم جلّ جلاله بردند ندا آمد: ای محمد! گفتم: لیتک ای پروردگار عظمت لیتک! و خدای تعالی به من وحی فرمود: ای محمد! ملأ اعلی در چه چیز منازعه می کنند؟ گفتم: پروردگار مرا علمی نیست، فرمود: ای محمد! چرا از آدمیان وزیر و برادر و وصی پس از خودت را برگزیدی؟ گفتم: ای محمد! چه کسی را انتخاب کنم؟ تو برایم برگزین، خدای تعالی وحی کرد که ای محمد! من از میان آدمیان علی بن ابی طالب را برایت انتخاب کردم گفتم: پروردگار! ایا سر عثم را؟ فرمود: ای محمد! علی وارث تو و وارث علم پس از تو و پرچمدار توست و پرچم محمد در روز قیامت به دست اوست و صاحب حوضی توست و از

وَصَاحِبُ حَوْضِكَ، يَسْقِي مَنْ وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ مُؤْمِنِي أُمَّتِكَ، ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي قَدْ أَقْسَمْتُ عَلَى نَفْسِي قَسَمًا حَقًّا لَا يَشْرَبُ مِنْ ذَلِكَ الْحَوْضِ مُبِغِضُ لَكَ وَلَا أَهْلُ بَيْتِكَ وَذُرِّيَّتِكَ الطَّاهِرِينَ، حَقًّا أَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ لَا دُخُولَ لِمَنْ جَمَعَ أُمَّتِكَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَتَى مِنْ خَلْقِي، فَقُلْتُ: إِلَهِي أَهْلُ وَاحِدٍ يَأْتِي مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيَّ: بَلَى، فَقُلْتُ: وَكَيْفَ يَأْتِي؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ اخْتَرْتُكَ مِنْ خَلْقِي، وَاخْتَرْتُ لَكَ وَصِيًّا مِنْ بَعْدِكَ، وَجَعَلْتُهِ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدَكَ، وَالْقَبْتُ مَحَبَّتَهُ فِي قَلْبِكَ وَجَعَلْتُهِ لَهَا يُولَدُكَ، فَحَبَّتُهُ بَعْدَكَ عَلَى أُمَّتِكَ كَحَبْلِكَ عَلَيْهِمْ فِي حَيَاتِكَ، فَمَنْ جَعَدَ حَبْلَهُ فَقَدْ جَعَدَ حَقْلَكَ، وَمَنْ أَتَى أَنْ يُوَالِيَهُ فَقَدْ أَتَى أَنْ يُوَالِيَكَ، وَمَنْ أَتَى أَنْ يُوَالِيَكَ فَقَدْ أَتَى أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ، فَخَرَزْتُ فِيهِ عَزَّوَجَلَّ سَاجِدًا شُكْرًا لِمَا أَنْعَمَ عَلَيَّ، فَإِذَا مُنَادِيًا يُنَادِي ازْعَجْ يَا مُحَمَّدُ رَأْسَكَ، وَسَلْنِي أَعْطَاكَ، فَقُلْتُ: إِلَهِي اجْمَعْ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلَى وَلايَةِ

مؤمنان اُمت تو هر کس بر آن وارد شود به دست او سیراب خواهد شد. سپس خدای تعالی وحی فرمود: ای محمد! من سوگند خورده‌ام سوگندی حق که دشمن تو و دشمن اهل بیت و ذریه طیبین و طاهرین تو از آن حوض نشوید، به راستی می‌گویم: ای محمد! همه اُمت تو داخل در بهشت می‌شوند مگر کسانی از خلقم که از آن ایا کنند گفتم: خدای من آیا کسی هست که از داخل شدن به بهشت ایا داشته باشد؟ خدای تعالی وحی کرد که آری، گفتم: چگونه ایا می‌کند؟ وحی فرمود: ای محمد! تو را از میان خلقم برگزیدم و وصی پس از تو را انتخاب کردم و او را برای تو مانند هارون برای موسی قرار دادم جز آنکه پس از تو پیامبری نیست و محبت او را در قلب تو افکندم و او را پدر فرزندان قرار دادم، پس بعد از تو حق او بر اُمت تو مانند حق تو برایشان در حیات توست و هر کس حق او را انکار کند حق تو را انکار کرده است، و هر که از ولایت او سرباز زند از ولایت تو سرباز زده است، و هر که از ولایت تو ایا کند از داخل شدن به بهشت ایا کرده است. من به شکرانه نعمتی که ارزانیم فرموده بود برای خدای تعالی به سجده افتادم که ناگاه منادی ندا کرد که ای محمد! سربدار و درخواست کن تا به تو عطا کنم، گفتم: خدای من! اُمت را پس از من بر ولایت علی بن ابی طالب

عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِيَرُدُّوا جَمِيعاً عَلَيَّ حَوْضِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي قَدْ قَضَيْتُ فِي عِبَادِي قِتْلَ أَنْ أَخْلُقَهُمْ، وَ قَضَانِي ماضٍ فِيهِمْ، لِأَهْلِكَ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ أَهْدِي بِهِ مَنْ أَشَاءُ، وَ قَدْ آتَيْتُهُ عِلْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ، وَ جَعَلْتُهُ وَزِيرَكَ وَ خَلِيفَتَكَ مِنْ بَعْدِكَ عَلَى أَهْلِكَ وَ أُمَّتِكَ، عَزِيمَةً مِنِّي الْأُدْخِلَ الْجَنَّةَ مَنْ أَحَبَّهُ وَ الْأُدْخِلَ الْجَنَّةَ مَنْ أَبْغَضَهُ وَ عَادَاهُ وَ اتَّكَرَّ وَ لَايَتَهُ بَعْدَكَ، مَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَكَ، وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضَنِي، وَ مَنْ عَادَاهُ فَقَدْ عَادَاكَ، وَ مَنْ عَادَاكَ فَقَدْ عَادَانِي، وَ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّكَ، وَ مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ قَدْ جَعَلْتُ لَكَ هَذِهِ الْفَضِيلَةَ، وَ أَعْطَيْتُكَ أَنْ أَخْرُجَ مِنْ صُلْبِهِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيّاً كُلُّهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبَكْرِ الْبَتُولِ، وَ آخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يَصْلِي خَلْفَةَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَذْلًا كَمَا مَلَأَتْ مِنْهُمْ ظُلْماً وَ جَوْرًا، أَنُجِبِي بِهِ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَ أَهْدِي بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَ

گردد آور تا همگی در روز قیامت در حوض کوثر بر من وارد شوند، خدای تعالی وحی فرمود: ای محمد! من پیش از آنکه پندگام را بیافرینم در میانشان حکم کردم و حکم درباره آنها در گذشته است، تا هر که را بخواهم بدان هلاک کنم و هر که را بخواهم بدان هدایت نمایم، من پس از تو علمت را بدو دادم و او را وزیر و جانشین پس از تو بر اهل و ائمت قرار دادم، به خاطر قصد خود که هر که او را دوست بدارد به بهشت در آورم، و مبغض و دشمن و منکر ولایت او را پس از تو به بهشت داخل نمی سازم، پس کسی که بغض او را داشته باشد بغض تو را داراست و کسی که بغض تو را داشته باشد بغض مرا داراست، و کسی که او را دشمن بدارد تو را دشمن داشته است و کسی که با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده است و کسی که او را دوست بدارد تو را دوست داشته است و کسی که تو را دوست داشته باشد مرا دوست داشته است، و این فضیلت را برای او قرار دادم و بر تو نیز عطا کردم که از صلب او یازده مهدی خارج سازم که همه آنها از ذرّیه تو از فرزندان بکر بتول خواهد بود، و آخرین ایشان کسی است که عیسی بن- مریم پشت سر او نماز می خواند، و زمین را از عدل آکنده سازد همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد، به واسطه او نجات می دهم و از هلاکت باز می دارم و هدایت می کنم و از ضلالت جلوگیری می کنم و به واسطه او کوران را بینا و

أُورِي بِهِ مِنَ الْقَسَى، وَأُشْفِي بِهِ الْمَرِيضَ، فَقُلْتُ: إِلَهِي وَسَيِّدِي مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ؟ فَأَوْحَى إِلَهُ جَلُّ وَعَزَّ: يَكُونُ ذَلِكَ إِذَا رَفَعَ الْعِلْمُ، وَظَهَرَ الْجَهْلُ، وَكَثُرَ الْقُرَاءُ، وَقَلَّ الْعَمَلُ، وَكَثُرَ الْقَتْلُ، وَقَلَّ الْفَقْهَاءُ الْهَادُونَ، وَكَثُرَ فَقْهَاءُ الضَّلَالَةِ وَالْخَوْنَةِ، وَكَثُرَ الشُّعْرَاءُ، وَانْقَضَتْ أُمَّتُكَ قُبُورُهُمْ مَسَاجِدَ، وَخَلَّتِ الْمَسَاجِدُ، وَزُخِرَتْ الْمَسَاجِدُ، وَكَثُرَ الْجُورُ وَفُسَادُ الْقِسَادِ، وَظَهَرَ الْمُتَكَبَّرُ وَأَمَرَ أُمَّتُكَ بِهِ وَنَهَا عَنْ الْمَعْرُوفِ، وَانْكَثَرَ الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ، وَالنِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ، وَصَارَتِ الْأُمَرَاءُ كُفْرَةً، وَأَوْلِيَاؤُهُمْ فَجْرَةٌ وَأَعْوَانُهُمْ ظَلَمَةٌ، وَذَوِي الرَّأْيِ مِنْهُمْ فَسَقَةٌ، وَعِنْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَةُ خُسُوفٍ: خُسُوفٌ بِالشَّرْقِ، وَخُسُوفٌ بِالمَغْرِبِ، وَخُسُوفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَخَرَابُ الْبَصْرَةِ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ يَنْبُطُهُ الرُّنُوجُ، وَخُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَظُهُورُ الدُّجَالِ بِخُرُوجِ بِالشَّرْقِ مِنْ سِجِسْتَانَ، وَظُهُورُ السُّفْيَانِي، فَقُلْتُ: إِلَهِي! وَمَتَى يَكُونُ بَقْدِي مِنَ الْفِتَنِ؟ فَأَوْحَى إِلَهُ إِلَيَّ وَأَخْبَرَنِي بِبَلَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ وَفِتْنَةِ وَلَدِ عُمَيٍّ، وَمَتَى يَكُونُ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَأَوْصَيْتُ

بپاران را شفا خواهم داد، گفتم: الهی و سیدی! آن چه کس خواهد بود؟ خدای تعالی وحی فرمود: آنگاه که علم برداشته شود و جهل آشکار گردد، قاریان فراوان شوند و عمل به قرآن اندک شود و کشتار فراوان گردد و فقهای هادی اندک و فقهای گمراهی و خائنان و شعراء افزون شوند و امت تو قبورشان را مسجد کنند، قرآنها زیور و مساجد زینت شود و جور و فساد افزون گردد و منکر آشکار شده و امتت بدان فرمان دهند و از معروف باز دارند و مردان به مردان اکتفا کنند و زنان با زنان درآمیزند و امیران کافر شوند و اولیای آنها فاجر و بارانشان ظالم و اندیشمندان آنها فاسق گردند در این هنگام سه خسوف واقع گردد، خسوفی در مشرق و خسوفی در مغرب و خسوفی در جزیره العرب و بصره به دست یکی از ذرّیّه تو ویران گردد و زنگیان از وی پیروی کنند و یکی از فرزندان حسین بن علی قیام کند و دجال از مشرق و از سیستان خروج کند و سفیانی ظاهر شود، گفتم: خدای من! پس از من این فتنه ها کی واقع شود؟ خدای تعالی به من وحی فرمود و مرا از فتنه بنی امیه و فتنه فرزندان عمویم و آنچه هست و تا روز قیامت خواهد بود آگاه کرد و من نیز آنگاه که به زمین آمدم

بِذَلِكَ ابْنُ عَتِي حِينَ هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَأُذِيتُ الرِّسَالَةَ، وَفِي الْحَمْدِ عَلَى ذَلِكَ كَمَا حَمَدَهُ الشَّيْثُونَ وَكَمَا حَمَدَهُ كُلُّ شَيْءٍ قَبْلِي وَ مَا هُوَ خَالِقُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قَتَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَا بَنَدَاذُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمْرٍ، عَنْ الْمُفَضَّلِ ابْنِ عُمَرَ، عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي جَلُّ جَلَالِهِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَطْلَعْتُ عَلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَأَخْبَرْتُكَ مِنْهَا فَنَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا، وَشَقَقْتُ لَكَ مِنْ أَسْمِي إِسْمًا، فَأَنَا الْمُحَمَّدُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَطْلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَأَخْبَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَجَعَلْتُهُ وَصِيَّكَ وَخَلِيفَتَكَ وَزَوْجَ ابْنَتِكَ وَأَبَا ذُرِّيَّتِكَ، وَشَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ، وَخَلَقْتُ فَاطِمَةَ وَحُسَيْنَ وَحُسَيْنَ مِنْ نُورِكُمَا، ثُمَّ عَرَضْتُ وَلَايَتَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، فَرَأَوْهَا كَانَتْ حَسْبِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ، يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَقَدَنِي حَقًّا يَنْقُطِعُ وَيَصِيرُ كَالشَّنِّ الْبَالِي، ثُمَّ أَتَانِي جَائِدًا يُوَلِّيهِمْ لَمَّا أَشْكَنْتُهُ جَنَّتِي وَلَا أَطْلَعْتُهُ

آنها را به پسر عموم وصیت کردم و ادای رسالت نمودم و خدا را بر آن سپاس می گویم چنانکه پیامبران و هر چه که قبل از من بوده و هر مخلوقی که تا روز قیامت است او را سپاس می گوید.

۲ - امیرالمؤمنین علی علیه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: چون مرا به آسمانها بردند، خدایم به من وحی کرد که ای محمد! من بر زمین نظری افکندم و تو را از آن میان برگزیدم و تو را پیامبر ساختم و از اسم خود برای تو اسمی برگرفتم که من محمود و تو محمدی اسبیس دوم بار بر زمین نظری افکندم و از آن میان علی را برگزیدم و او را وصی و خلیفه تو قرار دادم و همسر دختر و پدر فرزندان ساختم و برای او اسمی از اسماء خود برگرفتم که من علی اعلی هستم و او علی است و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو تن آفریدم، سپس ولایت ایشان را بر ملائکه عرضه داشتم و کسی که آن را پذیرفت نزد من از مقربین است، ای محمد! اگر بنده ای مرا عبادت کند تا آنکه منقطع شود و مانند مشک کهنه یوسیده گردد و در حالی که منکر ولایت ایشان است به نزد من آید او را در

تَحْتَ عَرْشِي، يَا مُحَمَّدُ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: ازْفَعُ رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي وَإِذَا أَنَا بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ، وَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ، وَ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ، وَ عَلِيٍّ بْنَ مُوسَى، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَ عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ الْحَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ، وَ «م ح م» بْنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ، قُلْتُ: يَا رَبِّ وَمَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ، وَ هَذَا الْقَائِمُ الَّذِي يُحَلِّي خَلَالِي وَ يُحَرِّمُ حَرَامِي، وَ بِهِ أُنْتَقِمُ مِنْ أَغْدَائِي، وَ هُوَ رَاحَةُ الْأَذْلِيَانِ، وَ هُوَ الَّذِي يَشْفِي قُلُوبَ شَيْعَتِكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ الْمُجَاهِدِينَ وَ الْكَافِرِينَ، فَيُخْرِجُ اللَّاتَ وَ الْقُرَى طَرِيقَيْنِ فَيُخْرِقُهُمَا، فَلَقِيتُهُ النَّاسَ يُؤْمِنُونَ بِهَا أَشَدَّ مِنْ فِتْنَةِ الْعِجْلِ وَ السَّامِرِيِّ».

۳ - حَدَّثَنَا غَيْرٌ وَاحِدٌ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَاشِمٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ الْقَزَارِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَهَّيَّانَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ: لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى نَبِيِّ مُحَمَّدٍ ﷺ:

بهشت خود جای نمی دهم و تحت سایه عرشم در نیآورم، ای محمد! آیا دوست می داری که ایشان را ببینی؟ گفتم: آری ای پروردگار من گفت: سرت را بلند کن سرم را بلند کردم و بناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن را دیدم و قائم در وسط آنان مانند ستاره ای درخشان بود، گفتم: پروردگارا آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان ائمه هستند و این قائم کسی است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می کند و به توسط او از دشمنانم انتقام خواهم گرفت و او راحت دوستان من است و او کسی است که دل شیعیان را از ظالمان و منکران و کافران شفا می دهد، و لات و عزی را با طراوت بیرون می آورد و آنها را آتش می زند و فتنه مردم به آن دو در آن روز از فتنه عیجل و سامری سخت تر است.

۳ - جابر بن یزید جعفی گوید از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می گفت: وقتی که خدای تعالی بر پیامبرش این آیه را فرو فرستاد که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَمَنْ أُولُوا الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ؟ فَقَالَ عليه السلام: هُمْ خَلْفَانِي يَا جَابِرُ، وَائِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ وَالحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ - الْمَعْرُوفُ فِي الثَّوَرَةِ بِالْبَاقِرِ - وَشَدْرِكُهُ يَا جَابِرُ، فَإِذَا نَبِيَّتُهُ فَأَقْرَبُهُ مِنِّي السَّلَامُ - ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ سَمِيُّ وَكُنْيَتِي حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَبَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شَيْعَتِهِ وَأَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَنَعَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ، قَالَ جَابِرُ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَقَعُ لِشَيْعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ؟ فَقَالَ عليه السلام: إِي وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنَّبُوءَةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَيَسْتَفْعُونَ بِوِلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالنُّجُومِ وَإِنْ قُبِلَتْهَا

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» گفتم: یا رسول الله! خدا و رسولش را شناخته ایم، پس اولوا الامری که خداوند طاعت آنها را مقرون به طاعت خود کرده چه کسانی هستند؟ فرمود: ای جابر! آنها جانشینان من و ائمه مسلمین پس از من هستند، اول ایشان علی بن ابی طالب است و بعد از او حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی - که در تورات به باقر معروف است و تو ای جابر او را می بینی و آنگاه که او را دیدار کردی سلام مرا به او برسان - و پس از او جعفر بن محمد صادق و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و پس از او همام و هم کثیری من حجة الله در زمینش و بقیة الله در بین عبادش، فرزند حسن بن علی ائمة مسلمین خواهند بود، او کسی است که خدای تعالی مشرق و مغرب زمین را به دست او بگشاید، او کسی است که از شیعیان و اولیانش غایب شود، غیبی که بر عقیده به امامت او باقی نماند مگر کسی که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است. جابر گوید: گفتم: یا رسول الله! آیا در غیبت او برای شیعیانش انتفاعی هست؟ فرمود: آری، قسم به خدایی که مرا به نبوت مبعوث فرمود به نور او استضاء می کنند و به ولایت او در

صحاب، یا جابر هذا من مکنون سر الله، و مخزون علیه، فاکشفه إلا عن أهله.
 قال جابر بن یزید: قد دخل جابر بن عبد الله الأنصاري على علي بن الحسين عليهما
 قبيتا هو يحدثه إذ خرج محمد بن علي الباقر عليه السلام من عند نساءه و علي رأسه ذؤابة و
 هو غلام، فلما بصربه جابر ارتعدت قرائصه، و قامت كل شعرة على بدنه و نظر إليه
 مليا، ثم قال له: يا غلام أقبل فأقبل، ثم قال له: أدبر فأدبر، فقال جابر: شأبل رسول-
 الله ﷺ و رب الكعبة، ثم قام فدنا منه، فقال له: ما اسمك يا غلام؟ فقال: محمد،
 قال: ابن من؟ قال: ابن علي بن الحسين، قال: يا بني فذلك نفسي فأنت إذا الباقر؟
 فقال: نعم، ثم قال عليه السلام: فأبلغني ما حكاك رسول الله ﷺ، فقال جابر: يا مولاي إن
 رسول الله ﷺ بشرني بالبقاء إلى أن ألقاك و قال لي: إذا نفته فأقرئه مني السلام،
 فـرسول الله يا مولاي بقره عليك السلام، فقال أبو جعفر عليه السلام: يا جابر على رسول الله

دوران غیبتش منتفع می شوند مانند انتفاع مردم از خورشیدی که در پس ابر
 است، ای جابر! این سر مکنون خداوند و علم مخزون اوست، آن را از غیر اهلش
 پوشان.

جابر بن یزید گوید: جابر بن عبد الله الأنصاري را امام سجاد علیه السلام وارد شد و
 هنگامی که با او مشغول گفتگو بود ناگهان حضرت باقر با گیسوان آراسته از نزد
 نساء آن حضرت بیرون آمد در حالی که پسر بچه ای پیش نبود، چون جابر او را
 شناخت لرزه بر اندامش افتاد و مو بر تنش راست شد و اندکی بدو نگریست،
 سپس گفت: ای پسر پیش بیا، و او پیش آمد، سپس گفت: برو و او رفت، جابر
 گفت: به خدای کعبه سوگند که شأبل رسول الله ﷺ را داراست، سپس
 برخاست و نزد پیک وی رفت و گفت: ای پسر! نامت چیست؟ او گفت محمد،
 پرسید: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند علی بن الحسين، گفت: فدایت شوم، پس
 تو همان باقری؟ گفت: آری، سپس آن حضرت گفت: آنچه را که رسول خدا به
 تو سپرده است به من برسان، جابر گفت: ای مولای من! رسول خدا ﷺ به
 من بشارت دادند که زنده می مانم تا شما را ملاقات کنم و به من فرمودند آنگاه که
 او را ملاقات کردی سلام مرا بدو برسان، پس ای مولای من! رسول خدا به شما

السَّلامُ مَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، وَعَلَيْكَ يَا جَابِرُ كَمَا بَلَغْتَ السَّلَامَ، فَكَانَ جَابِرٌ يَغْدُو ذَلِكَ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِ وَيَتَعَلَّمُ مِنْهُ فَسَأَلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام عَنْ شَيْءٍ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: وَاللَّهِ مَا دَخَلْتُ فِي نَهْيِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَدْ أَخْبَرَنِي أَنَّكُمْ أَيْمَةُ الْهَدَاوِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنْ بَعْدِهِ أَهْلَهُ النَّاسَ صِغَارًا، وَأَعْلَمُ النَّاسَ كِبَارًا، وَقَالَ: «لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ»، فَقَالَ: أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: صَدَقَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، إِنِّي لَا أَعْلَمُ مِنْكَ بِمَا سَأَلْتُكَ عَنْهُ وَلَقَدْ أُرَيْتُ الْحُكْمَ ضَيًّا، كُلُّ ذَلِكَ بِفَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَرَحْمَةِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

۳ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَاشِمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا فَرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ قُرَابٍ الْكُرِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ الْقَبَّاسُ بْنُ - عَبْدِ اللَّهِ الْبُخَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ - مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عليه السلام، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي، قَالَ

سلام رسانیدند، امام باقر عليه السلام فرمود: تا آسمان و زمین بر پاست بر رسول خدا سلام باد و بر تو ای جابر که آن سلام را رسانیدی سلام باد! و بعد از آن جابر به نزد او رفت و آمد می کرد و از او می آموخت، یک روز امام باقر از وی چیزی پرسید، جابر گفت: به خدا سوگند که من خود را در نهی رسول الله داخل نمی کنم که او به من خبر داده است که شما ائمه هدی از اهل بیت او بعد از او می باشید در کوچکی حکیم ترین مردم و در بزرگی علیم ترین آنهاید و فرمود: به ایشان چیزی تعلیم ندهید که آنها اعلم از شما هستند، امام باقر عليه السلام فرمود: جدم رسول خدا راست گفته است و من در آنچه که پرسیدم از تو داناترم، حکمت را در کودکی به ما داده اند و همه آنها از فضل و رحمت خداوند بر ما اهل البیت است.

۴ - امام رضا از پدران بزرگوارشان از امیرالمؤمنین از رسول اکرم صلوات الله علیهم اجمعین روایت کند که فرمود: خداوند خلقی که بهتر از من باشد و نزد او

عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَمْ جِبْرِئِيلُ ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ ، وَفَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ ، وَالْفَضْلُ يَبْغِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَ لِلْأَنْجَةِ مِنْ بَيْدِكَ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُذَانَا وَ خُدَّامُ مُجِبِّينَا . يَا عَلِيُّ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْقَرْشَ وَ مَنْ حَوَّلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِوَلَانَا ، يَا عَلِيُّ لَوْ لَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَ لَاحَوَاءَ ، وَ لَالْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ ، وَ لَا السَّمَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ ، وَ كَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَبَّحْنَاهُمْ إِلَى التَّوْحِيدِ وَ مَعْرِفَةِ رَبِّنَا عَزَّ وَجَلَّ وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَقْدِيسِهِ وَ تَهْلِيلِهِ ، لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَرْوَاحَنَا فَأَنْطَقْنَا بِتَوْحِيدِهِ وَ تَعْبِيدِهِ ، ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُوراً وَاحِداً اسْتَغْفَلُوا أَمُورَنَا لَسَبَّحْنَا لِنَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّا خَلَقُ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّكَ مُزَوَّجَةٌ عَنْ صِفَاتِنَا ، لَسَبَّحْتَ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا وَ نَزَّهْتَهُ عَنْ صِفَاتِنَا ، فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا هَلَّلْنَا لِنَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ

گرامی تر از من باشد نیافریده است ، عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ گوید به پیامبر اکرم گفتم : ای رسول خدا تو بهتری یا جبرئیل ؟ فرمود علی علیه السلام ای خداوند تعالی انبیاء مرسلین را بر ملائکه مقربین برتری داد و مرا بر جمیع انبیاء و رسولان فضیلت بخشید و پس از من ای علی ! برتری از آن تو و امامان پس از توست و فرشتگان خادمین ما و دوستان ما هستند . ای علی ! کسانی که عرش را حمل می کنند و کسانی که اطراف آنند به واسطه ولایت ما حمد پروردگارشان را به جا می آورند و برای مؤمنان استغفار می کنند . ای علی ! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و جنت و نار و آسمان و زمین را نمی آفرید و چگونه افضل از ملائکه باشیم در حالی که در توحید و معرفت پروردگارمان و تسبیح و تقدیس و تهلیل او بر آنها سبقت گرفته ایم ، زیرا ارواح ما نخستین مخلوقات خدای تعالی است و او ما را به توحید و تعجید خود گویا ساخت ، سپس ملائکه را آفرید و چون ارواح ما را در حالی که نور واحدی بود مشاهده نمودند ، امور ما را بزرگ شمردند ، ما تسبیح او را گفتیم تا ملائکه بدانند که ما خلق هستیم آفریده شده و او از صفات ما منزّه است ، بعد از آن ملائکه نیز تسبیح او را گفتند و او را از صفات ما تنزیه کردند ، و چون بزرگی شان ما را مشاهده کردند تهلیل گفتیم تا ملائکه بدانند که هیچ معبودی جز

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَا عَبْدٌ وَ لَسْنَا بِإِلَهِ يَحْيَى أَنْ تُعْبَدَ مَعَهُ أَوْ دُرَّةً فَقَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَلَمَّا شَاهَدُوا كِبَرَ مَحَلَّنَا كَبَرْنَا اللَّهُ لِنَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُنَالَ وَ أَنَّهُ عَظِيمُ الْمَحَلِّ، فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَ اللَّهُ لَنَا مِنَ الْعِزَّةِ وَ الْقُوَّةِ، قُلْنَا: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ لِنَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَ أَوْجَبَهُ لَنَا مِنْ قَرْضِ الطَّاعَةِ قُلْنَا: الْحَمْدُ لِلَّهِ لِنَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ مَا يَحَقُّ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَيْنَا مِنَ الْحَمْدِ عَلَى نَعْبِهِ، فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَبَيْنَا اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَوْدَعَنَا صُلْبَهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيمًا لَنَا وَ إِكْرَامًا، وَ كَانَ سُجُودُهُمْ فِيهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَبْدِيَّةً وَ لِآدَمَ إِكْرَامًا وَ طَاعَةً لِيَكُونُوا فِي صَلْبِهِ لَكَيْفَ لَا تَكُونُ الْفَضْلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَجَدُوا لِآدَمَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ.

الله نیست و بدانند که ما بندگان هستیم و نه خدایانی که با او و یا در کنار او پرستیده شویم و گفتند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و چون بزرگی منزلت ما را مشاهده کردند خدا را تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند که خدا بزرگتر از آن است که بدو رسند و منزلت او عظیم است و چون عزت و قوتی را که خداوند برای ما قرار داده است مشاهده کردند، گفتیم: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» تا ملائکه بدانند که هیچ قدرت و قوتی جز به واسطه خدا نیست و ملائکه گفتند: لا حول و لا قوة الا بالله، و چون مشاهده کردند آن نعمتی را که خدا بر ما ارزانی داشته و طاعت ما را واجب شمرده است گفتیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» تا ملائکه بدانند خداوند به واسطه نعماتی که بر ما ارزانی داشته است حقوقی دارد و ملائکه گفتند: الحمد لله پس به واسطه ما به معرفت خدای تعالی و تسبیح و تهلیل و تحمید او رهنمون شدند.

پس خدای تعالی آدم عليه السلام را آفرید و ما را در صلب او نهاد و به ملائکه فرمان داد که به خاطر تعظیم و اکرام ما بدو سجده کنند آنها برای خدای تعالی عبودیت و بندگی و برای آدم اکرام و طاعت بود، زیرا ما در صلب او بودیم، پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم در حالیکه همه آنها به آدم سجده کردند.

وَإِنَّهُ لَمَّا عَرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَذَّنَ جِبْرِئِيلُ مَنًى مَنًى، وَأَقَامَ مَنًى مَنًى، ثُمَّ قَالَ: تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ، فَقُلْتُ: يَا جِبْرِئِيلُ أَتَقَدَّمُ عَلَيْكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ لِأَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى اسْمُهُ - فَضَّلَ أَنْبِيََاءَهُ عَلَى مَلَائِكَتِهِ أَجْمَعِينَ وَفَضَّلَكَ خَاصَّةً، فَتَقَدَّمْتُ وَصَلَّيْتُ بِهِمْ وَلَا فُخْرَ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُمَا إِلَى حُجُبِ النُّورِ قَالَ لِي جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ وَتَخَلَّفْ عَنِّي، فَقُلْتُ: يَا جِبْرِئِيلُ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ تُفَارِقُنِي؟ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذَا انْتِهَاءُ حَدِّي الَّذِي رَضَعَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِي فِي هَذَا الْمَكَانِ فَإِنْ تَجَاوَزْتُهُ اخْتَرَقْتَ أَجْنِحَتِي لِتَقْدُمِي حَدُّوهُ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ، فَرُخَّ بِي رَخَةً^(۱) فِي النُّورِ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى حَيْثُ مَا شَاءَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ مَلَكُوتِهِ، فَنُودِيتُ يَا مُحَمَّدُ، فَقُلْتُ: لَبَّيْكَ رَبِّي وَتَعَالَيْتُكَ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتُ، فَنُودِيتُ يَا مُحَمَّدُ أَتَيْتُ عَبْدِي وَأَنَا زِلْكَ، فَأَيُّهَايَ فَاغْبُذْ وَعَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، فَإِنَّكَ نُورِي فِي عِبَادِي وَرَسُولِي إِلَى خَلْقِي وَحُجَّتِي فِي بَرِيَّتِي، لِمَنْ تَبَعَكَ خَلَقْتُ جَنَّتِي، وَلِمَنْ خَالَفَكَ خَلَقْتُ نَارِي، وَلَا وَصِيَاءَكَ

و چون مرا به آسمانها به معراج بردند، جبرئیل دوتا دوتا اذان و اقامه گفت، سپس گفت: ای محمد! پیش بایست، گفتم: ای جبرئیل! آیا بر تو پیش بایستم؟ گفت: آری، زیرا خدای تعالی پیامبرانش را و علی الخصوص تو را بر همه ملائکه برتری داده است، من پیش ایستادم و با ایشان نماز خواندم و هیچ فخری هم نیست و چون به حجابهای نور رسیدیم، جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد! پیش برو و از من باز ایستاد، گفتم: ای جبرئیل! آیا در مثل این موضع از من مفارقت می کنی؟ گفت: ای محمد! این نهایت حد من است که خدای تعالی برای من مقرر فرموده است و اگر از آن درگذرم به واسطه تجاوز از حدودی که پروردگارم مقرر فرموده است باطهیم خواهد سوخت و در نوری افکنده شدم افکنده شدنی تا بدانجا که خدای تعالی از ملکوتش اراده فرموده بود رسیدم و نداد رسید: ای محمد! گفتم: لَبَّيْكَ وَتَعَالَيْتُكَ ای پروردگار من! تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتُ، نداد رسید تو بنده من و من پروردگار توأم، مرا پرستش کن و بر من توکل نما، تو نور من در میان بندگان من و فرستاده من به سوی خلقم و حجت من در بین مردمانی، بهشت من برای کسی است که از تو پیروی کند و آتش من برای کسی است که با تو مخالفت کند، و

۱ - قال في النهاية: فيه: مثل اهل بيتي مثل سفينة نوح من تخلف عنها رُخَّ به في النار اي دفع ورمى.

أُوجِبْتُ كِرَامَتِي، وَ لِشَيْعَتِكَ أُوجِبْتُ ثَوَابِي، فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَ مَنْ أَوْصِيَايَ؟ فَتَوَدَّعْتُ يَا مُحَمَّدُ أَوْصِيَاءَكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ، فَتَنَظَّرْتُ - وَ أَنَا بَيْنَ يَدَيَّ رَبِّي - إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَزَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نُورًا، فِي كُلِّ نُورٍ سَطَرٌ أَخْضَرُ، مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ اسْمُ كُلِّ وَصِيٍّ مِنْ أَوْصِيَايَ، أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ مُهْدِيٌّ أَتَمُّي فَقُلْتُ: رَبِّ أَهْؤُلَاءِ أَوْصِيَايَ مِنْ بَعْدِي؟ فَتَوَدَّعْتُ يَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ أَوْلِيَايَ وَ أَهْبَائِي وَ أَصْفِيَائِي وَ حُجَجِي بِقُدْرَتِكَ عَلَى بَرِّئِي، وَ هُمْ أَوْصِيَاؤُكَ وَ خُلَفَاؤُكَ وَ خَيْرُ خَلْقِي بِقُدْرَتِكَ، وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لِأَظْهَرَنَّهُمْ دِينِي، وَ لِأَعْلَيْنَّهُمْ كَلِمَتِي، وَ لِأَظْهَرَنَّهُ الْأَرْضَ بِآخِرِهِمْ مِنْ أَغْدَائِي، وَ لِأَمْلَكَنَّهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا، وَ لِأَسْخَرَنَّهُ لَهَ الرِّيحَ، وَ لِأَذَلَّلَنَّهُ لَهَ الرِّقَابَ الصَّعَابَ، وَ لِأَرْكَبَنَّهُ فِي الْأَشْبَابِ، وَ لِأَنْصُرَنَّهُ بِجَهْدِي، وَ لِأَعِزَّنَّهُ بِمَلَائِكَتِي حَقًّا يُغْلِبُنَّ دَعْوَتِي وَ يَجْمَعُ الْخَلْقَ عَلَى تَوْحِيدِي، ثُمَّ لِأَدِينَنَّ مُلْكُهُ وَ لِأَدَاوِلَنَّ الْأَيَّامَ بَيْنَ أَوْلِيَايَ إِلَى

کرامتم را برای اوصیای تو لازم گردانیدم و توایم را برای شیعیان تو مقرر داشتم، گفتم: پروردگارا! اوصیای من چه کسانی هستند؟ ندا رسید ای محمد! اوصیای تو بر ساق عرش نوشته شده است و من - در حالیکه در مقابل پروردگارم بودم - به ساق عرش نگریستم و دوازده نور دیدم و هر نور سطرى سبز بود که نام هر یک از اوصیای من بر آن نوشته شده بود، اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر آنها مهدی امتم بود، گفتم: پروردگارا! آیا آنها اوصیای پس از من هستند؟ ندا آمد که ای محمد! آنها اولیا و دوستان و برگزیدگان و حجتهای من بر خلائق پس از تو هستند و آنها اوصیا و خلفای تو و بهترین خلق من پس از تو می باشند، به عزت و جلال سوگند که به واسطه ایشان دینم را چیره و کلمه ام را بلند می نمایم و توسط آخرین آنها زمین را از دشمنانم پاک می گردانم و مشرق و مغرب زمین را به تسلیم او در می آورم و باد را مسخر او می کنم و گردنکشان سخت را رام او می سازم و او را بر نردبان ترقی بالا می برم و بال لشکریان خود یاریش می کنم و با فرشتگانم به او مدد می رسانم تا آنکه دعوتم را آشکار کند و مردمان را بر توحیدم گرد آورد، سپس ملکش را تداوم بخشم و روزگار را در اختیار اولیای خود قرار دهم تا روز قیامت فرارسد.

يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ عَلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَامٌ تَسْلِيمًا.

﴿ باب ۲۴ ﴾

• (مَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي النَّصِّ عَلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

• (وَأَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوْنَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنِي عُمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيِّ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَانٍ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ جَابِرِ ابْنِ يَزِيدَ الْجَمْعِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَلَّبِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيَنْ أَجَاهِدُونَ فِي دِينِ اللَّهِ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا، وَمَنْ جَادَلَ فِي آيَاتِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «مَنْ جَادَلَ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغُزُّكَ تَقْلِبُهُمْ فِي الْبِلَادِ»^(۱)، وَمَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ، وَمَنْ أَلْفَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى نَبِيِّنَا وَسَلَامٌ تَسْلِيمًا.

باب ۲۲

روایات پیامبر اکرم ﷺ در نص بر قائم علیه السلام

و اینکه او دوازدهمین امام است

۱ - عبد الرحمن بن سمرة گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: کسانی که در دین خدا مجادله و ستیز می کنند بر زبان هفتاد پیامبر لعنت شده اند و کسی که در آیات خدا مجادله کند کافر شده است. خدای تعالی فرمود: «تنها کافران در آیات الهی مجادله می کنند و گردش آنها در شهرها تو را تفریبده؛ و کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند بر خدا دروغ بسته است؛ و هر کس بدون داشتن علم و آگاهی فتوا دهد ملائکه آسمانها و زمین او را لعنت می کنند؛ و هر بدعتی گمراهی است و

إِلَى النَّارِ. قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَمُرَةَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لُرَيْدُنِي إِلَى النَّجَاةِ، فَقَالَ: يَا ابْنَ سَمُرَةَ إِذَا اخْتَلَفَتِ الْأَهْوَاءُ وَتَفَرَّقَتِ الْأَرَاءُ فَعَلَيْكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ إِمَامُ أُمَّتِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِي، وَهُوَ الْفَارُوقُ الَّذِي يُمَيِّزُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، مَنْ سَأَلَهُ أَجَابَهُ، وَمَنْ اسْتَرْشَدَهُ أُرْشَدَهُ، وَمَنْ طَلَبَ الْحَقَّ عِنْدَهُ وَجَدَهُ، وَمَنِ اتَّقَسَّ الْهُدَى لَدَيْهِ صَادَقَهُ، وَمَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ أَمِنَهُ، وَمَنِ اسْتَسَمَكَ بِهِ نَجَّاهُ، وَمَنِ اقْتَدَى بِهِ هَدَاهُ، يَا ابْنَ سَمُرَةَ سَلِمَ مِنْكُمْ مَنْ سَلِمَ لَهُ وَالِدٌ، وَهَلَكَ مَنْ رَدُّ عَلَيْهِ وَعَادَاهُ، يَا ابْنَ سَمُرَةَ إِنَّ عَلِيًّا سَيِّدُ رُوحِهِ مِنْ رُوحِي، وَطَهْنَتُهُ مِنْ طِينَتِي، وَهُوَ أَهْلِي وَأَنَا أَخُوهُ، وَهُوَ زَوْجُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَإِنَّ مِنْهُ إِمَامَتِي أُمَّتِي وَسَيِّدَتِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَتِسْعَةَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ تَابِعُهُمْ قَائِمُ أُمَّتِي، تَجَلَّى الْأَرْضَ قِسْطًا وَغَدَا كَمَا قُلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا.

هر ضلالتی به آتش ختم می شود. عبدالرحمن بن سمره گوید: گفتم: ای رسول خدا! راه نجات را به من بیا. فرمود: ای سمره! هرگاه هواهای نفسانی مختلف شد و آراء و عقاید متفرق گردید، بر تو باد که همراه علی بن ابی طالب باشی که او امام امت و خلیفه من بر ایشان است و او فاروقی است که مع واسطه او بین حق و باطل تمیز می دهند، هر کس از او بپرسد پاسخش را دهد و کسی که از او هدایت جوید هدایتش فرماید و کسی که خواستار حق باشد آن را نزد او می یابد و کسی که هدایت را بجوید نزد او بدان خواهد رسید؛ و هر که بدو پناه برد ایمنش سازد و هر کس دامن او گیرد نجاتش دهد و هر که از او پیروی کند هدایتش کند، ای پسر سمره! هر که با او موافقت کند و او را دوست بدارد سالم خواهد بود و هر که با او مخالفت کرده و دشمنی ورزد هلاک خواهد شد، ای پسر سمره! علی از من است و روح او از روح من و طینت او از طینت من است و او برادر من است و من برادر اویم و او شوهر دخترم فاطمه سیده بانوان عالم از اولین و آخرین است و دو امام امت و دو سید جوانان بهشت حسن و حسین و نه تن از ائمه از فرزندان حسین هستند و همین آنها قائم امت من است که زمین را پر از عدل و داد نماید همچنانکه پر از ظلم و جور شده باشد.

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَطْلَعَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَاخْتَارَنِي مِنْهَا فَجَعَلَنِي نَبِيًّا، ثُمَّ أَطْلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَ مِنْهَا عَلِيًّا فَجَعَلَهُ إِمَامًا، ثُمَّ أَمَرَنِي أَنْ أَخُذَهُ أَخًا وَرَبًّا وَرَصِيًّا وَخَلِيفَةً وَوَزِيرًا، فَقُلْتُ مَنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَهُوَ رَوْحُ ابْنَتِي وَأَبُو بَيْطَلٍ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَنِي وَإِيَّاهُمْ حُجَجًا عَلَى عِبَادِهِ، وَجَعَلَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أُمَّةً يَتَّبِعُونَ بِأَمْرِي، وَيَحْفَظُونَ وَصِيَّتِي، الثَّاسِعَ مِنْهُمْ قَائِمُ أَهْلِ بَيْتِي، وَمَهْدِيُّ أُمَّتِي، أَشْبَهُ النَّاسَ بِي فِي شَمَائِلِهِ وَأَقْوَالِهِ وَأَفْعَالِهِ يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَةِ طَوْلَانٍ وَخَيْرَةُ مُضَلَّةٍ، فَيُخْلِلُ لِدِرَاهِمٍ، وَيُظْهِرُ دِينَ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ، يُؤَيِّدُ بِنَصْرِ اللَّهِ وَيُنْصُرُ بِمَلَائِكَةِ اللَّهِ، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَحَدًّا لَا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا».

۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ الْحَسَنِ

۲ - عبدالله بن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند که فرمود: خدای تعالی بر زمین نگاهی افکند و مرا از آن میان برگزید و پیامبر گردانید، سپس دوم بار نظری افکند و علی را برگزید و او را امام گردانید، سپس به من فرمان داد که او را برادر و ولی و وصی و خلیفه خود سازم، پس علی از من است و من از علی، و او شوهر دخترم فاطمه و پدر دو بی‌ظلم حسن و حسین است، بدانید که خدای تعالی مرا و ایشان را حجت‌های بر بندگان قرار داده است و از فرزندان حسین امامانی را قرار داده است که به امر من قیام کنند و وصیت مرا نگهدارند و همین آنها قائم اهل بیت و مهدی اتم است که در شمایل و اقوال و افعال شبیه ترین مردم به من است، او پس از غیبتی طولانی و حیرتی گمراه کننده ظهور کند و دین خدای تعالی را چیره گرداند و به یاری خدا و نصرت ملائکه خدا مؤید باشد، زمین را از عدل و داد آکنده سازد همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

۳ - امام صادق از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلوات الله علیهم

ابن علی بن ابی حمزة، عن أبيه، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ عَنْ رَبِّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ عَلِمَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَخَدِي، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَرَسُولِي، وَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي، وَأَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِهِ حُجَّجِي أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي، وَنَجَّيْتُهُ مِنَ النَّارِ بِعُقُوبِي، وَأَنْجَيْتُ لَهُ جَوَارِي، وَأَوْجَبْتُ لَهُ كَرَامَتِي، وَأَتَمَمْتُ عَلَيْهِ نِعْمَتِي، وَجَعَلْتُهُ مِنْ خَاصَّتِي وَخَالِصَتِي، إِنْ نَادَانِي لَبَّيْهُ، وَإِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ، وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيتُهُ، وَإِنْ سَكَتَ ابْتَدَأْتُهُ، وَإِنْ أَسَاءَ زَحَمْتُهُ، وَإِنْ فَرَّ مِنِّي دَعَوْتُهُ، وَإِنْ رَجَعَ قَبِلْتُهُ، وَإِنْ فَرَعَ بَابِي فَتَحْتُهُ، وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَخَدِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَرَسُولِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِهِ حُجَّجِي فَقَدْ جَعَلَ نَفْسِي وَصَفَرُ عَظْمَتِي، وَكَفَّرَ بِأَيَاتِي وَكُتُبِي، وَإِنْ قَصَدَنِي

اجمعین روایت کند که فرمود: جبرئیل از رب العزّة جلّ جلاله برایم حدیث کرد که فرمود: هر کس بداند که هیچ معبودی جز من نیست و محمد بنده و فرستاده من است و علی بن ابی طالب جانشین من است و ائمه ای که از فرزندان او هستند حجّت های منند، او را به رحمت خود به بهشت داخل می سازم و به عفو خود او را از آتش نجات می بخشم و همسایگی خود را برای او مباح می گردانم و کرامت را بر او واجب می گردانم و نعمت را بر او تمام ساخته و او را از خاصان و خالصان خود قرار می دهم، اگر مرا ندا کند به او لیک می گویم و اگر مرا بخواند اجابتش می کنم و اگر از من درخواست کند به او می بخشم و اگر خاموش باشد به او ابتدا می کنم و اگر بد کند به او رحمت می آورم و اگر از من فرار کند او را می خوانم و اگر باز گردد او را می پذیرم و اگر در خانه ام را بگوید آن را می گشایم، و هر کس گواهی ندهد که من معبود یکتا هستم یا بدان شهادت دهد اما گواهی ندهد که محمد بنده و رسول من است یا بدان شهادت دهد اما گواهی ندهد که علی بن ابی طالب جانشین من است یا بدان شهادت دهد اما گواهی ندهد که امامان از فرزندان او حجّت های من هستند به تحقیق که چنین شخصی نعمت مرا انکار کرده و عظمت مرا کوچک شمرد و به آیات و کتابهای من کافر شده است و اگر قصد مرا

حَبِيبُهُ، وَإِنْ سَأَلَنِي عَرْمَتُهُ، وَإِنْ نَادَانِي لَمْ أَسْمَعْ نِدَاءَهُ، وَإِنْ دَعَانِي لَمْ أَسْتَجِبْ دُعَاءَهُ، وَإِنْ رَجَانِي خَبِيبَتُهُ، وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ مَنَى وَمَا لَنَا بِظُلَامٍ لِلْعَبِيدِ».

فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنِ الْأَيُّمَةُ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ: الْحَسَنُ وَالحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ فِي زَمَانِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ الْبَاقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ - وَتُذَكِّرُكَ يَا جَابِرُ، فَإِذَا أَدْرَكْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ - ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْكَاطِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ الثَّقَلَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ النَّوِيُّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الزُّكِّيُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ ابْنَةُ الْقَائِمِ بِأَحَقِّ مَهْدِيٍّ أُمِّي الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَكْتَ جُورًا وَظُلْمًا، هَذَا جَابِرُ! خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَأَوْلَادِي وَعِزَّتِي، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي، وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي، يَوْمَ يُسْأَلُ اللَّهُ عَنَّا وَنَحْنُ

کند محبوبش می کنیم و اگر از من درخواست کند محرومش می سازم و اگر مراند ا کند ندایش را نمی شنوم و اگر مرا بخواند دعایش را استجابت نمی سازم و اگر به من امید بندد نا امیدش می گردانم و این جزای او از جانب من است و من هرگز به بندگانم ستم نمی کنم.

آنگاه جابر بن عبدالله انصاری از جا برخاست و گفت: ای رسول خدا! ای ائمه از فرزندان علی بن ابی طالب چه کسانی هستند؟ فرمود: حسن و حسین سید جوانان بهشت، سپس سید العابدین در زمانش علی بن الحسین، سپس محمد بن علی الباقر - و تو ای جابر او را درک می کنی و آن هنگام که او را دیدی سلام مرا بدو برسان - سپس جعفر بن محمد الصادق، سپس موسی بن جعفر الکاظم، سپس علی بن موسی الرضا، سپس محمد بن علی الثقی، سپس علی بن محمد الثقی، سپس حسن بن علی الزکی، سپس فرزند او قائم به حق مهدی ائمه کسی که او زمین را پر از عدل و داد نماید همانگونه که پر از جور و ظلم شده باشد، ای جابر! آنان جانشینان و اوصیاء و اولاد و عترت من هستند، کسی که ایشان را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و کسی که از آنان سرپیچی کند مرا سرپیچی کرده است و کسی که ایشان را یا یکی از آنان را انکار کند مرا انکار کرده است، به واسطه

السَّماءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِهِمْ يَحْتَظُّ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا».

۴ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ عِشْرَانَ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْ لَمْ يَنْصُرْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ، هُمْ خُلَفَاؤِي وَأَوْصِيَاؤِي وَأَوْلِيَاؤِي، وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي، الْمُتَّقِيهِمْ مُؤْمِنٌ، وَالْمُنْكَرُ لَهُمْ كَافِرٌ».

۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَارِثِ الْقُبْدِيِّ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ: «قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ وَبَدَأَ فِي يَدِ ابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ وَبَدَأَ فِي يَدِهِ هَكَذَا وَهُوَ يَقُولُ: خَيْرُ الْخَلْقِ بَعْدِي وَسَيِّدُهُمْ أَخِي هَذَا، وَهُوَ إِمَامٌ كُلِّ مُسْلِمٍ، وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ^(۱) بَعْدَ وَفَاتِي، أَلَا وَإِنِّي أَقُولُ: خَيْرُ الْخَلْقِ بَعْدِي وَسَيِّدُهُمْ

ایشان است که خداوند آسمان را نگاه داشته که بر زمین نیفتد مگر به اذن او و به سبب ایشان است که خداوند زمین را حفظ کرده که اهلش را نلرزاند.

۴ - امام صادق از پدرانش از رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین روایت کند که فرمود: پس از من دوازده امامند که اول آنها علی بن ابی طالب و آخر ایشان قائم است آنان جانشینان و اوصیاء و اولیای من و حجت‌های الهی بر امت پس از من می‌باشند کسی که مقرر به ایشان باشد مؤمن است و کسی که منکر ایشان باشد کافر است.

۵ - اصبع بن نباته گوید: روزی علی علیه السلام دست حسین علیه السلام را گرفته بود و بر ما وارد شد و می‌گفت: روزی رسول خدا ﷺ دست مرا بدینگونه گرفته بود و بر جمعیت ما در آمد و می‌گفت: بهترین خلائق و سرور ایشان پس از من این برادر من است و او امام هر مسلمانی و مولای هر مؤمن پس از وفات من است، من

ابنی هذا، وَهُوَ إِمَامٌ كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَهُوَ كُلِّ مُؤْمِنٍ^(۱) بَعْدَ وَفَاتِي، أَلَا وَإِنَّهُ سَيُظْلَمُ بَعْدِي
 كَمَا ظَلِمْتُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَخَيْرُ الْخَلْقِ وَسَيِّدُهُمْ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنِي أَخُوهُ الْحُسَيْنُ
 الْمَظْلُومُ بَعْدَ أَخِيهِ، الْمَقْتُولُ فِي أَرْضِ كَرْبَلَاءَ^(۲)، أَمَا إِنَّهُ وَأَصْحَابُهُ مِنْ سَادَةِ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ، وَمِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةُ مِنْ صُلْبِهِ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَجُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَ
 أَعْتَارُهُ عَلَى وَحْيِهِ، وَآيَةُ الْمُسْلِمِينَ، وَقَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ سَادَةُ الْمُتَّقِينَ، تَأْسِعُهُمُ الْفَارِغُ
 الَّذِي يَمَلَأُ اللَّهُ عَرْوَةَ جَلٍّ بِهِ الْأَرْضَ نُوراً بَعْدَ ظُلْمَتِهَا، وَ عَدَلاً بَعْدَ جَوْرِهَا، وَ عِلْماً بَعْدَ
 جَهْلِهَا، وَ الَّذِي بَعَثَ أَخِي مُحَمَّدًا بِالنُّبُوَّةِ وَ اخْتَصَّنِي بِالْإِمَامَةِ لَقَدْ نَزَلَ بِذَلِكَ الْوَحْيُ مِنَ
 السَّمَاءِ عَلَى لِسَانِ الرُّوحِ الْأَمِينِ جِبْرِئِيلَ، وَ لَقَدْ سَبَّلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - وَ أَنَا عِنْدَهُ -
 عَنِ الْإِمَّةِ بَعْدَهُ فَقَالَ لِلْسَّائِلِ: وَ السَّمَاءُ ذَاتِ الْبُرُوجِ إِنَّ عَدَدَهُمْ بِعَدَدِ الْبُرُوجِ، وَ رَبُّ

می گویم: بهترین خلایق و سرور ایشان پس از من این فرزندانم است و او امام و
 مولای هر مؤمن پس از وفات من است، بدانید که به او ستم می شود همچنانکه
 پس از رسول خدا ﷺ به من ستم شد، و پس از فرزندانم حسن، بهترین خلایق
 و سرور ایشان برادرش حسین مظلوم است که در سرزمین کربلا کشته می شود،
 بدانید که او و اصحابش از سرداران شهیدان در روز قیامت هستند، و پس از
 حسین نه تن از صُلب او خلفای خدا در زمین و حجت های او بر بندگان و امان
 او بر وحیش می باشند که امامت مسلمین و رهبری مؤمنین و سروری متقین با
 ایشان است، و همین آنان قائم است که خدای تعالی به واسطه او زمین را نورانی
 می کند از آن پس که از ظلمت آکنده باشد، و قسم به خدایی که برادرم محمد را به
 نبوت برانگیخت و مرا به امامت اختصاص داد این مطلب وحی آسمانی است که
 بر زبان جبرئیل روح الامین جاری شده است و من نزد رسول خدا ﷺ بودم
 که از آن حضرت از امامان پس از او پرسش شد و به سؤال کننده فرمودند:
 سوگند به آسمانی که صاحب بروج است عدد ائمه به تعداد بروج است، و قسم به
 پروردگار شها و روزها و ماهها که عدد ائمه به تعداد ماههاست. سؤال کننده

۱ - فی بعض النسخ «وَ هُوَ لِمَامٌ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ أَمِيرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ».

۲ - فی بعض النسخ «فِي أَرْضِ كَرْبٍ وَ بِلَاءِ أَلَا وَ انَّهُ».

الْیَّامِ وَالْأَیَّامِ وَالشُّهُورِ إِنَّ عَدَدَهُمْ كَعَدَدِ الشُّهُورِ. قَالَ السَّائِلُ: فَتَرَى هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي فَقَالَ: أَوَلَهُمْ هَذَا وَاجْرَهُمُ الْمَهْدِيُّ، مَنْ وَالَاهُمْ فَقَدْ وَالَ الْإِنِّي، وَمَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَانِي، وَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي، وَمَنْ عَزَّاهُمْ فَقَدْ عَزَّاهُنِي، بِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ دِينَهُ، وَبِهِمْ يَغْمُرُ بِلَادَهُ، وَبِهِمْ يَرْزُقُ عِبَادَهُ، وَبِهِمْ نَزَلَ الْقَطَرُ مِنَ السَّمَاءِ، وَبِهِمْ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، هَؤُلَاءِ أَصْفِيَائِي وَخُلَفَائِي وَائِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَمَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ».

۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلُونَهُ - ع - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَعْقُودٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَّسَلَكَ بِيَدِي، وَبِزَكَبَ سَفِينَةَ النُّجَاةِ بَعْدِي فَلْيَقْتَدِ بِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَبِأَعْيَادِ عَدُوِّهِ وَبِأَوَالٍ وَلِيِّهِ، فَإِنَّهُ وَجْهِي وَخَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ زَوَائِي. وَهُوَ إِمَامُ كُلِّ مُسْلِمٍ وَآمِيرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي».

گفت: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ رسول خدا ﷺ دستشان را بر سرم نهادند و فرمودند: اولین آنها این است و آخرین ایشان مهدی است هر که آنان را به ولایت برگزیند سوار ولی ساخته است هر که آنان را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است و هر که ایشان را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که کینه ایشان را داشته باشد کینه مرا به دل گرفته است و هر که آنان را انکار کند مرا انکار کرده است و هر که آنان را بشناسد مرا شناخته است، به واسطه ایشان است که خدای تعالی دینش را حفظ کرده و بلادش را آباد نموده و بندگانش را روزی می دهد و به سبب ایشان است که باران از آسمان فرو می بارد و برکات زمین را بیرون می آورد، آنان برگزیدگان و خلفای من و ائمه مسلمانان و موالی مؤمنانند.

۶- امام رضا از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ أَجْمَعِينَ روایت کند که فرمودند: هر که دوست دارد که به دین من متمسک شود و پس از من در کشتی نجات سوار شود باید که به علی بن ابی طالب اقتدا کند و دشمنش را دشمن بدارد و دوستش را دوست بدارد که او وصی من و جانشین من بر ائمت در حیات و ممات من است، و او امام هر مسلمان و امیر هر مؤمن پس از من است

قَوْلُهُ قَوْلِي، وَ أَمْرُهُ أَمْرِي، وَ نَهْيُهُ نَهْيِي، وَ تَابِعُهُ تَابِعِي، وَ نَاصِرُهُ نَاصِرِي، وَ خَادِلُهُ خَادِلِي، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا بَعْدِي لَمْ يَرْبِي وَ لَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ مَنْ خَالَفَ عَلِيًّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ، وَ جَعَلَ نَارَهُ النَّارَ [وَ يَلْسُ الْمَصِيرُ]، وَ مَنْ خَذَلَ عَلِيًّا خَذَلَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَفْرُضُ عَلَيْهِ، وَ مَنْ نَصَرَ عَلِيًّا نَصَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ يُلْقَاهُ، وَ لَقْنَهُ حُجَّتَهُ عِنْدَ الْمُسَاءَلَةِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ إِمَامَا أُمَّتِي بَعْدَ أَبِيهَا، وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ أُمَّهُمَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَ أَبُوهُمَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ تَشْفَعُ أُمَّيْ، تَارِسُهُمُ الْقَائِمُ مِنْ وَلَدِي، طَاعَتُهُمْ طَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي إِلَى اللَّهِ أَشْكُو الْمُنْكَرِينَ يُفْضِلُهُمُ، وَ الْمُضِلِّينَ يَحْزِمَتِهِمْ بَعْدِي، وَ كُنْ بِاللهِ وَلِيًّا وَ نَاصِرًا لِعَمْرِي وَ أُمَّيْ أُمَّتِي، وَ مُنْتَقِمًا مِنَ الْجَاهِلِينَ لِحَقِّهِمْ، وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ».

۷ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ،

قَوْلِي أَوْ قَوْلِي مِنْ وَ أَمْرٍ أَوْ أَمْرٍ مِنْ وَ نَهْيٍ أَوْ نَهْيٍ مِنْ أَسْت، وَ يَبْرُو أَوْ يَبْرُو مِنْ وَ يَأُورِ أَوْ يَأُورِ مِنْ وَ فَرُوْكَزَارِ أَوْ فَرُوْكَزَارِ مِنْ أَسْت، سَبَسِ فَرَمُود: هَرَكِه پَس از مِنْ بَا عَلِيّ مفارقت کند مرا نخواهد دید و مِنْ نيز روز قیامت او را نخواهم دید، و هَرَكِه بَا عَلِيّ مخالفت کند خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او را آتش قرار داده است و آن بد جایگاهی است، و کسی که عَلِيّ را فَرُوْكَزَارِد خداوند او را در روزی که بر وی در آید فَرُوْ نخواهد گذاشت، و هَرَكِه عَلِيّ را نصرت کند خداوند او را در روز قیامت نصرت نماید و حَبَّتَش را هنگام بازخواست تلقین وی فرماید، سَبَسِ فَرَمُود: حَسَن و حُسَيْن دو امام امت من پس از پدرشان و سَيِّد جوانان اهل بهشت هستند و مادرشان سرور زنان عالم و پدرشان سرور اوصیاء هستند، و از فرزندان حسین نه تن امامند که همین آنها قائم از فرزندان من است طاعت آنان طاعت من و معصیت ایشان معصیت من است، از مُنْكَرِينَ فضل و ضایع کنندگان حرمت او به خدا شکایت می کنم و خداوند بهترین ولی و ناصر برای عترتم و ائمه اَئِمَّة اَئِمَّة می باشد و بهترین منتقم از منکرین ایشان است وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

۷ - امام رضا از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اجمعین

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُودٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا سَيِّدُ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنَا خَيْرُ مَنْ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَحَمَلَةُ الْقَرْشِ وَجَمِيعُ مَلَائِكَةِ اللَّهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ الْمُرْسَلِينَ، وَأَنَا صَاحِبُ الشَّفَاعَةِ وَالْحَوْضِ الشَّرِيفِ، وَأَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَاهُ هَذِهِ الْأُمَّةِ. مَنْ عَرَفَنَا فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، وَمَنْ أَنْكَرَنَا فَقَدْ أَنْكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، وَمِنْ عَلِيٍّ سَبْطًا أُمَّتِي، وَسَيِّدًا شَبَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ: الْحُسَيْنُ وَالْحُسَيْنُ، وَمِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ نِسْفَةُ أُمَّتِهِ، طَاعَتُهُمْ طَاعَتِي، وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي، تَابِعُهُمْ قَائِمُهُمْ وَ مَهْدِيُّهُمْ».

۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: أَخْبَرَنَا (۱) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (۲) السَّائِغُ قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيَّ يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: يَا عَلِيُّ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مَنْ طَابَتْ وَلَادَتُهُ، وَلَا يُفِضُكَ إِلَّا مَنْ حَبَّتْ وَلَادَتُهُ، وَلَا يُؤَابِئُكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُعَادِيكَ إِلَّا كَافِرٌ، فَعَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ -

روایت کند که فرمود: من سید مخلوقات خدای تعالی هستم، و من از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حاملان عرش و همه ملائکه مقربین و انبیاء و رسولان الهی برترم و من صاحب شفاعت و حوض شریفم و من و علی دو پدر این امت هستیم، کسی که ما را بشناسد خدای، تعالی را شناخته است و کسی که ما را انکار کند خدای تعالی را انکار کرده است و دو سبط این امت و سید جوانان بهشت یعنی حسن و حسین از فرزندان علی است، و از فرزندان حسین نه امام خواهد بود که طاعت ایشان طاعت من و معصیت آنها معصیت من است، نه من آنان قائم و مهدی ایشان است.

۸ - عَلِيُّ بْنُ حَسَنٍ سَائِغٌ گوید: از امام حسن عسکری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ شنیدم که می فرمود: پدرم از آباء بزرگوارشان از رسول خدا روایت کند که به علی بن - ابی طالب فرمودند: ای علی! تو را دوست نمی دارد مگر کسی که ولادتش پاکیزه باشد و بغض تو را در دل نمی گیرد مگر کسی که ولادتش ناپاک باشد، و ولایت

مَسْهُودٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ عَرَفْنَا غَلَامَةَ حَبِيبِ الْوِلَادَةِ وَ الْكَافِرِ فِي حَيَاتِكَ بِبُغْضِ عَلِيٍّ وَ عِدَاوَتِهِ، فَمَا غَلَامَةُ حَبِيبِ الْوِلَادَةِ وَ الْكَافِرِ بِعَدَاكَ إِذَا أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ بِلِسَانِهِ وَ أَخْفَى مَكْنُونَ مَعْرِيرَتِهِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ مَسْهُودٍ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِمَامُكُمْ بَغْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، فَإِذَا مَضَى قَائِمِي الْحَسَنُ إِمَامُكُمْ بَعْدَهُ وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، فَإِذَا مَضَى قَائِمِي الْحُسَيْنُ إِمَامُكُمْ بَعْدَهُ وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، ثُمَّ يَشْعُرُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ أَيْتُكُمْ وَ خُلَفَائِي عَلَيْكُمْ، تَأْسِعُهُمْ قَائِمُ أَهْلِ الْأَرْضِ بَسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا، لَا يُحِبُّهُمْ إِلَّا مَنْ طَابَتْ وَلَادَتُهُ وَ لَا يَبْغِضُهُمْ إِلَّا مَنْ خَبَثَتْ وَلَادَتُهُ، وَ لَا يُؤَالِيهِمْ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَ لَا يُعَادِيهِمْ إِلَّا كَافِرٌ، مَنْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي، وَ مَنْ أَنْكَرَنِي فَقَدْ أَنْكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، وَ مَنْ جَعَلَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَعَلَنِي، وَ مَنْ جَعَلَنِي فَقَدْ جَعَلَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ.

تو را نپذیرد مگر مؤمن، و با تو دشمنی نکند مگر کافر، عبدالله بن مسعود برخاست و گفت: ای رسول خدا! در زمان حیات تو علامت ناپاکی ولادت و کافر را به واسطه داشتن بغض علی و دشمنی اش با او شناختم، علامت کسی که ولادتش ناپاک است و کافر پس از شما چیست؟ آنگاه که به زبان اظهار اسلام کرده و مکنون باطن خود را بحق می داند. فرموده: ای ابن مسعود! علی بن - ابی طالب پس از من امام شما و جانشین من بر شماست و آنگاه که او در گذرد فرزندان حسن امام شما پس از او و جانشین من بر شماست، و چون درگذرد فرزندان حسین امام شما پس از اوست و جانشین من بر شماست، سپس نه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری ائمه شما و خلفای شما بر شما هستند و همین آنها قائم امت من است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد همچنان که پر از جور و ظلم شده باشد، ایشان را دوست نمی دارد مگر کسی که ولادتش پاکیزه باشد و کینه آنها را به دل نمی گیرد مگر کسی که ولادتش ناپاک باشد، و با ایشان موالات نکند مگر مؤمن و معادات نکند مگر کافر، کسی که یکی از آنان را انکار کند مرا انکار کرده است و کسی که مرا انکار کند خدا را انکار کرده است و هر کس از روی عناد با یکی از ایشان مخالفت ورزد با من مخالفت کرده است و کسی که با من مخالفت کند با خدای تعالی مخالفت ورزیده است، زیرا طاعت ایشان

لَا نَطَاعَتَهُمْ طَاعَتِي، وَطَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ، وَتَعْصِيَتُهُمْ تَعْصِيَتِي، وَتَعْصِيَتِي تَعْصِيَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، يَا ابْنَ مَسْعُودٍ إِنَّكَ أَنْ تَحِدَ فِي نَفْسِكَ حَرْجًا يَمَّا أَقْضَى فَتَكْفُرَ، فَوَعِزَّةُ رَبِّي مَا أَنَا بِمُكَلَّفٍ وَلَا نَاطِقٍ عَنِ الْهَوَى فِي عَلِيٍّ وَالْأَيْمَةِ مِنْ وَلَدِهِ، ثُمَّ قَالَ ﷺ - وَهُوَ رَافِعٌ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ -: اللَّهُمَّ وَالِوَيْلَ مِنَ وَالِي خُلَفَائِي وَائِمَّةِ أُمَّتِي بَعْدِي، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُمْ، وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُمْ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُمْ، وَلَا تَحُلْ الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ مِنْهُمْ بِحُجَّتِكَ ظَاهِرًا، أَوْ خَائِفًا مَقْمُورًا، لِقَلَّ يَبْطُلُ دِينُكَ وَحُجَّتُكَ [وَبُرْهَانُكَ] وَبَيِّنَاتُكَ، ثُمَّ قَالَ ﷺ: يَا ابْنَ مَسْعُودٍ قَدْ جَعَلْتُ لَكُمْ فِي مَقَامِي هَذَا مَا إِنْ فَارَقْتُمُوهُ هَلَكْتُمْ، وَإِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ نَجَوْتُمْ، وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

۹ - حَدَّثَنَا أَبِي - ﷺ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَزِيدَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِيَانَ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَبِيصِ الْهَلَالِيِّ، عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ - ﷺ - قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَإِذَا الْحُسَيْنُ بْنُ - عَلِيٍّ عَلَى نَعْلِهِ، وَهُوَ يَقْبَلُ عَيْنَيْهِ وَيَلْمِ فَاؤَ وَيَقُولُ: أَنْتَ سَيِّدُ ابْنِ سَيِّدٍ أَنْتَ إِمَامُ ابْنِ

طاعت من و طاعت من طاعت خداست و معصیت آنها معصیت من و معصیت من معصیت خدای تعالی است. ای ابن مسعود! سعاد که در نفس تو در آنچه می گویم حرجی داشته باشد که کافر خواهی شد، به عزت پروردگارم سوگند که من درباره علی و امامان از فرزندان او سخنی به گزاف و از روی هوای نفس نمی گویم. سپس در حالی که دستهایش را به طرف آسمان بلند کرده بود فرمود: خدایا خلفا و ائمه پس از من را دوست بدار و دشمنان ایشان را دشمن بدار و یارانشان را نصرت فرما و خاذلان آنان را خوار بدار و زمین را از قائمی از ایشان که حجت توست خالی مگذار که یا آشکار است و یا پنهان و مستور تا دین و حجت و برهان و بیّنات تو باطل نشود، سپس فرمود: ای ابن مسعود! در این مقام برای شما اموری را گرد آوردم که اگر از آنها مفارقت کنید هلاک خواهید شد و اگر بدان متمسک شوید نجات یابید، وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

۹ - سلمان فارسی گوید: بر پیامبر اکرم ﷺ وارد شدم و حسین بن علی بر دامنش بود و او دو چشمش را می بوسید و دهانش را می مکید و می فرمود: تو

إمام، (أخو إمام) أبو أُمَيَّة، أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ بْنِ حُجَّتِهِ وَ أَبُو حُجَجٍ تَسْعَةَ مِنْ صُلَيْكَ، تَابِعَهُمْ قَائِمُهُمْ .

۱۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ الْعُفَّارِ، عَنْ يَتِيمٍ عَنْ يَزِيدَ، عَنْ سَمَادِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدْنَةَ، عَنْ أَبِي بَانٍ بْنِ أَبِي عَثَائِشٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْجَمَّالِيِّ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْجَلَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ - رَحِمَهُ اللَّهُ - يَقُولُ: كُنْتُ جَالِسًا بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَرْضَاتِهِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا فَدَخَلْتُ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَلَمَّا رَأَتْ مَا بِأَبِهَا مِنَ الضَّغْبِ بَكَتُ حَتَّى جَرَتْ دُمُوعُهَا عَلَى خَدَّيْهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا يَبْكِيكِ يَا فَاطِمَةُ؟ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْشَى عَلَى نَفْسِي وَرُلْدِي الضَّيْقَةَ بِغَدَاكَ، فَأَعْرَوْزَتْ عَنْكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِالْبُكَاءِ، ثُمَّ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ أَمَا عَلِمْتِ أَنَّا أَهْلُ بَيْتِ الْخِتَارِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَنَا الْآخِرَةُ عَلَى الدُّنْيَا وَأَنَّهُ حَتَمَ الْفَنَاءِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ، وَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَطْلَعَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَاخْتَارَنِي مِنْ خَلْقِهِ فَجَعَلَنِي نَبِيًّا ثُمَّ أَطْلَعَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً ثَانِيَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا زَوْجَكَ وَأَوْحَى إِلَيَّ أَنَّ

سروری و پسر سرور! تو امامی و فرزند امام! تو برادر امامی و پدر امامان! تو حجة اللهی و فرزند حجة الله! و اینها و اینها و اینها و اینها ای که از صلب توست و همین آنها قائم ایشان است.

۱۰ - سلمان فارسی گوید: من هنگام بیماری فوت رسول خدا ﷺ در مقابل آن حضرت نشسته بودم که فاطمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وارد شد و چون ضعف پدر را دید گریست و اشک بر گونه هایش جاری شد، رسول خدا ﷺ فرمود: ای فاطمه! برای چه گریه می کنی؟ گفتم: ای رسول خدا بر خود و فرزندانم نگرانم که پس از شما تباه شویم، آنگاه دو چشم رسول خدا ﷺ غرق اشک شد، سپس فرمود: ای فاطمه! آیا نمی دانی که ما اهل بیتی هستیم که خدای تعالی آخرت را برای ما بر دنیا برگزیده است و اینکه او نیستی را برای همه خلقش حتم کرده است، و اینکه خدای تعالی بر زمین نظری افکند و مرا از میان خلقش برگزید و مرا پیامبر ساخت، سپس دوباره بر زمین نظری افکند و از میان آنها شوهر تو را برگزید و به من وحی کرد که تو را به تزویج او در آورم و او را ولی و وزیر خود ساخته و

أَزْوَاجِكِ إِثَاءً وَ اتَّخَذَهُ وَلِيًّا وَ وَزِيْرًا وَ أَنِّي أَجْعَلُهُ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي، فَأَبْوَكَ خَيْرُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ، وَ بَقْلُكَ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ، وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُ بِي مِنْ أَهْلِي، ثُمَّ أَطْلَعُ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً ثَالِثَةً فَأَخْتَارُكَ وَ وَلَدَيْكَ؛ فَأَنْتَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ ابْنَاكَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ أَبْنَاءُ بَقْلِكَ الْأَوْصِيَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، كُلُّهُمْ هَادُونَ مُهْدِيُونَ، وَ أَوَّلُ الْأَوْصِيَاءِ بَعْدِي أَخِي عَلِيٌّ، ثُمَّ حَسَنٌ، ثُمَّ حُسَيْنٌ، ثُمَّ يَشْعَقُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ فِي دَرَجَتِي، وَ لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةٌ أَلْقَبُ إِلَى اللَّهِ مِنْ دَرَجَتِي وَ دَرَجَةِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ^(۱)، أَمَّا ثَقَلَيْنِ يَا بَيْتَةَ أَنْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ إِثَاءُكَ أَنْ زَوْجَكَ خَيْرُ لُئِي، وَ خَيْرُ أَهْلِ بَيْتِي، أَقْدَمُهُمْ يَسْمًا، وَ أَكْثَرُهُمْ جِلْمًا، وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا، فَاسْتَبَشِرْتَ فَاطِمَةَ^(ع) وَ فَرِحْتَ بِمَا قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ قَالَ: يَا بَيْتَةَ إِنَّ لِي عَلَيْكَ مَنَاقِبَ؛ إِيْمَانُهُ بِاللَّهِ وَ رُسُولِهِ قَبْلَ كُلِّ أَحَدٍ، فَلَمْ يَسْبِقْهُ إِلَى ذَلِكَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِي، وَ عِلْمُهُ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ سُنَّتِي وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِي

خليفة خود در اتم قرار دهم، پس پدر تو بهترین انبیاء خدا و رسولان اوست و همسر تو بهترین اوصیاء است و تو از میان اهل من اول کسی هستی که به من ملحق می شوی، سپس سوم بار بر زمین نظری افکند و تو و دو فرزندت را برگزید و تو سرور زنان بهشتی و دو فرزندت حسین و حسین سرور جوانان بهشتیند و فرزندان شوهر تو تا روز قیامت اوصیای من هستند و همه آنها هادی و مهدی هستند و اولین وصی پس از من برادرم علی است و بعد از او حسن و سپس حسین، آنگاه نه تن از فرزندان حسین در درجه من هستند، و در بهشت درجه ای نزدیکتر به خدا از درجه من و جدّم ابراهیم نیست، ای دختر جان! آیا نمی دانی که این از کرامت خدا بر توست که شوهرت بهترین اتم و اهل بیت و اقدم مسلمانان و حلیم ترین و دانشمندترین ایشان است. به دنبال این سخنان، فاطمه^(ع) شاد شد و به واسطه سخنان رسول خدا ﷺ خرسند گردید. سپس فرمود: ای دختر جان! برای شوهر تو مناقب است؛ ایمان او به خدا و رسولش مقدّم بر ایمان دیگران است و هیچ کس از اتم در این مناقبت بر او پیشی ندارد، و دیگر علم او به کتاب خدای تعالی و ستم است، و در میان اتم هیچکس غیر او

يَقْلَمُ بِمِصْرَافٍ عِلْمِي غَيْرَ عَلِيٍّ، وَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ عَلَّمَنِي عِلْمًا لَا يُعَلِّمُهُ غَيْرِي وَ عَلَّمَ
 مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ عِلْمًا، فَكَلَّمَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَأَنَا أَعْلَمُهُ وَ أَمَرَنِي اللَّهُ أَنْ أُعَلِّمَهُ
 إِنِّي أَنَا لَفَقَعْتُ، فَلَمَّسَ أَحَدٌ مِنِّي أَمَّا يَقْلَمُ بِمِصْرَافٍ عِلْمِي وَ فَهَمِي وَ جَعَلَنِي غَيْرَهُ، وَإِنَّكَ يَا بَيْتِيَّةُ
 زَوْجَتُهُ، وَ ابْنَاهُ سِبْطَايَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ، وَ هُمَا سِبْطَا أُمِّي، وَ أَمْرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهْيُهُ عَنِ
 الْمُنْكَرِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ أَنَا الْحَيَّةُ وَ فَضْلَ الْخِطَابِ، يَا بَيْتِيَّةُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ أُعْطَانَا اللَّهُ
 عَزَّ وَ جَلَّ بَيْتٌ خِصَالِي لَمْ يُعْطِهَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ كَانَ لَبَّكُم، وَلَمْ يُعْطِهَا أَحَدٌ مِنَ الْآخِرِينَ
 غَيْرَنَا، نَبِيِّنَا سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، وَ هُوَ أَبُوكَ، وَ وَصِيُّنَا سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، وَ هُوَ بِعَلِّكَ،
 وَ شَهِيدُنَا سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ هُوَ حَمْرَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَمُّ أَبِيكَ؛ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ
 سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَهُ؟ قَالَ: لَا بَلْ سَيِّدُ شُهَدَاءِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ مَا خَلَا
 الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءِ، وَ جَعَلَنِي أَبِي طَالِبٍ ذُو الْجَنَّةِ حِينَ الطُّبَارِ فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ، وَ
 ابْنَاكَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ سِبْطَا أُمِّي وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ مِنَّا - وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ -

نیست که همه علوم مرا بداند و خدای تعالی علمی به من آموخته که به دیگری
 تعلیم نداده است و به ملائکه و رسولانش علمی آموخته که من آن را می دانم و
 خداوند فرمان داده است که آن را به علی بن ابی طالب و من جنین کرده ام و در میان
 ائمتّم هیچکس نیست که جمیع علم و فهم و حکمت را بداند جز علی، و تو ای دختر
 جان! همسر اویی و دو فرزند او حسن و حسین دو سبط مانند و آن دو، دو سبط
 ائمتّم می باشند. و دیگر امر به معروف و نهی از منکر اوست و خدای تعالی به او
 حکمت و فصل الخطاب ارزانی فرموده است. ای دختر جان! ما اهل بیت هستیم
 که خدای تعالی به ما شش خصلت عطا فرموده است که به هیچکس از اولین و
 آخرین ارزانی نفرموده است: پیامبر ما سرور انبیا و مرسلین است و او پدر
 توست، وصی ما سرور اوصیاست و او شوهر توست و شهید ما سرور شهداست
 و او حمزه بن عبدالمطلب عموی پدر توست، فاطمه علیها السلام گفت: ای رسول خدا!
 آیا او سید شهادی است که همراه او کشته شدند؟ فرمود: خیر، بلکه او سرور
 شهیدان اولین و آخرین به غیر از انبیا و اوصیاست، و جعفر بن ابی طالب که
 دارای دو بال است و در بهشت همراه ملائکه پرواز می کند و دو فرزند تو حسن

مهدی هذه الأمة الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.
 قالت: وأي هؤلاء الذين سميتهم أفضل؟ قال: عليّ بقدي أفضل أمتي، وحمزة و
 جعفر أفضل أهل بيتي بعد عليّ، وبعديك وبعدي ابني وبعدي حسن و حسين، وبعدي
 الأوصياء من وليد ابني هذا. وأشار إلى الحسين - منهم المهدي، إنا أهل بيت اختار الله
 لنا الآخرة على الدنيا، ثم نظر رسول الله ﷺ إليهما، وإلى بعلها وإلى ابنتها فقال: يا
 سلمان أشهد الله أني سلم لمن سلمكم، وخرّب لمن حاربهم، أما إنهم معي في الجنة، ثم
 أقبل على عليّ عليه السلام فقال: يا أخي أنت ستبقى بقدي و ستلقى من قرين شدة من
 تظايرهم عليك و ظلمهم لك، فإن وجدت عليهم أعواناً فجاهدهم و قاتل من خالفك
 من وافقك، وإن لم تجد أعواناً فاصبر، و كُت يدك و لا تلق بها إلى التهلكة، فأنتك وني
 بمنزلة هارون بن موسى و لك بهارون أشرة حسنة إذا استصفه قومه و كادوا يقتلونه.

و حسین که دو سبط اتم و سرور جوانان اهل بهشت و قسم به خدای که جانم
 در دست اوست مهدی این امت از ماست، کسی که زمین را پر از عدل و داد نماید
 همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد.
 فاطمه علیها السلام گفت: از اینان که نام بردی کدامشان افضل است؟ فرمود: علی
 پس از من افضل اتم می باشد و پس از علی و تو و دو فرزند و سبطم حسن و
 حسین و اوصیای از اولاد این فرزندانم. و به حسین اشاره کرده و فرمودند مهدی
 از آنهاست. افضل اهل بیت حمزه و جعفر هستند، ما اهل بیت هستیم که خداوند
 آخرت را بر دنیا برای ما اختیار کرده است، پس رسول خدا ﷺ بر فاطمه و
 شوهر و فرزندان نگر بستند و فرمودند: ای سلمان! خدا را گواه می گیرم که من
 با کسی که با اینان در آشتی باشد آشتی و با کسی که با آنان در جنگ باشد در
 جنگم، آنان در بهشت هم درجه مند، سپس به علی علیهما السلام رو کرده و فرمودند:
 برادرم! تو بعد از من میانی و از قریش سختی خواهی دید، آنها علیه تو متحد شده
 و بر تو ستم روا می دارند، اگر یارانی یافتی با آنها جهاد کن و به همراهی موافقان
 با مخالفان خود کارزار کن، و اگر یارانی نیافتی صبر پیشه ساز و دست نگهدار و
 خود را به هلاکت مینداز که نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی است و

فَاضِرٍ لِّظَلَمِ قُرَيْشٍ اِيَّاكَ وَ تَظَاهِرِهِمْ عَلَيْكَ. فَإِنَّكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ وَ مَنْ تَبِعَهُ وَ هُمْ بِمَنْزِلَةِ
الْعِجْلِ وَ مَنْ تَبِعَهُ.

یا علی! اِنَّ الله تَبَارَكَ وَ تَعَالٰی قَدْ قَضَى الْفُرْقَةَ وَ الْاِخْتِلَافَ عَلٰی هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ لَوْ شَاءَ
اللهُ لَجَمَعَهُمْ عَلٰی الْهَدٰی حَتّٰی لَا يَخْتَلِفُ اِثْنَانِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ لَا يُمَارِعُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ
لَا يَجْعَدُ الْمَفْضُولُ لِيَذِي الْفَضْلِ فَضْلَهُ، وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَ النِّقْمَةَ، وَ كَانَ مِنْهُ التَّغْيِيرُ حَتّٰی
يُكَذِّبَ الظَّالِمُ وَ يُقْلَمَ الْحَقُّ اَتَيْنَ نَصِيرَهُ، وَلَكِنَّهُ جَعَلَ الدُّنْيَا دَارَ الْأَعْمَالِ وَ جَعَلَ الْآخِرَةَ
دَارَ الْقَرَارِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يُجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنٰی، فَقَالَ
عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا عَلٰی نِعَمَائِهِ وَ صَبْرًا عَلٰی بَلَائِهِ.

۱۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ نَائِبٍ الدُّوَالِبِيُّ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ -
الْفَضْلِ النَّخَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَاصِمٍ،
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ،
عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

برای تو در هارون أسوة نیکویی است، زیرا قومش او را ضعیف شمردند و
نزدیک بود که او را بکشند، پس برستم قریش و حمدستی آنها علیه خودت صبر
پیشه ساز که تو به منزله هارون و پیروان اوئی و آنها به منزله گوساله و پیروان
آیند.

ای علی! خدای تعالی به فرقت و اختلاف در این امت حکم کرده است و اگر
می خواست همه را هدایت می کرد تا به غایتی که حتی دو نفر از این امت مختلف
نشوند و در هیچ امر او مُتَازَعَه نکنند و مَفْضُول مُکَرِّ فَضْلِ فاضل نشود و اگر
می خواست در فرستادن عذاب تعجیل می فرمود و وضع را تغیر می داد تا ظالم
تکذیب شود و معلوم گردد که گردش حق به کجاست ولیکن خداوند دنیا را
سَرایِ اعمال قرار داده است و آخرت را دارالقرار تا آنانکه بد کردند کیفر کار
خود ببینند و آنانکه نیکی کردند پاداش خوب ببینند، سپس علی علیه السلام فرمود:
الْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا عَلٰی نِعَمَائِهِ وَ صَبْرًا عَلٰی بَلَائِهِ.

۱۱ - علی بن عاصم گوید: امام جواد از آباء بزرگوارشان از امام

دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ أَبِي بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا زَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ، فَقَالَ لَهُ أَبِي : وَكَيْفَ يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ زَيْنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَخْذًا غَيْرَكَ ؟ فَقَالَ لَهُ : يَا أَبِي وَالَّذِي بَغَضَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ ، فَإِنَّهُ مَكْتُوبٌ عَنْ عَيْنِ الْغُرَى : بِمُصْبَاحِ هَادٍ وَ سَفِينَةِ نَجَاةٍ وَ إِمَامٍ عَزَّ وَ فَخَّرَ ، وَ عِلْمٍ وَ دُخْرِ [قَلَمٌ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ ؟] إِنْ أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَكَبَ فِي صَلْبِهِ نُطْفَةً طَيِّبَةً مُبَارَكَةً زَكِيَّةً ، خُلِقَتْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَكُونَ مَخْلُوقٌ فِي الْأَرْحَامِ أَوْ يَجْرِيَ مَاءٌ فِي الْأَصْلَابِ أَوْ يَكُونَ لَيْلٌ وَ نَهَارٌ ، وَ لَقَدْ لَقْنُ دَعَوَاتٍ مَا يَدْعُو بِهِنَّ مَخْلُوقٌ إِلَّا خَشِرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَقْدَهُ ، وَ كَانَ شَفِيعَهُ فِي آخِرَتِهِ ، وَ فَرَجَ اللَّهُ عَنْهُ كَرْبَهُ ، وَ قَضَى بِهَا دِينَهُ ، وَ يَسَّرَ أَمْرَهُ ، وَ أَوْضَحَ سَبِيلَهُ ، وَ قَوَّاهُ عَلَى عَدُوِّهِ ، وَ لَمْ يَهْتِكْ سِرَّهُ ، فَقَالَ أَبِي : وَ مَا هَذِهِ الدَّعَوَاتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : تَقُولُ إِذَا قَرَعْتَ مِنْ صَلَاتِكَ وَ أَنْتَ قَائِمٌ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَ مَعَايِدِ عَرْشِكَ وَ سُكَّانِ سَمَوَاتِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ إِنْ تُشَجِّبَ

حسین علیکم السلام روایت کند که فرمود: بر رسول خدا ﷺ وارد شدم و ابی بن کعب نزد ایشان بود رسول خدا فرمود: مَرَحَبَا بر تو ای اباعبدالله ای زینت آسمانها و زمین! ابی گفت: ای رسول خدا چگونه غیر شما می تواند زینت آسمانها و زمین باشد؟ فرمود: ای ابی! به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث فرمود حسین بن علی در آسمان بزرگتر است تا در زمین، زیرا که بر عین عرش نوشته است: چراغ هدایت و کشتی نجات و پیشوای عزت و فخر و علم و دُخَر، و چرا چنین نباشد؟ و خدای تعالی در صُلب او نطفه ای پاکیزه و مبارکه و زکّیه ترکیب کرده است، پیش از آنکه مخلوق در ارحام یا نطفه ای در اصلاّب یا شب و روزی باشد و به او دعاها بی تلقین شده است که هیچ مخلوق آن دعاها را نخواند مگر آنکه خدای تعالی او را یا وی محسور کند و در آخرت شفیع او گردد و گرفتاری او را برطرف و قرضش را بدان ادا کند و کارش را آسان سازد و راهش را روشن نماید، و او را بر دشمنش نیرومند گرداند و آبرویش را نبرد، ابی گوید: یا رسول الله! این دعاها چیست؟ فرمود: هنگامی که از نماز فارغ شدی در حالی که نشسته ای می گویی: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَ مَعَايِدِ عَرْشِكَ وَ سُكَّانِ سَمَوَاتِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ إِنْ تُشَجِّبَ

لی فَقَدْ رَهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا، فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَجْعَلَ لِي عُسْرِي يُسْرًا» فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُسَهِّلُ أَمْرَكَ، وَيُشْرَحُ لَكَ صَدْرَكَ، وَيُلَقِّنُكَ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِكَ، قَالَ لَهُ أَبِي: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا هَذِهِ النُّطْقَةُ الَّتِي فِي صُلْبِ حَبِيبِي الْحُسَيْنِ؟ قَالَ: مَثَلُ هَذِهِ النُّطْقَةِ كَمَثَلِ الْقَمَرِ وَهِيَ نُطْقَةٌ تَبِينُ وَبَيَانٌ، يَكُونُ مِنْ اتِّبَاعِهِ رَشِيدًا وَمَنْ ضَلَّ عَنْهُ غَوِيًّا، قَالَ: فَمَا اسْمُهُ وَمَا دُعَاؤُهُ؟ قَالَ: اسْمُهُ عَلِيٌّ وَدُعَاؤُهُ: «يَا دَائِمُ يَا دَيُّومُ، يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ، يَا كَاشِفَ الْغَمِّ وَيَا فَارِجَ الْهَمِّ، وَيَا بَاعِثَ الرُّسُلِ، وَيَا صَادِقَ الْوَعْدِ»، مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ حَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَكَانَ قَائِدَهُ إِلَى الْجَنَّةِ.

قَالَ لَهُ أَبِي: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ لَكَ مِنْ خَلْفٍ أَوْ وَصِيٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ لَهُ مَوَارِيثُ - السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، قَالَ: فَمَا مَعْنَى مَوَارِيثِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْقَضَاءُ بِالْحَقِّ، وَالْحُكْمُ بِالْإِدْبَارَةِ، وَتَأْوِيلُ الْأَخْلَامِ^(۱) وَبَيَانُ مَا يَكُونُ. قَالَ: فَمَا

مُسْتَجِيبُ لِي فَقَدْ رَهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي عُسْرِي يُسْرًا» که خدای تعالی کاردت را تسهیل می کند و به تو شرح صدر عطا می کند و شهادت لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را هنگام خروج تلقین تو خواهد کرد. أَبِي به رسول خدا ﷺ گفت: این نطفه ای که در صلب حبیب حسین است چیست؟ فرمود: مثل آن نطفه مثل ماه است و آن نطفه تبیین و بیان است، هر که از او پیروی کند هدایت یافته است و هر که او را نشناسد گمراه است، گفت نامش چیست و دعایش کدام است؟ فرمود: نامش علی است و دعایش این است: «يَا دَائِمُ يَا دَيُّومُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا كَاشِفَ الْغَمِّ وَيَا فَارِجَ الْهَمِّ وَيَا بَاعِثَ الرُّسُلِ وَيَا صَادِقَ الْوَعْدِ» کسی که این دعا را بخواند خدای تعالی او را با علی بن الحسین محشور فرماید و به بهشت رهبریش کند.

أَبِي گوید: ای رسول خدا! آیا او وصی یا خلیفه ای دارد؟ فرمود: آری، برای او موارث آسمانها و زمین است، گوید: ای رسول خدا! معنی موارث آسمانها و زمین چیست؟ فرمود: قضاء به حق و حکم با دیانت و تعبیر خواب و

اسمُهُ؟ قَالَ: اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَسْتَأْنِسُ بِهِ فِي السَّمَاوَاتِ. وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَوَدٌّ فَأَغْفِرْ لِي وَلِمَنْ تَبِعَنِي مِنْ إِخْوَانِي وَشِيعَتِي وَطَيْبِ مَا فِي صُلْبِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». فَرَكِبَ اللَّهُ فِي صُلْبِهِ نُطْفَةً مُبَارَكَةً طَيِّبَةً زَكِيَّةً، فَأَخْبَرَ نَبِيَّ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ طَيَّبَ هَذِهِ النُّطْفَةَ وَسَمَّاها عِنْدَهُ جَعْفَرًا. وَجَعَلَهُ هَادِيًا مُهْدِيًا وَرَاضِيًا مُرَضِيًا. يَدْعُو رَبَّهُ فَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا دَيَّانَ غَيْرَ مُتَوَانٍ. يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اجْعَلْ لِشِيعَتِي مِنَ النَّارِ وَقَاءً، وَلَهُمْ عِنْدَكَ رِضَاءٌ. فَاغْفِرْ ذُنُوبَهُمْ، وَبَسِّرْ أُمُورَهُمْ، وَاقْضِ دِيُونَهُمْ، وَاسْتَرْغُورَاتِهِمْ. وَهَبْ لَهُمُ الْكِبَائِرَ الَّتِي يَتَنَكَّلُ وَتَلْتَنَمُ، يَا مَنْ لَا يَخَافُ الضُّمَمَ وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ. اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ [هَمْ] وَغَمٍّ قَرَجًا». وَ مِنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاوِ حَشَرَهُ اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْمَعُ الرَّجَاءِ مَعَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِلَى الْجَنَّةِ.

يَا أَيُّهَا وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَكِبَ عَلَى هَذِهِ النُّطْفَةِ نُطْفَةً زَكِيَّةً مُبَارَكَةً طَيِّبَةً، أُنْزِلَ عَلَيْهَا الرُّوحَةُ وَسَمَّاها عِنْدَهُ مُوسَى. وَ جَعَلَهُ إِمَامًا. قَالَ لَهُ أَبِي: يَا رَسُولَ اللَّهِ كُلُّهُمْ

بیان چیزهایی که خواهد بود، گفت: اسم او چیست؟ فرمود: نامش محمد است و ملائکه آسمان با او الفت دارند و در دعایش می گوید: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَوَدٌّ فَأَغْفِرْ لِي وَلِمَنْ تَبِعَنِي مِنْ إِخْوَانِي وَشِيعَتِي وَطَيْبِ مَا فِي صُلْبِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» و خداوند در صلب او نطفه مبارکه پاکیزه زکته ای قرار داد و جبرئیل مرا خبر داد که خدای تعالی این نطفه را پاکیزه ساخته و آن را جعفر نامیده و او را هادی و مهدی و راضی و مرضیه قرار داده است، او پروردگارش را می خواند و در دعایش می گوید: «يَا دَيَّانَ غَيْرَ مُتَوَانٍ. يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اجْعَلْ لِشِيعَتِي مِنَ النَّارِ وَقَاءً، وَلَهُمْ عِنْدَكَ رِضَاءٌ. فَاغْفِرْ ذُنُوبَهُمْ، وَبَسِّرْ أُمُورَهُمْ، وَاقْضِ دِيُونَهُمْ، وَاسْتَرْغُورَاتِهِمْ. وَهَبْ لَهُمُ الْكِبَائِرَ الَّتِي يَتَنَكَّلُ وَتَلْتَنَمُ، يَا مَنْ لَا يَخَافُ الضُّمَمَ وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ. اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ [هَمْ] وَغَمٍّ قَرَجًا» و کسی که این دعا را بخواند خداوند او را سید روی یا جعفر بن محمد محشور ساخته و در بهشت خود جای دهد. ای اَبی! خدای تعالی با این نطفه، نطفه زکته مبارکه پاکیزه ای را ترکیب فرمود و رحمتش را بر آن فرو فرستاد و آن را موسی نامید و امام گردانید. اَبی! گوید: ای رسول خدا! آیا همه آنان یکدیگر را وصف کرده و تناسل کرده و از

يَتَوَاضَعُونَ وَ يَتَنَاسَلُونَ وَ يَتَوَارِثُونَ وَ يَصِفُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا؟ قَالَ: وَصَفَهُمْ لِي جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ، فَقَالَ: قَهْلَ مُوسَى مِنْ دَعْوَةٍ يَدْعُو بِهَا يَسُوئِي دُعَاؤُ آبَائِهِ؟ قَالَ نَعَمْ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا خَالِقَ الْخَلْقِ، وَ يَا بَاسِطَ الرِّزْقِ، وَ يَا فَالِقَ - الْحَبِّ [وَ الثَّوِي]، وَ يَا بَارِيَّ النَّسَمِ وَ مُخَيِّ الْمَوْتِ وَ مُمَيِّتَ الْأَحْيَاءِ، وَ يَا [دَائِمَ] الثَّبَاتِ، وَ مُخْرِجَ الثَّبَاتِ، أَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ»، مِنْ دُعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ قَضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَوَائِجَهُ وَ عَشَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ إِنْ اللَّهُ رَكِبَ فِي صَلْبِهِ نُطْفَةٌ طَيِّبَةٌ زَكِيَّةٌ مَرْضِيَّةٌ، وَ سَمَاهَا عِنْدَهُ عَلِيًّا، وَ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي خَلْقِهِ رَضِيًّا فِي عِلْمِهِ وَ حُكْمِهِ، وَ جَعَلَهُ حُجَّةً لِشَيْعَتِهِ يَحْتَجُّونَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ لَهُ دُعَاءٌ يَدْعُو بِهِ: «اللَّهُمَّ أَعْطِنِي الْهُدَى وَ تَبَيَّنِي عَلَيْهِ، وَ اخْشُرْنِي عَلَيْهِ آمِنًا أَمِنَ مَنْ لَا خَوْفَ عَلَيْهِ وَ لَا حُزْنَ وَ لَا جَزَعَ، إِنَّكَ أَهْلُ الثَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمُفَرَّةِ»، وَ إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَكِبَ فِي صَلْبِهِ نُطْفَةٌ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ زَكِيَّةٌ مَرْضِيَّةٌ وَ سَمَاهَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، فَهُوَ شَفِيعُ شَيْعَتِهِ وَ وَارِثُ عِلْمِ جَدِّهِ، لَهُ عَلَامَةٌ بَيِّنَةٌ وَ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ

يكديگر آرث می برند و بعضی اوصاف بعضی دیگر را بیان می کنند؟ فرمود: جبرئیل آنها را برای من از جانب رب العالمین وصف کرده است، گوید: آیا برای موسی غیر از دعای بدو این دعائی هست که فرمود: آری، او در دعایش می گوید: «یا خالق الخلق، و یا باسط الرزق، و یا فالق الحب [و الثوی]، و یا باری النسم و مخیی الموتی و ممییت الأحياء، و یا دائم الثبات، و مخرج الثبات، أفعل بی ما أنت أهله»، من دعای این دعا را بخواند خداوند حوائجش را بر آورد و روز قیامت او را با موسی بن جعفر محشور کند، و خداوند در صلب او نطفه پاکیزه زکیه مرضیه ای را ترکیب فرمود و آن را علی نامید و خدای تعالی علم و حکمت او را پسندیده است و او را حجتی برای شیعیانش قرار داده است و در روز قیامت بدو احتجاج کنند و او را دعائی است که آن را می خواند: «اللهم أعطني الهدى و تبينني عليه، و اخشرنى عليه آمناً أمن من لا خوف عليه و لا حزن و لا جزع، إنك أهل الثقوى و أهل المفرة»، و خدای تعالی در صلب او نطفه مبارکه پاکیزه زکیه مرضیه ای قرار داد و آن را محمد بن علی نامید و او شفیع شیعیانش و وارث علم جدش می باشد او را علامتی روشن و حجتی ظاهر است، هنگامی که

إِذَا وُلِدَ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا مِثَالَ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَلَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ تُغْنِي الْمَخْلُوقِينَ وَتَبْقَى أَنْتَ، حَلِمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ، وَفِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ». مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ شَفِيعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى زَكَّتْ فِي صَلْبِهِ نُطْقَةً لَا بَاغِيَّةَ وَلَا طَاغِيَّةَ، بَارَّةٌ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ طَاهِرَةٌ سَمَاءُهَا عِنْدَهُ عَلِيًّا، فَأَلْبَسَهَا السَّكِينَةَ وَالْوَقَارَ، وَأَزْدَعَهَا الْعُلُومَ وَالْأَسْرَارَ وَكُلَّ شَيْءٍ مَكْتُومٍ. مَنْ لَبِثَهُ وَفِي صَدْرِهِ شَيْءٌ أَنْبَأَهُ بِهِ وَحَذَّرَهُ مِنْ عَدُوِّهِ، وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا نُورُ يَا بُرْهَانُ، يَا مُنِيرُ يَا مُبِينُ يَا رَبِّ اكْفِنِي شَرَّ الشُّرُورِ وَآفَاتِ الدُّهُورِ، وَأَسْأَلُكَ النَّجَاةَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ»، مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ كَانَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ شَفِيعَهُ وَقَائِدَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى زَكَّتْ فِي صَلْبِهِ نُطْقَةً وَهِيَ عِنْدَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَجَعَلَهُ نُورًا فِي بِلَادِهِ، وَخَلِيفَةً فِي أَرْضِهِ وَعِزًّا لِأُمَمِهِ، وَهَادِيًا لِشِيعَتِهِ، وَشَفِيعًا لَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ، وَنَقَمَةً عَلَى مَنْ خَالَفَهُ، وَحُجَّةً بَيْنَ الْإِلَهِ وَالْبَرِيَّةِ، وَبُرْهَانًا لِمَنِ اتَّخَذَهُ إِمَامًا، يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا

متولد شود می گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» و در دعایش می گوید: «يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا مِثَالَ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَلَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ تُغْنِي الْمَخْلُوقِينَ وَتَبْقَى أَنْتَ، حَلِمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ، وَفِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ» کسی که این دعا را بخواند محمد بن علی در روز قیامت شفیعش باشد. و خدای تعالی در صلب او نطفه ای را ترکیب فرمود نه باغی و نه طاغی، بلکه نیک و مبارک و طیب و طاهر است و آن را علی نامید و لباس سکینه و وقار بر او پوشانید و در او علوم و اسرار و هر چه که مکتوم بود به ودیعه نهاد، هر که او را ملاقات کند و در دلش چیزی باشد او را از آن آگاه کند و از دشمنش بر حذر دارد و در دعایش می گوید: «يَا نُورُ يَا بُرْهَانُ، يَا مُنِيرُ يَا مُبِينُ يَا رَبِّ اكْفِنِي شَرَّ الشُّرُورِ وَآفَاتِ الدُّهُورِ، وَأَسْأَلُكَ النَّجَاةَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» کسی که این دعا را بخواند علی بن محمد شفیع او خواهد بود و او را به بهشت رهبری کند. و خدای تعالی در صلب او نطفه ای ترکیب کرد و آن را حسن بن علی نامید و او را نور بلاد و خلیفه زمین و عزت امت و هادی و شفیع شیعیان و عذابی برای مخالفان و حجتی برای دوستان و برهانی برای مأمومانش قرار داد و در دعایش می گوید: «يَا عَزِيزُ الْيَمِّ فِي عِزِّهِ، يَا عَزِيزُ عَرْزِي بِعِزِّكَ وَ»

عَزِيزَ الْعِزِّ فِي عِزِّهِ، يَا عَزِيزاً عَزَّيْ بِعِزِّكَ، وَ أَبْذَنْبِي بِنَصْرِكَ، وَ أَبْعِدْ عَنِّي هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ، وَ ادْفَعْ عَنِّي بِدَفْعِكَ وَ امْنَعْ عَنِّي بِمَنْعِكَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ خِيَارِ خَلْقِكَ، يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَدَّ «مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ حَتَّى رَأَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَعَهُ، وَ نَجَّاهُ مِنَ النَّارِ وَ لَوْ وَجِبَتْ عَلَيْهِ، وَ إِنْ أَلْفَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي صُلْبِ الْحَسَنِ نُطْقَةً مَبَارَكَةً وَ كَيْتَةً طَيِّبَةً طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً، يَرْضَى بِهَا كُلُّ مُؤْمِنٍ يَمُنُّ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِيثَاقَهُ فِي الْوَلَايَةِ، وَ يَكْفُرُ بِهَا كُلُّ جَاهِدٍ، فَهُوَ إِمَامٌ تَقِيٌّ نَقِيٌّ بَارٌّ مَرْضِيٌّ هَادٍ مُهْدِيٌّ، أَوَّلُ الْقَدْلِ وَ آخِرُهُ^(۱)، يُصَدِّقُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ يُصَدِّقُهُ اللَّهُ فِي قَوْلِهِ، يَخْرُجُ مِنْ نِعْمَةٍ جَبِينٍ تَظْهَرُ الدَّلَائِلُ وَ الْفَلَامَاتُ وَ لَهُ بِالطَّالِقَانِ كُنُوزٌ لَا ذَهَبُ وَ لَا فِضَّةٌ إِلَّا خَيْرٌ مُطَهَّرَةٌ، وَ رِجَالٌ مُسَوِّمَةٌ، يَجْتَمِعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مِنْ أَقَاصِي الْبِلَادِ عَلَى عَدَدِ أَهْلِ بَدْرِ ثَلَاثِيَّةٌ وَ ثَلَاثَةُ عَشَرَ رَجُلًا، مَعَهُ صَحِيفَةٌ مَحْتُومَةٌ فِيهَا عَدَدُ أَصْحَابِهِ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَنْسَابِهِمْ وَ بُلْدَانِهِمْ وَ صَنَائِعِهِمْ وَ كَلَامِهِمْ وَ كُنَاهُمْ، كَمَازُونَ، مُجِدِّونَ فِي طَاعَتِهِ.

اَبْذَنْبِي بِنَصْرِكَ وَ أَبْعِدْ عَنِّي هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ ادْفَعْ عَنِّي بِدَفْعِكَ وَ امْنَعْ عَنِّي بِمَنْعِكَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ خِيَارِ خَلْقِكَ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَدَّ «هر که این دعا را بخواند خداوند او را با حسن بن علی محشور فرماید و از آتش نجات دهد گرچه مستحق آن باشد، و خدای تعالی در صُلْبِ حسنِ نطفه مبارک و پاکیزه و زکیه و طاهره و مطهره ای ترکیب فرمود که هر مؤمنی که خداوند پیمان ولایت از او گرفته است از آن جشنود است و هر منکری بدان کافر است، و او امامی است تقی و نقی و نیکوکار و مرضی و هادی و مهدی و او اول و آخر عدالت است، خدای تعالی را تصدیق کند و خداوند نیز سخن او را تأیید فرماید، آنگاه که دلائل و نشانه هایش آشکار شود از زمین تمامه ظهور کند و برای او در طالقان گنجهای است نه از طلا و نقره بلکه از اسبانی تنومند و نیکو و مردانی شناخته شده و نامدار، خدای تعالی برای او از اقصای نقاط بلاد سیصد و سیزده تن به عدد اصحاب بدر گرد آورد و به همراه او صحیفه محتومه ای است که در آن شماره اصحابش به نام و نسب و محل سکونت و شغل و زبان و کنیه آنان ثبت است، در

فَقَالَ لَهُ أَبِي: وَمَا دَلِيلُهُ وَعَلَامَتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَهُ عِلْمٌ إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ انْتَشَرَ ذَلِكَ الْعِلْمُ مِنْ نَفْسِهِ، وَانْطَقَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَنَادَاهُ الْعِلْمُ أَخْرُجْ يَا رَبِّي - اللَّهُ فَاقْتُلْ أَعْدَاءَ اللَّهِ، وَ لَهُ رَايَتَانِ ^(۱) وَ عَلَامَتَانِ وَ لَهُ سَيْفٌ مُعْتَدٌ، فَإِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ اقْتُلْ ذَلِكَ السَّيْفُ مِنْ غَمْدِهِ، وَ انْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَنَادَاهُ السَّيْفُ أَخْرُجْ يَا رَبِّي - اللَّهُ فَلَا يَجِلُّ لَكَ أَنْ تَقْعُدَ عَنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ، فَيَخْرُجَ وَ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَيْثُ تَقِفُهُمْ، وَ يُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَحْكُمُ بِحُكْمِ اللَّهِ، يَخْرُجُ وَ جِبْرِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ بَسَامِهِ، وَ شُعَيْبُ وَ صَالِحٌ عَلَى مُقَدِّمِهِ، فَتُؤْتَى تَذَكُّرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ أَقْوَضُ أُخْرِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تُوْبَغَدُ حِينٍ، يَا أَبِي طُوبَى لِمَنْ لَقِيَهُ، وَ طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُ، وَ طُوبَى لِمَنْ قَالَ بِهِ، يَنْجِيهِمُ اللَّهُ مِنَ الْهَلَكَةِ بِالْإِقْرَارِ بِهِ وَ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ بِجَمِيعِ الْأُمَمِ، يَفْتَحُ لَهُمُ الْجَنَّةَ، مَثَلُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ -

جنگها حمله ور و در پیروی از وی کوشانید.

أَبِي گوید: ای رسول خدا! دلائل و نشانه‌هایش چیست؟ فرمود: او را علمی است که چون وقت خروجش نزدیک شود خود به خود منتشر شده و خدای تعالی آن را گویا ساخته و ندا می‌کند: ای ولی خدا! به در آی و دشمنان خدا را نابود ساز، و او را دو رایت و علامت و نیز شمشیری در غلاف است و چون وقت خروجش نزدیک شود آن شمشیر از غلاف به در آمده و خدای تعالی آن را گویا ساخته و ندا می‌کند: ای ولی خدا! به در آی که دیگر روا نیست از دشمنان خدا دست برداری و او نیز خروج می‌کند و دشمنان خدا را هر جا که بیند نابود می‌سازد و حدود الهی را اقامه کرده و حکم خدا را جاری می‌سازد، او خروج می‌کند در حالیکه جبرئیل از راست و میکائیل در سمت چپ اوست و شعیب و صالح جلودار اویند، و به زودی آنچه را که می‌گویم به یاد خواهید آورد و امرم را به خدای تعالی و اوست می‌گذارم اگر چه پس از حینی باشد. ای اَبی! خوشا به حال کسی که معتقد بدو باشد، خداوند به واسطه اقرار به او و به رسول خدا و جمیع ائمه آنها را از هلاکت نجات بخشد و بهشت را به رویشان بگشاید، مثل آنان در زمین مثل مشک است که بوی خوشش پراکنده می‌شود و هرگز متغیر نمی‌گردد و مثل

المشك يسطع ريحه فلا يتغير أبداً، ومثلهم في السماء كمثل القمر المنير الذي لا يطفأ نوره أبداً، قال أبي: يا رسول الله كيف حال^(۱) هؤلاء الأئمة عني الله عز وجل؟ قال: إن الله تبارك وتعالى أنزل عليّ اثني عشر خاتماً واثني عشرة صحيفة، اسم كل إمام عليّ خاتمه، وصفته في صحيفته، صلى الله عليه وعلى آله وأجمعين.

۱۲ - حدثنا محمد بن علي ما جيلونه - عليه السلام - قال: حدثني عمي محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن محمد بن علي القرشي، عن محمد بن يسان، عن الفضل بن عمر، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي عليه السلام قال: دخلت أنا وأخي علي جدي رسول الله صلى الله عليه وآله فأجلستني على فخذه، وأجلس أخي الحسن على فخذه الأخرى، ثم قبلنا وقال: يا بني أنما من إمامين صالحين^(۲) اختارهما الله مني، ومن أيسكما وأتمكما، واختار من صلبك يا حسين تسعة أئمة يابسون^(۳) فابنهم وكلهم في الفضل والمنزلة عند الله تعالى سواء».

۱۳ - حدثنا محمد بن موسى بن المثلث - عليه السلام - قال: حدثني محمد بن يحيى القطار

ایشان مانند مثل ماه منیر است که نورش هرگز خاموش نمی شود. ابی گوید: ای رسول خدا! خدای تعالی چگونه حال این ائمه را بیان فرموده است؛ فرمود: خدای تعالی دوازده مهر و دوازده صحیفه بر من فرو فرستاد و نام هر امامی بر مهر او و صفتش در صحیفه اوست. درود خدا بر او و بر همگی ایشان باد.

۱۲ - از حسین بن علی علیه السلام روایت است که فرمود: من و برادرم بر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدیم و آن حضرت مرا بر یک زانو و برادرم را بر زانوی دیگرش نشانید، سپس ما را بوسید و گفت: پدرم به قربان شما دو امام شایسته باد! خدای تعالی شما را از وجود من و پدرتان اختیار کرد و ای حسین! خداوند از صلب تو نه امام برگزید که نهمین آنها قائم ایشان است و همه آنها در فضیلت و منزلت نزد خدای تعالی برابرند.

۱۳ - جابر بن عبد الله انصاری گوید: بر فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدم و در

۲ - فی بعض النسخ «سبطین» مکن «صالحین»

۱ - فی بعض النسخ «کیف جاء» بیان هؤلاء الائمة

وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنِ ابْنِ مَجْهُوبٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ «قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَرْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا، فَقَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ ^{كُلًّا} آخِرَهُمْ الْقَائِمَ، ثَلَاثَةً مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَارْتَقَا مِنْهُمْ عَلِيٌّ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ -».

۱۴ - حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ - عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي الْقَائِمُ بْنُ - مُحَمَّدٍ بْنِ حَمَّادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا غِيَاثُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: أَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - إِنَّمَا مِثْلُ أُمِّي كَمِثْلِ غَيْثٍ لَا يُدْرِي أَوَّلُهُ خَيْرٌ أَوْ آخِرُهُ، إِنَّمَا مِثْلُ أُمِّي كَمِثْلِ حَدِيقَةٍ أَطْعَمَ مِنْهَا قَوْجٌ عَاماً، ثُمَّ أَطْعَمَ مِنْهَا قَوْجٌ عَاماً، لَقُلَّ آخِرُهَا قَوْجاً أَنْ يَكُونَ آخِرُهَا بَحْراً، وَاعْتَقَهَا طَوْلاً وَفَرْعاً وَاسْتَنْهَا جَنًّا، وَكَيْفَ تُهْلِكُ أُمَّةً أَنَا أَوْهَا، وَأَنَا عَشْرٌ مِنْ بَقْدِي مِنَ السُّعْدَاءِ وَأُولَى الْأَلْبَابِ، وَلَسْتُ بِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ آخِرُهَا؟ وَلَكِنْ تَهْلِكُ بَيْنَ ذَلِكَ ^(۱) تَتَجُ الْمَرْجُ لَيْسُوا بِنِي وَلَسْتُ مِنْهُمْ».

مقابل او لوحی بود که اسماء اوصیای از فرزندان آن بود، آنها را بر شمردم دوازده تن بودند و آخرین آنها قائم بود، سه تن از آنان محمد و چهارتن از ایشان علی نام داشتند. صلوات خداوند بر همگی آنان باد.

۱۵ - حسین بن زید بن علی از جعفر بن محمد از آباء بزرگوارش از رسول خدا روایت کند که سه بار فرمودند: مژده باد بر شما! مثل اتم مانند باران است که معلوم نیست اول آن بهتر است یا آخر آن، و مثل اتم مانند مثل باغی است که سالی گروهی از آن طعام بگیرند و سالی دیگر گروهی دیگر، شاید آخر آن گروهی باشد که از دریا عریض تر و طول و فرع آن عمیق تر و پر بارتر باشد؛ و چگونه اتمی هلاک شود که من اول ایشان باشم و پس از من اوصیای دوازده گانه من که از سعداء و اولی الالباب هستند و عیسی بن مریم آخرینشان باشد، لکن در این میان گروهی خود روی هلاک شدند که از من نیستند و من نیز از آنها نمی باشم.

۱۵ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَفْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ «قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّيَّارَ يَقُولُ: كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ وَ أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ قَدْ كُورَ حَدِيثًا جَرَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ أَنْتَهُ قَالَ لِمُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: إِنِّي أَوَّلِي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوَّلِي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتَشْهَدَ فَابْنِي الْحَسَنُ أَوَّلِي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ أَوَّلِي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتَشْهَدَ فَابْنَةُ عَلِيٍّ أَوَّلِي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَ تَسْذِرُكُهُ يَا عَلِيُّ، ثُمَّ ابْنَةُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَوَّلِي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ تَسْذِرُكُهُ يَا حُسَيْنُ، ثُمَّ تَكَلَّمَ ابْنِي عَشْرَ إِمَامًا بِشَعْرَةٍ مِنْ زُيْدِ الْحُسَيْنِ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: ثُمَّ اسْتَشْهَدْتُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَ عُمَرَ بْنَ أَبِي سَلَمَةَ وَ أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَشَهِدُوا لِي بِعِدِّ مُعَاوِيَةَ، قَالَ سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ: وَ قَدْ كُنْتُ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ الْمُقْدَادِ وَ أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ

۱۵ - سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ هَلَالِي گوید: از عبدالله بن جعفر طیار شنیدم که می گفت: من و حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و أسامة بن زید نزد معاویه بردیم و حدیثی را که مابین آنها رفته بود یاد می کرد و اینکه به معاویه بن - ابی سفیان گفته است که از رسول خدا شنیدم که می فرمود: من از مؤمنان بر خودشان اولی هستم، سپس برادرم علی اولای به مؤمنان از خودشان است و آنگاه که شهید شود حسن اولای به مؤمنان از خودشان است، سپس فرزندان حسین اولای به مؤمنان از خودشان است و چون شهید شود، فرزندش علی اولای به مؤمنان از خودشان خواهد بود و تو ای علی! او را خواهی دید، سپس فرزندش محمد بن علی اولای به مؤمنان از خودشان خواهد بود و تو ای حسین او را خواهی دید، سپس دوازده امام را کامل گردانید و نه تن آنها از فرزندان حسین هستند. عبدالله بن جعفر گوید: سپس از حسن و حسین صلوات الله علیهما و عبدالله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و أسامة بن زید گواهی خواستم و آنان نزد معاویه برایم شهادت دادند، سُلیم بن قیس گوید: من از سلیمان و ابوذر و مقداد و

فَعَدُّوْنِي أَنَّهُمْ سَيَقُوْلُوْنَ ذَلِكَ مِنْ رَّسُوْلِ اللهِ ﷺ .»

۱۶ - حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ مُحَمَّدُ بْنُ -
يَحْيَى بْنِ خَلْفٍ بْنِ يَزِيدَ الْمَرْزُوقِيُّ بِالرِّيِّ فِي شَهْرِ رَجَبِ الْأَوَّلِ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ :
حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمَنْطَلِيُّ - فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَثَلَاثِينَ وَمِائَتَيْنِ - الْمَعْرُوفُ بِإِسْحَاقَ
ابْنِ رَاهَوِيَّةٍ قَالَ : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يَحْيَى قَالَ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ خَالِدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ
مَسْرُوقٍ قَالَ : بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ نَقْرُؤُ مَصَاحِفَنَا عَلَيْهِ إِذْ قَالَ لَنَا فَقُ
شَابُّ : هَلْ عَهْدَ إِلَيْكُمْ نَبِيِّكُمْ كَمْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ خَلِيفَةٌ ؟ قَالَ : إِنَّكَ لَتَحْدُثُ السُّرَّ وَإِنْ هَذَا
لَشَيْءٌ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ ، نَعَمْ عَهْدَ إِلَيْنَا نَبِيُّنَا ﷺ أَنَّهُ يَكُونُ بَعْدَهُ اثْنَا عَشَرَ
خَلِيفَةً بَعْدَهُ نَقْبَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ .»

۱۷ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ إِبْرَاهِيمَ
ابْنِ أَبِي الرَّجَالِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ مَوْسَى الْحَرَّانِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْقَفَّارِ
ابْنُ الْحَكَمِ قَالَ : حَدَّثَنَا مَسْعُودُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنْ مَسْرُوقٍ عَنْ الشَّعْبِيِّ عَنْ عَمِّهِ
قَيْسِ بْنِ عُبَيْدٍ « قَالَ : كُنَّا جُلُوسًا فِي حَلْقَةٍ فِيهَا عَبْدُ اللهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ :
أَيْكُمْ عَبْدُ اللهِ ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللهِ بْنُ مَسْعُودٍ : أَنَا عَبْدُ اللهِ . قَالَ : هَلْ حَدَّثَكُمْ نَبِيُّكُمْ كَمْ يَكُونُ
بَعْدَهُ مِنَ الْخُلَفَاءِ ؟ قَالَ : نَعَمْ اثْنَا عَشَرَ عِدَّةً نَقْبَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ .»

اُسامه بن زید نیز این حدیث را شنیدم و آنها هم گفتند که آن را از رسول
خدا ﷺ شنیده‌اند.

۱۶ - مسروق گوید: روزی نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و مصاحف
خود را بر او عرضه می‌داشتیم که جوانی به او گفت: آیا پیامبرتان به شما سفارش
نکرده است که چند خلیفه پس از او خواهد بود؟ او گفت: تو نوجوانی و پیش از
تو کسی این سؤال را از من نکرده است، آری پیامبر ما به ما سفارش کرده است
که بعد از او دوازده خلیفه به عدد نقبای بنی اسرائیل خواهد بود.

۱۷ - قیس بن عبید گوید: ما در حلقه‌ای که عبدالله بن مسعود نیز در آن بود
نشسته بودیم و یک اعرابی آمد و گفت: کدام یک از شما عبدالله است؟ عبدالله بن -
مسعود گفت: من عبدالله هستم، گفت: آیا پیامبر شما نگفته است که خلفای پس از

۱۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَتَّابُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَافِضُ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ صَاعِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَضْلِ: وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَوَّارٍ: وَ ابْنُ وَدَّاقِ الثَّقَلِيُّ قَالُوا: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَفَّارِ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا مَتَّصُونَ أَبُو الْأَسْوَدِ، عَنْ مُطَرِّفٍ، عَنْ الشَّعْبِيِّ، قَالَ عَتَّابُ: وَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَنْطَلِطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ أَشْعَثَ بْنِ سَوَّارٍ، عَنْ الشَّعْبِيِّ، قَالَ عَتَّابُ: وَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَرَّانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَزَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَشْعَثُ بْنُ سَوَّارٍ، عَنْ الشَّعْبِيِّ كُلُّهُمْ قَالُوا: عَنْ عَمِّهِ قَيْسِ بْنِ عُبَيْدٍ، قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ عَتَّابُ - وَ هَذَا حَدِيثُ مُطَرِّفٍ - قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا فِي الْمَسْجِدِ، وَ مَعَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَجَاءَ أَهْرَابِيُّ فَقَالَ: فِيكُمْ عَبْدُ اللَّهِ [بْنُ مَسْعُودٍ] قَالَ: نَعَمْ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ لِمَا حَاجْتُكَ؟ قَالَ: يَا عَبْدُ اللَّهِ أَخْبِرْكُمْ نَبِيَّكُمْ كَمْ يَكُونُ فِيكُمْ مِنْ خَلِيفَةٍ؟ قَالَ: لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ لَعَدْتُ مُنْذُ قَدِمْتُ الْبِرَاقَ، نَعَمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً عِدَّةُ نُبَيَّاؤِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، قَالَ أَبُو عَرُوبَةَ فِي حَدِيثِهِ: «نَعَمْ عِدَّةُ نُبَيَّاؤِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»، قَالَ جَرِيرٌ: عَنْ أَشْعَثَ، عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «الْخُلَفَاءُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ كَعِدَّةِ نُبَيَّاؤِ بَنِي إِسْرَائِيلَ».

۱۹ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ ربه

او چند نفرند؟ گفت: آری، دوازده نفر، به تعداد نُبَیّاء بنی اسرائیل.

۱۸ - أبو القاسم عتّاب بن عبد الله بن محمد الخافض قال: حدثنا يحيى بن محمد بن صاعد قال: حدثنا أحمد بن عبد الرحمن بن القاضل: و محمد بن عبد الله بن سوار: و ابن ودّاق الثقلي قالوا: حدثنا عبد الغفار بن الحكم قال: حدثنا متصون أبو الأسود، عن مطرف، عن الشعبي، قال عتّاب: و حدثنا إسحاق بن محمد الأنطاطي قال: حدثنا يوسف بن موسى قال: حدثنا جرير، عن أشعث بن سوار، عن الشعبي، قال عتّاب: و حدثنا الحسين بن محمد الحرّاني قال: حدثنا أيوب بن محمد الوزان قال: حدثنا سعيد بن سليمان قال: حدثنا أشعث بن سوار، عن الشعبي كلهم قالوا: عن عمّهم قيس بن عبيد، قال أبو القاسم عتّاب - و هذا حديث مطرف - قال: كنا جلوساً في المسجد، و معنا عبد الله بن مسعود فجاء أهرابي فقال: فيكم عبد الله [بن مسعود] قال: نعم أنا عبد الله لما حاجتُك؟ قال: يا عبد الله أخبركم نبيكم كم يكون فيكم من خليفة؟ قال: لقد سألتني عن شيء ما سألتني عنه لعدي منذ قدمت البراق، نعم اثنا عشر خليفة عدّة نبيّاء بني إسرائيل، قال أبو عروبة في حديثه: «نعم عدّة نبيّاء بني إسرائيل»، قال جرير: عن أشعث، عن ابن مسعود، عن النبي قال: «الخلفاء بعدى اثنا عشر كعدّة نبيّاء بني إسرائيل».

۱۹ - أحمد بن الحسين القطّان قال: حدّثنا أبو بكر أحمد بن محمد بن عبد ربه او چند نفرند؟ گفت: آری، دوازده نفر، به تعداد نُبَیّاء بنی اسرائیل.

۱۹ - جابر بن سمرة گوید: همراه پیامبر بودم شنیدم می فرمود: پس از من

النَّسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ - يَفِي الْمَدَائِنِ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَمِّي
إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ زِيَادِ بْنِ عِلَاقَةَ، وَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ:
كُنْتُ مَعَ أَبِي عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا، ثُمَّ أَخِي
صَوْنَةَ، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا الَّذِي أَخِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۲۰ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ
السُّكْرِيُّ الْمَرْزُوقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ عَمَّارٍ النَّسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
ابْنِ زَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَفْرٍو، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ
قَالَ: جِئْتُ مَعَ أَبِي إِلَى الْمَسْجِدِ وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْطُبُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَكُونُ مِنْ
بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ - يَفِي أَمِيرًا - ثُمَّ خَفَضَ مِنْ صَوْتِهِ فَلَمْ أَذْهَبْ يَقُولُ، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟
قَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۲۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الدَّبْتُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي دَاوُدَ
قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ شاذَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا الزَّيْدِيُّ بْنُ هِشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ -
ذُكْوَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ -
النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَلِي هَذَا الْأَمْرَ اثْنَا عَشَرَ، قَالَ: فَصَرَخَ النَّاسُ فَلَمْ أَسْمَعْ مَا قَالَ، فَقُلْتُ
لِأَبِي - وَكَانَ أَقْرَبَ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنِّي -: مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ

دوازده امیر خواهد بود، آنگاه صوتش را محفی کرد، به پدرم گفتم: رسول خدا چه
چیز را محفی کرد؟ گفت: فرمود: همه آنها از قریش هستند.

۲۰ - جابر بن سمرة گوید: به همراه پدرم به مسجد آمدیم و پیامبر ﷺ
خطبه می خواند و شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده امیر خواهد بود،
سپس صدایش را آهسته کرد و من ندانستم که چه می گوید، به پدرم گفتم: چه
فرمود: گفت: فرمود: همه آنان از قریش هستند.

۲۱ - جابر بن سمرة گوید: نزد پیامبر بودیم و فرمود: ولایت این امت را
دوازده نفر عهده دار خواهند بود، مردم فریاد کشیدند و من نشنیدم چه فرمود، به
پدرم که نزدیک تر از من به رسول خدا بود گفتم: رسول خدا چه فرمود؟ گفت:

مِنْ قُرَيْشٍ، وَكُلُّهُمْ لَا يُرَى مِثْلَهُ.

وَقَدْ أَخْرَجْتُ الطَّرْقَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ مِنْ طَرِيقِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ؛ وَمِنْ طَرِيقِ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ فِي كِتَابِ النَّصِّ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْاِثْنِي عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْإِمَامَةِ.

۲۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِغُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ الطَّيْبَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ، عَنْ بُزْدٍ، عَنْ مَكْحُولٍ أَنَّهُ قَبِلَ لَهُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: يَكُونُ بَقْدِي ائْتَا عَشَرَ خَلِيفَةً؟ قَالَ مَكْحُولٌ: نَعَمْ، وَذَكَرَ لَعَلَّةَ أُخْرَى.

۲۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِغُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْقَضْرَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ بِشْرُ بْنُ مُوسَى بْنِ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ خَلَفُ ابْنُ الْوَلِيدِ الْبَصْرِيُّ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ جَاكٍ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: يَقُومُ مِنْ بَقْدِي ائْتَا عَشَرَ أَمِيرًا، ثُمَّ تَكَلَّمُ بِكَلِمَةٍ لَمْ أَفْهَمْهَا، فَسَأَلْتُ الْقَوْمَ، لَقَالُوا: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۲۴ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْقَضْرَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ الْكَوْكَبِيِّ بْنِ مُنْجَلٍ الْمُوَصِّلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا غَسَّانُ ابْنُ الرَّبِيعِ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى عَامِرِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ جَابِرٍ أَنَّهُ

فرمود: همه آنها از قریش هستند و مثل هیچیک از آنها دیده نشده است.

شیخ صدوق فرماید: من طرق این حدیث را از طریق عبد الله بن مسعود و از طریق جابر بن سمرة در کتاب «النص على الأئمة الاثني عشر بالامامة» نقل نموده ام.

۲۲ - مکحول گوید که به او گفتند: آیا پیامبر ﷺ فرمودند: که پس از من دوازده خلیفه خواهد بود؟ مکحول گوید: آری و لفظ دیگری را هم گفت.

۲۳ - جابر بن سمرة گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده امیر قیام خواهند کرد، آنگاه کلمه ای فرمود که من آن را نفهمیدم و از مردم پرسیدم، گفتند: فرمود: همه آنها از قریش هستند.

۲۴ - جابر گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: پیوسته کار امت من روشن

قال: قال رسول الله ﷺ: «لا يزال أمر أمتي ظاهراً حتى يمضي اثنا عشر خليفة كلهم من قريش».

۲۵ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَتَقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ سَمَاءِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَدِيْنَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي - غِيَاثٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي خِلَافَةِ عُثْمَانَ وَ جَمَاعَةٍ يَتَحَدَّثُونَ وَ يَذْكُرُونَ الْعِلْمَ وَ الْفِقْهَ فَذَكَّرْنَا قُرَيْشاً [و شَرَفَهَا] وَ فَضْلَهَا وَ سَوَابِقَهَا وَ هَجَرَتَهَا وَ مَا قَالَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْفَضْلِ مِثْلَ قَوْلِهِ: «الْأَيْمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ»، وَ قَوْلُهُ: «النَّاسُ تَبِعَ لِقُرَيْشٍ»، وَ «قُرَيْشُ أَيْمَةُ الْعَرَبِ»، وَ قَوْلُهُ: «لَا تُسَبُّوا قُرَيْشاً»، وَ قَوْلُهُ: «إِنَّ لِلْقُرَشِيِّ قُوَّةَ رَجُلَيْنِ مِنْ غَيْرِهِمْ»، وَ قَوْلُهُ: «مَنْ أَبْغَضَ قُرَيْشاً أَبْغَضَهُ اللَّهُ»، وَ قَوْلُهُ: «مَنْ أَرَادَ هَوَانَ قُرَيْشٍ أَهَانَهُ اللَّهُ»، وَ ذَكَرُوا الْأَنْصَارَ وَ فَضْلَهَا وَ سَوَابِقَهَا وَ نُصْرَتَهَا وَ مَا أَتَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيْهِمْ فِي كِتَابِهِ، وَ مَا قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْفَضْلِ، وَ ذَكَرُوا مَا قَالَ فِي سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ وَ غَسِيلِ الْمَلَأِكَةِ، فَلَمَّا يَذْهَبُوا شَيْئاً مِنْ فَضْلِهِمْ حَقَّ قَالَ كُلُّ حَقٍّ: مِثْلًا فَلَانٌ وَ فُلَانٌ، وَ قَالَتْ قُرَيْشُ: مِثْلًا رَسُولٌ -

خواهد بود تا آنکه دوازده خلیفه در گذرند و همه آنها از قریش خواهند بود.

۲۵ - سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ گوید: در خلافت عثمان علی علیه السلام را در مسجد رسول خدا ﷺ دیدم و جماعتی هم حدیث می گفتند و به مذاکره علم و فقه مشغول بودند و ما از قریش و شرف و فضل و سوابق و هجرت آنها یاد کردیم و اینکه رسول خدا ﷺ کلماتی در فضیلت آنها فرموده اند همچون «امامان از قُرَیشند» و «مردم پیرو قریشند» و «قریش ائمه عرب است» و «به قریش دشنام ندهید» و «فرد قریشی دو برابر نیروی دیگران را دارد» و «کسی که قریش را دشمن بدارد خدا او را دشمن می دارد» و «کسی که خواری قریش را بخواهد، خداوند او را خوار سازد» و آنها هم از انصار و فضل و سوابق و یاری کردن ایشان یاد کردند و اینکه خدای تعالی در کتابش ایشان را ثنا فرموده و رسول خدا ﷺ فضیلتشان را بیان فرموده است و گفتار آن حضرت را درباره سعد ابن عبادۀ و غَسیل الملائکۀ را بازگو کرده و چیزی از فضائل ایشان را فروگذار

الله ﷺ، وَ مِنْنا جَعْفَرُ، وَ مِنْنا حَمْرَةُ، وَ مِنْنا عُيَيْتَةُ بْنُ الْحَارِثِ، وَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ وَ
 أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ سَعْدُ وَ أَبُو عُيَيْتَةَ وَ سَالِمُ، وَ ابْنُ عَوْفٍ، فَلَمَّ يَدْعُوا مِنْ الْحَيِّينَ
 أَحَدًا مِنْ أَهْلِ السَّابِقَةِ إِلَّا سَمُوهُ، وَ فِي الْحَلْفَةِ أَكْثَرُ مِنْ مِائَتِي رَجُلٍ فَمِنْهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي-
 طَالِبٍ عليه السلام وَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، وَ طَلْحَةُ، وَ الزُّبَيْرُ، وَ عِمَارَةُ
 وَ الْمُقْدَادُ، وَ أَبُو ذَرٍّ، وَ هَاشِمُ بْنُ عُمَيَّةَ، وَ ابْنُ عُمَرَ، وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهما السلام، وَ ابْنُ-
 عَبَّاسٍ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، وَ مِنْ الْأَنْصَارِ أَبِي بَنٍ كَعْبٍ، وَ زَيْدُ بْنُ-
 ثَابِتٍ، وَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ، وَ ابُوَاهُمُ بْنُ التَّيَّهَانِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمَةَ، وَ قَيْسُ بْنُ-
 سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، وَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، وَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَبِي-
 أَوْفَى، وَ أَبُو لَيْلَى، وَ مَعْقَةُ ابْنَةُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَاعِدٌ يَحْتَبِيهِ غُلَامٌ صَبِيحُ الْوُجْهِ أَمْرَدٌ، فَجَاءَ
 أَبُو الْحَسَنِ الْبَصْرِيُّ وَ مَعْقَةُ ابْنَةُ الْحَسَنِ غُلَامٌ أَمْرَدٌ صَبِيحُ الْوُجْهِ، فَتَقَدَّلُ الْقَامَةُ قَالَ:
 فَجَعَلْتُ أَنْظُرَ إِلَيْهِ وَ إِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى فَلَا أَذْرِي أَتِيهَا أَجَلُ هَيْئَةٍ، غَيْرُ أَنَّ الْحَسَنَ

نکردند تا به غایتی که هر قبیله ای گفت: فلانی کو فلانی از ماست و قریش گفت:
 رسول خدا ﷺ از ماست و جعفر و حمزه و عییده بن الحارث و زید بن حارث
 و ابوبکر و عمر و عثمان و سعد و ابو عییده و سالم و ابن عوف از ما هستند. و
 هیچیک از پیشگامان دو قبیله نبود جز آنکه نام آنها را بردند و در آن حلقه بیش
 از دویست مرد حضور داشتند که از جمله آنان علی بن ابی طالب عليه السلام و سعد بن-
 ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابوذر و هاشم
 ابن عتبة و ابن عمر و حسن و حسین عليهما السلام و ابن عباس و محمد بن ابی بکر و
 عبدالله بن جعفر بودند. و از انصار آتی بن کعب و زید بن ثابت و ابو ایوب
 انصاری و ابواطیثم ابن التیهان و محمد بن مسلمة و قیس بن سعد بن عباده و جابر
 ابن عبدالله و آنس بن مالک و زید بن ارقم و عبدالله بن ابی اوفی و ابو لیلی و
 یسرش عبدالرحمن بودند، عبدالرحمن که در کنار پدرش نشسته بود پسر بچه ای
 زیبا و امرد بود، ابوالحسن بصری هم به همراهی یسرش حسن که او هم
 پسر بچه ای امرد و زیبا روی و معتدل القامه بود آمد و من به عبدالرحمن بن ابی-
 لیلی و حسن بصری می نگریستم و غمی دانستم که کدام یک از آن دو زیباترند ولی

أَعْظَمُهَا وَأَطْوَلُهَا، فَأَكْثَرَ الْقَوْمِ فِي ذَلِكَ مِنْ بُكْرَةٍ إِلَى حِينِ الزَّوَالِ وَعُثْمَانُ فِي دَارِهِ لَا يَعْلَمُ بِشَيْءٍ مِنْهَا هُمْ فِيهِ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاكِتٌ لَا يَنْطَلِقُ، لَاهُوَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ. فَأَقْبَلَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ فَقَالُوا: يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ؟ فَقَالَ: مَا مِنْ الْحَيِّينَ إِلَّا وَ قَدْ ذَكَرَ فَضْلًا وَقَالَ حَقًّا، وَ أَنَا أَسْأَلُكُمْ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ بِمَا أُعْطَاكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذَا الْفَضْلَ؟ أَيَأْتَفِسُّكُمْ وَ عَشَائِرُكُمْ وَ أَهْلُ بَيْتَاتِكُمْ أَوْ يَغْيِرُكُمْ؟ قَالُوا: بَلْ أُعْطَانَا اللَّهُ وَ مَنْ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ ﷺ وَ عَشِيرَتِهِ، لَا بِأَنْفُسِنَا وَ عَشَائِرِنَا وَ لَا بِأَهْلِ بَيْتَاتِنَا، قَالَ: صَدَقْتُمْ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ، أَلَسْتُمْ تَقْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي يَلْتَمِ بِهِ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مِنَّا لَهْلُ الْبَيْتِ خَاصَّةً دُونَ غَيْرِهِمْ، وَ أَنَّ ابْنَ عَمِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنِّي وَ أَهْلُ بَيْتِي كُنَّا نُورًا يَسْمُو بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ، فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَعَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ وَ أَهْبَطَهُ إِلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ حَمَلَهُ فِي السَّفِينَةِ فِي صُلْبِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَذَفَ بِهِ فِي

حسن بزرگتر و بلند قامت تر بود و مردم از صبح تا ظهر در این مذاکرات بودند و عثمان در خانه خود بود و اطلاعی از این مجلس نداشت و علی بن ابی طالب هم ساکت بود و هیچ کلامی نفرمود نه خودش و نه هیچیک از اهل بیتش.

بعد از آن مردم بدوروی آورده و گفتند: ای ابوالحسن! چرا سخن نمی گویی؟ فرمود: هر دو طایفه فضل خود را بیان کرده و حق را گفته و من ای گروه قریش و ای انصار! از شما می پرسم خدای تعالی این فضل را به واسطه چه کسی به شما ارزانی داشته است؟ آیا بخاطر خودتان و فامیل و خاندانتان است یا به واسطه غیر شماست؟ گفتند: این فضل به واسطه محمد و خاندان او بر ما ارزانی شده و عطا گردیده است، و نه به خاطر خودمان و فامیل و خاندانمان. فرمود: ای گروه قریش و ای انصار! راست می گوید، آیا ندانستید که هر خیری که در دنیا و آخرت به شما برسد به واسطه ما اهل بیت است، و نه دیگران و اینکه پسر عموی من رسول خدا ﷺ فرمود: «من و اهل بیتم چهارده هزار سال قبل از آنکه خدای تعالی آدم علیه السلام را بیافریند نوری بودیم که در پیشگاه خدای تعالی ساطع بود و چون آدم را آفرید آن نور را در صلب وی نهاد و او را به زمین فرود آورد،

النارِ في صُلْبِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَتَّقُلْنَا مِنَ الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ إِلَى الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ وَمِنَ الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ إِلَى الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ مِنَ الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ لَمْ يَلْتَقِ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَى سَفَاحٍ قَطُّ؟ فَقَالَ أَهْلُ السَّابِقَةِ وَالْقَدَمَةِ وَأَهْلُ بَدْرٍ وَأَهْلُ أُحُدٍ: نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. ثُمَّ قَالَ: أَتَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَنْتَقَلَبُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَضَّلَ فِي كِتَابِهِ السَّابِقَ عَلَى الْمُسْبِقِ فِي غَيْرِ آيَةٍ وَإِنِّي لَمْ يُسَبِّحْنِي إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِلَى رَسُولِهِ ﷺ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: فَأَتَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَنْتَقَلَبُونَ حَيْثُ نَزَلْتُ: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ»^(۱) وَ «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»^(۲). سَمِعَلْنَا عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَنْزَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى فِي الْأَنْبِيَاءِ وَأَوْصِيَائِهِمْ، فَأَنَا أَفْضَلُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّي أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ»؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

سپس آن را در آن کشتی و در صلب نوح علیه السلام حمل کرد، سپس آن را در آتش و در صلب ابراهیم علیه السلام افکند، سپس همواره خدای تعالی ما را از اصلاّب کریمه به ارحام طاهره و از ارحام طاهره به اصلاّب کریمه پدران و مادران منتقل کرد و هیچیک از آنان به سَفَاح و زنا بر سر خود نگرفتند.

آنگاه سابقون و پیشگامان و اهل بدر و اُحد گفتند: آری، آن را از رسول خدا ﷺ شنیدیم، سپس فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا هیچ می‌دانید خدای تعالی در چند آیه قرآن کریم سابق را بر مسبوق تفضیل داده است؟ و آیا می‌دانید هیچکس از این امت در امر خدا و رسولش بر من سبقت نجسته است؟ گفتند: به خدا چنین است. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید این آیات در کجا نازل شده است: «السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» وَ «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»؟ از پیامبر اکرم از آنها پرسش شد، فرمودند: خدای تعالی آن را در شأن انبیاء و اوصیای آنان نازل فرموده است و من افضل انبیاء و رسولان هستم و وصی من علی بن ابی طالب افضل اوصیاء است» گفتند: بخدا چنین است.

قال: فَأَنشِدُكُمْ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَتَقْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^(۱) وَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^(۲) وَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ»^(۳) قَالَ النَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَهَذِهِ خَاصَّةٌ فِي بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ أَمْ عَامَّةٌ لَجَمِيعِهِمْ؟ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يُقْلِبَهُمْ وَ لَا أَمْرَهُمْ وَ أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمْ مِنَ الْوَلَايَةِ مَا فَسَّرَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَ زَكَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ حُجَّتِهِمْ فَتَضَعَنِي لِلنَّاسِ بِقَدِيرِهِمْ، ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَرْسَلَنِي بِرِسَالَةٍ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي وَ ظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ مُكَذِّبِي، فَأَوْعَدَنِي لَا يُبَلِّغُنِيهَا أَوْ لَيَقْدَبَنِي» ثُمَّ أَمَرَ فَتُودِي الصَّلَاةَ جَامِعَةً، ثُمَّ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ أَتَقْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ فَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فرمود: شما را به خدای تعالی سوگند می دهم آیا می دانید که این آیات کجا نازل شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» و آیه «وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ»؟ مردم به رسول خدا گفتند: آیا این آیات خاص بعضی از مؤمنان است و یا آنکه عام است و شامل همه آنها می شود؟ و خدای تعالی به پیامبرش فرمان داد که والیان امر را به آنها اعلام کند و ولایت را برای آنها تفسیر کند همانگونه که صلاة و زکاة و حج آنها را تفسیر کرده است، پس مرا در غدیر خم برای مردم منصوب کرد، آنگاه خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! خدای تعالی مرا به رسالتی فرستاد که سینه ام بدان تنگی می کرد و گمان می کردم که مردم مرا تکذیب کنند بعد از آن مرا ترسانید که یا آن را ابلاغ کنم و یا آنکه مرا عذاب خواهد کرد» سپس امر فرمود و ندا کردند «الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ» آنگاه برای مردم خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! آیا می دانید که خدای تعالی مولای من و مولای مؤمنان است و من از خودشان بر آنها اولی هستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود:

قَالَ: قُمْ يَا عَلِيُّ، فَقُمْتُ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَا فَعَلِيٌّ مَوْلَا اللَّهِ وَالِ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، فَقَامَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ - عليه السلام - فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَاؤُهُ كَمَاذَا؟ فَقَالَ عليه السلام: وَلَاؤُهُ كَمَا لَانِي مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ، فَأَنزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» ^(۱)، فَكَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ بِمَا نِهَايَ النَّفْسَةِ وَ كِبَالِ نُبُوتِي وَ دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ وَلايَةِ عَلِيٍّ بِقَدِي»، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ فَقَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ الْآيَاتُ خَاصَّةٌ لِعَلِيٍّ؟ قَالَ: بَلَى لِيهِ وَ فِي أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، قَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ بِمَنْهُمْ لَنَا، قَالَ: «عَلِيٌّ أَخِي وَ زَيْرِي وَ وَاثِلِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بِقَدِي، ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ، ثُمَّ تِسْعَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ، الْقُرْآنُ مَقْرَأٌ وَهُمْ مَعَ الْقُرْآنِ لَا يَفَارِقُونَهُ وَ لَا يَفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ حَوْضِي»، فَقَالُوا كُلُّهُمْ: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ

ای علی برخیز و من برخاستم، فرمود: هر که من مولای او هستم علی مولای اوست، خدایا دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار، بعد از آن سلمان فارسی برخاست و گفت: ای رسول خدا! ولای او مانند ولایت کیست؟ فرمود: ولای او مانند ولایت من است، هر که بر او اولی هستم علی نیز بر او اولی است و پس از آن خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» و رسول خدا ﷺ تکبیر گفت و فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ بِرِقَامَتِ نِعْمَتِ وَ كِبَالِ نُبُوتِ وَ دِينِ خدای عَزَّ وَجَلَّ وَ ولایتِ عَلِيٍّ پس از من» آنگاه ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: ای رسول خدا! آیا این آیات خاص علی است؟ فرمود: آری درباره او و اوصیای من تا روز قیامت است، گفتند: ای رسول خدا! آنان را برای ما بیان کن، فرمود: علی برادر و وزیر و وارث و وصی و جانشین من در اُمت و ولی هر مؤمنی پس از من است، سپس فرزندان حسن و سپس فرزندان حسین و سپس نه تن از فرزندان حسین که یکی پس از دیگری بیایند و قرآن با ایشان است و آنان هم با قرآنند و از قرآن مفارقت نکنند و قرآن هم از آنان جدا نشود تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد

كُلُّهُ وَشَهِدْنَا كَمَا قُلْتَ سَوَاءٌ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ حَفِظْنَا جُلَّ مَا قُلْتَ، وَلَمْ نَحْتَفِظْهُ كُلَّهُ، وَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ حَفِظُوا أَخْيَارَنَا وَ أَفَاضِلَنَا، فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقْتُمْ لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَسْتَوْوُونَ فِي الْحِفْظِ، أَتَشِدُّكُمْ اللَّهُ مَنْ حَفِظَ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قَامَ فَأَخْبَرَ بِهِ؟ فَقَامَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ وَ الْبُرَاءُ بْنُ عَارِبٍ وَ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ عِمَارُ بْنُ يَاسِرٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - فَقَالُوا: نَشْهَدُ لَقَدْ حَفِظْنَا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ قَائِمٌ عَلَى الْمَنِيرِ وَ أَنْتَ إِلَى جَنْبِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَتُصِيبَ لَكُمْ إِمَامَكُمْ وَ الْقَائِمَ فِيمَكُمْ بَعْدِي وَ وَصِيَّيَّ وَ خَلِيفَتِي وَ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي كِتَابِهِ طَاعَتَهُ فَقَرْنَتْهُ بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَتِي، فَأَمَرَكُمْ بِوِلَايَتِي وَ بِوِلَايَةِ قَائِي رَاجِعَتْ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ حَشِيَّةَ طَعْنِ أَهْلِ التَّفَاقٍ وَ تَكْذِيبِهِمْ فَأَوْعَدَنِي رَبِّي لَا يَجْلِفُنِي أَوْ لَا يُعَذِّبَنِي، أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَكُمْ فِي كِتَابِهِ بِالصَّلَاةِ فَقَدْ بَيَّضْتُهَا لَكُمْ وَ بِالزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ فَبَيَّضْتُهَا لَكُمْ وَ لِسَرَّتِهَا لَكُمْ،

شوند. آنگاه همه آنها گفتند: به خدا چنین است و ما هم همه آنچه را که گفتی شنیده ایم و بدان گواهی می دهیم و بعضی از آنها گفتند: ما بیشتر آنچه را که گفتی حفظ کرده ایم ولی همه آن را حفظ نداریم و اینان که حفظ کرده اند اخبار و افاضل ما هستند، علی علیه السلام فرمود: راست می گوئید، همه مردم در حافظه برابر نیستند، شما را به خدا سوگند می دهم هر که این مطالب را از رسول خدا شنیده و حفظ کرده است برخیزد و بازگوید، زید بن ارقم و بُراء بن عازب و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بن یاسر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - برخاستند و گفتند: شهادت می دهیم و حافظ کلام رسول خدائیم که بر منبر ایستاده بود و تو هم در کنار او بودی و می فرمود: ای مردم! خداوند به من فرمان داده است که برای شما امامتان و عهده دار امورتان و وصی و خلیفه خود را منصوب کنم، کسی را که خدای تعالی در کتابش طاعت او را واجب ساخته و آن را قرین طاعت خودش و طاعت من قرار داده است، و شما را به ولایت من و ولایت او فرمان داده است و من بخاطر ترس از طعن اهل تفاق و تکذیبشان به خدای تعالی رجوع کردم، اما پروردگارم مرا ترسانید که آن را ابلاغ کنم و الا مرا عذاب خواهد کرد، ای مردم! خدای تعالی در کتابش شما را به نماز فرمان داده است و من آن را برای شما تبیین

وَأَمَرَكُمْ بِالْوَلَايَةِ وَإِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّهَا لِهَذَا خَاصَّةٌ - وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى كَتِفِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - ثُمَّ لَا يَنْتَبِهَ مِنْ بَعْدِهِ، ثُمَّ لِأَوْصِيَاءٍ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ وَلَدِهِمْ لَا يُفَارِقُونَ الْقُرْآنَ وَلَا يُفَارِقُهُمُ الْقُرْآنُ حَقًّا يَرُدُّوهُ عَلَى حَوْضِي، لَيْسَ النَّاسُ قَدْ بَيَّنَّتْ لَكُمْ مَقَرَّكُمْ بَعْدِي وَإِمَامَكُمْ وَدَلِيلَكُمْ وَهَادِيَكُمْ وَهُوَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ فِيكُمْ، يَنْزِلُ لِي فِيكُمْ، فَقُلُّوهُ دِينَكُمْ وَأَطِيعُوهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِكُمْ فَإِنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ مَا عَلَّمَنِي اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَحِكْمَتَهُ، فَسَلُّوهُ وَتَعَلَّمُوا مِنْهُ وَمِنْ أَوْصِيَائِهِ بَعْدَهُ، وَلَا تَعْلَمُوهُمْ، وَلَا تَقْدُمُوهُمْ، وَلَا تَحْطَلُوا عَنْهُمْ، فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ، لَا يُزَايِلُونَهُ وَلَا يُزَايِلُهُمْ ثُمَّ جَلَسُوا.

فَقَالَ سُلَيْمٌ: ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ النَّاسُ أَنْتَعَلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^(۱)، نَبَجْتَنِي وَ

کردم و به زکاة و روزه و حجّ فرمان داده است و من آنها را برای شما تبیین کرده و تفسیر نمودم، و شما را به ولایت فرمان داده است و من برای شما گواهی می دهم که آن خاصّ این مرد است - و دستش را بر شانه علی بن ابی طالب نهاد - سپس به دنبال او ولایت از آن دو پسر اوست، سپس به دنبال آنان از آن فرزندان ایشان است که از قرآن مفارقت نمی کنید و قرآن نیز از آنان مفارقت ندارد تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند، ای مردم! متفرّع و امام و دلیل و هادی شما را پس از خود بیان کردم و او برادرم علی بن ابی طالب است و جایگاه او در میان شما مانند جایگاه من است، پس در امور دین خود از او تقلید کنید و در جمیع امورتان از او اطاعت نمایید که هر چه خدای تعالی به من آموخته و حکمت پروردگار نزد اوست، از او و از اوصیای پس از او پرسش کنید و بیاموزید و به آنان تعلیم ندهید و بر آنان پیشی نگیرید و از ایشان باز نمانید که ایشان همراه حقند و حق نیز همراه ایشان است و از حق جدا نشوند و حق نیز از آنان زایل نشود، و سپس نشستند.

سُلَیْمٌ گوید: سپس عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای مردم! آیا می دانید که خدای تعالی در کتابش فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

فاطمه و ابنتی حسنا و حسنین، ثُمَّ أَلْقَى عَلَيْنَا كِسَاءً، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ لَحَقَتِي يُؤَلِّفُنِي مَا يُؤَلِّمُهُمْ وَ يَجْرَحُنِي مَا يَجْرَحُهُمْ، فَأَذِيبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً». فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَنتِ عَلَى خَيْرٍ، إِنَّمَا أُنْزِلَتْ فِي وَ فِي أَخِي عَلِيٍّ، وَ فِي ابْنَتِي فَاطِمَةَ، وَ فِي ابْنَتِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فِي تِسْعَةِ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ خَاصَّةً لَيْسَ مَعَنَا فِيهَا أَحَدٌ غَيْرُنَا؟ فَقَالُوا كُلُّهُمْ: نَشْهَدُ أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ حَدَّثَتْنَا بِذَلِكَ فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَحَدَّثَنَا كَمَا حَدَّثَتْنَا أُمُّ سَلَمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - .

ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أُنْزِلَ فِي كِتَابِهِ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^(۱)، فَقَالَ سَلْمَانُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَامَّةٌ هَذِهِ أُمُّ خَاصَّةٌ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَمَّا الْمَأْمُورُونَ فَعَامَّةُ الْمُؤْمِنِينَ أُمِرُوا بِذَلِكَ، وَ أَمَّا الصَّادِقُونَ فَخَاصَّةٌ لِأَخِي عَلِيٍّ وَ أَوْصِيَائِي مِنْ بَعْدِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَالَ:

تَطْهِيراً» و من و فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین را گرد آورد و کسایبی بر روی ما افکند و فرمود: بار اها! اینان اهل بیت و گوشت تن من هستند، آنچه که ایشان را بدرد آورد مرا به درد می آورد و آنچه که ایشان را بهروح سازد مرا بهروح ساخته است، پس پلیدی را از ایشان بردار و آنرا یا کیزه ساز. ام سلمه گفت: یا رسول الله! آیا من نیز از ایشان هستم؟ فرمود: تو برخیزی، اما این آیه در شأن من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین و نه تن از فرزندان فرزندم حسین نازل شده است و هیچکس غیر ما در آن مشارکت ندارد، همه گفتند: گواهی می دهیم که ام سلمه به ما نیز چنین گفت و از رسول خدا ﷺ هم پرسش کردیم و او نیز حدیث ام سلمه را برای ما باز گفت.

سپس علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید که وقتی این آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» سلمان پرسید: ای رسول خدا! آیا این آیه عام است و یا خاص؟ فرمود: اما ما موران که در این آیه به آنها فرمان داده شده است عاَمَّة مؤمنان هستند، اما صادقان آن در خصوص برادرم علی و اوصیای پس از او تا روز قیامت است» گفتند: به خدا

أَتَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ إِنِّي كُنْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ: لَمْ خَلَقْتَنِي مَعَ الصَّيَّانِ وَالنِّسَاءِ؟ فَقَالَ: «إِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِي أَوْ بِكَ وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَالَ: أَتَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ فِي سُورَةِ الْحَجِّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ازْكُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» إِلَى آخِرِ السُّورَةِ^(۱) فَقَامَ سَلْمَانَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَنْتَ عَلَيْهِمْ شَهِيدٌ وَهُمْ شُهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ الَّذِينَ اجْتَبَاهُمُ اللَّهُ وَلَمْ يَجْعَلْ عَلَيْهِمْ فِي الَّذِينَ مِنْ حَرْجِ مِلَّةِ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ؟ قَالَ ﷺ: عَنِ يَذَلِكَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا خَاصَّةٌ دُونَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، قَالَ سَلْمَانُ: بَيْنَهُمْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَنَا وَ أَخِي عَلِيٌّ وَ أَخَذَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِي»؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قَالَ: أَتَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ خَطِيبًا لَمْ يَخْطُبْ بَعْدَ ذَلِكَ

چنین است. گفت: شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید که من به رسول خدا ﷺ در غزوة تبوک گفتم: چرا مرا با کودکان و زنان بر جای گذاشتی؟ فرمود: سامان مدینه به من یا به توست و نسبت تو به من مانند جایگاه هارون به موسی است جز آنکه پیامبری پس از من نیست. گفتند: به خدا چنین است. گفت: شما را به خدا سوگند می دهم که آیا می دانید خدای تعالی در سوره حج این آیات را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ازْكُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» تا پایان سوره و سلمان برخاست و گفت: ای رسول خدا! اینان چه کسانی هستند که تو بر آنان گواهی و آنان بر مردم گواهند. کافی که خداوند ایشان را برگزیده و بر ایشان در دین حرج و سختی ننهاد و بر ملت یدرتان ابراهیم هستند؟ فرمود: مقصود از آن سیزده تن به خصوص است، و نه همه امت، سلمان گوید: یا رسول الله! آنها را برایم بیان فرمائید، فرمود: من و برادرم علی و یازده تن از فرزندانم. گفتند: به خدا چنین است.

علی ﷺ فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا رسول خدا در آخرین خطبه خود نفرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الْبَقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي - أَهْلَ

۱ - یعنی: «وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الْفِتْنِ مِنْ حَرْجِ مِلَّةِ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ - إِلَى - وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ».

فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الْفَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَتَسْكُوا بِهَا لَيْلًا تَضِلُّوا فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَعَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» فَقَامَ عُثْرَةُ بْنُ الْخَطَّابِ وَهُوَ شَبُّهُ الْمُنْصَبِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَكُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقَالَ: «لَا وَلَكِنْ أَوْصِيَانِي مِنْهُمْ أَوْلَاهُمْ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَرِثَتِي وَخَلِيقَتِي فِي أَشْيَاءٍ وَلِي كُلُّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي، هُوَ أَوْلَاهُمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ، ثُمَّ بَشْعَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ، شَهِدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَجُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَخَزَائِنُ عَلَيْهِ وَمَعَادِنُ حِكْمَتِهِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ؟» فَقَالُوا كُلُّهُمْ: نَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَلِكَ، ثُمَّ قَامَ ابْنِي بَغِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَأْذَنَ فَتَرَدَّدَ شَيْئًا إِلَّا نَاشَدَهُمُ اللَّهُ فِيهِ وَسَأَلَهُمْ عَنْهُ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِ مَتَابِعِهِ وَمَا قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كُلُّ ذَلِكَ يُصَدِّقُونَهُ وَيَشْهَدُونَ أَنَّهُ حَقٌّ.

۲۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُقَرَّبِيُّ - كَانَ

بَيْتِي - فَتَسْكُوا بِهَا لَيْلًا تَضِلُّوا فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَعَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». و صمر بن خطاب خشم آلود برخاست و گفت: ای رسول خدا! آیا همه اهل بیت شما؟ فرمود: خیر، ولكن مقصود اولیای من است که اول آنان برادر و وزیر و وارث و خلیفه من در میان ائمت و ولی مؤمنان پس از من است و پس از او فرزندان حسن و پس از او فرزندان حسین و پس از او نه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند. ایشان گواهان خدا در زمین و حجت‌های او بر خلقش و خازنانِ علم او و معدنهای حکمت او هستند، کسی که از ایشان اطاعت کند از خدا اطاعت کرده و کسی که نافرمانی ایشان کند نافرمانی خدای تعالی را کرده است. همه گفتند: گواهی می‌دهیم که رسول خدا چنین فرموده است. سپس این سؤالات علی علیه السلام طولانی شد و در همه آنها مردم را به خدا سوگند می‌داد و از آن پرسش می‌کرد تا آنکه به پایان مناقبش و آنچه که رسول خدا فرموده بود رسید و آنها همه را تصدیق کردند و به حق بودن آن گواهی دادند.

۲۶ - مسروق گوید: از عبدالله پرسیدم آیا پیامبر ﷺ به تو خبر داده است

يُلْقَى بِطَائِهٍ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى السُّومِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، عَنْ جَابِرٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ هَلْ أَخْبَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ كَمْ بَعْدَهُ خَلِيفَةٌ؟ قَالَ: نَعَمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۲۷ - حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ، عَنِ الْمُقَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ حُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ: أَرْهَمُ أَخِي وَ أَخْرَهُمْ وَلَدِي، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أَخْرُوكَ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، قِيلَ: قَتَلَ وَ لَدَكَ؟ قَالَ: الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَ غَدًا تَمْلَأُهَا مِلْكًا جَوْرًا وَ ظُلْمًا، وَ الَّذِي يَغْنَمُ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ فَيَنْزِلَ رُوحُ اللَّهِ عَلَيْهِ ابْنُ مَرْيَمَ يُصَلِّي خَلْفَهُ وَ تُشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَ يَتَلَعَّ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ».

۲۸ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيُّ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ ثَبَّاتٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: آری دوازده خلیفه که همه از قریشند.

۲۷ - عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: پس از من خلفا و اوصیاء و حجت‌های الهی بر خلق دوازده نفرند که اول آنان برادر من و آخرین ایشان فرزند من است. گفتند: ای رسول خدا برادر شما کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب، گفتند: فرزند شما کیست؟ فرمود: مهدی، کسی که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد، و سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را طولانی کند تا به غایتی که فرزندم مهدی در آن روز ظهور کند و روح الله عیسی بن مریم فرود آید و پشت سر او غار خوانند و زمین به نورش روشن گردد و حکومتش به شرق و غرب عالم خواهد رسید.

۲۸ - عبدالله بن عباس گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: من

یَقُولُ: «أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ نِسْفَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَقْصُومُونَ».

۲۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ:

حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَضْلُ بْنُ الصَّغْرِ الْعَبْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو-
مُعَاوِيَةَ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ عُبَايَةَ بْنِ رَبِيعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ-
اللَّهِ ﷺ: «أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَإِنْ أَوْصِيَانِي بَعْدِي
أَتْنَا عَشَرَ، أَرْهَمَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)».

۳۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّانُ، عَنْ سَهْلِ

ابْنِ زِيَادٍ، وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى قَالَا: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ خَرِيشٍ الرَّازِيُّ،
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّقَانِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ:
سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: «آمِنُوا بِبَلَاءَةِ الْقَدْرِ إِنَّهَا تَكُونُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي-
طَالِبٍ وَ وَلَدِهِ الْأَخَذَ عَشَرَ مِنْ بَعْدِهِ».

۳۱- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى،

وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هَامِرٍ،
سَمِعُوا عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَهْرَانَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْحَشَابِ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرْبُوذٍ
قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِي هَذِهِ

و علي و حسن و حسين و نه تن از فرزندان حسين پاكان و معصومانيم.

۲۹- عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: من سیدان نبیین

هستم، و علی بن ابی طالب سید الوصیین، و اوصیای پس از من دوازده نفرند که
اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان قائم علیهم السلام است.

۳۰- امام جواد از پدرش از پدران بزرگوارشان از امیرالمؤمنین صلوات الله

علیهم اجمعین روایت کند که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که به اصحابشان
می فرمود: به شب قدر ایمان بیاورید که آن شب برای علی بن ابی طالب و
فرزندان یازده گانه پس از اوست.

۳۱- معروف خربوذ گوید از امام باقر علیهم السلام شنیدم که می گفت: رسول-

خدا ﷺ فرمود: مثل اهل بیت من در این امت مثل ستارگان آسمان است،

الْأُمَّةَ مَثَلُ نُجُومِ السَّمَاءِ كُلُّهَا غَابَتْ تَحْتَهُ طَلَعَ نَجْمٌ».

۳۲ - حَدَّثَنَا غَيْرٌ وَاحِدٌ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَبْلَمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ غُرَّانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اخْتَارَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الْجُمُعَةَ، وَ مِنَ الشُّهُورِ شَهْرَ رَمَضَانَ، وَ مِنَ اللَّيَالِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ، وَ اخْتَارَنِي عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ اخْتَارَنِي عَلَى جَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ، وَ اخْتَارَ مِنْ الْحُسَيْنِ وَ الْحَسَنِ، وَ اخْتَارَ مِنَ الْحُسَيْنِ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ وَلَدِهِ، يَنْقُرُونَ عَنِ الثَّنَائِيلِ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْمُضِلِّينَ، تَأْسِخُهُمْ قَائِمُهُمْ وَ هُوَ ظَاهِرُهُمْ وَ هُوَ بَاطِنُهُمْ».

۳۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْهَمْدَانِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَقْبِلٍ الْقُرْمِيسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مِهْزَمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْأُمَّةُ اثْنَا عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَعْطَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فَهْمِي وَ عِلْمِي وَ حُكْمِي، وَ خَلَقَهُمْ مِنْ طِينِي، نَزَلَ لِمُتَكَبِّرِينَ عَلَيْهِمْ بَغْدِي، الْقَاطِعِينَ حَبْلِي، مَا لَهُمْ لَا أَلْقَاهُمُ اللَّهُ شِقَاقِي».

هرگاه ستاره ای غایب شود ستاره ای دیگر ظاهر گردد.

۳۲ - امام صادق از پدران بزرگوارش علیه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: خدای تعالی از روزها روز جمعه و از ماهها ماه رمضان و از شبها شب قدر را اختیار کرد و از میان همه انبیاء مرا اختیار نمود و از میان خاندان من علی را برگزید و او را بر همه اوصیاء برتری داد و از خاندان علی حسن و حسین را برگزید و از خاندان حسین اوصیای از فرزندان او را انتخاب کرد و آنان از قرآن کریم تحریف غالین و نسبت ناروای مبطلین و تأویل مضلین را دفع می کنند و همین آنان قائم ایشان است و او ظاهر و باطن ایشان است.

۳۳ - از علی علیه السلام روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: امامان دوازده تن هستند و همه از اهل بیت من می باشند خدای تعالی فهم و علم و حکمت مرا به آنان اعطا فرموده و ایشان را از طینت من آفریده است، پس وای

۳۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَاشِمٍ أَبُو عَلِيٍّ. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَثَّابِ، عَنْ أَبِي الْمُثَنَّى النَّخَعِيِّ، عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ - عَلِيٍّ عليه السلام - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَيْفَ تُهْلِكُ أُمَّةٌ أَتَى وَ عَلِيٌّ وَ أَحَدُ عَشَرَ مِنْ وَلَدِي أَوْ لَوِ الْآيَاتِ أَوْهَا وَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ آخِرُهَا، وَلَكِنْ يُهْلِكُ بَيْنَ ذَلِكَ مَنْ لَسْتُ بِدَاهٍ لَيْسَ مِنِّي».

۳۵ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْخَطَّابُ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ نَافِعِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ سَيِّدِ الْأَرْصَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْأُمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْ هُمْ أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا».

۳۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلِيُّوِيَه - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْقُرَشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الزُّبَيْرِ الزُّهْرَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ ثَيْبِ بْنِ أَبِي سُلَيْمٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ: قَالَ ابْنُ -

بر کسانی که پس از من بر آنان تکبر کنند و پیوند مرا در میان ایشان قطع کنند، آنها را چه می شود؟ خدا شفاعت مرا شامل حالشان نگرداند!

۳۴ - از حسین بن علی علیه السلام روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: چگونه امتی هلاک شود که من و علی و یازده تن از فرزندانم که صاحب آیات و بیناتیم اول آن امتیم و مسیح فرزند مریم آخر آن است؟ آری در این بین کسی هلاک می شود که من از او نیستم و او هم از من نیست.

۳۵ - از علی علیه السلام روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: ائمه پس از من دوازده تن هستند که اول ایشان تویی ای علی! و آخر آنها قائمی است که خدای تعالی بر دستهای او مشارق و مغارب زمین را فتح کند.

۳۶ - از ابن عباس روایت است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که

عَبَّاسٍ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ فِي تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَلَكًا يُقَالُ لَهُ: دَرْدَائِيلُ كَانَ لَهُ سِتَّةُ عَشَرَ أَلْفَ جَنَاحٍ مَا بَيْنَ الْجَنَاحِ إِلَى الْجَنَاحِ هَوَاءٌ، وَالهَوَاءُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، فَيَجْعَلُ يَوْمًا يَقُولُ فِي نَفْسِهِ: أَفَوْقُ رَجُلًا جَلَّ جَلَالُهُ شَيْءٌ؟ فَقَلِمَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَا قَالَ فَرَادَةً أُجْنِبَةً مِثْلَهَا فَصَارَ لَهُ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ أَلْفَ جَنَاحٍ، ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ يَلِزْ، فَنَظَرَ بِمِقْدَارِ خَمْسِينَ عَامًا فَلَمْ يَنْكَلْ رَأْسَ قَائِمَةٍ مِنْ قَوَامِ الْقُرَيْشِ، فَلَمَّا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِثْبَاتَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ: أَتَيْتَا الْمَلَكُ عِنْدَ إِنْ مَكَانِكَ فَأَنَا عَظِيمٌ فَوْقَ كُلِّ عَظِيمٍ وَ لَيْسَ فَوْقِي شَيْءٌ وَلَا أَوْصَفُ بِمَكَانٍ فَسَلَبَهُ اللَّهُ أُجْنِبَتَهُ وَ مَقَامَهُ مِنْ حُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ.

فَلَمَّا وَلَدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ وَكَانَ مَوْلَدُهُ عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مَالِكِ خَازِنِ النَّارِ أَنْ أَحْيِدَ الثَّيْرَانَ عَلَى أَهْلِهَا لِكِرَامَةِ مَوْلُودٍ وَلَدَ مُحَمَّدٍ، وَ أَوْحَى إِلَى رِضْوَانَ خَازِنِ الْجَنَانِ أَنْ رَحُفَ الْجِنَانِ وَ طَهَّبَهَا لِكِرَامَةِ مَوْلُودٍ وَلَدَ مُحَمَّدٍ فِي

می فرمود: خدای تعالی را فرشته‌ای است که در دلائل نام دارد و او را شانزده هزار بال است و مابین هر دو بالش هوایی است که آن هوا به اندازه آسمان تا زمین است، یک روز با خود می گفت: آیا فوق پروردگار ما جل جلاله چیزی هست؟ خدای تعالی گفتار او را دانست و بالهای او را دویست و دو کرد و او دارای سی و دو هزار بال گردید، سپس خدای تعالی به او وحی کرد که پرواز کن و او به اندازه پنجاه سال پرواز کرد و به سر یکی از ستونهای عرش هم نرسید و چون خدای تعالی دانست که او به رنج در افتاده است، بدو وحی کرد که ای فرشته به جایگاه خود بازگرد که من عظیم و برتر از هر عظیمی هستم و برتر از من چیزی نیست و مکانی ندارم و خداوند بالهای او را گرفت و مقامش را در میان صفوف ملائکه زایل ساخت.

و چون حسین بن علی علیهما السلام پنجشنبه شب و در لیلۃ جمعه به دنیا آمد، خدای تعالی به مالک که همان خازن دوزخ باشد وحی فرمود که به واسطه کرامت مولودی که برای محمد زاده شده است آتش را بر اهلش خاموش سازد و به رضوان که همان خازن بهشت باشد وحی فرمود که به واسطه کرامت مولودی که برای محمد در دنیا زاده شده است بهشت را آذین بندد و معطر سازد و خدای

دار الدنيا، و أوحى الله تبارك و تعالیٰ إلى حورالعین أن تزین و تراوین لكرامة مولود ولد لمحمد في دار الدنيا، و أوحى الله تبارك و تعالیٰ إلى الملائكة أن قوموا صغفوا بالتسبيح و التمجید و التكبیر لكرامة مولود ولد لمحمد في دار الدنيا، و أوحى الله تبارك و تعالیٰ إلى الملائكة أن قوموا صغفوا بالتسبيح و التمجید و التكبیر لكرامة مولود ولد لمحمد في دار الدنيا.

و أوحى الله تبارك و تعالیٰ إلى جبرئیل علیه السلام أن اهبط إلى نبي محمد في ألف قبيل - و القبيل ألف ألف من الملائكة - على خيول بلي، مسرجة خلجعة، عليها قباب الدّر و الباقوت، و معهم ملائكة يقال لهم: الروحانيون، بأيديهم أطباق من نور أن هلكوا محمدًا مولود، و أخبره يا جبرئیل أني قد سمعته الحسين، و هنته و عزه و قل له: يا محمد يقتله شرار أمتك على شرار الدواب، فقل للقاتل، و قل للشايق و قل للقائيد قاتل الحسين أنا منه بريء و هو مني بريء لأنه لا يأتي يوم القيامة أحد إلا و قاتل الحسين أعظم جرماً منه، قاتل الحسين يدخل النار يوم القيامة مع الذين يزعمون أن مع الله إلهاً

تعالی به حورالعین و وحی فرمود که به واسطه کرامت مولودی که در دنیا برای محمد زاده شده است خود را آرایش کنند و به دیدار یکدیگر بروند و خدای تعالی به ملائکه فرمان داد که به خاطر مولودی که برای محمد در سرای دنیا زاده شده است به صف ایستاده و خدا را تسبیح و تحمید و تمجید و تکبیر گویند.

و خدای تعالی به جبرئیل علیه السلام وحی فرمود که به همراه هزار فوج - که هر فوج یک میلیون فرشته است - بر اسبهای ابلق که بر آنها زین و لگام و آراسته به قیاب در و باقوت باشند و به همراهی ملائکه ای که به آنها روحانیون می گویند و در دستانشان طبق های نور است، بر پیامبر اکرم محمد فرود آیند و قدم نورسیده را بدو تهنیت گویند، و بدو خبر داد که ای جبرئیل! من نام او را حسین نهادم، او را تهنیت و تعزیت گوی و به او بگو: ای محمد! او را شرار اُمت تو که بر بدترین جنبنندگان سوارند خواهند کشت، وای بر آن قاتل و وای بر سوق دهنده و رهبر کشنده حسین، من از او بیزارم و او نیز از من بیزار است، زیرا در روز قیامت هیچکس گنهکارتر از او نیست، در روز قیامت قاتل حسین به همراه مشرکان به

آخَرُ، وَ النَّارُ أَشْوَقُ إِلَى قَائِلِ الْحُسَيْنِ بِمَنْ أَطَاعَ اللَّهَ إِلَى الْجَنَّةِ.

قال: فَبَيَّنَّا جَبْرَيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَهْبِطُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ إِذْ مَرَّ بِدُرْدَائِيلَ فَقَالَ لَهُ دُرْدَائِيلُ: يَا جَبْرَيْلُ مَا هَذِهِ اللَّيْلَةُ فِي السَّمَاءِ هَلْ قَامَتِ الْقِيَامَةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا؟ قَالَ: لَا وَلَكِنْ رُلِدَ لِمُحَمَّدٍ مَوْلُودٌ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَقَدْ بَشَّرَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ لِأَهْنَأَهُ بِمَوْلُودِهِ فَقَالَ الْمَلَكُ: يَا جَبْرَيْلُ بِأَلَّذِي خَلَقَكَ وَخَلَقَنِي إِذَا هَبَطْتُ إِلَى مُحَمَّدٍ فَأَقْرِئَهُ مِنِّي السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ: بِحَقِّ هَذَا الْمَوْلُودِ عَلَيْكَ إِلَّا مَا سَأَلْتَ رَبَّكَ أَنْ يَرْضَى عَنِّي فَبَرِّدْ عَلَيَّ أَجْنِحتي وَ مَقَامِي مِنْ صُفْرَةِ الْمَلَائِكَةِ. فَهَبِطَ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَهَنَأَهُ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ عَزَّاهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: نَعْلَهُ أُمِّي؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ يَا مُحَمَّدُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا هُوَ لَا بِأُمِّي، أَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ، وَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بَرِيءٌ مِنْهُمْ، قَالَ جَبْرَيْلُ: وَ أَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ يَا مُحَمَّدُ. فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَهَنَأَهَا وَ عَزَّاهَا فَبَكَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَ

آتش در آیند و اشتیاق آتش به کشنده حسین بیشتر از اشتیاق مطیع خداوند به بهشت است.

فرمود: در این میان که جبرئیل به آسمان زمین فرود آمد به دردائیل گذر کرد و دردائیل بدو گفت: ای جبرئیل! این چه شبی است که آسمان است آیا بر اهل دنیا قیامت واقع شده است؟ گفت: خیر، ولكن برای محمد در دنیا مولودی زاده شده است و خدای تعالی مرا فرستاده است که بدین سبب به او تهنیت گویم، فرشته گفت: ای جبرئیل! تو را به خدایی که ما را آفرید سوگند می دهم هنگامی که بر محمد فرود آمدی سلام مرا بدو برسانی و به او بگویی به حق این مولود از پروردگارت بخواهد که از من خشنود گردد و بالها و مقام مرا در میان ملائکه به من باز گرداند، جبرئیل علیه السلام بر پیامبر ﷺ فرود آمد و همانگونه که خدای تعالی فرمود بود بدو تهنیت و تعزیت گفت، پیامبر ﷺ فرمود: آیا امت من او را خواهد کشت؟ گفت: آری ای محمد، پیامبر ﷺ فرمود: آنها از امت من نیستند و من از آنها بیزارم و خدای تعالی از آنها بیزار است، جبرئیل گفت: ای محمد! من هم از ایشان بیزارم. بعد از آن پیامبر ﷺ بر فاطمه علیها السلام وارد شد و بر او تهنیت و تعزیت گفت و فاطمه علیها السلام گریست و گفت: ای کاش او را به دنیا

قَالَ: يَا بَنِيَّ لَمْ أَلِدْهُ، قَاتِلُ الْحُسَيْنِ فِي النَّارِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، وَ أَنَا أَشْهَدُ بِذَلِكَ يَا فَاطِمَةُ وَلِكِنَّهُ لَا يَمُوتُ حَتَّى يَكُونَ مِنْهُ إِمَامٌ يَكُونُ مِنْهُ الْأَئِمَّةُ الْهَادِيَةُ بَعْدَهُ، ثُمَّ قَالَ ﷺ: وَالْأَئِمَّةُ بَعْدِي الْهَادِي عَلِيٌّ، وَالْمُهْتَدِي الْحَسَنُ، وَالتَّائِبُ الْحُسَيْنُ، وَالْمَنْصُورُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَالشَّافِعُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَالنَّفَّاعُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَالْأَمِينُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، وَالرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، وَالْفَقَّالُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَالْمَوْثِقُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَالْعَلَّامُ الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ، وَمَنْ يُصَلِّ خَلْفَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَتَكُنْتُ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْبَكَاءِ ثُمَّ أَخْبَرَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّبِيَّ ﷺ بِقِصَّةِ الْمَلِكِ وَ مَا أَصِيبُ بِهِ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مُتَلَوِّفٌ فِي حَرْقٍ مِنْ صُوفٍ فَأَشَارَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْمَوْلُودِ عَلَيْكَ لَا يَهْلُ بِحَقِّكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى جَدِّهِ مُحَمَّدٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ إِنْ كَانَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنٌ - فَاطِمَةُ عِنْدَكَ قَدْزَرُ فَارْضِ عَنْ دَرْدَائِيلَ وَرَدِّ عَلَيْهِ أَجْرِيحَتَهُ وَ مَقَامَهُ مِنْ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ،

نیاورده بودم، قاتل حسین در آتش است، پیامبر ﷺ فرمود: ای فاطمه! من بدان گواهی می دهم ولیکن او کشته نشود تا امامی از او بر جای ماند که امامان هادی پس از او از ذریه او باشند، سپس فرمود: اطفالان پس از من اینان هستند: علی الهادی و حسن المهتدی و حسین التاصر و علی بن الحسین المنصور و محمد بن - علی الشافع و جعفر بن محمد النفاع و موسی بن جعفر الامین و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی الفقال و علی بن محمد الموثق و حسن بن علی العلام و کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند القائم علیه السلام.

آنگاه فاطمه علیها السلام از گریه باز ایستاد و جبرئیل علیه السلام داستان آن فرشته و گرفتاری او را به پیامبر ﷺ باز گفت.

ابن عباس می گوید: پیامبر ﷺ حسین علیه السلام را در حالی که در میان پارچه ای پشمی پیچیده شده بود در دست گرفت و آن را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: بار الها! به حق این مولود، نه بلکه به حق تو بر او و بر جدش محمد و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، اگر برای حسین فرزند علی و فاطمه در بیشگاه تو قدر و منزلتی است از دردائیل خشنود شو و باها و مقام او را در میان

فاستجاب الله دعاءه و غفر للملئک (و رد علیه أجنحته و رده إلى صفوف الملائكة) قالملك لا تعرف في الجنة إلا بأن يقال: هذا مولی الحسن بن علی و ابن فاطمة بنت رسول الله ﷺ.

۲۷ - حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْقَلَوِيِّ السَّرَقَنْدِيُّ - (رحمته الله) - قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ نَصْرِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخُصَّابِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ يَحْيَى الْآتَصَارِيُّ ^(۱)، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ هِثَامٍ، عَنْ عِضْرَانَ ابْنِ قُرَّةَ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْمَدَنِيِّ، عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمُ بْنُ قَبِيصٍ الْهَلَالِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا (عليه السلام) يَقُولُ: «مَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ آيَةٌ مِنْ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْنِيهَا وَأَمْلَاهَا عَلَيَّ وَكَتَبَهَا بِحَظِّي، وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَ تَفْسِيرَهَا، وَ نَاسِخَهَا وَ مَنْسُوخَهَا، وَ مُحْكَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا: وَ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لِي أَنْ يُعَلِّمَنِي فَهْمَهَا وَ حِفْظَهَا، فَمَا نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا عِلْمًا أَجْلَاهُ عَلَيَّ لَكُنْتُ لَهُ. وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ حَلَالٍ وَ لَا حَرَامٍ وَ لَا أَمْرٍ وَ لَا نَهْيٍ، وَ مَا كَانَ أَوْ يَكُونُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا

صفوف ملائکه به وی برگردان! و خدای تعالی دعای او را مستجاب کرد و آن فرشته را مشمول مغفرت خود قرار داد و باطلای او را به وی برگردانیده و او را در میان صفوف ملائکه قرار داد، و در بهشت آن فرشته به عنوان مولی و بنده حسین فرزند علی و زاده فاطمه دختر رسول خدا ﷺ شناخته می شود.

۲۷ - سُلَيْمُ بْنُ قَبِيصٍ الْهَلَالِيُّ گوید: از علی (عليه السلام) شنیدم که می فرمود: هیچ آیه ای از قرآن بر رسول خدا ﷺ نازل نشد جز آنکه آن را بر من إقرأء و املا فرمود و من آن را با خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را به من آموخت و از خدای تعالی خواست که فهم و حفظ آن را به من تعلیم دهد و هیچ آیه ای از کتاب خدا را فراموش نکردم و هیچ علمی را که بر من املا فرمود و من آن را نوشتم از یاد نبردم و هر چه که خدای تعالی به او آموخته بود از حلال و حرام و امر و نهی و آنچه که بوده و خواهد بود از طاعت و معصیت

عَلَّمَنِي وَحَفِظَنِي، وَلَمْ أَنْسِ مِنْهُ حَرْفًا وَاحِدًا، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَدَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَمْلَأَ قَلْبِي عِلْمًا وَفَهْمًا وَحِكْمَةً وَنُورًا، لَمْ أَنْسِ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا وَلَمْ يَنْفُسْنِي شَيْءٌ لَمْ أَكْتُبْهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَتَخَوَّفُ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَنْسُوا؟ فَقَالَ ﷺ: لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ نِسْيَانًا وَلَا جَهْلًا، وَقَدْ أَخْبَرَنِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّكَ قَدْ اسْتَجَبْتَ لِي فِيكَ وَفِي شَرِّكَائِكَ الَّذِينَ يَكُونُونَ مِنْ بَعْدِكَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ شَرِّكَائِي مِنْ بَعْدِي؟ قَالَ: الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِنَفْسِهِ وَبِي، فَقَالَ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» - الْآيَةُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمْ؟ قَالَ: الْأَوْصِيَاءُ مِنِّي إِلَى أَنْ يَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ كُلَّهُمْ هَادٍ مُهْتَدٍ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَهُمْ لَا يَفَارِقُهُمْ وَلَا يَفَارِقُونَهُ، يَوْمَ تُنْصَرُ أُمِّي، وَبِهِمْ يَنْظُرُونَ وَبِهِمْ يُدْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَاءُ وَ يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ.

همه را به من آموخت و من آن را حفظ نمودم و حتی یک حرف آن را فراموش نکردم، سپس دست خود را بر سینه ام نهاد و از خدای تعالی خواست که قلبم را از علم و فهم و حکمت و نور آکنده سازد، چیزی از آنها را فراموش نکردم و آنچه را هم که نوشتم از من فرو نهند، گفتم: ای رسول خدا! آیا می ترسی که در آینده فراموش کنم؟ فرمود: بر تو از نسیان و نادانی نمی هراسم در حالی که پروردگارم به من خبر داده است که دعای مرا در حق تو و شریکانت که پس از تو خواهند بود اجابت کرده است، گفتم: ای رسول خدا! شریکان من که پس از من خواهند بود چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که خدای تعالی آنان را قرین خود و من ساخته و فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». گفتم: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان اوصیای من هستند تا آن که در حوض کوثر بر من در آیند، همه آنان هادی و مهتدی هستند، هر که آنان را فرو گذارد بدیشان ضرر نرساند، ایشان با قرآن هستند و قرآن نیز با آنان و از ایشان مفارقت نکند آنان نیز از قرآن جدا نشوند، به واسطه آنان اتم یاری شوند و باران بر آنها بیارد و بلا از ایشان دفع گردد و دعایشان مستجاب گردد.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمِّهُمْ لِي، فَقَالَ: ابْنِي هَذَا - وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ - ثُمَّ ابْنِي هَذَا - وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - ثُمَّ ابْنِي لَهُ يُقَالُ لَهُ عَلِيُّ وَاسْمُ وَلَدِي فِي حَيَاتِكَ فَأَقْرَبُهُ مِنِّي السَّلَامَ، ثُمَّ تَكَلَّمَ اثْنَيْ عَشَرَ، فَقُلْتُ: يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمِّهُمْ لِي أَرْجُلًا فَرْجُلًا فَسَمَّاهُمْ رَجُلًا رَجُلًا، فَقَالَ فِيهِمْ - وَاللَّهِ يَا أَخَا بَنِي هِلَالٍ - مَهْدِي أُمِّي مُحَمَّدٌ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا، وَاللَّهِ إِنِّي لَا أَعْرِفُ مَنْ يُبَايِعُهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَ أَعْرِفُ أَسْمَاءَ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ».

﴿ باب ۲۵ ﴾

« (مَا أَخْبَرَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ وَقُوعِ الْغَيْبَةِ بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) »

- ۱ - حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَنْشُورٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ - عَامِرٍ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيرٍ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ الْمُفَضَّلِ بْنِ - صَالِحٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَمْعِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ -

گفتم: ای رسول خدا! نامشان را برایم بازگو، فرمود: این فرزندانم - و دست بر سر حسن گذاشت - سپس این فرزندانم - و دستش را بر سر حسین نهاد - سپس او که بدو هلّی می گویند و در حیات تو متولد می شود و سلام مرا به او برسان سپس آنان را تا دوازده کامل گردانید، گفتم ای رسول خدا پدر و مادرم فدای شما باد! نام ایشان را یکان یکان برایم بازگو، همه را یکان یکان برایم نام برد.

و - به خدا سوگند ای اخا بنی هلال - مهدی این ائمه در میان ایشان محمدی است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد همچنان که از ظلم و جور پرشده باشد، به خدا سوگند من کسانی را که در میان رُکن و مقام با او بیعت کنند می شناسم و اسامی پدران و قبائلشان را نیز می دانم.

باب ۲۵

اخبار پیامبر اکرم از وقوع غیبت قائم علیه السلام

- ۱ - جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: مهدی از

الله ﷻ: الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِي، اسْمُهُ اسْمِي، وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي، أَشْبَهَ النَّاسَ بِي خَلْقًا وَخُلُقًا، تَكُونُ بِهِ غَيْبَةٌ وَخَيْرَةٌ تَصِلُ فِيهَا الْأُمَمُ، ثُمَّ يُقْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَرِقْصًا كَمَا مِلَأْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا.

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصُّفَارِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُورٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَ أَهْلِ بَيْتِي وَهُوَ يَأْتُمُّ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ قَبْلَ قِيَامِهِ وَتَوَلَّى أَوْلِيَاءَهُ، وَبُعَادَى أَعْدَاءَهُ، ذَلِكَ مِنْ رُقَاتِي وَذَوِي مَوَدَّتِي وَ أَكْرَمَ أَشْيَى عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدُ بْنُ مُحَمَّدٍ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرِو التَّيْلَعِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: حَدَّثَنِي خَلْفُ بْنُ حَمَادٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَتْلَمَ الْجَبَلِيِّ، عَنِ الْخَطَّابِ بْنِ مُضَفِّ، عَنْ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِي - عليه السلام «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَ أَهْلِ بَيْتِي وَهُوَ مُتَّقِدٌ بِهِ قَبْلَ قِيَامِهِ، يَأْتُمُّ بِهِ وَيَأْتُمُّ الْهَدَى مِنْ قَبْلِهِ، وَيَهْرُءُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ أُولَئِكَ

فرزندان من است اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است، از نظر خلق و خلق شبیه ترین مردم به من است، برای او غیبت و حیرتی است که امتها در آن گمراه شوند، سپس مانند شهاب ثاقب پیش آید و زمین را پر از عدل و داد نماید همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

۲ - امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند که فرمود: خوشا بر احوال کسی که قائم اهل بیت مرا ادراک کرده و در غیبت و پیش از قیامش پیرو او باشد، دوستانش را دوست بدارد و با دشمنانش دشمن باشد، چنین کسی در روز قیامت از رفقا و دوستان من و گرامی ترین امت من خواهد بود.

۳ - امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند که فرمود: خوشا بر احوال کسی که قائم اهل بیت مرا ادراک کند و پیش از قیامش به او اقتدا کرده و از او و امامان هادی پیش از او پیروی کند و از دشمنان ایشان براءت جسته و به خدای تعالی پناه ببرد، آنان رفقای من و گرامی ترین امت من هستند.

رُفِقَانِي وَ أَكْرَمُ أُمَّتِي عَلَيَّ».

۴ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ -
قَالُوا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحُسَيْنِيِّ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ
جَمِيعاً قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، وَ إِسْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ، وَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
الْبَرْقِيِّ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ جَمِيعاً قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ -
مُحَمَّدٍ السَّرَّادِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
أَبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِي، ائِمَّةٌ ائِمَّتِي، وَ كُنْيَتُهُ
كُنْيَتِي، أَشْبَهُهُ النَّاسُ فِي خُلُقٍ وَ خُلُقًا، تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ خَيْرَةٌ حَقٌّ تَضِلُّ الْخَلْقُ عَنْ أَذْيَانِهِمْ،
فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ فَيَمْلَأُهَا نِصْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْت ظُلماً وَ جَوْرًا».

۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الرَّسَّاقِ الْقَطَّارُ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ -
مُحَمَّدٍ بْنِ لُثَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ -
إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ، عَنْ
أَبِيهِ سَيِّدِ الْعَالَمِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ
سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:
الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِي، تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ خَيْرَةٌ تَضِلُّ فِيهَا الْأُمَمُ، يَأْتِي بِذَخِيرَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۴ - امام صادق از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلوات الله عليهم
اجمعين روايت كند كه فرمود: مهدی از فرزندان من است اسم او اسم من و كنیة او
كنیة من است. از نظری خلق و خلقی شبیه ترین مردم به من است، برای او غیبت و
حیرتی است تا به غایتی كه مردم از ادیانشان گمراه شوند، آنگاه مانند شهاب
ثاقب پیش آید و زمین را پر از عدل و داد كند همانگونه كه پر از ظلم و جور شده
باشد.

۵ - امام باقر از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلوات الله عليهم اجمعين
روایت كند كه فرمود: مهدی از فرزندان من است برای او غیبت و حیرتی خواهد
بود كه مردم در آن گمراه شوند. او ذخیره پیامبران ﷺ را خواهد آورد و زمین
را پر از عدل و داد كند همانگونه كه پر از ظلم و جور شده باشد.

فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلْت جَوْرًا وَ ظُلْمًا.

۶ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْتَظَرُ الْفَرَجَ.

۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ - الْفَرَاتِ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامٌ أَتَمُّ وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا مِنْ بَعْدِي، وَ مِنْ وَلَدِهِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلْت جَوْرًا وَ ظُلْمًا، وَ الَّذِي يَنْقِي بِالنَّحْقِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ فِي زَمَانٍ غَيْبَتِهِ لَأَعَزُّ مِنَ الْكِبَرِيَّتِ الْأُخْرَى، فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِلْقَائِمِ مِنْ وَلَدِكَ غَيْبَتٌ؟ قَالَ: إِي وَ رَبِّي، وَ لَيَسْمَحَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّقُوا الْكَافِرِينَ، يَا جَابِرُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ، مَطْوِيُّ عَنْ عِبَادَاتِهِ، فَأَيْتَاكَ وَ الشُّكُّ فِيهِ، فَإِنَّ الشُّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُفْرٌ.

۶ - علی علیه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: برترین عبادت انتظار فرج است.

۷ - ابن عباس از رسول خدا صلوات الله علیه روایت کند که فرمود: علی بن ابی طالب پس از من امام امت و خلیفه من بر آنها خواهد بود و قائم منتظری که زمین را پر از عدل و داد نماید همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد از فرزندان اوست و قسم به خدایی که مرا بشیر و نذیر مبعوث فرمود کسانی که در دوران غیبتش بر اعتقاد بدو ثابت باشند از کبریت احمر گمیاب ترند، آنگاه جابر بن عبد الله انصاری برخاست و بیس آمد و گفت: آیا قائمی که از فرزندان توست غیبت دارد؟ فرمود: به خدا چنین است تا در آن غیبت مؤمنان باز شناخته شده و کافران نابود شوند، ای جابر! این امر از امور الهی و سری از اسرار ربوبی و مستور از بندگان خدا است، مبادا در آن شک کنی که شک در امر خدای تعالی کفر است.

۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الشَّاهِ الْقَنِيَّةُ الْمُرُورِيُّ بِمَوَالِيقِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحِ السَّيَمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمِ الْقَطَّانِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ الْإِمَامِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله يَذْكُرُ فِيهَا «أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ وَاعْلَمْ أَنَّ أَعْجَبَ النَّاسِ إِيمَانًا وَأَعْظَمَهُمْ يَقِينًا قَوْمٌ يَكُونُ وَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ، وَ حَبَبَ عَنْهُمْ الْحَبَّةُ، فَأَتَوْا بِسَوَادٍ عَلَى بِياضٍ».

﴿ باب ۲۶ ﴾

• (مَا أَخْبَرَ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام مِنْ) •

• (وَقُرْعِ الْقِنِّيَّةِ بِالْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَئِمَّةِ عليه السلام) •

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ جَمِيعًا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ، وَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمٍ جَمِيعًا، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ كَثَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ مَالِكِ الْجَهَنِّيِّ، وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الزَّوَايِدِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا

۸ - امام صادق از پدران بزرگوارشان از علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین - در ضمن حدیثی طولانی که وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ذکر می کند - چنین روایت کرده است که رسول خدا به علی فرمود: ای علی! بدان که شکفت انگیزترین مردم از جهت ایمان و عظیم ترین آنها از روی یقین، مردمی هستند که در آخر الزمان خواهند بود پیامبر را ندیده اند و از امام نیز محجوبند، اما به سوادى که بر بیاضی رقم خورده است ایمان دارند.

باب ۲۶

إخبار أمير المؤمنين عليه السلام از غیبت امام دوازدهم عليه السلام

۱ - اصبح بن نباته گوید: بر امیرالمؤمنین عليه السلام وارد شدم و دیدم در اندیشه فرو

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ؛ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَالِسِيِّ، عَنْ مُثَنِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ قَابُوسٍ، عَنْ النَّصْرِ بْنِ أَبِي السَّرِيِّ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ سُلَيْمَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْمُسَرَّقِيِّ، عَنْ ثَقَلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ مَالِكِ الْجَهْفِيِّ، عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّضَرِيِّ، عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّرًا يَتَكَلَّمُ فِي الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي لَرَأَاكَ مُتَفَكِّرًا تَتَكَلَّمُ فِي الْأَرْضِ أَرِغِبْتَ فِيهَا؟ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا رِغِبْتُ فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ وَلَكِنْ فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِي، هُوَ الْمَهْدِيُّ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا، تَكُونُ لَهُ خَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ، يَصِلُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ هَذَا لَكَائِنْ؟ فَقَالَ: نَعَمْ نَحْنُ أَنَّهُ تَخْلُقُ، وَ أَنِّي لَكَ بِالْعِلْمِ بِهَذَا الْأَمْرِ يَا أَصْبَغُ أَوْلَيْكَ خِيَارَ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَعَ إِتْرَارِ هَذِهِ الْعِتْرَةِ، قُلْتُ: وَ مَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ؟ قَالَ: ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ، فَإِنَّ لَهُ إِرَادَاتٍ وَ غَايَاتٍ وَ نِهَايَاتٍ.

۲ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوْنِيهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ مَا جِيلَوْنِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ الْقُرَشِيِّ الْمَقْرِيِّ،

رفته و با انگشت بر زمین خط می کشد، گفتم ای امیرالمؤمنین چرا شما را اندیشناک می بینم و چرا بر زمین خط می کشید؟ آیا به زمین و خلافت در آن رغبتی دارید؟ فرمود: لا والله، نه به آن و نه به دنیا هیچ روزی رغبتی نداشته‌ام ولیکن در مولودی اندیشه می کنم که از سلاله من و یازدهمین فرزند من است او مهدی است و زمین را بر از عدل و داد می سازد همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد، او را غیبت و حیرتی است که اقوامی در آن گمراه شده و اقوامی دیگر در آن هدایت یابند. گفتم: ای امیرالمؤمنین! چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: آری، همانگونه که او آفریده شده دارای غیبت نیز خواهد بود، تو از کجا این امر را می دانی؟ ای اصبح! آنها بهترین این امت به همراه نیکان این عترت خواهند بود، گفتم: بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: سپس خداوند هر چه بخواهد کند که او را ارادت و غایات و نهایاتی است.

۲ - و به طرق عدیده از کمال بن زیاد نخعی روایت است که گفت:

عَنْ نَصْرِ بْنِ مَرْجَمٍ الْمَنْقَرِيِّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ خَدِيجٍ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ، وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رحمته الله، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، وَ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَمْعِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْسٍ، وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمِيعاً، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي - حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ الْفَرَارِيِّ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ، وَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ نَصْرِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ الْقُرَشِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ دَاوُدَ بْنِ سَلْمَانَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْحَاقَ الْأَنْصَارِيُّ الْقَاضِي بِالرِّيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ ضَرَّازُ بْنُ صَرْدٍ التَّمِيمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ الْحَسَّاطُ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ الْفَرَارِيِّ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ، وَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْمَقْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ الْفَرَارِيِّ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ، وَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ - الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الصَّلْبِ الْقُتَيْبِيِّ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ - الْقَبَّاسِ الْهَرَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدٍ السُّفْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَاتِمٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ الْحَنْظَلِيُّ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى الْفَرَارِيُّ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ - وَ اللَّفْظُ لِفَضِيلِ بْنِ خَدِيجٍ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ - قَالَ: أَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَتَدِي فَأَخْرَجَنِي إِلَى ظَهْرِ الْكُوفَةِ، فَلَمَّا أَضْمَرَ تَنَفَّسَ ثُمَّ قَالَ: يَا كُمَيْلُ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَبِرْهَا أَوْعَاهَا، اخْفِظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ

اميرالمؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام دست مرا گرفت و به خارج کوفه بُرد چون به صحرا رسید نفس عمیق کشید و فرمود: ای کمیل! این دلها ظرفهای هستند و بهترین آنها حافظ ترین آنهاست. پس آنچه را که برایت می گویم حفظ کن: مردم سه گونه اند: عالم ربانی و متعلمی که بر طریق نجات است و پشه های حقیر که بیروان هر بانگی هستند و به هر طرف که باد بوزد متایل می شوند آنها به نور

وَرِثَانِي، وَ مَسْئَلُ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَ هَتَجَ رَعَاغُ أَتْبَاعِ كُلِّ نَاعِيٍّ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى وَكْنٍ وَثِيقٍ، يَا كُمَيْلُ الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ، وَ الْمَالُ تَنْقُصُهُ النِّقَمَةُ، وَ الْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِثْقَانِ، يَا كُمَيْلُ حَبِيبَةُ الْعِلْمِ دِينَ يُدَانُ بِهِ، يَكْتَسِبُ الْإِنْسَانُ بِهِ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ وَ جَمِيلَ الْآخِرَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ، وَ صَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ ^(۱)، يَا كُمَيْلُ مَاتَ خَزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ، وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الذَّهْرُ، أُغْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، وَ لَمَسَالِمُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ، هَاهُ إِنْ هَهُنَا - وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ - لَيْسَ بَيْنَنَا لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةٌ، بَلْ أَصَبْتُ لِقِنًا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ، يَسْتَقْبِلُ آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا، وَ مُسْتَظْهِرًا بِحُجَجِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ، وَ يَبْقِيهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ ^(۲) لِيُخِذَهُ السُّعْفَاءُ وَلِيَجْعَلَ دُونَ وَلِيِّ الْحَقِّ، أَوْ مُنْقَادًا لِحَمَلَةِ الْعِلْمِ ^(۳) لَا بَصِيرَةَ لَهُ

علم استیضاته نکنند و به رکنی استوار پناهنده نشوند، ای کمیل! علم از مال بهتر است، علم حافظ توست اما تو باید حافظ مال باشی و مال را بخشش می‌کاهد اما علم به واسطه اتفاق فزونی می‌یابد، ای کمیل! دوستی دانش دینی است که باید بدان متدین بود، انسان به وسیله آن در دوران حیات خود طاعت خدای تعالی را کسب می‌کند و پس از وفات نامشکلی و ذکر جمیل به دست می‌آورد در حالی که احسان مالی با زوال مال از بین می‌رود، ای کمیل! گرد آورندگان مال در دوران زندگانی مرده‌اند، اما دانشمندان مادام که روزگار برقرار است باقی هستند جسمهای ایشان مفقود گردد اما صورتهای آنان در دلها موجود است، های که اینجا علوم بسیاری است - و با دست به سینه خود اشاره فرمودند - اگر به کسانی که بتوانند آن را حمل کنند برخورد کنم، آری رسیده‌ام به کسی که سریع الفهم است اما بر او ایمن نیستم، کسی که ابزار دین را برای دنیا استعمال می‌کند و به حاجتهای الهی علیه خلقش استظهار می‌جوید و نعمتهای پروردگار را علیه اولیای او بکار می‌بندد تا ضعیفان او را دوست گیرند و از ولی حق اعراض کنند، یا آنکه مطیع حاملان علم را ملاقات می‌کنم اما کسی را که بصیرتی

۱ - ز فی بعض النسخ «و منفعة المال تزول بزواله».

۲ - فی بعض النسخ «على عباده».

۳ - فی بعض النسخ «أو منقاداً لحملة الحق، لا بصيرة له في أحيائه».

فِي أَخْنَائِهِ، يَتَقَدِّحُ الشُّكُّ فِي قَلْبِهِ بِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبُهَةٍ، أَلَا لَإِذَا وَ لَا ذَاكَ! أَوْ مِنْهُمُ مَا
بِالذَّاتِ، سَلَسَ الْقِيَادَ لِلشَّهَوَاتِ، أَوْ مُغْرَمًا بِالْجَمْعِ وَالْإِدْخَارِ، لَيْسَامِينَ رُعَاةِ الدِّينِ فِي
شَيْءٍ، أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَهًا بِهَا الْأَنْعَامُ الشَّامِئَةُ، كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ.

اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَحْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ خَافٍ مَقْمُورٍ، لَيْثًا تَبْطُلُ
حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ، وَ كَمْ ذَا وَ أَهْنُ أَوْلِيكَ؟ وَ أَوْلِيكَ - وَ اللَّهُ - الْأَقْلُونَ عَدَدًا، وَ الْأَعْظَمُونَ
خَطَرًا بِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ حُجَجَهُ وَ بَيِّنَاتِهِ حَقًّا يُودِعُهَا نَظَرَاءَهُمْ وَ يَزِدُّعُهَا فِي قُلُوبِ
أَنْبِيَائِهِمْ، فَهَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقَائِقِ الْأُمُورِ، وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَ اسْتَلْثَمُوا مَا
اسْتَوْعَزَهُ الْمُتَرَفُّونَ، وَ أَنْسَوُا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، [وَ] صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَهْدَانٍ
أَرْوَاحُهَا مُقَلَّقَةٌ بِأَهْلٍ الْأَعْلَى، بِأَكْثَلِ أَوْلِيكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي لُزُومِهِ وَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ أَوْ أَوْ

در اطراف و جوانبش نیست و شعله شک با اولین عارضه شبهه در قلبش فروزان
می شود، آگاه باش که نه آن سریع الفهم و نه این بی بصیرت هیچ کدام صلاحیت
حمل علم مرا ندارند، یا آنکه کسی را ملاقات می کنم که حریص به لذات دنیا است
و آسان به شهوات کشیده می شود، یا دیگری را می بینم که حریص به گردآوری
و ذخیره مال دنیا است، این هر دو کسی به هیچوجه از رعایت کنندگان دین
نیستند و شبیه ترین موجودات به آنها چهارپایان چرا کنند هستند، در چنین
شرایطی است که علم با مرگ حاملان آن نابود می شود.

آری ای خدای من! زمین از قیام کننده به حجت الهی خالی نمی ماند که او یا
ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مستور تا حجت های الهی و بیّنات او باطل
نشود و این بچقدر است و آنان کجا هستند؟ به خدا سوگند که آنان به لحاظ عدد
کم اند، اما به لحاظ مرتبه و منزلت بزرگند به واسطه ایشانست که خداوند حجت ها
و بیّنات خود را حفظ می کند تا آنکه آنها را به نظیران بی مثال خود بپارند و
آنان را در دلهای آنها برویاند، علمی که بر طبق حقایق امور است بر آنان به
یکباره وارد می شود و با روح یقین مباشرت می کنند و آنچه را که ناز پروردگان
سخت می شمارند بر آنان نرم و ملایم است و به آنچه نادانان از آن استیحا ش
دارند مأنوس هستند و با بدنهایی که ارواحشان متعلق به محل های اعلی است در

شوقاً إلى رؤيتهم، وَاسْتَغْفِرُ اللهَ لِي وَلَكُمْ».

و في رواية عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جَنْدَبٍ: «انصرفت إذا شئت».

و حَدَّثَنَا بهذا الحديث أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَحْمَدَ السَّرَاجُ هَمْدَانِي هَمْدَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ [أبي] صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْحَاقَ الْقَاضِي الْأَنْصَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ ضِرَارُ بْنُ صُرَدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ الْحَسَّاطُ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الشُّمَالِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جَنْدَبٍ الْفَزَارِيِّ، عَنْ كُتَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ قَالَ: أَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِي فَأَخْرَجَنِي إِلَى نَاحِيَةِ الْجَبَّاتِ فَلَمَّا أَصَحَرْتُ جَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: يَا كُتَيْلُ بْنُ زِيَادٍ احْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ: الْقُلُوبُ أَوْعِيَةُ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها. وَ ذَكَرَ الحديثَ بِمِثْلِهِ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فِيهِ: «اللَّهُمَّ بَلِّ لِي تَحْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ لِيَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ اللهُ وَ بَيِّنَاتُهُ» وَ لَمْ يَذْكُرْ فِيهِ: «ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ خَافَ مَغْمُورٌ» وَ قَالَ فِي آخِرِهِ: «إِذَا شِئْتَ فَقُمْ».

دنیا زندگی می کنند، ای کمیل! آنان خلفای الهی در زمین و دعوت گران به دین او هستند، آه که چه شوقی به دیدار ایشان دارم و از خدای تعالی برای خود و آنها استغفار می کنم.

و در روایت عبدالرحمن بن جندب در پایان این کلام آمده است: ای کمیل! هر وقت خواستی برگرد.

و ابواحمد قاسم بن محمد بن احمد سراج همدانی در همدان این حدیث را برای من به سند خود از عبدالرحمن بن جندب فزاری از کمیل بن زیاد چنین روایت کرده است: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به ناحیه گورستان کوفه بیرون رفتیم و چون به صحرا در آمد نشست و سپس فرمود: ای کمیل بن زیاد! آنچه را که برایت می گویم حفظ کن: این دلها ظروفی هستند و بهترین آنها حافظترین آنهاست، و دنباله کلام بمانند حدیث مذکور در فوق است، جز آنکه در آن فرموده است: آری ای خدای من! زمین از قیام کننده به حجت الهی خالی نمی ماند تا حجتها و بیّنات الهی باطل نشود و در آن فرموده است: «ظاهر مشهور او خاف مغمور» و در پایان آن فرموده است: «إذا شئت

وَ أَخْبَرَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ بَكْرٌ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الْحَنْفِيُّ الشَّاشِيُّ إِيْيَاقًا قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْبَزَّازُ الشَّافِعِيُّ بِمَكِينَةِ السَّلَامِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْحَاقَ الْقَاضِي قَالَ: حَدَّثَنَا ضِرَارُ بْنُ صُرَيْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ الْحَنَاطِ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ التُّهَالِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ الْفَزَارِيِّ، عَنْ كُتَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ قَالَ: أَخَذَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بِيَدِي فَأَخْرَجَنِي إِلَى نَاحِيَةِ الْجَبَانَةِ، فَلَمَّا أَصْغَرَ جَلَسَ، ثُمَّ تَنَفَّسَ، ثُمَّ قَالَ: «يَا كُتَيْلُ بْنُ زِيَادٍ احْفَظْ مَا أَقُولُ لَكَ: الْقُلُوبُ أَوْعِيَّةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا، النَّاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رِبَّانِيٌّ، وَ مَتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَ هَجْجٌ رَعَاةٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِيٍّ» وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلٍ إِلَى آخِرِهِ.

وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَسْوَارِيُّ إِيْيَاقًا قَالَ: حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعْدَوَيْهِ الْبَرْعِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَشْرِقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ أَبُو حَازِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى الْفَزَارِيُّ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ التُّهَالِيِّ ثَابِتِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ - جُنْدَبٍ، عَنْ كُتَيْلِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: أَخَذَ بِيَدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَأَخْرَجَنِي إِلَى نَاحِيَةِ الْجَبَانَةِ، فَلَمَّا أَصْغَرَ جَلَسَ، ثُمَّ تَنَفَّسَ، ثُمَّ قَالَ: «يَا كُتَيْلُ بْنُ زِيَادٍ الْقُلُوبُ أَوْعِيَّةٌ فَخَيْرُهَا

فَقِّمُ» اِگر خواسقی برخیز.

و ما را به این حدیث، حاکم ابو محمد بکر بن علی بن محمد بن فضل حنفی شاشی به سند خود از کمیل بن زیاد چنین خبر داده است: علی بن ابی طالب علیه السلام دستم را گرفت و به ناحیه گورستان کوفه برد و وقتی به صحرا درآمد نشست و نفس صمق کشید و آنگاه فرمود: ای کمیل! آنچه برایت می گویم حفظ کن، این دها ظروفي هستند و بهترین آنها حافظترین آنهاست، مردم سه دسته هستند: عالم ربانی و متعلم بر سبیل نجات و پشه های بی مقدار که پیروان هر بانگی هستند و همه حدیث را با طول و تفصیل آن تا پایان ذکر کرده است.

و ابو الحسن علی بن عبدالله بن احمد اسواری در ایلاق این حدیث را با سند خود برای من از کمیل بن زیاد چنین روایت کرده است: علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به ناحیه گورستان کوفه برد و چون به صحرا در آمد نشست.

أَوْعَاهَا، وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ إِلَى آخِرِهِ مِثْلَهُ.

وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الصَّبْرِ الصَّائِغِ الْعَدْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْحَاقَ الْقَاضِي، عَنْ حُرَيْرِ بْنِ صَرْدٍ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ الْحَطَّاطِ، عَنْ أَبِي حَزْرَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ الْقَزَائِيِّ، عَنْ كُتَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ - وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ إِلَى آخِرِهِ - .

وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ بَكْرٌ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْفَضْلِ الْحَنْطَوِيُّ الشَّاشِيُّ بِإِسْلَاقٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو نَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْبَزْأَزِ الشَّافِعِيُّ بِكَفَيْتِهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا بِشَرُّ بْنُ مُوسَى أَبُو عَلِيٍّ الْأَسَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْهَيْثَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَتْقُوبَ إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ النَّخَعِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ - عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي الْهَيْثَمِ ^(۱) بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّائِبِيُّ أَبُو مُنْذِرٍ الْكَلْبِيُّ، عَنْ أَبِي يَحْيَى ثَوْبٍ بْنِ يَحْيَى، عَنْ قُتَيْبِ بْنِ - خَبِيجٍ، عَنْ كُتَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ قَالَ: أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَلْكُوفَةِ فَعَرَّجَنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْجَبَانَةِ. وَ ذَكَرَ فِيهِ: «اللَّهُمَّ بَلِّ لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ ظَاهِرٍ [مَشْهُورٍ] أَوْ بَاطِنٍ مَشْهُورٍ لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجُجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ». وَ قَالَ فِي آخِرِهِ:

آنگاه نفسی عمیق کشید و فرمود: ای کمیل بن زیاد! این دلها ظروف هستند و بهترین آنها حافظترین آنهاست. و همه حدیث را تا پایان ذکر کرده است.
و ابوالحسن احمد بن محمد بن صقر صائغ عدل نیز تمامی این حدیث را با سند خود برای من روایت کرده است.

و حاکم ابو محمد بکر بن علی بن محمد بن فضل حنفی شاشی با سندی دیگر این حدیث را برای من از کمیل بن زیاد چنین روایت کرده است: امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام مرا گرفت و از کوفه خارج شدیم و به گورستان رسیدیم. و حدیث را ذکر کرده و در آن می گوید: آری ای خداوند! زمین از قیام کننده به حجت خالی نمی ماند که یا ظاهر و مشهور است و یا باطن و مستور تا حجت های الهی و بیّنات او باطل نشود و در آخر آن می گوید: هرگاه خواستی باز گرد.

«انصرف إذا شئت».

و حَدَّثَنِي أَبِي - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَتْمُوتِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الثَّوَالِي، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ هِشَامِ الْكَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي يَحْيَى لُوطِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كَمِيلِ بْنِ زِيَادٍ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لَهُ فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَحُلِّي الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَقْمُورًا لِيَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوِيَه - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاجِمٍ، عَنْ أَبِي يَحْيَى لُوطِ بْنِ يَحْيَى الْأَزْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كَمِيلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام - فِي كَلَامٍ [لَهُ] طَوِيلٍ -: «اللَّهُمَّ بَلَّ لَا تَحُلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَقْمُورًا، لِيَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ» (وَقَالَ فِي آخِرِهِ: انصرف إذا شئت).

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَنَبَرٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ الْأَنْمَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كَمِيلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا عليه السلام يَقُولُ فِي آخِرِهِ

و پدرم علی بن حسین بن موسی بن بابویه قتی - رحمته الله - به سند خود این حدیث را از کمیل بن زیاد نقل کرده و در ضمن آن آمده است: بار الها! تو زمین را از قیام کننده به حجت خالی نگذاری و او یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مستور تا حجت‌های الهی و بیّنات او باطل نشود.

و محمد بن علی ما جیلویه - رحمته الله - به سند خود از کمیل بن زیاد روایت کند که امیرالمؤمنین عليه السلام در ضمن کلامی طولانی فرمود: بار الها! زمین از قیام کننده به حجت خالی نمی ماند که او یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مستور تا حجت‌ها و بیّنات الهی باطل نشود. و در پایانش فرمود: اگر خواستی برگرد.

و جعفر بن محمد بن مسرور - رحمته الله - به سند خود از کمیل بن زیاد روایت کرده است که گفت: از علی عليه السلام شنیدم که می فرمود: بار الها! تو زمین را از قیام کننده

کلام له: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَخْلِي الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ مَغْمُورٍ إِلَّا تَبَطَّلَ حُجَّتُكَ وَبَيِّنَاتُكَ».

وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو زُهَيْرٍ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُوسَى الْبَرْقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الرَّيَّانِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ كَمِيلِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَخْلِي الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرٌ أَوْ خَافٍ مَغْمُورٍ إِلَّا تَبَطَّلَ حُجَّتُكَ وَبَيِّنَاتُكَ».

وَهَذَا الْحَدِيثُ طُرُقٌ كَثِيرَةٌ.

۳ - حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمَذْكُورُ بِتَيْسَابُورَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَحْيَى زَكْرِيَّا بْنُ يَحْيَى بْنِ الْحَارِثِ الْبَزْازُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ الدَّمَشَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يَحْيَى الْأَنْطَلِيقِيُّ الْمَدِينِيُّ، عَنْ عِمَارَةَ بْنِ جُحَيْنٍ، عَنْ أَبِي الطَّغِيلِ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَةَ قَالَ: شَهِدْنَا الصَّلَاةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ ثُمَّ اجْتَمَعْنَا إِلَى عُتْرَةَ بْنِ الْخَطَّابِ قَبْلَ يَفْنَاءَ وَ أَقْبَى أَيَّامًا فَخَلَفْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ إِلَيْهِ حَتَّى سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَبَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ يَوْمَ إِذْ جَاءَهُ يَهُودِيٌّ مِنْ يَهُودِ الْمَدِينَةِ وَ هُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ بْنُ وَلِيٍّ هَارُونَ أَخِي مُوسَى علیه السلام

به حجّت خالی نمی گذاری که او یا ظاهر است و یا ترسان و مستور تا حجّت‌ها و بینات الهی باطل نشود.

و محمد بن موسی بن متوکل علیه السلام به سند خود از کمیل بن زیاد روایت کند که امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن کلامی طولانی فرمود: بارها! تو زمین را از قیام کننده به حجّت خالی نمی گذاری که او یا ظاهر است و یا ترسان و مستور تا حجّت‌ها و بینات الهی باطل نشود. و برای این حدیث طُرُق کثیره‌ای وجود دارد.

۳ - ابوالطفیل عامر بن واثله گوید: ما شاهد نماز خواندن بر جنازه ابوبکر بودیم سپس نزد عمر بن خطاب گرد آمدیم و با او بیعت کردیم و ایّامی چند نزد او به مسجد آمد و شد می کردیم تا آنکه او را امیرالمؤمنین نامیدند یک روز که نزد وی نشسته بودیم یکی از یهودیان مدینه که به عقیده آنها از نسل هارون برادر

حَتَّى وَتَفَّ عَلَى عُمَرَ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَيْكُمْ أَعْلَمُ يَعْلَمُ نَبِيَّكُمْ وَكِتَابَ رَبِّكُمْ حَتَّى
 أَسْأَلَهُ عَنْهَا أُرِيدُ؟ قَالَ: فَأَشَارَ عُمَرُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَكْذَلِكَ
 أَنْتَ يَا عَلِيُّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ سَلْ عَنْهُ تُرِيدُ. قَالَ: إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَ عَنْ ثَلَاثٍ وَ عَنْ
 وَاحِدَةٍ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِمَ لَا تَقُولُ: إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ سَبْعٍ؟ قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَسْأَلُكَ
 عَنْ ثَلَاثٍ فَإِنْ أَصَبْتَ فَيَسِّرْ سَأَلْتُكَ عَنِ الثَّلَاثِ الْآخَرِ فَإِنْ أَصَبْتَ فَيَسِّرْ سَأَلْتُكَ عَنِ
 الْوَاحِدَةِ. وَإِنْ أَلْخَطَأْتُ فِي الثَّلَاثِ الْأُولَى لَمْ أَسْأَلْكَ عَنْ شَيْءٍ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا
 يُذَرِّبُكَ إِذَا سَأَلْتَنِي فَأَجَبْتُكَ أَلْخَطَأْتُ أَمْ أَصَبْتُ؟ قَالَ: فَضَرَبَ يَدَهُ إِلَى كَتِفِهِ فَأَخْرَجَ كِتَابًا
 عَتِيقًا فَقَالَ: هَذَا وَرِثَتُهُ عَنْ أَبِي أَبِي وَأَجْدَادِي إِخْلَاءَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَخَطَّ هَارُونَ وَفِيهِ
 الْخِصَالُ الَّتِي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهَا. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلِيٌّ أَنْ لِي عَلَيْكَ إِنْ أَجَبْتُكَ فَيَسِّرْ
 بِالصُّوَابِ أَنْ تُسَلِّمَ. فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَافَّقَ لِيْنِ أَجَبْتَنِي فَيَسِّرْ بِالصُّوَابِ لِأَسْأَلَ السَّاعَةَ

موسی بود آمد و مقابل عمر ایستاد و گفت: ای امیرالمؤمنین! کدام یک از شما به
 علوم پیامبرتان و کتاب پروردگارتان داناترید تا سوالات خود را از او بپرسم؟
 راوی گوید: عمر به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد. یهودی گفت: ای علی! تو
 چنین هستی؟ فرمود: آری، هر چه می خواهی بپرس، گفت: من سه سؤال و سه
 سؤال و یک سؤال دارم، علی علیه السلام فرمود: چرا نمی گویی که هفت سؤال دارم؟
 یهودی گفت: من ابتدا از سه چیز پرسش می کنم اگر پاسخ صحیح دادی از سه
 چیز دیگر پرسش می کنم و اگر آنها را نیز پاسخ صحیح دادی از آن یکی
 می پرسم، و اگر در آن سه پرسش اول خطا کردی دیگر پرسشی ندارم. علی علیه السلام
 فرمود: تو از کجا می دانی که پاسخ درست است یا خطا؟ راوی گوید: یهودی
 دست به گریبان خود برد و کتاب عتیقی را از آن بیرون آورد و گفت: این کتاب
 را از آباء و اجداد خود به ارث برده ام، املائی موسی بن عمران و خط هارون است
 و خصالی که می خواهم از آن پرسش کنم در آن ثبت است. علی علیه السلام فرمود: به
 شرط آنکه حق من بر تو آن باشد که اگر پاسخ سؤالهای تو را درست بگویم
 مسلمان شوی یهودی گفت: به خدا سوگند که اگر پاسخ سؤالهای مرا دادی الساعه
 به دست تو مسلمان خواهم شد. علی علیه السلام فرمود: بپرس! گفت: اولین سنگی که بر

عَلَى يَدَيْكَ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سَلْ، قَالَ : أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَى وَجْهِ
الْأَرْضِ ؟ وَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ؟ وَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ عَيْنٍ
نَبَتَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا يَهُودِيُّ أَمَّا أَوَّلُ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ
يَزْعُمُونَ أَنَّهَا صَخْرَةُ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ، وَ كَذَبُوا وَلَكِنَّهُ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ نَزَلَ بِهِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ
مِنَ الْجَنَّةِ فَوَضَعَهُ فِي رُكْنِ الْبَيْتِ وَ النَّاسُ يَتَسَلَّحُونَ بِهِ وَ يَقْبَلُونَهُ وَ يُحَدِّثُونَ الْقَهْدَ وَ
الْمِثَاقَ فِيهَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ الْيَهُودِيُّ : أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ حَدَّثْتُ، قَالَ لَهُ
عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَ أَمَّا أَوَّلُ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا الزُّيْتُونَةُ وَ
كَذَبُوا وَلَكِنَّهَا النَّخْلَةُ مِنَ الْعَجْوَةِ، نَزَلَ بِهَا آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ بِالْفُطْلِ فَأَصْلُ
النَّخْلَةِ كُلُّهُ مِنَ الْعَجْوَةِ، قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ حَدَّثْتُ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَ
أَمَّا أَوَّلُ عَيْنٍ نَبَتَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا الْعَيْنُ الَّتِي نَبَتَتْ تَحْتَ

زمین نهاده شد و اولین درختی که بر سطح زمین روئید و اولین چشمه‌ای که از
زمین جوشید چه بود؟

علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! اما اولین سنگی که بر زمین نهاده شد،
یهودیان می‌پندارند که آن صخره بیت المقدس است و دروغ می‌گویند،
بلکه آن حجر الاسود است که آدم علیه السلام آن را به همراه خود از بهشت فرود
آورده است، و آن را در رکن بیت الله قرار داد و مردم آن را مسح کرده
و می‌بوسند و به وسیله آن میان خود و خدا تجدید عهد و پیمان می‌نمایند،
یهودی گفت: خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتم. علی علیه السلام فرمود: اما
اولین درختی که بر سطح زمین روئید، یهودیان می‌پندارند که آن درخت
زیتون است و دروغ می‌گویند بلکه آن درخت خرماي عجوه است که
آدم علیه السلام آن را و زوج آن را، همراه خود از بهشت آورد. و اصل همه
درختهای خرما عجوه است. یهودی گفت خدا را گواه می‌گیرم که راست
گفتم. علی علیه السلام فرمود: اما اولین چشمه‌ای که از زمین جوشید، یهودیان
می‌پندارند که آن چشمه‌ای است که از زیر صخره بیت المقدس جوشیده

صَخْرَةً بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ كَذَّبُوا وَلَكِنَّهَا عَيْنُ الْحَيَاةِ الَّتِي تَسِي عِنْدَهَا صَاحِبُ مُوسَى
السَّمَكَةُ الْمَالِحَةُ ^(۱) فَلَمَّا أَصَابَهَا مَاءُ الْغَيْنِ عَاشَتْ وَ سَرِيَتْ، فَأَتَبَعَهَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ صَاحِبُهُ
فَلَمَّا جِئَا خُضَرَ، قَالَ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَدَقْتَ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْ إِنْ
الْثَلَاثِ الْآخَرَى إِنْ قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمْ لَهَا بَعْدَ نَبِيِّهَا مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ؟ وَ أَخْبِرْنِي
عَنْ مَنْزِلِ مُحَمَّدٍ أَيْنَ هُوَ مِنَ الْجَنَّةِ؟ وَ مَنْ يَسْكُنُ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ؟ قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا
يَهُودِيُّ يَكُونُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً عَدَلاً، لَا يَضُرُّهُمْ خِلَافٌ مِنْ خَالَفَ
عَلَيْهِمْ، قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَدَقْتَ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ مَنْزِلُ
مُحَمَّدٍ ﷺ مِنَ الْجَنَّةِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ وَ هِيَ وَسْطُ الْجَنَّةِ وَ أَقْرَبُهَا مِنْ عَرْشِ الرَّحْمَنِ جَلَّ
جَلَالُهُ، قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَدَقْتَ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ الَّذِينَ يَسْكُنُونَ
مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ هَؤُلَاءِ [الْأُمَّةِ] اثْنَا عَشَرَ ^(۲)، قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَدَقْتَ،

است و دروغ می گویند، بلکه آن چشمه حیات است که رفیق موسی نزد آن،
ماهی آغشته به نمک را فراموش کرد و چون آب چشمه به آن ماهی رسید زنده
شد و به راه افتاد و موسی و رفیقش به دنبال او رفتند و خضر را ملاقات کردند.
یهودی گفت: خدا را گواه می گیرم که راست گفتی ﷺ فرمود: از سه سؤال
دیگر پرسش کن، گفت: برای این امت چند امام عادل پس از پیامبرشان وجود
دارد؟ منزل محمد در کجای بهشت است؟ و چه کسی با او در منزلش سکونت
دارد؟ علی ﷺ فرمود: ای یهودی! برای این امت دوازده امام عادل پس از
پیامبرش وجود دارد و مخالفت مخالفین ضرری به آنان نمی رساند یهودی گفت:
خدا را گواه می گیرم که درست گفتی، علی ﷺ فرمود: و منزل محمد ﷺ در
بهشت در جنت عدن است و آن در وسط بهشت و نزدیکترین مکان به عرش
رحمان است، یهودی گفت: خدا را گواه می گیرم که راست گفتی، علی ﷺ
فرمود: و کسانی که با او در منزلش سکونت دارند ائمه اثنا عشر هستند، یهودی
گفت: خدا را گواه می گیرم که راست گفتی، علی ﷺ فرمود: آن یک سؤال را هم

۱ - راجع تفسیر قوله تعالی: «التي نسبت الحوت»، الکهف / ۶۳.

۲ - فی بعض النسخ «هؤلاء الاثنا عشر اماماً».

قَالَ لَهُ عَلِيٌّ: سَلْ إِيَّيَ الْوَاحِدَةِ إِ. قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ فِي أَهْلِهِ كَمْ يَعِيشُ بَعْدَهُ؛ وَ هَلْ يَمُوتُ مَوْتًا أَوْ يُقْتَلُ قَتْلًا. قَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: يَا يَهُودِيَّيْ يَعِيشُ بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ تَحْتَضِبُ مِنْهُ هَذِهِ مِنْ هَذَا - وَ أَشَارَ إِلَى لِحْيَتِهِ وَ رَأْسِهِ - قَالَ: فَوَثَبَ إِلَيْهِ الْيَهُودِيُّ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ.

۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوْنَهُ عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ أَخِي مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَاقِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَخْلَى أَرْتَقَةً فِي أَرْتَقَةٍ، أَخْلَى رِضَاءً فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَصْفِرُنَّ شَيْئًا مِنْ طَاعَتِهِ، فَرُبَّمَا وَافَقَ رِضَاءُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ، وَ أَخْلَى سَخَطَةً فِي مَعْصِيَتِهِ فَلَا تَسْتَصْفِرُنَّ شَيْئًا مِنْ مَعْصِيَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ سَخَطُهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ، وَ أَخْلَى إِجَابَتَهُ فِي دُعَائِهِ فَلَا تَسْتَصْفِرُنَّ شَيْئًا مِنْ دُعَائِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ إِجَابَتُهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ، وَ أَخْلَى وَلِيَّةً فِي عِبَادِهِ فَلَا تَسْتَصْفِرُنَّ عَبْدًا مِنْ

پرس، گفت: وصی محمد چند سال پس از پیامبر در میان اهلش زندگی می کند و آیا می میرد و یا آنکه کشته می شود؟ علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! او پس از پیامبر سی سال زندگی می کند و این از آن او رنگین شود - و اشاره به محاسن و سر مبارک خود فرمودند - راوی گوید: در این هنگام آن یهودی از جا پرید و گفت: شهادت می دهم که هیچ معبودی جز الله نیست و شهادت می دهم که محمد رسول اوست و تو وصی رسول خدایی.

۴ - امام باقر علیه السلام از پدران بزرگوارشان از امیرالمؤمنین علیه السلام صلوات الله علیهم اجمعین روایت کند که فرمود: خدای تعالی چهار چیز را در چهار چیز خلق ساخته است، رضای خود را در طاعتش نهان ساخته است و مبدا چیزی از طاعتش را کوچک شمارید که بسا آن طاعت موافق رضای او باشد و تو ندانی، و خشم خود را در معصیتش نهان ساخته است، و مبدا چیزی از معصیتش را کوچک شمارید که بسا آن معصیت موافق یا خشم او باشد و تو ندانی، و اجابت خود را در دعایش نهان ساخته است و مبدا چیزی از دعایش را کوچک شمارید

عبادِهِ^(۱) قَرُبًا يَكُونُ وَلِيَّهُ وَ أَنْتَ لَا تَقْلَمُ.

۵- حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ: وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ: وَ يَعْقُوبَ بْنَ يَزِيدَ: وَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمٍ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَيُّمْنَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُضَرَّمِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ الْكِنْدِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَذِينِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا بَايَعَ النَّاسُ عُمَرَ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي بَكْرٍ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ شَبَابِ الْيَهُودِ وَ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، وَ النَّاسُ حَوْلَهُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ دُلَّنِي عَلَى أَعْلَىكُمْ بِإِلَهِ وَ رَسُولِهِ وَ بِكِتَابِهِ وَ بِسُنَّتِهِ، فَأَوْسَأَ بِهِمُ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: هَذَا، فَتَحَوَّلَ الرَّجُلُ إِلَى عَلِيٍّ فَتَأَلَّاهُ: أَنْتَ كَذَلِكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَةٍ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفَلَا قُلْتَ عَنْ شَيْءٍ؟ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: لَا إِنَّمَا أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ فَإِنْ أَصَبْتَ فِيهِمْ سَأَلْتُكَ عَنْ ثَلَاثٍ بَعْدَهُنَّ، وَإِنْ لَمْ تُصِبْ لَمْ أَسْأَلْكَ، فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

که بسا آن دعا موافق با اجابت او باشد و تو ندانی، و ولی خود را در میان عبادش نهان ساخته است و عباد او که بنده ای از بندگان او را کوچک شمارید که بسا آن بنده، ولی او باشد و تو ندانی.

۵- إِبْرَاهِيمَ مَذِينِيٍّ أَمَامَ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتَ كُنْدَ كَهِ فَرَمُود: بَعْدَ أَزْ مَرِگِ اَبُو بَكْرٍ چُونِ مَرْدَمِ بَا عَمَرِ بِيْعَتِ كَرْدَنْدِ مَرْدِيْ أَزْ جَوَانَانِ يَهُودِ دَرِ مَسْجِدِ بَهْ نَزْدِ اَوِ اَمْدِ وَ بَرِ وِي سَلَامِ كَرْدِ وَ مَرْدَمِ هَمِ دَرِ اطْرَافِ اَوِ بُوْدَنْدِ، اَنگَاهِ گُفْتِ: اِيْ اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ؟ دَانِشْمَنْدَتَرِيْنَ شَمَا بَهْ خُدا وَ رَسُوْلِ وَ كِتَابِ وَ سُنَّتِشِ كِيْسْتِ؟ مَرَا بَهْ اَوِ رَاهِنَمَائِيْ كُنِيْدِ، عَمَرِ بَا دَسْتِ بَهْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِشَارَهْ كَرْدِ وَ گُفْتِ: اَيْنِ مَرْدِ، يَهُودِيْ رُوِيْ بَهْ جَانِبِ عَلِيٍّ كَرْدِ وَ پَرَسِيْدِ: اَيَا تُو چَنِيْنَ هَسْتِي؟ فَرَمُود: آري، گُفْتِ: مَنِ اَزْ سَهْ چِيْزِ وَ سَهْ چِيْزِ وَ يَكِ چِيْزِ اَزْ شَمَا پَرَسِشِ مِيْ كَنَمِ، اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: پَسِ چَرَا نَگُفْتِيْ اَزْ هَفْتِ چِيْزِ پَرَسِشِ مِيْ كَنَمِ؟ يَهُودِيْ گُفْتِ: نَهْ، مَنِ اَزْ سَهْ چِيْزِ پَرَسِشِ مِيْ كَنَمِ، اِگَرِ پَاسِخِ اَنهَا رَا دَرَسْتِ گُفْتِيْ اَزْ سَهْ مَسْئَلَهْ بَعْدِيْ پَرَسِشِ مِيْ كَنَمِ وَ اِگَرِ پَاسِخِ

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: أَخْبِرْنِي إِنْ أَجَبْتُكَ بِالصَّوَابِ وَالْحَقِّ تَعْرِفُ ذَلِكَ؟ - وَكَانَ النَّبِيُّ مِنْ عُلَمَاءِ الْيَهُودِ وَآخِبَارِهَا يَزُونَ أَنَّهُ مِنْ وَلَدِ هَارُونَ بْنِ عِمْرَانَ أَخِي مُوسَى (علیه السلام) - فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): يَا إِلَهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيْتَ أَجَبْتُكَ بِالْحَقِّ وَالصَّوَابِ لَتُسَلِّمَنَّ وَتَتَذَعَّنَ الْيَهُودِيَّةُ؟ فَحَلَفَ الْيَهُودِيُّ وَقَالَ: مَا جِئْتُكَ إِلَّا مُرْتَاداً أُرِيدُ الْإِسْلَامَ، فَقَالَ: يَا هَارُونِيُّ سَلْ عَنَّا بِدَالِكَ مُخْبِرًا. قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ؟ وَ عَنْ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ؟ وَ عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وَضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ؟ فَقَالَ إِلَهٌ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): أَمَّا سُؤَالُكَ عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يُزَعِّمُونَ أَنَّهَا الزَّيْتُونَةُ وَكَذَّبُوا، إِنَّمَا هِيَ النَّخْلَةُ مِنَ الْقَبْطَةِ هَبَطَ بِهَا آدَمُ (علیه السلام) مَعَهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَغَرَسَهَا، وَأَصْلُ النَّخْلِ كُلُّهُ مِنْهَا، وَأَمَّا قَوْلُكَ: أَوَّلُ عَيْنٍ نَبَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يُزَعِّمُونَ أَنَّهَا الْعَيْنُ الَّتِي يَبْنِيهَا الْمُقَدِّسُ تَحْتَ الْحَبِيرِ وَكَذَّبُوا هِيَ عَيْنُ الْحَيَوَانِ الَّتِي أَنْتَبَهَ مُوسَى وَ فَتَاهُ إِلَيْهَا فَفُتِلَ فِيهَا السُّكَّةُ الْمَالِحَةُ

درست نگفتی دیگر نمی پرسم، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: بگو تا بدانم اگر پاسخ تو را راست و درست بگویم آیا می فهمی که درست است؟ - آن جوان از علما و اخبار یهود بود و می پنداشتند که اواز فرزندان هارون بن عمران برادر موسی (علیه السلام) است - گفت: آری، امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: تو را به خدایی که هیچ معبودی جز او نیست سوگند می دهم، اگر پاسخ تو را راست و درست بگویم آیا مسلمان می شوی و یهودیت را فرو می گذاری؟ یهودی سوگند یاد کرد و گفت: من طالبم و اسلام را می جویم. فرمود: هر چه می خواهی بپرس تا آگاه شوی. گفت: اولین درختی که بر سطح زمین روئید و اولین چشمه ای که از زمین جوشید و اولین سنگی که بر روی زمین نهاده شد چه بود؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: اما سؤال تو از اولین درختی که بر سطح زمین روئید، یهودیان می پندارند که آن زیتون است و دروغ می گویند و جز این نیست که آن درخت خرماي عجوه است که آدم (علیه السلام) به همراه خود از بهشت فرود آورد و در زمین کاشت و اصل همه نخلها از آن است، اما آن سخن تو که اولین چشمه ای که از زمین جوشید، یهودیان می پندارند که آن چشمه ای است که از زیر صخره بیت المقدس جوشیده

فَطَيَّبْتُ وَ لَيْسَ مِنْ مَيِّتٍ يُصِيبُهُ ذَلِكَ الْمَاءُ إِلَّا حَيٌّ، وَ كَانَ الْخِضْرُ عَلَى مُقَدِّمَةِ ذِي-
الْقَرْنَيْنِ يَطْلُبُ عَيْنَ الْحَيَاةِ فَوَجَدَهَا الْخِضْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شَرِبَ مِنْهَا وَ لَمْ يَجِدْهَا ذُو الْقَرْنَيْنِ، وَ
أَمَّا قَوْلُكَ: أَوَّلُ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْحَجَرَ الَّذِي فِي
بَيْتِ الْمُقَدِّسِ وَ كَذَّبُوا إِنَّمَا هُوَ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ هَبَطَ بِهِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعْمَةً مِنَ الْجَنَّةِ فَوَضَعَهُ فِي
الرُّكْنِ، وَ النَّاسُ يَسْتَلِمُونَهُ وَ كَانَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ الثَّلْجِ، فَاسْوَدَّ مِنْ خَطَايَا بَنِي آدَمَ.

قال: فَأَخْبِرْنِي كَمْ هَذِهِ الْأُمَّةُ مِنْ إِمَامٍ هَدَى، هَادِينَ مُهْدِيَّينَ، لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ
مَنْ خَذَلَهُمْ، وَ أَخْبِرْنِي أَيْنَ مَنَزِلُ مُحَمَّدٍ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ مَنْ نَعْمَةٌ مِنْ أُمَّتِهِ فِي الْجَنَّةِ؟ قال: أَمَّا
قَوْلُكَ: كَمْ هَذِهِ الْأُمَّةُ مِنْ إِمَامٍ هَدَى، هَادِينَ مُهْدِيَّينَ؛ لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ فَإِنَّ
هَذِهِ الْأُمَّةَ اثْنِي عَشَرَ إِمَاماً هَادِينَ مُهْدِيَّينَ، لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: أَيْنَ مَنَزِلُ مُحَمَّدٍ فِي الْجَنَّةِ فَبِي أَشْرَفِهَا وَ أَفْضَلِهَا جَنَّةٌ عَذْبَى، وَ أَمَّا قَوْلُكَ:

و دروغ می گویند، آن چشمه زندگانی است که موسی و آن جوانی که همراه او
بود به آن رسیدند و ماهی آغشته به نمک را در آن شست و زنده شد و هیچ
مرده ای نیست که آن آب بدو رسد مگر آنکه زنده شود و خضر پیشگام
ذوالقرنین در جستجوی چشمه حیات بود و آن را یافت و از آن نوشید و
ذوالقرنین آن را نیافت، اما سخن تو که اولین سنگی که بر روی زمین نهاده شد،
یهودیان می پندارند که آن صخره بیت المقدس است، اما دروغ می گویند جز این
نیست که آن حجر الاسود است آدم علیه السلام آن را از بهشت آورد و آن را در رُكن
بیت قرار داد و مردم آن را استلام می کنند، و از برف سفیدتر بود و در اثر گناهان
بنی آدم سیاه گردید.

گفت: این اُمت را چند امام هدی است که هادی و مهدی اند و خذلان
فروگذاران به امامت آنان ضرر نرساند؟ و جایگاه محمد در کجای بهشت است؟
و از اُمتش چه کسانی با او در بهشتند؟ فرمود: اما اینکه گفتی این اُمت را چند
امام هدی است که هادی و مهدی اند و خذلان فروگذاران به امامت آنان ضرر
نرساند، این اُمت را دوازده امام است که همگی آنها هادی و مهدی هستند و
خذلان فروگذاران به آنها ضرری نرساند.

اما اینکه گفتی: جایگاه محمد در کجای بهشت است، جایگاه او در شریفترین

مَنْ مَعَ مُحَمَّدٍ مِنْ أُمَّتِهِ فِي الْجَنَّةِ فَهُوَ لِإِثْنَيْ عَشَرَ أُمَّةً الْهُدَى. قَالَ الْفَقِي: صَدَقْتَ قَوْلَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عِنْدِي بِأَمْلَاءِ مُوسَى وَخَطِّ هَارُونَ بِيَدِهِ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي كَمْ يَعْيشُ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ [مِنْ] بَعْدَهُ. وَهَلْ يَمُوتُ مَوْتاً أَوْ يُقْتَلُ قَتْلًا؟ فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَتُحَلِّكَ يَا يَهُودِي أَنَا وَصِيُّ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعِيشْ بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً لَا أَرِيدُ يَوْماً وَلَا أَنْتَقِصَ يَوْماً ثُمَّ يَمُوتُ أَسْفَاها أَسْفَى مِنْ عَاقِرِ نَاقَةٍ تَمُوتُ فَيَضْرِبُنِي ضَرْبَةً هَهُنَا فِي مَفْرَقِي فَتُخْضَبُ مِنْهُ لِحْيَتِي، ثُمَّ يَكْنَى عَلَيَّ بِكُنْيَةِ بَكَاءٍ شَدِيداً. قَالَ: فَصَرَخَ الْفَقِي وَقَطَعَ كُتَيْبَتَهُ. وَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ [وَأَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ].

قال أبو جعفر العبدی - يرفعه - قال: هذا الرجل اليهودي أقبله من المدينة أنه أعلمهم وأن أباه كان كذلك فيهم.

۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوْنِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ

و بهترین جای بهشت یعنی جنت عدن است؛ و اینکه گفتی: از امتش چه کسانی با او در بهشتند، آنان ائمه دوازده گانه بر هدایت هستند. آن جوان گفت: راست گفتی به خدای لا اله الا هو که آنچه گفتی نزد من به صورت مکتوب با املائی موسی و خط هارون موجود است. و پرسید: وصی محمد پس از او چند سال زنده خواهد ماند و آیا فوت می کند و یا به قتل خواهد رسید؟ علی علیه السلام فرمود: وای بر تو ای یهودی! من وصی محمد علیه السلام هستم و پس از او سی سال زندگی خواهیم کرد نه یک روز کم و نه یک روز افزون. سپس بدیخت ترین این امت برانگیخته می شود، کسی که از پی کننده ناقة نمود بدیخت تر است و یک ضریقی بر این فرق سرم می زند که محاسبم از آن رنگین می شود. سپس آن حضرت گریه شدیدی کرد. راوی گوید آن جوان نیز فریادی کشید و آن کمر بندی را که به نشانه یهودیت بر میان می بست پاره کرد و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ.

أبو جعفر عبدی در حدیث مرفوع خود گوید: مردم مدینه همه اعتراف داشتند که این یهودی دانشمندترین آنهاست و پدرش نیز دانشمندترین مردم مدینه بود.

۶ - أبو الطفیل گوید: در روزی که ابوبکر مُرد، شاهد جنازه او بودم و زمانی

أَخَذَ بِنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ حَيْثَانَ الشَّرَاحِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَسَاكِيِّ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ «قَالَ: شَهِدْتُ جِنَازَةَ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ مَاتَ وَ شَهِدْتُ عُمَرَ حِينَ يُوَيَّعُ - وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ نَاحِيَةً - إِذْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ غُلَامٌ يَهُودِيٌّ عَلَيْهِ ثِيَابٌ جِسَانٌ وَ هُوَ مِنْ وَلَدِ هَارُونَ حَقَّقَ قَامَ عَلَى رَأْسِ عُمَرَ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ أَغْلَمُ هَذِهِ الْأُمَمَةِ بِكِتَابِهِمْ وَ أَمْرِ نَبِيِّهِمْ؟ قَالَ: فَطَاطَأَ عُمَرُ رَأْسَهُ، فَقَالَ: إِيَّاكَ أَغْنَى، وَ أَعَادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: إِنِّي جِئْتُكَ مَرْتَاداً لِنَفْسِي، شَاكِئاً فِي دِينِي، فَقَالَ: دُونَكَ هَذَا الشَّابُّ، قَالَ: وَمَنْ هَذَا الشَّابُّ؟ قَالَ: هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ هُوَ أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ، وَ هَذَا زَوْجُ فَاطِمَةَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيُّ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَتَكْذِبُكَ أَنْتَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَةٍ، قَالَ: فَتَبَسَّمَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: يَا هَارُونِي! مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَ: سُبْحاً، قَالَ: أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ فَإِنْ عَلِمْتَهُنَّ سَأَلْتُكَ عَمَّا بَعْدَهُنَّ، وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْهُنَّ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ لَكَ عِلْمٌ، فَقَالَ:

را که با عمر بیعت کردند ناظر بودم - و علی علیه السلام در گوشه ای نشسته بود - که به ناگاه جوانی یهودی که لباسی نیکو در برداشت و از فرزندان هارون بود پیش آمد و بالای سر عمر ایستاد و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا تو دانشمندترین این امت به کتاب و امور پیامبران هستی؟ راوی گوید: عمر سرش را تکان داد، یهودی گفت: با تو هستم و کلامش را تکرار کرد، عمر گفت: چه کار داری؟ گفت: در جستجوی چیزی برای خود هستم و در دین خود شک دارم. عمر گفت: برو و این جوان را دریاب! پرسید: این جوان کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب پسر عموی رسول خدا و پدر حسن و حسین فرزندان رسول خدا و شوهر فاطمه دختر رسول خدا ﷺ. یهودی به جانب علی علیه السلام رو کرد و گفت: آیا شما چنین هستید؟ فرمود: آری، یهودی گفت: می خواهیم از شما از سه و سه و یک مسئله پرسش کنیم، علی علیه السلام تبسمی فرمود و گفت: ای هارونی! چرا نگفتی از هفت مسئله؟ گفت من از سه مسئله می پرسم اگر آنها را می دانستی از مسائل بعدی خواهیم پرسید و اگر آنها را نمی دانستی می فهمم که تو را دانشی نیست، علی علیه السلام

عَلِيٍّ علیه السلام : قَاتِي أَسْأَلُكَ بِإِلَهِهِ الَّذِي تَعْبُدُهُ إِنَّ أُنَا أَجَبْتُكَ فِي كُلِّ مَا تُرِيدُ لَتَذَعَنَّ دِينَكَ وَ لَتَذْخَلَنَّ فِي دِينِي ؟ فَقَالَ : مَا جِئْتُ إِلَّا لِذَلِكَ ، قَالَ : قَسَل ، قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ قَطْرَةٍ دَمٍ لَطَرَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيْ قَطْرَةٍ هِيَ ، وَ أَوَّلِ عَيْنٍ فَاضَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيْ عَيْنٍ هِيَ ، وَ أَوَّلِ شَيْءٍ اهْتَزَّ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيْ شَيْءٍ هُوَ ؟ فَأَجَابَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ : أَخْبِرْنِي عَنِ الثَّلَاثِ الْأُخْرَى ، أَخْبِرْنِي عَنْ مُحَمَّدٍ كَمْ بَعْدَهُ مِنْ إِمَامٍ عَدِلَ ؟ وَ فِي أَيْ جَنَّةٍ يَكُونُ ؟ وَ مِنَ السَّائِكِينَ مَعَهُ فِي جَنَّتِهِ ؟ فَقَالَ : يَا هَارُونِيُّ إِنَّ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم مِنَ الْخَلَفَاءِ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا عَدَلًا لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانٌ مِنْ خِذْلِهِمْ وَ لَا يَسْتَوْجِبُشُونَ بِخِلَافٍ مِنْ خَالِقِهِمْ ، وَ إِنَّهُمْ لَأَرْسَبُ فِي الدِّينِ مِنَ الْجِبَالِ الرَّاسِيَةِ فِي الْأَرْضِ ، وَ مَسْكَنُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم فِي جَنَّةِ عَدْنٍ مَعَهُ أُولَئِكَ الْاثْنَا عَشَرَ الْأَئِمَّةُ الْعَدَلُ ، فَقَالَ : صَدَقْتَ وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَا أَجِدُهَا فِي كِتَابِ أَبِي هَارُونَ كَتَبَهُ يَدِيهِ وَ أَمْلَأَهُ عَمِّي مُوسَى علیه السلام ، قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْوَاحِدَةِ : فَأَخْبِرْنِي عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ كَمْ يَعْيشُ مِنْ بَعْدِهِ ، وَ هَلْ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ ؟ قَالَ : يَا

فرمود: تو را به آن خدایی که می پرستی سوگند می دهم اگر پاسخ همه سؤالات تو را دادم آیا دینت را فرو می گذاری و به دین من در می آیی؟ گفت: من برای همین آمده‌ام، علی علیه السلام فرمود: سؤال کن، گفت: اولین قطره خونی که بر زمین ریخت و اولین چشمه‌ای که از زمین جوشید و اولین چیزی که بر سطح زمین جنبش کرد چه بود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام سؤالات او را پاسخ فرمود، سپس یهودی گفت: مرا از پاسخ سه سؤال دیگر آگاه کنید؟ پس از محمد چند امام عادل خواهد بود؟ و جایگاه او در کدام جنت است؟ و در آن جنت چه کسانی با او ساکن هستند؟ فرمود: ای هارونی! خلفای محمد صلی الله علیه و آله و سلم دوازده امام عادل هستند و خِذْلَانِ فروگذاران به امامت آنان ضرر نرسانند. از مخالفان مخالفان نیز وحشتی ندارند و آنان در دین از کوههای استوار محکمترند، و مسکن محمد صلی الله علیه و آله و سلم در جنت عدن است و با او دوازده امام عادل ساکن هستند؟ یهودی گفت: راست گفتی، به خدای لا اله الا هو که من آنها را در کتاب پدرم هارون دیده‌ام، کتابی که هارون آن را با دست خود و به املاي عمویم موسی نوشته است، بعد از آن گفت: پاسخ آن یک سؤال را نیز بفرمائید، وصی محمد پس از او

هَارُونِيْ يَعْيشُ بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً لَا يَزِيدُ يَوْمًا وَلَا يَنْقُصُ يَوْمًا، ثُمَّ يُضْرَبُ ضَرْبَةً هَهُنَا - يَقِي قَرْنَهُ - فَتُغْضَبُ هَذِهِ مِنْ هَذَا. قَالَ: فَصَاحَ الْهَارُونِيُّ وَقَطَعَ كُتَيْبُجَهٗ وَهُوَ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّكَ وَصِيُّهُ يَنْبَغِي أَنْ تُعْرِقَ وَلَا تُفَاقَ، وَأَنْ تُعْظَمَ وَلَا تُسْتَضْعَفَ، قَالَ: ثُمَّ مَضَى بِهِ إِلَى مَنْزِلِهِ فَعَلَّمَهُ مَعَالِمَ الدِّينِ».

٧ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدِينِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : جَاءَ يَهُودِيٌّ إِلَى عُمَرَ يَسْأَلُهُ عَنْ مَسَائِلَ ، فَأَرْسَلَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَسْأَلُهُ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام : سَلْ ، فَقَالَ : أَخْبِرْنِي كَمْ يَكُونُ بَعْدَ نَبِيِّكُمْ مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ ؟ وَفِي أَيِّ جَنَّةٍ هُوَ ؟ وَ مِنْ يَسْكُنُ مَعَهُ فِي جَنَّتِهِ ؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : يَا هَارُونِي لِمُحَمَّدٍ عليه السلام بَعْدَهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا عَدْلًا ، لَا يَضُرُّهُمْ جَذَلَانُ مَنْ يَجِدُهُمْ وَلَا يَنْتَوِيحُشُونَ بِخِلَافٍ مَنْ خَالَفَهُمْ ، أَتَيْتُ فِي

چند سال زندگی خواهد کرد و او می میرد و یا آنکه به قتل می رسد؟ فرمود: ای هارونی! او پس از پیاپی سی سال زندگانی خواهد کرد نه یک روز کم و نه یک روز افزون، سپس ضربه ای به اینجانب زدند و من سیمین بالای پیشانی او - و این از این رنگین خواهد شد. راوی گوید: هارونی فریادی کشید و کمربندی را که به نشانه یهودیت بر میان می بست پاره کرد و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّكَ وَصِيَّتُهُ، و سزاوار است که برتر باشی و کسی بر تو برتر نباشد و بزرگ باشی و تو را ضعیف نشمرند. راوی گوید: سپس علی علیه السلام او را به منزل خود برد و معالم دین را بدو آموخت.

۷- ابراهیم مدّینی از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: یک فرد یهودی به نزد عمر آمد و مسائلی از او پرسش کرد، عمر او را به علی بن ابی طالب راهنمایی کرد تا از او پرسش کند، علی علیه السلام فرمود: پیرس، گفت: پس از پیامبرتان چند امام عادل وجود دارد؟ و او در کدام جنت است؟ و چه کسانی با او در آن جنت ساکن هستند؟ علی علیه السلام فرمود: ای هارونی! پس از محمد صلی الله علیه و آله دوازده امام عادل خواهد بود که خذلان فروگذاران به امامت آنها ضرری

دین الله من الجبال الرواسي. و منزل محمد ﷺ في جنة عدن، و الذين يشككون معه هؤلاء الاثنا عشر، فأسلم الرجل و قال: أنت أولي بهذا المجلس من هذا، أنت الذي تفرق و لا تقاتل، و تغلوا و لا تغل.

۸- حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينِ الثَّقَفِيِّ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا خَلْقَ أَبُو بَكْرٍ وَ اسْتَخْلَفَ عُمَرُ رَجَعَ عُمَرُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَقَعَدَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ وَ أَنَا عَلَا مَتَّهُمْ، وَ قَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَتَاكَ عَنْ مَسَائِلَ إِنْ أَجَبْتَنِي عَنْهَا أَسَلْتُ، قَالَ: وَ مَا هِيَ؟ فَقَالَ ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثٌ وَ وَاحِدَةٌ، فَإِنْ بَسَلْتُ سَأَلْتُكَ، وَ إِنْ كَانَ فِي قَوْمِكَ أَحَدٌ أَعْلَمَ بِكَ فَأَرْشِدْنِي إِلَيْهِ، فَقَالَ: عَلَيْكَ بِذَلِكَ الشَّابِّ (يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَأَتَى عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: لِمَ قُلْتَ: ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثٌ وَ وَاحِدَةٌ وَ أَلَا قُلْتَ: سَبْعًا؟ قَالَ: إِنْ لَمْ تُجِئْنِي فِي الثَّلَاثِ اكْتَفَيْتُ.

نرساند و از مخالفت مخالفان نیز در هراس نباشند و در دین خداوند از کوههای استوار محکم ترند و منزل محمد در جنت عدن است و کسانی که با او در آن بهشت ساکن هستند آن دوازده امامند. آن شیعیان مسلمان شد و گفت: تو به این مسند سزاوارتر از این هستی، تو تفوق می یابی و کسی فوق تو نیست و تو برتری می یابی و کسی برتر از تو نیست.

۸- صالح بن عقبه از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: وقتی که ابوبکر هلاک شد و عمر را جانشین خود کرد و او در مسجد نشست، مردی بر او وارد شد و گفت: ای امیرالمؤمنین! من مردی یهودی و علامه آنها هستم و می خواهم از مسائلی از تو پرسش کنم که اگر پاسخ آنها را بگویی مسلمان خواهم شد، گفت: آن چه مسائلی است؟ گفت: سه پرسش و سه پرسش و یک پرسش است، اگر می خواهی از تو بپرسم و اگر در میان قوم تو کسی هست که اعلم از تو باشد مرا بدو راهنمایی کن، گفت: بر تو باد که به سراغ آن جوان بروی (یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام) پس به نزد علی علیه السلام آمد آن حضرت فرمود: چرا می گویی: سه و سه و یک و نمی گویی هفت؟ گفت: اگر پاسخ مرا در آن سه سوال اول نگویی به

قَالَ: فَإِنْ أُعْبِتُكَ تُسَلِّمُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: سَلْ، فَقَالَ: أَسْأَلُكَ عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، وَ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا يَهُودِي أَنْتُمْ تَقُولُونَ: [إِنْ] أَوَّلُ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْحَجَرُ الَّذِي فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ كَذَبْتُمْ، بَلْ هُوَ الْحَجَرُ الَّذِي نَزَلَ بِهِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَنَّةِ، قَالَ: صَدَقْتَ، وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَيَخْطُ هَارُونَ وَ إِخْلَاءُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: وَ أَنْتُمْ تَقُولُونَ: [إِنْ] أَوَّلُ عَيْنٍ نَبَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْعَيْنُ الَّتِي نَبَتْ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ كَذَبْتُمْ هِيَ عَيْنُ الْحَيَاةِ الَّتِي عَسَلَ لَهَا يَوْشَعَ بْنُ نُونٍ السَّمَكَةَ وَ هِيَ الَّتِي شَرِبَ مِنْهَا الْخَضِرُ، وَ لَمْ يَمُتْ بِشَرِبِ مِنْهَا أَحَدٌ إِلَّا خُيِّي، قَالَ: صَدَقْتَ وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَيَخْطُ هَارُونَ وَ إِخْلَاءُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: وَ أَنْتُمْ تَقُولُونَ: [إِنْ] أَوَّلُ شَجَرَةٍ نَبَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الزَّيْتُونَةُ وَ كَذَبْتُمْ وَ هِيَ الْعَجْوَةُ نَزَلَ بِهَا آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَنَّةِ، قَالَ: صَدَقْتَ وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَيَخْطُ هَارُونَ وَ إِخْلَاءُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: فَالْثَلَاثُ الْآخَرَى؟ قَالَ: كَمْ لِهَذِهِ الْأَمَّةِ مِنْ إِمَامٍ هَدَى، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ؟ قَالَ:

همان اکثای می‌کنم، فرمود: آیا اگر پاسخ می‌دهی؟ گفت: آری، فرمود: بپرس، گفت: اولین سنگی که بر روی زمین نهاده شد و اولین چشمه‌ای که از زمین جوشید و اولین درختی که از زمین روئید چه بود؟ فرمود: ای یهودی! شما معتقد هستید که اولین سنگی که بر روی زمین نهاده شده صخره‌ای است که در بیت المقدس است و دروغ می‌گوئید، بلکه آن سنگی است که آدم علیه السلام از بهشت آورد، گفت: راست گفتی، به خدا سوگند که آن به خط هارون و املاي موسى نزد من است، بعد از آن فرمود: و شما می‌گوئید که اولین چشمه‌ای که از زمین جوشید چشمه‌ای است که در بیت المقدس جوشید و دروغ می‌گوئید، بلکه آن چشمه حیات است که یوشع بن نون آن ماهی را در آن شست و همان است که خضر جرعه‌ای از آن را نوشید و هر کس از آن بنوشد حیات یابد، گفت: راست گفتی، به خدا آن به خط هارون و املاي موسى نزد من است، فرمود: و شما می‌گوئید: اولین درختی که از زمین روئید درخت زیتون است اما دروغ می‌گوئید بلکه آن عَجْوَه است که آن را آدم از بهشت آورد، گفت: راست گفتی، به خدا آن به خط هارون و املاي موسى نزد من است، فرمود: آن سه دیگر

اثنا عشر إماماً، قال: صدقت والله إنه ليخط هارون وإسلام موسى عليه السلام، قال: وأين يسكن نبيكم من الجنة؟ قال: في أعلاها درجة وأشرها مكاناً في جنات عدن، قال: صدقت والله إنه ليخط هارون وإسلام موسى عليه السلام، قال: فمن ينزل معه في منزله؟ قال: اثنا عشر إماماً، قال: صدقت والله إنه ليخط هارون وإسلام موسى عليه السلام، قال: السابقة؟ قال: فأشألك كم يعيش وصيه بعده؟ قال: ثلاثين سنة، قال: ثم يموت لو يقتل؟ قال: يقتل فيضرب على قربة فتخضب بدمه، قال: صدقت والله إنه ليخط هارون وإسلام موسى عليه السلام (فأسلم اليهودي).

۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِيُّ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّبْرِيُّ، عَنْ أَبِي - هَاشِمٍ، عَنْ قُرَاطِ بْنِ أَهْنَفٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ ذَكَرَ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: «لَنَا لَتَيْنِ عَنْ يَقُولِ الْجَاهِلِ: مَا لَوْ فِي آلِ -

چيست؟ گفت برای این امت **ایمام هادی** وجود دارد که مخالفت مخالفان به امامت آنها ضرر نرساند؟ فرمود: دوازده امام، گفت راست گفتی به خدا آن به خط هارون و املاي موسى نزد من است، **آنگاه گفت**: پیامبر شما در کجای بهشت مسکن دارد؟ فرمود در عالیترین و بهترین مکان بهشت که جنات عدن است، گفت: راست گفتی، بخدا آن به خط هارون و املاي موسى نزد من است، گفت: چه کسانی با او در آن منزل هستند؟ فرمود: دوازده امام، گفت: راست گفتی، به خدا آن به خط هارون و املاي موسى نزد من است، فرمود: سؤال هفتم چیست؟ گفت: وصی پیامبر چند سال پس از او زندگانی خواهد کرد؟ فرمود: سی سال، گفت: **آنگاه فوت می کند و یا آنکه کشته می شود؟** فرمود: کشته می شود، بر بالای پیشانی او ضربتی می زنند و محاسنش رنگین می شود، گفت: راست گفتی، بخدا سوگند آن به خط هارون و املاي موسى نزد من است، **آنگاه اسلام آورد.**

۹ - اصبح بن نباته گوید امیرالمؤمنین علیه السلام از قائم علیه السلام یاد کرد و فرمود: او غایب خواهد شد تا به غایتی که تادان گوید: خداوند را در آل محمد حاجتی

مُحَمَّدٌ حَاجَةٌ».

۱۰ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ؛ وَ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ الْهَنْدِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ هَمْدَانِي قَالَ: حَدَّثَنِي الثَّقَلَانِ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ سَمِعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تُخْلِي الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ مَغْمُورٍ لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَ بَيِّنَاتُكَ».

۱۱ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ سُلْدَانَ ^(۱)، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ فِي خُطْبَةٍ لَهُ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ: «اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِأَرْضِكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ، يَهْدِيهِمْ إِلَى دِينِكَ وَ يُعَلِّمُهُمْ عِلْمَكَ، لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ، وَ لَا يَصِلُ أَتْبَاعُ أَوْلِيَائِكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بِهِ، إِذَا ظَاهِرٌ لَيْسَ بِالْمَطَاعِ أَوْ مَكْتُمٌ مُتَرَقِّبٌ، إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُ فِي حَالِ هِدَايَتِهِمْ، فَإِنَّ عِلْمَهُ وَ آدَابَهُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُثَبَّتَةٌ، فَهُمْ بِهَا عَامِلُونَ».

نیست.

۱۰ - ابواسحاق همدانی گوید یکی از اصحابِ موثق ما از امیرالمؤمنین عليه السلام شنیده است که می فرمود: بارها! تو زمین را از حجت بر خلق خود خالی نمی گذاری که او یا ظاهر است و یا ترسان و مستور تا حجتها و بیّنات باطل نشود.

۱۱ - مسعدة بن صدقه گوید امام صادق از پدران بزرگوارشان روایت کرده است که علی عليه السلام به منبر کوفه خطبه خواند و فرمود: بارها! ناگزیر بایستی در زمین حجتی برای خلائق باشد تا ایشان را به دین تو هدایت کرده و علم تو را به آنها بیاموزد تا حجت تو باطل نشود و پیروان اولیای تو پس از هدایت گمراه نشوند، او یا آشکار است ولی مطاع نیست و یا آنکه مستور است و منتظر ظهور، اگر شخص او در حالی که آنان را هدایت می کند غایب باشد اما علم و آداب او در قلوب مؤمنین ثبت است و بدان عمل می کنند.

۱۲ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ الْقَزَائِيِّ، عَنْ عُبَادِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ أَبِي الْجَاوِزِ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ طُعْمَةَ قَالَ: «سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «كَأَنِّي بِكُمْ تَهْوُلُونَ بِجَوْلَانِ النَّعَمِ، تَطْلُبُونَ الْمَرْعَى فَلَا تَجِدُونَهُ».

۱۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مُوسَى بْنِ إِيمِرَانَ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، وَ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمْعًا، عَنْ خُثَانَ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَزَّوْرِ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: «سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ الشَّرِيدُ الطَّرِيدُ الْفَرِيدُ الْوَحِيدُ».

۱۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدِ الْعَظِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيُّ - رحمته الله - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أُمِّهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: «لِقَائِمٍ مِنَّا غَيْبَةٌ أَمَدُهَا طَوِيلٌ، كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ يَهْوُلُونَ بِجَوْلَانِ النَّعَمِ فِي غَيْبَتِهِ، تَطْلُبُونَ الْمَرْعَى فَلَا تَجِدُونَهُ، أَلَا لَنْ تَبْتَ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ وَلَمْ تَقْسُ قَلْبُهُ لَطُولَ أَمَدِ غَيْبَةِ إِمَامِهِ فَهُوَ مَعِي فِي

۱۲ - یزید بن طعمه گوید از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می فرمود: گویا شما را می بینم که مانند چهارپایان جولان می دهید و در جستجوی چراگاه هستید اما آن را نمی یابید.

۱۳ - اصبح بن نباته گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می فرمود: صاحب این امر شریک (آواره) و طرید (رانده) و فرید (تک) و وحید (تنها) است.

۱۴ - عبدالعظیم حسنی از امام جواد از آباء بزرگوارشان از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین روایت کند: برای قائم ما غیبتی است که مدتش طولانی است، گویا شیعه را در دوران غیبت او می بینم که جولان می دهد مانند جولان چهارپایان، چراگاه را می جویند اما آن را نمی یابند، بدانید هر که در آن دوران در دینش استوار باشد و قلبش به واسطه طول غیبت امامش سخت شود او در روز قیامت

دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْقَائِمَ مِثْلًا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ، فَلِذَلِكَ تُحْفَى وَلَادَتُهُ وَيَقِيبُ شَخْصُهُ.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الرَّوْبَاطِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ - الرِّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذَا الْحَدِيثِ مِثْلَهُ سَوَاءً.

۱۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّبْرِيِّ [عَنْ هِشَامٍ]، عَنْ قُرَاتِ بْنِ أَخْتَفٍ، عَنِ الْأَصْبَغِ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: ذَكَرْتُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: «أَمَّا لَيْتُمُنِي حَتَّى يَقُولَ الْمَجَاهِلُ: مَا فِيهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ».

۱۶ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْمَهْدَانِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ ابْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ قَالَ: «الثَّاسِعُ مِنْ وَلَدِهِ يَا حُسَيْنُ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، الْمَطْهُرُ لِلدِّينِ، وَالْبَاسِطُ لِلْقَدَلِ، قَالَ الْحُسَيْنُ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ ذَلِكَ لَكَائِنْ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّيْ وَالَّذِي بَقِيَ

هم درجه من است. سپس فرمود: هنگامی که قائم ما قیام کند بیعت احدی بر گردن او نیست و به این دلیل است که ولادتش پنهان است و شخص او غایب می شود.

علی بن احمد بن موسی نیز همین حدیث را برای ما روایت کرده است.

۱۵ - اصبح بن نباته گوید: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر قائم علیه السلام شد فرمود: او غیبت می کند تا به غایتی که نادان گوید: برای خداوند در آل محمد حاجتی نیست.

۱۶ - حسین بن خالد گوید امام رضا از پدران بزرگوارشان از علی علیه السلام روایت کند که فرمود: ای حسین! همین از فرزندان تو همان قائم به حق است کسی که آشکار کننده دین و بسط دهنده عدل است، حسین علیه السلام گوید: گفتم یا

مُحَمَّدًا ﷺ بِالنُّبُوَّةِ وَاضْطِفَاءً عَلَى جَمِيعِ الْعَرِيَّةِ وَلَكِنْ بَعْدَ غَيْبَةٍ وَخَيْرَةٍ، فَلَا يُبَيِّنُ فِيهَا عَلَى دِينِهِ إِلَّا أَفْخِلُصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ، الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِيثَاقَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَكُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ وَائْتَدَهُمْ بِرُوحِ مِثْنَةٍ.

۱۷- حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ زِيَادِ الْمَكْثُوفِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي عَقِبَةَ الشَّاعِرِ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ - أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كَأَنِّي بِكُمْ تَجُولُونَ جَوْلَانِ الْإِبِلِ تَبْتَغُونَ الْمَرْعَى فَلَا تَحْدُونَهُ بِأَمْشَرِ الشَّيْطَانَةِ.

۱۸- حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ - الْمُذَرِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي عَقِبَةَ الشَّاعِرِ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «كَأَنِّي بِكُمْ تَجُولُونَ جَوْلَانِ الْإِبِلِ تَبْتَغُونَ الْمَرْعَى فَلَا تَحْدُونَهُ بِأَمْشَرِ الشَّيْطَانَةِ».

۱۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى التَّطَائُرِ، عَنْ سَهْلِ ابْنِ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى قَالَا: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ الرَّازِيُّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي - عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ

امیرالمؤمنین! آیا آن واقع خواهد شد؟ فرمود: سوگند به خدایی که محمد را به نبوت مبعوث کرد و او را بر جمیع خلایق برگزید آن واقع خواهد گردید ولیکن پس از غیبت و حیرتی که جز مخلصین کسی در آن استوار نمی ماند، کسانی که مباشر روح الیقین هستند و خداوند پیمان ولایت ما را از آنها گرفته و ایمان را در قلوبشان نگاشته و آنان را به واسطه روحی از جانب خود مؤید داشته است.

۱۷- عبدالله بن ابی عقیبه شاعر گوید: از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که می فرمود: ای گروه شیعه گویا شما را می بینم که مانند شتران جولان می دهید و در جستجوی چراگاهید اما آن را نمی یابید.

۱۸- حدیث فوق به سند دیگر نیز برای ما روایت شده است.

۱۹- حسن بن عباس بن حریش گوید: امام جواد از پدران بزرگوارشان از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کند که به این عباس فرمود: شب قدر در هر سالی

الله عليه قال لابن عباس: «إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَإِنَّهُ يُنَزَّلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ، وَلِذَلِكَ الْأَمْرُ وَلَا يَبْعَثُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صَلْبِي أَلَيْهَ مُحَدِّثُونَ».

﴿ باب ۲۷ ﴾

- (ما رَوَى عَنْ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَتِ رَسُولِ اللَّهِ)
- (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهَا مِنْ حَدِيثِ الصَّحِيفَةِ وَمَا فِيهَا مِنْ أَسْمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ)
- (وَأَسْمَاءِ أُمَّهَاتِهِمْ وَأَنَّ الثَّانِي عَشَرَ مِنْهُمْ الْقَائِمُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ)

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّلَقَانِيُّ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرِو سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمْعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَبَّاسُ بْنُ أَبِي عَمْرٍو، عَنْ حَسَنَةِ بْنِ أَبِي مُوسَى، عَنْ أَبِي نَضْرَةَ قَالَ: «لَمَّا احْتَضَرَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عليه السلام يَحْتَضِرُ الْوَفَاةَ دَعَا بَنِيهِ الصَّادِقَ عليه السلام فَقَعِدَ إِلَيْهِ فَهَذَا، فَقَالَ لَهُ أَخُوهُ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ: لَوْ امْتَنَلْتُ فِي غُثَّالِ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ عليه السلام لَوَجَعْتُ أَنْ لَا تَكُونَ أَتَيْتَ مُتَكْرراً، فَقَالَ: يَا أَبَا الْحُسَيْنِ إِنَّ الْأَمَانَاتِ لَيْسَتْ بِالثَّقَلَانِ، وَ

هست و در آن شب امر آن سال نازل می شود و برای آن امر والیانی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود دارد، ابن عباس گوید: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: من و یازده تن از صلب من که ائمه محذثون هستند.

باب ۲۷

روایات فاطمه زهرا عليها السلام از حدیث صحیفه

در اسامی ائمه و اینکه دوازدهمین آنها قائم عليه السلام است

۱ - ابونضره گوید: وقتی امام باقر عليه السلام محضر شد فرزندش امام صادق عليه السلام را خواند و بدو وصیتی کرد، آنگاه برادرش زید بن علی بن الحسین به او گفت: اگر تمثال حسن و حسین را درباره خودت و من تصویر می کردی امیدوار بودم که

لَا الْعُهُودَ بِالرُّسُومِ، وَإِنَّمَا هِيَ أُمُورٌ سَابِقَةٌ عَنْ حُجَجِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، ثُمَّ دَعَا بِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ حَدِّثْنَا بِمَا عَايَنْتَ فِي الصَّحِيفَةِ؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرُ: نَعَمْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ! دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَاتِي فَاطِمَةَ علیها السلام لِأُخْبِتَهَا بِمَوْلُودِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَإِذَا هِيَ بِصَحِيفَةٍ بِيَدِهَا مِنْ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدَةَ النُّسْرَانِ مَا هَذِهِ الصَّحِيفَةُ الَّتِي أَرَاهَا مَعَكَ؟ قَالَتْ: فِيهَا أَشْيَاءُ الْأَيْمَةِ مِنْ وَلَدِي، فَقُلْتُ لَهَا: نَاوِلْنِي لِأَنْظُرَ فِيهَا، قَالَتْ: يَا جَابِرُ لَوْلَا النَّهْيُ لَكُنْتُ أَقْعَلُ لِكَيْتَ نُبَيِّ أَنْ يَمْسُهَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ، أَوْ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيٍّ، وَلَكِنَّهُ مَا دُونَ ذَلِكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى بَاطِنِهَا مِنْ ظَاهِرِهَا.

قال جابر: فقرأت فإذا فيها: «أبو القاسم محمد بن عبد الله المصطفى، أمه آمنه بنت وهب، أبو الحسن علي بن أبي طالب المرتضى، أمه فاطمة بنت أسد بن هاشم بن عبد -

منکری را مرتکب نشوی، امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن! امانات به تمثال نیست و عهد و پیمانها به تصویر و تمثال نیست، بلکه آنها اموری هستند که بر حجت‌های الهی سبقت دارد، سپس جابر بن عبدالله را خواند و به او فرمود: ای جابر! آنچه را که در آن صحیفه دیدی برای ما بازگو، جابر گفت: ای اباجعفر! به روی چشم، بر مولای خود فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدم تا ولادت حسین علیه السلام را تهنیت گویم که بناگاه صحیفه‌ای در دست آن حضرت دیدم که از درّه بیضا بود، گفتم: ای سرور زنان! این صحیفه‌ای که در دست شما می‌بینم چیست؟ فرمود: اسامی ائمه از فرزندان من در آن است، گفتم: آن را به من بدهید تا در آن بنگرم، فرمود: ای جابر! اگر منهی نبود چنین می‌کردم، ولی منی شده است که جز پیامبر و یا وصی پیامبر و یا اهل بیت پیامبر به آن دست بزنند، ولی به تو اجازه داده می‌شود که از رویش آن را بنگری و بدانی.

جابر گوید: آن را خواندم و در آن نوشته بود: ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی، مادرش آمنه بنت وهب؛

ابوالحسن علی بن ابی طالب المرتضی، مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن -

متناب. أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَرُّ. أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الثَّقِيُّ، أُمُّهُمَا فَاطِمَةُ
 بِنْتُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَبُو مُحَمَّدٍ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقَدْلُ، أُمُّهُ قَهْرُبَانُوه بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ بْنِ -
 شَاهَنْشَاه، أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ، أُمُّهُ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ بِنْتُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ -
 أَبِي طَالِبٍ. أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ، أُمُّهُ أُمُّ قَرْوَةَ بِنْتُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ -
 أَبِي بَكْرٍ. أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ الثَّقَّةُ، أُمُّهُ جَارِيَةُ اسْمُهَا حَمِيدَةُ. أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ -
 مُوسَى الرِّضَا، أُمُّهُ جَارِيَةُ اسْمُهَا نَجْمَةُ. أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الزَّكِيُّ، أُمُّهُ جَارِيَةُ اسْمُهَا
 خَيْرَزَانُ. أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَمِينُ، أُمُّهُ جَارِيَةُ اسْمُهَا سَوْسَنُ، أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ -
 عَلِيٍّ الرَّفِيقُ، أُمُّهُ جَارِيَةُ اسْمُهَا سَمَاءُ وَتُكْنَى بِأُمِّ الْحَسَنِ، أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، هُوَ
 حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ، الْقَائِمُ، أُمُّهُ جَارِيَةُ اسْمُهَا نَرْغِسُ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِم

عبد مناف؛

أبو محمد حسن بن علي البر و أبو عبد الله حسين بن علي الثقي و مادر هر دو
 فاطمه بنت محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ؛

أبو محمد علي بن حسين عدل و مادرش شهربانو دختر یزدگرد بن شاهنشاه؛
 أبو جعفر محمد بن علي الباقر، مادرش ام عبد الله بنت حسن بن علي بن -
 أبي طالب؛

أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق، مادرش ام قرويه بنت قاسم بن محمد بن -
 أبي بكر.

أبو إبراهيم موسى بن جعفر الثقه مادرش جاريه ای به نام حميده.

أبو الحسن علي بن موسى الرضا مادرش جاريه ای به نام نجمه.

أبو جعفر محمد بن علي الزكي مادرش جاريه ای به نام خيرزان.

أبو الحسن علي بن محمد الامين مادرش جاريه ای به نام سوسن.

أبو محمد حسن بن علي الرفيق مادرش جاريه ای به نام سمائه و کنیه اش ام

الحسن.

أبو القاسم محمد بن حسن القائم و او حجّت خدا بر خلقش می باشد مادرش

جاريه ای بنام نرگس، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِم اجمعين.

أَجْمَعِينَ».

قال مُصَنَّفُ هذا الكتاب - عليه السلام -: جاء هذا الحديث هكذا بِتَشْمِيَةِ القائم عليه السلام ، وَ الَّذِي أَذْهَبَ إِلَيْهِ ما رَوَى في النُّهْيِ مِنْ تَشْمِيَةِ ، وَ سَيَأْتِي ذِكْرُ ما رَوَيْنَا في ذَلِكَ مِنَ الْأَخْبَارِ في بابِ أَصَحِّهِ في هذا الكتابِ لِذَلِكَ إِنْ شاءَ اللهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ .

﴿ باب ۲۸ ﴾

« (ذِكْرُ النَّصِّ عَلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّوْحِ الَّذِي أَهْدَاهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيَّ) *
رَوَاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ دَقَّعَهُ إِلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَعَرَضَتْهُ عَلَى جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ
عَنْ قُرَّاءٍ وَ انْتَصَحَهُ وَ أَخْبَرَ بِهِ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ الْهَاشِمِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ ذَلِكَ) *

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا - قَالَا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْخَمِيرِيُّ جَمِيعًا ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ صَالِحِ بْنِ أَبِي حمادٍ ، وَ الْحَسَنِ بْنِ طَرِيفٍ جَمِيعًا ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ، وَ حَدَّثَنَا أَبِي ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ جُحَاسٍ ، وَ الْمُتَوَكِّلُ ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلِيُّهِ ، وَ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، وَ الْحَسَنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، وَ نَافِعُ بْنُ زِيَادٍ الْأَمْدَانِيُّ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ - قَالُوا : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : « قَالَ أَبُو هَاشِمٍ لَجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ : إِنْ لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ فَهِيَ بِحَقِّكَ أَنْ أُخْلَوْ

مصنف این کتاب رحمه الله گوید: این حدیث چنانکه ملاحظه می شود نام قائم علیه را آورده است ولی من متایل به روایات نهی از تشمیه هستم و به زودی روایاتی که در این باب وارد شده در بابی که در این کتاب گشوده ام خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

باب ۲۸

نصوصی که بر قائم علیه در لوح فاطمه علیها و یا لوح جابر وارد شده است

۱ - ابوبصیر از ابو عبدالله علیه روایت کند که فرمود: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری گفت: نیازی به تو دارم، چه وقت بر تو آسان است تا با تو خلوت کنم و

بِكَ فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: فِي أَيِّ الْأَوْقَاتِ شِئْتَ، فَخَلَى بِهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللُّوحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللُّوحِ مَكْتُوبٌ، فَقَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَهْنَتْهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَوَافَيْتُ فِي يَدِهَا لَوْحًا أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُرْمُودٍ، وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَابَةً بَيْضَاءَ شَبِيهَةً بِتُورِ الشَّمْسِ، فَقُلْتُ هَا: يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ مَا هَذَا اللُّوحُ؟ فَقَالَتْ: هَذَا اللُّوحُ أَهْدَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى رَسُولِهِ ﷺ فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَنِي وَاسْمُ ابْنِي وَأَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِي، فَأَعْطَانِيهِ أَبِي لِيُسَرِّيَنِي بِذَلِكَ.

قَالَ جَابِرٌ: فَأَعْطَنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَرَأْتُهُ وَانْتَسَخْتُهُ، فَقَالَ لَهُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَهْلَ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تُفْرِضَهُ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَكُنِيَ مَعَهُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ إِلَى أَبِي صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ، فَقَالَ: يَا جَابِرُ انْظُرْ أَنْتَ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَأَهُ أَنَا عَلَيْكَ، نَنْظُرُ

آن را از تو درخواست نمایم؟ جابر به او گفت: هر وقت که شما بخواهید، امام باقر علیه السلام با او خلوت کرد و گفت: ای جابر! آن لوحی که در دست مادرم فاطمه زهرا دختر رسول خدا دیدی چه بود؟ و مادرم درباره آنچه در آن نوشته بود چه فرمود؟ جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که در زمان رسول خدا ﷺ برای تهنیت ولادت حسین علیه السلام بر مادران فاطمه علیها السلام وارد شدم و در دست ایشان لوح سبز رنگی را دیدم که بنداشتم از زمرّد است و در آن نوشته ای سیید و نورانی مانند نور آفتاب دیدم و گفتم: ای دختر رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! این لوح چیست؟ فرمود: این لوح را خدای تعالی به رسولش هدیه کرده است و در آن اسم پدر و شوهر و دو فرزندم و اسامی اوصیای از فرزندانم ثبت است، رسول خدا آن را به من عطا فرموده است تا بدان مسرور گردم.

جابر گوید: مادر شما آن را به من عطا فرمود و آن را خواندم و از روی آن استنساخ نمودم، پدرم امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آیا می توانی آن را به من نشان بدهی؟ گفت: آری، و پدرم با او رفت تا به منزل جابر رسیدند و صحیفه ای از یوستی نازک نزد پدرم آورد، پدرم فرمود: ای جابر! تو در کتابت بنگر تا من آن

جابر فی تَشْخِیْهِ قَرَأَهُ عَلَیْهِ اَبی بَکْرٍ فَوَ اَللهِ مَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا، قَالَ جَابِرٌ: فَاِنِّیْ اَشْهَدُ بِاَللهِ اِنِّیْ هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِی اللُّوحِ مَكْتُوْبًا:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ: هَذَا كِتَابٌ مِنْ اِلٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَكِیْمِ مُحَمَّدٌ نُورٌ وَ سَفِیْرٌ وَ حِجَابٌ وَ دَلِیْلٌ، نَزَلَ بِهِ الرُّوْحُ الْاَمِیْنُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ، عَظُمَ بِا مُحَمَّدٌ اَسْمَانِی، وَ اشْكُرُ نَعْمَانِی، وَ لَا تَجْعَدْ اِلَانِی، اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا، قَاصِمُ الْجَبَّارِیْنَ اَوْ مُبِیْرُ الْمُتَكَبِّرِیْنَ اَوْ مُذِلُّ الظَّالِمِیْنَ، وَ دِیَانُ یَوْمِ الدِّیْنِ، اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا، قَدْ رَجَا غَیْرُ فَضْلِی، اَوْ خَافَ غَیْرَ عَذْلِی عَذْبَةً عَذَابًا لَا اَعْدْبُهُ اَحَدًا مِنَ الْعَالَمِیْنَ، فَاِثْبَانِی فَاَعْبُدْ وَ عَلَیْ تَوَكُّلٍ، اِنِّیْ لَمْ اُبْعَثْ نَبِیًّا فَاُكْمِلَتْ اَیَّامُهُ وَ اِنْقَضَتْ عُدَّتُهُ اِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِیًّا، وَ اِنِّیْ لَفَضَّلْتُكَ عَلَی الْاَنْبِیَاءِ، وَ فَضَّلْتُ وَصِیَّكَ عَلَی الْاَوْصِیَاءِ، وَ اَخْرَجْتُكَ بِسَبْطِیْكَ بَعْدَهُ وَ بِسَبْطِیْكَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ جَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِی بَعْدَ اِنْقِضَاءِ مُدَّةِ اَبِیهِ، وَ جَعَلْتُ

را برایت بخوانم. جابر در کتابش نگریست و پدرم آن را برایش خواند و به خدا سوگند که حرفی اختلاف نداشت. جابر گفت: به خدا سوگند گواهی می دهم که در لوح چنین مکتوب بود:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِنَّ كِتَابِیْ اَسْمَیْ اَرْسَلْتُ خُدَایَ عَزِیْزَ حَكِیْمٍ، بِرَایِ مُحَمَّدٍ نُورٍ وَ سَفِیْرٍ وَ حِجَابٍ وَ دَلِیْلٍ اَوْ، اَنْ رَا رُوْحَ الْاَمِیْنِ اَزْ جَانِبِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ فَرُوْ فرستاده است. ای محمد! اسمهای مرا بزرگ شمار و نعمتهای مرا شکرگزار و آلاء مرا انکار مکن، من خدای یکتا هستم که هیچ معبودی جز من نیست، شکننده جباران و نابودکننده متکبران و خوارکننده ستمگران و قاضی روز جزا، من خدای یکتا هستم که هیچ معبودی جز من نیست، هر که به غیر فضل من امیدوار باشد یا از غیر عدل من بترسد او را عذاب سختی کنم که هیچ یک از عالمیان را چنان عذابی نکرده باشم، پس مرا بیرست و بر من توکل نما، من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم جز آنکه وقتی ایامش کامل و مدتش سپری شد برای او وصی قرار دادم و من تو را بر انبیاء فضیلت دادم و وصی تو را افضل اوصیا ساختم و تو را به دو سبیل و سبط پس از تو یعنی حسن و حسین گرامی داشتم، حسن را پس از انقضاء ایام پدرش معدن علمم قرار دادم و حسین را خازن وحی خود ساختم

عَسِيّاً خَائِناً وَخِيّاً، وَ أَكْثَرُ مَثَلُهُ بِالشَّهَادَةِ، وَ خَفَّتْ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ
 اسْتَشْهَدَ وَ أَرْفَعَ الشُّهَدَاءِ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي الثَّامَّةَ مَعَهُ، وَ الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ،
 بِعَفْوِهِ أَيْبُ وَأَعَاقِبُ، أَوْ هُمْ عَلَى سَيِّدِ الْعَابِدِينَ، وَ ذَنْ أَوْلِيَاءِ الْمَاضِينَ، وَ إِلَهُ نَبِيِّ
 جَدِّهِ الْمُحْمُودِ، مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ يَعْلَمِي، وَ الْمُقَدِّمُ الْحَكَمِي، سَيِّدُكَ الْمُزَاتَبُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرَّادُّ
 عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَى، حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي لَا كَرَمَ مَثْوَى جَعْفَرٍ، وَ لَأَسْرُئُهُ فِي أَوْلِيَائِهِ وَ أَشْيَاعِهِ وَ
 أَنْصَارِهِ، وَ اتَّجِبْتُ بَعْدَهُ قِتَاءَ مُوسَى لِأَنَّ خَطِيءَ وَصِيَّتِي لَا يَنْقَطِعُ وَ خُجَّتِي لَا تُخْفَى، وَ أَنَّ
 أَوْلِيَاءِي لَا يَسْتُرُونَ أَبَدًا، أَلَا وَ مَنْ جَعَلَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَعَلَ نَفْسِي، وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ
 كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ، وَ وَئِلَ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاهِلِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ عِبْدِي مُوسَى وَ
 حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي، (أَلَا) إِنْ الْمَكْذُوبُ بِالثَّامِينَ مُكْذَبٌ بِكُلِّ أَوْلِيَاءِي، وَ عَلَيَّ وَلَهِيَ وَ
 نَاصِرِي، وَ مَنْ أَضَعُ عَلَيْهِ أَغْبَاءَ النُّبُوَّةِ وَ أَتَّجِنُهُ بِالْأَضْطِلَاحِ، يَثْقُلُهُ بِعَفْرِيَّتِ مُسْتَكْبِرٍ،

و شهادت را به او کرامت کرده و سعادت را ختم کار او گردانیدم، او افضل و ارفع
 شهدا است و کلمه تامه من با او است و حجت بالغه من نزد او است، به واسطه
 صحت او ثواب می دهد و عقاب می کند، اولین عترت او علی سید العابدین و
 زینت اولیای پیشین است و فرزند او که هتکام سجدت محمود است یعنی محمد که
 شکافنده علم من و معین حکمت می باشد، و بعد از آن شک کنندگان در جعفر
 هلاک خواهند شد و کسی که او را رد کند مانند کسی است که مراد کند این قول
 حق من است که مقام جعفر را گرامی دارم و او را در میان دوستان و شیعیان و
 یارانش شاد سازم، و بعد از او جوانش موسی را برگزیدم، زیرا رشته وصیت من
 منقطع نشود و حجت مخفی نگردد و اولیایم هرگز بدبخت نشوند، هشدار که هر کس
 یکی از آنان را انکار کند، نعمتم را انکار کرده و هر که آیه ای از کتابم را تغییر
 دهد، بر من افترا بسته است، و وای بر کسانی که هتکام انقضاء مدت بنده و
 دوست و برگزیده ام موسی افترا بسته، و انکار کنند که آن کس که امام هشتم را
 تکذیب کند همه اولیای مرا تکذیب کرده است، علی، ولی و ناصر من است کسی که
 انتقال نبوت را به دوش او گذارم و او را به قدرت و شوکت یازمامم، او را عفریت

يَذْفُقُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ ذُو الْقَرْنَيْنِ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقٍ، حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي
لَا قَرْنَ عَيْنُهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَهُوَ وَارِثُ عِلْمِي، وَتَعْدِينُ حِكْمَتِي، وَمَوْضِعُ
بِرِّي، وَحُجَّتِي عَلَى خَلْقِي، جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَشَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، كُلُّهُمْ قَدْ
اشْتَوْجَبُوا النَّارَ، وَأَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيِّي وَنَاصِرِي، وَالشَّاهِدُ فِي خَلْقِي، وَ
أَمِينِي عَلَى وَحْيِي، أُنْفِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَالْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ، ثُمَّ أَكْمِلُ ذَلِكَ
بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى، وَبِهَاءُ عِيسَى، وَصَبْرُ أَيُّوبَ، سَتَذِلُّ أَوْلِيَائِي فِي
زَمَانِهِ وَتُتَهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تُتَهَادَى رُؤُوسُ التُّرَاكِ وَالدَّيْلَمِ، فَيُفْتَلُونَ وَيُحْرَقُونَ وَ
يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْغُوبِينَ وَجَلِيلِينَ، تُضْبَعُ الْأَرْضُ مِنْ دِمَائِهِمْ، وَيَنْفُسُ الْوَيْلُ وَالْوَنِينُ
فِي نِسَائِهِمْ، أُولَئِكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا، بِهِمْ أَذْفَعُ كُلِّ فِتْنَةٍ عَفِيَاءَ جَنَدِي، وَ بِهِمْ أَكْشِفُ
الزَّلَازِلَ، وَ أَرْفَعُ عَنْهُمْ الْأَصَارَ وَالْأَعْلَالَ، أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ، وَ

متکبری خواهد گشت و در شهری که ذوالقرنین بنده صالح من بنا کرده و در کنار
بدترین خلق من مدفون خواهد شد، و بر من فرض است که چشم او را به پسر و
جانشینش محمد روشن سازم، او وارث علم و معدن حکمت و موضع اسرار و
حجت من بر خلائق است، بهشت را جایگاه او ساختم و شفاعتش را درباره
هفتاد تن از خویشانش که همگی مستوجب آتش بودند پذیرفتم و سعادت او را
به واسطه فرزندش علی که ولی و ناصر من است ختم می کنم، او شاهد در میان
خلقم و امین بر وحیم می باشد و از صلب او داعی به سبیل و خازن علم حسن را
بیرون می آورم، سپس به خاطر رحمتی بر عالمان سلسله اوصیاء را به وجود
فرزندش تکمیل خواهم کرد، کسی که کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب را
داراست و دوستاتم در زمان او خوار شده و سرهای آنان را هدیه می دهند
همچنان که سرهای ترک و دیلم را اهداء می کنند آنان را می کشند و آتش
می زنند و آنان خائف و مرعوب و ترسان باشند و زمین از خونشان رنگین شود و
صدای فریاد و شیون از زنانشان برخیزد، آنان دوستان حقیقی من باشند و به
واسطه آنها هر فتنه کور ظلمانی را برطرف سازم و شدائد و احوال را زایل نمایم و
بارهای گران و زنجیرها را از آنان بردارم، ایشان کسانی هستند که صلوات و

أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ».

قال عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَالِمٍ: قَالَ أَبُو بصيرٍ: لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي قَهْرِكَ إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ لَكُنَّاكَ، فَصْنُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.

۲ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ شاذَانَ المَرْدَبِيُّ، وَأَخَذُ بِنِ هَارُونَ الْقَاضِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ الْقَزَائِيِّ الكُوفِيِّ، عَنْ مَالِكِ السَّلُولِيِّ، عَنْ دُرَيْشِ بْنِ عَبْدِ الحَمِيدِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ أَبِي السَّفَاحِ، عَنْ جَابِرِ الجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي - جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ البَاقِرِ عليه السلام، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الأنصاري قال: «دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَايَ فَاطِمَةَ عليها السلام وَقَدْ آمَنَّا لَوْحَ يَكَادُ ضَوْؤُهُ يُغْشِي الأَبْصَارَ، فِيهِ اثْنَا عَشَرَ اسْمًا ثَلَاثَةً فِي ظَاهِرِهِ وَثَلَاثَةٌ فِي بَاطِنِهِ، وَثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ فِي آخِرِهِ، وَثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ فِي طَرَفِهِ، فَقَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ اثْنَا عَشَرَ اسْمًا، فَقُلْتُ: أَسْمَاءٌ مِنْ خَوْلَاءٍ؟ قَالَتْ: هَذِهِ أَسْمَاءُ الأَوْصِيَاءِ: أَوْ هُمْ ابْنُ عَمِّي وَأَخُو عَشْرٍ مِنْ وَلَدِي، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ [صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ]، قَالَ جَابِرٌ: فَرَأَيْتُ فِيهَا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ، وَ عَلِيًّا وَ عَلِيًّا وَ عَلِيًّا وَ عَلِيًّا فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ».

رحمت پروردگار بر آنان است، و ایشان مهتدی واقعی هستند.

عبدالرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر گفته است: اگر در دوران زندگانت تنها همین حدیث را شنیده باشی برای تو کافی است، پس آن را حفظ کن و از غیر اهلش پنهان دار.

۲ - جابر جعفی از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که گفت: بر مولای خود فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدم و در مقابل ایشان لوحی بود که بر تو آن چشم را خیره می کرد و در آن دوازده نام بود، سه نام در روی و سه نام در پشت و سه نام در آخر و سه نام در حاشیه آن بود، آنها را بر شمردم و دوازده نام بود، گفتم: اینها اسامی چه کسانی است؟ فرمود: اینها اسامی اوصیاست، اولین ایشان پسر عموی من و یازده نفر دیگر از فرزندان من هستند که آخرین آنان قائم صلوات الله عليهم اجمعین است جابر گوید: نام محمد در سه موضع و نام علی در چهار موضع آن بود.

۳ - وَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الطَّطَارُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ محبوبٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى لَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ [مَكْتُوبٌ] فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ فَقَدَدْتُ اثْنِي عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

۴ - وَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ خَمْزَةَ الْقَلَوِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ دُرُسْتِ الشَّرَوِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ الْكُوفِيُّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، وَ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ إِسْحَاقَ ابْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «يَا إِسْحَاقُ أَلَا أُبَشِّرُكَ؟ قُلْتُ: بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ: وَجَدْنَا صَحِيفَةً بِأَمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ خَطَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهَا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ... وَ ذَكَرَ حَدِيثَ اللَّوْحِ كَمَا ذَكَرْتُهُ فِي هَذَا الْبَابِ سَوَاءً إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فِي آخِرِهِ: «ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا إِسْحَاقُ هَذَا دِينُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّسُلِ، فَصْنُهُ عَنْ غَيْرِ أَهْلِهِ يُصْنَعُ اللَّهُ وَ يُصْلَحُ بِأَلَيْكَ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ دَانَ بِهَذَا أَلَيْنَ عِقَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

۳ - ابو الجارود از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که گفت: بر فاطمه علیه السلام وارد شدم و در مقابل ایشان لوحی بود که اسامی اوصیاء در آن مکتوب بود، آنها را بر شمرده دوازده نام و آخر ایشان قائم علیه السلام بود، سه نام آنها محمد و چهار نام آنها علی بود.

۴ - اسحاق بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ای اسحاق! آیا به تو بشارت بدهم؟ گفتم: ای فرزند رسول خدا! فدای شما شوم، آری، فرمود: صحیفه ای یافتیم که به املاي رسول خدا و خط امیرالمؤمنین علیه السلام است و در آن نوشته است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ... و حدیث لوح را به همان گونه که در این باب نقل کردم ذکر فرمود. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: یا اسحاق این دین ملائکه و رسولان است آن را از غیر اهلش حیانت کن تا خداوند تو را حیانت کند و کار تو را اصلاح کند. سپس فرمود: هر که به

۵ - وَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّائِفِيُّ - رحمته الله - قَالَ : حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْقَطَّانِ قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرُّومِيُّ أَبُو تَرَابٍ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بَاقِرَ الْعِلْمِ رحمته الله جَمَعَ وَلَدَهُ وَ فِيهِمْ عَنْهُمْ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ ، ثُمَّ أَخْرَجَ كِتَاباً إِلَيْهِمْ يَخُطُّ عَلَيْهِ رحمته الله وَ إِمْلَأَ رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه مَكْتُوبٌ فِيهِ :

هَذَا كِتَابٌ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ - (وَ ذَكَرَ) حَدِيثَ اللُّوحِ إِلَى مَوْضِعِ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ : « أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ » - ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِهِ : قَالَ عَبْدُ الْعَظِيمِ : الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ خُرُوجِهِ إِذْ سَمِعَ أَبَاهُ رحمته الله يَقُولُ هَكَذَا وَ عَمَلِيهِ ، ثُمَّ قَالَ : هَذَا سِرٌّ - اللَّهُ وَ دِينُهُ وَ دِينُ مَلَائِكَتِهِ ، فَصْنَةُ إِلَّا عَنْ أَوْلِيَائِهِ .

۶ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ - رحمته الله - قَالَ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمِيرَةَ ، وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمْعاً ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ رحمته الله ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ رحمته الله وَ بَيْنَ

این عقیده باشد از عذاب خدای تعالی ایمن خواهد بود .

۵ - عبدالله بن محمد بن جعفر از جدش روایت کند که امام باقر رحمته الله فرزندانش را جمع کرد و عموی آنها زید بن علی نیز در میان آنها بود ، سپس امام باقر رحمته الله کتابی را که به املاي رسول خدا صلوات الله علیه و خط علی رحمته الله بود بیرون آورد و در آن نوشته شده بود :

هَذَا كِتَابٌ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ وَ حَدِيثَ لَوْحٍ رَأَى نَبِيَّكَ هَذَا وَ قَالَ : هَذَا كِتَابٌ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ - (وَ ذَكَرَ) حَدِيثَ اللُّوحِ إِلَى مَوْضِعِ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ : « أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ » . سپس راوی در آخر حدیث گوید : عبدالله بن محمد این جعفر و خروج او تعجب است که از پدرش این حدیث را شنیده و آن را نقل کرده است ، سپس گوید : این سر خدا و دین او و دین ملائکه اوست آن را حیانت کن و از نااهلان و غیر اولیای خدای پنهان دار .

۶ - ابوالجارود از امام باقر رحمته الله از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که گفت : بر فاطمه رحمته الله وارد شدم و مقابل او لوحی بود که اسامی اوصیاء در آن بود

يَذْنِبُهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ، فَقَدِّدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ اسْمًا آخِرُهُمُ الْقَائِمُ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَارْتَبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ [أَجْمَعِينَ].

﴿ باب ۲۹ ﴾

• (ما أَخْبَرَ بِهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

• (مِنْ وَقُوعِ الْغَيْبَةِ بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَفْهُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الطَّلَازُ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْهَرَبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَمْعَرِيُّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: « أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ وَ مَقَّةُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سُلَيْمَانَ الْفَارِسِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَّكِئاً عَلَى يَدِ سُلَيْمَانَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَجَلَسَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ بِحَسَنِ الْهَيْئَةِ وَ اللَّبَاسِ، فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَدَّ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَشَأْ لَكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ

آنها را بر شمرده دوازده نام و آخرین آنان قائم بود که نام آن محمد و چهار نام آن علی بود، صلوات الله عليهم اجمعين.

باب ۲۹

روایات امام مجتبی علیه السلام درباره

غیبت امام دوازدهم علیه السلام

۱ - امام جواد علیه السلام فرمود: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به همراهی حسن بن - علی علیه السلام و سلمان فارسی علیه السلام آمدند، در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام به دست سلمان تکیه داشت و به مسجدالحرام درآمد و جلوس فرمود که ناگه مردی خوش - سيما و خوش لباس پیش آمد و بر امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد و آن حضرت سلامش را پاسخ گفت و او نیز نشست، سپس گفت: ای امیرالمؤمنین! من سه پرسش دارم اگر آنها را پاسخ گفتی می دانم که مردم درباره تو مرتکب امری

إِنَّ أَخْبَرْتَنِي بِهِنَّ^(۱) عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا أَقْضَى عَلَيْهِمْ أَنَّهُمْ لَيَسُوْا بِتَأْمُونِنَ فِي دُنْيَاهُمْ وَلَا فِي آخِرَتِهِمْ، وَإِنْ تَكُنِ الْآخِرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَهُمْ شَرَعُ سَوَاءٍ. فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْنِي عَمَّا بَدَا لَكَ؟ فَقَالَ: أَخْبَرْتَنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَتَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَيَتَسَمَّى؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشَبِّهُ وَلَدُهُ الْأَعْيَامَ وَالْأَخْوَالَ؟ فَالْتَمَسَتْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَجِبْنِي، فَقَالَ: أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْإِنْسَانِ إِذَا نَامَ أَتَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ، فَإِنَّ رُوحَهُ مُتَعَلِّقَةٌ بِالرَّيْحِ، وَ الرِّيحُ مُتَعَلِّقَةٌ بِالْهَوَاءِ^(۲) إِلَى وَقْتٍ مَا يَتَحَرَّكُ صَاحِبُهَا لِلْيَهَيْطَةِ، فَإِنْ أَذِنَ اللَّهُ غَرَّوَجَلُ بَرْدٍ يَلْكَ الرُّوحَ إِلَى صَاحِبِهَا^(۳) جَذَبَتْ يَلْكَ الرُّوحُ الرِّيحَ، وَ جَذَبَتْ يَلْكَ الرِّيحُ الْهَوَاءَ، فَجَذَبَتْ الرُّوحَ فَأَسْكَنْتْ فِي بَدَنِ صَاحِبِهَا، وَإِنْ لَمْ يَأْذِنْهُ اللَّهُ غَرَّوَجَلُ بَرْدٍ يَلْكَ الرُّوحَ إِلَى صَاحِبِهَا جَذَبَ الْهَوَاءَ الرِّيحَ، وَ جَذَبَتْ الرِّيحُ الرُّوحَ، فَلَمْ تُرَدْ إِلَى صَاحِبِهَا إِلَى وَقْتٍ مَا يُبْقَتْ.

شدند که من حکم می کنم که آنها در دنیا و آخرت ایمن نخواهند بود، و اگر چنین نشد می دانم که تو با آنها برابری. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از هر چه می خواهی پرس، او پرسید: وقتی شخصی می خوابد روحش به کجا می رود؟ و چگونه انسان فراموش می کند و به خاطر می آورد؟ و چگونه فرزندان شان شبیه عموها و داییهای خود می شود؟ امیرالمؤمنین به جانب امام مجتبی رو کردند و فرمود: ای ابا محمد! پاسخش را بده. امام مجتبی فرمودند: اما سؤال تو که وقتی انسان می خوابد روحش به کجا می رود، بدان که روح انسان متعلق به ریح است و ریح متعلق به هواست تا آنگاه که صاحب آن روح برای بیداری به جنبش درآید، اگر خدای تعالی اجازه فرماید که آن روح به صاحبش برگردد، آن روح ریح را جذب کند و آن ریح هوا را جذب کند و روح بازگشته و در بدن صاحبش جای می گیرد، و اگر خدای تعالی اجازه نفرمود که آن روح به صاحبش برگردد، هوا ریح را جذب کند و ریح روح را جذب کند و تا روز قیامت به صاحبش برگردد.

۱ - فی بعض النسخ «ان لم یبق فیهن».

۲ - فی بعض النسخ «متعلقة فی الهواء».

۳ - فی بعض النسخ «علی صاحبها».

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الذَّكْرِ وَالنَّسْيَانِ: فَإِنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ فِي حَقٍّ، وَ عَلَى الْحَقِّ طَبِيقٌ، فَإِنَّ صَلَّى الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَاةً تَامَّةً انْكَشَفَ ذَلِكَ الطَّبِيقُ عَنْ ذَلِكَ الْحَقِّ فَأَضَاءَ الْقَلْبُ^(۱) وَ ذَكَرَ الرَّجُلُ مَا كَانَ نَسِيَهُ، وَإِنْ هُوَ لَمْ يُصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، أَوْ نَقَصَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمُ انْطَبَقَ ذَلِكَ الطَّبِيقُ عَلَى ذَلِكَ الْحَقِّ فَأَظْلَمَ الْقَلْبُ وَ نَسِيَ الرَّجُلُ مَا كَانَ ذَكَرَ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الْمَوْلُودِ الَّذِي يُشْبِهُ أَعْمَامَهُ وَ أَخْوَالَهُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَقْبَى أَهْلَهُ جَعَلَهَا بِقَلْبٍ سَاكِنٍ وَ عُرْوَةٍ هَادِيَةٍ وَ بَدَنٍ غَيْرِ مُضْطَرِبٍ فَأَسْكَنَتْ تِلْكَ النُّطْفَةُ فِي جَوْفِ الرَّحِمِ^(۲) خَرَجَ الْوَلَدُ يُشْبِهُ أَبَاهُ وَ لَأُمَّهُ، وَإِنْ هُوَ أَتَاهَا بِقَلْبٍ غَيْرِ سَاكِنٍ وَ عُرْوَةٍ غَيْرِ هَادِيَةٍ وَ بَدَنٍ مُضْطَرِبٍ، اضْطَرَبَتْ تِلْكَ النُّطْفَةُ فَوَقَعَتْ فِي حَالِ اضْطِرَابِهَا عَلَى بَعْضِ الْعُرْوَةِ، فَإِنْ وَقَعَتْ عَلَى عُرْوَةِ الْأَعْمَامِ أَشْبَهَ الْوَلَدُ أَعْمَامَهُ، وَإِنْ وَقَعَتْ

اما آن سوال که درباره به خاطر آوردن و فراموشی کردی، بدان که قلب آدمی در میان حقه ای قرار دارد و بر آن حقه سرپوشی نهاده شده است، اگر شخص بر محمد و آل محمد صلوات کامل فرستد آن سرپوش از روی حقه برداشته می شود و قلب نورانی می گردد و بعضی آنچه را که فراموش کرده به خاطر می آورد، و اگر بر محمد و آل محمد صلوات نفرستد و یا آنکه صلواتش ناقص باشد، آن سرپوش بر روی آن حقه بیفتد و قلب تاریک شود و شخص آنچه را که در خاطر داشته فراموش کند.

و اما آن سوال که درباره شباهت فرزند به عموها و دایه ها کردی، چون مرد به نزد همسرش آید و با وی آمیزش کند، اگر قلبش با سکونت و عروقت آرام و بدنش غیر مضطرب باشد آن نطفه در رحم آرام می گیرد و فرزند شبیه پدر و مادرش می گردد، اما اگر آمیزش همراه با طیش قلب و عروق غیر آرام و بدن مضطرب باشد، آن نطفه مضطرب شده و در حال اضطراب بر بعضی از عروق واقع می گردد، و اگر بر رگی از عروق عموها واقع گردد، فرزند شبیه عموها

۱- فی بعض النسخ «عاجل القلب» مكان «مأضاء القلب».

۲- فی بعض النسخ «وانسكبت تلك النطفة فوالت في جوف الرحم».

عَلَى عِزِّي مِنْ عُرْوَى الْأَحْوَالِ أَشْبَهَ الرَّجُلُ أَخَوَالَهُ.

فَقَالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَتَمَّ أَنْزَلَ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَتَمَّ أَنْزَلَ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيَّةُ وَالِقَائِمِ بِحُجَّتِهِ - وَأَشَارَ [بِيَدِهِ] إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَتَمَّ أَنْزَلَ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيَّةُ وَالِقَائِمِ بِحُجَّتِهِ - وَأَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَهُوَ ابْنُكَ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحَسَنِ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَأَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَأَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ -

می گردد و اگر بر رگی از عروقی دایبها واقع گردد، فرزند شبیه دایبها می گردد.
آن شخص گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و پیوسته به آن گواهی داده ام، و أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ و پیوسته به آن گواهی داده ام، و شهادت می دهم که شما وصی پیامبر و قیام کننده به حجت اوئید - و به امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرد - و پیوسته به آن گواهی می دهم و شهادت می دهم که شما وصی او و قیام کننده به حجت اوئید - و به امام حسن علیه السلام اشاره کرد - و شهادت می دهم که حسین بن علی که فرزند تو است قیام کننده به امر حسن پس از اوست. و شهادت می دهم که علی ابن الحسین قیام کننده به امر حسین پس از اوست، و گواهی می دهم که محمد بن علی قیام کننده به امر علی بن حسین است، و گواهی می دهم که جعفر بن محمد قیام کننده به امر محمد بن علی است، و شهادت می دهم که موسی بن جعفر قیام کننده به امر جعفر بن محمد است و شهادت می دهم که علی بن موسی قیام کننده به امر موسی بن جعفر است، و گواهی می دهم که محمد بن علی قیام کننده به امر علی ابن موسی است، و گواهی می دهم که علی بن محمد قیام کننده به امر محمد بن علی است، و گواهی می دهم که حسن بن علی قیام کننده به امر علی بن محمد است. و گواهی می دهم بر مردی از فرزندان حسن بن علی که کینه و نامش برده نشود یا

عَلِيَّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ أَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لَا يُكْفَى وَلَا يُسَمَّى حَقِّي يَطْهَرُ
أَمْرًا فِيمَا لَ الْأَرْضُ^(۱) عَدْلًا كَمَا مِلْت جَوْرًا، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ
و بَرَكَاتُهُ، ثُمَّ قَامَ فَقَضَى.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ اتَّبِعْهُ فَإِنِّي أَتَعَصِدُ؟ فَخَرَجَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
أَثَرِهِ قَالَ: فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجَ الْمَسْجِدِ فَمَا دَرَيْتُ أَتَيْنَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللَّهِ^(۲)،
فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَتَعْرِفُهُ؟ فَقُلْتُ: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ، فَقَالَ: هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۲ - حَدَّثَنَا الْمُطَفِّرُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ الْمُطَفِّرِ الْقَلَوِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا
جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ
الْبُخْدَادِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّبْرِيُّ، عَنْ خَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ سَدِيرِ بْنِ -
حَكِيمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصًا قَالَ: لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُعَاوِيَةَ بْنَ -
أَبِي سُفْيَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ، فَلَامَعَتْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضِهِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْكُمُ مَا تَدْرُونَ مَا

آنکه امرش ظاهر شده و زمین را از داد آکنده سازد همچنان که پر از ستم شده
باشد، و ای امیرالمؤمنین سلام و برکات خداوند بر تو باد، آنگاه
برخواست و رفت.

بعد از آن امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! به دنبال او برو و بین به کجا
می رود، امام حسن علیه السلام به دنبال او رفت و سپس گفت: همین که پایش را بیرون
مسجد گذاشت دیگر ندانستم که به کدام سرزمین خدا رفت و من به نزد
امیرالمؤمنین علیه السلام برگشتم و به او خبر دادم، فرمود: ای ابا محمد! آیا او را
شناختی؟ گفتم: خدا و رسول و امیرالمؤمنین دانایانترند، فرمود: او خضر علیه السلام
است.

۲ - ابوسعید عقیصا گوید: وقتی امام حسن علیه السلام با معاویه مصالحه کرد، مردم
به نزد او آمدند و بعضی از آنها امام را به واسطه بیعتش مورد سرزنش قرار
دادند، امام علیه السلام فرمود: وای بر شما، چه می دانید که چه کردم؟ به خدا سوگند این

عَمِلْتُ وَ اللهُ الَّذِي عَمِلْتُ خَيْرٌ لِشَيْعَتِي بِمَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ لَوْ غَرَبَتْ، أَلَا تَعْلَمُونَ أَنِّي إِمَامُكُمْ مُعْتَرِضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ، وَ أَخَذُ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِنَصِّ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ عَلَيَّ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: أَلَمْاعِلِمْتُمْ أَنَّ الْخِضَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا خَرَقَ السَّفِينَةَ وَ أَقَامَ الْجِدَارَ وَ قَتَلَ الْقَلَامَ كَانَ ذَلِكَ سَعْطاً لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ إِذْ خَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ، وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ حِكْمَةً وَ صَوَاباً، أَلَمْاعِلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِثْلًا أَخَذَ إِلَّا وَ تَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ لِطَاعَتِهِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي رُوحُ اللهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلْفَهُ، فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُخْفِي وَ يَلَدُّهُ، وَ يَغِيبُ شَخْصَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ إِذَا خَرَجَ، ذَلِكَ الثَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَامِ، يُطِيلُ اللهُ عُمرَهُ فِي غَيْبِهِ، ثُمَّ يُظَاهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍّ دُونَ ثَرْبَعِينَ سَنَةً، ذَلِكَ لِئَعْلَمَ أَنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

عمل برای شیعیانم از آنچه که آفتاب بر آن بتابد و غروب کند بهتر است، آیا نمی دانید که من امام مفترض الطاعة بر شما هستم و به نص رسول خدا ﷺ یکی از دو سروران جوانان بهستم؟ گفتند: آری، فرمود: آیا می دانید که وقتی خضر علیهما السلام کشتی را سوراخ کرد و دیوار را بپا داشت و آن جوان را کشت، این اعمال موجب خشم موسی بن عمران گردید چون حکمت آنها بر وی پوشیده بود؟ اما آن اعمال نزد خدای تعالی عین حکمت و صواب بود؟ آیا می دانید که هیچ یک از ما ائمه نیست جز آنکه بیعت سرکش زمانش بر گردن اوست مگر قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند؟ خداوند ولادت او را مخفی می سازد و شخص او نهان می شود تا آنگاه که خروج کند بیعت احدی بر گردن او نباشد، او نهمین از فرزندان برادرم حسین است و فرزند سرور کنیزان، خداوند عمر او را در دوران غیبت طولانی می گرداند، سپس با قدرت خود او را در صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد ظاهر می سازد تا بدانند که خداوند بر هر کاری توانا است.

﴿ باب ۳۰ ﴾

« ما أَخْبَرَ بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام مِنْ وَقْعِ »

« الْغَيْبَةِ بِالقَائِمِ عليه السلام وَأَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأُمَمِ عليه السلام »

۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ مَنِيعٍ الْقَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرِو الْكُشَيْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ شُجَاعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحُجَّاجِ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام: « فِي الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأُمَمِ مِنْ يُوسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام وَ هُوَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، يُصْلِحُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ ».

۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمُعَاذِيُّ عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُهَنْدَانِيُّ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْقُرَاتِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ هَذَانِ « قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ: قَائِمُ هَذِهِ الْأُمَمِ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأُمَمِ وَ هُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ وَ هُوَ الَّذِي يُقَسِّمُ مِيرَاثَهُ وَ هُوَ عَمِّي ».

باب ۳۰

روایات امام حسین علیه السلام

در باره دوازدهمین امام و غیبت او

۱ - عبد الرحمن بن حجاج از امام صادق از امام باقر از امام سجاد علیهم السلام روایت کند که امام حسین علیه السلام فرمود: در نهمین فرزند من سنتی از یوسف و سنتی از موسی بن عمران است، او قائم ما اهل بیت است و خدای تعالی امر او را در یک شب اصلاح فرماید.

۲ - مردی همدانی گوید: از امام حسین علیه السلام شنیدم که می فرمود: قائم این امت نهمین از فرزندان من است او صاحب غیبت است و او کسی است که میراثش را در حیاتش تقسیم کنند.

۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنَا وَكَيْعُ بْنُ الْجَزَّاحِ، عَنْ الرَّبِيعِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَلِيطٍ «قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: مِثْلًا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا، أُولَئِكَ أُمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَآخِرُهُمُ الثَّاسِعُ مِنْ وَلَدِي، وَهُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، يُخْبِي اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، وَيُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، لَهُ غَيْبَةٌ يَزِيدُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيُنْجِي فِيهَا عَلَى الدِّينِ آخَرُونَ، لَيُؤْذَنُ وَ يُنَالُ لَهُمْ: «مَنْ هَذَا الرَّعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، أَمَا إِنَّ الصَّابِرَ فِي غَيْبَتِهِ عَلَى الْأَذَى وَ التَّكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله».

۴ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقُرَوِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَضْرَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى الْأَخْوَلُ قَالَ: حَدَّثَنَا خَلَادُ الْمَقْرِي، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حُصَيْنٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ وَثَّابٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَمْرٍ «قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي، فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَ ظُلْمًا، كَذَلِكَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ».

۳ - عبد الرحمن بن سلیط گوید: امام حسین علیه السلام فرمود: از ما خاندان دوازده مهدی خواهد بود که اولین آنها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و آخرین آنها نهمین از فرزندان من است و او امام قائم به حق است و خدای تعالی زمین را به واسطه او پس از موت زنده کند و دین حق را به دست او بر همه ادیان چیره نماید گرچه مشرکان را ناخوش آید، او را غیبتی است که اقوامی در آن مرتد شوند و دیگرانی در آن پا برجا باشند و اذیت شوند و به آنها بگویند: اگر راست می گوئید این وعده چه وقت عملی شود؟ بدانید کسی که در دوران غیبت او بر آزار و تکذیب صابر باشد مانند مجاهدی است که با شمشیر پیشاروی رسول خدا صلى الله عليه وآله مجاهده کرده است.

۴ - عبدالله بن عمر گوید: از حسین بن علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را به قدری طولانی فرماید تا آنکه مردی از فرزندان من خروج نماید و زمین را از عدل و داد آکنده

۵ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الطَّطَارُ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنِي حَمْدَانُ بْنُ مَتَّصُورٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عِيسَى الْخُشَّابِ «قَالَ: قُلْتُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ قَالَ: لَا وَلَكِنْ صَاحِبُ الْأَمْرِ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ الْمُتَوَرِّ بِأَبِيهِ، الْمَكْنِيُّ بِعَمِّهِ،^(۱) يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَائِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ».

﴿ باب ۳۱ ﴾

• (ما أَخْبَرَ بِهِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

• (مِنْ وَفُوعِ الْغَيْبَةِ بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ) •

• (مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الطَّطَارُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْجَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقُضْرِيِّ، عَنْ عَفْرِو بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي حمزة «قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ الْأَئِمَّةَ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ أَرْوَاحًا فِي ضِيَاءِ نُورِهِ يَقْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ

سازد همچنانکه پر از ظلم و جور شده باشد، از رسول خدا ﷺ چنین شنیدم.

۵ - عیسی خشاب گوید: به امام حسین علیه السلام گفتم: آیا شما صاحب الامر هستید؟ فرمود: خیر، ولیکن صاحب الامر طرید و شرید و خونخواه پدرش و دارای کنیه عمویش می باشد او شمشیرش را هشت ماه روی دوش خود می نهد.

باب ۳۱

روایات امام سجّاد علیه السلام

در باره دوازدهمین امام و غیبت او

۱ - ابو حمزه گوید از امام سجّاد علیه السلام شنیدم که می فرمود: خدای تعالی محمد و علی و ائمه یازده گانه را از نور عظمت خود آفرید، ارواحی که از ضیاء نور او بودند، آنان پیش از آنکه خداوند خلق را بیافریند او را می پرستیدند و تسبیح و

۱ - لعل الصواب: «المکنی»، وهو علی زنة «المهدي»، بمعنى المكنی والمستر؛ حتی عن عمه.

عَزَّوَجَلَّ وَ يُقَدِّسُونَ، وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ الْهَادِيَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ. »
 قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - ﷺ - : قَدْ رَوِيَ هَذَا الْخَبَرُ بِغَيْرِ هَذَا اللَّفْظِ إِلَّا أَنَّ
 مَسْمُوعِي مَا قَدْ ذَكَرْتُهُ.

۲ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ، عَنْ
 عَبْدِ اللَّهِ ^(۱) بْنِ مُوسَى، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ - ﷺ - قَالَ: حَدَّثَنِي صَفْوَانُ
 ابْنُ يَحْيَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ أَبِي حَزَّةَ الثَّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ قَالَ:
 دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ
 أَخْبِرْنِي بِالَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ طَاعَتَهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ، وَ أَوْجَبَ عَلَى عِبَادِهِ الْإِقْدَاءَ بِهِمْ
 بِقَدَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ لِي: يَا كَنُكَرُ! أُولَى الْأَمْرِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أئِمَّةً
 لِلنَّاسِ وَ أَوْجَبَ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُمْ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ
 الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْنَا، ثُمَّ سَكَتَ.
 فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي رُوِيَ لَنَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ ﷺ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَحُلُو مِنْ

تقدیس می کردند، آنان ائمه هادیه از آل محمد ﷺ هستند.
 مصنف این کتاب ﷺ گوید: این خبر با الفاظ دیگر نیز روایت شده است اما
 مسموع من همان است که ذکر کردم.

۲ - ابو خالد کابلی املقب به کنکرا گوید: بر مولای خود امام
 زین العابدین ﷺ وارد شدم و بدو گفتم: یا ابن رسول الله! کسانی که خدای تعالی
 طاعت و مودتشان را واجب ساخته و اقتدای به آنان را پس از پیامبر اکرم
 واجب گردانیده است چه کسانی هستند؟ فرمود: ای کنکرا! اولی الامر که
 خدای تعالی آنها را ائمه مردم گردانیده و طاعتشان را بر آنها واجب ساخته
 است عبارتند از: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ سپس حسن و سپس حسین
 دو فرزند علی بن ابی طالب سپس امر به ما منتهی گردید و بعد سخنی فرمود.
 گفتم ای سرورم! از امیرالمؤمنین علی ﷺ برای ما روایت شده است که زمین

حُجَّةٌ لِلَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ عَلَى عِبَادِهِ، فَمَنِ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: ابْنِي مُحَمَّدٌ وَاسْمُهُ فِي التَّوْرَةِ بَاقِرٌ، يَنْقُرُ الْعِلْمَ بِقَرَأٍ، هُوَ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدِي، وَمِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ جَعْفَرٌ، وَاسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ الصَّادِقُ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ صَارَ اسْمُهُ الصَّادِقُ وَكُلُّكُمْ صَادِقُونَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِذَا وَلَدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بَنِي عَلِيٍّ بَنِي الْحُسَيْنِ بَنِي عَلِيٍّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْمُهُ الصَّادِقُ، فَإِنَّ لِلْخَالِيسِ مِنْ وَلَدِهِ وَلَدًا اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدْعِي الْإِمَامَةَ أَجْرَاءَ عَلِيٍّ وَكَذِبًا عَلَيْهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الْكَذَّابِ، الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالدَّعِي بِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، الْمُخَالِفُ عَلَى أَبِيهِ، وَالْمُحَاسِدُ لِأَخِيهِ، ذَلِكَ الَّذِي يَرُومُ كُشْفَ سِتْرِ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبَتِهِ وَلِيَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ بَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءَ شَدِيدٍ، ثُمَّ قَالَ: كَأَنِّي بِجَعْفَرِ الْكَذَّابِ وَقَدْ حَمَلَ طَائِفِيَّةَ زَمَانِهِ عَلَى تَفْتِيشِ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ، وَالتَّقَيُّبِ فِي حِفْظِ اللَّهِ، وَالتَّوَكُّلِ بِحَرَمِ أَبِيهِ جَهْلًا بِهِ

از حجت خدای تعالی بر بندگانش خالی نمی ماند، حجت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: فرزندم محمد و نام او در تورات باقر است و علم را مو شکافانه می شکافد، او حجت و امام پس از من است و پس از محمد فرزندش جعفر و او را در آسمانها صادق می گویند، گفتم: ای سرورم! چرا نام او صادق شده است در حالی که همه شما صادق هستید؟ فرمود: پدرم از پدرانش از رسول خدا - صلوات الله علیهم اجمعین - روایت فرموده است: آنگاه که فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب متولد شد نامش را صادق بگذارید که پنجمین از سلاله او فرزندی است که نامش جعفر است که از روی تجرّی بر خدای تعالی و دروغ بستن بر او ادّعای امامت می کند و او نزد خدا جعفر کذاب و مفتری بر خدای تعالی است و مدّعی مقامی است که اهل آن نیست و مخالف پدر خویش و حسود بر برادر خود است او کسی است که می خواهد در هنگام غیبت ولیّ خدای تعالی او را بر ملا سازد، سپس علی بن الحسین علیه السلام به سختی گریست آنگاه فرمود: گویا جعفر کذاب را می بینم که طاعی زمانش را وادار می کند تا در امر ولی الله و غایب در حفظ الهی و موکل بر حرم پدرش تفتیش کند به خاطر جهلی که بر ولادت او دارد، و حرصی که بر قتل او دارد اگر به او دسترسی یابد، و

يُولَاذِيهِ، وَحِزْصاً مِنْهُ عَلَى قَتْلِهِ إِنْ ظَفَرِيهِ، (وَ) طَمَعاً فِي مِيرَاثِهِ حَتَّى يَأْخُذَهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ.
 قَالَ أَبُو خَالِدٍ: قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَإِنَّ ذَلِكَ لَكَايُنٌ، فَقَالَ: إِي وَرَبِّي! إِنْ
 ذَلِكَ لَمَكْتُوبٌ عِنْدَنَا فِي الصَّحِيفَةِ الَّتِي فِيهَا ذِكْرُ الْحَقِّ الَّتِي تَجْرِي عَلَيْنَا بِفَضْلِ رَسُولِ-
 اللَّهِ ﷺ. قَالَ أَبُو خَالِدٍ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ يَكُونُ مَا ذَا، قَالَ: ثُمَّ تَمُتُّهُ
 الْقَبِيضَةُ بِرُؤْيَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالأُمَمَةُ بَعْدَهُ.
 يَا أَبَا خَالِدٍ إِنْ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَالْمُنْتَظِرِينَ لظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ-
 كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْقَوْلِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ
 الْقَبِيضَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ، وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ
 رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالسَّيْفِ، أُولَئِكَ الْخَالِصُونَ حَقّاً وَشَيْخَتَا صِدْقاً، وَالدُّعَاءُ إِلَى دِينِ-
 اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سِرّاً وَجَهراً. وَقَالَ **عَلِيٌّ**: الْيَتَظَارُ الْفَرَجُ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ.
 وَخَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى وَوَحَّاحُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ، وَ عَلِيُّ بْنُ -

طعمی که به میراث او دارد تا آن جا به ناحق غصب کند.

ابو خالد گوید: گفتم: یا ابن رسول الله! آیا چنین چیزی واقع خواهد شد؟
 فرمود: به خدا سوگند واقع خواهد شد و آن در صحیفه ای که نزد ماست مکتوب
 است، صحیفه ای که در آن ذکر محتبای است که بر ما پس از رسول خدا جاری
 می شود. ابو خالد گوید: گفتم: یا ابن رسول الله! بعد از آن چه خواهد شد؟
 فرمود: آنگاه غیبت ولی خدا طولانی خواهد شد او دوازدهمین از اوصیای رسول -
 خدا ﷺ و ائمه پس از اوست. ای ابا خالد! مردم زمان غیبت آن امام که
 معتقد به امامت و منتظر ظهور او هستند از مردم هر زمانی برترند، زیرا خدای
 تعالی عقل و فهم و معرفتی به آنها عطا فرموده است که غیبت نزد آنان به منزله
 مشاهده است، و آنان را در آن زمان به مانند مجاهدین پیش روی رسول
 خدا ﷺ که با شمشیر به جهاد برخاسته اند قرار داده است، آنان مخلصان حقیق
 و شیعیان راستین ما و داعیان به دین خدای تعالی در نهان و آشکارند، و فرمود:
 انتظار فرج خود بزرگترین فرج است.

این حدیث را علی بن احمد بن موسی و محمد بن احمد شییبانی و علی بن عبدالله

عَبْدَ اللَّهِ الْوَرَّاقُ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ. عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الْأَقْمِيِّ. عَنْ
عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ صفوان. عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ. عَنْ أَبِي حَمْرَةَ
الشَّعْبَانِيِّ. عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ. عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: ذَكَرَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ [ب] جَعْفَرَ الْكَذَّابِ
دَلَالَةً فِي أَخْبَارِهِ بِمَا يَقَعُ مِنْهُ. وَقَدْ رَوَى بِمِثْلِ ذَلِكَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ
الشَّكْرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَمْ يَسْرِ بِهِ لَمَّا وَلَدَ وَأَنَّهُ أَخْبَرَنَا بِأَنَّهُ سَيُضِلُّ خَلْقًا كَثِيرًا. وَ ذَلِكَ
دَلَالَةٌ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْضًا لِأَنَّهُ لَا دَلَالَةَ عَلَى الْإِمَامَةِ أَعْظَمَ مِنَ الْإِخْبَارِ بِمَا يَكُونُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ
كَهْمَا كَانَ. بِمِثْلِ ذَلِكَ دَلَالَةٌ لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى نُبُوَّتِهِ إِذْ أَنْبَأَ النَّاسَ بِمَا يَأْكُلُونَ وَ مَا
يَذْخَرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ. وَ كَهْمَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ حِينَ قَالَ أَبُو سَفْيَانَ فِي نَفْسِهِ: مَنْ قَتَلَ مِثْلَ
مَا فَعَلْتُ جِئْتُ قَدْ قُتِلْتُ بِدِي فِي يَدِهِ أَلَا كُنْتُ أَجْمَعُ عَلَيْهِ الْجُمُوعَ مِنَ الْأَحَابِيشِ وَ كُنَائَةِ
فَكُنْتُ أَقْنَاءَ بِهِمْ^(۱) فَلَقِي كُنْتُ أَذْقُهُ. فَنَادَاهُ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ خَيْمَتِهِ فَقَالَ: إِذَا كَانَ اللَّهُ

وَرَّاقٌ نِزَاجًا بِسَنَدِ خُودِ از امام سجّاد علیه السلام برای ما روایت کرده اند.

مصنّف این کتاب علیه السلام گوید: اخبار امام زین العابدین علیه السلام از جعفر کذاب
خود دلیلی بر امامت اوست و مثل آن از امام هادی علیه السلام نیز روایت شده است که
چون جعفر متولد شد سرور نگردد و خبر داد که به زودی خلق بسیاری را
گمراه خواهد کرد و آن نیز دلیلی بر امامت اوست، زیرا برای امامت دلیلی بزرگتر
از آن نیست که امام از آنچه در آینده واقع خواهد شد خبر دهد و همان هم واقع
گردد، و مثل این است دلیل عیسی بن مریم علیه السلام بر نبوتش آنگاه که به مردم خبر
داد که در خانه های خود چه می خورند و چه ذخیره می کنند، همچنان که پیامبر
اکرم نیز چنین بود و آنگاه که ابوسفیان تسلیم پیامبر می شد در دل گذرانید که چه
کسی چنین می کند که من کردم؟ دستم را در دستش گذاشتم؟ آیا من نمی توانستم
لشکریانی از حبشیان و کنانه علیه او گرد آورم و با او روبرو شوم و شاید او را
دفع می کردم! در این هنگام پیامبر اکرم ﷺ از خیمه خود ندا کردند: ای ابا-
سفیان! آنگاه خدا تو را خوار می کرد! و این نیز دلیلی بر پیامبری اوست همانند

يُخْبِرُكَ يَا أَبَاسُفَيَانَ . وَ ذَلِكَ دَلَالَةٌ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَلَالَةِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . وَ كُلُّ مَنْ أَخْبَرَ
مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِثْلِ ذَلِكَ فَهِيَ دَلَالَةٌ تَدُلُّ النَّاسَ عَلَى أَنَّهُ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ مِنَ اللَّهِ
تَبَارَكَ وَ تَعَالَى .

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ .
قَالَ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْفَرَاتِ قَالَ : أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
ابْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَكِيمِ - الْمَقْرُوفِ بِابْنِ سَهَابَةَ - قَالَتْ :
كُنْتُ فِي دَارِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُسْكُرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي وُلِدَ فِيهِ جَعْفَرُ
فَوَازَيْتُ أَهْلَ الدَّارِ قَدْ سَرُّوا بِهِ ، فَصِغْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ أَزِدْ مَسْرُوراً بِذَلِكَ .
فَقُلْتُ لَهُ : يَا سَيِّدِي مَا لِي لَوْلَاكَ غَيْرَ مَسْرُورٍ بِهَذَا الْمَوْلُودِ ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَهْوُونَ عَلَيْكَ أُمَّهُ ،
فَبِأَنَّهُ سَيَصِلُ خَلْقًا كَثِيرًا .

۳ - حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ -
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَتَامٍ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الثَّوْقَلِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ -
هِلَالٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى الْكِلَابِيِّ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ حَمْرَةَ بْنِ حُمُرَانَ ، عَنْ أَبِيهِ
[حُمُرَانَ بْنِ أَصْبَغٍ] ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ « قَالَ : سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ -

دلیل که عیسی بن مریم بر نبوت خود داشت، و هر کدام از ائمه که این چنین امور
غیبی را اخبار کنند، دلیل بر مردم اقامه کرده اند که آنها امام مفترض الطاعه از
جانب خدای تعالی هستند.

فاطمه دختر محمد بن هاشم گوید: وقتی که جعفر متولد شد من در خانه امام
هادی علیه السلام بودم و اهل خانه به این ولادت مسرور شدند، به نزد امام هادی علیه السلام
رفتم و او را مسرور نیافتم، گفتم: ای سرورم! چرا شما را به واسطه این مولود
شادان نمی بینم؟ فرمود: این امر بر تو سهل خواهد شد زیرا به زودی او خلق
کثیری را گمراه می سازد.

۳ - سعید بن جبیر گوید: از امام زین العابدین علیه السلام شنیدم که می فرمود: در

الحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: فِي الْقَائِمِ مِثْلُ سَنَنِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ: [سُنَّةٌ مِنْ أَبِيْنَا آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ، وَ سُنَّةٌ مِنْ إِبْرَاهِيمَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ أَيُّوبَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، فَأَمَّا مِنْ آدَمَ وَ إِبْرَاهِيمَ فَطُولُ الْعُمْرِ، وَ أَمَّا مِنْ إِبْرَاهِيمَ فَنُفْخَاءُ الْوِلَادَةِ وَ اعْتَزَالُ النَّاسِ، وَ أَمَّا مِنْ مُوسَى، فَالْخَوْفُ وَ الْغَيْبَةُ، وَ أَمَّا مِنْ عِيسَى فَاخْتِلَافُ النَّاسِ فِيهِ، وَ أَمَّا مِنْ أَيُّوبَ فَالْفَرَجُ بَعْدَ الْبَلَاءِ، وَ أَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ ﷺ فَالْخُرُوجُ بِالسَّبَبِ].

۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بَشَّارٍ الْقُرَظِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ الْمُطَفَّرِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ الْأَسَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُرَّانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ «قَالَ: سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: فِي الْقَائِمِ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَ هُوَ طُولُ الْعُمْرِ».

۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّقَاقِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُرَّانَ، عَنْ أَبِيهِ حُمَّارَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ «قَالَ: سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: فِي الْقَائِمِ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَ هُوَ طُولُ الْعُمْرِ».

قائم ما سُنَّتِهای از انبیاء وجود دارد: سُنَّتِی از پدرمان آدَمَ علیه السلام و سُنَّتِی از نوح و سُنَّتِی از ابراهیم و سُنَّتِی از موسی و سُنَّتِی از عیسی و سُنَّتِی از ایوب و سُنَّتِی از محمد صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، اما از آدَمَ و نوح طول عمر، و اما از ابراهیم پنهانی ولادت و کناره گیری از مردم، و اما از موسی خوف و غیبت، و اما از عیسی اختلاف مردم درباره او، و اما از ایوب فرج پس از گرفتاری، و اما از محمد ﷺ خروج با شمشیر است.

۴- محمد بن علی بن بشار به سند خود از سعید بن جبیر روایت کند که از امام زین العابدین علیه السلام شنیدم که می فرمود: در قائم سُنَّتِی از نوح است که آن طول عمر می باشد.

علی بن احمد دقاق نیز به سند خود از سعید بن جبیر حدیث فوق را روایت کرده است.

۵- وَ يَهَذَا الْإِسْنَادُ قَالَ: «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عليه السلام: الْقَائِمُ مِنَّا نَحْنُ وَوَلَادَتُهُ عَلَى النَّاسِ حَقٌّ يَقُولُوا: لَمْ يُولَدْ بَعْدُ، لِيَخْرُجَ حِينَ يَخْرُجُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عَقْبِهِ بَيِّنَةٌ».

۶- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْمَسْدَاقِيُّ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَشْطَامِ بْنِ مَرْثَةَ، عَنْ عَمْرِودِ بْنِ ثَابِتٍ «قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عليه السلام: مَنْ تَبَتَّ عَلَى مُوَالاتِنَا ^(۱) فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَ أَحَدٍ».

۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ الْكَلْبِيُّ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَفْقُوبَ الْكَلْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَائِمُ بْنُ الْقَلَاءِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقُرَظِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ حَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَنَاطِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ ثَابِتِ الثَّمَالِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» ^(۲) وَ فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ» ^(۳)، وَ الْإِمَامَةُ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِلَى يَوْمِ

۵- و به همان سند از امام زین العابدین عليه السلام روایت شده است که فرمودند: ولادت قائم ما بر مردم پنهان است تا به غایقی که بگویند: هنوز متولد نشده است، تا وقتی که ظهور کند بیعت کسی بر گردنش نباشد.

۶- عمرو بن ثابت گوید: امام زین العابدین عليه السلام فرمود: کسی که در غیبت قائم ما بر موالات ما پایدار باشد، خدای تعالی اجر هزار شهید از شهدای بدر و اُحُد به وی عطا فرماید.

۷- ثابت ثمالی از امام سجاد عليه السلام روایت کند که فرمود: این آیه درباره ما نازل شده است: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» و این آیه نیز درباره ما نازل شده است: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ» و امامت تا روز قیامت در نسل

۱- في بعض النسخ «على ولايتنا».

۲- الاخراب: ۶.

۳- الزخرف: ۲۸.

الْقِيَامَةِ. وَ إِنَّ لِقَائِمِ مِثْلَا غَيْبَتَيْنِ أَحَدَهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْآخَرَى. أَمَّا الْأُولَى فَمِيسَّةُ أَيَّامٍ، أَوْ مِيسَّةُ أَشْهُرٍ، أَوْ مِيسَّةُ سِنِينَ. وَأَمَّا الْآخَرَى فَمَطْوَلُ أَمَدُهَا حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ مَنْ يَقُولُ بِهِ، فَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ، وَ صَحَّحَتْ مَعْرِفَتُهُ، وَ لَمْ يَقَعْدْ فِي نَفْسِهِ حَرْجًا يَمَّا قَضَيْنَا، وَ سَلَّمَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ».

۸ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ الثَّقِيلَةِ وَ الْآرَاءِ الْبَاطِلَةِ، وَ الْمَقَاتِلِ الْفَاسِدَةِ، وَ لَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ، فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ، وَ مَنْ اقْتَدَى بِنَا هُدِيَ، وَ مَنْ كَانَ يَعْمَلُ بِالْقِيَاسِ وَ الرَّأْيِ هَلَكَ، وَ مَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ شَيْئًا يَمَّا تَقُولُهُ أَوْ تَقْضِي بِهِ حَرْجًا كَفَرًا بِأَلَّذِي أُنْزِلَ السَّبْعُ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنُ الْعَظِيمُ، وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ».



حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است، و برای قائم ما دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی تر است، اما غیبت اولی سال یا شش ماه یا شش سال به طول می انجامد و اما غیبت دیگر طولانی می شود تا به غایبی که بیشتر معتقدین به آن امام از این امر باز گردند و بر آن ثابت نمایند مگر کسی که یقینش قوی و معرفتش درست باشد و در دلش حرجی از آنچه حکم می کنیم نبوده و تسلیم ما اهل بیت باشد.

۸ - و باز ثابت نمائی از امام سجّاد علیه السلام روایت کند که فرمود: با عقول ناقصه و آراء باطله و قیاسهای فاسده به دین خدای تعالی نمی رسند و آن جز با تسلیم به دست نمی آید، و هر که تسلیم ما شد سالم می ماند، و هر که به ما اقتدا کرد هدایت می یابد، و هر که به قیاس و رأی عمل کند هلاک می شود، و هر که در آنچه می گوئیم شک دارد یا در آنچه حکم می کنیم حرجی داشته باشد، به خدایی که سَبْعُ الْمَثَانِ و قرآن عظیم را فرو فرستاده است، کافر شده است در حالی که خودش هم نمی داند.

﴿ باب ۳۲ ﴾

• (ما أَخْبَرَ بِهِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عليه السلام) •

• (مِنْ وَقُوعِ الْغَيْبَةِ بِالْقَائِمِ عليه السلام وَ أَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَوَّلَةِ عليه السلام) •

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْخَمِيرِيُّ قَالَا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ يَزِيدَ، عَنْ الْحُسَيْنِ ^(۱) ابْنِ الرَّبِيعِ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ، عَنْ أُسَيْدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ ^(۲)، عَنْ أُمِّ هَانِيٍّ «قَالَتْ: لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ: «فَلَا أُقِيمُ بِالْخَنْسِ» ^(۳) الْجَوَارِ الْكَنْسِ؟ فَقَالَ: إِمَامٌ يُخْتَصُّ فِي زَمَانِهِ عِنْدَ انْقِضَاءِ مَنْ عَلَيْهِ سَنَةٌ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ، ثُمَّ يَبْدُو كَالشَّهَابِ الْوَقَادِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ، فَإِنْ أَذْرَحْتَ ذَلِكَ قَرِثَ عَيْنَاكَ».

۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْقَاسِي؛ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ شاذُوَيْهِ الْمُؤَدَّبُ؛ وَ جَعْفَرُ ابْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَشْرُورٍ؛ وَ جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْخَمِيرِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ

باب ۳۳

روایات امام باقر عليه السلام

در باره امام دوازدهم عليه السلام و غیبت او

۱ - امّ هانی گوید: امام باقر عليه السلام را ملاقات کردم و از تأویل این آیه پرسش نمودم: «فَلَا أُقِيمُ بِالْخَنْسِ الْجَوَارِ الْكَنْسِ» فرمود: امامی است که در زمان خود پس از منقضی شدن کسانی که او را می شناسند در سال دوست و شصت غایب می شود، سپس مانند شهاب نورانی در شبی ظلمانی پدیدار می گردد، و اگر او را دیدی چشمانت روشن باد!

۲ - عبدالله بن عطا گوید به امام باقر عليه السلام گفتم: شیعیان شما در عراق بسیارند

۱ - فی بعض النسخ «عن الحسن» و السند مضطرب، نقل للكافي أحمد بن الحسن، عن عمر بن يزيد، عن الحسن بن

الربيع المديني - الخ. ۲ - فی بعض النسخ: «أسيد بن ثعلبة». ۳ - التكميل: ۱۵ و ۱۶.

الْقَصْبَانِي. وَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ الْقَصْبَانِي، عَنْ مُوسَى بْنِ هِلَالٍ الصَّبِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنْ شِيعَتَكَ بِالْعِرَاقِ كَثِيرُونَ؛ فَوَاللَّهِ مَا فِي أَهْلِ بَيْتِكَ مِثْلَكَ فَكَيْفَ لَا تَخْرُجُ؟ فَقَالَ: يَا عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عَطَاءٍ قَدْ أَمَكَّتِ الْحَشَوَةُ مِنْ أَدْنَيْكَ، وَاللَّهِ مَا أَنَا بِصَاحِبِكُمْ، قُلْتُ: فَمَنْ صَاحِبُنَا؟ قَالَ: انْظُرُوا مَنْ تُلْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَا دُئْتُهُ فَهُوَ صَاحِبُكُمْ».

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ الصَّقَلِيُّ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَشْبَاطٍ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي - حَمَزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ»^(۱)، فَقَالَ: هَذِهِ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ^(۲)، يَقُولُ: إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْنَ هُوَ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ، يَأْتِيكُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ حَلَالِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ حَرَامِهِ، ثُمَّ قَالَ عليه السلام: وَاللَّهِ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَ لَا يَهْدُ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا».

و به خدا سوگند در میان اهل بیت شما کسی مثل شما نیست، چرا خروج نمی کنید؟ فرمود: ای عبدالله بن عطاء! سخنان یاوه گوشت را بر کرده است، به خدا سوگند من صاحب شما نیستم، گفتم: پس صاحب ما کیست؟ فرمود: بشگرید آن کس از ما که ولادتش بر مردم پنهان است هو صاحب شماست.

۳ - ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت کند که در تفسیر این کلام خدای تعالی «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» فرمود: این آیه درباره امام قائم علیه السلام نازل شده است می فرماید: اگر امامتان از شما غائب شود و ندانید که او کجاست، چه کسی امام ظاهری برای شما خواهد آورد؟ تا اخبار آسمان و زمین و حلال و حرام خدای تعالی را برای شما بیاورد، سپس فرمود: به خدا سوگند تاویل این آیه هنوز نیامده است و ناگزیر باید بیاید.

۴ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عَمِيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام «قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَرْسَلَ مُحَمَّدًا عليه السلام إِلَى الْجِبْرِ وَ الْإِنْسِ، وَ جَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ الْاِثْنِي عَشَرَ وَصِيًّا، مِنْهُمْ مَنْ مَضَى وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ، وَ كُلُّ وَصِيٍّ جَرَتْ فِيهِ سُنَّةٌ مِنْ الْأَوْصِيَاءِ الَّذِينَ بَعَثَ مُحَمَّدٌ عليه السلام عَلَى سُنَّةِ الْأَوْصِيَاءِ عِيسَى عليه السلام وَ كَانُوا اِثْنِي عَشَرَ وَ كَانَ أُمَرَاءُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى سُنَّةِ الْمَسِيحِ عليه السلام».

۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادٍ الْأَنْصَارِيِّ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَانٍ جَمِيعًا، عَنْ أَبِي - الْجَاوُودِ زِيَادِ بْنِ الْمُثَنِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام «قَالَ: قَالَ لِي: يَا أَبَا الْجَاوُودِ إِذَا دَارَبَ الْفَلَكَ وَ قَالَ النَّاسُ: مَاتَ الْقَائِمُ أَوْ خَلَعَ، يَا بَنِي وَادٍ سَلَكَ أَوْ قَالَ الطَّالِبُ: أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ وَ قَدْ بَلَيْتُ خَطَايَاهُ فَمَعْدُ ذَلِكَ فَارْجُوه، فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ قَائِمُهُ وَ لَوْ خَبَرُوا عَلَى الْفُلْجِ».

۶ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ «قَالَ: سَمِعْتُ

۴ - ابو حمزه از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله را بر جن و انس فرستاد و پس از او دوازده وصی قرار داد که بعضی از آنها در گذشته اند و بعضی دیگر باقی هستند و بر هر یک از اوصیای محمد صلی الله علیه و آله سنتی از اوصیای عیسی عليه السلام که آنان نیز دوازده تن بودند جاری شده است، و امیرالمؤمنین عليه السلام بر سنت عیسی عليه السلام بود.

۵ - ابوالجارود گوید: امام باقر عليه السلام به من فرمود: ای ابوالجارود! چون فلک دوار بچرخد و مردم بگویند: قائم مرده و یا هلاک شده و در کدام وادی سلوک می کند؟ و طالب بگوید: کجا قائمی وجود دارد و استخوانهای او نیز یوسیده است، در این هنگام بدو امیدوار باشید و چون دعوت او را شنیدید نزد او بروید گرچه به صورت سینه خیز و بر روی برف باشد.

۶ - ابوبصیر گوید از امام باقر عليه السلام شنیدم که می فرمود: در صاحب این امر

أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ أَرْبَعُ سُنَنٍ مِنْ لَزِيذَةِ أَنْبِيَاءَ عليهم السلام: سُنَّةُ مِنْ مُوسَى وَ سُنَّةُ مِنْ عِيسَى، وَ سُنَّةُ مِنْ يُوسُفَ، وَ سُنَّةُ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. فَأَمَّا مِنْ مُوسَى: فِخَايِفُ يَتَرَقَّبُ، وَأَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالْحَبَشُ، وَأَمَّا مِنْ عِيسَى فَيَقَالُ: إِنَّهُ مَاتَ، وَ لَمْ يَمُتْ، وَأَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَالْسَّيْفُ.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ الْهَمْدَانِيُّ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام بِمِثْلِ ذَلِكَ. ۷ - وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْقَلَاءِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَازِرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ الْحَطَّاطِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ الطَّحَّانِ «قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَاسِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ لِي مُبْتَدِئًا يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ إِنَّ فِي الْقَاسِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ شَبَاهًا مِنْ خُشْيَةِ مِنَ الرَّسُولِ: يُونُسُ بْنُ مَتَّى، وَ يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ، وَ مُوسَى، وَ عِيسَى، وَ مُحَمَّدٌ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

فَأَمَّا شَبَاهُهُ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى: فَزُجْرُوعَةٌ مِنْ عَجِيبٍ وَ هُوَ شَابٌّ بَعْدَ كِبَرِ السَّنَى، وَ أَمَّا

چهار سنت از چهار پیامبر وجود دارد، سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلوات الله علیهم، اما از موسی آن است که او نیز خائف و منتظر است، و اما از یوسف زندان است، و اما از عیسی آن است که می گویند مرده ولی غرده است، و اما از محمد شمشیر است.

احمد بن زیاد همدانی نیز مثل این حدیث را برای ما روایت کرده است.

۷- محمد بن مسلم گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و می خواستم از قائم آل محمد پرسش کنم، امام باقر علیه السلام بیش از آنکه من سؤال کنم فرمود: ای محمد بن مسلم! در قائم آل محمد شباهتی با پنج تن از انبیاء وجود دارد: یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم.

اما شباهت او با یونس بن متی آن است که وقتی پس از غیبت خود در کبر سن باز می گردد جوان است، اما شباهت او با یوسف بن یعقوب آن است که از

شبهه من یوسف بن یعقوب علیه السلام : قالفتی من خاصیت و عامیت، و اختفاؤه من إخوته
و اشکال أمره علی أبیه یعقوب علیه السلام مع قُرب المسافة بینه و بین أبیه و أهلِهِ و شیعتِهِ .
و أمّا شبهه من موسى علیه السلام فدوام خوفه، و طول غیبتِهِ، و خفاء ولادته، و تعب شیعه
من بقیه یحیی النور من الأذن و الهوان إلى أن أذن الله عزوجل فی ظهوره و نُصره و أیده
علی عدوّه، و أمّا شبهه من عیسی علیه السلام : فاختلف من اختلاف فیه، حقّ قالت طائفة
منهم : ما ولد، و قالت طائفة : مات، و قالت طائفة : قُتل و صلیب، و أمّا شبهه من جدو
المُصطفی صلی الله علیه و آله فخروجه بالسیف ^(۱)، و قتل أعداء الله و أعداء رسوله صلی الله علیه و آله، و
الجبارین و الطواغیت، و أنه یُصعد بالسیف و الرُعب، و أنه لا تُرد له رایت.

و إن من علامات خروجه : خروج السفیانی من الشام، و خروج التسانی من
الین [و صیحة من السماء فی شهر رمضان] و منادی من السماء باسمه و اسم أبیه .

خاص و عام غایب می شود و برادرانش نیز مختفی است، و امر او بر پدرش هم
پوشیده است با وجود آنکه مسافت بین او و بن پدرش و خاندان و شیعیانش کم
بود، اما شباهت او با موسی دوام خوف و طول غیبت و خفاء ولادت و رنج
شیعیانش پس از وی است که آزار و اذیت او بخواری می بینند تا آنکه خدای
تعالی اذن ظهور دهد و او را بر دشمنانش نصرت و تأیید فرماید، اما شباهت او با
عیسی علیه السلام اختلافی است که درباره وی صورت می بندد تا به غایتی که گروهی
گویند متولد نشده است و گروهی گویند فوت کرده است و گروهی گویند کشته
شده و به صلیب آویخته شده است، و اما شباهت او با جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
خروج او با شمشیر است و اینکه او دشمنان خدا و رسولش و جبارین و طواغیت
را خواهد کشت و او با شمشیر و رُعب یاری می شود و هیچ پرچمی از او باز
نگردد.

و از علامات قیام او : خروج سفیانی از شام و خروج یمانی از ین و صیحة
آسمانی در ماه رمضان و ندای آسمانی است که منادی او را به نام خودش و نام
پدرش می خواند.

۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، وَ الْهَيْثَمُ ابْنُ أَبِي مَثْرُوقٍ الْهَنْدِيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ السَّرَادِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي - حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «يَقَعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَعْلَمُهُمْ بِهِ وَ أَرْأَفُهُمْ بِالنَّاسِ مُحَمَّدٌ وَ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام، فَأَدْخُلُوا أَهْلَهُ دَخَلُوا وَ فَارِقُوا مَنْ فَارِقُوا - عَنِ ذَلِكَ حُسَيْنًا وَ وَلَدَهُ علیه السلام - فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِمْ وَ هُمْ الْأَوْصِيَاءُ وَ مِنْهُمْ الْأَئِمَّةُ قَائِمًا زَائِمُهُمْ قَائِمُهُمْ، وَ إِنْ أَصْبَحْتُمْ يَوْمًا لَا تَرَوْنَ مِنْهُمْ أَحَدًا فَاسْتَغْفِرُوا بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ انْظُرُوا السَّنَةَ الَّتِي كُنْتُمْ عَلَيْهَا وَ اتَّبِعُوهَا، وَ اجْبُرُوا مَنْ كُنْتُمْ تُجْبُونَ، وَ ابْقُوا مَنْ كُنْتُمْ تُبْقُونَ، فَمَا أَسْرَعَ مَا يَأْتِيَكُمُ الْفَرَجُ».

۹ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ: وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: مَا أَجَابَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَحَدٌ قَبْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ خَدِيجَةَ علیهم السلام وَ لَقَدْ حَكَّتْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

۸ - ابو حمزه ثمالی گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: نزدیک ترین مردمان به خدای تعالی و داناترین مردمان به خدا و مهربانترین ایشان به مردم محمد و ائمه علیهم السلام هستند، پس هر جا که آنان داخل می شوند شما هم داخل شوید و از هر که آنها مفارقت کردند شما هم مفارقت کنید - مقصود از آن حسین و فرزندان او هستند - که حق در میان آنان است و آنان اوصیا هستند و ائمه در میان آنها هستند، پس هر کجا آنان را دیدید از ایشان پیروی کنید و اگر روزی آنان را ندیدید به خدای تعالی استغاثه کنید و به آن سستی که داشتید نظر کنید و از آن تبعیت نمایید و آنان را که دوست می داشتید دوست بدارید و آنها را که دشمن می داشتید دشمن بدارید که چه زود باشد که فرج شما در آید.

۹ - محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: هیچ کس قبل از علی بن ابی طالب و خدیجه رسول اکرم را اجابت نکرد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه سه سال پنهان و خائف و منتظر بود و از قومش و مردمان می ترسید - و این

بِحُكْمَةِ ثَلَاثِ سِنِينَ مُحْتَمِياً خَائِفاً يَتَرَقَّبُ، وَيَخَافُ قَوْمَهُ وَالنَّاسَ - وَ الْحَدِيثُ طَوِيلٌ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ إِلَيْهِ.

۱۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَاعَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَارِثِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام «قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام قَالَ: «فَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْماً وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ».

۱۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ التُّوفَلِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ (عَنْ أَبِيهِ) عَنْ أَبِي بَصِيرٍ «قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ عليه السلام».

فَأَمَّا مِنْ مُوسَى فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ، وَ أَمَّا مِنْ عِيسَى فَيَقَالُ فِيهِ مَا أَكْثَرُ الْكَلِّ فِي عِيسَى، وَ أَمَّا مِنْ يُوسُفَ: فَالسَّجُنُ وَ الْقَيْدُ، وَ أَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَالْقِيَامُ بِسِرِّهِ وَ تَبْيِينُ آثَارِهِ ^(۱) ثُمَّ يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ فَلَا يَزَالُ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ

حدیث طولانی است و ما موضع حاجت خود را از آن نقل کردیم.

۱۰ - مفضل بن عمر از امام صادق و او از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: چون قائم علیه السلام قیام کند، گوید: چون از شما ترسیدم از نزد شما گریختم و پروردگارم مرا حکومت بخشید و مرا از پیامبران قرار داد.

۱۱ - ابوبصیر گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: در صاحب این امر سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلوات الله علیهم است.

اما از موسی آن است که او خائف و منتظر است، اما از عیسی آن است که آنچه درباره عیسی گفتند درباره او نیز می گویند، اما از یوسف زندان و غیبت است، و اما از محمد صلی الله علیه و آله قیام به سیره او و تبیین آثار اوست، پس هشت ماه

عَزَّوَجَلَّ، قُلْتُ: وَكَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ رَضِيَ؟ قَالَ: يُلْقِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ.

۱۲- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ دُوسٍ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرِو الْكَشِيرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُمِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ - رحمته الله - يَحْيَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ الْأَزْدِيِّ، عَنْ ضَرَّيْنِ الْكُنَاسِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ شَبَهُ مِنْ يُوسُفَ ابْنِ أُمَةِ سَوْدَاءَ، يُضْلِعُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ.

۱۳- وَبِهَذَا الْإِشْنَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ وَهَبٍ الْبَغْدَادِيُّ، وَيَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ سَعْدِ ابْنِ أَبِي خَلْفٍ الرَّامِ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرْبُوذٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنْكُمْ، قَالَ: لَمَحْنُ بِمَنْزِلَةِ النُّجُومِ إِذَا خَفِيَ نَجْمٌ بَدَأَ نَجْمٌ آخَرُ، أَمِنَ وَآمَانَ وَاسْلَمَ وَاسْلَامَ، وَفَاتَحَ وَفَتَاحَ، حَتَّى إِذَا اشْتَوَى بَنُو عَبْدِ الْمَطْلِبِ فَلَمْ يَذَرِ أَيُّ مِنْ أَيْ، أَظْهَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ [لَكُمْ] صَاحِبَكُمْ، فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ خَيْرُ الصُّفْبِ وَالدُّنُولِ، فَقُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ فَأَيُّهَا يَخْتَارُ؟ قَالَ: يَخْتَارُ الصُّفْبُ عَلَى الدُّنُولِ عليه السلام.

شمسیرش را بر شانه خود می گذارد و پیوسته دشمنان خدا را بکشد تا به غایتی که خدای تعالی خشنود گردد، گفتم: چگونه می داند که خدای تعالی خشنود شده است؟ فرمود: خدای تعالی در قلبش رحمت را القا کند.

۱۲- ضَرَّیس گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم فرمود: صاحب این امر را شباهتی است بیوسف، فرزند کنیز است سیام، خدای تعالی امر او را در یک شب اصلاح فرماید.

۱۳- معروف بن خربوذ گوید به امام باقر علیه السلام گفتم: مرا از حال خودتان آگاه کنید فرمود: ما به منزله ستارگانیم وقتی ستاره ای نهان شود ستاره ای دیگر آشکار می گردد، ما امن و امان و سلم و اسلام و فاتح و مفتاحیم، تا آنگاه که فرزندان عبدالمطلب برابر شوند و هیچ یک از آنها از دیگری باز شناخته نگردد، خدای تعالی صاحب شما را ظاهر سازد، پس خدای تعالی را حمد کنید که او را بین دشوار و رام بخیر سازد، گفتم فدای شما! کدام را بر می گزیند؟ فرمود دشوار را بر

۱۴ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ نَصْرِ بْنِ الصَّبَاحِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَهِيلٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَخُو أَبِي عَلِيٍّ الْكَاتِبِيُّ، عَنْ الْقَابُوسِيِّ، عَنْ نَصْرِ بْنِ السُّنْدِيِّ، عَنِ الْحَقِيلِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْفَزَارِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ أُمِّ هَانِيٍّ التَّقْفِيَّةِ «قَالَتْ: غَدَوْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَرَضَتْ بِقَلْبِي فَأَقْلَقَتْني وَأَشْهَرَتْ لَيْلِي، قَالَ: قَسَلِي يَا أُمَّ هَانِيٍّ قَالَتْ: قُلْتُ: يَا سَيِّدِي قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ» الْجَوَارِ الْكُنَّسِ ^(۱)» قَالَ: نَعَمْ الْمَسْأَلَةُ سَأَلْتَنِي يَا أُمَّ هَانِيٍّ هَذَا مَوْلُودٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ هُوَ الْمَهْدِيُّ مِنْ هَذِهِ الْعِثْرَةِ، تَكُونُ لَهُ خَيْرَةٌ وَغَيْبَةٌ يَخْلُفُ فِيهَا أَقْوَامٌ، وَتَسِيدِي فِيهَا أَقْوَامٌ، فَيَاطُونِي لَكَ إِنْ أَدْرَكْتِهِ، وَبَاطُونِي إِنْ أَدْرَكْتَهُ».

۱۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْهَرَمِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْمُخَيْرَةِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ، فَيَاطُونِي لِلثَّابِتِينَ عَلَى أَمْرِنَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، إِنْ أَذِنَ مَا يَكُونُ لَهُمْ مِنَ الثَّوَابِ

رام بر می گزیند. *مدرسه شیعیان*

۱۴ - امّ هانی تقفیه گوید: بامداد خدمت سرورم امام محمد باقر عليه السلام رسیدم و گفتم: ای آقای من! آیه ای از کتاب خدای تعالی بر دلم خطور کرده است و مرا پریشان ساخته و خواب از چشمم ریوده است، فرمود: ای امّ هانی! بپرس، گوید گفتم: ای سرورم! این قول خدای تعالی: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» فرمود: ای امّ هانی! خوب مسئله ای پرسیدی، این مولودی در آخر الزمان است، او مهدی این عترت است و برای او حیرت و غیبتی خواهد بود که اقوامی در آن گمراه شوند و اقوامی نیز هدایت یابند و خوشا بر تو اگر او را دریابی و خوشا بر کسی که او را دریابد.

۱۵ - جابر جعفی از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: زمانی بر مردم آید که امامشان غیبت کند و خوشا بر کسانی که در آن زمان بر امر ما ثابت بمانند،

أَنْ يُبَادِيَهُمُ الْبَارِيُّ جَلَّ جَلَالُهُ فَيَقُولُ: عِبَادِي وَإِمَائِي! آمَنْتُمْ بِسِرِّي وَصَدَقْتُمْ بَعْثِي، فَأُبَشِّرُوا بِحَسَنِ الثَّوَابِ مِنِّي، فَأَنْتُمْ عِبَادِي وَإِمَائِي حَقًّا، مِنْكُمْ أَتَقْبَلُ، وَ عَنْكُمْ أَعْفُو، وَلَكُمْ أَعْفِرُ، وَبِكُمْ أَنْبِي عِبَادِي النَّعِثُ، وَادْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ، وَ لَوْلَاكُمْ لَأَنْزَلْتُ عَلَيْهِمْ عَذَابِي، قَالَ جَابِرٌ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا يَسْتَعْمِلُهُ الْمُؤْمِنُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ؟ قَالَ: يَحْفَظُ اللِّسَانَ وَ لَزُومَ النَّبِئِ».

۱۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ الْكَلْبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْقَلَاءِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ الْحَنَاطِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ «قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ علیه السلام يَقُولُ: الْقَائِمُ مِثْلًا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ، مُؤَيَّدٌ بِالنُّصْرِ، تَطْوِي لَهُ الْأَرْضُ وَ تَطْهَرُ لَهُ الْكُتُورُ، يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ، وَ يُظْهِرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ دِينَهُ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا قُدِّ عَصِرَ، وَ يَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عَمْسَى بْنُ مَرْيَمَ علیها السلام فَيُصَلِّي خَلْقَهُ، قَالَ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ

کمترین توابی که برای آنها خواهد بود این است که باری تعالی به آنها ندا کرده و فرماید: ای بندگان و ای کنیزان من! به نهان من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید، پس به ثواب نیکوی خود شما را مرده می دهم، و شما بندگان و کنیزان حقیق من هستید، از شما می پذیرم و از شما در می گذرم و برای شما می بخشم و به واسطه شما باران بر بندگانم می بارم و بلا را از آنها بگردانم، و اگر شما نبودید بر آنها عذاب می فرستادم جابر گوید گفتم: یا ابن رسول الله! برترین عملی که در آن زمان مؤمن انجام می دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان و خانه نشینی.

۱۶ - مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: قائم ما منصور به رُعب است و مؤید به نصر، زمین برای او در آورده شود و گنجهای خود را ظاهر سازد، و سلطنتش شرق و غرب عالم را فراگیرد و خدای تعالی به واسطه او دینش را بر همه ادیان چیره گرداند، گرچه مشرکان را ناخوش آید، و در زمین ویرانه ای مانند جز آنکه آباد گردد و روح الله عیسی بن مریم فرود آید و

الله حتى يخرج قائمكم؟ قال: إذا تشبه الرجال بالنساء، والنساء بالرجال، واكتفى الرجال بالرجال، والنساء بالنساء، وتركب ذوات الفروج الشروج، وقبِلت شهادات الزور، وزدت شهادات العُدُول، واشتغف الناس بالدماء ارتكاب الزنا وأكل الربا، وأتقى الأشرار مخافة السيئتهم، وخروج السفیانی من الشام، والیسافی من اليمن، وحُشِف بالبيداء، وقيل غلام من آل محمد عليه السلام بين الركن والمقام، اسمه محمد بن الحسن - النفس الزكية - وجاءت صبيحة من السماء بأن الحق فيه وفي شيعته، فعند ذلك خروجنا، فإذا خرج أَسْنَدُ ظَهْرُهُ إِلَى الْكَعْبَةِ، واجتمع إليه ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً، وأول ما يطبق به هذه الآية: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» ^(۱) ثم يقول: أنا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَخَلِيفَتُهُ وَحُجَّتُهُ عَلَيْكُمْ فَلَا يُسَلَّمُ عَلَيْهِ مُسَلِّمٌ إِلَّا قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، فإذا اجتمع إليه العَقْدُ ^(۲) وهو عشرة آلاف رجل خرج، فلا يبقى في

پشت سر او نماز گزارد. راوی گوید گفتیم: یا ابن رسول الله! قائم شما کی خروج می کند؟ فرمود: آنگاه که مردان به زنان تشبه کنند و زنان به مردان، و مردان به مردان اکتفا کنند و زنان به زنان، و صاحبان فروج بر زبر زینها سوار شوند و شهادتهای دروغ پذیرفته شود و شهادتهای عُدُول مردود گردد و مردم خونریزی و ارتکاب زنا و رباخواری را سبک شمارند و از اشرار بخاطر زبانشان پرهیز کنند و سفیانی از شام خروج کند و یسافی از یمن و در بیداء حُشُوفی واقع شود و جوانی از آل محمد که نامش محمد بن حسن - یا نفس زکّیه - است بین رکن و مقام کشته شود و صبحه ای از آسمان بیاید و بگوید حق با او و شیعیان اوست، در این هنگام است که قائم ما خروج کند و چون ظهور کند به خانه کعبه تکیه زند و سیصد و سیزده مرد به گرد او اجتماع کنند و اولین سخن او این آیه قرآن است: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». سپس می گوید: منم بقیة الله در زمین و منم خلیفه خداوند و حجت او بر شما و هر درود فرستنده ای به او چنین سلام گوید: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، و چون برای بیست ده هزار مرد به گرد او اجتماع کنند خروج خواهد کرد. و در زمین هیچ معبودی جز الله تعالی نباشد و در صحنه و

الْأَرْضِ مَقْبُودٌ دُونَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ حَسَمٍ [وَوَثْنٍ] أَوْ غَيْرِهِ إِلَّا وَقَعَتْ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرِقَ. وَ ذَلِكَ بَعْدَ غَيْبَتِهِ طَوِيلَةً، لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يُطِيعُهُ بِالْقَيْبِ وَ يُؤْمِنُ بِهِ».

۱۷ - حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْقَلَوِيِّ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ قَالَ: كَتَبْتُ مِنْ كِتَابِ أَحْمَدَ الدَّهَّانِ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ حَمَزَةَ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجُ عَنْ خَيْثَمَةَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو أَيُّوبَ الْخَزْرُمِيُّ ^(۱) قَالَ: «ذَكَرَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَابِرِيُّ عليه السلام سِيرَ الْخُلَفَاءِ الْأَثْنِي عَشَرَ الرَّاشِدِينَ [صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ] أَفَلَمَّا بَلَغَ آخِرَهُمْ قَالَ: الثَّانِي عَشَرَ الَّذِي يُصَلِّيَ عَلَيْهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام خَلَقَهُ [عَلَيْكَ إِسْنَتُهُ وَ الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ]».

هذا آخِرُ الْجُزْءِ الْأَوَّلِ مِنْ كِتَابِ كِمَالِ الدِّينِ وَ تَمَامِ النُّعْمَةِ فِي إِثْبَاتِ الْغَيْبَةِ وَ كَشْفِ الْحَيْرَةِ تَصْنِيفُ الشَّيْخِ الْفَقِيهِ: [الْحَدُّوقِ] أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُرٍ الْقُمِّيِّ رحمته الله -

وثن و غیره آتش در افتد و بسوزند و آن پس از غیبتی طولانی است، تا خدا بداند چه کسی در دوران غیبت از او اطاعت کرده و بدو ایمان می آورد.

۱۷ - ابو ایوب خزومی گوید: امام محمد باقر علیه السلام سیر دوازده تن خلفای راشدین صلوات الله علیهم را ذکر فرمود و چون به آخرین آنها رسید فرمود: دوازدهم کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز گزارد و بر توست که ملازم سنت او و قرآن کریم باشی.

این پایان جزء اول از کتاب کمال الدین و تمام النعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیرة تألیف شیخ فقیه صدوق ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قتی رحمته الله است.

وَيَتْلُوهُ الْجُزْءُ الثَّانِي أَوَّلُهُ بَابُ مَا رَوَى عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ النَّصِّ
عَلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

و دنباله آن جزء دوم است که ابتدای آن چنین است: روایاتی که از امام
صادق علیه السلام در نصّ بر قائم علیه السلام وارد شده است.

ترجمه این جزء در تاریخ ۱۶ رجب ۱۴۱۹ مطابق ۱۵ آبان ۱۳۷۷ به پایان
رسید.

دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران
منصور بهلوان

فهرست مطالب

مقدمه :

۷	خلیفه پیش از آفرینش
۹	وجوب اطاعت از خلیفه
۱۹	وجوب وحدت خلیفه در هر عصر
۲۰	وجوب عصمت امام
۲۶	سر فرمان به ملائکه در سجود به آدم
۳۹	وجوب شناخت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۴۱	اثبات غیبت و حکمت آن
۵۱	دلیل دیگر بر مشاکله انبیاء و اوصیاء
۶۱	غیبت و آراء فرقه ها
۶۳	کیانیه
۷۲	ردّ عقیده ناووسیه و واقفیه در امر غیبت
۷۷	ادّعای واقفیه در غیبت عسکری <small>علیه السلام</small>
۸۲	رُخدادی عجیب
۸۶	اثبات غیبت
۱۰۱	اعتراض ابن بشر
۱۱۹	پاسخ ابن قبه به برخی از پرسشها
۱۲۵	کلام یکی از بزرگان در ردّ بر زیدیه
۱۲۹	دلیلی دیگر بر وجود امام غائب <small>علیه السلام</small>
۱۳۳	اعتراضهای زیدیه
۱۶۲	شبهات مخالفین و پاسخگویی به آنها
۱۷۱	مناظره مؤلف با یکی از ملاحدّه در مجلس رکن الدوله
۱۸۶	سخنان ابو جعفر بن قبه رازی

شبهه فرقه خطایه ۱۹۹

باب ۱

در غیبت ادریس پیامبر علیه السلام ۲۵۴

باب ۲

ذکر آشکار شدن نبوت نوح علیه السلام ۲۶۵

باب ۳

غیبت صالح پیامبر علیه السلام ۲۷۱

باب ۴

غیبت ابراهیم علیه السلام ۲۷۳

باب ۵

غیبت یوسف علیه السلام ۲۸۰

باب ۶

غیبت موسی علیه السلام ۲۸۸

باب ۷

درگذشت موسی علیه السلام و غیبت اوصیاء و حجت‌های پس از او تا ۳۰۳

باب ۸

بشارت عیسی بن مریم علیه السلام به خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۳۱۶

باب ۹

خبر سلمان فارسی رضی الله عنه در این باب ۳۲۰

باب ۱۰

خبر قس بن ساعده ایادی ۳۲۹

باب ۱۱

خبر تبع پادشاه یمن ۳۳۵

باب ۱۲

خبر عبدالمطلب و ابوطالب ۳۳۸

باب ۱۳

خبر سیف بن ذی یزن ۳۴۷

باب ۱۴

خبر بحیرای راهب ۳۵۴

باب ۱۵

داستان خالد و طلیق از راهب بزرگ راه شام و ۳۶۵

باب ۱۶

خبر ابوالموهیب راهب ۳۶۷

باب ۱۷

خبر سطح کاهن ۳۶۹

باب ۱۸

خبر یوسف یهودی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۳۷۵

باب ۱۹

خبر ابن حوایش که از شام می آمد ۳۷۸

باب ۲۰

خبر زید بن عمرو بن نفیل ۳۷۹

باب ۲۱

علت نیازمندی به امام علیه السلام ۳۸۴

باب ۲۲

اتصال وصیت از آدم علیه السلام تا روز قیامت ۴۰۱

باب ۲۳

نصّ خدای تعالی بر قائم علیه السلام و ۴۶۹

باب ۲۴

روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نصّ بر قائم علیه السلام ۴۸۲

باب ۲۵

اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از وقوع غیبت قائم علیه السلام ۵۳۴

باب ۲۶

اخبار امیرالمؤمنین از غیبت امام دوازدهم علیه السلام ۵۳۸

باب ۲۷

روایات فاطمه زهرا علیها السلام از حدیث صحیفه در ۵۶۶

باب ۲۸

نصوص بر قائم علیه السلام در لوح فاطمه علیها السلام و لوح جابر ۵۶۹

باب ۲۹

روایات امام مجتبی علیه السلام درباره غیبت امام دوازدهم علیه السلام ۵۷۷

باب ۳۰

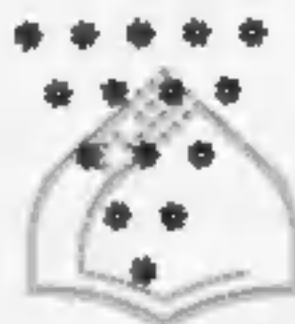
روایات امام حسین علیه السلام درباره غیبت امام دوازدهم علیه السلام ۵۸۳

باب ۳۱

روایات امام سجّاد علیه السلام درباره غیبت امام دوازدهم علیه السلام ۵۸۵

باب ۳۲

روایات امام باقر علیه السلام درباره غیبت امام دوازدهم علیه السلام ۵۹۴



مرکز تحقیقات تاریخ و فرهنگ اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

